تاریخ معاصر ایران ـ ۱

گذشته

چراغ راه آینده است

تاریخ ایران در فاصله دو کودتا

۱۳۳۲-۱۲۹۹

گذشته چراغ راه آینده است

ن . جامی

چاپ دوم : پائیز ۱۳۶۲

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

امورفنی‌وهنری: سازمان‌پژوهش

چاپ : فردین

انتشارات ققنوس

انقلاب ، مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران، بازارچه کتاب. تلفن : ۶۶۰۰۹۹

بنام خدا

توضیح ناشر :

اکنون که چاپ دوم کتاب " گذشته چراغ راه آینده است " منتشر می‌شود ، ناشر لازم می‌داند کتاب را به همان نحو سابق و بدون دخل و تصرف منتشر نماید . ولی از آنجا که پاره‌یی از موضع‌گیری‌های نویسندگان کتاب نیازمند توضیح می‌باشد ، ضرورتا" توضیحاتی به‌منظور رفع ابهام در پانویس صفحات آمده که در مواردی یک پانویس شامل موارد دیگر مذکور در کتاب نیز می‌باشد .

آذرماه ۱۳۶۲

فهرست مندرجات

صفحه

عنوان

عنوان	صفحه

فصل هفتم

فصل هشتم

عنوان	صفحه

آغاز سخن

"ما باید از آن چیزهایی سخن به‌میان
آوریم که همه می‌دانندو کسی را یارای
گفتار آن نیست".

تولستوی

از نامهٔ او به کنگرهٔ صلح استکهلم

اوج نوین جنبش آزادی در کشور ما پس از سالهای تلخ تجربه و آزمایش، نامرادیها و ناکامیابی‌های مکرر نهضت آزادی ایران به‌قیمت از دست رفتن نسلی از برگزیده‌ترین و شایسته‌ترین فرزندان خلق ــ که در واقع بزرگترین ثروت ملی ما بودند ــ و تشدید فشار و اختناق کم نظیر و توانفرسایی از جانب ارتجاع داخلی و امپریالیسم برمردم ستمکش ما به حق می‌بایست مبارزین راه آزادی کشور را به‌این نتیجه برساند که برای پیروزی بردشمنان آزادی خلق و سرسپردگان استعمار و اجتناب از ناکامی‌های دیگر، داشتن مشی صحیح انقلابی ــ مشیی که به اتکای تجربیات انقلابی ــ تاریخی کشور ما و دستاوردهای ملل سراسر جهان در راه نیل به آزادی و دموکراسی و استقلال تنظیم گردد ــ ضروری قطعی و حیاتی است.

برای داشتن چنین مشی صحیح انقلابی باید قبل از همه، دوره‌ای کم وبیش روشنی از مبارزات گذشتهٔ مردم کشور در برابر مبارزین قرار گیرد، تا راه آینده را روشن سازد. بدون آموختن تجارب و سنن انقلابی ،رهروان‌آزادی‌مردم‌این‌سرزمین، بدون بررسی نسبتاً" جامعی از گذشته و آگاهی از نکات مثبت و منفی فعالیت گذشتگان، مبارزین امروز نمی‌توانند ادامه‌دهندگان واقعی مبارزهٔ پیشینیان باشند. حال‌آن‌که‌ریشهٔ‌نهال‌آزادی که امروز در بطن اجتماع ما رشد می‌کند در گذشتهٔ‌ما، در تاریخ ماست. ونهالی که پیوند خویش را با ریشه‌اش بگسلد، محکوم به‌زوال و نیستی است.

طی ربع قرن اخیر کسانی‌که این مسئولیت اساسی را به گردن داشته و برای انجام آن امکان و فرصت کافی نیز دارا بوده‌اند، خواه به‌اقتضای منافع شخصی و خواه به مراعات منافع دیگران، نه فقط از روشن ساختن حوادث و مبارزات گذشته و افشای حقایق، اجتناب نموده‌اند بلکه در مواردی به تحریف حقایق و جعل تاریخ نیز پرداخته‌اند.

لذا این وظیفه به گردن کسانی می‌افتاد که مسئولیت تاریخی خود را در برابر نسل حاضر و مبارزان جوان راه دموکراسی و آزادی خلق ما درک کنند و با تحمل و سختی‌ها و دشواری‌ها قدمهایی هرچند ناقص و حقیر در این راه بردارند.

تنها هدف مقدسی که ما را در تنظیم این کتاب و جمع‌آوری اسناد و مدارک و کسب اطلاع و نظر از مبارزینی که خود در جریان حوادث دخالت داشته و شاهد آن بوده‌اند — تشویق نموده، کمک به‌روشن ساختن دوره‌ٔ بسیار سیاهی که حکم تاریخ را دارد — بسیار... نهادی که حکم تاریخ را دارد — تشویق نموده، کمک به‌روشن ساختن دوره‌ٔ بسیار راهنمایی از تاریخ معاصر کشور ماست، تا چراغ راهنمایی برای جویندگان حقیقت و رهروان راه آزادی و دموکراسی واستقلال کشور ما گردد.

خلق ما برای کسب این تجربیات بهای بس گرانی پرداخته است. لذا برای اجتناب از تکرار اشتباهات و گمراهی‌ها و به‌منظور این‌که حداقل قربانی در وصول به‌مقصود داده شود، باید تجربیات گذشتگان در اختیار آیندگان قرار گیرد. زیرا برای مبارزین راه آزادی و دموکراسی تنها داشتن صداقت و نیتی پاک وآمادگی برای نثار جان و مال در رسیدن به هدف مقدس رهایی خلق از قید اسارت ارتجاع و استعمار کافی نیست. راه را باید بدرستی شناخت و تجربیات تلخ و شیرین پیشینیان را به‌دقت و صحت آموخت. بدیهی است بی آن‌که بدانیم چرا مردم ما در مبارزه‌ای شکست خورده و در پیکاری دیگر پیروز گردیده، امکان پیشروی نداریم.

ما براین عقیده‌ایم که بهمت و اجرا و یا نشر این کتاب دردی را دوا نمی‌کند و به‌روشن شدن حقایق تاریخی کوچکترین مددی نمی‌رساند. لکن چنانچه مدارک ارزنده‌ای ارائه شود که نادرستی پاره‌ای از نظرات ابراز شده در این کتاب را به ثبوت رساند، با سپاسگزاری از کسانی که ما را در رسیدن به‌مقصود یاری نموده‌اند از آنها استفاده خواهیم کرد.

(اما آنچه که از هواداران آزادی زحمتکشان جهان وطرفداران واقعی ملل مظلوم و اسیر انتظار داریم این‌است که آنها سر از گذشته پند گیرند) و تذکرات دوستانه و صادقانهٔ ما را که ناشی از نامرادیهای جنبش آزادی ایران است با خرسندی پذیرا شوند. زیرا (در هرحال این وظیفهٔ ماست که مصالح مردم زحمتکش خود را بی‌پرده و آشکار بیان کنیم و راه نجات خلق ایران را هموار سازیم). " ما علی‌الرسول الاالبلاغ ".

" جامی "

فصل اول

اشغال نظامی ایران به‌وسیلهٔ متفقین

اوضاع جهان در آستانهٔ اشغال نظامی ایران

دنیا پس از جنگ جهانی اول

جنگ جهانی اول که به‌منظور دستیابی به‌منابع مواد خام و بازارهای فروش و تقسیم مجدد کرهٔ زمین جهت غارت ستمگرانهٔ ملت‌ها، بین امپریالیستها آغاز گردیده بود، بانتایج جالب و پیش‌بینی نشده‌ای پایان پذیرفت. زیرا در یک ششم کرهٔ زمین، برای اولین بار در تاریخ، حکومت کارگری، بر جای امپراطوری استعمارگر تزاری استقرار یافت و در سراسر جهان بویژه در قلب اروپا جنبش‌های کارگری اوج گرفت.

جهان زیربای امپریالیستها می‌لرزید و سرمایه‌داران که تا آن زمان تسلط بی‌چون‌و چرایی برسراسر جهان داشتند، از مشاهدهٔ افول قدرت خود ونضج نهضت کارگری دچار وحشت و هراس شدند و برای حفظ و ادامهٔ فرمانروایی ظالمانهٔ خویش، انجام دو امر اساسی ذیل را وجههٔ همت خودقرار دادند:

۱ ــ واژگون ساختن حکومت شوروی.

۲ ــ سرکوبی نهضت‌های کارگری.

در فاصلهٔ بین دو جنگ جهانی، بافت اصلی کلیهٔ سیاسات و اقدامات فاتحان جنگ جهانی اول را انجام این دو منظور اساسی تشکیل می‌داد.

واژگون ساختن حکومت شوروی برای امپریالیستها به‌شکل آرزویی باقی ماند. ولی آنها موفق شدند از یک‌طرف نهضت‌های کارگری و جنبش‌های ملی ضداستعماری را، با بهره‌جویی از تفرقه و خیانت، سرکوب نمایند و فاشیسم را در ایتالیا و آلمان به قدرت رسانیده، به‌زعم خود شرایط نابودی آتی حکومت شوروی را فراهم سازند و از طرف دیگر اتحاد جماهیرشوروی را در محاصرهٔ دولتهای مبلتاریستی ضدشوروی قرار دهند.

اینک نگاهی گریزان به اروپای بعد از جنگ جهانی اول می‌افکنیم:

فرانسه پس از جنگ، از نظر سیاسی و نظامی به‌قدرت مسلط اروپا مبدل گردید و برای جلوگیری از جنگ انتقامی آلمان و حفظ امتیازاتی که کسب کرده بود، پایه و مبنای سیاست خود را برحفظ " امنیت" قرار داده و در این راه، گروهی از کشورهایی را که علاقمند به نگهداری پیمان صلح ورسای بودند (بلژیک، لهستان، چکسلواکی، رومانی، یوگسلاوی) دور خود جمع نمود. انگلستان از تسلط فرانسه براروپا دل‌خوشی نداشت. لذا نسبت به فرانسه لحنی انتقاد آمیز لیکن در برابر آلمان ــ دشمن سابق خود ــ روشی دوستانه نشان

می‌داد. بعلاوه انگلستان حساب می‌کرد که اگر با آلمان رفتاری خشونت‌آمیز و ناروا در پیش گرفته شود ممکن است آن را به‌دولت شوروی نزدیکتر کرده و حتی در آن کشور حکومت کارگری زمام امور را به‌دست گیرد.

اما دولت امریکا که از دور، دستی برآتش داشت، پس از جنگ، بانکدار حقیقی جهان‌شد. زیرا از طرفی متفقین جنگ اول یعنی انگلستان، فرانسه، ایتالیا، و غیره بابت مبالغ گزافی که در جریان جنگ از آمریکا وام گرفته بودند به آن کشور بدهکار بودند و از طرف دیگر دولت آلمان برای پرداخت غرامت بسیار سنگین و کمرشکنی که برابر پیمان صلح ورسای به‌عهده گرفته بود (۶۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۶ لیرهٔ استرلینگ)، دست نیاز به‌سوی آمریکا دراز می‌کرد و اقساط غرامت جنگی را از محل وامهای دریافتی از آمریکا پرداخت می‌نمود.

در سایر نقاط اروپا، فضا از نارضایی عمیقی پربود و آتش انقلاب و خطرانفجارروز-بروز نزدیکتر و بیشتر می‌شد. ملت آلمان زیربار سنگین غرامت جنگی، ورشکستگی اقتصادی، تورم پول وفقر عمومی از پای در می‌آمد. نهضت انقلابی کارگری آن‌چنان در آن کشور اوج گرفته بود که به‌نظر می‌رسید بزودی زمام قدرت در اختیار آنان قرار خواهد گرفت. ولی خیانت سوسیال دموکراتها موجب شکست این نهضت گردید و به ارتجاعی‌ترین طبقات اجتماع فرصت داد تا در راس حکومت قرار گیرند.

پیدایش اتحاد جماهیر شوروی به‌منزلهٔ نخستین کشور سوسیالیستی جهان، بزرگترین و نمایان‌ترین حادثهٔ جنگ جهانی اول بود.

دولت شوروی به عنوان حکومت کارگری، نه فقط زحمتکشان جهان را به برقراری حکومت سوسیالیستی ترغیب و تشویق می‌نمود، بلکه با مخالفت و ممانعت از اجرای طرحهای استعماری امپریالیستها، موجبات ناراحتی آنان‌را فراهم می‌کرد.

سیاست خارجی شوروی با تمام کشورها از آن جمله کشور ما ایران، سیاست صلح و دوستی بود. دولت نوبنیاد شوروی تمام معاهدات ظالمانهٔ دولت تزاری را ملغی نمودو با کشورهای همسایه، پیمان‌های دولتی براساس حقوق مساوی منعقد ساخت.

انعقاد این پیمانها، پیروزی بزرگ سیاست شوروی و شکست سیاست انگلستان بود.

بعلاوه برقراری حکومت کارگری در روسیه، جنبش‌های ملی ضداستعماری را در سراسر جهان نیرو بخشید و این امر بیش از همه منافع بریتانیای کبیر را مورد تهدید قرار می‌داد.

دولت شوروی در داخلهٔ کشور نیز کوشش می‌کرد که ضایعات را جبران کند و کار عظیم نوسازی کشور را برپایهٔ طرحهای سوسیالیستی سازمان دهد.

استعمارگران و امپریالیستها از بلشویکها و دولت شوروی، به‌منزلهٔ دشمنان آشتی-ناپذیر خود نفرت داشتند. لذا در ابتدا به پرچمداری انگلستان کوشیدند که با دخالت نظامی به‌زور اسلحه، دولت شوروی را سرنگون سازند ولی قدرت کارگری در روسیه پابرجا

ماند و به حیات خود ادامه داد و امپریالیستها موجودیت آن را به اکراه پذیرفتند.

اما چون بیش از همه، از نشر افکار سوسیالیستی و احتمالاً " برقراری حکومتهای کارگری دیگری در کنار حکومت شوروی بیم داشتند، بعد از شکست مداخلهٔ نظامی خط زنجیری از کشورهای کوچک ضدشوروی به نام " کمربند قرنطینه"[1] دور اتحاد جماهیر شوروی کشیدند تا از نفوذ افکار کمونیستی جلوگیری نمایند. حکومت رضاخان نیز یکی از حلقه‌های همین زنجیر بود. امپریالیستها سپس به سرکوب ناجنبش‌های کارگری پرداختند و این امر در عمل به شکل برقراری فاشیسم جلوه‌گر شد.

فاشیسم، به‌مثابهٔ دیکتاتوری نظامی آشکار و بی‌پرده، با استفاده از غیرانسانی‌ترین و وحشیانه‌ترین وسایل اعمال زور و با سودجویی از اغفال و فریب مردم، در برقراری قدرت سرمایه‌داری است. فاشیسم به زورگویی و خشونت مباهات دارد. جاکه موسولینی در انسیکلوپدیا ایتالیانا می‌نویسد: " *فاشیسم به ضرورت و مفید بودن صلح عقیده ندارد. به این جهت، با روح مسالمت‌جویی که صرفنظر کردن از مبارزه و ترس از فداکاری را توصیه می‌کند، مخالف است. جنگ و فقط جنگ است که نیروهای بشری را به‌حد اعلا پرورش می‌دهد و به کسانی که جرات و شهامت پذیرفتن آن را دارند اشرافیت می‌بخشد. تمام آزمایش‌های دیگر به‌جای جنگ فاقد ارزش است زیرا فرد را در مقابل مسئلهٔ انتخاب مرگ یا زندگی قرار نمی‌دهد.* "

و " جوانی جنتیل" فیلسوف رسمی فاشیسم‌نیز غلبه جویی نیست‌وساز این مکتب شیطانی را چنین بیان می‌کند: " *هرنیرویی، نیروی اخلاقی است به شرط آن که بتواند در اراده اثر بگذارد، و هروسیله می‌تواند برای رسیدن به‌منظور مفید واقع شود چه استدلال، چه سوگند و چه چماق* ".

فاشیسم ابتدا از ایتالیا که کارگران در آنجا آمادهٔ انقلاب بودند آغاز گردید و سپس در سال ۱۹۳۳ در آلمان بروز گشت و در هردو کشور از هولناکترین و ددمنشانه‌ترین روش‌ها برای درهم کوبیدن نهضت کارگری استفاده نمود.

هیتلر برنامهٔ خود را به‌صورت هفت‌جوشی عوامفریبانه جهت جلب کارگران، دهقانان و طبقات متوسط و تهیدست تنظیم کرده بود. مثلاً " در مادهٔ ۱۱ برنامهٔ حزب، از میان بردن عوایدی را که از راه کارکردن به‌دست نیامده، پیشنهاد می‌نمود و در مادهٔ ۱۲ ملی‌کردن تراست‌ها را طلب می‌کرد و در مادهٔ ۱۴ خواستار نسخ اجارهٔ ارضی بود.

ولی در باطن، مالکان عمده و صاحبان صنایع بزرگ بودند که از برنامهٔ وی سود می‌بردند و کیسه‌های پول را به‌سوی صندوقهای حزب نازی سرازیر می‌ساختند. هم‌چنان‌که ثروتمندان ایتالیا از فاشیست‌ها حمایت می‌کردند. زیرا بدرستی می‌دانستند که این شعارها

1: Cordon sanitaire صفحهٔ ۵۴۲، جلد دوم، تاریخ جهان نو ـ رابرت روزول پالمر.

حملاتی است توخالی و تهی، ولی استفاده از آنها برای اغفال توده‌ها و آرام کردن آنها وصیانت سرمایه‌داران از قیام زحمتکشان ضروری است.

آلمان بسرعت از لحاظ نظامی و اقتصادی رشد می‌یافت و سرمایه‌داران انگلیس، فرانسه و امریکا نه تنها مانع رشد اقتصاد جنگی آلمان نبودند بلکه از این نظر که وجود آلمان مسلح در برابر پیشرفت کمونیسم سدی خواهد بود، عمداً" مجال رشد بیشتری به‌آن می‌دادند.

سرمایه‌داران و انحصار طلبان آلمان هم از ترس این‌که جناح میهن‌پرست و آزادیخواه ملت آلمان، در برابر توسعه طلبی آنها مقاومت کرده و نقشه‌های تجاوزکارانه‌شان‌را نقش برآب سازد، با تفویض حکومت به دارو دستهٔ هیتلر و تقویت تروریسم، زمینهٔ بلامعارضی جهت تسلط شوم خود فراهم می‌کردند. بدین ترتیب چرخ سیاست داخلی و خارجی آلمان به دست گردانندگان صنایع نظامی و ارتجاعی‌ترین گروههای مالی افتاد و همبستگی اولیگارشی مالی آلمان و دار ودستهٔ نازی را عناصر نوکیسه و تازه به‌دوران رسیده‌ای چون گورینگ و هیتلر محکمتر ساختند.

هرمان گورینگ که ثروت اندوزی را بیش‌تر از همه شروع نموده بود، از غارت سرمایه‌های مردم باصطلاح " غیر آریایی" پس‌اندازی به مبلغ ۶۰۰۰ میلیون مارک (R.M) در آلمان و ثروتی بیش از ۰۰۰ ۵۰۰ ۳ دلار در امریکا گرد آورد.

خود پیشوا نیز که در راس‌قدرت قرار داشت به یکی از سرمایه‌داران بزرگ تبدیل شد. وی در ماه مه ۱۹۳۳ موسسهٔ مالی " صندوق آدولف هیتلر برای اقتصاد آلمان" را تشکیل داد که سرمایهٔ آن از مالیات اجباری برحقوق و دستمزدها فراهم می‌شد. درآمد این صندوق در سال اول به ۰۰۰ ۴۰۰ ۸ مارک (R.M) و در سال دوم به بیست میلیون مارک رسید.

سرمایه‌داران اروپا و آمریکا در حمایت از دار و دستهٔ هیتلر آن چنان رباده روی کردندکه حتی نازیسم را نوعی دموکراسی معرفی نمودند. چنان که دکتر شاخت بانکدار مشهور آلمانی که پس از قدرت یافتن نازیها به‌عنوان توریست به ایالات متحده سفر کرد تا حمایت نمایندگان مالی بزرگترین کشور سرمایه‌داری را نسبت به هیتلر جلب نماید در سخنرانیهای خود موعظه می‌کرد که: " رژیم فاشیسم ظریف‌ترین نوع دموکراسی است".

سرمایه‌داران آمریکا نیز از حمایت هیتلر و دار ودسته‌اش دریغ نورزیدند و سرمایه‌های کلان خود رادرصنایع نظامی‌آلمان به‌کار انداختند. به‌عنوان مثال فقط جنرال موتورز، سی‌میلیون دلار در صنایع نظامی آلمان سرمایه‌گذاری کرد که از این مبلغ بیست میلیون دلار در صنایعی که گورینگ سرپرستی آن را عهده‌دار بود به‌کار افتاد"[1].

۱: کتاب اسرار جنگ جهانی دوم – ژرژ ع. دبورین متن انگلیسی چاپ مسکو ۱۹۷۱، صفحات ۱۲ و ۱۴.

هیتلر پس از پیروزی و رسیدن به قدرت، توضیح سیاست خارجی خود را با "نطق صلح" در برابر رایشتاگ آغاز نمود. وی در پاسخ پیام روزولت به سران دول مبنی بر صلح و خلع سلاح با کلماتی شیرین و دلنشین چنین گفت:

"پیشنهاد پرزیدنت روزولت که دیشب از آن آگاه شدم با گرم‌ترین سپاسهای دولت آلمان روبرو است. دولت آلمان آمادهٔ موافقت با این شیوهٔ فائق آمدن بربحران بین‌المللی است. پیشنهاد رئیس جمهور برای همهٔ آنهایی که خواستار همکاری در راه نگاهداری صلح هستند پرتو امید بخشی است... آلمان از هرجهت آماده است که همه سلاحهای تعرضی را از میان ببرد به‌شرط آن‌که از سوی دیگر، ملل مسلح سلاحهای تعرضی خود را نابود کنند ... و نیز آلمان کاملا" آماده است که تمامی سازمان نظامی خویش را منحل کند و اندک اسلحه‌ای که برای او به‌جا مانده است از میان ببرد، مشروط برآن‌که کشورهای همسایه نیز چنین کنند... آلمان حاضر است با هرپیمان عدم تجاوز شرافتمندانه‌ای موافقت کند زیرا در اندیشهٔ حمله نیست بلکه فقط در فکر حفظ امنیت است."

او از صلح سخن می‌گفت و مخفیانه آمادهٔ جنگ می‌شد. تجدید تسلیحات آلمان در تمام زمینه‌ها به‌قدری شدت گرفته بود که کتمان آن از سایر دول مقدور نبود، ولی دولت انگلستان مایل بود که تجدید تسلیحات آلمان را به‌عنوان امری انجام یافته بپذیرد. چنان‌که وزیر خارجه آن دولت، سرجان سیمون، در ماه مه ۱۹۳۴ عملا" به آلمان پیشنهاد کرد که در زمینهٔ تسلیحات همتراز دول فاتح شود و بدین ترتیب پیمان ورسای نقض گردید.

در تمام مدتی که هیتلر آمادهٔ جنگ می‌شد، دولت انگلیس به سرپرستی چمبرلن با سیاست تسلیم‌طلبانهٔ خود عملا" به تیز کردن سلاح فاشیسم پرداخت و در راه استحکام و تقویت آن از هیچ کوششی فروگزار ننمود.

به‌عنوان مثال در یادداشت‌های رئیس ادارهٔ سیاسی وزارت خارجهٔ آلمان چنین می‌خوانیم:

"از انگلیس، خواستار مستعمرات و آزادی عمل در شرقیم... نیاز انگلیس به آرامش عظیم است. سودمند خواهد بود که بدانیم انگلیس برای چنین آرامشی حاضر است چه بهایی بپردازد."

پاسخ این سئوال را در اسناد محرمانهٔ وزارت امور خارجه آلمان پیدا می‌کنیم.

این سند که حاوی مذاکرات لردهالیفاکس وزیر خارجهٔ انگلستان فرستادهٔ چمبرلن از یک طرف و هیتلر از طرف دیگر می‌باشد، بهایی را که باید پرداخت شود، تعیین می‌کند:

"چمبرلن سخت مشتاق است که با آلمان کنار بیاید... و در عوض حاضر است به

هیتلر در مورد مستعمرات و اروپای شرقی امتیازهایی بدهد."

اروپا در چنگال فاشیسم

آلمان نازی که پس از نقض عهدنامهٔ ورسای، تجاوز خود را از تصرف ناحیهٔ رن در سال ۱۹۳۶ آغاز کرده بود، در سال بعد دآنزیک را به‌انکای نیروی نظامی در اختیار گرفت و در سال ۱۹۳۸ وارد اتریش شده، اتحاد اتریش و آلمان را عملی ساخت. جالب است بدانیم که چمبرلن بعد از تجاوز آلمان به اتریش، در مجلس عوام انگلستان نطقی ایراد کرده و گفت:

"آن‌چه به‌وقوع پیوست صرفا" *این بود که دو سیاستمدار برای بهبود روابط دو کشور خود دربارهٔ اقدامات خاصی توافق کردند*... " از این‌رو مشکل می‌توان اصرار کرد که چون فقط دو سیاستمدار دربارهٔ پاره‌ای تحولات داخلی در یکی از دو کشور توافق کرده‌اند — تحولاتی که از لحاظ روابط آنها پسندیده و مطلوب است — یکی از دو کشور از استقلال خود به‌نفع دیگری دست شسته است. در حالی‌که شهادت‌های انجام یافته در دادگاه نورنبرگ نشان می‌دهد که دولتهای بزرگ از آن جمله دولت انگلستان از جزئیات اولتیماتوم و تجاوز هیتلر به اتریش آگاه بودند.

از سوی دیگر دولت ایتالیا تحت صدارت موسولینی در سال ۱۹۳۶ با وجود توسل هیلاسلاسی به‌جامعهٔ ملل، حبشه را شکست داد و آن کشور را به مستعمرات خود افزود و جامعهٔ ملل همچنان‌که در مورد تجاوز ژاپن به منچوری در سال ۱۹۳۱ اقدامی نکرده بود، در این مورد نیز از هراقدام مؤثری خودداری نمود.

همان سال (۱۹۳۶) در اسپانیا جنگ داخلی بین جمهوریخواهان — که در انتخابات پیروز شده بودند — و سلطنت‌طلبان به رهبری فرانسیسکو فرانکو آغاز گردید. و در اثر دخالت نظامی مستقیم آلمان و ایتالیا به‌نفع فرانکو و اعلان بی‌طرفی و حتی منع اکید صدور اسلحه به اسپانیا — که سخت مورد نیاز دولت قانونی جمهوریخواهان اسپانیا بود — از طرف دولتهای انگلیس و فرانسه و آمریکا، کشور اسپانیا تحت استیلای فاشیسم درآمد.

در همین اوان توافقی بین هیتلر و موسولینی به عمل آمد که به‌نام محور رم — برلین نامیده شد. کمی بعد دولت ژاپن نیز به‌این توافق پیوست، و باهمکاری این سه‌قدرت که در مخالفت با کمونیزم اتفاق نظر داشتند، اتحاد فاشیستی پایداری تحت عنوان "پیمان ضدکومینترن" بوجود آمد.

درخاوردور، دولت ژاپن، هجوم تمام‌عیاری را بسال ۱۹۳۷ به‌خاک چین آغاز نمود و با وجود مقاومت دلیرانه چینی‌ها، ژاپن قسمت اعظم خاک چین را قبضه کرد. جامعهٔ ملل اقدام ژاپن را فقط تقبیح نمود ولی از هراقدام عملی عاجز ماند.

در اروپا، انگلستان و فرانسه به‌امید روانه کردن قوای هیتلری به‌سوی شرق و نابود

ساختن کمونیزم و دولت نوبنیاد اتحاد جماهیر شوروی، در مونیخ به‌خواسته‌های هیتلر گردن نهادند و با وجود پیمان اتحاد بین چکسلواکی و فرانسه و حتی تعهد کشور اخیر به دفاع از متحد خود در صورت تهاجم آلمان به‌آن کشور، چکسلواکی را پیش پای آلمان هیتلری قربانی کردند و دولت شوروی را که در این موقع حاضر بود با همکاری انگلستان و فرانسه و بزور اسلحه مانع توسعه‌طلبی آلمان گردند به کنفرانس مونیخ راه ندادند. متعاقب کنفرانس مونیخ، چکسلواکی در ماه مارس ۱۹۳۹ کاملاً به‌تصرف آلمان درآمد.

دیری نگذشت که آلمان ممل Memel را از لیتوانی گرفت و مدعی دالان لهستان گردید. و موسولینی با استفاده از ضعف سیاسی دولتهای غرب در سال ۱۹۳۹ آلبانی را متصرف شد. دولت شوروی با توجه به سیاست دشمنانهٔ انگلستان و فرانسه و درک این‌که دولتهای مزبور در تلاشند که فشار عظیم قوای هیتلری را متوجه شرق سازند در اوت ۱۹۳۹ پیمان عدم تجاوز را با دولت آلمان منعقد ساخت.

دولت آلمان که نقشهٔ استیلا برسراسر جهان‌را در سرداشت، در سال ۱۹۳۹ به‌خاک لهستان هجوم برد و به‌فاصلهٔ یکماه قسمت اعظم خاک این کشور را اشغال نمود. دولت شوروی نیز براساس یک پیمان سری دوهفته بعد از تهاجم آلمان، قسمت شرقی لهستان یعنی در حقیقت قسمتی از خاک روسیه را که دولت لهستان در ۱۹۲۰ از آن کشور جدا ساخته بود به‌استیلای خود درآورد. انگلستان و فرانسه پس از حملهٔ آلمان به لهستان تحت فشار مردم و مجلس عوام انگلیس به آلمان رسماً اعلان جنگ دادند. در آوریل و مه ۱۹۴۰ آلمان، ناگهان به کشورهای نروژ، دانمارک و هلند حمله کرد و آن کشورها را نیز به امپراتوری رایش سوم ملحق ساخت. سپس در یک حملهٔ برق‌آسا، بلژیک را وادار به تسلیم نمود و بالاخره نوبت فرانسه رسید. این کشور نیز به‌فاصلهٔ یکماه سقوط کرد. بدین ترتیب " نژاد برتر جهان " اروپا را تحت فشار سخت‌ترین قساوت‌ها و کشتارها قرار داد و کوره‌های آدم‌سوزی برپا داشت تا نژادهای " پست " را از روی زمین براندازد و حاکمیت مطلق نژاد " برتر " را برسراسر جهان استوار سازد.

اینک اژدهای فاشیسم که با کمک و همدردی انگلستان و همفکرانش قدبرافراشته بود به امپراتوری بریتانیای کبیر چنگ و دندان نشان می‌داد.

آلمان هیتلری پس از تسلط بر اروپا، انگلستان را که نخست‌وزیرش چمبرلن در کنفرانس مونیخ (سپتامبر ۱۹۳۸) چکسلواکی را دودستی تسلیم هیتلر نموده و در بازگشت از آلمان با مسرت تمام چنین اعلام داشته بود: " همراه خویش سندی آورده‌ایم که ضامن بقای صلح در دوران زندگی ماست "، زیر ضربات سهمگین حملات هوایی قرار داد.

گرچه بمباران‌هایی که شدت آن در تاریخ بشر بی‌سابقه بود شیرازهٔ نظم زندگی را در انگلستان برهم زد و هزاران نفر از ساکنین بی‌دفاع شهرها را نابود کرد ولی موفق به گسیختن مقاومت انگلستان نگردید.

قوای ایتالیا نیز در سپتامبر ۱۹۴۰ با استفاده از گرفتاریهای دولت انگلستان، وارد شمال افریقا شده و تا خاک مصر رخنه کرد. گرچه سپاهیان انگلیسی آنها را به عقب راندند ولی ورود نیروی تازه نفس آلمانی به فرماندهی مارشال رومل سربازان انگلیسی را مجبور به عقب نشینی کرد.

منظور اصلی ازحمله به شمال افریقا تصرف کانال سوئز و نفوذ به خاورمیانه و خلیج فارس بود، تا هم منابع نفتی خاورمیانه از دست انگلستان خارج شود و هم امکان دستیابی به هندوستان فراهم آید.

نقشهٔ آلمان برای تصرف خاورمیانه و نفوذ به خلیج فارس

نیروی دریایی آلمان که نسبت به اجرای نقشهٔ معروف به "بارباروسا" (نقشهٔ حمله به شوروی) بی‌میل بود به هیتلر تاکید می‌کرد که بزرگترین بهره را از وضع دولت انگلستان در اروپا و خاورمیانه برگیرد و ترتیب تعرض قطعی به مصر و سوریه را بدهد.

ستاد نیروی دریایی آلمان معتقد بود که با تصرف سوئز و نفوذ به خاورمیانه و خلیج فارس، انگلستان از نیروی حیاتی خود محروم خواهد گشت و به قول دریاسالار ارش رائدر: *"این ضربه برای امپراتوری بریتانیا مرگ‌آورتر از تسخیر لندن خواهد بود"*.

" در آن هنگام، پایان ماه مه ۱۹۴۱، هیتلر می‌توانست با استعمال قسمتی از نیروهای خود ضربت سهمگین و شاید مهلکی برامپراتوری بریتانیا وارد آورد. هیچ‌کس این موضوع را بهتر از چرچیل که سخت در فشار بود، تشخیص نمی‌داد. وی در پیام ۴ مه خود به پرزیدنت روزولت اذعان کرده است که اگر مصر و خاورمیانه از دست برود، ادامهٔ جنگ قضیه‌ای خواهد بود سخت طولانی و ظلمانی، حتی اگر ایالات متحده هم وارد کشمکش شود."[1]

وی خطاب به رئیس جمهور آمریکا نوشت: *"آقای رئیس جمهور، من ملتمسانه به شما می‌گویم که عواقب وخیم سقوط خاورمیانه را دست کم نگیرید."*[2]

اینک نظری کوتاه به اوضاع خاورمیانه می‌اندازیم:

امپریالیسم انگلیس که تحت لوای "مأموریت مقدس ترویج تمدن" بساط استعمارگرانهٔ خود را در سراسر جهان گسترده، و به یاری نیروی نظامی و در پوشش نیرنگها و زدوبندهای وقیحانه، شیرهٔ حیات ملل استعمارزده را می‌مکیدو سرزمین‌های آنها را به تباهی و ویرانی می‌کشید، بحق مورد نفرت ملل شرق بود.

فاشیست‌ها با وقوف به این امر، مبارزات ضداستعماری ملل شرق را متحد طبیعی خود

۱: ظهور و سقوط رایش سوم صفحهٔ ۸۹۰.
۲: همان کتاب صفحهٔ ۸۸۹.

به‌حساب آورده، می‌خواستند با سوءاستفاده از این مبارزات، طعمه‌های چرب‌تری در تقسیم مجدد دنیا به‌دست آورند.

لذا،این‌که بخشی از نیروهای ملی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در مبارزات ملی خود تحت تأثیر تبلیغات فاشیست‌ها قرار گرفته دست‌یاری به‌سوی آنها دراز کردند، به‌هیچ وجه تعجب‌آور نیست. چنین وضعی در عراق پیش آمد. در مارس ۱۹۴۱ (اواخر سال ۱۳۱۹) رشید عالی گیلانی که با آلمانیها روابط نزدیکی داشت نخست‌وزیر عراق شد و امیر عبداله نایب السلطنهٔ عراق که طرفدار انگلیسها بود از بغداد فرار کرد. در این هنگام دولت انگلیس برای محافظت پایگاه هوایی خود در بندر بصره، به‌استناد قرارداد منعقده بین عراق و انگلیس در سال ۱۹۳۰، نیروی تقویتی وارد آن بندر نمود. ولی دولت عراق با این اقدام موافقت نکرد و جنگ بین نیروهای عراقی و انگلیسی درگرفت. پس از شروع جنگ رشید عالی گیلانی از هیتلر تقاضای کمک نمود و هیتلر به‌این تقاضا پاسخ مثبت داد. با توجه به‌این که حکومت ویشی (حکومت دست‌نشاندهٔ آلمانیها درفرانسه)، به‌دولت آلمان حق استفاده از فرودگاه‌های سوریه، مستعمرهٔ خود را داده بود و از آن طریق آلمانیها می‌توانستند نیروهای خود را وارد سوریه و عراق نمایند، آشکارا منافع حیاتی انگلستان در این منطقه با خطر عظیمی مواجه بود. زیرا با از دست رفتن ترعهٔ سوئز و نفت خاورمیانه امپراتوری بریتانیای کبیر به‌حال احتضار می‌افتاد. دولت انگلیس منتهای کوشش خود را به‌عمل آورد تا از نفوذ آلمان به‌آن نواحی جلوگیری کند. در پیام هشتم ماه مه چرچیل به روسای ستاد ارتش چنین می‌خوانیم: "*باید هرچه از دستمان برمی‌آید انجام دهیم تا نگذاریم آلمانیها در سوریه مستقر گردند. آنها ابتدا با نیروی کم وارد این سرزمین خواهند شد و بعدا" قوای خود را افزایش خواهند داد و از سوریه به‌عنوان پایگاهی برای حمله به‌عراق و ایران استفاده خواهند کرد.*"[1]

و اینک فرمان هیتلر در مورد خاورمیانه:

فرمان شماره ۳

" جنبش استقلال‌طلبی اعراب در خاورمیانه‌متحد طبیعی ما در این منطقه‌علیه‌انگلستان است. به این منظور لازم است که اغتشاشاتی در عراق روی دهد و علیه انگلستان شورش شود.

این شورش به ماورای مرزهای عراق گسترده شده و نتیجهٔ آن تمرکز نیروهای انگلیسی در خاورمیانه خواهد شد و مانع عملیات زمینی و دریایی بریتانیا در نقاط دیگر خواهد گردید.

لذا من تصمیم گرفته‌ام با دخالت در عراق توسعهٔ شورش را در خاورمیانه تسهیل کنم.

۱: خاطرات جنگ جهانی دوم، سر وینستون چرچیل صفحهٔ ۲۱۲.

آیا بعداً" ممکن است موقعیت انگلستان را در مناطق بین مدیترانه و خلیج فارس به‌کلی متزلزل کرد و به کانال سوئز حمله‌ور گردید؟ همهٔ اینها از اسرار خدایی است."[1]

جنگ عراق و انگلیس در سی‌ام ماه مه ۱۹۴۱ (سهم خرداد ماه سال ۱۳۲۰) با شکست نیروهای عراقی و امضای قرارداد متارکه پایان یافت و رشید عالی گیلانی، سفرای آلمان و مفتی اعظم فلسطین با همراهان به ایران پناهنده شدند.

در سوریه نیز با شروع حملهٔ مشترک نیروهای انگلیسی و فرانسهٔ آزاد، نیروهای ویشی تقاضای متارکه کردند و سوریه به تصرف دولت انگلیس درآمد.

وضع دشوار اتحاد جماهیر شوروی

هیتلر در اوج سازش با استالین، فکر نابودی روسیهٔ شوروی را حتی یک لحظه از خود دور نمی‌کرد. لذا" با سقوط فرانسه و راندن ارتش بریتانیا به آن‌سوی کانال مانش و احتمال سقوط زودگاه انگلستان"، خود را در غرب آزاد، می‌انگاشت و فکر اصلی او متوجه درهم شکستن روسیهٔ شوروی بود تا هم به آرزوی دیرینهٔ خود آن چنان‌که در کتاب نبرد من می‌گوید "پایان روسیه به‌منزلهٔ یک کشور" جامعهٔ عمل بپوشاند و هم با منکوب ساختن روسیهٔ شوروی آخرین امید انگلستان را برباد دهد. ارتش هیتلری در آرزوی دست‌یابی به‌این هدف، بامداد یکشنبه ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ (اول تیرماه ۱۳۲۰) در جبهه‌ای به‌طول هزار میل وارد عمل شد. لشگرهای زره‌پوش و سیل نیروی مکانیزه آلمان مرزهای شوروی را شکافت. و بسرعت پیش رفت.

ارتش سرخ، به‌رغم همهٔ هشدارها و نشانه‌های هشدار دهنده، همانگونه که ژنرال هالدر رئیس ستاد کل ارتش زمینی آلمان روز اول حمله در دفترچهٔ خاطرات خود نوشت: "*از لحاظ تاکتیک، در سراسر جبهه غافلگیر شد...*" و باز به‌قول او: "*واقعیت این است که در بسیاری از نقاط سرحدی، شوروی‌ها برای اقدامات نظامی، حتی صف‌آرایی هم نکرده بودند و پیش از آن‌که بتوانند به‌فکر مقاومت افتند، سیل خروشان ارتش آلمان از سرایشان گذشت.*"

تمامی پلهای اولیه، دست‌نخورده به‌چنگ سپاهیان هیتلر افتاد و صدها هواپیمای جنگی شوروی، در فرودگاهها خرد و نابود شد. در دو سه روز، سربازان نازی ارتش‌های کامل شوروی را به محاصره افکندند و دهها هزار اسیر گرفتند. چنین به‌نظر می‌رسید که "جنگ برق‌آسای آلمان" در لهستان، با همهٔ خصوصیات و آثار و نتایج آن، بار دیگر در شوروی تکرار شده است.

هالدر که همیشه مردی محتاط و دوراندیش بود، در دفترچهٔ خاطرات خود نوشت:

۱: خاطرات جنگ جهانی دوم، سروینستون چرچیل صفحهٔ ۱۲۰.

" دیگر می‌توان گفت که جنگ برق‌آسا در روسیه، طی چهارده روز به نتیجه رسیده است."
و افزود: " تا چند روز دیگر، کار به‌کلی تمام است."[1]

همان‌روز سروینستون چرچیل ضمن تقبیح حملهٔ وحشیانه آلمان هیتلری به‌کشور شوروی تصمیم دولت انگلستان را به‌شرح ذیل از رادیوی لندن اعلام نمود: "... ما تصمیم گرفته‌ایم که هیتلر را نابود کنیم و تمام بقایای رژیم نازی را از بین ببریم. هرگز با هیتلر وارد مذاکره نخواهیم شد و هرگز با او یا یکی از افراد گروهی که او تشکیل داده قرار و پیمان صلح امضاء نخواهیم کرد."

"... هرکس، هرملتی که علیه رژیم نازی بجنگد مورد پشتیبانی ما قرار خواهد گرفت. هرکس و هرملتی که با هیتلر موافقت کند دشمن ما محسوب می‌گردد."

"... لذا شکست روسیه، شکست ما و شکست آمریکاست و مبارزه‌ای که هرفرد روسی به‌خاطر خانه و کاشانه خود می‌کند مبارزه‌ای است که ما اکنون دنبال می‌کنیم."[2]

چرچیل با اعتماد تمام به پشتیبانی آمریکا این نطق را ایراد نمود زیرا چنانچه خود در خاطراتش می‌نویسد: " سفیر کبیر آمریکا پاسخ روزولت را در جواب تلگراف من مبنی بر تدارک حمله قریب‌الوقوع آلمان به شوروی چنین اعلام داشته بود: "اگر آلمانیها به روسیه حمله کنند، وی علنا" از هرگونه تصمیمی که نخست‌وزیر برای کمک به روسیه اتخاذ کند پشتیبانی خواهد کرد."[3]

هیتلر جنگ با روسیهٔ شوروی را ورای سایر جنگها می‌پنداشت. به‌نظر او این یک نبرد قطعی بین دو مرام بود. لذا می‌بایست عملیات جنگی – یعنی عملیاتی که فقط به‌موجب قانون بین‌المللی صحیح است – در روسیه با معیارهای کاملا" متفاوتی سنجیده شود لذا می‌بایست در تسخیر روسیه از هیچ اقدامی پرهیز نشود و اعمال جنایتکارانه با وسایل حیوانی در آن کشور به‌مرحله اجرا گذاشته شود.[4]

اینک دستور معروف به " فرمان کمیسرها" را که از طرف هیتلر به‌عنوان دستورالعمل ژنرالها صادر شده نقل می‌کنیم: " جنگ علیه روسیه باید چنان باشد که به‌هیچ وجه ارتباطی با رفتار جوانمردانه نداشته باشد. این کشمکش مربوط است به اختلاف مرامی و نژادی و باید با خشونتی شدید و بی‌سابقه اجرا شود. تمام افسران باید خود را از قید افکار کهنه برهانند.

من می‌دانم که احتیاج به اعمال چنین ملاحظاتی در جنگ، از دایرهٔ فهم ژنرالها بیرون است اما ... کاملا" اصرار دارم که اوامر من بدون نقض اجرا شوند.

۱: از مسکو تالنینگراد نوشتهٔ ویلیام شایرر، کتاب هفته شماره ۲۷ صفحهٔ ۱۱۱ .

۲: خاطرات جنگ جهانی دوم، وینستون چرچیل صفحات ۲۴۶ و ۲۴۸ و ۲۴۹ جلد سوم کتاب اول.

۳: همان کتاب، همان جلد، صفحهٔ ۲۴۶.

۴: توضیح از کایتل رئیس کمیته اجرائیه شورای دفاع آلمان در دادگاه نورنبرگ .

کمیسرها دارندگان مرامهایی هستند که مستقیماً معارض ناسیونال سوسیالیزم است. بنابراین، کمیسرها را باید از میان برد. سربازان آلمانی بزهکار از لحاظ قانون بین‌المللی ...بخشیده خواهند شد. روسیه در قرارداد لاهه شرکت نکرده و از این‌رو دارای حقی برای بهره‌ور شدن از آن نیست."[1]

بلافاصله پس از حملهٔ آلمان به شوروی دولت انگلستان و شوروی در برابر آلمان هیتلری به دو متحد نظامی مبدل گردیدند. استالین در پیامی که در جواب پیام چرچیل ارسال داشته، وضع شوروی را پس از حمله آلمان چنین توصیف می‌کند: "اولا" ... وضع جبهه روسیه طوری است که دائما" باید کمکهای ضروری از لحاظ نیروی هوایی به‌ما بشود و ثانیا" وضع در جبهه‌های اساسی مثلا" در اوکراین و لنین گراد طی سه هفته اخیر به‌مراتب بدتر شده است. تثبیت وضع جبهه که اخیرا" موفق به‌انجام آن شده بودیم ظرف ۸ روز اخیر به‌کلی از میان رفته. آلمانیها ۳۰ تا ۴۰ لشگر پیادهٔ تازه نفس به‌جبههٔ شرق منتقل کرده‌اند و نیروهای زرهی و توپخانهٔ خود را افزایش داده‌اند و فعالیت ۲۰ لشگر رومانی نیز فوق‌العاده توسعه یافته است.... ما نصف اوکراین را از دست داده‌ایم و دشمن به‌دروازه‌های لنین‌گراد رسیده است. در نتیجهٔ این وضع ما معادن آهن حوزهٔ کریوی روک وبعضی از کارخانه‌های پولادسازی اوکراین‌رااز دست داده‌ایم. ما چندین کارخانهٔ آلومینیم‌سازی را که در اوکراین بود به‌عقب جبهه منتقل کرده‌ایم ولی این کارخانه‌ها تا مدتی قادر به‌کار نخواهند بود و برقرار کردن آنها ۷ تا ۸ ماه وقت لازم دارد. قدرت مقاومت ما ضعیف شده و اتحاد جماهیر شوروی با تهدید مرگ روبرو شده است.

"... اگر به شوروی ... کمک نشود اتحاد جماهیر شوروی یا شکست خواهد خورد و یا چنان ضعیف خواهد گشت که تا مدتی نخواهد توانست با عملیات جنگی کمکی به متفقین خود در مبارزه با هیتلریسم بنماید."[2]

دولتهای امریکا و انگلستان که مصمم به رساندن کمک نظامی به شوروی بودند، در آن موقع از سه طریق می‌توانستند مهمات جنگی و ذخایر سوق الجیشی را به روسیه برسانند:

۱ــ ارسال مهمات از بندر سانفرانسیسکو به بندر مورمانسک و یا یکی از بنادر سیبری با گذشتن از آبهای ژاپن. گرچه دولت ژاپن با روسیه روابط دوستانه و بی‌طرفی داشت ولی در همان‌موقع با دولتهای آمریکا و انگلیس در حال جنگ بوده و با آلمان پیمان دوستی منعقد ساخته بود. لذا اجازه نمی‌داد که کشتیهای آمریکایی و انگلیسی از آبهای ژاپن بگذرند.

۱: ظهور و سقوط رایش سوم، صفحهٔ ۸۶۱.

۲: خاطرات جنگ جهانی دوم، سر وینستون چرچیل جلد سوم، کتاب دوم، صفحهٔ ۶۶.

۲ ـ رساندن تجهیزات از طریق شمال روسیه و بندر آرخانگلسک. ولی در این راه دو اشکال بزرگ وجود داشت: یکی این که زیردریائیهای آلمان در دریای شمال فنلاند مراقب عبور کشتیها بودند و از این جهت خطرات بزرگی کشتیهای متفقین را تهدید می‌نمود. دوم این‌که این راه به‌واسطهٔ سرما و یخبندان قسمت عمده‌ای از سال مسدود و عبور و مرور کشتیها از آن غیرمقدور بود.

۳ ـ بهترین راهی که متفقین می‌توانستند با استفاده از آن آزادانه به‌دولت شوروی کمک نظامی برسانند راه ایران بود. بدین معنا که کشتیهای دولتهای آمریکا و انگلستان کالاهای جنگی را در یکی از بنادر جنوب ایران تخلیه نموده، به‌وسیلهٔ راه‌آهن و یا از طریق شوسه به‌خاک شوروی می‌رسانیدند. لذا براساس توافقی که بین‌دولتهای انگلستان، آمریکا و شوروی در ژوئیه ۱۹۴۱ (تیرماه ۱۳۲۰) به‌عمل آمد راه خلیج فارس و ایران بهترین و با صرفه‌ترین راه رساندن کمک نظامی به‌اتحاد جماهیر شوروی تشخیص داده شد و نمایندگان دولتهای انگلستان و شوروی برای یافتن بهترین طریق اجرای این تصمیم و ممانعت از خرابکاری آلمانیها در جریان امر، به‌دولت ایران مراجعه نمودند.

اوضاع اقتصادی وسیاسی ایران در دوران حکومت رضاخان

اوضاع اقتصادی

اساس اقتصاد ایران را اقتصاد روستایی تشکیل می‌داد و سلطهٔ فئودالیسم همچنان در دهات ایران حکمفرما بود. اکثریت تام کشاورزان فاقد زمین بودند و از محصولی که به‌دست می‌آوردند، یک دوم تا چهار پنجم به آنان تعلق می‌گرفت و بقیه را مالک تصاحب می‌کرد. بعلاوه کشاورز مجبور بود که به‌مالک زمین بیگاری بدهد و عوارض جنسی نظیر مرغ، گوسفند، تخم‌مرغ، روغن و هیزم و غیره را مجانا" برای مالک فراهم کند. حق تعیین کدخدا جزو حقوق مالک بود و کشاورزان از هرگونه حقوق اجتماعی محروم بودند. عمده‌ترین ابزارهای کار در کشاورزی مانند سابق، خیش، شن‌کش با دندانه‌های چوبی و گاهی فلزی، بیل و کلوخ کوب بود و ماشین‌آلات کشاورزی جدید بندرت دیده می‌شد.

کشاورزان از مؤسسات بهداشتی و فرهنگی محروم بودند و به‌حالت نیمه گرسنه به‌حیات خود ادامه می‌دادند. در جنوب و جنوب شرقی ایران، وضع زارعین به‌مراتب دشوارتر بود. در سواحل خلیج فارس و بلوچستان و سایر نواحی جنوبی کشور، بسیاری از کشاورزان چندماه از سال را با خوردن آرد هستهٔ خرما، ملخ خشک شده و علف سدجوع می‌کردند.

" حکومت رضاخان در وضع دهقانان، چگونگی استثمار آنها و مناسبات ارباب رعیتی کوچکترین بهبودی ایجاد نکرد. برعکس ورود سرمایه‌های بازرگانی و ربائی به‌دهات، به استثمار و بهره‌کشی به‌حد قابل توجهی افزود. طبق آمار رسمی، وضع آبادترین روستای ایران (دماوند تهران) در آن موقع به‌شرح زیر بود: دهقانان بی‌زمین ۶۰٪ ، از بقیهٔ ۴۰٪ بیش از ۲۵٪ دارای قطعه زمینی کمتر از یک هکتار که با وضع زراعتی آن روز حاصل کارشان زندگی بخور ونمیری را برحمت تأمین می‌نمود. از ۱۵٪ بقیه تنها ۵٪ دارای بیش از سه هکتار زمین بودند. چنین و بدتر از این بود وضع دهقانان که بیش از ۷۰٪ اهالی کشور را تشکیل می‌دادند.

بهره‌کشی بویژه در املاک اختصاصی رضاخان شدیدتر بود. دهقانان این املاک در واقع وابسته به‌زمین بودند. هیچ محل محتاج به‌کارگر، حق پذیرفتن دهقانانی که املاک اختصاصی را ترک می‌کردند، نداشت. حتی راه‌آهن ایران، در بخش مازندران

مجبور بود کارگرانی از نقاط دیگر ایران استخدام نماید ."۱

اقتصاد کشور در مجموع به‌دست طبقهٔ فئودال ـ مالک با همکاری بورژوازی بزرگ تازه به‌دوران رسیده اداره می‌شد و سیاست کشاورزی حکومت رضاخان که خود به‌لحاظ داشتن املاک وسیع بزرگترین مالک کشور بود در جهت تحکیم همه جانبهٔ مالکیت‌های بزرگ و رشد املاک وسیع کشت و زرع کالایی به‌منظور تأمین مواد خام کشاورزی هم برای صنایع ملی نوپا و هم برای بازارهای صادراتی تنظیم شده بود. همچنین اکثریت قوانینی که در زمان رضاخان دربارهٔ زمین و کشاورزی به‌تصویب رسید، به‌جز تحکیم مالکیت اربابان بر زمین و آب و تشدید استثمار دهقانان هدف دیگری نداشت. مثلاً" در دورهٔ رضاخان مالیات ارضی را لغو نمودند و این کار را به‌نام حمایت از زحمتکشان انجام دادند تا دهقانان با مأمورین مالی تماس پیدا نکنند و به‌جای آن مالیات صدی سه را گذاشتند. نتیجه این شد که املاک اختصاصی از مالیات معاف گردید و در عوض اگر دهقانی کوزه ماستی و تخم‌مرغی برای فروش به‌شهر می‌آورد، می‌بایست مالیات صدی سه پرداخت می‌نمود. بدیهی است کسی را جرأت دریافت مالیات از املاک اختصاصی نبود.

از نظر دامداری، سیاست اسکان عشایر حکومت رضاخان، صدمات بزرگی به دامداری کشور، که صادر کنندهٔ دام بود، وارد آورد. اینک قسمتی از فجایعی را که به‌نام اسکان عشایر در آن دوران انجام یافته با استناد به روزنامهٔ نیمه رسمی اطلاعات که در وابستگی آن به هیئت حاکمه شبهه‌ای نیست نقل می‌کنیم:

اغلب خانواده‌های عشایر پول نداشتند و سرمایهٔ آنها منحصر به چند رأس میش، بز و اسب بود. در اجرای فرمان اسکان عشایر، این جماعت مجبور بودند تحت نظر ایلخان نظامی به‌خرج خود خانه‌های دهقانی ساخته، تخته قاپو شوند و چون خودشان قادر و مایل به‌اجرای این امر نبودند، لذا مأمورین اسکان چادرهای آنان را آتشزده، و با خرید قسمت مهمی از یگانه ممرمعاش آنها به ثمن بخس، خانه‌های گلین برایشان ساختند. این خانه‌های مرگبار نه در تابستان گرمسیر و نه در زمستان سردسیر قابل سکونت نبود. در نتیجه عشایر حاضر می‌شدند، به‌هرقیمتی که شده، خود را از این زندان نجات داده به‌زندگی سابق خویش برگردند.

ولی مأمورین اسکان به آنها اجازهٔ ییلاق ـ قشلاق کردن نمی‌دادند مگر با دریافت مبالغی به‌عنوان "پول جواز!" در یکی از سالها "بارسنگین پول جواز و سایر تحمیلات برای بعضی از طوایف قشقایی، طاقت‌فرسا شد و قادر به‌تأدیه آن نشدند. ایلخان نظامی هم با نهایت شدت (به‌عنوان اسکان) از حرکت ایل و اغنام و احشامشان به گرمسیر جلوگیری می‌کرد ولی اسب و گوسفند و شتر و گاو به‌حکم طبیعت و بادهای سرد پاییز و

۱: نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران صفحهٔ ۴۸ نوشتهٔ عبدالصمد کامبخش.

طلیعهٔ زمستان حرکت نموده و زنهای پابرهنه در عقب سرآنها به‌راه افتادند. مردها برای تصفیهٔ حق و حساب! با ایلخانی مشغول چانه زدن بودند. حق و حساب برای فرونشانیدن اشتهای آقای (ایلخان نظامی) کافی نبود و در نتیجه در وسط ماه آذر امر نظامی صادر کرد که ایل را از وسط راه سردسیر عودت دهند!

گرچه عشایر موفق شدند مقداری از گوسفندهای خود را بگریزانند، مع‌هذا متجاوز از یکصد هزار گوسفند، هفت هشت هزار مادیان و تعداد بیشماری از سایر دامها را برگردانیدند.

... این همه اغنام تا دانهٔ آخر فنا و نابود و عده‌ای از زنهای مستحفظ آن نیز قربانی شدند! نگارنده سال بعد در حول و حوش یک قریه استخوانهای سیصد رأس مادیان از بهترین نژادهای عربی را با چشم خود دیدم که در زیر برف جان سپرده بودند.

آقای مدیر اگر من بخواهم فجایعی را که در سنوات گذشته فقط نسبت به‌عشایر جنوب ایران به‌عمل آمده و شخصاً" ناظر قسمت عمدهٔ آن بوده‌ام به‌رشتهٔ تحریر درآورم قطعاً" کتابی به‌قطر شاهنامه فردوسی خواهد شد..."[1]

عباس مسعودی در این مورد می‌نویسد: "... شاید باور نکنید، یک عده از سرمایه‌دارها و ملاکین عشایر که به لذت زندگانی آرام و فواید کشاورزی پی‌برده، دهات خوب و با اسلوبی ساخته طایفه و عشیرهٔ خود را شخصاً" یا به‌کمک سایر ملاکین اسکان نموده و برای پرورش دامهای خودشان ترتیب صحیحی از قبیل تغییر نژاد و بومی نمودن آنها به‌هوای سردسیر و گرمسیر می‌دادند، به‌قدری مورد بغض و ایذای مأمورین اسکان و همدستان محلی آنها واقع می‌شدند که بالاخره از هستی ساقط و منضم به‌سایرین می‌گردیدند.

... برای اجرای این منویات بدوا" چادرهای سیاه را آتش زدند... و گفتند چون شاه از چادر سیاه بدش می‌آید، چادر سفید بزنید. ولی فلسفهٔ چادرهای سیاه عشایر این است که آنها را از موی بز می‌بافند که نفوذناپذیر است و این چادر در تمام فصول آنها را در برابر باد و باران حفظ می‌کند. در داخل آن آتش روشن می‌کنند در صورتی‌که چادر سفید از این مزایا محروم است.

... خلاصه تحت تأثیر این عوامل و فجایع بزرگترین ثروت ملی ایران روبه‌زوال و نیستی نهاد و لطمه و صدمات فراوانی کشید که همه، نتیجهٔ آن طرز حکومت بود!

... و اگر بدین منوال پیش می‌رفت، چیزی نمی‌گذشت که کشور تولیدکننده و پرورش دهندهٔ دام، مجبور می‌شد گوسفند را هم از آرژانتین یا گوشت کنسرو شده را از استرالیا خریداری نماید."[2]

۱: اطلاعات روزانه شمارهٔ ۴۷۱ــ ۲۰/۸/۲۸ "رفع شبهه بین دامپروری..." ا. شیروانی.
۲: اطلاعات شمارهٔ ۷۰۱ــ ۲۰/۸/۱۷ سرمقالهٔ "سیاه چادر" نوشتهٔ عباس مسعودی.

"از نظر رشد مناسبات نوین سرمایه‌داری در کشور ما در فاصلهٔ سالهای ۱۳۰۹ – ۱۳۲۰ شمسی، اقتصاد سرمایه‌داری به‌علل زیر پیشرفت نسبتاً قابل توجهی نمود:

۱ – نیرو گرفتن حکومت مرکزی و برقراری امنیت داخلی موجب شد از سرمایه‌های انباشته شده که قبلاً راه فرار خود را در خرید املاک و استفاده از وجود شرایط استثمار در روستا یافته بود بتدریج متوجه صنایع گردد.

۲ – رضاخان در آزمندی خود به غصب املاک اکتفا نمی‌کرد. تعدادی از کارخانه‌های بزرگ را که به‌خرج دولت برپا می‌شد به‌خود اختصاص می‌داد و از این راه بدل به‌یکی از سرمایه‌داران عمدهٔ کشور شد. بزرگترین کارخانه‌های نساجی مازندران که نیروی تولیدیش برابر یک سوم کلیهٔ کارخانه‌های نساجی کشور بود به شخص وی تعلق یافته بود.

۳ – فشار بورژوازی رشد یابنده و منافع شخصی رضاخان به عنوان یک سرمایه‌دار بزرگ، گذراندن قوانینی را در جهت حمایت صنایع داخلی موجب می‌شد که خود این سرانگیزهٔ بعدی سرمایه‌گذاری در صنایع بود. این عوامل موجب رشد نسبتاً سریع صنایع داخلی در دههٔ ۱۳۱۰ – ۱۳۲۰ گردید. چنان‌که طبق آمار بانک ملی ایران تعداد شرکتهای به ثبت رسیده در این مدت از ۹۳ به ۱۷۳۵ و سرمایهٔ آنها از ۱۴۳ میلیون به ۱۸۶۳ میلیون رسید. اگر بدان رقم کارخانه‌های دولتی و نظامی جدید نیز اضافه گردد، رشد قابل توجهی را نشان خواهد داد."[1]

تذکر این نکته نیز ضروری است که بورژوازی ملی نوپای ایران با زمینداری مالکی همبستگی و پیوند شدیدی داشت و این امر تا حد قابل ملاحظه‌ای از نقش پیشرفتخواهانهٔ آن در حیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشور می‌کاست.

از طرف دیگر طبقهٔ کارگر ایران نیز در کارخانه‌ها و مراکز جدید صنعتی به‌وجود آمده شروع به رشد نمود. بطوری که در آستانهٔ جنگ دوم جهانی در حدود ۶۵۰ هزار کارگر در صنایع ایران مشغول به‌کار بودند. در زمان حکومت رضاخان، طبقهٔ کارگر در صنایع ایران وضع رقت‌باری داشت. زیرا با وجود دوبرابر شدن هزینهٔ زندگی طی ده‌سال، دستمزد کارگر تغییری نکرده بود. حداکثر دستمزد ۵ – ۸ ریال در برابر ۱۲ – ۱۴ ریال حداقل هزینهٔ روزانه پس از یکروز کار که غالباً از طلوع تا غروب آفتاب بود، پرداخت می‌گردید. ضمناً زنان و کودکان نیز با نازل‌ترین دستمزد مجبور به‌کار بودند.

راجع به سیاست بازرگانی دولت آنچه باید گفت این‌که حکومت رضاخان از سیاست اقتصادی انحصار تجارت که سلاحی در دست دولت‌هاست، نه در راه پیشرفت و ترقی کشور و رفاه مردم بلکه برای ارضای سودجویی دربار و جبران کسر بودجهٔ ناشی از مخارج بی‌حساب آن حکومت استفاده کرد و در اجرای این منظور ابتدا تجارت خارجی و سپس

۱: نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران صفحهٔ ۴۶ نوشتهٔ عبدالصمد کامبخش.

بازرگانی داخلی را به انحصار خود درآورد و بدین ترتیب تجارت خارجی کشور ما در دست دولت متمرکز گردید. روزنامهٔ ایران طی یک سلسله مقالات، سیاست بازرگانی رضاخان را چنین شرح می‌دهد:

" یکی از علل عمدهٔ پریشانی تجارت و اقتصاد، انحصارهای دولتی است. دولت شصت‌تا هفتاد درصد بازرگانی کشور از قبیل قند، شکر، چای، پنبه، تریاک و غیره را به نام انحصار به‌دست ناآزمودهٔ خود گرفت. خیلی مسخره است که دولت این انحصار بازیها را به بهانه دلسوزی به‌حال مردم وجلوگیری از اجحاف و گرانفروشی تجار و بالاخره به‌منظور تنزل دادن کالا و تأمین آسایش عمومی به‌خود اختصاص داد. ولی در عمل معلوم شد که منظوری جز انباشتن جیب خود نداشت...

سابق براین معامله چیت آزاد بود و بازرگان آن‌را ... متری یک ریال و نوددینار الی دو ریال می‌فروختند. دولت دلش به‌حال ملت سوخت و خواست که مردم چیت را به بهایی ارزان‌تر از این نرخ بخرند و جلوگیری از گرانفروشی وارد کنندگان بکند. دولت به این منظور فریبنده، چیت را به انحصار خود درمی‌آورد. اول قدمی که در این راه برداشت تحمیل ۱۵ درصدبرچیت به‌نام حق‌انحصاربود. دولت‌دید این معامله دخل رایگانی می‌دهد حق انحصار را به ۲۵ درصد بالا برد، بازهم دید عجب منفعت فراوان و آسانی است. بازهم ترقی داد و به ۵۰ درصد رسانید تا بالاخره امروز همان چیت را متری ۶ ریال می‌خریم. یعنی عاقبت در نتیجهٔ فداکاری‌ومصلحت‌اندیشی‌وملت‌دوستی‌دولت چیت ۳۰۰ درصد گران و کمرشکن‌تر شد. دولت با همین یک فقره انحصاربازی در مورد چیت صدها تاجر وارد کننده، هزاران بنکدار، کاسب و خرده فروش میلیونها مصرف کننده را به‌زحمت انداخت، متضرر ساخت و بالاخره سیصد درصد برمیزان هزینهٔ عمومی افزود. تصور می‌فرمایید سایر انحصارها، انحصار قند و شکر و اتومبیل و... غیر از این بود؟ خیر همهٔ آنها همین نتیجهٔ شوم را بخشید. با این کیفیت دولت از یک طرف بیش از نصف‌بازرگانی و کسب‌وکار را از دست بازرگانان ربود و از میزان فعالیت و استفادهٔ مشروع و قانونی آنها کاست، از طرف دیگر عوارض و مالیاتهای روزافزون، کمرشکن و عجیب و غریبی وضع کرد و برآنها تحمیل نمود. مثلا " در ادارهٔ پیشه و هنر (که امروز وزارتخانه شده است) شعبه‌ای به‌نام " ادارهٔ ترویج منسوجات داخلی " تأسیس کرد. با این عنوان فریبنده و جذاب که حس میهن‌پرستی و خیرخواهی را در هرشنونده‌ای تحریک می‌کند و در راه پیشرفت آن، حاضر از برای هرگونه فداکاری می‌شود، ده درصد مالیات براجناس پشمی، برخرازی، کلاه، لوازم توالت‌و غیره وضع کردند. مردم همه این مالیات را در راه این منظور " مقدس! " پرداختند و هنوز هم می‌پردازند. ولی آیا می‌دانید که این مالیات نوع‌پروارنه به‌جیب کی فرو می‌رفت؟ این مالیات به‌نام کمک هزینه به‌کارخانهٔ ابریشم چالوس پرداخت می‌شد. در صورتی‌که اجناس ابریشمی خارجی تا روزی‌که آزاد بود و با هزاران تحمیلات وارد کشور

می‌شد متری سی‌ریال در همین بازار به‌مصرف فروش می‌رسید و با این نرخ نازل واردکننده استفاده می‌کرد. این کالا را صددرصد گرانتر برمردم تحمیل کردند تعجب در این‌است که تا این اندازه اجحاف را کافی ندانسته ده درصد هم به‌نام این حسن‌خدمت و این فداکاری برسایر کالاهای مورد احتیاج عامه تحمیل کردند.

انحصار پنبه موجب شد که هربقچه پنبه از سی‌ریال به صد ریال برسد. انحصار فرش نه تنها ضرر به‌بازار فرش و پشم خام زد، بلکه رمه‌داری را هم از میان برد. دولت قیمتی برپشم و پوست گذاشت. این قیمت مطابقت با بازار عرضه و تقاضا نداشت. این دوکالا را در خارجه، در ممالک همجوار بهتر و بیشتر می‌خریدند. نتیجه چه شد؟ رمه‌های ما دسته دسته با هزاران هزار گوسفند از کشور خارج شد و از دست رفت. معروف است که تاچند سال پیش فارس دارای چندین میلیون گوسفند بود. ولی امروز نیم‌میلیون هم دارا نیست. بدین ترتیب نه فقط پشم خام بلکه خوراک مردم از قبیل گوشت و روغن و شیر نیز در بازار ایران کمیاب شد."[1]

"انحصار تجارت خارجی توأم با عناد و لجاج و عدم بررسی منجر به‌آن گردید که مقدار هنگفتی از اموال بازرگانان در انبارهای گمرک فاسد شده از بین برود[2]." "چنان‌که ... به‌خاطر شرکت حریربافی چالوس ابریشم‌هایی را که قبلاً "اجازه‌ٔ ورود داشته در انبار توقیف کردند و موجب ورشکستگی واردکنندگان گردیدند[3]." دولت برای اجرای سیاست انحصار بازرگانی داخلی چهار محصول عمده‌ٔ کشور، برنج، توتون، چای و ابریشم را که بیشتر در گیلان کشت می‌شود تحت انحصار و کنترل تحت قرار داد. ولی از این عمل کشاورزان متضرر شدند و قیمتی کمتر از سابق به‌دست آنها رسید.

علاوه کشت پاره‌ای از این محصولات در مازندران به املاک اختصاصی رضاخان تخصیص داده شد. در نتیجه با وجود این‌که برنج و چای گیلان مرغوب‌تر از برنج و چای مازندران است علیهذا در اجرای مقاصد سوء دربار به‌قیمت کمتری از طرف وزارت دارایی خریداری شد.

ابریشم هم که مورد احتیاج کارخانه‌ٔ حریربافی رضاخان در چالوس بود، به‌قیمت دلخواه خریداری و به آن کارخانه تحویل داده می‌شد.[4]

علاوه براین اقدامات که طوری روغن زده بودند که درنظر سطحی به خیر و صلاح مملکت جلوه‌گر می‌شد، دولت به‌بهانه‌ٔ تعادل تجارت خارجی و بدست‌آوردن این‌که خارجیان نتوانند سرمایه‌ٔ خود را از ایران خارج نمایند، کنترل ارز برقرار کرد. "اما‌قصد حقیقی در

۱: روزنامه‌ٔ ایران شماره‌ٔ ۶۶۸۳ — ۲۰/۷/۴ و ۶۶۸۴ — ۲۰/۷/۵.
۲: جدد ایران شماره‌ٔ ۳۲۷۶ — ۲۰/۸/۲۰ به نقل از نامه‌ٔ بازرگانان کشور به مجلس شورایملی.
۳: ستاره‌ٔ شماره‌ٔ ۱۱۹۵ به تاریخ ۲۰/۸/۱۷ از مقاله‌ٔ "رفع اشتباه یا دفاع از آزادی" نوشته‌ٔ ارسلان خلعتبری.
۴: تجدد ایران شماره‌ٔ ۳۲۸۵ — ۲۰/۸/۲۹ از مقاله‌ٔ "حقایق گیلان"

برقراری کنترل ارز و مخصوصاً " تنزل نرخ حقیقی لیره از ۱۲۰ ریال به ۸۰ ریال به‌شهادت همان اشخاصی که حسب‌الامر این قانون را به‌تصویب رساندند، در درجه اول حفظ منافع شاه در تبدیل عایدات ریالی او به ارز و فرستادن به‌خارجه و در درجهٔ دوم واردات دولتی از محل صادرات بازرگانی بود. و این منظور را به‌جایی رساندند که برخلاف مقررات همان قانون که خودشان به تصویب رسانیده و اجرا می‌نمودند ارزهای متعلق به صادرکنندگان را که در بانک‌های مجاز به امانت سپرده شده بودند، به‌مصرف احتیاجات دربار و دولت رساندند... در نتیجه ابر و باد و مه و خورشید و فلک به‌کار افتادند تا ناودان ارز به‌جیب شاه سابق و صندوق انحصار سرازیر و کشور ما در فقر و سستی غوطه‌ور گردد.... بدین ترتیب مبلغ هنگفتی دسترنج تودهٔ ایرانی به‌وسیلهٔ همین کنترل ارز توسط شاه سابق و متنفذین با شرایط سهل و ارزانی، به‌ارز تبدیل و از کشور خارج گردید و وزارت دارایی با استفاده از همین ارز و انحصار ورود کالا تحملات بیشتری بر مصرف‌کننده به‌عمل آورد. "[۱]

ولی توازن واقعی صادرات و واردات عملی نگردید. زیرا چون امکان کاستن از واردات وجود نداشت، بی‌توجه به بالا بردن تولید داخلی، صادرات کشور را افزایش دادند تا از این راه به‌اصطلاح تعادل بازرگانی برقرار نمایند. " ولی چون مقدار کالاهای تولید شده در کشور بزحمت نیازمندیهای داخلی را جبران می‌نمود و حتی بعضی از اقلام آن کفاف مصرف داخلی را نمی‌داد، لذا این اقدام دولت موجب افزایش قیمت کالاها در داخل کشور گردید. "[۲]

کشور ما در دورهٔ رضاخان، همچنان به‌صورت زائدهٔ مولد مواد خام به‌بازارهای جهانی سرمایه‌داری باقی ماند و صنایع ملی سبک که تازه پا به‌عرصهٔ وجود گذاشته بود فقط توانست سهم ناچیزی از نیازهای مردم را تأمین کند. بعلاوه این صنایع از نظر تجهیزات فنی کاملاً " وابسته به تجهیزات و وسایلی بود که از خارج وارد می‌گردید و کار آنها نیز تابع خدمات کارشناسان خارجی مخصوصاً " آلمانی بود. لذا در عین حال که ایران هنوز بطور عمده به‌صورت میدان فعالیت سیاست استعماری انگلستان باقی مانده بود، در اثر همراهی و مساعدت رضاخان، دولت آلمان هیتلری نیز موفق به کسب ارقام مهمی در اقتصاد کشور شد چنان‌که در آستانهٔ سال ۱۹۴۱ (۱۳۱۹ شمسی) سهم آلمان در تجارت خارجی ایران بالغ بر ۴۵/۵ تا ۴۸ درصد گردید.

لکن مؤسسات صنعتی که بتوانند به‌ساختن وسایل تولید بپردازند، در کشور ایجاد نشد و در اجرای طرح کارخانهٔ ذوب آهن، که در دورهٔ رضاخان سفارش آن به آلمان داده

۱: تجدد ایران شمارهٔ ۲۲۷۶ — ۲۰/۸/۲۰ از نامهٔ عدهٔ کثیری تجار مطلع، به مجلس شورای ملی.
۲: تجدد ایران شمارهٔ ۲۲۷۳ — ۲۰/۸/۱۷ به قلم م. فرهمند، کارمند ادارهٔ مطالعات بانک ملی.

شده بود، به‌هیچ وجه شرایط ضروری جهت برقراری و ادامهٔ کار آن منظور نشد. زیرا کارخانهٔ ذوب آهن اصولاً باید در مراکزی نصب گردد که تأمین سنگ آهن از آن مراکز به‌طور متوسط برای مدت پنجاه سال ممکن شود. حال آن‌که در کرج، که به‌منظور نصب کارخانهٔ ذوب‌آهن درنظر گرفته شده بود، ذخیرهٔ سنگ آهن اساساً وجود نداشت.

ساختمان راه‌آهن سراسری ایران

میهن ما از نظر دارا بودن کوتاه‌ترین راه بین اروپا و نواحی پرنعمت آسیای جنوبی و جنوب شرقی اهمیت بزرگی را حائز است و از قدیم راههای کشور ما که سهل‌العبور بوده و نواحی مهمتری را به‌یکدیگر مربوط می‌ساخته، بیشتر مورد توجه بوده است. لذا از میان آنها دوراه ــ راه آسیای مرکزی شرقی و جنوبی، و راه آسیای غربی و آفریقای شمالی و اروپا همیشه اهمیت و اعتبار خود را حفظ کرده است.

عباس اقبال آشتیانی ضمن بررسی در انتخاب بهترین راهی که خط‌آهن ایران باید از آن بگذرد، می‌نویسد: " *بزرگترین و مهمترین راههای آیندهٔ ایران دو راه است: اول راه بغداد، همدان، قزوین، انزلی، دوم راه تبریز، تهران، مشهد که راه کاروانی قدیم چین به‌آن متصل می‌شد.* " و در ذکر اهمیت هریک می‌گوید: *راه بغداد ــ انزلی که از طریق بغداد به خط آهن معروف بغداد ــ اسلامبول وصل می‌شود که اگر راه‌آهن در آن کشیده شود در میان‌طرق ارتباطیه عالم اهمیت خاصی را دارا خواهد بود و راه تبریز ــ تهران ــ مشهد که اروپا را به آسیای مرکزی و جنوبی مربوط می‌سازد.* [1]

به‌هرحال خط آهنی که به‌لحاظ کسب عایدات بیشتر و ترقی کشور برای ایران مفیدتر بوده، خط بین شرق و غرب بوده نه شمال و جنوب. حال آن‌که منافع استعماری دولت انگلیس برای حفظ هندوستان از خطرات محتمل و به‌منظور استفاده از خط آهن در حملهٔ شمالی به‌خاک اتحاد جماهیر شوروی پس از انقلاب کبیر، ایجاب می‌کرد که خط آهن ایران شمالی ــ جنوبی کشیده شود نه غربی ــ شرقی.

اینک مدارک تاریخی مربوط به‌این امر را از نظر می‌گذرانیم:

فقرهٔ دوم امتیاز نامهٔ روتر که در سال ۱۸۷۱ میلادی (۱۲۵۰ شمسی) به‌دست ناصرالدین شاه کلیهٔ منابع زیرزمینی، مالی و صنعتی کشور را به بارون ژولیوس رویتر، تبعهٔ دولت انگلیس اعطا نمود، حاکی است: " دولت علیه ایران از برای مدت ۷۰ سال امتیاز مخصوص و انحصار قطعی راه آهن بحر خزر الی خلیج فارس را به بارون ژولیوس رویتر، به‌شرکاء یا به‌وکلاء اعطا و واگذار می‌نماید... "[2]

۱: شفق سرخ اوت ۱۲۰۲ شماره‌های ۲۱۶ تا ۲۲۱ " طرح راه‌آهن ایران ".

۲: کتاب عصر بی‌خبری صفحهٔ ۱۰۸ ابراهیم تیموری.

در سال ۱۹۱۲ میلادی (۱۲۹۱ شمسی) که در مجلس عوام انگلستان گفتگو بر سر راه‌آهن سرتاسری ایران به‌میان آمد ، لرد کرزن وزیر خارجه انگلستان گفت : " در مدت بیست سال تصدیق شد که هندوستان باید محاط باشد در یک حلقهٔ جبال و صحاری که بدون تلفات زیاد قشون و پول ، غیرقابل عبور باشد . به‌حق یا باطل این بوده است سیاست تغییرناپذیر حکومت هند . در طول زیادترین قسمت یک قرن و از بیست وپنج سال به‌این طرف بزرگترین احزاب سیاسی این مملکت آن‌را قبول کرده‌اند . این سیاست ، هندوستان را از هرحمله‌ای حراست کرده و هیچ ملتی عبور از این منطقهٔ حمایت شده را نیازموده است . اما اگر این راه (راه آهن غربی ـ شرقی ایران) ساخته شود ، آن‌وقت تمام آن سیاست به‌خطا بوده ، به‌ما می‌گویند این اصول را نپذیرید که سیاست حقیقی هند عبارت است از باز کردن سرحدات آن به‌طرف مغرب .[1]

حسین مکی در کتاب " مختصری از زندگی احمد شاه" با اشاره به راه آهن ایران می‌نویسد : پس از جنگ بین‌المللی اول و تصرف بین‌النهرین به‌دست دولت انگلیس ، آن دولت در نظر گرفت راه‌آهن بغداد ـ بصره را به‌پایان رسانده و آن را تا نقطهٔ مرزی "قری‌تو" ، نقطهٔ مرزی ایران و عراق امتداد دهد و میل داشت که دولت ایران را وادار سازد که این رشته راه‌آهن را تا تهران و از آنجا تا دریای خزر ادامه دهد .

این پیشنهاد انگلیسی‌ها به احمد شاه گفته شد ، وی چنین اظهار داشت :

" راه آهنی که به‌صلاح و صرفهٔ ایران است ، راه آهنی است که ازدزداب (زاهدان فعلی) شروع بشود و مسیر آن به اصفهان وتهران باشد و از آنجا به اراک و کرمانشاهان متصل بشود ، یعنی از شرق به غرب ایران ، چنان‌که از زمان داریوش کبیر هم‌راه تجارت هندوستان به آسیا و سواحل مدیترانه همین راه بوده است و این راه برای ملت ایران نهایت صرفه را از لحاظ تجارت خواهد داشت . . . .ولی راه‌آهن عراق ـ قری تو ـ بحر خزر فقط جنبهٔ نظامی و سوق‌الجیشی دارد و من نمی‌توانم پول ملت را گرفته یا از کشورهای خارج وام گرفته صرف راه آهنی که فقط جنبهٔ نظامی دارد بنمایم . "[2]

حتی"نقشه راه آهن از بحر خزر به خلیج فارس" در تاریخ ۱۹۱۷ یعنی آغاز انقلاب روسیه در کتابی به‌اسم (سیاست انگلیس در ایران روشن شد) به‌وسیلهٔ یک‌نفر هلندی که عضو سفارت آلمان در ایران بوده است . . . در آمستردام انتشار یافته که یک نسخهٔ آن در کتابخانهٔ سلطنتی بلژیک موجود می‌باشد . . . این نقشه را یکی از محصلین اعزامی به اروپا به‌نام مهندس عطایی که در سالهای ۱۳۰۵ ـ ۱۳۰۶ در برلین بوده ، به‌دست آورده و در سال ۱۳۰۸ انتشار داد و بلافاصله حقوقش قطع شد و چنان تحت فشار قرار گرفت که

۱: روزنامهٔ تجدد ایران شماره ۳۳۲۲ ـ ۶/۱۰/ ۲۰ محمد فرهمند لیسانسیهٔ علوم سیاسی .
۲: روزنامهٔ داد شماره ۴۶۲ ـ ۲۴/۳/۱۱ " مختصری از زندگی احمد شاه ".

به‌فاصلهٔ کمی در اتاق انتظار سفارت ایران در برلن خودکشی کرد . . . . "[1]

هنگامی‌که لایحهٔ ساختمان راه آهن سراسری ایران در دورهٔ ششم مجلس شورایملی مطرح گردید ، دکتر مصدق نظر مخالف خود را چنین بیان داشت :

" . . . اگر راه آهن ما یک فایده سرد از ترانزیت مال‌التجاره اروپا به آسیا خواهد بود و این خطی که امروز اجاره داده می‌شود که نقشه‌کشی بکنند ، کاملا " برخلاف مصالح مملکت است .

زیرا خط بین‌المللی خطی است که اروپا را به آسیا متصل می‌کند . امروز که می‌خواهید سی‌میلیون پولی را که در دست مردم است و در واقع هستی این ملت و مملکت را به یک راهی صرف کنید ، یک قدر دقت کنید . . . "[2]

در توضیح همین مطلب دکتر مصدق در جلسهٔ مورخهٔ ۲۴/۷/۴ مجلس شورایملی گفت :

" . . . راه آهن ما ، راه آهن استراتژیک بوده و من در این مجلس به‌کرات و مرات در این باب صحبت کرده و نطق کرده‌ام و همهٔ آقایانی که در دورهٔ پنجم و ششم بوده‌اند می‌دانند که من صحبت کرده‌ام ، به‌خاطرشان می‌آید و ورقهٔ کبود هم دادم ــ من گفتم این راه آهن ، راه‌آهنی است استراتژیکی ــ دولت ایران اگر راه آهن می‌خواست بکشد باید راه‌آهنی باشد که غرب ایران را به شرق ایران مربوط کند که ترانزیت هم داشته باشد و مال‌التجاره و مسافرین اروپا دیگر نباید از بحراحمر و دریای هند بروند به بمبئی ، بلکه از این راه سه روزه آنها را ببرند هندوستان . ولی راه آهن شمالی ــ جنوبی ساختند و آن راهی که مفید بود که زاهدان را به غرب ایران متصل کند کشیده نشد و این نظر عملی نشد و من می‌دانستم که این خرجی که می‌شود برخلاف مصالح مملکت است . . . "[3]

درست است که راه آهن سراسری ایران با استفاده از امکانات مالی داخلی و بی‌دریافت وام از خارج کشیده شد[4] لکن با کمال تأسف اقدامی بود در تأمین منافع استراتژیک استعمارگران که با صرف دارایی و هستی ملت و بی‌توجه به منافع حیاتی آن انجام گرفت واگر در این راه کسی را افتخاری نصیب شود ، افتخار خدمتگزاری استعمار است نه سرفرازی خدمت به‌ملت !

۱ : مرد امروز شماره ۴۰ سال سوم ۲۴/۴/۲۳ سرمقاله .

۲ : روزنامه ستاره شماره ۱۴۴۰ ــ ۲۱/۸/۸ از نطق دکتر مصدق در جلسهٔ ۲۳۲ مجلس شورا .

۳ : کتاب سیاست موازنهٔ منفی جلد دوم،صفحهٔ ۸۵ از نطق دکتر مصدق در مجلس .

۴ : در تاریخ ۱۳۰۴/۳/۹ قانونی از مجلس گذشت که از هر سه کیلو قند و شکر و چای که به ایران وارد می‌شد یا در کشور تولید می‌گردید ، دو ریال عوارض برای ساختمان راه آهن بگیرند و بدین وسیله هزینه ساختمان راه آهن سراسری فراهم شد و در تاریخ ۱۳۰۶/۷/۲۳ شروع به ساختن آن گردید .

الغای امتیاز دارسی و تمدید امتیاز نفت جنوب

کشور ما یکی از بزرگترین و پرارزش‌ترین منابع نفتی جهان‌را داراست و چاههای نفتی آن از جمله پرمحصول‌ترین چاههای نفت دنیا می‌باشد. چنان‌که از برخی چاههای نفت هفتگل واقع در پنجاه وشش کیلومتری جنوب شرقی مسجد سلیمان روزانه ۳۲۰۰ تن نفت استخراج می‌شود.[۱]

حال آن‌که در ایالات متحده‌ٔ آمریکا معدل روزانه‌ٔ یک چاه نفت، یک بیستم و در ونزوئلا بیست ونه تن می‌باشد.[۲]

مقام و اهمیت اقتصادی، سیاسی و نظامی نفت آن‌چنان آشکار و مبرهن است که لزومی به توضیح ندارد. ولی در بیان این‌که چراوجوداین‌منابع عظیم ثروت در کشور ما به‌جای خوشبختی و رفاه، موجب اسارت وبدبختی و فلاکت ملت شده است، فقط به نقل گوشه‌ای از مصاحبه‌ٔ بوین وزیر خارجه‌ٔ اسبق انگلیس و لیدر حزب کارگر آن کشور با روزنامه‌نگاران ایرانی اکتفا می‌کنیم:

در این مصاحبه که در حضور تقی‌زاده سفیر کبیر ایران انجام گرفت، خلیل ملکی پس از انتقاد شدید از هیئت حاکمه‌ٔ ایران و ذکر مفاسد و مظالم، دزدیها و هرج ومرج‌ها در کشور ما، به‌عنوان این‌که دولت انگلیس موجد و بانی تمام این گرفتاریها در ایران است، با تأثر شدید گفت:

" *شما از جان ما چه می‌خواهید، چرا نمی‌گذارید مردم این کشور روی آسایش ببینند؟ چرا این باندهای فاسد و سیاهکار را تقویت می‌کنید؟ چرا نمی‌گذارید یک حکومت ملی و علاقمند و دلسوز به‌حال ملت ایران تشکیل گردد و چرا هرروز شکاف بین حکومتها و ملت را زیادتر می‌کنید؟ چرا و چرا و چرا ... از جان ما چه می‌خواهید؟* "

بوین در قبال این اعتراضات و تندی‌ها، با خونسردی مخصوص انگلیسی و لبخندی ملیح و با کمال سادگی و وضوح گفت: " *اویل ـ اویل ـ اویل* " (*نفت ـ نفت ـ نفت*).[۳]

امتیاز استخراج نفت و کلیه‌ٔ معادن زیرزمینی به‌استثنای معادن طلا و نقره و جواهر، اولین بار در سال ۱۸۷۲ میلادی (۱۲۵۱ شمسی)، در زمان سلطنت ناصرالدین شاه به ژولیوس رویتر، یهودی آلمانی، که تابعیت انگلیسی داشت، واگذار گردید. راجع به‌این امتیاز لرد کرزن نایب السلطنه‌ٔ هندوستان و سیاستمدار مشهور انگلیسی چنین نوشته

۱: صفحه‌ٔ ۴۱ کتاب پنجاه سال نفت ایران، نگارش مصطفی فاتح.

۲: صفحه‌ٔ ۱۲۷ همان کتاب.

مصطفی فاتح فارغ‌التحصیل رشته‌ٔ اقتصاد از دانشگاه کلمبیا در سال ۱۳۰۰ شمسی وارد خدمت شرکت نفت انگلیس و ایران شد و در سال ۱۳۲۶ شمسی به مقام معاونت کل آن شرکت در ایران نایل گردید. وی تا اجرای قانون ملی شدن نفت در این سمت انجام وظیفه می‌کرد.

۳: نقل از کتاب " طلای سیاه یا بلای ایران " نوشته‌ٔ ابوالفضل لسانی، مقدمه صفحه‌ٔ ز.

است: " وقتی که امتیاز رویتر منتشر گشت، مندرجات آن حاکی از تسلیم کامل و خارق‌العاده‌ٔ کلیه منابع صنعتی کشور به بیگانگان بود و این کاری بود که هیچگاه در تاریخ سابقه نداشته و حتی شاید خواب آن‌را هم کسی نمی‌دیده است. . . "[۱]

لکن این امتیاز در اثر اعتراضات رجال و علمای کشور و مخالفت روسیه‌ٔ تزاری به‌علت رقابت با دولت انگلیس در غارت منابع ملی ما به‌مرحله‌ٔ اجرا درنیامده و ملغی گردید.

سپس ویلیام دارسی تبعه‌ٔ انگلیس در سال ۱۹۰۱ میلادی (۱۲۸۰ شمسی) امتیاری حاوی " اجاره‌ٔ اختصاصی و انحصاری جستجو، استخراج، توسعه و تهیه و حمل و فروش گاز طبیعی و نفت و اسفالت و مومیائی تمام و سراسر مملکت، به‌استثنای ولایات آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان و استرآباد را برای مدت شصت‌سال" از مظفرالدین شاه گرفت.

دولت ایران بابت حق امتیاز، ۱۶% سود خالص سالیانه‌ٔ تمام شرکت‌هایی را که در موضوع امتیاز مشغول به‌کار بودند، به‌اضافه‌ٔ سالیانه دوهزارتومان دریافت می‌داشت. صاحب امتیاز در تمام مدت قرارداد از پرداخت مالیات، عوارض و حقوق گمرکی برای کلیه‌ٔ اراضی، ماشین‌آلات و وسایل و مواد لازمی که وارد کشور می‌کرد و جمیع محصولات نفتی که صادر می‌نمود، معاف می‌گردید.

اختلاف طرفین به حکمیت مراجعه می‌شد و دارنده‌ٔ امتیاز تعهد می‌کرد که بعد از انقضای مدت قرارداد " تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجود شرکت به‌جهت استخراج و انتفاع معادن" را به‌دولت ایران تحویل بدهد و هیچ‌گونه غرامتی مطالبه نکند.

برای بهره‌برداری از این امتیاز، اولین شرکت در سال ۱۹۰۳ تشکیل شد. ولی در سال ۱۹۰۹ شرکت نفت انگلیس و ایران تمام حقوق و تعهدات ناشی از امتیاز را ازشرکت اولیه خریداری نموده خود عهده‌دار گردید. در بدو امر اکثریت سهام شرکت اخیر به لرد استراتکونا کمیسر عالی انگلستان‌در کانادا و قسمتی هم به کمپانی نفت‌برمه تعلق داشت.

ولی پس از آن‌که وزارت دریاداری انگلیس به اهمیت اقتصادی و نظامی نفت پی‌برد و درصدد به‌دست آوردن نفت ارزان و کم‌خرج و انبار کردن آن در زمان صلح برای مصارف کشتی‌های جنگی در موقع جنگ برآمد، با شرکتی که امتیاز نفت دارسی را در اختیار داشت وارد مذاکره شده معادن نفت ایران را بررسی نمود و تصمیم به‌خرید سهام شرکت مزبور گرفت.

در اجرای این منظور" در سال ۱۹۱۴ میلادی مجلس مبعوثان قانونی وضع کرد و به‌دولت اجازه داد که قسمتی از سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را خریداری نماید و متعاقب آن قراردادی بین دولت انگلستان و شرکت مزبور منعقد گردید. به‌موجب این قرارداد شرکت نفت ایران و انگلیس مقادیر عمده‌ٔ نفت سوخت را به نیروی دریایی

۱: کتاب پنجاه سال نفت ایران صفحه‌ٔ ۲۴۵.

انگلستان به‌قیمت نازلی می‌فروخت و دولت انگلیس دونفر از مدیران شرکت را تعیین می‌نمود که عضو هیئت مدیرهٔ شرکت باشند . . . ."[1]

راجع به قیمت نازل سوخت که شرکت به‌دولت انگلستان فروخته، اطلاع دقیقی در دست نیست. فقط چرچیل در کتاب " بحران جهانی" خود می‌نوسد : " *در چهار سال جنگ اول، ادارات دولتی انگلیس دراثر استفاده از مواد قرارداد با شرکت نفت ایران و انگلیس و خرید نفت به‌قیمت نازل‌تر از بازار — /۰۰۰ ۰۰ ۷۵ لیره نفع برده‌اند .* "

تردیدی نیست که تعهد شرکت دربارهٔ فروش نفت به‌دولت انگلیس به‌قیمت نازل‌تر از قیمت بازار یک نقض عهدی با دولت ایران بود زیرا طبق امتیازدارسی ، شانزده درصد از سود خالص شرکت سهم ایران بوده و چنین قراردادی موجب نکث درآمد بود و خسارات زیادی به‌دولت و ملت ایران وارد آورد.

چنان‌که گفتیم دولت انگلیس با خرید اکثریت سهام شرکت نفت انگلیس و ایران سهامدار اصلی شرکت گردید.[2]

و در اهمیت نفت ایران برای دولت انگلیس همین بس که مخبر رویتر صریحا" اعلام نمود :

" *نفت ایران صدی هفتاد و پنج دستگاه صنعتی و وسایل نقلیهٔ امپراتوری انگلستان را به گردش درمی‌آورد. روزی‌که این معادن تعطیل شود، هفتادوپنج درصد صنایع و کشاورزی از بین رفته و به‌همین نسبت دریانوردی و آسمان پیمایی‌های ما تعطیل خواهد یافت.*"[3]

سابقهٔ اختلاف با شرکت نفت انگلیس و ایران و ادامهٔ آن تا انعقاد قرارداد جدید :

باوجودی که دولت انگلیس در جریان جنگ بین‌المللی اول برای اجرای مقاصد نظامی و سیاسی خود از نفت ایران بزرگترین بهره‌برداری‌ها را نمود، لکن نه فقط ملت ایران از آن سودی نبرد، بلکه شرکت نفت انگلیس و ایران به‌بهانهٔ خرابکاری در لوله‌های نفت که هنگام جنگ توسط عمال آلمانی بعمل آمده بود، از ایران ۶۱۴ هزار لیره خسارت مطالبه کرد (۱۰۰ هزار لیره برای تعمیر لوله و ۵۱۴ هزار لیره برای کار نکردن طی چندماه) بحث و مذاکره راجع به اختلافات دولت ایران و شرکت نفت جنوب سالها ادامه داشت تا نصرت‌الدوله فیروز وزیر امور خارجه کابینهٔ وثوق‌الدوله در سال ۱۹۱۹ مسافرتی به‌لندن کرد. و بنا به توصیهٔ دولت انگلیس یکی از کارمندان عالی‌رتبهٔ خزانه‌داری انگلستان را

۱: کتاب پنجاه سال نفت ایران صفحات ۲۶۳، ۲۶۴ و ۲۶۵ .
۲: انتون موهر در کتاب " جنگ نفت" سهم دولت انگلیس را در حدود ۶۵% می‌نویسد.
۳: کتاب طلای سیاه یا بلای ایران صفحهٔ ۲ .

به‌نام ارمیتاژ اسمیت به‌سمت مستشار مالیه ایران استخدام نموده و درباره اختلافات موجود بین دولت ایران و شرکت نفت جنوب با وی مشورت به عمل آورد.

نصرت‌الدوله برحسب سفارش ارمیتاژ اسمیت، مکلس تاک حسابدار قسم‌خورده انگلیسی را به‌نمایندگی دولت ایران جهت رسیدگی به‌حسابهای شرکت نفت انگلیس و ایران معین نمود، و مکلس تاک در گزارشی که به‌دولت ایران تسلیم کرد، اعلام داشت که "شرکت نفت جنوب حقوق حقه دولت را بابت حق امتیاز کاملاً نپرداخته و ۵۳۵ ۰۰۰ لیره کمتر پرداخته است. بعلاوه تبدیل پایه حق‌الامتیاز از ۱۶٪ سود خالص به‌مبلغی معین در هرتن (چیزی که مورد درخواست شرکت نفت جنوب بود) به‌صرفه دولت نیست."

پس از سقوط کابینه وثوق‌الدوله، رئیس‌الوزرای جدید مشیرالدوله (حسن پرنیا) که نمی‌خواست ارمیتاژ اسمیت در امور دارایی دخالت نماید، او را جهت رسیدگی به اختلافات ایران با شرکت نفت به‌لندن فرستاد. ارمیتاژ اسمیت توافق‌هایی با شرکت نفت در لندن به‌عمل آورد. ولی دولت ایران این توافق‌ها را هیچ‌گاه تصویب نکرده و به‌رسمیت نشناخت. علیهذا عمل احتساب حق‌امتیاز تا موقع لغو امتیاز دارسی براساس آن صورت می‌گرفت.

ضمناً" ارمیتاژ اسمیت در گزارش خود به‌دولت ایران نوشت که: مبنای احتساب حق‌امتیاز از ۱۶٪ عواید خالص باید تغییر کند، مگر آن‌که شرکت حاضر شود برای هرتن، شش شیلینگ بپردازدو اطلاع داد که به‌نظر وی شرکت حاضر خواهد شد که برای هرتن پنج شیلینگ بپردازد.

بعلاوه او مخالفت خود را با تمدید قرارداد اظهار داشته، ادعا نمود که شرکت در معاملات خود با دولت ایران رویه عادلانه و منصفانه‌ای نداشته است.

بنا به نوشته مصطفی فاتح، رضاخان نیز عدم رضایت خود را از امتیاز دارسی ضمن نامه‌ای که پس از مسافرت به‌خوزستان در آبان‌ماه سال ۱۳۰۷ شمسی به هیئت مدیره شرکت در لندن فرستاد بدین شرح بیان داشت:

"... اولیای شرکت نفت باید بدانند که دولت و ملت ایران از امتیاز نامه دارسی راضی نیستند و بایدهرچه زودتر امتیاز جدیدی که منافع ایران را به‌نحو اکمل تأمین نماید تنظیم گردد. این نکته را دولت در گذشته چندبار متذکر شده است و اکنون من صراحتاً" می‌گویم که اولیای شرکت باید به اصلاح این امر بپردازند. چنان‌که غفلتی کنند مسئولیت عواقب امر، متوجه خود آنها خواهد بود..."[1]

در اوایل سال ۱۹۲۹ (اواخر سال ۱۳۰۷) رئیس هیئت مدیره شرکت نفت، جان کدمن (Cadman) مسافرتی به تهران کرده پیشنهادهایی جهت رفع اختلافات و

۱: کتاب پنجاه سال نفت ایران صفحه ۲۸۶.

تجدیدنظر در قرارداد دارسی تقدیم دولت ایران نمود. دولت ایران نیز پیشنهادهای متقابلی داد. چنان‌که از نامهٔ تیمورتاش وزیر دربار وقت به عیسی فیض کمیسر نفت ایران در لندن مستفاد می‌شود، موارد توافق بین دولت ایران و شرکت نفت به‌قرار ذیل بوده:

۱ـ الغای امتیاز دارسی و تصویب قرارداد جدید.

۲ـ محدود کردن منطقهٔ امتیاز به یکصدهزار میل مربع[۱].

۳ـ اخذ دو شلینگ از هرتن نفت خام که شرکت استخراج کند.

۴ـ الغای انحصار لولهٔ نفت در جنوب (لوله‌کشی به خلیج فارس).

وموارداختلاف به‌شرح زیر:

۱ـ شرکت پیشنهاد می‌نمود که بیست‌درصد از سهام شرکت مجانا" به‌دولت ایران واگذار شود مشروط به‌این که دولت حق انتقال آن‌را به‌غیر نداشته باشد. ولی دولت ایران بیست وپنج درصد از سهام را خواستار بود.

۲ـ شرکت نفت می‌خواست که مدت امتیاز تا سال ۱۹۹۰ تمدید شود و درسال ۱۹۶۱ (یعنی موقع ختم امتیاز دارسی) چنانچه شرکت مایل باشد بتواند آن‌را فسخ کند. ولی دولت ایران ضمن قبول تمدید امتیاز، پیشنهاد می‌کرد که در پایان مدت امتیاز دارسی (۱۹۶۱ میلادی) هردو طرف حق فسخ قرارداد را داشته باشند.

۳ـ دولت ایران می‌خواست که حق‌انتخاب دونفر مدیر در هیئت مدیرهٔ شرکت نفت را داشته باشد، مدیرانی که از لحاظ حقوق با مدیران منتخب دولت انگلیس برابر باشند.

این مذاکرات از سال ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۳۱ (۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ شمسی) بین لندن و تهران ادامه داشت و در تمام مذاکرات شرکت نفت انگلیس و ایران تمایل خود را به تمدید مدت امتیاز ابراز می‌داشت.

در ماه ژوئن ۱۹۳۲ (خرداد ۱۳۱۱ شمسی) که بیلان شرکت نفت برای سال ۱۹۳۱ منتشر شد، معلوم گردید که حق‌امتیاز دولت ایران نسبت به سالهای گذشته به‌میزان فاحشی تقلیل یافته است.

اینک حق‌امتیاز دریافتی دولت ایران را در فاصلهٔ سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۳۱ میلادی ذیلاً نقل می‌کنیم:

از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۰	۱۰۰۰ ۰۰۰
۱۹۲۰	۴۹۶ ۰۰۰
۱۹۲۱	۵۸۵۰۰۰

۱: کاهش حوزهٔ امتیاز زیان مهمی به شرکت نفت انگلیس و ایران محسوب نمی‌شد زیرا شرکت در انتخاب منطقهٔ امتیاز آزادی کامل داشت و می‌دانست که بزرگترین ذخایر نفتی درکجاست.

۱۹۲۲	۵۹۳ ۰۰۰
۱۹۲۳	۵۳۳ ۰۰۰
۱۹۲۴	۴۱۱ ۰۰۰
۱۹۲۵	۸۳۱ ۰۰۰
۱۹۲۶	۱۰۵۴ ۰۰۰
۱۹۲۷	۱۴۰۰ ۰۰۰
۱۹۲۸	۱۰۳۱ ۰۰۰
۱۹۲۹	۱۴۳۷ ۰۰۰
۱۹۳۰	۱۲۸۸۰۰۰
۱۹۳۱	۳۰۷ ۰۰۰

" شرکت نفت جنوب تقلیل عایدات را تنزل قیمت نفت در دنیا و رقابت نفت روسیه یافت جنوب، معرفی می‌کرد. در صورتی‌که حقیقت امر جز این بوده، زیرا محصول نفت جنوب در سال ۱۹۳۰ که ۱ ۲۸۸ ۰۰۰ لیره بابت حق‌الامتیاز به‌دولت ایران داده شده در حدود ۵۷۹۷ ۰۰۰ تن بوده و حال آن‌که در سال ۱۹۳۱ که حق‌الامتیاز به ۳۰۷۰۰۰ لیره تقلیل یافت، محصول نفت جنوب ۶۵۴۰ ۰۰۰ تن رسیده بود و با این‌که محصول سال ۱۹۳۱ قریب ۸۰۰ ۰۰۰ تن اضافه برمحصول ۱۹۳۰ بود، پس چرا حق‌الامتیاز دولت ایران به‌میزان عجیبی کاهش یافت؟

توجه به‌این نکته ضروری و لازم است:

کمپانی جمع کل عایدات نفت خود را در سال نامبرده ۳۶۳۶ ۸۹۳ لیره تعیین نموده و از این مبلغ معادل ۶۴۸ ۲۲۰ لیره بابت حقوق روسای اولیه و مضحک‌تر و عجیب‌تر ۲۷ ۸۹۴۰ لیره بابت مالیات بر عایدات به‌دولت انگلیس (که خود سهامدار اصلی بود) کسر نموده و نتیجتا" سهم دولت ایران به‌مبلغ ناچیزی رسید."[1]

به‌محض این‌که خبر کاهش حق امتیاز ایران به‌تهران رسید، دولت از تصویب قراردادی که تنظیم شده بود خودداری کرد و از شرکت نفت خواست که نماینده‌ای برای توضیحات به‌تهران بفرستند ولی شرکت از این‌کار ابا نمود.

این‌که چه حوادث پشت پرده‌ای، سبب گردید که صحنه سازیهای عوام‌فریبانه‌ای تحت عنوان " الغای" امتیاز دارسی برای استیفای حقوق ملت ایران!" در مجلس و مطبوعات به‌راه افتد، هنوز کاملا" روشن نیست. ولی آنچه مبرهن است این‌که درخواست الغای امتیاز دارسی اولین بار از حلقوم علی‌دشتی و عباس مسعودی که از مزدوران شناخته‌ٔ شده

۱: کتاب طلای سیاه یا بلای ایران صفحات ۱۴۳ و ۱۴۴.

امپریالیسم انگلستان می‌باشند شنیده شد.

روزنامهٔ اطلاعات در تاریخ بیست وهشتم آبان‌ماه سال ۱۳۱۱ تحت عنوان الغای امتیازنامهٔ دارسی نوشت: "هفتهٔ گذشته روزنامهٔ شریفهٔ ایران تحت عنوان (سوغات شاهانه) موضوع را مورد بحث قرارداده و به‌نام افکار عمومی از اعلیحضرت همایونی تمنا کرده بود که نسبت به الغای امتیازنامهٔ دارسی اقدام فرمایند..."[1]

و روز سوم آذرماه ۱۳۱۱، علی دشتی در مجلس شورای‌ملی گفت: "امروز که دولتها معاهده ورسای را لغو می‌کنند، دولت ما نبایستی نسبت به‌یک امتیازنامهٔ پوسیده که تمام یک‌طرفی است سهل‌انگاری کند ومن می‌دانم که این مسئله هنوز حل نشده و دولت اقدام جدی به‌عمل نیآورده است و چرا دولت در الغای امتیازنامهٔ دارسی مسامحه می‌کند."[2]

آنچه مهدی‌قلی هدایت (مخبرالسلطنه) نخست‌وزیر وقت درباره- الغای امتیار دارسی می‌نویسد چنین است:

"... در سال ۱۳۱۱ کمپانی نفت خبر داد که سهم دولت از نفت در ۱۳۱۰، دویست هزار لیره شده است. در صورتی‌که ۷۰۰ و ۸۰۰ هزار تا یک میلیون بود. تیمورتاش به‌لندن رفت که ضمن کارها با رئیس کل نفت صحبت کند، نتیجه به‌دست نیآمد. در مراجعت، چندروزی در مسکو معطل شد، معروف شد، کیف کاغذ او مفقود شده است، اسمی هم از پاکروان برده شد. پس از مراجعت تیمورتاش، کدمن رئیس کل نفت (در کارهای ایران) به‌تهران آمد. در هرموقع که به‌تهران می‌آید. تیمورتاش از او مهمانی می‌کند. این نوبت چون نوبتهای دیگر من‌هم بودم و بعد از شام نمی‌ماندم. در روز بعد، در ملاقات با شاه از من پرسید رئیس نفت چه صحبت می‌کرد؟ عرض کردم قبل از شام فرصت صحبت نیست و بعد از شام من نبودم.

شاه دوسیهٔ نفت را خواسته است، ظاهرا" چند روز هم گذشته، شب ششم آذر، تیمورتاش دوسیه را به هیئت آورد، شاه تشریف آوردند و متغیرانه فرمودند دوسیهٔ نفت چه شد؟ گفته شد حاضر است. زمستان است، بخاری می‌سوزد، دوسیه را برداشتند انداختند توی بخاری و فرمودند نمی‌روید تا امتیاز نفت را لغو کنید. تشریف بردند، نشستیم و امتیاز را لغو کردیم، وزیرخارجه به جکمن مدیر مقیم، اخطار کرد، از سفارت اعتراض آمد، تیمورتاش جوابی لایق نوشت که وزیر آلمان تمجید کرد.

نوشتیم منافع دولت محفوظ نیست لهذا امتیاز را ملغی کردیم و برای قراردادن بهتری از مذاکره مضایقه نیست. جواب سفارت هم در همین لحن داده شد.[3]

۱ و ۲: کتاب طلای سیاه یا بلای ایران صفحهٔ ۱۴۸.

۳: کتاب خاطرات و خطرات چاپ دوم، صفحهٔ ۳۹۵ نوشتهٔ مهدیقلی هدایت.

مصطفی فاتح در تأیید نوشتهٔ مهدی‌قلی هدایت می‌نویسد: " مطلبی را که هدایت راجع به‌سوزاندن پروندهٔ نفت نوشته است کاملاً " صحیح است و چون در پروندهٔ مزبور همهٔ نامه‌های مبادله بین وزیر دربار و شرکت بود موقعی که نمایندگان دولت خواستند از آن استفاده کرده و بعضی از نامه‌های شرکت را برای تأیید اظهارات خود در شورای جامعهٔ ملل ارائه دهند ملاحظه کردند، اسناد مهمی را از دست داده‌اند."[1]

بدین ترتیب دولت ایران بی‌آن که اختلافات خود را برابر قرارداد به حکمیت مراجعه کند، روز ششم آذرماه سال ۱۳۱۱ الغای امتیازنامهٔ دارسی را اعلام نمود. این عمل موجب واکنش محافل دولتی و غیردولتی انگلستان گردید و پس از مبادلهٔ چند یادداشت موضوع از طرف دولت انگلیس به شورای جامعهٔ ملل ارجاع شد. نامهٔ هیئت اعزامی ایران به جامعهٔ ملل، ضمن توضیح شرایط اعطای امتیاز به دارسی در کشوری که به‌مناطق نفوذ انگلیس و روس تقسیم شده بود و عدم تصویب آن قرارداد در مجلس شورای‌ملی پس از استقرار مشروطیت در ایران و ذکر تخلفاتی‌که شرکت نفت انگلیس و ایران از مواد همین قرارداد غیرعادلانه به‌عمل آورده بود، حکایت می‌کرد از این‌که " دولت انگلیس تا سال ۱۹۲۶ از منابع نفتی ایران بیش از چهار میلیون لیرهٔ استرلینگ نفع برده است و حال آن‌که ما از ابتدای امتیازنامه تا سال ۱۹۳۲ فقط ۱۱ میلیون لیره دریافت داشته‌ایم و اگر دولت ایران منابع نفتی خود را به‌رایگان تقدیم شرکت نفت انگلیس و ایران می‌نمود و فقط عوارض مالی از او می‌گرفت، بابت حقوق گمرکی از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۳۲ مبلغ ۱۹ ۹۹۸ ۵۰۹ لیره و ۱۶ شلینگ از شرکت دریافت می‌داشت![2]

پس از مباحثات طولانی و اقامهٔ دلایل که طرفین در جامعهٔ ملل به‌عمل آوردند، بالاخره دکتر بنش مخبر جامعهٔ ملل در جلسهٔ سوم فوریهٔ ۱۹۳۳ اعلام داشت که طرفین موافقت کردند فعلاً " از تعقیب قضیه در شورای جامعهٔ ملل خودداری نمایند و جهت حل اختلاف و انعقاد امتیازنامهٔ جدید وارد مذاکره شوند. در اجرای توصیهٔ جامعه ملل، مذاکرات جهت حل اختلافات و انعقاد قرارداد جدید بین نمایندگان ایران و نمایندگان نفت جنوب مجدداً" در تهران شروع شد، ولی پس از چند جلسه طرفین به توافق نرسیدند. هنگامی‌که نمایندگان نفت جنوب به‌علت قطع مذاکرات، آمادهٔ ترک تهران می‌شدند، رضاخان که قبلاً" تقاضای ملاقات کدمن رئیس هیئت نمایندگی شرکت را رد کرده بود ناگهان وی را به‌حضور پذیرفت و به‌نوشتهٔ مصطفی فاتح، کدمن، در مراجعت از دربار ملاقات خود را با شاه چنین توصیف کرد: " شاه با نهایت مهربانی ما را پذیرفت و مثل این‌که هیچ اطلاعی از جریان مذاکرات ندارد دربارهٔ پیشرفت مذاکرات استفسار کرد.

۱: پنجاه سال نفت ایران صفحهٔ ۲۹۷ حاشیه.
۲: کتاب طلای سیاه یا بلای ایران صفحات ۲۷؛ و ۲۰۱، در ذکر این مطالب و ارقام به کتاب وینستون چرچیل وزیر مالیهٔ انگلیس و اسناد ادارهٔ گمرکات ایران استناد شده است.

من به‌او گفتم که پیشنهادهای نمایندگان دولت باندازه‌ای سنگین است که شرکت نمی‌تواند آنها را بپذیرد ولذا مذاکرات قطع شده است. شاه بی‌نهایت تعجب کرده و گفت که خود او بین طرفین واسطه شده و توافقی ایجاد خواهد کرد ودستور داد که عصر همان‌روز جلسه‌ای با حضور او تشکیل شود تا کار فیصله یابد."

عصر آن‌روز لرد کدمن ومستر فریرر و دکتر یانگ به‌دربار رفته و پس از مراجعت لرد کدمن با مسرت زایدالوصفی شرح مذاکرات آن جلسه را چنین بیان داشت:

فروغی و تقی‌زاده در جلسه حضور داشتند و شاه پرسید اختلاف برسرچیست؟

پس از آن‌که پیشنهادهای طرفین گفته شد وسط را گرفته و دستور داد که حق‌الامتیاز را به چهار شلینگ در هرتن قطع نمایند. بعد من فواید پیشنهاد بیست درصد از عواید را شرح داده و تقاضای تمدید امتیاز را کردم. شاه خیلی ناراحت شد و نمی‌خواست آن را قبول کند ولی‌من به‌او گفتم که بدون تمدید کار به‌انجام نخواهد رسید و بالاخره او قبول کرد."[1]

بدین ترتیب امتیاز نفت جنوب که تاپایان آن فقط ۲۸ سال باقی مانده بود به‌دستور مستقیم رضاخان تا سال ۱۹۹۳ تمدید گردید.

سیدحسن تقی‌زاده وزیر دارایی وقت و امضاء کننده‌ٔ امتیازنامه‌ٔ جدید راجع به‌این قرارداد در مجلس شورای‌ملی گفت: "من شخصا" هیچوقت راضی به تمدید مدت نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بوده نقص برآلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بود ... من خود شخصا" با اقرار به‌این که در صورت امکان بهتر بود ولو با فدای نفس هم باشد انسان از این تقصیر فرضی غیراختیاری دور وبی‌دخالت درآن بماند..."[2]

علیهذا دستگاه زور وقلدری رضاخان مردم را وادار ساخت که جهت سپاسگزاری "استیفای حقوق ملی!" به‌دست توانای "اعلیحضرت همایونی، کوچه و بازار را چراغانی کرده، نمایشها ترتیب دهند و شادمانیها نموده، مراتب شکرگزاری خود را در صفحات مطبوعات منعکس سازند.

و سپس بنابه‌نوشته محمود ــ محمود "هرگفتگویی بود، تمام شد. به‌جراید نیز اخطار شد که دیگر در اطراف نفت چیزی ننویسند. حتی قدغن شد کتاب "جنگ نفت" هم که در روزنامه اطلاعات به‌طبع می‌رسید موقوف شده و از سال ۱۳۱۲ دیگر از نفت ایران احدی جرأت نداشت صحبت کند..."[3]

جهت روشن شدن ماهیت و صحت و سقم اقدام دولت ایران در لغو قرارداد دارسی و

۱: صفحهٔ ۳۰۱ کتاب پنجاه سال نفت ایران.
۲: طلای سیاه یا بلای ایران صفحهٔ ۱۳۷ از نطق تقی‌زاده.
۳: کتاب "جنگ نفت" نوشتهٔ انتون موهر ترجمهٔ محمود ــ محمود. از مقدمهٔ مترجم.

انعقاد امتیازنامهٔ جدید، ما قسمت‌های اساسی نظرات اظهار شده دربارهٔ این اقدام را ذیلاً نقل می‌کنیم:

مصطفی فاتح در کتاب "پنجاه سال نفت ایران" می‌نویسد:

" قبل از الغای امتیاز دارسی دولت ایران موقعیت فوق‌العاده مستحکمی در قبال شرکت داشت که متأسفانه زمامداران وقت آن‌را کاملاً درک نکرده بود و اگر به‌آن پی برده بود می‌توانست بدون ایجاد جنجال و هیاهو استیفای حقوق ایران را بنماید. موقعیت دولت و دلایل مشروع و مستدل آن برای احقاق حق خود در آن موقع به‌شرح زیر بود:

۱ ــ خسارت وارده به‌دولت ایران در نتیجهٔ فروش نفت ارزان از طرف شرکت به‌دولت انگلیس یکی از ادعاهای مشروع و دندانشکنی بود که درهرجایی طرح می‌شد، به‌محکومیت شرکت و پرداخت خسارت منتهی می‌گردید.

۲ ــ در امتیازنامهٔ دارسی حق‌الامتیاز از روی مبنای ۱۶٪ ازدرآمدخالص بدون هیچ قید وشرطی بایستی وصول گردد و به‌عبارت دیگر دولت ایران در عواید شرکت سهیم بود و بالطبع حق داشت که مانع حساب‌سازی و هزینه‌های غیرمشروع شود. دولت می‌توانست سهیم بودن در منافع را وسیله قرار داده و در ارقام خرج شرکت نظارت کامل برقرار کند و مدعی شود که کلیهٔ درآمد بدون هیچ کم وکسری بابت ذخیره یا پرداخت سود قروض و عناوین دیگر (به نسبت شانزده درصد متعلق به‌ایران و هشتاد وچهار درصد متعلق به‌شرکت) بین طرفین تقسیم گردد. دامنهٔ اعمال نظر در این‌کار بحدی وسیع بود که ممکن بود مشکلات بسیاری را برای شرکت فراهم نماید وشرکت را وادار به‌این کند که تقاضای مشروع دولت را بسهولت بپذیرد.

۳ ــ امتیازنامهٔ دارسی شرکت نفت را از پرداخت مالیات بردرآمد و مالیاتهای مشابه آن به‌هیچ وجه معاف نکرده بود. زیرا مادهٔ هفت آن امتیاز، فقط اراضی را که شرکت استملاک کرده و محصولاتی را که به‌خارج صادر می‌کرد و اثاثه‌ای را که برای عملیات خود به‌ایران وارد می‌نمود از پرداخت مالیات معاف کرده بود. بنابراین دولت می‌توانست بسهولت علاوه‌برحق امتیاز، مالیات بردرآمد مناسبی از شرکت وصول‌نمایدو جای هیچ‌گونه اعتراض قانونی برای شرکت موجود نبود. .

۴ ــ دولت می‌توانست به‌وسیلهٔ وضع قوانین مخصوص که متناقض با امتیاز دارسی نباشد هرسال عواید هنگفت دیگری از شرکت به‌دست آورد و برای تأیید این نکته شرح زیر را از نطق لرد کدمن که در مجمع سالیانهٔ شرکت پس از عقد قرارداد ۱۹۳۳ ایراد کرده است شاهد می‌آوریم:

" *ما بفوریت احتیاج داشتیم که در مورد مالیات بردرآمد ایران و سایر قوانین مربوط به پول و ارز و گمرک و عوارض داخلی و تعادل بازرگانی وضع ثابتی برای خود برقرار نماییم و نسبت به‌هر یک از آنها حدود و مشخصاتی تنظیم نماییم. زیرا تمام قوانین مزبور*

موجب تهدید بوده و اختلافاتی را به‌وجود می‌آورد ."

از بیان فوق بخوبی واضح است که اولیای شرکت کاملا" به‌مخاطراتی که در پیش داشتند توجه داشته و از عقد قرارداد ۱۹۳۳ که همهٔ آنها را مرتفع می‌کرد چه اندازه خرسند بودند .

۵ ـ دولت می‌توانست اجرای کامل تعهدات شرکت را دربارهٔ افزایش مستخدمان ایرانی تقاضا کرده و به‌وسیلهٔ وضع قوانین مخصوص بیمه کارگران و کارمندان ـ افزایش حقوق آنها ـ ایجاد مسکن و خانه و وسایل آسایش آنها را تأمین نماید بدون این‌که قوانین مزبور معارض با مواد امتیازنامه باشد !

دکتر مصدق اولین کسی بود که پس از سقوط رضاخان ، نطق مشروح و مستدلی دربارهٔ الغای امتیاز دارسی و انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ در جلسهٔ هفتم آبان‌ماه ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی ایراد نمود که به‌لحاظ اهمیت آن قسمت اعظم نطق مزبور را ذیلا" می‌آوریم :

" . . . از نظر منافع و مضار برای امتیازنامهٔ جدید باید دو دوره قائل شد . دورهٔ اول که از تاریخ امضای آن شروع و با انقضای مدت قرارداد دارسی خاتمه می‌یابد . در این مدت دولت ناچار بود که خوب یا بد آن را اجرا کند . چنانچه در این مدت شرایط امتیازنامهٔ جدید به‌حال مملکت مفیدتر است ، امضا کننده خدمتی بسزا نموده است . و دورهٔ دوم که از انقضای مدت امتیازنامهٔ دارسی شروع و در ۱۹۹۳ ختم می‌شود ، دولت تعهدی نداشت که کمپانی حقی داشته باشد .

در این‌صورت نباید گفت که کمپانی به‌دولت چیزی داده بلکه از ضرری که به‌ملت رسانیده باید جامعه را آگاه کرد .

دورهٔ اول ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ ـ ۲۸ مه ۱۹۶۱

امتیازنامهٔ جدید دارای ۲۶ ماده است که مواد مهم آن مربوط است به حق‌الامتیاز و مالیات و عوارض دولتی و غیره که هریک را جداگانه عرض می‌نمایم :

۱ ـ حق‌الامتیاز قرارداد دارسی سهمیهٔ دولت ایران‌را صدی شانزده از محل عایدات خالص شرکتهای اصلی و تابعه قرار داده بود در صورتی‌که قرارداد جدید آن‌را تغییر داد و مادهٔ ۱۰ آن نیز از این قرار است " مبالغی که برحسب این قرارداد از طرف کمپانی باید به‌دولت تأدیه شود علاوه‌برمبالغی که در موارد دیگر پیش‌بینی شده " به‌شرح ذیل تعیین می‌گردد :

الف ـ حق‌الامتیاز سالیانه که از اول ژانویهٔ ۱۹۳۳ شروع می‌شود مبلغ چهار شلینگ برای هرتن نفتی که برای مصرف داخلی در ایران به‌فروش برسد و یا از ایران صادر شود .

ب ـ پرداخت مبلغی معادل با ۲۰ درصد آنچه بر ۶۷۱۲۵۰ لیره به‌صاحبان سهام

۱: کتاب پنجاه سال نفت ایران صفحات ۲۹۳ و ۲۹۴ .

عادی کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود توزیع می‌گردد و الی آخر.

برطبق این ماده حق امتیاز دولت از دو محل پرداخته می‌شود. از هرتن نفتی که از مملکت خارج شود یا در خود مملکت به‌مصرف برسد، ۴ شلینگ و از منافع خالص که باید بین صاحبان سهام تقسیم شود، اول ۶۷۱ ۲۵۰ لیره برای صاحبان سهام عادی موضوع می‌کنند پس از آن صدی بیست آن‌را برای حق‌الامتیاز به‌حساب دولت ایران می‌گذارند. جزء ج، مادهٔ ۱۰ برای عایدات سالیانه دولت حداقلی قایل شده که از این قرار است:

مجموع مبالغی که برای هرسال مسیحی برحسب جزءهای الف و ب از طرف کمپانی به‌دولت ایران تأدیه می‌شود نباید هرگز از ۷۵۰ هزار لیره کمتر باشد که به‌عقیدهٔ من این حداقل برای ما مفید نیست و باید دانست که دولت از صدی ۱۶ عایدات خالص بیشتر استفاده می‌نمود یا از ۴ شلینگ برای هرتن نفت. چون قبل از قرارداد جدید، کمپانی حاضر بود برای هریک تن نفتی که به‌خارج حمل و یا در داخل مملکت مصرف می‌شود ۵ شلینگ بدهد به شرط این‌که برای حق‌امتیاز حداقل تعهد نکند. بنابراین اخذ ۴ شلینگ از هرتن و تعیین ۷۵۰ هزار لیره به‌عنوان حداقل در صلاح مملکت نبوده است و بطوری که عرض شد از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ به‌حد متوسط درهرسال ۸۲۵ هزار لیره به‌دولت رسیده که از حداقل کمپانی ۲۵ هزار لیره بیشتر است و با تردیدی هم که در این حد متوسط است بهتر این بود که یا حد متوسط عایدات ۱۱ ساله را مأخذ قرار دهند و یا از حداقل صرفنظر کنند و به‌جای ۴ شلینگ از هرتن نفت ۵ شلینگ برای حق دولت تعیین کنند. تعیین حداقل، بیشتر از این نظر است که دولت در محاسبات کمپانی تفتیش نکند و برای هرسال مبلغی سربسته بگیرد، وپی‌کار خود برود و هروقت هم که اختلافی بین کمپانی و دولت روی داده است بدون این‌که در حساب وارد شوند و سر از کار کمپانی درآورند مبلغی مقطوعاً" پرداخته شود کما این‌که از بابت محاسبات ۵ ساله تا ۱۹۲۰ یک میلیون لیره و از بابت حق‌الامتیاز ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ نیز به‌همین طریق عمل کرده است و مادهٔ ۲۳ امتیاز نامهٔ جدید از این قرار تنظیم شده: "از برای تصفیهٔ کلی تمام دعاوی گذشته دولت از هرقبیل تا تاریخ اجرای این قرارداد" باستثنای آنچه مربوط به‌مالیاتهای ایران است" کمپانی به‌شرح ذیل اقدام می‌کند:

الف ــ به‌فاصلهٔ ۳۰ روز از تاریخ مذکور مبلغ یک میلیون لیرهٔ استرلینگ خواهد پرداخت و بعلاوه در بند (ب) مبالغ لازم‌التأدیه به‌دولت را باید عمل کرد. سنوات ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ برمبنای مذکوره در مادهٔ ۱۰ این قرارداد نه مطابق اساس امتیاز دارسی پس از وضع ۲۰۰ هزار لیرهٔ استرلینگ که به‌رسم مساعده درظرف سنهٔ ۱۹۳۲ بابت حق‌الامتیاز پرداخته و ۱۱۳ هزار و ۴۰۳ لیره و ۳ شلینگ و ۱۰ پنس که به‌اختیار دولت قبلاً" ودیعه گذارده شده تصفیه و تأدیه خواهد کرد."

و این‌که در جزو (ب) فوق‌الذکر کمپانی از اساس امتیازنامه دارسی امتناع نموده و

اساس مادهٔ ۱۰ امتیازنامهٔ جدید را قبول می‌کند اقوی دلیل است که اساس امتیازنامه دارسی برای دولت نافع‌تر است.

مالیات و عوارض ـ موقعی که به دارسی امتیاز داده شده در ایران غیر از گمرک و مالیات ارضی، مالیات دیگر نبود. امتیازنامهٔ کمپانی را از گمرک صادرات و واردات معاف نمود.

قانون ۱۲ فروردین ۱۳۰۹ که تصویب شد برطبق مادهٔ ۲ آن، دولت از عواید خالص کمپانی که در عملیات و یا محصولات به‌دست آمده در ایران تحصیل می‌کند مالیات و عوارضی که کمپانی باید بدهد به‌طریق ذیل قطع نمود: " کمپانی برای مدت سی‌سال اول عملیات خود در ایران از پرداخت هرگونه مالیاتی که دولت و ادارت محلی فعلاً " برقرار و یا در آتیه وضع شده معاف خواهد بود و در عوض مبالغ ذیل را به‌دولت تأدیهٔ خواهد نمود.

الف ـ در مدت ۱۵ سال اول این قرارداد به‌تاریخ ۲۸ فوریهٔ ۱۹۳۴، نه پنس بابت هرتن از شش میلیون تن نفتی که بابت سنهٔ گذشته مسیحی مشمول حق‌الامتیاز مذکور در جزء الف از مادهٔ ۱۰ می‌گردد و ۶ پنس بابت هرتن نفتی که اضافه بررقم ۶ میلیون تن مذکور در فوق تأدیه خواهد نمود.

ب ـ کمپانی تأمین می‌کند مبالغی را که برطبق جزءهای فوق‌الذکر تأدیه می‌نماید هیچ وقت از مبلغ ۲۲۵ هزار لیره استرلینگ کمتر نباشد.

ج ـ در مدت ۱۵ سال بعد یک شلینگ بابت هرتن از شش میلیون تن نفتی که بابت سنهٔ گذشته مسیحی مشمول حق‌الامتیاز مذکور در جزء الف از مادهٔ ۱۰ می‌گردد و ۹ پنس بابت هرتن نفت اضافه بررقم ۶ میلیون تن مذکور در فوق تأدیه خواهد نمود.

د ـ کمپانی تضمین می‌کند مبالغی را که برجزء (ج) ماقبل، تأدیه می‌نماید هیچ‌وقت از سیصد هزار لیره استرلینگ کمتر نباشد."

بنابرآنچه مذکور شد برای مدت سی‌سال اول کمپانی حداقل برای‌هرنوع مالیات تعهد نموده و آن مبلغ ۲۶۲ ۵۰۰ لیره است و برای ۳۰ سال دوم قسمت آخر مادهٔ ۱۱ اینطور می‌گوید:

" قبل از سنهٔ ۱۹۶۳ راجع به‌میزان مبالغی که کمپانی در ازای معافیت کامل عملیات خود در ایران از پرداخت هرگونه مالیاتی به‌نفع دولت و یا ادارات محلی در مدت ۳۰ سال دوم که منتهی به سنهٔ ۱۹۹۲ می‌شود نباید بپردازد. طرفین توافق نظر حاصل خواهند نمود."

نتیجه این است که تا سال ۱۹۶۳ کمپانی از هرقانونی که‌وضع شود خصوصاً " از صدی ۸۰ قانون جدید مالیات بردرآمد معاف است و از آن به‌بعد هم‌کمپانی برای خود و این مردم فکری خواهد نمود.

۳ ـ جلوگیری از گرانفروشی ـ مادهٔ ۱۹ امتیازنامهٔ جدید مقرراتی وضع نموده که از این قرار است:

" در اول هرسال کمپانی معدل قیمت‌های فوب مکزیک راجع به بنزین و نفت و لامپ (Kerosene) ومازوت و معدل قیمت‌های فوب مکزیک راجع به‌هریک از مواد مزبور نسبت به‌مدت ۱۲ ماه گذشته از تاریخ ۳۰ آوریل معین خواهد کرد. نازلترین معدل مذکور اختیار و اساس قیمت‌ها برای سالی که از اول ژوئن شروع می‌گردد قرار داده می‌شود. قیمت‌های اساسی به‌منزلهٔ قیمت در تصفیه‌خانه تلقی می‌گردد."

برطبق قسمت آخر مادهٔ ۱۹ کمپانی به‌قیمتهای فوق مخارج حقیقی حمل و نقل و توزیع و فروش و همچنین مالیات و عوارض موضوعه محصولات مزبور را اضافه می‌کند و به‌دولت برای احتیاجات خود، ولی نه برای فروش به‌دیگران با تخفیف ۲۵٪ و سایر مصرف‌کنندگان با تخفیف ۱۰٪ می‌فروشد. باید دانست که احتیاجات دولت بردوقسم است اول اموری که دولت به‌سمت نمایندهٔ قوای عمومی تصدی می‌کند. مثلاً " مصرف نفت در بحریه و برای کارهایی که دولت از نظر اقتصادی مباشرت می‌نماید مثلاً " راه‌آهن و چراغ برق و غیره. چنان‌چه قسمت اخیر مشمول به تخفیف ۲۵٪ نباشد گذشت کمپانی بسیار کم است و تخفیف ۱۰٪ به‌سایر مصرف‌کنندگان هم با رقابت نفت شوروی موثر نیست.

وقتی‌که نفت قفقاز در جنوب ایران از شمال ارزانتر فروخته شود کمپانی نفت چطور می‌تواند که قیمت‌ها را بالا ببرد. ای کاش همان ملاحظه‌ای که کمپانی از دولت انگلیس می‌کند از دولت ایران هم که نفت مال او است می‌کرد. بنا به‌اظهارات جناب چرچیل وزیر دریاداری انگلیس صرفه‌جویی بحریه انگلیس تا ۱۹۲۵ به‌واسطهٔ تخفیفی که کمپانی به‌آن دولت داده هفت میلیون و پانصد هزار لیره بوده که به‌ضرر ایران و شرکاء تمام شده است.

۴ ـ حکمیت ـ مادهٔ ۲۲ امتیازنامهٔ جدید برای تشکیل محکمه و جریان محاکمه آئین‌نامه مفصلی تنظیم نموده که نواقص قرارداد دارسی را رفع نموده است ولی مادهٔ ۲۶ راجع به‌صلاحیت محکمه روشن نیست و چون ۵۰ سال دیگر به‌انقضای مدت امتیازمانده است هرگاه آقای تقی‌زاده که امتیازنامه را امضاء نموده‌اند و اطلاعات و سوابق زیادی در امور نفتی دارند نظریات خود را در تنظیم مادهٔ مزبور اظهار کنند ظن قوی آن است که به‌پاس حقوق ایشان کمپانی موافقت کند و مادهٔ ۲۶ از این قرار است: " قبل از تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ این امتیاز نمی‌تواند خاتمه پیدا کند مگر در صورتی‌که کمپانی مطابق مادهٔ ۲۵ آن‌را ترک کند و یا این‌که محکمه حکمیت براثر ارتکاب تخلفی از طرف کمپانی نسبت به‌اجرای مقررات این قرارداد، ابطال آن‌را اعلام بدارد. تخلف به‌معنای مذکور در فوق منحصر به‌موارد زیر است:

الف ـ هرگاه تصمیم برانحلال اختیاری یا اجباری کمپانی گرفته شود. در مورد تخلفاتی که نسبت به‌مقررات این قرارداد از هریک از طرفین ناشی‌شود محکمه حکمیت

درجهٔ مسئولیت‌ها و اثرات مترتبه بر آن را تعیین خواهد نمود.

دورهٔ دوم ۱۹۶۱ ــ ۱۹۹۳

برطبق امتیازنامهٔ دارسی، سال ۱۹۶۱ که قرارداد منقضی می‌شود کلیهٔ اموال شرکت متعلق به‌دولت ایران است، در امتیازنامهٔ جدید هم مقررات مادهٔ ۲۰ از این‌قرار است:

۱ ــ الف ــ در مدت ده‌سال آخر و یا در فاصلهٔ دوسال پس از اطلاع قبلی راجع به‌ترک امتیاز مطابق مادهٔ ۲۵ داده می‌شود، کمپانی جز به‌شرکت‌های تابع خود حق فروش یا انتقال یک یاچندین قسمت از اموال غیر منقول خود را که در ایران موجود است ندارد، و در مدتهای مذکور نیز کمپانی حق‌انتقال و خارج کردن هیچ قسمتی از اموال منقول خود را ندارد مگر آن‌که اشیای مذکور از حیز انتفاع افتاده باشد.

ب ــ در تمام مدت قبل از ده سال آخر امتیاز هیچ قطعه‌ای از اراضی را که کمپانی مجانا" از دولت تحصیل کرده است نمی‌تواند انتقال دهد و همچنین هیچ‌یک از اموال منقول خود را نیز باستثنای آن‌چه غیرمفید و یا آن‌که دیگر مورد احتیاج عملیات کمپانی در ایران نیست نمی‌تواند خارج نماید.

۲ ــ در موقع ختم امتیاز خواه این ختم به‌واسطهٔ انقضای عادی مدت یا به‌هر نحو دیگری پیشامد کرده باشد تمام دارایی کمپانی در ایران بطور سالم و قابل استفاده بدون هیچ مخارج و قیدی متعلق به‌دولت ایران می‌گردد.

۳ ــ جملهٔ تمام دارایی مشتمل است برتمام اراضی و ابنیه و کارخانه‌ها و ساختمانها و چاهها وسدهای دریایی و راهها ولوله‌های حمل نفت و پل‌ها و رشته نقب‌های فاضلاب و وسایل توزیع آب و ماشین‌ها و مؤسسات و تجهیزات از آن جمله آلات و ادوات از هرقبیل وتمام وسایط نقلیه (مثلا" از قبیل اتومبیل و گاری و آیروپلان) تمام اجناس انبار شده و سایر اشیایی‌که کمپانی در ایران برای اجرای این امتیاز از آن استفاده می‌نماید.

باید دانست که این ماده و نظیر آن، که در تمام امتیازنامه‌هااست از چه‌نظر تنظیم شده؟ همان‌طور که ملک خرابی را مالک به ثمن بخس اجاره می‌دهد که در تمام مدت اجاره مستاجر با سرمایهٔ خودقنات آن را آباد کند و مساکنی که لازم است در آن بسازد و رعیت بیاورد و آن‌را قابل کشت و زرع کند و در مدت اجاره از آن استفاده نماید و در انقضاء آن‌را به‌مالک آباد تحویل دهد و از آن به‌بعد تمام عایدات ملک یعنی مال‌الاجاره سابق و نفعی که مستاجر از آن می‌بـرد متعلق به‌مالک شده و مستاجر باید برود جای دیگر برای خود کار تهیه کند، همان‌طور هم در امتیازاتی که دولتها می‌دهند صاحبان امتیازتمام حسابهای خود را می‌کنند و دانسته فهمیده سرمایهٔ خود را بکار می‌برند و به‌جای این که اگر سرمایه را بدیک بانکی بدهند و بیش از ۴درصد از آن استفاده نکنند تا صدی ۲۰ هم که در سال ۱۹۲۹ کمپانی نفت انگلیس و ایران بهره داد از آن استفاده می‌کند و درآخر مدت هم برای نفع سرشاری که برده‌اند از امتیاز دهنده تشکر می‌کنند و مورد امتیاز را با تمام لوازم و

اسباب کار به‌او تحویل می‌دهند ، و برای خود فکر کار دیگری می‌کنند .

اگر امتیاز دارسی تمدید نشده بود در سال ۱۹۶۱ دولت نه تنها به‌صدی ۱۶ عایدات حق‌داشت بلکه صدی صد عایدات حق دولت بود . فرض کنیم که عایدات دولت در مدت ۳۲ سال که تمدید شده هیچ‌وقت از ۷۵۰ هزار لیره که کمپانی برای حداقل معین نموده بیشتر نشود و باز فرض کنیم که شرایط امتیازنامه جدید با شرایط امتیازنامهٔ دارسی از حیث منافع دولت مساوی باشد ، یعنی ۷۵۰ هزار لیره حداقلی که در امتیازنامهٔ جدید معین شده با صدی ۱۶ عایدات امتیازنامهٔ دارسی برابری کند . بنابراین صدی ۸۴ از عایدات که در سال ۱۹۶۱ حق دولت می‌شود برطبق قرارداد جدید کمپانی آن‌را تا ۳۲ سال دیگر می‌برد .

۱۲۶ میلیون لیره انگلیسی از ۱۲۸ ریال ۰۰۰ ۰۰۰ ۱۲۸ ۱۶۰ ریال می‌شود و تاریخ عالم نشان نمی‌دهد که یکی از افراد مملکت به‌وطن خود در یک معامله ۱۶ بلیون و ۱۲۸ میلیون ریال ضرر زده باشد و شاید مادر روزگار دیگر نزاید کسی را که به‌بیگانه چنین خدمتی کند !

از تمدید مدت نه تنها دولت ایران از این مبلغ محیرالعقول محروم شد ، بلکه ۲۰ هزار سهمی که از سهام شرکت دارد و بعد از سال ۱۹۶۱ بلاتکلیف ماندومعلوم‌نبودکه‌دولت انگلیس که قدرت خود را برای تمدید به‌کار برده حاضر شود که‌از ۱۹۶۱ به‌بعد باز صاحبان سهام صدی ۸۴ از منافع شرکت را ببرند . و از همه مضحک‌تر این است که مادهٔ ۱۰ متمم بودجهٔ سال ۱۳۲۱ در چهار خرداداز مجلس این‌طور گذشته است :

" الف ــ مبلغ ۳۵ هزار لیره از محل ذخیرهٔ مملکتی به‌وزارت مالیه اعتبار داده می‌شود تا مصارفی را که مربوط به‌موضوع‌تأمین حقوق ایران در نفت جنوب به‌عمل آمده‌است از قبیل اعزام هیئتی به ژنو برای مدافعهٔ حقوق مذکور واستشاره از متخصصین و کلیه مخارج دیگر از هرقبیل پرداخته و به‌خرج منظور دارد . "[1]

آن‌چه از اسناد ومدارکی که در صفحات قبل ارائه شد برمی‌آید این است که :

۱ ــ شرکت نفت انگلیس و ایران و سهامدار اصلی آن دولت انگلیس از جنگ اول بین‌المللی به‌بعد چندین مرتبه جهت تغییر مبنای احتساب حق‌الامتیاز و تبدیل آن از ۱۶٪ سود خالص به مبلغ معینی در هر تن چندین مرتبه به‌دولت ایران مراجعه کرده بود . لکن تمام متخصصینی که طرف مشورت دولت قرار گرفته بودند ، این امر را به‌زیان ملت ایران تشخیص داده و دولت را از آن منع کرده بودند !

از آن جمله ماکلین بانک حسابدار قسم خوردهٔ انگلیسی و ارمیتاژ اسمیت مستشار مالیهٔ ایران نیز صراحتا " اعلام داشته بودند که این اقدام به‌صرفه و صلاح ایران نیست .

۱ : کتاب سیاست موازنهٔ منفی از صفحهٔ ۱۶۷ تا ۱۷۸ جلد اول .
۲ : کتاب پنجاه سال نفت ایران صفحهٔ ۲۸۲ .

با وجود این قرارداد جدید ۱۶٪ سود خالص را لغو نموده و پرداخت مبلغ معینی برای هرتن را پذیرفت.

۲ ــ شرکت نفت حاضر بود برای هرتن نفت استخراج شده ۵ شلینگ بپردازد به‌شرط این‌که حداقلی جهت حق امتیاز تعیین نشود (ارمیتاژ اسمیت به دولت ایران پیشنهاد کرده بود که به‌هر تن شش شلینگ بگیرد). لکن قرارداد جدید با قبول پرداخت ۴ شلینگ به‌هر تن، حداقل حق‌امتیاز را در ۷۵۰ هزار لیره محدود ساخت. حال آن‌که حد وسط حق‌امتیاز دریافتی از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ از قرار ۱۶٪ سود خالص ۸۲۵ هزار لیره بود.

۳ ــ رضاخان با سوزاندن و از بین بردن پرونده‌ٔ نفت نه فقط مدارک باارزش و مهمی را که ملت ایران در احقاق حق خود می‌توانست از آنها بهره‌برداری کند، هنگام اقامهٔ دعوی در جامعهٔ ملل از اختیار ملت خارج ساخت، بلکه نسل‌های آتی مردم کشور ما را نیز از آن محروم کرد.

۴ ــ بنا به‌دلایلی که ذکر گردیده، دولت می‌توانست برابر قرارداد با مراجعه به حکمیت و بدون برپا ساختن جار و جنجال ساختگی از منافع ملت ایران دفاع نماید. ولی رویهٔ دولت منجر به تضییع منافع مردم گردید.

۵ ــ اگر امتیاز دارسی لغو و مدت قرارداد تمدید نشده بود، در سال ۱۹۶۱ میلادی دولت نه تنها به صدی شانزده عایدات حق داشت، بلکه صدی صد عایدات به اضافهٔ "تمام ابنیه و ادوات موجودهٔ شرکت به‌جهت استخراج و انتفاع معادن نفت" بدون پرداخت هیچ‌گونه غرامتی حق دولت بود.

لذا شبهه‌ای نیست که لغو امتیاز دارسی و تمدید قرارداد شرکت نفت جنوب که به‌دستور شخص رضاخان انجام گرفت، خواه با تبانی قبلی و خواه در اثر جهل و استبداد رای، درهرحال به‌زیان ملت ایران و به‌سود استعمارگران بوده، و امپریالیسم انگلستان را در تشدید تاراج هستی ملت ما و غارت منابع نفتی کشور به‌میزان و مدت زیادتری آزاد گذاشت.

اینک این فصل را که مشحون از مدارک انکارناپذیری است، بی‌هیچ‌گونه جرح و نقصی با کلمات نویسندهٔ کتاب "پنجاه سال نفت ایران" که خود یکی از گردانندگان شرکت نفت انگلیس و ایران بود، به‌پایان می‌رسانیم:

" ... اینک که بیست و دوسال از تاریخ انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ می‌گذرد[1] و قرارداد مزبور در چند سال قبل ملغی شده و مدفون گشته است، بهتر می‌توان دربارهٔ لغو امتیاز دارسی قضاوت کرد. حوادث بسیاری از آن تاریخ رخ داده و تحولات بسیاری در امور نفت خاورمیانه و به‌خصوص ایران روی داده است. نکته‌ای که در آن‌وقت در فکر من نقش بسته و

۱: کتاب در سال ۱۳۳۵ شمسی نوشته شده است.

هنوز هم زایل نشده، این است که هروقت مقدرات مردمی به‌دست فردی افتاده و جامعه‌ای به‌آن درجه از انحطاط رسید که سرنوشت آن بسته به‌دست یک‌نفر بود ــ هرقدر هم آن فرد وطن‌پرست و مردم دوست و خیرخواه باشد ــ امید رستگاری برای چنین مردمی نیست. گذشته باید درس عبرتی برای آینده باشد و به‌هر ترتیبی هست باید از پیدایش حکومت‌های فردی اجتناب کرد."[1]

اوضاع سیاسی

برای درک صحیح اوضاع سیاسی ایران در دوران مورد بحث، لازم است کمی به‌عقب برگردیم و بطور اجمال چگونگی استقرار و استحکام حکومت رضاخان را از مد نظر بگذرانیم:

کودتای سوم اوت (اسفند) ۱۲۹۹ شمسی، سرآغاز به‌قدرت رسیدن رضاخان

انقلاب سوسیالیستی اکتبر، صفحهٔ جدیدی در تاریخ میهن ما گشود. زیرا قبل از سقوط امپراتوری تزاری، کشور ما عملاً" تحت تصرف دوقدرت بزرگ استعماری انگلیس و روس درآمده و از استقلال آن جزنامی باقی نمانده بود. قزاقهای دست پروردهٔ تزاریسم در شمال و پلیس جنوب انگلیسی‌ها، در جنوب تسلط داشتند، امتیاز کشتیرانی کارون در دست انگلیسیها و حق‌کشتیرانی در کرانه‌های بحرخزر در اختیار روسها بود. روسها گمرکات شمال را اداره می‌کردند و انگلیسیها گمرکات جنوب را، بانک شاهی به‌نمایندگی دولت انگلیس و بانک استقراضی و رهنی روس از طرف دولت تزاری زنجیرهای اسارت اقتصادی را بردست و پای مردم کشور ما می‌بستند وچنانچه ملاحظه می‌گردد در آن هنگام، روسیه تزاری و دولت انگلستان در مسابقهٔ استعمار و تجاوز به‌حقوق مردم ایران، همکاری و همزیستی مسالمت‌آمیزی داشتند.

طلوع انقلاب اکتبر و برقراری قدرت شوراها در روسیه، این تعادل اهرمنی را برهم زد.

دولت شوروی به‌منظور برملا ساختن ماهیت غارتگرانه سیاست دول امپریالیستی در ایران و سایر کشورهای مشرق زمین، کلیه قراردادها وموافقت‌نامه‌های محرمانه‌ای که‌بین دولت تزاری با سایر دولتهای امپریالیستی منعقد شده بود منتشر ساخت که موافقت نامهٔ سری روسیه تزاری با انگلستان در سال ۱۹۱۵ مبنی بر تقسیم منطقهٔ بی‌طرف ایران نیز جزو این اسناد بود[2].

۱: کتاب پنجاه سال نفت ایران، صفحات ۲۰۲ و ۲۰۳.
۲: قرارداد ۱۹۱۵ علاوه براجرای مواد عهدنامهٔ ۱۹۰۷ مبنی بر تقسیم ایران به دو منطقهٔ نفوذ، منطقهٔ بی‌طرف مذکور ←

بیانیهٔ شورای کمساریای ملی خطاب به کلیه مسلمانان زحمتکش روسیه و شرق می‌گوید: " شورای کمیساریای ملی با اشغال اراضی دیگران مخالف است . . . قرارداد مربوط به تقسیم ایران‌را پاره و نابود شده اعلام می‌کند و به‌محض این‌که عملیات جنگی قطع شود قشون ما از ایران خارج می‌شود و حق تعیین آزادانهٔ سرنوشت خود، برای ایرانیان تأمین می‌گردد ." [1]

تخلیه سربازان روس از ایران در ژانویهٔ ۱۹۱۸ (دی ماه ۱۲۹۶ شمسی) شروع و در مارس (فروردین) همان سال به‌پایان رسید . فقط گارد سفید ژنرال بارانوف که به‌خدمت انگلیسی‌ها درآمده بود در ایران باقی‌ماند . بلافاصله دولت شوروی یادداشتی تسلیم دولت ایران کرد که در آن الغای کلیهٔ قراردادها و موافقت‌نامه‌های نابرابری را که به‌نحوی از انحاء حقوق مردم ایران را برای بهره‌مند شدن از زندگی آزاد و مستقل محدود می‌کرد اعلام می‌نمود. [2]

سیاست برادرانه و آزادیخواهانه دولت شوروی مواضع مردم ایران را در مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس استحکام بخشید و موجب رشد جنبش آزادی‌خواهی در ایران شد .

مردم ایران در وجود دولت شوروی ، یار و متحد ملل مظلوم و استعمار زده را مشاهده کردند .

مامور سیاسی موقت دولت شوروی در تهران می‌نویسد: " تهران براثر تظاهرات و مسرت عمومی واقعا " تکان خورده است . آنها حتی در کوچه و خیابان مرا با کف زدن‌ها استقبال می‌کنند ." [3]

ولی دولت ایران زیرفشار انگلیسی‌ها از شناسایی رسمی ماموریت شوروی امتناع می‌ورزید و با فون اِتر سفیر تزاری مناسبات رسمی داشت .

دولت انگلیس که آرزوی نابودی دولت شوروی را در سرمی‌پروراند ، با غیبت روسیهٔ تزاری ازصحنهٔ سیاست ایران، خود را در اجرای نقشه‌های استعمارگرانه‌اش آزاد و یکه‌تاز یافت . [4]

←

در عهدنامهٔ اخیر را نیز از بین برده بود .

ضمنا " مطابق قرارداد ۱۹۱۵ دولت روسیه حق داشت که در منطقهٔ نفوذ خویش یک‌عده قوای ایرانی موسوم به قزاق تحت نظارت و فرماندهی افسران روسی تشکیل داده و به نام قیمومیت دولت ایران از قوای مزبور به هر ترتیبی که صلاح بداند استفاده نماید و مخارج آن را نیز جزو قروض دولت ایران محسوب دارد .

دولت انگلیس نیز مجاز بود که عین همین عمل را در جنوب کشور به نام پلیس جنوب انجام دهد . مالیهٔ کشور نیز تحت کنترل کمیسیون مختلط انگلیس و روس قرار گیرد و بدین طریق قیمومیت ایران به وسیلهٔ دو دولت مذکور عملی شود .

۱: تاریخ معاصر ایران ، ایوانف صفحات ۲۷ و ۲۸ چاپ مسکو .

۲و۳: تاریخ معاصر ایران نوشتهٔ م . س ـ ایوانف صفحهٔ ۲۸ و ۲۷ متن روسی.

۴: این امر در آن هنگام در مطبوعات کشور بدرستی انعکاس یافت . اینک قسمتی از مقالهٔ علی دشتی را از روزنامهٔ شفق سرخ نقل می‌کنیم :

" بعد از محو شدن آثار سیاست روسیه از ایران دولت انگلیس پرده از روی مقاصد خود برداشته و با یک قیافهٔ خشن‌تر و حریصانه‌تر از سابق جانشین حکومت تزاری گردید و از آن تاریخ به بعد مقاصدی را که یک وقتی روسیه در

←

لذا در ماههای فروردین و اردیبهشت سال ۱۲۹۶ (مارس – مه ۱۹۱۸) به‌بهانه نبرد با [illegible] عثمانی و ترک، قسمت غربی آذربایجان ایران را اشغال نمود و ژنرال دنسترویل با نیروهای خود از طریق همدان – قزوین – منجیل – رشت عازم نواحی شمالی ایران گردید تا از این‌راه باکو و تفلیس را به‌تصرف درآورد.

همچنین ژنرال مالسون نیز برای تصرف نواحی ماورای بحرخزر به‌سوی شمال شرقی ایران رهسپار گردیدند. در داخل کشور کنترل بریگاد قزاق به‌دست افسران انگلیسی افتاد و بدین ترتیب ایران عملاً تحت اشغال نظامی انگلستان درآمد. در ۱۲ اوت (۲۲ مردادماه) همان‌سال وثوق‌الدوله که یکی از عوامل سرشناس انگلیس و چهرهٔ "درخشان" دیپلماسی ایران بود[۱] برسرکار آمد. "دولت وثوق الدوله به‌دستور انگلیسی‌ها از شناسایی رسمی هیئت دیپلماتیک شوروی که در ژوئیه‌سال ۱۹۱۸ (مرداد ۱۲۹۶) به سرپرستی کولومبی تسف به تهران آمده بود امتناع ورزید و در دوم نوامبر (۱۱ آبانماه) همان‌سال انگلیسی‌ها به‌اتفاق گاردهای سفید محل میسیون شوروی را منهدم ساخته و اعضای میسیون را اسیر کرده به‌هندوستان بردند. تنها کولومبی تسف[۲] موفق شد در دام اسارت نیفتد و خود را به‌مسکو برساند[۳].

با وجود این دولت شوروی علی‌رغم سیاست خصمانهٔ دولت وثوق‌الدوله نسبت به‌آن دولت، در ژوئن ۱۹۱۹ (خرداد ۱۲۹۷) طی یادداشتی مجدداً به‌دولت و ملت ایران اعلام داشت که از کلیهٔ امتیازنامه‌ها و مزایایی که تزاریسم در ایران کسب کرده صرف‌نظر می‌نماید و تمام اموال و تأسیسات متعلق به سرمایه‌داران و دولت تزاری را در ایران به‌ملت ایران واگذار می‌کند و حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) را ملغی شده اعلام می‌دارد[۴]. ولی دولت انگلستان و چاکران حلقه به‌گوشش از اجرا و تحکیم سیاست استعماری انگلیس در کشور ما آنی غفلت نمی‌ورزیدند، لذا در ۱۸ مرداد ماه ۱۲۹۷ (نهم اوت ۱۹۱۹) وثوق الدوله با دریافت ۱۳۰ هزار لیرهٔ انگلیسی از سرپرسی کاکس نمایندهٔ عالی امپراتوری انگلیس در بغداد قراردادی با آن دولت منعقد ساخت[۵] که عنوان رسمی آن

ایران تعقیب می‌کرد و بعد از آن با شرکت انگلیسی‌ها انجام می‌داد، انگلیس به تنهایی و به طور شدت متظاهر به آن شد."

شمارهٔ ۱۴۱ مورخهٔ ۱۲ ثور ۱۳۰۲ از مقالهٔ "باز اعتراض سفارت انگلیس".

۱: فراموشخانه و فراماسونری در ایران نوشتهٔ اسماعیل رایین، جلد اول صفحهٔ ۶۶.

۲: کولومبی تسف در ژوئیه ۱۹۱۹ به سمت نمایندهٔ تام‌الاختیار دولت شوروی مجدداً عازم ایران گردید ولی وی در سر راه خود در جزیرهٔ اشوراده به دستور انگلیسی‌ها و به دست قزاقهای ایرانی دستگیر و اعدام شد.

۳: تاریخ معاصر ایران نوشتهٔ ایوانف چاپ مسکو متن روسی صفحهٔ ۳۱.

۴: همان کتاب اسناد سیاست خارجی شوروی جلد دوم صفحهٔ ۱۹۹.

۵: روزنامهٔ طوفان (فرخی یزدی) از مقالهٔ "سیاست خارجی ما" شمارهٔ ۷، سال اول، مورخهٔ ۲۲ صفر ۱۳۴۰، برابر با ۲۴ اکتبر.

"موافقت‌نامه دربارهٔ کمک برسانیدن به‌طور مساعدت به ترقی و رفاه ایران" بود ولی عملاً " کشور ما را به‌صورت تحت‌الحمایه انگلستان درمی‌آورد. اینک چند ماده از آن قرارداد:

مادهٔ اول ــ دولت انگلستان با قاطعیت هرچه تمامتر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام مطلق استقلال و تمامیت ایران نموده است تکرار می‌کند.

مادهٔ دوم ــ دولت انگلستان خدمات هرعده مستشار متخصصی را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه، بین دولتین توافق حاصل گردد، به‌خرج دولت ایران تهیه خواهد کرد.

این مستشارها با کنترات اجیر و به‌آنها اختیارات متناسبه داده خواهد شد. کیفیت این اختیار بسته به توافق دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

مادهٔ سوم ــ دولت انگلیس به‌خرج دولت ایران صاحبمنصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوهٔ متحدالشکلی که دولت ایران ایجاد آن‌را در نظر دارد تهیه خواهد کرد، عده ومقدار ضرورت صاحبمنصبان و ذخایر و مهمات مزبور به‌توسط کمیسونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد گردید و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوهٔ مزبور تشخیص خواهد داد معین خواهد شد[1]."

در واقع قرارداد دارای دوماده بود: نظارت و کنترل دولت انگلیس بردارایی و ارتش.

انگلیسی‌ها بی‌آن که در انتظار تصویب قرارداد از طرف مجلس شورای‌ملی بمانند شروع به‌اجرای مفاد آن کردند. بلافاصله گروه مالی آرمیتاژ اسمیت به‌ایران آمد و اسمیت به‌سمت بازرس کل امور مالی ایران منصوب و مالیهٔ کشور را تحت کنترل گرفت. همزمان با آن هیئت نظامی مرکب از ژنرال " دیکسن" ژنرال " آیرون ساید" کلنل " اسمیت" کلنل "اسمایلز" و چندنفر از افسران انگلیسی وارد ایران گردیدند و مقامات حساسی را در سازمان نظامی ایران اشغال کردند. مثلاً " ژنرال دیکس به‌سمت مستشار وزارت جنگ، کلنل اسمیت مستشار ژاندارمری و غیره.

ولی مخالفت ملت ایران با قرارداد ۱۹۱۹ و فشار افکار عمومی موجب سقوط دولت وثوق‌الدوله گردید و مشیرالدوله که مخالف قرارداد بود به جای وی نشست. بدین ترتیب اوج نهضت آزادیبخش در آذربایجان و گیلان ومخالفت شدید افکار عمومی باقرارداد ۱۹۱۹، به‌اضافهٔ سیاست دوستانهٔ دولت شوروی که اثر عمیقی برمردم کشور ما داشت و مخالفت سردمداران از آن‌جمله احمد شاه[2] با قرارداد واعلامیهٔ دولت آمریکا در رد قرارداد مزبور

۱: سیاست موازنهٔ منفی نوشتهٔ حسین‌کی استوان صفحهٔ ۲۶، جلد اول.

۲: "چون احمد شاه قاجار در لندن حاضر نشد در دعوت رسمی دولت انگلیس از قرارداد اسمی ببرد وآن را بشناسد با این که ناصرالملک به او گفته بود اگر مقاومت کند از سلطنت خلع می‌شود شاه مقاومت کرد و قرارداد را برسمیت نشناخت".

از نطق دکتر مصدق درجلسهٔ ۲۲/۱۲/۱۶ مجلس شورای ملی دورهٔ چهاردهم.

نقشهٔ دولت انگلیس را در ایران مواجه با شکست ساخت.

در همان‌موقع وزیر مختار ایران در مسکو مشاورالممالک انصاری به‌دولت ایران اطلاع داد که قرارداد مربوط به لغو کلیه معاهدات و موافقت‌نامه‌های نابرابر و اعلام بطلان کلمهٔ قروض ایران به‌روسیه تزاری و تحویل تمام تأسیسات آن دولت، به ایران، اعلام برابری حقوق در کشتیرانی بحرخزر، بازگشت جزایر آشوره و فیروزه به ایران و لغو حق‌قضاوت کنسولی آمادهٔ امضاء می‌باشد.

چنان‌چه دیدیم قرارداد ۱۹۱۹ که برای تسلیم سرنوشت مردم ایران به‌دست انگلیس تنظیم شده بود براثر اعتراضات و تنفر ملت ایران عملی نگردید و سیاست انگلستان به‌سنگ خورد و "چون انگلیسی‌ها دیدند قراردادی‌را که با وثوق‌الدوله بسته‌اند به‌آن صورت و اساس اجرا شدنی نیست و ملت ایران خام رهبری‌را که با لب برده بوده‌رمی نهاد، طرح نقشه نمودند تا آن‌را بطور دیگر به حلق ایرانیها فرو ریزند."[۱] زیرا اهمیت سوق‌الجیشی ایران جهت دولت انگلیس به‌عنوان کشوری که با دولت شوروی بیش از دو هزار و پانصد کیلومتر مرز مشترک دارد بیش از هرزمان دیگری مطرح بود.

براین اساس دولت انگلیس به‌اجرای سیاست نوینی همت گماشت که برخلاف روش سنتی آن دولت دایر به تضعیف حکومت مرکزی، این سیاست براستقرار حکومت مرکزی مقتدری که درعین حال خدمتگزار امپریالیسم انگلستان باشد مبتنی بود.

اجرای این سیاست به‌دست احمدشاه که به قرارداد ۱۹۱۹ روی خوش نشان نداده بود و با توجه به ضعف و بی‌اعتبار بودن خاندان قاجاریه مقدور نبود. لذا امپراتوری بریتانیای کبیر در صدد انجام کودتا و تغییر سلطنت برآمد.

اولین کسی که نامزد کودتا شد، سردار اسعد بختیاری بود که رضاخان به انجام این نامزدی، وی را در زندان قصر به‌قتل رساند. نصرت‌الدوله کاندیدای منتخب لرد کرزن وزیر خارجهٔ انگلیس، برای انجام کودتا بود، اما مستر نرمان وزیر مختار انگلیس در ایران با موافق نرال آیرون‌ساید، سیدضیاءالدین طباطبایی را جهت این‌کار درنظر گرفته بود. بنابه‌قراردادی که مابین نصرت‌الدوله و انگلیسها منعقد شده بود کودتا بایستی چند روز پیش از ثور اوت واقع شود[۲]. ولی وی دراثر کولاک سخت و برف شدید از کرمانشاه به‌این طرف محبوس شد، چند شبانه‌روز با همراهان خود که از جمله ذکاءالملک (محمد علی فروغی) بودند در بین راه توقف نماند. همین تأخیر ورود موجب شد که سیدضیاءالدین قبل از او دست به‌کودتا بزند و در اثر این انتخاب بود که (نصرت‌الدوله) چندین سال بعد به‌دست دژخیمان به‌قتل رسید.[۳]

۱: روزنامه کار (ابوالفضل لسانی) شمارهٔ ۲۰ مورخهٔ ۸ ثور ۱۳۰۲ .
۲: روزنامه‌کار (ابوالفضل لسانی) شمارهٔ ۲۰ به تاریخ ۸ ثور ۱۳۰۲ .
۳: مهر ایران شمارهٔ ۲۲۱ به تاریخ ۲۱/۶/۱۷ از مقالهٔ مقدمات کودتای ۱۲۹۹، حسین‌مکی مسطور از مهاجرین دسته‌ای از ←

سید ضیاءالدین کی بود

سیدضیاءالدین طباطبایی آخوند زاده‌ای بود در کسوت آخوندها. پدرش سیدعلی یزدی از مزدوران دربار محمد علیشاه بود پس از فتح تهران به‌دست مشروطه‌خواهان، سید ضیاءالدین شغل روزنامه‌نگاری را انتخاب کرد ولی در این کار توفیق چندانی به‌دست نیاورد. وی مدتی به سیاست روسیه تمایل داشت، بعد دفاع از متفقین جنگ جهانی اول و نسبت بدگویی به آزادی‌خواهان کشور را عهده‌دار شد و پس از انقلاب اکتبر خود را به‌دامن سیاست انگلستان انداخت.

علی دشتی در روزنامهٔ شفق سرخ تحت عنوان "آقای سیدضیاءالدین مدیر رعد" وی را چنین معرفی می‌کند: " در این‌که سیدضیاءالدین یک وقتی حامی سیاست روس و پس از آن مدافع سیاست انگلیس بوده به‌دلیل اوراق رعد که مظهر این سیاست‌ها بود هیچ جای شبهه نیست وبه‌همین دلیل روزنامهٔ رعد در ولایات نه تنها مورد توجه افکار عمومی نبوده بلکه مردم با یک قیافهٔ خیلی عبوس و نفرت‌آمیزی آن‌را تلقی می‌کردند . . . در موقع تشکیل پلیس جنوب، رعد نسبت به آن موافق بود . . . بعد از جنگ عمومی وتشکیل کابینهٔ مشئوم وثوق‌الدوله و آن سنداندازیهایی که سیدضیاءالدین برضد مهاجرین و عناصر آزادیخواه و لیدرهای محبوب الملة و رئیس الوزراهای پاکدامن می‌کرد و از شخص وثوق‌الدوله با کمال جرأت حمایت می‌نمود برانزجار هیأت عمومی نسبت به رعد و صاحبش افزوده این انزجار و تنفر وقتی به‌سر حد کمال رسید که قرارداد شوم وثوق‌الدوله با کاکس منعقد و متعاقب آن ۹ مقالهٔ پرحرارت ولی بی‌منطق و مشتمل به‌مدیحه سرایی نسبت به وثوق الدوله به‌قلم سیدضیاءالدین در رعد منتشر گردید. " سید ضیاءالدین برای عقد قرارداد ۱۹۱۹ در جریدهٔ رعد نوشت "وثوق‌الدوله" خدایت خیر دهاد!"[1]

در ایران کمتر جریده‌ای به‌صراحت و تهور رعد، متظاهر به‌حمایت سیاستهای خارجه شده واز همین لحاظ خیلی در افکار آزادی‌خواهان منفور واقع شده بود . . .

به‌عقیدهٔ من ابداً شبهه و تردیدی در این مسئله‌نیست‌که‌سیدضیاءالدین‌قبل‌از کودتا منفور افکار عمومی و احرار و صلحا" و منورالفکرهای پاکدامن بوده است. همچنان‌که شبهه ندارد از اول کابینهٔ وثوق‌الدوله تا زمانی‌که خودش رئیس الوزراء شد یکی از آنگلوفیلهای فعال وعوامل متعصب انگلیسی بوده است و کتابچه‌ای که می‌گوید در قفقاز نشر داده نیز یکی از دلایل انگلیسی‌مآبی اوست . . ."[2]

وی در دفاع از قرارداد ۱۹۱۹ در کتابی‌که در قفقاز به‌نام (دورهٔ جدید در حیات

←

آزادیخواهان کشور است که در جنگ جهانی اول تحت فشار دولتهای روس و انگلیس از ایران مهاجرت کردند تا کوششهای خود را در خارج از کشور ادامه دهند.

۱: شمارهٔ ۱۳۸ اول ثور ۱۳۰۲، شفق سرخ، به قلم علی دشتی.

۲: شفق سرخ شماره مسلسل ۱۳۷ مورخهٔ ۲۹ حمل ۱۳۰۲، به قلم علی دشتی.

ایران و معاهدهٔ انگلیس و ایران) منتشر کرده می‌نویسد: " دورهٔ تجدد ایران از روز عقد قرارداد ایران وانگلیس شروع خواهد شد. "[1]

حسن مکی طی سلسله مقالاتی تحت عنوان " مقدمات کودتای ۱۲۹۹ " با استناد به کتاب مورخ مورد اعتماد احمد شهریور راجع به سیدضیاء توضیحات دیل را دارد: " سید ضیاءالدین در زمان حکومت وثوق‌الدوله به‌واسطهٔ عواید و منافعی که از خارج به‌او می‌رسید زیاده از حد در روزنامه خود راجع به قرارداد دولت ایران و انگلیس (۱۹۱۹) که آقای وثوق‌الدوله منعقد کرده بود جانفشانیها می‌نمود. حتی در چندین شماره از روزنامهٔ رعد، ادله و براهینی بروجوب انعقاد چنین قراردادی اقامه نمود و بالنتیجه خاطر طرف متعاهد قرارداد را کاملا " به‌خود جلب کرده بود. "[2]

قبل از کودتای سیدضیاءالدین ریاست کمیته‌ای را که از فرهٔ نوکران انگلیس و داشناکها در تهران تشکیل شده و به‌نام " کمیتهٔ آهن " نامیده می‌شد عهده‌دار بود. اعضای همین کمیته پس از کودتا به‌مقامات حساسی رسیدند.

در همین اوان دولت سست بنیاد سپهدار سرکار بود که به‌علت ضعف سیاسی و مالی تحت فشار دولت انگلیس جهت قبولاندن درخواستهای خود مبنی‌بر این‌که " ۱ـ قوای قزاقخانه سیاسی در تحت فرماندهی و نظارت خرج مأمورین انگلیسی درآید. ۲ـ چنانچه دولت ایران با ما دوستی نکند از مساعدت مالی ما محروم خواهد شد. "[3] قادر به‌ادامه کار نبود. لذا فرصت مناسبی جهت اجرای کودتای مورد نظر دولت انگلیس پیش آمده بود.

" ... در مسئله ریاست دولت و تشکیل کابینه توسط آقای سید ضیاءالدین کاملا " توافق حاصل شده بود در مسئله فرماندهی قوای قزاق که باید به‌تهران حمله نماید ابتدا با ماژور فضل‌الله‌خان (که بعدها سرلشگر زاهدی شد.) وارد مذاکره شدند و پس از جلب نظر سیدضیاءالدین مشارالیه را از تهران به قزوین برده به‌نام کوماندان آتریاد (حکومت شهر) چند روزی او را نگهداری کردند ولی بعدا " در اثر مخالفت کلنل کاظم‌خان (سیاح وزیر جنگ کودتا) با شخص نامبرده، ژنرال آیرون‌ساید را از این فکر منصرف کردند و ماژور فضل‌الله‌خان (زاهدی) روانهٔ تهران گردید. سپس به غلامرضاخان میرپنج تکلیف شد که فرماندهی قوای قزاق مهاجم را عهده‌دار شود. ولی مشارالیه از قبول این کار سرباز زده و زیربار نرفت. بعدا " به‌آقای امیر موثق (نخجوان) پیشنهاد و تکلیف شد و مشارالیه

۱: روزنامهٔ کار شماره ۱۸ مورخهٔ سوم ثور ۱۳۰۲ (ابوالفضل لسانی)

۲: روزنامهٔ مهر ایران شمارهٔ ۲۲۱ مورخه ۲۰/۶/۱۷.

۳: مقدمات کودتای ۱۲۹۹، حسین مکی. توضیح: کشور تحت استیلای نظامی و اقتصادی انگلستان دچار ورشکستگی شده و خزانه تهی گشته بود. لذا بودجه دولت به مبلغ دویست هزار تومان ماهیانه از طرف سفارت انگلستان پرداخت می‌شد.

زیربار نرفت، ولی چون این موضوع را حتمی‌الوقوع می‌دانست آقای رضاخان میرپنج[1] را معرفی کرده و اظهار داشت که این کار فقط از عهدهٔ ایشان ساخته است. بدیهی است با سوابق تهوری که قبلاً" از آقای رضاخان میرپنج در آق‌بابا دیده بودند مشارالیه مورد قبول واقع گردید. ثالثاً" بایستی در مرکز، زمینه طوری آماده باشد که بدون مصادمه و بدون جنگ و خونریزی بین قوای قزاق و ژاندارمری ملی ساخلوی تهران با قوای مهاجم، عمل ورود آنها انجام شود.

برای این کار و جلوگیری از این تصادف قبلاً" آقا سیدضیاءالدین به‌وسایل ممکنه ذهن احمد شاه را حاضر کردند که چون عده‌ای از افسران ژاندارم با عده‌ای از دولتی‌ها متحد شده و خیال کودتا دارند خوب است شاه برای جلوگیری از این امر دستور بدهد تعداد پانصد نفر از قزاقهایی که در قزوین هستند به‌تهران آمده مواظبت کامل بنمایند که حوادث سوئی رخ ندهد، تا اگر شاه حاضر به‌این بهانه شد، به‌نام ۵۰۰ نفر تعداد ۲۵۰۰ نفر از قزاقها برای حرکت، به‌تهران حمله نمایند.

همین که با این تظاهر به‌احمد شاه فهماندند که ژاندارم‌ها چنین قصدی دارند، شاه متوحش شده فوراً" موافقت نمود و محرمانه دستور داد که پانصد نفر از افراد قزاق که در قزوین هستند به‌طرف تهران حرکت نمایند و بهانهٔ آنها این باشد که برای دیدن خانواده و دریافت حقوق خود می‌آیند.

بعلاوه شاه را مجبور کردند که چون ممکن‌است دولت وقت از ورود آنها جلوگیری نماید به بعضی از افسران سوئدی، ارشد ژاندارم ملی، شاه شخصاً" و محرمانه دستور دهد که از ورود قزاقها جلوگیری ننمایند[2]... ناگفته نگذاریم موقعی‌که به‌آقای رضاخان تکلیف شد که فرماندهی قوای مهاجم را عهده‌دار شود مشارالیه ابتدا اندکی وحشت داشت و تصور نمی‌کرد که جریان حمله به‌تهران و تصرف آن به‌این سادگی صورت بگیرد لذا زیربار نمی‌رفت ولی بعداً" مطالب را به‌وی حالی کردند و از جریان دستور محرمانه وتلگراف شاه، او را آگاه نمودند تا بالاخره قبول کرد."

"... بعلاوه‌برای پیش‌بینی حوادث غیرمنتظره واتفاقات غیرمترقبه دستور دادند که مقداری از گرد آرمهٔ قزوین را به‌کرج حرکت داده و در آنجا متوقف شدند که اگر احیاناً" بین افسران و افراد ژاندارم و قزاق تهران با قوای مهاجم که از قزوین وارد می‌شوند نزاعی‌در گرفت قوایی که در کرج هستند به‌حمایت قزاقهای مهاجم حرکت کرده و

۱: رضا فرزند داداش بیگ اهل مازندران جزو قشون داوطلب (ابواب جمعی امیر موید سوادکوهی از مادری گرجی که زن دوم داداش بیگ بود. وی از دوران جوانی در بریگارد قزاق ایران تحت سرپرستی افسران روسی مشغول خدمت بود و پس از انقلاب اکتبر در روسیه بهمراه سپاهیان انگلیسی در مبارزه علیه جنگلیها شرکت نمود.
"دوران کودکی رضا شاه" تلخیص از خواندنیها سال چهارم شماره ۳۴.

۲: روزنامهٔ مهر ایران شمارهٔ ۲۲۳ مورخه ۲۱/۶/۱۹ از مقالهٔ مقدمات کودتای ۱۲۹۹.

در تصرف شهر تهران کمکهای لازمه را بنمایند."[1]

"... روز ۲۵ برج دلو، آقا سید ضیاءالدین طباطبایی، مخفیانه و بدون آن‌که حتی اعضای روزنامهٔ رعد هم متوجه شوند برای دومین مرتبه از تهران به‌طرف قزوین حرکت کرد که در آنجا مقدمات حملهٔ قزاقها را به‌تهران فراهم نماید. روز اول حوت خبر رسید که قزاقهای همدان به‌سرکردگی رضاخان میرپنج با چهار ارابه توپ و مقداری تجهیزات از قزوین حرکت و عازم تهرانند و در بین راه سیم‌های تلگراف و تلفن بین تهران و قزوین را قطع کرده‌اند.[2]

"... سپهدار که از جریان پشت پرده اطلاعی نداشت مصمم شد که از ورود قوای قزاق به‌شهر جلوگیری نماید. در شهر حکومت نظامی اعلام کرد و سردار همایون رئیس دیویزیون قزاق را به‌منظور جلوگیری پیش آنها فرستاد. (او را در بین راه قزاقها توقیف و پس از توهین به‌وی مرخص کردند) بعد دستور داد که دو نفر از افسران انگلیسی به‌اتفاق معاون هیئت وزراء آقای ادیب‌السلطنه و معین‌الملک برای اخذ توضیحات و مذاکرات لازم از تهران حرکت کنند و به‌جلوی قزاقها که گویا در مهرآباد اردو زده بودند بشتابند و به‌هر طریق که ممکن است از ورود آنها به‌شهر جلوگیری به‌عمل آورند. ولی از این عده فقط آقای ادیب‌السلطنه از جریان پس پرده و بازی خطرناک آن که حوادث کودتای مصنوعی بود اطلاعی نداشت. زیرا سایر همراهان از جزئیات قبلاً" مطلع بودند. لذا از مذاکرات نتیجهٔ مثبتی گرفته نشد. سپهدار به‌فکر فرار افتاد و گویا چند ساعتی هم در سفارت انگلیس تحصن اختیار کرد.[3]

"... در حدود نصف شب ناگهان قزاقها به‌شهر وارد شدند و با این‌که عدهٔ ژاندارمهای ملی ساخلوی تهران به‌اندازه‌ای بود که کاملاً" بتوانند از ورود آنان جلوگیری نمایند و تمام آن عده را اسیر کنند معهذا براثر تماس‌های قبلی با روسای ژاندارم در موقع ورود هیچ‌گونه مقاومتی به‌عمل نیامد و قزاقها نیز بدون سروصدا و تصادمی، از بیرون دروازهٔ قزوین وارد شهر شدند."

اولین اقدام روسای قزاق دستگیری نفرات پلیس و اشغال کلانتری‌ها بود که فقط در مرکز شهربانی (میدان توپخانه) مقاومتی به‌وقوع پیوست که منجر به‌قتل دونفر پاسبان و سه‌نفر قزاق و مجروح شدن یک‌نفر قزاق شد و این خونریزی دراثر سوءتفاهم انجام وظیفه پاسبانان روی داد، زیرا از یک طرف احکام و اوامر قطعی از طرف پلیس صادر نشده بود که با قزاقها مقاومت نشود و از طرف دیگر عصر همان‌روز دستوراتی برای حفظ امنیت صادر شده بود.

۱: روزنامهٔ مهر ایران شمارهٔ ۲۲۴۳، مورخه، ۲۱/۶/۲۰ از مقالهٔ مقدمات کودتای ۱۲۹۹.
۲: شمارهٔ ۲۲۱ مهر ایران مورخهٔ ۲۱/۶/۱۷ حسین مکی، مقدمات کودتای ۱۲۹۹.
۳: شمارهٔ ۲۲۲ مورخهٔ ۲۱/۶/۲۰ مهر ایران، حسین مکی، مقدمات کودتای ۱۲۹۹.

در این هنگام ملاقاتی بین رئیس کل شهربانی وروسای قزاق مهاجم دست داد و از طرف روسای قزاق به‌رئیس شهربانی تکلیف شد که دستور دهد افراد شهربانی با افراد قزاق همکاری نمایند. ولی رئیس شهربانی پاسخ داد که بایستی صبح زود از شاه اجازه تحصیل شود و در صورتی‌که شاه اجازه داد، آن‌وقت پلیس در حفظ انتظامات شرکت خواهد نمود. بعلاوه از رئیس شهربانی قول گرفته شد که مطلقاً" در جریان وقایع جدید مداخله ننماید.

از طرف دیگر همین‌که قزاقها وارد شهر شدند ژاندارمها به آسایشگاههای خود واقع در باغشاه و یوسف‌آباد رفته استراحت نمودند.

صبح زود، رئیس شهربانی نزد شاه رفت و از جریان مذاکرات شب، شاه را آگاه گردانید. احمد شاه نیز اجازه داد که پاسبانان با قزاقها در حفظ انتظام شهر و آسایش عمومی شرکت نمایند.

صبح چهارم حوت در دروازه‌های شهر یک‌عده قراول ایستاد تا از ورود و خروج مردم جلوگیری نماید و از ورود اعضای ادارات و وزارتخانه‌ها بطور عموم جلوگیری به‌عمل آمد و در تمام وزارتخانه‌ها وادارات را بستند. کلیهٔ جراید مرکز و حتی روزنامه رعد توقیف شد. تمام تلفنهای شهر را قطع، همچنین کلیهٔ تلفنهای نقاط خارج از تهران را نیز مهر کردند تا کسی نتواند با نقاط خارج از مرکز صحبت نماید.

در این هنگام چندین نفر به‌سفارت آمریکا پناهنده شدند و خود سپهدار هم پیاده بدون این‌که کسی متوجه شود به‌سفارت انگلیس شتافت، منتهی در آنجا به‌مرحوم سپهدار خبر رسید که نام او جزو اسامی دستگیرشوندگان نیست لذا همان‌روز از سفارت خارج گردید.

روز چهارم، از همان اول آفتاب، مشغول گرفتن اشخاص شدند و عده‌ای را در زندانهای مختلف، زندانی نمودند. عصر روز چهارم حوت، مردم سیدضیاءالدین را دیدند که در اتومبیل ریاست وزراء سوار است، در حالی‌که سرو صورت را اصلاح نموده و عمامه را برداشته، کلاه پوست برسر گذاشته بود و درخیابانهای تهران ایاب و ذهاب می‌نمود و با همین وضعیت در حدود دوساعت به غروب به‌قصر فرح‌آباد رفت و دستخط ریاست وزرایی خود را و حکم ریاست دویزیون قزاق و لقب سردار سپه را برای رضاخان میرپنج از شاه گرفته به‌شهر مراجعت کرد.

"... ظرف مدت پنج یا شش روز اول، در حدود شصت یا هفتاد نفر از معاریف و متنفذین و مخالفین و معترضین قرارداد ۱۹۱۹ آزادی‌خواهان و برخی از علماء را دستگیر و زندانی کردند.

اشخاصی‌که در قزاقخانه زندانی بودند، تحت نظر نایب کریم آقا محبوس بودند که روز دوم کودتا، کریم‌آقا به‌درجهٔ سروانی ارتقاء یافت (بعدها سرلشگر کریم آقا بوذرجمهری شد) و چون صورتی تهیه شده بود که از اغلب دستگیرشدگان پول مطالبه

نماند فقط یک‌نفر حاضر شد که مبلغ بیست وپنج هزار تومان که قبلاً " تعیین شده بود بدهد، بقیه امتناع کردند.

یک‌ماه که از عمر کابینه سیدضیاءالدین گذشت، عده‌ٔ دیگری از آزادی‌خواهان و شاگردان مدرسه سیاسی و مدیران جراید و غیره را که شئون اجتماعی و سیاسی کشور خود را در خطر می‌دیدند و علیـــه کابینه تظاهراتی می‌کردند، بنا به‌امر سیدضیاءالدین قریب هشتاد نفر را دستگیر و زندانی نمودند.

... رضاخان برای این‌که قشون مهاجم را از خود راضی کرده باشد قبل از حرکت قوای مهاجم از قزوین پول زیادی از بانک گرفت و بین افسران و افراد قزاق به‌نسبت‌های مختلفی تقسیم کرد.

همچنین پس از آن‌که قزاقها تهران را مصبوعاً " فتح کردند روز دوم کودتا، آقا سیدضیاءالدین نیز مبلغ هشت‌صد هزار ریال پول نقد از بانک شاهی (بانک انگلیس و ایران) و از موجودی خزانه‌ٔ دولت گرفت و بین افسران و افراد قزاق به‌نسبت‌های مختلفی تقسیم کرد و مازاد آن‌را نیز بین پاسبانان شهر تهران بطوری تقسیم کرد که به‌هریک نفر مبلغ یک‌صد ریال به‌نام انعام داده شد. "[1]

" کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی که برخی آن‌را انقلاب سفید نیز نام نهادند، مقدمه‌ٔ اسف‌انگیز وضع نوینی بود در تاریخ چندین هزار ساله‌ٔ ایران که حوادث مهمی ایجاد کرد و منتهی به‌اختناق تدریجی و انقلاب خونین گردید که براثر آن مردان پاک سرشت و آزادی‌خواه ایران‌را در کام اژدهای ارتجاع و بیداد نابود ساخت. "[2]

امیل لوسوئور، استاد سابق دانشکده‌ٔ حقوق تهران نیز در کتاب " وقایع ایران " راجع به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ توضیحات ذیل را دارد: " ... *قزاقها از قزوین که پایگاه اصلی ارتش بریتانیا در شمال ایران است به‌راه افتاده‌اند. کدام احمق باور می‌کند در شهری که همه چیز حتی‌نام کوچه‌ها انگلیسی شده است، انگلیس‌ها از عزیمت ۲۵۰۰ سرباز بی‌خبر و از نیات ایشان بی‌اطلاع بوده و نتوانسته باشند از اجرای نقشه آنان جلوگیری به‌عمل آورند؟*

باضافه چند روز پیش از خروج این " عاصیان ساختگی " سه‌هزار نفر سرباز انگلیسی به قزوین احضار شدند که جای خالی قزاقها را پرکنند. دیکتاتور (سیدضیاء) مرتباً " از سفارت انگلیس دستور می‌گیرد و پنهان هم نمی‌کند. هرروز اتومبیلش بـا یک اسکـــورت سوار مسلح (اسکورت مرکب از داشناکها) داخل پارک سفارت انگلیس می‌شود[3]

۱: روزنامه‌ٔ مهرایران شماره‌های ۲۲۷ به تاریخ ۲۱/۶/۲۴ و ۲۲۸ به تاریخ ۲۱/۶/۲۵. و ۲۳۲ به تاریخ ۲۱/۶/۳۰، مقدمات کودتای ۱۲۹۹ حسین مکی.

۲: روزنامه‌ٔ مهرایران شماره ۲۲۶ به تاریخ ۲۱/۲/۲۲، حسین مکی، مقدمات کودتای ۱۲۹۹.

۳: نقل از خواندنیها شماره‌ٔ ۳۴ سال چهارم.

سیدضیاءالدین به‌منظور مزیب افکار عمومی، الغای قرارداد ۱۹۱۹ را اعلام نمود ولی همچنان‌که امیل لوسوتور بدرستی بیان می‌کند" ... وقتی صحبت تحدید تشکیلات ارتش به‌میان آمد بالطبیعه طرحی را که وابسته سفارت انگلیس قبلا" تهیه کرده بود برگزیدند. تشکیلات مالیه هم میبایستی تحدید شود. کارمندان آن‌را اخراج کردند و وزیر جدید عیسی‌خان که مورد اعتماد وزارت خارجه انگلیس بود فقط کارمندان مطمئن را نگه‌داشت و از کارشناسان انگلیسی که‌هنوز تمامشان به‌کشورخویش‌عودت نکرده‌بودند استمداد جست."

بعلاوه سیدضیاءالدین پس از کودتا، ارمیتاژ اسمیت را که بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ مستشار مالیهٔ ایران شده بود و در آن زمان در لندن به‌سر می‌برد به‌تهران دعوت نموده مجددا" به‌همان سمت منصوب نمود.

به‌این طریق با اجرای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹" دو مزیت اصلی که موجب قرارداد ۱۹۱۹ برای بریتانیای کبیر قائل شده بودند (یعنی کنترل ارتش و مالیه) عملاً تأیید گشت و به موقع اجرا گذاشته شد"[۱].

و همچنان که بالفور وزیرامور خارجه‌وقت‌انگلستان در نوشته‌های‌خوداعتراف‌می‌کند:

" سیاست کابینهٔ سیدضیاءالدین همان بود که در موافقتنامهٔ ۱۹۱۹ ایران و انگلیس پیش‌بینی شده بود."[۲]

توضیح روزنامهٔ شفق سرخ در مورد الغای قرارداد ۱۹۱۹ توسط سیدضیاءالدین نیز روشنگر این واقعیت است:

علی دشتی در شمارهٔ ۱۳۸ مورخهٔ ثور ۱۳۰۲ روزنامهٔ شفق سرخ چنین می‌نویسد:

"قرارداد مرده بود و هرکس می‌توانست آن‌را الغاء کند. ولی انگلیسیها با وجود آن‌که رفته رفته از اجرای آن مایوس شده بودند، مانع بودند از این‌که یکی از کابینه‌ها آن‌را لغو نماید، زیرا اگر بلا عوض لغو می‌شد تمام سیاست دو سالهٔ آنها به‌هدر رفته بود. لذا سعی می‌کردند که روح قرارداد یعنی به‌دست گرفتن مالیه و نظام ایران و بالنتیجه تحکیم سیاست خود در ایران اجرا شود.

این نقطه نظر سیاسی انگلستان باعث این بود که به مشیرالدوله که کاملا" مخالف قرارداد بود اجازه ندادند قرارداد را لغو نماید و به سیدضیاءالدین که دوسال قبل با کمال شدت برای اجرای قرارداد کار می‌کرد ومقاله می‌نوشت اجازه دادند لغو نماید. زیرا می‌دانستند اگر مشیرالدوله آن‌را لغو می‌نمود دیگر ارمیتاژ اسمیت و ژنرال دیکسن را در ایران نگاه نمی‌داشت‌و سیدضیاءالدین آنها را تثبیت می‌کرد..."

گرچه افتخار انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی بین سیدضیاءالدین و رضاخان

۱: نقل از خواندنیها شماره ۳۴ سال چهارم.

۲: Recent Happining in Persia صفحهٔ ۲۳۳.

مورد منازعه است، چنان‌چه سیدضیاءالدین در جلسهٔ ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ مجلس شورا هنگام طرح اعتبار نامه نمایندگیش آن‌را از اقدامات افتخارآمیز خود شمرد و محمدرضاپهلوی در صفحه ۵۷ کتاب " ماموریت برای وطنم " آن‌را از اقدامات مشعشعانهٔ پدر تاجدار خود می‌داند ولی هیچ‌یک را از این افتخار کوچکترین نصیبی نیست. زیرا مذاکرات دربارهٔ این قرارداد بین دولتهای ایران و شوروی مدتها قبل شروع و پیش از کودتا پایان پذیرفته و جهت امضاء آماده شده بود و در فوریهٔ ۱۹۲۱ (اسفند ۱۲۹۹) فقط از نظر تشریفاتی در کابینهٔ سیدضیاءالدین به‌امضاء رسید و چون دولت شوروی یک‌بار در ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ (دی‌ماه ۱۲۹۶) وبار دوم، در ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ (تیرماه ۱۲۹۷) طی یادداشت‌هایی به‌دولت و ملت ایران اعلام داشته بود که آن دولت از رژیم کاپیتولاسیون و از تمام امتیازنامه‌ها و مزایایی که تزاریسم در ایران کسب نموده صرف‌نظر می‌نماید، لذا جلوگیری از امضای آن از نظر افکار عمومی غیرمقدور بود. با وجود این‌که سیدضیاءالدین با توقیف عده‌ای از اشراف و اعیان و سرسپردگان سیاست انگلیس به‌همراه مخالفین سیاست استعماری انگلستان و اعلام لغو قرارداد ۱۹۱۹، قراردادی که عملاً مرده بود و تظاهر به نزدیکی به‌حکومت جدید شوروی و امضای قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی، برای جلب اعتماد مردم ایران کوشید ولی وی رسواتر و شناخته‌تر از آن بود که بتواند به سیما و وجهه‌ای ملی و قابل اعتماد، تبدیل گردد. لذا پس از سه‌ماه حکومت از مقام خود عزل و از کشور اخراج گردید و در همان حال بیست وپنج هزار تومان از خزانهٔ مملکتی برداشت نمود[1].

در حقیقت سیدضیاءالدین کابینهٔ محللی تشکیل داد تا مردم به سردار سپه روی آورند و او و اربابش آسانتر به‌مقصود خود برسند.

رضاخان با اخراج سیدضیاءالدین، عامل سرشناس انگلیس، سبب به‌خود جلب اعتماد نمود تا خود بتواند مجری نامرئی سیاست انگلستان شود وگرنه‌بین‌او و سیدضیاء-الدین از نظر مقاصد سیاسی اختلافی وجود نداشت. شخص رضاخان نیز از اقرار به‌این‌که دولت انگلستان وی را برسرکار آورده است ابائی نداشت. اینک شهادت دکتر مصدق را در این باب به‌یاری می‌طلبیم:

" ... خاطر دارم سردار سپه رئیس‌الوزرای وقت در منزل من بی‌حضور مرحوم مشیرالدوله و مستوفی الممالک و دولت‌آبادی و مخبرالسلطنه وتقی‌زاده و علاء اظهار داشت که مرا انگلیس آورد وندانست که باکی سروکار پیدا کرد ــ آن‌وقت نمی‌شد در این باب حرفی زد ولی روزگار آن‌را تکذیب کرد و بخوبی معلوم شد همان کسی که او را‌آورد چون دیگر مفید نبود او را برد."[2]

۱: سید ضیاءالدین در ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ در مجلس شورایملی خود این امر را اذعان نموده است.
۲: از مذاکرات مجلس شورایملی، کتاب سیاست موازنهٔ منفی، جلد اول صفحهٔ ۴۴.

یحیی دولت‌آبادی هم که خود از حاضرین در آن مجلس بود اظهارات نور را در کتاب تاریخ معاصر یا حیات یحیی عینا" تأیید کرده است[1].

اعترافات صریح محمدرضا پهلوی نیز در صحت مراتب فوق شکی باقی نمی‌گذارد. وی می‌گوید:

" ... به‌عقیده من پدرم با سیدضیاءالدین نه از نظر افکار سیاسی و اقتصادی بلکه از نظر تشخیص موقع و طرز عمل موافقت نداشت."[2]

بدین ترتیب کلیه صحنه‌سازیها و معرکه گردانیهایی که از اخراج سیدضیاءالدین تا به‌سلطنت رسیدن رضاخان به‌عمل آمد، مراحلی بود که به‌منظور فریب مردم ایران و سازمانهای مترقی و آزادیخواهان کشور انجام یافت. یکی از بزرگترین این صحنه‌سازیها "لشگرکشی" علیه شیخ خزعل بود که به‌اجمال ذکر می‌گردد:

بعد از انقلاب مشروطیت و نابسامانیهایی که در جنوب ایران پیش آمد، دولت انگلیس سران عشایر جنوب‌را تحت نفوذ و اختیار خود درآورد تا امنیت منطقه را از نظر استخراج و صدور نفت تأمین نماید. از آن‌جمله در سال ۱۲۸۸ شمسی (۱۹۰۹ میلادی) با شیخ خزعل حاکم محمره (اهواز فعلی) موافقتنامه‌ای منعقد ساخت که براساس آن حق عبور لوله نفت، ایجاد پالایشگاه و انبار و مخازن در آبادان به شرکت نفت جنوب اعطا گردید. در عوض مقرری سالیانه‌ای جهت شیخ برقرار و دولت انگلیس حق‌حکمرانی وی و جانشینانش را برمحمره تضمین کرد[3]. این موافقتنامه در سال ۱۲۹۳ شمسی (۱۹۱۴ میلادی) مجددا" تأیید گشت و تا آذر ماه ۱۳۰۳ شمسی (دسامبر ۱۹۲۴) شیخ خزعل عملا" حکمران اهواز بود.

درهرصورت‌بنا به سیاست کلی انگلستان در ایران چون حفظ و اداره‌ٔ چاههای نفت، چه از نظر امنیت و چه به‌لحاظ هزینه‌های پرداختی به‌دست حکومت مقتدر مرکزی سهل‌تر و با صرفه‌تر بود، لذا درباره‌ٔ خلع شیخ از حکمرانی اهواز و برقراری نظم در آن ناحیه توافق به‌عمل آمد. چنان‌چه چمبرلن در پاسخ سئوال آنتونی ایدن راجع به شیخ خزعل در مجلس عوام انگلستان اظهار داشت:

" موضوع رفع اختلاف میان شیخ و رئیس‌الوزرای ایران (رضاخان سردار سپه) در دسامبر ۱۹۲۴ مورد موافقت قرار گرفته و ... دولت انگلستان از دولت ایران خواسته است که امور مربوط به شیخ را منصفانه و عادلانه حل و فصل نماید[4]." رضاخان سردارسپه نیز در

۱: تاریخ عصر معاصر صفحات ۲۲۵ ـ ۲۴۳.

۲: کتاب "ماموریت برای وطنم" صفحه ۵۵.

۳: کتاب "خاور میانه، نفت و قدرتهای بزرگ" صفحات ۱۷ ـ ۱۸ نوشته‌ٔ بنیامین شواداران، متن انگلیسی، چاپ نیویورک ۱۹۷۴.

۴: کتاب "خاور میانه، نفت و قدرتهای بزرگ" صفحه ۷۲ حواشی فصل سوم.

کتاب "سفرنامهٔ خوزستان" در این باره می‌نویسد: "... آژانس رویتر این خبر را منتشر نموده که سفیر انگلیس سرپرسی لرن از جانب دولت متبوعهٔ خود مأموریت دارد که در بوشهر فیمابین من و خزعل ترتیب ملاقاتی فراهم کند و بین او را با من صلح دهد..."[1]
منتها از این بازی استفادهٔ دیگری هم به‌عمل آمد و بنابه‌نوشتهٔ حسین مکی "برای جلب توجه همسایهٔ شمالی یک پرده نمایش بسیار ماهرانه بازی شد که یک عده کهنه‌کار ایرانی تعزیه گردان این بازی بود. برای پیشرفت این بازی سیاسی، قضیه شیخ خزعل و نهضت او را بهانه قرار داده و چنین وانمود کرد که خزعل به تحریک دیگران می‌خواهد خوزستان را از ایران مجزا نموده حکومت مستقلی تشکیل دهد. لذا روز ۱۳ عقرب ۱۳۰۳ شمسی (۱۹۲۴ – میلادی) ظاهرا" به‌عزم لشگرکشی و جنگ با خزعل به‌صوب خوزستان حرکت و فروغی وزیر مالیه را به‌سمت کفالت هیئت وزراء تعیین نمود[2]. "کما اینکه شیخ خزعل با وساطت دولت انگلیس بدون جنگ و خونریزی تسلیم و به‌تهران اعزام گردید.

رضاخان به‌منظور بهره‌برداری از افکار عمومی در برانداختن سلطنت قاجاریه، شعار جمهوری را پیش کشید و از این‌راه پایگاه اجتماعی خود را وسیع‌تر ساخته راه رسیدن به قدرت را هموارتر نمود.

ولی پس از رسیدن به‌قدرت، به‌شعارهای سابق خود وفادار نماند و راهی در پیش گرفت که جاه‌طلبی و آزمندی شخص وی و سیاست استعماری انگلیس پیش پایش قرار می‌داد.

به‌هرصورت مانورهای رضاخان، وی‌را در نظر اکثریت مردم به‌عنوان شخصی جلوه‌گر ساخت که بی‌وابستگی به طبقهٔ اشراف و فئودال از میان تودهٔ مردم برخاسته و دارای روح وطن‌پرستی و ضد استعماری است. از دیدگاه مردم ایران، وی کسی بود که دست سیدضیاءالدین، خدمتگزار امپریالیسم انگلیس را از ایران کوتاه کرد، اقداماتی برای تقویت حکومت مرکزی و برقراری آرامش و امنیت به‌عمل آورد و راه را جهت فعالیت افراد و سازمانهای ملی مترقی مسدود ساخت.

این ارزیابی نادرست نه فقط از جانب تودهٔ مردم بلکه به‌وسیلهٔ سازمانهای مترقی و ملی نیز به عمل‌آمد، حتی دولت شوروی نیز در ارزیابی حکومت رضاخان دچار اشتباه گردید.

در حزب کمونیست شوروی دسته‌ای به‌ریاست وسانوف مدعی بودند که فکر تغییر رژیم ایران با جلب نظر و نظارت مستقیم انگلیس‌ها بوده و بالنتیجه یک‌فکر ارتجاعی است که برای تقویت و ادامهٔ حیات فئودالیسم ایجاد گشته است. افراد این دسته معتقد بودند که باید با رژیم رضاخان مبارزه کرده و راه رشد نهضت دهقانی را در ایران هموار ساخت.

۱: روزنامه ستاره ۱۴۵۴ بتاریخ ۲۱/۸/۲۵ نقل از کتاب سفرنامه خوزستان بقلم سردار سپه.
۲: روزنامه ستاره ۱۴۵۴ بتاریخ ۲۱/۸/۲۵ اسناد تاریخی – رسیدن بسلطنت و شیخ خزعل.

دسته‌ٔ دیگر به پیشوایی گئورگو کریازبن می‌گفتند که تغییر رژیم یک قدم به‌سوی انقلاب بورژوازی است و باید مورد پشتیبانی قرار گیرد. بالاخره نظریه اخیر در حزب مزبور پذیرفته شد.

در همان‌زمان مجله‌ٔ "شرق جدید" تحت عنوان "روابط شوروی و ایران در پنج سال" به‌قلم ایرانسکی نوشت: "رضاخان از میان مردم برخاسته و نهضتی که او پیشوای آن می‌باشد موجب پیشرفت امور بازرگانی و صنعتی و فرهنگی در ایران خواهد بود و سبب خواهد شد که ایران از مرحله فئودالیسم خارج شده و موجودیت حدی در اقتصاد و سیاست به‌دست آورد."[1]

ملک‌الشعرای بهار نیز در این‌باره، در کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی می‌نویسد:

"... من بارها با رفیق "داویتان" وزیر مختار سویت در ایران درباره سردار سپه گفتگو کردم. آنها او را یک مرد وطن‌پرست و مخالف فاناتیزم و تعصبات مذهبی و دشمن خرافات و سرمایه‌داران و خوانین و تشخصات و مخالف مداخلهٔ انگلیس در امور ایران می‌شناختند. خاصه بعد از مباحثات راجع به بحرین و دستگیری شیخ خزعل، دوست معروف و قدیم انگلستان، این عقیده در نهاد سیاسیون مسکو راسخ گردید و بالجمله در روزهایی که هنگامهٔ جمهوری بلند شد و جراید، مخالفان سردار سپه را اجنبی پرست معرفی می‌کردند (یعنی طرفدار انگلیس!) روس سویت نیز باور کرده و از طرف آنها با دولت مرکزی مساعدتهای قیمتی به‌عمل آمد و لحن جراید مسکو همواره به‌نفع سردار سپه و به زیان مدرس و مخالفان سردار سپه بود! و این معنی را جراید انگلستان با کمال زبردستی دریافته و گاهی با نوشتن مقالاتی که موضوع شکایت از سردار سپه بود این خیال را قوت می‌دادند."[2]

حال آن‌که دولت انگلستان سیاست سنتی خود را که به خشونت صرف و جلوگیری از تمرکز نیرو در دست حکومت مرکزی و تضعیف و تهدید آن از طریق ایجاد تفرقه و مسلح ساختن عشایر و ایلات و سرگرم داشتن حکومت مرکزی با کشمکشهای داخلی مبتنی بود، بعد از استقرار حکومت کارگری در روسیه به ایجاد حکومت‌های ظاهرا" ملی متمرکز و نیرومند در مرزهای شوروی تغییر داده بود تا از این راه ضمن قرنطینه و سرکوب کردن نیروهای ملی حلقهٔ محاصرهٔ کشور شوراها را مستحکم‌تر سازد. دولت انگلستان با کمال خطوط اصلی همین سیاست توانست مقاصد مذهبی مردم و نیروهای مترقی کشور ما را گمراه ساخته و در اجرای سیاست استعماری جدید خود توفیق یابد.

در تشریح سیاست دولت انگلستان در ایران روز ۲۵/۸/۱۴ رادیوی لندن گفتار

۱: مجلهٔ "شرق جدید" جلد چهارم صفحهٔ ۲۱۸.

۲: روزنامهٔ مهر ایران، شمارهٔ ۸۳ به تاریخ ۲۱/۱/۱.

حاشیه تحت عنوان «خطاب به ملت ایران» بحث شود. این گفتار که یکی از بی‌پرواترین و صریح‌ترین اعترافات دولت انگلستان راجع به سیاست استعمارگرانهٔ خود در کشور ما است به‌قول مصطفی فاتح: "بهترین سندی است که ثابت می‌کند انگلستان در روابط خود با ایران پای‌بند به‌موازین و سنن بین‌المللی نبوده و تشخیص خود را ملاک عمل خویش قرار می‌داده است[1]". در آن بیانیه چنین گفته می‌شود:

"کشور ایران را علی‌الاصول ملت ایران به‌توسط امنای خود باید اداره کند. بنابراین لازم است که از سیاست داخلی و خارجی مملکت خود آگاه باشد و می‌دانیم که شما از سیاست دولت انگلیس در ایران به‌درستی آگاه نیستید و در آن باب اشتباهات دارید. به‌این جهت لازم می‌دانیم فکر شما را در این خصوص روشن کنیم.

"بسیار اتفاق می‌افتد که چیزی از غایت سادگی و روشنی در پردهٔ خفا می‌ماند. مثلاً ظرف بلورین که پر از آب زلال باشد اگر کسی سابقه نداشته باشد گمان می‌کند خالی است و آب را بواسطهٔ روشنی نمی‌بیند. سیاست انگلیس هم در ایران همین حال را دارد و از بس ساده و روشن است کسی به آن پی نمی‌برد. آن سیاست چیست؟

"سیاست انگلیس در ایران مبنی بر دوستی است. دوستی دوقسم است: دوستی بی‌غرض و دوستی با غرض.

... دوستی بی‌غرض به‌ملت ایران، مخصوص دانشمندان است...

... اما دوستی دولت انگلیس نسبت به‌ایران و نسبت به‌هیچ کشور دیگر دوستی بی‌غرض نیست و نمی‌تواند باشد. در سیاست، بی‌غرض نمی‌توان بود. نهایت این‌که غرض ممکن است صالح باشد و ممکن است فاسد باشد. سیاست دولت انگلیس نسبت به‌ایران مبنی بر غرض صالح است. به‌این معنی که ما مصلحت خود را چنین تشخیص داده‌ایم که ایران باید مستقل و تمامیت خاکی او محفوظ و نظم و امنیت در آن‌جا مستقر باشد چرا که ایران نه فقط دروازهٔ هندوستان است بلکه دروازهٔ تمام آسیاست و عدم استقلال و بی‌نظمی و اغتشاش در آن‌جا برای ما مضر بلکه خطرناک است. این است وجه دوستی ما نسبت به ایران که از روی غرض است. اما غرضی است صالح و این فقره مبنای سیاست دولت انگلیس است در ایران. بنابراین دولت انگلیس حتی‌الامکان از مداخله در کارهای ایران احتراز دارد...

این است خلاصهٔ حقیقت سیاست انگلیس در ایران. اکنون اگر به‌این حقیقت پی‌بردید نسبت به عملیات دولت انگلیس در ایران چه درگذشته و چه در حال و چه در آینده بخوبی می‌توانید نکته سنجی و قضاوت کنید و برمی‌خورید به‌این‌که دولت انگلیس از این سیاست اصلی منحرف نمی‌شود و در کار ایران مداخله نمی‌کند مگر به‌یکی از دوعلت. یکی این‌که مأیوس شود از این‌که دولت ایران برپای خود بماند. دیگر این‌که منافع حیاتی

1: کتاب "پنجاه سال نفت ایران" صفحهٔ ۴۶۹.

خود را در ایران در مخاطره ببیند. در آن صورت چاره ندارد از این‌که خودش دست به پایی می‌تواند بکند و کسی هم حق ندارد که بر او ملامت کند. مثلاً "قراردادی که ما در سال ۱۹۰۷ با دولت تزاری روس در سرایران بستیم و آن‌را به‌منطقه‌های نفوذ تقسیم کردیم از جهت این بود که آن زمان پس از چندین سال مشاهده مأیوس شده بودیم از این‌که دولت ایران بتواند استقلال خود را حفظ کند و می‌دیدیم که بسرعت زیردست دولت تزاری می‌رود. پس به‌واسطهٔ آن قرارداد خواستیم یک اندازه از تجاوزات روسیهٔ تزاری جلوگیری کنیم. همچنین در زمان جنگ بین‌الملل، ما در کارهای ایران مداخله کردیم چون‌که به‌سبب شیطنت‌های آلمانها و عثمانیها منافع خودمان‌را درخطر می‌دیدیم و نیز در ۱۹۱۹ قراردادی که با ایران بستیم که شما و بسیاری از مردم گمان بردند ما می‌خواهیم ایران را تحت حمایت خود درآوریم به‌سمت آن بود که از مشاهدهٔ وقایع چندین ساله مأیوس شده بودیم که ایرانیها بتوانند امور خود را اداره کنند. پس از آن‌که دیدیم ملت ایران نسبت به‌آن قرارداد بدبین است و آن‌را مبنی‌برغرض فاسد می‌داند قرارداد را الغا کردیم و در عوض از دولت ایران تقویت و مساعدت کردیم که نظم و امنیت و اقتدار را در کشور خود برقرار نماید. تمام تقویت و مساعدت ما از رضاخان برش این بود و باید انصاف داد که آن پادشاه در چند سال اول زمامداری خود به‌اصلاح امور کشور پرداخت و اقداماتی‌که برای ترقی و پیشرفت میهن لازم بود نمود و ما از این راضی بودیم وگمان می‌کنیم ایرانیهای میهن‌پرست هم راضی بودند. لکن متأسفانه آن پادشاه به‌مرور زمان هرچه قدرتش بیشتر شد از راه صحیح بیشتر منحرف شد و به‌کارهای بی‌قاعده دست برد و ملت ناراضی شد و گمان نکنید ما هم راضی بودیم. اما چه می‌توانستیم بکنیم؟ دشمنان ما بشما القاآت سوء می‌کردند که رضاخان را ما اداره می‌کنیم و هرچه می‌کند به‌دستور ماست. ولی چنین نبود. او به‌حرف کسی گوش نمی‌داد و اگر می‌خواستیم از عملیات او جلوگیری کنیم می‌بایست بزور پیش بیاییم و در کار مملکت شما مداخله کنیم و این مصلحت نبود. و برخلاف سیاست ما بود و تا ممکن بود از این کار خودداری کردیم، تا وقتی‌که بازدیدیم شیطنت آلمانها و غفلت شاه منافع ما را دارد به‌خطر می‌اندازد. این بود که برخلاف میل خودمان از ناچاری این اقدام اخیر را کردیم و می‌دانید که ما گرفتار چه جنگ هولناکی هستیم که حیات و موجودیت ما را می‌خواهد از بین ببرد و مجبوریم تا جان داریم بکوشیم و بشما اطمینان می‌دهیم که به‌محض این‌که مخاطره فعلی رفع شد خاک شما را تخلیه کنیم و شما را در امور کشور خودتان آزاد و مختار بگذاریم. و دولت شوروی هم که با ما متحد است همین نیت را دارد و از هرجهت به‌اتفاق و بشراکت یکدیگر کار خواهیم کرد." [1]

اما ارزیابی نادرست طراحان سیاست خارجی شوروی از حکومت رضاخان و روشی که

۱: روزنامه ستاره. شماره ۱۲۰۵ به تاریخ ۲۰/۸/۲۷.

پشتیبانی آن حکومت از طرف دولت شوروی در پیش گرفته شد در تفرقه و اضمحلال نیروهای مترقی داخلی ایران اثر انکارناپذیری برجای گذاشت.

دولت شوروی از همان آغاز قدرت یافتن رضاخان از او به‌عنوان "تبلور آرزوهای بورژوازی ملی ایران" و از نقش "آزادیگرایانه" کودتای وی دفاع نموده و به تقویت و تحکیم حکومت رضاخان پرداخت و با وجود این که حزب کمونیست ایران در قطعنامه دومین کنگره حزبی‌اش با اتکا به نمونه‌ها و واقعیات نقش ملی و "آزادیگرایانه" حکومت رضاخان را رد نموده و ماهیت استعمارگرانه آن را افشا کرد، جانبداری حکومت شوروی از رضاخان با سرکوب نیروهای مترقی کشور ادامه یافت. ولی صحنه‌سازیها و عوامفریبیهای رضاخان مدت مدیدی به‌طول نیانجامید. وی با سرکوب ساختن آزادی‌خواهان و سازمانهای مترقی، تجاوز به آزادیهای فردی واجتماعی، دخالت در انتخابات مجلس شورای‌ملی و محروم ساختن مردم از انتخابات آزاد نمایندگان خود، چهرهٔ واقعی خویش را نشان داد.

... معروف است که بعد از خاتمهٔ انتخابات دورهٔ هفتم مرحوم مدرس از رئیس شهربانی وقت پرسید که در دورهٔ ششم، من قریب ۱۴ هزار رای داشتم. در این دوره اگر از ترس شما کسی به‌من رای نداد پس آن رایی که من به‌خودم دادم کجا رفت؟[2]

بتدریج رضاخان به دیکتاتور قهاری مبدل گردید که آزادی و حقوق اجتماعی، عقیده و مذهب، مال و امنیت، عفت و آسایش مردم ایران‌را ملعبهٔ دست خود قرار داد. با تصرف اموال و املاک مردم بزرگترین مالک ایران شد و تمام چرخهای حیاتی کشور را در جهت تأمین منافع شخصی خود به‌حرکت درآورد و سراسر کشور به‌زندان تاریکی بدل گشت که در آن هرصدای مخالفی با دستهای جنایتکار دیکتاتور و عمالش خفه می‌شد. حتی هرسوءظن بی‌موردی می‌توانست خانواده‌ای را متلاشی کند. مثلا" دادستان قوچان را بدون اعلام اتهام و بی‌قرار توقیف، بدان جهت در زندان افکندند که "می‌گفتند نامه‌ای از قوچان برای رضاخان رفته بود که از ظلم و تعدیهایی که در قوچان به‌مردم وارد می‌آمد در آن گله و شکایت می‌شد!؟"

" بحث در این است که به‌جای رسیدگی در اطراف آن نامه و جلوگیری از عدوان در مقام تعقیب نویسنده برآمدند و بعد برآن که چون نویسنده را نیافتند دادستان قوچان را توقیف کردند و این جوان بی‌گناه در زندان بود تا در شهریور ۱۳۲۰ آزاد گردید."[3]

در زندان "قصر قجر" به‌عنوان آخرین منزل ورای محکوم، "اطاق قباله" برای امضای قباله و فروش املاک کسانی‌که حاضر نبودند آنها را دو دستی به "شاهنشاه عظیم‌الشان"

1. دومین کنگره حزب کمونیست ایران به قلم ۱. سلطانزاده به نقل از کتاب "اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران" جلد چهارم، صفحه ۱۱۶ انتشارات مزدک.

2: کتاب سیاست موازنه منفی، جلد اول، صفحهٔ ۳۳ از نطق دکتر مصدق در مجلس ۲۲/۱۲/۱۶.

3: روزنامهٔ ستاره، شمارهٔ ۱۲۰۴، مورخهٔ ۲۶/۸/۲۰ به قلم عمیدی نوری.

تقدیم دارند ، "در علم‌الدوله" برای کسانی که آمپول هوای پزشک احمدی در انتظارشان بود و سلولهای پر از شپش و آلوده به سوس جهت فراهم کردن مرگی "کاملا" طبیعی" برای آزاد مردان آماده بود . می‌گویند " وقتی زندانیان جان سخت از شر این فشارها جانی بدر می‌بردند و به‌عرض شاه می‌رساندند ، می‌گفت : " *مگر هنوز او زنده است ؟ ده سال کافی برای مردن او نیست؟ مگر مهمانخانه ساخته‌ام ؟* "[1]

و این‌هم خبری تحت عنوان " کشف آثار دیکتاتوری " از شماره ۵۳ — ۲۰/۱۰/۱۲ ستارهٔ هفتگی :

" *چندی قبل در عمارتی که تا سه ماه پیش در اجارهٔ بهداری شهربانی در خیابان سوم اسفند بود بقایایی از اسکلت انسانی که مربوط به‌سه نفر می‌باشد در یکی از باغچه‌ها پیدا کردند . این بقایای استخوانهای که بوده است ؟ چرا در آنجا چنین چیزی پیدا گردید ؟ مگر بهداری شهربانی در عین حال قبرستان معصومین هم بوده است ؟ آیا این بقایای استخوانهای فرخی و امثال اوست که در آن محل نابودشان می‌کردند و برای اختفای جنایات در باغچه دفن می‌نمودند ؟*

معلوم می‌شود که ادارهٔ بهداری شهربانی سابق یک‌نوع ادارهٔ متوفیات مخفی بیش نبوده است . قضیه فعلا" در دادسرای تهران شعبهٔ هفت بازپرسی زیر رسیدگی است . "

از طرف دیگر به‌علت کثرت تبعید شدگان و لزوم امضای روزانهٔ دفاتر در شهربانیها دولت مردم را مجبور می‌ساخت که جهت مسافرت از شهری به‌شهر دیگر در داخل کشور پروانهٔ مسافرت دریافت دارند . اینک آگهی مربوط به‌لغو پروانهٔ مسافرت پس از سقوط رضاخان از روزنامهٔ تجدد ایران شماره $\frac{۳۲۲۹}{۲۰/۷/۳}$:

" آگهی از طرف ادارهٔ کل شهربانی

" *برای رفاه حال عامه از امروز گرفتن پروانهٔ مسافرت از طرف ادارهٔ کل شهربانی ملغی شده است و مردم می‌توانند بدون پروانه در داخلهٔ کشور مسافرت نمایند . پاسهای جاده‌های اطراف شهر نیز که برای بازرسی پروانه مسافرین تأسیس شده بود از امروز برچیده شد .*

کفیل ادارهٔ شهربانی[2]

جهت جلوگیری از ارسال نامه‌هایی که احیانا" آسایش و آرامش دیکتاتور را برهم زند ، بازرسان مخصوصی در کنار صندوقهای پست و ادارات پست گمارده بودند تا حتی امکان تظلم موجود نباشد . خبر مربوط به برداشتن مأمورین سانسور نامه‌ها در ادارات

۱ : روزنامهٔ ستاره ، شمارهٔ ۱۱۲۰ — ۲۰/۷/۱۵ ، سرمقاله به قلم گوشه‌گیر .

۲ : روزنامهٔ ایران ، شمارهٔ ۶۶۸۳ ، به تاریخ ۲۰/۷/۴ .

نیست و تتمه و ... نیست خود به‌قدر کافی گویا است: " چون از سابق مأمورین مخصوصی برای بازرسی مراسلات پستی درهریک از کلانتریها جنب صندوقهای پست گذاشته شده بود که با کمال بی‌ترتیبی در موقع انداختن به‌صندوق بازرسی می‌نمودند و این کار اسباب زحمت عامه شده بود از طرف ادارهٔ کل شهربانی برای رفع این مزاحمت از عامهٔ مردم از روز گذشته دستور داده شد که این بازرسی موقوف و مأمورین از نقاط مزبور برداشته شدند."[1]

ما نمی‌گوییم که رضاخان برای ایران هیچ‌کاری انجام نداد. وی در سالهای اول حکومت خود اقداماتی به‌عمل آورد که به‌ظاهر تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی ایران را منظور داشت اما در باطن جز فورمها و مانورهایی جهت فریب و اغفال نیروهای ملی و مترقی ایران نبوده و با سیاست استعماری جدید انگلستان نیز هیچ‌گونه مباینتی نداشت. از جملهٔ این اقدامات اخراج مستشاران انگلیسی از ارتش و ادارات دولتی. برقراری مناسبات عادی دیپلماتیک با دولت شوروی، مبارزه با تمایلات تجزیه‌طلبی خوانین و سران عشایر، برقراری اصول جدید اداری و سیاست مرکزیت، تنظیم سیستم پولی و اقتصادی، ایجاد مدارس و دانشکده‌ها. تشکیل ارتش منظم. راه‌سازی و ایجاد صنایع کوچک ملی را می‌توان نام برد.

ولی به‌قول عمیدی نوری مدیر روزنامهٔ داد: گرچه " وی زحمت زیاد کشید که ایران را به‌ظاهر کشوری مترقی جلوه دهد، اما در برابر تبهکاریهای او، خدمات او، خیلی ناچیز است و کفهٔ زشتکاریهایش به‌مراتب می‌چربد. حکومت زور و ترور مردم را به‌روز سیاه نشانید. هرچه داشتند از دست دادند.

مردم روشنفکر و دانا یا کناره‌گیری نمودند یا در گوشه‌های زندان جان سپردند. فساد اخلاق عجیبی در کشور پدیدار شد و بنایی که بنیادش بر آب بود رضاخان شب و روز رنگ و روغن می‌زد... این مسلم بود که عاقبت روزی این بنا فرو خواهد نشست و ناپایداری این دستگاه هویدا خواهد شد."[2] اینک با نقل قسمت‌هایی از سلسله مقالات سرمقاله ارسلان خلعتبری در روزنامهٔ ستاره تحت عنوان " رفع اشتباه یا دفاع از آزادی" این فصل را به‌پایان می‌بریم:

" پس از خاتمه جنگ (اول جهانی) اوضاع دگرگون گردید و ... ایران روابط جدیدی با همسایگان خود و دولتهای دیگر شروع نمود. بهترین فرصت برای اصلاح و ترقی پیش آمد و مردم با حسن‌نیت دور شاه سابق جمع شدند زیرا طالب اصلاحات بودند. اما هزار افسوس که او نفع شخصی خود را برنفع مردم ترجیح داد و برای همیشه به‌مردم این کشور فهماند که دیکتاتوری بلای جامعه است و باید حکومت به‌دست مردم باشد و فریب دیکتاتور را نباید خورد. مسلم است در این بیست‌سال کارهایی صورت گرفته که در جای

۱: شمارهٔ ۴۶۶۰، مورخهٔ ۲۰/۷/۳ اطلاعات روزانه.
۲: روزنامهٔ داد، شمارهٔ ۲۱۸، مورخه ۲۳/۵/۶ "رضا شاه مرد".

خود مهم است. آیا تصور می‌کنید اگر آن شاه سابق نبود این کارها صورت نمی‌گرفت. اوضاع بین‌المللی بعد از جنگ نه فقط به کشور ما بلکه به همه کشورهای کوچک فرصت ترقی و پیشرفت داد. هرکشوری به‌تناسب موقعیت وتوانایی خود ترقی کرده است.

اگر آن روز شاه سابق را به‌سلطنت برنمی‌گزیدیم تصور می‌کنید خدمت نظام وظیفه در ایران مستقر نمی‌شد، راه‌های شوسه ساخته نمی‌شدند، بانک ملی تأسیس نمی‌گردید، تلگراف بی‌سیم و رادیو به‌این کشور نمی‌آمد، تکلیف ایالات مالاجره معلوم نمی‌شد، اختیار اسکناس به‌دست بانک شاهنشاهی باقی می‌ماند، کاپیتولاسیون الغاء نمی‌گردید (آیا در الغای کاپیتولاسیون جز این بودکه‌دولت‌ها حسن‌نیت داشتند والا مگر ما قدرت فوق‌العاده داشتیم که به‌آنها عقیده خودرا تحمیل کنیم) کارخانه وارد نمی‌کردیم؟ (کارخانه بیش از آنچه در کشور هست وارد می‌کردیم و کارخانه‌های نخ و چیت و چوب و پارچه و حریربافی و غیره در انحصار شاه نمی‌شد).

آیا تصور می‌کنید که اگر شاه سابق اجازه می‌داد وکلای مجلس آزاد باشند، قوانینی که با شور حقیقی آنها می‌گذشت به‌مراتب بهتر از قوانین فعلی نمی‌شد؟ اگر می‌گذاشت صاحبمنصبان قشون نظر در اداره کردن قشون داشته باشند، قشون به‌طرز بهتری اداره نمی‌گردید؟

. . . آیا افراد کارآزموده و فکور ملت ما نمی‌فهمیدند که بانک کشاورزی مفید است، اولین فکرشان این نمی‌شد که بایستی در کشور دانشگاه بزرگی باشد، به‌فکر نمی‌افتادند که راه‌ها باید امن باشد، نمی‌دانستند باید مدارس را زیاد نمود، محصل به‌اروپا فرستاد؟

اگر این اصلاحات در لوای حکومت ملی صورت می‌گرفت دارای اساسی هم می‌شد، زیرا فکر نفع شخصی دیگر در آن راه نمی‌یافت. برای برنج انحصار درست نمی‌کردند، که اولاً" کشت برنج در اصفهان و سایرجاها ممنوع شود و ثانیاً" کسی که برنج کشور باستثنای مقدار کمی بقیه مال اوست بتواند با قیمت‌های گزاف بی‌دردسر برنج خود را یک‌جا بفروشد.

برای پنبه و خیلی چیزهای دیگر به‌همین جهت انحصار نمی‌ساختند، به‌خاطر شرکت حریر بافی چالوس ابریشم‌هایی را که قبلاً" اجازه ورود داشته در انبار توقیف نمی‌کردند، تثبیت غله، آن‌شخص‌را مجبورنمی‌کرد ،گندم‌را چند برابر قیمت بخرد و بعد برای جبران خسارت و مافات نانواها به‌خاک اره و جو و شن متوسل شوند و چهار پنج سال شن و نمک و جو و خاک‌اره به‌مردم بیچاره بدهند. کامیون‌های دولتی و شهرداری سنگ‌کشی برای قصور شخصی نمی‌کرد. مردم آن لباسهای بلند و مختلف را با میل از تنشان به‌در می‌کردند. مگر لباس در روحیه و اخلاق و اصول اصلاحات مدخلیتی دارد. مگر همین ایرانیها نبودند که با قباهای بلند چاک دراز و ریش و سبیل به فتح هندوستان هم نایل شدند و آن مصاف‌های بزرگ را دادند.

گمان می‌کنید اگر حکومت ملی می‌شد مردم دست از پاره‌ای خرافات برنمی‌داشتند.

مثلاً " تعزیه‌خوانی و آخوند بازیهای بی‌جا که هیچ ارتباطی به اصول و اساس مذهب نداشت تا حال باقی می‌ماند؟

آن نسلی که تربیت شدهٔ حکومت مشروطه بود به این خرافات و موهومات عقیده نداشت، آن نسل سابق هم به‌مرور از بین می‌رفت.

در دورهٔ شاه سابق مقداری از کارها صورت گرفت ولی متأسفانه چون نفع شخصی همیشه غلبه داشت فقط از لحاظ ظاهر فرق کرد، بناهای بزرگ و عمارات قشنگ ساخته شد.

... عمارت شهربانی بسیار مجلل و آبرومند بود، اما آن عمارت در آن موقع برای سلب آسایش از مردم بود نه حفظ آن. گفتند که بنای ترقی و عظمت یافته اما حقیقت جز آن بود که نمایش داده می‌شد..... ارتش بزرگی ایجاد گردید البته همه می‌دانیم همان طوری که بعضی از آنها به‌فکر خود بودند، عده‌ای از صاحبمنصبان لایق و وطن‌پرست هم داشتیم ولی متأسفانه تشکیلات اساسی و صحیحی در بین نبود و ما به‌چشم خود شاهد این قضیه بودیم. یک‌نفر مخصوصاً " وقتی تمام اوقاتش متوجه نفع شخصی خودش باشد، چگونه می‌تواند ارتش و هم مالیه و هم‌صنایع و همه چیز کشور را اداره کند؟

وزارت صنعت و فلاحت ایجاد شد، اما ببینید کارهایش برای که و برای چه بود؟! این راههای زیادی که برای شمال ساخته شد، دقت کنید، برای چه منظوری بوده؟

... آیا گمان می‌کنید تأسیس دانشگاه یا ادارهٔ ثبت اسناد و املاک و مؤسسات جدید از آن قبیل فکر خود آن شخص بود؟ کسی که نمی‌دانست دانشگاه چیست و از ادارهٔ ثبت اسناد خبری نداشت چگونه چنین فکری را می‌داد؟ این افکار از دیگران بود منتهی همه می‌خواستند همه چیز به‌نام یک‌نفر تمام شود و درمقابل آن یک‌نفر، کسی اظهار وجود نکند.

... کسی‌که تا دوسال قبل از تغییر کلاه به شاپو، به‌معاون مدعی‌العموم که در مدرسه امنیه حین تدریس سربرهنه بود می‌گفت" مگر اینجا هتل دوفرانس است که سربرهنه هستید " و وزیر وقت مجبور می‌شد آن مستخدم بیچاره را به‌مأموریت بوشهر بفرستد که یک نوع تبعیدی باشد چگونه دوسال بعد به‌فکر خودش دستور می‌داد که همه باید کلاه و رسم سابق را عوض کنند؟... از آن وقتی‌که همه چیز در ایران مخصوص یک‌نفر شد، متصدیان امور دولت برجان ومال وحیثیت مردم چیره شدند. احترام حقوق فردی از میان رفت. از مال یتیم و پیرزن صرف‌نظر نشد، وجوه عمومی بی‌حساب و مواخذه صرف هوس‌های شخصی شد، نصف مردم تهران از تشنگی سوختند که بادمجان‌های فرح‌آباد ترو تازه بماند[1] و در حقیقت ارزش افراد از بادمجان هم کمتر شد، بارهای مردم در میدان‌های پایین شهر تا فروش نرفتن بارهای اختصاصی نمی‌بایستی به‌فروش برود.... حتی سیمان را که مورد

۱: طبق نوشتهٔ مطبوعات، ۴۶ سنگ آب جنوب شهر را بریده و برای زراعت فرح‌آباد اختصاص داده بودند.

احتیاج عموم بود همان‌جاها منحصرا" خریداری و بعد سه‌برابر قیمت خریداری به‌مردم می‌فروختند. حتی خرید و فروش اتومبیل نیز می‌بایستی نفعی به یکی از آقازاده‌ها بدهد.

... وقتی وقایع اخیر بروز کرد احساسات مردم دیگر حاضر به‌قبول آن شاه نبود. آن شاه با آن رژیم دیکتاتوری دیگر نمی‌توانست با وجود آن وقایع در برابر احساسات مردم دوام داشته باشد.

.... در اثر حادثه (سوم شهریور) دورهٔ خوشی و آسایش یک شخص و عده‌ای که از او، استفاده به‌ضرر مردم می‌کردند، خاتمه یافت.

...اگر فعلا" در کشور وقایعی روی می‌دهد که موقتا" باعث نگرانی شده به‌واسطهٔ سوء سیاست شاه سابق و تعدیات او و عمالش برمردم و نبودن تشکیلات صحیح هنگام بروز حوادث اخیر بود.

نویسنده در مقایسهٔ دورهٔ رضاخان با دوران شانزده سالهٔ انقلاب مشروطیت تا آغاز سلطنت پهلوی و در جواب کسانی‌که آزادی مطبوعات و اجتماعات و انتقاد از کارهای گذشته منافع پلید آنها را دچار مخاطره می‌ساخت می‌نویسد:

"... اگر راههای آن موقع (شانزده سالهٔ بعد از انقلاب مشروطیت) امن نبود شخص می‌دانست که با یک‌دسته دزد طرف است و دزد به‌نام دزد، رسما" مال مردم را در راه‌ها می‌گرفت. اما در این بیست‌سال به‌نام قانون، به‌دست دفتر اسناد رسمی و مأمورین ثبت اسناد و شهربانی که هرکدام به‌نوبه خود، حافظ حقوق و اموال مردم بودند مال و هستی مردم را می‌گرفتند وگرنه ممتنع را به‌زندان می‌انداختند و به‌سرش آن چه را می‌آوردند که یک ماهونیم است در‌جراید می‌خوانید.

... در آن شانزده سال چه وقت شاهزادگان برای تعقیب دختران و زنان حتی به‌خانه وارد می‌شدند؟... آیا هیچ وزیری یا متهم سیاسی بدون محاکمه و ثبوت تقصیر در زندان کشته شد؟ از طرف شاه کوچکترین تعدی برجان یا مال مردم به‌عمل آمد؟

در آن شانزده‌سال ... مردم بدون رسیدگی به تقصیرشان سالها در زندان نمی‌خوابیدند. رئیس دیوان عالی تمیز را به‌جرم این‌که مستشاران تمیز حکم برائت وزیر بی‌تقصیری را داده‌اند از مقام خود برداشته بی‌کارش نمی‌کردند.

... در صحن حضرت رضا آن همه نفوس بی‌گناه را به شصت تیر نمی‌بستند و مرده و زنده را روی هم نمی‌ریختند.

همه‌چیز در کشور فرع امنیت (اجتماعی) است. اگر امنیت (اجتماعی) باشد، کوچهٔ تنگ خاکی به از خیابان سنگی یا آسفالته است. قاطر لنگ به از اتومبیل لوکس‌سواری است. عمارت یک طبقهٔ خشتی به از عمارت چهار طبقهٔ سنگی است. لباس بلند بی‌قواره به از لباس تنگ آخرین مد است و چراغ نفتی به از چراغ برقی است.

...آزادی یک‌حق طبیعی است. این حق طبیعی از ما به‌وسیلهٔ دیکتاتوری گرفته

شده، ما که آزادی نداشتیم و مثل یک فرد زنده دارای حقوق اجتماعی نبودیم این مملکت با یک قفس برای ما چه فرقی داشت.

... حکومت جابرانهٔ دیکتاتوری در این بیست سال ما را خفه کرد و کشت و احساسات ما را از بین برد و فقط حکومت ملی است که ما را زنده خواهد کرد.

... اکنون که آزادی دوباره به‌دست آمده به‌هیچ قیمت نباید از دست داده شود. تنها حافظ این آزادی حکومت ملی است.[1]

سیاست خارجی نزدیکی به آلمان نازی

رضاخان در آخرین سالهای حکومتش تمایل شدیدی به آلمان‌نازی پیدا کرد و این تمایل براساس امتیازات و منافعی بود که دولت آلمان در آن هنگام جهت شخص دیکتاتور فراهم می‌کرد وگرنه مردم ایران‌را از این امر بهره‌ای نبود. از سال ۱۳۱۵ همراه با هرکارخانه‌ای که باز می‌شد، دهها و صدها نفر آلمانی به‌نام کارشناس و متخصص وارد ایران می‌شدند تا با نفوذ در منابع حیاتی و نقاط حساس کشور سلطهٔ اقتصادی و سیاسی‌خود را توسعه دهند. در سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷ میلادی) " لیندنبلاٹ " آلمانی به‌جای میلسپو مستشار مالی ایران گردید وی بعدها مدیر بانک ملی ایران شد. کمپانی آلمانی "یونکرس" در ایران خطوط هوایی دایر کرد.

دولت ایران در همان سال به بهانهٔ ضدشوروی سعدآباد بوسیت و در سال ۱۳۱۷ (۱۹۳۹ میلادی) امتیازنامهٔ مناطقی را که در مجاورت مرزهای شوروی قرار داشت به مؤسسه هلندی " آلگمی اکسپلوراسیه ماخاپای" واگذار نمود. این مؤسسه از انشعابات کنسرسیوم نفتی انگلیس و هلند " رویال دوچ‌شل" بود و در راس آن " دتردینگ" که یکی از الهام بخشندگان مداخله نظامی در شوروی بود قرار داشت.[2]

در حالی‌که دولت ایران در سال ۱۳۱۷ (۱۹۳۷ میلادی) از امضای قرارداد بازرگانی با شوروی امتناع ورزید، در همان سال آلمان در تجارت خارجی ایران مقام اول را کسب نمود و سهمی معادل ۴۱/۵٪ در این زمینه به‌خود اختصاص داد و در سالهای ۴۱ ـ ۱۹۴۰ میلادی برابر ۱۳۲۰ شمسی سهم آلمان در تجارت خارجی ایران به ۴۵/۵٪ رسید.[3] در تاریخ ۸ اکتبر ۱۹۳۹ بین آلمان و ایران یک پروتکل محرمانه دربارهٔ صدور ۲۲۵۰۰ تن پنبه و شش‌هزار تن پشم از ایران به آلمان به‌امضا رسید. در آن ایام این محصولات برای آلمان دارای اهمیت فراوانی بود. چنانچه در اسناد رسمی آلمان هیتلری اعتراف شده است،

۱: روزنامهٔ ستاره، از شمارهٔ ۱۱۹۳، مورخهٔ ۲۰/۸/۱۵ الی شمارهٔ ۱۱۹۸، مورخه ۲۰/۸/۲۰.

۲: تاریخ معاصر ایران نوشتهٔ م. ایوانف، چاپ مسکو، صفحهٔ ۸۹، سال ۱۹۶۵ ـ متن روسی.

۳: صفحه ۳ Statistique annulaise du Cammerce extereur de l'Iran en 1319

ایران در آن هنگام برای آلمان یگانه منبعی بود که می‌توانسته مواد استراتژیک از نظر پنبه و پشم را دراختیارش بگذارد. از طرف دیگر آلمانیها از حرص و ولع سیری ناپذیر رضاخان بخوبی آگاه بودند، لذا در مقام استفاده از آن برآمدند. آنها با فروش کارخانه‌های صنعتی به‌قیمت ارزان و مناسب به شخص رضاخان و صنعتی نمودن قسمت عمدهٔ املاک اختصاصی و همچنین خرید محصول آن املاک مانند پنبه و برنج و امثال آن به قیمتهای فوق‌العاده خوب و با شرایط رضایت بخش و پرداخت قیمت آنها به لیرهٔ طلا، دیکتاتور ایران را کاملا" به‌خود مجذوب نمودند.

بدین طریق در آستانهٔ جنگ جهانی دوم، هرچند که ایران همچنان عرصه تاخت و تاز سیاست استعماری انگلستان بود و دژهای محکمی نظیر شرکت نفت ایران و انگلیس و بانک شاهی هنوز در دست آن دولت قرار داشت، بااین‌حال‌زندگی‌اقتصادی و سیاسی کشور بیش از پیش تحت تأثیر دولت آلمان نازی درآمد.

آلمانیها در ایجاد و بنای فرودگاهها، راه‌آهن سرتاسری ایران، کارخانه‌های اسلحه سازی و مؤسسات صنعتی، نقش درجهٔ اول را به‌عهده داشتند. و کلیهٔ لوازم و تجهیزات مؤسسات مزبور منحصرا" از آلمان وارد می‌شد. بدیهی است که در اکثر مؤسسات صنعتی، مخابراتی و حمل و نقل کارشناسان آلمانی مستقر بودند و در میان این کارشناسان و مشاوران و همچنین بازرگانان آلمانی، عوامل سرشناس نازی مانند مایر، گاموتا و ایلرس به‌چشم می‌خوردند.

ستون پنجم آلمان در ایران: اصطلاح " ستون پنجم " اولین بار در اسپانیا مورد استفاده قرار گرفت. بدین ترتیب که در مراحل آخر جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۹ میلادی) هنگامی که ژنرال فرانکو با چهار ستون به جانب مادرید پیش می‌راند، اظهار داشت که با چهار ستون از خارج شهر و یک " ستون پنجم " در داخل آن حمله می‌کند. از آن موقع این اصطلاح در توصیف کسانی به‌کار رفت که حاضر بودند با نیروی متجاوز به میهن یا کشور اقامتگاه آنها همکاری نمایند.

آلمانیها به ستون پنجم اهمیت بزرگی قایل بودند و در جریان جنگ دوم جهانی از آن استفاده‌های شایان توجهی بردند. آنها برای تشکیل ستون پنجم در کشورهای مختلف، از روش‌ها و سیاست‌های گوناگونی‌استفاده می‌کردند: مثلا" در اتریش با استفاده از کسانی‌که موافق الحاق اتریش به آلمان بودند، ستون پنجمی تشکیل دادند که قبل از اشغال اتریش به‌وسیلهٔ آلمانیها، دولفوس صدراعظم آن کشور را در کاخ صدارت عظما به‌قتل رساندند و خبر آن‌را از ایستگاه رادیو پخش نمودند.

در بعضی از کشورها با دادن وعده و وعیدها و حتی وجه‌نقد، عمال خود را از میان عناصر ناراضی و یا اشخاص جاه‌طلب و یا جنایتکاران و دشمنان خلق انتخاب می‌کردند.

به‌عنوان مثال روس‌های سفید مهاجر و تمام کسانی که انقلاب اکتبر به‌نحوی از انحاء منافع آنان‌را پایمال کرده بود بالقوه نامزد شرکت در ستون پنجم بودند.

در کشورهای استعمار زده، فاشیسم چهرهٔ نجات بخش و ضداستعمار به‌خود می‌گرفت تا مبارزان راه استقلال ملی را به‌خود جلب نماید. مثلاً" در خاورمیانه با دادن شعارهایی علیه دولت انگلیس، که قدرت مسلط استعماری آن زمان در این نواحی بود و با بهره‌گیری از نفرت به‌حق مردم نسبت به استعمارگران، حس دوستی و همدردی آنها را برمی‌انگیخت.

از آن‌جمله در ایران، تبلیغات فاشیستی قالب مخصوص خود را داشت، که ذیلاً" شمه‌ای از آن را ذکر می‌نماییم. از سالهای ۱۳۱۱ – ۱۳۱۲ شمسی به‌بعد، تبلیغات فاشیستی و دفاع از نظریهٔ نژادی و جلوه‌گر ساختن هیتلر به عنوان قهرمانی که به‌نجات دنیا کمر بسته است، در ایران رواج یافت. نامهٔ " ایران باستان" به مدیریت سیف آزاد، آدلف هیتلر را به هموطنان ما چنین معرفی می‌کرد: " *یکی از بزرگترین مردان نامی دنیا آدلف هیتلر – این مرد دانشمند آریانژاد، نقشهٔ دویست سالهٔ یهودیها را که علیه ملیت دنیا، ناسیونالیسم، خصوصاً" آریانژادهای روی زمین داشتند، نابود ساخته و افکار آنها را که در زیر پردهٔ جنایتکارانه، با جلوه‌گریهای حیرت‌انگیز و اسامی عجیب از قبیل سوسیالیستی، یگانگی عالم، ضدکاپیتال، نابود ساختن قدرت پادشاهان، یگانه شدن با کارگران و زحمتکشان، برادری و برابری، کمونیستی اسپرانتو و دموکرات داشتند، آن حجاب مهیب را دریده برای دنیای نو روزی نو ایجاد نمود...*[1]

و به‌مناسبت نطق هیتلر در کارخانه زیمنس چنین می‌نوشت: " *... ما از صمیم دل پیشرفت و موفقیت هیتلر و تمام ملت آلمان را در پیشرفت مقاصد ملی و انجام خدمات عالی به‌عالم انسانیت از خداوند متعال تمنا ... داریم*"[2]

در جواب سئوالی مبنی‌براین که چرا در تمام شماره‌های روزنامه عکس‌های مربوط به آلمان و هیتلر را انتشار می‌دهد این جملات‌را می‌خوانیم: "... *این سئوالی است که اغلب از ما می‌شود و گاهی هم دوستان کتبا" این موضوع را می‌پرسند. در این‌جا لازم دانستیم جواب سئوال فوق و دلایل خودمان را در این باب اجمالا" خاطرنشان خوانندگان محترم نماییم.*

انتشار تصویرهای مربوط به آلمان چند سبب دارد:

۱ – موضوع نهضت ملی آلمان و افکار فاشیستی است که مورد توجه ملل مترقی است و از مهمترین وقایع روزانه محسوب می‌شود.

۲ – کوشش و جد و جهد امروز آلمان برای بازگشت عظمت دیرین آن مملکت، ایجاد

۱: نامهٔ ایران باستان، شمارهٔ ۲۱، به تاریخ ۱۳۱۲/۴/۸.
۲: نامهٔ ایران باستان، شمارهٔ ۴۳، بیست و هفتم آبان ماه سال ۱۳۱۲.

غرور ملی، نفرت از اجنبی و جلوگیری از تعلیمات و خیانت‌های اجانب و جهودها در مملکت آلمان است که از این جهات ما هم با آنها دارای مقصود واحد هستیم. مگر این‌که قدری شدت و ضعف یا اختلاف در طرز اجرای فکر بین ما و آنها موجود است..."[1]

و علامت صلیب شکسته، به‌علامت ویژهٔ ایرانیان و کلیه آریانژادان، که نشانهٔ خوشبختی و نجات است، مبدل گردید: "*این علامتی است که آریانها، ایرانیان دوهزار سال پیش از مسیح برای خود قرار داده و علامت خوشبختی و نژادی خود شمرده‌اند.*"

"*... حقیقتا" جای خوشوقتی است که علامت ایران در دوهزار سال قبل از مسیح، امروز مایهٔ افتخار آلمان (که با ما یک نژاد و یک تیره هستند) شمرده‌می‌شود...*"[2]

و بدین ترتیب نه فقط آلمان نازی بلکه مدافعان ایرانی فاشیسم از طرف مردم ایران نیز ندای برتری سردادند. چنان‌که همان روزنامه تحت عنوان "ما چرا برتریم؟" چنین نوشت:

"*... علامت فاتحیت آریا (صلیب شکسته) همه‌جا آریایی و محترم است چه برروی کاشیهای مسجد شاه اصفهان و در روی ستونهای دروازه دولت (در تهران) باشد و چه برروی پرچم آلمان قرار گیرد یا بازوی هیتلر را مزین کند.*

جامهٔ سیاه از قدیم خاص نژاد ایرانی بوده است. اگر سایر ملل نیز آن‌را لباس رسمی قرار داده یا مثلا" فاشیست‌های ایتالیا آن‌را علامت مشخصهٔ خود محسوب نموده‌اند، باید دانست که مطابق اصل مسلم تاریخ این یک فکر ایرانی بوده است که پدر تمام ملل متمدنهٔ آریا است."[3]

این وسوسه‌ها در افکار عمومی مردم ایران بی‌اثر نبود زیرا خاطرهٔ زورگوییهای دو همسایهٔ قدرتمند و خصوصا" قرارداد ۱۹۰۷ و سازش دولتهای انگلستان و روسیه تزاری برسر تقسیم ایران این اندیشه را در ذهن مردم ما بیدار کرده بود که نیروی سومی را به‌یاری طلبند تا از این طریق ناتوانی خود را در برابر دوقدرت بزرگ جبران نمایند. لذا این تبلیغات چنین رویایی را نیرو می‌بخشید و جانبداری افکار عمومی مردم ایران را از آلمان هیتلری برمی‌انگیخت.

ولی مردم ایران از انگیزه‌های نیرومندی که آلمان هیتلری را به‌سوی ایران می‌کشانید بی‌اطلاع بود و دولت وقت نیز این بی‌اطلاعی را دامن می‌زد و در کتمان حقایق می‌کوشید.

ذکر این نکته خالی از فایده نیست که آلمان هیتلری بعد از قطع امید از خاورمیانه و از آن جمله ایران، مردم ما را که آن‌همه در آریانژاد بودنش داد سخن داده بودند جزو نژاد پست قرار داد و با ایرانیان مقیم آلمان رفتاری نمود که ذیلا" می‌خوانید:

۱: نامهٔ ایران باستان، شمارهٔ ۱۶، بیست و هشتم اردیبهشت ماه ۱۳۱۲.
۲: نامهٔ ایران باستان، شمارهٔ ۲۸، بیست و یکم مرداد ۱۳۱۲.
۳: نامهٔ ایران باستان، شمارهٔ ۳۵ بیست و دوم مهرماه ۱۳۱۲.

" در این بین اداره نژاد حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان ملتهای جهان را از نظر نژادی طبقه‌بندی کرده و ملتهای خاوری را به استثنای ژاپن در ردیف‌های پست گذاشته بود.

ازدواج دختران آلمانی با ایرانیان قدغن شده بود. حتی کسانی که اولاد پیدا کرده بودند نمی‌توانستند با همسر خود ازدواج کنند... به کلیه دبستانهای دخترانه متحدالمالی صادر گشت که از معاشرت با خاوریان خودداری کنند... وگرنه به بازداشتگاههای تأدیبی فرستاده خواهند شد. در خیابان کورفورستندام و کافه‌های برلن هرایرانی که حتی با زن خود دیده می‌شد مورد حمله قرار می‌گرفت." [۱]

در ایران ستون پنجم آلمان نازی را عده‌ای از افراد ورزیده و فعال آلمانی که تحت عناوین کارشناس فنی، مشاور و بازرگانان وارد ایران شده بودند به‌اضافه طرفداران ایرانی آنها تشکیل می‌دادند.

برابر اسناد سیاسی وزارت امور خارجه آمریکا، این وزارتخانه جهت کسب اطلاع موثق از صحت و سقم وجود ستون پنجم آلمان نازی در ایران در تاریخ دوم مرداد ماه سال ۱۳۲۰ (۲۴ ژوئیه ۱۹۴۱) به وزیر مختار خود چنین می‌نویسد: "... وزارت خارجه علاقمند است که شما به سعی و اهتمام خود برای به‌دست آوردن اطلاعات موثق و قطعی و مشخصی درباره خصوصیات و وسعت دامنه فعالیت شایعه وجود ستون پنجم آلمان در ایران ادامه دهید و تعیین نمایید دولت ایران برای جلوگیری ازاین فعالیت‌ها چه اقداماتی به‌عمل آورده است.

ولز" [۲]

وزیر مختار آمریکا در ایران دریفوس، در تاریخ سی‌ام مرداد ۱۳۲۰ (۲۱ اوت ۱۹۴۱) گزارش ذیل را در جواب نامه مذکور به‌وزارت خارجه آمریکا ارسال می‌دارد:

"... این سفارت حقایق قابل اعتماد زیر را به‌دست آورده است:

در ایران دوهزار الی دوهزار و پانصد نفر آلمانی که شامل خانواده‌های آنها نیز می‌باشد وجود دارد ـ یکهزار نفر ازآنها باید سرپرست خانواده باشند و ازآنها هفت صد نفر در استخدام دولت می‌باشند. از این عده هیچ‌کدام جهانگرد نیست و یا تازه وارد نشده است. غالب آنها مشاغل قانونی دارند. اگرچه معدودی از آنها تحت عنوان استخدام از طرف مؤسسات تجاری آلمانی مشغول تبلیغات و کارهای سازمانی می‌باشند.

فعالیت‌های ستون پنجم از سفارت آلمان اداره می‌گردد. دونفر از رهبران آنها مایر و گاموتا از افراد سپاه توفان می‌باشند و شغل پرمسئولیت در شرکت شنکرس دارند.

۱: از مقاله "خاکستر گرم" به قلم بهرام شاهرخ، روزنامه مرد امروز، شماره ۱۳۹.

۲: اسناد مهم سیاسی از وقایع شهریور ۱۳۲۰، بیست و یکمین سالنامه دنیا، صفحه ۲۱۵.

تبلیغات اکثرا " به‌وسیلهٔ " ایلرس " باستان شناس که مدتهای مدیدی است در ایران زندگی می‌کند اداره می‌گردد . هم اوست که یکی از مؤلفان و طراحان تبلیغات آلمانی در خاور نزدیک می‌باشد . آلمانیها در نقاط حساس سوق‌الجیشی ، در ایستگاه رادیو و خطوط آهن و خدمات عمومی دیگر قرار گرفته و به‌عنوان نمایندگان سازمانهای تجارتی مانند شرکت شنکرس و شرکت فروستال در سراسر کشور پخش شده‌اند . بنابراین در تمام سرویس‌های مهم عمومی‌و در تمام نقاط ایران عمال آلمانی وجود دارند . مرکز سازمان آنها در یک باشگاه آلمانی در تهران به‌نام خانهٔ قهوه‌ای (برون هوس) است . این باشگاه سابقا " مرکز تمرین‌های نظامی و تمرین‌های نشانه‌گیری بود . ولی مقامات ایرانی از آنها جلوگیری به‌عمل آوردند . سازمان مزبور گفته می‌شود فعال و توانا و دارای انضباط و دیسیپلین است‌و هریک از افراد آن برای وظایف خویش که انجام خرابکاری و یا در صورت حمله به ایران کمک به نیروهای آلمانی است خوب تربیت شده و تعلیم یافته‌اند .

یک آمریکایی مجرب که کارشناس رادیو است و برای دولت ایران اسباب و ادوات رادیویی نصب می‌کند اطمینان حاصل کرده است که آلمانیهایی که در ایستگاه رادیوی دولتی مشغول کار می‌باشند اسباب و لوازم مخصوصی برقرار کرده و آن وسایل را برای‌اداره کردن امواج پارازیت ناشی از برلن و متوجه ساختن آن امواج به‌سوی برنامه‌های رادیویی متفقین در سراسر این ناحیه به‌کار می‌برند . این مطلب تازه به‌اطلاع وزیر مختار انگلیس رسانیده شد و او تاکنون از این مطلب اطلاعی حاصل نکرده بود . . .

دریفوس "[1]

مایر ، که نام وی در گزارش فوق ذکر گردیده ، عضو مورد اعتماد گروه " اس اس " آلمان و فردی به‌غایت کاری و زبردست بود که ریاست جاسوسان آلمانی را در ایران به‌عهده داشت .

وی به‌سمت نمایندگی کمپانیهای تجارتی و بیمهٔ آلمان در تمام ادارات و وزارتخانه‌ها و نقاط حساس و حیاتی کشور رفت و آمد داشت .

به‌علاوه استفاده از پول و تملق در برابر رضاخان و فراهم ساختن سایر وسایل سرگرمی برای درباریان و خصوصا " علیرضا پهلوی به‌اضافهٔ دوستی و آشنایی او با رجال کشور و عناصر ذینفوذ ، وی را در وصول به‌مقاصد خود یاری می‌نمود .

در مورد طرفداران ایرانی ستون پنجم نازی رشتهٔ سخن را به‌دست بهرام شاهرخ سخنگوی مشهور رادیوی برلین می‌سپاریم :

در سال ۱۳۱۹ " . . . هرفن هنتیک ، رئیس اداره شرق وزارت خارجه آلمان . . . روزی به‌من گفت در موضوع محرمانه‌ای لازم‌است که با شما مشورت کنم : چندماه پیش شخصی

۱ : اسناد وزارت خارجهٔ امریکا ، بیست‌و یکمین سالنامهٔ دنیا ، صفحهٔ ۲۱۹ .

از تهران به‌این‌جا آمد و اظهار داشت که کمیتهٔ سری و مخفی از اشخاص متنفذ و مقتدر در تهران تشکیل شده که می‌خواهند و می‌توانند کودتا کرده و زمام امور را به‌دست گیرند ولی اصرار دارند قبلاً " دولت آلمان به آنان اطمینان بدهد که در صورت بروز اشکالاتی پس از چنین کودتایی مساعدت لازمه را به ایشان بنماید. البته ما نمی‌توانستیم به‌او بگوییم که دولت آلمان با برکنار شدن رضاخان موافق نیست. ولی در عین حال هم چون هنوز اطمینان کامل به‌سیاست دولت ایران نداریم مایل هستیم بدانیم اگر روزی تصمیم به تغییراتی در ایران بگیریم به‌نظر شما در تهران قابل اجرا و عمل خواهد بود؟

کمی فکر کرده و پاسخ دادم که این موضوع بسته به اشخاصی است که چنین کمیته‌ای را تشکیل داده باشند." ۱

" در اواسط سال ۱۳۱۹ نمایندهٔ مخصوص کمیتهٔ سری تهران، دوباره وارد برلن شد. وی حسینعلی قراگزلو (فتح السلطنه) بود. من هنتیگ از قراگزلو پرسید از تهران چه خبر با خود آورده‌اید؟

" ... قراگزلو پاسخ داد که اوضاع خوب نیست و نارضایتی مردم به منتهای شدت رسیده بطوری که ممکن است منجر به پیشامدهای ناگواری گردد. محافل سیاسی نگرانند که در صورت پیشامدهایی اختیار کار از دست برود و به‌زیان ایران تمام شود. من هنتیگ پرسید چه می‌شود کرد؟

قراگزلو پاسخ داد دوستان ما معتقدند که با دیر شده بایستی تحولی به‌وجود آورد که آینده را تأمین کند و گمان دارند اگر کودتایی شود و زمام امور به‌دست اشخاص با فکر بیفتد می‌توان هنوز امیدوار بود. من پرسیدم دوستان شما چه اشخاصی هستند؟

قراگزلو پاسخ داد من به‌نمایندگی از طرف یک کمیتهٔ سری آمده‌ام. که در رأس آن یکی از با فکرترین سیاستمداران ایران قرار دارد که مدتهاست در ظاهر از مدار سیاست خارج است. گفتم برای کودتا فقط فکر و نقشه کافی نیست. چگونه خواهند توانست نقشهٔ خود را عملی کنید؟

پاسخ داد در این کمیته دوتن از سران ارتش عضویت دارند و نقشهٔ انجام آن کاملاً" طرح شده است. من هنتیگ اظهار داشت واضح‌تر صحبت کنید تا بتوان به‌نتیجه رسید.

قراگزلو پاسخ داد در صورتی‌که دولت آلمان شرایط ما را بپذیرد در نظر گرفته شده یک شب در تهران به‌وسیلهٔ افسرانی که در گارد سلطنتی رخنه خواهند کرد رضاخان را توقیف و زمام امور را به‌دست گیرند. من هنتیگ پرسید شرایط کمیتهٔ سری چیست؟

قراگزلو گفت که البته ما نسبت به‌واکنش دولتهای انگلیس و جماهیر شوروی در مقابل جنبش تحولی نگران هستیم وگرنه تا به‌حال اقدام لازمه را کرده بودیم. کمیته سری تهران

۱: مقاله "خاکستر گرم" شمارهٔ ۱۳۲ مورخهٔ ۲۶/۱۰/۱۲ روزنامهٔ مرد امروز.

اطمینان می‌خواهد که دولت شوروی رعایت دوستی و حقوق ایران را بنماید و به‌بهانهٔ پیمان ۱۹۲۱ وارد ایران نشود. اگر از روش (آن) دولت اطمینان داشته باشیم خود ما خواهیم توانست با سیاست انگلستان مواجه شویم. چون روابط بین دولتهای آلمان و جماهیر شوروی دوستانه است تصور می‌کنیم که دولت آلمان می‌تواند در مورد ایران با جماهیر شوروی توافق نظر و برای ما اطمینان لازمه را تأمین کند. در آن صورت دولت آینده حاضر خواهد بود همکاری بسیار نزدیک با دولت آلمان بنماید و حتی اگر انگلستان روش خصمانه‌ای پیش گیرد به آن جواب متقابله بدهد..."

وزیر خارجه با پیشنهاد کمیته سری تهران روی موافق نشان نداد ولی محافل ارتش با دقت بیشتری آن را مورد توجه قرار دادند.

"... در این موقع کنت شولنبرک که سابقا" وزیر مختار آلمان در تهران و در این اوقات سفیر کبیر آلمان در مسکو بود برای گزارشی به برلن آمده بود. بدون اینکه تصمیم وزیر خارجه آلمان نسبت به پیشنهاد کمیتهٔ سری تهران تغییری کرده باشد موافقت شد که مع‌هذا کنت شولنبرگ در مراجعت به‌مسکو نظریات دولت شوروی را نسبت به‌ایران کسب کند. کنت شولنبرک پس از دو سه هفته به برلن برگشت و گزارش داد که در نخستین ملاقات با مولوتف موضوع ایران را به‌میان گذاشته بود. مولوتف خندیده و به شولنبرک پاسخ داده بود که دولت شوروی نظر سوئی به‌ایران ندارد و سیاست جاری خود را تعقیب خواهد کرد. کنت شولنبرک به‌من گفت که رابطه خودش با مولوتف بسیار دوستانه است و می‌تواند این اظهارات او را قبول کند ولی اگر تحولات احتمالی لزوم مداخله‌ای را ایجاب نماید نمی‌توان امروز روش قطعی دولت شوروی را پیش‌بینی کند.

"... به‌هرحال اظهارات مولوتف به شولنبرک و پشتیبانی او و ارتش و فرهنگ برای جلب موافقت وزیر امور خارجه با پیشنهاد کمیتهٔ سری تهران کافی نبود. فقط ریبن تروپ موافقت کرد جواب قطعی به‌تهران داده نشود تا جریان سیاست ایران روشن‌تر گردد.

"... با شروع جنگ روسیه موضوع ایران اهمیت بیشتری یافت و مذاکرات بین رضاخان و وزیرمختار آلمان تسریع می‌شد..."[1]

سپس می‌نویسد: "... موافقت شد که پیک ویژه‌ای با پیام دولت آلمان به تهران عزیمت کند. در این پیام تذکر داده شده بود که در تابستان ارتش آلمان به مرز ایران خواهد رسید و دولت آلمان انتظار دارد کمیتهٔ سری مزبور اقدامات لازمه را برای کمک به آلمان در داخله ایران بنماید." "... پیام روی دو فیلم ریز که اندازهٔ آن تقریبا" به‌میلی‌متر مربع بود عکس برداری شد. سپس پاسخ چنین فیلمهای کوچکی مشکل نبود و پیک ویژه سالم به‌تهران رسید و پیام را به رئیس کمیتهٔ سری تسلیم کرد. کمیتهٔ سری

۱: مقاله "خاکستر گرم" به قلم بهرام شاهرخ، شمارهٔ ۱۳۶، مورخهٔ ۲۶/۱۱/۳، روزنامهٔ مرد امروز.

هنوز در آن موقع متحد بود و مقامات حساس کشور را در اختیار داشت . . . پیک ویژه در تهران به مایر پیوست و یکی از ارکان مهم ستون پنجم شد و حتی تا حدی پس از گرفتاری مایر فرستنده‌ٔ بختیاری را با دونفر آلمانی دیگر اداره می‌کرد." [1]

سازمان جاسوسی و خرابکاری آلمان وظیفه داشت که با کمک و راهنمایی همکاران ایرانیش در جنوب کشور فرودگاههای متعددی به‌وجود آورد، موسسات نفتی خوزستان را منهدم سازد و به‌محض رسیدن نیروهای نظامی به‌مرزهای ایران از طریق قفقاز، قدرت دولتی را در کشور ما به‌دست گرفته، ایران را متحد جنگی آلمان نماید.

گرچه اشغال ایران به‌وسیله‌ٔ متفقین درسال ۱۳۲۰ شمسی (۱۹۴۱ میلادی)، مانع از آن گردید که مقاصد آنها به‌مرحله‌ٔ اجرا درآید. ولی سازمان مزبور را از تعقیب هدفهای خود منصرف نساخت. مایر، گاموتا و شولتسه که رهبری عملیات را به‌عهده داشتند به پناهگاهها خزیدند تا نقشه‌های خود را به‌دست همکاران ایرانیشان انجام دهند.

روزنامه دیلی نیوز راجع به‌این مطلب توضیحات ذیل را دارد:

" . . . در ژانویه‌ٔ ۱۹۴۲ (دی‌ماه ۱۳۲۰) یک‌دسته از امرای ارتش ایران با فرانتس مایر تماس گرفتند از او خواستند تا مرکز مقاومتی علیه متفقین در ایران به‌وجود آورند. مایر موفق شد تشکیلاتی به‌نام " نهضت ملیون ایران " ایجاد نماید. شولتسه به‌وسیله‌ٔ حبیب‌اله نوبخت نماینده‌ٔ مجلس به‌میان ایل قشقایی برده شد تا آنان‌را بشورانند و مایر در اصفهان با سرلشکر فضل‌اله زاهدی فرمانده‌ٔ لشکر اصفهان مذاکره‌کرده‌وبه‌او وعده‌ٔ ریاست جمهوری ایران را داد تا قیام کند و زاهدی قول داد که بعد از سقوط استالینگراد به‌این کار اقدام خواهد کرد[2].

لکن قبل از عملی شدن این نقشه، مخفی‌گاه مایر در اصفهان شناخته شد و اسنادی که در اختیار او بود به‌دست متفقین افتاد، ولی خود وی موفق به‌فرار گردید. متفقین با استفاده از اسناد به‌دست آمده، عده‌ای از همکاران ایرانی مایر را شناختند و از آن جمله سرلشگر زاهدی را دستگیر نموده به فلسطین بردند.

در سی‌ام آوریل ۱۹۴۳ (دهم اردیبهشت ماه ۱۳۲۲) شش نفر آلمانی در نزدیکی دریای شور قم با چتر نجات پیاده شدند و پول و اسلحه برای مایر آوردند. دسته‌ٔ دوم چتربازان روز ۱۵ ژوییه ۱۹۴۳ (۲۴ تیرماه ۱۳۲۲) در میان ایل قشقایی فرود آمد.

سران ایل قشقایی در انتظار سقوط استالینگراد بودند تا اقدامات مسلحانه‌ٔ خود را آغاز نمایند

ولی نقشه‌های سازمان جاسوسی و خرابکاری مایر اجرا نشد و خود وی روز ۱۵ اوت

۱: مقاله "خاکستر گرم" به قلم بهرام شاهرخ، شماره ۱۳۹، روزنامه مرد امروز.
۲: تهران مصور، شماره‌ٔ ۱۲۷۹، مورخه‌ٔ ۴۷/۱/۲ "مامور مخفی هیتلر در ایران" نوشته‌ٔ اسماعیل رائین.

۱۹۴۳ (۲۴ مرداد ۱۳۲۲) دستگیر گردید . مایر پس از دستگیری اسرار سازمان جاسوسی آلمان در ایران‌را فاش ساخته همکاران خود را معرفی نمود و موجب دستگیری عده‌ٔ زیادی از ایرانیان گردید . سران ایل قشقایی نیز پس از شکست استالینگراد و نومیدی از پیروزی آلمان ، در تابستان ۱۹۴۴ (۱۳۲۳) شولتسه و سایرین را خود توقیف نموده به انگلیس‌ها تسلیم کردند .

اینک اعلامیه وزارت کشور را درباره‌ٔ ستون پنجم آلمان در ایران ذیلا" نقل می‌کنم :

" به استحضار عموم می‌رساند که اخیرا" یک سازمان آلمانی به‌منظور جاسوسی و ایجاداختلال که به‌شعب مختلفه تقسیم و در رأس آن عمال آلمانی که به‌طور غیرقانونی در ایران سکنی داشته‌اند قرار گرفته بودند ، کشف گردیده و معلوم شده است که این سازمان درصدد تهیه شورش و اقدامات مسلحانه برعلیه دولت بوده و نیز می‌خواسته‌اند پلها و تونلهای خطوط آهن را خراب و ارتباطات نقلیه را مقطوع سازند تا از حمل کالاهای نظامی متفقین ممانعت به‌عمل آمده و همچنین وسایل حمل و نقل مواد مورد احتیاج ایران‌را مختل سازند و بالنتیجه در اوضاع کشور ناامنی ایجاد و مناسبات همکاری بین ایران و متفقین را برهم زنند . متأسفانه عده‌ای از ایرانیان مظنون می‌باشند که در این اعمال شرکت داشته و با عمال آلمانی همکاری نموده‌اند. بنابراین از لحاظ حفظ مصالح کشور و تعهدی که دولت ایران در اجرای پیمان اتحاد دارد ، در بازداشت آنها اقدام به‌عمل آمده تا مورد بازجویی قرار گیرند .

از اشخاصی‌که اطلاعات راجع به فعالیت سازمان نامبرده یا محلی که آلمانیها در آنجا از تعقیب مصون مانده‌اند داشته باشند تمنا می‌شود اداره‌ٔ کل شهربانی را مطلع سازند .

شماره آگهی ۱۴۳۶ تدین وزیر کشور"[1]

سپس وزارت کشور نسخه‌ٔ بازجویی از ایرانیان مظنون به همکاری با سازمان جاسوسی و خرابکاری آلمان را به‌شرح زیر به‌اطلاع عموم رسانید :

" اعلامیه وزارت کشور راجع به‌عملیات ستون پنجم آلمان در ایران

خلاصه‌ٔ گزارشی که مأمورین بازجویی راجع به آقایان سیدابوالقاسم کاشانی و نوبخت به‌هیئت دولت تقدیم داشته‌اند :

" حبیب‌اله نوبخت اظهار داشته است که‌اندکی قبل از حرکت هیئت سیاسی ژاپن از ایران وزیر مختار ژاپن به‌مشارالیه می‌گوید که بعد از وقایع شهریور یک نفر آلمانی در ایران باقی‌مانده است بعدا" موقعی‌که فرانتس‌مایر را با محمد حسین حسام وزیری و حسین نیوندی در منزل شخص اخیرالذکر در خیابان شاهپور ملاقات می‌کند ، ملتفت می‌شود که او

۱ : روزنامه‌ٔ ستاره‌ٔ ۱۶۰۵ ، مورخه ۲۲/۶/۱۰ .

همان آلمانی مذکور است.

اولین مذاکرات سیاسی را که نوبخت اعتراف کرده است با دستهٔ مایر نموده در یک یا دوهفته بعد در منزل سید نقیب‌زاده مشایخ بوده است.

مشارالیه اظهار داشته است که فرانتس مایر و محمد حسین حسام وزیری و سیدابوالقاسم کاشانی و احمد نامدار (نمایندهٔ سرلشگر زاهدی) در آنجا حضور داشته و در باب تأسیس یک انجمن حدیدی بنام حزب ملی مذاکراتی کرده‌اند. نوبخت چند جلسهٔ دیگر هم با حسام وزیری و مایر ملاقات نموده و اطلاع حاصل می‌نماید که یکی از همکاران آلمانی مایر موسوم به برتولد شولتسه که در نیروی هوایی آلمان سرگرد بوده قرار است که برای ملحق شدن به ایل قشقایی حرکت نماید. نوبخت اعتراف می‌نماید که در این مسافرت بداتفاق مشارالیه بوده و موقعی‌که به‌مقصد می‌رسند شولتسه یک‌دستگاه رادیو فرستنده که همراه خود آورده بود ارائه می‌دهد. در مراجعت نوبخت همواره با مایر در تماس بوده تا این‌که مجددا" به جنوب می‌رود.

موقعی‌که از این مسافرت مراجعت می‌نموده در اصفهان از کیفیت‌نزاع یک‌نفرآلمانی با همکار ارمنی خود و این‌که یک چمدان پراز اسناد به تصرف متفقین درآمده و سرلشگر زاهدی هم دستگیر شده است، اطلاع حاصل می‌کند. چون می‌دانسته که مایر روابطی با زاهدی داشته ملتفت می‌شود که آلمانی مزبور همان مایر است. با نگرانی از این واقعه موقعی‌که حسام وزیری مشارالیه را مجددا" در تهران می‌بیند و به‌او می‌گویند که مایر موفق شده است که به‌مرکز فرار نماید، دعوت وزیری را برای ملاقات مجدد با مایر می‌پذیرد.

در این ملاقات که در یک اتومبیل سربسته در دروازهٔ دوشان تپه صورت می‌گیرد، مایر و نوبخت موضوع ورود چتربازان آلمانی را که در سیاهکو و در حدود قشقایی پیاده شده بودند مورد مذاکره قرار می‌دهند. مایر به نوبخت اطلاع می‌دهد که قصد دارد بعضی از این چتربازان را نزد ایل بختیاری اعزام دارد. تا دستگیر شدن مایر در اوت ۱۹۴۳ نوبخت با مایر در تماس بوده و اظهارات مشارالیه کاشف از دخالت عده‌ای است در همدستی با مایر، منجمله آقای سیدابوالقاسم کاشانی و بعضی از بازداشت‌شدگانی که در بازداشتگاه دولت شاهنشاهی ایران می‌باشند.

آقای سید ابوالقاسم کاشانی اعتراف نموده که نامه‌ای که حال در تصرف مقامات متفقین است به رشید عالی گیلانی و مفتی اورشلیم هنگامی‌که نامبردگان مقیم برلن بوده، نوشته و با تصریح به‌وحدت مقصد، ضمن نامهٔ مذکور مشارالیه به‌آنها اطمینان داده که مشغول ترتیب امر بوده و حاضر است قاصد مخفی برای ارتباط فیمابین اعزام داشته و مطالب آنها را انجام دهد. این نامه با ترجمهٔ آلمانی آن جزو اسناد اصفهان است که نوبخت به آن اشاره نموده و منضم به‌نامه‌ای است از حسام وزیری برای ارسال نزد مقامات آلمانی در خارج از ایران.

آقای کاشانی بعلاوه اعتراف نموده که در پشت یکی از کارتهای‌ویزیت خودیادداشتی نوشته که آن هم دردست متفقین است و این کارت را مشارالیه خطاب به جوادعلی‌آبادی ملازم مایر که حال تحت بازداشت می‌باشد نگاشته است. کارت مزبور در پاکتی به‌عنوان مایربوده‌ودراصفهان به‌دست آمده. بالاخره کاشانی اظهار داشته‌که موضوع‌ورود چتربازان را به سیاهکوه‌از سرلشگر آق اولی شنیده است.[1] * "

با این حال آنچه مسلم است و تردیدی درآن نمی‌توان داشت، این است که ستون پنجم آلمان نازی متشکل از کادرهای جاسوسی و نظامی آلمان و عده‌ای از مسئولین‌دولتی و متنفذین ایران در کشور ما مشغول فعالیت به نفع آلمان نازی و علیه متفقین بوده‌اند. ولی شکست نظامی آلمان در استالینگراد و دستگیری فعالین سازمان مزبور مانع اجرای طرح‌ها و نقشه‌های خرابکارانهٔ آن سازمان گردید.

۱: روزنامهٔ رعد امروز، شمارهٔ ۲۱۸، به‌تاریخ ۲۳/۵/۴.
(نویسنده مراتب فوق را در شرح خاطرات خود که تحت عنوان (Fruh ratinIran) در سال ۱۹۵۲ در شهر اسلینگن (Esslingen) منتشر نموده تایید کرده است).

* باتوجه به ماهیت رژیم شاهنشاهی و همین‌طور دست‌نشاندگان آن در وزارت کشور، این گزارش کاملاً" غیر حقیقی بنظر می‌رسد و به هیچوجه نمی‌تواند حاوی واقعیات بازجویی‌های انجام شده از آیت‌الله کاشانی باشد. مضافاً" بایکد همکاری آیت‌اللدکاشانی با فردی مثل حبیب‌اللدنوبخت که در جنگ جهانی یکی از برجسته‌ترین عوامل گشتاپو بوده اصلاً" منطقی نمی‌نماید و آنچه بدیهی است این اطلاعیه بمنظور تخریب چهرهٔ آیت‌الله کاشانی و کاستن از نفوذ معنوی و سیاسی ایشان در میان مردم منتشر شده است.

هدف‌های استراتژیك متفقین در ایران

متفقین بطور مشخص وصول به‌هدفهای ذیل را در کشور ما درنظر داشتند :

۱ ــ دستیابی به‌راههای ارتباطی کشور و برقراری رابطه با بحر خزر جهت رسانیدن کمک‌های نظامی به‌دولت شوروی. (در مرداد ماه سال ۱۳۲۴ رادیوی خاور نزدیک رسما" اعلام نمود : " مقدار کالایی که از طرف متفقین از راه خلیج فارس و ایران برای اتحاد جماهیر شوروی فرستاده شده است تاپایان ماه آوریل گذشته(۲۳/۲/۱۰) بالغ برپنج میلیون تن شده که عبارت از اسلحه، مهمات جنگی، دارو، اتومبیل ، هواپیماو غیره بوده است /.[۱]

۲ ــ تصرف چاههای نفت جنوب جهت محافظت آنها از انهدام و خرابکاری توسط عمال نازی ، عشایر جنوب و دولت ایران.

جریان جنگ نشان داد که در تمام مدت جنگ دوم جهانی نفت ایران احتیاجات نظامی متفقین را بطور عمده تأمین می‌نمود. مخصوصا" پس از ورود ژاپن به‌جنگ، معادن نفت ایران تنها منبعی بود که نفت مورد احتیاج آنها را فراهم می‌ساخت.

۳ ــ اخراج کارشناسان و عمال آلمانی از ایران به‌منظور جلوگیری از خرابکاری در راه‌های ارتباطی و چاههای نفت و یا اقدام به کودتا با استفاده از ایرانیان طرفدار آلمان نازی و تشکیل گردانهای ویژهٔ فاشیستی از آلمانیهای ساکن ایران.

۴ ــ انجام عملیات جنگی توسط نیروهای انگلیسی از طریق ایران، در صورت رسیدن ارتش آلمان بسرحدات کشور ما.

مسلم است که اصلی‌ترین هدف دولتهای انگلستان و شوروی استفاده از راههای ارتباطی ایران بود و به‌قول چرچیل " مسایل مهم و حساس نفت، کمونیسم و آیندهٔ ایران در مرحلهٔ دوم اهمیت قرار داشت."[۲]

متفقین در ابتدا کوشیدند که از طریق مسالمت و دوستی رضاخان را با نظریات خود موافق سازند. گرچه دولت ایران پس از شروع جنگ آلمان و لهستان طی دواعلامیه یکی صادره از دفتر نخست‌وزیری و دیگری از وزارت کشور بی‌طرفی خود را اعلام داشته بود ولی

۱ : روزنامه مرد امروز، شمارهٔ ۴۰ ، مورخهٔ ۲۴/۴/۲۲ سرمقاله.

۲ : خاطرات جنگ جهانی دوم، سروینستون چرچیل، جلد سوم، کتاب دوم، صفحهٔ ۸۹ .

افزایش عناصر نازی که در موقعیت‌های حساس موضع گرفته و در سرتاسر کشور ریشه دوانیده بودند و تأمین احتیاجات آلمان نظیر پشم و پنبه و برنج از املاک اختصاصی، وجه تشابهی با اصل بی‌طرفی نداشت.

با این حال متفقین مایل بودند به‌همان ترتیب که دولت سوئد بی‌طرفی خود را محفوظ و به‌دولت آلمان اجازه عبور لشگر و مهمات را از خاک خود داده بود، دولت ایران نیز پیروی از روش سوئد نموده و به متفقین اجازه دهد که مهمات را از خاک ایران عبور داده به شوروی برسانند. البته قبول این روش منجر به‌آن نمی‌شد که دولتهای انگلیس و شوروی قوای خود را وارد ایران سازند، زیرا بنابه‌گزارشهای جنگی که در آن زمان منتشر داشتند، از هر جهت به‌سود آنها بود که این وظیفه را مأمورین ایرانی به‌عهده گیرند. چنانچه ایدن وزیر خارجه انگلیس در مذاکرات خود با وینانت سفیر کبیر آمریکا در انگلستان می‌گوید: "*دولت وی امیدوار است که از همه مهمتر اقدام مستقیم در ایران ضرورتی پیدا نکند معهذا آنها (انگلیسیها) باید این امکان را درنظر بگیرند که آلمانیها ممکن است به قفقاز و سرحدات ایران برسند (بنابراین) نمی‌توانند اجازه دهند که کانون خطرناک کارشناسان فنی آلمانی و عمال سیاسی آنها که اکنون در ایران می‌باشند در آن کشور باقی بمانند.*"[1]

متفقین ابتدا در تاریخ ۲۰/۴/۵ و سپس در ۲۰/۴/۲۸ (۲۶ ژوئن ۱۹۴۱) به‌دولت ایران مراجعه کرده درخواست نمودند که بدون اتلاف وقت چهار پنجم آلمانیهای مقیم ایران را از کشور خارج نماید.

ولی دولت ایران اعلام داشت که: "*نظر به سیاست بی‌طرفی دقیقی که پیش گرفته و از لحاظ اینکه می‌خواهد به عهد و پیمان خود با آلمان وفادار بماند نمی‌تواند به‌این تقاضای غیرعادی تن در دهد.*"[2]

رضاخان با عبور نیرو و مهمات از طریق ایران به شوروی نیز مخالفت ورزید. در شرح گفتگوی رئیس اداره‌ٔ خاور نزدیک وزارت خارجه‌ٔ آمریکا (مری) با آقای محمد شایسته وزیر مختار ایران در آمریکا چنین می‌خوانیم: "*از وزیر مختار ایران سئوال کردم آیا به‌نظر او، رضاخان با تقاضایی از جانب بریتانیای کبیر یا روسیه برای عبور نیرو از ایران موافقت خواهد کرد؟ وزیر مختار گفت غرور و مناعت‌طبع رضاخان چنان است که او نمی‌تواند با چنین تقاضایی موافقت کند. گواینکه‌رد این تقاضا مفهومش یک شکست شوم باشد. وقتی از وزیر مختار پرسیدم آیا به‌نظر وی رضاخان اجازه خواهد داد که اسلحه و مهمات به‌وسیله‌ٔ راه‌آهن ایران از خلیج فارس به دریای خزر حمل گردد او گفت نمی‌تواند جواب این سئوال را بدهد.*"[3]

۱: اسناد وزارت خارجه‌ٔ امریکا از بیست و یکمین سالنامه‌ٔ دنیا صفحه‌ٔ ۲۱۷.
۲: اسناد وزارت خارجه‌ٔ امریکا، بیست‌و یکمین سالنامه‌ٔ دنیا صفحه‌ٔ ۲۱۶، ازگزارش وینانت. سفیرکبیر امریکا درانگلستان.
۳: همان سالنامه صفحه‌ٔ ۲۱۷.

آخرین یادداشت‌های دو دولت شوروی و انگلیس در تاریخ بیست و ششم مرداد ماه سال ۱۳۲۰ تسلیم دولت ایران گردید. " یادداشت‌های مزبور مراتب نارضایی دودولت را مبنی براینکه ایران به اخطار یک ماه پیش آنها راجع به‌خطر ناشی ازآلمانهای مقیم این کشور به ایران توجهی ننموده، بیان داشته و می‌خواهد که قسمت عمدهٔ آلمانها اخراج شوند. از ایران خواسته شده که فهرستی از اسامی آلمانهایی که آنها می‌خواهند ـ به‌علت ضرورت احتیاجات نادر خدمتشان ـ در خدمت ابقا شوند تسلیم نماید و دو دولت پیشنهاد می‌کنند که حاضرند کمک کنند و اتباع کشورهای دیگر را جانشین آلمانها نمایند. آنها تأکید می‌کنند که: بریتانیای کبیر و روسیه نقشه‌هایی علیه تمامیت ارضی و یا حاکمیت ایران ندارند."[1]

دولت ایران ابتدا به طفره رفتن و اغتنام فرصت متوسل شد و قول داد که سه‌نفر از نازیها مایر، گاموتا و اتلرس را اخراج خواهد کرد و هرماه سی‌نفر از آلمانها را که می‌توان از خدمتشان صرف‌نظر کرد، از خدمت معاف خواهند نمود. با اجرای پیشنهاد ایران اخراج آلمانها یکسال طول می‌کشد. ولی برابر اسناد ذیل دولت ایران بعدا" کلیهٔ درخواستهای متفقین را رد نمود.

در دوم شهریور ماه سال ۱۳۲۰ محمد ساعد سفیر کبیر ایران درمسکوبه‌استاینهاروت سفیر کبیر آمریکا در آن شهر رسما" اظهار داشت که دولت ایران تقاضای " گستاخانه" دولتهای انگلیس و شوروی را در مورد خروج آلمانها از ایران صرفا" رد کرده است.

راجع به عبور تجهیزات و نیرو از خاک ایران نیز وزیر مختار ایران در واشنگتن به موری رئیس ادارهٔ امور خاور نزدیک آمریکا اظهار داشت‌که: " دولت ایران به‌هیچ‌وجه اجازه نخواهد داد که قوای نظامی ازکشورش عبور کند. . . راه‌آهن ایران نیز مجهز نیست و نمی‌تواند سلاح سنگین از قبیل تانک و غیره را حمل نماید."[2]

بدین ترتیب با وجود اینکه مذاکرات دوستانه بین دولتهای انگلیس و شوروی از یک طرف و دولت ایران از طرف دیگر مدت دوماه ادامه داشت و " حتی آنها حاضر شدند که در مقابل اجازهٔ حمل تسلیحات از ایران کلیهٔ هزینه‌های ساختمانی راه‌آهن ایران را بدهند و کرایه کلیه محمولات را طبق تعرفهٔ معمولی تأدیه نمایند."[3] ولی چون دیکتاتور ایران تحت‌تأثیر تبلیغات نازی تصور می‌کرد که فتح نهایی با آلمانها است و بنا بخصومت شدید با رژیم شوروی از پیشروی سریع آلمانها در آن کشور احساس رضایت می‌نمود و بعلاوه به‌علت تعهدات و قراردادهایی نظیر کارخانه‌های برنج‌کوبی و برنج‌پاک‌کنی برای

۱: اسناد وزارت خارجه امریکا، سالنامهٔ دنیا، صفحهٔ ۲۱۸، گزارش دریفوس وزیر مختار امریکا در ایران به وزارت خارجه امریکا.

۲: بیست‌و یکمین سالنامهٔ دنیا، صفحهٔ ۲۲۰.

۳: از مقالهٔ زندگی یک دیوانه به قلم مهجور شمارهٔ ۲۴ مورخهٔ ۲۶/۴/۱۷، روزنامهٔ مرد امروز.

املاک اختصاصی و کارخانه ذوب‌آهن که با آلمانیها داشت حاضر به‌قبول پیشنهاد متفقین نشده و دائماً در مذاکرات تقاضاهای شخصی مطرح می‌کرد[1] و چون منافع خود را با منافع ملت ایران متباین می‌دانست از قبول درخواست متفقین امتناع ورزید.

اعمال و گفتار رضاخان نشان می‌داد که در صورت دخالت نظامی انگلیس و شوروی آماده‌ٔ مقاومت است. مثلاً او روز ۲۹ مرداد سال ۲۰ در مراسم جشن فارغ‌التحصیلی دانشکده‌ٔ افسری نطق کوتاهی ایراد کرده مرخصی افسران را لغو نمود و گفت "*البته بعد که علل و جهت آن‌را فهمیدید تصور می‌کنم حس فداکاری (تان) تحریک شود... همین‌قدر می‌گویم لازمست ارتش و افسران با کمال توجه، به‌جریان اوضاع علاقمند باشند و در موقع لزوم از هیچ‌گونه فداکاری و جانبازی خودداری ننمایند.*"[2]

و وزیر مختار ایران در واشنگتن روز ۲۸ مرداد به رئیس اداره‌ٔ امور خاورمیانه آمریکا اظهار داشت که: "*ایران در مقابل حمله ارتش بلشویک ناچار مقاومت خواهد نمود و به‌نظر وی مقاومت ایران قرین موفقیت خواهد شد.*"[3]

محمد ساعد سفیر کبیر ایران در مسکو نیز به سفیر کبیر آمریکا در آن شهر گفت که "*ایران در مقابل هرتجاوزی خواه از جانب شوروی و خواه از جانب انگلیس و یا از جانب هردو دولت که نسبت به حق حاکمیتش باشد به بهترین وجه ممکن از خویشتن دفاع خواهد نمود.*"[4]

بالاخره در اثر فقدان دولت و مجلس ملی که بتواند حقایق را بشناسد و از حقوق ملی و حاکمیت و استقلال کشور ما با وسعت نظر و در چهار چوب شرایط و اوضاع جهانی دفاع نماید و در نتیجه‌ٔ تسلط ظالمانه‌ٔ دیکتاتوری سرمست از غرور و غفلت که جز پایمال کردن حقوق حقه‌ٔ افراد ملت و به‌زنجیر کشیدن آزادمردان و حق‌طلبان و اهتمام در جمع‌آوری ثروت و مال به‌چیز دیگری نمی‌اندیشید، روز سوم شهریور ماه سال ۱۳۲۰ کشور ما تحت اشغال نظامی متفقین درآمد.

بدیهی است چنانچه نمایندگان حقیقی ملت زمام امور را بدست داشتند، ما نیز می‌توانستیم به‌مانند کشور سوئد از راههای ارتباطی مملکت به‌نفع مردم و به‌سود تمام ملل جهان استفاده کنیم و از صدمات جنگ مصون بمانیم. در تمام مدتی‌که مذاکرات بین متفقین و دولت ایران جریان داشت، نه فقط ملت ایران، حتی نمایندگان منتسب به‌دربار

۱: *طبق نوشته‌ٔ مطبوعات چون گفته می‌شد در همان ایام دولت انگلیس حاضر شده به ترکیه چندین میلیون لیره طلا و چندین میلیون اسلحه و مهمات بدهد. شاه نیز وقتی اجازه‌ٔ ترانزیت اسلحه از او می‌خواستند رک و راست حق‌العملی معتنابه (جهت شخص خود) از دول همسایه تقاضا کرد. به نقل از خواندنیها، شماره‌ٔ ۴۴، سال چهارم به تاریخ ۲۳/۴/۳.*

۲: *اطلاعات شماره‌ٔ ۴۶۳۰ به تاریخ ۲۰/۵/۲۹.*

۳: *اسناد وزارت خارجه امریکا، سالنامه‌ٔ دنیا صفحه‌ٔ ۲۲۰.*

۴: *همان کتاب صفحه‌ٔ ۲۲۲.*

و دولت نیز از جزئیات بی‌خبر بوده و یادداشت‌های مبادله بی‌اطلاع بودند. حسب‌الامر، خبرگزاری پارس گزارش‌های مربوط به حقایق اوضاع را تکذیب می‌نمود. بی‌فایده نیست بدانیم که حتی وزیر جنگ رضاخان ، در همان ایامی‌که وی مقاومت ارتش ایران‌را در برابر هرتجاوزی اعلام می‌داشت، از جریان حوادث کوچکترین اطلاعی نداشت.

اینک حقیقت امر را از زبان خود او بشنوید. سرلشکر احمد نخجوان کفیل وزارت جنگ در شهریور ماه سال بیست، در نامه‌ای که به‌مطبوعات پایتخت نوشته چنین اعتراف می‌کند:

" وزارت جنگ وقت که کفالتش در آن موقع با اینجانب بود جزئی تماسی با کارهای شهریور نداشته و حتی از بیشتر دستورات و اوامر صادره موقعی اینجانب اطلاع حاصل می‌کردم که کلیه قسمت‌های ارتش مدتی بود آن‌را می‌دانستند..."[1]

۱: کتاب "سوم تا بیست و پنجم شهریور ماه سال ۱۳۲۰" به قلم داود امینی، صفحه ۹۹.

فصل دوم

سقوط دیکتاتوری رضاخان و برقراری آزادی نسبی

سوم شهریور و حوادث آن

ساعت چهار صبح روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ سفیران انگلیس و شوروی طی یادداشت‌هایی که هر یک جداگانه تسلیم نمودند اعلام داشتند که: "چون دولت ایران در انجام درخواستهای فوری و مهم دوکشور همسایه که در یادداشتهای مورخه ۲۸ تیر و ۲۵ مرداد سال ۱۳۲۰ بطور مبسوط و واضح به‌آنها اشاره شده بود سهل‌انگاری کرده و سیاست مبهمی در این موقع باریک و خطرناک پیش گرفت و اظهارات و تذکرات دوستانه ما را نخواست با حسن‌نیت تلقی کند و در بیرون کردن عمال آلمانی هیچ‌گونه اقدامی ننمود به‌این جهت دولتهای شوروی و انگلیس خود را ناگزیر دیدند به نیروهای مسلح خود دستور دهند که از مرزهای ایران عبور نمایند و اینک با کمال تأسف به‌آقای نخست‌وزیر اطلاع می‌دهیم که واحدهای شوروی و انگلیس طبق دستور ستادهای مربوطه وارد خاک ایران شده مشغول پیشروی هستند[1].

اطلاع از ورود قوای متفقین به‌ایران رضاخان را دچار اضطراب و پریشانی نمود. زیرا کاخ فرمانروایی و زورگویی و رزم ظلم و بیداد او در حال فرو ریختن بود. مذاکرات طولانی با کسانی‌که خود آلات و ادوات حکومت زور و قلدری بودند نظیر علی منصور نخست‌وزیر، سرلشگر ضرغامی رئیس ستاد ارتش، رکن‌الدین مختاری رئیس شهربانی، عامری معاون وزارت خارجه مفید فایده نبود.

این بار رضاخان خود را مجبور دید که ملت را از حقیقت امر آگاه سازد. لذا از کاخ سعدآباد به مجلس شورای ملی که رضاخان آن‌را "طویله"[2] خطاب می‌کرد تلفن نموده از حسن اسفندیاری رئیس مجلس خواستند که جلسهٔ مجلس شورا را جهت استماع گزارش بسیار مهمی به‌ساعت دو و نیم بعد از ظهر دعوت نماید. روزنامه‌نگاران با شتاب نیز به‌آن جلسه خوانده شدند.

در آن جلسه علی منصور نخست‌وزیر با حالتی آشفته پشت تریبون قرار گرفت و چنین اظهار داشت: " مطالبی که حالا به‌اطلاع آقایان نمایندگان می‌رسد فقط برای گزارش

۱: کتاب سوم تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰، نوشتهٔ امینی، صفحهٔ ۷.

۲: " رضاخان مجلس شورای ملی را طویله خطاب می‌نمود و هرکس را که می‌خواست مورد تفقد و عنایت خود قرار دهد دستور می‌داد که او را هم وارد طویله نمایند کنایه از این که آن شخص باید به نمایندگی انتخاب شود."
نقل از مقاله "زندگی یک دیوانه" به قلم مهجور، شمارهٔ ۲۶، سال دوم، روزنامهٔ مرد امروز مورخه ۲۳/۵/۲۷.

جریانات امور و وقایعی می‌باشد که روی داده است. آقایان نمایندگان در این موضوع هرگونه اظهاراتی داشته باشند تمنی می‌شود به جلسات بعد موکول دارند.

بطوری که از ابتدای وقوع جنگ کنونی بنا برفرمان ملوکانه مقرر گردید دولت بی‌طرفی ایران را اعلام نموده با تمام وسایل و قوای خود دقیقا" این سیاست را پیروی و به‌موقع اجرا گذاشته و با یک رویه صریح و روشنی در حفظ کشور از خطر سرایت جنگ و در صیانت حقوق مشروع تمام دول که با ایران روابط دارند به‌ویژه دولت‌های همسایه کوشیده و چنان‌که تا حال به‌هیچ وجه خطری در ایران از هیچ طرف به‌هیچ یک از آنها متوجه نگردیده است.

صحیح است، با این حال دولت انگلیس و بعد از اتفاق آن دولت با دولت شوروی هردو متفقا" اظهاراتی مبنی‌برنگرانی از وجود یک عده آلمانی در ایران نمودند و دو نوبت در تاریخ ۲۸ تیرماه و ۲۵ مرداد ماه همین سال برطبق اظهارات مزبور به‌وسیلهٔ نمایندگان خود تذکاریه‌هایی تسلیم داشتند که اخراج قسمت عمده از آلمانیهای مقیم ایران را درخواست می‌کردند.

در پاسخ این اظهارات چه ضمن مذاکرات عدیدهٔ شفاهی و چه طبق تذکاریه‌های تاریخ هفتم مرداد و تاریخ سی‌ام مرداد کتبا" اطمینان‌های کافی از مراقبت‌های دولت ایران نسبت به رفتار کلیهٔ اتباع بیگانه و عدم‌امکان بروز مخاطراتی از عدهٔ محدودی آلمانی که در ایران مشغول کارهای معینی هستند داده شد و برای مزید اطمینان دو دولت اقدامات مقتضی برای کاستن عدهٔ معتنابهی از شمارهٔ آلمانیها به عمل آمده و به‌جریان افتاد و مراتب مکرر چه در تهران و چه در مسکو و لندن به‌مقامات انگلستان و شوروی خاطرنشان و آن‌چه ممکن بود برای حصول اطمینان و روشن ساختن نظریهٔ آنها کوشش گردید. متاسفانه با تمام این مجاهدات که دولت ایران به منظور حفظ امنیت و آسایش کشور و رفع نگرانی با دو دولت همسایه خود نمود و در عوض حسن‌تفاهم و تسویهٔ مسالمت‌آمیز قضیهٔ نتیجه این شد که نمایندگان شوروی و انگلیس ساعت ۴ صبح امروز به‌منزل نخست‌وزیر رفته و هرکدام یادداشتی مبنی‌برتکرار مطالب گذشته که جواب آنها با اقدامات اطمینان‌بخش داده شده بود و در این یادداشتها توسل خود را به نیروی نظامی اخطار کرده‌اند و مطابق گزارش‌های رسیده معلوم شد نیروی نظامی آنها در تاریخ همان ساعت که نمایندگان مزبور در منزل نخست‌وزیر، مشغول مذاکره بودند از مرزهای ایران عبور نموده نیروی هوایی شوروی در آذربایجان به بمباران شهرها پرداخته و قوای زیاد از حلفا به‌سمت تبریز اعزام شدند.

در خوزستان قوای انگلیس به‌بندر شاهپور و خرمشهر حمله برده کشتیهای ما را غافلگیر نموده، صدمه زده‌اند و نیروی هوایی آن دولت به‌اهواز بمب ریخته همچنین قوای انگلیس با وسایل موتوریزه فوق‌العاده زیاد از طرف قصرشیرین به‌سمت کرمانشاه در حرکت می‌باشند. قوای متجاوز درهرنقطه که با نیروی ارتش ایران مواجه شده‌اند طبعا"

تصادم و زد و خوردی هم رخ داده است.

دولت برای روشن ساختن علت و منظور این تجاوزات بفوریت مذاکرات و اقدامات به‌عمل آورده ومنتظر نتیجه می‌باشد که البته به‌استحضار مجلس شورای ملی خواهد رسید.

چون فعلا" منتظر نتیجه مذاکرات هستیم تقاضا شد در این جلسه غیر از استماع گزارش صحبتی نشود بعد به‌موقع مجلس را برای استحضار از نتیجهٔ مذاکرات و اتخاذ تصمیم خبر خواهیم داد.

دولت لازم می‌داند به‌عموم افراد کشور توصیه و تأکید نماید که در این موقع با کمال خونسردی متانت را رعایت نموده و با نهایت آرامش رفتار نمایند."[1]

و بدین ترتیب ملت ایران از صحت اخبار مربوط به یادداشت‌های متفقین و کوشش آنها برای پیدا کردن راه حل دوستانه‌ای جهت اجرای درخواستهای خود که از اول مرداد ماه شایع بود و خبرگزاری پارس آنی از تکذیب آنها غفلت نمی‌ورزید، هنگامی آگاه شد که کار از کار گذشته بود و اینک ملت ما بود که می‌بایست تاوان خطاکاریها، کجرویها و غفلت "قائد عظیم‌الشأن" و دستگاه فرعونی او را با جان ومال خود بپردازد.

رضاخان در عین حال که عجولانه و برای حفظ ظاهر، ستاد جنگی بزرگ ارتشتاران را تشکیل داد ضمنا" از دولت آمریکا و شخص پرزیدنت روزولت رسما" درخواست نمود که جهت قطع مخاصمات بین دو دولت انگلیس و شوروی وساطت نماید. حتی وزیر خارجهٔ او به‌وزیر مختار آمریکا در تهران اعلام داشت که: "دولت ایران نه فقط مایل است آلمانیها را اخراج نماید بلکه (حاضر است) با هرنوع تقاضای معقول انگلیس‌ها مثلا" تغییر کابینه موافقت کند."[2]

وزیر مختار آمریکا می‌نویسد: "من در عین حال که از اضطراب و پریشانی حال وزیر خارجه متألم شدم و به حال او دلم سوخت چیزی جزاین نمی‌توانستم بگویم که ایرانیها به‌این روزگار افتادند برای این‌که نتوانستند حقایق را بشناسند و با آن روبرو شوند..."[3]

و وزیر خارجه آمریکا به‌وزیر مختار ایران در واشنگتن اظهار داشت که دولت‌های روس و انگلیس به‌منظور این‌که نگذارند حریف برکشورهای بی‌طرف و صلحدوست استیلا پیدا کند قبل از هرنوع امکان اشغال نظامی با دولت ایران وارد مذاکره شدند تا بهترین راه حل ممکن را پیدا کنند ولی دولت ایران حقایق را نشناخت و به وسعت و عمق آن‌چه که در اروپا می‌گذرد پی‌نبرد.

روز چهارم شهریور ستاد جنگی بزرگ ارتشتاران اولین و آخرین اعلامیهٔ جنگی خود را، که طبق معمول مملو از دروغپردازی بود منتشر ساخت. در این اعلامیه گفته می‌شد که:

۱: از کتاب سوم تا بیست‌و پنجم شهریور ۱۳۲۰، صفحات ۱۳ و ۱۴.

۲ و ۳: اسناد وزارت خارجه امریکا، بیست و یکمین سالنامهٔ دنیا، صفحه ۲۲۳.

" واحدهای ارتش ایران به‌دفاع پرداخته‌اند " درحالی‌که ستاد جنگی از سرنوشت لشگرهای خارج از تهران بی‌اطلاع بود و نمی‌دانست چه برسرآنها آمده است. همچنین اعلامیه حاکی بود که: " روحیهٔ مردم بسیار خوب است و عموما " تقاضای دخول در صفوف ارتش و حرکت به جبهه را برای دفاع از میهن می‌نمایند." حال آن‌که بین مردم ستمدیده و رجالی که به‌قول مجید موقر مدیر روزنامه ایران، " شاه مستبد مطلق العنانی که برجان و مال و عرض و ناموس ملت اختیار نامحدود داشت، حکومت مشروطیت، قانون و عدالت دردست او بازیچه بود. وزرا و وکلا و امرا عبد عبید او بودند..."[1]، فاصله بسیار عمیقی وجود داشت. آن‌چه می‌بایست واقعا " از آن دفاع کرد حقوق پایمال شده ملت ما بود نه حکومت بیدادگرانه چنین پادشاهی.

روز پنجم شهریور، دولت منصور استعفا کرد و محمدعلی فروغی مأمور تشکیل کابینه گردید. فروغی روز ششم شهریور ماه هنگام معرفی کابینهٔ خود به مجلس شورای ملی گفت: بطوری‌که بخوبی آگاهی دارند، دولت و ملت ایران صمیمانه طرفدار صلح و مسالمت بوده و می‌باشد".

برای این‌که این نیت تزلزل ناپذیر کاملا " برجهانیان مکشوف گردد در این موقع که از جانب دو دولت شوروی و انگلستان اقدام به عملیاتی شده که ممکن است موجب اختلال صلح و سلامت گردد، دولت به پیروی نیات صلحجویانهٔ اعلیحضرت‌همایون(!) به‌قوای نظامی کشور، هم اکنون دستور می‌دهد که از هرگونه عملیات مقاومتی خودداری نمایند تا موجبات خونریزی و اختلال امنیت مرتفع شود و آسایش عمومی حاصل گردد."[2]

دستور ترک مقاومت نیروهای نظامی هنگامی صادر شد که اکثر واحدهای ارتش حتی قبل از این‌که طرف مقابل را ببینند پاشیده شده بودند. فرماندهان لشگر و افسران ارشد که خود می‌بایستی نمونهٔ فداکاری در برابر زیردستان باشند، پس از دستور ترک مقاومت، از تهران سردرآورده و واحدهای خود را به‌امید حوادث سپرده بودند.

سلاح بسیاری از واحدها به‌جا مانده و به‌دست ایلات و عشایر افتاده بود. به‌همین جهت روز ششم شهریور سرلشگر نخجوان کفیل وزارت جنگ " کامیونهای آتش‌نشانی را پر از آب و نان کرده به‌سراغ سربازان گرسنه‌ای فرستاد که در توی بیابان و یا در راه قم و ورامین و شهریار بدون آذوقه رها شده و در شرف مرگ و نیستی بودند."[3]

تنها واحد نیروی دریائی دریادار بایندر در جنوب در برابر نیروهای انگلیسی مقاومت کرد و خود به‌شهادت رسید. و بدین شکل ارتشی که با استفاده از ثمرهٔ دسترنج ملت ما و با صرف بیش از یک سوم بودجهٔ کشور طی مدت بیست سال تجهیز و نگهداری

۱: از سرمقالهٔ روزنامهٔ ایران، شمارهٔ ۶۷۱۷، مورخهٔ ۲۰/۸/۱۲.
۲: اطلاعات هفتگی، شمارهٔ ۲۵، به تاریخ ۲۰/۶/۱۴.
۳: خاطرات سیاسی فرخ، صفحهٔ ۴۲۱.

شده بود، در همان روزهای اول از هم پاشید.

در جریان ورود متفقین به ایران تعدادی از سربازان و افسران کشور، فرزندان و عزیزان مردم ما، جان خود را از دست دادند. آنها نه در راه هدفهای آلمان نازی و نه به‌خاطر رضاخان، بلکه در راه دفاع از وطن خود، آن‌چنان که این وظیفه را درک کرده بودند، خود را فدا ساختند و ما خاطرهٔ آنها را عزیز می‌داریم. زیرا شبهه‌ای نیست که دفاع از لانه و آشیانه برای هرانسانی مقدس و درخور ستایش است. حال آن‌که چاکران حلقه به‌گوش رضاخان در همان ساعات اول سربازان و افسران را به‌حال خود رها کرده جان بدر بردند.

آن‌که در پیشگاه ملت ایران مطرود و محکوم است شخص رضاخان و دستگاه چاکر مآب اوست که با محروم ساختن مردم از تعیین سرنوشت خود، با سیاست‌های نادرست و برتر شمردن منافع شخصی برمنافع ملت، عده‌ای از هموطنان عزیز ما را بی‌آن‌که بتوانند از فداکاری خود سودی به‌میهن برسانند، قربانی ساخت و سهم بزرگی از دسترنج ملت ما را برباد داد.

سوم شهریور و حوادث آن برای ملت ما یادآور دو خاطرهٔ متضاد است:

از یک طرف با ورود متفقین، دیکتاتوری شاه رضاخان واژگون گردیده، کاخ ستم و بیداد او درهم شکست و فروغ آزادی تابیدن گرفت.

از طرف دیگر با این‌که اجتناب از عوارض جنگ و حتی استفاده از موقع جغرافیایی کشور به‌سود مردم، برای ما مقدور بود، در اثر سوء سیاست رضاخان و عمال وی، مصائب عظیمی نظیر گرسنگی و بیماری – فقر و ورشکستگی – آشفتگی و پریشانی برخرابیها و مفاسدی که دیکتاتور از خود به‌یادگار گذاشته بود، افزوده شد.

لذا حادثهٔ سوم شهریور نازیانهٔ عبرتی است برای کسانی‌که آزادی و حیات ملت ایران‌را پایمال کردند و طی بیست سال به‌زور سرنیزه و به‌قدرت ترور و وحشت پایه‌های حکومت پلید خود را استوار ساختند. و هشداری است برای ملت ما، تا حاکمیت ملی خود را از جان عزیزتر دارد و سرنوشت زندگی خود را به‌دست فرمانروایان خودرأی و ستمگر نسپارد.

استعفای رضاخان و کناره گیری او از سلطنت

روز ششم شهریور دولت ایران تصمیم خود را مبنی‌بر ترک مقاومت به‌استحضار سفرای دو دولت انگلیس و شوروی رساند و از آنها درخواست کرد که آنها نیز عملیات جنگی را متروک و پیشروی خود را متوقف سازند. دولت فروغی که از واکنش انتقامجویانه تودهٔ مردم علیه رضاخان و عمال او در وحشت و هراس بود ضمن ادامه مذاکرات سیاسی با متفقین بنا به‌صلاحدید رضاخان روز هشتم شهریور ماه در تهران حکومت نظامی اعلام و سپهبد امیر احمدی را به‌فرمانداری نظامی تهران منصوب نمود.

بدیهی است حکومت نظامی جز حماسی نبود که جهت صیانت دیکتاتور و همدستان او از خشم ملت مورد استفاده قرار گرفت. چنانکه رضاخان، افراد خانواده‌اش را به‌معیت یکی از صادق‌ترین و معتمدترین نوکرانش، رکن‌الدین مختاری به اصفهان فرستاد و خود در پناه مسلسل‌ها به‌انتظار حوادث نشست.

در همان روز یادداشت جوابیه دولتهای شوروی و انگلیس به‌دولت ایران تسلیم گردید. در یادداشت‌ها از دولت ایران خواسته می‌شد که:

۱ــ در مغرب و جنوب قسمتهایی از خاک کشور که از خانقین تا بندر دیلم کشیده می‌شود[1] و در شمال از اشنویه شروع و در علی‌آباد ختم می‌گردد[2] از قشون ایران تخلیه شود تا نیروهای نظامی متفقین آن نواحی را اشغال کنند.

۲ــ در ظرف یک‌هفته کلیه اتباع آلمانی را به‌استثنای اعضای حقیقی سفارت آلمان و چند نفر اشخاص فنی که در دستگاههای مخابرات و نظامی نباشند از ایران خارج نموده و اسامی آلمانیهای مزبور را برای موافقت نمایندگان سیاسی انگلیس و شوروی در تهران تسلیم نماید[3].

۳ــ تسهیلات لازم جهت حمل ونقل تجهیزات نظامی با استفاده از راه‌آهن و جاده‌های شوسه فراهم سازد. ضمنا" بند (هـ) از یادداشت شوروی حاکی بود که به "بنگاههای دولت اتحاد جماهیر شوروی برای توسعهٔ کار نفت در کویر خوریان مطابق قرارداد ایران و شوروی و همچنین برای توسعه امور شیلات در نواحی جنوبی دریای خزر

۱: خانقین کرمانشاه، خرم‌آباد، مسجد سلیمان، هفتگل، گچساران و از آنجا تا بندر دیلم.

۲: اشنویه‌حیدرآباد،میاندوآب زنجان، قزوین، خرم دره، زیرآب، سمنان، شاهرود و علی‌آباد.

۳: این ماده بعدا" به این شکل تغییر یافت: "اتباع آلمانی به قوای متفقین تحویل داده شوند."

مطابق قرارداد ایران و شوروی راجع به شیلات بذل مساعدت نماید."

در مقابل دولتهای انگلیس و شوروی موافقت می‌نمودند که:

۱ ـ حقوق مربوط به نفت و شیلات و غیره را مثل همیشه پرداخت نمایند.

۲ ـ وسایل تسهیل لوازم مورد احتیاج اقتصادی ایران را فراهم سازند.

۳ ـ پیشروی زیادتر نیروهای خود را موقوف ساخته به‌محض اینکه وضعیت نظامی اجازه دهد قشون خود را از خاک ایران خارج نمایند.

دولت فروغی برای تحویل ندادن آلمانیها شروع به‌چانه زدن کرد زیرا می‌خواست به‌جای تحویل آلمانیها و ایتالیائیها به نیروی متفقین. آنها را خود از طریق ترکیه روانه آلمان سازد. آلمانیها نیز با استفاده از مسامحه و جانبداری دولت ایران از عدم تحویل آنها، عده‌ای مخفی شدند تا کارهای نیمه تمام خود را دنبال کنند و عده‌ای دیگر نیز مسلحانه در سفارت آلمان موضع گرفتند. در این مورد در یادداشتهای سیاسی فرخ، که خود یکی از مهره‌های حکومت استبداد بود چنین می‌خوانیم:

"... پس از ورود قوای متفقین به خاک ایران، دسته‌دسته آلمانیهای مقیم ایران از ترس قوای متفقین به‌داخل سفارتخانه آلمان پناه می‌بردند و درست دهم یا دوازدهم شهریورماه بود که به سپهبد امیر احمدی گزارشی محرمانه رسید که آلمانیها در داخل سفارت خود چادر زده و همه آنان مسلح به مسلسل‌های دستی سبک هستند و آماده‌اند تا بلوای جدیدی راه بیاندازند."

... سپهبد امیراحمدی به‌خاطر حفظ امنیت تهران و برای آن‌که بهانه به‌دست متفقین ندهد، بلافاصله یکی از باغهای مشجر و بزرگ مقابل سفارت آلمان را مملو از سربازان ایرانی نمود. مسلسل‌ها را درست مقابل در ورودی سفارت و دیوارهای آن کار گذاشت تا اگر آنها خواستند اقدامی کنند مواجه با عکس‌العمل ارتش ایران شوند. تهران دو روز بحرانی را به‌این کیفیت گذراند و ناگهان در روز سوم "اتل" سفیر آلمان که از نازیهای متعصب بود، مذاکرات خویش را با نمایندگان سیاسی ایران در مورد عزیمت اتباع آلمانی از ایران قطع کرد و با لحن تندی گفت: " تا سربازان ایران به‌محاصره سفارت ادامه می‌دهند، من حاضر به‌هیچ گونه مذاکره و توافقی در مورد کوچ اتباع آلمانی از ایران نیستم." و حتی تهدید کرد که: " پیشوا مواظب رفتار شما است ـ پیشوا انتقام خواهد گرفت..."[1]

... این مرد در آن لحظات این‌قدر برای ایران اشکال تراشید و این‌قدر در مورد خروج اتباع آلمانی از ایران مسامحه کرد که بالاخره صدای آقای انتظام که مامور مذاکره با وی در مورد خروج اتباع بیگانه از ایران بود درآمد و صریحا" به‌او گفت که: آقای سفیر!

۱: خاطرات سیاسی فرخ، صفحه ۴۲۹.

شما چرا قبول نمی‌کنید که آلمان لااقل در ایران جنگ را باخته است؟ اگر شما با زبان خوش ما از اینجا نروید، اجباراً " با زبان بد متفقین از ایران رانده خواهید شد. آیا این سزاوار است که شما پاسخ دوستی را با دشمنی بدهید؟!"

" مسلماً " یکی از دلایل اینکه متفقین برخلاف قول و قرارهای متبادله تهران را نیز اشغال کردند، سماجت همین آقای " اتل " در مورد خروج اتباع آلمانی از ایران و یا فعالیتهای بچگانه بعضی از عمال و جاسوسانش در ایران بود. . . "[1]

بالاخره رفتار دولت ایران منجر به آن گردید که روز پانزدهم شهریور متفقین در جواب تلاشهای ایران برای تحویل ندادن اتباع آلمانی به آنها یادداشت ذیل را به وزارت خارجه ایران تسلیم نمودند: " در عرض چند روز گذشته اوضاع محلی به‌نحوی تغییر یافته که دولت متبوعه دوستدار تعلیماتی را که نامهٔ اینجانب مورخهٔ ۳۰ اوت (۸ شهریور) برآن مبتنی بود، تنظیم نمودند پیش‌بینی نگردیده بود، از لحاظ اینکه تصفیه امر جهت دولت ایران آسانتر گردد قوای متفقین شهر تهران را اشغال ننمودند لیکن سفارتخانه‌های دول محور این خودداری را فقط علامت ضعف پنداشته و از آزادی که از این رهگذر جهت آنها پیش آمده، استفاده نموده به‌وسیلهٔ هجو و تنقید دو دولت، اعلیحضرت پادشاه انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی و تخدیش اذهان عمومی توسط تبلیغات محلی و رادیوی آلمان و ایتالیا موجبات زحمت و اشکال دولت ایران را فراهم نموده‌اند. بنابراین دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ناگزیر است به‌دولت ایران اطلاع دهد که لازمست به‌اسرع اوقات ممکنه سفارت آلمان به‌انضمام سفارتخانه‌های دیگر که تحت اداره آلمانیها می‌باشند یعنی سفارتخانه‌های ایتالیا، مجارستان و رومانی برچیده شوند. این تقاضا امروز صبح شفاهاً " به‌جنابعالی ابلاغ گردید. لیکن مقتضی می‌دانم آن‌را کتباً " نیز اظهار داشته و خاطر آن‌جناب را متذکر شوم زمانی‌که سفارتخانه‌های نام‌بردهٔ بالا بسته نشده دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از دولت ایران تقاضا می‌نماید کلیهٔ تسهیلات مربوط به پیک و رمز را موقوف نموده و نگذارند سفارتخانه‌های مزبور از دستگاههای بی‌سیم فرستندهٔ خود استفاده کنند و در مورد اشخاصی‌که به آن سفارتخانه‌ها ایاب و ذهاب می‌نمایند و همچنین در باب عملیات و اقدامات این سفارتخانه‌هاکه مورد سوءظن است تفتیش و مراقبت کاملی به‌عمل آورند.

ر. و. بولارد "[2]

دولت ایران در عین‌حال که برای تحویل ندادن عمال نازی چانه می‌زد، در

۱: خاطرات سیاسی فرخ، صفحهٔ ۴۴۲.

۲: اطلاعات هفتگی، شمارهٔ ۲۷، مورخهٔ بیست‌و هشتم شهریور ماه ۱۳۲۰.

یادداشت خواسته خود از این‌که دولت انگلیس مانند گذشته با پرداخت حق‌الامتیاز نفت جنوب و دولت شوروی با پرداخت حقوق ایران بابت شیلات بحرخزر موافقت کرده‌اند، اظهار امتنان نمود.

حال آن‌که برداختهای فوق جزء حقوق مسلم مردم ایران بود لذا نه طرح آنها لزومی داشت و نه سپاسگزاری از آنها.

روز هجدهم شهریور ماه سال ۱۳۲۰ دولت ایران با تعطیل سفارتخانه‌های موردنظر متفقین موافقت نمود ولی روز بعد با توافق رضاخان و کارگردانی مختاری رئیس شهربانی، روزنامه اطلاعات سرمقاله خود را به "تأثرعمومی" اختصاص داد که ذیلاً نقل می‌گردد:

" مردم پایتخت از چند روز پیش منتظر نتیجهٔ اقدامات دولت راجع به‌حل قضایای اخیر بوده و در حقیقت با کمال بی‌صبری انتظار جلسهٔ دیروز مجلس‌شورای ملی‌را می‌بردند ولی با اظهاراتی که از طرف مقامات رسمی دو دولت همسایه ضمن‌نطقهایی که ایراد نموده بودند ابراز شده هیچ‌کس انتظار نداشت قضایا به‌این صورت درآمده و شرایطی به‌این دشواری تحمیل شده باشد. و همان‌طوری‌که دیروز نمایندگان مجلس پس از شنیدن گزارش‌های دولت متأثر گردیدند و وضع مجلس حالت بهت و حیرت به‌خود گرفت دیشب نیز مردم پس از آگاه شدن از جریان، بی‌نهایت افسرده و متألم شدند و تعجب‌و شگفتی آنها نیز حد و اندازه نداشت. چیزی که بود خونسردی و متانت خود را حفظ می‌کردند و از ابراز احساسات درونی خودداری می‌نمودند.

دولت ایران از آغاز جنگ کنونی کوشش فراوانی برای حفظ روابط دوستانه خود با دو دولت همجوار سعی بی‌پایان کرد ولی همانطور که آقای نخست‌وزیر در نطق مؤثر خود دیروز اظهار داشتند تقدیر چنین بود که ما هم از آتش این جنگ جهانسوز برکنار نمانیم و ملت صلحجو و بیغرض ایران نیز دچار آفات و لطمات آن گردد.

البته خوانندگان ما هرقدرمتأثر و اندوهناک باشند حق دارند زیرا ما امروز با مشکلات سختی روبرو شده‌ایم که در حقیقت هیچ منتظر و مستحق آن نبودیم و حتی در تصور و اندیشهٔ ما نیز نمی‌گنجید. ولی دولت هم جز رویه‌ای که پیشهٔ خود ساخته بود چاره نداشت و در این موقع بحرانی و دشوار جز این راهی به‌نظر نمی‌رسید. راست است که ما با دولت آلمان و ایتالیا جز یک روابط عادی و اقتصادی روابط دیگری نداشته‌ایم ولی میل داشتیم به‌این روابط حسنهٔ ما خللی وارد نیاید و اصل بی‌طرفی کامل هم که مرام و آرزوی عمومی ملت ایران می‌باشد همین اقتضا را داشت که ما با تمام دولت‌ها و ملت‌های جهان دارای روابط دوستانه و حسنه باشیم.

متأسفانه دولت ما امروز ناگزیر شده است که سفارتخانه‌های آلمان و ایتالیا و رومانی و مجارستان را در ایران برچینند ولی سفارتخانه‌های ما در پایتخت این کشورها مانند پیش دایر و روابط سیاسی ما هم با آنها برقرار خواهد ماند. در هرصورت باید این حقیقت را

بگوییم که انتظار مردم ایران از دولتهای اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان در عالم همسایگی و دوستی خیلی بیشتر از اینها بودو ماعقیدهٔ خود را در شماره‌های آینده تشریح خواهیم کرد.

پندار"[1]

چون انتشار این مقاله تاثیر بسیار سوئی در سفارتخانه‌های متفقین در تهران بخشید لذا دولت فروغی خود را در انتشار آن دخیل ندانسته روزنامهٔ اطلاعات را توقیف نمود ولی شهربانی بلافاصله امریه‌ای به‌ادارهٔ روزنامه فرستاد که " شما می‌توانید پس از سه‌روز روزنامه را منتشر کنید."[2]

متفقین مایل بودند که قدرت مرکزی از هم نگسلد تا آنها بتوانند تمام قوای خود را در جبهه‌های جنگ مصروف دارند. همانطور که در یادداشت‌های آنها ذکر شده اشغال تهران نیز مورد نظر نبود ولی رفتار جانبدارانهٔ شخص رضاخان و دولت فروغی با عمال نازی موجب شد که متفقین وارد تهران شده خود در کار تصفیهٔ نازیها دخالت نمایند.

روز بیست و پنجم شهریورماه قبل از آن‌که نیروهای متفقین وارد تهران شوند،[3] رضاخان بنابه‌توصیهٔ سفارت‌انگلیس‌از سلطنت کناره‌گیری کرد و استعفانامهٔ خود را تقدیم مجلس شورای‌ملی نمود. استعفا و کناره‌گیری از سلطنت برای او ضرورتی بود اجتناب‌ناپذیر. زیرا ظلم و ستمی که در دورهٔ بیست سالهٔ حکومت خود به‌مردم ایران روا داشته بود از طرفی و سیاست نادرست او در برابر متفقین از طرف دیگر، امکان ادامهٔ فرمانروایی برای او باقی نگذاشته بود.

بعلاوه همان قدرتی که رضاخان میرپنج را به‌سلطنت رسانیده بود، چون دیگر وی را مفید فایده نمی‌دید از صحنهٔ سیاست کنارش گذاشت.

رضاخان در استعفانامهٔ خویش چنین می‌نویسد: " نظر به‌این که من همهٔ قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام حس می‌کنم که‌اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیهٔ جوانتری به‌کارهای کشور که مراقبت دایم لازم دارد بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد. بنابراین امور سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کنار نمودم و از امروز که روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ است عموم ملت از کشوری و لشگری، ولیعهد و جانشین مرا باید به سلطنت بشناسند و آنچه نسبت به من از پیروی مصالح کشور می‌کردند نسبت به‌ایشان بکنند.

امضاء[4]

۱: روزنامه اطلاعات به تاریخ ۲۰/۶/۱۹
۲: کتاب " سوم تا بیست و پنجم شهریور " صفحهٔ ۲۱۱ .
۳: روز ۲۰/۶/۲۶ نیروهای متفقین وارد تهران شدند.
۴: اطلاعات هفتگی، شمارهٔ ۲۷ — ۲۰/۶/۲۸ .

استعفانامه توسط فروغی نخست‌وزیر خوانده شد و سپس خود وی نطقی به‌شرح ذیل ایراد نمود.

" . . . در این موقع که ایشان (محمد رضا پهلوی) زمام امور را به‌دست گرفتند و بنا شد، کنارگیری اعلیحضرت سابق و زمامداری اعلیحضرت لاحق را به‌عموم ملت ایران اعلام کنیم، امر فرمودند که به‌اطلاع عامه و مجلس شورای‌ملی برسانیم که ایشان در امر ملت و مملکتداری اصول مشروطیت و قانون اساسی را کاملا" رعایت خواهند کرد و فرمودند ملت ایران بداند که من کاملا" یک پادشاه قانونی هستم وتصمیم قطعی من براین‌است که قانون اساسی را کاملا" رعایت نمایم . . . اعلیحضرت جدید معتقدند اگر در گذشته نسبت به‌مردم جمعا" یا فردا" تعدیاتی شده از هرناحیه‌ای که باشد از صدر تا ذیل مطمئن باشند رسیدگی و اقدام خواهیم کرد که این تعدیات مرتفع و به‌طرز رضایت‌بخش جبران شود."[1]

در همان جلسه عده‌ای از نمایندگان مجلس اظهاراتی نمودند که بعضی از آنها ذیلا" نقل می‌گردد:

سید یعقوب انوار چنین گفت: " الخیر فی‌ما وقع، یک پیشامدی واقع شده است که انشاءاله رحمان امیدواریم این پیشامد برای ملت ایران پیشامد نیکی باشد و سعادت ملت ایران در این پیشامد باشد که از تحت یک فشار خیلی ممتدی نجات پیدا کردند. و من یک خوشوقتی دارم که الان دارم در یک مجلسی صحبت می‌کنم که عموم نمایندگان مجلس مثل سابق یک روح اتحاد و یگانگی با پشتیبانی از کابینه و دولت دارند که انشاءاله امیدوارم تمام خرابیهای سابق ما ترمیم شود مثلا" من می‌گویم سئوال دارم یا استیضاح دارم از فلان وزیر، فوری آن وزیر حاضر شود. روزنامه‌های ما نباید مثل مرغ منقار چیده در قفس آهنین باشند. تا کی باید ملت ایران صدا نداشته باشد که بگوید آقا! ظلم، خانهٔ مرا خراب کرده است . . ."[2]

نماینده دیگر مجلس علی دشتی مراتب ذیل را اظهار داشت: " البته مطلب خیلی زیاد است و مطلب گفتنی مخصوصا" خیلی زیاد است. اما به‌متابعت از نظر آقای نخست‌وزیر ما از همهٔ مطالب گفتنی صرفنظر می‌کنیم فقط یک‌موضوع‌است‌این‌جا که بسیاری از رفقای مجلس من با من صحبت کردند و این حکایت از این می‌کند که یک نگرانی فوق‌العاده بین مردم هست.

قسمت اخیر نطق آقای نخست‌وزیر که فرمودند اعلیحضرت همایون جدید میل دارند به‌این‌که تمام خرابکاریهای گذشته ترمیم شود بنده را تأیید و تشجیع می‌کند که این نگرانی آقایان را به‌عرض آقای نخست‌وزیر برسانم. در مدت تقریبا" متجاوز از بیست‌سال

۱: اطلاعات شمارهٔ ۴۶۵۱ به تاریخ ۲۰/۶/۲۵ .

۲: اطلاعات شماره ۴۶۵۱ ، ۲۰/۶/۲۵ .

اعلیحضرت شاه سابق زمامدار مطلق و اختیاردار و بدون نظارت در تمام امور مالی و اقتصادی مملکت بودند.

مردم عجالتاً" می‌خواستند که این قسمت بطور صریح معلوم شود که حقوق افراد و دولت بطور صحیح حفظ شده باشد. خلاصه وکلاء میل دارند بفهمند تعدی و اجحافی به‌مالیه مملکت نشده است و بنابراین بیشتر از هیئت دولت این تقاضا را دارند که مواظب این‌کار باشند.

ما میل داریم ببینیم چه تدابیری اتخاذ می‌کنند. البته خود دولت تدابیر معقولی اتخاذ می‌کند و این‌را ما باید بدانیم که‌چه اقدامی می‌کنند. مخصوصاً" در قسمت جواهرات سلطنتی که اخیراً" مطرح بوده دراین موضوع باید رسیدگی کامل شود و این‌که صدنفر یا دویست‌نفر بروند آنجا و جواهرات را ببینند فایده ندارد بلکه باید یک هیئت طرف اعتماد مجلس معین شود که آنها را تطبیق کنند با ثبت‌های آن."[1]

پیش از ظهر روز ۲۰/۶/۲۶ جلسه‌ٔ خصوصی مجلس شورای ملی تشکیل گردید در این جلسه مطالب بسیاری از جمله رسیدگی دقیق به‌اشیاء گرانبها و جواهرات سلطنتی و احقاق حق مردم و بازگرفتن املاک، تامین آسایش و رفاه عمومی، الغای قوانین سخت و پایین آوردن میزان بودجهٔ هنگفت و کمرشکن و تخفیف قسمتی از عوارض و مالیاتهای گوناگون که غیرلازم به‌نظر می‌رسد، لغو قانون فروش املاک موقوفه، آزادی زندانیان بی‌گناه و بالاخره اجرای اصول دادگستری و مشروطیت مورد مذاکره واقع شد[2].

ساعت چهار بعد ازظهر همان‌روز، محمد رضا پهلوی طی مراسم خاصی در مجلس شورای ملی حاضر شد و پس از ادای سوگند جانشین پدر گردید.

وی در سوگند نامهٔ خود چنین‌گفت: به‌کلام اله مجید و برآن‌چه نزد خدا محترم است قسم یاد می‌کنم که قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان بوده و منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم! گرچه پدر تاجدارش نیز چنین سوگندی در پیشگاه ملت ایران یاد کرده بود!

در این هنگام هیجان عمومی به‌اوج خود رسیده و ندای تشکیل محاکمات ملی، آزادی زندانیان سیاسی و تبعید شدگان، برگرداندن املاک غصبی رضاخان و مجازات جانیانی که دست به‌خون آزادی‌خواهان و مردان شریف کشور ما آلوده بودند در سرتاسر ایران طنین‌افکن بود. مردم می‌خواستند که قبل از رسیدگی به‌حساب تعدیات و اجحافات بیست‌ساله اجازهٔ خروج به‌دیکتاتور سابق داده نشود. مجلس شوروی ملی نیز براثر فشار مردم و جهت حفظ ظاهر با مردم همصدا شده بود. شور و هیجان عمومی حتی به زندانها

۱: اطلاعات شماره ۴۶۵۱، ۲۰/۶/۲۵.
۲: روزنامهٔ ایران، شماره ۶۶۷۵، ۲۰/۶/۲۷.

سر سرایت کرده بود. مثال بارز آن حوادثی است که شب ۲۰/۶/۲۶ در زندان قصر اتفاق افتاد.

اینک جریان حادثه را از زبان بزرگ علوی که خود یکی از زندانیان رضاخان بود بشنوید:

" اینست آنچه من به‌چشم خود دیده‌ام. از پشت پنجرهٔ کریدور هفت، به جمعیتی که پشت در آهنین و پنجره‌های کریدور شش ایستاده بودند، تماشا می‌کردم. فاصلهٔ ما از آنها شاید دو تا سه متر بود. یکی از رؤسای ایل بختیاری به‌زبان لری با آنها صحبت می‌کرد، می‌خواست آنها را متقاعد کند که یک شب فقط اجرای فکر خود را به‌تعویق اندازند.

رؤسای کردها و لرها که با این قیام مخالف بودند یا به‌کریدور ما پناه برده و یا خود را در گوشه‌ای از هشت پنهان کرده بودند. وکیل هشت مثل موش آب کشیده از ترس می‌لرزید.

آژان کلیددار که برای کلید خود به‌اندازهٔ چوگان شاهی اهمیت قائل بود به‌کلی خود را باخته و جنب نمی‌خورد.

آن رئیس ایل بختیاری مدتی با شورشیان صحبت می‌کرد، بالاخره نتوانست آنها را قانع کند و عصبانی شد. از آنها پرسید: - " چه می‌خواهید بکنید؟ " - ما می‌خواهیم در را بشکنیم و از زندان بگریزیم. " - " دم در مسلسل کار گذاشته‌اند، چطور می‌خواهید در را بشکنید؟ اگر راست می‌گویید، این در را باز کنید ببینم. "

" با یک تکان و یک صدای دسته جمعی " یا حسین " قفل سنگین از هم پاره و در باز شد. این جنبش کوچک ملی، این لب‌پر نهیب تلاطم و توفان انقلاب ملی منظرهٔ زیبایی برابر ما عرضه داشت.

جوانی بیست و پنج ساله، سینه چاک و با پیراهن پاره، تکه‌چوبی در دست داشت و جمعیت را اداره می‌کرد. ما نفرات پنجاه‌وسه‌نفر که پشت پنجرهٔ آهنین ایستاده بودیم، با وجودی‌که با این اقدام آنها مخالفت داشتیم (زیرا یقین داشتیم که خون رشیدترین آنها بدون اخذ هیچ‌گونه نتیجه‌ای ریخته خواهد شد) وقتی این منظره را مشاهده‌کردیم، وقتی که دیدیم که چگونه آتش قدرت ملی زبانه می‌کشد، بی‌اختیار به‌این نیروی سدشکن آنها تحسین گفتیم و هورا کشیدیم. همین‌که مردم به‌سوی در بزرگ روآور شدند، صدای اولین تیر به‌گوش رسید و در اثر همین تیر آن جوان بیست و پنج‌ساله جان داد، در پانزده‌سالگی او را دستگیر کرده و به پنجسال حبس محکوم کرده بودند. تا ساعت مرگ ده‌سال در زندان ماند، پنج سال نیز زیادی حبس کشیده بود. او اولین کسی بود که از پله‌های هشت اول زندان به‌طرف در بزرگ آهنین عمارت زندان رفت. موقعی‌که می‌خواست توسط یک میلهٔ آهنی با یک حرکت اهرمی قفل را باز کند، در همین موقع تیری به‌پهلوی او اصابت کرد و به‌زمین افتاد.

بدین ترتیب در همان ساعاتی که فروغی قولنامهٔ شاه را مبنی بررعایت اصول دموکراسی و آزادی‌خواهی قرائت می‌کرد، کف کریدورهای زندان با خون چندین نفر بی‌گناه و با گناه آلوده شد."[1]

دولت فروغی که تمام همّ خود را در راه تسکین خشم و هیجان عمومی، به‌منظور نجات رضاخان از مهلکه و حفظ دستگاه رضاخانی مصروف می‌داشت اولاً" در جلسهٔ خصوصی مجلس نمایندگان قول داد که خروج رضاخان با اجازهٔ مجلس خواهد بود. ثانیاً" در تاریخ بیست و هشتم شهریور ماه فرمانی مبنی بر مشمولیت یک‌ربع (یک چهارم) از محکومیت زندانیان سیاسی را از جانب رضاخان صادر کرد و در نتیجه عده‌ای از زندانیان سیاسی آزاد شدند. ثالثاً" فرمول هبه نامه را اختراع نمود و جهت اجرای آن ابراهیم قوام و دکتر سجادی را برای دریافت سند واگذاری املاک و مستغلات رضاخان به اصفهان فرستاد.

سند مزبور در اصفهان تنظیم و به‌شرح ذیل به‌استحضار مجلس رسانده شد:

" به‌نام خداوند متعال - چون از ابتدای تأسیس و تشکیل سلطنت خود پیوسته در فکر عمران و آبادی کشور بوده و این مطلب را در مقدمهٔ برنامهٔ اصلاحات کشور خود قرار داده بودم و همواره درنظر داشتم این رویهٔ عمران سرمشق کلیهٔ صاحبان زمین واملاک گردد تا در موقع خود بتوانم از ثمرهٔ این املاک کلیهٔ ساکنین و رعایای کشور خود رابهره‌مند نمایم و این فرصت در این موقع که فرزند ارجمند عزیزم اعلیحضرت محمدرضا پهلوی زمام امور کشور را به‌دست گرفته‌اند حاصل شده است بنابراین مصالحه نمودم کلیه اموال و دارایی خود را (اعم از منقول و غیرمنقول و کارخانجات و غیره) از هرقبیل که باشد به‌ایشان به‌مال‌الصلح ده‌گرم نبات موهوب تا به‌مقتضای مصالح کشور مصارف خیریه و فرهنگی و غیره به‌هر طریقی که صلاح بدانند برسانند."[2]

در همان جلسه نامهٔ محمدرضا پهلوی نیز به‌شرح ذیل تقدیم مجلس گردید:

چون منظور اصلی اعلیحضرت پدر بزرگوارم در واگذاری اموال خودشان به‌ما این بود که به‌مصارف خیریه برسد و ما هم همیشه سعی داشته و داریم که وسایل آسایش و رفاه عموم را از هرحیث فراهم آوریم بنابراین چنین تصمیم نمودیم اموالی که از قبیل املاک و مستغلات و کارخانجات به‌ما واگذار شده است به‌منظور ترقی کشاورزی و بهبود حال کشاورزان - ترقی اوضاع شهرها - ترقی صنایع کشور و بهبود حال کارگران - ترقی فرهنگ و بهداری به‌دولت و ملت اعطاء نماییم تابرحسب اقتضا و برای انجام منظورهای بالا یا املاک را به‌فروش برسانند و یا با حفظ و توسعهٔ آبادی آنها در ملک دولت نگه دارند و نیز

۱: کتاب پنجاه و سه نفر نوشتهٔ بزرگ علوی، صفحهٔ ۲۳۴.
۲: اطلاعات روزانه، شمارهٔ ۴۶۵۶، مورخهٔ ۲۰/۶/۳۰.

مقرر می‌داریم که اگر کسانی باشند که نسبت به‌املاک ادعای غبنی داشته باشند پس از رسیدگی به‌شکایات آنها از محل همین املاک رفع ادعا بشود."[1]

تمام اقدامات عوامفریبانهٔ دولت فروغی و دربار به‌دو منظور اساسی ذیل به‌عمل می‌آمد:

۱ – بی‌آن‌که رضاخان به‌جرم خفه کردن بی‌گناهان، زجر و شکنجه آزادی‌خواهان در سیاهچالها، حبس و تبعید کسانی‌که از مال و ناموس خود دفاع کرده بودند وسوءاستفاده از بیت‌المال و غصب اموال مردم به‌پای میز محاکمه کشانده شود وی را از ایران خارج نمایند.

۲ – برای فرو نشاندن خشم خروشان مردم که پایه‌های حکومت سابق را به‌لرزه درآورده بود فرصتی به‌دست آرند، تا اگر مهره‌ای ازگردونه خارج شد، دستگاه ظلم و بیدادگری پابر جای بماند و زنجیرهای استعمار از دست‌وپای مردم ایران بازنگردد.

بدبختانه در آن اوان ملت ایران هیچ‌گونه تشکیلات منظم و متحدی نداشت که بتواند جانشین حکومت رضاخان شود و متفقین‌نیز برای آن‌که امور جنگی آنها مختل نگردد، خواهی‌نخواهی بساط حکومت رضاخان ساختند به‌تصور این‌که به‌این وسیله بهتر می‌توانند منافع خودرا حفظ کنند.

املاک اختصاصی، ثروت و منابع درآمد رضاخان

رضاخان میرپنج افسر دیویزیون قزاق، در سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ که به‌اشاره آیرون‌ساید فرمانده قوای انگلیسی در قزوین به‌تهران آمد و سردار سپه شد و هم در بیست‌ویکم آذرماه ۱۳۰۴ که به‌تخت سلطنت نشست، نه ملکی داشت، نه کارخانه‌ای و نه وجوه نقدی در بانکهای خارج. ولی روز بیست و پنجم شهریور ماه ۱۳۲۰ که امکان زورگویی و ستمگری برای او باقی نماند و به اجبار از سلطنت کناره‌گیری کرد، وی با تملک حاصل‌خیزترین نقاط کشور در مازندران، گیلان، گرگان و سایر نقاط،بزرگترین مالک کشور ایران، و با در دست داشتن ذخایر نقدی در بانکهای انگلستان، آمریکا و آلمان، یکی از ثروتمندترین مردان جهان بود.

چگونه این ثروت کلان درمدت زمان محدودی فراهم گردید؟ از راهی بسیار سهل و آسان! در اوایل کار وزارت دارایی به‌صاحب ملک دستور می‌داد که چون نباید در محل علاقهٔ وی ملک و آبی داشته باشد، لذا ضروری است که املاک خود را به "شخص صلاحیتدار" (که صلاحیت‌آن‌را کمیسیون دولتی در محل تعیین می‌کرد) بفروشد والا وزارت دارایی املاک وی را متصرف خواهد شد. البته اکثرا" شخص صلاحیتدار" خود وزارت دارایی بود که با ملک را تصرف می‌کرد و با به ثمن بخس و به‌زور آن‌را می‌خرید و سپس

۱: اطلاعات شماره ۴۶۵۶، ۲۰/۶/۳۰.

به‌رضاخان منتقل می‌نمود.

اینک نمونه‌هایی از آن‌را ذیلا" نقل می‌کنیم:

شیروخورشید

وزارت دارایی

ورثهٔ جعفرقلی اسعد

" چون مقرر است که شما در حوزهٔ خوزستان دارای ملک و علاقجات آب و خاکی نباشید، علیهذا مقتضی است ازاین تاریخ تا مدت یک‌سال به اشخاصی که صلاحیت آنها برای خریداری املاک شما از طرف کمیسیونی که در محل تشکیل خواهد شد تصدیق شود، اقدام به‌فروش تمام املاک خودتان بنمایید. چنان‌چه پس از انقضای مدت مقرر، اقدام به‌فروش ننموده باشید وزارت دارایی املاک‌مزبور را تصرف نموده و در قبال بهای آن املاکی برای شما تهیه خواهد نمود. ـ از طرف وزیر دارایی، محمود بدر" از شماره نوزدهم سال دوم مرد امروز، مورخهٔ ۲۳/۲/۲۴.

شیرو خورشید

وزارت مالیه　　　　نمره ۱۳۶۰

آقای لطفعلی‌خان (سالار) ملک مرزبان

چون مقرر است که هرچه زودتر شما به‌کلی قطع علاقه از نقطهٔ مسکونی اولیهٔ خودتان بنمایید لذا اکیدا" به‌شما اخطار می‌شود که تا اول مهرماه ۱۳۱۴ باید به‌کلی اموال خودتان‌را هم از آن‌جا به‌مسکن فعلی خودتان انتقال بدهید و چنان‌چه تا تاریخ مذکور بطور کلی قطع علاقه ننمایید آن‌چه از اموال شما باقی مانده باشد، بلاعوض ضبط خواهد شد. وصول این‌مراسله را فوری اعلام دارید.　　　　وزیر مالیه"

اینک آن‌چه برسر این شخص و خانواده‌اش آمده است:

" آقای مدیر محترم نامه ملی مرد امروز، گرچه تعدیات مأمورین شاه سابق به‌اهالی شمال خاصه به‌اهالی کلارستاق براحدی از اهل کشور پوشیده نیست ولی یک پرده از غارتگری را خیلی‌ها اطلاع ندارند. قیمتی است عین امریه و قباله را درج فرمایند. چون در ۱۳۱۰ املاک‌کلارستاق را وزارت مالیه تصرف کرد. عده‌ای از طایفه‌های بنده را آوردند و در قصر حبس کردند بعد از چندماه زن و بچهٔ آنها را در کامیونها ریختند با هرخانواده پنج من تبریز بار بردند رشت. تمام با زور سرهنگ سهیلی آنها را دور گرداندند آوردند کاروانسرای زال محمد! مردها را به‌آنها ملحق بردند کرمان، بعد جیرفت، بعد شیراز. ده خانوار تلف شدند. اموال را هم با احشام هرچه بود مأمورین نظیمه و شاه بردند، به‌هرجا که می‌بایست برسد رسیده بود.

در ۱۳۱۳ مالیه، املاک را فروخت به‌شاه. بعد در ۱۳۱۴ این کاغذ را به‌شاه نوشته بودند.

در صورتی که نام و نشانی از اموال نبود. چهار سال پیشتر به‌غارت برده بودند. نمی‌دانم نوشتن این کاغذ در روی چه اصلی بوده. آقای فروهر معاون وزارت مالیه آن‌وقت و پدر مدیر کل آن‌وقت که هریک برای فنای ماها پیش قدمی می‌نمودند و ابتکار می‌کردند ممکن است پرسش شود که نوشتن این کاغذ از روی چه سیاست و اصلی بود.

سالار ملک مرزبان"

عین مقاله که در آن معامل محمود بدر کفیل وزارت مالیه به‌نمایندگی و نام دولت علیه ایران معامله را انجام داده نیز در روزنامه کلیشه شده است.

شمارهٔ ۲۶ سال دوم مرد امروز، مورخهٔ ۲۳/۵/۲۷

نامهٔ سرگشادهٔ لطفعلی سالار ملک مرزبان به‌مجلس شورای‌ملی چگونگی تصرف کلارستاق را روشن‌تر می‌کند:

" . . . از سال ۱۳۱۱ الی ۱۳۱۳ خورشیدی کلارستاق که یک صد و سی وچهار پارچه دهات ییلاقی و قشلاقی و مراتع و جنگلهای مفصل نیز دارد ضبط ادارهٔ دارایی و ادارهٔ املاک شد. جز دوازده پارچه ده که به‌دست صاحبانش باقیمانده در کجور و تنکابن هم عینا" ضبط املاک عملی گردید بعدها مازندران و گرگان و قسمتی هم از گیلان ضبط شد. چون شروع در تنکابن که محال ثلاث است شد جمعی از مالکین را گرفتند آوردند در قصر زندانی کردند و بعد زن و بچهٔ آنها را جمع کردند در حبیب‌آباد مثل مرغ در کامیونها ریختند[1] آنها را به‌چند دسته تقسیم کرده عده‌ای را به‌کرمان، جیرفت، بم، شیراز، کرمانشاهان، همدان، قزوین، زنجان، قم، کاشان فرستاده و چند خانوار را هم درتهران نگاه‌داشتند. یک‌عده هم در موقع تبعید خودشان با عائله فرار کردند و در الموت طالقان ساکن شدند.

یکی از همین تبعیدی‌ها از نی‌ریز فارس چنین می‌نویسد:

. . . آقای مدیر محترم، املاک کمینه واقع در دهستان کالج، کجرستاق، کجور مازندران بدون خریداری، بدون فروختن، بدون تعویض حتی بدون امضاء و بدون اخطار ضبط شد.

در سال ۱۳۱۲ این عمل با کمینه شده. آقایان وکلا و هیئت محترم دولت امروز، در آن روزها همه سرکار و مصدر امور بودند. اینها بدون کوچکترین توجهی به گرسنگی ما، دست ما را گرفته با وضع مبتذلی از خانه و آشیانه پنج‌هزار ساله ما، ما را بیرون کردند.

۱: روزنامه تجدد ایران، شمارهٔ ۲۲۷۸، به تاریخ ۲۰/۸/۲۲.

هرچه داشتیم ستوان حسن حریری و یک مأمور نمایندهٔ مخصوص آقای مختاری رئیس شهربانی به‌نام حراج، تاراج کردند. دیناری هم پول حراج به‌کسی پرداخت نشده. برای نمونه یک فقره قباله که از آقا محمدخان و رحمت‌الله‌خان دیوسالار دو پسر عموی مالک قریه پایین تاشکی گرفته به‌عرض می‌رساند:

سروان صفاری لاهیجانی با حسن حریری این دوپسر عمو را به حبیب‌آباد حلب، پای آنها را درکنده نموده با شلاق این‌قدر به‌کلهٔ آنها زدند تا امضاء گرفتند. جریب چهارهزار ریال را به جریب ششصد ریال قیمت کردند. موقعی‌که خواستند پولشان را بدهند نوای دیگری در صحنهٔ ظلم و تعدی پیدا شد و آن این بود، ۲۰۰ ریال جریبی تخفیف به‌شاه، ۲۰۰ ریال هرجریبی حق قباله نویسی، حق مباشر حسن حریری، حق پیشخدمت، سایر مخارج و محضر و غیره. جریب ۲۰۰ ریال می‌ماند. آیا دویست ریال را پرداختند؟ هرگز

امضاء ــ کمینه ماه سلطان دیوسالار دارای شناسنامه شمارهٔ ۱۰ ترکمن کجور مازندران"
شمارهٔ ۳۳۲۶، مورخهٔ ۲۰/۹/۱۰، روزنامهٔ تجدد ایران

اینک شرح حال یک مازندرانی ستمدیده از شمارهٔ ۱۱۷۹ مورخهٔ ۲۰/۷/۲۷ روزنامهٔ ستاره

" قبلاً " خدا و رسول و ائمهٔ اطهار را به‌شهادت می‌طلبم که آن‌چه عرض می‌کنم به‌قدر سرسوزن خلاف ندارد و چون روزنامه جا ندارد، نمی‌توانم جزئیات را بنویسم.

روز اول فروردین ۱۳۱۱ در ده خود میچکار واقع در کلارستاق با زن و بچهٔ خود به‌شادی عید نوروز مشغول بودم. چند نفر مأمور آمده بنده را گرفتند، هرچه خواستم بدانم برای چیست معلوم نشد. زن و بچه و بستگانم در حال وحشت و هراس بودند که مرا به نوشهر بردند.

در آنجا دیدم ۲۲ نفر دیگر هستند. دوازده روز بیست و دونفر را در یک اطاق کوچک انداخته بودند که موقع خواب مجبور بودیم همه از پهلو دراز بکشیم. بعد گفتند نفری سی‌تومان خرج راه تهیه کنید و یک تاجری را معرفی کردند که از او پول بگیریم."

نویسنده پس از شرح شکنجه و عذاب و توهینی که تا رسیدن به‌زندان قصرتهران کشیده، می‌گوید که در زندان وی را به‌حبس مجرد انداختند و سپس اضافه می‌کند: "خلاصه بعد از بیرون آمدن از اطاق مجرد، دیدم جمعی از آقایان علماو مالکین و خوانین تنکابن، کلارستاق و کجور در آنجا هستند از قبیل آقای میرزا طاهر تنکابنی، مرحوم منتظم‌الملک، مرحوم حسینقلی‌خان، مرحوم شیخ نورالدین، آقای ساعدالممالک خلعتبری و آقای میرممتاز و عدهٔ زیادی از آقایان خلعتبریها و ملاکین رودسر و لنگرود.

آن‌وقت معلوم شد که این یک بلای عمومی است ولی هیچ‌کس تقصیر خود را نمی‌دانست و همه ترسیده بودند و انتظار روزهای بدتری را داشتند. باری همه تا مدتی

در زندان بودیم، نه تحقیق کردند و نه رسیدگی در کار بود. . . در این ضمن هم حسینقلی‌خان نوهٔ سپهسالار که جزو این دسته بود در زندان مرد. پس از سه‌ماه زندانی بودن یک‌روز رئیس زندان تک‌تک ماها را خواست و به‌هرکس تکلیف نمود، در ظرف بیست و چهار ساعت صورت املاک و دارایی خود را بدهد.

در ضرب‌الاجل مزبور صورتها تهیه شد و دو روز دیگر آقای آیرم رئیس نظمیهٔ وقت آمدند و همه را جمع کرده گفتند: خیلی باید شکر کنید که اعلیحضرت از سرتقصیر شما گذشتند. چون نفسی از کسی برنیامد، زیرا کسی تقصیری نکرده بود. با تغیر گفت پس چرا تشکر و دعاگویی نمی‌کنید؟ عده‌ای از جمعیت با صدای بلند شروع کردند به‌دعاگویی و ثنا خوانی به‌شاه و خاندان سلطنتی. بعد آقای آیرم گفت اشخاصی که بین شما ملک ندارند چندنفر هستند؟ بنده و مرحوم ابوالقاسم کدیرسری و آقای کاظم حق‌کیفی که ملکی نداشتیم خود را بدون ملک معرفی کردیم. از مرحوم ابوالقاسم پرسید تو ملک داری؟ گفت داشتم تقدیم کردم. گفت به‌تو پول دادند؟ گفت مبلغی گرفته‌ام. گفت پدر سوخته کسی که پول می‌گیرد و ملک می‌فروشد تقدیم نمی‌کند، بگو فروختم. او هم گفت فروختم قربان. از کاظم پرسید توچه می‌گویی؟ چون فهمید چه قسم باید حرف بزند، گفت بنده از روی رضا و رغبت ملکم را فروختم و تا دینار آخر و تمام و کمال پول را هم نقداً" گرفتم.

به‌من گفت توچه می‌گویی؟ گفتم بنده ملکی ندارم و پدرم مالک است و به بنده مربوط نیست. همان‌جا امرکـــرد مـا سه‌نفر را که ملکی نداشتیم از زندان مرخص کردند و دیگران هم پس از ترتیب قباله و انتقال بعداً" مرخص شدند. آن‌وقت فهمیدم که استخلاص من به‌واسطهٔ ملک نداشتن و حبس سایرین به تقصیر ملک داشتن بود والا هیچ‌کس گناهی نداشت (املاک ما را نیز بعداً" از پدرم گرفتند) بعد از بیرون آمدن از زندان اسم ما را ساحلی گذاشتند و عده‌ای را نیز به شهرستانها تبعید و عده‌ای را با نداشتن حق خروج از شهر در تهران نگهداشتند."

". . . خلاصه اینست وضعیت ما که ملک و مال ما را به‌زور گرفتند. به بهانهٔ ملک و مال ما را حبس کردند. زن و بچه، لانه و آشیانه و همه چیز ما برباد رفت. حالا آقایان گمان می‌کنید اگر بعد از ده‌سال صدمه و مصیبت املاک ما را به‌ما بدهند از ما رفع تعدی شده است؟ نه به‌خدا، این تعدی هیچ وقت رفع شدنی نیست. ــ عباس نادری"

حقدر درست فهمیده بود یکی از نمایندگان مجلس عوام انگلستان که پس از مسافرت به ایران نوشت: " . . . رضاخان دزدان و راهزنان را از سرراههای ایران برداشت و به‌افراد ملت خود فهماند که منبعد در سرتاسر ایران فقط یک راهزن باید وجود داشته باشد. . ."[1]

۱: ایران ما، شمارهٔ ۵۴۲، "دربارهٔ مقامات مسئول چه می‌گویند." از نوشتهٔ "فوت" نمایندهٔ مجلس درانگلستان.

و این‌هم یک نامهٔ رسواگر دیگر :

" با کمال احترام به‌عرض می‌رساند : در سال ۱۳۱۱ شمسی کارپرداز املاک اختصاصی اعلیحضرت سابق در اشرف (بهشهر فعلی) حسب‌الدستور شاه سابق املاک موروثی این بنده را ضبط و تصرف و دوسال تمام محصول جنسی و نقدی املاک مزبور سدد را از مراتع و مزارع و جنگل (که سالیانه در حدود چهل‌هزار تومان به‌حقیر عاید می‌داشت) نیز ضبط و غصب نمود .

در مقدمهٔ امر ، بنده به تهران آمده و به‌تصور و امید احقاق حق خود و رفع تعدی مزبور به‌عرض عرایض تلگرافی و پستی مستقیما " به‌عنوان شخص اعلیحضرت سابق مبادرت نمودم فقط در جواب آخرین عریضه تلگرافی شهری‌ام آقای رئیس کابینهٔ مخصوص " آقای شکوه‌الملک " حقیر را تلگرافا " ــ که تلگراف مزبور موجود است ــ به‌کابینه احضار و شفاها " بیاناتی تهدیدآمیز از طرف اعلیحضرت وقت به حقیر ابلاغ فرمودند ــ که در موقع لزوم آن جواب و اظهارات شفاهی آقای شکوه‌الملک را به‌عرض خواهم رسانید ــ پس از دوسال عجز وناله ــ که سوابق اکثر عریضه‌هایم موجود است ــ وسالی معادل چهل‌هزار تومان غصب و ضبط املاک موروثی حقیر آقای سرلشکر بوذرجمهری به بنده و عدهٔ استخلاص املاکم را به‌شرط‌این‌که دوهزارتومان به‌ایشان بپردازم دادند .

بنده هم به‌واسطهٔ بیچارگی این پیشنهاد را پذیرفته و مبلغ یکهزار و صدتومان نقد و نهصد تومان سند به‌ایشان دادم که پس‌از تسلیم املاکم وجه مزبور را به‌ایشان بدهم . ولی بازهم نتیجه حاصل نشد تا آنکه در ۲۶ فروردین ۱۳۱۳ آقای مجدالسلطان لطیفی و چهار نفر مأمور یقه‌سرخ درباری ــ که سمت آنها را نمی‌دانم ــ بنده را از دربار به‌محضر رسمی شمارهٔ ۱۱ که تحت تصدی آقای شیخ عبدالحسین نجم‌آبادی و فعلا " شمارهٔ ۳ است به‌امر سرلشگر بوذرجمهری بردند . دم درب محضر آقای مجدالسلطان به بنده گفت شما را برای امضای قبالهٔ فروش املاکتان که در این محضر نوشته شده و حاضر است ، آورده‌ایم . درنظر داشته باشید که بی‌سروصدا و بدون کلمه‌ای اعتراض باید قباله را امضا کنید والا این چهار نفر مأمور که همراه شما هستند شمارا به‌جایی خواهند برد که دیگر روی اطفال خود را نبینید . پس از آن مرا وارد محضر نجم‌آبادی نموده و بدین نحو وادار به‌امضای قباله‌که به‌هیچ‌وجه از مضمون آن جزئی اطلاعی نداشتم ، نمودند . پس‌از ختم امضای سند و دفاتر محضر آقای مجدالسلطان به بنده اظهار نمود که چون شش‌هزار تومان بابت وجه این قباله باید به‌شما داده شود فعلا " هزارتومان وجه را در این‌جا دست‌گردان می‌کنیم ولی پول را در دربار به‌شما خواهم پرداخت .

ده قطعه اسکناس یکهزار ریالی از جیب خود بیرون آورده و شش نوبت به بنده دادند و به بنده دستور دادند دوباره روی‌میز گذاردم . پس از انجام این تشریفات یک قطعه‌از اسکناسهای مزبور را برداشته و خرد نموده پنجاه‌تومان آن‌را به آقا شیخ عبدالحسین

صاحب‌محضر به‌عنوان حق‌تحریر دادند. و از آنجا بنده را به‌منزل آقای سرلشگر بوذرجمهری به‌عنوان اخذ مبلغ مزبور بردند. آن‌جا که رفتم آقای سرلشگر بوذرجمهری پس از مطالبه و اخذ بنجاقهای موجوده املاکم، مبلغ پانصد وپنجاه تومان اسکناس به بنده داده و برای تتمه شش‌هزار تومان چنین اظهار داشتند: اولا" مبلغ چهارهزار و چهارصد تومان بابت مالیات دوساله ملک شما (که محصول آن‌را قبل از قباله گرفتن از بنده به‌قسمی که فوقا" عرض شده در حدود سالی چهل‌هزار تومان توسط کارپردازان درباری ضبط شده است) که مالیه مطالب است به‌مالیه باید بپردازیم. ثانیا" هزار تومان بابت تتمه دوهزارتومان که قرار بود به‌من داده باشید محسوب می‌شود. گرچه من موفق به استرداد املاک شما نشدم ولی زحمت خود را کشیدم چنان‌چه این شش‌هزار تومان را برای شما دست‌وپا کردم.

ثالثا" پنجاه تومان بابت حق محضر پرداخت شده‌است.

بنده جوابا" عرض کردم اولا" قیمت املاک بنده متجاوز از یک میلیون‌ونیم تـومان است نه شش‌هزار تومان. ثانیا" مالیات مورد مطالبه راجع به‌محصول دوساله‌ایست که به‌قسمی‌که خاطر محترم مستحضر است توسط کارپردازان دربار ضبط گردیده به بنده مربوط نیست و بنده برای یک‌شاهی امروز در این شهر سرگردانم و در موضوع دوهزارتومان هم با این بدبختی بلا سبب که برایم ایجاد شده است طبق قولی که داده بودید در صورتی (بود) که املاک و عواید ضبط شده را مسترد می‌فرمودید. حال که به‌این وضعیت درآمده است هزارو صدتومان سابق را نیز حقا" باید مستردفرمایید خصوصا" با وضع پریشانی که برایم ایجاد فرموده‌اید و امروز برای چند ریال قیمت نسخه و نان ظهر اطفالم سرگردان و متحیر می‌باشم. در جواب با کمال تندی وتشدد بنده را امر به‌سکوت و تهدید نموده و اظهار داشت که چنان‌چه این اظهارات را نوبت دیگر تکرار کنم پشیمان خواهم شد چه آن‌که برای تأدیب بنده اقدام متقضی خواهد نمود و پس از آن بدون اعتنا به التماس بنده، به بنده امر خروج از منزل خود نمود.

سه روز قبل که برای مستحضر شدن از موضوع قباله مزبوره به‌دفتر رسمی شماره ۳ مزبور مراجعه نمودم معلوم گردید که قباله مزبوره به‌شماره ۶۰۱۴ دفتر نماینده و ۷۰۲۰ دفتر سردفتر در تاریخ ۱۳/۲/۲۹ به ثبت وارد و مبلغ آن هم شش‌هزار و چهارصد و پنجاه و دوتومان و پنج ریال است نه شش هزارتومان!"

"... پس از چندی که از تاریخ قباله مزبوره گذشت از طرف شهربانی، بنده را جلب و بالاخره نزد آقای آیرم رئیس شهربانی وقت بردند. مشارالیه به بنده شخصا" اظهار نمود که حسب‌الامر شاهانه شما ممنوع از مراجعت به‌مازندران می‌باشید علیهذا باید کتبا" متعهد و ملزم شوید که به‌مازندران معاودت نکنی. بنده جوابا" عرض نمودم که بنده خلافی نکرده‌ام که مستوجب چنین مجازاتی باشم چه‌آن‌که متجاوز از ۱۵۰ سال است که پدران من

در مازندران متوطن و ممرمعاش من و خانواده‌ام عایدات باقیمانده املاک من است که در آنجا واقع است.

الزام به‌عدم خروج از تهران برای بنده مثل حبس ابد و محکومیت به‌مرگ یک عائلهٔ بی‌گناه هفتادنفری است. جواب دادند مگر املاک شما تمام خریداری نشده است؟ عرض کردم املاک میراثی مرا ضبط نمودند و فعلا" مختصری املاک خریداری شخص بنده در آن‌جا که سالی چهارهزارتومان عایدی آن یگانه ممر منحصر فعلی عائله و اطفالم است موجود است.

در جواب ضمن اظهار تأسف از این ابتلا برای حقیر به بنده فرمودند شهربانی مأمور است که شما را به‌قبول و اجرای این تعهد ملزم کند و چاره جز اطاعت ندارید و ورقه‌یی که قبلا" به‌خط دیگری تنظیم شده بود جلوی بنده گذارده و بنده را وادار به‌امضاء آن نمود.

طولی نکشید که از کسان بنده از مازندران اطلاع رسید که املاک خریداری شخصی شمارا نیز به ضمیمه املاک موروثی‌تان کارپرداز درباری اشرف (بهشهر) حالیه ضبط و عواید آنرا هم بردند بعلاوه کسان و رعایای شما را قهرا" به‌دفتر رسمی محل برده و املاک‌شما را به‌نام آنها قباله خریداری تنظیم نمودند و هرچه جواب دادیم که مالک این نقاط نیستیم تا این قباله را امضاء کنیم مؤثر واقع نگردیده و پس از الزام به‌امضای قباله‌های مزبور خواستیم وجوه آنرا لااقل گرفته برای شما بفرستیم، ما را به‌ضرب شلاق و تهدید به حبس و تبعید از دفتر خارج نمودند."[1]

عکس یادگاری مأمورین رضاخان با صاحب ملک زندانی و دستبند به‌دست پس از اخذ قباله، نیز سندی است تاریخی:

روزنامهٔ نجات ایران، در شمارهٔ ۵۷ خود تحت عنوان "طرز عمل اخذ قبالهٔ املاک از مردم در دورهٔ سابق" عکسی را کلیشه کرده که اشخاص ذیل را نشان می‌دهد:

" ۱ ـ ناصرعلی رئیس اداره آمار و ثبت احوال همدان که به‌منزل مادر آقای عبدالعلی ساترابی است وارد سده‌اند. ۲ ـ رسدیان دو محمودخان مأمور زندان تهران ۳ ـ فرهی مأمور ادارهٔ سیاسی شهربانی تهران ۴ـ علی‌رحمانی‌مأموراداره‌ٔسیاسی شهربانی تهران ۵ ـ عبدالعلی ساترابی صاحب ملک میان پشته واقعه در دوکیلومتری رودسر با دستبندزده از پشت. ۶ ـ بروین السلطنه مادر عبدالعلی ساترابی، زندانی. ۷ ـ زینب خانم عیال آقای ناصر علی‌رئیس آمار همدان ۸ ـ ناصرالملوک ساترابی دختر عبدالعلی ساترابی ۹ ـ کیوان رکنی ربیب‌ناصرعلی.

" روز هفده فروردین ماه ۱۳۱۷ آقای عبدالعلی ساترابی (را) که مدت یک‌سال در زندان شهربانی تهران از طرف پهلوی شاه سابق جهت غصب ملک او در قریه میان پشته

۱: روزنامهٔ تجدد ایران، شمارهٔ ۳۲۴۶، ۲۰/۷/۲۰.

واقع در دوکیلومتری رودسر که با مادرش پروین‌السلطنه شریک بود با اتومبیل نمره ۳ اداره‌ٔ سیاسی شهربانی تهران، به‌شهربانی همدان آورده و مأمورین شهربانی او را به‌منزل ناصرعلی‌رئیس آمار و ثبت احوال همدان که خانم پروین السلطنه و ناصرالملوک دخترش در آنجا بودند آوردند و گفتند اگر خانم پروین‌السلطنه وکالت فروش (میان پشته) را ... ندهند. او را (عبدالعلی ساتراپی را) خواهند کشت و جنازه‌اش را می‌آورند، مادر و برادر و عائله با مأمورین عموما" ناچار رفتند منزل آقای صدوقی صاحب محضر اسناد رسمی شماره یک همدان و وکالت فروش ملک را ... دادند.

و ضمنا" مأمورین کاملا" مشروب خوردند، در مهمانخانه روشن همدان و پس از ورود به‌خانه ناصرعلی، عکاس آوردند و این عکس را به‌نام یادگار انداختند.

" ... این تاریخچه برای اطلاع و آگاهی عموم و برای ضبط در تاریخ چاپ می‌شود تا معلوم شود که بدین وسایل اجبار و الزام اشخاص را به تفویض و تسلیم ملک و دارائی‌شان مجبور می‌نمودند. چنانکه ملاحظه می‌کنید (درعکس) ساتراپی دست از پشت بسته در تحت اسارت مأمورین و عائله بیگناهش اسروار در جلو آنها و با تهدید به قتل و وضع مذکور از او وکالتش سند اخذ نموده‌اند."[۱]

در اوایل سال ۱۳۲۰ تقریبا" تمام دهات و املاک مازندران و گرگان تملک و تصرف شده بود و دیگر محلی باقی نمانده بود که دیکتاتور ایران طمع به بردن و تملک آن داشته باشد و نظر به توسعه املاک مازندران عواید سرشار شاه سابق قوس صعودی خود را به‌حد اعلی طی نموده و وجوه هنگفتی در بانکها تمرکز پیدا نموده بود. بنابراین حرص و طمع شاه متوجه املاک و مستغلات تهران شده و داوطلبانه حاضر شده بودند که چون خیابان شاهرضا به‌نام خود او بود می‌خواست که این افتخار و موهبت عظمی (!) را نیز به اهالی تهران نصیب نموده و حاضر شده بود که کلیه خانه‌ها و مستغلات دوطرف خیابان شاهرضا را به‌طول از ابتدای میدان ۲۴ اسفند که به‌نام میدان مجسمه معروف است تا ابتدای دروازهٔ شمیرانات که تقریبا" به‌طول چهار کیلومتر بود و به‌عرض بیست‌متر (و بنا به پیشنهاد شهردار وقت به‌عرض ۵۰ متر) خریداری نماید...

در هرصورت تصمیم جدی گرفته شده بود و هیئت‌های مهندسین دسته دسته سه‌نفری و چهارنفری از طرف شهرداری مأمور مساحی و ارزیابی عمارات و مستغلات خیابان شاهرضا شده بودند. قیمت‌ها و ارزیابی‌ها هم خیلی " منصفانه" بود. اراضی خانه و مستغلات را متری هفت ریال و ساختمان یک‌طبقه را متری یک‌صد و پنجاه ریال و عمارات دوطبقه را متری دویست و پنجاه ریال ارزیابی و قیمت می‌نمودند. اولین معامله خیابان شاهرضا که کافه و باغ شهرداری بود (نیز) انجام شد. بطوری‌که رادیوی لندن خبر داد به‌نفع شهرداری

۱: نجات ایران، شمارهٔ ۵۷، مورخهٔ ۲۱/۴/۴، صفحهٔ اول ستون ۵ و ۶.

متری هفت ریال معامله آن انجام شده بود . . . "[1]

بدین ترتیب " کار خرید املاک به‌جایی رسید که دیگر هیچ‌کس قادر نبود که حرسی ملک داشته باشد . مثلاً " خانه‌ای را در بهشهر به یک‌تومان خریدند . . . مع‌الوصف (در مازندران) به‌رفتن املاک و هستی مردم قناعت نکردند . رعایا باید با خرج خود از سمت فرسخ راه بیایند برای املاک کار کنند و آنها جز شلاق با کس دیگری سروکار نداشتند . شبها آنها را به طویله برده و صبح آنها را به‌مثل بهائم خارج می‌کردند . رعایا گرسنه و برهنه بودند . اگر یک‌نفر از آنها اظهار کسالت می‌کرد دوا و غذایش شلاق بود تا این‌که جان بسپارد و از شر مأمورین بی‌رحم خلاص گردد . " علاوه‌براینها " ناموس مردم در دست رؤسای املاک بازیچه (ای بیش نبود . . .)"[2]

ذکر یکی دونمونه ازنحوهٔ رفتار مأمورین املاک با مردم نیز بی‌مورد نخواهد بود .

اهالی کلارستاق مازندران تحت " عنوان دادخواهی دهقانان شمال" چنین می‌نویسند :

" . . . *قاسم ماکویی کارپرداز املاک اختصاصی در منطقهٔ کلاردشت* ۱ ــ *دختر باکرهٔ* *قاسم رودبارکی را در خانه انداخته و یک‌نفر اجنبی را هم به‌جان این‌دختر انداخته و امر* نموده به‌عمل زشت مرتکب شود .

۲ ــ *طلعت نام زن یارمحمد ابوالحسنی لاهویی را به اندازه‌ای کتک زده که در زیر* چکمه جان را به‌جان ستان تسلیم کرده است ! *علت این فجایع برای اخذ دونیم پهلوی از* زوجه مزبوره بوده .

۳ ــ *آقای حبیب‌اله لاهویی یکی از رجال کلاردشت را در ملاء عام آن‌چه لازمه* کتکاری بوده نموده و بعد *امر* نموده به‌آب سرد زمستان بسته ، پس *از* بیرون آوردن *از* آب سرد ، *پالان الاغی را به کول او گذاشته و برده در دهکده لاهو او را گرداند .*

آقاجان نام حسنکیفی را دهنه و رکاب زده قدیر نام پسرعموی مشارالیه را امر کرده سوارش شده با دیگ در محل چرخانده . *علت این فجایع برای نیم‌من سیب‌زمینی بوده که* با دسترنج خودش به‌عمل آورده و چیده بوده است . . .

از طرف عموم اهالی کلارستاق ــ فیاض حاتمی"[3]

واین هم یک نمونه بی‌رحمی دیگر : " . . . رامسر وقتی بهشت برین شد و آن عمارت زیبادر آن به‌وجود آمد کمتر رنگ آدم را می‌دید و اغلب اوقات سال به‌جز مسافرین اتومبیل سوار که از آن‌جا عبور می‌کردند کسی دیده نمی‌شد . این نبودن جمعیت وخالی بودن

1: مرد امروز ، سال دوم ، شمارهٔ ۲۵ ، ۲۳/۴/۲۴ .
2: مهرایران شمارهٔ ۳ به تاریخ ۲۰/۱۰/۴ . نوشتهٔ مرتضی کشوری .
3: نجات ایران شماره ۱۴۸ به تاریخ ۲۰/۸/۲۸ .

ناشیها از آدمی. خری را ترغیب نمود که از آن سبزه‌زارها و علف دهاتی شرش کند...
در حین خوردن خر بیچاره را گرفته و برای مجازات حاضرش کردند... می‌بایست طوری
خرها را برسانند که آدم‌ها تکلیف خود را بدانند... به‌امر متصدی املاک یک شیشه نفت
آورده روی خر ریخته و آن‌را آتش زدند. خر زبان بسته می‌سوخت و به‌این طرف و آن طرف
می‌دوید تا آن‌که از پا افتاد.

جناب کاربردار هم از این پیروزی بزرگ برخود می‌بالید و می‌گفت: "اینست سزای هر کس که از حد خارج شود..."[1]

ولی املاکی که رضاخان به‌زور و ستم از مردم غصب می‌نمود، حرص و ولع سیری ناپذیر وی را کفاف نمی‌کرد. لذا به‌دستور او مجلس شورای ملی قانون "فروش املاک خالصه" را به تصویب رساند. تا "شاهنشاه عظیم‌الشان" بتواند بهترین املاک خالصه را به‌اسم خود و فرزندانش منتقل نماید.

ای. ک. س. لمپتون محقق و استاد دانشگاه لندن در کتاب خود موسوم به "اصلاحات ارضی ایران" می‌نویسد: "رضاخان در ترکمن صحرا که قسمت اعظم آن منطقهٔ خالصه بود، چهارصد ده خالصه خریداری نمود."[2] این املاک هنوز در مالکیت دربار سلطنتی بوده و به‌اسم دهات مکاسره مورد بهره‌برداری است. روزنامهٔ داد تحت عنوان "راجع به‌املاک واگذاری" در این‌باره توضیحات ذیل را دارد: "دولت در شهرستان گرگان یک‌صد وبیست‌و پنج پارچه قریه و قصبه مهم که اغلب آن، قرای شش‌دانگی بوده، داشته. وزیر دارائی وقت مثل این‌که از کیسهٔ فتوت خود بخشش می‌کند، تمام این ۱۲۵ پارچه‌خالصهٔ دولت را فقط و فقط در مقابل هفتاد و پنج‌هزار تومان به‌شاه سابق انتقال داده که تنها سه دانگ قصبه مهم کردکوی و مزارع تابعهٔ آن که از جمله ۱۲۵ پارچه مورد انتقال بوده بیش از دومیلیون ونیم ریال یعنی سه برابر وجهی که برای ۱۲۵ پارچه داده شده است، ارزش داشته..."[3]

و در اعلام جرم دکتر مصدق به محمود بدر وزیر دارایی، راجع به‌یکی از دهات خالصه چنین آمده است: "گزارش آقای مجیدزاده در مورد خیرآباد حاکی است: "قریه خیرآباد در سال ۱۳۱۷ ضمن سایر خالصجات در اجرای قانون فروش املاک خالصه بطور آزاد و بوسیلهٔ اشخاص بصیر و مورد اطمینان به‌مبلغ ۸۸۹۵۱ تومان ارزیابی شده بود که در همان سال بطور غیرآزاد به‌قیمت فروش به اعلیحضرت سابق در مبلغ ۱۹۹۹۹ تومان و هفت ریال تقدیم گردیده و برگهای هردو ارزیابی در یک پرونده وصل به‌هم، بایگانی

۱: ستارهٔ هفتگی، شمارهٔ ۶۴ مورخهٔ ۲۱/۲/۲۵.
۲: کتاب "اصلاحات ارضی ایران" متن انگلیسی، چاپ لندن ۱۹۶۹، صفحهٔ ۴۵.
۳: داد، شمارهٔ ۱۵، مورخهٔ ۲۱/۸/۲.

شده (پرونده‌ٔ برگ ۱۹۰)...[۱]"

مؤید احمدی نماینده‌ٔ دوره‌ٔ سیزدهم مجلس شورای‌ملی بطور مجمل در بیان تعداد دهاتی‌که در دوره‌ٔ دیکتاتوری شاه به‌تصرف غاصبانه رضاخان درآمده، گفت: " در دوره‌ٔ ۱۷ ساله‌ٔ سلطنت رضاخان بالغ بر ۴۴۰۰۰ سند مالکیت به‌نام او صادر شده است."[۲]

علاوه‌بر این به‌احتمال زیاد رضاخان یکی از سهام‌داران نفت جنوب بوده زیرا علی دشتی در مجلس شورای ملی صراحتا" از " سهام نفت جنوب " متعلق به رضاخان نام برد.[۳] خود رضاخان نیز ضمن سند تنظیمی در بندرعباس به‌وجود نقدینه و سهام موجوده در بانکهای خارجی اعتراف نموده است.[۴] ولی ما اطلاع درستی از سهام وی در شرکت نفت انگلیس و ایران نداریم. لکن آن‌چه مسلم است رضاخان سالیانه ۱۲ ۰۰۰ لیره بابت اجاره‌ٔ اراضی نفت شاه و خطوط لوله مربوط به‌آن از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت می‌کرده. در این مورد مصطفی‌فاتح می‌نویسد: " ... رضاخان مالک اراضی بایر نفت شاه و قسمت عمده‌ٔ اراضی که خطوط لوله از آن عبور می‌کرده، بود و در اداره‌ٔ املاک سلطنتی به‌هیچ وجه راضی نمی‌شد که اراضی مورد لزوم را طبق مواد امتیازنامه به‌شرکت بفروشد و می‌گفت که شرکت باید آن‌را اجاره کرده و مال‌الاجاره سالیانه‌ای برای آن بپردازد. طبق تقویمی‌که در آن موقع شده بود کلیه‌ٔ اراضی مزبور که مورد احتیاج کار شرکت و تمامش هم بایر بود در حدود پنجاه‌هزار تومان قیمت شده بود. ولی اداره‌ٔ املاک از فروش آن خودداری کرد و پس از چند سال مذاکره بالاخره قراردادی منعقد گردید که سالی دوازده هزار لیره بابت اراضی مزبور پرداخته شود.

این قرارداد مجری بود تا این‌که وقایع شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد و شرکت توانست قرارداد اجاره را لغو و اراضی را به‌قیمتی که از طرف دولت ارزیابی شد خریداری نماید."[۵]

بدیهی است تخمین دقیق درآمد و ثروت رضاخان از املاک و مستغلات و کارخانه‌ها و معاملات ارز و غیره در مدت سلطنتش مقدور نیست. ولی بنابه‌نوشته مطبوعات " در سالهای آخر، سالی هفتاد میلیون تومان عواید املاک و مستغلات شاه سابق بود. ساختمانها و قصرها و ویلاها نیز با مخارج شهرداری ساخته می‌شد.[۶].. در همان سالها، سالیانه شصت میلیون تومان معادل بیست‌وسه میلیون دلار به‌خارج ارسال می‌شد و به‌منظور این‌که در ارسال وجه به‌خارج اشکالی پیش نیاید سعی می‌شدکه‌رؤسای‌کل‌بانک‌ملی‌و کمیسیون ارز از افراد مطمئن باشند.

۱: کتاب سیاست موازنه‌ٔ منفی، جلد دوم، صفحه‌ٔ ۱۷۰.

۲: روزنامه‌اقدام، شماره‌ٔ ۱۸، مورخه ۲۰/۷/۱۳ از مذاکرات مجلس در جلسه‌ٔ مورخه‌ٔ ۲۰/۱۱/۱۲.

۳: روزنامه‌ایران شماره‌ٔ ۶۶۹۳، مورخه‌ٔ ۲۰/۷/۱۴، نطق دشتی در مجلس شورایملی.

۴: این سند در صفحات بعد عینا" نقل خواهد شد.

۵: کتاب پنجاه سال نفت ایران، صفحه‌ٔ ۲۰۸.

۶: گزارش شهرداری تهران را در این مورد در صفحات بعد ملاحظه خواهید فرمود.

به‌طور خلاصه بشود: رضاخان در بانکهای خارج از ایران مبلغ سیصد و شصت میلیون دلار حدس زده می‌شد.

به نوشته روزنامه "بیداری کرمان" خود رضاخان هنگامی‌که از طریق کرمان عازم جزیره موریس بود درباره ثروت خود چنین اظهار داشته است:

" ... دوماه و نیم قبل موقعی‌که شاه سابق از سلطنت استعفا کرد وازراه کرمان عازم هندوستان و جزیره موریس بود در کرمان حقیقتی را بیان می‌نماید که از هر حیث قابل توجه می‌باشد. وی به‌دونفر از اهالی این شهر که به‌حضور او رسیده بودند چنین اظهار می‌نماید: "هفت هزار میلیون تومان تمول جمع کردم و امروز هم که از ایران خارج می‌شوم هیچ ندارم. این تمول را برای آن جمع کردم که به‌ملت یاد بدهم که با جدیت همه‌کار می‌شود کرد و تنها به‌نان و گوشت نباید قناعت نمود[2]." این مبلغ معادل پنجهزار و چهار صد خروار طلای مثقالی ۲۰ تومان، قیمت آن‌روز طلا است.

با سقوط حکومت استبدادگر رضاخان و وزش نسیم آزادی در کشور ما، ستمدیدگان برای احقاق حق خود به‌پا خاستند و بناچار ابتدا به سراغ مجلس شورای ملی رفتند:

" روز یکشنبه نهم مهر از دو ساعت‌ونیم بعد ازظهر بتدریج مالکین املاک مازندران و گرگان در مجلس شورای ملی حاضر شده و تجمع زیادی نمودند که بیش از سیصدنفر جمعیت بود. بعداً" به آقای رئیس مجلس اطلاع داده شد. پنج نفر نماینده از آنها خواستند که شکایت خود را بگویند، از طرف حاضرین آقایان علینقلی خلعتبری، لطفعلی مرزبان، فرج‌اله ساعد ـ سیف‌اله ناوند و ناصر قلی خلعتبری انتخاب شده به‌حضور آقای رئیس مجلس رسیده اظهار داشتند: شنیده‌ایم پس از بیست‌سال تعدی و مظالم و گرفتن املاک ما، اینک دولت می‌خواهد به‌دعاوی غبن رسیدگی کرده رفع دعاوی نماید. در صورتی‌که املاک ما به‌زورو جبر گرفته شده باید عین املاک مسترد گردد[3]." و اما حسن اسفندیاری رئیس مجلس، که طی سالها شاهد جنایات و ستمگریهای رضاخان بود وبا تکیه برمسند ریاست مجلس شورای‌ملی که خونبهای ملت ما است به‌این تعدیات شکل قانونی می‌بخشید بی‌شرمانه و مزورانه اظهار داشت" در این چند روز چیزها از طرز گرفتن املاک و تعدیهای بیست ساله شنیده‌ایم که از ذکر آن بی‌اندازه متأثر می‌شوم. من خود نیز عقیده دارم که باید املاک مردم به‌آنها پس داده شود. ولی موقع مقتضی است که با سکوت و آرامش این موضوع رسیدگی گردد.

زیرا کارهای بیست‌ساله را دوسه روزه نمی‌توان رسیدگی کرد.[4]"

۱: روزنامه آژیر، شماره ۱۸۸، مورخه ۲۳/۶/۱۶.

۲: "بیداری کرمان" شماره ۲۰، سال ۱۱، به تاریخ ۲۰/۹/۱۷.

۳: روزنامه ستاره، شماره ۱۱۶۴، ۲۰/۷/۸.

۴: همان روزنامه و همان شماره.

همزمان با مراجعات حضوری، سیل تلگرافها و نامه‌ها به‌سوی مجلس‌شورای ملی جاری گردید: تلگراف به‌ادارهٔ روزنامه ایران:

" ادارهٔ روزنامهٔ ایران ... ملکی نفروخته شده است تا غبنی در بین واقع گردیده تفاوت فیمابین مسترد گردد. گواه محبر صادق در آستین باشد. مخابره تلگرافی به‌عنوان مجلس شورای‌ملی کپیه وزیران در تاریخ ۱۲/۷/۵ به‌امضای این بنده " برهانی رستم کلایی " بوده که نتیجهٔ آن زندانی شدن در شاهی به‌عهده‌داری سرکار سرهنگ سهیلی در مدت سه‌ماه متوالی گردیده و سپس با تمام عائلهٔ سنگین خود به‌تهران تبعید گردیدم ... "[1]

تقاضای استرداد املاک نقل از روزنامه ایران:

" در این چند روزه متجاوز از چندین هزار مراسله که قسمتی از آنها به پیوست اسناد مالکیت خود بوده به‌ریاست وزرا ارسال ومطابق قوانین جاریه تقاضای استرداد املاک خود را از دولت نموده‌اند. از قرار اطلاع واصله کلیهٔ مراسلات مزبور به‌وزارت دارایی ارجاع شده که در کمیسیون متشکله در آن وزارتخانه تحت مطالعه و بررسی قرار داده و مطابق قانون به‌شکایات مردم رسیدگی نمایند. "[2]

تلگراف به مجلس شورای ملی کپیه هیئت وزراء، کپیه وزیر دادگستری، کپیه روزنامه اطلاعات، کپیه ایران، کپیه کوشش، کپیه ستاره:

" ریشهٔ زندگانی افراد مازندرانی از تعدیات طاقت‌فرسای چندین ساله به‌کلی گسیخته، ریشهٔ حیاتی آنها سوخته تنها علاج دردهای آنها توجه نمایندگان محترم است که متنقم‌حقیقی‌رامنظورداشته‌املاک‌وعلاقه‌ملکی اجدادی آنها را به‌خودشان بدهند که در اثر علاقه املاک خود در مقام آبادی آن آمده یگانه وسیلهٔ ترقیات کشور فراهم گردد. چه‌کار خیری از این بالاتر که دست تعدی از اموال و علاقه‌جات، اشخاص فقیر که از تنگدستی تباه شده‌اند کوتاه شده حق مالکیت آنها محفوظ، اصل قانونی رضایت صاحبان املاک رعایت گردد و بعضی مداخلات غاصبانه را وسیلهٔ سلب حق‌ثابت آنها تصور نفرمایند– که این بیچارگان مأیوس نشده به‌مراحم دولت قانونی امیدوار باشند.

امام جمعهٔ مازندران – حسن لنگرودی – حبیب‌اله برهانی – احمد معاونیان – علی قریشی – تقی رستم کلایی – حسین رستم کلایی – اسداله سورنگی "[3]

از تلگراف حضوری اهالی مازندران به نمایندگان مجلس شورای ملی:

" ... از مظالمی که به‌مازندرانی‌ها شده کسی درست آگاه نیست.

آقایان! شنیده‌اید دکان را یک ریال، خانه را سیصد دینار (شش شاهی) و ملک

۱: روزنامهٔ ایران، شمارهٔ ۶۶۸۳، ۲۰/۷/۴.
۲: روزنامهٔ ایران، شمارهٔ ۶۶۹۲، مورخهٔ ۲۰/۷/۱۳.
۳: روزنامهٔ ایران، شمارهٔ ۶۶۸۳، مورخهٔ ۲۰/۷/۱۴.

مزروعی را به عشرعایدات سالیانه‌اش با تهدید و حبس از دست صاحبانش بیرون آوردند.

دولت قانونی نباید همان کارکنان سابق را به‌جان مردم اندازد. آقایان نگذارید شمشیر خون‌آلود و شکسته شاه سابق را دوباره صیقل زنند و به‌گردن ما بیچارگان بگذارند. مازندرانیها هم مانند دیگران حق زیستن دارند. این حق را از آنها انتزاع ننمایید."[1]

روزنامه کوشش ضمن درج تلگراف حضوری فوق، سرمقاله خودرا سربه‌املاک غصبی رضاخان اختصاص داده چنین می‌نویسد:

"... اغلب این بیچارگان کسانی هستند که به‌ضرب شلاق و شکنجه و براثر اقامت در زندان ناچار شده‌اند املاک و مزارع خود را که یگانه وسیلهٔ اعاشه آنان بوده در مقابل چند شاهی و احیاناً" بدون دریافت چند شاهی به رؤسای املاک دربار شاه واگذار و اینک که روز دادخواهی و دادرسی است انتظار دارند به‌تقاضاهای حقه آنها گوش داده شود..."

"... شاید در ذهن بعضی اشخاص این‌طور جا گرفته باشد که مالکین املاک مازندران که هستی آنها به‌دست رؤسای املاک از دستشان گرفته شده مالکین عمده هستند و حال آن‌که چنین نیست و جز چند نفر از آنها بقیه خرده مالک می‌باشند و از کسانی بوده‌اند که جز یک خانه و چند جریب مزرعه و جنگل و یا یک دکان چیزی نداشته‌اند و پسر بعد از پدر از راه کشاورزی و به‌دست آوردن چند خروار شالی و گاوداری و سایر کارهای برزگری که در مازندران معمول است اعاشه می‌کردند.

"... زارع بدبخت و دهقان بیچارهٔ مازندرانی (را به‌روزی انداخته‌اند) که نه کفش در پا و نه لباس در بر و نه برنج در خانه دارد و شب تا صبح نظیر انسانهای ماقبل تاریخ به‌واسطهٔ نداشتن بنیهٔ خرید دو سیر نفت در تاریکی نشسته و می‌خوابد."[2]

نقل شمه‌ای از نوشته‌های مطبوعات دربارهٔ املاک اختصاصی به‌روشن شدن بیشتر موضوع کمک می‌کند:

عمیدی نوری وکیل پایه یک دادگستری در شماره ۶۶۷۸ مورخهٔ ۲۰/۶/۳۰ روزنامهٔ ایران چنین می‌نویسد: "...اوراق‌مالکیت‌شاه‌سابق نظر به‌آن که شرایط صحت معامله طبق مقررات قانون مدنی رعایت نشده و اصل مسلم احترام مالکیت مندرجه در قانون اساسی مورد توجه نشده است، باطل می‌باشد. زیرا اولاً" قسمتی از املاک مزبور بدون توجه به‌خرید و معامله صحیح از مالک گرفته شده و ثانیاً" قبل از اخذ قباله‌های مربوطه قبلاً" تصرف می‌شده است.

... خصوصاً" آنکه اگر در موردی هم پیش‌می‌آمد که مالک دست از جان شسته در مقام اعتراض برثبت این گونه املاک برمی‌آمد علاوه‌بر این‌که برآن اعتراض ترتیب اثر داده

۱: روزنامهٔ کوشش، شمارهٔ ۴۷۷۲، مورخهٔ ۲۰/۹/۱۴.

۲: روزنامه کوشش، شمارهٔ ۴۷۷۳، مورخه ۲۰/۹/۱۶.

نمی‌شد معترض به‌زندان می‌افتاد . . . "

این تعدیات خصوصاً " در مورد املاک مازندران قابل توجه بوده که دارای مالکین جزء بوده و با داشتن چند جریب زمین، خود وعائله خویش را اداره می‌کردند .

مرتضی کشوری وکیل پایه یک دادگستری در شمارهٔ ۶۶۸۵، مورخهٔ ۲۰/۷/۶ روزنامهٔ ایران تحت عنوان " آزادی قانون " می‌نویسد : " . . . واگذاری املاک مردم که در ید پادشاه سابق غصب بوده به‌مجلس یعنی به‌ملت درد را درمان نمی‌نماید . صاحبان این املاک حقوق مغصوبه خود را که در ید غاصب بوده به‌حکم حقوق مدنی خواستارند .

" . . . حال ببینم که قانون مدنی چه حقی برای این نوع ادعاها بازگذاشته است . غصب در قانون مدنی عنوان خاصی دارد . تسلط و تصرف در مال غیر را بدون اجازه واقعی صاحب مال غصب گویند وغصب باعدوان غصب خاص است که بدون اجازه و رضایت صاحب مال با تسلط جابرانه از ید مالک انتزاع می‌شود در این‌صورت املاکی که پادشاه سابق از مردم گرفته به‌مالکیت واقعی او منتقل شده یا از نظر قضایی همه تحقیق واقعی بعداً کرد و مجلس می‌داند که چگونه این املاک گرفته شده و به‌شکل املاک اختصاصی درآمده و چون تمام اینها روی علم و اطلاع به‌غصب است، به‌عقیدهٔ نگارنده هیچ‌یک از آنها قانونی نیست زیرا اگر کسی با علم به‌مال غیر، تملک مالی نماید غصب شناخته شده و همچنین اگر کسی قبول مالی را از غاصب نماید و اطلاع به‌غصب داشته باشد او نیز غاصب است . "

" . . . حال فرض می‌کنیم مجلس تصویب کرد و مادهٔ واحده وضع نمود که هرکس دعوی دارد برود شکایت کند و طرف را دولت قرار دهد . آیا با قانون دیوان محاکمات دارایی کسی می‌تواند حق خود را بگیرد ؟ نه ! اصولاً " تشکیل دیوان دارایی که مرجع رسیدگی مردم بردولت است قانون غیر سنجیده‌ای است و برخلاف اصول و نوامیس حقوقی تدوین شده، زیرا طرف، وزارت دارایی و قاضی هم وزارت دارایی است و قضیه به‌این ترتیب همیشه یکطرفه است و این خلاف منطق قضایی دنیا می‌باشد . . . "

ارسلان خلعتبری وکیل درجهٔ اول دادگستری در شماره ۶۶۹۱، مورخهٔ ۲۰/۷/۱۲ روزنامه ایران تحت عنوان " استرداد املاک " می‌نویسد : " . . . صحبت از رفع تعدی از مجرای غبن شده و فقط همین راه به‌روی مردم بازگذاشته شده . در صورتی‌که با مسلم بودن گرفتن املاک از اشخاص به جبر ادعای غبن موردی ندارد . . . هیچ‌کس شبهه ندارد که جریان ثبت این املاک صورت عادی نداشته تقاضای ثبت آن صحیح نبوده و معاملاتی که با صاحبان آنها شده از روی اکراه و اجبار بوده، قسمتی بدون سند و قباله گرفته شده و خلاصه آن‌چه در ثبت اسناد تا زمان صدور سند مالکیت اقدام کرده‌اند خلاف قاعده صورت گرفته است و قضیه باندازه‌ای روشن است که دیگر توضیح آن حاجت ندارد و با این وصف الغای اوراق مالکیت این املاک اشکال قانونی ندارد بلکه چنین عملی برای حفظ قانون و درس آینده لازم است .

با الغای این اوراق مالکیت، به‌نسل آینده درس سودمندی خواهیم داد و بعدها این داستان به‌یاد خواهد ماند که حق بالاخره برزور غلبه خواهد کرد و شخص اگر دل بخرد بهتر از گل خریدن است..."

چون ثروت رضاخان تنها به غصب املاک مردم، سرفراری احتکار جهت فروش برنج، پنبه‌و گندم، املاک اختصاصی به‌قیمت دلخواه،کارخانه‌داری، خرید و فروش ارز، کشت و فروش بادنجان و تره‌بار در میدانهای پائین شهر منحصر نبود.

علاوه‌بر این اعتبارات و بودجه مملکتی و خصوصا" درآمد کشور از نفت نیز بدون هیچ‌گونه حساب و کتابی در اختیار شخص اعلیحضرت بوده و وی به‌میل و اراده‌ٔ خود از آن استفاده کرده است.

اینک مذاکرات مجلس شورای‌ملی را در این مورد ذیلا" نقل می‌کنیم:

در جلسهٔ مورخهٔ اول مهرماه سال ۱۳۲۰ مؤید احمدی نماینده‌ٔ مجلس، سئوالی بدین شرح مطرح نمود:

"... از سال ۱۳۰۳ عایدات نفت جنوب از بودجه کشور خارج و به‌نام ذخیره‌ٔ مملکتی اندوخته شده، گاهی از این محل اعتباراتی را که ما تصویب کرده‌ایم یا به‌مصارف راه‌آهن و یا احتیاجات وزارت جنگ رسیده است. صورت درآمد معلوم است، هزینه آن‌را باید به‌اطلاع مجلس برسانند و معلوم شود که عواید نفت جنوب به‌چه مصرف رسیده. بطور کلی جمع و خرج آن‌را باید اطلاع دهند..."[1]

اعتبار، مخبر کمیسیون بودجه، جواب سئوال فوق‌را در جلسه ۲۰/۷/۸ مجلس چنین داده است:

"از سال ۱۳۰۶ مبلغی که از نفت عاید می‌شد برای ذخیره کشور درنظر گرفته شده بود و این مبلغ تا حال معادل ۳۱ میلیون لیره بوده، از این پیکره به‌موجب قوانینی که از تصویب مجلس گذشته ۲۷ میلیون لیره خرج شده و معلوم نیست به‌چه ترتیب و به‌چه مصرفی رسیده است.

سه‌میلیون لیره هم ارز خریداری شده تا برای پشتوانه اسکناس به‌کار رود... و اینکه قسمت عمدهٔ این مبلغ صرف این قبیل کارها شده بود.

... ما الان مقابل ۳۱ میلیون مخارجی هستیم که اصلا" نمی‌دانیم چطور خرج شده..."

شهرداری تهران نیز گزارش مشروحی مبنی برواردار ساختن آن اداره به بنای ویلاها، قصرها، استخرها، میدانهای تنیس و غیره برای افراد خاندان سلطنتی از محل وجوه عمومی مردم فقیر کشور ما به بنگاه انجمن شهر تهران دارد که جهت اطلاع نسل‌های

۱: اطلاعات روزانه، شمارهٔ ۴۶۵۹، به تاریخ ۲۰/۷/۲

آینده و ثبت در تاریخ قسمتهایی از آن ذیلاً درج می‌شود :

" گزارش شهرداری تهران به انجمن شهر ـ نقل از روزنامه کوشش شمارهٔ ۴۷۱۵ مورخهٔ ۲۵/۷/۳ :

در این موقع که از طرف دولت اقداماتی برای استرداد مطالبات خود از دربار سابق به‌عمل می‌آید شهرداری تهران نیز به‌نوبهٔ خود لازم دید نسبت به‌حقوق خود و هزینه‌هایی که برای ساختمانها و غیره در دربار سابق نموده آقایان نمایندگان شهر را متذکر نماید که نسبت به‌دعاوی شهرداری تصمیم قطعی و فوری اتخاذ نمایند و ضمناً فهرستی از دعاوی شهرداری و اقداماتی‌که برای ساختمانهای دربار سابق نموده و تا این ساعت به‌نظر رسیده برای استحضار آقایان ارسال می‌دارد بطوری‌که هزینه‌هایی که شهرداری برای ساختمان‌های دربار از سال ۱۳۰۵ به‌بعد برحسب اجبار عهده‌دار بوده به‌سه‌قسمت تقسیم می‌شود . . . "

شهرداری پس از ذکر اقلام مخارجی که بابت ساختمانهای دربار متحمل شده و با ذکر ساختمانهای مزبور از جمله ساختمان کاخ شهری ملکه ، ساختمان دوکاخ بزرگ شمس و اشرف پهلوی در شهر ، ساختمان کاخ ییلاقی ولایتعهد ، کاخ ییلاقی و شمس پهلوی و استخر و میدان تنیس ، کاخ ییلاقی اشرف پهلوی و استخر و میدان تنیس ، دوکاخ ییلاقی شاهپورها و مهمانخانه‌های جدید آبعلی و دربند و مارک‌آباد و گچسر و کلیهٔ لوازم و اثاث آنها و تعمیر سایر قصرهای متعلق به دربار ، اضافه می‌کند :

" در خاتمه استحضار می‌دهد که دعاوی شهرداری نسبت به‌دربار سابق ، به‌موجب همین گزارش متجاوز از ۳۵۰ میلیون ریال است . در سال جاری شهرداری تقریباً تمام اعتبارات خود را به‌مصرف امور ساختمانی دربار رسانیده و با یک درآمدی که در نتیجهٔ وضعیت حاضر پیش آمده ، تمام کارهای فوری و ضروری شهرداری به‌علت نداشتن وجه ، معطل و راکد گردیده است .

کفیل شهرداری تهران ـ فروزان " .

به‌هرصورت محمدرضا پهلوی ، مردی‌چنین آزمند را که طمع سیری ناپذیرش ملت ما را از هستی ساقط کرده بود ، به‌شکل فرشتهٔ معصومی مجسم می‌نمایند که از زور " قناعت طبع " حتی جورابهای او بافت ایران و از نوع متوسط و چکمه‌هایش کوتاه و کار کرده بود !

وی در صفحات ۷۰ و ۷۱ کتاب " مأموریت برای وطنم " می‌نویسد : " . . . پدرم با کمال سرفرازی از تجملات مسرفانه سلاطین قاجار پرهیز می‌کرد و در تمام دورهٔ سلطنت خود اغلب لباس سادهٔ نظامی می‌پوشید. جورابهای او بافت ایران و از نوع متوسط و چکمه‌هایش کوتاه و کار کرده بود و محتویات جیبش معمولاً " از یک دستمال و یک قوطی سیگار نقره که در آن سیگارهای ایرانی می‌گذاشت تجاوز نمی‌کرد . . . در منزل معمولاً " روی تشکی که برزمین گسترده می‌شد استراحت می‌کرد و هیچگاه از تختخواب استفاده نمی‌نمود . "

مطبوعات وسقوط دیکتاتوری

با سقوط دیکتاتوری رضاخان نه فقط مردم ایران نفسی راحت کشیدند و از بازیافتن آزادی غرق در سرور و شادی شدند حتی عمله و اکره استبداد نیز از تظاهر به خوشحالی و بازیافتن آزادی خودداری نکردند. اینک به ارزیابی مطبوعات از حکومت بیست ساله رضاخان نگاهی گذرا می‌افکنیم:

"سرمقاله روزنامه اطلاعات به‌مدیریت عباس مسعودی تحت عنوان "مسئولیت وزیران در برابر مجلس و ملت" ـ شمارهٔ ۴۶۵۵ مورخهٔ ۲۰/۶/۲۹ چنین می‌نویسد:

" ... درگذشته وزیران ما کار مهمی که داشتند اجرای یک سلسله فرمانها و دستورهایی بود که‌به‌آنها داده می‌شد و از خود در کارها رأی و نظری نداشتند ولی از این پس آقایان وزیران باید با همکاری و جلب نظر نمایندگان ملت و مصالح و مقتضیات کشور قدمهای مهم و استواری در راه ترقی و تعالی کشور و ترمیم خطاها و اشتباهات گذشته بردارند ..."

" ... یک علت مهم دیگرهم که برجسارت مامورین وظیفه ناشناس و نادرست افزوده بود آزاد نبودن مطبوعات بود که نمی‌توانستند حقایق را بی‌پرده فاش نموده و اولیای امور را به‌اشتباهات و خطاهای خود واقف سازند ..." اطلاعات روزانه شمارهٔ ۴۵۵۶ مورخهٔ ۲۰/۶/۳۰ "وظایف آیندهٔ کارمندان دولت".

" ... می‌گویم امروز آزاد شدیم دستبند را از دست، پا بند را از پا و دهانبند را از دهان ما برداشتند. آن‌چه که فکر می‌کنم می‌توانم بنویسم و بگویم. از امروز نمایندگان ملت می‌توانند از منافع ما دفاع کنند. از امروز هرایرانی می‌تواند با اطمینان خاطر خانه‌اش را آباد کند و از امروز بازرگان ایرانی می‌تواند با راحتی به‌کاسبیش بپردازد. و از امروز استاد ایرانی می‌تواند بی‌دغدغه به‌شاگردهایش درس بدهد و از امروز آزادی‌خواهی گناه نیست ..."

روزنامهٔ ایران شمارهٔ ۶۶۷۸ مورخهٔ ۲۰/۶/۳۰ به‌قلم رحمت مصطفوی تحت عنوان "ورق برگشت".

" ... امروز که نسیم آزادی وزیدن گرفته، حق و عدالت در حیات ما بنای جلوه‌گری را نهاده، بهره‌مندی ما از آن باید به‌قدری باشد که به آزادی دیگران لطمه وارد نشود. ما از این آزادی باید به‌نفع زندگی و به‌نفع ترقی و مصالح وطن خود فایده‌ببریم ..."

روزنامهٔ ایران، شمارهٔ ۶۶۷۹، مورخهٔ ۲۰/۶/۳۱، به قلم هاشمی حائری، از مقاله " نسیم آزادی" :

" در این روزها آن‌چه که بیش از همه‌چیز از دهانها شنیده می‌شود کلمه مقدس آزادی است. به‌هرجا که پا می‌نهید، به‌هر محفلی که ورود می‌کنید، به‌هر اجتماعی که مصادف می‌شوید همه از زن و مرد، بزرگ و کوچک، خرد و کلان از آزادی و دموکراسی حقیقی صحبت می‌کنند.

در دلها جشن آزادی برپاست، همه پای کوبان و شادی‌کنان مقدم آزادی را که پس‌از بیست سال دوباره به‌ما روی آورده و کشور زیبای ما را مزین نموده به‌هم شادباش می‌گویند.

آری! دیگر دهانبند را از دهانها برداشته و پردهٔ تاریکی که مدت بیست سال چشمان ما را از دیدار حقایق بازمی‌داشت به یکسو زده‌اند، اینک می‌توانیم آزادانه دردهای خودرا به‌یکدیگر بگوییم و مکنونات خاطر را که در این مدت قلب‌هایمان را می‌فشرد و سوراخ می‌کرد با یکدیگر درمیان نهیم. راستی مگر زندگی به‌جز آزادی چیز دیگری هم هست؟ مگر مقصود زندگی آن است که آدمی دائما" در زیریوغ اسارت و استبداد دست و پا زند و از سنگینی زنجیرهای نکبت و ادبار، ناله‌ها به آسمان رساند؟..."

روزنامهٔ ایران شماره ۶۶۸۱ به‌قلم کاظم عمادی تحت عنوان " اتحاد ملی" :

" این چند روزه خوشوقتی مردم از رسیدن به آزادی و اعادهٔ رژیم حقیقی مشروطه به‌حدی است که احتیاج به گفتار زیاد در اطراف آن نمی‌باشد. مجلس و ملت ایران بیست سال است چنان تشنهٔ آزادی زبان و قلم بودند که مانند شخص گنگی که غفلتا" به‌زبان آمده باشد می‌خواهند درآن واحد هرچه در دل دارند بگویند..."

اطلاعات روزانه شمارهٔ ۴۶۶۰ مورخهٔ ۲۰/۷/۳ به‌قلم لنقوانی نمایندهٔ مجلس شورای‌ملی ازمقاله " در فکر آینده" :

" تلگراف واصل ازکرمان حاکی است که شاه سابق اول مهرماه با همراهان و کسان خود به‌شهر کرمان وارد و امروز از شهرکرمان به‌سمت بندرعباس حرکت و قرار است از آن‌جا به آمریکای جنوبی یا آرژانتین رهسپار گردند! آیا این خبر مایهٔ تأسف نیست که پیش از رسیدگی به‌موضوع جواهرات سلطنتی و قبل از تصفیه حسابهای بیست‌ساله مربوط به وزارت فرهنگ ـ پیشه و هنر ـ کشاورزی، شهرداری، غصب اموال و املاک و مستغلات و پیش از آن‌که به‌عرض و داد افراد و خانواده‌ها و حبس و شکنجه مظلومین، خفه کردن بی‌گناهان در گوشه زندانها، در محکمه عدالت رسیدگی و احقاق حق شود شاه سابق که مملکت را این‌طور پریشان و بی‌چاره ساخته رهسپار اقصی بلاد خارجه شود؟! آیا این خبر صحیح نیست که آقای فروغی نخست‌وزیر در جلسهٔ خصوصی مجلس شورای‌ملی صریحا" وعده داده بودند که شاه سابق در ایران خواهد ماند و اگر بنای رفتن باشد دارای شرایط و تشریفاتی است که با

اطلاع و اجازهٔ مجلس خواهد بود؟!

اگر واقعاً" شاه سابق از ایران خارج می‌شود ضامن این همه خسارات و صدمات و لطماتی که به حیثیت فردی و اجتماعی کشور وارد آمده کیست؟!"

روزنامهٔ تجدد ایران شمارهٔ ۳۲۲۹ مورخهٔ ۲۰/۷/۳ تحت عنوان " شاه سابق به‌کجا می‌رود؟ محاکمه مسببین بدبختی کشور چه شد؟! " س. م. طباطبایی

روزنامهٔ اطلاعات در شمارهٔ ۴۶۶۱ مورخهٔ ۲۰/۷/۴ خود تحت عنوان " حقوق خصوصی" به‌امضای طبیبی می‌نویسد:

" هیچ قوه‌ای نمی‌تواند حق خصوصی افراد را ساقط نماید... شاه سابق را بدون رسیدگی به‌حقوق مدعیان خصوصی و حقوق عمومی‌کشور (رسیدگی به‌جواهرات سلطنتی و عواید شهرداریها و هزینه وزارت جنگ و درآمد نفت و حسابهای ارزی و غیره) نگذارید از مرز ایران خارج شود..."

مرتضی کشوری‌وکیل‌پایه‌یک‌دادگستری تحت عنوان " آزادی قانون" در شمارهٔ ۶۶۸۵ مورخهٔ ۲۰/۷/۶ روزنامهٔ ایران می‌نویسد: " ساکنین ایران در هرنقطه و هرجا فهمیدند که دورهٔ بندگی پایان یافته و آزادی واقعی که اصول حکومت دموکراسی آن‌را تعریف نموده به‌دست آمده خوشوقت شدند.

برنامه دولت و نطق‌های بعضی از نمایندگان ومقالاتی که در جراید انتشار پیدا کرده به‌مردم می‌فهماند که این آزادی و این بیان مثل سابق بازی نیست که فقط روزنامه و مجلس را برای اجرای مقاصد خود وسیله قرار دهند. دیروز بود که در تمام روزنامه‌ها و یا نمایندگان مجلس برای شروع به‌هرکار مقداری وقت خود را صرف دعا و ثنای ذات شاهانه می‌نمودند و جراید این جملات را با قلم درشت نوشته و در اطراف آن همه‌ها قلمفرسایی می‌کردند و مردم را به‌یک ایران نوین امیدوار و آبادی و عمران را در سایهٔ توجهات پادشاه سابق گوشزد عالمیان می‌کردند. ولی آیا حقیقت هم، چنین بود و آیا حقیقتاً" تشکیل دیوان کیفر برای رسیدگی به‌شکایت شاکیان به‌وجود آمد و آیا قانون عمران برای آبادی و رفاه و آسایش عموم بود و آیا خیال می‌کنید الغای مالیات اراضی و وجود مالیات صدی سه‌برای رفاه و آسایش دهاقین و بزرگران بود؟

شما چه خیال می‌کنید؟ آیا تصور می‌کنید که از ۱۳۰۴ به‌این طرف این‌همه قوانین که از مجلس گذشت و برای هریک از آنها متملقین و چاپلوسان و همان اشخاص که خندان و شاداب در گوشهٔ اتومبیل‌های خود نشسته و به‌ناله‌های زندانیان که دراثر تقاضاهای غیرقانونی و عدم انجام آن به سلوله‌های زندان انداخته شده بود می‌خندیدند و اشک یتیمان بی‌پدر را دیده و دست تضرع آنها را از دامن خود رد می‌کردند، فراموش شده است؟ نه!..."

رضاخان سلب آزادی و تجاوز به‌حقوق فردی و اجتماعی مردم و برقراری محیط ترور و

وحشت را با اختناق مطبوعات آغاز نمود. در سال ۱۳۰۱ که روزنامهٔ "حیات جاوید" رسیدگی به بودجهٔ وزارت جنگ را در جلسهٔ علنی مجلس شورای‌ملی، پیش کشید، "فردای آن‌روز سردار سپه وزیر جنگ وقت به‌اتکای زور و قلدری، آقای فلسفی مدیر روزنامه را به‌وزارت جنگ احضار نمود و به‌جای ذکر منطق و دلیل و ابراز صورت بودجه جزءوزارت جنگ . . . مشت گره خورده‌اش را به‌دهان آن روزنامه نویس نواخت که دو دندانش شکست."

چند ماه بعد مرحوم میرزا هاشم‌خان مافی مدیر روزنامهٔ وطن، مقاله‌ای مبنی بر انتقاد از رفتار پاره‌ای افسران نوشت که به‌دستور رضاخان عده‌ای از آتریاد قزاق به‌ادارهٔ روزنامهٔ وطن حمله کرده، اثاثیه‌اش را به‌غارت برده، مدیر وطن را مجروح و مضروب نمودند تا مشرف به‌موت شد.

" طولی نکشید که مرحوم میرزا حسین‌خان صبا (مدیر ستارهٔ ایران) ضمن مقاله‌ای از اصول دیکتاتوری و خودسری تنقید نمود، ولی به‌امر سردار سپه او را هم در داخل منزل سردار سپه فلک کردند و چوب زدند.

" مرحوم فرخی مدیر روزنامه توفان هم‌چندی بعد در اثر بدی اوضاع با این رباعی وضع حکومت و مجلس را معرفی نمود:

" از یک طرفی مجلس ما شیک و قشنگ — از یک طرفی عرصه به‌ملیون تنگ
قانون و حکومت نظامی و فشار — اینست حکومت شتر گاو پلنگ "

ولی پس از انتشار آن در خطر جانی افتاد."

" با این عملیات سردار سپه قلم‌ها را شکست و نفس‌ها را در سینه‌ها حبس نمود.[1]

حال و وضع مطبوعات کشور را در دورهٔ رضاخان، احمد ملکی مدیر روزنامهٔ ستاره چنین وصف می‌کند:

" . . . *تنها تعارف و اظهار مرحمتی که از طرف شاه سابق نسبت به روزنامه‌ها می‌شد این عبارت بود: "اگر یک کلمه بنویسید می‌دهم ریز ریزتان کنند!" "بدین ترتیب"* " . . . *اگر سایر اشخاص را با آمپول هوا و آش مسموم و تزریق مواد سمی مقتول و یا با ناز بالش آهسته آهسته خفه می‌کردند، در حکومت دیکتاتوری سهم روزنامه‌ها ریزریز شدن بود!*"[2]

و مجید موقر مدیر روزنامه ایران در شمارهٔ سوم به‌تاریخ ۲۰/۱۰/۴ تحت عنوان "سرنوشت سانسور در ایران" پرده از جنایات "شاهنشاه عظیم‌الشان" برمی‌دارد و روزگار مردم ایران‌را در دورهٔ بیست ساله، چنین بیان می‌کند:

" . . . *اگر سانسور در ایران برقرار نبود، مردم می‌توانستند به شاه سابق بگویند:*

۱: روزنامهٔ داد، شمارهٔ ۴۳۱، مورخهٔ ۲۴/۲/۵، "رضاخان و مطبوعات".
۲: ستاره، شمارهٔ ۱۱۹۳، مورخهٔ ۲۰/۸/۱۵، سرمقاله.

ای شاه! چرا خانهٔ ما را، باغ ما را، ملک ما را، مزرعه ما را، زمین ما را به زور از ما می‌گیری؟

چرا چون اموال ما را بزور می‌گیری، ما را هم به سخره می‌بری، وادار می‌کنی از سی‌فرسخ راه با پای برهنه و پیاده طی طریق کنیم، عائلهٔ خود را لخت و بی‌سرپرست ترک کنیم، شبها و روزها بدون اجر و مزد با شکم خالی و دل پر از درد و دیدگان اشک‌آلود و دستان لرزان برای تو بیل بزنیم؟

چرا کمیسیون ارز درست می‌کنی و تمام دسترنج ملتی را به‌رایگان از دستش می‌ربائی‌و به‌خارج فرار می‌دهی و میلیونها لیره انباشته می‌کنی؟ چرا تمام بازرگانی کشور را به‌احضار دولت می‌کشی و همه را از گرسنگی به‌خاکستر بدبختی می‌نشانی؟ چرا قانون اساسی کشور را زیر پا می‌گذاری، چرا اساس مشروطیت را برهم می‌زنی، چرا وزراء را به‌میل خود می‌آوری و می‌بری، زندانی می‌کنی و می‌کشی، چرا نمایندگان‌را خودت انتخاب می‌کنی و زبان آنها را با طلسم رعب می‌بندی؟ چرا مردم بی‌گناه را به‌جرم وطن‌خواهی و ایمان به آزادی و تقوی و وظیفه‌شناسی و مردانگی می‌زنی، می‌بندی و به‌زندان می‌افکنی و زجر می‌دهی و به‌دیار نیستی می‌فرستی؟ . . ."

و چنین بود سیمای واقعی "اعلیحضرت رضاشاه کبیر! بنیانگذار ایران نوین!"

فصل سوم

کارنامه دولت فروغی

کارنامهٔ دولت فروغی

محمد علی فروغی نخست‌وزیر منتخب رضاخان یکی از اخلاف حاج مؤمن اصفهانی است که بنا به‌نوشتهٔ کتاب تاریخ رجال ایران **"از یهودیان بغداد بوده که برای تجارت به اصفهان آمده است"**[1]. اول فرد معروف و سرشناس این خاندان آقا مهدی ارباب، جد محمد علی بود، که پس از مسافرت به هند و بازگشت بدایران اسم و رسم مشتری یافت. وی از هندوستان تریاک وارد کرده و به ترویج فروش آن در ایران می‌کوشید چنانچه خود می‌نویسد: **" با روشی که در هند آموختم، صادرات تریاک را از ۲۳ صندوق به دوهزار و سه‌هزار رسانیدم."**[2]

محمد حسین اصفهانی ملقب به ذکاءالملک فرزند آقا مهدی ارباب و پدر محمدعلی فروغی است که از خدمتگزاران دربار ناصری و یکی از اعضای فراماسونری یا فراموشخانه و در شمار یاران میرزا ملکم‌خان بود وبه‌همین جهت در سال ۱۳۰۸ هـ. ق. بازداشت شد.

محمدعلی فروغی ملقب به ذکاءالملک در زمان رضاخان چندین بار به‌مقام وزارت و سه‌بار به نخست‌وزیری رسید.

وی یکی از بنیانگزاران سازمان فراماسونری[3]**معروف به " لژ بیداری ایران" در سال** ۱۲۸۶ شمسی (۱۹۰۷ میلادی) و یکی از سه‌نفر مترجمین قانون اساسی فراماسونری به‌زبان فارسی بود. فروغی در آن لژ به‌مقام استاد اعظم با عنوان خاص " چراغدار" نائل گردید.

1: کتاب تاریخ رجال ایران جلد سوم صفحهٔ ۴۵۰ - مهدی بامداد - چاپ جاویدان..

2: مجله یغما، شمارهٔ ۹ سال ششم آذرماه ۱۳۳۲ به قلم جلال همایی.

3: فراماسونری یا فراموشخانه یکی از ابزارهای امپریالیسم جهت برده ساختن و غارت ملتها است. این ابزار در ایران بویژه در خدمت امپریالیسم انگلستان می‌باشد. اولین سازمان فراماسونری منظم و با قاعده‌ای که در ایران تشکیل گردید، لژ یا سازمان فراماسونی به نام " لژ بیداری ایران" بود. امپریالیسم انگلستان بدین لحاظ زیر لوای لژ فراماسونی واردمیدان گردید که به علت نفرت مردم از آن دولت، ایجاد لژ انگلیسی در ایران مواجه با شکست شده بود. ولی از این لژ همان استفاده‌ای را نمودند که از لژ رسمی انگلیس می‌توانستند بکنند.

سعید نفیسی دربارهٔ فراماسونها یا اعضای فراموشخانه می‌نویسد: " صدها فراماسون ایرانی هستند که خالصاً و مخلصاً و عبدانه با کمال حضور ذهن و امانت و صداقت به سیاست نابکارانه انگلیس در ایران خدمت کرده‌اند..." کتاب نیمه راه بهشت " ص ۱۷۲ نقل از کتاب " فراماسونری در ایران" جلد اول ص ۴۵.

و به قول دکتر میمندی نژاد. " در روز ورود (به این سازمان) تعهد سپرده‌اند که بدون چون و چرا بلا اراده فرامین لژ بزرگ را که در لندن است اجرا کنند و با سپردن این تعهد خود را مسلوب الاختیار نموده‌اند."

کتاب حوادث صفحه ۱۰۹ - ۱۱۳ نقل از کتاب " فراماسونری در ایران " جلد سوم ص ۶۰۰.

(کتاب فراماسونری در ایران، جلد اول، صفحات ۱۰۹ و ۱۱۲)

در سال ۱۳۱۴ شمسی که محمد ولی خان اسدی[1]، پدر شوهر دختر فروغی، نیابت تولیت آستان قدس رضوی پس از به‌توپ بستن ضریح امام رضا به‌اتهام توطئه علیه رضاخان اعدام گردید، محمد علی فروغی نیز که سمت نخست‌وزیری را داشت مغضوب دربار شد و از نخست وزیری کناره‌گیری‌نمود. لذا بعد از ورود متفقین و درهم شکستن دستگاه دیکتاتوری، وی یکی از افراد نادر ظاهرالصلاحی بود که می‌توانست در مقام نخست‌وزیری توفان خشم عمومی را فرو نشانده و دستگاه رضاخانی را از انهدام برهاند.

روز ششم شهریور ماه سال ۱۳۲۰ که محمدعلی فروغی به نخست‌وزیری رسید، رضاخان گمان می‌کرد که هنوز امکان ادامه فرمانروایی او منتفی نشده است. لذا نخست‌وزیرش از "ثبات مقدس" او و ادامهٔ برنامه‌هایش دفاع کرد و خطاب به نمایندگان مجلس شورای‌ملی چنین گفت:

" *خاطر آقایان نمایندگان محترم از نیات مقدس (رضاخان) دربارهٔ اصلاحات و پیشرفت امور کشور کاملا " مستحضر است و در ضمن برنامه‌هایی که از طرف دولتهای وقت پیشنهاد مجلس شورای‌ملی شده است ملاحظه فرموده‌اند بنابراین دولت امروزی بدورود در برنامه تفصیلی حاجتی نمی‌بیند...* "[2]

ولی چون ادامه حکومت جابرانه رضاخان چه از نظر مردم و چه از نظر متفقین مقدور نگردید، فروغی روز اول مهر ماه با ترمیم کابینه، برنامهٔ جدیدی به مجلس ارائه نمود که در آن وعدهٔ یک‌رشته‌اصلاحات اجتماعی و آزادیهای مندرج در قانون اساسی داده می‌شد.

فروغی جهت تسکین غلیان احساسات عمومی با شتاب از رضاخان هبه نامه و صلحنامه گرفت، در جلسه خصوصی به‌نمایندگان مجلس شورای ملی وعده داد که قبل از رسیدگی به‌مظالم و شکایات مردم و تصفیه حسابهای بیست‌ساله اجازهٔ خروج از کشور به رضاخان داده نخواهد شد ولی در خفا ترتیب فرار او را آماده ساخت. بنابه‌صلاحدید او، محمدرضا پهلوی املاک غصبی رضاخان را در اختیار دولت قرار داد تا چنانچه به‌اصطلاح " ادعای غبنی" وجود داشته باشد رسیدگی شود و فرمان عفو عمومی صادر کرد.

اینک به‌منظور ارزیابی افکار عمومی روز، قسمتهایی از نطق علی دشتی[3] در جلسه اول مهرماه ۱۳۲۰ را که کم‌وبیش انعکاسی از نظرات مردم است، نقل می‌کنیم: " *برنامه (دولت) را آقایان دیده‌اند به‌نظر من از روی عجله و هرچه به‌نظرشان خوب آمده است،*

۱: *محمد ولی‌خان اسدی (مصباح‌السلطنه) یکی از افراد خوشنامی بود که از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۴ شمسی نیابت تولیت استان قدس رضوی را به عهده داشت. وی بعد از حادثهٔ گلوله باران مرقد امام هشتم وکشتار بیرحمانه مردم به اتهام توطئهٔ علیه رضاخان و تحریک به قیام به دست دژخیمان رضاخان اعدام گردید.*

۲: *اطلاعات هفتگی، به تاریخ ۲۰/۶/۱۴.*

۳: *داخل کادر، صفحهٔ ۱۲۶.*

استناد به نطق علی دشتی که بنا به شرایط روز رخت آزادیخواهی برتن کرده و سخن از دردها و مطرات مردم بمیان آورده است ،بهیچوجه دلیل برتایید و قبول آزادیخواهی وی نیست . زیرا او یکی از عوامل سرشناس استعمار انگلیس می‌باشد . اینک بمنظور معرفی وی سند زیر را از شماره ۱۸ سال سوم روزنامه سیاست به تاریخ یکشنبه ۱۵ رمضان ۱۳۴۲ قمری نقل می‌کنیم :

" روز جمعه (کاغذ مارک‌دار سفارت انگلیس)

دوست عزیزم با تجدید مراسم ارادت صمیمانه عرض می‌شود که آقای ... و آقای سالار... مدیر شفق (مقصود شفق سرخ است که مدیر آن علی دشتی بوده) را حاضر کردند و قول هم داده است که خیانت نخواهد کرد . در اینصورت گمان می‌کنم که جنابعالی خوب است با آقای سالار... ملاقات فرمائید . از ... دستور العمل از او بخواهید که چطور داخل مطلب شوید مسلما " شفق پول خواهد خواست . دیگر عرضی ندارم .

هاوارد (امضای انگلیسی هاوارد)[1]

این سند از طرف همان روزنامه به رئیس مجلس (مؤتمن‌الملک) ارسال گردید و در اثر افشای آن شعبهٔ چهارم دورهٔ پنجم مجلس شورایملی اعتبار نامه علی دشتی را که از صندوق ساوه سردرآورده بود در جلسهٔ یکشنبه ۱۷ ثور ۱۳۰۳ شمسی رد کرد . این اعتبار نامه روز یکشنبه ۱۲ جوزا همان سال در جلسهٔ عمومی مطرح و با ۶۶ رای مخالف در برابر ۲۵ رای موافق رد گردید . نسخهٔ اصلی نامه در بایگانی مجلس مضبوط است . وی وکیل مجلس منتخب رضاخان و مأمور سانسور در دورهٔ دیکتاتوری بیست ساله بود و به نام " آشیخ علی سانسورچی رئیس ادارهٔ نگارشات " خوانده می‌شد . پس از فرار دیکتاتور برای حملاتی که در مجلس به رضاخان کرد از دربار محمدرضا پهلوی حق‌السکوت گرفت .[2]

نوشته‌اند تعیین و تشخیص و قطعیت در آن نیست . " کشاورزی را ترقی می‌دهیم و تجارت را خوب می‌کنیم ، به صحیه توجه می‌کنیم ، معارف را ترقی می‌دهیم . " اینها همه کلیات است ما منتظر بودیم برنامه دولت بیشتر مطلب داشته باشد و بیشتر با احتیاجات عمومی مردم تطبیق کند . (صحیح است) .

از قراری که شنیده‌ام گویا شاه مستعفی می‌روند وگذرنامه ایشان هم صادر شده روز اول که استعفانامهٔ ایشان‌را آوردند بنده با آقای فروغی بطور خصوصی و در مجلس علنی تذکر دادم که قبل از این‌که محاسبات بیست‌ساله تفریق نشود از ایران خارج نشوند . عصر همان‌روز عده‌ای از وکلاء آقای رئیس مجلس را ملاقات کرده و ایشان‌را نزد آقای فروغی فرستادند و همین تقاضا را تکرار کردند و آقای نخست‌وزیر وعده فرمودند که مطابق میل

۱ . این سند در شمارهٔ ۱۶۵ ، مورخهٔ ۲۴/۶/۱۵ ، روزنامهٔ شفق ارگان حزب ایران ، نیز چاپ و اصل آن در شمارهٔ ۱۶۶ ، مورخهٔ ۲۴/۶/۱۹ همان روزنامه کلیشه شده است .

۲ . روزنامهٔ شفق ، ارگان حزب ایران ، شمارهٔ ۱۰۵ ، ۲۴/۳/۲۸ از مقاله " عناصر مشکوک . شمائید نه ما " و شمارهٔ ۲۴/۴/۷ از مقالهٔ " آقای دکتر مصدق " و شمارهٔ ۱۴۵ ، ۲۴/۵/۱۷ " دشتی از هیئت حاکمه دفاع می‌کند . "

وکلاء رفتار شود .

. . . همین‌طور مسئله جواهرات (صحیح) است . بنده سئوالی می‌کنم ده روز دیگر کمیسیون معین می‌کنند . مبلغ مهمی از جواهرات نیست . آیا آن‌وقت آقای فروغی یا هیئت دولت ایشان از عهده‌ٔ این مسئولیت برمی‌آیند . ؟

. . . در این بیست ساله اصل مالکیت (که یکی از اصول مهمهٔ حقوق بشری است) مراعات نشده و حق مالکیت کاملا" متزلزل شده . مردم منتظر بودند که این مطلب بدیک شکل قطعی و صریح و ثابتی در برنامه دولت گفته شود . البته در ضمن بیانات دولت که قضیه هبه و مصالحه را به‌عرض رسانید بطور مجمل گفته شد کسانی که از معامله با شاه مستغنی غبن دارند می‌توانند فسخ کنند . غبن چیست؟ مردم را در زندان انداخته و املاک آنها را قباله کرده‌اند . حال دولت مکلف است اموال مردم را به‌آنها پس بدهد (صحیح است) .

عجب‌تر این‌است که تزلزل اصل مالکیت از پادشاه به دوایر دولتی هم سرایت کرده بود .

دکتری خانه‌ای داشت وزارت فرهنگ که مربی فکر مردم است امر کرده بود آن ملک را که متری هفتاد تومان قیمت داشت شهرداری از او گرفته متری هیجده تومان به‌او بدهد .

بنده به‌وزیر فرهنگ گفتم جواب عجیبی داده گفت بودجه فرهنگ ضعیف است . شرافت و مباهات یک کشور در این است که شاه و وزیرانش بتوانند یک وجب از خاک مردم را بگیرند . نه این‌که به‌زور شهرداری و به‌قوهٔ حبس و زجر ملک مردم را تصرف کنند . اما در قضیه اموال منقــول می‌گوینــد در بانک‌های داخلی شصت‌هفتاد میلیون تومان دارند . از این مبلغ آن‌چه محقق است گویا بیست و چهار میلیون تومان را به پادشاه فعلی بخشیده‌اند که ایشان چند میلیون آن را مطابق صورتی که آقای رئیس مجلس خواندند به امور خیریه یا لوله‌کشی شهر تهران تخصیص داده‌اند و هی دائما" تعارف و مجامله راه افتاده است . این تعارف‌ها تاکی ، عطایا یعنی چه؟ پول مال‌مردم است باید به‌دولت برگردد . وآنگهی پولهای بانکهای لندن و آمریکا و برلن چه می‌شود (دبستانی ـ جزو اموال منقول است . خنده حضار)

مطلب دیگر حساب ذخیرهٔ کشور است که یک موضوع تاریکی شده از آقای وزیر دارایی خواهش می‌کنم اگر امروز نتواند ، در آیندهٔ نزدیکی این منطقه تاریک بودجه را روشن کنند .

شنیده‌ایم شهرداری تهران ۳۵ میلیون تومان از بابت عماراتی که در آبعلی و مبارک آباد و تهران و مازندران از ۱۳۰۵ تاکنون ساخته است از شاه مستعفی طلبکاری می‌کند .

ترتیب این دعوی چه می‌شود؟ در این‌جا یک قضیه خیلی عجیبی به‌خاطرم آمد که اینک برای استحضار مجلس عرض می‌کنم : شهرداری کامیونهای متعددی دارد ولی البته نه

برای رفع حوایج شهر بلکه برای حمل سنگ و گچ و آهک و غیره برای ساختمانهای شاه.

مطلب دیگری که می‌خواستم عرض کنم راجع به آزادی محبوسین است که از همان‌روز اول میان نمایندگان مجلس این فکر پیدا شده و حتی طرح قانونی هم تهیه کردند که بموجب آن دولت مکلف بود محبوسین سیاسی را آزاد کند ولی مجلس‌علنی تشکیل شد و دولت به مجلس پیشدستی کرد و اعلان عفو عمومی داد. بسیار خوب ولی من هنوز می‌شنوم که عده زیادی ... توقیف هستند.

... مسئله مهمتری که دولت حتما" باید توجه کند آزادی نطق و قلم است. من یقین دارم اگر در همان دولت پادشاه سابق آزادی عقیده و فکر و قلم برقرار بود این همه ظلم نبود و کار به‌این‌جا منتهی نمی‌شد...."[1]

به‌هرحال فروغی، وجوهی را که رضاخان از اموال عمومی غصب کرده بود در اختیار محمدرضا پهلوی قرار داد تا شاهنشاه جوان جوانبخت "پول مردم را به‌نام بخشش ملوکانه به‌خود آنها" اعطا فرمایند."

هنوز سایه شوم بت‌اعظم از سرملت ما کوتاه نشده‌بود که فروغی و دستیارانش، بت دیگری برای ملت تراشیدند. حسن اسفندیاری رئیس مجلس شورای‌ملی در جلسه دوم مهرماه سال ۱۳۲۰ مجلس، راجع به عطایای ملوکانه بی‌شرمانه چنین گفت: " ... راجع به بخشش‌هایی که از دارایی همایونی برای ملت و کشور خودشان تخصیص داده‌اند اینک برای اطلاع آقایان نمایندگان و آگاهی عموم خوانده می‌شود تا تمام افراد ملت از نتیجه نیات و عطایای شاهانه مستحضر باشند و امیدوارم که همگی یک‌زبان بگویند:

برومند باد آن همایون درخت — که در سایهٔ آن توان برد رخت "

و در روزنامه‌ها با آب و تاب نوشتند: " دیروز ۲۰/۷/۱۰ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مبلغ ده‌میلیون ریال از دارایی شخصی خود را به‌وزارت فرهنگ اعطا فرمودند که سرمایهٔ حقوق بازنشستگی این دسته از معلمان باشد."[2]

و ... چون فصل زمستان نزدیک است برای تهیه لباس و روپوش مبلغی به بینوایان مرحمت فرمودند[3] و ... " اعلیحضرت همایونی محمدرضا پهلوی ازدارایی شخصی خود به‌هریک از افسران ارتش ۷کیلو برنج و سه‌کیلو قند اعطا فرمودند."[4]

هرچه مردم و مطبوعات اعتراض کردند و نوشتند" ... چقدر بگوییم شصت و هشت میلیون تومان پول شاه سابق و آنچه در بانکها گذاشتند و هرچه ساخته و اندوخته همه مال ملت است و از راه ستمگری و جور و اعتساف به‌دست آمده است و با مال مردم بخشش و عطا

۱: روزنامه ایران، شمارهٔ ۶۶۸۲، مورخهٔ ۲۰/۷/۳.

۲: روزنامهٔ ایران، شمارهٔ ۶۹۰، مورخهٔ ۲۰/۷/۱۱.

۳: روزنامهٔ ایران، شمارهٔ ۶۶۹۴، مورخهٔ ۲۰/۷/۱۵.

۴: روزنامهٔ ایران، شمارهٔ ۶۶۸۲، ۲۰/۷/۳.

فرمودن معنی ندارد! آیا با این روش ممکنست اعتماد و اطمینان عمومی را به کفایت دولت وبی‌غرضی وزرایی که زمامدارند جلب نمود؟"[1] در اعمال و رفتار دولت فروغی کارگر نیفتاد.

و چون وجوهی که رضاخان در بانکهای خارج داشت و مبلغ آن به شش‌صد میلیون مارک حدس زده می‌شد[2] مورد بحث قرار گرفت، ابتدا دولت دوبار در روزنامه‌ها اعلانی به‌این مضمون انتشار داد: "از طرف دولت خبر زیر به اداره داده شده است ــ نظر به‌این که انتشار یافته بود که پادشاه سابق در بانکهای خارجی پول نقد دارند، هیئت دولت دقیقا" درصدد تحقیق برآمده ولی تاکنون به‌هیچ وجه اطلاعی به دست نیآمده است که ایشان در بانکهای خارج پول نقدی داشته باشند."[3]

سپس عصر روز ۲۰/۷/۶ نخست‌وزیر به‌نمایندگان اظهار داشت که "هرچند معلوم نشده است که ایشان (رضاخان) در خارجه پولی داشته باشند و لیکن احتیاطات به اعلیحضرت شاه سابق مراجعه شد که تصریح فرمایند اگر در خارجه دارایی داشته باشند آن نیز مشمول صلحنامه باشد. ایشان نیز مطابق سند رسمی که در بندر عباس تنظیم شده وجوهی را که در بانکهای خارجه معلوم شود جزو صلحنامه منظور داشتند و به اعلیحضرت همایونی محمد رضا پهلوی انتقال خواهد یافت."[4]

متن اعترافنامه‌ای که در بندرعباس تنظیم شده بود چنین است: "بندگان اعلیحضرت همایونی رضاشاه پهلوی (!) شاهنشاه سابق ایران اقرار و اعتراف فرمودند براین که سند ثبت شده زیر شماره ... دفتر اسناد رسمی شماره... اصفهان شامل وجوه نقدینه و سهام موجوده در بانکهای خارجی هم می‌باشد.

رضا"[5]

با وجود این‌که رضاخان با این سند به وجود نقدینه و سهام در بانکهای خارجی صریحا" اعتراف نمود ولی هیچ‌وقت این وجوه به‌ملت ایران بازپس داده نشد.

اما در مورد نفایس و جواهراتی که رضاخان همراه خود می‌برد فروغی روز ۲۰/۷/۶ در مجلس اظهار داشت: "نظر به‌این که باز هم در افواه مذاکره از مقدار زیادی نفایس می‌شد که شاید شاه سابق همراه خود ببرند، در موقع خروج از سرحد توسط مامورین گمرگ و غیره صورت مجلسی از اشیایی که همراه می‌بردند برداشته شد که جای شبهه و نگرانی در این خصوص باقی نماند و این صورت مجلس قریبا" به‌تهران خواهد رسیدو البته به‌اطلاع

۱: تجدد ایران، شماره‌ ۳۲۵۳، ۲۰/۷/۲۷. نوشته‌ س. م. طباطبائی.
۲: مرد امروز شماره‌ ۲۳، ۲۳/۴/۱۰ زندگی یک دیوانه.
۳: روزنامه اطلاعات، شماره‌ ۴۶۵۹، به تاریخ ۲۰/۷/۲.
۴: روزنامه‌ اطلاعات، شماره‌ ۴۶۶۴، مورخه ۲۰/۷/۷ و روزنامه‌ ایران، ۶۶۸۷ مورخه‌ ۲۰/۷/۸.
۵: مرد امروز، شماره‌ ۲۱ مورخه ۲۳/۳/۶.

آقایان نمایندگان می‌رسد." [1]

برای بررسی صحت و سقم این ادعای دولت فروغی یک‌بار دیگر از مذاکرات مجلس شورای ملی سود می‌جوییم:

" . . . آقای فروغی در جلسه خصوصی گفتند که از اثاثیه شاه مستعفی پس از حرکت از اصفهان در بندرعباس توسط مأمورین گمرک بازرسی به‌عمل آمده و صورت‌مجلس آن‌هم تنظیم گردیده که بزودی به‌عرض مجلس خواهد رسید. اگر یک کمی به‌انصاف و خدا و وجدان اهمیت بدهیم باید گفت که این حرف خیلی مضحک است. شاه سابق در اصفهان طوری رفتار می‌کرد که تا شعاع ۵۰۰ متری کسی حق نداشت دورخانه‌اش عبور نماید. در مدت اقامت در اصفهان طلا از مثقالی بیست تومان به چهل و پنج تومان رسید. حالا آقایان محترم انصاف بدهید که یک مأمور چهل‌تومانی گمرک بندرعباس چگونه جرأت دارد شاه را تفتیش بکند. چرا باید یک نفر رئیس دولت یک چنین حرفی بزند. آیا مأمورین بندرعباس می‌توانستند اثاثیهٔ شاه را تفتیش کنند و جعبه‌ای را که اوراق بهادار و سهام نفت جنوب است بازرسی کرده و به جیب او دست‌بزنند که آیا چهار پنج سیر زمرد و الماس وجود دارد؟" [2]

ولی حتی آن صورت مجلس ادعایی هم هیچ‌وقت به مجلس و ملت ارائه نگردید و موضوع به‌دست فراموشی سپرده شد و به‌قول عمیدی نوری: " آقای فروغی قول دادند صورت‌مجلس گمرک بندرعباس را هنگام خروج رضاخان از ایران به‌معرض افکار عمومی گذارده، منتشر نمایند ولی نه تنها از آن صورت‌مجلس خبری نشد، بلکه نگارنده را که در مقام تذکر آن‌صورت‌مجلس‌برآمدم به بهانهٔ نشر اکاذیب در دادگستری عصر مشروطیت بعد از ۱۳۲۰ تعقیب نمودند." [3]

بالاخره دولت فروغی شرایطی فراهم کرد که رضاخان بی‌آن که حسابی پس بدهد، در حالی‌که فرماندهان قشون در طول راه با گاردهای احترام به پای‌بوسی وی می‌شتافتند و هدایایی نظیر دویست لوله تریاک اعلای ماهان کرمان تقدیم می‌داشتند[4]، روز ششم مهرماه سال ۱۳۲۰ با کشتی انگلیسی " بندرا" ابتدا به‌سوی بمبئی و سپس به جزیرهٔ موریس یکی از مستعمرات انگلستان حرکت کرد و جناب‌چه کنسول انگلیس در بندر عباس گفت: " حکومت هندوستان ترتیب تمام کارها را داد[5] تا نابغهٔ عظیم‌الشأن " روزهای آخر عمر را در جوار

۱: اطلاعات شمارهٔ ۴۶۶۴، ۲۰/۸/۷.
۲: روزنامهٔ ایران، شمارهٔ ۶۶۹۳، مورخه ۲۰/۷/۱۴.
۳: روزنامهٔ ستاره، شمارهٔ ۱۲۶۷، مورخهٔ ۲۰/۱۲/۱۶.
۴. " . . . موقع حرکت (از کرمان) سرتیپ سپاهپوش فرمانده لشکر کرمان شرفیاب و مقدار دویست لوله تریاک اعلای ماهان کرمان را که گویا از ادارهٔ اقتصاد گرفته بود در یک جعبهٔ لفافه پیچ به عنوان هدیه تقدیم کرد . . . ." روزنامهٔ مرد امروز، شمارهٔ ۱۶، مورخهٔ ۲۳/۲/۲، به قلم احمد هاشمی.
۵: شاه در بندر عباس خطاب به کنسول انگلیس و با اشاره به شاهپورها گفت: " من دیگر پول ندارم خرج این بچه‌ها را کی ←

رحمت ارباب به‌سر کند .

فروغی برای آماده کردن شرایطی که امکان فراردادن دیکتاتور و معاف داشتن دشمنان خلق و جنایتکاران از مجازات و حفظ دستگاه رضاخانی را مقدور سازد بهانه ساخت که "موقع باریک است" مردم را به آرامش و سکوت و متانت دعوت می‌کرد تا حوادث گذشته بتدریج از خاطره‌ها فراموش شود و مسئولین جنایات بیست‌ساله که از مهره‌های حساس دستگاه حاکمه بودند از گزند مصون بمانند .

چرا دولت فروغی و سازمان تبلیغاتیش در هرفرصتی از مردم می‌خواستند که "گذشت" داشته باشند . و از مظالم و خطاکاریهای بیست‌ساله دیگر حتی به‌زبان نیاورند و حتی کسانی‌را که از اظهار حقایق باکی نداشتند به هوچیگری متهم می‌ساختند ؟ زیرا اساس چهرهٔ کریه طبقهٔ حاکمهٔ ایران بود که با استفاده از گذشته نمایان‌تر و آشکارتر می‌گردید .

همین‌ها بودند که چاپلوسی و نوکرمآبی را به‌جایی رساندند که " در موسسهٔ پرورش افکار" به‌جای " اول دفتر به‌نام ایزد دانا " گفتند " اول دفتر به‌نام شاه توانا و یا موقعی که شاه سابق به نمایشگاه امتعه وطنی بازدید نمودند که" فرمودند این پنبه‌ها سفید نیست باید سعی کنید سفیدتر شود" واین عبارت بی‌سروته را به‌عنوان فرمایشات ملوکانه با حروف درشت چاپ کردند. . .و یا یکی از وکلاء در مجلس گفت " . . . شاه ما . . . در جمیع علوم تخصص دارد ."[1]

به رکن الدین مختاری رئیس شهربانی رضاخان " بندگان حضرت اجل" گفتند" : تمام جنایات دورهٔ پهلوی در برابر چشم مقامات عالی‌رتبهٔ دادگستری انجام گرفت و این " قضات عالی‌مقام " به‌جای دفاع از حقوق ستمدیدگان ، دستورهای غیرقانونی و ضدانسانی مختاری ، این ضابط دادگستری را از جان و دل پذیرا شدند و به رؤسای دادگاه پیغام دادند که " حضرت اجل سرپاس مختاری نظرشان اینست : این شخص محکوم شود . " لذا مختاری حق داشت که در محضر دادگاه بگوید " . . . اگر من مسئولم ، اعدام یا حبس ابد باید بشوم ، تمام متصدیان مسئول دادگستری وقت در این مسئولیت با من سهیمند و بایستی محاکمه شوند "[2]

این که می‌گویند همه‌چیز امر بوده و ما مأمور بودیم و معذور، به‌هیچ وجه درست نیست. هیچ جای قانون قید نشده است که اگر پادشاهی برخلاف قوانین کشور و منافع ملت دستوری صادر کرد، مجری و مباشر امر از مجازات معاف است. اگر فروزان کفیل

می‌دهد ؟ کنسول جواب داد : " خاطر مبارک آسوده باشد حکومت هندوستان ترتیب همهٔ کارها را داده است . " ــ مرد امروز شمارهٔ ۱۶ ــ ۲۳/۲/۲.

۱: روزنامهٔ ستاره ، شمارهٔ ۱۷۷ ، ۲۰/۷/۲۴ " ما هم بی‌تقصیر نیستیم " ــ ارسلان خلعتبری.

۲: روزنامه ستارهٔ شمارهٔ ۱۱۸۶ ــ ۲۰/۸/۷ به قلم عمیدی نوری .

۳: روزنامهٔ ستاره ، شماره ۱۳۶۷ به تاریخ ۲۱/۵/۸.

شهرداری تهران آشکارا اقرار و اعتراف کرد که سی و پنج میلیون تومان از پول مردم را صرف بنای ویلاها و ساختمانهای اختصاصی دربار کرده، و متعاقب آن در روزنامه‌ها نوشت: "بلیهٔ ساختمانهای اختصاصی، مانند کوه عظیمی جلوی هرقدم اصلاحی را برشهرداری بسته بود.

... این بار سنگین نه برای شهرداری مجالی باقی می‌گذاشت که به‌کارهای شهر برسد و نه پولی که در راه اصلاحات شهری مصرف شود..."[1]

چرا تعقیب قانونی نشد و برعکس به‌عنوان پاداش به مقام پیشکاری دارایی آذربایجان منصوب گردید. علت امر کاملاً روشن است: وی مانند صدها نفر از "رجال" دورهٔ بیست‌ساله یکی از عناصر دست نشانده و مورد اعتماد دستگاه بیدادگری بوده و برای حفظ منافع بلند خود در برابر هرقلدری آمادهٔ کرنش و تعظیم. منتهی بنا به‌شرایط گاهی ناچار به تعویض قیافه و لباس می‌شد. جهت اثبات این مدعا به نطق روز ۲۰/۲/۱۶ وی هنگام گشایش مجسمهٔ رضاخان در میدان بیست و چهار اسفند مراجعه می‌کنیم. وی در مدح شاهی که بابت بنای کاخهای اختصاصی ۳۵ میلیون تومان به شهرداری بدهکار بوده و بنای کاخهایش مانع از انجام وظایف شهرداری گشته بود چنین گفت: "... سپاسگزاری و قدردانی غریزه‌ایست که طبیعت درنهاد بشر به‌ودیعت گذارده .. چون همهٔ اعمال یکسان نیست طبعاً نحوهٔ قدردانی هم متفاوت است... گاهی درجهٔ احسان و نیکویی به‌پایه‌ای می‌رسد که بیان، عاجز از سپاسگزاری است. آن وقتی است که نیکویی از حدعادی تجاوز و صورت‌معجزه به‌خودمی‌گیرد... کشورما به‌علت‌نبودن سرپرست مقتدر می‌رفت که آخرین نفس حیات را بکشد که نالهٔ سوزندهٔ قلب بیمار به‌هدف اجابت رسید. در شب تاریکی فرشتهٔ آسمانی با شمشیر آخته‌براهریمن نکبت‌و بدبختی تاخت. آفتاب اقبال ایران درخشیدن گرفت. ایران به‌دست عزیزترین فرزندش از ذلت و پریشانی رهایی یافت... افراد در قبال این معجزه چه سپاسگزاری شایسته جز ایثار جان داشتند... از فرط عشق و علاقه به‌ماجی حقیقی خویش تمثال مبارکش را زینت ساکن خود نموده هرصبح و شام در مقابلش زانوی بندگی و عبودیت خم کردند. غبطه بود که بیرون از خانه معبود حقیقی از نظرشان دور باشد. پیکر مقدسش را برفرق خود جا داده در شمال شهر زینت بخش پایتخت نمودند.

این افتخار نصیب شهرداری تهران شد..."[2]

پاسخ مردم و مطبوعات را در برابر دعوت فروغی به آرامش و سکوت چنین می‌خوانیم:

۱: روزنامهٔ تجدد ایران شمارهٔ ۳۳۴۹، به‌تاریخ ۲۰/۱۰/۱۳، "اوضاع شهرداری سابق" نوشته فرهبان شهردار سابق تهران.

۲: روزنامهٔ تجدد ایران، شمارهٔ ۳۱۴۸ – ۲۰/۳/۱۷.

" . . . آنهایی‌که می‌گویند ذکر گذشته نکنید به اشتباه می‌روند . ذکر مصیبت خود یک نوع تسکین برای مردم است . در اخلاق عمومی اثر خواهد گذاشت ، باعث تهذیب اخلاق خواهد شد . شاید تصور رود چون بعضی‌ها می‌گویند فراموشکار هستیم ، اگر چندی زبانها خاموش و قلم‌ها شکسته باشد کم‌کم کارهای گذشته ماست‌مالی و پرده پوشی خواهد شد . این‌هم اشتباه است . آنقدر نباید این بدبختی‌ها و مذلت‌ها و مظالم را فراموش کرد تا اوضاع بهتری را جلوی چشم خود ببینیم . تا کارها اصلاح نشود و کار به‌دست اشخاص قابل اعتماد غیرآلوده نیفتد ، وضعیت ما با سابق فرقی نخواهد داشت . هروقت آنهایی‌که عهده‌دار اصلاحات امور کشور ما هستند آن‌طور کشور را اداره کردند که با گذشته فرق داشته باشد آن‌وقت از گذشته صحبت نخواهیم کرد زیرا آنگاه به‌مقصود خود رسیده‌ایم . . . "[1]

و در جای دیگر می‌نویسد " . . . اگر اینها معتقدند که گذشته گذشت و نباید از آن دم زد ، پس بیایند این کتابهای تاریخ راکه مایه افتخار است از میان ببرند ، تدریس آن‌را موقوف کنند و اصلا " وجود تاریخ و عبرت‌های تاریخی را انکار نمایند . ما در زندگی و حیات جمع از چه باید پند بگیریم ؟

" . . . البته کسی انکار نتواند کرد که وقتی از گذشته صحبت می‌شود ، از کارهای خوب و مفیدکسی بدنخواهد گفت . بلکه آن نقاط ضعیفی که موجب تیره‌روزی زندگی کنونی شده آنها را تشریح می‌نماید . و اگر از تشریح این نقاط ضعف بیمناک هستند که مبادا کرسی وکالت از دست برود و در سایهٔ آزادی قلم و انتشار روزنامه‌های تازه ، شخصیت علمی و ادبی و شجاعت اخلاقی هرکس آشکار گردد ، زهی بی‌انصافی و باید برای این آزادی فاتحه خواند ! "[2]

فروغی وعدهٔ دموکراسی و آزادی به‌مردم می‌داد . و ملت ایران‌را به‌مراحم و نیات اساسی‌دوستانه شاه جوان دموکرات امیدوار می‌ساخت . حال‌آن که با ابزارهاو مصالحی که رضاخان برای ساختمان رژیم دیکتاتوری تهیه کرده بود ، بنای حکومت ملی و دموکراسی استوار نمی‌شد جزآن‌که زمینه را برای اعادهٔ دیکتاتوری شدیدتر و هولناکتری فراهم می‌ساخت . ثمره‌ای که مردم ایران هم‌اکنون شاهد آنند . در همان ایام که مردم ستمدیده کشور ما در انتظار اقدامات عاجلی جهت جبران خطاکاریها و رفع بی‌عدالتیها و تغییرات اساسی در دستگاه حاکمه بودند ، فروغی نطقی از رادیو تهران ایراد نمود که موجب حیرت و خشم مردم گردید . بنا به‌گفتهٔ وی آزادی ملت ایران از قید اسارت و بیداد نه به‌علت ورود متفقین و سقوط دیکتاتوری رضاخان بلکه " در سایهٔ توجهات شاهنشاه جوان جوانبخت " عملی گردیده است .

۱ : روزنامهٔ ستاره ، شمارهٔ ۱۱۸۲ ، به تاریخ ۲۰/۷/۲۰ از مقالهٔ " کم‌کم شروع می‌شود " نوشتهٔ ارسلان خلعتبری .
۲ : روزنامهٔ ستاره ، شمارهٔ ۱۱۷۴ ، به تاریخ ۲۰/۷/۲۰ سرمقاله .

اینک قسمت‌هایی از آن نطق:

" برادران و هم‌میهنان عزیزم بحمداله به‌فضل خداوند در سایهٔ توجهات شاهنشاه جوان جوانبخت باردیگر پا به‌دایرهٔ آزادی گذاشتید ومی‌توانید از این نعمت برخوردار شوید. البته باید قدر این نعمت را بدانید و شکر خداوند را بجا آورید. از رنج و محنتی که در ظرف سی‌چهل سال گذشته به‌شما رسیده است امیدوارم تجربه آموخته و عبرت گرفته و متوجه شده باشید که قدر آزادی را چگونه باید دانست و معنی آزادی را دریافته باشید. در این‌صورت می‌دانید که معنی آزادی این نیست که مردم خودسر باشند و هرکس هرچه می‌خواهد بکند. شما ملت ایران به‌موجب قانون اساسی که تقریبا" سی‌وپنج سال پیش، مقرر شده است دارای حکومت ملی پادشاهی هستید. اما اگر درست توجه کنید تصدیق خواهید کرد که در مدت این ۳۵ سال کمتر وقتی بوده است که از نعمت آزادی حقیقی یعنی مجری و محترم بودن قانون برخوردار بوده باشید و چندین مرتبه حکومت ملی یعنی اساس مشروطیت شما مختل شده است. آیا فکر کرده‌اید که علت آن چیست؟ من برای شما توجیح می‌کنم. علت اصلی این بوده است که قدر این نعمت را بدرستی نمی‌دانستید و به‌وظایف آن قیام نمی‌کردید و بسیاری از روی نادانی و جماعتی از روی غرض و هوای نفس از شرایطی که در حکومت ملی باید ملحوظ شود تخلف می‌کردند.

... پس اگر افراد ملت فقط ملاحظات و منافع شخصی خود را منظور دارند و حاضر نشوند که یک اندازه از اغراض جویی خود را فدای منافع کلی کنند و از راه صلاح خارج شده به‌جای اشتغال به‌امور شرافتمندانه برای پیشرفت اغراض خصوصی وسایل نامناسب از تزویر و نفاق و فتنه و فساد و دسته‌بندی و هوچیگری به‌کار برند... باید حتم و یقین دانست که باز اوضاع این ۳۵ سال گذشته تجدید خواهد شد.

... و اگر ملت عبرت گرفته باشد و به‌وظیفهٔ وجدانی خود عمل کند امیدواری می‌توان داشت که روزگار محنت و ذلت سپری شود و دورهٔ شرافت و سعادت و سرفرازی برسد..."

بدین ترتیب هنگامی‌که ملت ایران می‌خواست که دیکتاتور و دستیارانش را به‌جرم پامال کردن قانون اساسی، تجاوز به‌حقوق فردی و اجتماعی، اختلاس و اتلاف اموال عمومی و اقدام به‌جنایات بی‌شمار، به‌پای میز محاکمه کشانده شود، فروغی در مقام نخست‌وزیر از مردم می‌خواست که " دسته‌بندی و هوچیگری" نکنند تا اسرار جنایات بیست‌ساله افشا نگردد و اوضاع را چنان تفسیر می‌کرد که گویا علت اصلی آن‌همه مظالم و مفاسد این بوده که مردم قدر آزادی ندانسته، به‌وظایف آن قیام نکرده و از روی غرض و هوای نفس شرایط حکومت ملی را ملحوظ نداشته‌اند والا رضاخان و فرقه بوروکراتش را تقصیری نبود!

وی نطق خود را چنین ادامه‌داد: " ... معنی حکومت ملی این‌است که اختیار امور

کشور با ملت باشد و البته می‌دانید که‌هرکس اختیاراتی دارد و در ازای آن اختیارات مسئولیتی متوجه او می‌شود . پس اگر به مقتضای اختیارات خود چنان‌چه‌وظیفهٔ وجدانی حکم می‌کند عمل نکند مسئول واقع می‌شود و معنی مسئول واقع شدن همیشه این نیست که کسی از او سئوال و بازخواست کند . مسئول واقع شدن غالبا " به‌این است که شخص گرفتار عاقبت وخیم می‌شود . اگر مخلوقی نباشد که از او بازخواست کند ، خالق از او بازخواست خواهد کرد . . .

از مکافات عمل غافل مشو　　　گندم از گندم بروید جو ز جو

" . . . فعلا " آنچه مسلما " مایه امیدواری و اطمینان خاطرماست وجود مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی (!) است که در اندک مدتی که به‌سریر سلطنت جلوس فرموده‌اند ، رأفت و شفقت و مهربانی نسبت به‌ملت و حسن‌نیت به‌مشروطیت را کاملا " به‌منصهٔ ظهور رسانیده‌اند .

اکنون باید امیدوار بود که طبقات ملت هم بخوبی امتحان بدهند . . . " [1]

با وجودی که جز رفتن رضاخان هیچ اصلاح و تغییری در دستگاه حکومتی به‌عمل نیامده بود ، فروغی مردم را دعوت می‌کرد که فقط ناظر حوادث بوده و هیچ‌گونه اعتراض و بازخواستی نکنند و امیدوار باشند که شخص مسئول عاقبت وخیمی خواهد داشت و اگر مخلوق فرصت بازخواست نداشته ، خالق از او باز خواست خواهد کرد !

روزنامهٔ تجدد ایران نامهٔ سرگشاده‌ای دربارهٔ نطق نخست‌وزیر ـ فروغی انتشار داده که نقل قسمتی از آن کاملا " به‌جاست : " آقای نخست‌وزیر . . . وقایع اخیر و تصادف آنها با بیماری جناب‌عالی تولید یک میل مفرطی در وجود مبارک برای سکوت و آرامش کرده که حوایج شخصی را برنیازمندیهای ملی ترجیح داده‌اید و امور کشور را از روی احتیاجات مزاج خودتان قیاس فرموده‌اید . البته همهٔ حکما و بزرگان یکدل و یکرأی هستند که بیماری بدن تأثیر بسیاری در طرز تفکر و تعقل شخص دارد و پزشکانی که به‌عیادت جناب‌عالی آمده‌اند همه متفق بوده‌اند که استراحت تنها دوایی است که با مزاج جناب‌عالی سازگار خواهد بود . اینک ملاحظه می‌شود ، دوایی را که پزشکان برای مزاج جناب‌عالی توصیه کرده‌اند می‌خواهید همان‌را برای مردم بدبخت و ستمدیدهٔ یک کشور تجویز فرمایید . قسمت آخر سخنرانی جناب‌عالی و عمل چند هفتهٔ اخیر دولت که برجسته‌ترین جلوهٔ آن فرار دادن شاه سابق و تأیید بی‌گناهی او در نداشتن ثروتی در خارج کشور و واگذار نمودن شصت و هشت میلیون تومان از مال ملت به شخصی که قسمتی از آن‌را به‌عنوان لطف و مرحمت پس بدهد ، همه حاکی از سیاست مآل اندیشانهٔ جناب‌عالی است . "

۱ : روزنامهٔ اطلاعات ، شمارهٔ ۴۶۷۳ ، مورخهٔ ۲۰/۷/۱۶ .

انتخابات دورهٔ سیزدهم

بعد از فرار دادن رضاخان یکی از بزرگترین خدماتی که فروغی به سیاست استعماری و ارتجاع داخلی انجام داد این بود که با تمام قوا مانع تجدید انتخابات دورهٔ سیزدهم شد و انتخابات فرمایشی دورهٔ رضاخان را تأیید نمود. جریان امر از این قرار بود: چون دورهٔ دوازدهم مجلس شورای‌ملی در شرف اتمام بود، فرمان انتخابات دورهٔ سیزدهم در تاریخ ۲۰/۳/۱۱ صادر و طبق معمول با مخابرهٔ تلگرافهای رمز و کشف به استاندارها و فرماندارها، کار انتخاب نمایندگان آغاز گردید. هنگام ورود متفقین و سقوط دیکتاتوری، انتخابات نیمه کاره بود. لذا مردم به‌محض استشمام رایحهٔ آزادی از دولت فروغی خواستند که انتخابات دستوری دورهٔ رضاخان را ملغی نماید تا ملت بتواند در حساس‌ترین دقایق تاریخی نمایندگان حقیقی خود را به مجلس بفرستد. مردم هنوز به ادعاها باور داشتند و گمان می‌بردند که محمدرضا پهلوی واقعا" درحفظ قانون اساسی و اجرای دموکراسی خواهد کوشید لذا عریضه‌ای به‌شرح ذیل مبنی‌برلغو انتخابات به‌وی تسلیم داشتند:

" اعلیحضرتا! در روز سوگند به‌حفظ قانون اساسی قسم خوردید و در نطق مبارک نیز از آزادی و دموکراسی یاد فرمودید... این است که عرضه می‌داریم انتخابات تهران مطابق ارادهٔ حکام و وزیران و طبق اجازه و رد و قبول دربار سابق تنظیم شده است.

" این وکلا که غالبا" هفت دوره است به‌همین ترتیب بدون این‌که روح ملت از آنها با خبر باشد به‌مجلس ملی وارد شده‌اند. این دوره هم به‌همان قرار بدون این‌که ذره‌ای به‌قانون انتخابات توجه شده باشد برگزیده شده‌اند. انتخابات تهران پیش چشم ما صورت گرفته و یک نفر از افراد ملت از روی میل رأی نداده‌اند و به‌وسیلهٔ پلیس و سپور و عمله و بنا با پشت گردنی و رأی‌های ماشین شده صندوق انتخابات پرشده است. حدنصاب آرای تهران و حومه هیچ‌وقت در زمان آزادی از پانزده هزار رأی تجاوز نمی‌نمود (صورت سابق حاضر است). امادورهٔ هفتم که پایهٔ زور به‌میان آمده و ملت از شرکت در انتخابات به‌سبب یأس کنار کشیده میزان آراء به هفتاد هزار رسید. تحقیق شود که این همه آراء از کجا آمده است که یک‌نفر تهرانی از آن خبر ندارد؟ حق گواه است که ما مردم تهران بعضی از وکلاء را اصلا" نمی‌شناسیم زیرا نه سابقهٔ ملی و علمی دارند و نه سابقهٔ تجارتی و اعتبار اقتصادی! به‌ضرب میل و پیشنهاد شهربانی سابق یک‌بار انتخاب شده و هردوره

به‌حکم سابقه، باز انتخاب می‌شوند.

... استدعا داریم به‌عرایض ملت رسیدگی فرمایید و اجازه ندهید که حشت اول بنای سلطنت آن اعلیحضرت برخلاف آمال و به‌خلاف قانون گذاشته شود.

به‌امضای هزارنفر از مستخدمین وزارتخانه‌ها و تجار و اصناف و غیره.[1]

اینک به مندرجات روزنامه‌ها در مورد انتخابات دوره‌ٔ سیزدهم نظری می‌افکنیم:

روزنامه‌ٔ ستاره تحت عنوان "ایراد ناموسی" چنین می‌نویسد: "... البته همه می‌دانند انتخابات چه‌طور صورت می‌گرفت مأمورین شهربانی سابق مردم را به‌زور به‌حوزه‌های انتخابیه می‌کشاندند و ورقه به‌دست آنها می‌دادند تا در صندوق آرا بیندازند. به‌طوری‌که هرکه جرأت باز کردن این اوراق را داشت پیش از انتخابات از اسامی نمایندگان مطلع می‌شد.

... همه می‌دانیم نمایندگان فعلی از برکت روش انتخاباتی که قبلاً به‌عرض رسید به مجلس رفته‌اند. اغلب آنها نمایندگی شهرهایی را دارند که هرگز ندیده‌اند و از وضعیت ساکنان آن بی‌اطلاع می‌باشند. اغلب این آقایان در همان روزهایی که زور و تعدی بازار رایجی داشت نطق‌های خود را منحصر به تمجید و تعریف نموده و به‌دعای ذات ملوکانه مشغول می‌شدند در حالی‌که انتخاب‌کنندگان فرضی آنها در آتش بیدادگری می‌سوختند.

... اگر فردا فرضاً کسی پیدا شود و بخواهد وضعیت سابق را عودت دهد این آقایان دوباره زبان به‌وصف او خواهند گشود و از ایراد نطق‌های اغراق‌آمیز باک نخواهند داشت!

... غیرقانونی بودن نمایندگان مورد تردید نیست و خود ایشان هم این موضوع را تصدیق دارند. اگر دولت لایحهٔ تحدید انتخابات را به مجلس برد این خود بهترین محک برای آزمایش حقگویی و حق‌پرستی نمایندگان فعلی خواهد بود."[2]

در شماره‌ٔ ۱۱۷۱ مورخهٔ ۲۰/۷/۱۶ همان روزنامه تحت عنوان "آینده در گذشته است" چنین می‌خوانیم:

"... بعضی‌ها می‌گویند تحدید انتخابات با وضعیت فعلی کشور صلاح نیست زیرا ممکن است کسانی انتخاب شوند که از نظر مصالح عالیه کشور مفید نباشند! حقیقتاً" استدلال عجیبی است مگر این آقایان که فعلاً" اسمشان به‌نام نمایندگان تقنینیه دوره‌ٔ سیزدهم برده می‌شود فرشته هستند؟ مگر همانهایی نیستند که با هر سازی رقصیدند. کدامشان وظیفهٔ بزرگ نظارت در بودجهٔ کشور را انجام داد. کدام‌یک از اینها برای اجرای قانون توانستند دم از ادعای تفتیش در بودجهٔ وزارت جنگ بزنند. مگر همین آقایان

۱: روزنامهٔ ستاره، شماره ۱۲۰۰ مورخه ۲۰/۸/۲۲.

۲: ستاره شماره‌ٔ ۱۱۶۸، مورخه‌ٔ ۲۰/۷/۱۳.

مجلس تقنینیه را به‌یک جلسه، دیگری از فرهنگستان تبدیل نکرده بودند که مثلاً " فقط به‌جای کلمه (شد) کلمه (کرد) را پیشنهاد کرده در قوانین دولت اصلاحات ادبی می‌کردند! پس دیگر بالاتر از سیاهی رنگی نیست و مطمئن باشید بدتر از این اشخاص دیگر کسی انتخاب نمی‌شود. منتها یک استفاده در این تحدید انتخابات برای مردم و جامعه پیدا می‌شود آن اینست که رعایت اصل شده دیگر به‌جای آن‌که یک‌نفر همه را به‌میل خود انتخاب نماید مردم آنها را انتخاب می‌نمایند ولااقل بین آنها چندنفر اشخاص با ایمان و عقیده امثال دکتر مصدق‌ها و مؤتمن‌الملک‌ها ممکن است پیدا شوند..."[1]

دکتر محمود مساور سر نمایندگان دوره، سیزدهم را چنین توصیف می‌کند:

"... هیچ ایرانی پیدا نمی‌شود که بدون تنفر و انزجار اعمال و رفتار وکلای ادوار اخیر تقنینیه را که تمام آنها تحمیلی و قلابی بوده‌اند بنگرد... پادشاه سابق بد بود بد کرد و رفت. اما مسئولین حقیقی که بد بودند و بد کردند پابرجا مانده‌اند. از آن‌جمله مجلس ونمایندگان تحمیلی آن می‌باشند.

اگر خدای نکرده یک‌نفر از اهالی حوزه انتخابیه در اثر استیصال و بیچارگی انجام کار کوچکی را از آنها تقاضا می‌کرد صریحاً" جواب می‌دادند از دست ما چیزی برنمی‌آید. یا آن‌که با کمال وقاحت می‌گفتند ما هیچ‌کاره‌ایم وکیل شما نیستیم شاه امر کرده است وکیل باشیم.

وکلای ادوار اخیر از میان اشخاصی تعیین می‌شدند که فاقد هرگونه شخصیتی بوده و حاضر باشند به پست‌ترین چیزها تن در دهند. این وکلای تحمیلی مسئول حقیقی جریانات گذشته بوده باید کرسی‌هایی را که غصب کرده‌اند رها نموده و در دادگاه عدالت ملی تعقیب و محاکمه شوند."[2]

در چنین اوضاع و شرایطی پاسخ فروغی به‌دفتر مخصوص شاه نشان می‌دهد که این عامل سرسپرده استعمار انگلیس در اجرای وظایفی که اربابان بهوی محول کرده بودند تاچه حد کوشا بوده است:

" نامه، نخست‌وزیر، فروغی به‌دفتر مخصوص شاهنشاه راجع به‌انتخابات دوره، سیزدهم ـ نقل از روزنامه‌ها:

در پاسخ مرقومه، ۲۰/۸/۱۹ که عریضه جماعتی از اهالی تهران را به‌پیشگاه همایون شاهنشاهی ارسال فرموده بودید متمنی هستم مراتب ذیل را به پیشگاه همایونی معروض دارید:

کسانی‌که از دولت تقاضا دارند انتخابات نمایندگان مجلس شورای‌ملی را لغو واقدام

۱: ستاره شماره، ۱۱۷۱، مورخه، ۲۰/۷/۱۶.
۲: ستاره، شماره، ۱۱۹۹، مورخه، ۲۰/۸/۲۱ سرمقاله.

به تجدید انتخابات نمایند غفلت دارند از اینکه به‌دولت تکلیف نقض قانون می‌کنند و یقین است که اگر متوجه این معنی شوند از این تقاضای خود منصرف خواهند شد . . .

. . . بنده وارد این بحث نمی‌شوم که انتخاباتی که واقع شده کاملا" درست بوده یا نبوده است زیرا به‌شرحی که عرض خواهم کرد انتخابات مزبور خواه غلط خواه صحیح دولت حق ندارد در آن نظر کند و آنرا لغو یا تجدید نماید . توضیح آن‌که وظیفهٔ دولت در اقدام به انتخابات نمایندگان مجلس شورای‌ملی به‌موجب قانون این است که انجمن نظارت انتخابات راتشکیل نماید و پس از آن‌که انجمن نظارت تشکیل شد کلیه عملیات با انجمن مزبور است و دولت حق ندارد مستقیما" درامر انتخابات دخالت نماید . . ."[۱]

به‌منظور آگاهی از نحوهٔ انتخابات حتی بعد از سقوط دیکتاتوری که فروغی از همه از قانونی بودن آن دفاع می‌کرد به‌چند نمونه از سیل تلگراف و نامه‌هایی که از سراسر کشور به‌تهران جاری بود اشاره می‌کنم : " تلگراف از گرگان ــ انتخابات برخلاف آزادی انجام شده. در صندوق ، آراء هنوز موجود و استخراج نشده اعتبارنامه‌ها را امضا نمودند . این انتخابات خلاف قانون را که به‌وسیلهٔ ادارهٔ کارپردازی املاک اختصاصی پیش ، انجام گرفته ملغی نمایند که اهالی‌گرگان ، این نماینده را به‌رسمیت نمی‌شناسند .

به امضای چهل‌نفر روزنامهٔ ستاره شمارهٔ ۱۲۱۵ مورخهٔ ۲۰/۹/۲"

" تلگراف از تبریز ــ جناب‌آقای وزیر کشور کپیه مجله پیمان حزب آزادگان کپیه جریدهٔ ستاره اگر چه شمارهٔ معترضین انتخابات کاشف حقیقت بوده نیازی به کله نیست اما خانه تهران‌آباد که آذربایجان را روزی شقاقلوس، روزی خر مستوفی‌ها ، روزی هم هوچی می‌نامد .

ستاره شمارهٔ ۱۲۵۹ مورخهٔ ۲۰/۹/۱ آقازاده ــ مدیر شاهین"[۲]

" . . . در همان زمان که آقای‌فروغی ادعای قانونی بودن انتخابات را داشت هیئت نظار مازندران طی تلگرافی از انتخابات اظهار عدم اطلاع کرده و کسب تکلیف نموده‌اند در صورتی‌که همان وقت از وزارت کشور وکلای بابل معرفی شده بودند ! . . ."

روزنامهٔ ستاره شمارهٔ ۱۲۰۶ مورخهٔ ۲۰/۸/۲۸ سرمقاله

" . . . . درتبریز قبل از آن‌که هیئت نظار شهری کارش را شروع کند نظار بلوکات که معلوم نیست چه کسی آنها را معین کرده است کار خود را خاتمه داده و پس‌از ورود آقای وزیر کشور به تبریز انتخابات شهر شروع شد . با وجود این دولت آراء بلوکات را قانونی شمرد . . ."[۳]

۱: تمام روزنامه‌های مورخهٔ ۲۰/۸/۲۱ پایتخت .

۲: مجلهٔ مهتاب تبریز نیر این شعر را دربارهٔ مجلس دورهٔ سیزدهم دارد : این مجلس ماکعهٔ آمال وطن نیست ــ یک تن زوکیلانش وکیل تو و من نیست ــ باید که نگون گردد و از نو شود آباد کین بتکده جزمأ من بتهای کهن نیست .

۳: روزنامه ستاره، شمارهٔ ۱۲۰۶ ، ۲۰/۸/۲۸ سرمقاله .

اینک قسمت‌هایی از مقاله‌ای را که توسط مشاراعظم راجع به انتخابات دورهٔ سیزدهم نوشته شده و حاوی مجموعهٔ دلایل در رد مغلطه و استدلال مغرضانه فروغی است ذیلاً می‌آوریم:

"... ما را از این رسوایی برهانید: به‌این فضاحت خاتمه دهید. مردم ایران همه یک زبان و متفقند که:

۱ ــ اوراق رأی و دفاتر انتخابات دوره سیزدهم جز یک ورق‌پاره‌های بی‌موضوع مزورانه چیز دیگر نبوده و اغلب اسامی مندرج در دفاتر، در خارج صاحب نداشته و به‌همین جهت مطالعهٔ آن دفاتر و تطبیق آن اسامی را با صاحبان اسم خواهانند.

۲ ــ شاه سابق در روز عید مبعث (۲۰/۵/۱) در حضور همین آقایان وکلاء به‌زبان خود گفته است که باید همین رفقا باقی بمانند و بیچاره تصور می‌کرد که سیاستی که علیه ملت و برخلاف عدالت باشد به‌همت رفقا ممکن است تا ابد برقرار بماند.

۳ ــ دستورهای مرموز وزارت کشور را پارکه‌های عدلیه ما می‌توانند به‌عنوان کشف جرم تعقیب و افشا نمایند.

۴ ــ اظهار تردید خود آقای فروغی در صحت انتخابات در مرقومهٔ جوابیه با این جمله (که بنده وارد این بحث نمی‌شوم که انتخاباتی که واقع شده کاملا" درست بوده یا نبوده است) خود دلیل برعدم صحت انتخابات است و اینان نمی‌توانند با این بیان هم خدا را بخواهند و هم خرمـا را! انتخابات یا باید با ملت راست باشد یا با رفقا.

۵ ــ دلیل فلسفی آقای فروغی اینست که اگر دولت حق داشت انتخابات را لغو کند و تحدید نماید هروقت نمایندگان مخالف میل دولت می‌شد می‌توانست آن‌را لغو کند، بلکه به‌این وسیله می‌توانست مجلس شورای ملی را مدتها در حالت تعطیل نگاهدارد... به‌ما جواب بدهند در مقابل این‌که دولت سالهاست وکلاء را به‌میل خود انتخاب می‌کند و روح مردم از انتخاب هیچ‌یک از آنها خبر ندارد تکلیف مردم بیچاره چیست و چه باید کرد که حقوق اساسی مردم مملکت برای خودشان باقی بماند و ملعبهٔ دست نگردد؟..."[1]

دولت فروغی از فرط شتابزدگی و هول و هراس حتی یک هفته مهلت اعتراض قانونی انتخابات را هم فراموش کرد و در اثر تذکرات مردم و روزنامه‌ها مهلت اعتراض به‌مدت پنج روز از رادیو اعلام گردید[2].

در آخرین روز قبول اعتراضات در سرسرای مجلس ازدحامی بود، مردم اصرار داشتند که شکایات آنها را قبول کنند و متصدیان امتناع می‌کردند. ولی روز بعد حین طرح اعتبار نامه‌های نمایندگان تهران، مخبر شعبه گزارش داد که شکایات زیادی از طرف طبقات مختلف تهران رسیده اما همه شکایات را خواندیم و رسیدگی کردیم ولی هیچ‌کدام منطق

۱: روزنامهٔ ستاره، شمارهٔ ۱۲۰۵ ــ ۲۰/۸/۲۷.
۲: روزنامه ستاره، شمارهٔ ۱۱۶۵ ــ ۲۰/۷/۹ از مقالهٔ "چرا انتخابات آزاد نمی‌شود."

نداشت و شعبهٔ شکایات،آنها را وارد ندید !

بدین ترتیب طی یکساعت ونیم ۱۶۶ اعتبار نامه خوانده و تصویب شد یعنی هراعتبارنامه درمدت چهل و هفت ثانیه. این سرعت عمل و سازندگی در تاریخ پارلمان ایران حتی در دورهٔ رضاخان نیز سابقه نداشت ![1]

روز ۲۵/۸/۲۲ هنگامی‌که محمدرضا پهلوی جهت افتتاح دورهٔ سیزدهم مجلس شورای ملی به بهارستان می‌رفت مردم در مسیر حرکت وی تظاهراتی علیه مجلس و نمایندگان غیرقانونی به‌عمل آوردندکه مورد اعتنا و توجه قرار نگرفت و بدین طریق "مجلس دورهٔ آزادی" شروع به‌کار کرد !

در مورد نظر و روش متفقین نسبت به مجلس سیزدهم باید گفت که عدم تجدید انتخابات و ابقای نمایندگان دورهٔ رضاخان طبعاً" نمی‌توانست هیچ‌گونه تضاد و تصادمی با سیاست دولت انگلستان در ایران داشته باشد زیرا کاملا" مطابق میل آنها بود.

ولی چون دولت شوروی مایل به تجدید انتخابات دورهٔ سیزدهم بود، لذا مأمورین سیاسی انگلستان، همکاران شوروی خود را متقاعد ساختند که به‌علت نفوذ آلمان نازی در ایران چنانچه انتخابات تجدید شود، ممکن است نمایندگان طرفدار نازیها اکثریت مجلس را به‌دست گرفته، مشکلات زیادی را سبب شوند. این استدلال مورد قبول نمایندگان سیاسی شوروی قرار گرفت و در نتیجه دورهٔ سیزدهم مجلس شورای‌ملی با توافق ضمنی متفقین کار خود را آغاز نمود.

در فصول بعد اقدامات ضدملی این مجلس و لطماتی که به‌منافع حیاتی مردم کشور ما وارد آورده است مورد بحث قرار خواهد گرفت.

پیمان اتحاد با متفقین :

دولت فروغی بنا به‌پیشنهاد متفقین[2] قراردادی در زمینه‌های دفاعی و اقتصادی با آنان منعقد ساخت. ضرورت انعقاد این پیمان برای کشوری که تحت اشغال نظامی درآمده بود قابل تردید نیست. ولی‌چون‌دولت‌عاقد قرارداد نمایندهٔ واقعی مردم کشور ما نبود لذا تعهداتی که از لحاظ مالی و ریالی در برابر متفقین به‌عهده گرفت برمشکلات زندگی مردم و فقر عمومی افزود.

به‌قول دکتر مصدق "... *اگر ورود به‌ایران و تصرف راهها و راه‌آهن و تأسیسات تلفن و بی‌سیم برطبق مادهٔ ۳ پیمان برای آنها قضیهٔ حیاتی است، گرفتن "ریال" از ما فقط به‌منزلهٔ خراج و از نظر اقتصادیست و هیچ چیز غیر از جلب منفعت،متفقین را وادار نکرد*

1: روزنامه اطلاعات، شمارهٔ ۴۷۱۶، ۲۵/۹/۲، به قلم ع. امیر علایی.
2: اطلاعات روزانه، شمارهٔ ۴۶۸۵، مورخهٔ ۲۵/۸/۱.

که از ما ریال بخواهند ..."[1]

برابر این پیمان "تمامیت ارضی، حق حاکمیت و استقلال سیاسی ایران محترم شمرده می‌شد" و "اقامت نیروهای متفقین در ایران حکم اشغال را" نداشت. دولت ایران نیز "جهت عبور لشکریان و مهمات متفقین و استفاده از وسایل و راههای ارتباطی و مخابراتی کشور حق غیرمحدودی" به‌آنها می‌داد و متعهد می‌شد که" هرنوع مساعدت و تسهیلات ممکن را برای نگهداری و بهبود وسایل ارتباطیهٔ مذکور اعم از تهیهٔ مصالح و کارگر بنماید" و رفع احتیاجات ریالی متفقین را بطور نامحدود" در اموری از قبیل خریدهای محلی و اجاره ابنیه و تأسیسات صنعتی و به‌کار گرفتن کارگران و مخارج حمل و نقل و امثال آنها" به‌عهده می‌گرفت.

در مورد تخلیهٔ ایران در فصل پنجم پیمان چنین مقرر می‌گردید: "پس از آن‌که کلیهٔ مخاصمه مابین دول متحده با آلمان و شرکای او به‌موجب یک یا چند قرارداد متارکهٔ جنگ متوقف شد قوای دول متحده در مدتی که زیادتر از شش‌ماه نباشد از خاک ایران بیرون برده خواهند شد و اگر پیمان صلح ما بین آنها بسته شد ولو این‌که قبل از شش‌ماه بعد از متارکه باشد بلافاصله قوای خود را بیرون خواهند برد."[2]

با وجود این‌که پیمان اتحاد فقط ناظر به‌چگونگی اقامت و عملکرد نیروهای انگلیس و شوروی در ایران بود، با این حال دولت آمریکا که در جستجوی جاپایی در ایران و خاورمیانه بوده و تصرف مواضع انگلستان را در نواحی مذکور مطمح نظر داشت به‌بهانهٔ این‌که طبق قرارداد وام و اجاره، مأمورین آمریکایی باید در حمل به‌موقع و سریع محمولات نظامی آمریکا به مقصد شوروی نظارت داشته باشند، خواستار برقراری کنترل خود بر بنادر جنوب و سپس بر کلیهٔ امور حمل و نقل شد و "مسئولیت تام و تمام راه‌آهن سرتاسری ایران و ادارهٔ آن‌را از خلیج فارس تا بحرخزر"[3] به‌عهده گرفت و به‌تدریج نیروهای نظامی خود را بدون هیچ مجوز قانونی وارد ایران نمود.

بعدها دولت آمریکا، ورود سربازان خود را به‌ایران چنین توجیه نمود که "...ورود و اقامت آنان به‌خاک ایران برحسب دعوت دولت انگلیس بوده و در ایران مهمان آن دولت هستند و احتیاجی نداشته‌اند در این باره به‌دولت ایران مراجعه نمایند."[4]

۱: از نطق دکتر مصدق در جلسه پانزدهم تیرماه، سال ۱۳۲۲، مجلس شورایملی.

۲: خاطرات جنگ جهانی دوم، سر وینستون چرچیل، جلد دوم، صفحهٔ ۵۴.

۳: بطوری که در پاییز سال ۱۳۲۱ تهران رسماً "مقر ستاد نیروهای امریکا در خاورمیانه گردید.

۴: به‌استناد بخشنامهٔ "ج. لویس" معاون دکتر میلسپو، دربارهٔ برآورد خسارت ایران از جنگ، نقل از خواندنیها شمارهٔ ۲۰، سال پنجم، از مقالهٔ "سربازان امریکایی مهمان دولت انگلیس در ایران!"

گرانی هزینهٔ زندگی و افزایش فقر عمومی :

چون اقدامات حکومت رضاخان برپایه و اساس صحیحی استوار نبود و در درجهٔ اول اجرای خواستها و " منویات " سودجویانهٔ دیکتاتور و ظاهرسازی و فریب مردم منظور نظر بود ، لذا به‌محض ورود متفقین ، تمام رشته‌ها پنبه شد و مردم به دشواریهای فراوانی گرفتار گشتند .

ارزاق و مایحتاج عمومی کمیاب گردید و اهالی ناچار شدند برای نان ، قند و شکر از در و دیوار دکانهای نانوایی و سقط‌فروشی بالا روند . هزینهٔ زندگی بسرعت قوس صعودی پیمود و فقر عمومی افزایش یافت . مراجعه به آمار بانک ملی ایران نشان می‌دهد که هزینهٔ زندگی از سال ۱۳۱۵ مرتبا" بالا می‌رفت :

سال ۱۳۱۵	بهای عمده فروشی ۱۰۰	بهای جزئی فروشی ۱۰۰
سال ۱۳۱۶	۱۲۳/۹	۱۳۵
سال ۱۳۱۷	۱۳۵/۶	۱۳۸/۴
سال ۱۳۱۸	۱۵۷/۷	۱۵۹/۷
سال ۱۳۱۹	۱۷۳	۱۷۶[1]

بررسی امر نشان می‌دهد که سیاست اقتصادی غلط رضاخان در عدم پیشبرد صحیح کشاورزی و صنعت ، برقراری انحصارهای دولتی غیرلازم و زیان‌آور به‌بهانه توازن بازرگانی و سوءاستفاده از آن در جلب منافع شخصی ، افزایش فشار مالیاتهای سنگین بردوش مردم جهت تأمین مخارج روزافزون دولت و دربار ، تصرف حاصلخیزترین زمین‌های کشور و استثمار بی‌رحمانهٔ دهقانان به‌زور سرنیزه و شلاق ، پایین آوردن نرخ حقیقی لیره جهت سهولت تبدیل عایدات ریالی خود به ارز و انتقال آنها به‌بانکهای خارج از کشور[2] و در سالهای بعد از شروع جنگ جهانی دوم ، دشواریهای مربوط به‌صدور کالاهای داخلی و ورود کالاهای خارجی مورد احتیاج عموم ، بالا رفتن هزینهٔ زندگی را سبب گردید .

ورود متفقین به ایران و آشفتگی ناشی از شرایط جنگی و سقوط دیکتاتوری و افزایش تقاضای خرید در بازار ایران ، صعود قیمت‌ها و کمبود ارزاق و کالاهای ضروری را تسریع نمود .

۱ : نقل از روزنامهٔ اطلاعات ، شمارهٔ ۴۷۰۲ ، ۲۰/۸/۱۸ " علل گرانی بها در ایران " به قلم علی‌اکبر مدنی .

۲ : قبلا از اشغال ایران ارزهای خارجی فقط از طریق صادرات بدست می‌آمد . صادرات در دست دولت و بازرگانان بود . بازرگانان نیز مجبور بودند ارزهای خود را به بانک ملی ایران فروخته آنها را تبدیل به ریال نمایند . همین ارزها به قیمت دولتی به رضاخان فروخته می‌شد تا ثمرهٔ غارت خود را به بانکهای انگلستان ، آلمان و امریکا منتقل نماید .

از طرف دیگر وزیر دارایی دولت فروغی، دکتر مشرف نفیسی، برای جلب رضایت اربابان خود قیمت خرید لیرهٔ انگلیسی را از ۶۸ ریال به ۱۴۰ ریال بالا برد و بدین ترتیب بجای کوشش در پائین آوردن هزینهٔ زندگی، ارزش حقیقی ریال را پائین آورد. در این مورد روزنامه رعد امروز تحت عنوان "افزایش نرخ لیره از ۶۸ ریال به ۱۴۰ ریال" چنین می‌نویسد: "بعد از ورود قوای متفقین به‌ایران درآمد ریالی شرکت نفت که از فروش نفت و بنزین در داخل کشور تأمین می‌شد، تکافوی مخارج وی را، که علاوه‌بر پرداخت مزد کارگران و اجرت و بهای ساختمانها و تاسیسات بود، مخارج نزدیک به صدهزار نظامی را در ایران نمی‌کرد. لذا ناچار بودند در مقابل، لیره به‌دولت تحویل دهند.

پس از ورود آمریکا به ایران مجبور شدند ماهی ۲ تا ۵ میلیون لیره برای خرید آذوقه، خواربار، راه‌سازی، مقاطعه‌کاری، ساختمانها و اردوگاههای موقتی و کارخانه‌های تعمیر موتور و اسکله و پول توجیبی سربازان در ایران خرج کنند. لذا آقای دکتر مشرف نفیسی، مشاور حقوقی شرکت نفت جنوب که از مدتها به وزارت دارایی فشار می‌آورد که نرخ لیره را از ۶۸ ریال به ۹۰ ریال افزایش دهند تا شرکت نفت برای تأمین هزینه‌های ریالی خود احتیاج به‌فروش لیرهٔ زیاد نداشته باشد، (پس از انتصاب به‌وزارت دارایی) شخصا" اقدام به‌این کار کرد."[1]

همین شخص که خود یکی از مسئولین بالا رفتن قیمت‌ها بود، پایین آوردن هزینهٔ زندگی را مانند " خواب‌های یک مرد چرسی" تعریف نمود. همان موقع مطبوعات، شهریورِ تو مقررساختهٔ وی را در توجیه اقدامات زیان‌آور خود افشا نمودند. اینک پاسخ یکی از روزنامه‌ها به آقای وزیر دارایی وقت:

... کشور ایران کشوری است در درجه اول کشاورزی که صادرات مهم آن عبارت از غله، برنج، حبوبات، پنبه، خشکبار، کتیرا و قالی می‌باشد. ولی جنگ موجب شده است که صادرات ایران به یک سوم تقلیل یابد. لذا کشور ما امروز تقریبا" صادراتی ندارد و چون صادرات نداریم از این راه ارزی هم نداریم که در اثر تقلیل بهای آن به تجار صادر کننده زیانی وارد شود. امروز تمام محصولات صادراتی ما به حال رکود در مملکت مانده... کدام خریدار... کدام راه... کدام وسیله. بنا به‌فرمایش آقای دکتر مشرف نفیسی وزیر سابق دارایی موجودی لیرهٔ انگلیس امروز به پنج میلیون بالغ گردیده. بدیهی است این پیکره غیر از موجودی دولت در حساب ذخیره مملکتی وحق‌الامتیاز دولت از بابت نفت می‌باشد. آیا تمام این پنج میلیون لیره از محل صادرات به‌دست آمده؟

خیر! از محل صادرات شاید ۲۰٪ آن‌هم مربوط به‌معاملات قبل از شهریور است. با وجودی که در ظرف این چند ماه مقدار زیادی لیره و ارز خارجی به زوار عتبات و

۱: رعد امروز، شمارهٔ ۲۶۷، مورخهٔ ۲۲/۷/۴.

متفرقه به‌فروش رسیده مع‌هذا موجودی ارز ما مخصوصاً "لیرهٔ انگلیسی رو به افزایش است و شاید تا یک‌سال دیگر به بیست میلیون برسد . . . علت این افزایش هزینه‌هایی است که افراد دیگری در ایران می‌نمایند و در مرحله دوم افزایش مصنوعی بهای ارز است که دارندگان ارز را از لحاظ جلب نفع وادار به‌فروش ارز نموده است .

. . . بدیهی است اگر بهای ارز آزاد باشد طبق قانون عرضه و تقاضا چون ارزهای مزبور اضافه براحتیاج است قطعاً " بهای آن تنزل نموده و این تنزل در پایین آوردن هزینه زندگی کاملاً مؤثر و دخیل خواهد بود . بدین معنی تنزل بهای ارز سبب ترقی پول ما (ریال) می‌شود و ترقی پول ما باعث تنزل بهای کالاهای مورد احتیاج و بالاخره پایین آمدن هزینه زندگی خواهد شد . . . بنابراین برخلاف نظر آقای دکتر مشرف نفیسی ، پایین آوردن هزینه زندگی مثل خوابهای مردجرسی نیست و با قدری حسن نیت می‌توان به نتیجه رسید ."[1] بعلاوه نشر اسکناس به‌وسیله دولت جهت اجرای تعهدات ریالی خود در برابر متفقین ــ که در صفحات بعد از آن صحبت خواهد شد ــ ورشکستگی اقتصادی کشور را بیش از پیش تشدید نمود .

دولت فروغی و تعقیب مسئولین جنایات دورهٔ رضاخان:

دولت فروغی در اثر فشار افکار عمومی به دستگیری دژخیمان بنامی مانند رکن‌الدین مختاری، مصطفی راسخ رئیس زندان، پزشک احمدی، جهانسوزی، مقدادی و چند نفر دیگر دست زد ولی در تعقیب و مجازات آنها به‌هیچ وجه صادق نبود و از این اقدام هدفهای دیگر را منظور داشت: تسکین خشم ستمدیدگان و خانواده‌های آنها که اعمال اشد مجازات را در حق این جنایتکاران خواستار بودند .

کسب وجهه برای دولت به‌نام اجرای عدالت، تبرئه و بی‌گناه جلوه دادن سایر کارگزاران دستگاه رضاخانی و در عین حال محکوم ساختن دژخیمان به‌حداقل مجازات .

مختاری را با یک اتومبیل شیک نمره شخصی (۱۸۵۳) به بازپرسی دیوان کیفر می‌آوردند[2] با وی موقرانه‌تر و محترمانه‌تر از دیگران رفتار می‌نمودند . شاید هم می‌ترسیدند که مبادا وی زبان به‌سخن گشاید و اعمال جنایتکارانهٔ کسانی را که در آن زمان برمسند ریاست و وکالت نشسته بودند فاش نماید . روزنامهٔ کوشش تحت عنوان " به مختاری احترام می‌کنند" چنین می‌نویسد :

" . . . کارکنان دیوان کیفر برخلاف رفتارشان با سایر متهمان موقع ورود مختاری از جا برمی‌خیزند مرتباً " در طی ساعات استنطاق بدآنها چای و قهوه و سیگار تعارف

۱ : روزنامهٔ ستاره ، شمارهٔ ۱۲۶۲ ، مورخهٔ ۲۰/۱۲/۱۱ از مقاله " نرخ ارز ".

۲ : روزنامهٔ کوشش ، شمارهٔ ۴۷۶۷ ، مورخهٔ ۲۰/۹/۹ .

می‌کنند، پاسبانان احترام نظامی به‌جا می‌آورند و در حالی‌که سایرین را با اتومبیل زندان حمل ونقل می‌کنند او را با ماشین شخصی می‌آورند. مسلماً" این رفتار تلافی جنایات، سنگدلی ها وبی‌رحمی‌هایی است که وی در زمان ریاست شهربانی انجام داده و نازشستی است که در قبال بدبختی و آوارگی وسیه روزی و قتل و انتحار هزارها نفر و خانواده‌ها، به‌وی داده می‌شود..."[۱]

در توجیه این نحوه رفتار وزیر دادگستری دولت فروغی، محمد آهی، جنایتکار مشهوری چون رکن‌الدین مختاری را که اسباب تبهکاریهای وی به اقامهٔ دلیل و برهان سازی نداشت، در ردیف بی‌گناهان قرار می‌دهد و می‌گوید که دستور رفتار محترمانه با مختاری را وی شخصاً" صادر کرده است تا "بی‌گناهان" در معرض اهانت و رفتار ناروا قرار نگیرند. اینک قسمتی از پاسخ محمد آهی را در این مورد که در شمارهٔ ۴۷۷۰ مورخهٔ ۲۰/۹/۱۲ روزنامهٔ کوشش به‌چاپ رسیده نقل می‌کنیم:

"... دستور رعایت ادب و نزاکت بطور کلی از بنده صادر شده و در این مورد بخصوص تاکید نیز کرده‌ام. ... تا لازم نیاید که حالا هم هرسوءظن بی‌جاه و هراتهام بی‌مأخذی نسبت به‌هر بی‌گناهی موجب شدت و بدرفتاری و اهانت ناروای مأمورین باشد..."

در فصول بعد سرنوشت آتی این تبهکاران مورد بحث قرار خواهد گرفت.

حال ببینیم استرداد املاک اختصاصی به‌کجا انجامید؟

پس از انتقال املاک رضاخان به‌دولت، ادارهٔ املاک اختصاصی به ادارهٔ املاک واگذاری تغییر نام داد و مقرر گردید که با صدور حکم قطعی، املاک به‌صاحبان آنها پس داده شده در دست دولت باقی نماند و عایدات املاک مزبور نیز در فاصله بین واگذاری تا صدور حکم به مالک اصلی تعلق نگیرد.

دولت لایحه‌ای راجع به‌استرداد املاک واگذاری به‌مجلس آورد و نمایندگان نطقهای پرحرارتی ایراد کردند و گفتند که این اموال غصب شده باید به‌صاحبانش پس داده شود و تأکید کردند که "این صحیح نیست که دولت را طبق قانون، مالک چیزی کنیم که حق تملک آن‌را برخلاف رضای صاحبانش ندارد و صاحبان حقوق را که حقشان مسلم است به‌صورت مدعی درآوریم" و تا چند صباحی نمایندگان مجلس در اجرای قانون اساسی و مرعی داشتن عدل و انصاف و شرع،دادسخن دادند. ولی مسائل دیگری پیش آمد و این قانون به‌دست فراموشی سپرده شد.

سپس لایحه دوباره مطرح شد. اما نمایندگان دیگر آن حرارت را نداشتند. لذا

۱: روزنامهٔ کوشش، شمارهٔ ۴۷۶۹، مورخهٔ ۲۰/۹/۱۱.

مجلس در لایحه قید نکرد که" املاک رضاخان غصبی است" و بدین ترتیب با تصویب لایحه دولت تصدیق کرد که رضاخان صحیحا" مالک شده و دولت هم در نتیجه انتقال، مالک گردیده است.

در حقیقت نمایندگان مجلس دوره‌های ۱۲ و ۱۳ دین خود را به‌رضاخان ادا کردند و با قبول بدنامی و ننگ حاضر نشدند املاک رضاخان را غصبی اعلام دارند و در نتیجهٔ اقدام آنها معلوم گردید که رضاخان آن‌همه ملک را برای" خدمت به کشور" فراهم نموده بود و لاغیر. بدین ترتیب مردم را آن‌چنان در پیچ و خم قانون و مقررات گرفتار ساختند تا خسته شوند و از پای درافتند.

و چنان‌که در فصول بعد خواهیم دید فقط عدهٔ معدودی توانستند املاک خود را پس بگیرند. املاک اختصاصی مدت هشت‌سال تحت‌نظارت دولت اداره شد. ولی پس از توطئهٔ ۱۵ بهمن ماه سال ۱۳۲۷ بنا به‌درخواست شخص محمدرضا پهلوی و به‌تصویب مجلس شورای‌ملی به ملکیت محمدرضاپهلوی درآمد.

این املاک تا تاریخ ۳۲/۲/۲۱ در اختیار دربار سلطنتی بود. در آن تاریخ بنا به‌اصرار دکتر مصدق املاک مزبور طبق فرمانی یک‌بار دیگر به‌دولت انتقال داده شد. اما پس از کودتای ۲۸ مرداد و سقوط حکومت ملی دکتر مصدق، دولت سپهبد زاهدی مطابق تصویب نامهٔ هیئت وزیران و بدون کسب نظر مجلس شورای‌ملی، املاک اختصاصی را به محمدرضاپهلوی تقدیم داشت.

محمدرضاپهلوی نیز به‌عنوان اولین قدم در اجرای " انقلاب سفید شاه و مردم!" املاک غصبی پدر تاجدارش را پس از چند سال بهره‌برداری به‌دهقانان فروخت و با سپردن قبوض اقساطی بیست‌وپنج سالهٔ دهقانان به بانک ملی ایران، وجه قبوض مزبور را نقدا" و بدون تنزیل از بانک ملی دریافت نمود تا سرمایهٔ خود را در جای مطمئن‌تری به‌کار اندازد.

راجع به‌پایان کار محمدعلی فروغی آن‌چه باید گفت این‌که وی طی شش ماه نخست‌وزیری، وظایف خود را در خدمت به استعمار و ارتجاع داخلی به‌نحو احسن انجام داد و به‌همین لحاظ در اسفندماه سال ۱۳۲۰ که کابینه‌اش سقوط کرد به‌وزارت دربار منصوب گردید.

تشکیل حزب توده ایران

حس آزادی در کشور ما تاریخی بس دراز دارد. زیرا مردم ایران در میان ملل آسیا همواره پیشتاز بیداری ملت‌ها و رهایی آنها از قید استعمار بوده‌اند. گرچه قدرت‌های استعماری به‌دست حکام و شاهان بیدادگر طی قرنها زبانها بریده، قلم‌ها شکسته، سیاهچالها را از شریف‌ترین و آزاده‌ترین مردان و زنان این کشور انباشته و از هیچ جنایتی فروگذار نکرده‌اند اما مشعل آزادی و دموکراسی هرگز در میان مردم ما خاموش نگردیده و درهرفرصت تاریخی راه مبارزه را روشن ساخته است. و نمونهٔ بارز آن انقلاب مشروطیت ایران می‌باشد. در جریان انقلاب مشروطیت برای اولین بار در کشور ما حزب "اجتماعیون عامیون" اولین حزب سیاسی انقلابی زحمتکشان ایران قدم به‌میدان مبارزه گذاشت و نقش بزرگی در آن انقلاب بازی نمود[1].

انقلاب مشروطیت با آن‌که از قدرت مطلق و نفوذ کامل اشراف و خانها کاست و بندهای اسارت تودهٔ مظلوم را سست‌تر نمود ولی چنان‌که شاید و باید نتوانست امتیازات ستمکاران‌را ملغی کند و به برقرار ساختن حکومت دموکراتیک توفیق یابد. ارتجاع از ثمرهٔ انقلاب بهره‌مند شد. دشمنان مشروطیت بلباس آزادی‌خواهی درآمدند و به‌زودی موفق شدند که سیر انقلابی حوادث را منحرف ساخته اجرای قانون اساسی را معوق گذارند. بدین ترتیب ارتجاع داخلی و استعمارگران خارجی با استفاده از جهل و بی‌خبری مردم، انقلاب ملت ایران را ناتمام گذاشتند.

قرارداد ننگین ۱۹۰۷ که برای محو کامل استقلال و تمامیت ایران و تقسیم کشور بین دو قدرت استعماری انگلستان و روسیه تزاری تنظیم گردیده بود با وقوع انقلاب اکتبر و سرنگون‌شدن قدرت تزاری به‌دست حکومت انقلابی شوروی پاره گردید و مردم ایران از جور استعمار تزارها نجات یافتند. لکن با خروج قدرت تزاری از صحنه سیاست ایران امپراطوری انگلستان خود را در اجرای مقاصد استعمارگرانه‌اش آزاد و بی‌رقیب یافت لذا ابتدا قرارداد مشئوم ۱۹۱۹ را به‌دست وثوق‌الدوله برملت ما تحمیل نمود. ولی با وجود این‌که کشور ما تحت اشغال نیروهای نظامی انگلیس بود، مردم ایران از مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و مقاومت در برابر استعمارگران باز نایستادند. و در هرشرایطی تنفر خود را از تشبثات

۱: رهبران این حزب بعدها حزب عدالت و حزب کمونیست ایران را بنیان نهادند.

استعماری نشان دادند. برای پی‌بردن به افکار عمومی مردم کشور در آن زمان به‌گفتار آنتونی ایدن نخست‌وزیر اسبق انگلستان که در سال ۱۳۲۱ شمسی در مجلس عوام ایراد نمود استناد می‌کنیم. وی چنین گفت: " *ما نمی‌خواهیم بار دیگر در ایران منفور خاص و عام شویم و مانند دورانی که قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ منعقد شده بود در نظر مردم ایران بی‌ارزش و منفور باشیم.* "

مقاومت مردم تنها به‌صورت نفرت و انزجار باقی نماند. بلکه رشیدترین و فداکارترین فرزندان ایران سلاح به‌دست گرفته به‌پا خاستند تا از استقلال و آزادی کشور دفاع نمایند.

جنگلی‌ها برای دفاع از استقلال و آزادی ایران و علیه استعمار انگلیس به‌پا خاسته به‌مبارزهٔ مسلحانه پرداختند. جنبش جنگل با وجود تمام اشتباهات و خطاها و چپ‌روی‌ها و راست‌گراییها ماهیتی نهضتی و مترقی داشت. مشی سیاسی و هدف اصلی جنگلی‌ها در مقدمهٔ مرامنامهٔ آنها چنین آمده است: " آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش ممکن نیست مگر به تحصیل آزادی حقیقی و تساوی افراد انسانی بدون فرق نژاد و مذهب در اصول زندگی و حاکمیت اکثریت به‌واسطهٔ منتخبین ملت[1]. " انقلاب جنگل از یک‌سو به‌جهت اشتباهات رهبرانش و از سوی دیگر به‌علت تغییر سیاست سیاستمداران خارجی انقلاب شکست خورد. اما درسهای گرانبهایی برای نسل‌های آیندهٔ کشور از خود به‌جا گذاشت.

شیخ محمد خیابانی این آزاد مرد آذربایجانی در تاریک‌ترین روزهای تاریخ ایران با شعار: " *ای دموکراسی جوان ایران بیدار باش که عنقریب داخل میدان یک مبارزهٔ حیاتی خواهی شد!*[2] " علیه ارتجاع و استعمار قیام کرد و آخرین کلام او چنین بود: ... " *ما می‌گوییم حاکمیت دموکراسی باید در سراسر ایران جاری باشد. اهالی ایالات و ولایات باید رای خود را آزادانه اظهار دارند. برای مدافعه این حق آخرین مرحله مردن است و مردن در این راه را ما به‌زندگی بی‌شرفانه ترجیح می‌دهیم*[3]. "

شیخ محمد خیابانی در راه آزادی ایران و استقرار مشروطیت واقعی جان داد و گرامینام خود را در تاریخ کشور ما جاودان ساخت.

کلنل محمدتقی خان پسیان که وی نیز یکی دیگر از فرزندان پاک‌سرشت آذربایجان بود در آرزوی نجات وطن از زیرفشار استعمارگران و مزدوران آنها ودفاع از مبانی و اصول قانون اساسی و سوق ملت به‌سوی ترقی و تعالی مردانه بپاخاست و به‌دست عمال ارتجاع به‌شهادت رسید. او می‌گفت: " *واقعا " این چه مشروطه‌ای است که طرفداران و سوگلی‌های استبداد دیروز حامی و طرفدار امروزش شده‌اند! اگر بگوییم نسنجیده و نفهمیده با حکومت*

۱: کتاب سردار جنگل، نوشتهٔ ابراهیم میرفخرائی، صفحهٔ ۵۶.
۲ و ۳: کتاب قیام شیخ محمد خیابانی نوشتهٔ علی آزادی، صفحات ۱۲۴ و ۴۸۸ (علی آذری).

مردم‌برمردم دشمنی ورزیدند و اکنون نادم شده‌اند صحیح نیست. زیرا مثلی است معروف "توبهٔ گرگ مرگ است و بس". اطمینان به‌این قبیل عناصر ریاکار، خشن و پلید کاریست عبث و بیهوده".[1]

او حق داشت و تاریخ کشور ما حقانیت او را به‌اثبات رسانید. رضاخان با حیله و نیرنگ و سفاکی بی‌مانندی در این کشور سکوت و آرامش گورستانی برقرار کرد. احزاب و سازمانهای سیاسی و اتحادیه‌های صنفی و کارگری در نتیجهٔ ضعف داخلی و فشار خردکنندهٔ استعمار و ارتجاع به‌تدریج متلاشی شدند و دژخیمان رضاشاه هرکسی را که شخصیت و استقلال رأیی داشت با شقاوت تمام به سیاهچالها کشاندند و یا به‌دار نیستی فرستادند و بدین ترتیب آخرین دستهٔ رهبران حزب کمونیست ایران (پیشه‌وری و یاراش) گرفتار شدند و دستهٔ پنجاه و سه‌نفر به‌زعامت دکتر تقی ارانی که به ترویج جهان بینی علمی و پایه‌گذاری سازمانی مترقی و نیرومند می‌پرداختند روانهٔ زندانها و شکنجگاهها گردیدند. جمعی از این عده جان به‌سلامت بردند و از جمله دکتر تقی ارانی فرزند رشید ملت ما در زندان رضاخان به شهادت رسید.

عدهٔ دیگری از آزادی‌خواهان کشور که در خاک شوروی بودند و در رأس آنها رجل برجستهٔ جنبش آزادی ایران آویتیس میکائیلیان (سلطانزاده)، گرفتار تصفیهٔ جنون استالینی شده، شربت شهادت نوشیدند.[2]

لکن ترور و اعدام، زندان و تبعید، شکنجه و آزار و تهمت و افترا، هرگز نتوانست فروغ آزادی و آرمان دموکراسی را از قلوب مردم کشور ما بزداید. مشعل آزادی کم‌سو شد ولی خاموش نگردید.

ورود نیروهای متفقین به‌ایران و سقوط دیکتاتوری رضاخان، سیمای اجتماع ما را دگرگون ساخت: زندانیان سیاسی آزاد گردیدند، مطبوعات و سازمانهای اجتماعی به فعالیت پرداختند و تودهٔ مردم که از زیرفشار طاقت‌فرسای مظالم رضاخانی نجات یافته بودند، به‌سوی مبارزات اجتماعی کشانده شدند. اما در آن زمان هیچ‌گونه سازمان و جبههٔ واحدی از آزادی‌خواهان وجود نداشت تا مردم را متشکل سازد وجود جانگزین حکومت رضاخانی گردد.

تشکیل حزب متشکل کارگری در کشور ما خواه به‌علت گسستگی در فعالیت انقلابی و فقدان ادامهٔ کاری در جنبش انقلابی ایران و نبودن رهبرانی کارآزموده و لایق و خواه به‌جهت وجود برخی عوامل نامساعد داخلی و بین‌المللی مقدور نگردید و حزب تودهٔ

1: قیام کلنل محمد تقی‌خان نوشتهٔ علی آذری صفحه ۲۴۸.

2: دایرة‌المعارف تاریخ شوروی ۱۹۷۱ به نقل از کتاب اسناد جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، انتشارات مزدک جلد چهارم صفحهٔ ۱۰، (کنگرهٔ بیستم حزب کمونیست شوروی از سلطانزاده اعادهٔ حیثیت به عمل آورد).

ایران به عنوان تنها حزب آزادی‌خواه و مترقی کشور با شرکت عده‌ای از آزادی‌خواهان و میهن‌پرستان اعم از کمونیست‌ها، سوسیال‌دموکرات‌ها، ضدفاشیست‌ها و مخالفین دیکتاتوری رضاخان و خواستاران آزادیهای دموکراتیک که هستهٔ مرکزی آنها را دستهٔ پنجاه و سه‌نفر تشکیل می‌داد، به‌صورت جبهه‌ای از آزادی‌خواهان در تاریخ هفتم مهرماه سال ۱۳۲۰ در تهران سازمان یافت*. اما عده‌ای از رهبران سابق حزب کمونیست ایران از جمله پیشه‌وری، به جهاتی که برای ما معلوم نیست از شرکت در آن حزب خودداری نمودند.

حزب تودهٔ ایران از نظر مرامنامه و برنامه ــ که ذیلاً ذکر خواهد شد ــ وهمچنین با داشتن رهبرانی نظیر سلیمان میرزا اسکندری و نورالدین الموتی حزبی بود آزادی‌خواه، مترقی و مدافع قانون اساسی و مشروطیت. اما گرچه این حزب از نظر طبقاتی شکل جبهه را داشت به‌لحاظ جهت‌گیری سیاسی ــ فکری و تعلیماتی و تشکیلاتی ــ با وجود تزلزل‌ها و نوساناتی که در جریان فعالیت حزب مشاهده می‌شد در مجموع حزبی بود مدافع مارکسیسم ــ لنینیسم و بنا به رسم زمان و ضعف رهبری و فقدان رهبرانی شایسته و کارآزموده، دنباله‌رو و مدافع بی‌قید و شرط سیاست دولت شوروی.

حزب تودهٔ ایران پس از تشکیل، نخستین شعار مبارزه را مقاومت همهٔ طبقات و قشرهای آزادی‌خواه در مقابل رجعت دیکتاتوری اعلام داشت و برای این منظور دو نکته را هدف خویش قرار داد:

۱ــ به‌دست‌آوردن آزادیهایی که به‌موجب قانون اساسی برای ملت ایران شناخته شده است.

۲ــ جلوگیری از ارتجاع و استبداد با اتکای به‌قدرت جمعی تودهٔ ایران.

هیئت مؤسسان حزب با توجه به‌کلیهٔ اوضاع و احوال داخلی و خارجی تصمیم گرفت اساس مبارزهٔ حزب را بر دفاع از دموکراسی استوار سازد و بدین‌طریق بتواند جبههٔ متحد و نیرومندی در قبال ارتجاع بنیان گذارد.

حزب تودهٔ ایران اصول اساسی مرامنامهٔ خود را در بدو تأسیس به‌شرح ذیل اعلام نمود:

۱ــ حفظ استقلال و تمامیت ایران.

۲ــ برقرار کردن رژیم دموکراسی و تأمین حقوق فردی و اجتماعی از قبیل آزادی زبان و قلم و عقیده و اجتماعات.

۳ــ مبارزه علیه هرگونه رژیم دیکتاتوری و استبدادی.

۴ــ اصلاحات لازمه در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبودی بخشیدن به وضع زارعین و دهقانان و تودهٔ زحمتکش ایران.

۵ــ اصلاحات اساسی در امور فرهنگی و بهداری و برقراری تعلیمات اجباری و مجانی عمومی و تأمین استفادهٔ تودهٔ ملت از کلیهٔ مراحل فرهنگی و بهداشت.

* "حزب ما (توده) در سال ۱۳۲۰ در دامان اتحاد شوروی بوجود آمد. همانطور که حزب کمونیست در سالهای قبل و گروه ۵۳ نفر در ۵ الی ۶ سال قبل از آن در دامان کمینترن، یعنی بازهم همان اتحاد شوروی بوجود آمد".
نقل از مصاحبه ۶۲/۷/۱۸ نورالدین کیانوری

۶ ـ تعدیل مالیاتها با درنظر گرفتن منافع توده.

۷ـ اصلاح امور اقتصادی و بازرگانی و توسعهٔ صنایع و معادن و وسایل حمل ونقل از قبیل ایجاد و نگاهداری راههای شوسه و تکمیل خطوط‌آهن.

۸ ـ ضبط اموال و دارایی پادشاه سابق به‌نفع ملت ایران.[1]

بررسی مرامنامه مترقی حزب تودهٔ ایران و مقایسهٔ آن با مرامنامهٔ احزاب و جمعیت‌هایی که قبل از آن حزب در ایران فعالیت داشته‌اند، نشان می‌دهد که حزب تودهٔ ایران در پاره‌ای موارد بیش از حد لزوم جانب احتیاط و اعتدال را مراعات کرده است. اینک به‌مواردی از آن اشاره می‌کنیم:

در مادهٔ چهار "اصلاحات لازمه در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبود بخشیدن به‌وضع زارعین و دهقانان و تودهٔ زحمتکش ایران (که کلیهٔ زحمتکشان شهر و روستا را در برمی‌گیرد)" درخواست شده است. این ماده بسیار کلی و مبهم است و روشن نمی‌سازد که حزب چه نوع اصلاحاتی را منظور دارد. حال آن‌که مسئله واگذاری زمین به‌دهقانان از انقلاب مشروطیت به‌بعد از طرف احزاب و جناحهایی که در جناح سیاسی کشور فعالیتی داشته‌اند. حداقل به‌شکل خرید املاک از طرف دولت و تقسیم آن بین زارعین مطرح بوده است. مثلا" عبدالرحیم طالبوف فکر تقسیم زمین بین دهقانان را در روستای ایده‌آلی خود به‌نام "ناسفر" چنین بیان می‌کند: "مقرر شده است که به‌واسطهٔ یک هیئت موثوقه اراضی ملاکان ایران قیمت شود آنها را به تبعه تقسیم نمایند که در عرض سی‌سال هرکس سهم خرید قیمت خود را به ضمانت دولت ایران به صاحب ملک ادا کند."

در آن روستای ایده‌آلی در اثر وجود "بیت‌المال" یا صندوق تعاون سلم فروشی و ارزان فروشی موقوف شده زیرا روستاییان بدکمک این صندوق رفع نیاز می‌کنند.[2]

گذشته از احزاب و گروههای وابسته به طبقات زحمتکش حتی احزابی مانند حزب "دموکرات عامیون" و حزب دموکرات، حل مسئله ارضی را در ایران به‌صورت تقسیم زمین میان دهقانان و پرداخت وام دولتی به دهقانان طرح کرده‌اند. چنان‌چه حزب دموکرات در دورهٔ دوم مجلس شورای‌ملی اعلام داشت: "که هرزارع باید مالک آن مقدار زمین باشد که می‌تواند کشت نماید و برای عملی شدن این منظور معتدل‌ترین راهی ذکر شده بود ک هریک از مالکین که بخواهند ملک خود را بفروشند، بانک کشاورزی حق‌تقدم در خرید داشته باشد که پس از خریدن بین کشاورزان تقسیم نماید و وجه آن‌را به اقساط از کشاورزان دریافت دارد."[3]

۱: روزنامهٔ سیاست شمارهٔ اول، سوم اسفند ماه، سال ۱۳۲۰.

۲: کتاب مسالک‌المحسنین، صفحهٔ ۱۶۹، چاپ ۱۳۴۷. این کتاب باراول در سال ۱۳۲۳ هجری قمری چاپ شده است.

۳: روزنامهٔ اطلاعات، دوم آذرماه سال ۱۳۳۸، به قلم باقر شاهرود نمایندهٔ سابق قزوین و وزیر سابق کشاورزی.

همچنین برای کارگران و تودهٔ زحمتکش شهری خواسته‌های مشخصی در مرامنامه و برنامهٔ حزب وجود نداشت. حال آن‌که از سال ۱۹۲۹ میلادی (۱۳۰۸ شمسی) به‌بعد شعارهایی نظیر " محدود کردن ساعات کار" و " دخالت دادن نمایندگان کارگران در موارد اخراج و قبول کارگر" و غیره از طرف جمعیت‌ها و سازمانهای سیاسی و صنفی طرح گردیده بود.

مادهٔ ۸ می‌گوید: " *ضبط اموال و دارایی پادشاه سابق به‌نفع ملت ایران*". این شعار در مورد ضبط اموال منقول و وجوه نقد و سهام رضاخان در بانکهای داخل و خارج کاملاً درست و منطقی بود. ولی با توجه به‌این که املاک غصبی رضاخان با سند صلح به محمد رضاپهلوی انتقال یافته و وی نیز املاک مزبور را در اختیار دولت قرار داده بود، شعار مزبور در برابر افکار عمومی مردم ایران مبنی‌بر " واگذاری املاک غصبی رضاخان به صاحبان اصلی آنها" روشن و گویا نبود مخصوصاً" اگر درنظر گرفته شود که حزب توده ایران کمی بعد شعار خرید املاک اربابی و تقسیم بلاعوض آنها میان دهقانان " را پیش کشید. لذا چنان‌چه مالکیت قانونی رضاخان براملاک غصبی مورد تأیید حزب توده نبوده تقسیم قسمتی از زمین‌های اربابی بدون خرید آنها از صاحبان اصلی و قسمت دیگر پس از خرید آنها به‌وسیلهٔ دولت امکان‌پذیر نبود. بعدها حزب تودهٔ ایران شعار واگذاری املاک به صاحبان اصلی آنها را در مواردی پذیرفت. مثلاً" در مورد املاک غصب شده از عشایر جنین اعلام داشت: " *ما نیز از دل و جان آرزو داریم که مظالمی که سرعشایر ایران شده رفع شود و از دولت می‌خواهیم که املاک غصبی همهٔ عشایر را پس بدهد*[1].

حزب تودهٔ ایران به سئوال" حزب توده چه مذهبی دارد؟ چنین پاسخ داده است:

" *حزب تودهٔ ایران طرفدار مذهب حنیف اسلام و شریعت حقهٔ محمدی است.*"[2]

" ... *اکثر افراد حزب، مسلمان و مسلمان‌زاده هستند و نسبت به شریعت محمدی علاقه و حرمت خاصی دارند و هرگز راهی را که منافی با این دین باشد نمی‌پیمایند و مرامی را که با آن تضادی داشته باشد نمی‌پذیرند. مردم می‌فهمند که این نیرنگ سید (ضیاءالدین) و اعوان و انصار و این ایراد اتهامات یا رد و غیر وارد به حزب تودهٔ ایران یک جدال سیاسی ناجوانمردانه‌ایست و از قدیم‌الایام مرسوم بود که هرمنادی حق آماج تیرهای تهمت قرار می‌گرفت و به تخلفات مذهبی متهم می‌شد*[3].

وابستگی طبقاتی حزب تودهٔ ایران در ابتدا حد و مرز روشنی نداشت. چنان‌چه روزنامه‌سیاست در این مورد می‌نویسد: " مقصود از تودهٔ ایران که گفته می‌شود توجه به‌یک

۱: رهبر، شمارهٔ ۲۷۴، مورخهٔ ۲۲/۲/۱۰ از مقاله " چند کلمه به عشایر دلیر "

۲: روزنامهٔ رهبر، شمارهٔ ۲۸۱، مورخهٔ ۲۲/۲/۱۸ از مقالهٔ "این پاسخ ما است "

۳: رهبر، شمارهٔ ۲۵۷، مورخهٔ ۲۲/۱۲/۲۰، مذهب اسلام در نظر ما.

قسمت از مردم این مملکت نیست. هرکسی که در این سرزمین طرفدار آزادی فکر و عقیده توده به مملکت و سعادت اهالی آن علاقمند باشد، برای تخفیف رنج بدبختان قدم بردارد و برای زیردستان در احتماع همان حقوقی را که قانون به آنها اعطا کرده است، بشناسد، خدمتگزار را در هر لباسی که هست تقدیر کند و جنایتکار را در هرمقامی که هست از خود براند و به‌دست عدالت بسپارد ما از خود می‌دانیم."[1]

کمی بعد حزب توده ایران موقعیت طبقاتی خود را روشن ساخت و اعلام نمود: حزب توده‌ٔ ایران مجموعه‌ای از چهار طبقه است و منافع این چهار طبقه را نیز در مرامنامهٔ خود گنجانیده است. (کارگران، دهقانان، روشنفکران، پیشه‌وران)"[2]

سیاست داخلی و خارجی حزب توده به‌شرح ذیل اعلام گردید:

حزب توده‌ٔ ایران از نظر داخلی دارای سیاستی متکی بردفاع از منافع ملی و قانون اساسی و دموکراسی، و از نظر خارجی مدافع سیاست ضدفاشیست و ضداستعماری می‌باشد.

در این خصوص رهبر ارگان حزب توده‌ٔ ایران چنین نوشت: "... ما دوستی خود را چه با بریتانیا، چه با شوروی مشروط به‌یک شرط می‌کنیم و آن این‌که این دو دولت منافع خود را در حدود منافع ملی ما، در حدود ارتقاء و سعادت عمومی ما حفظ کنند. که این دو دولت حامی هیچ‌گونه سیاست ارتجاعی یا افراطی در ایران نباشند".[3] و در جای دیگر از همان مقاله چنین می‌خوانیم: "... ما هرروز که احساس کنیم همسایهٔ شمالی ما برخلاف تصور ما می‌خواهد در ایران منافع استعماری برای خود فرض نماید، یا قصد آن را داشته باشد که رژیم خود را به‌زور برملت ماتحمیل کند، یا بخواهد ایران‌را منضم به‌خاک خود سازد، ما با این روش سخت مبارزه خواهیم کرد."

در مقاله‌ای تحت عنوان "آزادی و استقلال ایران" حزب، منظور خود را از "استعمار" روشن می‌سازد و می‌گوید: "حزب توده‌ٔ ایران در شعار خود" برعلیه هرگونه استعمار کشور ایران مبارزه کنید" "به‌هیچ دولت و ملت خاصی نظر ندارد بلکه مفهوم مطلق استعمار را بدهر شکل و از طرف هردولتی که باشد هدف مبارزهٔ خویش ساخته است".[4]

حزب توده‌ٔ ایران صریحا" اعلام می‌دارد که به‌هیچیک از احزاب و مرام‌های بین‌المللی بستگی ندارد و از آنها متابعت نمی‌کند: "نسبت کمونیستی به حزب توده‌ٔ ایران، نسبتی که دسته سیدضیاء می‌کوشند به‌ما وارد سازند و بدان‌وسیله سعی دارند سرمایه‌داران و تجار ایران را از ما بترساند، نسبتی است غلط و دور از حقیقت. حزب توده‌ٔ ایران حزبی است

۱: روزنامهٔ سیاست، شمارهٔ اول، سوم اسفند ۱۳۲۰.
۲: رزم شمارهٔ ۲۲، ۱۱/۵/۲۵ "رد اتهامات" نوشتهٔ احسان طبری.
۳: رهبر شمارهٔ ۲۸۰، ۲۲/۲/۱۷ از مقالهٔ "حزب تودهٔ ایران و سیاست یک طرفه".
۴: رهبر، شمارهٔ ۳۰۶ـ ۲۳/۲/۱۶.

مشروطه خواه و طرفدار قانون اساسی .

چرا ؟ زیرا ما معتقدیم که افکار کمونیستی و سوسیالیسم زاییدهٔ شرایط اجتماعی خاصی است که در ایران وجود ندارد و اگر روزی حزب کمونیست در ایران به‌وجود آید آن حزب قطعاً " توده نخواهد بود[1]. " " رهبران حزب تودهٔ ایران می‌دانند که بزرگترین وظایف امروزی، در این جهان پرهیاهو و در ایران پرهرج و مرج دوچیز است : حفظ آزادی ، حفظ استقلال .

حزب تودهٔ ایران می‌داند که در ایران امروز باید قسمت عمدهٔ مردم را که از دست حکومت به‌جان آمده‌اند متشکل کرد و در ایران یک دموکراسی از نوع دموکراسی آمریکا و انگلستان مثلاً " یک دموکراسی که تمایل به حفظ منافع اکثریت داشته باشد ایجاد نمود . هیچ تاکتیک دیگری در شرایط اجتماعی کنونی برای یک حزب ملی وطنپرست غیر از این صحیح نیست . . . "

و در مقاله‌ای دیگر می‌گوید :

" . . . صحبت کسانی که می‌خواهند حزب ما را تابع یک مرام بین‌المللی جلوه دهند کاملاً " غلط است . و ما نه فقط مرام دموکراسی را مرام حزب خود قرار داده‌ایم بلکه تنها وظیفهٔ هرآزادی‌خواه را در شرایط کنونی مبارزه برای برقراری دمکراسی و اجرای قانون اساسی می‌دانیم . "[2]

حزب تودهٔ ایران به این سئوال که حزب چه طریقی را برای رسیدن به‌هدفهای خود برمی‌گزیند چنین پاسخ می‌دهد : " دشمنان ما نسبت‌می‌دهند که ما می‌خواهیم با آشوب و اغتشاش، منافع خود را تأمین کنیم . . . ما معتقدیم که باید از طرق قانونی و به‌وسیلهٔ پارلمانتاریزم به مقاصد خود نایل شویم . برای نجات از زنجیرهایی که عناصر فاسد امروزه به‌دست و پای ما گذاشته‌اند چه راهی جز پیروزی در انتخابات دورهٔ چهاردهم داریم؟ هیچ ! "[3]

" حزب ما برای آن‌که مرام خود را اجرا کند تنها وسیله‌ای را که صحیح می‌داند ، موفقیت پارلمانی و پیروزی در انتخابات است . حزب می‌خواهد با ایجاد یک جمعیت قوی و متشکل و اتحادیه‌های نیرومند ، قدرتی به‌وجود آورد که آن قدرت بتواند دولت را به‌گذراندن قوانین موردنظر (البته با اتکاء به مقررات قانونی و متابعت کامل از اصول قانون اساسی) وادارد .

پس تهمت کسانی‌که حزب تودهٔ ایران‌را آشوب طلب و مسلح می‌نامند صرفاً " یا از

۱: رهبر ، شمارهٔ ۲۸۰ — ۲۳/۲/۱۷ " حزب تودهٔ ایران و سیاست یک طرفه ".

۲: رزم ، شمارهٔ ۲۲ ، مورخهٔ ۲۲/۵/۲۵ از مقالهٔ " رد اتهامات ".

۳: رزم ، شمارهٔ ۳۱ ، مورخه ۲۳/۶/۶ نقل از بیانیهٔ حزب تودهٔ ایران .

روی بی‌خبری یا از روی غرض ورزی است."[1]

ولی حزب توده‌ٔ ایران با قبول این‌که عمال حکومت دیکتاتوری هنوز برسرکارند و خطر عودت دیکتاتوری نیز هم‌چنان باقی است مشخص نمی‌کند که اگر چنان‌که راه پارلمانتاریزم مسدود و اجرای قانون اساسی معوق گردد وظیفه‌ٔ حزب چیست و چه راهی را برای نجات قانون اساسی و دفاع از آزادیهای دموکراتیک در پیش خواهد گرفت.

باید اذعان کرد که حزب توده‌ٔ ایران از بدو تأسیس تا متلاشی شدن آن هیچ‌وقت به‌این سئوال اساسی پاسخ روشن و درستی نداد و به‌همین جهت در اوج توانایی و اقتدار به‌علت نداشتن قدرت تصمیم و استقلال رأی در تاربود تردید و سردرگمی دست وپا زد و دچار ورشکستگی گردید.

فشار تبلیغاتی حزب از ابتدا برمبارزهٔ ضدفاشیستی متمرکز گردید. درآن زمان شبکهٔ جاسوسی و خرابکاری هیتلری‌ها تحت رهبری افراد زبردستی نظیر فرانتس مایر، گاموتا و شولتسه. به‌کمک اشخاصی نظیر سرلشکر فضل‌الله زاهدی (فرمانده لشکر اصفهان)، نوبخت، نماینده‌ٔ مجلس، متین دفتری وغیره با جلب موافقت و همکاری سران ایلات جنوب و با استفاده از نفوذ سنتی آلمان در میان مردم به‌عنوان نیروی سوم و تکیه‌گاهی فرضی جهت دفاع از استقلال و حاکمیت کشور در برابر قدرتهای بزرگ، هنوز بشدت در حال فعالیت بوده و نقشه‌های دقیقی جهت خرابکاری در جاده‌های نفت جنوب و خطوط ارتباطی در دست اجرا داشتند. لذا افشای ماهیت فاشیزم و توطئه‌های خرابکارانه‌ٔ آن در کشور ما ضروری بود. این وظیفه را حزب توده‌ٔ ایران به‌نحو احسن انجام داد. گرچه این امر، مبارزه‌ٔ مجدانه با فاشیزم خارجی و دستگاه قلدری رضاخانی را در بسیاری از موارد تحت‌الشعاع قرار داد.

با توجه به سیاست ضدفاشیستی حزب توده‌ٔ ایران، این حزب در ابتدا نه فقط مورد تأیید و پشتیبانی دولت شوروی بود بلکه از نظر لزوم مبارزه‌ٔ با فاشیزم و تبلیغات زهرآگین آن نظر موافق دولت انگلستان را نیز جلب نمود. بعلاوه دولت انگلیس کوشش می‌نمود که افکار عمومی ملت ایران را به‌خود جلب نماید. و آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلستان طی نطقی که از رادیوی لندن پخش شد اعتراف نمود که رضاخان به‌کمک آن دولت روی کار آمده و تعهد نمود که نظیر چنین سیاستی تکرار نخواهد شد. علاوه‌براین دولت انگلستان جهت تمرینه‌ٔ سیاست خود به جلب نیروهای دموکراتیک دست زد و نخستین اقدام در این راه تشکیل حزب "همرهان سوسیالیست" بود که به‌دست مصطفی فاتح عضو عالیرتبه‌ٔ شرکت نفت جنوب در تهران انجام یافت.

این حزب کوشید که به‌صورت حلقه‌ٔ رابطی با حزب توده‌ٔ ایران درآید و عملاً" هم

۱: رزم، شماره ۲۲، مورخه‌ٔ ۲۲/۵/۲۵ از مقاله‌ٔ "رد اتهامات" احسان طبری.

افرادی از این حزب در روزنامهٔ مردم همکاری کردند ولی این همکاری مدت زیادی نپائید.

حزب توده ایران در نخستین کنفرانس ایالتی خود که روز ۱۷ مهرماه سال ۱۳۲۱ در تهران تشکیل گردید شعارها و خواسته‌های خود را کاملتر و مشخص‌تر ساخت. کنفرانس متذکر شد که: "حزب تودهٔ ایران متکی به هیچ نیرویی جز نیروی مردم ایران نیست و با اتکاء به‌این نیرو است که مبارزه می‌کند و خواهد کرد." شعارهای "کارگران، دهقانان، روشنفکران و پیشه‌وران متحد شوید" و "علیه هرگونه استعمار کشور ایران مبارزه کنید" به شعارهای قبلی و مواد ذیل به‌خواسته‌های پیشین حزب اضافه شد:

۱ ـ تشکیل حکومت دموکراتیک که نمایندهٔ قشرهای وسیع مردم باشد.

۲ ـ اجرای آزادیهایی که قانون اساسی برای مردم ایران قایل شده است ـ لغو قوانین ضد دموکراتیک زمان رضاخان از آن‌جمله قانون خرداد ۱۳۱۰ ـ اصلاح قانون انتخابات و دادن حقوق سیاسی به زنان.

۳ ـ تقسیم بلاعوض املاک خالصه و املاک اختصاصی رضاخان بین دهقانان، بازخرید املاک اربابی و تقسیم بلاعوض آنها میان دهقانان.

۴ ـ گذراندن قانون هشت ساعت کار برای کارگران، به‌رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری.

حزب تودهٔ ایران در مدت کمی توانست با عرضه داشتن شعارهایی متناسب با خواسته‌ها و احتیاجات مردم و تعلیم‌روش مبارزه به طبقات محروم، بهترین فرزندان و مبارزین طبقات زحمتکش کشور و اکثریت زنده‌ترین مردان آزادی‌خواه را به‌دور خود جمع کند و در تشکیل اتحادیه‌های صنفی و راهنمایی آنها در طریق مبارزهٔ اقتصادی و سیاسی توفیق یابد. به‌همین لحاظ حزب تودهٔ ایران به‌عنوان سازمان مبارزین ضداستعمار و مدافعین آزادی ملی، نظر ستایش دوستان و کینه و دشمنی ستمگران و نوکران استعمار را به‌خود جلب نمود.

هیئت حاکمهٔ ایران که با سقوط دیکتاتوری رضاخان دچار بحران و تزلزل عمیقی شده بود کوشش می‌کرد با استفاده ازدستگاه دولتی رضاخانی که همچنان باقی بود موقعیت خود را تثبیت نماید و نهضت آزادی مردم را سرکوب سازد. اما اکثریت مردم ایران که دوران خفقان رضاخانی را پشت سرگذاشته بودند برای جلوگیری از تجدید دیکتاتوری و طرد استعمار وتأمین حقوق حقهٔ خود به‌سوی تنها حزبی که پرچم مبارزه با استعمار و ارتجاع و دفاع از حقوق ملی مردم ایران را در دست داشت سیل‌آسا روان بودند. اینک حزب تودهٔ ایران بود که می‌بایست شایستگی خود را در رهبری مبارزات ملت ایران آشکار ساخته سلاح ارتجاع را بی‌اثر کند. ما در فصول آینده موضعگیری حزب تودهٔ ایران را در گیرودار حوادث سیاسی کشور مطالعه خواهیم کرد.

محاکمهٔ جلادان نظمیهٔ رضاخان

جنایات هولناک شهربانی رضاخان فراموش شدنی نبود. لذا با شروع محاکمهٔ رکن‌الدین مختار رئیس کل شهربانی و همکارانش، پرده پاره‌ای از حکومت بیست ساله بالا رفت و از سراسر کشور فریادهای انتقام و " چوبه‌های دار برای جنایتکاران دورهٔ رضاخان برپا کنید" بلند شد. " می‌گویند در مدت حکومت وحشت و ترور، تلفات زندان قصر بیش از بیست و چهار هزار نفر بوده که تمامی آنها از افراد پاک و زبده عشایر و ایلات یا از میان آزادیخواهان و نویسندگان و روشنفکران بوده‌اند."[1]

در دورهٔ بیست ساله حکومت رضاخان، عدلیه ضابط نظمیه بود و دادگستری برای تأمین قدرت و نفوذ شهربانی فعالیت می‌کرد و نظمیه ایران، نظمیه شخص رضاخان بود نه ملت ایران.

زیرا هنگامی که وزیر دادگستری جرأت می‌کرد که جعلی بودن پرونده‌ای را که به‌دست شهربانی ساخته شده بود ویا بی‌گناهی متهمی را به عرض برساند و یا از قانون سخنی به‌میان آورد، رضاخان با تغیر می‌گفت: " قانون را به‌رخ من می‌کشی؟ نظمیه یعنی من، من یعنی نظمیه".[2]

و بنا به‌اقرار صدرالاشراف وزیر دادگستری رضاخان-*اعلیحضرت (!)* همیشه می‌فرمودند: " *اوامر خصوصی مرا هم با قانون مطابقت دهید*." و آقای وزیر دادگستری که خود در رأس " مدافعان " قانون اساسی قرار داشت، به‌منظور تسکین غضب رضاخان خاضعانه معروض می‌داشت:

" هروقت *ارادهٔ* ملوکانه تعلق بگیرد قانون *اساسی را* هم می‌شود تغییر داد".[3]

لذا جای تعجب نیست که همین دادگستری، سرپاس مختاری و شرکایش را که قاتل بسیاری از رادمردان ایران بودند در کنف رحمت و حمایت خود قرار داد و به‌جای تسلیم آنان به‌دادگاه جنایی، پرونده‌ها را به‌دادگاه دیوان کیفر کارمندان دولت احاله نمود. در حالی که "حق این بود که پروندهٔ مختاری و شرکاء به‌جای دیوان کیفر به دیوان جنایی احاله می‌شد. مختاری در حین انجام وظیفه خطای کوچکی مرتکب نشده بود بلکه وی از

۱: روزنامهٔ باختر، شمارهٔ ۲۰۲ مورخهٔ ۲۲/۱۱/۳.

۲: روزنامهٔ ستاره، شمارهٔ ۱۵۹۳، مورخهٔ ۲۲/۵/۲۷، از مقالهٔ "جای سدگان حضرت اجلها " به قلم ارسلان خلعتبری.

۳و ۴: روزنامهٔ ستاره، شمارهٔ ۱۶۰۸، مورخهٔ ۲۲/۶/۱۴ از مقالهٔ رضاخان و صدرالاشراف.

ده‌ها نفر ایرانی سلب آزادی نموده، رجال مملکت را به‌قتل رسانده، افکار عمومی را خفه کرده، مطبوعات را از بین برده، نمایندگان مجلس را قبل از تصویب سلب مصونیت از آنها توقیف نموده و خلاصه برخلاف اصل هفتم قانون اساسی که مقرر می‌دارد مشروطیت جزئاً و کلاً" تعطیل بردار نیست‌براثر این اعمال، مشروطیت را به‌صورت تعطیل و وقفه درآورده و کلیه اعمال وی قیام علیه حکومت ملی بود[1].

دادگستری پرونده‌ای را که متهمین آن " هزاران بی‌گناه را فقط‌روی شقاوت و خباثت نفس و روی تقرب به شاه سابق ، از روی شهوت آدمکشی و آدمخواری در دل شب در سیاه‌چال زندان کشته بودند، شئون و حیثیت اجتماعی و فردی مردم کشور را پایمال کرده به‌قانون اساسی و حقوق اساسی ملت ما تجاوز نموده‌اند به‌دادگاهی احاله کرد که مطابق قانون نمی‌تواند کیفر اعدام که مجازات حقیقی این مجرمین است صادر نماید[2]. "

دولت از حدت خشم و شدت حس‌انتقام مردم بخوبی آگاه بود، لذا روز سوم مرداد ماه سال ۱۳۲۱ محاکمهٔ رکن‌الدین‌مختاری‌و دستیاران همکارش، که به‌صورت محاکمه رژیم دستبد قپانی " عصر مشعشع " درآمده بود، زیر سایه مسلسل‌ها و مراقبت دوگروهان نظامی و یک‌صد نفر پاسبان مسلح در دادگستری شروع شد. همان‌روز از طرف مردم پلاکاردهای زیر به‌دیوارها نصب شده بود:

۱ ــ ملت ایران انتظامات را حفظ‌کنید تا دنیا بداند که ما شایستهٔ آزادی هستیم.

۲ ــ ملت ایران، مختاری را محکوم به‌اعدام کرده است.

۳ ــ قضات محکمه! حکمی صادر کنید که تاریخ ایران شما را محکوم نکند[3].

گذشته از صدها نفر که بی‌نام و نشان در زندانها، تبعیدگاهها و شکنجه‌گاهها کشته شده و یا به " سکته‌های قلبی " فرمایشی گرفتار آمده بودند و جنایاتی که‌هرگز تعقیب و افشای آنها مقدور نگردید. نظیر ترور میرزادهٔ عشقی که قاتل وی به‌قولی به وسیلهٔ مأمورین شهربانی دستگیر و بعداً " ناپدید" شد و یا مرگ حاج‌آقا اسماعیل عراقی نمایندهٔ دوره یازدهم مجلس شورا که با خوردن چائی پاسبرت در دفتر سرپاس مختاری، ساعه دچار تشنج و تهوع و رعشه گردیده فوت نمود و یا قتل ارباب کیخسرو شاهرخ که به‌وسیله عباس مسعودی و به‌اصرار وی به جشن عروسی نکویی نامی برده شد و در آن‌جا تحویل مأمورین خفیه شهربانی گردید تا او را به کرج برده خفه نمایند، ادعانامه دادستان دیوان کیفر به‌استناد مدارک و اقاریر موجود در پرونده حاکی از جنایاتی بود که به‌دستور مختاری رئیس کل شهربانی و به‌دست عمالش انجام یافته که اینک به‌پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ ــ سیدحسن مدرس نمایندهٔ پنج دورهٔ مجلس شورای‌ملی ــ (از دورهٔ دوم تا

۱: ستاره، شمارهٔ ۱۳۷۷، مورخهٔ ۲۱/۵/۲۲.
۲: مهرایران، شمارهٔ ۱۹۱، مورخهٔ ۲۱/۵/۱۱از مقالهٔ " انتقام مقدس‌است ".
۳: روزنامهٔ اقدام، شماره ۱۰۱، مورخهٔ ۲۱/۵/۴.

سم) – را به جواب متعهد کرده بودند و چون اداره‌ی شهربانی از رسیدن خرجی به‌او امتناع می‌نمود وی در نهایت سختی به‌سر می‌برد. حتی اکثراً روزه بود. بنا به‌اقرار پاسبان مأمور وقار طبق دستور کتبی مختاری به‌اوامر جهانسوزی، وی به‌قتل رسید. مدرس را حین خواندن نماز با عمامه خودش خفه کردند و بعد از کشتن وی محافظینش گزارش ذیل را تهیه نمایند:

"صورت‌مجلس و گزارش به‌تاریخ لیله ۱۳۱۶/۹/۱۰ – ساعت ۳۰ – ۲۲ یوم جاری اینجانب زندانبان سه مستوفیان کفیل شهربانی کاشمر به معیت سرپاسبان یکم موسی شجاعی به‌منزل واقعه در محله نو که شخص سیدحسن مدرس زندانی در آنجا بود رفته مشاهده شد زندانی مزبور فوت نموده است. در صورتی‌که سرپاسبان مزبور اظهار می‌دارد در یک‌ساعت قبل که من جهت بازدید او رفتم زندانی مزبور حیات داشته و پاسبانان شماره ۶ محمد ابراهیم ابراهیمی ترشیزی و شماره‌ی ۷ محمد فراموشکار پاسداران زندانی مزبور اظهار می‌دارند که متوفای فوق به‌مرض تنگ نفس سینه مبتلا بوده و تا یک‌ساعت قبل حیات داشته که بعداً فوت نموده است.

امضاء[1]

۲ – نصرت‌الدوله فیروز (فرمانفرمائیان) در تبعید سمنان و تحت مراقبت زندانبان سیف‌الله فولادی بود. بنا به‌دستور مختاری رئیس کل شهربانی سه‌نفر ذیل: عقیلی‌پور، فرشچی و عباس بختیار معروف به شش انگشتی جهت قتل وی به سمنان اعزام می‌گردند. در سمنان هر سه نفر وارد اتاق شده ابتدا گیلاس شربت سمی را به‌او می‌دهند تا بخورد همین که نصرت‌الدوله با کمال بی‌اعتنایی دست خود را برای گرفتن گیلاس سم دراز می‌کند عباس بختیار که در پشت سر نصرت‌الدوله ایستاده بود غفلتاً او را بغل کرده و به‌زمین می‌زند و گلوی او را گرفته شروع به فشار دادن می‌کند فولادی هم فوراً برروی سینه وی نشسته دستهای او را محکم می‌گیرد فرشچی هم در نگهداری پاهای نصرت‌الدوله شرکت می‌کند.

فرشچی کارمند شهربانی که خود در این جنایت شرکت داشته اقرار می‌کند که: "... چون عباس بختیار خدمتکار شخصی ریاست کل شهربانی نهایت تخصص را در خفه کردن اشخاص داشت بنا به‌گفته خودش طوری گلو را گرفته بود که آثاری باقی نماند. پس از این‌که قضیه خاتمه داده شد لباسهای او را مرتب نموده عینک شاهزاده را به‌چشمش زده و در روی تختخواب خواباندیم و دنبال دکتر محلی فرستادیم..."[2]

۳ – فرخی را شبانه از زندان به مریضخانه بردند. در آن‌جا پزشک احمدی و سرهنگ نیرومند رئیس زندان و جلادهای دیگر حضور داشتند. چند نفر او را روی تختخواب

۱: ستاره، شماره‌ی ۱۳۴۴، مورخه‌ی ۲۱/۳/۲۴.

۲: ستاره، شماره‌ی ۱۳۲۲، مورخه‌ی ۲۱/۲/۲۹ از ادعانامه‌ی دادستان.

خواباندند و دست وپایش را محکم گرفتند تا مقاومت نکند. محل این فاجعه در اطاق دستشویی مریضخانهٔ زندان پایین بود. پزشک احمدی آستینهایش را بالا زد. فرخی می‌خواست نعره بکشد ولی چند نفر دستها را روی دهان او گذاشتند. احمدی تزریق خالی پر از هوا را به رگ او زد و هوا را در رگش خالی کرد. کم‌کم در حال آن شاعر خفقان پیدا شد، به‌خرخر افتاد و رگش مثل قیر سیاه شد و پس از مدتی تشنج و خفقان بی‌جان شد[1].

۴ ــ شب چهاردهم خرداد با به‌دستور مختاری، عباس بختیار و مقدادی به‌معاونت عباس باوری وعقیلی‌پور و حمشیدی، شیخ خزعل را در اطاقش خفه کردند و درفشی به شقیقهٔ او کوبیدند. چند روز بعد از قتل وی، مختاری چکی به‌مبلغ ده هزار ریال صادر و مقدادی با اخذ آن چک رسیدی داد و به ترتیب ذیل بین قاتلین تقسیم کرد:

۱ ــ عباس بختیار که گلوی شیخ را گرفته بود ۴۰۰۰/ ریال.

۲ ــ حسینعلی فرشچی که درفش را به شقیقهٔ شیخ فرو کرده بود ــ ۳۰۰۰/ ریال.

۳ ــ عباس حمشیدی که در حیاط و راهرو مراقبت می‌کرد ۲۰۰۰/ ریال

۴ ــ عباس باوری که در پشت درب مراقب بود ۵۰۰/ ریال

۵ ــ عقیلی‌پور که در پشت در مراقب بود ۵۰۰/ ریال.

هریک از گیرندگان وجه، قبضی بدین مضمون می‌دهند: "مبلغ ــــ ریال به‌رسم انعام از اعتبار مخفی توسط مقدادی واصل گردید." قبوض در پروندهٔ شیخ خزعل بایگانی است[2].

۵ ــ پزشک احمدی وقتی تیمور تاش رامسموم کرد (با تزریق استرکنین) تیمورتاش که در حال جان کندن بوده ولی هنوز مختصر جانی داشت به‌شهادت دکتر محمد خروش و اظهارات معین طبیب ابوالقاسم حائری برای اینکه‌خبرمرگ‌مصنوعی‌زودتر به‌عرض برسد بازبالش و پتو را بردهان او گذاشت و او را آهسته خفه کرد[3].

۶ ــ سردار اسعد بختیاری که با تزریق سم توسط پزشک احمدی در زندان فوت نمود بعد از مرگ در دادرسی ارتش تبرئه شد. احمدی دربارهٔ فوت سردار اسعد گزارش جالبی دارد که عینا" از پرونده: $\frac{۱۸}{۸۷}$ ۲۹۱شهربانی نقل می‌شود: **مقام ریاست محترم ادارهٔ پلیس ــ جعفر قلی‌خان اسعد در دوهفته قبل مبتلا به سکته قلبی شده بود و تحت معالجه قرار گرفته بود لیلهٔ ۱۰/۱/۱۳ فوت نموده است.**

دکتر احمدی"[4]

۷ ــ دکتر تقی ارانی یکی از فرزندان مارز و دانشمند ایران‌را به‌دستور سرهنگ

۱: ستاره، شمارهٔ ۱۷۱۵، مورخهٔ ۲۲/۱۱/۵.

۲: ستاره، شمارهٔ ۱۳۵۹ از مدافعات دکتر محمود مشاور وکیل ورثه شیخ خزعل مورخهٔ ۲۱/۴/۲۹.

۳: ستاره، شمارهٔ ۱۷۲۱، از مقالهٔ "شرکت احمدی با عزرائیل" ۲۲/۱۱/۱۲.

۴: ستاره، شمارهٔ ۱۷۲۲، "شرکت احمدی با عزرائیل" مورخهٔ ۲۲/۱۱/۱۳.

نیرومند رئیس زندان سی‌ضربه شلاق زدند و در اطاق مجرد شماره ۲۸ زندان که گنداب تمام مستراحها به‌آن جا ختم می‌شد زندانی نمودند. وی روی سمنت‌نمناک و هوای خفقان‌آور مدتها به‌سربرد. بالش او یک جفت کفش سرپایی و لباس او در ماه آبان و آذر پیراهن تور تابستانی و یک تنکه نازک بود. وی را عمداً" به بیماری تیفوس مبتلا ساختند تا دراثر بیماری و عدم مراقبت و آزار و اذیت جان سپرد. چنان‌چه مادرش نتوانست جنازهٔ فرزندش را باز شناسد[1].

زندان مختاری و سرهنگ نیرومند دروازهٔ گورستان بود فقط ساعات و روزهای انتظار فرق می‌کرد. اگر یک نفر زندانی تقاضای ملاقات دادستان را می‌نمود و یا از مشروطیت و قانون اساسی صحبت می‌کرد، سرهنگ نیرومند دستور حاضر کردن چوب وفلک را می‌داد و با نواختن دوست، سی‌ضربه شلاق به‌جان و تن زندانی می‌گفت: "*شلاق قانون اساسی است و فلک مشروطیت*"[2].

پزشک احمدی را با لباس و دستار عربی به‌صورت یک حاجی عرب در عراق دستگیر کرده به‌تهران آوردند و در تاریخ ۲۲/۱۱/۵ به‌همراهی رکن‌الدین‌مختاری، سرهنگ نیرومند و مصطفی راسخ قائم مقام رئیس زندان به‌پای میز محاکمه کشاندند.

احمد احمدی نه پزشک بود نه پزشکیار و تنها رابطهٔ وی با عالم پزشکی این بود که او چندی در مشهد به داروفروشی اشتغال داشت و چون جانی و آدمکش لایقی بود به‌سمت پزشک زندان منصوب گردید. " وی از تمام لوازم و اسباب طبی یک کیف کوچک داشت و یک اترکینون بزرگ و از لوازم زهد و تقوی تسبیحی همیشه به‌دست و کتابچهٔ کوچکی در بغل که کتاب دعایش بود و وقتی آمپول تزریق می‌کرد همیشه تسبیح می‌چرخاند و خود را یک زاهد مصنوعی جلوه میداد.... احمدی برای هرقتلی انعامی می‌گرفت. اگر مقتول از کله‌گنده‌ها مثل سردار اسعد و تیمورتاش بود از صدتومان و همین حدودها بود واگر از خرده پاها و اشخاص غیرمعروف و گمنام در تهران و زندان بودند نفری ده الی پانزده تومان می‌گرفت همان‌طوری که پاسبان‌ها و مأمورین شهرداری برای سگ‌کشی از قرار سگی سه‌قران تا یک تومان می‌گرفتند..."[3]

هنگامی‌که وی به بازپرسی کشانده شد در جواب این‌که "*چرا به‌عراق رفته بودی؟*" گفت" به‌عشق زیارت حسین‌ابن علی به‌کربلا مشرف شدم." به‌سئوال *آیا سابقهٔ جزایی داری؟*" پاسخ پزشک احمدی چنین بود: "*در عمرم به‌جز عمل خیر کاری نکرده‌ام.*" وی در توضیح دین و مذهب خود اظهار داشت که "*مسلمانی با خدا هستم*". احمدی که در بریدن هوا و مسموم کردن و ایجاد "سکه‌های" فرماسی تخصص داشت وقتی از وی پرسیدند

۱: ستاره، شمارهٔ ۱۷۱۷، مورخه ۲۲/۱۱/۷.
۲: ستاره، شمارهٔ ۱۷۱۵، مورخهٔ ۲۲/۱۱/۵ و باختر شمارهٔ ۲۰۲ مورخهٔ ۲۲/۱۱/۳.
۳: ستاره، شمارهٔ ۱۷۲۱، ۲۲/۱۱/۱۲ "شرکت احمدی با عزرائیل" نوشتهٔ ارسلان خلعتبری.

" چگونه بیماران را معالجه می‌کردی؟" جواب داد: " من هروقت بالا سرمریضی می‌رفتم بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم می‌گفتم و دعا می‌کردم خدا شفا دهد و خدا هم شفا می‌داد."

چون‌اعترافات پاسبانها و مأمورین شهربانی را برایش خواندند گفت: "این حرفهایی که پاسبانها و سایرین دربارهٔ من زده‌اند شوخی کرده‌اند."[1]

احمدی در میان هزاران یاوه‌سرایی یک حرف حسابی هم برزبان آورد. وی خطاب به‌دادرس‌دادگاه گفت: " بروید آن بزرگ بزرگ‌ها را بگیرید" ولی ملت ایران به‌حساب آن بزرگ بزرگ‌ها نتوانست برسد و به‌همین علت امروز گرفتار ده‌ها پزشک احمدی است. محضر دادگاه تنها صحنهٔ افشای جنایات و بیدادگریهای دورهٔ سلطنت رضاخان نبود بلکه دادگستری رضاخان نیز به‌محاکمه کشانده شد. رکن‌الدین مختاری‌دردفاع از خود، کسانی‌را که به‌مسند قضا تکیه زده و قانون شکنی‌های رضاخان و عمال وی را صورت قانونی می‌دادند به‌زیر شلاق کشید و گفت:

" ... در مدت هفت‌سال که بنده رئیس شهربانی بودم آقایان دادستانها می‌آمدند می‌دیدند و پرونده‌ها را بررسی می‌کردند. یک‌نفر تذکر نداد که این آدم پنج سال در زندان بوده و چرا حبس بوده است، چرا قرار صادر نکردید."[2]

" دادستانها برای سرکشی بزندان می‌آمدند. اگر گزارشاتی داده شده وزیر وقت مسئول بوده (دوران وزارت دادگستری صدرالاشراف ــ دکتر متین دفتری ــ سروری) اگر گزارش ندادند در زندان بی‌ترتیبی موجود نبوده بلکه هنگام سرکشی پس از چند روز مرا ملاقات می‌کردند و به‌غیر از تمجید و تعریف که زندان شما مثل مدرسه است چیزی نمی‌گفتند."[4]

مختاری همه جا می‌گفت که تمام اعمال و کردار من وکارکنانم به‌دستور و امر پادشاه وقت بوده است لذا مردم و مطبوعات از دادگاه می‌خواستند که دستور جلب شاه را صادر نموده وی را نیز به‌پای میز محاکمه بکشانند. عمیدی نوری وکیل دادگستری در این مورد تحت عنوان" مردم چه انتظار دارند" چنین می‌نویسد: " چرا آقای دادستان جریان تحقیقات را عمیقتر نکرده، دستور جلب رضاخان و اجرای تحقیقات را از او نداده‌اند که امروز در پیشگاه دادگاه عدالت با شرکای جرم ــ با مختارها، با وقارها و امثال آنها تحت دادرسی درآید. چرا آقای دادستان دیوان کیفر بودجه سری و علنی شهربانی ایران‌را در این مدت مخصوصا" در دورهٔ مختاری تحت مطالعه و دقت درنیآورده‌اند تا پرده از روی کار جاسوسها، خائن‌ها و هزارها کسانی که با رنگهای فریبنده، با زبانهای چرب و نرم در

۱: از آخرین دفاع پزشک احمدی در دیوانعالی جنایی، ستاره، شمارهٔ ۱۷۳۲، ۲۲/۱۱/۲۵.
۲: ستاره، از شمارهٔ ۱۷۲۱، ۲۲/۱۱/۱۲ تا شمارهٔ ۱۷۳۲، ۲۲/۱۱/۲۵ از بازپرسی‌ها.
۳: ستاره، شمارهٔ ۱۳۶۸ به تاریخ ۲۱/۵/۹ و شمارهٔ ۱۳۶۹ به تاریخ ۲۱/۵/۱۱.
۴: نجات ایران، شمارهٔ ۸۲، مورخهٔ ۲۱/۵/۱۱.

جامعه خود را بزرگ جلوه داده‌اند، درجه پستی و رذالت آنها ثابت شده. اختلاس‌ها، جاسوسی‌ها و آدم‌کشی‌ها کشف شود."[1]

" ولی آقای دادستان می‌ترسند که اگر یکبار کلمهٔ اعلیحضرت را از جلو اسم شاه سابق حذف کند اسائه ادب شود."[2]

گرچه این دادگاه یک محکمه عادی نبود، دادگاه به‌یک قتل و یا جنایت معمولی رسیدگی نمی‌کرد. مسئولین و افراد حکومتی که مؤظف به‌حفظ حقوق فردی و اجتماعی مردم و مراقبت از جان و مال و ناموس آنها بودند دست به‌قتل و جنایت آلوده بودند و نتیجهٔ محاکمه در اعمال آینده، مسئولین و مأمورین دولت و حقوق افراد ملت دخالت داشت. با این حال از میان این جنایتکاران تنها سرتیپ احمدی توانست از جوخه‌دار فرار کند. مختاری و محکومیت بقیه متهمین منجر به نوعی تنبیه بود تا به‌کیفر حقیقی. دادگاه بی‌توجه به‌جنایات بی‌شماری که در پیش چشم پانزده میلیون ایرانی انجام یافته بود با نهایت خونسردی و بی‌اعتنائی به افکار عمومی، رکن‌الدین مختاری این تبهکار بی‌مثال را فقط به ۸ سال زندان با اعمال شاقه محکوم کرد.

سایرین نیز محکومیت‌های مشابهی یافتند و چندنفر هم تبرئه شدند.

ولی حتی این محکومیت‌ها نیز ظاهری و صوری بود. رکن‌الدین مختاری راکه به‌زندان با اعمال شاقه محکوم شده بود در اطاقی مخصوص با تمام وسایل آسایش جا دادند تا "بندگان حضرت اجل" راحت باشند و مستخدم مخصوصی برای وی گماردند. مخبر روزنامه رعد امروز طی گزارشی از زندان قصر می‌نویسد: "مختاری در اطاقی که مساحت آن پنجاه مترمربع بوده و در نهایت راحتی و لوکسی مبله شده و به‌تنهایی اختصاص به این جنایتکار کبیر داشت، با یک‌نفر مهمان با کمال راحتی بدون حضور هیچ پاسبان و یا مأمور شهربانی نشسته بود.

از دکتری که در آنجا بود پرسیدم: ــ مختاری چه مرضی دارد؟ جواب داد: ــ من نمی‌دانم و کار ایشان به‌من مربوط نیست."

و حسن صدر مدیر روزنامهٔ قیام ایران نظر دادستان کل کشور را دربارهٔ این جنایتکار کبیر چنین بیان می‌نماید: "... در اطاق آقای وزیر عدلیه سه‌سال قبل جلسهٔ مطبوعاتی تشکیل شد. یکی از روزنامه نویسها پرسید چرا به مختاری اعمال شاقه که مورد حکم است تحمیل نمی‌شود؟

دادستان گفت: " من شخصاً " به اطاق آقای مختاری رفتم ایشان در اطاق ساده‌ای نشسته بود. خودشان هم از بی‌کاری خسته شده‌اند ولی مزاجشان اقتضای کار خسته‌کننده ندارد[3]."

۱: ستاره، شمارهٔ ۱۳۴۵، مورخهٔ ۲۱/۳/۲۵.

۲: مهر ایران، شمارهٔ ۱۹۱، مورخهٔ ۲۱/۵/۱۱ از مقاله "انتقام مقدس است."

۳: قیام ایران، شمارهٔ ۳۰۰ــ ۲۷/۱/۲۴ سرمقاله.

بالاخره رکن‌الدین مختاری در فروردین ماه ۱۳۲۷ مشمول عفو ملوکانه گردیده آزاد شد و محمدرضا پهلوی به‌پاداش خدماتی که وی به‌خاندان پهلوی کرده بود مبلغ یک میلیون ریال به او " مرحمت کرد[1]. " و نیرومند رئیس زنـــدان شهربـــانی مختـــاری نیـــز " در اوایل سال ۱۳۲۷ از طرف دادگاه استان گیلان که مأمور رسیدگی مجدد به پرونده‌ی نامبرده بود تبرئه گردید[2].

اینک در پایان این فصل قسمتی از مقاله‌ی حسن صدر را که تحت عنوان " انتقام مقدس است" نوشته شده به‌مانند درس گرانبهایی از تاریخ ـ درسی که باید به‌دقت آموخت و بدرستی به‌کار بست ـ نقل می‌کنیم: "*... ای مردم اگر می‌خواهید زنده بمانید. اگر می‌خواهید افراد متعدی و متجاوز در راه تأمین مطامع و اجرای شهواتشان نتوانند حیات فردی و نوعی شما را به نیستی تهدید کنند، اگر می‌خواهید کسانی‌که زمام مقدرات شما را به‌دست گرفته‌اند از خشم شما بیاندیشند و از نفرت شما باک کنند و در نتیجه مصالح ملی شما را پایمال نکنند، دست از دامان انتقام و قصاص برندارید. ولکم فی‌القصاص حیوة یا اولی‌الالباب*"[3]

۱: " اعلیحضرت شاه مبلغ یک میلیون ریال به آقای مختاری رئیس اسبق شهربانی که بتازگی از زندان خلاصی یافته است مرحمت کرده‌اند. " خواندنیها"، شماره‌ی ۳۷۵ ـ ۲۷/۱/۲۸ به نقل از صلاح ایران.

۲: مردم، شماره‌ی ۳۸۰، ۲۷/۴/۷.

۳: مهر ایران، شماره‌ی ۱۹۱، ۲۱/۵/۱۱.

اوضاع عمومی کشور: ورشکستگی اقتصادی وشیوع قحطی، بیماری وفقر عمومی در سر تا سر کشور

شرایط ناشی از جنگ و اشغال کشور، فقدان ارتباط منظم بین شهرها و روستاها و وجود ناامنی، رکود واردات و صادرات، بالا رفتن تقاضای مواد مصرفی و ارزاق عمومی در بازار ایران با توجه به احتیاجات نیروی متفقین، سوء استفاده‌ٔ محتکران و خروج مایحتاج عمومی از مرزهای کشور مخصوصاً از سرحدات خورسان، بحران عمیقی را در زندگی مردم سبب گردید.

دستگاه رضاخانی که پس از ورود متفقین و آزاد شدن نسبی مردم از زنجیرهای اسارت خود را در خطر اضمحلال و نابودی می‌دید به‌جای کوشش در تخفیف رنجهای مردم، هدفی جز تثبیت موقعیت متزلزل خود نداشت. نان که خوراک اصلی مردم ماست کمیاب بود و در آن همه چیز از شن و خاک اره وغیره پیدا می‌شد جز آرد. ولی حتی مردم به پیدا کردن آن نیز موفق نمی‌گردیدند.

ازدحام جمعیت در برابر دکانهای نانوایی صورت اسفانگیزی به‌خود گرفته بود و مرگ ومیر از بی‌غذایی و گرسنگی روزبه‌روز افزایش می‌یافت. در آذربایجان، حاصلخیزترین استان کشور، مردم از شدت گرسنگی دست از کار کشیده به اداره‌ٔ غله هجوم می‌بردند چنان‌چه روزنامه فریاد تحت عنوان " رخداد بیستم تیر درتبریز" می‌نویسد: " گرسنگی طبیعت انسان‌را به تلاش وکوشش وامی‌دارد و شکم گرسنه از تماس با شمشیر و سرنیزه نمی‌هراسد. این قانون فطری که تغییرناپذیر است برای مرتبهٔ دوم (یک‌بار در ۲۶ اسفند ۱۳۲۱) در هشتم تیرماه ۱۳۲۲ در افق تبریز نمایان شد . . . . مردم گرسنه از سه‌چهار محله شهر که عمده خیابان و نوبر بودکم‌کم به‌اداره‌ٔ شهرداری جمع شدند، زن و بچه، جوان و پیر، عور و گرسنه ـ فریاد ما گرسنه‌ایم، به‌ما نان نداده‌اند، نمی‌خواهیم بمیریم، نان می‌خواهیم به‌آسمان بلند کردند . . . "

" جمعیت انبوه‌تر شده بود ـ مردم فریاد می‌زدند: به‌ما نه چیت می‌دهند، نه قند می‌دهند، چشم خود را به‌نان خالی دوخته بودیم که آن‌را هم نداده‌اند . . . "[1]

۱: فریاد شماره‌ٔ ۲۱، مورخه ۲۲/۴/۲۲.

در حقیقت" ملت ایران آن‌چنان سرگرم نان و آب و سیگار و قماش بود که برای هربیست و چهار ساعت تلاش در این محیط دشوار محتاج بیست و چهار ساعت استراحت بود."

از طرف دیگر شیوع انواع بیماریها مخصوصاً" بیماری تیفوس مردم را درو می‌کرد و به‌دیار نیستی می‌فرستاد. دولت ایران که نماینده‌ء حقیقی مردم این کشور نبود و لذا مسئولیتی در برابر ملت احساس نمی‌کرد نه فقط اقدامی در جهت اصلاح وضع و علاج دردهای مردم به‌عمل نیاورد بلکه با اقدامات بی‌رویه و ناشایست خود موجب کمبود بیشتر مایحتاج عمومی و تنزل ریال و بالا رفتن بیش از پیش هزینه زندگی گردید. چنان‌چه دیدیم دکتر مشرف نفیسی مشاور حقوقی شرکت نفت ــ وزیر دارایی دولت فروغی برای کمک به اربابان خود نرخ رسمی لیره را از ۶۸ ریال به ۱۴۰ ریالْ بالا برد و توأم با این اقدام برابر تصویب‌نامه‌ای صدور بسیاری از محصولات غذایی را از کشور آزاد ساخت و بدین ترتیب قحطی سالهای ۲۱ ــ ۱۳۲۰ را سبب شد.

از طرف دیگر برابر پیمان اتحاد با متفقین دولت ایران تأمین احتیاجات ریالی آنها را به‌عهده گرفته بود که این عمل می‌بایست با قرارداد جداگانه‌ای به‌موقع اجرا گذاشته شود ولی چون اسکناسهای منتشر شده تا شهریور ۱۳۲۰ که بالغ بر دویست میلیون‌تومان بود کفاف مخارج متفقین و هزینه‌ء دولت ایران‌را نمی‌داد، لذا دولت در سه‌نوبت از مجلس شورای‌ملی اجازه‌ء نشر اسکناس گرفت و بدین ترتیب میزان اسکناسهای در جریان تا آبانماه سال ۱۳۲۱ به سی‌صد و پنجاه میلیون تومان رسید و پشتوانه‌ء آن از ارزیابی مجدد طلا و نقره برمبنای قیمتی که دکتر مشرف نفیسی به لیره‌ء انگلیسی تعیین کرده بود تعیین و اعلام گردید.

حال آن‌که قیمت واقعی طلا و نقره‌ای که به‌عنوان پشتوانه‌ء اسکناس در دست داشتیم ترقی نکرده بود بلکه قیمت ریال تنزل نموده بود.

" معروف است که دولت انگلیس (در جنگ جهانی اول) از بانک شاهنشاهی که آن‌وقت ناشر اسکناس بود مطالبه وجه نمود ــ بانک برای این‌که طبع زیاد اسکناس موجب تنزل پول ایران می‌شد قبول نکرد وتأدیه‌ء وجه را موکول به‌ارسال نقره کرد. این بود که مفتش ضرابخانه " سرمگام " و نظروکراد " مسکوک نقره‌ء ایران ضرب و به این طریق برای مخارج خود در ایران تهیه وجه نمودند علاوه، هرروز معادل سی‌هزارتومان نقره‌ضرابخانه‌ء تهران توسط بانک شاهنشاهی سکه می‌زد، بطوری که لیره که در حدود پنجاه قران قبل از جنگ معامله می‌شد در اواخر و بعد از جنگ به هجده قران و فرانک سوئیس که مجاور از ۲ قران داد و ستد می‌شد به‌یک قران رسید... عجبا که بانک شاهنشاهی (شرکت سهامی انگلیسی) از نزول و انتشار اسکناس زائد از احتیاج مملکت خودداری کرد ولی " بانک ملی ایران " شرکت سهامی منحصر به‌فرد دولت به‌واسطه انتشار پانصد و بیست میلیون تومان

اسکناس تا فروردین ۱۳۲۳ مخارج زندگی را ده‌برابر کرد والا مثل جنگ گذشته لیره و دلار فوق‌العاده تنزل می‌کرد . . .[1]

چون مقدار اسکناسی که می‌بایست جهت تأمین احتیاجات متفقین در اختیار آنان قرار داده شود نامحدود بود لذا امر تمور نماینده مجلس شورای‌ملی در جلسه ۲۱/۶/۲۱ پیشنهاد جالبی نمود که البته مورد توجه قرار نگرفت. وی گفت: " . . . بنده معتقدم که قراردادی با متفقین ببندید و یک قرضه مثلاً " در حدود دویست ، سی‌صد میلیون تومان به‌آنها بدهند و در مقابل از آنها طلا و نقره بگیرند و این طلاها را در یکی از بانکهای کشورهای بی‌طرف مانند سویس و سوئد بگذارند . . . "

نه فقط چنین پیشنهادهایی موردنظر نبود بلکه دولت احمد قوام به‌منظور این‌که خود را از شرتحصیل‌اجازه مجلس شورای‌ملی در انتشار مجدد اسکناس خلاص نماید و نشر اسکناس را تحت اختیار خود درآورد ، روز ۲۸ آبانماه ۱۳۲۱ طرح قانونی ذیل را به‌قید دوفوریت تقدیم مجلس نموده و آن‌را از تصویب گذراند :

" مجلس شورای ملی ـ به‌منظور این‌که پشتوانه اسکناس دراساس نرخ زر و سیم در بازار بین‌المللی تثبیت شود مواد زیرپیشنهاد و تصویب آن بقید دوفوریت تقاضا می‌شود :

ماده ۱ ـ از تاریخ تصویب این قانون اجازه انتشار اسکناس به‌هیئت نظارت اندوخته اسکناس واگذار می‌شود .

ماده ۲ ـ رئیس کل دارایی دکتر میلسپو نیز پس از ورود، عضویت هیئت نظارت اندوخته اسکناس را خواهد داشت .

ماده ۳ ـ شرایط نشر اسکناس که به‌موجب این قانون اجازه آن به هیئت نظارت اندوخته اسکناس داده می‌شود به پیشنهاد هیئت نظارت و تصویبنامه هیئت وزیران تعیین خواهد گردید .

ماده ۴ ـ اسکناسهایی که به‌موجب این قانون منتشر می‌شود باید دارای پشتوانه به‌شرح ذیل باشد :

الف ـ ۶۰٪ زر به‌بهای رسمی این تاریخ در بازار بین‌المللی و یا لیره و دلاری که قابل تبدیل به زر باشد .

ب ـ ۴۰٪ لیره و دلاری که تنزل آنها نسبت به زر به‌بهای امروز تضمین شده باشد .

ماده ۵ ـ پشتوانه سه‌هزار و پانصد میلیون ریال اسکناسی که تا این تاریخ اجازه انتشار آن داده شده است براساس شصت درصد زر و سیم که به‌نرخ بین‌المللی تقویم شده و جواهراتی‌که به‌موجب قانون مصوب ۲۵ آبانماه ۱۳۱۶ به بانک ملی ایران واگذار شده است خواهد بود .

۱: از نطق دکتر مصدق در جلسه پانزدهم تیرماه ، سال ۱۳۲۳ ، اقدام شماره ۵۲۰ ، ۲۳/۴/۱۶ .

با تصویب این قانون مجلس شورای‌ملی یکی از مهمترین اختیارات خود را از دست داد و آن‌را به هیئت اندوخته‌ٔ اسکناس که اکثریت آن از کارمندان دولت‌تشکیل شده، به هیئت دولت واگذار نمود و از آن تاریخ تا آذرماه ۱۳۲۳ در حدود چهارهزار میلیون ریال اسکناس اضافه انتشار یافته است."[1]

اینک جدول اسکناسهای منتشره تا آذرماه ۱۳۲۳ از گزارش بانک ملی ایران

آذرماه سال ۱۳۱۸	مقدار اسکناس به میلیون ریال ۱/۱۱۵
۱۳۱۹	۱/۲۵۰
۱۳۲۰	۱/۸۵۰
۱۳۲۱	۳/۵۷۶
۱۳۲۲	۶/۳۲۰
۱۳۲۳	۷/۵۸۰

در تشریح اهمیت حقیقی تصویبنامهٔ اخیر مجلس شورای‌ملی، یراقی نمایندهٔ مجلس توضیحات ذیل را داده است: " در قانون راجع به اجازهٔ نشر اسکناس و واگذاری آن به‌هیئت نظارت اندوخته اسکناس (که در جلسهٔ ۲۸ آبانماه سال ۱۳۲۱ تصویب گردید) اجازه داده شده بهای اندوخته زر و سیم موجوده در بانک ملی را به‌بهای بین‌المللی تعیین نمایند و همچنین زر و سیمی که بعد از این از متفقین گرفته می‌شود با قیمت جدید ارزیابی شده و به‌عنوان پشتوانه در یکی از بانکها اندوخته شود. گمان می‌کنم آقایان بازرگانان و متصدیان امور اقتصادی کشور مایل باشند از ماهیت این موضوع و ارزش بین‌المللی زر اطلاع پیدا کنند: تا کنون ارزش زر و سیم طبق قانون مصوب ۲۲ اسفند ماه سال ۱۳۱۰ بەنام قانون واحد مقیاس پول ایران تعیین می‌شد. دراین قانون ذکر شده که پول رسمی و قانونی ایران پهلوی است و آن مسکوکی است (دارای هفت گرم و سیصد و بیست و سه‌هزار گرم) زر ویژه و هرپهلوی معادل صد ریال است. یعنی یک‌صد ریال پول ایران برابر است با یک لیره طلای انگلیسی و همچنین در آن قانون ذکر شده که یک ریال پول ایران معادل است با چهار گرم و چهارده صدم گرم نقرهٔ خالص از سال ۱۳۱۰ تا کنون همواره قیمت پشتوانه اسکناس ایران روی همین زمینه تعیین می‌شد و در گزارش‌های هفتگی هیئت نظارت ذکر می‌شد بهای قانونی زر و سیم اندوخته فلان مقدار است و همیشه روی همین پایه تعیین قیمت برای اسعار خارجی می‌گردید. اما قیمت بین‌المللی چیز دیگری است. به‌موجب پیمان مالی منعقد بین دولت ایران و انگلیس (که هنوز به تصویب مجلس

۱: ایران، شمارهٔ ۳۵۷، مورخهٔ ۲۳/۱۲/۱۵، تثبیت ریال به قلم دکتر حسین پیرنیا.

شورای‌ملی نرسیده و در کمیسیون مجلس مطرح است) قرار شده هرپوند انگلیسی یعنی حواله لیره کاغذی به‌بهای ثابت ۱۲۸ ریال مبادله شود این معامله (یک لیره کاغذی برابر ۱۲۸ ریال) مبنای نرخ جدید فرض شده و روی این زمینه مبادلات خارجی مواد و اسعار انجام خواهد شد. علاوه، دولت انگلیس تعهد کرده است که هراونس طلا را که سی‌و یک گرم و خورده‌ای وزن دارد به‌بهای ثابت ۱۶۹ شلینگ به‌دولت ایران بفروشد یعنی دولت انگلیس تضمین کرده در مقابل هشت لیره و نه شلینگ یک اونس طلا به‌دولت ایران بدهد. روی این زمینه اگر حساب کنیم یک لیره طلای انگلیسی که سابقاً "یک‌صدریال ارزش قانونی داشت در نرخ جدید دارای دویست و پنجاه و هفت ریال ارزش خواهد داشت و یک مثقال طلا که سابقاً "۶۸ ریال ارزش قانونی داشت فعلاً "۱۵۵ ریال قیمت پیدا خواهد کرد." [1]

اینک قسمتی از لایحه قرارداد مالی بین ایران و انگلیس که در تاریخ پنجم خرداد ماه سال ۱۳۲۱ به‌امضای منفقین رسید ودر تاریخ ۲۱/۳/۱۹ تقدیم مجلس گردید. این لایحه حتی قبل از آن‌که به تصویب مجلس برسد از طرف دولت به‌مرحله اجرا درآمد:

" ماده ۳ ـ دولت شاهنشاهی ایران اقدامات لازمه را به‌عمل خواهد آورد که پول رایج ایران به‌قدر کفایت جهت کلیه معاملات بازرگانی و مالی بین گروه استرلینگ از طرفی و ایران از طرف دیگر در دسترس باشد (بطور نامحدود).

ماده‌ ۶ ـ الف: دولت شاهنشاهی ایران نرخهای جدید خرید و فروش لیره انگلیس را به‌ریال به‌شرح ذیل تعیین می‌نماید: نرخ نبایستی از ۱۲۸ ریال هرلیره انگلیسی کمتر باشد و نرخ فروش نبایستی تا دو ریال از نرخ خرید تجاوز نماید. ب ـ دولت شاهنشاهی ایران براساس نرخ متوسط رسمی لندن و نیویورک نرخهای خرید و فروش دلار ایالات متحده را به‌ریال نیز تعیین خواهد نمود (یعنی دلار نیز از همین تسهیلات استفاده خواهد کرد).

به‌موجب این قرارداد دولت ایران درآخر هر شش ماه معادل ۴۰% تفاضل خرید و فروشهای ارزی خود به‌نرخ رسمی طلا و یا جنس دریافت خواهد داشت و بقیه تا پایان جنگ در بانکهای انگلیس خواهد ماند. طلاها فقط در اتاوا و یا اتحادیه آفریقای جنوبی تحویل داده خواهد شد. این طلاها تا پایان جنگ فقط به‌مصرف بازرگانی با گروه استرلینگ خواهد رسید. برابر قرارداد مالی بین ایران و شوروی، شوروی‌ها ریال را با دلار تسعیر خواهند کرد. و " تسعیر دلار به‌ریال و برعکس در موقع اجرای معاملات پرداختی طبق مواد ۳ و ۴ و ۵ در روزی‌که وجوه مزبور به‌حسابهای مشروحه در ماده‌ ۲ وارد می‌شود به‌نرخ متوسط روز بین نرخهای رسمی خرید و فروش که در آن‌روز در ایران اعلام گردیده انجام می‌پذیرد." بدین ترتیب دولت شوروی نیز از تسهیلات قرارداد مالی ایران و انگلیس

۱: اطلاعات روزانه شماره‌ ۵۰۶۰، مورخه‌ ۲۱/۸/۳۰.

استفاده نمود.

اما درباره‌ٔ پشتوانه اسکناس‌های تحویلی ماده‌ٔ ۸ قرارداد مالی ایران و شوروی می‌گوید:

" با قید مسئولیت بانک نگاهدارنده تا پایان اعتبار این موافقت‌نامه در بانک بدهکار خواهد ماند (در مسکو نزد بانک دولتی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و در تهران نزد بانک ملی ایران) پس از پایان این موافقت‌نامه بانک طلبکار حق دارد که از بانک بدهکار حمل زر مزبور را به‌هزینه‌ٔ بانک بدهکار به‌محل اقامت بانک طلبکار خواستار شود. همچنین تا پایان اعتبار این موافقت‌نامه بانک طلبکار حق دارد حمل و تحویل زر را به‌هزینه‌ٔ خود و مخارج بیمه در مقابل مخاطره به‌حساب خود از بانک بدهکار در مرز ایران و شوروی بخواهد." [1]

برابر این قراردادهای مالی دولت ایران به متفقین بطور نامحدودی ریال می‌دهد تا آنها مایحتاج خود را از ایران تهیه کنند اما چنان‌چه اوضاع دنیا و شرایط جنگی اجازه دهد مایحتاج ایران تأمین می‌شود. یعنی ایران طلبکار است ولی طلب او در جیب بدهکار آن‌قدر می‌ماند تا طلبکار از گرسنگی بمیرد.

اتفاقا" مستر ایلیف مشاور مالی سفارت انگلیس درتهران در دفاع از افزایش نامحدود اسکناس در تاریخ ۲۱/۸/۸ مصاحبه‌ای به‌عمل آورده واظهار داشت که علت افزایش اسکناس در کشور ایران مربوط به‌مخارج خارق‌العاده‌ٔ متفقین نبوده بلکه معلول زیاد شدن قدرت خرید مردم و بالا رفتن دستمزد کارگران و جاری شدن سیلی از ثروت به‌طرف کشور ایران است و بدین ترتیب معلوم گردید که علت فقر و گرسنگی مردم ایران افزایش ثروتشان و راکد ماندن میلیونها ریال در جیب آنها است. اینک قسمت‌هایی از آن مصاحبه ذیلا" نقل می‌شود:

" ... *میزان اجرتی که اکنون ایرانیان دریافت می‌دارند هرگز در تاریخ این کشور سابقه نداشته، قدرت خرید مردم به‌مراتب بیش از پیش اضافه شده است و لیره‌ها و دلارهای ایران انباشته می‌شوند... امروز در ایران نیز مانند سایر نقاط عالم میزان اسکناس که‌قوه‌ٔ خرید مردم را بالا می‌برد زیاد شده‌ودر مقابل‌از مقدار اجناسی‌هم‌که اسکناس باید صرف خرید آن شود کاسته شده است... منافعی که مجموع آنها به میلیونها ریال می‌رسد نصیب ایرانیان گردیده و در جیب آنها راکد مانده است...*" [2]

زمامداران ایران خیانت خود را تا این حد نیز محدود نساختند آنها قانون منع احتکار وضع کردند ولی به‌جای استفاده درست از این قانون در جهت منافع مردم، با این

۱: اطلاعات شماره‌ٔ ۵۱۸۲، مورخه‌ٔ ۲۲/۳/۸.
۲: اطلاعات شماره‌ٔ ۵۰۳۹، مورخه‌ٔ ۲۱/۸/۹.

جربه و با تعیین قیمت بسیار بالا برای گندم و جو اجازه دادند متفقین و بخصوص، دولت انگلستان که انگشت بی‌حسابی در دست داشتند خواربار ایران‌را از کشور خارج کند و ملت را به‌دریوزگی بکشاند تا مردم دست نیاز به‌سوی صلیب سرخ دراز کند.

به‌عنوان مثال به گزارش کنسول انگلیس در مشهد استناد می‌کنیم: " وی طی گزارشی اعلام می‌دارد که مازاد غله خراسان پس از وضع احتیاج اهالی و بذر در حدود ۷۵۰۰۰/ تن می‌باشد.

ولی استاندار خراسان این گزارش را تکذیب می‌کند. لذا لقمان نفیسی از طرف دولت ایران مأموریت می‌یابد که به‌محل رفته رسیدگی کند و مشارالیه در گزارشی که به‌مرکز داده می‌نویسد که پس از بازدید و مطالعه از نقاط مختلف خراسان و تعیین دقیق موجودی هرمحل صورتی تهیه و برای مذاکره با ژنرال کنسول انگلیس در مشهد به‌مرکز خراسان رفتم. نامبرده به تهران رفته بود پس از مراجعت صورت را ملاحظه نموده و اعتراف کرد که این صورت صحیح است‌و قول داد در‌تهران رفع اشتباه از مقامات انگلیسی نماید و طبق این صورت مازاد خراسان به‌استثنای قوچان و اطراف آن‌را که به‌قوچان حمل شده بود قبل از نظر گزارش دهنده (لقمان نفیسی) کامیونهای انگلیس و روس برای مصرف خود حمل کرده بودند[1].

بدین ترتیب برابر ترازنامه و گزارش بانک ملی ایران، شاخص هزینه زندگی در سال ۱۳۲۱ نسبت به مبداء (۱۰۰ — ۱۳۱۵) در اول سال ۳۳۹٪ و در پایان همان سال ۷۷۸ بالا رفت. در پایان گزارش بانک ملی چنین می‌خوانیم: " در حقیقت می‌توان گفت میزان شاخص‌های عمده‌فروشی و هزینه زندگی به‌این وضع کمتر در تاریخ اقتصادی کشورها سابقه داشته است[2].

در حالی‌که نرخ اجناس ضروری در انگلستان از بدو شروع جنگ تا پایان سال ۱۳۲۱ فقط ۳۰ — ۲۵٪ و در آلمان که از لحاظ اقتصادی قدرت انگلستان‌را نداشت و از ابتدای جنگ محصور بود تا سال ۱۹۴۱، ۱۰۶ — ۱۰۵٪ بالا رفته است[3].

نظر کوتاهی به سطح درآمد عمومی نشان می‌دهد که این درآمد با وجود افزایش سرسام‌آور هزینه زندگی نسبت به قبل از شهریور ۱۳۲۰ تا اصلاً" تغییری نیافته یا تفاوت جزیی پیدا کرده است: دستمزد کارگران بین ۱۵ — ۱۲ ریال در روز — حقوق ماهانه کارمند پایه یک اداری پس از کسر بازنشستگی و مالیات ۵۷۰ ریال در ماه[4].

۱: داد شماره‌ٔ ۹۹، مورخه ۲۱/۱۲/۲۴ از مقاله " می‌گوییم تراست می‌گویند بدوش ".
۲: داد شماره‌ٔ ۱۳۷، مورخهٔ ۲۲/۴/۱۵.
۳: داد شماره‌ٔ ۹۳، مورخهٔ ۲۱/۱۲/۱۷.
۴: دماوند شمارهٔ ۱۲، مورخهٔ ۲۲/۵/۱۱ از نامهٔ شکواییه کارمندان دادگستری.

بلوای ساختگی ۱۷ آذر ۱۳۲۱

چنان‌چه دیدیم ملت در آتش فقر و گرسنگی و بیماری می‌سوخت ولی زمامداران کشور را از سوختن ملت باکی نبود. برای آتش‌های حمی گرسنگی مردم سر دستاویزی جهت تثبیت پایه‌های لرزان حکومتشان بود. دربار سلطنتی ایران، پس از سقوط دیکتاتوری و فرار مفتضحانه رضاخان گربه عابد شده بود و از گذشته‌ها استغفار می‌کرد. محمدرضا پهلوی برای تحمیق و اغفال مردم و جهت کسب وجهه و حیثیت، خود را مدافع قانون اساسی و مروج دموکراسی در کشور قلمداد می‌کرد. به‌ظاهر از هرگونه دخالت غیرقانونی در امور کشور خودداری می‌کرد ولی در باطن برای به‌دست آوردن قدرت از دست رفته و برقراری دیکتاتوری مجددی می‌کوشید و برخلاف نص صریح قانون اساسی در داشتن رابطه مستقیم با ارتش اصرار می‌ورزید و با اصل کنترل عملی دولت و مجلس در ارتش مبارزه می‌کرد.

احمد قوام که خود از سرسپردگان سیاست استعماری بود در اواسط مرداد ماه سال ۱۳۲۱ به نخست‌وزیری رسید. وی که خود را یک سرو گردن از محمد رضاپهلوی بالاتر می‌دانست مایل بود امور دولتی را تحت نظارت و اختیار خود درآورد و دربار را در آن دخالتی نباشد.

بعدها محمدرضا پهلوی خود به‌این حقیقت اعتراف نمود و روز عید مبعث به میرزا محمد بهبهانی اظهار داشت که: " ... *این مرد (قوام السلطنه) درموقعی‌که رئیس‌الوزراء بود تمام کارها را بدون دستور من انجام می‌داد. حالا هم به‌کمک مخالفین پدرم دسته نیرومندی تشکیل داده وبرضد من اقداماتی می‌نماید...*"[1]

لذا قوام‌السلطنه در اجرای منظور خود لایحهٔ اختیاراتی به‌مجلس برد تا به‌قول خود " برای حفظ امنیت و فراهم کردن حوائج ضروری از داخله و خارجه و جیره‌بندی و توزیع عادلانه مایحتاج عمومی و جلوگیری از گرانی هزینه زندگی و تعدیل و تثبیت نرخها وممانعت از موجبات هیجان افکار وعملیات مضر " آزادی عمل به‌دست آورد."[2]

ولی دادن این اختیارات، دربار و مجلس را از کنترل امور دولت محروم می‌ساخت. لذا با اشارهٔ دربار لایحهٔ اختیارات قوام در مجلس تصویب نگردید و بدین ترتیب مبارزه

۱: دماوند، شمارهٔ ۵۹ مورخهٔ ۲۲/۵/۲۵، نقل از روزنامه اتفاقات.

۲: اطلاعات شمارهٔ ۵۰۵۹، مورخهٔ ۲۱/۸/۲۹.

برسر قدرت بین دربار و قوام علنی شد. در جریان همین مبارزه هریک از طرفین درصدد سوءاستفاده از نارضائی و گرسنگی مردم برای منکوب ساختن طرف دیگر برآمد. دربار می‌خواست که بدین‌وسیله دولت را ساقط نماید و قوام مایل بود از این وسیله برای ارعاب مجلس بهره‌برداری کند.

عده‌ای از نمایندگان مجلس به سردستگی عباس مسعودی و با همکاری و پشتیبانی محمد رضا پهلوی، وظیفهٔ فراهم ساختن مقدمات سقوط دولت را به‌عهده گرفتند. عباس مسعودی با سوءاستفاده از مشکل نان و در پردهٔ دفاع از منافع مردم دولت را مورد حمله قرار داده تحت عنوان " نان! و نتیجه اقدامات دولت" در شمارهٔ ۵۰۷۴ مورخهٔ ۲۱/۹/۱۴ روزنامهٔ اطلاعات چنین نوشت: " امروز وضع نان به‌قدری سخت شده بود که تا کنون نظیر آن در تهران امسال دیده نشده است. از سیصد دکان نانوایی که در تهران پخت می‌کنند و کافی هم‌نیست امروز فقط دویست دکان نانوایی پخت می‌کرد و آن‌هم هریک دو سه ساعت.

بدیهی است عدهٔ زیادی از کسانی که برای نان ازدحام کرده بودند پس از مدتها سرگردانی و معطلی بی‌نان و دست خالی برمی‌گشتند و از قراری‌که شنیده شده در بعضی از دکانها بین مردم زد وخورد هم شده و حوادث سوء و ناگواری نیز روی داده‌است... این‌است حاصل و نتیجهٔ اقدام دولتی که برنامهٔ خود را فقط یک ماده و آن‌هم تأمین خواربار و نان کشور قرار داده‌است! " روز سه‌شنبه ۱۷ آذر ۱۳۲۱ دراثر فشار زندگی و کمبود مایحتاج اولیه زندگی عده‌ای از دانش‌آموزان و دانشجویان با صفوفی منظم به‌طرف مجلس شورای‌ملی به‌راه افتادند تا دردهای خود را با نمایندگان مجلس در میان گذارند. توطئه‌گران درباری فرصت به‌دست آمده را غنیمت شمرده و عده‌ای از رجاله‌ها و ولگردان را را به‌غارت مغازه‌ها و ایجاد رعب و وحشت در میان مردم واداشتند. حتی در پیش‌چشم مأمورین و افسران شهربانی و فرمانداری نظامی (که‌دست سپهبد امیراحمدی جلاد خوزستان سپرده شده بود) خانهٔ نخست‌وزیر را آتش زدند و نزدیک بود خود وی را نیز به‌قتل رسانند. مأمورین فرمانداری نظامی به‌جای جلوگیری از اعمال ننگین رجاله‌ها و چاقوکشان که با اشاره و توافق آنها انجام می‌پذیرفت[1] مردم بی‌آزاری را که در بهارستان و صحن مجلس اجتماع کرده بودند به‌گلوله بستند و عدهٔ زیادی از آنها را کشتند و یا زخمی

۱: حسن نزیه دانشجوی حقوق که خود شاهد و ناظر حوادث ۱۷ آذر بوده در شمارهٔ ۵ روزنامهٔ فریاد مورخهٔ ۲۱/۹/۲۵، طی مقاله‌ای تحت عنوان " در تهران چه خبر بود؟..." می‌نویسد: " ... به‌اول خیابان استانبول که رسیدیم عدهٔ کثیری با چوب و چماق در حال حمله و هجوم به مغازه‌ها و اتوموبیلها و کافه قنادیها مشاهده گردید. با این که قوای دولتی در جلو و پشت سر این عده در حرکت بود اقدامی برای رفع غایله نمی‌شد. فقط پس‌از ساعتی که غارت و چپاول و خرابکاری و شکستن شیشه‌ها و اثاثیه مغازه‌ها در خیابان استانبول و لاله‌زار و نادری و شاه‌آباد انجام گرفته بود، صدای شلیک شروع شد این شلیک در حدود خیابانهای ناصریه و جلو مجلس‌شورای ملی تا ساعتی ادامه داشت ..."

کردند. ضمناً " عباس مسعودی که به‌قول خود " به‌قصد آرام کردن مردم وابلاغ پیام شاهانه به‌آنها " وارد صحن بهارستان شده بود به‌وسیلهٔ مخالفان مضروب گردید.

دولت قوام بلافاصله عده‌ای از عاملین غارت مغازه‌ها و هجوم به خانه نخست‌وزیر، از آن‌جمله برادران مسعودی و چند تن از کارمندان اطلاعات را که به‌اظهار دولت در رأس غارتگران خانه نخست‌وزیر بودند دستگیر و زندانی کرد وکلیهٔ روزنامه‌های پایتخت را، به‌استثنای روزنامهٔ رسمی دولتی " اخبار روز " توقیف نمود و روزنامهٔ اطلاعات نیز به‌مدت ۴۳ روز در حال توقیف بود.

برای دستگیر شدگان پرونده‌ای در شهربانی تشکیل و آقایان محمد رشاد و غلامعلی عظیما به‌سمت بازپرسان پرونده تعیین گردیدند. رسیدگی به پرونده و بازپرسی از متهمین در عمل دچار اشکال گردید. بزرگترین مشکل پرونده این بُود که بازپرسان در جریان رسیدگی به چکهایی برخوردند که همان‌روزها از طرف محمدرضا پهلوی صادر شده بود از آن‌جمله چکی به‌نام عباس مسعودی مدیر اطلاعات که دخالت شخص محمدرضا پهلوی را در حادثه ۱۷ آذر به ثبوت می‌رسانید. عباس مسعودی در سرمقالهٔ شمارهٔ ۵۲۳۲ مورخه ۲۲/۵/۵ روزنامهٔ اطلاعات در این باره می‌نویسد: " ... *ما عادت به‌استتار و پرده‌پوشی نداریم و می‌خواهیم مطلب را پوست کنده به‌عرض خوانندگان محترم برسانیم و آن این‌است که می‌خواهند بگویند آقای عظیما و آقای رشاد که هردو مأمور تحقیق و رسیدگی و بازجویی بودند به‌موضوع چکهایی برخوردند که از طرف محمد رضا پهلوی صادر شده و حکایت از مداخلهٔ شخص شاه در واقعهٔ ۱۷ آذر می‌نماید..*

بلافاصله تمام دستگاههای عریض و طویل دربار و دولت به‌کار افتاد تا از افشای حقایق جلوگیری شود و در اجرای این منظور بازپرسان از کار برکنار شدند.

عمیدی نوری وکیل دادگستری و مدیر روزنامهٔ داد در جلسهٔ مصاحبهٔ مطبوعاتی با آقای صالح وزیردادگستری راجع به حادثهٔ ۱۷ آذر و تغییر بازپرسان چنین گفت: " ... *من نسبت به‌این پرونده اطلاعات بیشتری دارم... زیرا از بدو جریان آن را تحت تعقیب داشتم. آن‌چه می‌دانم برسر تهیه صورتحساب چکهایی که در آن ایام کشیده شده بود بازپرس امر دقیق شده بود می‌خواست آن صورت را به‌دست آورد نگرانیهایی تولید گردید که ابلاغ انتظار خدمت بازپرس صادر شد ولی بازپرس وظیفه شناس و با شهامت قبل از وصول آن ابلاغ فوراً " به بانک ملی مراجعه کرد و قسمتی از صورت‌چکها را برداشت و بعد منتظر خدمت شد... آن صورتحساب و صورت چکها ... قطعاً " الان در پروندهٔ ۱۷ آذر موجود است.* "[1]

آقایان رشاد و عظیما در جواب عباس مسعودی که پس از نجات از مهلکه بازپرسان را

۱: داد، شماره ۲۹۵، مورخهٔ ۲۳/۸/۱۱ جریانات روز.

در روزنامهٔ اطلاعات مورد حمله قرار داده بود توضیحاتی در روزنامه‌ها منتشر کردند که خود به روشن شدن موضوع کمک می‌نماید. " در جواب آقای مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات که در ضمن سرمقاله‌های اخیر خود از شمارهٔ ۵۲۳۱ به‌بعد به‌این جانب و همکار ارجمندم آقای علامعلی عظیما حملاتی کرده و اسنادات خلاف واقعی داده است... من یک قاضی بی‌طرف بودم که می‌خواستم در یک چنین مملکتی که قوانینش همیشه محکوم ارادهٔ اشخاص است به‌معنی واقعی اجرای وظیفه کنم یعنی آن وظیفه‌ای را که از طرف قانون برعهده‌ٔ من محول شده بود با کمال صداقت و بدون عنایت به‌قدرت‌های شخصی اجرا نموده و آن تبهکاران بی‌حیثیتی را که باعث تباهی هستی مردم فقیر این شهر شده‌اند در هرلباسی و هر طبقه بوده یا باشند گرفته به‌دست مجازات تسلیم کنم. ولی مع‌التأسف در یک محیطی که قضات آن مقهور ارادهٔ وزارت‌خانه‌ها بوده و علیرغم قانون اساسی همواره در معرض تغییر و تبدیل بوده باشند اجرای چنین تصمیمات خطیر غیرممکن و نقش برآب می‌باشد و همین‌طور هم شد! تفصیل این اجمال را از آقای حکمت که آن روز در رأس تشکیلات وزارت دادگستری بودند باید پرسید. به‌محض سقوط کابینهٔ قوام السلطنه و روی‌کار آمدن دولت جدید ادارهٔ سیاسی شهربانی که تا آن روز با تمام حرارت مشغول تعقیب پرونده‌های ۱۷ آذر بود بعتتاً " متوقف گردید و به‌فعالیت‌های خود خاتمه داد. پس از چندی به آقای علامعلی عظیما که با من همکاری می‌کردند از طرف دادستان نظامی اخطار شد که چون دیگر کاری در شهربانی ندارید به دادسرای نظامی مراجعت کنید. ولی تغییر این کابینه در جریان پرونده‌هایی که به‌تصدی شخص من تنظیم یافته بود کوچکترین تأثیری نبخشید. و برخلاف گفته مسعودی تا دم‌آخر که از کار برکنار شدم موضوع را تعقیب کردم. قوام‌السلطنه در ۲۵ بهمن ماه استعفا کرد و من تا بیستم اسفند لاینقطع مشغول تحقیق و جمع‌آوری دلایل بودم.

آن حادثه جانگداز تاریخی که تودهٔ انبوهی از مفلوکترین افراد این کشور را در میان لهیب آتش خود سوزانیده بود از خاطره‌ها فراموش گردید. حتی خود آقای مسعودی هم با تمام حرارتی که داشتند ناگهان خاموش شدند و در شماره ۵۲۳۰ نوشتند: " یکی از شرایط ائتلاف موافقین این بود که این بنده (یعنی مسعودی) در حضور آقایان قول بدهم که از تعقیب قوام‌السلطنه دست بکشم. من قول دادم و قوام‌السلطنه هم استعفا داد. " ـ و بدین ترتیب خون صدها نفر بیگناه را وجه‌المصالحه و جزو شرایط ائتلاف خود قرار دادند.

محمد رشاد "[1]

این‌هم نامهٔ غلامعلی عظیما بازپرس دیگر پرونده: " مکرر دیده شده است اشخاصی که به‌جنایت و قتل نفس دست زده‌اند و یا در آن شریک بوده‌اند اگر قضیه مسکوت مانده

۱: روزنامهٔ دماوند، شمارهٔ ۱۳، مورخهٔ ۲۲/۵/۱۳.

باشد باز در نتیجهٔ واهمه و وحشتی که از عواقب عمل خود دارند نمی‌توانند آرام نشسته و پرده از روی کارها برندارند و اغلب حارو جنجال و رفتار خود آنها بالاخره جنایت را روشن و جانی را معرفی کرده است . . . در این چند روزهٔ اخیر آقای عباس مسعودی طی مقالات خود ، وقایع ۱۷ آذر را مورد بحث قرار داده و جداً معرفی مسئولین امر را خواستار شده‌اند . . .

تنظیم پرونده ۱۷ آذر به‌من و همکار محترم من آقای رشاد محول شد و پرونده داشت سروصورتی به‌خود می‌گرفت و حقایق آشکار می‌شد . اعمال نفوذهایی نمودند که به‌کلی موجب کندی جریان عمل و بلکه سد آن گردید تا بالاخره چون‌من و آقای رشاد را ازهرجهت مخالف قانون‌شکنی دیدند وسایل کار را فراهم آورده و برخلاف نص صریح قانون ما را از کار بازداشته و به‌مأمورین شهربانی نیز دستور دادند که قضیه راتعقیب ننموده و پرونده را راکد بگذارند .

جریان پروندهٔ ۱۷ آذر تا آنجا که به‌دست آقای رشاد و من تنظیم شده طوری است که با مراجعه به‌آن مطالب به‌کلی روشن و حقایق مشهود می‌شود . با مختصر توجهی به‌جریان امر بزهکاران را بخوبی می‌توان شناخت و همدستان آنان نیز معلومند . منتها چون هنوز تحقیقات بمپایان نرسیده من نمی‌توانم دربارهٔ آن اطلاعات فراوانی بدهم ولی با نهایت صراحت می‌توانم بگویم که آقایان (مسعودی‌ها) در واقعهٔ ۱۷ آذر مداخله داشته و امروز با مغلطه‌کاری و هو و جنجال به‌عقیدهٔ خویش می‌خواهند خود را معصوم جلوه دهند در حالی‌که من این بی‌تابی آنان‌را از همان نظری که در مقدمه این سطور نوشتم می‌بینم و امیدوارم که روزی قضات پاکدامن با داشتن آزادی عمل پرده از روی کارها برداشته و مسئولین حقیقی را به‌جامعه معرفی نمایند[1].

نامه‌های بازپرسان محمد رشاد و علامعلی عطمما نشان داد که دربار محمدرضا پهلوی باسوءاستفاده‌ازنارضایی و مشکلات زندگی مردم برای بازگشت استبداد دربار دسیسه‌ای به دست‌مسعودیهاو اراذل‌و اوباش‌برپاساخته‌و روز۱۷آذر مردم گرسنه را به‌خون کشیده است .

ولی چون هردو طرف از افشای حقایق و آگاهی مردم بیم داشتند ، در همان روزها محمدرضاپهلوی و مسعودیها از طرفی و قوام‌السلطنه و طرفدارانش از سوی دیگر با بردستی و حقه‌بازی کنار آمده قرار گذاشتند که هردو از افشای حقایق خودداری نمایند تا حادثه به‌دست فراموشی سپرده شود . در عوض قوام درنخست‌وزیری‌تثبیت شود و برادران مسعودی از زندان آزاد شوند وخود عباس مسعودی نیز از تعقیب مصون بماند .

گذشته از توطئه‌گران اصلی خود قوام نیز به‌عنوان نخست‌وزیر وقت ـ حتی اگر در پیش‌آمدن‌حادثه‌دخالتی‌نیزنداشته باشد ـ مسئولیت بزرگی به‌گردن دارد .

۱ : دماوند ، شمارهٔ ۱۴ ، مورخهٔ ۲۲/۵/۱۶ .

محصوصاً" به‌علت سیاست استتار و پرده‌پوشی و خفقان مطبوعاتی که بعد از حادثه پیش گرفت. حال آن‌که حقش این بود که وی در همان جلسه اول مجلس به‌جای تعارف به‌شاه جهت حفظ کاسه خود اطلاعاتش را روی دایره می‌ریخت و خائنین و قاتلین حقیقی را به‌ملت معرفی می‌کرد. ولی ماهیت صدملی و جاه‌طلبی وی به خائنین فرصت داد تا جنایات خود را پرده پوشی نمایند و از مجازات به‌گریزند. اما پرونده‌های ۱۷ آذر بعد از این‌که از بازپرسان تحویل گرفته شد به دکتر معظمی دادستان دادسرای نظامی تسلیم‌گردند و" چون به آقای دکتر معظمی تکلیف کردند که شخصاً" تحت‌نظر خود پرونده‌ها را نگاهداشته تا مشورت و مطالعه‌نظر اشخاص غیرصلاحیتدار (منظوردربارمحمدرضاپهلوی‌است) رسیدگی ادامه یابد. بدین نظر آقای معظمی مخالفت خود را با این تصمیم اعلام و بالنتیجه ابلاغ تغییر سمت ایشان صادر شد."[1]

چون ادامهٔ بحث در مطبوعات منجر به روشن شدن حقیقت حادثهٔ ۱۷ آذر می‌شد لذا " وزیر دادگستری (صدرالاشراف) برای جلوگیری از افشای حقایق لایحه فوتی باقید یک فوریت به‌مجلس برد که‌به‌موجب آن جراید از نوشتن دربارهٔ جرائم تا تعیین تکلیف قطعی در محاکم ممنوع باشند."[2]

در مقدمهٔ این لایحه گفته می‌شد که اظهار عقیده از طرف اشخاص ثالث موجبات اختلال بازجوئی را فراهم آورده و غالباً مانع کشف جرائم می‌گردد. حال آن که نظرات مردم و اظهار عقیده‌ها می‌تواند موجب راهنمایی قضات و بازپرسان شود.

بدین ترتیب در این مبارزه بر سر قدرت، نقاب حقیقی محمد رضا پهلوی از پشت پردهٔ معصومیتی که ریاکارانه به صورت زده بود نمودار گردید و سران ارتش که پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ حیثیت و اعتبار خود را از دست داده بودند ضرب شستی به مردم نشان دادند و بلافاصله وزارت جنگ و شهربانی به دست نظامی‌ها سپرده شد.[3]

ولی برای حفظ ظاهر و اغفال بیشتر مردم، دربار دخالت علنی خود را در امور وزارت جنگ انکار نمود و سهیلی، نخست وزیری که پس از استعفای قوام بر سر کار آمد در جلسهٔ سری مجلس رسماً به نام دولت به نمایندگان اطمینان داد که:

"۱ــ در آینده هیچ مقام و مرکزی جز وزیر جنگ و دولت طبق نص صریح قانون اساسی در کارهای وزارت جنگ جزئی‌ترین مداخله‌ای نخواهد نمود.

۲ــ ستاد ارتش فقط با وزارت جنگ سروکار خواهد داشت و شخص وزیر جنگ مسئول تمام کارهای وزارت جنگ خواهد بود . . ."[4]

۱: داد، شمارهٔ ۱۳۳، مورخهٔ ۲۲/۴/۱۱.
۲: ستاره شماره ۱۵۹۱، مورخهٔ ۲۲/۵/۲۴ ارسلان خلعتبری.
۳: ستاره، شمارهٔ ۱۵۹۴، مورخهٔ ۲۲/۵/۲۸، از مقالهٔ رئیس شهربانی باید کشوری باشد، ارسلان خلعتبری.
۴: رزم، شمارهٔ ۱۴ به تاریخ ۲۲/۵/۱۶.

مستشاران آمریکایی در ایران

مجلس سیزدهم که خود یکی از رسواترین و ننگین‌ترین ادوار مجلس شورای ملی بود ، علاج ورشکستگی اقتصادی و نجات کشور از فقر و گرسنگی را در استخدام کارشناسان آمریکایی دانست و در تاریخ ۲۱ آبان ماه ۱۳۲۱ لایحه استخدام دکتر میلسپو را در مجلس شورای ملی به تصویب رساند . این استخدام در حالی که با توافق نظر کامل دولت انگلستان انجام یافت موجب تشدید نفوذ اقتصادی و سیاسی آمریکا در ایران گردید .

چنانچه تجارت خارجی با ایالات متحده در سال ۱۹۴۵ بیست و پنج درصد تجارت خارجی ایران را به خود اختصاص داد و در حقیقت در سالهای جنگ دوم جهانی و بعد از آن دولت امریکا مقامی را به دست آورد که قبل از جنگ دولت آلمان هیتلری نتوانسته بود با همان سرعت در اقتصاد و سیاست ایران کسب نماید .

دربارهٔ دکتر میلسپو که یک بار در سال ۱۳۰۱ در ایران خدمت کرده بود و رضا خان در دورهٔ ششم مجلس برای تثبیت استقلال شخص خود با تجدید استخدام وی موافقت ننمود ، دکتر مصدق نقل قولی از حسن پیرنیا مشیرالدوله دارد که ذکر آن کاملاً بجاست وی می‌گوید :

"در این مملکت هر وقت دولت‌ها دوام داشته‌اند و مورد اطمینان بوده‌اند دول مجاور نظریات خود را به وسیله آنها اجرا کرده‌اند و هر وقت دولتها متزلزل بوده‌اند مستشار آورده‌اندکه مدتی دوام کند و اسرار حق را به کسی بگویند که بتوانند دهانش را مهر نمایند .

آنوقتی که دکتر آمد آزمایش سردار سپه تمام نشده بود پس از آزمایش ، او به مقام سلطنت رسید دیگر چه احتیاجی هست که دکتر بماند "[1].

همین طور هم شد ! چون بعد از شهریور ۱۳۲۰ دولتها دوام نداشت دکتر میلسپو که مورد اعتماد اربابان استعمارگر بود رشته‌های حیاتی مملکت را در دست گرفت .

برابر لایحه‌ای که در مجلس به تصویب رسید دکتر آرتور س میلسپو برای مدت پنج سال با حقوق هجده هزار دلار در سال با خانه مسکونی و هزینهٔ مسافرت از آمریکا به ایران و در داخله کشور به سمت رئیس کل دارایی ایران استخدام گردید . مشارالیه با

۱ : کتاب سیاست موازنهٔ منفی ، صفحهٔ ۲۳۳ از نطق دکتر مصدق در مجلس شورای ملی .

تصویب وزیر دارایی اختیار تام در تنظیم بودجه کل کشور، تجدید سازمان وزارت دارایی و سایر دوایر وابسته و استخدام مستشاران به تعدادی که صلاح بدانند و ترفیع و تنزیل رتبهٔ کارمندان و انتقال و یا معافیت از خدمت در مورد آنان را دارا می‌شد.

اینک پاره‌ای از مواد آن قانون را عیناً نقل می‌کنم:

" ماده ۸ ـ دولت ایران قبل از آن که راجع به کلیه مسایل مالی اقدام یا تصمیم بگیرد با رئیس کل دارایی مشورت خواهد کرد. رئیس کل دارایی حق حضور در جلسات هیئت وزیران و کمیسیون‌های مجلس شورای ملی را در مواردی که امور مالی مطرح است خواهد داشت.

ماده ۹ ـ پرداخت یا انتقال وجوه عمومی ـ انتقال اموال دولتی ـ تقلیل یا الغاء مالیاتها و عوارض با امضای وزیر دارایی و با تصویب کتبی رئیس کل دارایی خواهد بود. هیچ نوع تعهد مالی، به وسیله یا به نام دولت ایران بدون تصویب کتبی وزیر دارایی و رئیس کل مالیه صورت نخواهد گرفت[1].

ماده ۱۱ ـ استخدام کارشناسان بیگانه و معاونین آنها برای خدمت در وزارت دارایی یا ادارات وابسته به امور مالی فقط با تقاضا و پیشنهاد رئیس کل دارایی بوده و تمام آنها در مقابل وی مسئول خواهند بود. رئیس کل دارایی باید برای ایجاد منابع درآمد تازه و تکمیل حسن جریان ادارات ونظارت محاسبات و انتقال وجوه عمومی و صرفه‌جویی در هزینه‌های عمومی و توسعه اقتصادیات و رفاه کشور پیشنهادها و لوایح قانونی به دولت ایران تقدیم نماید."[2]

نظر مجلس شورای ملی ظاهراً از استخدام دکتر میلسپو و سایر مستشاران اقدام فوری در موارد ذیل بود:

۱ـ تعدیل بودجه.

۲ـ تأمین خواربار عمومی.

۳ـ تثبیت قیمت‌ها و جلوگیری از ترقی آنها.

۴ـ حل مسئله حمل و نقل.

۵ـ استفاده از قانون وام و اجاره[3] و تهیه مواد حیاتی لازم از خارج.

۶ـ ایجاد کار و تولید ثروت.

ولی نه فقط دکتر میلسپو و همکارانش نتوانستند مرهمی بر زخمهای ملت ما بگذارند

۱: این ماده بیشتر در قراردادهای تحت‌الحمایگی دیده می‌شود.

۲: ستاره، شمارهٔ ۱۴۴۸ به تاریخ ۲۱/۸/۱۸.

۳: قانون وام و اجاره ـ دولت امریکا در تاریخ دوم مارس ۱۹۴۱ (اسفند ماه ۱۳۱۹). قانونی به تصویب کنگرهٔ امریکا رساند که به موجب آن هرموقع رئیس جمهور تشخیص بدهد که دفاع از یک کشور بیگانه برای حفظ منافع امریکا ضروری است مشارالیه حق دارد برای دفاع از آن کشور تمام تجهیزات و محصولات لازم را به آن کشور بدهد.

بلکه پس از اتلاف میلیاردها پول خزانهٔ فقیر این مملکت، فقر و استیصال را در کشور تشدید نمودند و آلت اجرای مقاصد استعمار و ارتجاع شدند به قول مشهور (نره سزک کاشتیم قاتق نان مان بشود قاتل جانمان شد) .

علاوه بر هیئت مستشاران دکتر میلسپو، ارتش و شهربانی نیز به دست مستشاران آمریکایی سپرده شد : سرهنگ شوارتسکف به سمت مستشار ژاندارمری و سرهنگ دوم نوبمسون بون به معاونت وی ـ آقای تیمرمن به مقام مستشار شهربانی و هیئت افسران آمریکایی مرکب از سرلشکر س. ریدلی ـ سرهنگ ف. ک. دومن، سرهنگ توماس. ماهونی و غیره به سمت مستشاران ارتش منصوب گردیدند .

در همان موقع که موضوع استخدام مستشاران در مجلس و مطبوعات مورد بحث بود اشخاص روشن‌بین و وطن‌پرست در جراید اعلام داشتند که کشور ما احتیاج به مستشاران خارجی ندارد .

ملت ایران به قدر کفایت افراد لایق و کاردان دارد تا امور خود را اداره کند و به دایه و آقا بالا سر بیگانه محتاج نیست. اینک به قسمتی از سری مقالاتی که تحت عنوان " ایران باید به دست ایرانی اداره شود" به قلم دکتر شاکان که در روزنامه کیهان از شمارهٔ ۵۱ به تاریخ ۲۱/۵/۲ منتشر گردیده اشاره می‌کنیم :

" . . . مستشار خارجی شخصی است که با اختیارات تامه و یا اختیارات زیاد برای اداره کردن وزارتخانه و یا ادارات استخدام شود و در امور ملک و ملت همشأن و همشانه وزراء یا رؤسا و یا مدیران ادارات درجه اول مملکت گردد والا منظور متخصصینی نیست که کارفرما برای حسن جریان امور فنی یا اقتصادی استخدام می‌شد .

هرمستشار خارجی یا موافق نظر وزیر مربوطه عمل خواهد کرد یا نخواهد کرد . اگر تسلیم نظر وزیر شود وزارتخانه را وزیر اداره می‌کند و مستشار خارجی اختیاری ندارد و اگر تسلیم نشود وزیر هیچ‌کاره و آلت مغلطه یا فراشباشی مستشار بوده و وزارتخانه در ید اختیار مستشار درخواهد آمد . . . و چون برای پیشرفت امور باید سایر وزارتخانه‌ها نیز هماهنگ شوند لذا در رأس کلیه وزارتخانه‌های کشور مستشاران خارجی قرار خواهند گرفت و بالنتیجه قوهٔ مجریه مملکت به‌دست مستشاران خارجی خواهد بود و ادامه این وضع منجر به‌آن خواهد شد که قوهٔ مقننه نیز تحت نفوذ و اختیار آنها درخواهد آمد .

در کشور ما که‌به‌قدر کفایت تحصیل‌کرده و فرنگ رفته وجود دارد دیگر مردم آزاده و وطنپرست حاضر به‌خدمت مستشاران یعنی‌آقایی اجانب و بردگی خود نشده از کار برکنار خواهند ماند و دوباره میدان به‌دست لاشخورها و بادمجان دورقاب چین‌ها خواهد افتاد و چون سالهای دراز لازم است که مستشاران به‌قدر مردم متوسط کشور ما سراز کارها درآورند‌ناچار تسلیم‌این‌اطرافیان خواهند گردید . بدین ترتیب ادارهٔ امور کشور به‌دست دو دسته اشخاص که هیچ‌یک در فکر سعادت ملت ما نیستند خواهد افتاد .

... پس از ورود مستشاران زندگی اداری مملکت به‌صورت تازه‌ای درخواهد آمد و مشکل تازه‌ای برمشکلات مردم افزوده خواهد شد یعنی دستگاه عریض و طویل منشی‌گری و مترجمی به‌راه خواهد افتاد و برای چرخاندن این دستگاه هرسال میلیونها خرج خواهد شد و مردم ستم‌کشیده کشور را به‌عقوبتی عظیم مبتلا خواهد ساخت.

... ملل قوی و درجهٔ اول دنیا هیچ‌گاه چنین مستشارانی را قبول نمی‌کنند. مستشار خارجی چنان‌چه استقلال رأی داشت امکان فعالیت ندارد و اگر چنین نبود به‌درد ملت نمی‌خورد درهرحال نوشداروی حیات سیاسی که حاکمیت ملی است و اساس هراصلاحی است جز به‌دست مردم ما ساخته و پرداخته نخواهد شد. مستشاران هیچ‌وقت مرد کار برای ما تربیت نکرده‌اند بالعکس مانع ظهور رجال شده‌اند والا مملکت به‌استخدام این مستشاران احتیاجی نداشت و اگر صلاح و صرفهٔ خود را در استخدام متخصصین خارجی دیدیم آنها را به‌عنوان مزدور و مستخدم به‌خدمت می‌طلبیم و ریش خود را به‌هیچ قیمتی به‌دست غیر نمی‌دهیم."

ولی دولت موام و مجلس سیزدهم نه فقط رشته ملت را به دست مستشاران بیگانه‌ای که به مردم کشور حرمت و علاقه و دلسوزی نداشتند سپردند بلکه از این حد نیز فراتر رفتند و طی لایحه اختیارات دکتر میلسپو که در ۲۲/۲/۱۳ به تصویب رسید برخلاف قانون اساسی به وی حق قانونگزاری نیز اعطا نمودند. مطابق قانون اختیارات، دکتر میلسپو برای وارد کردن و صادر کردن اجناس غیر خوارباری و کلیه مواد خام و مصنوعات، انبار کردن، حمل و نقل و توزیع آنها، صدور پروانه تولید و فروش، انتشار کوپن، تثبیت بهای اجناس و توزیع عادلانه آنها ضبط اجناس در برابر پرداخت قیمت عادلانه، تعیین مال الاجاره و دستمزد کلیه کارها و خدمات می‌تواند مقرراتی وضع کند و این مقررات حکم قانون را خواهد داشت.

حال ببینیم دکتر میلسپو که خود و همکارانش را دولتی در داخل دولت ایران می‌دانست و این نظر خود را کتباً به وزیر دارایی نوشت[1]. وظایفی را که به عهده گرفته بود چگونه انجام داد: دکتر میلسپو که تازه از آسایشگاه معلولین روحی مرخص شده بود[2]، اولین تقاضایی که در بدو ورود از دولت ایران کرد این بود که شخص او را از پرداخت مالیات بردرآمد معاف نمایند[3]." و دولت ایران این تقاضا را پذیرفت.

۱: داد، شمارهٔ ۳۰۹، مورخهٔ ۲۳/۸/۲۸ " دولت دکتر میلسپو " : دکتر میلسپو نامه‌ای به آقای زرین کفش نوشته و اعمال نظارت وزارت دارایی را در امور اقتصادی کشور تجویز کرده و تصریح نموده است که:
" دیگر دولتی در دولت شما وجود ندارد "
یعنی حال که حاضر باعمال نظارت وزارت دارایی شده‌ام از قدرت خود که به منزلهٔ دولتی در داخل دولت شما بود صرفنظر کرده‌ام.

۲: آژیر، شمارهٔ ۲۰۱، مورخهٔ ۲۳/۷/۲۵، " مستشاران امریکایی چه کاره بوده‌اند. "

۳: داد، شمارهٔ ۳۸۲ مورخهٔ ۲۳/۱۲/۱.

ولی کمبود ارزاق و مایحتاج عمومی در اثر سیاست نادرست و حتی سوءاستفاده‌های شخصی مستشاران آمریکایی تشدید گردید، بهای اجناس سیر صعودی پیمود و گرفتاریها و مشکلات مردم افزایش یافت. مثلاً مردم شهر تبریز که مرکز غله‌خیزترین استان کشور است در بهمن و اسفندماه ۱۳۲۱ دچار آن چنان قحطی و گرسنگی گردیدند که نانواها به جای نان، سیب زمینی تحویل آنها دادند. در نتیجه روز ۲۶ اسفند ماه همان سال مردم دست از کار کشیدند و به عمارت استانداری هجوم بردند. حال آن که طبق اعلام نظر کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی در آن زمان دولت در نقاط مختلف آذربایجان غله داشت و فقط فراهم ساختن وسیله حمل آن لازم بود. ولی مستر ویوان مستشار آمریکایی خواربار در آذربایجان که خود مسئولیت مستقیم این وضع را به عهده داشت به جای انجام اقدامات عاجل به تهران فرار کرد[1]. و در تهران ارتقاء مقام یافت و به مدیریت کل نظارت صنعتی منصوب گردید.

در تهران مستشاران آمریکایی با تقاضای مردم و نظرات مجلس موافقت ننمودند و ورود آزاد گندم و جو و آرد را به تهران منع کردند. در نتیجه قاچاق آرد رواج یافت و قیمت آن بالا رفت. ولی به قول دکتر مصدق "... . *نمی‌دانم چه مصلحتی در کار است که از ورود جنس به تهران مخالفت می‌کنند ولی از حمل به نقاط دیگر ممانعت نمی‌نمایند مثلاً از حومه تهران هر قدر جنس به قزوین برود مانعی نیست ولی برای وارد کردن یک خروار آرد به شهر تهران تشریفاتی قایل شده‌اند که مردم راضی هستند جنس که به قاچاق وارد می‌کنند به قیمت گران بخرند وزیر بار تشریفات اداری نروند*[2]."

ولی بالاخره این سرّ نیز آشکار گردید: در آن زمان قیمت گندم در بازار آزاد خرواری ۲۰۰ تومان بود، ولی سیلو مردم را وادار می‌کرد که آن را به ۶۰ تومان بفروشند و چون خریدار بزرگ گندم در ایران شهر تهران بود برای این که خریداران این شهر با متقفین رقابت نکنند و آنها بتوانند غله را به نرخ رسمی بخرند اجازه ندادند که غله وارد تهران شود.

مستشاران بعد از دو سال مطالعه و بررسی و خرج میلیون‌ها تومان از کیسه مردم فقیر این کشور وزارت خواربار درست کردند و دست به جیره‌بندی زدند. سریدان مستشار آمریکایی خواربار، جیره روزانهٔ نان مردم ایران را، چنین تعیین کرد: "... . *جیره‌بندی روزانهٔ نان برای کارگران ۸۰۰ گرم و برای مردم عادی ۴۰۰ گرم و برای کودکان ۲۰۰ گرم*"[3].

۱: از گزارش دکتر مصدق به مجلس شورای ملی در جلسه ۲۴/۱/۳۱.

۲: از نطق دکتر مصدق در فروردین‌ماه سال ۱۳۲۳، در مجلس، کتاب موازنهٔ منفی صفحهٔ ۹۰، جلد اول.

۳: اطلاعات شمارهٔ ۵۰۷۱، به تاریخ ۲۱/۹/۱۱.

و برابر نامه‌ای که موقع عزیمتش از ایران در خرداد منتشر کرد خوراک یک ساله مردم ایران را ۱/۵ میلیون خروار تعیین نمود و نتیجه گرفت که چون محصولات ایران در سال جاری (۱۳۲۲) ۷/۵ میلیون خروار است لذا دولت ایران می‌تواند شش میلیون خروار مازاد موجود را به متفقین بفروشد"[1].

در همان ایام روزنامهٔ ستاره تحت عنوان "حساب آقای سریدان" نوشت: "*این حساب، غلط و به منظور اغفال مردم تهیه شده است. زیرا اگر جمعیت ایران را حداقل ۱۲ میلیون فرض کنیم و شش میلیون آن اصلاً نان نخورند با توجه به اینکه خوراک ایرانی اصولاً نان است و حداقل خوراک هر نفری را هم یک چارک فرض کنیم خوراک نان آنها ۵/۵ میلیون خروار می‌شود. از این‌جا روشن است که چرا با وجود خوبی محصول وضع نان در کشور خراب و نایاب است*"[2].

با این حسابهای غلط هزاران تن از گرسنگی و خوردن معجون عجیبی که به اسم نان بخورد آنها می‌دادند به دیار نیستی رهسپار شدند. در انجام جیره بندی نیز آن چنان سوءاستفاده‌های کلانی به عمل آمد که شخص دکتر میلسپو در نامه‌ای به بدین وزیر کشور صراحتاً به آن اعتراف نمود[3].

آنها به بهانه جلوگیری از ایجاد شدن بازار سیاه تجارت آزاد را مختل کردند و موجب بالا رفتن سرسام آور قیمت‌ها شدند. از طرف دیگر درحالی‌که مردم لخت و بی‌لباس بودند، میلیونها متر قماش را در انبارها پوساندند. چنانچه وزیر دارایی در پاسخ نمایندگان مجلس که سئوال کردند: "*.... هیئت دکتر میلسپو نتوانسته است انحصار و توزیع کالا را به خوبی اداره کند، می‌گویند مقدار بسیار زیادی قماش در حدود چهل میلیون متر در انبارها در حال پوسیدن است.*" چنین گفت: "*توضیحاتی که برای من داده شده است، به نظر خود من قانع کننده نیست تا چه رسد به این که به عرض مجلس برسد*[4]."

یکی دیگر از جهات استخدام مستشاران آمریکایی استفاده از سهمیه کالاهایی بود که برابر قانون وام و اجاره دولت آمریکا به دولتهای دوست و متحد خود می‌داد. چنانچه هر یک از کشورهای استفاده کننده سهم خود را به موقع دریافت نمی‌کرد از آن محروم می‌گردید.

اینک نحوه استفاده مستشاران از سهمیهٔ کالاها:

در سال ۱۹۴۳ (۱۳۲۲ شمسی) از سهمیه‌ای که جهت ایران تعیین شده بود چهل هزار تن استفاده شده و در شش ماهه سال ۱۹۴۴ (۲۳-۱۳۲۲) سیزده هزار تن از آن بلا استفاده مانده است[5]. بالنتیجه اداره قسمت اجناس خاور میانه در آمریکا تصمیم خود را

۱ و ۲: ستاره، شمارهٔ ۱۶۱۱، مورخه ۲۲/۶/۱۷.

۳: ستاره، شمارهٔ ۱۶۱۵، به تاریخ ۲۲/۶/۲۲.

۴: دماوند شمارهٔ ۲۶، خرداد ماه سال ۱۳۲۳.

۵: روزنامهٔ عصر اقتصاد شماره‌های ۱۱۹ – ۱۱۵، تیرماه ۱۳۲۳.

به شرح ذیل اعلام داشت: "چون به اداره تقسیم اجناس خاور میانه در آمریکا گزارش رسیده که در ایران به قدری قماش موجود است که قسمتی از آن در انبارها پوسیده و از بین رفته است[1] بدین جهت کمیسیون تقسیم جنس خاور میانه در واشنگتن سهمیه ۱۹۴۴ ایران را حذف کرده است".

در دستگاه وزارت دارایی و ادارات تابعه همان طور که قبلاً پیش بینی شده بود، افراد کاردان و لایق از کار کنار رفتند و دستگاه عریض و طویل سکرتری و مترجمی به راه افتاد و قدر و منزلت اشخاص به میزان کرنش و تملق آنها در برابر مستشاران و به تعداد جملات و کلمات انگلیسی که می‌دانستند بستگی پیدا کرد. چنانچه در قانون استخدام جدید دکتر میلسپو یک نفر مترجم درجه چهار ۵۰۰ ریال بیشتر از کسی که دکترای پزشکی داشت حقوق می‌گرفت[2].

دکتر میلسپو که متعهد به عدم دخالت در سیاست بود به نفع ارتجاع وارد سیاست گردید و طی بخشنامه‌ای کارمندان را از شرکت در احزاب بیشرو و دخالت در امور سیاسی منع نمود.

در این بخشنامه گفته می‌شود: "اداره کل .... مقتضی است مراتب زیر را برای کلیه صاحب منصبان و کارمندان خود کاملاً تصریح نموده و سعی وافی مبذول دارید که عیناً به تمام آنها ابلاغ شود:

" کلیه صاحب منصبان و کارمندان ایرانی که حق رأی دادن در انتخابات آتیهٔ مجلس شورای ملی را دارند اجازه دارند مطابق میل خود رأی دهند. مأمورین نامبرده حق ندارند اقدام به‌تشکیل احزاب سیاسی نموده وارد احزاب سیاسی شوند و در اقدامات سیاسی از هرقبیل دخالت نمایند. برله یا علیه هیچ یک از نامزدهای نمایندگی مجلس شورای ملی عملیاتی انجام دهند یا نفوذ خود را بر له یا علیه هیچ یک از نامزدهای نمایندگی مجلس شورای ملی به کار برند.

چنانچه صاحب منصب یا کارمندی تصور کند حق دارد قانوناً در چنین اقداماتی دخالت نماید یا مایل باشد به چنین عملی مبادرت ورزد باید از خدمت وزارت دارایی استعفا دهد.

هرصاحب منصب یا کارمندی که این دستور را اطاعت ننماید فوراً خود را مشمول معافیت آتی خواهد ساخت.

رئیس کل دارایی ــ دکتر میلسپو[3]"

وی این بخشنامه را به مرحله اجرا نیز درآورد و مردم کشور ما را عملاً از حقوقی که قانون اساسی به آنها اعطاء نموده است محروم ساخت. در این مورد یک نمونه از اقدامات

۱: رهبر، شمارهٔ ۲۷۲ به تاریخ ۲۳/۲/۷.
۲: رهبر، شمارهٔ ۲۶۴ مورخهٔ ۲۳/۱/۲۹.
۳: ایران شمارهٔ ۴۰ به تاریخ ۲۳/۵/۱۲.

وی را نقل می‌کنیم: "۲۸۹۵۸ — ۲۳/۱۰/۳۰ — آقای امیر شاهی رئیس اداره مالیات بردرآمد شاهرود، نظر به این که در امور سیاسی شرکت نموده‌اید و خود نیز مراتب را اعتراف دارید بدین وسیله توبیخ می‌شوید چنانچه در آتیه عدم اطاعت از مقررات را تکرار نمایید از خدمت منفصل خواهید شد".

رئیس کل دارایی — دکتر میلسپو"[1]

دکتر میلسپو که در مصاحبه با مدیر روزنامه ستاره خود را "ضامن استقلال ایران" خوانده بود با سرشناس‌ترین عامل استعمار انگلستان، سید ضیاءالدین طباطبایی همدست شد تا به کمک یکدیگر فاتحهٔ استقلال ایران را بخوانند. وی در روزگاری که قماش حکم کیمیا را داشت و به اکثریت مردم حتی برای ستر عورت قماش نمی‌رسید نهصد هزار متر پارچه به قیمت دولتی در اختیار رشیدیان همکار نزدیک سید ضیاء گذاشت تا در بازار آزاد به فروش رساند و رشیدیان میلیونها تومان سود حاصل از این معامله را در اجرای مقاصد سیدضیاء به کار برد. وزیر پیشه و هنر در جواب سؤال ایرج اسکندری نماینده مجلس مراتب را تأیید نمود، اظهار داشت که: "۹۰۰۰۰ هزار متر پارچه طبق حواله و درخواست ارتش انگلستان بوده که به وی (رشیدیان) تحویل شده است."[2]

کورس، همکار دیگر سید ضیاء، چهار تن رنگ که تمامی سهمیه ایران از برآورد احتیاجات خاور میانه بود به بهای پنج میلیون ریال از اداره تثبیت قیمتها دریافت داشت و از این معامله ۴۵ میلیون ریال استفاده برد که قسمت اعظم آن را به حزب "حلقه" سید ضیاء تقدیم داشت[3].

دکتر میلسپو در دفاع از ارتجاع و در مبارزه با روزنامه‌های مخالف حتی دستور داد که آگهی‌های دولتی را منحصراً به چند روزنامه طرفدار وی از آن جمله روزنامه‌های سیدضیاء بدهند و در تقسیم کاغذ روزنامه نیز طرف دوستان را گرفت.

اقدامات دکتر میلسپو و همکاران در تعدیل بودجه و ایجاد ثروت نیز درخشانتر از نتایج سایر اعمال وی نبود چنانچه در سال ۱۳۲۲ تنها از محل مالیات بردرآمد در تهران حدود ۳۰۹ میلیون ریال عاید کشور شده بود ولی در سال ۱۳۲۳ از قانون پیشنهادی دکتر میلسپو که نرخ مالیات را تا هشتاد درصد بالا برده بود با وجود رونق کسب و تجارت بیش از ۳۰۲ میلیون عاید دولت نگردید[4]. و مخارجی هم که از استخدام مستشاران تحمیل بودجه مملکت شده بود سر به میلیونها می‌زد و کار مملکت به گرفتن وام از بانک ملی می‌گذشت.

۱: رهبر، شمارهٔ ۴۷۵ به تاریخ ۲۳/۱۱/۶.

۲: رهبر، شمارهٔ ۳۰۹ به تاریخ ۲۳/۳/۱۹.

۳: رهبر، شمارهٔ ۳۱۴، به تاریخ ۲۳/۳/۲۵ و داد شمارهٔ ۱۸۶ به تاریخ ۲۳/۳/۲۶.

۴: کتاب موازنهٔ منفی، جلد اول، صفحهٔ ۸۲.

چنان‌که بدهی دولت به بانک ملی برابر ترازنامه بانک در سال ۱۳۲۳، مبلغ ۲۷۱/۳۰ ۰ ۲۷۰ ۰ ۵۰۷ ۰ ۴ ریال بوده که نسبت به‌سال ۱۳۲۲ مبلغ ۳۳۳/۷۵ ۰ ۵۳۵ ۰ ۶۳۴ ریال افزایش داشته است.[1]

راه حلی که این " حافظ استقلال کشور" برای نجات از افلاس عمومی پیشنهاد می‌نمود استقراض خارجی بود بطوری‌که در لایحهٔ بوجه کل‌کشوردرسال۱۳۲۲جس‌مدشده بود:

" ضمنا" از طرف رئیس کل دارایی به دولت پیشنهاد شده است که در جستجوی یک قرضهٔ کافی در خارج از کشور باشد."[2]

در بدو ورود دکتر میلسپو ضمن این‌که عده‌ای اصولا" با استخدام مستشار مخالف بودند، حزب تودهٔ ایران و پاره‌ای از محافل اجتماعی نسبت به اقدامات وی خوش‌بینی و امیدواری داشتند. چنان‌چه فراکسیون نمایندگان حزب تودهٔ ایران در مجلس نظر خود را نسبت به مستشاران چنین اعلام نمود:

۱ـ " حتی المقدور باید از استخدام مستشار خارجی خودداری کرد.

۲ـ آقای دکتر میلسپو به‌علت تراکم امور محوله به‌ایشان .... از عهدهٔ اصلاح وضع اقتصادی کشور و توزیع عادلانه اجناس انحصاری و تثبیت و تعدیل قیمت‌ها برنیامده... در عدم موفقیت دکتر میلسپو به‌هیچ وجه سوءنیت در کار نبوده بلکه زیادی کار و در عین حال کارشکنی عده‌ای از محتکرین و سرمایه‌داران موجب عدم موفقیت ایشان است."[3]

از فروردین ماه سال ۱۳۲۳ مبارزه با دکتر میلسپو و همکارانش که بار سنگینی بردوش ملت ستم‌کشیدهٔ ایران شده بود صورت جدی به‌خود گرفت. دکتر مصدق نمایندهٔ اول تهران که قبل از تغییر سلطنت وزیر خارجه بود و در مجلس ششم در اولین مأموریت میلسپو به ایران پرده از اغراض سیاسی او برداشته بود[4] طی نطق مستند و مستدلی الغای اختیارات دکتر میلسپو را خواستار شد و صریحا" اعلام داشت که: " عقیدهٔ من همیشه این بوده است که ایرانی خانه خود را خودش باید اداره کند."[5]

دکتر مصدق در مصاحبه با مخبر " مرد امروز" در جواب سئوال " به‌عقیدهٔ شما اصولا" ایران احتیاج به‌وجود مستشار دارد یا خیر؟ " چنین جواب داد: " **به‌عقیدهٔ من ایرانیها خودشان بخوبی قادر به‌ادارهٔ کلیه امور کشور خود هستند چنان‌که سالها بلکه قرنها بی‌مستشار مملکت را اداره کرده‌اند، محتاج به‌وجود مستشار نیستند ولی یک مسئله**

۱: داد، شمارهٔ ۴۵۲، به تاریخ ۲۳/۲/۳۱
۲: ستاره، شمارهٔ ۱۶۱۷ به تاریخ ۲۲/۷/۳.
۳: روزنامهٔ رهبر، مورخهٔ ۲۲/۴/۱۱.
۴: کتاب " دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دورهٔ پنجم و ششم تقنینیه ـ حسن مکی.
۵: کتاب موازنه منفی، صفحهٔ ۹۱، جلد اول.

است که باید توجه کرد و آن سیاست خارجی کشور است. امروز به‌علت تماس مستقیمی که با دول دوست و همجوار و متفق خود داریم اگر امور مالی تحت‌نظارت و شور عده‌ای مستشار باشد که بتواند کاملا" بی‌طرفانه رفتار نماید خیلی به‌مورد و به‌جا است. ولی این مستشارها باید از یک دولتی مثل آمریکا خواسته شود و دولت آمریکا معرف و ضامن اعمال آنها باشد نه هرکس بدون مسئولیت و با میل و اراده‌ی این و آن تحمیل شود."[1]

حزب توده‌ی ایران نیز در اوایل سال ۱۳۲۳ نظری مشابه نظر دکتر مصدق داشت چنانچه دکتر کیانوری طی کنفرانسی در کلوب حزب توده‌ی ایران در مورد مستشاران جدید گفت:

"... از مطالب فوق نتیجه می‌گیریم که این میسیون مالی از کلیه جهات قدرت حل مسایل مشکل اقتصادی کشور ما را ندارد ـ از طرفی وجود یک میسیون مالی بی‌نظر و مطلع و با اختیارات متناسب برای ما نافع خواهد بود. از مجلس و دولت خواستاریم که در این مورد هر چه زودتر بطور رسمی با دولت امریکا وارد مذاکره شوند و ترتیب تغییر این میسیون و استخدام یک مستشار جدید را که توسط دولت امریکا ضمانت شود فراهم آورند..."[2]

اما سیدضیاء و دارو دسته‌اش که در برابر هر انتقادی از دکتر میلسپو و دستیارانش می‌گفتند که: هرگونه ضدیتی با دکتر میلسپو در حکم ضدیت با دولت امریکاست و تهدید می‌کردند که در صورت استعفای دکتر میلسپو "کمک امریکا بابت قانون وام و اجاره به‌ایران قطع خواهد شد" معتقد بودند که" یکی از بهترین اقدامات مجلس سیزدهم دادن اختیارات به‌میسیون آمریکایی بود[3]." آنها اطمینان می‌دادند که از قانون اختیارات سوء استفاده نخواهد شد و با تمام قوا در ابقای دکتر میلسپو می‌کوشیدند.

بالاخره در اثر مبارزات دکتر مصدق، حزب توده‌ی ایران، جبهه‌ی آزادی و کلیه آزادی‌خواهان ایران لغو اختیارات دکتر میلسپو در مجلس مطرح گردید ولی دکتر میلسپو با توافق ساعد نخست‌وزیر و دارودسته سیدضیاء برای رفع مشکلات سه‌ماه از مجلس مهلت گرفت. به‌زودی معلوم گردید که این مهلت سه‌ماهه نیز برای انجام آخرین خوش خدمتی به امپریالیسم آمریکا و انگلستان و تحویل منابع نفتی ما در بلوچستان و سیستان به‌آنها بوده است. (که شرح آن بعدا" خواهد آمد)

سرانجام مجلس در نوزده دی‌ماه سال ۱۳۲۳ اختیارات دکتر میلسپو را لغو کرد و بدین ترتیب دکتر میلسپو و دستیارانش در حالی‌که اقتصاد کشور ما ورشکسته‌تر شده و خزانه مملکت آنچنان خالی شده بود که حتی دولت قادر به پرداخت حقوق بهمن ماه کارمندان نبود کشور را ترک نمودند.

۱: مرد امروز، شماره‌ی ۱۶ مورخه‌ی ۲۳/۲/۲.
۲: رهبر، شماره‌ی ۲۶۴، مورخه‌ی ۲۳/۱/۲۹.
۳: رعد امروز، ۱۳۰ مورخه‌ی ۲۳/۱/۲۲، "ایران در سرچهار راه تقدیر".

ولی چون در قانون استخدام وی قید شده بود که " اگر دولت ایران قبل از پایان مدت استخدام مشارالیه بخواهد پیمان او را فسخ نماید باید ترتیبی بدهد که رضایت خاطر او را فراهم نماید" لذا دکتر میلسپو با اخذ ماهی یک‌هزار و پانصد دلار تا پایان آبان‌ماه ۱۳۲۴ از خزانه تهی کشور عازم آمریکا گردید[1].

۱: داد ، شماره‌ ۳۸۲ ، مورخه‌ ۱/۱۲/۲۳.

رشد و اعتلای نیروهای دمکراتیک در ایران، یورش ارتجاع جهت محو آثار دمکراسی و اعادهٔ دیکتاتوری

حزب تودهٔ ایران طی اولین سالهای فعالیت و مبارزهٔ ثمربخش خود رشد یافت، سرتاسر افراد طبقات زحمتکش کشور را دور خود جمع کرد، اتحادیه‌های صنفی را سازمان داد، با انتشار روزنامه‌ها و مطبوعات در روشن کردن مردم و افشای ماهیت دستگاه حاکمه توفیق یافت و راه مبارزه را به‌مردم آموخت.

یکی از اقدامات درخشان حزب تودهٔ ایران، به‌مثابه نخستین قدم در تشکیل جبهه ملی ضداستعمار، دعوت جراید ملی و آزادی‌خواه و مخالف دیکتاتوری به تشکیل "جبهه آزادی" بود. جبهه آزادی که در مرداد ماه سال ۱۳۲۲ در تهران تشکیل گردید، در اولین اطلاعیهٔ خود علت تشکیل جبهه را بدین‌سان بیان می‌کند: "خطر قطعی و وحشت فنا و اضمحلالی که کشور ملت ایران‌را تهدید می‌کند و بقای عوامل سیه‌روزی و دستگاه جنایاتی که بدبختی امروزی ما نتیجه آنست ایجاب می‌نماید که عناصر وطن‌خواه و آزادی‌طلب و شرافتمند برای مبارزه و انهدام این اساس مخرب و کانون فساد و خودسری، جبههٔ واحدی تشکیل داده و بانهایت ایمان و شرافت در این راه فداکاری نمایند و اساس ظلم و بیدادگری را براندازند ــ از این رو مدیران جراید امضا کننده در اولین قدم جبهه‌ای به‌اسم "جبههٔ آزادی" تشکیل داده و در اصول ذیل موافقت می‌نماید که با تمام قوا با یکدیگر معاضدت و همکاری نموده و برای تقویت این جبهه و نیل به‌آرزوی خود از هیچ‌گونه فداکاری مضایقه ننمایند.

ضمنا" از عموم آزادی‌خواهان و اشخاصی که با این اصول موافقت دارند دعوت می‌شود که با تمام قوا فردا" و مشترکا" علیه اوضاع و عوامل دیکتاتوری و ارتجاع مبارزه نموده زمینه را برای نهضت حقیقی آزادی‌خواهی حاضر و آماده نمایند:

۱ ــ مبارزه شدید باهرنوع انحراف از اصول قانون اساسی و حکومت ملی که‌ازهر شخص یا هرمقامی ناشی گردد.

۲ ــ قطع ایادی عمال استبداد و ارتجاع از دستگاه اجتماعی.

۳ ــ مجاهده در برانداختن اصول و تشکیلات دورهٔ دیکتاتوری و به‌دست آوردن

۴ ـ مجاهده در تمرکز قوای ملی و وحدت عناصر آزادی‌خواه برای تقویت جبههٔ آزادی."

به‌امضای : عزت‌پور، آزادگان ـ جعفر پیشه‌وری، آژیر ـ حسین فاطمی ، باختر ـ محمد طباطبائی ، تجدد ایران ـ پارگاد ، خورشید ایران ـ عمیدی نوری ، داد ـ فتاحی ، دماوند ـ ایرج اسکندی، رهبر ـ احمد ملکی ، ستاره ـ صادق سرمد ، صدای ایران ـ شاهنده ، فرمان ـ دکتر دادمنش ، مردم ـ پرورش ، نجات ایران ـ محیط طباطبائی ، محلد محیط ـ"[1]

تشکیل این جبهه عکس‌العمل منطقی ودرستی بود که در برابر تلاش ارتجاع برای اعادهٔ دیکتاتوری و تجدید کامل زمینه غارتگری و خودسری و تکرار جنایات دورهٔ بیست ساله نشان داده می‌شد :

ملک‌الشعرای بهار در مقام یکی از مدافعین " جبهه آزادی" به‌مناسبت تشکیل این جبهه، در کلوپ حزب تودهٔ ایران بیاناتی تحت عنوان " به‌دوستان عزیزم" ایراد نمود که انعکاس درستی از شرایط و وظایف مبارزین راه آزادی بود . وی چنین گفت : " دوستان عزیزم ! . . . جزئیات مرامی را موقتا " کنار گذاشته با هرکسی که از حیث مظلومیت با شما همدرد است کنار بیایید . . . هرکس را که شعله وطن‌خواهی در دلش نمرده است مورد محبت و ستایش قرار داده اصل مرام خود را برپایهٔ مهر و مودت و اجتماع افراد همدرد و طبقات مظلوم بنا نمایید .

. . . گرگهای درنده‌ای که سالها از گوشت و خون این مردم تغذیه کرده‌اند آرام نگرفته و بدخواب نرفته‌اند . اگر این حیوانات خونخوار دیگربه‌جان شما افتادند نه پیر و برنا رحم نمی‌کنند و سوسیالیست را از دموکرات فرق نمی‌گذارند . . . ."[2]

در صف مقابل " جبهه آزادی" ، عباس مسعودی و روزنامه اطلاعات وی قرار داشت که بعد از حادثه ۱۷ آذر، در حقیقت به کوشش و وابستگی وی به دربار محمدرضا پهلوی شکی باقی نبود و چون شاه از کینه‌اش می‌کند قوام حالا هم به کمک مخالفین پدرم دسته نیرومندی تشکیل داده و درصدد است اقداماتی می‌نماید . . . جبهه آزادی مشمولات را در خطر انداخت و حتی برای نشان دادن عدم رضایت خود از آن جبهه، برخلاف معمول، مدیران جراید وابسته به‌آن را به سلام عید مبعث دعوت ننمود، مسعودی و اعوان و انصارش جبهه آزادی را به‌باد تهمت و افترا گرفتند تا عبودیت و بندگی خود را در نظر ارباب به ثبوت رسانند . حال آن که تشکیل این جبهه ارتباطی به اختلاف توده و شاه نداشت . ناسزاگویی و یاوه سرایی مسعودی به‌جایی رسید که وی با پشتگرمی دربار و دولت علنا " در حضور عده‌ای از

۱: دماوند، شمارهٔ ۹، مورخهٔ ۲۲/۵/۲.
۲: ستاره، شمارهٔ ۱۵۹۶، مورخهٔ ۲۲/۵/۲۱.

مدیران جراید تهدید کرده گفت: " من پول دارم و همه‌تان را محو می‌کنم "[1]

از طرف دیگر دولت سهیلی نیز بی‌ارائه دلایل قانونی روزنامه‌های آزادیخواه را توقیف می‌نمود و در توضیح علت توقیف به " تکدر خاطر ملوکانه" و " دستور محمد رضا پهلوی" متوسل می‌شد. جبهه آزادی تا مهرماه سال ۱۳۲۳ با وحدت و اتحاد نظر بی‌مانندی علیه ارتجاع مبارزه کرد. ولی پس از طرح امتیاز نفت شمال و سیاست خاصی که حزب توده ازین درس عبرت گرفت. کسانی که مخالف اعطای امتیاز نفت به بیگانگان بودند از این جبهه بریدند و فقط مدیران جراید وابسته به‌جناح چپ در آن باقی ماندند.

از لحاظ شرایط جهانی شکست ارتش هیتلری در استالینگراد و پیشروی ارتش سرخ و تشکیل کنفرانس تهران با شرکت سران سه‌دولت بزرگ جهت بررسی چگونگی ادامه جنگ و انجام اقدامات لازم برای تسریع پیروزی و انتشار اعلامیه‌ء مربوط به تضمین استقلال اقتصادی و سیاسی‌ایران از جانب سه‌دولت بزرگ (آذرماه ۱۳۲۲)، توازن قدرت را در داخل کشور به‌نفع نیروهای مترقی تغییر داد. ارتجاع داخلی و دولت انگلستان که از پیشرفت نیروهای ملی و دموکراتیک در کشور و بیداری مردم وضعف و تزلزل دستگاه دولتی دچار وحشت و هراس شده بودند، نقشه جدیدی برای اسارت مردم کشور ما کشیدند و سیاستمدار ورشکسته‌ای نظیر سیدضیاءالدین طباطبائی را مأمور اجرای این نقشه نمودند. ابتدا مظفر فیروز فرزند نصرت‌الدوله فیروز (کاندیدای وزارت خارجه انگلستان برای انجام کودتای ۱۲۹۹) به‌نمایندگی از طرف " بعضی جراید" به فلسطین سفر کرد و در ده کیلومتری شهر غزه با وی مصاحبه‌ای نموده متن آن را برای ملت ایران به " ارمغان " آورد[2].

سپس خود سیدضیاء توسط مستر ترات ـ کاردار سفارت کبرای انگلیس در تهران، به‌ایران آورده شد. بلافاصله عوامل ارتجاع و فره‌نوکران استعمار به استقبالش شتافتند و مقدم او را گرامی داشتند و کلماتی نظیر منجی و پیشوا نثار قدومش کردند. آنها کسی‌را پیشواز نمودند که پس از بیست سال ترک وطن هوای ایران بسرش زده و از فلسطین "هجرت" اختیار کرده بود تا نیروهای متلاشی شده و دستگاه از هم گسیخته‌ء ارتجاع را سروسامان بخشد.

و خبرگزاری رویتر ضمن اعلام خبر ورود سیدضیاء به‌ایران چنین گفت: "... مدتی است که پیشنهادهایی به‌وی شده که به‌ایران بازگردد و مقام نخست‌وزیری را اشغال کند. تمام روزنامه‌ها خبر بازگشت او را به‌خط درشت نگاشته و به تمجید و تحسین وی پرداخته‌اند و برخی نیز نوشته‌اند که آقای سیدضیاء الدین طباطبایی همواره بین هم‌میهنان خویش، دموکرات تمام عیار بوده و علاقه تام و تمامی نسبت به متفقین دارند."[3]

۱: دماوند شماره‌ء ۵۹، ۲۲/۵/۲۵ مبارزه مطبوعات.

۲: اقدام، شماره‌ء ۱۶۶، مورخه‌ء ۲۱/۱۱/۸.

۳: ستاره، شماره‌ء ۱۶۲۳، مورخه‌ء ۲۲/۷/۱۱.

سیدضیاء که مدتها از اوضاع و احوال کشور بدور بود ، در بازگشت به‌ایران ، فعالیت خود را با دفاع از کلاه‌بوست و حمله به " سربوش لگنی[1] " (شاپو) شروع کرد و خواستار بازگشت روبند و چادر و عبا وردا " به‌نام معففات ملی شد . وی به‌یاری همکاران و همدستان خود و به پشتیبانی صریح و آشکار دولت انگلستان حزب " اراده‌ء ملی " را تشکیل داد و برای فریب افکار عمومی در لباس وطن‌پرستی و دفاع از مشروطیت وارد میدان مبارزه شد .

وی که عامل کودتای ۱۲۹۹ و به‌قدرت رسیدن رضاخان بود ، خود را قربانی دستگاه جور وستم رضاخانی نامید و آن دستگاه را مورد طعن و لعن قرار داد . وی از رضاخان به‌عنوان " دشمن اسلام[2] " نام برد و ذیل کلیشه‌ء عکسش نوشت : " رضاخان آمر توپ بندی حرم مطهر حضرت رضا و سبب قتل عام مسلمانان در خانه‌ء خدا (مسجد گوهرشاد) و مرقد فرزند پیغمبر اکرم ، این قیافه‌ء خون‌آشام هنوز به‌خون ایرانیان تشنه است . "[3]

سیدضیاء در دفاع از سیاست دولت شوروی و تظاهر به‌دوستی با آن دولت ، ضمن مصاحبه مشهور خود که پیش از آمدن به ایران با مطفر فیروز به‌عمل آورد چنین گفت : " . . . لنین و روسای انقلاب شوروی زبانشان ، مسلک‌شان ، اخلاقشان ایرانی نبود ولی آن‌چه به ایران دادند ، آن‌چه برای ایران کردند ، در تاریخ هیچ شاه ایران هیچ پیشوای ایران ، هیچ وزیر ایران،هیچ نماینده‌ء مجلس و هیچ نویسنده‌ء ایران ــ برای ایران نکرد . . . "[4]

و چون به‌ایران رسید ، با سوءاستفاده از زیاده روی مطبوعات حزب توده‌ء ایران در تحسین و تکریم ارتش، ادبیات، رژیم و رهبران شوروی ، آن حزب را به بیگانه پرستی متهم نمود .

وی با تظاهر به مشروطه‌خواهی به محمدرضاپهلوی هشدار داد که از حدود وظایف خود خارج نشود و درمقاله‌ای تحت عنوان " درباره‌ء سیاست " نوشت : " . . . ما از اعلیحضرت شاه انتظار داریم به‌وزیر دربار خود امر اکید صادر فرمایند که از حدود وظایف خود خارج نشده و در اموری‌که مربوط به‌اقتدارات و اختیارات حکومت ملی می‌باشد مداخله ننمایند . "[5]

زیرا " پادشاه مشروطه سلطنت می‌کند نه حکومت . "[6]

سیدضیاءالدین به‌نام دفاع‌ازدین‌اسلام به تحمق مردم کوشید و در این راه از عالم نمایان مزدور استعمار بهره‌گرفت و حزب‌توده‌ء ایران‌را به بی‌دینی متهم ساخت . در جواب

۱: جزوه‌ء " شعائر ملی " نوشته سید ضیاء ، چاپ تهران ۲۲/۷/۲۱ .
۲: رعد امروز ، شماره‌ء ۱۲۵ ، مورخه‌ء ۲۳/۱/۱۶ .
۳: رعد امروز ، شماره‌ء ۱۲۴ ، مورخه‌ء ۲۳/۱/۱۵ .
۴: اقدام ، شماره‌ء ۱۶۶ ، مورخه‌ء ۲۱/۱۱/۸ .
۵: رعد امروز ، شماره‌ء ۱۷۴ ، مورخه‌ء ۲۳/۳/۱۱ .
: رعد امروز ، شماره‌ء ۱۱۹ ، مورخه‌ء ۲۳/۱/۸ .

همین اتهام حزب توده‌ء ایران خطاب به مظفر فیروز مدیر روزنامهٔ رعد امروز و دست راست سیدضیاء نوشت: "... دعوی دینداری کسانی مانند مظفر فیروز، عرض دین و ناموس مذهب را می‌برد. موجب خوشبختی است. زیرا کافی است که کسی آقای فیروز را بشناسد و برفور به حقیقت اوضاع واقف شود. ما نمی‌خواهیم در روزنامه خود به‌ذکر بعضی مطالب که در عین درست بودن نوشتنش دور از شرایط خویشتن‌داری است بپردازیم و همین قدر سربسته به آقای مظفر فیروز تذکر می‌دهیم که شما لازم نیست دم از اسلامیت بزنید و ما را متهم به‌کفر و الحاد بکنید. شما کمی عفاف را در مورد خود مراعات کنید مسلمانی و پارسایی پیشکش شما."[1]

و این تنها سیدضیاء نبود که برای استتار نیات پلید خود لباس زهد و تقوی به تن کرده بود. محمدرضا پهلوی نیز وجود خود را افتخار عالم اسلام می‌دانست و حیات بشری را بی‌وجود پادشاه ناممکن می‌شمرد. چنانچه در کتابچه وعظ و خطابه دینی مخصوص ارتش شاهنشاهی که در سال ۱۳۲۳ به‌چاپ رسیده چنین می‌خوانیم: " لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا" یعنی اگر پادشاه نباشد مردم همدیگر را می‌خورند[2]! بدین ترتیب ضیاءالدین با استفاده از طرق و فنونی که فوقا" ذکر گردید صفوف دشمنان ملت را سروسامان داد و برای یورش به سازمانهای دموکراتیک و مردم آزادمنش آماده گردید.

انتخابات دوره‌ء چهاردهم:

با صدور فرمان انتخابات دوره‌ء چهاردهم در آخر خرداد ماه سال ۱۳۲۲ گروهها و جناحهای مختلف به زورآزمایی پرداختند. سهیلی نخست‌وزیر قبل از صدور فرمان انتخابات طی مصاحبه‌ای اعلام داشت که: " من به‌این نتیجه رسیده‌ام که باید انتخابات کاملا" آزاد باشد تا ملت به حق مسلم و قانونی خود برسد و مردم از حق خود استفاده کنند... البته حکومت نظامی ملغی خواهد شد و از آزادی مجامع نیز جلوگیری نمی‌شود."[3]

ولی با وجود شروع انتخابات حکومت نظامی هنوز برسرکار بود لذا " هیئت نظار تهران به‌ریاست سیدمحمد صادق طباطبایی به اتفاق آراء تصمیم گرفت مادام که حکومت نظامی برقرار است از شروع به‌مقدمات انتخابات خودداری نماید."[4] و الغای حکومت نظامی را از دولت خواستار شود. نظر مردم و مطبوعات براین بود که: " اصل در انتخابات، آزادی رأی و عقیده و فکر و اختیار مطلق رأی دهندگان و بالاخره مبارزه‌ء آزادانهٔ سیاسی احزاب و فرقه‌های سیاسی برای پیشرفت کاندیداهای خودشان است و هرگونه وسایل و

۱: رهبر، شماره‌ء ۲۵۷، مورخه‌ء ۲۳/۱/۲۰.
۲: رهبر، شماره‌ء ۴۹۹، مورخه ۲۳/۱۲/۸.
۳: اطلاعات، شماره‌ء ۵۱۸۵، مورخه‌ء ۲۲/۳/۱۱.
۴: رزم، شماره‌ء ۲۶، مورخه‌ء ۲۲/۵/۳۱.

عوامل که این اصل را خدشه‌دار کند مانع آزادی انتخابات و استفادهٔ مردم از حقوق طبیعی و اجتماعی خودشان می‌باشد.

ولی اصل و قانون در حکومت نظامی، همان جلوگیری از آزادی‌عقاید و افکار و آراء و مبارزه با هرگونه تظاهرات سیاسی و مبارزات حزبی و خلاصه وجود آن دال برموقوف ماندن آزادی و جلوگیری از مردم در استفاده از حقوق طبیعی و اجتماعی خودشان می‌باشد.[1]"

به‌هرحال تدین – وزیر کشور دولت سهیلی کتبا" نظر دولت را در این مورد چنین اعلام داشت:

" *نظر دولت این‌است که در هیچ جای قانون انتخابات و یا قانون حکومت نظامی دیده نشده است که جریان انتخابات با اجرای حکومت نظامی مانعه‌الجمع و شروع به انتخابات مستلزم الغای حکومت نظامی باشد.*[2]"

دربار و دولت درعین تظاهر به بی‌نظری و عدم دخالت در انتخابات[3] با تمام قوا می‌کوشیدند که از نفوذ نمایندگان واقعی ملت به مجلس شورا، این سنگر آزادی و مشروطیت جلوگیری نمایند. دخالت آشکار و بی‌شرمانه دولت و دربار در امر انتخابات به‌قدری بود که برای کسی جای شبهه باقی نمی‌ماند، با این حال به چند مورد از آن که در پروندهٔ اعلام جرم به سهیلی نخست‌وزیر و تدین وزیر کشور ضبط و به تأیید کمیسیون دادگستری مجلس شورای‌ملی رسیده است اشاره می‌کنیم:

" میکده – فرماندار شهرضا در کمیسیون دادگستری پیش چشم پانزده نفر وکیل اقرار نمود که: *قبل از حرکت به شهرضا آقای سهیلی مرا احضار و به‌اتفاق آقای شیروانی خدمت ایشان رسیده فرمودند چون از قرار معلوم آقای شیروانی در محل محبوبیت دارند ولی قشقاییها با ایشان مخالفت می‌کنند شما سعی‌کنید از نفوذ آنها تا حدی که مقدور است جلوگیری و جدیت کنید ایشان وکیل شوند مخصوصا" فرمودند از صندوق باید اسم شیروانی بیرون درآید...*"[4]

تلگراف فرماندار شهرضا به نخست‌وزیر: " *شیروانی به‌واسطهٔ مخالفت خسرو قشقایی و صارم‌الدوله در اقلیت است و دکتر کیان به‌همین جهت زمینه مناسب دارد. چنان‌چه بنده بی‌طرف بمانم موفقیت با کیان خواهد بود و اگر شخص ثالثی انتخاب شود بهتر است.*"

تلگراف نخست‌وزیر به فرماندار شهرضا: " *نظر همانست که حضورا" مذاکره شد اهتمام نمایید همان‌طور عمل شود. ممکنست انتخاب چند روز به‌تعویق افتد.*"

تلگراف فرماندار شهرضا به نخست‌وزیر: " *تشکیل انجمن به تعویق افتاد ولی صارم–*

۱: ستاره، شمارهٔ ۱۶۱۰، مورخهٔ ۲۲/۶/۱۶ سرمقاله.
۲: ستاره، شمارهٔ ۱۶۱۰، مورخهٔ ۲۲/۶/۱۶.
۳: ستاره، شمارهٔ ۱۶۴۳، مورخهٔ ۲۲/۸/۴ اعلامیه نخست‌وزیر.
۴: داد، شمارهٔ ۲۰۵، ۲۳/۴/۱۹.

الدوله و قشقایی شیروانی را در اقلیت نداشته و چون امکان از حیث سیاست مخالف نظر صارم‌الدوله است اگر نتیجه‌ٔ خلاف انتظاری پیش آمد نباید فدوی را مقصر ندانید.»[1]

تلگراف نخست‌وزیر به فرماندار شهرضا: «**شما منتظر خدمت می‌شوید**.»

یک مورد دیگر: تلگراف رمز آقای سهیلی نخست‌وزیر به‌فرماندار ماکو: «**فرماندار ماکو** رونوشت شهربانی ــ وکیل دوم تیموری است با شهربانی در انتخاب او تشریک مساعی **کنید**.»[2]

ادعانامه دادستان دیوانعالی در مورد سیدمحمد تدین ــ وزیر کشور دولت سهیلی حاکی است که در انتخابات بندرعباس قبلاً وسیله تلگراف رمز زمینه انتخاباتی کاندیداها را سئوال می‌کند. فرماندار بندرعباس طی تلگرافی به‌شماره ۳۰۳۸ جواب می‌دهد: «کاندیداها انتخابات به ترتیب مصباح‌زاده، مشیردوانی و کله‌داری است.» تدین به‌شماره‌ٔ ۱۲۳۴ مورخه‌ٔ ۲۲/۹/۱۳ دستور می‌دهد: «عمل شما باید غیرمحسوس و به‌کلی محرمانه باشد». در بازپرسیهای بعدی که از متهم (تدین) به‌عمل آمده وی اظهار می‌دارد: «برای انتخاب شدن دکتر مصباح‌زاده از یک مراکز اقتداری (دربار) فشارهایی به بنده وارد شد که من مجبور شدم چنین دستورهایی بدهم.»[3]

به‌همان ترتیبی که در بالا مشاهده گردید و با دخالت مستقیم مأمورین انگلیسی سیدضیاءالدین طباطبایی نیز از صندوق یزد سردرآورد. حال آن‌که موسوی‌زاده قاضی دادگستری که در میان مردم یزد زمینه انتخاباتی داشت توسط نیروهای انگلیسی توقیف شده به‌زندان افتاد تا سیدضیاء راحت‌تر بتواند خود را به‌مردم شهر تحمیل نماید.[4]

در انتخابات دوره‌ٔ چهاردهم مردم تهران توانستند چند نفر از نمایندگان حقیقی خود را به‌مجلس بفرستند از آن جمله دکتر محمد مصدق نماینده‌ٔ اول تهران شد. هشت نفر از کاندیداهای حزب توده‌ٔ ایران نیز از استانهای شمالی به‌نمایندگی مجلس انتخاب شدند.[5]

ذکر این مطلب ضروری است که با وجود نظر مساعد دولت شوروی در انتخاب کاندیداهای حزب توده، هیچ‌یک از آنان، با استفاده از صندوق سازی و یا در اثر اعمال فشار نیروهای شوروی و یا دخالت مأمورین دولت انتخاب نشدند بلکه در اثر وجود آزادی

1: از گزارش کمیسیون دادگستری مجلس ۲۳/۴/۹. کتاب سیاست موازنه‌ٔ منفی، جلد اول، صفحه‌ٔ ۲۴۵.

2: داد، شماره‌ٔ ۱۷۸، ۲۳/۳/۱۷.

3: کتاب سیاست موازنه‌ٔ منفی، جلد اول صفحات ۲۷۷ ــ ۲۷۶ ادعانامه‌ٔ دادستان دیوانعالی کشور.

4: کیهان شماره‌ٔ ۵۵۵، ۲۳/۱۰/۹.

5: «... دولت برخلاف قانون اساسی ارائه‌ٔ کارت جیره‌بندی را برای رأی دادن شرط قرارداد و چون کارگران و دهقانان حزب توده به مناسبت فقر فوق‌العاده برای غذا و دوای خود و فرزندانشان کارت جیره‌بندی خود را قبلاً به محتکرین در بازار سیاه فروخته بودند. بدین ترتیب از رأی دادن محروم شدند.» از مصاحبه‌ٔ دکتر کشاورز و دکتر رادمنش با خبرنگاران خارجی به نقل از ایران ما، شماره‌ٔ ۴۵۹، ۲۴/۹/۱۸.

فعالیت و مبارزهٔ انتخاباتی و با استفاده از نفوذ معنوی دولت شوروی و عدم‌امکان دولت سهیلی در جلوگیری از انتخاب آنها، کاندیداهای مزبور به مجلس شورا راه یافتند.

دولت درنظر داشت که مجلس شورای‌ملی را قبل از پایان انتخابات تهران‌افتتاح‌نماید تا با مخالفت و دردسر نسبت به‌اعتبارنامه نمایندگان تحمیلی مواجه نشود ولی این‌امرممکن نشد ودورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی درتاریخ ۲۲/۱۲/۶ با سیمای‌جدیدی‌افتتاح‌گردید.

ازشهر تبریز سیدجعفر پیشه‌وری مدیر روزنامه آژیر، کاندیدای حزب‌تودهٔ ایران با به‌دست‌آوردن نزدیک به شانزده‌هزار رای به‌نمایندگی انتخاب شد. بدیهی‌است پیشه‌وری‌نیز در انتخابات ازنفوذ معنوی دولت شوروی بهره‌مند شد ولی آن‌چه به‌حق باید ادعان کرد این‌است که آرای داده شده به‌وی واقعاً" ازطرف مردم شهر تبریز ومخصوصاً "ازطرف کارگران وزحمتکشان این شهر به صندوق‌ها ریخته شد و در انتخاب وی هیچ نوع تقلبی به‌عمل نیآمد.*

هنگام طرح اعتبار نامهٔ سید ضیاء در مجلس شورای ملی، فراکسیون توده و دکتر محمد مصدق به‌عنوان مخالف اسم‌نویسی کردند. ولی بنا به تقاضای دکترمصدق که‌گفت: "*. . . این‌طور شهرت داده بودند که من درحزب‌توده هستم و با حزب‌توده بستگی‌دارم و به‌جهت بستگی با حزب‌توده با آقای سیدضیاءالدین مخالفت می‌کنم. من بیست و دوسال است که با ایشان مخالفم. مخالفت امروز من چه دخلی با حزب توده دارد. از آقایان مخالفین حزب توده خواهش می‌کنم که مخالفت خود را پس بگیرند و اگر پس نگیرند من‌در اینجا هیچ صحبت نخواهم‌کرد*[1]. . ." نمایندگان توده مخالفت خود را پس گرفتند تادکتر مصدق نطق تاریخی خود را ایراد نماید. طی این نطق دکتر مصدق، سیدضیاءالدین طباطبایی را به‌عنوان مزدور سرشناس استعمار انگلیس و عامل کودتای ۱۲۹۹ معرفی کرده و درعین حال ماهیت کودتا و کارگردانان پشت پرده آن کودتا را نیز شناساند و پرده از اسرار حکومت سیاه رضاخان برداشت. در جریان این مبارزه حزب تودهٔ ایران دکترمصدق را به عنوان "یکی از بزرگترین عناصر ملی و مظهر ارادهٔ ایران[2]" ستود و در حق وی‌چنین نوشت: "*همین که نوبت به‌اعتبارنامهٔ دشمن‌بزرگ مشروطیت ایران رسید ناگهان این‌وضع عادی برهم‌خورد و صدای دست زدن یکی‌از بزرگترین عناصرملی ایران‌آقای دکترمصدق وکیل اول تهران به‌مثابهٔ یک‌ضربت قاطع بر پیکرارتجاع خفه‌کنندهٔ استقلال و آزادی ملت‌ایران تلقی شد. دکترمصدق یکی‌از رجال سیاسی‌وطن‌پرست وملی‌ایران‌است که درآغاز تغییرسلطنت‌وایجاد رژیم منحوس بیست‌ساله دلیرانه مخالفت کرد و ازحبس و تبعید نهراسید*[3]. . ."

۱و۲: رهبرشماره ۲۴۱ به‌تاریخ ۲۲/۱۲/۱۷.

۳: رهبر، شماره ۲۳۹، ۲۲/۱۲/۱۵ "جلسه‌دیروزمجلس".

*نویسندگان کتاب هیچگونه اشاره‌ای به توافق‌های پشت پردهٔ سیاستمداران روس و انگلیس نمی‌کنند و از این مسأله به سادگی می‌گذرند و ما اکنون از زبان رهبران حزب توده می‌شنویم که چگونه عوامل ابرقدرت‌ها باتوافق قبلی به مجلس به‌اصطلاح شورای ملی راه می‌یافتند.

و در جای دیگر نوشت: "... چه چیز دکتر مصدق را دکتر مصدق کرده و او را مورد احترام مردم قرار داده، همین حق‌بینی، همین حمایت دلاورانه از حق، همین مبارزهٔ آشکار برعلیه ارتجاع و دسایس ارتجاعی..."[1]

سیدضیاء با پاسخ‌های سفسطه آمیز خود نتوانست جواب قانع‌کننده‌ای به نطق مستدل دکتر مصدق بدهد و کار به‌جایی رسید که سید گفت: "اگر اظهارات من شما را قانع نکرد حقایق دیگری هست که من نگفتم و نمی‌گویم..." "هیچ الزامی هم ندارم به‌کسی توضیح بدهم"[2].

با این حال دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی که اکثریت نمایندگان آن‌را، بله قربان گویان دورهٔ رضاخان تشکیل می‌داد سیدضیاء را به‌نمایندگی پذیرفت.

ولی به‌محض این‌که اعتبارنامه‌های حاج رحیم خوئی و سید جعفر پیشه‌وری نمایندگان اول و دوم تبریز در مجلس مطرح شد، اکثریت معلوم‌الحال نمایندگان حتی بی‌آن‌که دلیل مخالفت خود را اعلام دارند و به متهمین مجال دفاع بدهند با صف‌آرایی و زدوبندهای پشت پرده آن اعتبارنامه‌ها را رد کردند. شریعت‌زاده سردسته مخالفین گفت: "من هیچ دلیلی از لحاظ صلاحیت شخصی علیه نمایندگان تبریز ندارم و تنها دلیل من اعتراضاتی است که برطرز انتخابات تبریز دارم." ولی حقیقت جز این بود که زیرا اگر اعتراضاتی به‌طرز انتخابات تبریز داشتند می‌بایست اعتبارنامهٔ همه نمایندگان تبریز رد شود. ولی آنها فقط اعتبارنامه دو نفر فوق‌الذکر را رد کردند و با تصویب اعتبارنامهٔ بقیهٔ نمایندگان به درستی جریان انتخابات تبریز صحه گذاشتند. روزنامه داد در این باره چنین نوشت:

"... بدون این‌که در صلاحیت پیشه‌وری بحثی به‌عمل آید و معلوم شود این شخص که در دورهٔ حکومت سراسر ظلم و تعدی رضاخان بیش از ده سال در زندان به‌سر برده و حتی به‌او هم نگفتند برای چه در حبس هستی! این کسی که حتی پرونده‌ای هم نداشت که حکم محکومیتی برایش صادر نمایند. این کسی که فعلاً" نیز از مال دنیا دستش تهی است و فقط متکی به سوابق آزادیخواهی خودش می‌باشد چه اشکالی در جریان کارش هست که نسبت به اعتبارنامه او مخالفت می‌شود. اگر نسبت به جریان انتخابات تبریز اشکالی بود چرا اعتبار نامه‌های آقایان ثقةالاسلامی و رفیعی و اسکندری تصویب گردید. اگر شخصیت پیشه‌وری مورد اعتراض بود کدام‌یک از مخالفین در جلسه علنی در این خصوص مختصر اظهاری نمودند که ذهن سایرین روشن شده باشد..."[3]

توطئه به‌قدری عمیق بود که حتی اکثریت نمایندگان اعتراض دکتر مصدق را مبنی بر این که طبق اصل هفتم قانون اساسی " اکثریت در رأی وقتی حاصل می‌شود که نسبت

۱: رهبر، شمارهٔ ۲۴۰ به تاریخ ۲۲/۱۲/۱۶ سرمقاله.
۲: کتاب سیاست موازنهٔ منفی، جلد اول صفحات ۵۰ تا ۷۵.
۳: داد، شمارهٔ ۲۰۹، به تاریخ ۲۳/۴/۲۳.

به‌مطلب مورد بحث بصف به‌علاوه یک از حاضرین رأی بدهند و از یکصد نفر نمایندگان حاضر ۵۰ نفر رأی مخالف داده‌اند لذا اعتبارنامه‌ها قانونا" بلاتکلیف است و می‌بایست مجددا" به‌رأی گذاشته شود، به‌لحاظ " بعضی" ملاحظات سیاسی" مورد توجه قرار ندادند.

منظور اصلی و لب مطلب از "ملاحظات سیاسی " رد اعتبارنامه پیشه‌وری بود و حاج‌رحیم خویی نیز قربانی وی گردید.

یکی از نکات جالب این جریان ـ آن‌چنان که در مطبوعات انتشار یافت ـ این‌که دونفر از فراکسیون توده، ایرج اسکندری و رحمانقلی خلعتبری نیز بنا به‌ملاحظات شخصی از دادن رأی به اعتبارنامهٔ پیشه‌وری خودداری نمودند[1].

تشکیل اولین کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران:

حزب تودهٔ ایران با تشکیل اولین کنگرهٔ حزبی در روز دهم مرداد ماه سال ۱۳۲۳ سازمانهای حزبی را استحکام بیشتری بخشید و با روشن ساختن خطوط اساسی سیاست داخلی و خارجی خود به‌وحدت فکری و سازمانی حزب کمک شایسته‌ای نمود. اینک به بررسی خطوط اصلی نظرات حزب تودهٔ ایران که در اولین کنگرهٔ حزبی اعلام گردید می‌پردازیم:

حزب توده در اولین کنگره موضع اجتماعی خود را روشن ساخت و ایرج اسکندری در نطق خود چنین گفت:

" ـ *حزب تودهٔ ایران چه نوع حزبی است؟ چه طبقاتی تشکیل دهندهٔ حزب توده هستند؟ آیا اتحاد این طبقات صحیح است؟ منظور مشترک آنها چیست؟*

ـ حزب تودهٔ ایران حزبی است ملی به‌این معنی که جنبه بین‌المللی ندارد و ثانیا" هدف اصلی خود را از استقرار حکومت ملی واقعی یعنی حکومت متکی به نیروی طبقات ستمدیده، که اکثریت ملت را تشکیل می‌دهند، قرار داده و ثالثا" با استعمار که نتیجهٔ توسعهٔ امپریالیسم سرمایه‌داری خارجی است مبارزه می‌کند."[2]

و راه وصل به‌این هدف در مقدمهٔ مرامنامه مصوب اولین کنگره چنین آمده است:

حزب تودهٔ ایران " به‌وسیلهٔ تنویر افکار و توسعهٔ تشکیلات حزبی و مبارزات پارلمانی، نیات و نقشه‌های اصلاح طلبانه و آزادی‌خواهانهٔ خویش را عملی خواهد کرد"[3].

۱: به علت رأی‌گیری مخفی با مهره سیاه و سفید اعلام قطعی در این مورد مقدور نیست لذا فقط نظر مطبوعات را نقل کردیم. ضمنا" رحمانقلی خلعتبری به علت دایر کردن مجلس ترحیم رضاخان در شهسوار بعدا" از حزب اخراج گردید.

۲: رهبر، شمارهٔ ۳۷۵، مورخهٔ ۲۳/۶/۱۲، از نطق ایرج اسکندری در کنگره.

۳: رهبر، شمارهٔ ۶۸۰، مورخهٔ ۲۵/۱/۹، مجلس مؤسسان.

آرداشس آوانسیان روش حزب را نسبت به جامعهٔ سرمایه‌داری چنین توضیح داد:

" ... آیا حزب ما علیه سرمایه‌داری است؟ ـ نه خیر پروگرام ما مطابق اصول مشروطیت است. درغیر این‌صورت آن‌چه گفته می‌شود بی‌مورد است." [1]

قطعنامهٔ نخستین کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران نظر حزب توده را دربارهٔ سیاست داخلی روشن ساخت و در مورد این‌که آیا حزب می‌تواند در دولت شرکت نماید و یا نه چنین ارائه طریق نمود:

" ماده ۷ ـ دولتهایی که از شهریور تا امروز سرکار آمده‌اند از طرف تودهٔ مردم پشتیبانی نمی‌شدند و به اقلیت فاسد و جابر تکیه داشتند و اصول مشروطیت را مراعات نمی‌نمودند و در اغلب موارد قانون اساسی را پامال سیاستهای آزادیکش و نیات خصوصی خود می‌کردند. لذا حزب تودهٔ ایران از شرکت در این قبیل دولتها مانند سابق حدا" خودداری خواهد ورزید.

مگر زمانی‌که واقعا" یک دولت ملی و دموکراسی برقرار گردد." [2]

در موضوع شرکت در دولت آرداشس آوانسیان نظر خود را با کلمات ذیل بیان کرد:

" ... بحث در اطراف این که آیا حزب توده می‌تواند داخل دولت شود زیاد بوده و حتی در کمیته مرکزی سابق هم خیلی صحبت شده و بازهم باید در اطراف آن صحبت کرد.

اصولا" به‌عقیدهٔ من اگر در مجلس، نمایندگان صالح راه یابند و دارای اکثریت باشند و یا دولت صالحی یعنی ملی واقعی روی کار آید می‌توان در دولت شرکت کرد (حتما" هم‌بایدسعی‌کرد بیشتر در دستگاه دولتی رسوخ یافت) ولی اگر برعکس اکثریت با نمایندگان صالح نباشد و نمایندگان ما در اقلیت باشند نتیجه ندارد. بعضی اشخاص ممکن است بخواهند در غیر اینصورت وارد دولت شوند و این افکار در حزب بوده و با آن‌ها مبارزه باید بشود..." [3]

در این مورد نظر احسان طبری بدینقرار بود: "... شرکت ما در دستگاهی که تمام آن اسقاط و پوسیده است رسوایی‌بار خواهد آورد. لذا ما باید از شرکت در کابینه‌ها تا زمانی که مجلس و دولت واقعا" ملی و آزادخواهی سرکار نیآمده است خودداری ورزیم.." [4]

چون قبل از تشکیل کنگره موضوع اعطای امتیاز نفت به شرکتهای آمریکایی و انگلیسی مطرح بود لذا کنگره نظر خود را در این مورد چنین اعلام داشت: "... حزب توده ایران باید دقیقا" متوجه باشد و باکلیهٔ امتیازات اقتصادی که موجب تزلزل یا تضعیف استقلال و

۱: رهبر، شمارهٔ ۳۷۲، مورخهٔ ۲۳/۶/۸، از نطق آرداشس آوانسیان.

۲: رهبر، شمارهٔ ۳۶۱، مورخهٔ ۲۳/۵/۲۴.

۳: رهبر، شمارهٔ ۳۷۲، مورخهٔ ۲۳/۶/۸.

۴: رهبر، شمارهٔ ۳۷۷، مورخهٔ ۲۳/۶/۱۴، از نطق احسان طبری در نخستین کنگره.

بندگی اقتصادی ملت ایران گردد جدا" و شدیدا" مخالفت ورزد."[1]

خط مشی سیاست خارجی حزب چنین تعیین گردید: "... در مسایل سیاست خارجی نکتهٔ مهمی که باید به ثبوت برسانیم آنست که حزب تودهٔ ایران جز به‌منفعت ملت ایران به‌منفعت هیچ دولت و قدرتی توجه ندارد. آن کسانی که به‌ما نسبت سیاست یک‌طرفه می‌دهند فقط یک توهین بی‌شرمانه‌ای به‌ما وارد میکنند. درست است که ما به‌هر دولت خارجی که نسبت به‌استقلال و آزادی ما خوش‌بین باشد، خوش‌بین هستیم ولی در عین حال حاضر نیستیم منافع ملت خودرا پامال منافع ملل دیگر بکنیم..."[2]

کنگرهٔ اول حزب پنج اصل اساسی مرامنامهٔ حزب تودهٔ ایران را به‌شرح ذیل اعلام داشت:

" اصل اول ــ حزب تودهٔ ایران، حزب طبقات زحمتکش یعنی کارگران و دهقانان و پیشه‌وران و روشنفکران آزادیخواه است.

اصل دوم ــ حزب تودهٔ ایران طرفدار استقلال و تمامیت ایرانست و علیه هرگونه سیاست استعماری نسبت به‌آن مبارزه می‌کند.

نظر حزب دربارهٔ استقلال در"کتاب" حزب تودهٔ ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ " چنین آمده است: " استقلال یعنی هیچ ارادهٔ خارجی برملت ایران تحمیل نشود و ایرانی کشور خودش را به‌هر طریقی که صلاح می‌داند اداره کند. در این‌صورت می‌گویند ملت ایران ملت مستقلی است. بدیهی است که هیچ‌کس و هیچ دولتی برای ملت دلسوزتر از خود ملت نیست و نمی‌تواند مصلحت او را مانند خود او تشخیص دهد. دولت‌هایی که به‌این بهانه در کار دولت وملت‌های دیگر مداخله می‌کنند فقط به‌این قصد هستند که به‌زیان آن ملت و به‌سود خویش استفاده نمایند."[3]

اصل سوم ــ حزب تودهٔ ایران طرفدار همکاری دوستانه با کلیهٔ کشورهای آزادیخواه براساس تساوی حقوق ملل و حفظ صلح جهان است.

اصل چهارم ــ حزب تودهٔ ایران طرفدار استقرار حکومت ملی و رژیم دموکراسی واقعی است.

اصل پنجم ــ حزب تودهٔ ایران با آثار اقتصادی رژیم‌های کهنه اجتماعی مانند اقتصاد شبانی و فئودالیسم مبارزه می‌کند و طرفدار یک دستگاه اقتصادی مترقی و متمرکز مبنی‌بر حفظ منافع اکثریت مردم ایران است."

حزب تودهٔ ایران ضمن این‌که در توسعه و تحکیم سازمانهای حزبی و صنفی و اتحاد و تشکل طبقات زحمتکش و مدافعین آزادی و دموکراسی کامیابیهای چشمگیری به‌دست آورد

۱: رهبر، شمارهٔ ۳۶۱، مورخهٔ ۲۲/۵/۲۴.

۲: رهبر، شمارهٔ ۳۷۷، مورخهٔ ۲۳/۶/۱۴، از نطق احسان طبری.

۳. کتاب"حزب تودهٔ ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟" نوشتهٔ احمد قاسمی صفحهٔ ۹ چاپ دوم.

ولی در عین‌حال از اشتباهات سیاسی و حتی در مواردی از چپ‌روی و فرصت‌طلبی‌نیز به‌دور نماند.

حزب توده‌ٔ ایران مرحله خاص تکامل اجتماعی ایران‌را که ماهیتا "انقلابی بورژوا ـ دموکراتیک بود نشناخت و نه تنها برنامه‌ٔ قاطعی برای محو آثار فئودالیزم مطرح نساخت، بلکه ادامه حیات رژیم ارباب ـ رعیتی را به‌صورتی دیگر صحه گذاشته و "اصلاحات اساسی در مورد تقسیم غیرعادلانه محصول بین ارباب و رعیت" را خواستار شد.

مقایسه بین برنامه‌ٔ دهقانی حزب توده‌ٔ ایران در سال ۱۳۲۳ با برنامه‌ٔ حداقل حزب عدالت که در سال ۱۳۰۰ تصویب شده مطلب را واضح‌تر می‌سازد.

برنامه‌ٔ حزب توده ایران ـ "۳ ـ دهقانان: اصلاحات لازم در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبود وضع دهقانان به‌شرح ذیل:

۱ ـ واگذاری بلاعوض خالصجات و املاک قابل کشت دولتی به‌دهقانان بی‌ملک.

۲ ـ خرید املاک بزرگ به‌وسیله دولت و واگذاری آن به‌زارعین به‌اقساط.

۳ ـ کمک‌های مالی به‌دهقانان بی‌چیز به‌وسیله‌ٔ بانک کشاورزی برای توسعه‌ٔ زراعت و بهبود زندگی آنان.

۴ ـ اصلاحات اساسی در مورد تقسیم غیرعادلانه‌ٔ محصول بین ارباب و رعیت و حذف عادات و قوانین مربوط به آن از قبیل تقسیم برطبق عوامل پنجگانه و امتیازات اربابی".

برنامه‌ٔ حداقل حزب عدالت در مورد دهقانان:

۱ ـ ملی کردن املاک مزروعی بزرگ و ایجاد ذخیره‌ٔ زمین‌های ملی از این املاک.

۲ ـ واگذاری املاکی که بیش از حد نصاب معینی است به‌مالکیت کامل دهقانان نیازمند.

۳ ـ به‌دهقانانی که در نتیجه‌ٔ عدم کفایت املاک خصوصی زمین نرسیده باشد باید از زمینهای متعلق به‌دولت قطعه زمین لازم داده شود."[1]

درست است که کمیته‌ٔ مرکزی حزب توده‌ٔ ایران، جنب خود شورایی به‌نام شورای دهقانی داشت ولی معمولا" ضعیف‌ترین و کم‌کارترین کادرها وافراد درآن گمارده می‌شدند و در حقیقت این شورا حکم چرخ پنجم را داشت.

حزب توده‌ٔ ایران خواستار الغای اصل مالکیت فئودالی نبود وآنچه به‌عنوان مسئله دهقانی مطرح می‌ساخت کاستن از قدرت ارباب ـ افزودن به سهم دهقان از محصول زمین و اصلاح نحوه‌ٔ استفاده از زمین با تشویق دهقانان و علاقه‌مند ساختن آنان به‌وسیلهٔ کمک‌های مالی و اصلاح امور آبیاری و وارد کردن ماشین آلات زراعتی به روستا بود و لاغیر.

۱: کتاب حیدرخان عمواوغلی، صفحه‌ٔ ۳۸۴، اسماعیل رایین.

لذا آن‌چه حزب توده‌ٔ ایران در روستاهای ایران می‌خواست رفورم بود به تعبیر اساسی و انقلابی و به‌همین لحاظ از سازمان دادن و تجهیز دهقانان به‌مثابهٔ نیروی اصلی انقلاب در محو آثار فئودالیزم و مبارزه با امپریالیسم غافل ماند.

حزب توده‌ٔ ایران فعالیت اساسی خود را در شهرها متمرکز ساخت و در جریان مبارزه در این مرحله از انقلاب برای بهبود زندگی و رفاه طبقهٔ کارگر دچار چپ‌روی گردید و به‌این اصل توجه ننمود که "... شدت انقلاب نباید علیه سرمایه‌داری و به‌طور کلی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری متوجه باشد، بلکه باید علیه امپریالیسم و انحصارهای فئودالی متوجه گردد"[1].

حزب توده‌ٔ ایران از "... درهم شکستن یوغ اتحادیه ستمگر فئودال و سرمایه‌دار..."[2] سخن به‌میان آورد و از شناخت بورژوازی ملی به‌عنوان نیروی انقلابی و ضداستعماری در این مرحله تکاملی عاجز ماند.

این عدم شناخت بورژوازی ملی هنگام طرح واگذاری امتیاز نفت شمال به‌خارجیان و یا استخراج آن به‌وسیلهٔ شرکت ایرانی یک‌بار دیگر تظاهر نمود. چنان‌چه در فصول بعد گفته خواهد شد، دکتر مصدق با اعطای امتیاز نفت به بیگانگان مخالفت ورزید و تشکیل شرکت سهامی مختلط ایرانی را برای استخراج نفت شمال پیشنهاد نمود. رهبر ارگان مرکزی حزب توده‌ٔ ایران در رد این پیشنهاد چنین نوشت: "... در قسمت "شرکت سهامی مختلط ایرانی که سهام آن را دولت و ملت ایران قبول کنند" ملت ایرانی که سهام را قبول خواهد نمود می‌شناسیم کیست. همانها هستند که خون کارگران اصفهان و خراسان و بطور کلی طبقهٔ سوم ایران‌را توی شیشه کرده و در آینده با همان سرمایه‌های حلال خون کارگران دیگری را خواهند مکید..."[3]

و این توصیفی بود از بورژوازی ملی که احتمال داشت به‌کمک مردم وسرمایه‌های داخلی نفت شمال را استخراج نماید.

حزب توده‌ٔ ایران خود به‌عدم شناخت بورژوازی ملی در جریان مبارزه اعتراف دارد. ولی متأسفانه توجیه اشتباه و تلاش برای گریز از قبول آن همیشه عمق اشتباه را بیشتر می‌کند. در مقاله‌ای که تحت عنوان "حزب توده‌ٔ ایران در مبارزه برای تشکیل جبههٔ واحد ملی و دموکراتیک به‌قلم عبدالصمد کامبخش نوشته شده، علت عدم شناخت بورژوازی ملی چنین توجیه می‌شود:

"... ممکن است گفته شود یکی از شعارهای اساسی حزب ــ کارگران، دهقانان،

۱: مائوتسه تونگ "ماهیت انقلاب چین" صفحهٔ ۲۲، چاپ ۱۳۳۰، تهران، دموکراسی نوین.

۲: رهبر شمارهٔ ۲۷۹، مورخهٔ ۲۳/۶/۱۶، از مقدمهٔ مرامنامه و برنامهٔ مصوب اولین کنگرهٔ حزب.

۳: رهبر، شمارهٔ ۴۲۰، "پس و پیش کردن عقربه‌های ساعت در سیر تحولات تاریخی تغییری ایجاد نمی‌نماید" نوشتهٔ خلیل ملکی.

روشنفکران، پیشه‌وران متحد شوید" ناقص بود و کاملاً" جمع کننده نبود، بورژوازی ملی در آن فراموش شده بود. ایرادی است بجا، از نظر ذهنی حزب توده توجه لازم را باین موضوع نکرده بود. ولی این عدم توجه دلیل عینی نیز دارد که از نظر تحلیل وضع آن‌زمان مهم است:

پس از شروع جنگ و بخصوص پس از ورود متفقین رابطه‌ی بازرگانی ایران با دنیای خارج تقریباً" قطع شد. اجناس داخلی رونقی خاص گرفت. بهای این اجناس چندین برابر ترقی کرد.

سرمایه‌داران ملی و حتی قسمتی از پیشه‌وران و بورژوازی کوچک شهری از عرصه رقابت اجناس خارجی برکنار ماندند. سودهای کلانی عاید سرمایه‌داران ملی می‌شد. مزد کارگران کارخانه‌های ملی از زمان گذشته در سطح نازلی باقی مانده بود. تضاد میان کار و سرمایه در وهلهٔ اول شکل حادی خود را نشان داد. کارگران یک سلسله مبارزات برای بالا رفتن دستمزد انجام دادند که حزب تودهٔ ایران همواره از آن پشتیبانی کرد. بورژوازی ملی زیر ضربهٔ اقتصادی امپریالیسم نبود. فشار آن‌را حس نمی‌کرد، جنبهٔ ضدامپریالیستی آن نمی‌توانست بچشم بخورد و می‌بایستی آن‌را تنها در دورنما دید. این پدیده بطور عینی تحلیل وضع این طبقه را دچار دشواری می‌ساخت.[1] " ما معتقدیم که این تفسیر درست نیست، زیرا:

۱ ــ موضع انقلابی و یاضدانقلابی طبقهٔ بورژوازی از تحلیل علمی مرحلهٔ خاص انقلاب اجتماعی مشخص و معین می‌شود و "عاید شدن سودهای کلان به سرمایه‌داران ملی" و یا "نازل بودن سطح دستمزدها" معیار شناخت بورژوازی ملی نیست.

حزب تودهٔ ایران در آن موقع قدرت تحلیل علمی اجتماع ایران را نداشت. لذا در تشخیص خود دچار اشتباه گردید.

۲ ــ در مورد این‌که "بورژوازی ملی زیرضربهٔ اقتصادی امپریالیسم نبود" توضیحی چند، ضروری است: گرچه بعلت گرفتاریهای جنگی امپریالیستها و نبودن امکان مبادلات آزاد تجاری، فشار اقتصادی امپریالیسم بر بورژوازی ایران شدید نبود ولی در هرحال این فشار وجود داشت.

برای اثبات این مدعا به کتاب "توسعهٔ رشد اقتصادی ایران" نوشتهٔ پالیوکای‌تیس استناد می‌کنیم: "... یکی از اقدامات مهمی که در زمینهٔ تهاجم استعمارگرانه ایالات متحده آمریکا براقتصاد ایران بعمل آمده، انعقاد قرارداد بازرگانی ایران و آمریکا در سال ۱۹۴۳ بود. دولت ایران با برطرف کردن قسمت اعظم موانعی که از اثر قانون "انحصار تجارت خارجی" برجای مانده بود، و به‌موجب آن واردات خارجی محدودیت‌هایی داشت،

۱: کتاب "نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران"، صفحهٔ ۱۸۶.

عملا" به ایالات متحده آمریکا مساعدت کرد و بطور یک‌جانبه امتیازات و مزایایی به آن دولت داد.

تجزیه و متلاشی شدن شرکتهای انحصاری که براثر سیاست میلسپو در زمان جنگ دوم جهانی روی داد این امکان را به‌وجود آورد که انحصارهای آمریکایی بیشتر بتوانند سلطهٔ خویش را در بازار داخلی ایران مستقر سازند. به‌این ترتیب حتی از زمان جنگ دوم جهانی، ایالات متحده آمریکا در ایران توانست مقامی را به‌دست آورد که قبل از آن دولت آلمان هیتلری‌توانسته بود با همین سرعت در اقتصاد و سیاست ایران کسب‌نماید. استعمار آمریکایی جانشین استعمار آلمان گشت. امپریالیسم امریکا نفوذ خود را بطور عمده از مجرای تجارت خارجی ایران اعمال نمودوبرای‌انجام‌این‌مقصود، سال‌به‌سال‌بروزن‌مخصوص خود در تجارت‌خارجی ایران افزود. تا جایی‌که در سال ۱۹۴۵ تقریبا" ۲۵% تجارت خارجی ایران را به‌خود اختصاص داد..."[1]

۳ـ حزب تودهٔ ایران به‌منظور حفظ‌آرامش پشت جبهه شوروی در زمان جنگ، از اعتصاب کارگران کارخانجات اسلحه‌سازی و کارگران نفت آبادان برای افزایش دستمزد و امتیازات صنفی، جلوگیری کرد. زیرا تضاد اصلی جهانی را در آن زمان، تضاد بین فاشیسم و دموکراسی تشخیص می‌داد. ولی مبارزهٔ طبقاتی بین‌کارگران و سرمایه‌داران ایرانی را تشدید نمود. زیرا نتوانست تشخیص به‌دهد که تضاد اصلی در مبارزهٔ ملی و ضد استعماری ملت ایران، تضاد بین طبقهٔ کارگر و طبقهٔ سرمایه‌دار نیست بلکه تضاد بین زحمتکشان شهر و روستا و بورژوازی از یک‌طرف و فئودالیزم و امپریالیسم از طرف دیگر می‌باشد.

حاصل این کار آن‌که در مراکز کارگری تشدید مبارزهٔ طبقاتی بین کارگران و سرمایه‌داران در سرلوحهٔ برنامه کار حزب قرار گرفت و حتی حزب در بعضی موارد از این‌هم فراتر رفت و به‌تصرف کارخانه‌ها دست زد. مثلا" در اصفهان یکی از بزرگترین مراکز کارگری ایران، کارگران براساس درخواستهای به‌حق صنفی اعتصاب کردند. گرچه نفاق و چند دستگی بین کارگران مشهود بود ولی رهبری اعتصاب را در مجموع حزب تودهٔ ایران به‌عهده داشت. در اثر اعتصاب و حوادثی که پیش آمد، کارخانه‌ها تعطیل و کارفرمایان عازم تهران گردیدند و کار به هیئت دولت کشید.

نقی فداکار عضو فراکسیون توده در مجلس که در رأس اتحادیه‌های کارگری متمایل به‌حزب در اصفهان قرار داشت، به‌آن شهر رفت وکارگران‌بنابه‌دستورومشورت وی در غیاب کارفرمایان وبی‌اجازهٔ آنها، جریان کار را در دست گرفته، انبارها را باز کرده مشغول کار شدند و مراتب از طرف نقی فداکار تلگرافی به اطلاع نخست‌وزیر رسانده شد.

۱: "توسعه و رشد اقتصادی ایران "نشریهٔ انستیتوی مناسبات بین‌المللی، چاپ مسکو، سال ۱۹۶۵، صفحهٔ ۱۴ متن روسی.

حسب‌ورز ساعد بلگرامی به سعی فداکار جواب داد که: " مطابق قانون مجازات عمومی بدون رضایت صاحبخانه نمی‌توان وارد خانه شده ودخالت و تصرف در اموال و امور او کرد "[1].

حتی کارگران وابسته به حزب توده‌ء ایران، گروههای ضرب و دادگاههای اختصاصی در کارخانه تشکیل داده مخالفین را محاکمه و به جریمه و مجازات محکوم ساختند.

در شهرهای مازندران نیز اقداماتی نظیر آن چه در اصفهان دیده‌شد از طرف حزب و شورای متحده به‌عمل آمد. از آن‌جمله کارخانه‌ء شهسوار که معطل گردیده بود، بدون جلب رضایت کارفرمایان، به وسیله نمایندگان شورای متحده به سرپرستی مهندس رسولی به‌کار انداخته‌شد.

شورای متحده مرکزی در اقدامات تحریک‌آمیز خلیل آذر که منجر به هجوم وحشیانه نیروهای نظامی به اتحادیه کارگران تبریز و کشته شدن ۸ نفر و زخمی شدن عده‌ء زیادی از کارگران گردید نیز مبری از تقصیر نیست، زیرا آنها بودند که خلیل انقلاب آذر، این پرووکاتور معروف را به تبریز فرستادند و موجب پیش‌آمدن آن حادثه دردناک گردیدند.

در این مورد روزنامه‌ء ظفر ارگان شورای متحده کارگران و زحمتکشان نوشت:

" ... از طرف شورای متحده‌ء کارگران و زحمتکشان به خلیل انقلاب ماءموریت داده شد که برای رفع هرگونه سوء تفاهم بین کارگران و عملی ساختن اتحاد آنان به تبریز رود. "[2]

باید اذعان کرد که حزب توده‌ء ایران در سازمان دادن اتحادیه‌های کارگری کوشش شایان توجهی نمود چنان‌چه در دوازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۳ به عملی ساختن وحدت سندیکاها موفق گردید ولی این اقدام نیز از چپ روی و حادثه‌آفرینی به دور نماند و به‌جای مبارزه اصولی و منطقی جهت متحد ساختن اتحادیه‌هایی که رهبری واحدی نداشتند، از اعمال فشار و زور و تهمت و افترا به رهبران کارگری که در عین وابسته نبودن به حزب توده‌ء ایران، به سازمانهای ارتجاعی نیز بستگی نداشتند خودداری نکرد.*

یورش ارتجاع

اوج نهضت دموکراتیک در ایران و خصوصاً " مبارزه‌ء سازمان یافته‌ء حزب توده‌ء ایران علیه ارتجاع و مزدوران استعمار و امپریالیسم، استعمارگران را دچار وحشت و هراس ساخت و از اواخر سال ۱۳۲۳ یورش منظم و برنامه‌ای علیه سازمانهای حزبی و صنفی آغاز گردید.

رهبری این یورش‌های ددمنشانه را سیدضیاء و دارودسته‌اش به عهده داشته و از پشتیبانی مادی و معنوی دولت انگلیس نیز برخوردار بودند. آنها به نام حزب " وطن

۱: داد، شماره‌ء ۱۴۷، مورخه‌ء ۲۳/۲/۱۰.

۲: ظفر، شماره‌ء ۶، به تاریخ ۲۳/۵/۵.

* حزب توده در آن زمان هیچگونه نقشی در مبارزات کارگران نداشت و درست در زمان اعتصاب کارگران نفت جنوب، حزب توده مارکسیست! مشغول مذاکره با قوام‌السلطنه بود و چند روز بعد از اعتصاب دکتر یزدی، دکتر کشاورز و اسکندری به پاس همکاری با قوام در سرکوب اعتصاب کارگران نفت جنوب وارد کابینه شدند.

چاقوکشان و اوباش را دور خود جمع کرده و با پشتگرمی نیروهای انتظامی کشور، به سازمانها و مراکز حزبی و کارگری هجوم می‌بردند، فعالین آنها را مضروب می‌ساختند و کلوپهای حزبی را آتش می‌زدند و می‌خواستند با ایجاد محیط وحشت و ترور پیشروی نهضت دموکراتیک را در ایران متوقف سازند. سیدضیاء و همدستانش حزب توده‌ٔ ایران‌را به‌بیگانه پرستی و مخالفت با دین اسلام متهم می‌ساختندو در این امر از چپ‌گراییها و تندروی‌های آن حزب بهره می‌گرفتند. ارتجاع تمام نیروهای اهریمنی خود را علیه آزادی و آزادی‌خواهان بسیج کرده و کلیهٔ وسایلی راکه در اختیار داشت از قانون گرفته تا قلم و چاقو برای از میان بردن نهال آزادی به‌کار انداخته بود اما هرقدمی که سیدضیاء و یارانش برای‌سرکوبی نهضت آزادی در ایران برمی‌داشتند جبههٔ ارتجاع را رسواتر و صفوف آزادی‌خواهان را فشرده‌تر می‌ساخت.

چنان‌چه اتحاد کلیهٔ نیروهای ملی و آزادی‌خواه دوام می‌یافت و سازمان داده می‌شد احتمال تسلط برقدرت مرکزی و پیروزی نهضت آزادی در ایران قابل پیش‌بینی بود و همین احتمال موجب گردید که ارتجاع داخلی به‌اصلاح اندیشی اربابان خود نقشه‌های شوم دیگری جهت ادامهٔ اسارت مردم ستم‌کشیدهٔ‌کشور ما طرح‌ریزی نماید.

آنها تصمیم گرفتند که با تسلیح عشایر والغای قانون نظام وظیفهٔ عمومی و تبدیل ارتش به نیروی داوطلب قدرت مرکزی را تضعیف نمایند تا چنان‌چه حکومت مرکزی بـه دست آزادی‌خواهان افتاد تجزیهٔ کشور امکان‌پذیر باشد. این نقشه به‌عنوان مأموریت اصلی سیدضیاءالدین در مرامنامهٔ حزب "ارادهٔ ملی" بـدین شکل انعکاس یافته است:

" وضع واجرای قانون مخصوص برای تشکیل شورای عالی و شوراهای محلی عشایر و تأسیس یک ادارهٔ عشایر در وزارت کشور به‌منظور استقرار امنیت و تهیه زمینه آموزش و پرورش و سکنای عشایر –

" بند (هـ) از اصل یکم مرامنامهٔ حزب "ارادهٔ ملی"

" الغای قانون نظام وظیفه تدریجا " – تبدیل ارتش وظیفه فعلی حداکثر ظرف سه‌سال بعد از خاتمهٔ جنگ به‌ارتش داوطلب...

بند ج از اصل شانزدهم مرامنامهٔ‌حزب "ارادهٔ ملی"[1]

"سپس سیدضیاء مسئله تغییر پایتخت را از تهران به اصفهان پیش‌کشید تا پایتخت کشور در منطقهٔ اشغالی انگلیس‌ها قرار گیرد و باصطلاح از "مناطق خطر" به‌دور باشد.

برای روشن ساختن نحوهٔ استفاده از نیروی عشایر کشور در اجرای مقاصد فوق کمی به‌عقب برمی‌گردیم: چنان‌چه دیدیم ایلات و عشایر کشور نیز مانند کلیه مردم مملکت از تعدیات و بیدادگریهای حکومت رضاخان به‌دور نماندند. آنها دراثر سیاست غلط و

۱: آژیر، شمارهٔ ۲۵۳، مورخهٔ ۲۳/۱۲/۶.

وحشیانه اسکان عشایر دچار فلاکت و دربدری شدند و از سرانشان کسانیکه جان بدر بردند روانه زندانها و تبعیدگاهها گردیدند. لذا به‌محض فرار دیکتاتور و گسیخته شدن زنجیرهای اسارت، عشایر با استفاده از سلاحهائی که ارتش ایران بجا گذاشته بود و با خرید اسلحه‌های قاچاق مسلح شده به‌مطالبهٔ حقوق پایمال شده خود برخاستند و به‌تلافی مظالم گذشته‌نیروها و مأمورین دولتی را هدف انتقام‌کشی قرار دادند.

از سوی دیگر ستون پنجم آلمان نازی به سرپرستی گاموتا، مایر، شولتسه به‌منظور ایجاد مراکز مقاومت علیه متفقین در جنوب و انهدام تأسیسات نفتی خوزستان، سران ایل قشقائی را با خود همراه ساخته و با کمک پاره‌ای از سران لشگری و کشوری ایران، نواحی تحت تسلط ایل قشقائی را پایگاه و پناهگاه اصلی خود قرار دادند. چنان‌که ماکلین افسر مخصوص انتلجنت سرویس انگلستان در یادداشتهای خود می‌نویسد: "... ***سررشته غالب ناامنی‌ها و اختلافات در جنوب ایران در دست سرلشکر زاهدی فرمانده لشگر اصفهان بود که با سران عشایر و فرماندهان نیروهای آلمان ارتباط داشت.*** "[1]

در آن هنگام تمام قوای حکومت مرکزی در اغتنام فرصت برای تثبیت و تحکیم موقع خود مصروف می‌گشت و مجال مقابله با چنین حوادثی را نداشت لذا با دادن امتیازات و قربانی کردن مردم بی‌گناه به‌آرام ساختن آنها می‌پرداخت.

مثلاً" در کردستان محمد رشید (معروف به همه رشید) که تبعهٔ دولت عراق بود قیام کرد و سرلشگر امیر فرمانده نیروی دولتی در جنگ با وی کشته شد. پس از کشته شدن سرلشگر امیر چون بنظر دولت ایران ادامه جنگ در آن حدود صلاح نبود لذا با پرداخت مبلغی به محمد رشید، امنیت قسمتی از کردستان به‌خود او محول شد. در این مورد سرلشگر رزم‌آرا رئیس وقت ستاد ارتش در باشگاه افسران چنین اظهار داشت: با وجودی که در آن زمان " قدرت نظامی ایران کافی برای حفظ امنیت کردستان بود ولی دولت مانع بسط قدرت مزبور در بانه و مریوان گردید! از طرف دولت سهیلی دستور داده شد که از سنندج جلوتر نروند و به محمد رشید (تبعهٔ عراق) هم تأمین داده شد و قراردادی در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۱ با وی تنظیم گردید که ماهیانه ۱۳۰ هزارریال‌پول‌دریافت‌دارد. این مبلغ بودجه اداری حکومت مطلقه او بود و وی به‌عنوان فرمانروای قسمتی از کردستان تعیین شد."[2]

ناگفته نماند که جاسوسان هیتلری در کردستان نیز جاپایی داشتند چنانچه هافنگل جاسوس زبردست آلمانی موفق شده بود در کردستان سیصد تفنگدار آماده سازد."[3]

۱و۳: *تهران مصور، شمارهٔ ۱۲۸۱، تاریخ ۴۷/۱/۱۶ "مأمور مخفی هیتلر در ایران" نوشتهٔ اسماعیل رایین.*
۲: *صدای ایران، شمارهٔ ۵۸۸ – ۵۶۸، مهر ماه سال ۱۳۲۲.*

حاصل کار این‌که دولت در مهرماه سال ۱۳۲۳ به کردستان لشگر کشی کرد و محمد رشید مریوان و بانه را بکلی آتش زده، پس از سوزاندن حدود ده‌هزار خانه. با اغنام و احشام غارت شده از مرز گذشت.

در تیرماه سال ۱۳۲۲ فاجعهٔ دیگری در سمیرم اتفاق افتاد: دولت از طرفی نیروهای نظامی خود را در کوههای سمیرم متمرکز ساخت و موجب تحریک عشایر شد و از طرف دیگر به ایلات و عشایر مسلح تأمین داد وهنگامی‌که نیروهای نظامی متمرکز در کوههای سمیرم موردهجوم عشایر قرار گرفتند از کمک به آنها مسامحه نمود و در نتیجه یک ستون کامل نظامی از بین رفت و کلیه سلاحهای آن ستون به‌دست عشایر افتاد. حتی این قتل‌عام سربازان و افسران بی‌گناه نیز وسیله‌ای برای سوءاستفاده" فرماندهان عظیم‌الشان" قشون شد. چنان‌چه سپهبد شاه بختی برای لشگرکشی به‌جنوب مبلغ بیست میلیون تومان از دولت گرفت ولی کاری از پیش نبرد و در پاسخ سئوالی که از وی دربارهٔ حادثهٔ سمیرم به‌عمل آمد گفت: "*حادثه مهمی نیست و امثال آن در جهان فراوان اتفاق می‌افتد.*"[۱]

اینک برای آشکار شدن حقایق، قسمتی از دفاع ستوان دوم نوری وکیل متهمین حادثه سمیرم را در دادرسی ارتش دیلا" می‌آوریم: "... *بگذارید جریان دادرسی بنحوی خاتمه یابد که هیئت قضات خاطرهٔ نیکویی در افکار عمومی از خود باقی گذارند. بهتر بود قبل از شروع این دادرسی پرونده کامل جریان انقلابات پارس و مأموریت سپهبد شاه بختی را مورد مطالعه قرار داد، بهتر بود تأمین نامه‌های ایشان را به یاغیان مسلح که در پرونده‌ها بایگانی است ملاحظه می‌کردند.*

آیا برای فرماندهٔ نیروی جنوب که مأموریتش سرکوبی اشرار بود و به‌بعضی از آنها اجازهٔ حمل‌اسلحه سرد و گرم داده بود کار صحیحی است؟چنان‌چه‌طایفهٔ دره‌شوری‌بعد از گرفتن تأمین واجازهٔ حمل اسلحه دوباره در تنگهٔ بروتان به گردان یکم حمله کرد و عده‌ای از آنان را کشته متواری شدند پس از آن‌که کسب دستور برای سرکوبی آنها شد لشگر جواب داد، اینان از طرف فرماندهی جنوب تأمین دارند! " یعنی آنها را برای قتل و غارت آزاد بگذارید".

همین اشراربعدا" در موقعی که افتضاح سمیرم نزدیک به‌انجام‌بود، راه پایین سمیرم و شهرضا را بسته مانع کمک ستون شدند و در موقع عملیات در تنگه بردگان پلی که به‌روی سیل خورده بود خراب کرده جلوی سیل را بسته منطقه را زیرآب گرفته بودند تا این‌که مانع عبور زره‌پوش گردند. گردنه را نیز با سنگ سد کرده بودند.

آیا با این ترتیب بطور غیرمستقیم فرماندهٔ نیروی جنوب به‌کمک اشرار و خلع سلاح شدن ستون با دلایل فوق شرکت نداشته است؟ در چنین موقع است که باید با کمال تأسف

۱: داد، شمارهٔ ۱۴۴، مورخهٔ ۲۲/۴/۲۳.

عرض کرد مقصود دادرسی نیست بلکه به‌قول معروف مقصود ماستمالی جنایات و خطایای بعضیها است."

"... سپهبد شاه‌بختی با داشتن بیست میلیون اعتبار برای قشون کشی جنوب امروز در کمال راحتی و آسایش می‌گردد ولی دادگاه سمیرم سرباز وظیفه ایزد پناهی را به‌دوسال حبس با کار محکوم می‌نماید. آیا تقصیر این سرباز وظیفه بیشتر است یا سرتیپ نخجوان فرماندهٔ لشگر اصفهان که اختیار ستون سمیرم در دست او بوده است!؟

آیا وقتی ستون در محاصره است و از لشگر کمک می‌خواهد و هیچ‌گونه کمکی به‌آن نمی‌شود، سرباز وظیفه گناهکار است یا سرتیپ و سپهبد!؟"[1]

اما سیدضیاءالدین از مسلح شدن عشایر دفاع می‌نمود و عدم مداخلهٔ ارتش را در امور آنها خواستار بود. رعد امروز تحت عنوان "ارادهٔ ملت ایران" نوشت:

"مسئله عشایر مورد توجه مخصوصه قرار گرفت: آقای سیدضیاءالدین به‌حمایت ایلات و عشایر پاک و وطن‌پرست ایران که بیست‌سال دچار تعدی و تجاوز قرار گرفته قیام و توجه نمایندگان را به‌اصلاح امور ایلات و عشایر به‌وسیلهٔ اجرای عدالت دربارهٔ آنها جلب نمود. ضمناً" متذکر شدند که برای رسیدگی به‌کارهای‌ایلات‌باید شورای عالی عشایر در وزارت کشور برقرار و نمایندهٔ کلیهٔ عشایر دعوت و مسایل مربوطه به‌ایلات را در وزارت کشور حل نمود و مداخلهٔ ارتش را در امور ایلات که برای مملکت بی‌نهایت گران تمام شده موقوف داشت..."[2]

و در جای دیگر نوشت: "... می‌پرسند که چرا ایلات مسلحند؟... جواب می‌دهیم:

ایلات و عشایر ایران مسلحند برای آن‌که شما مزدوران ارتجاع و عناصر ناپاک آنقدر برآنها ظلم و ستم روا داشته‌اید که دیگر کلمه عدالت را از یادشان برده‌اید!

... برای آن که در برابر تجاوزات و تعدیهای بی‌منتهای شما و ایادی شما قدبرافراشته و فریاد بزنند: ما هم بشر هستیم، ما هم حق حیات داریم!..."[3]

قبل از این‌که سران عشایر به همکاری با دولت انگلستان و سیدضیاءالدین طباطبایی تن در دهند، چشم امیدشان به پیروزیهای برق‌آسا و درخشان ارتش هیتلری در خاک شوروی و رسیدن آن به‌مرزهای ایران بود. ولی شکست استالین‌گراد و عقب‌نشینی ارتش هیتلری در برابر حمله متقابل ارتش سرخ، امید آنها را مبدل به یأس نمود. مایر سردستهٔ جاسوسان آلمانی دستگیر شد و سرلشگر زاهدی و دستیارانش توقیف گردیدند و سران ایل

۱: داد، شمارهٔ ۲۶۲، مورخهٔ ۲۲/۷/۲.

۲: رعد امروز، شمارهٔ ۱۲۶، مورخهٔ ۲۲/۱/۲۹.

۳: رعد امروز، شمارهٔ ۱۳۹، مورخهٔ ۲۲/۲/۱، "کمینهٔ بدبختی!"

قشقایی نیز در تابستان سال ۱۳۲۳ شولتسه و همکاران او را به نیروهای انگلیسی تحویل دادند.

بدین ترتیب خطر استفادهٔ ستون پنجم هیتلری از ایلات مسلح جنوب مرتفع گردید و اینک نوبت ارتجاع داخلی بود که به راهنمایی دولت انگلستان دست‌دوستی و اتحاد به‌سوی عشایر مسلح دراز کند و جهت پامال کردن آزادیهای ناقصی که مردم ایران به‌دست آورده بودند با آنان هم‌پیمان شود.

در اجرای این سیاست، با وجود جنایاتی که در جنوب به‌دست سران عشایر انجام یافته بود، دولت با آنها آشتی کرد، ناصر قشقایی به‌تهران آمده به‌حضور شاه رسید و محمدرضا پهلوی ضمن‌دادن‌آزادی‌عمل‌به‌وی‌از او دلجویی به‌عمل آورد. قوام شیرازی نوکر سرسپرده انگلستان که مورد تنفر مردم فارس بود به استانداری فارس منصوب گردید و با وساطت مأمورین سیاسی انگلیس دشمنی‌های اجدادی کنار گذاشته شد و بین وی و ناصر قشقایی و سایر سران عشایر جنوب (بختیاری ــ بویر احمدی ــ بهارلو ــ عرب) اتحاد و اتفاق برقرار شد. سلاحهای ارتش ایران آن‌چنان در دست افراد عشایر افزایش یافت که به‌قول روزنامهٔ تهران امروز" حتی قبل از دورهٔ دیکتاتوری هم سابقه نداشت. "[۱]

صارم‌الدوله (اکبر مسعود) با دریافت اسلحه از لشگر ۹ اصفهان چریک استخدام می‌نمود و افراد چریک آزادانه و بدون هیچ بیم و هراسی با اسلحه خود در کوچه‌ها و خیابانهای شهرهای جنوب گردش می‌کردند و دولت بالمره از عشایر سرباز وظیفه نمی‌گرفت.[۲]

در عین حال دولت می‌کوشید که حقایق را از مردم کتمان نماید تا نقشه‌های خائنانه ارتجاع بی‌هیچ دغدغه و نگرانی انجام پذیرد. چنان‌که بیات نخست‌وزیر در جلسه روز یکشنبه ۲۳/۱۲/۱۳ در جواب سئوالی که از وی درباره‌ٔ اتحاد عشایر و توزیع اسلحه بین آنان به‌عمل آمد اظهار داشت: "*تا آنجا که دولت اطلاع دارد چیزی‌که موجب نگرانی باشد وجود ندارد و انتشاراتی که در این باب داده شده مقرون به حقیقت نیست ــ حقیقت این است که قضایای شهریور ۱۳۲۰ و پراکندگی و ضعف موقتی ارتش سبب شد مقداری اسلحه به‌دست افراد غیرنظامی از جمله پاره‌ای ایلات و عشایر افتاده و البته نمی‌توان کتمان‌کرد که این اسلحه هنوز کاملا" جمع‌آوری نشده است...*"[۳]

در موضوع تغییر پایتخت که طی اعلامه‌ای در آذرماه سال ۱۳۲۳ از طرف سیدضیاء پیش‌کشیده شد و اعلام گردید که: " موضوع تغییر پایتخت ممکن است مورد توجه نمایندگان

۱: خواندنیها، شمارهٔ ۱۲۸، مورخهٔ ۲۳/۱۲/۵، نقل از تهران امروز " تفنگ سه تیر دولتی در دست ایلات چه می‌کند؟ "
۲: مردم، برای روشنفکران، شمارهٔ ۲۶ مورخهٔ ۲۴/۳/۱۱، " تسلیح عشایر ".
۳: رهبر، شمارهٔ ۵۳۸، مورخهٔ ۲۴/۱/۳۱ " نقش ارتجاع در جنوب ".

حقیقی ملت ایران واقع گردد. " زیرا پایتخت در خطر است و باید تغییر داده شود و برای به ثبوت رساندن این " خطر" واهی از جعل اخبار و اراجیف ابایی نداشتند. چنانچه رعد امروز نوشت: " می‌گویند دویست خانه در تهران اجاره شده و در هر خانه عده‌ای مهاجر و اشخاص مشکوک سکونت دارند و وقت خود را به تعلیمات و مشق یا آزمایشهایی می‌گذرانند و خود را برای یک وقایع ناگهانی حاضر می‌سازند و ناگفته می‌شود این دستجات متکی به‌قوای یکی از متفقین می‌باشند."[1]

ولی این فکر تازگی نداشت و سیدضیاء کهنه‌های ارباب خود سرادوارد گری وزیر خارجه اسبق انگلستان و عاقد قرارداد ۱۹۰۷ را نشخوار می‌کرد. گری در یادداشتهای خود می‌نویسد:

" تهران پایتخت ایران، محل حکومت مرکزی در شمال ایران و در دسترس نزدیک حملهٔ روسیه قرار داشت و کاملاً " از وصول دولت انگلستان خارج بود و از این جهت در نبردی که دیپلماسی انگلیس و روس را در تهران در تماس قرار می‌داد، تفوق نمایانی نصیب روسها می‌شد..."[2]

بدین ترتیب ارتجاع داخلی و امپریالیسم انگلستان به‌هیچ قیمتی، حتی به‌قیمت تقسیم ایران حاضر نبودند امتیازات خود را از دست بدهند.

۱: ایران ما، شمارهٔ ۲۱۱، مورخهٔ ۲۲/۱۰/۱۸، نقل از رعد امروز.
۲: رهبر، شمارهٔ ۴۵۲، مورخهٔ ۲۲/۱۰/۱۰.

فصل چهارم

امتیاز نفت شمال ایران

امتیاز نفت شمال

به‌لحاظ این‌که موضوع نفت و روسیه که حزب تودهٔ ایران و دولت شوروی در قبال آن پیش گرفتند اثرات عمیق و نمایانی در مبارزات بعدی ملت ایران برجای گذارد لذا این مطلب را به‌استناد اسناد و مدارک غیرقابل انکار مشروح‌تر بیان می‌نماییم:

روز نوزدهم مرداد ماه سال ۱۳۲۳ در جلسهٔ علنی مجلس شورای ملی، طوسی نمایندهٔ بجنورد سئوال ذیل را از دولت به‌عمل آورد: "... سئوال می‌کنم و استدعا دارم تشریح بفرمایید جریان مذاکرات (نفت) تا امروز روی چه پایه و اساسی و با چه اشخاصی و درچه زمینه‌هایی بوده است. مخصوصاً" دو نفر آقایانی که مدتی است از آمریکا وارد شده‌اند با چه عنوان و چه مقصدی بوده است. آیا مستقیماً" به‌منظور خودشان و برای کسب اطلاعات بیشتری راجع به‌معادن نفت ایران است یا به‌دعوت دولت و همان‌طور که شایع است به‌سمت مستشار نفت استخدام شده‌اند؟ اگر به‌منظور خودشان تشریف آورده باشند قاعدتاً" بدون صحبت‌های فنی با دولت معقول به‌نظر نمی‌آید و اگر با سمتی استخدام شده‌اند چرا مجلس شورای ملی از وجود چنین مستخدمینی بی‌اطلاع است... مقصودشان امتیاز اکتشاف یا امتیاز استخراج یا هردو منظور است. شرایطی که با دولت مذاکره کرده‌اند چه‌چیزها بوده و برای چه مدتی است. آیا دولت اصولاً" به تسریع عمل عقیده دارند یا بهتر می‌دانند با پایان جنگ و موقع مقتضی و جمع حواس تأخیر شود..."[1]

توضیح آن‌که دولت سابق از چندی قبل مستر هوور فرزند رئیس جمهور سابق آمریکا و کرتیس را به‌سمت کارشناسان نفت به‌خرج دولت ایران استخدام و به‌کشور دعوت کرده و جهت مطالعه و رسیدگی به پیشنهادهای واصله از طرف شرکتهای آمریکایی و انگلیسی کمیسیونی تحت نظارت دکتر میلسپو و به‌عضویت نوبان مستشار آمریکایی، انتظام، نخعی، پیرنیا و آرام تشکیل داده بود.

در همان جلسه دکتر رادمنش عضو و سخنگوی فراکسیون حزب تودهٔ ایران نظر حزب را بدین شرح اعلام داشت: "از چندی قبل به این طرف همهٔ آقایان مطلع هستند که در جراید خارجی و داخلی مفصلاً" راجع به نفت شرق مطالبی خوانده‌ام که آقای دکتر میلسپو برای همین کار دو مستشار از آمریکا استخدام کرده‌اند و می‌خواهند راجع به نفت با آقایان

۱: داد، شمارهٔ ۲۲۸، مورخهٔ ۲۳/۵/۲۰.

مستشاران مشورت کند و یک جریان دوم هم دیده می‌شود و آن مجالسی است که جناب آقای نخست‌وزیر در این هفته‌های اخیر ترتیب دادند و از یک‌عده از آقایان جلساتی تشکیل می‌دهند و مشورتهایی به‌همان مسطور که در روزنامه‌ها نوشته می‌شود می‌کنند و این جلسات هم‌گویا مربوط به نفت است و امیدوارم این دو جریان یک جریان باشد بنده خواستم عرض کنم که بنده با رفقایم با دادن امتیازات به‌دولت‌های خارجی بطور کلی مخالفیم. همان‌طور که ملت ایران توانست راه‌آهن را خودش احداث کند بنده یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه‌ٔ داخلی ما می‌توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج و شاید بتوانیم به‌موضوع بدبختی مردم این مملکت بهبودی بدهیم. اگر فرض کنیم که این مورد استثنایی است من تعجب از این عجله در این قضیه می‌کنم که چرا ما در یک چنین موقع بحرانی که تمام دنیا در آتش می‌سوزد در این امر اینقدر تسریع می‌کنیم و به‌عقیده‌ٔ بنده به‌هیچ وجه صلاح نیست و مقتضی نیست در چنین موقعی ما با عجله یک اقدامی بکنیم که شایدفردا در آتیه تأسف آن‌را بخوریم. بنابراین از جناب آقای نخست‌وزیر خواهش می‌کنم آنقدری که اطلاع دارند توضیح بدهند[1]."

توضیح نخست‌وزیر در جواب سئوال آقایان طوسی و دکتر رادمنش:

" در جواب سئوالی که آقای طوسی و آقای رادمنش در موضوع امتیاز جدید نفت فرموده‌اند خاطر محترم آقایان نمایندگان مجلس شورای‌ملی را مستحضر می‌دارد:

در آبان‌ماه ۱۳۲۲ (این‌که فرمودند عجله می‌کنند ملاحظه می‌فرمایید که عجله‌ای در کار نیست) دونفر از مدیران شرکت "شل" از لندن به‌تهران آمده و پیشنهاداتی دایر به امتیاز نفت قسمت جنوب شرقی ایران به‌دولت تسلیم داشته و در اسفندماه همان سال نماینده‌ای نیز از طرف شرکت آمریکایی " استاندارد واکیوم" به‌تهران وارد و نیز برای تحصیل امتیاز در همان ناحیه پیشنهاداتی به‌دولت دادند. ضمنا" کمپانی آمریکایی "سینکلر" نیز اطلاع داد در نظر دارد پیشنهاداتی در این خصوص تسلیم دارد و اخیرا" پیشنهاداتی هم از کمپانی مزبور رسیده چون قبل از هرچیز لازم بود پیشنهادات واصله مورد مطالعه قرار گیرد و تقاضای هریک از آنها معلوم و مشخص گردد و درصورت‌لزوم طرح متقابله تهیه گردد کمیسیونی مرکب از اشخاص مطلع تشکیل گردید و شروع به‌مطالعات لازم نمودونظربه‌این‌که‌اعطای چنین امتیازاتی ایجاب می‌نمود که موضوع از لحاظ فنی نیز کاملا" مورد دقت قرار گیرد آقایان " هوور" و " کریتس" که تخصص و سابقه‌ٔ زیادی در امور مربوط به نفت دارند استخدام و اخیرا" به‌تهران وارد شده و با کمیسیونی که در بالا به‌عرض رسید شروع به‌کار نموده‌اند..."

سپس اضافه نمود که دولت سیاست استتار ندارد مذاکرات با کمپانی‌های انگلیسی و

۱: مجله مذاکرات مجلس شورایملی، شماره‌ٔ ۱۳۰۸، مورخه‌ٔ ۲۳/۵/۱۹، صفحه‌ٔ ۸۰۹.

آمریکایی به‌عمل می‌آید و ما به‌آنها گفته‌ایم که هیچوقت نمی‌توانیم امتیازی نظیر امتیاز دارسی بدهیم، متخصصین را برای چند ماه استخدام کرده‌ایم و آنها منت سرما گذاشته‌اند که دعوت ما را پذیرفته‌اند، ما تا حالا فقط مطالب آنها را خواسته‌ایم ببینیم چیست و در مورد مخالفت آقای دکتر رادمنش با هرامتیازی گفت: " این یک مسئله نظری است و مربوط به‌دولت نیست، مربوط به مجلس است. مجلس هرتصمیمی اتخاذ کند دولت هم تابع نظریات مجلس است[1].

سپس مجدداً" آقای دکتر رادمنش اجازه سخن خواسته گفتند: " بنده همان مطلب نظری که آقای نخست‌وزیر فرمودند قبول دارم و عرض می‌کنم خوب بود قبلاً " با مجلس شورای‌ملی مذاکره می‌شد و نظر مجلس خواسته می‌شد که آیا مجلس شورای‌ملی یعنی مجلس چهاردهم موافق با دادن امتیازات به‌دولت‌های خارجی هست یا نه؟ پس از آن‌که جلب نظر مجلس را می‌کردند وارد این مذاکرات می‌شدند، ایراد دیگری که دارم این است که به‌طوری که آقای نخست‌وزیر فرمودند تقاضاکنندگان آمریکایی هستند خوب بود متخصصینی که برای اینکار دعوت می‌کردند از یک ملت دیگری دعوت می‌کردند[2]."

مسئلهٔ مذاکرات دولت با شرکتهای انگلیسی و آمریکایی جهت اعطای امتیاز جدید نفت به‌آنها، حتی قبل از آن‌که دولت صحبتی به‌میان آورد در مطبوعات کشور انعکاس داشت. جراید به‌مردم هشدار می‌دادند که مراقب زد وبندهای پشت پرده و پامال شدن منابع کشور باشند.

در این مورد روزنامهٔ آژیر نوشت: " مردم بیدار باشید! گول نخورید، اغفال نشوید.

منابع ثروت ایران مال خود ملت ایران است. آن را فقط ملت ایران می‌تواند استخراج کند."[3]

پس از آن‌که دولت جریان مذاکرات خود را با کمپانیهای نفتی آمریکایی و انگلیسی افشا نمود و معلوم گردید که این مذاکرات به‌مدت ده‌ماه دور از چشم مردم و در پشت پرده ادامه داشته است، مطبوعات کشور عموماً " سیاست استتار دولت ساعد را محکوم کردند و دولت را از هرگونه سازشکاری و هرنوع اقدامی بی‌اطلاع مردم برحذر داشتند.

موضع حزب تودهٔ ایران قبل از درخواست امتیاز از جانب شوروی:

۱ ــ حزب تودهٔ ایران با دادن امتیازات به‌دولتهای خارجی بطور کلی مخالف است.

۲ ــ حزب تودهٔ ایران یقین دارد که استخراج منابع ثروت کشور با کمک مردم و

۱ و ۲: مجلهٔ مذاکرات مجلس شورایملی، شمارهٔ ۱۳۰۸، ۲۳/۵/۱۹، صفحهٔ ۱۳۰۸،
۳: آژیر شمارهٔ ۱۷۲، مورخهٔ ۲۳/۵/۵.

سرمایهٔ داخلی کاملاً" مقدور می‌باشد.

۳ – حزب تودهٔ ایران برفرض استثنایی بودن این مورد عجله[1] و تسریع در دادن امتیاز را در چنین شرایطی که تمام دنیا در آتش می‌سوزد صلاح نمی‌داند.

۴ – حزب‌توده‌ایران معتقد است که دولت می‌بایست قبل از شروع مذاکرات از مجلس شورای‌ملی نظرخواهی می‌کرد که مجلس شورا موافق با دادن امتیازات به‌دولتهای خارجی هست یا نه؟ و پس از جلب نظر مجلس وارد مذاکره می‌شد.

۵ – نظر حزب توده ایران از عدم اعطای امتیاز به‌دولتهای خارجی اعم بوده و برای هیچ دولت خارجی از آن‌جمله دولت شوروی استثنایی قائل نیست مخصوصاً" با توجه به‌این که تا آن تاریخ هیچ‌گونه پیشنهادی راجع به‌امتیاز نفت شمال از طرف دولت شوروی به‌دولت ایران ارائه نگردیده بود.

پانزدهم شهریور ماه سال ۱۳۲۳ آهی، سفیر ایران در مسکو طی تلگرافی به‌دولت ایران اعلام داشت که هیئتی برای مذاکره راجع به نفت خوریان از طرف دولت شوروی به‌تهران خواهد آمد و در هجدهم همان ماه سفیر ایران با تلگرافات دیگری اطلاع قبلی را تأیید کرد.

از طرف ساعد نخست‌وزیر تلگرافی به سفیر کبیر اطلاع داده شد که از ملاقات و مذاکرهٔ حضوری که به‌نفع دو کشور باشد کمال مسرت را خواهد داشت[2] در تاریخ ۲۳/۶/۲۴ هیئت اقتصادی شوروی به‌ریاست کافتارادزه معاون کمیساری خارجه شوروی به‌تهران رسید و پس از ملاقات با نخست‌وزیر و جلب نظر مساعد وی[3] عازم شمال شد تا نواحی نفت‌خیز آن صفحات را مورد بررسی قرار دهد و در بازگشت درخواست امتیاز استخراج نفت در بعضی از استانهای شمالی ایران‌را تسلیم دولت نمود.

از تاریخ تسلیم پیشنهاد شوروی تا روز ۲۳/۷/۱۶، زد و بندهای پشت پرده بشدت ادامه داشت و دولت‌نظر قطعی خود را اعلام نداشته بود. (نظر حزب تودهٔ ایران جداگانه بحث خواهد شد) از آن جمله عدم اعطای امتیاز به‌هیچ یک از متفقین و تشکیل شرکتی با سرمایه‌های داخلی نیزپیشنهاد می‌شد. مثلاً" روزنامهٔ داد تحت عنوان "نفت شمال و جنوب" چنین نوشت:

" متأسفانه دولت سیاست استتار را در پیش گرفته به‌هیچ نحو روشن نمی‌کند که

۱: درست برخلاف نظری که در صفحات ۸۸ و ۸۹ کتاب "نظری به جنبش کمونیستی و کارگری در ایران" نوشتهٔ عبدالصمد کامبخش اظهار گردیده: "در صورتی که دولت این مورد را استثنایی می‌داند و تصمیم قطعی به دادن امتیاز دارد در این صورت شرایط شوروی ارجح است"، تا روز ۲۳/۵/۱۹ که موضوع نفت در مجلس مطرح شد. اساساً دولت شوروی پیشنهادی نداده بود تا ارجح بودن آن معلوم گردد. هیئت اقتصادی شوروی در تاریخ ۲۳/۶/۲۴ وارد تهران گردید و در اواخر شهریور ماه پیشنهاد امتیاز نفت شمال را به دولت ایران تقدیم داشت.

۲: صدای ایران، شمارهٔ ۵۹۷، مورخهٔ ۲۳/۸/۸، از مصاحبه نخست‌وزیر با ارباب جراید.

۳: در همان مصاحبه ساعد ادعا نمود که در ملاقات نخست، تنها راجع به نفت خوریان مذاکره شده است.

کمپانیهای تقاضاکننده تابع کدام یکی از دولتها هستند و با چه شرایطی تقاضای اعطاء امتیاز می‌نمایند و چه حقوقی برای دولت ایران قائل می‌شوند ما هم ناچار می‌گوییم که دولت آقای ساعد و مجلس چهاردهم باید متوجه باشند که وضع فعلی کشور وجریانی را که جنگ جهانگیر ایجاد نموده و به‌هیچ نحو اجازه نمی‌دهد که ما بهیچ یک از اتباع متفقین خود امتیاز استخراج نفت را بدهیم زیرا گذشته از آن‌که معلوم نیست که در اعطای امتیاز در حالت حاضر مصالح کشور را بتوان حفظ کرد اصولاً" ممکن است موجب کشمکش‌های سیاسی بین‌دول‌متفق‌ما قرار گیرد که البته به‌هیچ نحو مصلحت ما اجازه نمی‌دهد که در این موقع به‌طرفی متمایل شده موجب‌رنجش سایرین را فراهم نماییم. چنانچه دولت اصرار دارد که از نظر تقویت بنیه مالی زودتر معادن نفت را استخراج نماید ممکن است شرکت داخلی به‌سرمایه مناسبی تشکیل داده و پنجاه و یک درصد سهام سرمایه را دولت و اهالی این کشور خریداری نموده و ۴۹ درصد از سرمایه را اتباع دولتهای متفق چنانچه مایل باشند متساویاً" خریداری نمایند تا هم این کشمکش‌ها که قهراً" ایجاد شده و می‌شود، خاتمه یافته و هم دولت ایران و اهالی این‌کشور از منابع این سرزمین استفاده نمایند."[1]

بالاخره دولت ساعد روز ۲۳/۷/۱۶ در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی اعلام داشت که" هیئت دولت تصمیم گرفته است که موضوع اعطای امتیاز نفت تا خاتمه جنگ جهانگیر و معلوم شدن وضعیت اقتصادی جهان مسکوت بماند."[2]

پس از چندی معلوم گردید که دولت ساعد نه فقط از قبول پیشنهاد دولت شوروی امتناع ورزیده بلکه بی‌مطالعه و اطلاع از چگونگی پیشنهاد، آن را رد کرده است. رفتار دولت آن‌چنان خشن و دور از نزاکت سیاسی بود که در همان جلسه حتی عباس مسعودی سر آن‌را مورد انتقاد قرار داده گفت:

"از نظر نزاکت سیاسی موضوع صورت خوشی ندارد که دولت یک‌سال با سایر کمپانیها مشغول مذاکره بود. اینک که موضوع امتیاز همسایه شمالی به‌میان آمده و هیئتی به‌ریاست معاون کمیساریای امور خارجه دولت شوروی به‌تهران آمده و تقاضای امتیاز نموده، این قضیه را موکول به بعد از جنگ کنیم به‌همین جهت خوب است مذاکره را ادامه داده بلکه بتوان از این موقعیت برای به‌دست آوردن امتیازات و شرایط مفیدتری استفاده کنیم."[3]

رفتار دولت ساعد با نمایندگان دولت شوروی از طرف کلیه جراید به‌جز روزنامه‌های وابسته به سیدضیاء مورد اعتراض و انتقاد قرار گرفت. از آن‌جمله روزنامه داد نوشت:

"... اگر دولت ساعد نمی‌خواست در خصوص امتیاز نفت وارد مذاکره و مطالعه گردد چه شده است که نسبت به پیشنهاد کمپانیهای آمریکایی در خصوص نفت مدتی وارد مذاکره

۱: داد، شماره ۲۷۰، مورخه ۲۳/۷/۱۱.
۲: داد، شماره ۲۷۶، مورخه ۲۳/۷/۱۸.
۳: داد، همان شماره.

گردید، نظریات متخصصین را مورد مداقه قرار داد و این صحبت را می‌خواست به‌مرحلهٔ عمل بکشاند ولی چون در این ضمن خود را مواجه با میسیون شوروی و ملاقات معاون کمیساریای امور خارجه دولت شوروی دید یک‌مرتبه عقب نشست! این مانور سیاسی دولت را، منورین ایران نه از آن جهت می‌دانند که دولت می‌خواهد در حال آرامش و بدون اشغال متفقین در خاک ایران و در محیطی که مجلس آن به‌صورت فعلی تشکیل شده باشد موضوع نفت مورد رسیدگی قرار گیرد زیرا اگر صرفاً این حسن‌نیت در بین بود از همان روز اول نه متخصص برای مطالعه کار نفت استخدام می‌نمود و نه نسبت به پیشنهاد کمپانیهای آمریکایی به‌مذاکره می‌پرداخت. بلکه افکار عمومی اینطور قضاوت می‌نماید که چون همسایه شمالی ما برای اخذ امتیاز نفت دست خود را به‌سوی دولت دراز کرد این صحبت پیش آمد..."[1]

روز ۲۳/۷/۲۷ نخست‌وزیر ساعد طی نطقی نظر خود را در مورد اعطای امتیاز رسماً اعلام داشته پس از ذکر تاریخچه‌ای از پیشنهادهای رسیده و اقدامات دولت اظهار نمود که در جریان مذاکره با کمپانیهای انگلیسی و آمریکایی به‌لحاظ حفظ منافع عالیه کشور در حال و آتیه در جلسهٔ ۲۳/۶/۱۱ هیئت وزیران "... تصمیم گرفته شد که قبل از روشن شدن اوضاع اقتصادی و مالی دنیا و استقرار صلح عمومی مطالعه اعطای هیچ‌گونه امتیاز خارجی مقتضی و ضروری نمی‌باشد. دوهفته پس از اتخاذ این تصمیم جناب آقای کافتارادزه جانشین کمیسر خارجی دولت شوروی به‌تهران آمده و درباب تقاضای امتیاز نفت در برخی از قطعات ایران با این‌جانب مذاکره نمودند، در موضوع مذاکرات فیمابین با توضیحات کافیه در جلسات متعدده هیئت وزراء مطرح و نظریهٔ اولیه در یازده شهریور در هربار تأیید گردید.."[2] همین مطالب را نخست‌وزیر در مصاحبه با ارباب جراید روز ۲۳/۸/۸ تکرار نمود ولی در برابر سئوال یکی از روزنامه‌نگاران از پاسخ عاجز ماند و ناچار به‌سکوت گردید. در آن جلسه آقای احمد دهقان مدیر تهران مصور "... اظهار داشت، با اعتراف آقای ساعد به‌این که تصمیم تعویق مذاکرات نفت در ۱۱ شهریور گرفته شد چرا هنگام مخابره تلگراف آقای آهی و حتی در اولین ملاقات با آقای کافتارادزه این تصمیم به‌آنها اعلام نشد! سیاست استتاری که جراید از آن انتقاد می‌کردند همین عیب را دارد که امروز کشور ما را دچار اشکال کرده است!

ساعد این پرسش را بلاجواب گذاشت زیرا جز سکوت جوابی نداشت."[3]

روش خصمانه و غرض‌آلود دولت ساعد نسبت به‌دولت شوروی و این‌که تصمیم مبنی

۱: داد، شمارهٔ ۲۷۷، مورخهٔ ۲۳/۷/۱۹.
۲: مذاکرات مجلس شورایملی، شمارهٔ ۱۳۳، مورخه ۲۳/۷/۲۷ صفحهٔ ۱۲۹۱.
۳: داد، شمارهٔ ۲۹۲، مورخهٔ ۲۳/۸/۸.

بر عدم امکان اعطای امتیاز نفت تا پایان جنگ تصمیم گرفت. همین تصمیم موجب ایجاد شد
عده‌ای قبل از آن به همین ابتکار [illegible] طرحی را تهیه و
امضا کردند.

آنچه مسلم است [illegible] عمل واقع شده این است که کابینه ساعد با شرکت متولیان مجلس داشتند روی منابع نفت ایران سد و بستهای تاریک و مغشوش می‌کردند. ورود آقای کافتارادزه پرده از روی کار برداشت. آنهایی که در مقابل امر واقع شده قرار گرفته فهمیدند که کار بدین سهولت تمام نمی‌شود. این دلالی معامله‌گری سر خواهد گرفت. ساعد این لحن خود را عوض کرده گفتند اصلاً دولت ایران میل ندارد هنگام جنگ موضوع نفت دست بزنند...»[1]

و روزنامه ایران ما چنین اظهار نظر کرد: «... ساعد که در اول ورود قائم‌مقام کمیساریای خارجی شوروی توجه به پیشنهاد شوروی اظهار کمال علاقه و همراهی را با سفیر کبیر [illegible] کرده بود، بعد از [illegible] با کمیسیون [illegible] خود ناگهان روی خوش و دور از عقل و نزاکت سیاسی پیش گرفت. کسی که چندین ماه با نمایندگان کمپانیهای آمریکایی مذاکره می‌کرد حتی برای مذاکره با کمپانیهای آمریکایی متخصص آمریکایی به خرج دولت ایران استخدام شده و با دلالهای [illegible] مذاکره و دستیاری راجع به واگذاری انحصار[2] تمام منابع نفت جنوبی ایران می‌کرد از قبول و حتی مطالعه پیشنهاد کافتارادزه خودداری کرد.

صحنه گردانهای سیاست ایران و در رأس آنها سیدضیاء برای ساعد نطقی ساختند که گویا قبل از ورود آقای کافتارادزه تصمیم گرفته شده بود که نه تنها دولت و کشور [illegible] تا پایان جنگ امتیاز ندهد ولی اعتراض [illegible] در وزارت خارجه مخصوصاً [illegible] دهقان مدیر تهران مصور که به ساعد [illegible] قبل از ورود کافتارادزه پیشنهاد او تصمیم گرفته بودند چرا همان روز به مجلس و مردم ابلاغ نکردند و بعد از آمدن کافتارادزه و پیشنهاد او تصمیم خود را ابلاغ نمودند؟ [illegible] طرفداران ساعد شد[3]

آنچه مسلم است دولتهای آمریکا و انگلیس در کنفرانس ماه آوریل ۱۹۴۴ (فروردین ماه سال ۱۳۲۳) واشنگتن در مسئله کرفس امتیاز نفت از ایران سازش کرده و توافق نموده

۱: آژیر، شماره‌ی ۲۰۳، مورخه‌ی ۲۳/۷/۲۰.
۲: در ماههای مهر و آبان سال ۱۳۲۳ معلوم گردید که دولت ساعد با دکتر فرید لیب دلال کمپانی امریکایی «سنرال مایینگ‌اسوسیشن» و با پادویی دکتر حقی و پشتیبانی دکتر میلسپو جهت واگذاری امتیاز تمام منابع و معادن به حرمت (که درباره‌ی آن نیز با سایر کمپانیهای امریکایی مذاکره می‌کرده) مدت ده ماه مشغول گفتگو بوده است. ایران ما، شماره ۲۶۱ — ۲۳/۸/۱۵ «ملت ایران ساعد را از خود می‌راند».
۳: ایران ما، شماره‌ی ۲۸۱، مورخه‌ی ۲۳/۹/۹ «اگر مشکل نفت ما را خود حل نکنیم».

بودند که در وصول به‌مقصود از وارد آوردن فشار سیاسی به‌ایران خودداری نمایند. لذا به‌محض این که دولت شوروی بی‌اطلاع و بوافق آنها مستقیماً به‌دولت ایران مراجعه کرد، امپریالیست‌ها موقع را برای اجرای مقاصد خود مناسب ندیده عقب نشستند و فرمول "مذاکره بعد از جنگ" را پیش پای ساعد قرار دادند.

بعد از نطق ساعد در مجلس شورای‌ملی، روز دوم آبان‌ماه کافتارادزه کنفرانس مطبوعاتی در محل سفارت کبرای شوروی تشکیل داده اظهار داشت که: "... دولت اتحاد جماهیر شوروی درنظر دارد امتیاز نواحی آذربایجان شمالی و گیلان و مازندران و قسمتی از ناحیهٔ سمنان و چند ناحیه از خراسان شمالی (شمال قوچان) را تحصیل نماید.

... کمیسیون دولتی شوروی انتظار خود را مبنی‌بر این‌که پیشنهاد دولت اتحاد جماهیر شوروی قبول شده و دولت ایران نمایندگان خود را برای مذاکره راجع به‌عقد قرارداد بدون‌اینکه کار را به‌آتیه موکول سازد تعیین خواهد نمود، کاملاً به‌مورد می‌دانست. باید متذکر گردید که جناب آقای نخست‌وزیر در مذاکرات خود با اینجانب نه تنها حسن تلقی کامل و وارد بودن در موضوع را اظهار ننمودند بلکه وعده داده بود که برای حل مثبت مسئله کمک و مساعدت نمایند.

ولی چنان‌که معلوم است تصمیمی مبنی‌براین که مطالعه واگذاری امتیاز را به‌دولت شوروی تا پایان جنگ موکول سازد اتخاذ نموده که در حقیقت رد پیشنهاد می‌باشد.

اینجانب باید صراحتاً و به‌طور آشکار اظهار نمایم که تصمیم فوق در محافل شوروی کاملاً بطور "منفی" تلقی گردیده است. افکار عمومی شوروی براین عقیده است که دولت جناب آقای ساعد به‌وسیلهٔ اتخاذ چنین رویه‌ای در باب دولت شوروی در راه تیرگی مناسبات بین دو کشور قرار گرفته است. دولت جناب آقای ساعد به‌نفع تصمیم اتخاذی خود هیچ‌گونه دلیل قانع‌کننده‌ای نیاورده در صورتی که دلایل محکمی برعلیه تصمیم فوق وجود دارد که‌به‌مصالح حیاتی و سیاسی ایران مربوط می‌باشد ــ می‌گویند که دولت جناب آقای ساعد انتظار دارد بعد از پایان جنگ با شرایط بهتری امتیاز را واگذار نماید. اما دولت مزبور چه دلایلی را می‌تواند برای ثابت نمودن‌صحت نظریهٔ خود بیاورد؟!

سپس‌اطمینان دادکه‌موضوع‌بطور مساعدی‌حل خواهدشد"... .وتمام موانع‌واشکالات‌که در راه آن وجود دارد برطرف خواهد گردید و ضمناً" هم امیدوار می‌باشد که افکار عمومی ایران که مطبوعات آزادی طلب ایران نمایندهٔ آن می‌باشند در پیشرفت این کار سهیم خواهد بود.[1]"

آقای کافتارادزه پس از پایان توضیحات خود به سئوالات خبرنگاران جواب داد و از آن‌جمله به‌سئوال عزت‌پور مدیر آزادگان مبنی‌بر این‌که "آیا تصمیم دولت ایران دربارهٔ

۱: آژیر، شمارهٔ ۲۰۵، مورخه ۲۳/۸/۴.

امتیاز نفت بر مناسبات بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی اثر بدی داشته است یا خیر؟"

این جواب را داد: "مناسبات بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی کماکان دوستانه می‌باشد معذالک رویه غیرصمیمانه و غیردوستانه‌ای که از طرف دولت ایران نسبت به‌دولت شوروی اتخاذ گردیده است همکاری نمایندگان دولت شوروی را در ایران با دولت ساعد در آتیه امکان‌ناپذیر ساخته است[1]."

دولت ساعد همان جوابی را که به‌دولت شوروی داده بود، به‌دولت آمریکا هم داد "دولت آمریکا در جواب نوشت که دولت ایران دولتی است مستقل و در معاهدات خود آزاد"[2] و نمایندگان خود را بی‌هیچ بحث و گفتگوئی از ایران فرا خواند و به فشار سیاسی متوسل نگردید.

حزب توده ایران و امتیاز نفت: چنان‌که گفتیم در مرداد ماه سال ۱۳۲۳ هنگامی‌که نخست‌وزیر ساعد مذاکرات خود را با شرکتهای آمریکائی و انگلیسی در موضوع اعطای امتیاز به‌آنها در مجلس فاش کرد، دکتر رادمنش از طرف فراکسیون حزبی نظر حزب تودهٔ ایران را چنین اعلام نمود: "بنده و رفقایم با دادن امتیازات به‌دولت‌های خارجی بطور کلی مخالفیم..."

ولی به‌محض این‌که درخواست شوروی تسلیم دولت ایران گردید حزب تودهٔ ایران مخالفت خود را با اصل اعطای امتیازات پس گرفت و ادعا کرد که با اصل اعطای امتیازات نمی‌توان مخالفت کرد بلکه صحبت در چگونگی و شرایط اعطای آن‌است. در این مورد رهبر چنین نوشت: "... ما با امتیازاتی که به‌منظور استثمار ملت باشد و مبنای استوار نفوذ شوم بیگانگان قرار بگیرد مخالفت خود را به‌عنوان اولین وظیفهٔ هر ایرانی و هر ایرانخواهی اعلام می‌داریم و این مخالفت را یکی از مواد مبارزهٔ مقدس خویش برعلیه استعمار می‌دانیم... این ایده‌آل ماست که کلیه عملیات اقتصادی و استخراج منابع مهم ثروت ایران با سرمایه‌های ایرانی و به‌دست ایرانی انجام داده شود. این ایده‌آل ماست. ولی ببینیم که با این اوضاع و با این هیئت حاکمه تا چه اندازه می‌توان این ایده‌آل را به منصهٔ وقوع رسانید... از این جهت نمی‌توان بطور کلی با اصل امتیازات مخالفت داشت بلکه صحبت در شرایط و اوضاع و احوال آنهاست..."[3]

حزب تودهٔ ایران در تشریح نظر جدید خود، ملی نبودن دولت، ضعف بنیهٔ اقتصادی کشور، فقر و فلاکت و خطر بیکاری را به‌عنوان علل و دلایل ارائه نمود. در این مورد رهبر نوشت: "... اگر ما دارای دولت ملی می‌بودیم که می‌توانست کلیه قوای مادی و

۱: کتاب سیاست موازنهٔ منفی، جلد اول صفحهٔ ۱۶۴.

۲: صدای ایران، شمارهٔ ۵۹۶، مورخهٔ ۲۳/۸/۷ "ایران مستقل است نه مستغل".

۳: رهبر، شمارهٔ ۴۰۲ مورخهٔ ۲۳/۷/۲۱، سرمقاله.

معنوی ملت را تجهیز کند، اگر دولت ما دارای شخصیت بود، اگر سابقه‌هایی در پشت سر خویش نداشت. ما هم طبق اصل کلی که سابقاً" یکی از وکلای ما در مجلس اظهار کرد ـ با هرگونه امتیازی مخالف بودیم. اما با وضعیت فعلی که منابع ثروت ما خوابیده، بنیهٔ اقتصادی ما در کمال ضعف است، فقر و فلاکت دامنگیر کشور ما گردیده، خطر عظیم بیکاری روزبروز نزدیکتر می‌شود، دولت نقشه صریح و حتی مبهمی برای ایجاد فعالیت اقتصادی ندارد، در چنین اوضاعی، اصولاً" صحبت از مخالفت با امتیاز نیست بلکه گفتگو در شرایط آن است..."[1]

روز پنجم آبان ماه سال ۱۳۲۳ حزب تودهٔ ایران با همکاری شورای متحده‌مرکزی کارگران و تحت حمایت سربازان شوروی میتینگ سیاری در تهران تشکیل داده و تظاهراتی علیه ساعد نخست‌وزیر و شهردارتهران در خیابانهای پایتخت به راه انداخت و سخنرانان نطقهایی علیه تصمیم دولت ساعد در موضوع نفت ایراد نمودند.[2]

چون میتینگ مزبور نه فقط از طرف مخالفین بلکه از جانب کسانی‌که موافق اعطای امتیاز نبوده و تا آن تاریخ با حزب‌توده نیز مخالفتی نداشتند، مورد انتقاد و اعتراض قرار گرفت، حزب موضوع را بدین‌صورت توجیه نمود: "... پیدا شدن چند سرباز سرخ و چند سرباز هندی و آمریکایی را در روز جمعه که برعلیه ابتهاج و ساعد اعتراض عمومی به‌عمل می‌آمد، دشمنان کارگر پیراهن عثمان قرار داده‌اند. آنهایی که در سایهٔ سرنیزهٔ ارتش سرخ آزادی پیدا نموده و از آزادی سوءاستفاده می‌کنند از پیدا شدن چند سرباز سرخ خیلی به‌ظاهر رمیده‌اند..."[3]

ولی حقیقت واقع این است که سربازان شوروی با اطلاع و قرار قبلی حاضر شده بودند و رابط حزب تودهٔ ایران با مأمورین سیاسی شوروی در این جریان یکی از هموطنان ارمنی ق ـ س عضو هیئت عامله شورای متحدهٔ مرکزی بود. روز هفتم آبان‌ماه دکتر مصدق در جلسهٔ علنی مجلس شورای‌ملی نطق مشروحی ایراد کرد و طی آن پس از ذکر تاریخچه امتیاز نفت جنوب و تشریح مسندل خیانتی که با لغو امتیازنامه دارسی و جانگزین ساختن آن با امتیازنامه جدید در دورهٔ پهلوی در حق ملت ایران انجام یافته فصولی از عهدنامهٔ ایران و اتحاد جماهیر شوروی را نیز که در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ شمسی) منعقد گردیده و برابر آن دولت شوروی از کلیه امتیازات و مطالبات خود صرفنظر نموده و تمامی دارایی منقول و غیرمنقول مؤسسات انتفاعی روسیه را به‌دولت ایران واگذار کرده است یادآور شد و سخنان خود را چنین ادامه داد: " این مقام شامخی که امروز دولت شوروی در عالم سیاست به‌دست

۱: رهبر، شمارهٔ ۴۱۱، مورخهٔ ۲۳/۸/۲ سرمقاله.
۲: در آن موقع عکسهایی از میتینگ گرفته‌شده و در مطبوعات چاپ گردیده که پاره‌ای از آنها هنوز در کتابخانه‌های مجلس و ملی تهران موجود است.
۳: رهبر، شمارهٔ ۴۲۷، ۲۳/۹/۳.

آورده است بنابر مرهون دلیری نظامیان نیست بلکه قسمت مهم آن مربوط به‌توجهات عمومی و افکار جهان است.

یکروز در این مملکت علمدار آزادی انگلیس بود و سفارت انگلیس در این شهر در حکم مسجد شده بود امروز دولت شوروی علمدار آزادی شده ولی معلوم نیست که سفارت آن دولت هم حکم مسجد می‌شود و یا نمی‌شود. دولت انگلیس هیچوقت نگفت که چون سیاست دولت روسیه تزاری در ایران از سیاست انگلیس بدتر است با دولت ایران قطع روابط می‌کنم تا تعادل سیاسی برقرار شود ـ دولت انگلیس پی به‌علت برد و علت را که برطرف نمود معلول هم از بین رفت ـ دولت انگلیس دانست که باید به آزادی‌خواهان همراهی کند تا مرتجعین جیره‌خوار [illegible] استعماری روسیه از بین بروند ـ این بود که برای پیشرفت سیاست خود علم مشروطیت را بلند کرد. دولت شوروی هم اگر می‌خواهد به‌مقصود برسد و در ایران "موازنهٔ سیاسی" برقرار شود، برای عدم توجه دولت به امتیاز نفت نباید قطع رابطه کند زیرا این‌کار جنبه شخصی دارد و از وجاهتی که تاکنون کسب نموده است می‌کاهد. اگر دولت ساعد رفت و دولت دیگری‌هم نخواست موافقت کند با آن دولت چه خواهد کرد؟!

آیا دولت شوروی با هرمتقاضی که دولت ایران قبول نمود قطع روابط می‌کند؟

"... هیچ وطن‌پرستی نخواهد گفت که با دولت ساعد برای این‌که به‌شرکتهای خارجی و دولت شوروی امتیاز نداد مخالفم."

آن‌وقت پیشنهاد کرد که: "... دولت اتحاد جماهیر شوروی به‌نفت احتیاج دارد و دولت ایران هم در عالم مجاورت باید نفت خود را با دیگران معامله کند. من تصور می‌کنم که در این مجلس چنین پیشنهادی بگذرد، یعنی دولت ایران متعهد شود که در مدت معلوم در هر زمان مقدار نفت معادن شمال را بنرخ متوسط بین‌المللی که درهرسال معین می‌شود به‌دولت شوروی بفروشد. برای استخراج معادن نفت شمال هم با شرکت سهامی بین‌المللی که برای اتباع ایران و سایر دول سهمی در آن معلوم کنند و یا شرکت سهامی مختلط ایرانی که سهام‌آن را دولت و ملت ایران قبول کنند تشکیل شود.

بدیهی است هرشرکتی بیش از سود سرمایه چیزی نمی‌برد بنابراین دولت شوروی که سرمایه‌ای نورزیده و زحمتی تحمل ننموده تا مدت قرارداد از نفت ایران استفاده و رفع احتیاج می‌کند. من عرض نمی‌کنم راهی که به‌نظر من رسیده یگانه راه و غیر از آن طور دیگر نمی‌شود کرد.

غرض این است پیشنهادی که دولت شوروی می‌کند در مصالح مملکت باشد و از مجلس بگذرد."[1]

روزنامهٔ رزم تحت عنوان "نفت و سیاست یک‌جانبه" نظر حزب تودهٔ ایران را راجع

۱: مهر ایران، شمارهٔ ۷۷۵ مورخهٔ ۲۳/۸/۸.

به اعطای امتیاز نفت به‌دولت شوروی چنین بیان نمود :

" ... به‌عقیدهٔ نگارنده دادن امتیاز استخراج نفت شمال ایران البته با شرایطی خیلی مناسب‌تر از شرایط تجدید و تحدیدی که با دلالی و مسئولیت آقای تقی‌زاده به‌عمل آمد از لحاظ سیاسی و اقتصادی در حال حاضر به‌نفع ایران است. دادن این امتیاز باعث خواهد شدکه خطر تشکیل ستون پنجمی در نواحی شمالی ایران یعنی در یکی از حساس‌ترین سرحدات همسایه مقتدر ما از بین رفته و روابط سیاسی و اقتصادی صمیمانه بین دولت ایران و شوروی برقرار گردد ... "

" ... هروقت ملت ایران واقعاً " و عملاً " و بدون تعارف تصمیم به‌حل و فصل امور سیاسی و اقتصادی خود گرفت و در تمام امتیازهای گذشته تحدید نظر نمود یقین است که دولت شوروی با سابقهٔ آزادی‌خواهی که نشان داده این پیشآمد را حسن استقبال نموده و در صورت نداشتن نگرانی هرامتیازی را لغو خواهد نمود.

امتیاز نفت شمال در اوضاع و احوال کنونی که دستگاه هرج و مرج دولتی ما مشغول مکیدن آخرین رمق و اختلاس و حیف و میل مختصر باقی‌ماندهٔ اموال عمومی است به‌نفع کار و انرژی برای بیکاران و بینوایانی خواهد بود که امروز کسی در فکر آنها نیست.

از اینها گذشته تشکیلات منظم و سالم نفت شمال نمونهٔ برجسته از مراقبت دربارهٔ کارگران بوده و سایر مؤسسات بیگانه و خودی را وادار خواهد نمود که بهداشت و مزد کارگران را مطابق احتیاجات روزانه آنها تأدیه نمایند.

شاید مخالفت مرتجعین معلوم‌الحال با این امتیاز بیشتر از این لحاظ باشد که نمی‌خواهد نمونه‌ای از رفتار دولت شوروی با کارگران در پیش چشم ایرانیان وجود داشته باشد. علاوه‌برهمه اینها روابط اقتصادی با دولت شوروی باعث خواهد شد که سیاست خارجی شوروی در سیاست خارجی ما عامل تازه گردیده و از سیاست یک‌جانبه که در رگ و پوست سازمان اجتماعی ما ریشه دوانیده جلوگیری شود. البته با احساسات و عبارت‌پردازی و بلندپروازی تنها نمی‌توان واقعیت‌های سرسخت موجود در عالم خارج را از بین برد بلکه نیروها را با نیرو می‌توان خنثی نمود با این فرق فاحش که سیاست یک‌جانبه سیاستمداران گذشته، که یک سیاست بنده‌وار و تبعیت از اصول استعماری بود سیاست موازن آیندهٔ ملت ایـــران یک سیاست مستقل و ضداستعماری خواهد بود." [1]

و در روزنامهٔ مردم برای روشنفکران " احسان طبری" " مسئله نفت" را چنین تشریح کرد :

" ... دولت‌هایی که در ایران خواستار استخراج منابع نفت هستند از دو جهت به‌این کار دست می‌زنند اول از جهت اقتصادی و تجاری و برای رفع حوائج صنعتی ـ دوم

۱: رزم، مورخهٔ ۲۳/۸/۱۸، " نفت و سیاست یک جانبه".

از جهت ایجاد مناطق نفوذ سیاسی[1]. همان‌طوری که غالباً" متوجه هستند همراه هر نفوذ اقتصادی یک نفوذ سیاسی نیز خواهد بود. این دو نفوذ بهم کمک باید برند. اگر دولت آمریکا که چنانکه گفتیم در جستجوی یافتن مناطق نفوذی است و علاقه دارد که در سیاست بعد از جنگ "قویاً" دخیل باشد به‌وسیله‌ٔ کمپانیهای خود درصدد استخراج معادن نفت بلوچستان برآید، این سیاست طبیعی است که همسایه شمالی از لحاظ منافع بین‌المللی خود دست به‌همین اقدام بزند. باید دید که دولت ایران در مقابل این پیشنهادها خوب است چه‌روشی در پیش گیرد. بعضی از این عقیده جانب می‌کنند که به‌هیچ کدام امتیاز داده نشود.

آقای دکتر مصدق فرمول " توازن منفی" را برای این کار درست کردند. دلیل آنها این است که چون امتیاز اقتصادی مقدمه‌ٔ اعمال نفوذ سیاسی است باید با عدم اعطای امتیاز مانع اعمال نفوذ شد. این منطق به‌هیچ وجه صحیح نیست. زیرا فقط از طریق امتیاز نفت نیست که دولت‌ها اعمال نفوذ می‌کنند. توازن منفی در اینجا در حقیقت همان سیاست یک‌طرفه است زیرا با عدم اعطاء امتیاز نفت از نفوذ اقتصادی دولت شوروی جلوگیری می‌شود ولی نفوذ و قدرت سیاسی دولتهای دیگر که ریشه‌های کهنه و سوابق ممتد دارد همچنان باقی خواهد ماند.

بیهوده نیست که مخالفین دولت شوروی سیاست کابینه‌ٔ ساعد را که براساس توازن منفی قرار گرفته تقویت می‌کنند. توازن منفی با سیاست یک‌جانبه‌ٔ منفی در معنا یکی است. بعلاوه اگر کسی تصور کند که می‌توان قضایای مهم جهانی دول بزرگ را به‌این طریق حل کرد دچار اشتباه بزرگی شده چنان‌که توضیح دادیم جنگ سیاست بین‌المللی را وارد مرحله‌ٔ بکلی تازه‌ای کرده و دولتهای بزرگ برای تأمین هدفهای خود از اجرای سیاست‌های معینی ناگزیرند. وظیفه‌ٔ ما این است که با استفاده از شرایط مساعد موقعیت تازه‌ٔ منافع خود را تأمین کنیم.

نظریه‌ٔ دستهٔ دیگر این است که باید فقط به‌یک‌طرف داد. این عقیده نسبت به‌هر طرف که متوجه باشد عقیده‌ٔ غلط و خائنانه‌ای است. این نظریه در حکم عدول آشکار از سیاست موازنه‌ای است که هر وطن‌پرستی باید از آن پیروی کند. نظریهٔ دسته‌ٔ دیگر بین‌المللی کردن استخراج است از قرار همین نظریه هدف کسانی است که به‌ایجاد روش ضدشوروی علاقه دارند ولی باید برای اولین و آخرین بار به‌این حقیقت پی برد که نواحی

۱: " منطقه نفوذ، قسمتی از مملکت است که در آن منافع صاحب نفوذ می‌تواند بدون حضور قوای خودش آزادانه انجام گیرد. دولت ذینفع در منطقه‌ٔ نفوذ قوای نظامی نگاه نمی‌دارد.
حتی نمایندگان سیاسی و تجارتی‌اش در ظاهر مقررات بین‌المللی را مراعات می‌کند و حاکمیت اسمی دولت مرکزی را محترم می‌شمارند ولی وضعیت طوری است که هرچه می‌خواهند می‌کنند..." جبهه‌ٔ ارگان حزب ایران، شماره‌ٔ ۳۵، مورخه‌ٔ ۲۴/۹/۱۹.

شمالی ایران در حکم حریم امنیت شوروی است و این دولت هرگز حاضر نخواهد شد که در آنجا به‌نام نفت دستگاه جاسوسی مفصلی برعلیه او ایجاد شود. اگر ما بخواهیم از این نظریات دوپهلو و مشکوک تقویت کنیم تابع منافع یک جمع مخصوص شده‌ایم و با سعادت خود عداوت ورزیده‌ایم و بالاخره عقیده‌ٔ دسته‌ای که من شخصا" در آن دسته قرار دارم این است که دولت به‌فوریت برای امتیاز نفت شمال به شوروی و نفت جنوب به کمپانیهای آمریکایی و انگلیسی وارد مذاکره بشود ولی تمام این مذاکرات را برای مردم واضح و آشکار سازد و در پیش چشم و تحت نظارت مردم و احزاب و جراید و مجلس با شرایط بسیار مساعد امتیاز بدهد. در این مورد باید از رقابت صاحبان امتیاز استفاده کرد.

ما نه فقط از این لحاظ که سیاست قوی بین‌المللی چنین اقتضا دارد طرفدار حل مسئله نفت به‌نحو فوق هستیم بلکه معتقدیم که برای حل بسیاری از مشکلات کنونی یک کشور ورشکسته (مانند کشور ما در وضع حاضر) خودداری از اعطای امتیاز به خواستاران حرکت غلط و یک‌طرفه‌ای است که مقصد از آن یا تبعیت از نقشه‌های مضر است یا تسلیم به‌حماقت.

... به‌همان ترتیب که ما برای انگلستان در ایران منافعی قایلیم و برعلیه آن صحبتی نمی‌کنیم باید معترف باشیم که دولت شوروی هم از لحاظ امنیت خود در ایران منافع جدی دارد.

... دولت شوروی نمی‌تواند یک کشور استعماری باشد و به‌همین جهت است که شوروی دارای وزن و اهمیت کنونی است. درست از همین مختصات شوروی است که ما به‌عنوان همسایه باید از آن حد اعلای استفاده را ببریم. درست از همین لحاظ است که ما به‌وجود عامل سیاست شوروی در ایران در مقابل عوامل دیگر معتقدیم. ترس‌ها و تخیلات سرمایه‌داران بیجاست.

باید در ایران دولت به‌تمام معنی دمکراتی بوجود بیاید که با دول بزرگ جهانی یعنی انگلستان و امریکا و شوروی روابط واقعا" صمیمانه خود را حفظ کند و مهمتر و بالاتر از همه این‌که این دولت عامل ادامه ائتلاف این سه‌قدرت بزرگ در محیط ایران باشد. هیچ دیوانه کولی معتقد نیست که باید در ایران فقط به‌دنبال سیاست شوروی رفت ولی با نهایت غرورمعتقدیم که‌دوستی ما باشوروی یکی ازمبانی متین دموکراسی و استقلال ماخواهدبود.

اگر کسی لجاج و منفعت خصوصی نداشته باشدبه‌این حقایق تسلیم می‌شود. اگر دولت آقای ساعد واقعا" میهن‌پرست بود این نکات را درنظر می‌گرفت. اگر دولت ساعد و طرفداران ایشان معتقدند که ادامه یک سیاست ضدشوروی در ایران ممکن است دچارخبط بزرگی شده‌اند.

ملت ایران باید در این موقع با اجتناب از عوارض این خبط تصمیم بگیرد؛این یک شوخی نیست یک تنازع حیاتی است...[1]

۱: مردم، برای روشنفکران، شماره‌ٔ ۱۲، مورخه‌ٔ ۲۲/۸/۱۹ "مسئله نفت".

پس از انتشار این مقاله روزنامه‌های مخالف آن‌را مورد اعتراض و انتقاد شدید قرار دادند مخصوصاً " به‌موضوع " حریم امنیت " حمله کردند. به‌همین لحاظ رهبر برای روشن شدن اذهان عمومی " حریم امنیت " را چنین تفسیر کرد: " از دیرزمانی ایران حریم امنیت هندوستان بوده، حریم امنیت مملکت برادران بوده... و این خاصیت جغرافیایی است که او را حریم امنیت همسایگان خود قرار داده است... ایران که حریم زندگی ملت زحمتکش ایران است متأسفانه حریم امنیت ملت ایران نیست. ولی به‌فرض این‌که ایران در آینده واقعاً " حریم امنیت ملت ایران گردد چه مانعی دارد که حریم امنیت همسایگان خود نیز باشد؟ نه فقط مانعی ندارد بلکه لازمه امنیت ایران این است که هرهمسایهٔ ایران، خود را در همسایگی ما در خطر نبیند و خانهٔ ما حریم امنیت او باشد... همین واقعیت سرسخت که ایران حریم امنیت همسایگان است می‌تواند نقطهٔ ضعف و قدرت ما باشد... در صورتی که ما خانهٔ خود را حریم امنیت همسایگان قرار داده و اجازه ندادیم هیچ همسایه در این حریم مقدس نفوذ مضر به‌حال دیگری و ما ایجاد نماید و برای این مقصود در صورت لزوم، از این همسایه و در مواردی از نیروی آن همسایه استفاده نمودیم، ضعف مبدل به‌قدرت می‌گردد..." چون " ... سیاست یک‌جانبه، در رگ و پوست سازمان دولتی ما ریشه دوانده باید برای خنثی کردن آن از نیروی جدیدی استفاده نماییم ولی این نیروی جدید نباید جانشین او نشود بلکه آن‌را خنثی نماید... اگر ایران حریم امنیت شوروی با هندوستان با ترکیه و افغان باشد آیا به امنیت و استقلال ما صدمه می‌رسد و یا آن را تضمین می‌کند..." [1]

اینک موضع حزب تودهٔ ایران را پس از درخواست امتیاز از جانب دولت شوروی خلاصه می‌کنیم:

۱ ـ حزب از نظر قبلی خود مبنی بر عدم اعطای امتیازات بطورکلی به‌بیگانگان عدول نمود و اعلام کرد که " نمی‌توان بطور کلی با اصل امتیازات مخالفت داشت بلکه صحبت در شرایط و اوضاع و احوال آنهاست."

۲ ـ برخلاف نظر پیشین خود که می‌گفت: " همانطور که ملت ایران توانست راه آهن را خودش احداث کند، بنده یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه‌های داخلی ما می‌توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج کنیم " اعلام داشت که به‌دست این دولتها و مجلس‌های غیرملی که " ... نمی‌توانند حتی چنان نابخت خود را اصالت کنند...! [2] " و " ... عرضه و لیاقت پخش جنس موجود در انبارها را ندارند...! [3] " استخراج منابع نفت به‌دست مردم و سرمایه‌های داخلی مقدور نیست. گواین‌که هردو نظر در دورهٔ حکومت ساعد اظهار شده بود بعلاوه ما در زمان احداث راه آهن سراسری نیز دولت ملی

۱: رهبر، شمارهٔ ۴۲۳، مورخهٔ ۲۳/۹/۲۹، به قلم خلیل ملکی.
۲: رهبر، شمارهٔ ۴۳۸، مورخهٔ ۲۳/۹/۱۹، سرمقاله.
۳: رهبر، شمارهٔ ۴۱۸، مورخهٔ ۲۳/۸/۱۱ " برنامهٔ حداکثر و سیاست ملی ".

نداشتیم.

۳ــ به‌استناد این‌که دولت شوروی، دولت ضداستعماری است و "منظور دولت شوروی از پیشنهاد امتیاز نفت، تحصیل یک امتیاز امپریالیستی نیست!"، حتی قبل از این‌که شرایط پیشنهادی آن دولت در معرض افکار عمومی گذاشته شده و رجحان آن بر سایرین مورد تأیید اکثریت مردم قرار گیرد، از اعطای امتیاز نفت شمال به‌دولت شوروی سرسختانه مدافعه کرد و تا آنجا پیش رفت که برای به‌کرسی نشاندن نظر خود با حمایت سربازان شوروی در پایتخت کشور به برگزاری میتینگ و انجام تظاهرات خیابانی پرداخت. باید گفت قبول این‌که "امتیاز درخواستی دولت شوروی امپریالیستی نیست"، برای کسانی‌که معیار آزادی‌خواهی، طرفداری از زحمتکشان، سوسیالیست و کمونیست بودن را تنها یک چیز، آن‌هم دفاع مطلق و بی‌قید و شرط از اتحاد جماهیر شوروی می‌دانستند، بسهولت پذیرفتنی بود.

ولی قبولاندن سیاست ضداستعماری و ضدامپریالیستی شوروی برای توده‌ٔ مردم و سایر آزادی‌خواهان بزور نطق و خطابه مقدور نبود، بلکه تنها اثبات عملی آن می‌توانست مردم را متقاعد سازد که دولت شوروی مدافع سیاست ضداستعماری و ضدامپریالیستی است.

متأسفانه پیشنهاد امتیاز نفت شمال که از طرف دولت شوروی به‌دولت ایران داده شد، در معرض افکار عمومی قرار نگرفت و آن قسمت از پیشنهاد که توسط آقای کافتارادزه در کنفرانس مطبوعاتی دوم آبان‌ماه سال ۱۳۲۳ به‌شرح ذیل بیان گردید: "بدیهی است که صاحب امتیاز پرداخت‌های تنی و پرداخت‌های از روی منافع و همچنین مبالغی را که در قرارداد به‌جای معاف شدن از پرداخت مالیات مشروط گردد تأدیه خواهد نمود. ضمنا" دولت‌اتحادجماهیرشوروی‌حاضراست پرداخت‌های حداقل امتیاز را که تعیین خواهد گردید، تضمین نماید.

صاحب امتیاز متعهد خواهد بود که مواد نفتی را با شرایط اسمهالی چه برای احتیاجات دولت و چه برای احتیاجات اهالی کشور ایران بدهد الی آخر..."

به‌قول دکتر مصدق" تمام کپیه‌ٔ "قرار داد جدید نفت جنوب" است و فقط از طیاره و راه‌آهن و بی‌سیم نفت جنوب که غیر از امور اقتصادی، در امور سیاسی هم می‌توان از آنها استفاده کرد اسمی نبرده‌اند..."[2]

۴ــ حزب توده‌ٔ ایران که مبارزه برعلیه هرگونه استعمار ایران را شعار اساسی خود قرار داده بود به‌خاطر واگذاری امتیاز نفت شمال به‌دولت شوروی، حقوق و منافع بزرگترین دژ استعمار در کشور ما، شرکت نفت انگلیس و ایران را به‌رسمیت شناخت و از مبارزه علیه آن امتناع ورزید.

۱: رهبر، شماره‌ٔ ۴۳۸، مورخه‌ٔ ۲۳/۹/۱۹، سرمقاله.
۲: از نطق هفتم آبان ماه دکتر مصدق در مجلس شورای ملی، کتاب موازنه‌ٔ منفی، صفحه‌ٔ ۱۶۹.

چنانچه احسان طبری نوشت: "... به‌همان ترتیب که ما برای انگلستان در ایران منافعی قائلیم و برعلیه این منافع صحبتی نمی‌کنیم باید معترف باشیم که دولت شوروی هم از لحاظ امنیت خود در ایران منافع جدی دارد..."

۵ ــ حزب توده‌ٔ ایران به‌منظور وارد نمودن عامل سیاست شوروی در سیاست ایران، خواستار آن‌گردید که به‌عامل سیاست آمریکا نیز در ایران جاپایی داده شود لذا خودداری از اعطای امتیاز به "خواستاران" را حرکتی غلط و یک‌طرفه و مقصد آن‌را تبعیت از نقشه‌های مصر و یا تسلیم به‌حماقت دانست و به‌این نتیجه رسید که دولت بصورت برای دادن امتیاز نفت شمال به شوروی و نفت جنوب به کمپانیهای آمریکایی و انگلیسی وارد مذاکره شود. تا سه عامل سیاسی قدرتمند وارد سیاست ایران گردد. و دولت "به‌تمام معنا دموکراتی" که در ایران بوجود خواهد آمد روابط صمیمانه خود را با آنها حفظ کند، از رقابت اقتصادی و ایدئولوژیک آنها بهره‌گیرد و "مهمتر ازهمه‌عامل‌ادامهٔ‌ائتلاف‌این سه‌قدرت بزرگ در محیط ایران باشد."

۶ ــ حزب توده‌ٔ ایران که دفاع از استقلال و تمامیت ایران را سرلوحه‌ٔ برنامه‌ٔ خود قرار داده و مفهوم واقعی استقلال را چنین بیان داشته بود: "استقلال یعنی هیچ اراده‌ٔ خارجی برملت ایران تحمیل نشود و اراضی کشور خودش را به‌هر طریقی که می‌خواهد اداره کند" در برابر سیاست تقسیم دنیا به‌مناطق نفوذ که جهت تأمین هدفها و منافع حیاتی دولتهای بزرگ اعم از استعماری و غیراستعماری انجام می‌پذیرفت سرتسلیم فرود آورد. حزبی که منادی "آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود" بود، کشور ما را به "حریم امنیت" همسایه‌های قدرتمند تقسیم کرد و در واقع برای کلمه استقلال تعبیر جدید و بدیعی ارائه نمود. حال آن‌که ایدن وزیر خارجه سابق انگلستان درباره‌ٔ مناطق نفوذ چنین می‌گفت: "... برای یک نسل‌علت تنفر ایرانیها از ما لفظ مکروه منطقه‌ٔ نفوذ بوده و این کلمه چه در لفظ و چه در معنی باید بکلی از بین برود..."[1]

۷ ــ حزب تودهٔ ایران که می‌گفت "متکی به هیچ نیروئی جز نیروی مردم ایران نیست و با اتکاء به‌این نیرو است که مبارزه می‌کند و خواهد کرد" و "هیچ عاملی جز ملت ایران ... ما را نجات نخواهد داد"، در عمل نشان داد که به نیروی لایزال مردم که بخوبی قادر به مبارزه با هیئت حاکمه مزدور و اربابان آن بود، ابدا" ایمان و عقیده‌ای ندارد و تنها امید وتکیه‌گاهش عامل سیاست شوروی است. نامهٔ رهبر دردفاع از اعطای امتیاز به شوروی نوشت:

" دولت شوروی احتیاج مبرم به‌جلوگیری از نفوذهای امپریالیستی در ایران دارد و امتیاز نفت را وسیله اعمال این نظریه می‌داند. کدام قوه تضمین می‌کند که در ایران، بعد

۱: داد، شماره‌ٔ ۵۲۸، مورخه‌ٔ ۲۴/۶/۱.

از جنگ یک دیکتاتور ثانی ظهور نکند و دورهٔ رضاخان را که خفه‌کنندهٔ هرگونه تمایلات دموکراسی و احساسات موافق شوروی بود تجدید ننماید." [1]

نتیجه آن‌که حزب تودهٔ ایران که می‌توانست تکیه‌گاه آزادی‌خواهان و ملیون ایران شود این اقبال را از دست داد و امکان واقعی تشکیل جبههٔ واحد ضداستعمار را که قاعدتاً" می‌بایست دور آن حزب حلقه زند برباد داد ــ حزب تودهٔ ایران دیگر آن حزبی نبود که "به هیچ یک از احزاب و مرام‌های بین‌المللی بستگی ندارد و از آنها متابعت نمی‌کند" ودر مبارزه با استعمار مفهوم مطلق استعمار را به‌هر شکل و از طرف هردولتی که باشد هدف مبارزهٔ خویش ساخته است." حقیقت واقع آن‌که حتی اگر دولت شوروی نمی‌خواست و یا ماهیتا" نمی‌توانست امتیاز امپریالیستی و استعماری از ما طلب کند، ولی دفاع از اعطای امتیاز به‌آن دولت، حزب تودهٔ ایران را به‌دفاع آشکار از منافع استعماری انگلستان کشانید.

حزب تودهٔ ایران که کاتولیک‌تر از پاپ شده بود حتی پس از عقب‌نشینی کمپانیهای آمریکایی و انگلیسی نیز از میدان درنرفت تا به‌قول خود "نیروها را با نیرو خنثی" نماید ولی نه با نیروی ملت ایران با استفادهٔ درست از شرایط مساعد بین‌المللی، بلکه با نیروی همسایه قدرتمند.

در همان ایام روزنامهٔ باختر امروز به‌درستی چنین نوشت: "ما با حزب تودهٔ ایران هیچ‌گونه عداوت و دشمنی نداریم بلکه با بسیاری از افراد آن دوستی دیرین داشته یکی دو سال، موقعی که با تشریک مساعی جبهه آزادی را به‌وجود آوردیم در یک صف برعلیه عمال دیکتاتوری و بقایای حکومت بیست‌ساله جهاد می‌کردیم. اما آن‌روزها توده رنگ یک حزب ملی را داشت و شعارش این بود که برای آزادی ملت و برعلیه استعمار مبارزه می‌کند. اما امروز ... از خود شما می‌پرسیم که اعمالتان با مرامنامهٔ حزبی یک ذره موافقت دارد؟" [2]

حزب تودهٔ ایران با سیاست نادرست خود ارتجاع پروبال شکسته را نیرو و حیاتی تازه بخشید، سیدضیاء و دارو دسته‌اش را از ورطه رسوایی و انزوا نجات داد و قسمتی از نیروهای ملی و مخالفین نفوذ سیاستهای خارجی در کشور را آن‌چنان به‌هراس انداخت که وحشت‌زده به‌قهقرا رفتند وندانسته به‌دیوار ارتجاع تکیه زدند. روزنامهٔ باختر امروز تحت عنوان "آزادی‌خواهی به‌عمل است نه حرف" به‌حق رهبران حزبی را هشدار داده نوشت: *"آقایان! کاری نکنید که مردم را از خود برانید و همفکران و دوستان را مظنون نمایید. هرکس با شما در جریانات حساس موافقت نکرد کافر حزبی نیست، فاشیست هم نخواهد شد. به‌عقاید پاک احترام بگذارید با خبط و خطا باند سیاه بیست ساله را تقویت نکنید که همین‌طوراز وحشت‌شما با عجله به‌قهقرا قدم بردارند و به‌دیوار ارتجاع تکیه دهند ــ این رفتار*

۱: رهبر، شمارهٔ ۴۳۸ مورخهٔ ۲۳/۹/۱۹.

۲: باختر امروز، شمارهٔ ۳۹۸، مورخهٔ ۲۳/۸/۹ "به سراغ حزب تودهٔ ایران".

شما برای ملت و مملکت خطر بسیار دارد از تعقیب این رویه منصرف شوید . . ."[1]

اعتقاد راسخ ما براین است که هیچ فرد آزادی‌خواه و هیچ مبارز راه آزادی ملتها از قید استعمار و بندگی ، نمی‌تواند تکریم واحترام ملل ستمدیده جهان را به‌مردم و دولت اتحاد جماهیر شوروی و دوستی بی‌شائبه و صمیمانه احزاب ملی و آزادی‌خواه و مدافعان حقوق رنجبران و زحمتکشان را با آن دولت مورد ایراد و اعتراض قرار دهد . ولی این دوستی باید مبتنی براصولی باشد که منافع کلیه ملتها را اعم از بزرگ و کوچک ، پیشرفته و یا عقب‌مانده شاه یا سعد به‌یکسان مورد احترام قرار دهد . محتوی آن اصول مقدسی که همیشه مورد تکریم و تحسین زحمتکشان ، ستمدیدگان و آزادگان جهان بوده و خواهد بود ، عبارت است از :

" اعتقاد و علاقه خلل ناپذیر به آزادی و پیروزی یکدیگر ، احترام عمیق به حقوق و منافع یکدیگر ، نداشتن چشم طمع به‌حاصل دسترنج یکدیگر و کمک بی‌دریغ برای پیشرفت همهٔ زحمتکشان و ستمدیدگان به‌سوی آزادی و ترقی . "

تنها و تنها این چنین دوستی و مودتی شایسته احترام و تقدیس است والا اطاعت و تسلیم برده‌وار را با دوستی بی‌شایبه هیچ وجه تشابهی نیست .

پایان اولین مرحلهٔ مسئلهٔ نفت :

چنان‌که گفتیم دولت ساعد با وجود این‌که مدت ده ماه با شرکتهای آمریکایی و انگلیسی مشغول مذاکره بود و چنان‌چه هیئت اقتصادی دولت شوروی آن‌را غافلگیر نمی‌کرد زمینهٔ اعطای امتیاز به‌آن شرکتها را فراهم کرده بود . به‌محض این‌که نمایندگان دولت شوروی امتیاز نفت شمال را خواستار شدند ، وی حتی از قبول و مطالعه پیشنهاد آن دولت سرباز زد و بلافاصله اعلام نمود که دولت ایران تا پایان جنگ از مذاکره دربارهٔ اعطای امتیاز نفت خودداری خواهد کرد . این رفتار خصمانه و خشونت‌آمیز دولت ساعد به‌حق موجب رنجش دولت شوروی گردید .

جراید و رادیوهای شوروی دولت ساعد را به‌عنوان " کابینه فاشیستی " شدیدا " مورد حمله و انتقاد قرار دادند در حالی‌که دولتهای آمریکا وانگلیس به پشتیبانی وی پرداختند .

فشار سیاسی دولت شوروی از خارج و فشار حزب تودهٔ ایران و جبههٔ آزادی از داخل و امکان بحرانی‌تر شدن اوضاع کشور و عمیق‌تر شدن اختلاف نظر سیاسی بین متفقین ، ساعد را مجبور به استعفا کرد . پس از استعفای ساعد اکثریت نمایندگان مجلس به‌نخست‌وزیری دکتر مصدق اظهار تمایل کردند . ولی دکتر مصدق طی دونامه به مجلس و

۱ : باختر امروز ، شمارهٔ ۴۰۰ ، مورخهٔ ۲۳/۸/۱۱ .

شاه اطلاع داد که مقام نخست‌وزیری را به‌شرطی قبول می‌کند که امکان بازگشت وی به‌مجلس در صورت استعفا از نخست‌وزیری تضمین شود و چون این امر مورد موافقت قرار نگرفت دکتر مصدق از قبول مقام نخست‌وزیری امتناع ورزید و سهام‌السلطنه بیات نخست‌وزیر شد. کافتارادزه، در انتظار روشن شدن وضع هنوز در ایران بود ولی دولت بیات نیز نظر دولت ساعد را در مورد عدم اعطای امتیاز نفت تا پایان جنگ تأیید نمود.

روز یازدهم آذرماه موقع شور در برنامهٔ دولت بیات، دکتر مصدق نطقی ایراد و در پایان نطـق طرحی با دو فوریت تقدیم مجلس کرد. دکتر مصدق ضمن مخالفت با دادن امتیاز به‌علت‌این که "امتیاز دهنده قادر نیست که در آخر مدت صاحب امتیاز را از مؤسسات خارج کند و برطبق امتیاز نامه مؤسسات نفتی را تصرف نماید" استخراج معادن نفت را رأسا" توسط دولت ایران ضروری و لازم شمرد. برای استخراج نفت نیز پیشنهاد نمود که با دولت شوروی وارد مذاکره شده و نفت خود را سلف‌فروشی نماییم و با سرمایه‌ای که آن دولت در اختیار ما می‌گذارد نفت را استخراج نموده و برای مدتی که در قرارداد ذکر خواهد شد نفت را به‌دولت شوروی بفروشیم و برای ادارهٔ تأسسات نفتی متخصصین اداری را از هموطنان خود و متخصصین فنی را از کارشناسان بین‌المللی استخدام کنیم. بدین ترتیب هم اقتصاد کشور رونق خواهد یافت و هم برای کارگران کار پیدا خواهد شد. در مورد "موازنهٔ سیاسی" گفت این موازنه باید "موازنهٔ منفی" باشد و نه "موازنهٔ مثبت" منظور از موازنهٔ منفی این است که به هیچ یک از خواستاران امتیازات نه همسایهٔ شمالی و نه همسایه جنوبی و نه دولت آمریکا امتیاز حدبدی داده نشود و مقصد از موازنهٔ مثبت این است که اگر در جنوب دولت انگلیس امتیازی از ما گرفته، به‌دولت شوروی نیز نظیر همان امتیاز را اعطا کنیم و به‌قول وی "مقطوع‌الیدی برای حفظ موازنه راضی شود که دست دیگر او را هم قطع کنند" سپس طرح ذیل را به‌قید دوفوریت تقدیم مجلس داشته وتصویب‌آن‌را خواستار شد:

"مادهٔ اول ــ هیچ نخست‌وزیر و وزیر واشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا معاونت می‌کنند نمی‌توانند راجع به امتیاز نفت با هیچ‌یک از نمایندگان رسمی وغیررسمی‌دولتهای مجاور و یا نمایندگان شرکتهای نفت وهرکس غیر از اینها مذاکراتی که اثر قانونی دارد بکنند و یا این که قراردادی امضاء نماید.

مادهٔ دوم ــ نخست‌وزیر و وزیران می‌توانند برای فروش نفت و طرزی که دولت ایران معادن نفت خود را استخراج و اداره می‌کند مذاکره نمایند و از جریان مذاکرات باید مجلس شورای‌ملی را مستحضر نمایند.

مادهٔ سوم ــ متخلفین از مواد فوق به‌حبس مجرد از سه تا هشت سال و انفصال دائمی از خدمات دولتی محکوم خواهند شد.

مادهٔ چهارم ــ تعقیب متخلفین از طرف دادستان دیوان کشور محتاج به‌این نیست که

مجلس شورای ملی آنها را تعقیب نموده باشد و اجازه دهد ـ دادستان مزبور وظیفه‌دار است که متخلفین از این قانون را برطبق قانون محاکمه وزراء مصوب ۱۶ و ۲۰ تیرماه ۱۳۰۷ تعقیب نماید."[۱]

و از دولت خواست که وزارت خاصی برای استخراج نفت به‌دست خود تشکیل دهد.

شور درباره‌ٔ طرح مزبور و فوریت‌های آن به‌سرعت انجام گرفت. فراکسیون توده سرگرم بود و تلاش می‌کرد که تصویب لایحه به تأخیر افتد تا امکان مشاوره و اتخاذ تصمیم ممکن گردد، ولی این فرصت به فراکسیون مزبور داده نشد و حتی با درخواست دکتر کشاورز مبنی بر این‌که "پنج دقیقه اجازه بدهند، بدون خارج شدن از مجلس فراکسیونها در مجلس تشکیل شود" تا بتوانیم تصمیمی بگیریم، سر موافقت بعمل نیامد. لایحه با اکثریت تصویب شد. ولی فراکسیون توده در اتخاذ تصمیم مردد بود وبالاخره به لایحه دکتر مصدق رأی موافق نداد.

روز دوازدهم آذرماه ۱۳۲۳ آقای رحیمیان نماینده‌ٔ قوچان طرحی به‌شرح ذیل به مجلس پیشنهاد نموده گفت: "نظر به‌این‌که حفظ منافع عالیه و حقوق ملت ایران از فرایض و تکالیف اولیهٔ نمایندگان محترم است و حفظ منافع ملت و کشور در این است که کلیهٔ روابط اقتصادی و مناسبات ایران با همسایگانش برپایهٔ آزادی و استقلال فکر جامعه باشد و نظر به‌این که مجلس شورای ملی برروی همین اصل دیروز لایحهٔ جناب آقای دکتر مصدق را در باب امتیاز نفت و ممنوع شدن دولتهای ما در اخذ تصمیم نسبت به‌آن با قید دوفوریت تصویب نموده و با تصویب مواد سه‌گانهٔ آن ثابت نموده است که مجلس ایران معتقد است هرگونه امتیازی که در کشور ایران در اوضاع و احوال غیرعادی گرفته شود بی‌اعتبار است و چون خاطر نمایندگان عموم افراد ایرانی آگاه است که واگذاری امتیاز نفت جنوب به‌شرکت دارسی نیز در دورهٔ استبداد و برخلاف مصلحت و رضایت ملت ایران صورت گرفته و کلیهٔ شرایط آن به‌زیان کشور بوده و متأسفانه تمدید و تحدید امتیاز مزبور نیز در زمان دیکتاتوری در موقعی به‌ملت ایران تحمیل شده است که برای مجلس و ملت ایران هیچ‌گونه آزادی فکر و زبان و قلم حاصل نبوده بالنتیجه تجدید و تمدید آن نیز بطور یقین نامشروع و به‌ضرر ایران صورت گرفته و در این معامله اجباری و غیرقانونی ملت ایران به‌شرحی که جناب آقای دکتر مصدق در نطقهای خودشان در مجلس تصریح نموده‌اند میلیاردها متضرر گردیده است نظر به‌عملیات معروضه و نظر به اهمیت موضوع و لزوم حفظ منافع ملی مادهٔ واحده زیر را به‌قید دوفوریت پیشنهاد می‌کنم:

مادهٔ واحده ـ مجلس شورای ملی ایران امتیاز نفت جنوب را که در دورهٔ استبداد به‌شرکت دارسی واگذار شده و در موقع دیکتاتوری آن‌را نیز تمدید و تجدید نموده‌اند

۱: کتاب سیاست موازنهٔ منفی، صفحهٔ ۱۹۹، جلد اول.

به‌موجب این قانون الغامی‌نماید.

" غلامحسین رحیمیان[1] "

آقای رحیمیان پس از قرائت این لایحه خطاب به آقای دکتر مصدق گفت: " من *خواهش می‌کنم که شما آقای دکتر مصدق که به وطن‌پرستی و ایران دوستی معروف هستید و خودتان نیز تمام گفته‌های مرا تصدیق دارید اولین کسی باشید که این طرح را امضاء بفرمایید*". ولی دکتر مصدق از امضای آن امتناع نمود و به‌جز اعضای فراکسیون توده کسی آن‌را امضا ننمود و این طرح به تصویب نرسید. روز ۱۷ آذر ۱۳۲۳ در پذیرایی عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای‌ملی که به‌سفارت شوروی دعوت شده بودند آقای کافتارادزه شرح مذاکرات خود را با آقای بیات نخست‌وزیر بیان نمود. آن مذاکرات شامل نکات ذیل بود:

" ۱ ــ عمل مجلس شورای‌ملی در تصویب طرح قانون مربوط به منع مذاکره در باب امتیاز نفت که بدون شور لازم انجام گرفت یک نوع اشتباه محسوب می‌شود.

۲ ــ اشتباه مذکور در اثر فشار عناصر مخالف دوستی ایران و شوروی از قبیل ساعد و سیدضیاء و سایرین به‌عمل آمده است.

۳ ــ تصویب این‌لایحه با وجود امتیارات خارجی در ایران وفق نمی‌دهد.

۴ ــ دولت شوروی معتقد است که محلس شورای ملی ایران بایستی با تجدید نظر در این عمل اشتباه خود را ترمیم کند ــ ضمنا " آقای کافتارادزه اظهار داشت که البته امتیازی که دولت شوروی از ایران تقاضا نموده جنبهٔ امتیازات سرمایه‌داری نداشته و نمی‌تواند داشته باشد و نتیجهٔ آن ترقی صنایع نفت ایران می‌باشد که ممکن است به‌پایهٔ صنایع نفت شوروی که به‌مدارج عالی رسیده است ترقی نماید. این امتیاز صرف نظر از فوایدی که برای ایران از لحاظ رفع بی‌کاری و ترقیات صنعتی وغیره دارد پس از پایان مدت امتیاز کلیهٔ وسایل و ماشین آلات عینا " به‌ایران واگذار خواهد شد. و نیز آقای کافتارادزه اضافه نمودند که چون در اثر عملی که اخیرا " انجام شده و جنبهٔ خصمانه نسبت به اتحاد جماهیر شوروی از طرف عده‌ای از نمایندگان مجلس در آن مستتر بوده است براشکالات افزوده گردیده، ایشان فورا " به‌مسکو مسافرت خواهند کرد. "[2]

کافتارادزه بلافاصلهٔ بعد از این مصاحبه ایران را ترک نمود.

چگونه لایحه منع مذاکرات دربارهٔ اعطای امتیاز نفت به‌میان آمد و بسرعت تصویب شد؟

هیچ‌کس ادعا نکرد که دکتر مصدق به‌دستور و یا توصیهٔ مقامات سیاسی انگلیسی و آمریکایی این طرح را به‌مجلس آورد. آنچه گفته شد این بود که ارتجاع از وجههٔ ملی وی سوءاستفاده کرد. لکن دکتر مصدق سیاست واقعا " ملی هردولت مستقلی مخصوصا "

۱: داد، شمارهٔ ۳۲۱، مورخهٔ ۲۳/۹/۱۳.

۲: ایران ما، شمارهٔ ۲۹۱، مورخهٔ ۲۳/۹/۲۲.

دولتهای کوچکی نظیر ایران را در عدم واگذاری امتیاز می‌دانست. اتفاقاً "حزب تودهٔ ایران نیز برنامه حداکثر سیاست ملی را در مورد منابع ثروت کشور چنین درک می‌کرد که باید "کلیهٔ منابع ثروت ایران با سرمایه‌های داخلی استخراج و به‌کار افتد."[1] ولی آن‌چنان که گذشت معتقد بود که چون هیئت حاکمه ما غیر ملی است، در چنین شرایطی اجرای سیاست ملی مقدور نمی‌باشد بنابراین باید نیروی دیگری را وارد کشور کرد که در آینده اجرای سیاست ملی مقدور گردد و می‌گفت چنانچه حکومت ملی سرکار آید و در تمام امتیازهای گذشته تجدید نظر نماید" دولت شوروی نیز در صورت نداشتن نگرانی هر امتیازی را لغو خواهد نمود." به‌طوری که ذکر شد نظر اصلی حزب تودهٔ ایران براین قرار گرفت که باید سیاست شوروی را در سیاست ایران وارد کرد و اعطای امتیاز مستمسکی در اجرای این نظر بود.

به‌استناد نامه‌ای که از دکتر مصدق در دست است، وی قبل از طرح لایحهٔ خود در مجلس، نظر نمایندگان دولت شوروی را مبنی بر معاملهٔ انحصاری نفت بدون واگذاری امتیاز استفسار کرده و آنان نظر داده‌اند که" فقط طالب محصول نفت ایران هستند و کیفیت تحصیل آن اهمیتی ندارد." اینک عین نامه را که سندی است تاریخی عینا" نقل می‌کنیم:

" ۲۲ اسفند ماه ۱۳۲۳ ـ جناب آقای ماکسیموف سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی پیغام جنابعالی توسط یکی از هموطنان به‌این جانب رسید و با این‌که تاکنون درک زیارت جناب‌عالی را ننموده‌ام از لحاظ سمتی که در ایران دارید و احترام دولت متبوع شما اجازه می‌خواهم که از تأخیر عرض جواب که علت آن کسالت و پیش‌آمدهای ایام اخیر بوده است کتبا" توضیحاتی عرض کنم تا در نقل قول تحریفی نشود. و عرایض این‌جانب بدون تغییر به‌آن جناب برسد.

راجع به‌نفت شمال که ابتکار پارلمانی اینجانب موجب بدبینی و دلتنگی مأمورین اتحاد جماهیر شوروی گردید و حتی رادیوی مسکو اسناداتی به‌این جانب داد که استحقاق آن‌را ندارم لازم است عرض کنم که به‌دلایل تاریخی و تجربیات تلخی که از امتیازات داریم موکلین من اصولا" باهرگونه امتیازی که راجع به‌منابع ثروت مملکت به‌داوطلبان غیرایرانی در قلمروی ایران داده شود خوشبین نیستند و در جلسهٔ ۱۹ مرداد ماه سال ۱۳۲۳ که بطور ناگهان دولت برای سئوال بعضی از نمایندگان راجع به‌مذاکرات امتیاز نفت با شرکتهای آمریکایی به‌مجلس آمد و یکی از اعضای فراکسیون حزب توده چنین اظهار نمود: " بنده و رفقایم با دادن امتیازات به‌دولت‌های خارجی بطورکلی مخالفیم همانطورکه‌ملت ایران توانست راه آهن خود را احداث کند یقین دارم که با کمک مردم و سرمایهٔ داخلی ما می‌توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج کنیم." چون این بیان مطابق فکر من

۱: رهبر، شمارهٔ ۴۱۸، مورخهٔ ۲۳/۸/۱۱ "برنامه حداکثر و سیاست ملی".

بود لازم دانستم در این باب مطالعات عمیق کنم و از روی مدارک نظریات خود را مستدلا در مجلس بیان نمایم بنابراین مشغول تهیهٔ لایحه‌ای شدم برای این‌که هروقت پیشنهاد امتیاز شرکت‌های آمریکایی در مجلس مطرح شود از آن استفاده نمایم. خوشبختانه ورود جناب آقای کافتارادزه به‌تهران سبب شد که داوطلبان آمریکایی از پیشنهاد خود صرف‌نظر کنند و فرصتی به‌دست نیآمد که نظریات خود را در موضوع معادن نفت ایران در مقام مخالفت با شرکتهای آمریکایی بیان نمایم وقتی‌که مباحثه بین جناب ایشان و کابینهٔ ساعد علنی شد بسیار متأسف شدم از این‌که به‌دوستی ایران و شوروی که برای ایرانیان عوضی ندارد خللی برسد و از محبوبیتی که اتحاد جماهیر شوروی براثر رویهٔ قابل ستایش ارتش سرخ تحصیل کرده است بکاهد و چون معتقدم که اتحاد جماهیر شوروی حق بزرگی برما دارد و ما را از مخاطره حیاتی نجات داده است میل نداشتم ترتیبی پیش آید که از امتیاز شوروی در مجلس عنوانی بشود و این جانب از نظر مخالفت نظریاتی اظهار نمایم این بود که برای جلوگیری از چنین حادثه‌ای در جلسهٔ هفتم آبان ۱۳۲۳ مجلس شورای‌ملی نطق خود را ایراد نمودم و برای این‌که راهی برای مذاکره باز شود طرحی اتخاذ و خاطرنشان نمودم که مخازن نفتی ما بدون این‌که امتیازی داده شود مورد استفاده صنایع شوروی واقع گردد.

اینجانب به‌این ترتیب تکلیف نمایندگی خود را ادا کردم و از این حیث وجدانم آرام بود و از قبول مقام نخست‌وزیری که در آن موقع با اکثریت قریب به‌اتفاق به‌من تکلیف کردند امتناع نمودم و برای عدم قبول دلایلی داشتم که همان وقت اعلام نمودم اما قبول بفرمایید رعایت دوستی ایران و شوروی و ملاحظهٔ این‌که مبادا با عقاید صریحی که نسبت به‌مسئلهٔ نفت اظهار کرده بودم روابط بین دو کشور را دچار بحران کند در تصمیم من بی‌اثر نبوده است ــ در عین حال از وقتی کابینهٔ وقت ساقط شد در این اندیشه بودم که کمک مؤثری در حل مسالمت‌آمیز اختلاف کنم و اطلاع داشتم که می‌خواهند قانونی از مجلس بگذرانند که هرگونه مذاکره در موضوع نفت ایران تا مدتی بعد از خاتمه جنگ موقوف و ممنوع باشد و تشخیص من این بود که مبتکرین این فکر می‌خواهند باب مذاکره را مسدود کنند، در قبال این زمینه به‌نظرم رسید از یکی از نمایندگان مجلس که با محافل شوروی ارتباط داشت نظریات نمایندگان دولت شوروی را استفسار کنم که اگر برای معامله انحصاری خرید نفت حاضر باشند موقع مذاکرات در برنامهٔ دولت پیشنهاد کنم و دولت آن‌را جزو برنامهٔ خود نماید و وقتی که پس‌از مراجعه به مقامات شوروی اطمینان داد که شما فقط طالب محصول نفت ایران هستید و کیفیت تحصیل آن برای شما فرق نمی‌کند هنگام شور در برنامهٔ کابینهٔ بیات در جلسه هفتم آذرماه ۱۳۲۳[1] مجلس شورای‌ملی در ضمن نطق خود طرحی که

۱: برنامهٔ دولت بیات در هفتم آذر ماه مطرح شد و قانون تحریم امتیاز نفت در یازدهم آذر ماه به تصویب رسید.

در مجلس قابل قبول باشد و بتواند مقصود مرا که مبتنی برافکار عمومی ایران است و نظریات شما هردو را تأمین کند تهیه نمودم که منابع معدنی نفت به‌دست‌ایرانی‌استخراج شود و از این‌رو مادهٔ اول طرح من اعطای امتیاز را به‌هریک از دول و یا شرکت‌های خارجی منع می‌کند و برطبق ماده دویم دولت می‌تواند با هردولتی که طالب انحصار خرید نفت باشد و طرز استخراج آن داخل مذاکره شود وبا اطلاع مجلس شورای‌ملی قراردادی که مقتضی باشد منعقد نماید و بسیار خوشوقت بودم که کار بغرنجی که مملکت را دچار تشنج کرده بود به‌این ترتیب تمام و به‌دوستی ایران‌وشوروی خدمتی توانستم بکنم. ولی وقتی که دانستم که مأمورین دولت شوروی اهمیت طرح مرا درک نکرده‌اند و از آن نتوانستند استفاده کنند بلکه تظاهراتی در اطراف آن نمودند که قهراً" به‌مقام معنوی اتحاد شوروی در ایران و بلکه در تمام مشرق ممکن است لطمه بزند و موجب مسرت سایر دول بشود بسیار متأسف شدم.

جناب آقای سفیر! امیدوارم که نفرمایید من به مقام و موفقیت شما بیش‌از خودتان علاقمندم.

علاقهٔ من به موفقیت شما از نظر مصالح ایران است و چنانچه در مجلس علناً اظهار داشتم گذشتهٔ شما ثابت کرده است که هر وقت دولت شوروی از صحنهٔ سیاست ایران غایب شده روزگار ایران تباه شده است! تصدیق بفرمایید که قلوب ملت ایران از معادن نفت گران‌تر و کانی‌تر است که در آن می‌توانید استخراج محبت نمایید.

اگر رویـه پسندیده‌ای که بعد از اشغال ایران ارتش شما و مأمورین شما اتخاذ نموده‌اند تعقیب و قلوب مردم را بیش از پیش مسخر کنید و فریب القاآت سخن چینان را نخورید بین دولتین همکاری و حسن تفاهمی ایجاد خواهد نمود که بازار کسانی که از سوءتفاهم می‌خواهند استفاده کنند از رواج می‌افتد و شما که برای حق و عدالت شمشیر از نیام کشیده‌اید و در ایران خود را طرفدار حق نشان داده‌اید صلاح نیست که غیر از این رویهٔ دیگری اتخاذ فرمایید و مطمئن باشید که با تعقیب این رویه جامعه را شیفته خود خواهید کرد.

جناب آقای سفیر! . . . من که به شما این عرایض را می‌کنم لازم نمی‌دانم که از کاریر سیاسی خود چیزی عرض کنم همینقدر می‌توانم اظهار کنم که در تمام دوره زندگی مصلحت ایران را با هر چیز نتوانستم عوض کنم و هیچ عاملی نتوانسته است مرا از صراط مستقیم منحرف کند از هر چیز صرف‌نظر کردم که با بیدادگری مبارزه کنم حبس و تبعید شده و حتی مواجه با مرگ گردیده‌ام و تمام این مشقات به عقاید راسخ من نتوانسته است خللی وارد کند. من ایران را دوست می‌دارم همانطوری که شما خاک اتحاد شوروی را دوست دارید. باور بفرمایید که آنچه تاکنون در مجلس گفته‌ام و هر قدمی که برداشته‌ام هیچ محرکی جز ایمان و علاقه‌ای که به کشور خود دارم نداشته‌ام ــ عقاید سیاسی خود را مخصوصاً در قسمت

سیاست خارجی ایران در مجلس علناً بیان کرده‌ام و تکرار آن را در اینجا زائد می‌دانم و فقط می‌خواهم به شما اطمینان بدهم که آنچه در زمینهٔ عقاید خود گفته‌ام ندای ایمان و صدای قلب من است و هر کس که بخواهد در رویهٔ من تأثیر کند فقط با یک عملی که به معتقدات من نزدیک باشد می‌تواند مرا شیفتهٔ خود سازد.

و اما راجع به معرفی شخصی که اینجانب را از موافقت شما با فرمول نفت مطمئن ساخت و یکی از اعضای فراکسیون توده است چون به او قول داده‌ام که نام او را نزد ثالثی افشا نکنم از معرفی او به کسی که حامل پیغام بود خودداری کردم لیکن از خود شما نمی‌توانم پنهان کنم.

چون طرف قضیه هستید و او به نام شما توضیحاتی به من داده است بنابراین اگر یکی از کارکنان سفارت که آشنا به زبان فارسی یا فرانسه باشد به من مراجعه کند او را معرفی خواهم کرد! در خاتمه تمنا دارم که آن جناب احترامات فائقه مرا قبول فرمایید.

"دکتر محمد مصدق"[1]

در مورد سرعت تصویب لایحه باید گفت که چند عامل موجب تسریع آن گردید:

به قول روزنامهٔ ایران ما "با پیدا شدن گربهٔ پنج پر موشها فرار کردند" و عوامل و مزدوران آنها در داخل کشور، سید ضیاء و دارو دسته‌اش با مرگ روبرو گشته به تب راضی شدند و در شرایط بحرانی آن روز تصویب لایحه دکتر مصدق راه فراری برای آنها بود.

دکتر مصدق و ناسیونالیست‌ها، به عنوان شعار اصلی خود از آن دفاع کردند. فشار جناح چپ نیز یکی از عوامل تسریع بود. چنان که دکتر رادمنش در مجلس گفت: "...دولت وقتی نمی‌تواند موازنه را حفظ کند باید برود و دولتی بر سر کار می‌آوریم که موازنهٔ سیاسی مملکت را حفظ نماید و اگر این کار نشود، مسئولین امور باید بدانند فردا هر پیش‌آمدی شد مسئول آنها هستند..."[2]

درست است که تصویب این طرح انگلستان را از مقابله با رقیبی بزرگ و خطرناک نجات داد ولی زمینهٔ الغای امتیاز نفت جنوب را نیز فراهم ساخت.

اما در مورد طرح رحیمیان جای انکار نیست که قبل از پایان جنگ جهانی دوم و در حالی که منابع نفت جنوب ایران یکی از مهمترین عوامل استراتژیک متفقین در آن جنگ بود، امکان لغو امتیاز و تصاحب منابع نفت جنوب برای ایران غیر مقدور بود ولی به لحاظ ایجاد زمینه و تجهیز افکار عمومی در لغو آتی امتیاز نفت جنوب و جلب اعتقاد قاطع مردم به لایحه منع مذاکرات دکتر مصدق، امضای لایحه رحیمیان از طرف شخص دکتر مصدق ضروری بود. در توجیه علت عدم امضای طرح مزبور، دکتر مصدق گفت: "... هرقراردادی

۱: کتاب سیاست موازنهٔ منفی، جلد اول صفحات ۲۴۱ — ۲۴۵ نوشتهٔ حسین کی استوان مدیر روزنامهٔ مظفر.

۲: باختر امروز، شمارهٔ ۳۹۶، ۲۳/۸/۷. (توضیح: منظور موازنهٔ مثبت است. یعنی اگر نفت شمال به دولت شوروی داده نشود).

دو طرف دارد و به ایجاب و قبول طرفین منعقد می‌شود. لذا تا طرفین رضایت به الغاء ندهند قرارداد ملغی نمی‌شود..."[1]

و در مذاکره تلفنی با روزنامهٔ داد گفت: "در هر رژیمی هر عملی انجام یابد وقتی طبق مقررات آن رژیم انجام شد معتبر و نافذ است. لذا نمی‌توان قرارداد نفت را لغو کرد بعلاوه باید حرفی زد عملی. دولت انگلستان دولتی است قوی که پشتیبان نفت جنوب است چگونه می‌توانیم با لغو امتیاز دارسی شرکت نفت را از جنوب خارج سازیم..."[2]

ولی تاریخ این گفته‌ها را تکذیب نمود و همین قرار داد بدون رضایت یکی از طرفین، به دست خود دکتر مصدق ملغی گردید. حزب تودهٔ ایران ضمن ادامهٔ راه خود در دفاع از اعطای امتیاز نفت شمال به دولت شوروی لایحه دکتر مصدق را که به شکل قانون درآمده بود به باد انتقاد گرفت و دکتر مصدق را که چند ماه قبل به عنوان "یکی از بزرگترین عناصر ملی و مظهر ارادهٔ ایران" ستوده بود به لحاظ طرح منع لایحه منع مذاکرات نفت، این چنین معرفی نمود: "دکتر مصدق، وکیل مجلسی که تابع اراده خود نمی‌باشد..."[3] و روزنامهٔ رهبر طی سلسله مقالاتی تحت عنوان "سر و ته یک کرباس" به قلم خلیل ملکی نوشت: "طرح آقای دکتر مصدق مذاکرات را از محافل ایران و شوروی به محافلی منتقل می‌کند که روزنامهٔ تایمز پیشنهاد کرده..."[4]

و پیشنهاد وی را راجع به جلب کمک شوروی جهت استخراج نفت شمال به دلایلی که در مقاله "توازن منفی" به قلم خلیل ملکی نوشته شده و قسمت‌هایی از آن ذیلاً نقل می‌شود رد نمود:

"... از آنجایی که در بحث و انتقادات اغلب از ما راجع به سیاست خارجی حزب توده و نظریهٔ آن حزب راجع به امتیاز نفت سؤالاتی می‌شود یک بار دیگر عقیدهٔ خود را راجع به این مسئله به طور خلاصه بیان می‌نماییم. البته هدف ما این است بالاخره ایران بتواند کلیهٔ منابع خود را به دست خود استخراج نماید. ولی در سیاست باید واقع‌بین بود. ما بارها گفتیم که به دست این دولتها و مجلس‌ها نمی‌توان نفت استخراج نمود. مادامی که دستگاه حکومتی ایران به طور کامل از سیاست یک جانبه تصفیه نشده، ملت ایران برای خنثی کردن آن باید از سیاست جهانی استفاده نماید و از سیاست ضد استعماری شوروی حداکثر استفاده را عملی سازد. بنابراین تا موقعی که ایران قادر به الغای کلیه امتیازات نگردیده و برای این که در ضمن عمل خود را از لحاظ فنی و سیاسی مهیای

۱: کتاب سیاست موازنهٔ منفی، جلد اول، صفحهٔ ۲۳۲.

۲: داد، شمارهٔ ۳۲۲، ۲۳/۹/۱۴.

۳: مردم برای روشنفکران شمارهٔ ۲۰، ۲۳/۱۰/۲۲. "یک سند تاریخی"

۴: رهبر، شمارهٔ ۴۳۸، ۲۳/۹/۱۹. توضیح: در آن ایام روزنامهٔ تایمز به دولت شوروی توصیه می‌کرد که لازم است مذاکرات کامل و روشنی میان انگلیس و امریکا در باب نفت ایران انجام دهند.

لغو امتیازات نماید نه فقط ضرری ندارد بلکه لازم است که با علاقمند نمودن دولت شوروی به روابط اقتصادی و تجارتی در ایران بتواند سیاست موازنه را آن طوری که باید عملی نماید.

... فروختن نفت به شوروی یعنی گرفتن قرضه از آن دولت آن طوری که آقای دکتر مصدق پیشنهاد نموده‌اند با دادن امتیاز از لحاظ اقتصادی فرقی ندارد به این معنی که اگر دادن امتیاز نفت به شوروی منافی با استقلال ما باشد گرفتن قرضه به عنوان نفتی که به دست دولتهای بیات باید استخراج شود خطرناکتر از اولی خواهد بود ـ آنهایی که در مسایل اقتصادی و سیاسی مطالعه دقیق دارند می‌دانند که برای ممالک کشورگشا گرفتن امتیاز با قرضه دادن فرقی اصولی ندارد. حتی در بعضی موارد دولت کشورگشا با دادن قرضه می‌تواند فشار بیشتری بیارد تا با تحصیل امتیاز. ولی چون شوروی سیاست کشورگشایی ندارد پیشنهاد قرضه آقای دکتر مصدق را استقبال نکرد ... "[1]

چنانچه حزب تودهٔ ایران ضمن حفظ موضع قبلی خود که رئوس آن به وسیلهٔ دکتر رادمنش در مجلس اعلام گردید رویهٔ خصمانهٔ دولت ساعد را نسبت به دولت شوروی افشاء می‌نمود و به جای دفاع جانانه از واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی و کشانیدن آن تا تقسیم کشور به مناطق نفوذ، الغای امتیاز نفت جنوب را خواستار می‌شد، به دژ واقعی مبارزات ملی ضد استعماری مردم ایران مبدل می‌گردید.

دولت ساعد که به دستور امپریالیسم انگلیس و نظر موافق دولت آمریکا، با همدستی سید ضیاء و دارودسته‌اش عشایر را مسلح نموده، برای تقسیم احتمالی کشور اتحاد عشایر تشکیل داد، به نام شعایر مذهبی و به دست یک عده شیاد به اشاعهٔ خرافات پرداخت، در اصفهان و تبریز اسلحه به روی کارگران کشیده زحمتکشان کشور را به خاک و خون غلطانید و حتی برای سرکوبی کارگران در اصفهان از عشایر مسلح استفاده کرد، مطبوعات آزادی‌خواه را توقیف و تعطیل نمود و نقشه تقدیم تمام منابع ثروت کشور را به امپریالیست‌های انگلیسی و آمریکایی کشید، در نظر مردم ایران به عنوان عامل سرسپردهٔ استعمار شناخته شده بود. ولی روش نادرست حزب تودهٔ ایران، ساعد را تطهیر نمود و به وی، امکان دفاع از خود را داد.

حزب تودهٔ ایران حتی با این روش به محبوبیت و اعتبار دولت شوروی نیز لطمه وارد آورد، زیرا این وظیفهٔ آن حزب بود که درست‌ترین و مناسب‌ترین روش سیاسی را در این مورد به دولت شوروی ارائه نماید.

با نهایت تأسف باید اذعان داشت که حزب تودهٔ ایران در حساس‌ترین لحظات تاریخی کشور، دچار دگماتیسم گردید و شخصیت سیاسی حزب را به حد گروهی که از خود

۱: رهبر، شمارهٔ ۵۱۹، مورخهٔ ۲۴/۱/۸ "توازن منفی".

اراده‌ای ندارند و کورکورانه دنبال یک سیاست بین‌المللی روانند تنزل داد و بدین ترتیب نتوانست راه درستی پیش پای نهضت آزادی ملی ایران قرار دهد.

بدیهی است مبارزین راه آزادی ملت‌ها نمی‌توانند خود را از کمک و همدردی رهروان این طریق، مخصوصاً آنهایی که به استقرار حکومت ملی در کشور خود توفیق یافته‌اند، بی‌نیاز شمارند، و در حقیقت به اتکای همین یگانگی و همدردی است که امکان آزادی ملل کوچک تحقق می‌پذیرد. ولی دفاع نسنجیدهٔ کورکورانه و مستمر از یک سیاست بین‌المللی، به این معنا است که طراحان آن سیاست در همه حال و همیشه مصون از اشتباه و مطلقاً خطا ناپذیرند.

حال آن که چنین منطقی درست مخالف اصول و منطق دیالکتیک است.

رزمندگان طریق آزادی به حق معتقدند که امکان خطا و اشتباه همیشه موجود است. لذا هر روش سیاسی باید با اصول و معیارهای مورد قبول مبارزین راه آزادی زحمتکشان و ستمدیدگان سنجیده شده منطقی‌ترین و کوتاهترین راه نجات ملت‌ها انتخاب گردد.

فقط حسن روشی احتراز از شکست‌های قابل پیشگیری و بهره‌گیری درست از نیروها را به نحو احسن میسر و مقدور می‌سازد.

روش سیاسی دولت شوروی در ایران. قبل از شهریور ۱۳۲۰، حکومت رضاخان و دستگاه تبلیغاتی دروغپرداز وی از دولت شوروی و رژیم آن چنان هیولای وحشتناکی ساخته بود که به قول روزنامهٔ ایران ما "... مردم خیال می‌کردند که مردم اتحاد جماهیر شوروی همه یک کاسکت کهنه بر سر دارند و پیرهنی پاره بر تن و هیچ چیز جز آدمکشی نمی‌دانند ... در تهران می‌گفتند که هر کس دستش پینه نداشته باشد فوراً به وسیلهٔ سربازان سرخ به قتل می‌رسد ... مردم تهران آرزو می‌کردند که ارتش انگلیس زودتر به تهران برسد ... اما چند روز نگذشت که رفتار نوع پرستانه و متین و شرافتمندانهٔ سربازان سرخ شروع به دریدن تارهای پندار کرد....[1]

رفتار متین و شرافتمندانهٔ ارتش سرخ در برابر بدمستی‌ها، تجاوزات، آدمکشی‌ها و دخالت‌های ناروای ارتش انگلیس و امریکا در ایران نمایشگر مکتب و رژیمی بود که آنها را بار آورده است.

یکی دیگر از جراید تهران را ورق می‌زنیم. باختر امروز تحت عنوان "رفتار قشون شوروی در ایران" چنین می‌نویسد: "... ارتش شما با یک حسن انضباط و محبت بی‌ریا و عفت و شرافت اخلاقی در همه جا رفتار کرده‌اند و در این سه سال هرگز پیمان دوستی و عهد برادری را نشکسته، مکتب فضیلت و تقوایی را که گذرانیده‌اند در وطن ما به خوبی

۱: ایران ما، شمارهٔ ۲۵۸، مورخهٔ ۲۳/۸/۱۱ "بهانه به دست مرتجعین ندهید."

آزمایش دادند و شما می‌توانید به چنین سازمان معظم و تشکیلات عظیم و روح بلند سربازان خود افتخار کنید . . . "[1]

هنگامی که مردم فقیر کشور ما در میان شعله‌های قحطی و گرسنگی و بیماری می‌سوختند و غلهٔ کشور از مرزهای جنوبی و غربی ایران بیرون می‌رفت. در آن روزهایی که آگهی اداره غله کرمانشاه را کاپیتان "بیشاب" مستشار انگلیسی و "شبتن" به عنوان ناظر جمع‌آوری غله امضاء می‌کردند[2] و در اثر اقدامات خرابکارانه دکتر میلسپو عامل سرشناس استعمار، در پایتخت کشور ده‌ها نفر از گرسنگی تلف می‌شدند، دولت شوروی که سنگینی عظیم بار جنگ را بر دوش می‌کشید، بیست و پنج هزار تن گندم به ایران تحویل می‌داد. در کشور ما حیثیت و اعتبار، عزت و احترام دولت و ارتش شوروی به اوج خود رسیده بود. مردم حق داشتند ارتشی را که با آنها برادروار رفتار می‌کرد، عفت و شرافت اخلاقی داشت و به کمکشان می‌شتافت گرامی داشته محترم شمارند زیرا آنها در برابر خود ارتشهای انگلیس و آمریکا را نیز می‌دیدند که به چه سان آسایش مردم را سلب می‌کنند و در ملاء عام به زنان دست درازی می‌نمایند. چگونه سربازان سیاه مست آمریکایی در خیابانهای تهران، دیوانه‌وار درشکه سواری و اسب‌دوانی می‌کنند و سربازان هندی چه آسان افراد بی‌گناه را به مسلسل می‌بندند.[3]

و درست همین امر، امپریالیسم و ارتجاع را به وحشت می‌انداخت. زیرا انکار و تحریف آنچه که مردم به تجربه و با پوست و گوشت خود لمس می‌کردند ممکن نبود. محبت و حرمت دولت و ارتش شوروی در قلوب آنها جای می‌گرفت و استعمارگران را جز رسوایی و شکست راهی در پیش نبود.

دولت شوروی با احترام کامل به ملت ایران و بی‌آنکه در توطئه‌های پنهانی امپریالیست‌ها برای غارت منابع ثروت ما شرکت کند مستقیماً به خود ما مراجعه کرده بود. بدون تردید دولت ایران می‌بایست پیشنهاد شوروی را مورد مطالعه قرار می‌داد و سود و زیان آن را در معرض افکار و انظار عمومی می‌سنجید. ولی دولت سرسپردهٔ ساعد چنین نکرد. به محض پیدا شدن هیئت اقتصادی شوروی عرصه بر استعمارگران تنگ شد و آنها نتوانستند سنگرهای استعماری دیگری به دست دولت ساعد در کشور ما بر پا سازند. امپریالیستها و قره نوکران داخلی آنها عقب نشستند و این بزرگترین نتیجه مثبت و پیروزی

۱: باختر امروز، شمارهٔ ۲۹۵– ۲۳/۸/۶.
۲: این آگهی را دکتر مصدق در جلسهٔ ۲۸ ، ۱۳۲۳ مجلس شورا تقدیم رئیس مجلس کرد، کتاب سیاست موازنهٔ منفی، جلد اول، صفحهٔ ۲۲۴.
۳: خبر روزنامهٔ اطلاعات: " جنایت سربازان هندی: ساعت ۷/۵ صبح روز پنجشنبه ۲۲/۱/۲۱ در اثر تیراندازی سربازان هندی چهار نفر مقتول و دو نفر مجروح شدند. شماره ۵۱۴۴. خبر روزنامهٔ نبرد: " روز چهار فروردین مقارن ساعت ۹ در دو کیلومتری تهران پنج نفر روستایی به دست سربازان هندی ارتش انگلیس کشته شده‌اند. " شمارهٔ ۶۰، به تاریخ ۲۴/۱/۹.

درخشانی بود که از ورود هیئت اقتصادی شوروی عاید مردم ایران گردید.

دولت ساعد که برای واگذاری منابع ثروت ما به امپریالیست‌ها ده ماه توطئه می‌چید و نقشه می‌کشید با ریاکاری، دوروئی و بی‌باکی سیاسی موجب تیرگی روابط ما با دولت شوروی و سبب رنجش آن دولت گردید. در این مورد کاملاً حق به جانب دولت و مأمورین شوروی است. ولی هنگامی که موضوع عدم اعطای امتیاز به هیچ یک از پیشنهاد دهندگان مطرح گردید و قانون منع مذاکرات نفت به تصویب رسید، دولت شوروی به صحت و اهمیت پیشنهاد دکتر مصدق چه از نظر منافع ملت ایران و چه به لحاظ حیثیت و اعتبار خود آن دولت پی نبرد بلکه در جریان امر زودرنجی و عصبانیت نشان داد و بالنتیجه بحرانی در روابط دو کشور و در میان مردم ما پیش آمد. دولت شوروی، دولت ایران را برای دریافت امتیاز نفت تحت فشار سیاسی قرار داد و آن را تهدید به قطع روابط سیاسی کرد. حال آن که آن دولت، دولت ایران را، بی‌توجه به ماهیت آن، به رسمیت می‌شناخت و با آن عهدنامهٔ مودت و قرارداد مالی داشت. لذا توسل به فشار سیاسی جهت دریافت امتیاز، با اصل احترام متقابل و حاکمیت ملی مباینت داشت.

این عمل در شأن دولت سوسیالیستی شوروی نبود، دولتی که سابقاً حاضر نبود حتی یک مؤسسه خارجی به نام بانک استقراضی در ایران داشته باشد. آیا می‌توان گفت که چون در آن زمان یک دولت ملی در کشور ما بر سر کار بوده، حکومت شوروی به ملاحظهٔ چنان دولتی از کلیه امتیازات خود صرف نظر کرده است؟

در همان روزها روزنامهٔ ایزوستیا نوشت: "... *دولت ساعد سعی می‌کند استناد بکند به اینکه منظور اساسی موازنه را سرمشق قرار داده و راجع به واگذاری امتیاز نفت نسبت به پیشنهادات اتحاد جماهیر شوروی، انگلستان و ممالک متحده آمریکای شمالی یکسان رفتار کرده است. ولی این استناد قانع کننده نیست. به طوری که معلوم است انگلستان اکنون دارای امتیاز وسیعی در جنوب ایران هست. پس چرا اتحاد جماهیر شوروی باید به پیشنهاد خود راجع به امتیاز نفت در شمال ایران با وجود رد شرایط مفید برای ایران جواب رد بشنود؟*"[1]

و پس از تصویب لایحه دکتر مصدق در مجلس، آقای کافتارادزه اظهار داشت "تصویب چنین طرحی با بودن امتیازات خارجی در ایران مباینت دارد".

ضمناً باید گفت که مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی مردم ایران از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم به بعد اساساً با مبارزه علیه امتیازات خارجی آغاز گردیده و مبارزه با نفوذ و توسعه طلبی بیگانگان گره اصلی مبارزات ملی و ضد استعماری مردم ما بوده و هست. ما در این مورد به تاریخ ایران مراجعه نمی‌کنیم و فقط به یکی از منابع معتبر انستیتوی مناسبات

۱: روزنامهٔ مردم، برای روشنفکران، شمارهٔ ۱۲، مورخهٔ ۲۳/۸/۱۹، به نقل از ایران ما.

بین‌المللی شوروی استناد می‌کنیم :

"... درابتدای امر نفوذ سرمایه‌خارجی درایران ازطریق بازرگانی‌خارجی صورت می‌گرفت. ازآغاز نیمه‌ٔ دوم قرن نوردهم سیاست توسعه‌طلبی دولت‌های‌خارجی درمورد ایران کم‌کم به‌شکل کسب امتیازات برای سرمایه‌گذاری دررشته‌های مختلف اقتصاد کشور و همچنین به‌شکل‌دادن وامهای اسارت‌آور به دولت تجلی نمود. چنین سیاستی را انگلستان شروع کرد..."

سپس روسیه تزاری وارد میدان گردید و "... ورود این دوکشور به‌مرحلهٔ امپریالیستی با تشدید فوق‌العادهٔ توسعه‌طلبی آنها درایران مشخص گشت و سبب گردید که یک سلسله قراردادهای جدید در مورد واگذاری امتیازات با دولت ایران منعقد نمایند..."[1]

حال ببینیم دولت نوبنیاد سوسیالیستی شوروی چگونه سیاست ضدامپریالیستی وضد استعماری خود را به منصهٔ ظهور رسانید و به جهانیان نشان داد که یار و پشتیبان واقعی ملل ستمدیده و استعمار زدهٔ دنیا است.* لنین رهبر عالیقدر اولین‌دولت سوسیالیستی جهان، بی‌توجه به وجود امتیازات متعدد کشورهای امپریالیستی درایران و از آن جمله امتیاز نفت دارسی، کلیهٔ امتیازنامه‌ها و مزایایی را که تزاریسم درایران کسب کرده بود لغو نمود، مطالبات کمرشکن دولت تزاری را از دولت ایران به‌ملت ما بخشید وتمامی‌اموال شرکتهای انتفاعی تزاری را به مردم ایران واگذار کرد.

برای آگاهی از میزان امتیازات کشورهای امپریالیستی در ایران قبل از انقلاب‌اکتبر یک بار دیگر به‌کتاب "توسعه و رشد اقتصادی ایران" نوشتهٔ پالیوکای‌تیس مراجعه‌می‌کنیم :

" قبل از انقلاب کبیر اکتبر... دولت ایران ۳۲ موافقت نامه در مورد واگذاری امتیازات‌گوناگون به کشورهای خارجی منعقد نموده بود که از آن میان ۱۲ امتیازسهم‌روسیه تزاری، ۱۴ امتیاز متعلق به دولت انگلیس و ۶ امتیاز در اختیار دولت آلمان بود".[2]

آیا به جا نیست که سئوال کنیم پافشاری دولت شوروی برای دریافت امتیازنفت‌شمال به استناد وجود امتیاز نفت انگلیس و ایران در جنوب، امتیازی که مظهر توسعه‌طلبی امپریالیسم انگلستان و دژ استعمار در کشور ما بود چه پیوند منطقی و چه وجه تشابهی با سیاست لنینی داشت؟ حقش این بود که دولت شوروی به‌مثابهٔ تکیه‌گاه زحمتکشان جهان و پشتیبان ملل مظلوم و استعمار زده در مبارزه برای کسب آزادی و استقلال ملی اعلام می‌نمود: حال که مجلس و دولت ایران بادادن هرگونه امتیازی به‌بیگانگان مخالف است،

۱: کتاب "توسعه و رشد اقتصادی ایران" نوشته ا.ا. پالیوکای تیس، چاپ مسکو به‌سال ۱۹۶۵، متن‌روسی، منتشره از طرف انستیتوی مناسبات بین‌المللی اتحاد جماهیر شوروی، صفحهٔ ۴.

۲: کتاب "توسعه و رشد اقتصادی ایران"، صفحهٔ ۵، متن روسی.

* دولت شوروی، در ابتدای انقلاب اکتبر برای فریب دادن مردم، ظاهرا "کلیه قراردادهای‌تزاری را لغو نمود. ولی بعدها دقیقا" همان نقش امپریالیست انگلیس را بازی‌کرد. برای‌نمونه، قرارداد نظامی ۱۹۲۱ تاپیروزی‌انقلاب‌اسلامی به قوت خود باقی بود.

ما نه فقط امتیازی از ایران نمی‌خواهیم بلکه کمک و پشتیبانی بی‌دریغ خود را در لغو کلیهٔ امتیازات خارجی در کشور به ملت ایران اعلام می‌داریم. متأسفانه امپریالیست‌های انگلیسی و آمریکایی و ارتجاع داخلی بی‌صبرانه در انتظار چنین فرصتی بودند تا با سوءاستفاده از آن به محبوبیت، اعتبار و شهرت نیک دولت شوروی لطمه زنند و با یادآوری خاطرات بیدادگریهای حکومت تزاری مردم را دچار وحشت و هراس سازند و به دروغپردازیهای خود محملی نو بتراشند.

تاریخ نشان داد که روش دولت شوروی در این مورد نه فقط به ملت ما در گسیختن زنجیرهای اسارت استعماری یاری ننمود بلکه آزادی ما را به تعویق انداخت. از این سیاست به دولت شوروی نیز سودی عاید نگردید و دکتر مصدق حق داشت که بگوید: "قلوب ملت ایران از معادن نفت گرانتر و کانی‌تر است و شما می‌توانید در آن استخراج محبت نمایید".

فصل پنجم

اوضاع سیاسی کشور در آستانهٔ نهضت دمکراتیک آذربایجان

اوضاع سیاسی کشور در آستانهٔ نهضت دمکراتیک آذربایجان

جنگ جهانی دوم در شرف اتمام بود و با پیروزی متفقین و سقوط فاشیزم آزادی و دموکراسی به کشورهایی که زیر چکمه‌های خونین نازیها و مزدوران آنها لگدکوب شده بودند، بازمی‌گشت.

خائنین به وطن، کیسلینگ‌ها[1]، جنایتکاران جنگی و مزدوران محاکمه و مجازات می‌شدند. ولی کشور ما اوضاع و احوال خاص خود را داشت. جوجه فاشیست‌ها و شاگردان مکتب رضاخانی در رأس امور بودند. تمام مقامات حساس کشوری و لشکری به دست آنها بود و چرخهای کشور را می‌چرخاندند. در کشور ما سقوط دیکتاتوری رضاخان، با تصفیهٔ طبقهٔ حاکمه از خائنین و جنایتکاران توأم نبود. با وجود اینکه رژیم رضاخان، یک دیکتاتوری سه ساله بود. ولی متفقین تنها وی را از ایران خارج کردند، دستگاه دیکتاتوری او دست نخورده و به همان وضع سابق باقی ماند. شاید اگر ملت ایران را در انتخاب راه خود آزاد می‌گذاشتند، دستگاه رضاخانی به‌کلی متلاشی می‌شد و دموکراسی واقعی در کشور ما برقرار می‌گردید. ولی متفقین به خاطر تأمین سروری بر فاشیسم، خواهان نظم و آرامش در کشور ما بودند. لذا به منظور عملی ساختن مقاصد جنگی آنها دستگاه رضاخانی در ایران پا برجا ماند و ملت ناچار گردید که ظلم و فشار و دزدی و جنایات این طبقهٔ حاکمه را تحمل نماید.

ساعت ۲۳ و یک دقیقه روز هشتم ماه مه ۱۹۴۵ (۱۷ اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۴) دریاسالار دونیتس به نام فرماندهی عالی آلمان به کلیهٔ نیروهای زمینی، دریایی و هوایی آن کشور فرمان داد که جنگ را موقوف و همه سلاح‌ها و دارایی جنگی خود را به نیروهای متفقین تسلیم نمایند. بلافاصله آلمان صورت مجلس تسلیم بلاشرط را امضاء کرد و بدین ترتیب جنگ جهانی دوم با برجا گذاشتن میلیونها قربانی و میلیونها انسان گرسنه و بی‌خانمان و ویرانه‌های بی‌شمار، روز هفدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۴ پایان پذیرفت.

اینک نوبت تصفیه حساب بین دولتهای غالب، متفقینی که بشریت را از چنگال

۱: سرگرد ویدکون آبراهام لاورتیس کیسلینگ Quisling، افسر نروژی که به شکست نیروی خود و اشغال نروژ به وسیلهٔ نازیها کمک کرد و نام این مرد بزودی در تمام زبانها با واژهٔ "خائن" مترادف شد. ظهور و سقوط رایش سوم صفحهٔ ۷۲۶.

فاشیزم رهانیدند، فرا رسیده بود. ملل استعمار زده نیز دیگر حاضر به قبول استعمار نبودند. مردم ستم‌کشیدهٔ مستعمرات همان سلاحهایی را که علیه فاشیزم به کار برده بودند به سوی اربابان سابق خود نشانه روی کردند. ولی برای مردم کشور ما جنگ تمام نشده بود. زیرا جنگ وقتی واقعاً به پایان می‌رسید و سرنگونی فاشیزم هنگامی احساس می‌شد که "تمام دستگاههای حکومت تصفیه‌گردد. حکومت نظامی الغا شود، جنایتکاران گذشته مجازات شوند. تودهٔ حقیقی ملت از آزادی واقعی بهره‌مند گردیده و در ادارهٔ امور کشور دخالت مؤثر پیدا نمایند."[1]

ملت ما بر سر دو راهی سرنوشت قرار داشت. سید جعفر پیشه‌وری مدیر روزنامهٔ آژیر ماهها قبل از پایان جنگ این پیش بینی را کرده و نوشته بود: *"جنگ خونین جهانی به آخر می‌رسد. کشور ما نیز با خاتمه آن بر سر دو راهی بزرگی قرار خواهد گرفت. ملت ایران یکی از این دو راه را ناچار است انتخاب کند. حد وسط امکان پذیر نیست ... یکی تجدید و احیای دیکتاتوری، ظلم و جور، تعدی و قتل و جنایت و ادبار، دیگری آزادی، تکامل و ترقی و عدل و داد را در پیش دارد.... اگر ارتجاع غلبه کرد و ما را به راه اولی بکشاند نتیجه جز اضمحلال ملت و محو استقلال مملکت نخواهد بود. اگر راه دوم را توانستیم پیش بگیریم حتماً به ساحل نجات خواهیم رسید".*[2]

ولی ارتجاع به‌مدد اربابان انگلیسی و آمریکایی خود از مدتها قبل پشت سنگرها جای گرفته و آمادهٔ یورش به آزادی و دموکراسی بود وبه‌حق پیشه‌وری می‌نوشت: *"...اگر کار بدین منوال پیش برود غیر از انقلاب چارهٔ دیگری نیست."*[3]

آغاز سال ۱۳۲۴ با یورش عمومی ارتجاع مشخص می‌گردید. روز هفتم فروردین ماه، عده‌ای از چاقوکشان و مزدوران سیدضیاء با حمایت علنی مأمورین انتظامی به کلوب حزب تودهٔ ایران و اتحادیه کارگران اصفهان حمله کرده پس از ضرب و جرح مسئولین حزب و اتحادیه و غارت اثاث و لوازم کلوب، در و پنجره محل را به‌آتش کشیدند در حالی‌که شهراصفهان درمحاصرهٔ تفنگداران بختیاری بود. این اقدام هشداری بود به کلیهٔ آزادی‌خواهان کشور. شفق ارگان رسمی حزب ایران تحت عنوان " وقایع اصفهان یا تهدید دموکراسی " چنین نوشت:

" احزاب سیاسی ایران! آزادی‌خواهان ایران! خطر بزرگی شما را تهدید می‌کند. اگر در مقابل حمله به حزب توده ساکت بنشینید، بزودی نوبت حزب ایران خواهد رسید. اگر گذاشتید امروز خانهٔ یک اتحادیه کارگران را غارت کنند، فردا قلم هر آزادی‌خواهی را خواهند شکست. پس فردا دهان هروطن‌پرستی را خواهند دوخت. هوشیار باشید که در

۱: داد، شمارهٔ ۴۴۵، مورخهٔ ۲۴/۲/۲۳، سرمقاله.

۲ و ۳: آژیر، شماره ۱۷۲، مورخهٔ ۲۳/۵/۵، از مقالهٔ "خائنین کشور ما را به کجا می‌کشانند؟"

پشت درهای خانهٔ کارگران اصفهان هیولای مهیب دیکتاتوری پنهان است."[1]

روز ۲۴/۱/۲۹ کابینهٔ بیات بعد از دوماه سقوط کرد و کابینهٔ حکیمی روی کار آمد. حزب توده برای هنگام طرح برنامهٔ دولت حکیمی پیشنهاد کرد که "مملکت باید به‌دست دولتی اداره شود که آن دولت یک دولت ائتلافی باشد، نه ائتلافی از مجلس، یک دولت ائتلافی از ملت.

... دولت ائتلافی که متکی به ملت باشد که خارج از مجلس باشد... شعار آن دولتی که باید برسرکار بیاید و یکروزی خواهد آمد باید این باشد:

آزادی برای همه ـ نان برای همه ـ فرهنگ برای همه ـ بهداشت برای همه"[2]

البته پیشنهاد درخشان و خوبی بود اما غیر عملی. زیرا سالها قبل دکتر ارانی گفته بود "حق گرفتنی است نه دادنی." ارتجاع برای محو آثار دموکراسی به‌مانند مار زخم خورده‌ای دندان تیز کرده بود. ارتجاع می‌خواست که نهال آزادی را از ریشه بخشکاند و سکوت مرگ‌افکار و عقاید را در سراسر کشور حکمفرما سازد. ولی کابینهٔ حکیمی، دولت مورد نظر استعمارگران نبود. لذا حکیمی به‌عنوان "محلل" روی کار آمد و با یک‌ماه‌نتوانست رأی اعتماد بگیرد و بالاخره روز ۲۴/۳/۱۴ سقوط کرد. روز یازدهم خرداد ماه، اکثریت نمایندگان مجلس که سرسپردگی آنها به استعمارگران برهمگان آشکار بود، با نهایت بی‌شرمی وقاحت محسن صدر[3] (صدرالاشراف) دژخیم باغشاه را به نخست‌وزیری انتخاب نمودند و فردای آن‌روز "دست خط ملوکانه" دایر به نخست‌وزیری وی "شرف‌صدور" یافت. نامهٔ حزب ایران دربارهٔ انتخاب محسن صدر به نخست وزیری می‌گوید: "... اگر تا کنون فساد در پشت پرده عمل می‌کرد، امروز علنا" حکومت را عهده‌دار شده است. اگر تاکنون سلب آزادی، چپاول و غارت در خفا ودر لفافهٔ "مصالح کشور" انجام می‌گرفت، امروز آزادی کشان و غارتگران، دولت رسمی ایران‌را تشکیل می‌دهند.

هموطنان عزیز! ... صدرالاشراف نخست وزیر ایران است. صدرالاشراف آن‌کسی که مشروطه‌طلبان ایران را در باغشاه به‌دار آویخت، سرنوشت مشروطهٔ ایران را در دست گرفته است. هموطنان عزیز! استقرار صدرالاشراف در رأس مشروطهٔ ایران نه تنها تهدید برآزادی‌است بلکه توهین به کشتگان آزادی ماست.

هموطنان عزیز! هروقت طبقهٔ حاکمه علیرغم افکار عمومی عمل می‌کند برای این است

۱: شفق، شماره ۴۱، دورهٔ دوم مورخهٔ ۲۴/۱/۱۳.

۲: از نطق دکتر کشاورز در مجلس‌شورای ملی، مورخه ۲۴/۳/۲، رهبر، شمارهٔ ۵۶۶، مورخهٔ ۲۴/۳/۴.

۳. محسن صدر (صدرالاشراف)، عنصر ننگینی بود که پس از به توپ بستن مجلس و توقیف یک عده از سرشناس‌ترین آزادی خواهان به جرم مشروطه‌خواهی و به زنجیر کشیدن آنها در باغشاه داوطلبانه حاضر شد استنطاق محبوسین را بعهده بگیرد. حال آن که در آن موقع هیچ ایرانی با شرفی حاضر نبود چنین عمل خائنانه‌ای را بپذیرد. صدر با شیدای غیرانسانی آزادیخواهان را تحت شکنجه قرار داده آنان را به دیار نیستی فرستاد. در دورهٔ رضاخان وزیر عدلیه بود و به دست او املاک مردم غصب و به ملکیت دیکتاتور درمی‌آمد.

که مضطرب وبیمناک شده است. طبقهٔ حاکمهٔ مضطرب چون مار زخمی است! اگرکلهاش را نکوبید از زهرش مصون نخواهید بود. دولت صدرالاشراف دندان مار زخم دیده است. دولت صدرالاشراف حمله علنی به آزادی و دموکراسی است."[1]

اعلامیهٔ حزب تودهٔ ایران نیز حاکی است که: "آزادی در خطر است!

ایرانیان، وطن‌پرستان، آزادی‌خواهان روی سخن ما با شماست، صدرالاشراف مستنطق باغشاه، دژخیمی که به امر محمدعلی شاه بهترین فرزندان این کشور را به خاک و خون کشید، جلادی که بنابرفتوای او حکم اعدام ملک‌المتکلمین‌ها، یحیی میرزاها و عدهٔ زیادی از زنجیری‌های باغشاه صادر گردید، وزیر عدلیه رضاخان که هزاران ملک مردم را به نام قانون و به‌زور تلبیس مختاری برای ولی‌نعمت و مخدوم خود قباله نمود، بنابر تصمیم اکثریت فاسد و نفع پرست مجلس و تحمیل مقامات بیگانه به‌نخست‌وزیری تعیین گردید... ایرانیان! روز جانبازی و فداکاری است. سرنوشت مشروطیت بسته به‌اقدامات شماست. حزب تودهٔ ایران با کلیه نیروهای مادی و معنوی خود و به‌انتظار عموم زحمتکشان و روشنفکران آزادی‌خواه ایران، با این حکومت مستبد فاسد مبارزه می‌کند.

بگذار آزادی و استقلال ایران یک‌بار دیگر به قیمت جان با شهامت‌ترین فرزندان این آب و خاک تأمین شود و خاک‌مقدس میهن از خون آزادگان این کشور گلگون گردد."

"... ما کلیهٔ احزاب آزادی‌خواه ایران را برای تشکیل جبههٔ واحد ملی و مبارزهٔ بی‌رحمانه برعلیه کابینهٔ مشئوم باغشاه دعوت می‌کنیم و یقین داریم در این نبرد پرافتخار، پیروزی قطعی نصیب ملت ایران خواهد شد."[2]

صدرالاشراف بدنام‌ترین و منفورترین عوامل استعمار را در کابینهٔ خود جا داده بود و با وجود این‌که علاوه بر فراکسیون توده، شانزده نفر از اعضای فراکسیون آزادی، ۱۲ نفر از طرفداران دکتر مصدق و ۱۸ نفر از فراکسیون ملی و منفردین به‌روش اکثریت اعتراض نموده و دست به ابستروکسیون زدند. ولی کابینهٔ صدر به‌استناد "فرمان همایونی" بی‌آنکه از مجلس رأی اعتماد بگیرد به فعالیت غیرقانونی خود ادامه داد و فقط پس از ۴۵ روز توانست با حیله و نیرنگ و دادن قول استعفا به اقلیت جهت حاضر کردن آنها در مجلس، از طرفداران خود رأی اعتماد بگیرد. ــ اعمال گستاخانه ارتجاع و خطراتی که همهٔ آزادی‌خواهان را تهدید می‌نمود، زمینهٔ عملی اتحاد کلیه وطن‌پرستان و آزاد مردان را فراهم ساخته بود. ولی موانعی برسرراه این اتحاد وجود داشت که به‌نظر ما بدرستی از طرف حزب ایران تشریح شده است.

روزنامهٔ شفق ارگان رسمی حزب ایران می‌نویسد: "چه هدف مشترکی باید مردان خیرخواه و آزادی‌خواه ایران داشته باشند؟ ــ حفظ استقلال کامل ایران، تقویت دموکراسی،

۱: از اعلامیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب ایران، شفق، شمارهٔ ۹۸، مورخهٔ ۲۴/۳/۲۰.

۲: از اعلامیه کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، رهبر، شمارهٔ ۵۷۷، مورخهٔ ۲۴/۳/۱۷.

تربیت مردم و تقویت قوای مولد ثروت . ـ موانع اتحاد آزادی‌خواهان ایران چیست؟

شرط ابتدایی همکاری تمام‌آزادی‌خواهان ایران این است که کسانی که رهبر فکری آنها هستند موقتاً " دست از مجادله بردارند و هم خود را برای تبلیغ و اشاعه اصول ساده و مختصری که متفق علیه همهٔ آنهاست، مصروف دارند و عقاید خشک و جامدی را که در حقیقت جلوهٔ ثانی جمود مذهبی قرون وسطی است، کنار بگذارند.

شرط دوم امکان اتحاد آزادی‌خواهان آن است که فعلاً " در سیاست خارجی روشی اتخاذ کنند که فقط منفع ایران باشد. بدین طریق اگر از میدان مبارزهٔ عوامل استفاده خارج شوند، تأمین و تضمین منافع دیگران، در ضمن منافع ایران مانعی ندارد. سیاستی که برای " ایران " باشد، در عین این‌که مانع نفوذ سیاست خارجی است حافظ منافع دولتهای همجوار است.

اگر این دومانع مرتفع شود، اتحاد آزادی‌خواهان ایران به‌خودی خود عملی خواهد شد.[1]

بدین ترتیب اوضاع سیاسی کشور چنین خلاصه می‌شد:

صدرالاشراف جلاد مشروطه‌خواهان، نخست‌وزیر" دولت مشروطهٔ ایران" بود ـ مسلح و متحد ساختن عشایر به تمام قوا دنبال می‌شد و مأمورین سیاسی دولت انگلیس "تراکتور و معارف" زنانکارانه را کنار گذاشته، خود رأساً " و بی‌هیچ‌گونه پرده‌پوشی ترتیب کارها را می‌دادند چنانچه در تیرماه همان‌سال مأمور سیاسی دبیر سفارت انگلیس و کلد کنسول انگلیس در اصفهان کنفرانسی با حضور صمصام‌السلطان بختیاری ـ خسرو قشقایی ـ ضارم الدوله ـ نمایندهٔ قوام‌الملک شیرازی و عده‌ای دیگر از سران عشایر در جهانگیر محال تشکیل دادند تا رشته‌های الفت و اتحاد سران عشایر را برای از بین بردن آخرین " تشنجات" آزادی‌خواهی و دموکراسی استوارتر سازند.[2] در شمال نیز خوانین ذوالفقاری ـ افشار ـ بیگدلی ـ اصلانلو جهانشاهلو ـ محمدلو ـ قجر ([illegible]) از طرف دولت مسلح شده بودند.

سرلشگر ارفع که به‌قول ترنیب درچنانی مادر انگلیسی داشت و خود زبان فارسی را نمی‌دانست در مقام ریاست کل ارتش قرار گرفته بود، چاقوکشان سیدضیاء با پشتگرمی نیروهای انتظامی به‌ضرب و جرح و غارت و کشتار آزادی‌خواهان سرگرم بودند، فرمانداری نظامی اختناق کم سابقهٔ مطبوعاتی ایجاد کرده بود و بحران اقتصادی سراسر کشور را در آتش فقر و بیکاری می‌سوزاند و به‌قول دکتر کشاورز عضو فراکسیون توده، ارمغان طبقهٔ حاکمه به‌ملت ایران " فقر و جهل و ترس" بود.[3]

۱: شفق، شمارهٔ ۵۱، مورخهٔ ۲۴/۱/۲۶.
۲: رهبر، شمارهٔ ۵۹۳، مورخهٔ ۲۴/۴/۶ و شمارهٔ ۶۱۲، مورخهٔ ۲۴/۴/۳۱.
۳: از نطق دکتر کشاورز در جلسهٔ مورخهٔ ۲۴/۳/۲ مجلس شورای ملی.

حتی روزنامهٔ تایمز انگلستان نوشت: " در عرض چهار سال مجلس شورای ملی ایران حتی یک قانون به نفع طبقهٔ سوم تصویب نکرده است. اگر هم یک ماده به‌نفع این طبقه از مجلس گذشته باشد، چون اجرای آن به‌دست اشخاص رشوه‌خوار و خائنین سپرده شده اینک به‌قدری در عمل سوء استفاده‌ها کرده‌اند، به‌قدری قانون را این‌ور و آن‌ور نموده‌اند که اجرای مادهٔ واحده به‌شکل دیگری که کاملا " جنبهٔ اجحاف وتعدی را دارد درآمده است..."[1]

" ... امروز هیچ چیز در ایران شباهت به دموکراسی ندارد و حتی می‌توان گفت که کشور ایران بویی از دموکراسی نبرده و اگر اوضاع بدین نحـو بگذرد و طبقهٔ حاکمه تغییر ماهیت ندهد نمی‌توان گفت که ایران به‌صورت یک دولت دموکراسی واقعی درآید... "[2]

اما محمدرضاپهلوی از مخالفت مجلس با نخست‌وزیر مورد نظر وی، دلخوشی نداشت و از این که نمی‌تواند مجلس را منحل کند بسیار متأسف بود. موری سفیر آمریکا در ایران، در این باره به وزارت امور خارجهٔ آمریکا چنین می‌نویسد: " روز ۱۳ جولای (۲۲ تیرماه ۱۳۲۴) به‌نا‌هارخصوصی‌حضورشاه‌دعوت‌داشتم و به‌غیر از وزیر دربار (علاء) شخص دیگری نبود.

شاه ضمن مذاکرات مفصلی، نظرات خود را با صداقت به‌این شرح بیان داشت:

۱ ــ تغییر پی درپی کابینه و دولتهای ضعیف وسیلهٔ مجلس عاقبت خوشی ندارد. شاه بسیار متأسف است از این که قدرت ندارد مجلس را منحل نماید و در واقع قدرت قانونی شاه کمتر از مونارشی‌های اروپایی است.

۲ ــ ایران به نخست‌وزیر مقتدری احتیاج دارد. اگر شاه چنین شخصی را سرکار بیاورد، از طرف حکومت شوروی به‌عنوان ارتجاع فاشیستی مورد حمله خواهد بود.

... علاء گرچه چندین مرتبه عقیدهٔ خود را بیان داشته گفت که در موقعیت حاضر شخصی مثل قوام‌السلطنه لازم است، شاه به‌این‌پیشنهاد روی خوش نشان نداد... "[3]

موری سفیر کبیر آمریکا در گزارش دیگری می‌نویسد: در ملاقاتی که با شاه داشتم وی گفت " انگلیسیها به‌من پیشنهاد کرده‌اند که مجلس را تعطیل کنم " و از ما خواست که در ایران با انگلیسیها همکاری نماییم. " نکتهٔ مهم دیگری که شاه بیان داشت این است که او گفت به تجربه دریافته‌ام که چهل سال طول می‌کشد تا مردم مملکت من یاد بگیرند، چگونه خودشان به‌خودشان حکومت نمایند. "" ... شاه سعی می‌کرد مرا قانع کند که از حکومت فردی او بدون مجلس حمایت کنیم. من از فرصت استفاده کرده به‌او یادآور شدم، با

۱: آذربایجان شمارهٔ ۲۳، مورخهٔ ۲۴/۷/۱۲ از تایمز به قلم یکی از خبرنگاران انگلیسی که چهار سال در ایران اقامت داشته. (خلاصهٔ مقالهٔ تایمز)

۲: ارس به جای ایران ما، شمارهٔ ۱۲۹، مورخهٔ ۲۴/۷/۱۸ و شمارهٔ ۱۳۰ مورخهٔ ۲۴/۷/۱۹.

۳: اسناد وزارت خارجهٔ امریکا، سال ۱۹۴۵، جلد هشتم صفحات ۲۸۶ــ ۲۸۷ چاپ واشنگتن ۱۹۶۹.

تجربه‌ای که طی سالها آشنایی به امور ایران دارم، معتقدم که مجلس ایران با تمام نقایصی که دارد در سالهای اخیر در مواردی که دولت و دربار کوتاه آمده‌اند، از منافع ملی ایران در مقابل خارجی‌ها دفاع کرده است..."[1]

ولی در آن‌زمان به‌علت نیرومندی نهضت آزادی در کشور، به پایمال کردن قانون اساسی و به‌دست آوردن قدرت انحلال مجلس توفیق نیافت و این آرزوی شاه و اربابانش پس از سرکوبی نهضت آزادی در ایران عملی گردید.

موضع ارتجاع بعد از پایان جنگ جهانی دوم:

ارتجاع جهت تسلط و تحکیم قدرت خود با تمام قوا به‌حفظ وضع حاضر می‌کوشید و این کوشش خود را به‌تمام معنی‌ میهن‌پرستی قالب می‌زد. دخالت امپریالیستها به‌خصوص دولت انگلیس در امور کشور ما برای مرتجعین امری بود عادی. اصولا" مأمورین سیاسی انگلیسی و آمریکایی برای آنها بیگانه به‌حساب نمی‌آمدند. آنها همیشه "ارباب" و "صاحب" بودند و مرتجعین غلامان حلقه به‌گوش. فقط وقتی فریاد عناصر ارتجاعی گوش فلک را کر می‌کرد که جزیی دخالتی از طرف مأمورین شوروی مشاهده می‌گردید.

استعمارگران و نوکران آنها می‌دانستند که برای حفظ وضع حاضر، محو آثار دموکراسی، تعطیل احزاب و اتحادیه‌ها، توقیف روزنامه‌های مستقل و آزادیخواه و برقرار ساختن دیکتاتوری مجددی ضروری است و تنها سدی که در برابر انجام مقاصد آنها قرار داشت، وجود نیروهای نظامی شوروی در کشور ما بود. و چون ارتجاع ضمن اعمال شدیدترین فشارها جهت سلب آزادیهای دموکراتیک به فریب و تحمیق مردم نیز احتیاج داشت، لذا به‌منظور نیل به‌مقاصد خود شعار "تخلیه فوری کشور از نیروهای بیگانه" را به‌عنوان پرچم مبارزه برافراشت.

مفهوم این شعار در نظر آنها خروج هرچه زودتر نیروهای شوروی از ایران بود. زیرا با وجود دربار سلطنتی ایران، با وجود سیدضیاء و دارودسته‌اش و اکثریت مزدور نمایندگان مجلس، با بودن عشایر مسلح که عوامل استعمار سرکردگی آنها را به‌عهده داشتند، و با بودن فراماسونها و سایر دست پروردگان استعمار، بوجود نیروهای نظامی انگلیس در کشور ما احتیاجی نبود. و درست به‌همین دلیل سیدضیاءالدین طباطبایی پیش از همه فریادهای "وطن‌پرستانه" راجع به تخلیه ایران سرمی‌داد.

برابر پیمان اتحاد ایران و متفقین، انگلستان و شوروی تعهد کرده بودند که شش ماه بعد از پایان جنگ ایران‌را تخلیه نمایند. حال چرا درخواست تخلیه نیروهای متفقین بلافاصله بعد از پایان جنگ و قبل از رسیدن مهلت مقرر به‌میان کشیده شد؟ علت امر

۱: اسناد وزارت خارجهٔ امریکا، سال ۱۹۴۵، جلد هشتم صفحات ۲۸۴-۲۸۵ چاپ واشنگتن ۱۹۶۹.

پرواضح است.

مرتجعین می‌دانستند که" با بلند کردن این صدا، فریاد و نالهٔ توده‌های رنجدیدهٔ ملت برای رهایی از نفوذ شوم ارتجاع تحت‌الشعاع قرار خواهد گرفت. با عنوان کردن خطر استقلال، پایهٔ قدرت خود را برجسد ملتی نیمه‌جان استوار خواهند ساخت، توجه عموم را از مسایل حیاتی و حقایق امور منحرف کرده به‌محمولات وقیحانهٔ خود معطوف خواهند داشت و خود فارغ و آسوده از این معرکه بیرون جسته و برای فردا مهیای زنجیر کردن ملت خواهند شد.

به‌همین جهت سعی داشتند طوفانی از "احساسات" برای خاطر "معنویات" به‌وجود آورند تا توده‌های مردم را به‌دست این توفان بسپارند و خود از میانه جان به‌در برده و تمام مادیات و معنویات را به‌خود اختصاص دهند. این است منظور اساسی از بزرگ کردن موضوع و سنگ تخلیه ایران‌را به سینه زدن."[1]

از طرف دیگر در حالی‌که نیروهای ارتجاعی در سنگرهای خود آمادهٔ نبرد بودند، قوای آزادی‌خواهان دچار پراکندگی بوده و هیچ‌گونه آمادگی برای مبارزه نداشتند. لذا ارتجاع می‌کوشید که فرصت سازمان‌دهی و تجهیز برای قوای آزادی و دموکراسی داده نشود تا پیروزی سهل و آسان به‌دست آید. ارتجاع این موقعیت خود را در تمام حوادث بعدی کشور نیز حفظ کرده زیر ماسک وطن‌پرستی پنهان شد. و با استفاده از اشتباهات آزادی‌خواهان فریاد" وا وطنا" سرداد و وجهه دروغین" میهن‌پرستی و مدافع منافع وطن" کسب کرده قدرت شوم خود را برملت ما مسلط ساخت.

موضع آزادی‌خواهان بعد از پایان جنگ:

پس از اشغال ایران، متفقین به‌ما گفتند که ایران زنجیر رابط ماشین جنگی آنهاست. لذا باید سکون و سکوت در اینجا حکمفرما باشد تا با حفظ ارتباط جهت حمل مهمات بتوان برخصم قوی دست یافت. حزب تودهٔ ایران با توجه به‌این نظر و محترم شمردن "ملاحظاتی " که دولت شوروی مخصوصا" تا قبل از گشایش جبههٔ دوم از متفقین خود داشت، در اقداماتش کوتاه آمد و بعضی اوقات با هیئت حاکمه سازش نمود. حزب توده برای حفظ آرامش پشت جبهه شوروی و پرهیز از برانگیختن سوءظن بریتانیای کبیر و ایجاد اختلاف بین شوروی و انگلستان " اجازهٔ تشکیل حزب در نواحی نفت خیز جنوب را نداد و تنها با تأسیس اتحادیه‌های صنفی شورای متحده موافقت کرد و تشکیل این اتحادیه‌ها نیز کاملا" از روی ابتکار کارگران و رهبران محلی بود... حتی اعتصاب معروف آبادان تنها به ابتکار کارگران محل بود و از طرف کمیتهٔ مرکزی و شورای متحده مرکزی از این عمل

۱: رهبر، شمارهٔ ۶۴۴، مورخهٔ ۲۴/۹/۸ از مقالهٔ "ایران باید تخلیه شود" به قلم د. نامور.

جلوگیری شد. دکتر رادمنش و دکتر جودت به‌نمایندگی از مرکز به آبادان رفته و اعتصاب را خاتمه دادند..."[1]

جبههٔ واحد ضداستعمار که با تشکیل جبههٔ آزادی داشت به‌مرحله عمل نزدیک می‌شد در اثر جنجالی که بر سر "امتیاز نفت شمال" برخاست، عملاً" متلاشی شد و فقط طرفداران حزب توده‌ٔ ایران در آن باقی ماندند. درست است که حزب توده تظاهرات و میتینگ‌های عظیمی را رهبری می‌کرد ولی برای گذشتن از مرحله حرف به عمل و اقدام به تحول اساسی و سرنگون ساختن ارتجاع، نه کادری تربیت کرده و نه توده را مجهز نموده بود. حال آن‌که اقدام بدین کار با آرامش نسبت جبهه منافاتی نداشت. عدهٔ محدودی از آزادی‌خواهان هم در حزب ایران جمع شده بودند. حزب ایران نیز با وجود اصالت آن قدرت عمل نداشت. لذا هنگامی که جنگ در شرف اتمام بود و ساعت سرنوشت نزدیک می‌شد، نه حزب توده‌ٔ ایران و نه سایر آزادی‌خواهان هیچ‌گونه آمادگی عملی برای مقابله با ارتجاع را نداشتند.

با وجود این‌که مطبوعات حزب توده‌ٔ ایران شعارهای ذیل را به‌میان مردم می‌بردند:

" *مقاومت عملی و قیام برعلیه ظلم و بیدادگری نه تنها حق مشروع هرشخصی است، بلکه از وظایف مسلمهٔ افراد به‌شمار می‌رود.* — رهبر شماره ۵۷۰ — ۲۴/۳/۹"

" *مشروطیت ایران که به قیمت خون پدران و برادران با شهامت ما وبه‌قوهٔ قیام عمومی ملت تحصیل شده است، در صورت لزوم به نیروی قیام حفظ خواهد شد*" رهبر شماره ۵۷۹ مورخهٔ ۲۴/۳/۲۰

" *ما حرف را با حرف و مشت را با مشت جواب خواهیم داد.*" رهبر شماره ۶۰۸ مورخهٔ ۲۴/۴/۲۶.

ولی این شعارها ضامن اجرایی نداشت. حزب تودهٔ ایران به اتکای چه نیروی سازمان یافته‌ای می‌خواست دست به قیام زند و از مشروطیت دفاع نماید؟

اما در این‌که مردم دیگر نمی‌خواستند وضع سابق تکرار شود و هیئت حاکمهٔ فاسد موجود به حکمرانی خود ادامه دهد، هیچ شک و تردیدی نیست.

رهبر تحت عنوان "هنگام کار است، آزادی‌خواهان و زحمتکشان برخیزید"، وضع زندگی و روحیات مردم را چنین توصیف می‌کرد: " *همه جا عصبانیت حکمفرماست، همه کس از زندگی خود و از وضع اجتماعی ناراضی است. همه از افسردگی آزادی‌خواهان و سکوت مبارزین احساس کسالت می‌کنند، همه کس دنبال حرکت و جنبشی می‌گردد. وقتی بالای روزنامهٔ رهبر، مانند شعاری نوشتیم " ما حرف را با حرف و مشت را با مشت جواب خواهیم داد!" پس چرا حرکت نمی‌کنیم؟! کارگر از مشقت کار و سختی معیشت خسته شده است،*

۱: "برخورد آراء و عقاید" نوشتهٔ خلیل ملکی، صفحات ۱۲ و ۱۳.

دهقان از جور وبیداد ارباب به‌جان آمده است، کارمند از سنگینی بار زندگی عاجز و درمانده است. همه احساس می‌کنند که زندگی برایشان غیرقابل تحمل است و همهٔ تقصیر را از طبقهٔ حاکمه و رژیم منفور آن می‌دانند.

دیگر آن سرگیجه و ابهامی که پس از رفتن رضاخان برمردم مستولی شده بود برطرف شده است، توده‌های ملت که ماهیت رژیم رضاخانی و حقیقت رژیم بعد از شهریور را فهمیده‌اند.

اینک راه نجات خود را روشن می‌بینند و دیگر حاضر نیستند به‌هیچ وجه اختیار خود را در دست این هیئت حاکمه پوسیده باقی گذاشته و به‌همان رژیم مستبدهٔ رضاخانی که ماسک برصورت زده است تن در دهند. همه جا صحبت از یک قیام ملی برای رهایی از بدبختی و مفاسد رژیم کنونی است...

برخیزیم و پرچم آزادی و سعادت ملی را به پیروزی رهبری کنیم![1]

اکثریت آزادی‌خواهان معتقد بودند که یک قیام و انقلاب ملی در شرف وقوع است. از آن‌جمله روزنامهٔ ایران ما که یکی از معتبرترین روزنامه‌های آزادی‌خواه بود نوشت:

"صدر، زمینهٔ یک انقلاب و قیام ملی را آماده می‌کند... در خصوص انقلاب باید گفت که هروقت پرچم انقلاب در هرگوشهٔ کشور ما به اهتزاز درآید به‌نفع و پیروزی طبقات رنجبر و روشنفکر خواهد بود و ما ازاین حیث که اغلب نمایندگان اکثریت وسیلهٔ آقای صدر زمینهٔ یک انقلاب و قیام ملی را آماده می‌بینند باید ممنون باشیم..."[2]

لکن همین مردم ناراضی آمادهٔ قیام، در برابر هیولای ارتجاع که تمام فنون خود را از خدعه و نیرنگ تا غارت و کشتار به‌خدمت گرفته بود، از نیروی مجهز و سازمان یافته و رهبری صحیح محروم بودند.

اما تخلیهٔ ایران از نیروهای متفقین خواست و آرزوی قلبی تمام ملت ایران بود و به‌قول دکتر کشاورز که در مجلس گفت "... هیچ ایرانی با شرفی، هیچ‌کس که بخواهد افتخار ایرانی بودن را داشته باشد، قبول نمی‌کند که قشون بیگانه‌حتی‌به‌عنوان‌قشون‌متفقین در میهن ما ساکن باشند..."[2]

روزنامهٔ شفق ارگان حزب ایران نیز در جواب دشتی که در مجلس گفت "... تصور می‌کردیم هرایرانی با شرف و با غیرتی راضی نمی‌شود قشون بیگانه در خاک او بماند...". نوشت:

"طرفدار حقیقی تخلیهٔ ایران ما هستیم. ما آزادی‌خواهان ایران از آن روزی‌که قفل سانسور شما از دهانمان برداشته شد، ما بیچارگان و مظلومین ایران، ایران را خالی از

۱: رهبر، شمارهٔ ۶۱۱، مورخهٔ ۲۴/۴/۲۹.

۲: ایران ما، شمارهٔ ۱۰۲ مورخهٔ ۲۴/۵/۸.

۳: ادرس به جای ایران ما، شمارهٔ ۱۳۱، مورخهٔ ۲۴/۷/۲۰ "جلسهٔ پرهیجان دیروز مجلس".

بیگانه خواستیم ولی در اولین قدم مانع بزرگ تخلیهٔ ایران‌را شناختیم . و آن مانع ، آقای دشتی! شما ، مجلس شما ، و دولتهای شماست . سیاست یک‌جانبهٔ اکثریت،طرفداری دائم از یک طرف ، مخالفت مکرر با طرف دیگر علت اصلی اقامت قوای بیگانه است . . . "[1]

جالب مهم است که چرا دولت انگلستان پیشقدم شده از دولت شوروی خواست که نیروهای خود را از ایران خارج سازند[2] و رادیوهای لندن ودهلی با ملت ایران "همدردی" نموده و از تقاضای آنها مبنی بر تخلیه ایران "صمیمانه" پشتیبانی کردند.[3]

بدیهی است اشتراک منافعی‌که بین محافل ارتجاعی و امپریالیست‌ها وجود داشت، اشتراک مساعی و هم‌آهنگی آنها را سبب شده بود .

حزب تودهٔ ایران ضمن این‌که اعلام می‌داشت طرفدار تخلیه نیروهای متفقین از ایران است ولی شرایط تخلیه را بنحوی طرح می‌نمود که مفهوم‌اش این بود: با متفقین باید هیئت حاکمهٔ ایران را از عناصر رضاخانی تصفیه نموده ، سیدضیاءها ، دشتی‌ها ، صدرالاشراف‌ها را از ایران خارج کرده و حکومت را به‌دست آزادی‌خواهان سپرده سپس ایران‌را تخلیه کنند و یا با انجام این امر از تخلیه ایران خودداری نمایند . وگرنه چنانچه ملت ایران می‌بایست دست عناصر ارتجاعی و دلالان استعمار را از حکومت کوتاه کند چه لزومی داشت که تخلیه ایران از ارتشهای متفقین منوط و مشروط به تصفیه هیئت حاکمه گردد ؟

اینک برای روشن شدن نظر حزب تودهٔ ایران در این مورد ، یکی از مقالات اساسی روزنامهٔ مردم برای روشنفکران را که به‌قلم دکتر کشاورزی نوشته شده نقل می‌کنیم :

" موانع خروج ارتش‌های بیگانه از ایران ــ دایه‌های مهربان‌تر از مادر .

" . . . موضوع تخلیهٔ ایران از قوای متفقین یکی از مسائل حیاتی و بسیار با اهمیت کشور ما به‌شمار می‌رود و به‌هیچ وجه جایز نیست که دربارهٔ آن با احساسات بچگانه قضاوت کرد . . . باید فهمید که اصولا " علل اولیه ورود ارتش‌های بیگانه به‌ایران چه بوده است و آیا علل اصلی امروز برطرف شده است یا نه؟ " علل ورود ارتش‌های متفقین بدین نحو خلاصه می‌شود :

۱ ــ ایجاد یک خط ارتباطی مطمئن که از دستبرد عملیات جاسوسی و خرابکاری آلمان محفوظ باشد .

۲ ــ وجود حکومت غیرملی رضاخان با سیاست ضدشوروی و تمایلات نازی در کشور ما .

حال که جنگ به‌پایان رسیده" ما جداً" طرفدار تخلیهٔ ایران از قوای متفقین می‌باشیم .

ولی در نظر ما تنها ارتش‌های بیگانه منحصر به‌افراد نظامی دارای اونیفورم نیست .

۱: شفق شمارهٔ ۱۴۱ مورخهٔ ۲۴/۵/۱۱.

۲: ایران ما ، شمارهٔ ۹۲ مورخهٔ ۲۴/۴/۲۶. "انگلیسیها هم تخلیه ایران را می‌خواهند".

۳: شهباز به جای ایران ما ، شمارهٔ ۹۲ مورخهٔ ۲۴/۴/۲۶.

علاوه برارتش‌های دولتی شوروی و انگلستان ، ارتش بیگانه سومی هم در ایران است که از همهٔ این ارتش‌ها صدها بار بیگانه‌تر است . این ارتش دارای اونیفورم نیست و متأسفانه افراد آن هم ظاهرا " ایرانی هستند . این ارتش را همان دستگاه عاملین و دلالان سیاست استعماری و وابستگان به سرمایه‌داری بین‌المللی و محافظه‌کاران تایمز تشکیل می‌دهند .

ملت ایران کلیه کسانی‌را که مدت بیست سال و بیشتر منافع استعماری بیگانگان را دفاع کرده‌اند و برای این منظور منافع حیاتی ملت ایران‌را زیرپا گذاشته‌اند بیگانه‌تر از سربازان انگلیسی و روسی و آمریکایی می‌داند . ما جدا " تخلیهٔ این ارتش را از ایران خواستاریم . وجود این ارتش مخفی سیاست استعماری در ایران ، همان علت اصلی ورود ارتش‌های منظم متفقین به‌ایران است و تا وقتی‌که این‌علت از بین نرود ، اگر هم شرایط خارجی و بین‌المللی مساعد باشند ، انتظار تخلیه ایران نمی‌رود . همان‌طوری که در زمان جنگ احتیاجات نظامی ایجاب می‌کرد که در سرحدات کشورهای بزرگ ، تکیه‌گاهی به‌دست دشمن نیفتد ، امروز هم که جنگ سیاسی جای جنگ نظامی را گرفته این اصل کلی استوار می‌ماند . . . برای آن که ارتش‌های انگلیس و شوروی ایران‌را تخلیه نمایند باید این دو دولت مطمئن شوند که در ایران تکیه‌گاهی برعلیه آنها ایجاد نخواهد شد . آزادی‌خواهان ایران برای این‌که این اطمینان حاصل شود تنها راه علاج را به‌ملت ایران نشان می‌دهند . این راه ، تصفیهٔ هیئت حاکمهٔ ایران از عناصر رضاخانی است . بطور مسلم تا روزی که حکومت ایران در دست کسانی است‌که در تمام مدت عمر سیاسی خود سیاست ضدآزادی‌خواهی و در بیست و پنج سال اخیر سیاست علنی ضدشوروی داشته‌اند و امروز هم در چنین موقعی به‌دستور اربابان محافظه‌کار لندنی خود با کمال وقاحت به‌این سیاست ادامه می‌دهند ، به‌هیچ وجه نمی‌توان انتظار داشت که تخلیهٔ ایران صورت گیرد . ماهیت این دستگاه باعث عدم اطمینان همسایگان است . آزادی‌خواهان ایران که جدا " طرفدار خروج ارتش‌های بیگانه هستند باید برای انجام آرزوی خود بفوریت دست به‌اقدام زنند . نشستن و دادزدن و در عمل محافظه کاری کردن راه غلطی است . باید علنا " برعلیه کسانی که وجودشان باعث تیرگی روابط بین‌المللی است و کسانی‌که با تمام قوا امروز در تیره کردن این روابط کوشش می‌کنند ، قد علم کرد . دستگاه حاکمه و مجلس باید از معبد این عناصر پلید تصفیه قطعی گردد تا شرایط استقلال واقعی ملت ایران به‌وجود آید . وجود دشتی ، سیدضیاء ، صدرالاشراف در دستگاه‌حاکمه ما باعث بدبختی است . اینها همان دلالان سیاست استعماری و همان سرکردگان ارتش جاسوسان بیگانه می‌باشند . اینها امروز با اربابان ساحل تایمز خود هم‌زبان شده‌اند که باید هرچه زودتر نیروهای نظامی انگلیس و شوروی ایران‌را ترک کنند . چرا ؟

برای این‌که امروز سرمایه‌داران بین‌المللی و محافظه‌کاران انگلیس بخوبی می‌دانند که

اگر نیروهای دولت کارگری انگلستان و دولت کارگری شوروی ایران را ترک کنند، بلافاصله تمام قدرت در دست خودشان خواهد افتاد و بخوبی خواهند توانست از تکیه‌گاه با اهمیت برعلیه دولت انگلستان و شوروی تحریکات و خرابکاری نمایند.

روزنامهٔ تایمز و اوبسرور کوشش می‌کنند با جعل اخبار دروغ مانند روزنامه‌های آلمان فاشیستی ثابت کنند که حزب تودهٔ ایران بیگانه‌پرست است و با خروج ارتش‌های متفقین مخالف است.

ما به‌این تحریکات پاسخ می‌دهیم که: حزب تودهٔ ایران با خروج ارتش‌های بیگانه مخالف نیست و برای انجام آرزوی خود با تمام قوا سعی می‌کند شرایط لازم را به‌وجود آورد. شرط اصلی برای خروج نیروهای خارجی از ایران این است که آنها نسبت به‌منافع مشروع خود در ایران اطمینان حاصل کنند و این منظور هم تنها با برکناری و تصفیه دستگاه دولتی و مجلس از کلیهٔ دلالان سیاست استعماری و نوچه‌های آنها میسر خواهد شد.

ما تمام آزادی‌خواهان ایران را دعوت می‌کنیم که در این مبارزه که حیات و استقلال به‌آن بستگی دارد از ما جدا" پشتیبانی نمایند."[1]

وقتی که دو تکهٔ ذیل، از نوشته‌های مطبوعات حزبی را در کنار هم قرار می‌دهیم:

" ... در مسائل سیاست خارجی، نکتهٔ مهمی که باید به‌ثبوت برسانیم این است که حزب تودهٔ ایران جز به‌منفعت ملت ایران، به‌منفعت هیچ دولت و قدرتی توجه ندارد..."

از نطق احسان طبری در اولین کنگرهٔ حزبی رهبر شمارهٔ ۳۷۷ مورخهٔ ۲۳/۶/۱۴

" ... شرط اصلی برای خروج نیروهای خارجی از ایران این است که آنها نسبت به‌منافع مشروع خود در ایران اطمینان حاصل کنند..." دکتر کیانوری

مردم برای روشنفکران شمارهٔ ۴۴ مورخهٔ ۲۴/۵/۱۲

ناچار از خود می‌پرسم، دو کشور واقعا" مستقل، یعنی کشورهائی که بنا به‌تعبیر حزب تودهٔ ایران "هیچ ارادهٔ خارجی بر آنها تحمیل نشود و کشور خویش را به‌هر طرفی که می‌خواهند اداره کنند"[2]، چه " منافع مشروعی" در خاک یکدیگر دارند؟ و آیا دفاع از " منافع مشروع" بیگانگان در خاک ایران، جز تقسیم کشور به مناطق نفوذ چیز دیگری است؟

و حزب تودهٔ ایران که مدافع مناطق نفوذ بیگانگان در کشور است، چگونه جز به‌منفعت ملت ایران، به‌منفعت هیچ دولت و قدرتی توجه ندارد؟

دکتر کشاورز در جلسهٔ ۲۴/۷/۱۹ مجلس شورای ملی، خطاب به‌یکی از نمایندگان مجلس گفت: " ... آقای هاشمی! وطن‌پرست کسی است که روابط سیاسی خود را با

۱: مردم برای روشنفکران، شمارهٔ ۴۴، مورخهٔ ۲۴/۵/۱۲.
۲: احمد قاسمی، " حزب تودهٔ ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ ".

بیگانگان، درکادر منافع ملت ایران و تمامیت خاک و استقلال ایران محدود کند."[1]

حال آن که حزب توده‌ٔ ایران عملاً "تأمین منافع ملت ایران‌را در زیر سایه "منافع مشروع" بیگانگان می‌خواست ونه منافع بیگانگان را در کادر منافع ملت ایران.

حزب توده‌ٔ ایران معتقد بود که عناصر ارتجاعی ایران از آن جمله سیدضیاء و دارو دسته‌اش فقط به محافل محافظه کار انگلیسی "که در انتخابات شکست خورده بودند[2] بستگی دارند و انتظار داشت که دولت کارگری انگلیس، به‌جای حمایت از عناصر ارتجاعی، به‌ملت ایران "در استقرار یک رژیم دموکراسی واقعی" یاری و مساعدت نماید.[3] و براساس همین اعتقاد نادرست از نیروهای نظامی دولت کارگری انگلیس می‌خواست که در تصفیهٔ عوامل استعمار و ارتجاع به‌آزادی‌خواهان ایران کمک کنند، تا "تمام قدرت به‌دست عناصر وابسته به سرمایه‌داری بین‌المللی ومحافظه کار انگلیس" نیفتد.

لذا هنگامی‌که سیدضیاء به‌همراهی کلیه دست‌پروردگان استعمار فریادهای استقلال طلبانه و "میهن‌پرستانه" بلند کرده، زیر شعار "بیگانگان باید میهن ما را تخلیه نمایند" معرکه گیری و سینه‌زنی می‌کردند، حزب توده‌ٔ ایران می‌گفت که اگر "منافع مشروع" دولت کارگری انگلیس و دولت کارگری شوروی در ایران تأمین نشود، آنها کشور ما را تخلیه نخواهند کرد.

به‌زودی‌معلوم گردید که "منافع مشروع" دولت کارگری انگلیس در ایران تأمین است و از نظر آن دولت تصفیهٔ هیئت حاکمهٔ ایران لزومی ندارد زیرا "منافع مشروع" دولت کارگری انگلیس همان "منافع نامشروع" دولت محافظه‌کار انگلیس بود. و تنها دولت شوروی است که کلاهش پس معرکه است. توسل به نیروهای بیگانه برای طرد هیئت حاکمه فاسد و ارتجاعی و کسب آزادی ودموکراسی نشان داد که‌حزب‌توده‌ٔایران‌بقدرت‌وکارآیی نیروهای ملی ایمان و اعتقاد ندارد.

حال آن‌که حزب توده‌ٔ ایران تنها یک راه در پیش داشت: به‌عنوان حزبی که "تنها ازملت ایران الهام می‌گیرد و نقطهٔ اتکایی به‌جز نیروی لایزال مردم ندارد" بدون فوت وقت، با استفاده از شرایط بین‌المللی و فرصت بدست آمده، کلیه آزادی‌خواهان و مدافعین دموکراسی را زیر عمومی‌ترین شعارها متحد، و توده‌ٔ ملت را متشکل و مسلح سازد تا ملت ایران شخصاً "خائنین را مجازات نموده و با هیئت حاکمه تصفیه حساب کند.

این راه نه فقط راه پیروزی ملت ایران بود، بلکه راه منحصر به‌فردی بود که دولت شوروی بنا به معتقدات و ایدئولوژی خود می‌بایست با تمام قوا از آن حمایت کند. زیرا مگر نه این است که محتوی انترناسیونالیسم پرولتری "علاقهٔ زحمتکشان و ستمدیدگان همه

1: ارس به جای ایران ما، شماره‌ٔ ۱۳۱، مورخهٔ ۲۴/۷/۲۰.
2: حزب کارگر انگلستان، اوایل مرداد ماه سال ۱۳۲۴. درانتخابات پیروز شد و کابینهٔ خود را تشکیل داد.
3: رهبر، شمارهٔ ۶۱۸، مورخهٔ ۲۴/۵/۸، سرمقاله "دولت کارگر انگلستان و انتظارات ملت ایران"

جهان به آزادی و سروری یکدیگر ـ احترام عمیق به‌حقوق و علایق و نیز یکدیگر و کمک بی‌دریغ آنها برای پیشرفت به‌سوی آزادی و ترقی " است.[1]

حوادث خراسان :

روز ۲۸ مرداد ۱۳۲۴ وزیر جنگ (زند) با حضور صدرالاشراف نخست‌وزیر در جلسهٔ خصوصی مجلس شورای‌ملی اطلاعات ذیل را در اختیار نمایندگان گذاشت :

" ... پریشب یک تلگرافی از مشهد رسید که عده‌ای از افسران که تعداد آنها در حدود ۲۰ نفر بوده از قبیل سرهنگ دوم نوایی و سرگرد اسکندری و ۱۵ نفر افسر جزء دیگر در نیمه شب دو کامیون دولتی را تصرف کرده، دو دستگاه بی‌سیم و مقداری اسلحه در حدود ۱۰۰ قبضه تفنگ و مقداری فشنگ برداشته از سمت بجنورد حرکت کرده‌اند و حدس زده می‌شود به ترکمن صحرا می‌روند. الساعه نیز بدوسیلهٔ تلفن به‌من اطلاع داده‌اند که این عده در مراوه تپه خودشان را بازرس معرفی کرده، اسلحه یک اسواران را که در حدود ۱۲۰ نفر بوده‌اند نیز گرفته‌اند. علاوه افسران این اسواران به‌این عده ملحق شده‌اند، ولی افراد اسواران به‌سمت بجنورد حرکت کرده‌اند. از قرار معلوم در ترکمن صحرا دوهزار ترکمن مسلح هستند که این افسران قصد دارند به آنها ملحق شوند. "[2]

ستاد ارتش افسران فرار کننده را از تاریخ ۲۴/۵/۲۴ متمرد شناخته برای دستگیری هریک از آنها اعم از مرده و یا زنده مبلغی ده هزار ریال جایزه تعیین کرد.[3] برابر اخباری که در روزنامه‌ها انتشار یافت ساعت ۴/۵ بعد از ظهر روز ۲۴/۵/۲۹ افسران مزبور با تجهیزات خود هنگامی‌که می‌خواستند وارد شهر گنبد کاووس شوند، وسیلهٔ گروهان ژاندارمری به‌فرماندهی ستوان یکم حیدر حسینی که قبلاً از جریان امر مطلع بوده و دستور دستگیری آنها را از مرکز و لشکر خراسان دریافت کرده بود، غافلگیر شدند و در اثر غافلگیری هفت نفر از افسران کشته و بقیه متواری گردیدند و تمام تجهیزات آنها نیز به‌دست گروهان ژاندارمری گنبد کاووس افتاد.

در بیانیهٔ افسران خراسان که قبل از درگیری انتشار یافته بود گفته می‌شد: "... ارفع می‌کوشید افسران را به‌شرکت در" حزب نهضت ملی" وادار سازد و کسانی‌که نخواهند شرکت کنند متمرد شناخته شده تبعید می‌شوند یا علیه آنها پرونده‌سازی می‌شود و چون ما افسران حیثیت وشرافت خود را در معرض تهدید مشتی مغرض دیدیم تصمیم به‌کناره‌گیری از ارتش و حفظ شرافت خود گرفتیم. بنابراین اگر ستاد ارتش و یا سایر مقامات دولتی به‌جای آن‌که مطالب حقهٔ ما را به‌جا آورند، برای حق‌کشی و نابودی ما دست به‌اقدامی

۱: کتابچهٔ ناسیونالیسم نوشتهٔ روشن از نشریات حزب تودهٔ ایران.
۲: داد، شمارهٔ ۵۲۵، ۲۴/۵/۲۹.
۳: داد، شمارهٔ ۵۲۷ـ ۲۴/۵/۳۱.

بزنند، چون ما متکی به‌حق و حقیقت و قانون اساسی و اصول مشروطیت ایران هستیم تا آخرین رمقی که در تن و آخرین نفسی که برلب داریم از شرافت خود دفاع خواهیم کرد..."[1]

حقیقت واقعه چه بود؟

با احساس و قبول ضرورت مقاومت در برابر یورش ارتجاع و برای دفاع از آزادی و دموکراسی عده‌ای از افسران عضو حزب توده‌ٔ ایران که در معرض دستگیری وتبعید قرار داشتند با کسب موافقت قبلی رهبری حزب توده‌ٔ ایران تصمیم گرفتند که کانون یا کانونهای مقاومتی در برابر دولت صدرالاشراف ایجاد نمایند.

و ترکمن صحرا نخستین کانونی‌بود که جهت اجرای این منظور انتخاب گردید. چنانچه این اقدام با موفقیت انجام می‌یافت حزب می‌توانست به شاهرود مسلط شده ارتباط پادگانهای خراسان‌را با مرکز قطع نماید و از نقاط مهم فعالیت خود که در مراکز کارگری مازندران قرار داشته و منظما" مورد هجوم مسلحانهٔ" قادی کلاهی‌ها" که در تمام مازندران به وحشیگری مشهورند قرار می‌گرفت دفاع نماید.

جهت انجام این منظور حزب توده‌ٔ ایران قبلا" وسیلهٔ تشکیلات گرگان که در آن زمان رهبری آن‌را احمد قاسمی به‌عهده داشت تعدادی از ترکمن‌ها را مسلح ساخته بود تا زمینه قیام آماده شود. وجود یک افسر ترکمن در میان افسران قیام‌کنندهٔ خراسان نیز انجام این امر را تسهیل می‌کرد. (سروان عبدالرحیم ندیمی که در جریان زدو خورد کشته شد.)

قرار براین بود که به‌محض شروع قیام تعدادی از افسران حزبی از سایر نقاط‌کشور نیز به‌آنها بپیوندند. چنان‌که سرهنگ آذر نیز خود را به‌گرگان رساند.

بدیهی است حزب توده‌ٔ ایران بدون جلب موافقت مقامات سیاسی شوروی در نواحی تحت اشغال آن دولت دست به‌چنین کاری نمی‌زد. اطلاعات ما نشان می‌دهد که نقشه حزب توده‌ٔ ایران‌را ژنرال آتاکیشی یف مأمور عالی‌مقام سیاسی ـ نظامی شوروی در ایران نیز تصویب کرده بود. منتها چون احتمال مخالفت سلیمان اوف کنسول شوروی در بندرشاه که نبض ترکمن صحرا را به‌دست داشت می‌رفت لذا وی را در جریان امر قرار نداده بودند تا در برابر عمل انجام شده قرار گیرد.

به‌محض این‌که سلیمان اوف کنسول شوروی در بندرشاه از انجام قیام افسران و حرکت آنها به‌سوی ترکمن صحرا اطلاع یافت مخالفت خود را با این اقدام به‌استحضار سفارت شوروی در تهران رسانید و سفارت شوروی پس‌ازکسب نظر مقامات مربوطه نظر سلیمان اوف

1: ندای حقیقت به جای رهبر،شمارهٔ یک به تاریخ ۲۴/۶/۱۱

را تأیید نمود. لذا از طرفی قیام خراسان مورد تأیید و پشتیبانی قرار نگرفت و کادرهای حزبی که جهت شرکت در قیام به بندرشاه فرستاده شده بودند به‌تهران بازگشتند و از طرف دیگر به‌علت اشتباهاتی که خود افسران قیام‌کننده مرتکب شدند قیام مزبور با شکست مواجه گردید. پس از شکست قیام افسرانی که جان بدر برده بودند با کمک و راهنمایی کنسول بندرشاه به‌خاک شوروی پناهنده شدند و در روزهای ۱۷ و ۱۸ آذر ماه سال ۱۳۲۴ جهت کمک به نهضت آذربایجان وارد تبریز گردیدند.

لذا حادثه خراسان تلاش بی‌حاصل و تجربه ناموفقی بود که از طرف حزب تودهٔ ایران انجام یافت ولی به‌علت مخالفت سیاست شوروی، این اقدام مواجه با شکست گردید و در نطفه خفه شد. ستاد ارتش ایران قبل از حادثه خراسان اطلاعاتی در این زمینه بدست آورده و لذا تصمیم گرفته بود که " افسران مشکوک" را به‌نام مأموریت به‌نقاط دور دست اعزام دارد.

اعلامیهٔ ستاد ارتش در این مورد می‌گوید: چندی پیش ستاد ارتش خبر داشت که بعضی از افسران مرکز و ولایات شمالی با بعضی از احزاب و عناصر مشکوک ارتباط دارند و این فعالیت مخصوص موقعی که به‌مناسبت تخلیهٔ ایران از قوای متفقین تحریکات اعلائی شدید می‌شد. زیاد شده. اطلاع رسید که باید به‌وسیلهٔ حزب‌تودهٔ ایران در آخر شهریور یک قیام و طغیان برنامه‌ای آماده شود. لذا ستاد ارتش شروع به نقل و انتقال افسران نمود." ۱

تصمیم ستاد ارتش مبنی‌بر انتقال افسران، موجب تسریع در شروع قیام گردید، که شاید در سرنوشت آن بی‌تأثیرنبود. حوادث خراسان، ارتجاع را دچار وحشت و دستپاچگی شدیدی ساخت. چنان‌که بلافاصله افسرانی را که مورد سوءظن بودند دستگیر و تحت‌بازجویی قرار داده و عده‌ای از آنها را تبعید نمودند.

از طرف دیگر روز چهارم شهریورماه جلوی کلوب مرکزی حزب توده، چندین مسلسل کار گذاشتند. روز پنجم شهریور مراکز حزبی و کارگری در تهران به‌غارت رفت و کلوب مرکزی حزب به‌اشغال نظامی درآمد.

علاوه حملات تبلیغاتی مطبوعات وابسته به‌دولت و سیدضیاء از چندماه قبل بحدی شدت یافته بود که دولت شوروی در تیرماه همان سال یادداشت شدیداللحنی تسلیم دولت ایران نموده شدیداً" به تبلیغات لجام گسیختهٔ بعضی از مطبوعات ایران علیه دوستی شوروی و ایران و موافقت ضمنی دولت با آن تبلیغات اعتراض نمود. ۲

حزب توده شرکت خود را در حوادث خراسان انکار نمود و اعلامیهٔ جالب زیر را در این باره منتشر کرد:

۱: داد، شمارهٔ ۵۴۹، مورخهٔ ۲۴/۶/۲۹.

۲: رهبر شمارهٔ ۶۱۲، مورخهٔ ۲۴/۳/۳۱.

" پیام به‌ملت ایران و اولیای امور علاقمند به سرنوشت کشور

" با خاتمهٔ جنگ جهانی ، عمال دیکتاتور سابق و بازیگران پشت پردهٔ سیاست موروثی به جنب وحوش افتاده‌و برای تحدید اصول دورهٔ پیش از جنگ و ملعبه کردن مشروطه و قانون اساسی از هیچ توطئه فروگذار نمی‌کنند .

پیروان و ادامه‌دهندگان سیاست دورهٔ قبل از شهریور با همدستی و همکاری ارفع دست به بازی و توطئه نوینی زده ومی‌خواهند با ایجاد سوءتفاهمات مابین تودهٔ ملت و مقام سلطنت آب را گل‌آلود نموده و ارتش را ملعبه و آلت برقراری اصول پیش از جنگ نمایند .

اینک اطلاع می‌رسد که توطئه‌کنندگان به‌مقامات مسئول و غیرمسئول گزارشاتی داده و نقشه‌های موهومی نشان داده‌اند که گویا حزب توده با اسلحه فراوان موهومی که در دست دارد ، در خیال کودتا و باشغال قسمت‌هایی از کشور می‌باشد . . . کمیته مرکزی حزب تودهٔ ایران اعلام می‌نماید که تودهٔ ملت ایران احتیاجی به اسلحه ندارد ، زیرا اسلحه تودهٔ ملت در دست کارگران و دهقانان زحمتکش و جوانان تحصیل کردهٔ ملت است . . .

اسلحه تودهٔ ملت قلم‌وزبان‌ونطق‌جوانان‌روشنفکر و مشت‌گره کردهٔ زحمتکشان و اراده و ایمان و خون قرمز ملت است ، به‌اسلحهٔ دیگری احتیاج نداریم .

. . . آنهایی که پیش‌آمدهای محلی و عصبانیت چند افسر از خود گذشته و امثال آنها را به‌حزب توده نسبت می‌دهند . آنها ارادهٔ این حزب دلاور را بازیچه تصور نموده‌اند .

ما اطمینان می‌دهیم که اگر ما به یک رستاخیز بزرگ ملی دست زدیم ، نقشهٔ بچگانه نبوده و مخفی و خلاف قانون نیز نخواهد بود . . . " [1]

ارتجاع به‌منظور اینکه نمایندگان واقعی مردم و کاندیداهای احزاب مخالف نتوانند به مجلس پانزدهم راه یابند ، به‌دستاویز تأمین " آزادی انتخابات " در نوزدهم مهرماه سال ۱۳۲۴ به‌دست اکثریت نمایندگان ، قانونی به‌شرح ذیل ازتصویب گذراند : "پیشنهاد می‌کنم به‌محض این که تمام خاک ایران برطبق پیمان سه‌گانه از نیروی قوای متفقین تخلیه شد بلافاصله فرمان انتخابات صادر و انتخابات دورهٔ پانزدهم شروع گردد .

رضا حکمت (سردار فاخر) " [2]

حال آن که به قول دکتر مصدق : " تنها قشون خارجی در آزادی انتخابات مدخلیت ندارد . بیست سال قشون خارجی نبود و انتخابات هم آزاد نبود . " [3]

روزنامهٔ کیهان در این مورد خطاب به اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی نوشت : " منظور از این لایحه جلوگیری از دخالت اجانب در انتخابات نیست . منظور تأمین نظریه

۱ : افق آسیا ، به جای رهبر ، شماره ۱ مورخهٔ ۲۴/۶/۸ از بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران .

۲ : کتاب سیاست موازنهٔ منفی ، جلد دوم ، صفحهٔ ۱۲۴ .

۳ : از نامهٔ دکتر مصدق به جراید اطلاعات شمارهٔ ۵۸۳۴ ، مورخهٔ ۲۴/۵/۲۳ .

یک طرف و جلوگیری از اعمال نظر طرف دیگر و بالاخره انتخابات خودتان بهمان وسایلی که تاکنون به‌کار برده‌اید . . . " می‌باشد.[1]

دولت صدر اگر برای ملت ایران خدمتی نکرد، برای اربابان خود خدمات شایسته به‌جا آورد. وی " بدون تصویب مجلس و برخلاف پیمان سه‌گانه، اشیاء و اموال آمریکاییها را که نه قیمت آنها مناسب بود و نه تمام آنها برای کشور ضرورت داشت به‌مبلغ متجاوز از ده میلیون دلار به‌سعی و اهتمام آقای بدر وزیر دارایی خریداری کرد.[2] " این اشیاء و اموال مخصوصاً " لکوموتیوهای فرسوده و از کار افتاده بعداً " وبال گردن اداره‌ٔ راه‌آهن شد. ولی متفقین حاضر به پرداخت مطالبات ایران بابت کرایه‌ٔ محمولات به‌وسیله‌ٔ راه‌آهن نشدند.

دکتر مصدق در بیان عدم لیاقت و صلاحیت دولت صدر برای دفاع از منافع ملت ایران در مجلس شورای ملی گفت: " دولت ایران در ۱۳۰۷ که لیره ۶۰ ریال بود ۴۰۰ میلیون تومان خرج راه‌آهن کرد و بعد از این که لیره چند برابر ترقی نمود، سرمایه‌ٔ ما در راه‌آهن به‌حداقل دومیلیارد رسید و چون حداقل سود و استهلاک ۱۰٪ محسوب می‌شود برای سه‌سال و نیم که متفقین از آن استفاده کرده‌اند ۷۰۰۰۰۰۰۰۰ (هفتصد میلیون تومان) بایستی پرداخت می‌کردند. حال آن‌که متفقین فقط ۲۶ میلیون تومان پرداخت کردند. به‌استناد این‌که ما قراردادی راجع به‌راه‌آهن نداریم. زیرا وزرای ما آن شخصیت را نداشتند که موقع عقد پیمان سه‌گانه، راجع به راه‌آهن نیز قراردادی با آنها ببندند. "[3]

۱: کیهان شماره‌ٔ ۷۸۵ مورخه‌ٔ ۲۴/۷/۲۱.

۲: کتاب سیاست موازنه‌ٔ منفی، نوشته‌ٔ حسین کی استوان، جلد دوم، صفحه‌ٔ ۸۱.

۳: تلخیص از نطق دکتر مصدق در جلسه ۲۴/۷/۴ مجلس شورای ملی.

فصل ششم

نهضت دموکراتیك آذربایجان

آذربایجان در دورهٔ دیکتاتوری رضاخان

آذربایجان را همیشه چشم و چراغ ایران، سر ایران نامیده‌اند و مردم آن سرزمین را مردمی پاک، غیرتمند و وطن‌پرست. دکتر مصدق که مدتی استانداری آذربایجان را داشت، در توصیف مردم آن دیار در مجلس شورای ملی گفت: "عمری است به آذربایجانیها ارادت دارم. زیرا این مردمان پاک، واجد تمام صفات خوبند. مردمان وطن‌پرست، مردمان درست و مردمان مقتدری هستند و به هر کاری اقدام کرده‌اند پیشرفت نموده‌اند."[1]

آذربایجان که در جریان انقلاب مشروطیت سنگر آزادی‌خواهان بود، سنگری که هرگز تسلیم دشمن نگردید و مشروطیت را به سراسر ایران بازگرداندند، پس از انقلاب و مخصوصاً" بعد از آن که ثمرهٔ انقلاب در خدمت عمال ارتجاع و استبداد درآمد، مورد کینهٔ خصمانه و [illegible] حکومتهای [illegible] قرار گرفت. آذربایجان تاوان فداکاری‌هایی را که در استقرار مشروطیت کرده و قربانیهایی را که در راه آزادی مردم ایران داده بود، پس می‌داد. ارتجاع انتقام می‌گرفت و این کلام مشهور استاندار معروف آذربایجان که می‌گفت: "آذربایجانیها ترکند! بیخود خورده‌اند مشروطه گرفته‌اند حالا نیز کاه می‌خورند ایران را آباد می‌سازند[2]!" گویای این حقیقت بود. کسانی که به ناحق بر مردم ما حکومت می‌کردند و با تکیه به قدرت دولتی حقوق و آزادی خلق ایران را لگدمال می‌نمودند، بخوبی می‌دانستند که فرزندان آذربایجان [illegible]. [illegible] و دشمنان مردم را از اریکهٔ قدرت به زیر آورند و همین ترس و وحشت عامل اصلی کینه و دشمنی آشتی‌ناپذیر آنها با مردم آذربایجان بود.

اینک نمونه‌هایی از رفتار حکومت مرکزی را با آذربایجان عزیز نقل می‌کنیم:

" ... کسانی‌که بیست سال پیش آذربایجان را دیده‌اند. اگر زحمت مسافرت چند روزه‌ای قبول نمایند عرایض نگارنده را تصدیق خواهند فرمود.

آذربایجان قبل از دورهٔ اخیر چشم و چراغ ایران بود ولی اکنون جز خرابهٔ [illegible] که سنگینی بیشتر از مالیاتها به دوش ما تحمیل می‌شد کمتر به آبادی شهرها و راحتی تودهٔ آذربایجان توجه می‌گردید. انحصار تجارت، آذربایجان را بیش از سایر نقاط ایران لطمه و صدمه زد. راه آهن علاوه‌بر این که هیچ‌گونه نفعی به ما

۱: اطلاعات، شمارهٔ ۵۵۱۰، مورخهٔ ۲۳/۴/۱۵.

۲: روزنامهٔ آذربایجان، شمارهٔ ۶، مورخهٔ ۲۰/۸/۲۸ از مقالهٔ "آذربایجان" به قلم حسین لطفی.

برساند ما را از چند جهت و به هزاران علت متضرر کرد. ما که بیشتر از همه گندم می‌کاشتیم، خودمان نان جو می‌خوردیم..."[1]

"... در تابستان سال ۱۳۱۹ غلهٔ آذربایجان را که خرواری ۳۵۰ الی ۴۰۰ ریال در محل قیمت داشت، آقای مستوفی (استاندار) بدون این که به احساسات مردم تبریز اعتنایی نموده و یا به‌تذکرات آنها دایر به تأمین آذوقه شهر ترتیب اثر بدهد به‌زور تبریزه از قرار خرواری ۱۴۰ ریال خریده و تماما" به‌مرکز حمل کردند. در فصل زمستان شهر تبریز به مجاعه گرفتار و بی‌آذوقه ماند. ناچار غله گندیده و از چند سال ماندهٔ گرگان را که تماما" متعلق به املاک اختصاصی (رضاخان) بود از راه آستارا به تبریز حمل و از قرار خرواری ۶۰۰ ریال به‌خورد مردم بیچاره دادند و چون نان این گندم‌های فاسد غیر مأکول بوده و در عین حال گران وکمیاب و پیدا نمی‌شد هزاران فقیر و بدبخت، مریض و یا از گرسنگی قربانی اعراض آقای مستوفی شدند. غلهٔ حمل شده از گرگان به‌قدری فاسد و غیر مأکول بود که قسمتی از جو آن را فرمانده ارتش تبریز نپذیرفته و شرحی به آقای استاندار نوشته بود (که): به‌علت فاسد شدن، اسبهای ارتش نمی‌خورند، آقای مستوفی درحضورجمعی با نهایت بی‌شرمی چنین گفتند: "*باکی نیست حالا که اسب‌های ارتش نمی‌خورند می‌دهم خرهای تبریز بخورند!*"

... آیا آذربایجان مستملکهٔ ایران بود یا تکلم به‌زبان ترکی یکی از علل محرومیت ازحقوق اجتماعی محسوب می‌شود؟

شهر تبریز از سال ۱۳۰۸ به‌این طرف دومرتبه مورد هجوم سیل خانه برانداز شده و برحسب آمار صحیحی که به‌دست آمده و صورت آن در وزارت کشور موجود هست سی‌میلیون ریال به‌مردم تبریز خسارت وارد آمد. دولت شاهنشاهی برای ساختن راه مخصوص آمل و آمل که صرفا" راه تفریحی هستند در حدود پانصد میلیون ریال صرف کرد ولی برای تعمیر سد تبریز و حفاظت آن از سیل‌های خانه‌برانداز مساعدت قابلی به‌عمل نیاورد. آیا می‌دانید برای تعمیر سد تبریز از چه محلی مساعدت فرمودند؟ گوش فرا داریدتا به‌عرض برسانم؛ پس از گفت و شنیدهای‌زیاد و بعد از تشکیل کمیسیونهای متعدد بالاخره وزارت کشور چنین تصمیم گرفت: شهرداری تبریز برای تعمیر سد و توسع معبر رودخانه مبلغی از بانک ملی قرض کرده مرورا" از محل درآمد شهرداری تبریز مستهلک سازد. یعنی سد تبریز را خود تبریزیها بسازند! نتیجه چنین تصمیمی این بود که درآمد شهرداری تبریز سالها برای استهلاک قرضه به‌مصرف رسیده و برای تعمیر و نظافت خود شهر بودجه کافی نداشته باشد. کسانی که ده سال پیش تبریز را دیده و اوضاع فعلی آن‌را با ده سال پیش مقایسه نمایند به تبریزیان حق می‌دهند که از مرکز کشور خود مأیوس و ناامید شده و نسبت به

۱: تجدد ایران، شمارهٔ ۳۲۶۳، مورخهٔ ۲۰/۸/۷ سرمقاله به قلم خسرو آراسته.

مسببین خرابی شهر خود خشمناک شود.

در همان موقع که مرکز برای تعمیر سد تبریز حیران و سرگردان بود و در تالارهای وزارت کشور دست به هم می‌مالیدند. ده‌ها سد سمنتی و صدها پل بتون آرمه از محل مالیاتهای جمع‌آوری شده از آذربایجان در دهات مازندران و سواد کوه ساخته و برپا می‌گردید و ساعت به ساعت بر شکوه ظاهری املاک اختصاصی افزوده می‌گشت. مدت هشت سال تمام است پل‌های وسط شهر تبریز را در نتیجهٔ توسعه مسیر رودخانه خراب کرده‌اند. هنوز اقدام به ساختمان یکی از آنها نشده و شهر تبریز به واسطهٔ نداشتن پل به دو بخش منقسم گردیده و زمستانها آب رودخانه زیاد است رفت و آمد اشخاص عاجز و خردسالان از این بخش به آن بخش امکان ندارد ولی برای شهرهای کوچک مشهدسر و آمل پل‌های معلق آهنی از اروپا وارد ساخته‌اند!

... آذربایجانیها می‌گویند، آذربایجان مگر در دادن مالیات کوتاهی کرده و یا از قوانین موضوعه سرپیچی نموده است که این همه از چشم مرکز و مرکزیان افتاده و از خزانهٔ دولت شاهنشاهی بهره و نصیبی ندارد! آذربایجانی می‌گوید استان سوم و چهارم چه معنی دارد چرا پیکر مرا تکه تکه می‌کنند؟... این کار جز برای این بود که تبریز آن کانون آزادی و مردانگی را کوچک کرده و روز به روز از موجودیت آن بکاهند؟

امروز که کابوس استبداد سرنگون و ریشهٔ ستم از بیخ کنده شده میهن‌پرستان آذربایجان انتظار دارند تا مشاهده نمایند مرکز برای جبران گذشته‌ها چه نقشه کشیده و برای ترمیم خرابیها و تلافی این همه اهانت‌ها و سرکوبی‌ها که مدت بیست سال برای آذربایجانی شده چه خواهد کرد و چه اقدام مشفقانه خواهد نمود.

... اگر مرکز به آرزوی آذربایجانیان ترتیب اثر داده و برای برآوردن خواسته‌های آنها تا آنجایی که مقدور است توجه نماید بدون شبهه و تردید ملاحظه خواهد نمود که آذربایجانیان همان سربازان فداکار ایران بوده و با همان عشق و علاقه سابق در اصلاحات خرابیهای کشور شریک مساعی نموده و از هرگونه فداکاری مضایقه ندارند."[1]

داستان مستوفی فراموش شدنی نیست. خاطرهٔ شوم استانداری این پیر یاوه گو سینه به سینه نقل خواهد شد و اعمال ننگ بارش دهان به دهان خواهد رسید تا موقعی که کفارهٔ گناهان او داده شود. در زمان استانداری این مردک، مصطفی نیساری (صدق‌السلطان) از طرف شهرداری تبریز نامه‌ای در مورد غیرمأکول بودن نان تبریز به استانداری نوشته که عین نامه‌های متبادله به ضمیمه نمونهٔ نان در شهرداری تبریز بایگانی است. اینک آن نامه‌ها:

" نامهٔ شمارهٔ ۱۰۵۳ – ۱۹/۱/۲۶ شهرداری تبریز:

۱: ستاره، شمارهٔ ۱۱۹۸، مورخهٔ ۲۰/۸/۲۰ از مقالهٔ "آذربایجان تکه گرانبهای ایران است" به قلم سلطانزادهٔ تبریزی.

جناب آقای استانداری استان سوم ــ سه روز است که آردی که از اداره‌ٔ تثبیت به نانواها داده می‌شود مخلوط به‌خاک و شن می‌باشد و آرد تحویلی دیروز به‌علاوه خیلی ناجنس و درشت بوده و در نتیجه نان امروز بطور کلی خیلی معشوش و ناجنس شده است. برای مزید استحضار چند پارچه از نانهای پخت امروز ومقداری از آردی که در دو روزهٔ اخیر تحویل نانواها شده و قدری گندم تحویلی که مخلوط به‌مواد خارجی است به پیوست تقدیم می‌شود. مستدعی است مقرر فرمایند دستور مقتضی در این باب به‌اداره‌ٔ تثبیت نرخ غله صادر گردد.

از طرف شهرداری تبریز ــ نیساری"

جواب استاندار مستوفی:

" نامه‌ٔ شماره‌ٔ ۱۰۵۴ ــ ۱۹/۱/۲۸ استانداری آذربایجان به‌شهرداری تبریز

اداره شهرداری تبریز ــ بازگشت به‌نامه‌ٔ شماره‌ٔ ۱۰۵۳ به ضمیمهٔ مقداری نان و گندم و آرد نمونه اشعار می‌دارد:

این نامه‌های یاوه چیست که به‌قلم می‌آورید و امضاء کرده می‌فرستید مگر شما نان شهر را نمی‌خورید یا چیزی که به‌شما می‌گویند ندانسته تصدیق می‌کنید. نان شهر شن و خاک کجا دارد.

من هر روز نان عمومی شهر می‌خورم و آنگاه می‌نویسید دوسه روز است. در صورتی که فقط امروز نان شهر رنگش تغییر کرده است و آن هم به‌واسطهٔ این است که گندم گرگان است و با وجود این که رنگش قرمز است بسیار پاکیزه و تمیز و پاک می‌باشد.

به‌موجب این حکم آقای نیساری که پای این نامه را امضاء کرده و تصدیق بلاتصور و هو راه انداخته منتظر خدمت می‌شود. امور شهرداری را آقای منتظمی اداره کند.[1]

استاندار استان سوم عبداله مستوفی"

عبداله مستوفی که خود ساکن تبریز بوده و ضمن سرشماری نیز محسوب گردیده بود، سرشماری تبریز را " خرشماری" می‌نامید[2] و گویا از این راه به ایجاد حس " وحدت" ملی می‌کوشید. این عالی‌جناب در ایجاد " وحدت ملی" و ترویج" زبان داریوش" آن چنان کوشا بود که اجازه نمی‌داد حتی پیرزنان و پیرمردان فرزند مرده و مادران داغدیده که یک جمله فارسی نمی‌دانستند، در ذکر دردها و مصایب خود و در سوگ عزیزانشان از زبان مادری بهره گیرند.

وی خود به‌این جنایت اعتراف کرده و در رد مقاله‌ٔ سلطانزاده‌ٔ تبریزی می‌نویسد:

" ... بلی من ... هیچوقت اجازه نمی‌دادم که روضه‌خوان در مجالس ختم ترکی بخواند و در سخنرانیهای خود می‌گفتم شما که اولاد واقعی داریوش و کامبیز هستید چرا به زبان

۱: داد، شماره‌ٔ ۲۴، مورخهٔ ۲۱/۸/۱۸.

۲: ستاره، شماره‌ٔ ۱۲۱۱، مورخهٔ ۲۰/۹/۳ " جواب به مستوفی " ــ نوشتهٔ علی شقاقی.

افراسیاب و چنگیز حرف می‌زنید؟ و از این بیانات هم جز ایجاد حس وحدت ملی و جلوگیری از ترک‌منشی و کوتاه کردن موضوع اقلیت ترک زبان در نزد خارجی‌ها که به‌عقیدهٔ من بزرگترین توهین به اهالی آذربایجان است و نویسندهٔ مقاله اسم آن‌را همدردی گذاشته است، نداشته‌ام و زبان فارسی را که زبان نوشتن و تدریس و زبان رسمی و عمومی است ترویج کرده‌ام." ... نویسندهٔ مقاله آلت دست یک مشت محتکر تبریزی که من آنها را دزدان ناخلف آذربایجان و ایران می‌دانم شده با نهایت بی‌اطلاعی از اوضاع و حتی بی‌خبری از تاریخ وقایع شرحی را بقصد حمله به من به‌قلم آورده است." این اتهامات را یک مشت محتکر تبریزی تراشیده‌اند که احتکار را تجارت دانسته، توت را بوسیلهٔ نگاهداری طبق آن در یخچال یخ روز احتکار می‌کنند و خیار را بوسیلهٔ مالیدن دنبه به‌آن پنج شش روز نگاه می‌دارند..."[1]

سلطانزادهٔ تبریزی که در میان مردم آذربایجان به‌درستکاری و پاکدامنی و صداقت مشهور بوده، پس از ارائه اسناد و مدارک غیرقابل انکار در جواب سفسطه بافی‌های مستوفی نوشت:

" ... آقای مستوفی سوء رفتار و ترشرویی و تلخ زبانی شما مردم تبریز را به‌قدری متنفر می‌ساخت که زبان فارسی سهل است از زندگی سیر می‌شدند."

" ... راجع به نگهداری طبق توت در یخچال و یا مالیدن دنبه به‌خیار و غیره چیزی ملتفت نشدم. زیرا در تبریز هنوز فروش توت معمول نیست و تبریز توت‌زارهای بسیار دارد که اغلب برای احسان احداث شده و فقرا مجانا" از آنها بهره‌مند می‌شوند و از مالیدن دنبه به خیار نیز اطلاعی ندارم تا پاسخی عرض کنم. شاید در ولایت خود ایشان معمول است که به‌خیار دنبه ویا به‌دنبه خیار می‌مالند!"[2]

علاوه برمستوفی استاندار، رؤسای فرهنگ آذربایجان نیز در ترویج زبان فارسی و مخصوصا" " ایجاد وحدت ملی!" کوشا بودند و راههای ذیل را جهت وصول به‌مقصود برمی‌گزیدند:

محسنی رئیس فرهنگ استان آذربایجان می‌گفت: " هرکس که ترکی حرف می‌زند، افسار الاغ به‌سر او بزنید و او را به آخور ببندید..."[3]

ذوقی رئیس فرهنگی که بعد از محسنی به آذربایجان آمد، صندوق جریمهٔ ترکی حرف‌زدن در دبستانها گذاشت. تا هرطفل دبستانی آذربایجانی که جسارت‌ورزیده ترکی صحبت کند، جریمه شود. شاهد مورد اعتماد و سرشناسی که خود از دبیران دورهٔ دومی بوده چنین نقل می‌کند: روزی هنگامی که میرزا قنبر نامی سرکلاس اول ابتدایی تدریس

۱: ستاره، شمارهٔ ۱۲۰۳، مورخهٔ ۲۰/۸/۲۵ "رفتار من در استانداری سوم".
۲: ستاره، شمارهٔ ۱۲۲۳، مورخهٔ ۲۰/۹/۱۵ "آذربایجانی حق‌شناس است...".
۳: نقل از مقالهٔ "پیام به پیشه‌وری" به قلم نوشاد کیهان، شمارهٔ ۸۶۳، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۲۶.

می‌کرد و طبق معمول به بچه‌ها می‌گفت: "آب" یعنی "سو" "نان" یعنی "چورک"، "بابا نان داد" یعنی "دده چؤرک وئردی"، ذوقی به‌همراهی بازرسی که از تهران آمده بود و مدیر مدرسه وارد کلاس می‌شود. ذوقی پس از شنیدن نحوهٔ تدریس میرزا قنبر از مدیر مدرسه می‌پرسد چرا آموزگار شما ترکی صحبت می‌کند؟ و مدیر توضیح می‌دهد که بچه‌ها معنی کلمات را نمی‌فهمند او کلمات را به‌ترکی تفهیم می‌کند.

ذوقی می‌گوید: *این درست نیست. برای تفهیم کلمات باید آنها را به بچه‌ها نشان داد.*

آموزگار برای فهماندن معنی کلمهٔ نان باید تکه نانی به‌آنها نشان دهد و برای تفهیم صدای خروس، باید صدای خروس دربیاورد. تا بچه‌ها فارسی را به‌جای زبان مادری یاد بگیرند! البته باورکردنش سخت است ولی متأسفانه حقیقتی است تلخ!

آذربایجان پس از سقوط رضاخان

بلافاصله پس از سقوط بت‌اعظم آزادی‌خواهان تبریز جمعیتی به‌نام "جمعیت آذربایجان" تشکیل دادند و در تاریخ ۲۰/۷/۳۰ روزنامهٔ ناشر افکار خود را که "آذربایجان" نامیده می‌شد به‌مدیریت علی شبستری و سردبیری اسماعیل شمس منتشر ساختند. این روزنامه که زبان حقگوی مردم آذربایجان بود به‌دو زبان فارسی و آذربایجانی نوشته می‌شد. انتشار این روزنامه عمال استعمار و دست‌آموزهای مکتب رضاخانی را سراسیمه ساخت، باران تهمت و افترا به‌سوی "جمعیت آذربایجان" باریدن گرفت و مسئولین جمعیت به "نفاق‌افکنی" و ایجاد جدایی بین آذربایجان و سایرنقاط ایران متهم شدند دستگاه دولتی در شرایطی بود که روزنامه را توقیف کند لذا از توزیع و فروش آن در تهران و سایر شهرهای کشور جلوگیری کرد. روزنامهٔ آذربایجان در رد این اتهامات و در پاسخ این‌که گویا با نوشتن به‌زبان آذربایجانی فکر جدایی دارند تحت عنوان "خود می‌کشی حافظ را خود تعزیه می‌داری" چنین نوشت:

از هیجدهم دی‌ماه عمال دولتی مرکز، فروش روزنامه‌های ما را در مرکز قدغن نموده‌اند...

ما از آقایان عمال دولتی که در تهران نشسته‌اند سئوال می‌کنیم که اگر شماها خیال ایجاد نفاق و جدایی ندارید... چه علتی دارد که از توزیع و فروش روزنامه‌های ما جلوگیری می‌کنید؟

آیا جلوگیری شما برای این نیست که روزنامهٔ ما جنایتهای گذشته شماها را فاش می‌نماید و اصول دموکراسی را به افراد این ملت بدبخت و ظلم دیده فهمانیده آنان را برای مطالبهٔ حقوق حقهٔ خود دعوت می‌نماید؟ آیا برای این نیست که شماها می‌ترسید افکار آزادی‌خواهی و پاک آذربایجانیان را برادران فارس زبان ما در تهران، خراسان،

اصفهان، شیراز و غیره شنیده آنان نیز داد خود را از شاهها بستانند و خود را از زنجیر اسارت و بردگی شاهها خلاص نموده حقوق حقهٔ خویش را مالک شوند؟

تاریخ به‌خوبی ثابت می‌کند که همیشه نفاق و جدایی از دهان ناپاک شاهها جاری شده است چه در دوره‌های گذشته زمانی‌که آذربایجان در راه آزادی ملت، وطن و کشور از جان خود می‌گذشت، در مقابل چنین فداکاریها شما نبودید که گفتید: آذربایجان گرفتار مرض شقاقلوس شده باید آن‌را بریده و دور انداخت؟! با این‌حال باز آذربایجانی از جانفشانی و وطن‌پرستی خود دست نکشید..."[1]

پس از سقوط رضاخان برای اولین بار جمعیت آذربایجان آکورال آذربایجان (کانون هنرپیشگان) را تشکیل داد و نمایشنامه‌هایی به‌زبان آذربایجانی روی صحنه آورد که مورد استقبال شایان مردم تبریز قرار گرفت.

جمعیت آذربایجان فقط شش ماه توانست به‌فعالیت خود ادامه دهد. فشار روزافزون، تعقیب پلیسی و توطئه چینی‌های فهیمی (فهیم‌الملک) استاندار آذربایجان، که خود یکی از سرشناس‌ترین عمال ارتجاع بود، جمعیت را متلاشی و ارکان آن‌را تعطیل نمود.

آذربایجان با فقر و گرسنگی و بدبختی دست به‌گریبان بود. یکی از نویسندگان روزنامهٔ فریاد که در تبریز منتشر می‌شد منظرهٔ شهـــر را چنین توصیف می‌کند:

"منظرهٔ شهر تبریز، همان شهری که کودکی و جوانی و پیری خود را در سینهٔ وی به‌سر برده‌ایم و پس از مرگ ما را در دلش جای می‌دهد! همان شهری که سرداد و سر به استبداد فرو نیاورد، همان شهری که نهال آزادی را با خونهای جوانان خود پرورش داد، همان شهری که چون کشوری با عظمت در دورهٔ استبداد صغیر با دیو مهیب ارتجاع نبرد کرد و فیروز شد. آری همان شهر اینک منظره‌ای دارد که از دیدن آن نزدیک است خون در رگها فسرده شود!

تبریز که چون طاووس از علم، آزادی‌خواهی، صنعت، ثروت، معنویت و میهن‌پرستی نقش و نگار فراوان داشت، اینک مرغ بال و پرشکسته و دم و کاکل کنده از همه زیباییها دور و محروم است..."[2]

در فروردین ماه سال ۱۳۲۱ کمیتهٔ ایالتی حزب تودهٔ ایران در تبریز شروع به‌فعالیت کرد[3] و طبقات زحمتکش و ستمدیدهٔ آذربایجان، مخصوصاً" دهقانان از مبارزهٔ سیاسی حزب استقبال شایانی به‌عمل آوردند. یادآوری این نکته ضروری است که با ورود متفقین، جنبش‌های خودبه‌خودی و بی‌نقشه‌ای در میان دهقانان آذربایجان شروع شده بود و بالنتیجه در بعضی نقاط آذربایجان بساری بذرهای طالمانه نظیر گرفتن جوجه، روغن،

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۲۶، مورخهٔ ۲۰/۱۰/۱۳.
۲: فریاد، شمارهٔ ۴، مورخهٔ ۲۱/۹/۲۱ از مقالهٔ "منظرهٔ شهر".
۳: بیست و هشتم فروردین ماه سال ۱۳۲۱ روزنامهٔ سیاست شمارهٔ ۴۴، مورخه ۲۱/۱/۲۸.

بهرهٔ علف و غیره از دهقانان موقوف گردیده بود.

لذا تشکیل حزب تودهٔ ایران، مبارزات دهقانی را در آذربایجان سازمان داده و آن‌را به‌سوی هدف و جهت معینی سوق داد. ارتجاع بیکار نبود: مهمی اساسدار، از طرفی به‌منظور ایجاد تفرقه میان کارگران، اتحادیه‌های قلابی می‌ساخت و از طرف دیگر راهزنانی نظیر جمشیدخان اسفندیاری را مسلح می‌کرد تا با دویست سوار به‌دهات حمله نموده، با ضرب و جرح و غارت اموال دهقانان، آنان‌را مرعوب سازد. و این تنها جمشید اسفندیاری نبود که دست به‌خون دهقانان می‌آلود، سردار نصرالله نورنجی در اردبیل، امیر جعفر اصلانی و منصور اصلانی و حسن بندقی در کاغذ کنان که با سلاحهای دولتی مسلح بودند و سروان نادری کلانتر مرز علمدار و جلفا، دهقانانی را که از اوامر ارباب سرپیچی می‌کردند و یا جسارت ورزیده در حزب توده نام‌نویسی می‌نمودند ویا در میتینگ شرکت می‌کردند، می‌زدند، غارت می‌کردند و می‌کشتند.

سیدضیاء "جمعیت آزاد" تشکیل می‌داد و دولت سرسپرده‌ترین و جلادترین مأمورین خود را به آذربایجان می‌فرستاد. ارتجاع از هیچ تهمت و افترا و جنایتی فروگذار نبود.

به‌این خبر از روزنامهٔ صدای ایران، که‌یکی‌ازبلندگویان سیدضیاء بود توجه نمایید:

"چندی قبل سیدی از اهالی اردبیل (سیداحمد میرخاص) در نواحی سرحدی آذربایجان علم مخالفت برعلیه حزب توده افراشته و باعده‌ای از موافقین خود به‌عنوان جهاد برتشکیلات حزب مزبور حمله‌ور شده و آنها را آتش می‌زنند و ضمنا "افراد حزب را به‌صورت اسیر دستگیر کرده و زنهایشان‌را میان اطرافیان تقسیم می‌نمایند. مجوز او در این بوده است که حزب توده برعلیه اسلام ایجاد شده و بنابراین افراد آن کافر به‌شمار رفته و خونشان مباح و زنهایشان حلال است و حتی در یکی دو مورد حکم رجم (سنگسار) صادر کرده و مردم به‌اطاعت از او یکی دونفر را سنگباران نموده‌اند.[1]" آن‌وقت دولت *صدرالاشراف باتصویب بخشنامه زیر به‌وی پاداش می‌داد:*

"وزات دارایی شمارهٔ ۱۱۶۲۴ مورخهٔ ۲۴/۶/۲۴

هیئت وزیران در جلسهٔ ۲۱ شهریور ماه ۲۴ تصویب نمودند که به آقای سیداحمد میرخاص اردبیلی پانزده هزار ریال از قرار ماهی سه‌هزار ریال برای مدت ۵ ماه از محل اعتبارات ۱۳۲۴ دولت‌به‌شکل‌پاداش داده شود.

تصویب نامه در دفتر نخست‌وزیر است

از طرف نخست‌وزیر اشرفی[2]"

و سرلشگر ارفع، رئیس ستاد ارتش طی بخشنامه‌ای به لشگر سه‌تبریز دستور می‌داد که به این جنایتکار جهت انجام "تبلیغات اسلامی" یاری نمایند. فرماندهٔ لشگر سه‌تبریز

۱: صدای ایران، ۲۱ اسفند ماه سال ۱۳۲۳ نقل از رهبر، شمارهٔ ۵۱۱ مورخهٔ ۲۳/۱۲/۲۲.

۲: رهبر، شمارهٔ ۷۱۸، مورخهٔ ۲۵/۲/۲۵.

سرتیپ درخشانی درمصاحبه با جهانگیر تفضلی مدیر ایران ما در این خصوص چنین گفت:

من نمی‌دانم " سرلشگر ارفع که مادرش انگلیسی است و فارسی هم خوب نمی‌داند از کجا فهمیده بود که سیداحمد میرخاص از " اجلهٔ علمای اعلام است " که‌بایدبرای اهالی آذربایجان تبلیغ کند و گرفتاری بتراشد. من تعجب می‌کنم از کجا به جلالت مقام علمی سیدمیر خاص پی‌برده بودکه او را با آن سابقه برای تبلیغات اسلامی به آذربایجان توصیه کند . . . "[1]

سرلشگر ارفع پشتیبانی خود را از سیداحمد میرخاص به صدور بخشنامه محدود ننمود. وی سرهنگ موحهری را (که بعداً" تیمسار آریانا شد) مأمور کرد که خادم باشی یکی از خواص اردبیل را به‌تهران بیاورد. خادم باشی درتهران با دریافت پول و اسلحه از سرلشگر ارفع مأموریت یافت که با تمام قوا به‌کمک سیداحمد میرخاص بشتابد.

به‌هرصورت نهضت آزادی در آذربایجان علی‌رغم غارتها، شکنجه‌ها، تبعیدها و کشتارها پیروزمندانه به پیش می‌رفت. روز دهم آذرماه سال ۱۳۲۳ ده شهر آذربایجان شاهد میتینگ‌های منظم و بی‌سابقهٔ زحمتکشان و آزادی‌خواهان شهر و ده بود. این شاهان عظیم ره آزادی فریاد می‌زدند: " باید دولت آزادی‌خواه و پشتیبان دموکراسی در ایران برسرکار آید " ـ ملت ایران باید حاکم برسرنوشت خود شود " ـ " ما اجرای قانون اساسی را که به خونبهای خود به‌دست آورده‌ایم، خواستاریم ".

خصلت بارز مبارزات در آذربایجان، شرکت فعال دهقانان در آن بود. چنان‌که در اکثر میتینگ‌ها تودهٔ عظیمی از دهقانان پس از طی ده‌ها کیلومتر شرکت می‌نمودند. رهبری تمام میتینگ‌ها و تظاهرات را حزب تودهٔ ایران به‌دست داشت.[2]

جالب است که حکومت مرکزی آن‌چنان از آذربایجان وحشت و هراس داشت که حتی کارگران آذربایجانی را درتهران زیرنظر می‌گرفت. در توضیح این مطلب دکتر کشاورز طی نطقی در مجلس شورای‌ملی چنین گفت:

" . . . در بخش ۵ و ۱۰ تهران هرشب از ساعت ۹ به‌بعدیک عده پاسبان درب منازل کوچک و محقر را که می‌دانند اشخاص فقیر و کارگر در آنجا منزل دارند می‌زنند و شروع به تحقیقات می‌کنند که آیا در این منزل کارگر ترک زبان وجود دارد یا خیر . . . و شناسنامهٔ کارگرها را می‌بینند اگر شناسنامه‌ای که دارد از تهران صادر شده باشدبه‌اوکاری ندارند ولی اگر از شهرهای آذربایجان صادر شده در این‌صورت خودش و فامیلش ونمره شناسنامه‌اش را یادداشت می‌کنند و به‌این ترتیب اسباب زحمت و نگرانی یک‌عده برادران ایرانی ما را فراهم می‌کنند . . . "[3]

۱: نبرد به جای ایران ما، شمارهٔ ۱۲۵، مورخهٔ ۲۴/۹/۳۰.

۲: رهبر، شمارهٔ ۴۳۸، مورخهٔ ۲۳/۹/۲۰.

۳: از نطق دکتر کشاورز در جلسهٔ مورخهٔ ۲۳/۱۱/۱۷، مجلس شورا نقل از رهبر، شمارهٔ ۴۸۶.

و پیشه‌وری در این مورد ضمن مقاله " پیشه‌وری با شهربانی مخالف نیست " می‌نویسد :

" ملاقات دوم ما (سرهنگ سیف و پیشه‌وری) وقتی بود که از طرف شهربانی تهران آذربایجانیان آزادی‌خواه مقیم تهران را تعقیب کرده و از آنها صورت می‌گرفت که در موقع لزوم بتواند آنها را طعمهٔ سیاست ارتجاعی قرار دهد و به‌من که رسما " به‌این موضوع اعتراض می‌کردم می‌گفت چند دستگاه اتومبیل دزدیده شده است برای این ترک‌زبانان را صورت می‌گیریم .

مثل اینکه دزدی منحصر به ترک زبانهاست . بعد معلوم شد آقا می‌خواسته صورت آذربایجانیان تهران را برای روز مبادا مجموعا " در تحت نظر نگاه‌دارد . . . "[1]

پس از حملهٔ وحشیانه‌ای که چاقوکشان سیدضیاء با همکاری نیروهای انتظامی در فروردین ماه سال ۱۳۲۴ به اتحادیه کارگران و کلوب حزب تودهٔ ایران در اصفهان به‌عمل آوردند ، روز ۱۶ فروردین میتینگی در تبریز تشکیل و از طرف شرکت‌کنندگان در میتینگ به‌دولت اعلام شد که " اگر دولت مایل است دموکراسی ایران را حمایت نموده و مخالفین آن‌را عزل و محاکمه و مجازات نماید ، در این راه با هم همراهیم و اگر مایل است که از توطئه‌کنندگان برعلیه اجتماعات و آزادی ، از حمایت‌کنندگان ضرب و جرح و غارت طرفداری نماید و آنان را برای ادامهٔ همان قبیل اعمال در مقام خود نگه‌دارد ، چون ما می‌دانیم فردا هم نوبت شکستن سر ما است ، از نظر ما بسیار منطقی و بجاست که این سرو این خون را همین امروز در راه برداشتن محتشمی و موثقی و انصاری[2] صرف کنیم و امکان ندهیم که فردا بریزند و سرما را در کلوب ما بشکنند . . . " در قطعنامه گفته می‌شد : " . . . *از این به‌بعد آزادی‌خواهان ایران ، امنیتی را که هیچ نیروی دولتی برای آنها تأمین نمی‌کند ، با نیروی توده‌ای خویش تأمین خواهند کرد .* "

(از قطعنامه میتینگ ــ رهبر شمارهٔ ۵۲۸ مورخهٔ ۲۴/۱/۲۰)

مرتجعین محو کامل آثار دموکراسی را درنظر داشتند . لذا اتحادیه‌های کارگری و کلوبهای حزبی را غارت کرده و به آتش می‌کشیدند ، ملاکین و خانها را مسلح می‌ساختند تا به‌کمک امنیه ، دهقانان بی‌سلاح را مکوب سازند . زندانها را افراد بی‌گناهی که تن به زورگویی نداده بودند پرمی‌کردند و محبوسین را در زندان به‌مسلسل می‌بستند تا بلکه بتوانند ارتجاع را از اضمحلال و سقوط نجات دهند .[3]

روز ۲۴/۵/۱۹ دونفر از اعضای حزب توده برای دادن میتینگ و تشکیل شعبه حزب به ده لیقوان ، واقع در حومهٔ تبریز رفتند ولی آدمهای حاج احتشام آن دونفر را با ضرب

۱ : آذربایجان شمارهٔ ۲۳ ، مورخهٔ ۲۴/۷/۱۶ .

۲ : محتشمی فرماندار تبریز ، موثقی کفیل شهربانی تبریز ، عبداله انصاری بخشدار میانه .

۳ : در مرداد ماه سال ۱۳۲۴ نظامیان شبانه به زندان تبریز که علاوه برزندانیان عادی پانصد نفر دهقان نیز در آنجا محبوس بودند و اکثرا " بلاتکلیف بودند ریخته و زندانیان را به دستاویز این که قصد فرار داشتند به مسلسل بستند . در اثر این حادثه ۷ نفر کشته و ۱۱ نفر زخمی گردیدند .

و جرح از ده بیرون کردند. مصدومین به‌دادستان تبریز شکایت بردند و دادستان تبریز دادیار خود محمدتقی محامد را مأمور رسیدگی به این شکایت کرد. اما به‌درخواست مصدومین راجع به‌اعزام ژاندارم به همراهی آنها، توجهی ننمود. لذا روز ۲۴/۵/۲۰ در حدود هشتاد نفر از اعضای حزب و سازمان‌جوانان‌حزب توده‌ٔ ایران به معیت دادیار عازم لیقوان گردیدند. ولی به‌محض نزدیک شدن جمعیت به ده، تیراندازی به‌سوی آنها شروع شد. جمعیت متوقف شدند و محامد دادیار و معاون دادستان کارتی به‌مضمون ذیل نوشته به‌قدرت نام کارگر داد که آن‌را به حاج احتشام برساند: "من نماینده‌ٔ دادستانم، برای تحقیق جریان امر آمده‌ام. بگویید دست از حرکات خلاف رویه و عملیات مخالف قانون بردارند و خودتان نیز برای توضیح اینجا بیایید." همین که قدرت برای رساندن کارت از تپه‌ها سرازیر شد آدمهای حاج احتشام بی‌توجه به اشارات او، وی را با گلوله کشتند در حالی‌که کارت درمیان انگشتان سرد او بود.

جوانان که از این عمل ناجوانمردانه به‌هیجان آمده بودند با وجود این‌که خود را در برابر آتش گلوله می‌دیدند، به‌چهار دسته تقسیم شده به‌طرف ده سرازیر گردیدند. و سنگرها را تسخیر و افراد را خلع سلاح نمودند. در این حادثه سی نفر از طرفین کشته شدند[1]

روز ۲۴/۵/۲۱ جهت اعتراض به‌این حادثه میتینگ بزرگی از طرف حزب توده‌ٔ ایران در تبریز تشکیل گردید وقطعنامه میتینگ به‌صورت تلگراف حضوری به دولت، مجلس و مطبوعات مخابره شد. در آن تلگراف گفته می‌شد: "... فجایعی که اخیرا" در آذربایجان روی می‌دهد همه از روی یک نقشه‌ٔ ارتجاعی است و به‌منظور کشتن و خفه کردن آزادی اجرا می‌شود.

آزادی‌خواهان قادرند که درهرموقع مرتجعین خونخوار را به‌زانو درآورند و جزای تبهکاری آنان‌را در کفشان بگذارند... پانصد نفر دهقان با پرونده سازیهای امنیه در زندان محکوم به حبس و یا هنوز ماهها و سالهاست که بلاتکلیفند ــ حقیقت امر این است که صدی نود ازاینان جز سرپیچی از بدعتهای بعضی از مالکین گناهی ندارند و پرونده‌ها به‌میل و با اشاره‌ٔ مالکین تهیه شده ... شهربانی ... در داخل زندان محبوسین را به‌مسلسل بسته و هفت نفر را مقتول و یازده نفر "به‌احصاییه‌ٔ خود شهربانی" مجروح کرده‌اند."

"... در آذربایجان بساط ارتجاعی باید برچیده شود و مسببین قتل و جنایت باید محاکمه و اعدام شوند وگرنه مسامحه‌ٔ دولت خود تجویز قیام است..."[2]

جوابی که صدرالاشراف نخست‌وزیر به تلگراف اهالی تبریز داد چنین بود: "بنده

1: نقل از شهباز به جای ایران ما، گزارش مخبر روزنامه "چگونگی واقعه‌ٔ لیقوان" شماره‌ٔ ۱۰۲، به تاریخ ۲۴/۵/۳۰ (اطلاعیه‌ٔ وزارت کشور تعداد کشته شدگان را هشت نفر ذکر می‌کند) روزنامه شفق شماره‌ٔ ۱۵۰، به تاریخ ۲۴/۶/۱.

2: ایران ما، شماره‌ٔ ۴۴۰، مورخه‌ٔ ۲۴/۵/۲۳.

خدمت آقایان (نمایندگان مجلس) عرض می‌کنم که نه به‌این تلگراف ونه به صدیک از این تلگراف‌ها اهمیت نمی‌دهم."[1]

مخبر ایران ما در جواب سئوال: " آذربایجان را چگونه دیدی؟ " به‌درستی جواب داده که: *"آذربایجان متشنج و آماده‌ء انقلاب است."*

حقیقت این است که بدون هیچ دخالت خارجی، مردم آذربایجان برای دفاع از آزادی و دموکراسی و واژگون کردن ارتجاع به‌پا خواسته بودند. در حادثه‌ء لیقوان نه فقط مأمورین سیاسی و نظامی شوروی کوچکترین دخالتی نداشتند، بلکه با وقوع چنین حادثه‌ای نیز مخالف بودند و نارضایی خود را در این مورد علنا" به مسئولین حزب در آذربایجان اظهار داشته آنان‌را شدیدا" به‌باد انتقاد گرفته بودند. و به‌علت پیش‌آمدن همین حادثه بود که آرداشس آوانسیان نماینده‌ء مسئول کمیته‌ء مرکزی حزب توده در آذربایجان مدتی مغضوب گردید و حتی در خطر نابودی قرار گرفت.

مأمورین سیاسی شوروی علت مخالفت خود را با حادثه‌ء لیقوان، وجود روابط دوستانه بین آنها و حاج احتشام ذکر می‌کردند و شاید هم با توجه به نقشه‌های بعدی نمی‌خواستند که چنین اقداماتی به‌دست حزب توده‌ء ایران انجام گیرد.

در اواخر مرداد ماه " حزب توده‌ء ایران یک کنفرانس مشورتی با حضور یک صد و پانزده نفر از اعضاء حزب که از سی و سه نقطه‌ء آذربایجان دعوت شده بودند تشکیل و تصمیم گرفتند که انتخاب انجمن‌های ایالتی و ولایتی را از هر راهی که پیش‌آید عملی کنند..."[2]

تشکیل فرقه‌ء دموکرات آذربایجان:

فرقه‌ء دموکرات آذربایجان، در حالی‌که هنوز سازمانهای حزب توده‌ء ایران در سراسر آذربایجان فعالیت می‌کردند، بی‌اطلاع رهبران حزب توده‌ء ایران و حتی بدون جلب نظر موافق آنها پس از ملاقات سیدجعفر پیشه‌وری با میرجعفر باقراوف رئیس جمهور آذربایجان شوروی در باکو، با صلاحدید دولت شوروی و پشتیبانی و مساعدت مادی و معنوی مأمورین آن دولت در آذربایجان تشکیل گردید. ولی چون عده‌ء کثیری از فعال‌ترین و مبارزترین افراد آذربایجانی در صفوف حزب توده‌ء ایران مبارزه می‌کردند و بی‌وجود آنها فرقه‌ء دموکرات از کادرهای فعال محروم می‌ماند و به‌علاوه ادامه‌ء فعالیت دوحزبی که هردو مدعی آزادی‌خواهی و رهبری مردم به‌سوی حکومت دموکراسی بوده و هریک راه جداگانه‌ای را برگزیده بودند، و مهم‌تر و بالاتر از همه توجه به وظایفی که فرقه‌ء دموکرات آذربایجان انجام آنها را به‌عهده گرفته بود، به‌روشنی نشان می‌داد که وجود دوحزب در آذربایجان

۱: رهبر، شماره‌ء ۶۳۰، مورخه‌ء ۲۴/۵/۲۳ نطق صدرالاشراف در مجلس.
۲: رهبر، شماره‌ء ۶۲۳، مورخه‌ء ۲۴/۵/۲۸ از مقاله‌ء " مشت در برابر مشت و خون در برابر خون".

غیرمقدور می‌باشد. لذا انحلال تشکیلات حزب توده‌ٔ ایران و الحاق آن به فرقه دموکرات آذربایجان ضرورت قطعی داشت. کسانی‌که در تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان پیشقدم بودند می‌گفتند: " حزب توده‌ٔ ایران بنا به مرامنامه‌ٔ خود حزبی است پارلمانتاریستی و برای انجام انقلاب و تحول اجتماعی از آن کاری ساخته نیست. حال آن که فرقه دموکرات آذربایجان وظیفه‌ٔ انجام انقلاب ملی ـ دموکراتیک را به‌عهده دارد[1]." این استدلال که ظاهری آراسته داشت، از نظر مبارزین راه آزادی و معتقدین به انقلاب اجتماعی، با توجه به‌شرایط انقلابی که در آذربایجان وجود داشت و با درنظر گرفتن اوضاع سیاسی کشور در آن زمان، استدلالی بود پسندیده و پذیرفتنی.

درباره‌ٔ تشکیل فرقه‌ٔ دموکرات آذربایجان، کتاب ۱۲ شهریور (شهریورین اون ایکسی) که به‌مناسبت جشن سالگرد تشکیل فرقه از طرف شعبه تبلیغات فرقه‌ٔ دموکرات انتشار یافته، توضیحات ذیل را دارد: " پس از مذاکرات و مکاتبات مفصلی که بین آقای پیشه‌وری و آقای شبستری به‌عمل آمد، بالاخره در اوایل شهریور ماه آقای پیشه‌وری روزنامه‌ٔ آژیر را موقتاً " در اختیار رفقای خود قرار داده به تبریز آمد و با این اقدام، نخستین گام در راه تشکیل فرقه‌ٔ دموکرات آذربایجان برداشته شد. این دو شخصیت، پس از مذاکرات جدی درباره‌ٔ وضعیت کشور قرار گذاشتند که نظر آقای پادگان مسئول وقت حزب توده‌ٔ ایران (در تبریز) را نیز جلب نمایند[2]. آقای پادگان با درنظر گرفتن تجربیاتی که طی سالیان دراز در مبارزات سیاسی به‌دست آورده بود، شعارهای ملی آقایان پیشه‌وری و شبستری را تصدیق نموده وآمادگی خود را برای فداکاری در راه این شعارها اعلام داشت.

در آن موقع، در آذربایجان به‌جز حزب توده و جبهه آزادی تشکیلات سیاسی دیگری وجود نداشت. اتحادیه‌های کارگری نیز تحت تأثیر حزب توده‌ٔ ایران بود. با توجه به‌این که جبهه‌ٔ آزادی در آذربایجان وسیله‌ٔ آقایان پیشه‌وری و شبستری تشکیل شده بود، احتمال قوی می‌رفت که جبهه‌ٔ مزبور نیز با نظر آنها شریک شود.

گرچه اعضای حزب توده‌ٔ ایران تا آن روز فداکاریهای بزرگی نشان داده و مبارزات شدیدی با عناصر ارتجاعی به عمل آورده بودند، ولی موفق به برداشتن قدمهای عملی نشده بودند.

۱: " در کمال صداقت باید قبول کرد که کمیته‌ٔ ایالتی حزب توده‌ٔ ایران در آذربایجان به عنوان این که مرام و روش حزب توده‌ٔ ایران را بارها برای درخواست‌های مردم آذربایجان می‌داند، واقعاً " بدون هیچ گونه اطلاع قبلی ما از حزب توده‌ٔ ایران جدا شده و خود را مطیع دستورات کمیته‌ٔ مرکزی حزب ندانسته و به عملیات در آذربایجان شروع نمود . . . "

از مقاله‌ٔ دکتر کشاورز در روزنامهٔ ارس به جای ایران ما، شماره‌ٔ ۲، مورخه‌ٔ ۲۵/۱۰/۱۱.

۲. علی امیر خیزی که تا اوایل شهریورماه مسئول کمیته‌ٔ ایالتی حزب توده‌ٔ ایران در آذربایجان بود به علت مخالفت با تشکیل فرقه‌ٔ دموکرات آذربایجان و الحاق سازمانهای حزب توده به آن فرقه از مقام خود کنار گذاشته شد و صادق پادگان که با نقشه‌ٔ فوق موافقت داشته و خود مورد تأیید بنیانگزاران فرقه نیز بود به جای وی نشست.

به‌علاوه چون حزب توده‌ٔ ایران زیر شعارهای طبقاتی مبارزه می‌کرد، لذا نتوانسته بود تمام اهالی را دور خود جمع نماید. حال آن‌که مؤسس فرقه، به‌منظور ایجاد یک نهضت ملی، لزوم جلب عموم طبقات را تحت‌شعارهای معین ملی، عمیقاً درک‌کرده بودند. لذا آقایان پیشه‌وری و شبستری و پادگان پس از سه روز مذاکره تصمیم گرفتند که ابتدا آقایان پیشه‌وری و شبستری سازمانی ملی به نام فرقهٔ دموکرات تشکیل دهند. آقای پادگان نیز با سران حزب توده‌ٔ ایران مذاکره نماید تا وسایل ادغام دو حزب را فراهم نماید. پس از اتخاذ این تصمیم آقایان پیشه‌وری و شبستری دست به تشکیل فرقهٔ دموکرات زدند.

در بدو امر پیدا کردن افرادآزادی‌خواهی به‌عنوان مؤسسین فرقه، ضروری بود و این مسئله خود مشکل بزرگی محسوب می‌گردید. زیرا به‌علت این‌که مردم از سازمانهای سیاسی نتیجه‌ای نگرفته و به جز حرف و تظاهر عملی ندیده بودند، لذا به‌سختی حاضر به‌فعالیت می‌شدند.

مخصوصاً راهی که رهبران فرقه، تحت شعارهای ملی تعقیب می‌کردند، فداکاری بزرگتری را ایجاب می‌نمود. تا آن زمان آذربایجانیها تحت تأثیر تبلیغات متعصبین فارس به اظهار خصوصیات ملی خود جسارت نمی‌ورزیدند و به‌همین لحاظ مسئله فوق‌العاده جدی بود.

مردم عموماً نمی‌توانستند خواسته‌های خود را آشکارا بر زبان آورند. بنابراین به سادگی مراجعه به آنها و دعوت به تشکیل فرقه نتیجه نمی‌داد. با توجه به این امر آقای پیشه‌وری بیانیهٔ ۱۲ شهریور مشتمل بر ۱۲ ماده را که اولین مدرک کتبی و سنگ بنای‌فعالیت ماست به زبانهای آذربایجانی و فارسی نوشت و پس از مذاکره با آقایان شبستری و پادگان قرار بر این شد که بیانیهٔ مزبور به امضای عده‌ای ازآزادی‌خواهان رسانده شده روز ۱۲ شهریور انتشار یابد.

جمع‌آوری امضا کار مشکلی بود. با وجود این رهبرانی که درصدد تشکیل فرقه بودند مأیوس نگردیده، به‌آزادی‌خواهانی که می‌شناختند مراجعه کردند، و بیانیه را خوانده‌مقاصد خود را به‌آنان بیان داشتند.

هم‌چنانکه گفته شد آغاز کار سخت و اقدام خطرناک بود. به‌همین جهت بعضی‌هاحتی قبل از انتشار اعلامیه متوحش شده، پس گرفتن امضاهای خود را خواستار گردیدند. لکن تصمیم رهبران قطعی و خلل‌ناپذیر بود. لذا بیانیه با ۴۸ امضا در تاریخ ۱۲ شهریور ماه انتشار یافت"[1].

حال ببینیم سید جعفر پیشه‌وری که مؤسس و صدر فرقهٔ دموکرات آذربایجان بود و بعدها نخست‌وزیر حکومت ملی آذربایجان شد چه کسی بود؟ وی خود را چنین معرفی

۱: کتاب " شهریورین اون ایکیسی " صفحات ۳ ـ ۱.

می‌کند :

"از نقطهٔ نظر زندگانی خصوصی، سرگذشت من طنطنه و تشعشعی ندارد. در زاویهٔ سادات خلخال در سنهٔ ۱۲۷۲ متولد شدم. در اثر حوادث و زدوخوردها در سن ۱۲سالگی با خانوادهٔ خود به قفقاز مهاجرت کردم و از آن تاریخ در تلاش معاش قدم گذاشتم.

در مدرسه‌ای که تحصیل می‌کردم وارد کار شدم. آنجا مانند یک نفر مستخدم ساده خدمت‌کردم. پس ازخاتمهٔ مدرسه درهمانجا به معلمی پرداختم. پس‌ازانقلاب‌اکتبر"... اقیانوس نهضت اجتماعی مرا هم مانند سایر جوانان معاصر از جای خود تکان داده به‌میدان مبارزهٔ سیاسی انداخت... درآزادی ملل روسیه عملاً دخالت داشتم. در این کار بزرگ و پر افتخار علاوه بر مبارزهٔ آزادی‌خواهی یک نظر ملی هم مرا تحریک می‌کرد من می‌دانستم که نجات و سعادت ملت و میهن من در پیشرفت رژیمی است که انقلاسیون روسیه می‌خواهند و اگر غیر از لوای پرافتخار لنین، بیرق دیگری در روسیه در اهتزاز باشد استقلال و آزادی ملت‌ایران همیشه درمعرض خطرخواهد بود... نهضت‌جنگل مرا هم مانند همهٔ‌آزادی‌خواهان ایرانی جلب نمود... به اتفاق دوستان صمیمی خود که اغلب آنها توی حزب توده هم هستند در ده، شهر، در فرونت زیر آتش‌ گلوله توپ پیش می‌رفتیم، کار می‌کردیم، نبرد می‌نمودیم. غذای روحی ما ایمان و عقیده بود... وقتی در ردیف‌آزادی‌خواهان بزرگ بودم و برای اجرای وظیفهٔ سنگین و مسئولیت‌دار اجتماعی انتخاب می‌شدم، هرگز خود را بزرگ نمی‌دانستم و در نظر خود، همان آدم ساده و بی‌غرضی بودم که دستمال دردست گرفته شیشه‌های مدرسه را پاک می‌کرد... حال هم که پنجاه سال از عمرم می‌گذرد و سی سال از آن را در مبارزهٔ سیاسی و در زندانها به‌سر برده‌ام، خود را همان مستخدم زحمتکشی که در مدرسه خدمت می‌کردم می‌دانم و برای همان طبقه چیز می‌نویسم..." در جریان نهضت جنگل بنا به تصمیم ملیون گیلان به تهران آمدم و در آنجا سازمان سیاسی و شورای مرکزی اتحادیهٔ کارگران را تشکیل دادم و ارگان آن روزنامهٔ حقیقت را منتشر کردم"... تمام سر مقاله‌های روزنامهٔ حقیقت به‌استثنای چند مقاله، از قلم من تراوش کرده است. در دورهٔ رضاخان چهار بار مرکز ما را به‌واسطهٔ بازداشت وتوقیف منحل‌کردند. ولی ما که خود را سربازان راه آزادی می‌دانستیم پست خود را ترک نکرده پنجمین مرکز را تشکیل دادیم، فعالیت مطبوعاتی خود را به اروپا منتقل کرده روزنامه و مجلات خود را توانستیم از دیوار چینی که پلیس رضاخان دور ایران کشیده بود به ایران برسانیم..."

"بالاخره در ۱۳۰۹ بازداشت شدیم... هشت سال تمام در قصر به‌غیر از ما زندانی سیاسی نبود هدف ماشین آدمکشی رضاخان با آن طنطنه و دبدبه‌هایش فقط و فقط ما چند نفر بودیم. می‌خواستند ما را به‌مرگ تدریجی معدوم کنند. بهترین رفقای خود را ازدست دادیم، خودمان از حیث جسمانی از پا درآمدیم ولی روحمان قوی بود، نبرد را همچنان ادامه دادیم. بالاخره بعد از هشت سال پنجاه و سه نفر را نزد ما آوردند. اینها همه

تحصیل کرده و کتاب خوانده بودند ولی تجربهٔ ما را نداشتند در نبرد و مبارزهٔ سیاسی پخته و ورزیده نبودند. با پیدایش اینها برای ما میدان جدیدی باز شد. تجربیات خودرا در اختیار آنها گذاشتیم... جوانان ما را سرمشق خود قرار داده نیروی معنوی گرفتند و شهامت و فداکاریها نشان دادند..." در سال ۱۳۱۹ پس از ده سال زندان به کاشان تبعیدم کردند. سپس ما را با بیست و دو نفر دیگر به‌زندان فرستادند. فقط بیست روز بعد از قضیهٔ شهریور توانستم رهایی یافته خود را به تهران برسانم و اینک نه ماه است که آژیر را منتشر می‌کنم.

و هنگامی که از طرف حزب تودهٔ ایران به نمایندگی تبریز کاندیدا گردید نوشت:

"... اگر حزب توده و رفقای آزادی‌خواه آذربایجان بتوانند تصمیم کمیتهٔ مرکزی حزب توده را عملی کرده مرا به مجلس بفرستند، من در خود آنقدر صمیمیت و ایمان سراغ دارم که بتوانم شهرت بلندآذربایجان را لکه‌دار نکنم... ما مجلس را هدف و مقصداساسی نمی‌دانیم و برای رفقای خود آن را یک مقامی تصور نمی‌کنیم. بدین واسطه ما فقط مبرزترین سربازان خود را در یک سنگر جلوتر می‌بینیم و برای رسیدن به آرمان اساسی خود که ایجاد یک ایران آزاد دموکرات ملی است راه باز می‌کنیم و برای از بین بردن و برانداختن بنیان ظلم و اسارت و بردگی تودهٔ ایران وسیله پیدا می‌کنیم".[1]

گفتیم که روز دوشنبه دواردهم شهربور ماه سال ۱۳۲۴ فرقهٔ دموکرات آذربایجان با انتشار بیانیه‌ای (مراجعت‌نامه) به دو زبان آذربایجانی و فارسی، مشتمل بر یک‌مقدمه و ۱۲ ماده که حاوی نظرات اساسی مؤسس فرقه بود، تشکیل خود را رسماً اعلام‌داشت.

بیانیه (مراجعت‌نامه) پس از ذکر چگونگی زندگی و ادارهٔ امور در کشورهای شرقی کثیرالمله می‌گوید: ایران نیز مسکن اقوام و ملل گوناگون است. این اقوام و ملل هرقدر آزادتر زندگی کنند، یگانگی بیشتری خواهند داشت. قانون اساسی ما نیز با تصویب‌قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، کوشیده است که بدین‌وسیله تمام مردم ایران را در تعیین سرنوشت کشور هرچه بیشتر دخالت داده و رفع احتیاجات مخصوص ایالات و ولایات را به خود آنها واگذار نماید.

لذا " باید هرچه زودتر در اجرا و تکمیل قانون اساسی دست به‌کار شد و حکومت‌ملی را از پایین، یعنی از میان خلق و براساس احتیاجات توده‌های وسیع و بر پایهٔ خصوصیات مردمی که در ایالات و ولایات زندگی می‌کنند بنا نهاد". و در جواب کسانی که معتقد بودند که دادن اختیارات به مردم ایالات و ولایات موجب نفاق خواهد شد می‌گوید:

" وحدت ملی واقعی زمانی میسر می‌شود که تمام مردم با حفظ خصوصیات و آزادی داخلی خود ترقی نموده و از هرلحاظ بتوانند با هم برابری نمایند". " ما می‌گوئیم: در

۱: آژیر، شمارهٔ ۹۱، مورخهٔ ۲۲/۹/۱۵ "سرگذشت من".

خاک آذربایجان یک خلق چهار میلیون نفری زندگی می‌کند که آنها ملیت خود را تشخیص داده‌اند، آنها زبان مخصوص به‌خود و آداب و رسوم جداگانه‌ای دارند. این خلق می‌گوید که ما می‌خواهیم ضمن حفظ استقلال و تمامیت ایران در ادارهٔ امور داخلی خودمختار و آزاد باشیم، آذربایجان می‌گوید: تهران به دردهای ما نمی‌رسد و از تشخیص و رفع احتیاجات ما عاجز است، از ترقی فرهنگ ما جلوگیری می‌کند، زبان مادری ما را تحقیر کرده و اجازه نمی‌دهد ما نیز مانند سایر هموطنان خود آزاد زندگی کنیم. با وجود این ما ادعای قطع رابطه با آنجا را نداریم. به قوانین کلی و عمومی مملکت اطاعت خواهیم کرد. در مجلس شورای ملی و حکومت مرکزی دخالت و شرکت خواهیم نمود. زبان فارسی را به عنوان زبان دولتی در مدارس ملی خود توأم با زبان آذربایجانی تدریس خواهیم کرد.

اما با تمام اینها، این حق را به‌خود قائلیم که صاحب‌اختیار خانهٔ خود شده و امکان ادارهٔ آن را مطابق میل و سلیقهٔ خود داشته باشیم.

حال که در سایهٔ مبارزهٔ جوانان قهرمان کشورهای دموکراسی، اساس فاشیزم سرنگون شده و موج بودن نظریهٔ آقایی ملتی بر ملتهای دیگر به ثبوت رسیده و آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود به‌وسیلهٔ منشورها و پیمان‌ها اعلام گردیده، در چنین شرایطی طبیعی است که آزادی‌خواهان و خلق آذربایجان نمی‌توانستند بطور متفرد و متفرق مبارزه در راه آزادی را ادامه دهند، به‌همین لحاظ لازم بود که به‌خاطر رهبری این مبارزه سازمان محکم و منتظم حزبی به‌وجود آید.

فرقهٔ دموکرات آذربایجان زاییدهٔ این احتیاج است.

هموطنان عزیز! اینک دورهٔ مبارزهٔ تاریخی بزرگی آغاز می‌شود. فرقهٔ دموکرات آذربایجان شما را از هر صنف و طبقه جهت عضویت در تشکیلات خود و شرکت در مبارزهٔ مقدس ملی دعوت می‌کند. درهای این فرقه برای کلیهٔ مردم آذربایجان به‌جز دزدان و خائنین باز است. هر کس که شعارها و مقاصد ما را قبول کند هرچه زودتر باید عضویت سازمان فرقه را قبول کرده و در صفوف پرچمداران آزادی آذربایجان و تمام ایران داخل شود.

شعارهای ما از این قرار است:

۱ــ توأم باحفظ استقلال وتمامیت ایران، لازم است به‌مردم آذربایجان آزدای‌داخلی و مختاریت مدنی داده شود تا بتوانند در پیشبرد فرهنگ خود و ترقی و آبادی آذربایجان با مرعی داشتن قوانین عادلانهٔ کشور، سرنوشت خود را تعیین نمایند.

۲ــ در اجرای این منظور باید به‌زودی انجمن‌های ایالتی و ولایتی انتخاب شده و شروع به‌کار نمایند. این انجمن‌ها، ضمن فعالیت در زمینهٔ فرهنگی، بهداشتی و اقتصادی به‌موجب قانون اساسی اعمال تمام مأمورین دولتی را بازرسی کرده و در تغییر و تبدیل آنها اظهار نظر خواهند کرد.

۳ـ در مدارس آذربایجان تا کلاس سوم تدریس فقط به زبان آذربایجانی خواهد بود و از آن به بعد زبان فارسی به‌عنوان زبان دولتی توأم با زبان آذربایجانی تدریس خواهد شد.

تشکیل دانشگاه ملی (دارلفنون) در آذربایجان یکی از مقاصد اساسی فرقهٔ دموکرات است.

۴ـ فرقهٔ دموکرات آذربایجان در توسعهٔ صنایع و کارخانه‌ها جداً خواهد کوشید و سعی خواهد کرد برای رفع بی‌کاری و توسعهٔ صنایع دستی وسایل لازم فراهم نموده و توأم با تکمیل کارخانه‌های موجود کارخانه‌های جدیدی ایجاد نماید.

۵ـ فرقهٔ دموکرات آذربایجان توسعهٔ تجارت را یکی از مسائل ضروری و جدی محسوب می‌دارد. مسدود بودن راه‌های تجارتی تا به‌امروز سبب از دست رفتن ثروت عدهٔ کثیری از دهقانان، مخصوصاً باغداران و خرده‌مالکین شده و موجب فقر و فلاکت آنها گردیده است.

فرقهٔ دموکرات آذربایجان برای جلوگیری از این وضع در نظر گرفته است که در پیدا کردن بازار و جستجوی راه‌های ترانزیتی ـ که بتوان با استفاده از آنها کالاهای آذربایجان را صادر نموده و از اتلاف ثروت ملی جلوگیری کرد ـ اقدام جدی نماید.

۶ـ یکی دیگر از مقاصد اصلی فرقهٔ دموکرات، آباد ساختن شهرهای آذربایجان است.

برای نیل به‌این مقصود فرقه سعی‌خواهد کرد که هرچه زودتر قانون انجمن‌های شهر تغییر یافته و به اهالی شهر امکان‌داده‌شود که بطور مستقل در آبادی شهر خود کوشیده و آن را به‌صورت معاصر و آبرومندی درآورند. مخصوصاً تأمین آب شهر تبریز یکی از مسائل بسیار فوری فرقهٔ دموکرات است.

۷ـ مؤسسین فرقهٔ دموکرات آذربایجان به‌خوبی می‌دانند که نیروی مولد ثروت و قدرت اقتصادی کشور، بازوان توانای دهقانان است. لذا این فرقه نمی‌تواند جنبشی را که در میان دهقانان به‌وجود آمده نادیده بگیرد و به‌همین لحاظ فرقه سعی خواهد کرد که برای تأمین احتیاجات دهقانان قدمهای اساسی بردارد.

مخصوصاً تعیین حدود مشخص بین اربابان و دهقانان و جلوگیری از مالیاتهای غیر قانونی که به‌وسیلهٔ بعضی از اربابان اختراع شده یکی از وظایف فوری فرقهٔ دموکرات است. فرقه سعی خواهد کرد این مسئله به‌شکلی حل شود که هم دهقانان راضی شوند و هم مالکین به آیندهٔ خود اطمینان پیدا کرده و با علاقه و رغبت در آباد ساختن ده و کشور خود کوشش نمایند.

زمین‌های خالصه و زمین‌های متعلق به اربابانی که آذربایجان را ترک کرده و فرار اختیار نموده‌اند و محصول دسترنج خلق آذربایجان را در تهران و سایر شهرها به‌مصرف می‌رسانند چنان‌چه به‌زودی مراجعت ننمایند، به‌نظر فرقهٔ دموکرات، باید بدون قید وشرط در اختیار دهقانان قرار گیرد. ما کسانی را که به‌خاطر عیش و نوش خود ثروت آذربایجان را

به خارج می‌برند آذربایجانی نمی‌شمریم. چنانچه آنها از بازگشت به آذربایجان خودداری نمایند، ما برای آنها در آذربایجان حقی قایل نیستیم. علاوه بر این فرقه خواهد کوشید که بطور سهل و آسان، اکثریت دهقانان را از نظر وسایل کشت و زرع تأمین نماید.

۸- یکی دیگر از وظایف مهم فرقهٔ دموکرات، مبارزه با بی‌کاری است. این خطر از هم‌اکنون خود را به‌صورت جدی نشان می‌دهد و این سیل در آینده روز بروز نیرومندتر خواهد شد.

در این مورد از طرف دولت مرکزی و مأمورین محلی کاری انجام نگرفته است. چنانچه کار بدین منوال ادامه یابد، اکثریت اهالی آذربایجان دچار فنا و نیستی خواهند شد. فرقه سعی خواهد کرد برای جلوگیری از این خطر، تدابیر جدی اتخاذ کند. فعلاً تدابیری نظیر تأسیس کارخانه‌ها، توسعهٔ تجارت، ایجاد مؤسسات زراعتی و کشیدن راه‌آهن و شوسه ممکن است تا حدودی مفید واقع شود.

۹- در قانون انتخابات ستم بزرگی به‌مردم آذربایجان روا داشته‌اند. طبق‌اطلاعات دقیق در این سرزمین بیش از چهار میلیون نفر آذربایجانی زندگی می‌کنند. به‌موجب همین قانون غیر عادلانه، به نمایندگان آذربایجان فقط ۲۰ کرسی داده شده است و این، بطور قطع تقسیم متناسبی نیست.

فرقهٔ دموکرات خواهد کوشید که آذربایجان به تناسب جمعیت خود حق انتخاب نماینده داشته باشد که تقریباً معادل یک سوم نمایندگان مجلس شورا می‌شود.

فرقهٔ دموکرات آذربایجان طرفدار آزادی مطلق انتخابات مجلس شورای‌ملی است. فرقه با دخالت مأمورین دولتی و عناصر داخلی و خارجی و همچنین مداخلهٔ ثروتمندان به طریق ارعاب و فریب در انتخابات مخالفت خواهد کرد. انتخابات باید در آن واحد در سرتاسر ایران شروع شده و به‌سرعت پایان پذیرد.

۱۰- فرقهٔ دموکرات آذربایجان با اشخاص فاسد، مختلس و رشوه‌بگیری که در ادارات دولتی جای گرفته‌اند، مبارزهٔ جدی به‌عمل خواهد آورد و از مأمورین صالح و درستکار دولتی قدردانی خواهد کرد. مخصوصاً فرقه کوشش خواهد کرد که معاش و شرایط زندگی مأمورین دولتی آن‌چنان اصلاح شود که بهانهٔ دزدی و خیانت برای آنها باقی‌نماند و آنها بتوانند زندگی آبرومندی جهت خود به‌وجود آورند.

۱۱- فرقهٔ دموکرات خواهد کوشید بیش از نصف مالیاتهایی که ازآذربایجان گرفته می‌شود صرف احتیاجات خود آذربایجان شود و مالیاتهای غیر مستقیم بطور جدی نقصان یابد.

۱۲- فرقهٔ دموکرات آذربایجان، طرفدار دوستی با کلیهٔ دولتهای دموکرات‌مخصوصاً با متفقین می‌باشد و برای حفظ و ادامهٔ این دوستی کوشش خواهد کرد در مرکز وشهرستانها دست عناصر خائنی را که می‌خواهند دوستی‌بین ایران و دولتهای دموکرات را بر هم زنند

از امور دولتی کوتاه نماید.

این است مقاصد اصلی بنیانگذاران فرقهٔ دموکرات.

امید ما بر این است که هر آذربایجانی وطن‌پرست ـ خواه در داخل و خواه در خارج آذربایجان ـ در راه رسیدن به‌این مقاصد مقدس با ما هم‌صدا و همراه خواهد بود. طبیعی است که اگر انسان خانهٔ خود را اصلاح نکند، نمی‌تواند برای اصلاح محله، شهر و یا مملکت خود بکوشد. ما ابتدا از آذربایجان که خانهٔ ما است شروع می‌کنیم و ایمان داریم‌که اصلاح و ترقی آذربایجان موجب ترقی ایران خواهد شد وبدین‌وسیله میهن ازدست قلدرها و مرتجعین نجات‌خواهد یافت.

زنده باد آذربایجان دموکرات!

زنده باد ایران مستقل و آزاد!

زنده باد فرقهٔ دموکرات آذربایجان، مشعلدار حقیقی آزادی ایران و آذربایجان![1]

دو روز بعد از انتشار مراجعت‌نامهٔ فرقهٔ دموکرات، دورهٔ دوم روزنامهٔ آذربایجان به‌مدیریت علی شبستری و به‌عنوان ناشر افکار فرقه منتشرشد. و روز بیست‌ودوم شهریور ماه مؤسسین فرقه، جلسه‌ای در منزل محمد تقی رفیعی (نظام‌الدوله) تشکیل داده و کمیتهٔ تشکیلاتی موقت فرقه را به تعداد یازده نفر به‌ریاست پیشه‌وری و معاونت شبستری انتخاب نمودند. در همین جلسه محمد بی‌ریا که در رأس اتحادیه‌های کارگری آذربایجان‌قرارداشت، اعلام نمود که اتحادیه‌های کارگری آذربایجان رهبری فرقهٔ دموکرات را می‌پذیرند و صادق پادگان و زین‌العابدین قیامی نیز تصمیم کنفرانس ایالتی حزب توده را مبنی بر الحاق آن حزب به فرقهٔ دموکرات به استحضار رسانیدند. ضمناً در این جلسه تصمیم گرفته شد که اولین کنگرهٔ فرقهٔ دموکرات، برای تصویب مرامنامه و برنامهٔ روز ۲۴/۷/۱۰ تشکیل شود.

فرقهٔ دموکرات روز ۲۴/۶/۲۹ کنفرانسی با شرکت ۱۵۰۰ نفر از طبقات مختلف مردم آذربایجان در تبریز تشکیل داده و قطعنامه‌ای جهت مخابره به انجمن وزرای خارجه‌دولتهای متفق در لندن به تصویب رسانید. در آن قطعنامه گفته می‌شد: بر خلاف سایر کشورها که طریق دموکراسی را برگزیده‌اند، در کشور ما خطر دیکتاتوری روزبه‌روز رو به‌افزایش است. آزادی‌خواهان تعقیب می‌شوند و جمعیت‌های آزادی‌خواه و دموکرات و روزنامه‌های حقگوتعطیل می‌گردند.

اوضاع آذربایجان بدتر از سایر نقاط ایران است. مردم آذربایجان از هر نوع حقوق ملی‌محروم بوده دچار فقر و فلاکتند. ما آذربایجانیان با جلب نظر شورای وزیران به منشور آتلانتیک که آزادی ملت‌ها را در تعیین سرنوشت خود اعلام نموده است، می‌خواهیم که ضمن‌برقراری اصول‌دموکراسی درسراسرایران، به‌مردم آذربایجان آزادی‌داخلی وخودمختاری

۱: کتاب "قیزیل صحیفه لر" (صفحات طلایی)، صفحات ۱۰-۱.

ملی داده شود تا بتوانند سرنوشت خود را به‌دست خود تعیین نمایند.[1]

روز دهم مهرماه نخستین کنگرهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان تشکیل و به‌وسیلهٔ پیشه‌وری افتتاح گردید. همان‌روز، هزاران نفر که از شهرها و قصبات به تبریز آمده بودند، جهت عرض تبریک به کنگره، در مقابل محل انعقاد آن اجتماع نمودند. در این کنگره نمایندگانی از سازمان محلی حزب توده و نمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی آن حزب محمود بقراطی نیز شرکت نمودند. گرچه محمود بقراطی بدون تصویب کمیتهٔ مرکزی حزب توده به تبریز آمده بود، ولی وی موافقت کمیته مرکزی را با الحاق سازمانهای آن حزب به فرقه دموکرات در کنگره اعلام نمود و وحدت سازمانی حزب توده و فرقه دموکرات عملاً از این تاریخ به‌مرحلهٔ اجرا درآمد.[2] بنا به‌نوشتهٔ روزنامهٔ آذربایجان فرقهٔ دموکرات، ۶۰۰۰۰ نفر اعضای حزب توده در آذربایجان را به صفوف خود پذیرفت.[3]

کنگره مرامنامهٔ فرقه را به تصویب رسانده، سازمان فرقه را رسمیت داد و کمیتهٔ مرکزی آن‌را انتخاب نمود. در ضمن قرار براین شد که تا دهم آبان‌ماه کنفرانس‌های حزبی شهرها و ولایات تشکیل و کمیته‌های رسمی فرقه انتخاب شود.

محتوای اصلی مرامنامهٔ فرقه، همان بود که در مراجعت نامه ۱۲ شهریور بیان شده بود.

فقط چند ماده به‌شرح ذیل به آن اضافه گردید:

در مواد ۳ و ۵ آزادی‌های فردی، آزادی کلام، وجدان، مطبوعات و اجتماعات خواسته می‌شد. مادهٔ ۷ حق انتخاب کردن نمایندگان مجلس را برای کلیهٔ مردان و زنانی‌که به بیست سالگی رسیده‌اند و حق انتخاب شدن را به کلیهٔ مردان و زنان ۲۷ تا ۸۰ ساله خواستار بود و در مادهٔ ۱۵ برای کارگران هشت ساعت کار روزانه و استفاده از مزایای بیمه پیش‌بینی شده بود.[4]

از نظامنامهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان، مطلبی که قابل ذکر می‌باشد این است که به دادگاه فرقه حق داده می‌شد خائنین و افشاکنندگان اسرار فرقه و کسانی‌راکه به‌منظور خیانت و جاسوسی وارد فرقه شده باشند تا مجازات اعدام محکوم کند. تبصرهٔ بند پ از مادهٔ نظامنامه، دربارهٔ کسانی که از فرقه اخراج می‌شوند چنین می‌گوید: "محکمهٔ فرقه می‌تواند افشاکنندگان اسرار فرقه کسانی را که به‌منظور خیانت و جاسوسی وارد فرقه شده‌اند، بعد از ثبوت جرم تا مجازات اعدام محکوم نماید."[5]

۱: آذربایجان شمارهٔ ۱۰، مورخهٔ ۲۴/۷/۱ سرمقاله.

۲: در تاریخ ۲۴/۷/۷ حزب توده کنفرانس عمومی شهر تبریز را برای انتخاب نماینده جهت اعزام به کنگرهٔ فرقه منعقد ساخت. آذربایجان شمارهٔ ۱۴، مورخهٔ ۲۴/۷/۵.

۳: آذربایجان شمارهٔ ۵ مورخهٔ ۲۴/۶/۲۶ "وحدت و یگانگی موجب موفقیت قطعی است".

۴: آذربایجان شمارهٔ ۲۴، مورخهٔ ۲۴/۷/۱۸.

۵: آذربایجان شمارهٔ ۲۷، مورخهٔ ۲۴/۷/۲۲.

با توجه به‌این که دادن حکومت‌های جزایی به‌اشخاص جزو وظایف دستگاه قضایی دولتی است و هیچ حزب علنی نمی‌تواند چنین ماده‌ای در نظامنامهٔ خود بگنجاند، قبول چنین ماده‌ای در نظامنامهٔ فرقه جای تعجب است. مگر این‌که بگوییم فرقهٔ دموکرات اطمینان داشت که به‌زودی حکومت را به‌دست خواهد گرفت.

زمینهٔ تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان:

۱ ــ چنان‌که گفته شد ایران مسکن اقوام و ملل گوناگون است. این اقوام و ملل ضمن داشتن وجوه تمایز مانند زبان، فرهنگ، آداب و رسوم ــ وجوه اشتراکی را نیز دارا می‌باشند که زندگی مشترک آنها را در طول تاریخ میسر ساخته است. آنها در سرزمین به‌هم پیوسته‌ای قرنها کنار هم زندگی کرده، دردها و رنج‌ها ــ آرزوها و خواسته‌های مشترکی داشته، اقتصاد واحدی بنا نهاده و با پشتگرمی همدیگر با دشمنان خارجی و ستمگران داخلی مبارزه و ستیز کرده‌اند و از زاد و بوم خود که ایران نام دارد دفاع نموده‌اند. انکار و عدم توجه به‌هریک از این وجوه، ثمره‌ای جز فاجعه و مصیبت برای مردم کشور ما نداشته و نخواهد داشت و آنچه توفیق مبارزهٔ ضدامپریالیستی مردم این سازمان را تضمین می‌کند، تکیه به‌وجوه اشتراک است نه وجوه افتراق. در گیر ودار انقلاب مشروطیت و در دوران وانفسایی که مدعیان دروغین آزادی و مشروطیت هریک به‌زیر پرچم بیگانه‌ای پناه می‌بردند، آذربایجان فرزند رشید و غیرتمند ایران، فرزندی که از شداید نهراسید و به‌استقبال مرگ شرافتمندانه شتافت تا مشعل آزادی را فروزان نگاهدارد و از محلهٔ امیر خیز شهر آزادهٔ تبریز مشروطیت را به‌سراسر ایران بازگرداند، هموطنان خود را چنین ندا در داد: *"ندای آذربایجان به عموم ولایات محروسهٔ ایران:*

" . . .ما ملت آذربایجان که در این راه پیشقدم بوده وخود را فدیهٔ آزادی نموده، لازم می‌داند که به برادران مهربان اصفهانی و گیلانی و تنکابنی و خراسانی واسترآبادی و شیرازی وهمدانی و کرمانشاهی و بالاخره طهرانی خود در این مدت باریک یک نکتهٔ مهم را که قبلهٔ توجه همهٔ اولاد وطن باشد اعلام نماید وآن این است:

ایران چرا در حال انقلاب است؟ خون اولاد ایران، در راه چه مقصود مقدس متحد مثل سیل جاری است؟ قربانیهای معصوم که نخبه و سرخیلان ملت نجیب ما بود، گله‌گله فدای چه مقصود پاک و چه خیال عالی شده و می‌شوند؟. . .

مهمترین مواقع برای ختام این انقلابات تاریخی به‌خیر و حصول مقاصد، همانا این موقع است که باید اردوهای ملی در مقام عقد صلح با شرف مظفرانه، از پیشنهاد کردن پروگرامهای مختلف احتراز کرده و چنان بدانند که در پشت این همه اردوهای عدیده یک سپهسالار بزرگ که اسمش " ملت ایران است " ایستاده، که عهدنامهٔ فتح و نصرت‌به‌نامنامی وی باید امضا شود. لهذا با وجود وضوح و بداهت مقصد اعلی، که در دل هرایرانی منقوش

است، اینک به‌صدای بلند که در فضای ما بین هند و قفقاز وفاصلهٔ میان بحرخزر و خلیج فارس بپیچد مقاصد ثابته و عقاید راسخهٔ ایرانی و آذربایجانی را به‌عموم هم‌قدمان خود صلا می‌زنیم:

آذربایجانی بدبخت به‌زعم افتراهای مغرضین، نه شرارت طلب است، نه یاغیگر و نه دعوی سلطنت دارد، نه خیال استقلال و انفکاک. نه شور خونریزی در سر دارد نه هوای انتقام.

فقط هشت ماه علی رؤوس‌الاشهاد در هرفرصتی به‌مدعیان خود و تمام عالم اعلام کرده، که مقصود مقدس و معشوق گمگشتهٔ وی مشروطیت سلطنت ابد مدت ایران و کعبهٔ محبوب وی دارالشورای ملی تهران (قاضی عدل و حکم رفع اختلافات همان کتاب مقدس قانون اساسی است..) وی حصول این مقاصد، دست از جهاد حق ومدافعهٔ شرع برنداشته، سلاح حمایت ناموس خود را برزمین نمی‌گذاریم..."[1]

ولی اگر آذربایجانی خون عزیزان خود را جاری ساخت تا آزادی بگیرد و مشروطیت را در ایران بنیان نهد، مرتجعین روباه صفت در لباس مبدل، نقاب آزادی‌خواهی و مشروطه طلبی برچهره زدند و ثمرهٔ انقلاب را صاحب گردند. سازمان قهرمان ملی ما را به‌تهران کشاندند تا نابودش سازند و شیخ محمد خیابانی، این رادمرد بزرگ آذربایجان را که از آزادی و بخت ایران دفاع می‌کرد، به‌دست مخبرالسلطنه به‌قتل رساندند و قاتل وی را چنان پروبال دادند که با کمال‌وقاحت در مجلس گفت: "من با کشتن شیخ محمد خیابانی که خیال خیانت را داشت، به‌ایران بزرگترین خدمت را کردم"[2]

کینه توزی رضاخان با مردم آذربایجان حد و مرزی نداشت. وی رذل‌ترین و تبهکارترین مأمورین خود را به‌آذربایجان می‌فرستاد تا مردم زحمتکش و شریف آن دیار را تحقیر کنند، به‌زبان او توهین نمایند. شهرهای آذربایجان را به ویرانه زاری مبدل سازند. گندمی را که مردم با دسترنج خود به‌دست آورده بودند، از آنها بگیرند و "نان آجر" بخورد آنان بدهند.

با مالیات آذربایجان املاک اختصاصی را آباد کند و آذربایجانی را از داشتن یک خیابان، یک کوچه بهتر محروم سازند. کدام انسان می‌تواند کینهٔ چنین دشمنی و ستمگری را به‌دل نگیرد و درصدد انتقام برنیاید؟

آذربایجانی به‌حق کینهٔ رضاخان و دست‌پروردگان وی را به‌دل گرفت و آمادهٔ انتقام و سرنگون ساختن دستگاه ظلم و ستم او شد.

متأسفانه برادران فارس زبان ایرانی نه فقط از ستمی که برمردم آذربایجان می‌رفت

۱: کتاب تاریخ بیداری ایرانیان، نقل از نسیم شمال، منقول از روزنامهٔ آذربایجان صفحات ۲۲۲ – ۲۲۳ نوشتهٔ ناظم‌الاسلام کرمانی.

۲: آذربایجان شمارهٔ ۳۰، مورخهٔ ۲۴/۷/۲۵ "سربالای جنازهٔ شیخ محمد خیابانی" مقاله به زبان فارسی است.

بدرستی آگاهی نداشتند. بلکه اکثرا" تحت تأثیر تبلیغات شوونیسم[1] فارس بودند. حال آن‌که آذربایجان زیر ستم مضاعف قرار داشت که برادران فارس زبان فقط در یکی از این بیدادگریها شریک و همدرد وی بودند. ببینید ملک‌الشعراء بهار که خود سابقهٔ آزادی‌خواهی داشت و در دورهٔ دیکتاتوری رضاخان مزهٔ تازیانه‌های استبداد را چشیده بود، در مورد عبدالله مستوفی استاندار اسبق آذربایجان، که شمه‌ای از اوصاف وی قبلا" بیان گردید، و زبان مادری آذربایجان چه می‌گوید:

وی طی مقاله‌ای تحت عنوان "حزب دموکرات آذربایجان" می‌نویسد: **خیر رفقا!** ... همان آقایی که معروف است قلب نازک شمارا با سخنان نیش‌دار خود زخمدار کرده یعنی آقای "مستوفی" از بهترین مأمورین پاکدامن ایران بود که برای نجات تبریز از قحطی جان می‌کند و اگر شوخی‌ای کرده است، حق نیست تا این حد آن شوخی یاحدی را شاخ و برگ بدهید که حتی در ضمن "شعار حزب دموکرات" هم قید گردد!

"... آمدیم برسرلهجه‌های محلی و تدریس زبان ترکی ... می‌گویید که در سه سالهٔ ابتدایی زبان رسمی زبان ترکی باشد ... ای کاش، مردم آذربایجان لااقل زبان تاتهای قفقاز یا فارسی‌گویان خود آذربایجان را به‌عنوان زبان ملی احیا می‌نمودند و ما خود را راضی می‌کردیم که زبان "آذری" که یک لهجهٔ قدیمی است دوباره به‌دست فرزندان خود احیا می‌شود.

اما به‌کدام دلخوشی می‌توانیم راضی شویم که آقایان زبان تحمیلی فاتحان تاتار را برزبان احداد و نیاکان ما رجحان می‌نهند؟ حال آمدیم و گفتیم که زبان ترکی لهجهٔ محلی آذربایجان است. بسیار خوب کسی حرفی ندارد، این زبان مادری را کسی نمی‌خواهد از شما بگیرد.

اما آیا فکر کرده‌اید که دامنهٔ زبان وسیع دری با آن‌همه ادبیات عالمگیر وآن‌همه کتابهای مفید و آن همه مفاخر تاریخی که فعلا "نیزهم وطنان شما در همهٔ ایران به‌آن زبان تکلم می‌کنند و استعدادهای عجیب و غریبی در خود آذربایجان از این زبان ادبی‌بروز کرده و می‌کند، چه عیب دارد که باید درپی احیای زبانی برآیید که نه سابقهٔ ادبیات جهانی دارد و نه بزرگانی در علم و ادب پرورده و نه امروز می‌پرورد؟!

اگر شما را مخیر کنند که تنها در دنیا یک زبان را اختیار کنید، آیا بهتر نیست که این یک‌زبان، زبان‌فارسی‌باشد— زبانی که فرهنگ بزرگ جهانی دارد و کتب زیادی در آن تألیف شده و با دانستن آن می‌توانید در مملکتی وسیع با برادران ایرانی خود زندگی کرده و ازجاه و ثروت آن کشور بهره‌مند گردید ..."[2]

بدوا" باید گفت این فرض نیست که مردم آذربایجان به‌زبان آذربایجانی صحبت

۱: ملت پرستی افراطی، برتر شمردن ملت خود و تحقیر و پست شمردن سایر ملل.
۲: نبرد به جای ایران ما، شمارهٔ ۱۲۴، مورخهٔ ۲۴/۶/۲۶ و شمارهٔ ۱۲۵، مورخهٔ ۲۴/۶/۲۷.

می‌کند. این زبان، زبان مادری آنهاست. نوشتن این‌که " حال آمدیم و گفتیم که زبان ترکی لهجهٔ محلی آذربایجان است، انکار عیان به‌زور دلیل و برهان است و نشان می‌دهد که پاره‌ای از برادران فارس زبان چگونه دچار تعصبی کور و بی‌منطقند.

این واقعیتی است عینی و انکار ناپذیر که مردم آذربایجان به‌هرعلت تاریخی و یا سایر علل، قرنهاست که به‌زبان آذربایجانی صحبت می‌کنند و مادران آذربایجانی به‌فرزندان خود به‌این‌زبان‌لالایی می‌گویند، همهٔ ساکنان آن دیار از پیر و جوان — زن و مرد، شادی و غم خودرا با کلمات این زبان ادا می‌کنند. به‌همان زبان از ناموس و شرف خود دفاع می‌کنند و در روز شهادت و مرگ به‌همان زبان با عزیزان خود، با وطن خود وداع می‌نمایند.

حال ببینیم که آیا زبان آذربایجانی لهجه است؟ لهجه چه مفهومی دارد؟ لهجه به‌معنای شیوه‌های مختلف سخن گفتن به‌یک زبان معینی می‌باشد. مثلاً" لهجهٔ فارسی خراسانی و لهجهٔ فارسی شیرازی.

بدین ترتیب آیا زبان آذربایجانی نیز لهجه‌ای از زبان فارسی است که در آذربایجان رواج دارد؟

مسلماً" خیر! زبان آذربایجانی زبانی است مستقل و کامل که هم اکنون در تمام ایران قریب ده میلیون نفر به‌آن صحبت می‌کنند. و حتی امروز نیز پس‌ازده‌ها سال اعمال فشار برای محو این زبان و جایگزین ساختن آن با زبان فارسی، اکثریت مردم آذربایجان فقط آن زبان را می‌فهمند و به‌آن زبان می‌توانند خواسته‌های خود را بیان نمایند.

آیا انکار وجود زبان آذربایجانی، توهین به‌آن، ممانعت از انتشار کتاب، شعر، فولکلور حتی توجه به‌آن زبان، می‌تواند موجب ترویج زبان فارسی شود و مهمتر از همه می‌تواند وحدت ملی کشور ما را تأمین کند؟ هرگز! این سیاست نه فقط وحدت ملی کشور را تأمین نمی‌کند، بلکه موجب نفاق و نفرت مردم می‌گردد. و اگر قدرت‌سرنیزه و فشارهای پلیسی چند صباحی مانع بروز این نفرت وانزجار شود، مسلماً" انفجاری بزرگ و مخرب را درپی خواهد داشت.

درست همین سیاست غلط که مدت بیست سال جان آذربایجانی را به‌لب رسانده بود، پایهٔ اصلی تشکیل و فعالیت فرقه دموکرات آذربایجان گردید.

باید فهمید و به‌همگان فهمانید که خوبی واهمیت زبان فارسی دلیل و مجوز این نیست که مردم آذربایجان و یا سایر اقوام ساکن ایران را از زبان مادری خود، که سخن گفتن به‌آن زبان براساس طبیعی‌تر و آسان‌تر است، محروم کنیم. چگونه ممکن است یک‌نفر که مادرش به‌زبان آذربایجانی یک حرف و دوحرف برزبانش نهاده و به‌وی گفتن آموخته است، زبان مادری خود را دوست نداشته باشد؟

به‌قول پیشه‌وری "... هنگامی که در تبریز تئاتر و تماشاخانه وجودداشت، درتهران

مؤسسه‌ای که بتوان نام تئاتر و تماشاخانه به آن داد، نبود . . ."[1] "قبل از حکومت رضا خان تئاتر ملی در آذربایجان به‌سرعت ترقی می‌کرد، خلق (مرد و زن) با کمال میل در تماشاخانه‌ها و تئاترها حاضر می‌شدند . . . فقط بعد از آن که اجباراً تئاتر را به زبان فارسی تبدیل کردند، سالن‌های نمایش مجبور به تعطیل شدند، زیرا اکثریت مردم این زبان را نمی‌فهمیدند . . ."[2]

حتی امروز نیز در آذربایجان وضع به‌همین منوال است.

فاما درباره‌ٔ خواندن و نوشتن به‌زبان آذربایجانی، این امر تازگی ندارد" . . . . چهل و اندی سال قبل میرزا حسن رشدیه[3]، افتخار فرهنگ ایران در دوره‌ٔ ابتدایی اولین مدرسه‌ای که در تبریز تأسیس کرد، به‌زبان مادری درس می‌داد و کتاب درسی وی که در آن تاریخ تألیف و منتشر شده، در دست ماست . . .[4]" در انقلاب مشروطیت نیز روزنامه‌ٔ انجمن ایالتی آذربایجان به‌نام " ناله‌ٔ ملت" به‌دو زبان فارسی و آذربایجانی منتشر می‌شد.[5]

جای شبهه نیست که قدغن کردن خواندن و نوشتن به‌زبان مادری هرملتی، جلوگیری از تکامل فرهنگی آن ملت است. و به‌همین لحاظ ماده‌ٔ سوم اعلامیه‌ٔ حقوق بشر که در سال ۱۹۲۹ در نیویورک منتشر شده می‌گوید: " *هردولت مؤظف است برای افراد خود این حق را به‌رسمیت بشناسد که به‌هرزبانی که میل دارند صحبت کنند و آن‌را بیاموزند.*"

اما ایراد ما به فرقهٔ دموکرات آذربایجان این نیست که چرا از خصوصیات ملی و زبان آذربایجانی دفاع نمود بلکه این است که این کار را به عنوان وظیفه‌ٔ درجه‌ٔ اول و اصلی خود در مبارزه برای آزادی و دموکراسی به‌عهده گرفت و خود را در کادر کوچکی محصور ساخت تا خفه کردن آن به‌دست ارتجاع سهل‌تر و قابل وصول‌تر باشد.

۲ ـ وجود جنبش‌های دهقانی در آذربایجان علیه فئودالیسم و بالا بودن سطح آگاهی سیاسی توده‌ٔ مردم نسبت به‌سایر ایالات ایران و با توجه به‌خصوصیات قومی مردم آذربایجان، آمادگی برای قیام و اقدام عملی در آن سرزمین.

۳ ـ اوضاع عمومی کشور و وضع اسفناک طبقه‌ٔ حاکمه که هرگز به‌منافع اجتماعی ملت

۱: آذربایجان شماره‌ٔ ۱۴، مورخه‌ٔ ۲۳/۷/۵ مقاله " بیزی ئوز حالیمیزا قویسونلار" (ما را به حال خود بگذارید).

۲: از نطق پیشه‌وری در تاریخ ۲۴/۶/۱۹، نقل از آذربایجان شماره‌ٔ ۱۲، مورخه‌ٔ ۲۴/۷/۲.

۳: " حاج میرزا حسن رشدیه (تولد ۱۲۲۷ هـ . ش . در تبریز فوت ۱۳۲۳ هـ . ش . در قم) از پیشقدمان نهضت فرهنگی ایران و نخستین مؤسس مدارس جدید در ایران (اولین بار در تبریز و سپس در تهران) و مردی اصلاح‌طلب و مبارز و بلند همت بود و او را پدر فرهنگ جدید ایران نامیده‌اند. وی در اواخر عمر اصولی برای تعلیم کوران اختراع نمود."

مأخوذ از فرهنگ معین و دایرةالمعارف فارسی

۴: از نطق پیشه‌وری در تاریخ ۲۴/۶/۱۹، آذربایجان شماره‌ٔ ۱۲، مورخه‌ٔ ۲۴/۷/۲ (این کتاب به نام "آنا دیلی" یعنی زبان مادری نامیده می‌شد).

۵: تاریخ مشروطیت ایران، احمد کسروی، جلد اول، صفحات ۷۲۳ – ۷۲۵.

ایران نمی‌اندیشند و به‌جز اجرای نقشه‌های بلند استعمارگران جهت ادامهٔ اسارت ملت ایران و تأمین منافع خصوصی خودکاری انجام نمی‌داد. و مخصوصاً" فشار روزافزون حکومت صدرالاشراف به‌دستور و راهنمایی دربار محمدرضا پهلوی و سید ضیاءالدین طباطبایی به‌منظور محو کلیه آثار دموکراسی ناقصی که پس از شهریور ۱۳۲۰ به‌دست آمده بود.

۴ ـ سیاست دولت انگلستان و پافشاری آن دولت در حفظ نفوذ و امتیازات خود به‌همان‌اندازه که در زمان سلطنت رضاخان و بعد از آن در ایران کسب کرده بود.

۵ ـ سیاست دولت اتحاد جماهیر شوروی در رقابت با نفوذ انگلستان در ایران، تأمین مناطق نفوذ در نواحی شمالی ایران و بنا به‌ادعای آن دولت، ممانعت از ایجاد شدن پایگاههای ضدشوروی در مجاورت مرزهای حساس جنوبی آن کشور.

فرقهٔ دموکرات آذربایجان چگونه حزبی بود و چه هدف‌هایی را تعقیب می‌کرد؟

فرقهٔ دموکرات آذربایجان به‌معنای صحیح و علمی کلمه حزب نبود بلکه جبهه‌ای بود از تمام مردم و کلیهٔ طبقات آذربایجان که تنها شرط ورود به‌آن قبول مرامنامهٔ فرقه بود. در این مورد پیشه‌وری می‌نویسد: "فرقهٔ *ما فرقه‌ای است ملی و لذا بدون درنظر گرفتن طبقات، عموم جماعت را به‌زیرپرچم خود فرا می‌خواند*"[1] "... *راه ما کاملاً* درست و روشن *است، ما در فکر مبارزه طبقاتی نیستیم، فرقهٔ ما به‌تمام معنا فرقه‌ای است ملی...*"[2]

نظامنامهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان نیز می‌گوید: " *به‌جز دزدان، جنایتکاران و کسانی‌که به فساد اخلاق مشهور می‌باشند، کلیهٔ اشخاصی که نظامنامهٔ فرقه را قبول نمایند، به‌عضویت فرقه دموکرات آذربایجان پذیرفته می‌شوند*."[3]

در عمل سرفرقه دموکرات آذربایجان فئودالها را در کنار دهقانان بی‌چیز و کارگران را دوشادوش کارفرمایان، پیشه‌وران، روشنفکران وسایر طبقات و قشرهای اجتماع در صفوف خود جای داده بود. هدف فرقه را پیشه‌وری چنین تعریف کرده: "... *هدف ما مبارزه با استبداد و ارتجاع است. بزرگترین وظیفهٔ آزادی‌خواهان مبارزه برای ایجاد انجمن‌های ایالتی و ولایتی و گرفتن اختیارات داخلی و فرهنگی است. این، اتحاد و اتفاق ـ گذشت و فداکاری می‌خواهد (فرزندان خلف آذربایجان، برای گرفتن حقوق و آزادی متحد شوید) این است شعار امروزی ما*"[4]

و صادق پادگان، معاون صدر کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ دموکرات آذربایجان، در جلسهٔ عمومی کمیتهٔ مرکزی آن فرقه، هدف فرقه را بدینسان شرح داده: "... **فرقهٔ ما هدف**

۱. آذربایجان، شمارهٔ ۱، مورخهٔ ۲۴/۶/۱۴، سرمقالهٔ "فرقه میرایشه باشلادی" (فرقه ما شروع به کار کرد).
۲. آذربایجان، شمارهٔ ۵، مورخهٔ ۲۴/۶/۲۶ "گوج بیرلیکده دیر" (قدرت در اتحاد است).
۳: آذربایجان شمارهٔ ۲۷، مورخهٔ ۲۴/۷/۲۲ نظامنامهٔ فرقه دموکرات آذربایجان.
۴: آذربایجان، شمارهٔ ۱، مورخهٔ ۲۴/۶/۱۴ "از زارع و ارباب چه می‌خواهیم" مقاله به زبان فارسی است.

را بسیار درست انتخاب کرد، فرقهٔ ما اشتباهات نهضت آزادی چهل‌سالهٔ آذربایجان را بخوبی درک کرده از آنها پرهیز نمود و به‌سوی هدف اصلی روان گشت. آن هدف "برای آذربایجانی قبل از هرچیز آذربایجان" بود."[1]

در همان جلسه پیشه‌وری گفت: "... بالاخره شعار "آذربایجان مال آذربایجانی‌ها است" باید عملی شود. ما تحت قیمومیت ملت دیگری نخواهیم رفت."[2]

پیشه‌وری در ادارهٔ نظام وظیفهٔ آذربایجان، هدف اصلی فرقه را روشن‌تر و صریح‌تر بیان داشت و گفت: "وظیفهٔ فرقه دموکرات، آزادای ملی مردم آذربایجان است."[3]

بدین ترتیب هدف اصلی و وظیفهٔ اساسی فرقهٔ دموکرات آذربایجان، به‌دست آوردن "مختاریت ملی ملت آذربایجان" بود. لذا می‌خواست خلق آذربایجان به‌مانند افراد یک خانواده بپا خیزند و همهٔ طبقات، گذشت و فداکاری نشان دهند، "اختلافات موجود بین دهقانان و اربابان از طریق صلح و سازش حل شود"[4] "کارگران و کارفرمایان دست‌به‌دست هم دهند"[5] و همهٔ طبقات از هرگونه مبارزهٔ طبقاتی انصراف حاصل کنند، زیرا "... مبارزهٔ طبقاتی پیش از گرفتن آزادی میسر نخواهد بود. اول ملت باید حق و اختیارات قانونی خود را به‌دست بیاورد، بعد در اطراف کم و کسر آن مبارزه نماید..."[6]، تا بدین ترتیب آزادی و خودمختاری ملی آذربایجان را به‌دست آورند.

حال ببینیم ملت چیست و مبارزه برای آزادی ملی چه مفهومی دارد؟

ملت (Nation) یگانگی معینی از انسانهاست که مهمترین صفت مشخصهٔ آن، وحدت و پیوستگی زندگی اقتصادی آنهاست. و همین پیوستگی و روابط مشترک اقتصادی، انسانهایی‌را که در سرزمین واحدی زندگی می‌کنند و به‌زبان واحدی تکلم می‌نمایند، به‌شکل یک ملت در می‌آورد.

و سیر تکاملی اقتصاد و سیاست در این جامعه، وحدت پسیکولوژیک آنها را سبب می‌گردد، وحدتی که به‌صورت سنن تاریخی فرهنگی و خصال اخلاقی مشترکی تظاهر می‌نماید.

کلمهٔ ملیت (Nationalite) در عین حال که وابسته بودن به‌یک ملت معینی را می‌رساند، به‌مفهوم وابستگی به‌مردمی که در یک کشور و با اقتصادی مشترک و تابعیت دولت واحدی زندگی می‌کنند، نیز می‌باشد. مثلا" مردم کشور سویس در عین حال که مجموعه‌ای از ملت‌های آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی و رومانش هستند و به‌چهار زبان صحبت می‌کنند

۱ و ۲: آذربایجان، شمارهٔ ۱۱۲، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۹، سرمقاله.
۳: آذربایجان، شمارهٔ ۱۲۳، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۲۲، از نطق پیشه‌وری.
۴: آذربایجان، شمارهٔ ۲، مورخهٔ ۲۴/۶/۱۷، "فرقهٔ میرایرلی گندیر" (فرقه ما به پیش می‌رود)، سرمقاله پیشه‌وری.
۵: آذربایجان، شمارهٔ ۱، مورخهٔ ۲۴/۶/۱۴، "کارگر و کارفرما"
۶: آذربایجان شمارهٔ ۵، مورخهٔ ۲۴/۶/۲۶، "وحدت و یگانگی موجب موفقیت قطعی است."

همگی دارای ملیت سوسیس می‌باشند و در دفاع از منافع و مصالح آن کشور سیاسی با یکدیگر ندارند.

حل مسئله ملی و آزادی ملی: آزادی ملی عرفیسی به‌مفهوم آزادی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی آن ملت در برابر ملل دیگر، و قرار نداشتن زیرفشار تبعیضات ملی است. جنبش آزادی ملی که محصول دوران اضمحلال فئودالیسم و به‌قدرت رسیدن بورژوازی است، در جریان تاریخ و تکامل اجتماعات بشری، بسته به محتوا و هدف جنبش در آن مرحلهٔ تکاملی، اشکال گوناگونی بخود گرفته است.

این جنبش قبل از دوران امپریالیسم، به‌شکل فرو ریختن دیوارها و موانع فئودالی و ایجاد و یگانگی نواحی مختلف سرزمینی که مسکن گروه‌های پراکنده‌ای از قوم معینی است، وتشکیل دولت واحد و بازار واحد مبادلهٔ کالا تظاهر نموده است.

استالین که بیش از همهٔ تئوریسین‌های مارکسیسم در مسئله ملی غور و بررسی کرده می‌نویسد: "... *مبارزهٔ ملی در شرایط صعود سرمایه‌داری مبارزه‌ای است بین طبقات بورژوازی ... و این مبارزه در ماهیت خود همیشه بورژوازی باقی می‌ماند و بطور عمده به‌صرفه‌و میل بورژوازی است ...*"[1]

ولی در دوران امپریالیسم، جنبش رهایی ملی، به‌مبارزهٔ تمام خلق علیه امپریالیسم و فئودالیسم تبدیل می‌گردد. لذا با وجود اهمیتی که حل مسئله ملی دارا می‌باشد، حل صحیح این مسئله باید با توجه به‌مرحلهٔ خاص تکامل اجتماعی هرکشور، ویژگیهای اجتماعی در جریان تکامل، درجهٔ فعال بودن توده‌های زحمتکش و سطح شعور و شکل آنها و روابط نیروهای طبقاتی در صحنهٔ داخلی و بین‌المللی بعمل آید.

وبا به‌قول استالین "... *حل مسئله ملی فقط با درنظر گرفتن شرایط تاریخی که در جریان تکامل خود باید مورد بررسی قرار گیرد، ممکن می‌باشد ...*"[2]

در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره ـ اعم از این که این کشورها از یک ملت واحد و یا چند ملت تشکیل شده باشد ـ اصلی‌ترین شکل انقلاب اجتماعی، انقلاب ضدامپریالیستی و ضداستعماری، و مهمترین وظیفه آن طرد امپریالیسم و استعمار و نابود ساختن پایگاههای داخلی آن ـ فئودالیسم، بورژوازی کمپرادور، دلالان امپریالیست‌ها و نوکران استعمار ـ می‌باشد.

انجام چنین انقلابی مستلزم مبارزهٔ متحد تمام خلق، اعم از کارگران، کشاورزان، روشنفکران، پیشه‌وران و بورژوازی ملی از کلیهٔ اقوام و ملت‌های ساکن آن کشور است. بنابراین با توجه به‌مرحلهٔ خاص انقلاب اجتماعی، حل مسئله ملی در داخل این کشورها،

۱. مقالهٔ مسئلهٔ ملی ترجمهٔ فارسی صفحات ۱۸ و ۱۹، چاپ تهران.
۲: صفحهٔ ۲۲، همان کتاب.

ناشی است از وظیفهٔ اساسی انقلاب، و به‌همین لحاظ این مسئله باید در کادر منافع و مقتضیات مبارزهٔ تمام خلق علیه امپریالیسم و پایگاههای داخلی آن انجام بپذیرد.

در این موضوع یکبار دیگر به‌نوشتهٔ استالین استناد می‌کنیم. وی می‌نویسد:

" ... ملت حق دارد بطور خودمختار متشکل شود، حتی حق جدا شدن هم دارد. ولی معنی آن این نیست که درهرشرایطی باید این‌طور عمل نماید و خودمختاری یا جدایی درهمه جا و همیشه برای ملت، یعنی اکثریت آن، یعنی برای قشرهای زحمتکش آن مفید خواهد بود ..."[1]

زیرا مسئلهٔ ملی قسمتی از مسئله عمومی ومهمتری است که مسئلهٔ آزادی از قید امپریالیسم و استعمار در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره می‌باشد.

در این جنبش مبارزهٔ طبقاتی تعطیل نمی‌شود، بلکه شکل مبارزهٔ طبقات ضداستعمار علیه ارتجاعی ترین طبقات موجود در کشور (فئودالیسم وبورژوازی کمپرادور[2]) و علیه نیروهای طبقهٔ استثمارگر در صحنهٔ بین‌المللی به‌خود می‌گیرد.

از طرف دیگر، درست برخلاف نظر فرقهٔ دموکرات، در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره کثیرالمله، آزادی ملی ملت‌های ساکن آن کشور، اهمیت درجهٔ دومی پیدا می‌کند و مبارزه برای گسیختن زنجیرهای استعمار و طرد امپریالیسم ـ قبل از هرگونه مبارزه برسر تقسیم حقوق و اختیارات داخلی ساکنین آن کشور ـ به‌صورت ضرورت اساسی و حیاتی جنبش رهایی ملی در می‌آید.

دراین مورد نیز استالین می‌گوید: *کسانی که می‌گویند "بگذار هرکس فقط روی خود حساب کند!" و "موضوع ملی" مقدم برهمه" مردم را دچار تفرقه می‌سازند. زیرا صحیح‌ترین شعار مبارزه" مسائل عمومی مقدم برهمه!" است.*[3]

اشتباه بزرگ فرقهٔ دموکرات آذربایجان در همین جابود که وظیفهٔ درجهٔ دوم انقلاب را بـه‌جای وظیفهٔ اساسی و درجه اول بذیرفته، مصالح آذربایجان را از منافع سایر نقاط ایران جدا کرد و راه خطایی را که پیش پایش گذاشته بودند، دانسته یا ندانسته، چشم بسته پیمود و شاید هم به‌غلط صحت و اصالت آن را باور کرد.

فرقهٔ دموکرات آذربایجان به‌جای ایجاد اتحاد بین کلیهٔ زحمتکشان، آزادی‌خواهان و عناصر ضداستعمار در سراسر کشور ایران و ایجاد جبههٔ واحدی برای طرد امپریالیسم و سرنگون ساختن پایگاههای داخلی آن ـ در شرایط داخلی و جهانی آن‌چنان مساعد ـ رنجش مردم آذربایجان را از مأمورین ناپاک و پلید حکومت تهران و تضییقات وتبعیضات آنها، به‌حساب سایر ایرانیها، به‌خصوص تمام مردم فارس زبان گذاشت." حکومت

1: طرح مسئلهٔ ملی، ترجمهٔ فارسی، چاپ تهران، صفحهٔ ۲۲.
2: قشری از طبقهٔ بورژوازی که وظیفهٔ دلالی سرمایه‌داران خارجی را در داخل کشور خود به عهده گرفته‌اند.
3: طرح مسئلهٔ ملی، ترجمهٔ فارسی، چاپ تهران، صفحهٔ ۲.

فارس‌ها" را آماج حملات خود قرار داد، اختلاف بین "فارس و ترک" را دامن زد و حتی از شوونیسم ترک دفاع نمود. در این مورد به قسمتی از نطق پیشه‌وری در ادارهٔ نظام وظیفهٔ آذربایجان اشاره می‌کنم. وی گفت:

"... مردم ما خلقی بزرگ و قهرمان است. این خلق به‌هیچ وجه شباهتی به‌مردم تهران، اصفهان و سایر نقاط ایران ندارد... او فارس نیست و از فارس‌ها فرق دارد."[1]

حال آن که در میان حلقه به‌گوش‌ترین نوکران استعمار که از زنجیرهای اسارت مردم ایران - و از آن جمله خلق آذربایجان - حراست می‌کردند، فرزندان ناخلف آذربایجان کم نبودند.

پیشه‌وری در این مقال، آزادی‌خواهان فارس را سراسر از نیش قلم خود بی‌نصیب نساخت. وی خطاب به‌آنها نوشت: "... لازم است به آزادی‌خواهان فارسی که به‌آذربایجان دلسوزی می‌کنند گفت... بروید با زحمتکشان قهرمانی که از گوشه‌های مختلف آذربایجان برای به دست آوردن لقمه نانی به‌تهران آمده‌اند، در محلات جنوب شهر آشنا شوید و سپس آنها را با فوکلی‌های خود که پای منقل‌های تریاک قیافهٔ انسانی خود را از دست داده‌اند و یا در کنار نهر کرج اطراف دیگ‌های سیرابی - که مجسمهٔ کثافت است - جماتمه زده‌اند، مقایسه کنید. آن‌وقت می‌فهمید که چرا آذربایجانی خود را از شما حساب نمی‌کند..."[2]

لازم است به آزادی‌خواهان مذکور گفته شود: "... اگر شما در قلب آذربایجانیانی که ارتجاع شما آنها را به‌تهران کشانده است نفوذ کنید، از دیدن عشق و محبتی که همانها به آذربایجان دارند دچار حیرت خواهید شد. زیرا شما به خانه وکاشانهٔ خود محبت و علاقه ندارید. همان‌طور که آذربایجانی از هیچ جهت شبیه شما نیست، علاقه به میهن و عشق به‌مادر، پیش او نیز به‌شما شباهتی ندارد."

ضروری است این نکته یادآوری شود که توضیح فوق دربارهٔ کسانی - اعم از عناصر ارتجاعی یا غیرارتجاعی - است که از آذربایجان فرار کرده بودند و ماده ۷ مراجعت نامه آنها را آذربایجانی نمی‌شمرد و به‌آنها حقی در آذربایجان قایل نبود مصادرهٔ زمین‌های متعلق به‌آنها را می‌خواست.

پیشه‌وری می‌گوید: "درست است که تا هنگام شروع نهضت دموکراسی، آذربایجانی دربارهٔ ملیت خود کم حرف زده بود. اما در عمل او همیشه خود را یک ملت شمرده و به‌فارس‌ها که بی‌جهت و بی‌سبب عزیز بوده‌اند، به‌چشم بیگانه نگاه کرده و زندگی تحت حاکمیت آنها را به‌خود عار شمرده است..."[3]

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۱۲۳، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۲۲.

۲: آذربایجان شمارهٔ ۱۰۹، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۴، "ئولمک وار دؤنمک یوخدور" (مرگ هست بازگشت نیست).

۳: آذربایجان، شمارهٔ ۱۰۹، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۴، "ئولمک‌وار دؤنمک یوخدور" (مرگ هست بازگشت نیست).

و در جواب نوشاد که در سرمقالهٔ روزنامهٔ کیهان نوشت: "آقای پیشه‌وری! من شما را دوست می‌دارم. برای این‌که مرد آزادی‌خواه و نویسنده‌ای هستید. این نهضت شمارا نیز چون به‌نام دموکراسی کرده‌اید دوست می‌دارم... آقای پیشه‌وری! باور کنید که قلب آزادی‌خواهان ایران با شماست..." پیشه‌وری جواب داد: "... من چون با خودستایی کاری ندارم، لذا به‌مطالب مثبتی هم که دربارهٔ من نوشته است ارزشی قایل نیستم.... بگذار ریاکاری و دورویی به تهرانی‌ها بماند. ما صریح صحبت می‌کنیم و حیله‌گری آنها ما را فریب نمی‌دهد." [1]

گرچه حزب تودهٔ ایران که در برابر عمل انجام یافته قرار گرفته بود، اصولا" با تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان والحاق سازمانهای خود به‌آن فرقه مخالفت داشت و کمیتهٔ مرکزی در این مخالفت مدتی نیز پافشاری نمود. با این حال به‌علت حرف‌شنوی و سیاست تسلیمی که در برابر دولت شوروی داشت، دم برنیاورد و در اواخر مهرماه با انتشار اعلامیه‌ای فرقهٔ دموکرات آذربایجان‌را درست تأیید کرد که به‌موقع ذکر خواهد گردید.

ولی سایر آزادی‌خواهان ایران که واقعیات را بهتر درک می‌کردند، این رویه فرقه دموکرات آذربایجان را نپسندیدند و آن‌را بدرستی مورد انتقاد قرار دادند. در این‌باره جهانگیر تفضلی مدیر "ایران ما" نوشت: "... ما انتظار داشتیم که آغوش هم‌میهنان و برادران آذربایجانی آخرین پناهگاه آزادی‌خواهان مبارز ایران، که برای دموکراسی ازسرو جان گذشته پیکار می‌کنند، گردد. نه این که حزب دموکرات آذربایجان برای خود مصالح و زبان مادری جداگانه‌ای بسازد و سایر ایرانیان دموکرات را که در تهران یانقاط دیگر در زیر سرنیزه‌های باقیماندهٔ دستگاه دیکتاتوری برای هم‌میهنان آذربایجانی و هم‌میهنان دیگر مبارزه می‌کنند، از آذربایجان پرافتخار دور بدارند."

"... آیا چه اشکالی داشت، همان‌طور که بزرگترین نهضت‌های مشروطیت از آذربایجان برخاست این‌بار نیز پرچم آزادی و دموکراسی ایران در مقابل عمال دیکتاتوری، در آذربایجان برافراشته می‌شد، که آزادی‌خواهان دلیر و پرشور فارس هم در زیرهمان پرچم به‌مبارزه‌های قهرمانی خود ادامه می‌دادند." [2]

پافشاری مبالغه‌آمیز در خودمختاری ملی آذربایجان، جدا کردن منافع و مصالح مردم آذربایجان از سایر مردم ایران و گذاشتن رنجش مردم آن سرزمین به‌حساب سایر مردم ایران، نه فقط بین آزادی‌خواهان و مبارزین راه‌آزادی و دموکراسی در کشور ایجاد تشتت و نفاق نمود، بلکه بهانهٔ بزرگی به‌دست محافل ارتجاعی داد که به‌عموم آزادی‌خواهان و احزاب ملی‌ضددیکتاتوری و مخالفین سیاست‌های استعماری بتازند و کسانی‌که تا دیروز نقشهٔ

1: خواندنیها، نقل‌از کیهان، شمارهٔ مسلسل ۱۷۵، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۶.
2: ارس به جای ایران ما، شمارهٔ ۱۲۹، مورخهٔ ۲۴/۷/۱۸، "ما قبل از این که دموکرات و آزادی‌خواه‌باشیم، ایرانی هستیم".

تقسیم ایران‌را آماده داشتند، سالوسانه پرچم میهن‌پرستی و دفاع از تمامیت ایران را بردوش کرفتند.

فرقه دموکرات آذربایجان چه راهی را جهت وصول بهدف انتخاب نمود؟

مراجعت نامهٔ فرقهٔ دمکرات، برای به‌دست آوردن آزادی داخلی و مختاریت ملی تنها تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی را کافی می‌دانست تا اصلاحات فرهنگی، بهداشتی و اقتصادی در آذربایجان انجام پذیرد و نظارت مردم براعمال مأمورین دولتی و نحوهٔ مصرف مالیاتها از طریق آن انجمن‌ها عملی شود.[1]

فرقهٔ دموکرات می‌خواست که انجمن‌های ایالتی وولایتی از طرف عموم مردم وبه‌طریق دموکراتیک انتخاب شوند و مطابق قانون اساسی تمام مسئولین ادارات دولتی‌از انجمن‌ها تبعیت نمایند. و به‌این نتیجه می‌رسد که تشکیل " . . . انجمن ایالتی آذربایجان، تنها حل مسئله آذربایجان نیست، بلکه حل تمامی مسئله آزادی است. . . "[2]

نخستین کنگرهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان‌نیز چیزی جز این نمی‌خواست. روزنامهٔ آذربایجان تحت عنوان " نخستین کنگرهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان " چنین نوشت:

". . *ایران وقتی آباد و خوشبخت و دارای وحدت ملی حقیقی خواهد شد که انجمن‌های ایالتی و ولایتی در تمام نقاط بالخصوص در آذربایجان تشکیل یابد. . . اکراد، ایلات و عموم طبقات آذربایجان این بار متحداً برای اخذ آزادی خود قیام کرده‌اند و این قیام وقتی فرو خواهد نشست که انجمن‌های ایالتی وولایتی مطابق نص صریح قانون اساسی تشکیل یابد و مردم اختیار دارخانهٔ خود گردند. . .*"[3]

اینک موادی از قانون اساسی و قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی را که فقط یکبار پس از انقلاب مشروطیت به‌مرحلهٔ اجرا درآمده و از دورهٔ دوم مجلس شورای‌ملی عمداً بدست فراموشی سپرده شده است ذیلاً نقل می‌کنم:

"*اصل ۲۹ متمم قانون اساسی — منافع مخصوصهٔ هرایالت و ولایت و بلوک به تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی به‌موجب قوانین مخصوصهٔ آن مرتب و تسویه می‌شود.*

اصل ۹۰ متمم قانون اساسی — در تمام ممالک محروسه انجمن‌های ایالتی و ولایتی به‌موجب نظامنامهٔ مخصوص مرتب می‌شود و قوانین اساسیهٔ آن انجمن‌ها از این قرار است.

اصل ۹۱ — اعضای انجمن‌های‌ایالتی و ولایتی بلاواسطه از طرف اهالی انتخاب می‌شوند مطابق نظامنامهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی.

اصل ۹۲ — انجمن‌های ایالتی و ولایتی اختیار نظارت‌نامه در اصلاحات راجعه به‌منافع

۱: مادهٔ دوم مراجعت نامه.

۲: آذربایجان، شمارهٔ ۲، مورخهٔ ۲۴/۶/۱۷، "ایالت انجمنی" (انجمن ایالتی).

۳: آذربایجان شمارهٔ ۲۰، مورخهٔ ۲۴/۷/۲، " نخستین کنگرهٔ فرقه دموکرات آذربایجان " به قلم نوروز.

عامه دارند با رعایت قوانین .

اصل ۹۳ ـ صورت دخل و خرج ایالات و ولایات از هرقبیل به‌توسط انجمن‌های ایالتی و ولایتی طبع و نشر می‌شود ."

قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی :

" قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی مصوب ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ هـ . ق بطور مشروح وظایف و مشغولیت‌های انجمن‌های ایالتی و ولایتی را در تأمین منافع هرایالت و ولایت یادآور می‌شود .

طبق مادهٔ ۸۷ قانون نامبرده منتخبین هرحوزه در اجرای قوانین مقرر نظارت کرده و به‌وسایل ممکنه امنیت و آسایش عمومی را تأمین می‌نمایند .

ماده ۸۹ به منتخبین اجازه می‌دهد که به‌کلیهٔ شکایات و تظلماتی که از حاکم ایالت یا ولایت می‌شود رسیدگی کرده تذکرات لازم به‌حکام بدهند و در صورت عدم ظهور نتیجه با مراجعه به‌حکومت مرکزی احقاق حق متظلمین را بخواهند .

طبق مادهٔ ۹۱ انجمن‌های ایالتی حق اعمال نظارت در وصول و ایصال مالیات داشته و تصفیهٔ شکایات راجع به مالیات و تحقیق دربارهٔ تخفیفات و تشخیص کیفیت آفات برعهدهٔ انجمن‌هاست . طبق مادهٔ ۹۸ چون انجمن‌های ایالتی بصیرت کامل در حوایج ایالت دارد لازم است اولیاء دولت قبل از اقدام به تغییرات در ایالت رأی انجمن‌های مزبوره را بخواهند .[1]

دولت و گروه‌های مختلف سیاسی جهت‌گیری گوناگونی را در برابر خواسته‌های فرقهٔ دموکرات آذربایجان به‌عمل آوردند :

دولت صدر که از فعالیت فرقه دچار وحشت شده بود ، بخشنامه‌ای صادر کرد که درآن گفته می‌شد " از سال ۱۳۲۸ هجری قوانینی تصویب شده است که پاره‌ای از مواد آنها مخالف قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی است . بنابراین تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی به‌بعد از اصلاح قانون انجمن موکول می‌شود . " [2]

یعنی چون قوانینی که بعداً تصویب شده قانون اساسی را نقض کرده‌اند به‌نظر دولت صدر باید با اصلاح قانون انجمن‌ها ، قانون اساسی را با قوانین مصوبهٔ مجلس تطبیق کرد نه بالعکس .

سیدضیاء الدین طباطبایی که خود مبلغ " ممالک متحدهٔ ایران " بود و در کتابچهٔ شعائر ملی خود راه ایجاد یگانگی و وحدت ملی را چنین شرح می‌داد : " ۴ ـ راهی را پیش گیریم که هیچ طایفه وعنصری تصور نکند در تحت عادات و تمایلات و برتری عناصر دیگر مقید گردیده است و سیاستی را پیش گیریم که به‌جای ممالک محروسهٔ ایران ، حقیقت ممالک

۱: نقل از روزنامهٔ آذربایجان ، شمارهٔ ۹ ، مورخهٔ ۲۴/۶/۳۰ به قلم م . راوندی .

۲: آذربایجان شمارهٔ ۲۷ ، مورخهٔ ۲۴/۷/۲۲ ، سرمقاله .

تجزیهٔ ایران را به‌وجود آوریم.»[1] فرقهٔ دموکرات را به تجزیه‌طلبی و بیگانه‌پرستی متهم [illegible]

حزب تودهٔ ایران، پس از مدتی تردید و مخالفت پنهانی با شعار مختاریت ملی، بالاخره خواسته‌های فرقه را تأیید نمود و در این باره بیانیه‌ای صادر کرد که قسمت‌هایی از آن ذیلاً نقل می‌شود:

" *قانون اساسی با پیش‌بینی انجمن‌های ایالتی و ولایتی حدود اختیارات محلی را نه تنها در آذربایجان بلکه برای تمام ایالات و ولایات تعیین نموده است. کسانی که با مقررات حسب‌الامری آشنا شده‌اند و به اصول "مرکزیت" دوره مختاری عادت نموده‌اند، چون این انجمن‌ها با تمامیت مقام نامشروع شان تضاد کامل دارد، با تشکیل آن مخالفت می‌کنند... به‌عقیدهٔ ما فرقهٔ دموکرات آذربایجان مولود فشارها و مظالم و محرومیت‌هایی است که تمام ایالات و ولایات ایران دچار آن بوده‌اند. منتها چون آذربایجان محل جنبش‌های آزادی‌خواهی ایران بود، عکس‌العمل آن در آذربایجان شدیدتر شد... راجع به‌زبان محلی باید دانست این زبانی نیست که نسل کنونی یا احزاب و جمعیت‌های فعلی اختراع نموده باشند، بلکه قرن‌هاست چند میلیون جمعیت به‌این زبان سخن می‌گویند...*"[2]

با این حال دکتر کشاورز درمصاحبه با خبرنگاران خارجی، رابطهٔ حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان را، در آستانهٔ به‌قدرت رسیدن آن فرقه چنین بیان داشت:

" *س ـ حزب تودهٔ ایران با حزب دموکرات چه رابطه‌ای دارد؟* "

" *ج ـ حزب تودهٔ ایران با حزب دموکرات آذربایجان رابطه‌ای ندارد. کمیتهٔ ایالتی حزب توده در آذربایجان در حدود دو ماه قبل اعلامیه‌ای صادر کرده و انفصال خود را ازحزب‌توده اعلام و به حزب دموکرات آذربایجان پیوست و البته یک فرد مطابق نظامنامهٔ حزبی نمی‌تواند در دو حزب عضو باشد...* "[3]

سایر روزنامه‌های آزادی‌خواه نیز ضمن تأیید خواسته‌های فرقه دموکرات، آن فرقه را به انجام اقدامات سنجیده و حساب شده‌ای که مدافع واقعی منافع مردم ایران باشد هشدار دادند. از آن‌جمله ایران ما نوشت: "... شکی نیست که باید روزی دموکرات‌های ایران چه آنها که خود مصدر فداکاری‌ها و مبارزات حزبی بوده، چه آنها که پدرانشان و اقوامشان جزء حزب بوده‌اند، چه آنها که علاقه به‌حکومت فاصله و ایجاد قدرت حزبی دارند، گردهم آیند و از باقی‌ماندهٔ آزادی‌خواهان در این راه استفاده نمایند.

چه عیب دارد که این آوازه از فضای آذربایجان ـ آذربایجان عزیز بلند گردد و کار

۱: شعایر ملی، تراوش اندیشه و خامهٔ سیدضیاءالدین طباطبائی، صفحهٔ ۱۲.

۲: آذربایجان، شمارهٔ ۲۸، مورخهٔ ۲۴/۷/۲۳، نقل از روزنامهٔ نوروز ایران.

۳: ایران ما، شمارهٔ ۲۵۹، مورخهٔ ۲۴/۹/۱۸، از مصاحبهٔ دکتر کشاورز و دکتر رادمنش با خبرنگاران خارجی.

را راه بیندازد. زیرا امروز به‌حدکافی ابزار و مصالح لایق و مفید برای کار در ایالات ومرکز موجود است که هیچ‌یک از احزاب دست‌چپ و صالح نتوانسته‌اند از این ابزار و مصالح برای ساختن یک‌بنای دیرپای اجتماعی وملی استفاده کنند.

... موضوع استقلال ایالات، یعنی" فدراسیون" و آزادی هرایالتی در شئون داخلی خود واتحاد کلیه کشور در شئون خارجی و جنگ و صلح به وسیلهٔ کنگره عمومی مملکتی، موضوعی است که طرفدار بسیار دارد و اتفاقا" ممالک محروسه ایران از عهد کورش کبیر تا زمان مظفرالدینشاه به‌صورتهای گوناگون باشدت و ضعف به‌شکل فدراسیون و خودمختاری ایالات اداره می‌شده است.

... امروز هم تردیدی نیست که هرگاه یک نوع اختیاراتی به ایالات از لحاظ اخلاق و لهجه و وضع جغرافیایی و تاریخ داده شود و اصلاحات ضروریه که بسیار بسیار در بندهٔ و از عهدهٔ مرکز ساخته نیست به‌دوش خود اهالی گذاشته شود به‌نفع عموم کشور خواهد بود.

... قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی... به‌همین منظور نوشته شد و تنها چیزی که آزادی را از چنگال محمدعلی‌شاه نجات داد و مردم ایالات را بردولت مستبد مرکزی چیره کرد، همانا انجمن‌های ایالتی و ولایتی و همان مختصر خودمختاری بود - متأسفانه دورهٔ دوم مجلس آن‌را نیز زیرپا محو کرد...حالا هم باید... دست ایالات را در اصلاحات داخلی بازبگذاریم اما در حدودی که بتوانیم تنگه‌اش را خرد کنیم نه‌آن که زیرپایش خرد شویم!

فضل آذربایجان در این است که درعین علاقه به‌خودش به‌ایران و به‌سایر نقاط هم نظر دارد.

باید نپاییده کاری نکند که به وطن بزرگ ما ایران لطمه وارد شود." [1]

آیا فرقهٔ دموکرات آذربایجان، در واقع برای آزادی کلیهٔ مردم ایران مبارزه می‌کرد و یا تنها به‌آزادی مردم آذربایجان می‌اندیشید؟

فرقهٔ دموکرات آذربایجان با شعار دفاع از قانون اساسی و استقلال و تمامیت ایران‌پا به‌میدان مبارزه گذاشت. پیشه‌وری در مرداد ماه سال ۱۳۲۲ مرحلهٔ تکامل اجتماعی جامعه‌ ایران و راهی را که این جامعه باید بپیماید چنین بیان‌می‌داشت: "... *البته خوانندگان می‌دانند که برای رسیدن به‌هدف اساسی مراحلی پیش می‌آید که آنها را باید با تاکتیک صحیح طی کرد. امروز کشور ما در مرحله‌ای از مراحل اجتماعی تمدن بشری است که عقلا" برای آن رژیم مشروطیت و اجرای قانون اساسی موجوده را لازم دانسته‌اند...*" [2]

۱: نبرد به جای ایران ما، شمارهٔ ۱۲۳، به تاریخ ۲۴/۶/۲۵، "حزب دموکرات آذربایجان" نوشتهٔ ملک‌الشعراء بهار.
۲: آژیر، شمارهٔ ۱۲،۱۷۴/۵/۲۲، "راجع به ملیت به شاه حاضر" پیشه‌وری.

و موقعی که از طرف حزب توده ایران نامزد نمایندگی مجلس شورای ملی گردید اعلام داشت که: "... ما برای رسیدن به آرمان اساسی خود که ایجاد یک ایران آزاد، دموکرات ملی است راه باز می‌کنیم و برای از بین بردن و برانداختن ظلم و اسارت و بردگی توده ایران وسیله پیدا می‌کنیم..."[1]

پس از تشکیل فرقه دموکرات، پیشه‌وری هنگام سخنرانی در سالن شیروخورشید سرخ بر سر بالکن نقشه ایران را در هوا کشید و گفت: "من آشکارا می‌گویم که تمام حرفها و خواسته‌های ما خارج از این نقشه نیست و در داخل سرحدات ایران است..."[2] وی نطق خود را چنین ادامه داد: "... تکرار می‌کنم من به استقلال ایران کاملاً علاقمندم و فکر دادن یک وجب از خاک آن به کشور دیگری ابداً در میان نیست. ما حقوق داخلی و مختاریت مدنی را که قانون اساسی به‌ما داده است خواهانیم. مسئله زبان نیز جزیی از آن است..."[3]

نمایندگان نخستین کنگره فرقه دموکرات آذربایجان نیز نظر خود را راجع به آزادی تمامی کشور ایران چنین صریح اعلام داشتند: "افراد آذربایجانی اولاد همان وطن‌پرستان و مجاهدینی هستند که لوای استقلال و حریت ایران را با خون خود برپا داشتند و از جانفشانیها دریغ ننمودند و هیچ‌وقت کوچکترین عملی را که به شرافت ایرانیت لطمه بزند و یا باعث نفوذ اجانب گردد، اعم از این‌که از طرف هر بیگانه و به‌هر طریقی باشد تن در نداده و فداکاری را در راه تمامیت و استقلال کشور شعار ابدی خود قرار می‌دهد."[4]

کنگره با اعلام این‌که نجات ایران و آذربایجان را زیر پرچم این فرقه می‌بینیم و در راه عملی ساختن شعارهای آن با جان و مال و ناموس خود مبارزه خواهیم کرد..."[5] نجات و آزادی تمام ایران را خواستار بود. منتها ابتدا از آزادی خانه خود آغاز می‌کرد تا بتواند تمام ایران را آزاد و آباد کند.[6]

ولی از همان روزهای اول پیشه‌وری می‌نوشت که اگر تهران راه ارتجاع و محو آزادی را در پیش گیرد، آذربایجان از تهران بریده راه خود را به‌تنهایی ادامه خواهد داد. وی در شماره اول روزنامه آذربایجان تحت عنوان (آخرین حرف ما برسر دو راهی) نوشت:

"... ما سوگند یاد نموده‌ایم که دموکراسی و آزادی را با تمام قوا حفظ کنیم. اگر هیتلر تازه‌ای هم ظهور کند، او به آذربایجان راه نخواهد یافت. خائنینی که در فکر

۱: آژیر، شماره ۹۱، مورخه ۲۲/۹/۱۵ "سرگذشت من" به قلم پیشه‌وری.

۱: آذربایجان، شماره ۲، مورخه ۲۴/۶/۲۵، از نطق پیشه‌وری در تاریخ ۲۴/۶/۱۹.

۳: آذربایجان شماره ۱۲، مورخه ۲۴/۷/۳۰، از همان نطق.

۴: آذربایجان، شماره ۲۲، مورخه ۲۴/۷/۱۵، "کنگره به پایان رسید".

۵: آذربایجان شماره ۲۰، مورخه ۲۴/۷/۱۲. "فرقه کنگره سی خلقیمیزین لیاقتینی اثبات ائتدی" (کنگره فرقه لیاقت خلق ما را به ثبوت رسانید).

۶: آذربایجان، شماره ۱۸، مورخه ۲۴/۷/۱۰ "خوش‌آمد باید".

حکومت جدید رضاخانی هستند، آرزوی حکومت برآذربایجان را به‌دل خواهند برد. آذربایجان قادر است که امور خود را خوداداره‌کند. چنان‌چه‌حقه‌بازان‌تهران‌دراثرالهاماتی که‌از لندن کسب می‌کنند به محوآزادی ادامه دهند، ما مجبوریم یک گام فراتر نهاده و از آنجا کاملا" قطع رابطه کنیم..."

"... حکومت تهران باید بداند که برسر دوراهی قرار گرفته است. آذربایجان راه خود را انتخاب‌نموده و به‌سوی آزادی و دموکراسی پیش خواهد رفت. چنان‌چه تهران راه ارتجاع را انتخاب کند، خداحافظ، راه در پیش، بدون آذربایجان به‌راه خود ادامه دهد. این است آخرین حرف ما." [1]

سپس پارا فراتر نهاده گفت: "... آذربایجان ترجیح می‌دهد به‌جای این‌که با بقیهٔ ایران به‌شکل هندوستان اسیر درآید، برای خود ایرلندی آزاد شود..." [2]

و پس از برقراری حکومت ملی در آذربایجان وی چنین نوشت:

"... ما به استقلال و تمامیت ایران به‌دفعات اعتراف کرده‌ایم، اما تهران برای برهم زدن این استقلال هرروز دست به حیلهٔ جدیدی می‌زند. اگرکار بدین‌منوال پیش رود، ما چاره‌ای جز این‌که تماما" از تهران جدا شده و دولتی مستقل تشکیل دهیم نداریم." [3]

لپ کلام این‌که با وجود تمام سخنان شیرین و شعارهای درخشانی که دربارهٔ استقلال و تمامیت ایران و بسط آزادی و دموکراسی برسراسر ایران گفته می‌شد، به‌زعم رهبران طراز اول فرقهٔ دموکرات چنان‌چه حکومت تهران به‌میل و ارادهٔ خود دموکراسی و آرادی را انتخاب می‌نمود، آذربایجان درکنار وی زندگی می‌کرد وگرنه از آن جدا می‌شد و برای خود کشور "ایرلند آزادی" تشکیل می‌داد.

ولی آنچه مسلم است اکثریت قاطع مردم آذربایجان، برای آزادی سراسر کشور می‌جنگیدندو خیال جدایی از ایران را نداشتند. آنها حقیقتا" برای احیای مشروطیت، مشروطیتی که با خون پدرانشان آبیاری شده و جان گرفته بود، قیام کرده بودند و هرلحظه حاضر بودند برای آزاد ساختن ایران به‌سوی تهران سرازیر شوند. ما در تمام مراحل فعالیت فرقه این مطلب را دنبال خواهیم کرد.

ضرورت تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان

با وجود این‌که حزب تودهٔ ایران، که مورد اعتماد دولت شوروی بود، طی چهار

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۱، مورخهٔ ۲۴/۶/۱۴، "ایکی یول آیریجیندا بیزیم آخر سوزوموز".
۲: آذربایجان، شمارهٔ ۸، مورخهٔ ۲۴/۶/۲۹، "مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان" به قلم پیشه‌وری.
۳: آذربایجان، شمارهٔ ۸۴، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۲، سرمقاله "دالیدان آتیلان داش توپوغا دَیَر" (نوشداروبی که بعد از مرگ سهراب آورند).

سال تشکیلات خود را در اکثر نقاط کشور توسعه داده و در میان زحمتکشان وروشنفکران ، نفوذ قابل ملاحظه‌ای کسب کرده بود و در سراسر کشور صف‌بندی و قطب‌های مبارزه مشخص و آشکار شده بود ، چه ضرورتی تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان را ایجاب می‌نمود ؟

با اطمینان می‌توان گفت که این ضرورت تنها از مقتضیات مبارزهٔ مردم ایران و آذربایجان ، در راه کسب آزادی و دموکراسی ، ناشی نبود . عاملی اصلی این ضرورت را باید در مقررات سیاسی موجود بین قدرتهای بزرگ جهانی در صحنهٔ بین‌المللی جستجو کرد . عاملی که برای نیل به‌مقاصد خود ، آمادگی انقلابی مردم آذربایجان را به‌خدمت گرفته از آن بهره‌گیری نمود .

از طرف دیگر راز فعالیت و لزوم تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان در همین جمله پیشه‌وری نهفته است " ... ***آذربایجان ترجیح می‌دهد به‌جای این‌که با بقیهٔ ایران ، به‌شکل هندوستان اسیردرآید ، برای خود ایرلند آزادی شود ...***"

مفهوم کلام فوق این است که آزادی تمام ایران وظیفهٔ اصلی فرقهٔ دموکرات آذربایجان نیست .

فرقهٔ دموکرات با اتکاء به آمادگی و قدرت انقلابی آذربایجان و به پشتگرمی دولت شوروی قیام می‌کند . چنانچه معادلات ومعاملات سیاسی بین‌المللی اجازه دهد ، دست در دست سایر آزادی‌خواهان کشور ، در راه آزادی ایران قدم می‌گذاردو چنان‌چه شرایط بین‌المللی مساعد و موافق این اقدام نباشد ، در آذربایجان حکومت خودمختاری ایجاد می‌نماید که حکومت تهران را در آن راهی نیست . بدین ترتیب منطقهٔ نفوذ دولت شوروی تأمین می‌گرددو چون منافع جهانی دولت انگلیس دچار مخاطره نمی‌شود ، لذا تضاد منافع سیاسی بین آن دو دولت از حد معقولی فراتر نمی‌رود و مردم آذربایجان نیز در این بین خودمختاری ملی خویش را به‌دست می‌آورند .

ولی بطور قطع و یقین عاقبت دردناک وتأسف‌آور فرقهٔ دموکرات و حکومت ملی و سرنوشت رقت‌بار مردم بلاکشیدهٔ آذربایجان ، حتی‌درذهن‌رهبران‌فرقه‌نیزخطورنمی‌کرد .

بدیهی است چنان‌چه آزادی واقعی تمام مردم ایران هدف اصلی مبارزه بود ، با انجام این وظیفه به‌سازمان ایالتی حزب تودهٔ ایران در آذربایجان و به سازمانهای آن حزب در سراسر کشور سپرده می‌شد . یا در آذربایجان فرقهٔ دموکرات ایران تشکیل می‌گردید .

مگر در انقلاب کبیر اکتبر ، چند حزب سوسیال دموکرات به‌عناوین مختلف و مخصوص ملتهای ارمنی ، گرجی ، یهودی ، آذربایجانی و غیره در روسیه وجود داشت ؟ و هنگامی که ناسیونالیستهای آن ملل و در رأس آن‌ها بوند (اتحادیه سوسیال ـ دموکراتهای یهود) گفتند که " بگذار کارگران ملل مختلف ، مقدم برهمه برای زبان خود مبارزه نمایند ... "[1]

۱ : کتاب مسئلهٔ ملی ، صفحهٔ ۴۷ ، (ترجمهٔ فارسی ، نوشتهٔ استالین) .

رهبران سوسیال دموکرات روس چه جوابی به‌آنها دادند؟ جواب آنها چنین بود: چون در کشور روسیه هنوز دموکراسی برقرار نگردیده و هدف جنبش برقراری دموکراسی کامل در سراسر روسیه می‌باشد، لذا "... دموکراسی کردن کامل کشور، به‌منزلهٔ اساس و شرط حل مسئله ملی است..."[1]

و برای این کار "... پیوند دادن کارگران تمام ملیت‌های روسیه در محل سکونت آنها به‌صورت هیئت‌های واحد و پیوند دادن اینگونه هیئت‌ها در یک حزب واحد ـ این است وظیفهٔ ما."[2]

"... ما باید در مبارزه علیه استبداد وعلیه بورژوازی سراسر روسیه به‌مانند یک سازمان متحد و متمرکز جنگی عمل نمائیم. ماباید روی مجموعهٔ پرولتاریای کشور، بدون تمایز زمان و ملیت، پرولتاریایی که برای حل مسائل عمومی تئوریک و عملی ـ تاکتیکی و استراتژیکی به‌صورت وجود واحدی درآمده است، متکی باشیم. نه اینکه سازمانهایی به‌وجود آوریم که جداگانه عمل کرده و هریک راه خود را بپیمایند، نه این که با متفرق ساختن نیروها در احزاب جداگانه، قدرت تهاجمی خود را تضعیف کنیم."[3]

ولی حزب تودهٔ ایران بی‌آنکه قانع شود ساکت شد و دم برنیاورد.

حال ببینیم فرقهٔ دموکرات آذربایجان، دربارهٔ حزب توده چه می‌گوید:

شعبه مرکزی تبلیغات فرقهٔ دموکرات در کتاب "۱۲ شهریور" می‌نویسد: *تا زمان تشکیل فرقهٔ دموکرات "حزب تودهٔ ایران با وجود فداکاریهای بزرگ و مبارزات شدید اعضای آن حزب با عناصر ارتجاعی، نتوانسته بود عملا" قدمی بردارد. بعلاوه حزب توده به‌علت فعالیت زیر شعارهای طبقاتی به متشکل ساختن عموم اهالی قادر نبود...*"[4]

"... *حزب تودهٔ ایران در عمل حزبی طبقاتی بوده و به‌صفوف آن جز کارگران، دهقانان و روشنفکران وابسته به‌طبقات پایین، از طبقات دیگر راه داده نمی‌شد. وظایف و شعارهای آن حزب نیز براساس مقاصد این طبقات تعیین می‌گردید. به‌همین جهت اعضای حزب توده، طرفداران سیاست چپ شناخته شده و به استفاده از شعارهای چپ‌خوـ گرفته بودند.*

کسانی که می‌خواهند به‌فرقهٔ دموکرات ملحق شوند، باید گفته‌ها وشعارهای خود را تعدیل کرده، شعارهای فرقهٔ دموکرات را بپذیرند..."[5]

فرقهٔ دموکرات آذربایجان، فعالیت حزب توده را در میان کارگران و مخصوصا"

۱: کتاب مسئلهٔ ملی، ترجمهٔ فارسی، نوشتهٔ استالین، صفحهٔ ۶۴.
۲: کتاب مسئلهٔ ملی، ترجمهٔ فارسی، نوشتهٔ استالین صفحهٔ ۶۸.
۳: لنین مجموعهٔ آثار به زبان فرانسه چاپ پاریس، مسکو جلد ۶، صفحهٔ ۳۴۲.
۴: کتاب "شهریورین ۱۲ سی" صفحات ۱ و ۲.
۵: آذربایجان شماره ۶ مورخه ۲۴/۶/۲۷ "فرقه میزین تاریخی ایشی" (اقدام تاریخی فرقهٔ ما).

پس دهقانان نمی‌پسندند و آن‌را موافق با منافع دهقانان نمی‌یافت. روزنامهٔ آذربایجان تحت عنوان "ارباب و رعیت" می‌نویسد: "یکی دیگر از مسائل بغرنجی که حزب ما در موقع تشکیل یافتن با آن مواجه گردید، موضوع ارباب و مالک بود. عدهٔ کثیری از نمایندگان احزاب سیاسی که در اطراف تشریف داشتند از موقعیت خود سوءاستفاده کرده، در میان دهقانان ساده‌لوح به تبلیغاتی دست زده بودند که هم منافع دهقانان را از بین می‌برد و هم مایهٔ بدنامی تشکیلات و خسارت کلی اربابان گردیده و درنتیجه از اطراف و اکناف آذربایجان فریاد ملت بلند شده، متوالیاً به مقامات حزبی و دولتی، ارباب از دست رعیت و رعیت از دست ارباب شکایت می‌کردند..."[1]

رسیدگی به شکایات نشان می‌دهد که در میان هردوطرف خاطی و گناهکار وجود داشته، "مالکین هرچه اجحاف و تعدی بوده است سر دهقان بیچاره آورده‌اند... پاره‌ای از دهقانان هم سوءنیت خود... به‌جای این‌که از دادن تعدیات غیرقانونی خودداری نمایند، از دادن حقوق مالکانه هم شانه خالی[2] کرده‌اند."

پیشه‌وری نیز در شماره ۳۷ مورخهٔ ۲۴/۸/۳ روزنامهٔ آذربایجان چنین می‌نویسد: "... حادثهٔ لیقوان، همچنین حوادثی که هم اکنون در دهات اتفاق می‌افتد، ثابت می‌کند که تشکیلات سابق به‌جای این که خلق را به‌دنبال خود بکشاند، خود تابع جریان بوده و دنباله‌رو آن گشته است. چنین تشکیلاتی مدت زیادی نمی‌تواند دوام کند.[3]" و در جای دیگر می‌گوید "... ما همیشه با حادثهٔ لیقوان مخالفت ورزیده‌ایم. لکن در عمل ثابت می‌شود که مأمورین دادگستری خود سعی می‌کنند که چنین حوادثی بوجود آورند."[4]

ولی چنان‌که پیشتر گفتیم، نوشته‌ها و گفته‌های فوق فقط ظاهر امر بود. این انتقادها و ایرادات، چیزی نبود که بتوان به استناد آنها حزب تودهٔ ایران را از آذربایجان کنار گذاشت.

برای یک جنبش ملی ضدامپریالیستی، شرکت فعال دهقانان در آن، ضرورت حیاتی داشت.

اصلاح چپ‌روی‌ها و خطاهای حزب توده نیز غیرمقدور نبود. بعلاوه حزب توده بدرستی اعلام می‌داشت که "... آزادی ایران قابل تقسیم نیست، برای آزادی ایران شمال و جنوب، شرق و غرب تفاوتی ندارد..."[5]

۱: آذربایجان شمارهٔ ۹، مورخهٔ ۲۴/۶/۳۰، "ارباب و رعیت" به قلم نوروز.
۲: آذربایجان، شمارهٔ ۹، مورخهٔ ۲۴/۶/۳۰، "ارباب و رعیت" به قلم نوروز.
۳: آذربایجان شمارهٔ ۳۷، مورخهٔ ۲۴/۸/۳، "حقیقی سیاسی ایشچیلر تربیت ایتملی" (باید کارکنان سیاسی حقیقی تربیت کرد).
۴: آذربایجان، شمارهٔ ۲۶، مورخهٔ ۲۴/۷/۲۰، "تهران بارماغی" (انگشت تهران).
۵: رهبر، شمارهٔ ۳۸۷، مورخهٔ ۲۳/۱۱/۲۳، از مقالهٔ "در جبههٔ اصفهان".

حقیقت امر آن‌که فرقهٔ دموکرات آذربایجان وظایفی را به‌عهده گرفته بود که از عهدهٔ حزب تودهٔ ایران برنمی‌آمد و انجام همین وظایف تشکیل آن فرقه را ایجاب می‌نمود.

اینک رشتهٔ حوادث را دوباره به‌دست می‌گیریم:

در اوایل مهرماه، دولت صدر بنا به‌پیشنهاد اکثریت مجلس، سیدمهدی فرخ (معتصم السلطنه) را که سوابق بسیار ننگینی در دورهٔ رضاخان و در چهار ساله بعد از سقوط دیکتاتور داشت و خود یکی از عوامل سرشناس استعمار بود، با اختیارات وسیع و با حقوق هنگفت ماهیانه‌یکصد وپنجاه‌هزار ریال واعتبار ماهیانه‌سیصدهزار ریال به استانداری آذربایجان منصوب نمود. فرقهٔ دموکرات آذربایجان جهت اعتراض به این انتصاب روز هفدهم مهرماه کنفرانسی در تبریز تشکیل داده، قطعنامه‌ای صادر نمود و نسخه‌هایی از این قطعنامه را به‌عنوان شهود به کنسولگریهای دولتهای خارجه مقیم تبریز ارسال داشت. در آن قطعنامه گفته می‌شد: "... *چون ما اهالی آذربایجان معتقد به نظم و آرامش بوده و همگی ازهرگونه اختلال بی‌زار و جملگی به امنیت وآسایش و رفاه عمومی علاقمند هستیم. لهذا به‌وسیلهٔ این قطعنامه به عموم گوشزد و به‌همه خاطرنشان می‌کنیم که هرگاه فرخ به آذربایجان بیاید، در اثر سیاست شوم واخلاق فاسد او واختیارات نامحدودی که برخلاف قانون اساسی شنیده می‌شود به‌مشارالیه داده شده است، بطور تحقیق وضعیت آرام آذربایجان یک پارچه آتش و منجر به خونریزی زیاد گشته و خطرات مهمی را موجب خواهد بود. بدیهی است مسئولیت هرگونه پیشآمد به‌عهدهٔ کسانی است که او را اعزام می‌دارند و به‌جهت این که شهودی در بین باشد و حقایق مستور نماند و بعدا" نگویند ما متذکر نبودیم و سد تمام معاذیر، عموم آقایان کنسول‌های دولتهای خارجه مقیم تبریز را به‌شهادت دعوت می‌کنیم که شاهد جریان قضایا باشند.*"[1]

اعتراضات فرقهٔ دموکرات و اوضاع قابل انفجار آذربایجان، موجب گردیدکه فرخ از آمدن به آذربایجان خودداری نمود.

روز ۲۴/۷/۲۹ پیشه‌وری دربارهٔ اقدام اکثریت نمایندگان مجلس مبنی‌بر تصویب قانون تأخیر انتخابات تا خروج نیروهای بیگانه از کشور، نوشت: *مشروطیت تعطیل بردار نیست. ما از آزادی و مشروطیت خود دفاع خواهیم کرد و چون مرتجعین تهران، قانون اساسی را زیر پاگذاشته، مشروطیت را تعطیل کردند لذا " فرمان انتخابات را خود مردم صادر خواهند نمود."*

" ... ما انتخابات را شروع کرده وآن‌را بطرز دموکراتیک و بی‌طرفانه‌ای بپایان خواهیم رسانید. بگذار مرتجعین تهران، نمایندگان ما را که از طرف مردم انتخاب

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۲۵ مورخهٔ ۲۴/۷/۱۹، قطعنامه.

می‌شوند نپذیرند.

آن‌وقت تکلیف ما روشن است. ما امیدواریم که در سایر نقاط ایران نیز چنین اقدامی به‌عمل آید..."[1]

دوم آبان‌ماه حکومت صدر سقوط کرد و نمایندگان مجلس، حکیم‌الملک و قوام‌السلطنه را کاندیدای مقام نخست‌وزیری کردند. همان‌موقع پیشه‌وری در مقاله (صدر سقوط کرد) نوشت:

"... مطلب برسر شخصیت نخست‌وزیرها نیست. در نظر ما صدرالاشراف، حکیم‌الملک و قوام‌السلطنه در اساس از یک تیپند و از یک سرچشمه آب می‌خورند. ما گذشتهٔ این اشخاص را خوب می‌شناسیم. این‌ها هیچ‌وقت به‌فکر برداشتن قدمی در راه سعادت ملت ایران نبوده‌اند و در تاریخ زندگی هریک لکه‌های خونین و بزرگی وجود دارد. حال قوام‌السلطنه و یا حکیم‌الملک را برای آن سرکار می‌آورند که برروی سیاست خائنانه‌ای که دارند نقشهٔ آن را آماده می‌سازند، پرده کشیده، آزادی‌خواهان را اغفال نمایند... همهٔ اینها خدعه و نیرنگ است. حکومت ملی وقتی می‌تواند به‌وجود آید که انجمن‌های ایالتی و ولایتی تشکیل شود و خلق بی‌آن که در انتظار تهران باشند نمایندگان خود را انتخاب نموده و در مهلت قانونی بتوانند مجلس را افتتاح نمایند... اینک در ایران حکومت‌ملی‌وجود ندارد، مجلس نیز ملی نیست. ایالات جنوبی تماماً" در دست مستبدینی است که نوکران فرمانبردار بیگانگان هستند.

تهران هم ظاهراً با پول شاه می‌گردد. در حقیقت امر او نیز آلت دست بیگانگان شده است. به‌محض این‌که ارتش سرخ پای خود را آن سوی مرزها گذاشت، ایالات شمالی را نیز به‌زور اسلحه دچار همین وضع و حال خواهند کرد. محشری که از هم‌اکنون ژاندارمها در دهات آذربایجان برپا کرده‌اند، کافی برای اثبات این امر است... قوام‌السلطنه‌ها و حکیم‌الملک‌ها امتحان خود را داده‌اند، چشم امید به آنها بستن وقت ذی‌قیمت را تلف کردن است. تاریخ در حال تکرار است. ارتجاع تهران برای برهم زدن انقلاب گیلان از وجههٔ ملی و نفوذ مرحوم مشیرالدوله استفاده کرد. شیخ محمد خیابانی، آزادی‌خواه بزرگ را به‌دست مخبرالسلطنه که خود را دموکرات وآزادی‌خواه می‌نامید شهید کردند. خلق ما در سیاست راهی را باید پیش‌گیرد که سردار ملی قبل از حرکت به تهران انتخاب کرده بود و از آن باید تقلید کند.

تسلیم به معنای محو شدن است.

... ما در یکی از شماره‌های گذشته گفته بودیم که اگر تهران راه ارتجاع را در پیش گیرد، خدا حافظ، ما به‌سوی آزادی خواهیم رفت. در این شماره آن را تکمیل می‌کنیم:

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۳۳، مورخهٔ ۲۴/۷/۲۹، سرمقاله به قلم پیشه‌وری.

اگر مستبدینی که می‌کوشند مردم تهران و تبریز را در اسارت نگهدارند، راه اسارت را انتخاب کرده و برای کشاندن خلق به آن راه اقدام نمایند، خلق از آنها انتقام خواهد گرفت. این انتقام شدید خواهد بود.

خائنین چهل سال تمام آزادی ما را فروخته و با مقدرات مردم ما بازی کرده‌اند. باید انتقام خونهایی که طی چهل سال ریخته شده، خانمانه‌هایی که ویران گردیده، انتقام زحمتکشانی که طی چهل سال گرسنه و برهنه مانده‌اند از خائنین گرفته شود... ما اشتباه مرحوم خیابانی را تکرار نخواهیم کرد. برای خائنین جز مرگ جوابی نداریم. خلق برای گرفتن حق خود از قربانی دادن نمی‌هراسد. ملتی که حاضر به دادن قربانی نباشد حق راه زندگی آزاد ندارد.[1]

با پیشرفت فعالیت فرقهٔ دموکرات در شهرها و دهات، فجایع ژاندارمها و اربابان نیز در آذربایجان روز به‌روز شدت می‌یافت. فرقهٔ دموکرات شکایات دهقانان مظلوم را به دادگستری می‌برد و علیهٔ اقدامات ژاندارم‌ها و اربابان، به استناد مدارک غیر قابل انکار اعلام جرم می‌نمود.

لکن دادگستری به آنها علناً می‌گفت که کاری از دست ما ساخته نیست.[2]

سید ضیاء عوامل خود را با پول و تجهیزات کافی جهت ایجاد تفرقه در میان اعضای فرقه و تولید رعب و وحشت بین مردم و مخصوصاً باراریان و تجار و در صورت امکان‌کشاندن آنها به تهران به آذربایجان می‌فرستاد.

هفتم آبان‌ماه از دو نفر کاندیدای نخست‌وزیری ابراهیم حکیمی به‌نخست‌وزیری رسید زیرا محمد رضا پهلوی با نخست‌وزیری احمد قوام مخالفت کرده بود. فرقهٔ دموکرات بلافاصله پس از انتخاب نخست‌وزیر، انجام تقاضاهای دیل را به‌نام مردم آذربایجان ازوی خواستار شد:

"۱ـ انتخابات انجمن‌های ایالتی‌و ولایتی در تمام ایران شروع شود.

۲ـ اکثریت مرتجع مجلس را قانع نمایید قانون تحریم انتخابات را که زیرپا گذاشتن قانون اساسی است لغو کنند.

۳ـ مطالبات‌آزادی‌خواهان‌آذربایجان را عملی نمایید.

۴ـ کلوب‌آزادی‌خواهان و اتحادیهٔ کارگران را باز نمایید.

۵ ـ حکومت نظامی منحل شود.

۶ـ شر مأمورین از دهاقین رفع شود".[3]

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۳۶ مورخهٔ ۲۴/۸/۲ "صدر دوشدی" سرمقاله.
۲: آذربایجان، شمارهٔ ۲۶، مورخهٔ ۲۴/۷/۲۰ "سرمقاله.
۳: آذربایجان، شمارهٔ ۴۱، مورخه ۲۴/۸/۸، "جناب حکیم‌الملک توجه فرمایند".

هنوز پیشه‌وری تأمین خواسته‌های فرقهٔ دموکرات را اولین قدم در راه آزادی سراسر ایران می‌شمرد و چنین می‌گفت: *اصل موضوع احیای مشروطیت، تأمین آزادی و ایجاد دموکراسی است. فرقهٔ دموکرات آذربایجان حل مسئلهٔ مختاریت را خارج از مبارزهٔ عمومی نمی‌داند. آذربایجان دیر یا زود حق و اختیار خود را خواهد گرفت و فرزندان او این وظیفهٔ مقدس را به هر قیمتی بوده باشد انجام خواهند داد. ولی در عین حال نسبت به نهضت آزادی مردم ایران نمی‌توانند بی‌قید باشند.... وظیفهٔ ما بزرگتر است. ما با تأمین آزادی و مختاریت آذربایجان باید اصول دموکراسی را در تمام ایران روی زمینهٔ اساسی برگزار کنیم...".* [1]

روز ۲۴/۸/۱۷ جلسهٔ عمومی کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ دموکرات به هیئت عامله اختیار داد که برای تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی، به‌عنوان کلید حکومت ملی، به‌هر ترتیبی که صلاح بداند اقدام نماید. جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی شعارهای ذیل را، به عنوان شعارهای مرحلهٔ دوم مبارزه اعلام نمود: ".

"... شعار امروزی ما تشکیل انجمن‌ها و شروع انتخابات مجلس پانزدهم می‌باشد و چون فرقه تنها به‌دست اعضای خود نمی‌تواند به‌خواسته‌هایش جامهٔ عمل بپوشاند لذا وظایف مرحلهٔ دوم مبارزه را به شرح ذیل خلاصه می‌کنیم:

۱ـ تحکیم سازمانهای پایین فرقه، یعنی کمیته‌های حوزه و حومه.

۲ـ توضیح مفهوم انتخابات با برپا ساختن میتینگ‌های بزرگ، کنفرانس‌های وسیع و حاضر کردن مردم برای مبارزه در این راه.

... فرقه ازامروز به‌بعد درراه کسب قدرت سیاسی مبارزه می‌کند و کسب‌قدرت سیاسی با انتخابات نمایندگان آزادی‌خواه و دموکرات به نمایندگی مجلس (پانزدهم) و انجمن‌ها ممکن می‌شود...". [2]

بدین ترتیب در ابتدا کنگره نه برای تأسیس مجلس و حکومت ملی آذربایجان، بلکه برای انجام انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی، و انتخاب نمایندگان دورهٔ پانزدهم مجلس‌شورای‌ملی تشکیل می‌گردید.

روز ۲۴/۸/۲۵ فرقهٔ دموکرات آذربایجان، نامهٔ سرگشاده‌ای دربارهٔ مجابع مأمورین دولت و ژاندارمری در دهات و شهرهای آذربایجان به نمایندگان سیاسی دولتهای‌خارجی در تبریز و مقامات صلاحیتدار دولت ایران ارسال داشت که در آن به یکصد و دو مورد اعلام‌جرم مربوط به جنایات وحشیانه‌ای نظیر بریدن لب و زبان، پاره کردن شکم، داغ گذاشتن، شلاق زدن، تجاوز به ناموس، غارت و آتش زدن خرمن، به‌گلوله بستن و غیره

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۴۱، مورخهٔ ۲۴/۸/۸، "شما راه خودتان را گم نکنید".

۲: آذربایجان، شمارهٔ ۵۱، مورخهٔ ۲۴/۸/۲۰، سرمقاله "ایکینجی دورنین شعارلاری" (شعارهای دورهٔ دوم) به قلم پیشه‌وری.

اشاره شده بود.

در آن نامه گفته می‌شد: " فجایع و وحشیگری‌های روزافزون مأمورین دولت و عدم توجه مقامات صلاحیتدار به شکایات بیچارگان، کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ دموکرات آذربایجان را بر آن داشت که نمایندگان دیپلوماسی دول دموکرات ساکن آذربایجان را به‌وضعیت فجیع و رقت‌آور مردم جلب نموده فریاد و ضجهٔ دلخراش آنها را بدین‌وسیله به‌گوش دنیای متمدن که برای اصول آزادی ودموکراسی وبرانداختن ظلم و وحشیگری جان‌بازیها نموده وفداکاریها کرده‌اند، برساند..." [1]

انتخاب نمایندگان کنگره در میان شور و هیجان عمومی انجام یافت. مردم از شهرها و دهات در میتینگ‌هایی که زیر برف و باران و در هوای سرد پاییزی آذربایجان تشکیل می‌یافت با میل و علاقه شرکت می‌کردند تا نمایندگان خود را انتخاب نمایند. استقبال وسیع مردم از برگزاری میتینگ و انتخابات نمایندگان کنگره به‌خوبی نشان می‌داد که به‌هر نحوی و به اتکاء هر نیرویی که فرقهٔ دموکرات آذربایجان تشکیل شده باشد، این، اکثریت مردم آذربایجانند که زیر پرچم آن فرقه جهت دفاع از آزادی و دموکراسی به‌پاخاسته‌اند و آزادی را نه فقط برای آذربایجان بلکه برای همهٔ خلق ایران خواهانند.

در آذربایجان صحنه‌های انقلاب مشروطیت تکرار می‌شد و به‌معنای درست کلمه یک نهضت حقیقی توده‌ای در جریان بود. به‌همین لحاظ هنگامی که فرقه در برابر تجاوزات و وحشیگری ژاندارمری و اربابان به دهقانان دستور داد که از خود دفاع کنند، بلافاصله در دهات و قصبات پاسگاههای ژاندارمری به‌وسیلهٔ همان دهقانان پابرهنه و ژنده‌پوش خلع سلاح شدند.

شهر میانه که بیش از همه ناظر جنایات ژاندارم‌ها و مأمورین دولتی بود، پیش ازسایر شهرها، روز ۲۴/۸/۲۶ سقوط کرد. در سراب و اطراف مراغه نیز فدائیان مرتباً پاسگاههای ژاندارمری را خلع سلاح کرده خود مسلح می‌شدند. به‌علاوه در خمسه ایل‌های اصلانلو، جهانشاهلو، قجر (برهان‌السلطنه دارایی) و مقدم، که به‌وسیلهٔ دولت مرکزی مسلح شده بودند به‌نفع فرقهٔ دموکرات وارد میدان شده در تصرف شهرها و دهات به‌نیروهای مسلح فرقه یاری می‌نمودند. البته سازمان فداییان آذربایجان تا حدودی از کمک تسلیحاتی نیروهای نظامی شوروی نیز برخوردار بود. ولی تنها وجود سلاح نمی‌تواند ایجاد انقلاب کند. در هر قیام و انقلابی شرط اصلی و اولیه، وجود تودهٔ مردمی است که آمادهٔ قیام بوده و به حقانیت کار خود ایمان داشته باشند.

مردم آذربایجان نیز که ظلم و فشار، تحقیر و توهین و ستم و بیداد دستگاه‌دولتی و عناصر مزدور ارتجاعی، جان آنها را به‌لب رسانیده بود، برای دفاع از حقوق انسانی

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۵۸، مورخهٔ ۲۴/۸/۲۸ و شمارهٔ ۵۶، مورخهٔ ۲۴/۸/۲۵.

خود، برای برقراری آزادی و دموکراسی جهت حفظ شرف و حیثیت و ناموس خود به‌پا خاسته بودند وگرنه هیچ قدرتی قادر نیست مردمی را که حاضر به قیام نیستند وادار به قیام و انقلاب سازد.

اینک قیام توده‌ای مردم زحمتکش آذربایجان شروع شده بود و تفنگی که با زور جان آنها را می‌گرفت، امروز در دستهای ستمدیده‌ء ژنده‌پوشان و پابرهنگانی بود که از آزادی دفاع می‌نمود.

فدایی همان کسی بود که با زور ارباب شیره‌ء جان او را می‌مکید و با دم برمی‌آورد شلاق و صدای تفنگ ژاندارم به سراغش می‌آمد. اینک روی همان لباس ژنده‌ء خویش تفنگی حمایل کرده و قطار فشنگی بر کمر بسته بود. فداییان سربازان اجیر کشنده‌ای نبودند زیرا اکثریت آنها برای آویختن تفنگ بر دوش و بستن فشنگ بر کمر، حتی از کهنه‌پاره‌ها استفاده کرده و با چارق‌های پاره‌پاره‌شان جهت دفاع از شرف و ناموس خود به‌راه افتاده بودند.

اسماعیل پوروالی محرر روزنامه‌ء ایران ما که همان ایام در آذربایجان بود درباره‌ء این ژنده‌پوشان تفنگ به‌دست می‌نویسد: " *آنها روی لباس‌های پاره حتی بدن لخت قطار فشنگ بسته‌اند*... انسان در این محیط کاملاً احساس می‌کند که اکنون قدرت در دست پابرهنه‌ها است. آنهایی که هنوز یک شکم سیر غذا نمی‌خوردند و همه‌ء امید آنها به‌آینده است... این آتشی که از آذربایجان ایران زبانه کشیده است به‌نظر من خاموش شدنی نیست... من احساس می‌کنم که گرمی آن به تهران و از آنجا به همه جای ایران خواهد رسید..."[1]

در اواخر آبان‌ماه دولت حکیمی تصمیم گرفت که برای سرکوبی قیام‌کنندگان نیروهای نظامی به آذربایجان اعزام دارد. لذا وزارت امور خارجه‌ء ایران به سفارت شوروی در تهران اطلاع داد که دولت می‌خواهد دو گردان پیاده ـ یک گردان تانک و یک گردان ژاندارم با اسلحه و مهمات از راه میانه به تبریز بفرستد و در اجرای این منظور نیروهای نظامی خود را به‌سوی قزوین حرکت داد. ولی نیروهای مزبور در شریف‌آباد شش کیلومتری شهر قزوین، که از آن‌جا منطقه‌ء متصرفی نیروهای شوروی شروع می‌شد، از طرف مقامات نظامی شوروی متوقف گردیدند و به‌آنها اجازه داده نشد که وارد آذربایجان شوند.

دولت حکیمی در این مورد یادداشتی به‌شرح ذیل تسلیم سفارت شوروی در تهران نمود:

" *اگر دولت ایران به‌علت عدم آزادی در حرکت نیروهایش موفق به جلوگیری از این حوادث ناگوار نشود، حق خواهد داشت مسئولیت این عدم کامیابی را بر گردن مأمورین*

۱: شهباز به جای ایران ما، شماره‌های ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ مورخه‌ء ۲۳ تا ۲۵ دی ماه سال ۱۳۲۴.

نظامی شوروی بیاندازد".[1]

و حسین علاء سفیر کبیر ایران در واشنگتن به‌دستور دولت حکیمی به‌وزیر خارجهٔ امریکا مراجعه کرده از آن دولت استمداد نمود.

بلافاصله بوسن وزیر خارجهٔ انگلستان از اعزام قوا به آذربایجان دفاع کرده آن را کاملاً موافق قرارداد سه‌جانبه دانست[2] و دولت امریکا نیز نظر انگلستان را تأیید نمود. ولی هر دو دولت در این زمینه کوتاه آمدند و عکس‌العمل شدیدی نشان ندادند.

اما دولت شوروی ضمن رد هر نوع دخالتی در امور داخلی ایران از طرف آن دولت، علت ممانعت از ورود نیروهای نظامی را به آذربایجان چنین بیان داشت:

"... راجع به اظهارات آن وزارت (امور خارجهٔ ایران) مبنی بر ورود نیروی‌نظامی تکمیلی به‌استان‌های شمالی ایران، سفارت شوروی آن وزارت را به نکات زیر متوجه‌می‌سازد:

با در نظر گرفتن این‌که از هرگونه حوادث نامطلوب برای دولت ایران و برای دولت شوروی باید احتراز کرد و این موضوع با ورود نیروی نظامی تازهٔ ایرانی به استان‌های شمالی ایران بستگی دارد. دولت شوروی در این موقع انجام این امر را صلاح نمی‌داند و باید در نظر گرفت که چنانچه نیروی تازه علاوه بر ارتش منظم ایرانی و ژاندارم که در نواحی‌مزبور می‌باشد وارد شوند، آنگاه این‌عمل باعث‌اغتشاشات و خونریزی در استان‌های شمالی ایران خواهد گردید و به‌این مناسبت دولت شوروی ناگزیر خواهد بود که به‌منظور حفظ نظم و تأمین امنیت برای پادگان شوروی، نیروی تکمیلی خود را به ایران وارد نماید و چون دولت شوروی به ورود نیروی تکمیلی خود به ایران مایل نیست به این لحاظ ورود نیروی تکمیلی ایران را به استانهای شمالی ایران در این موقع صلاح نمی‌داند".[3]

در این بین قیام کنندگان به‌رهبری فرقهٔ دموکرات آذربایجان، با استفاده ازفرصت به‌دست آمده کار خود را با موفقیت ادامه می‌دادند.

روز ۲۴/۷/۲۹ کنگرهٔ خلق آذربایجان در میان شور و شعف عمومی به‌وسیلهٔ حاج عظیم‌خان برادر ستارخان سردار ملی گشایش یافت.

روز افتتاح کنگره هنوز روزنامهٔ آذربایجان از انجمن‌های ایالتی و ولایتی دفاع می‌کرد و می‌نوشت:

مردم آذربایجان "قانون اساسی را زنده خواهند کرد و انجمن ایالتی و ولایتی و خودمختاری را تشکیل خواهند داد و در عمل بر خلاف اکاذیب دشمنان نشان خواهندداد که طرفدار جدی استقلال ایران هستند و هیچ وقت تجزیهٔ آذربایجان را نخواسته‌اند و

۱: اطلاعات، شمارهٔ ۵۹۱۶، مورخهٔ ۲۴/۹/۱.

۲: اطلاعات، شمارهٔ ۵۹۱۷، مورخهٔ ۲۴/۹/۴.

۳: رهبر، شمارهٔ ۶۴۵، مورخهٔ ۲۴/۹/۱۲، "یادداشت‌های متبادله بین ایران و شوروی".

نخواهند خواست".[۱]

ولی در جریان مذاکرات کنگره، مسئله شکل دیگری به‌خود گرفت. اینک قسمت‌هایی از مذاکرات کنگره را نقل می‌کنیم: "دکتر آخوند زاده نمایندهٔ روشنفکران تبریز در جلسهٔ اول کنگره پس از عرض تبریک گفت: روشنفکران تبریز به‌خوبی می‌دانند که علاج دردهای ما در تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی است. لذا ما اقدام جدی در تشکیل آن را خواستاریم. ـ آذربایجان شمارهٔ ۶۰ مورخهٔ ۲۴/۸/۳۰".

در جلسهٔ دوم پیشه‌وری پس از ذکر اوضاع دورهٔ رضاخان و مظالمی که بر مردم آذربایجان شده گفت: "... ما اول در آذربایجان حکومت ملی به‌وجود خواهیم آورد... ما خودمختاری آذربایجان را به‌دست آورده مملکت خود را آباد و سعادتمند خواهیم‌ساخت و سایر ایالات ایران نیز از این کار نیک ما درس خواهند گرفت. ما باید دارای قدرت ملی و نیروی ملی باشیم تا حاج مخبرالسلطنه‌ها نتوانند آزادی ما را خفه کنند... دولت‌ایران می‌خواهد با سایر دول وارد مذاکره شود ولی مسئلهٔ آذربایجان، در آذربایجان یعنی در مرکز آن شهر تبریز باید حل شود.... بگذار آنها بدانند که استقلال تمام ایران به‌قدرت آذربایجان تأمین خواهد شد و این کار با اسلحه انجام نخواهد گرفت. ما نمی‌خواهیم انقلاب کنیم.

ما بعد از آنکه مختاریت خود را گرفتیم، آذربایجان را به‌صورتی در خواهیم آورد که نمونه‌ای برای تمام ایران باشد. بگذار بگویند که در آذربایجان مملکت آباد شده، مدارس عالی تأسیس گردیده، مختاریت ملی آذربایجان بین ارباب و دهقان قانون عادلانه‌ای برقرار ساخته و همین درس بزرگی برای تمام ایران خواهد بود.

ما این کار را بدون خونریزی انجام خواهیم داد و اگر ما را مجبور کنند، ما از خود دفاع خواهیم کرد. هم‌چنان‌که دهقانان را مجبور کردند که از خود دفاع کنند... آنها بدانند که اگرصبر و شکیبایی مردم‌آذربایجان به‌سر رسد دیگر در برابر ظلم طاقت‌نمی‌آورند و چنانچه خونریزی پیش‌آید، ما مقصر نیستیم. ما می‌خواهیم حق خود را از راه‌مسالمت به دست آوریم.

این کنگره باید تصمیم بگیرد. باید عده‌ای را انتخاب کرده و به تمام دنیا اعلام کند که ما حق خود را می‌خواهیم. ما از این حکومت ارتجاعی بی‌خبریم. این حکومت مال ما نیست، او خود سرانه و به‌زور سرکار آمده است... باید در آذربایجان و ایران حکومتی بر سر کار آید که مردم در انتخاب آن دخیل‌باشند. اگر آنها با مردم ما مسلحانه مقابله‌کنند، بگذار این کنگرهٔ ملی برای دفاع از هیئت ملی خود نیروی مسلح ملی از جوانان ما تشکیل دهد...".[۲]

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۵۹، مورخهٔ ۲۴/۸/۲۹ "سبب را باید گفت".
۲: آذربایجان، شمارهٔ ۶۱، مورخهٔ ۲۴/۹/۱.

در سومین جلسهٔ کنگرهٔ خلق آذربایجان، الهامی گفت: "مملکت مشروطه از مجلس و انجمن‌ها تشکیل می‌یابد و پایه و اساس آنها را مجلس مؤسسان بنا می‌نهد. انتخاب و تشکیل این کنگرهٔ ما که از طرف عموم ملت آذربایجان انجام یافته، به‌وظایف سنگین ومهم خود واقف باشند..."

حاج علی شبستری از تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی صحبت کرده گفت: "...ما باید به مظالم حکومت ستمگر ارتجاع پایان بخشیده، انجمن‌های ایالتی و ولایتی به‌وجود آوریم..."

فتاحی نمایندهٔ مشگین شهر اظهار داشت: "... من خیال می‌کنم که اکنون برای ملت آذربایجان مجلس ملی افضل و لازم‌تر از انجمن‌های ایالتی و ولایتی است..."

و خرمدل نمایندهٔ کارخانهٔ کبریت‌سازی اظهار نمود: "... به‌نظر من انجمن‌ایالتی و ولایتی چارهٔ دردهای مانیست. درپایان سخنم‌می‌گویم زنده‌باد مجلس ملی‌آذربایجان. ما باید مجلس ملی خود را افتتاح کنیم. و زمانی نمایندهٔ هشرود: "... عوض انجمن ایالتی و ولایتی مجلس ملی لازم است ..." و هلال ناصری: "مجلس مؤسسان اساس مشروطیت ماست. شما به آن اهمیت بدهید. این کنگره نیز مجلسی نظیر مجلس مؤسسان است و شما نمایندهٔ پنج میلیون نفرید. من پیشنهاد می‌کنم این مجلس مؤسسان، عوض انجمن ایالتی و ولایتی مجلس ملی ما را تشکیل دهد ..." و چشم‌آذر: "۲۹ سال قبل در ایران انجمن ایالتی و ولایتی تشکیل شده است. ما این مجلس را مجلس ملی‌بنامیم و برای تکمیل مختاریت آذربایجان، نیروهای مسلح ملی آذربایجان تشکیل شود ..." بالاخره پیشه‌وری رشتهٔ کلام را به‌دست گرفته گفت: "... پیشنهاد رسیده است که کمیسیونی مرکب از پنج نفر جهت تنظیم تصمیمات تشکیل شود و گزارش خود را بعد ازظهر به کنگره بدهد..."

"... اینجا مجلس مؤسسان است و به‌نظر من باید در تصمیمات آن تکلیف انتخاب مجلس ملی یا انجمن ایالتی روشن شود و خواسته‌های ما به دول جهان و مردم ایران مخصوصاً خلق آذربایجان اعلام گردد..."[1]

اینک نکات اساسی تصمیمات کنگرهٔ خلق آذربایجان را که در آخرین جلسه مجلس مؤسسان نامیده شد ذیلاً می‌آوریم:

"مادهٔ ۴ ـ مردم آذربایجان به اصول مشروطیت وفادار مانده، در اجرای مواد دموکراتیک قانون اساسی خواهند کوشید.

مادهٔ ۵ ـ مردم آذربایجان ضمن مراعات قوانین عمومی مشروطیت جهت تأمین

۱: تمام مذاکرات سومین جلسهٔ کنگره از شمارهٔ ۶۲، مورخهٔ ۲۴/۹/۲، روزنامهٔ آذربایجان مقالهٔ "خلق کنگره سینین اوچونچی جلسه سی" (سومین جلسهٔ کنگره خلق) نقل شده‌است.

مختاریت و ادارهٔ امور داخلی خود با استفاده از قانون اساسی، تشکیلات انجمن ایالتی را قدری توسعه داده به آن شکل مجلس ملی می‌دهد و بی آنکه به تمامیت و استقلال ایران خللی وارد نماید حکومت ملی خود را در داخل ایران به‌وجود می‌آورد.

مادهٔ ۷ ـ حاکمیت هر ملتی بر مقدرات خود وقتی امکان‌پذیر است که آن ملت برای ادارهٔ سرزمینی که در آن زندگی می‌کند دارای قوانین اساسی باشد. ما به‌خوبی می‌دانیم مرتجعینی که در تهران متمرکز شده‌اند، به‌مردم ما این اختیار را نخواهند داد، بلکه به منظور تحمیل ارادهٔ خائنانهٔ خود به سرتاسر کشور، از ایجاد موانع برای ما چشم‌پوشی نخواهند کرد. بنابراین کنگرهٔ بزرگ ما جهت عملی ساختن آرزوها و خواسته‌های خلق، قدمی جدی برداشته و خود را مجلس مؤسسان می‌نامد و برای پایه‌گزاری استوار مختاریت ملی، مجلس ملی تشکیل می‌دهد.

۸ـ ... مجلس ملی ایجاد فوری حکومت ملی را که مستقیماً امور داخلی ما را اداره خواهد کرد لازم می‌شمرد ..."

۹ـ کنگرهٔ ملی یک هیئت ملی مرکب از ۳۹ نفر انتخاب می‌کند که انجام انتخابات مجلس ملی و تشکیل حکومت ملی و اجرای تصمیمات کنگرهٔ ملی را تا تشکیل مجلس و دولت ملی به‌عهده خواهد داشت.

۱۱ـ کنگرهٔ ملی جهت انجام انتخابات در مرکز و شهرستانها و تأمین امنیت به هیئت ملی اختیارات وسیعی می‌دهد.

۱۲ـ کنگرهٔ ملی از مأمورین دولتی که در رأس ادارات قرار دارند، می‌خواهد که تابع هیئت ملی شده و راهنماییها و نظارت آن را اطاعت کنند. کسانی از مأمورین دولتی که خود را حاکم مطلق دانسته و بر خلاف نظر هیئت ملی رفتار نمایند، باید هرچه زودتر از ادارات دولتی اخراج شوند.

۱۳ـ کنگرهٔ ملی تدریس اجباری زبان آذربایجانی را در کلیهٔ مدارس آذربایجان خواستار است.

۱۴ـ کنگرهٔ ملی انحلال تشکیلات پلیس و ژاندارمری و ارتش را درنظر ندارد. آنها لباس و درجهٔ خود را حفظ کرده و به انجام وظایف خود ادامه خواهند داد. لکن اگر علیه مختاریت‌ملی ما عملی از رؤسای آنها سر زند به هیئت‌ملی اختیار داده می‌شود برای‌جلوگیری از خیانت آنها تدابیر جدی اتخاذ نماید". [1]

کنگرهٔ ملی ضمناً مطالبات خود را به‌صورت دکلاراسیون (اعلامیه) خطاب به‌محمدرضا پهلوی، مجلس شورای‌ملی و سایر مقامات صلاحیتدار کشوری مخابره نمود. در تبریز نیز نسخه‌هایی از دکلاراسیون مزبور را به نمایندگان سیاسی آمریکا، انگلستان، شوروی وفرانسه

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۶۳، مورخهٔ ۲۴/۹/۴.

تسلیم داشت.

کنگره با توجه به نواقصی که در نظامنامهٔ انتخابات مجلس شورای ملی وجود دارد، تغییرات دموکراتیک در آن به عمل آورد و به‌زنان حق شرکت در انتخابات را داد.

کنگره (مجلس مؤسسان) در پایان جلسات خود یک هیئت ملی مرکب از ۳۹ نفر به‌نام هیئت ملی انتخاب کرد که سرنوشت آذربایجان را به‌دست گیرد (نمایندهٔ کردستان حاج مصطفی داودی نیز جزو این هیئت بود) هیئت ملی انجام وظایف دولتی را به‌عهده‌گرفت و روز دوم آذرماه دستور انتخابات مجلس ملی آذربایجان را به‌شرح ذیل صادر کرد:

نمرهٔ ۲۵ تاریخ ۲۴/۹/۱

دستور انتخابات مجلس ملی آذربایجان

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم

"به‌موجب تصمیم مجلس مؤسسان که به‌عنوان‌ممثل ونمایندهٔ ارادهٔ خلق آذربایجان روز ۳۰ آبان ماه سال ۱۳۲۴ در سالن شیر و خورشید سرخ شهر تبریز تشکیل گردید، دستور داده می‌شود از امروز دوم آذرماه تا چهارم آذرماه در سراسر آذربایجان آگهی انتخابات مجلس ملی انتشار یابد. سه‌روز بعد از انتشار آگهی انتخابات باید درسراسرآذربایجان اخذ رأی شروع و روز ۱۲ آذرماه خاتمه یابد. ــ رئیس هیئت ملی آذربایجان علی‌شبستری".[1]

روز دهم آذرماه، سرتیپ درخشانی فرمانده لشگر ۳ آذربایجان، طی اعلامیه‌ای به استحضار عموم رسانید که بر حسب دستور مرکز علاوه بر فرماندهی لشگر، ادارات شهربانی و ژاندارمری نیز تحت اختیار و فرمان او بوده و حفظ امنیت استانهای ۳ و ۴ را وی‌عهده‌دار است و بلافاصله محل شهرداری تبریز را که در مرکز شهر قرار دارد اشغال، و نیروی نظامی با مسلسل‌های سنگین در آنجا متمرکز ساخت. در این ایام شهر تبریز تحت حاکمیت سه قدرت: نیروی نظامی شوروی، لشگر ۳ آذربایجان و نیروی مسلح فداییان قرار داشت.

در همان‌روز انتخابات مجلس ملی آذربایجان‌به‌پایان‌رسید و برای‌اولین‌بار در ایران، زنان در انتخابات شرکت کردند و روزنامهٔ آذربایجان در سر مقالهٔ خود تحت عنوان "اذا جاء نصرالله‌و الفتح،و رایت‌الناس یدخلون فی دین‌الله‌افواجا" نوشت که اگر دوروز نیز انتخابات تمدید می‌گردید تنها در شهر تبریز بیش از صد هزار رأی به صندوق‌ها ریخته می‌شد.[2]

یازدهم آذرماه، نظامیان به‌فرمان سرتیپ درخشانی و سرهنگ ورهرام رئیس ستاد

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۶۲، مورخهٔ ۲۴/۹/۲.

۲: آذربایجان، شمارهٔ ۶۹، مورخهٔ ۲۴/۹/۱۲.

لشکر آذربایجان دستهٔ عزاداران حسینی را، به بهانهٔ این‌که آنها خیال حمله به‌سربازخانه را داشتند، جلو مسجد کبود تبریز به‌گلوله بستند و در این حادثه از دستهٔ عزاداران یک نفر کشته و یازده نفر زخمی شدند. این اقدام به دستور رادیویی سرلشکر ارفع رئیس وقت ستاد ارتش انجام یافت.

گرچه سرتیپ درخشانی دستور صریح سرلشکر ارفع را مبنی بر سرکوبی قیام‌کنندگان فقط تلویحاً تأیید نمود. ولی بعدها سرهنگ زنگنه فرمانده تیپ رضاییه در خاطرات خود نوشت " دستور صریح ستاد ارتش به‌عنوان لشکر تبریز این بود که لشکر باید تا آخرین نفر در مقابل محاصرین مقاومت کند. مفاد این دستور به تیپ رضاییه نیز ابلاغ گردید".[1]

سیزدهم آذرماه هیئت ملی آذربایجان زندانیان بلاتکلیف را از زندان آزاد ساخت.

تا روز چهاردهم آذرماه بساط ژاندارمری تقریباً از کلیهٔ دهات آذربایجان و زنجان برچیده شد. لشکر تبریز سربازان را در سربازخانه زندانی کرده بود و اجازهٔ خروج به‌آنها نمی‌داد و عده‌ای از ژاندارم‌های خلع سلاح شدهٔ دهات و شهرستانها را مسلح ساخته بود تا با لباس شخصی در شهر بگردند.

هفدهم آذرماه هیئت ملی آذربایجان با نمایندهٔ مرکز مرتضی‌قلی‌بیات (سهام‌السلطان) نخست‌وزیر اسبق ایران که از طرف دولت حکیمی جهت مذاکره با مسئولین فرقهٔ دموکرات به تبریز آمده‌بود وارد مذاکره شد. این مذاکرات در منزل سراج‌میر (ذکاءالملک) بین بیات و دولتشاهی کفیل استانداری از طرف دولت مرکزی ـ پیشه‌وری، شبستری، بی‌ریا و فریدون ابراهیمی از طرف هیئت ملی آغاز گردید. اینک قسمت‌هایی از جریان مذاکرات:

بیات به‌نمایندگی شاه و حکومت مرکزی صورت درخواستهای آذربایجان را خواستار شد و پیشه‌وری یک نسخه از دکلاراسیون و تصمیمات چهارده‌ماده‌ای کنگره و بیانیهٔ مجلس ملی را به وی تسلیم نمود.

" آقای بیات ضمن مطالعه اعلامیه سئوال کردند که مقصود از این " مختاریت"چیست. انسان از این کلمه وحشت می‌کند، خوب است یک چیز دیگری به‌جای آن گذاشته شود"

آقای پیشه‌وری ضمن تشریح کلمه" مختاریت ملی " و ذکر مثال‌هایی از سویس وکشورهای متحدهٔ امریکا اظهار داشتند"... *مختاریت ضامن اجراء (گارانتی) درخواست‌های ملت آذربایجان است و برای این است که‌نهضت آزادی‌خواه‌کنونی ملت آذربایجان‌مانند‌دورهٔ انقلاب مشروطیت یا قیام خیابانی در نتیجهٔ سیاست اغفال یا چرب‌زبانی حکومت مرکزی از بین نرود."*

آقای دولتشاهی اظهار داشت"... *شما می‌توانید به‌وسیلهٔ همان انجمن‌های ایالتی*

۱: کتاب خاطراتی از مأموریت‌های من در آذربایجان، به قلم سرلشکر احمد زنگنه، صفحهٔ ۹۱.

و ولایتی که در قانون اساسی مندرج است کارهای مأمورین دولت را کنترل نمایید . . . "
آقای پیشه‌وری ضمن توضیح تغییراتی که در دوره‌ٔ حکومت رضاخان در قانون اساسی داده شده نظیر تغییر سلطنت از خانواده‌ٔ قاجار به خانواده‌ٔ پهلوی و ایرانی‌الاصل‌بودن ملکه ایران گفتند " در این مدت اصول قانون اساسی لگدمال شده و چیزی از آن نمانده است.
انجمن ایالتی هم مقدراتش بسته به تصمیمات مرکزی است و در شرایط کنونی یک گارانتی قوی نمی‌تواند باشد که بتواند کارهای دولت را در ایالات کنترل نماید. ولی مجلس مؤسسان آذربایجان چنین صلاح دید که تشکیلات انجمن ایالتی را قدری توسعه داده و به آن صورت یک مجلس ملی داخلی بدهد که جلو تجاوزات حکومت مرکزی را بگیرد و احتیاجات محلی را روی مقتضیات محلی رفع نماید".
آقای بیات سئوال کردند " می‌خواهید مختاریت شما در چه حدود باشد؟ " آقای پیشه‌وری گفتند: " ما به‌هیچ‌وجه درصدد تجزیه نیستیم. ما می‌خواهیم که در حدود سرحدات ایران و زیر پرچم ایران و زیر قوانین عمومی عادلانه‌ٔ ایران در کارهای داخلی خودمختار باشیم.
پول ما همان پول ایران است. به مجلس شورای ملی نماینده خواهیم فرستاد و قسمتی از مالیات را برای مخارج عمومی مانند نگاه‌داشتن قشون یا نمایندگان سیاسی در خارجه و غیره به‌دولت مرکزی خواهیم پرداخت ولی ما می‌خواهیم حق داشته باشیم که با دست حکومت داخلی خودمان که در برابر مجلس خودمان مسئول خواهد بود، بقیه‌ٔ مالیات را برای پیشرفت امور فرهنگی و بهداشتی و اجتماعی و اقتصادی مصرف نماییم"
آقای بیات سئوال کردند: مثلا " چقدر مالیات می‌خواهید به‌مرکز بپردازید؟
آقای پیشه‌وری گفتند: " تعیین مقدار آن کار مشکلی نیست شما اساس درخواست‌های ما را بپذیرید بعد برای تعیین جزییات می‌توانیم به آسانی اقدام نماییم".
آقای بیات اظهار داشتند: " نخیر ابتدا بیایید در همین جزئیات موافقت حاصل نماییم. همین‌که توافق نظر حاصل شد برای قسمت‌های اساسی اسمی پیدا خواهد شد.
آقای دولتشاهی به‌کمک آقای بیات شتافته اضافه کردند" مثلاً قبلاً بدانیم اثر قوانین موضوعه مجلس ملی شما تا چه حدود خواهد بود و قوانین مجلس شورای ملی تا چه‌حدی در آذربایجان اجرا خواهد شد. جواب داده شد: " البته در وضع قوانین باید مختصات داخلی آذربایجان درنظر گرفته شود". ولی چون آقای بیات درنظر خود مبنی‌براین که قبلا" در جزئیات مذاکره و توافق شود وهیئت ملی در اینکه باید ابتدا درخواستهای اساسی مطرح گردد پافشاری کردند، ادامهٔ مباحثات ممکن نشد. نمایندگان هیئت ملی اظهار داشتند معلوم می‌شود این بار نیز حکومت مرکزی می‌خواهد با سیاست وعد و وعید و اغفال همان اوضاع سابق دورهٔ انقلاب‌مشروطه و قیام خیابانی را پیش بیاورد و برای این منظور بی‌فرصت می‌گردد" اما این دفعه دیگر اشتباهات گذشته تکرار نخواهد شد و ملت

آذربایجان تصمیمات کنگرهٔ ملی را اجرا خواهد کرد. اگر مرکز موافق نیست بفرماید و با زور اسلحه مردم را بکشد و به آرزوی خود برسد".

و چون ادامهٔ مذاکرات مقدور نگردید آقای بیات گفتند که به مرکز رفته و نظرات آقایان را به اطلاع اعلیحضرت همایونی و دولت خواهد رسانید.[1]

روز هجدهم آذرماه یانگ وابستهٔ مطبوعاتی سفارت امریکا در تبریز با پیشه‌وری ملاقات نموده اطلاعاتی دربارهٔ مطالبات آذربایجان کسب نمود.

نوزدهم آذرماه بیانیه‌ای از طرف مجلس مؤسسان خطاب به ملت آذربایجان و عموم مردم ایران انتشار یافت. در بیانیهٔ پس از ذکر اعمال ناروا و مظالمی که حکومت مرکزی در حق آذربایجان روا داشته و بی اعتنایی‌هایی که در برابر درخواست‌های قانونی مردم آذربایجان نموده گفته می‌شد: "... روشن است که اهانت و بی اعتنایی به سرنوشت یک ملت پنج میلیون نفری در دنیای امروز که ملت‌های کوچکتر از ملت آذربایجان استقلال خود را به‌دست گرفته و یا حکومت‌های خودمختار و دموکراتیک تشکیل داده‌اند غیر قابل تحمل است" به‌همین لحاظ مردم آذربایجان در ۲۹ آبان ماه کنگرهٔ ملی خود را تشکیل داده برای دفاع از آزادی و دموکراسی قیام کرده‌اند.

"... هدف این قیام مقدس تقویت و تحکیم اصولی است که به موجب آن آذربایجان حق دارد در شرایط دموکراتیک مختار و آزاد زندگی کند".

در اجرای این مقصود اولین قدم افتتاح مجلس ملی آذربایجان است. حال که حکومت نالایق و جنایتکار تهران سربازان خود را مجهز نموده به‌ما اعلان جنگ می‌دهد"... وظیفهٔ ماست که بدون اتلاف وقت سربازان مبارز و قهرمان خود، یعنی فرزندان غیرتمند و با افتخار ملت آذربایجان‌را برای گرفتن آزادی و برپاساختن دموکراسی به‌میدان مبارزه‌روانه کنیم".[2]

روز ۲۱ آذرماه مجلس ملی آذربایجان افتتاح گردیده شروع به‌کار نمود و در جلسهٔ قبل از ظهر خود پیشه‌وری را مأمور تشکیل دولت ملی کرد. بعداز ظهر همان‌روز پیشه‌وری کابینه خود را به‌شرح ذیل به‌مجلس ملی معرفی نمود:

۱ ـ سیدجعفر پیشه‌وری نخست‌وزیر

۲ ـ دکتر سلام‌اله جاوید وزیر کشور

۳ ـ جعفر کاویان وزیر قشون خلق

۴ ـ دکتر مهتاش وزیر کشاورزی

۵ ـ محمد بی‌ریا وزیر فرهنگ

۶ ـ دکتر اورنگی وزیر بهداری

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۷۶، مورخهٔ ۲۴/۹/۲۰ "مذاکرات نمایندگان هیئت ملی آذربایجان با آقای بیات".
۲: آذربایجان، شمارهٔ ۷۵، مورخهٔ ۲۴/۹/۱۹.

۷ ـ غلامرضا الهامی وزیر دارایی
۸ ـ یوسف عظیما وزیر دادگستری.
۹ ـ کبیری وزیر راه پست و تلگراف و تلفن
۱۰ ـ رضا رسولی وزیر تجارت و اقتصاد
۱۱ ـ تا تعیین وزیر کار، کارهای مربوط به آن وزارتخانه را نخست‌وزیری نظارت خواهد کرد. کابینه به اتفاق آرا تصویب گردید.

سپس مجلس ملی زین‌العابدین قیامی را به‌ریاست دیوان تمیز و فریدون ابراهیمی را به دادستانی کل آذربایجان انتخاب کرد. پیشه‌وری برنامه دولت خود را به‌تفصیل بیان داشت که خلاصه آن ذیلاً ذکر می‌شود:

۱ ـ شناساندن مختاریت داخلی آذربایجان به‌تمام دنیا.
۲ ـ انتخاب انجمن‌های ولایتی.
۳ ـ اقدام در آبادی آذربایجان.
۴ و ۵ ـ طرد کارمندان و مأمورین انتظامی خائن و انتخاب افراد درستکار به‌جای آنها.
۶ ـ تنظیم بودجهٔ ملی
۷ ـ تشکیل قشون ملی از دسته‌های فدایی و مسلح ساختن آنها با سلاحهای معاصر.
۸ ـ برقرار ساختن تعلیمات مجانی عمومی و اجباری به‌زبان مادری و تأسیس‌دانشگاه.
۹ ـ توسعهٔ صنایع و تجارت.
۱۰ ـ تعمیر و احداث راهها و توسعهٔ وسایل ارتباطی.
۱۱ ـ تنظیم لایحه قانونی جهت رفع اختلافات مالک و دهقان با رضایت طرفین.
۱۲ ـ تقسیم اراضی خالصه و املاک مالکینی که آذربایجان را ترک کرده‌اند بین دهقانان، تقویت بانک کشاورزی بشکلی که با دادن اعتبار به‌دهقانان مسئله زمین را حل کند و مالکین به‌میل و رغبت خود زمین‌ها را به‌قیمت عادلانه به‌دهقانان بفروشند.
۱۳ ـ مبارزه با بیکاری.
۱۴ ـ تنظیم قانون کار و بیمهٔ کارگران.
۱۵ ـ تأمین بهداشت.
۱۶ ـ "اصلاح قوانینی که تاکنون از طرف مجلس شورای ملی تصویب گردیده به تناسب زندگی و مختاریت ملی آذربایجان و پیشنهاد لوایح مفید جدید به مجلس ملی."
۱۷ ـ قبول مالکیت خصوصی و کمک به‌اقدامات خصوصی که موجب ترقی اقتصادی کشور می‌شود.
۱۸ ـ احترام به آزادی عقیده.
۱۹ ـ قبول حقوق متساوی برای هموطنانی که در آذربایجان زندگی می‌کنند (کرد ـ

ارمنی ـ آسوری و غیره).

۲۰ ـ " حکومت ملی آذربایجان حکومت مرکزی را به‌رسمیت شناخته وتصمیمات آن‌را در حدودی که با مختاریت آذربایجان مباینتی نداشته و با تصمیمات مجلس مؤسسان و مجلس ملی آذربایجان و مراجعت‌نامه فرقه، مربوط به‌حقوق و مطالبات ملی ما مخالف نباشد، به‌مورد اجرا خواهد گذاشت[1]." برنامه نیز به‌اتفاق آرا تصویب شد.

روز بیست و دوم آذرماه سال ۱۳۲۴، مذاکراتی که بین فرماندهی لشگر ۳ آذربایجان و نمایندگان حکومت ملی آذربایجان آغاز شده بود، منجر به‌انعقاد قراردادی گردید که به‌موجب آن پادگان تبریز خلع سلاح شده و کلیهٔ سلاح‌های موجود به حکومت ملی تحویل داده می‌شد و براساس این قرارداد سرتیپ درخشانی فرمانده لشگرآذربایجان، دستور ذیل را خطاب به پادگان تبریز صادر نمود: " برابر تصمیم متخذه در کمیسیون متشکل ازافسران ارشد پادگان تبریز، به‌منظور این‌که از برادرکشی واتلاف نفوس دولت و وارد آمدن خسارت به‌اموال تجار و سایر اشخاص جلوگیری شود، دستور می‌دهم که کلیه پادگان تبریز اسلحه‌های خود را به‌زمین گذاشته و طبق دستورات صادره رفتار نمایند.

فرمانده لشگر ۳ آذربایجان سرتیپ درخشانی"[2]

بدین ترتیب پادگان تبریز خلع سلاح شد و کلیه ادارات تحت اختیار حکومت ملی آذربایجان درآمد و حکومت ملی طی اعلامیه‌ای، تشکیل دولت ملی و تحویل گرفتن ادارات دولتی را به اطلاع عموم رسانید و ازکارمندان دولت خواست، چنانچه مایلند به‌کار خود ادامه دهند وگرنه به‌هر کجایی که مایل باشند فرستاده خواهند شد. حکومت دراعلامیهٔ مزبور متذکر شد، کسانی که در نظم عمومی اخلال نمایند و یا خیانت در اموال دولت کنند مجازات خواهند شد.

حکومت ملی با نمایندگان دولت‌های خارجی نیز طبق قوانین بین‌المللی رفتار خواهد کرد.[3]

در همان روزها، هیئتی از روزنامه‌نگاران تهران مرکب از جهانگیر تفضلی مدیر ایران ما، فرورش مدیر نجات ایران، بزرگ علوی مدیر رهبر، عباس شاهنده مدیر فرمان و خبرنگاران محمود هرمز و اسماعیل پور والی وارد آذربایجان گردیده مصاحبه‌هایی با اشخاص مختلف به‌عمل آوردند که حائزاهمیت تاریخی است.

اسماعیل پور والی مخبر ایران ما، چهرهٔ شهر تبریز را در روز ۲۴/۹/۲۳ چنین توصیف می‌کند:

" ... محمود جان[4]، برای من مشکل است که وضع تبریز را بدان‌گونه که من امروز

۱: آذربایجان شمارهٔ ۷۸، مورخهٔ ۲۴/۹/۲۲.
۲: آذربایجان، شمارهٔ ۸۰، مورخهٔ ۲۴/۹/۲۷.
۳: آذربایجان، شمارهٔ ۷۹، مورخهٔ ۲۴/۹/۲۳.
۴: منظور محمود تفضلی است.

دیده‌ام برایت شرح بدهم. خیلی چیزهاست که نمی‌شود گفت و نوشت... وباید از موسیقی‌دان و نقاش و شاعر کمک گرفت... احساساتی که امروز در زیرآسمان صاف تبریز موج می‌زد... قلب‌هایی که از شادی می‌طپید... هیجانی که مرد و زن را فرا گرفته بود... رنگ تازه‌ای که تبریز به‌خود می‌گرفت... اینها و امثال اینها ... زمینه صدها آهنگ، مدل هزارها تابلو نقاشی و سوژه برای میلیونها بیت شعر است... و من اطمینان دارم که از میان این تبریز عزیزما، از بین این سرهای پرشور، نقاشان و شعرا و موسیقی‌دانهای بزرگی برخواهند خاست که این تحول بزرگ را که امروز از آذربایجان گرامی ماآغاز شده است و فردا در سرحدات هند انجام خواهد یافت، برای هم میهنان ما همیشه زنده نگاهدارند..." ۱

هیئت روزنامه‌نگاران مزبور روز ۲۴/۹/۲۳ در تبریز مصاحبه‌ای با سرتیپ درخشانی به‌عمل آورد که چون حاوی نکات جالبی است لذا قسمت‌هایی از آن را ذیلاً می‌آوریم:

" از مصاحبهٔ روزنامه‌نگاران بزرگ علوی، فروزش، شاهنده، هرمز، کاتبی و جهانگیر تفضلی در تبریز منزل خدیوی با سرتیپ درخشانی فرمانده لشگر آذربایجان:

سئوال ــ خواهش می‌کنم توضیح بدهید، زمین گذاردن اسلحه از طرف پادگان تبریز برحسب‌ابتکار خود شما بود یا تهران...؟

ج ــ من کوشش کردم که تهران را وادار کنم چنین تصمیمی بگیرد... و قسمتی از آن در اثر ابتکار من بود. من خونریزی را به‌صلاح کشور نمی‌دانستم و مطمئن باشید اگر احساس می‌کردم ستیزه و جنگ به‌صلاح مملکت است، شدیداً" عمل می‌کردم. اما من تشخیص دادم که مقاومت بی‌فایده است و حتی بروخامت اوضاع نیز می‌افزاید.

... تهران خیلی فشار می‌آورد، خیلی سعی می‌کردما دست به‌عملیات شدیدی بزنیم.

ولی اگر چنان‌چه به‌من می‌گفتند جنگ بکن نمی‌کردم. من ژنرال هستم و مطابق منافع روز و منافع نظامی می‌توانم تصمیم بگیرم. و منافع نظامی و مصالح کشور من حکم می‌کرد که تصمیم دیشب را بگیرم و به‌عقیدهٔ من کار درستی بود.

سئوال ــ در تهران می‌گویند یک عده مهاجر که در حدود دویست نفر هستند در آذربایجان دست به‌اقداماتی زده‌اند. آیا شما هم عقیده دارید نهضتی وجود ندارد؟...

ج ــ اگر نهضتی نبود، این جریان پیش نمی‌آمد و بعد با خنده‌ای اضافه کرد: تا دیروز روزنامه‌های دست راستی عکس مرا می‌انداختند ولی از این پس به‌من فحش خواهند داد... و از این که وجود یک نهضتی را تصدیق کردم لجن مالی‌ام خواهند کرد... اما من از بعضی روزنامه‌های دست‌چپ متشکرم که حتی آن روزها هم که من مقاومت می‌کردم

۱: شهباز به جای ایران‌ما، شمارهٔ ۲۸، مورخ ۲۴/۱۰/۲۸. تنورهنوزگرم است، روزی که تبریز به دست دموکراتها افتاد".

به‌من بد نگفتند.

سئوال ــ آیا دستوراتی که ستاد ارتش به‌رمز توسط رادیو می‌داد برای شما مفید بود؟

ج ــ این را من به‌تهران یاد دادم وگرنه تهران آنقدر شعور نداشت... این تهران بی‌شعور، این تهران احمق... آنقدر گیج است، آنقدر خواب‌آلود است که اگر همهٔ ایران هم برود، باز هم تکان نمی‌خورد... آقایان من اگر این لباس افسری را برتن نداشتم شاید با حالا خیلی فرق داشتم... درهرحال دوماه قبل از این‌که ارتباط ما قطع شود، من مرتبا" از تهران تقاضا کردم از تهران برای ما لامپ بفرستند. ولی تهران مرتبا" امروز و فردا کرد، آنقدر تهران اهمال کرد تا ارتباط تلگرافی ما قطع شد. باز تهران به‌ما توجه نکرد و ما چند روز هیچ ارتباط نداشتیم... تا از تلگرافخانه لامپی گرفتم... این وضع ما بود... آن وقت آقای تیمسار ارفع به‌جای این‌که به‌درد ما برسد، سفارش نامه‌ای برای میرخاص اردبیلی می‌نویسد... ای مرده شوی لشگری ببرد که تو سرلشگرش‌باشی. یکی از این آدم نپرسید تو که دینت معلوم نیست از کجا مجتهد اسلامی شده‌ای و از کجا فهمیده‌ای این آخوند، جلیل‌القدر است... شنیدم فرمانفرماییان در مجلس اظهار داشته بود که " نفهمیدیم چه شد که رابطهٔ تبریز با تهران قطع شد" سیدضیاء گفته بود که" چون لامپ بی‌سیم لشگر تبریز خراب شده است، ستاد ارتش درصدد برآمد که برای تبریز لامپ بفرستد، ولی روسها نگذاشتند."

من می‌توانم بگویم که این گفتهٔ سید چرند بود. زیرا اولا" ما مدتی بود که از تهران لامپ می‌خواستیم و تهران به‌ما لامپ نمی‌داد. ثانیا" لامپ را که با یک گروهان ارتش یا یک کامیون نظامی نمی‌فرستند. در لای عمامه یک آخوند هم می‌شد لامپ را گذاشت، با یک مسافر هم می‌شد فرستاد. این حرف بی‌معنی و احمقانه است که می‌گویند روسها نگذاشتند...

سئوال ــ به‌عقیدهٔ شما فداییان اسلحهٔ خود را از کجا آورده‌اند؟

ج ــ بگذارید همین‌طور که می‌گویند من هم به‌شما پاسخ بدهم که روسها به‌آنها داده‌اند زیرا نمی‌توان گفت از بقایای اسلحه‌ای است که در شهریور ماه به‌دست مردم افتاد... و بعلاوه من به‌وسایل مختلف تفنگ‌هایی که در دست مردم بود جمع کرده بودم... این را هم متوجه باشید، از اظهار این موضوع قصد من این‌نیست که منکر نهضت شوم...

سئوال ــ شما این نهضت آذربایجان را ملی می‌دانید یا مصنوعی ــ خوب می‌دانید یا بد؟

ج ــ من عقیده دارم اگر دو ماده در مرامنامهٔ حزب دموکرات نبود، همهٔ ایران با آن همراه می‌شدند و این دوماده یکی مربوط به استقلال داخلی و دیگری به‌زبان ترکی می‌باشند..."[1]

[1]: شهباز به‌جای ایران ما، شمارهٔ ۳۱ مورخهٔ ۲۴/۱۱/۲، " تنور هنوز گرم است، مصاحبه با سرتیپ درخشانی".

سرتیپ درخشانی تصمیمی عاقلانه گرفت زیرا می‌دید که در آذربایجان شعله‌های یک نهضت توده‌ای فروزان است. و چون ماهیت حکومت مرکزی را افشا کرده و وجود یک‌نهضت واقعی را تأیید نموده بود، لذا به‌دستور محمد رضا پهلوی به دادگاه نظامی کشانده شد و در دادگاه بدوی به اعدام و در دادگاه تجدیدنظر به پانزده سال زندان با کار محکوم گردید.[1]

در آذربایجان تنها پادگانی که از هیچ نوع وحشیگری و خونریزی ابایی ننمود و با کمک تانکها خانه‌های گلین دهقانان را برسرشان ویران ساخت، پادگان رضاییه به‌فرماندهی سرهنگ احمد زنگنه بود. وی در خاطرات خود می‌گوید: "چون پاسگاههای ما مورد حملهٔ مستقیم سواره نظام شوروی قرار گرفت. لذا مجبور به ترک مقاومت شدیم"[2] ولی عباس شاهنده مدیر روزنامهٔ فرمان، که سرهنگ زنگنه از وی به‌عنوان یکی از "دوستان و آشنایان" نام می‌برد،[3] در مصاحبهٔ خود با مخبر روزنامهٔ آذربایجان چنین می‌گوید (عباس شاهنده به‌همراهی جهانگیر تفضلی و اسماعیل پور والی هنگام سقوط رضاییه در آن شهر بوده‌اند):

س ــ در رضاییه اوضاع از چه قرار بود؟

ج ــ اکنون شهر رضاییه (ارومیه) کاملا" آرام و امن است. بطوری که از سالخوردگان آن جا تحقیق کردیم این شهر کمتر روی آسایش و امنیت نظیر امروز به‌خود دیده است. برای این که بدانید در ماه اخیر در رضاییه چه گذشته است بهتر است کمی به‌عقب برگردیم. سرهنگ زنگنه فرماندهٔ پادگان و کفیل استانداری رضاییه در این شهر دستگاه تروری درست کرده بود و تقریبا" روزی نبود که عده‌ای کشته نشوند. و بطوری‌که تحقیق کردیم اگر کسی می‌گفت من دمکرات هستم یا به‌فرقهٔ دمکرات تمایلی دارم بلافاصله کشته می‌شد.

ژاندارمها گستاخی را بحدی رسانده بودند، که به‌خانهٔ یک نفروارد می‌شوند و او را که از ترس در توی تنورخانه پنهان شده بود بیرون می‌کشند و به‌طرز فجیعی جلو زن و بچه‌اش می‌کشند. از کسانی که فدای دستگاه ترور سرهنگ زنگنه شدند می‌توان آقایان عمادی صدر جبههٔ آزادی رضاییه و فرهنگ و صمد فائد و جانشیان را نام برد.

تقریبا" در روز ۲۵ آذرماه از طرف دمکراتها محاصرهٔ شهر شروع شد. دمکراتها هم از شهر بیرون می‌رفتند و به‌فداییان اطراف شهر می‌پیوستند. شهر تا شعاع یک کیلومتری و اطراف آن در دست زنگنه بود، زنگنه وقتی وضع را وخیم‌دید شاید با صلاحدید بعضی

۱: کتاب خاطراتی از مأموریت‌های من در آذربایجان، به قلم سرلشگر احمد زنگنه، صفحهٔ ۹۳. (خبر روزنامهٔ ستاره، حاکی است که سرتیپ درخشانی در دادگاه نظامی، به تاریخ ۲۶/۳/۴ محکوم به حبس ابد شد. شمارهٔ ۲۶۵۸، مورخهٔ ۲۶/۴/۷).

۲: صفحهٔ ۹۱ کتاب "خاطراتی از مأموریت‌های من در آذربایجان".

۳: صفحهٔ ۱۰۲، همان کتاب.

مقامات در صدد برآمد که مردم را مرعوب سازد و برای این نقشه چند تانک به‌دهات چهارباش و سنگر فرستاد و در آنجا نه‌نفر کشته و ۱۱ نفرزخمی‌شدندو لازم به‌توضیح است که چند نفر از کشتگان چند نفر بچه و دختر کوچک بودند. سرهنگ زنگنه نتیجه‌ای که از این عمل گرفت این بود که پنج ده را اهالی خالی کردند و فرار نمودند و تا وقتی که ما در رضاییه بودیم آبادی‌های "قزل‌آشق" و "بالاق" خالی بودند.

بالاخره از تبریز دستور می‌رسد فداییان شروع به‌عمل کنند و از مرند و خوی و ماکو عده‌ای از فداییان به‌کمک می‌آیند و در قسمتهای غربی شهر کردها متمرکز می‌شوند. و بدین ترتیب عملیات آغاز می‌شود. نظامی‌ها در شهر عده‌ای از هواخواهان خود را نیز مسلح کرده بودند و به‌این‌ها بیست و پنج تیر برای تمرین تیراندازی و صد تیر برای جنگ داده بودند و زنگنه امیدوار بوده که به‌کمک آنها کاملا" فداییان را قلع و قمع کند. در یکی از نقاطی که جنگ خیلی بسختی جریان یافت آبادی "تورپاق قلعه" بود و این نقطه چندین بار دست‌به‌دست گشت.

ژاندارم‌ها در این ناحیه دست به‌عمل زشت و تنفرانگیزی زدند که اثر بسیار بدی در میان برادران آسوری ما داشت. بدین معنی که امنیه‌ها عده‌ای از کشته‌های فداییان را در "تورپاق قلعه" که بیشترشان آسوری بودند به‌وضع فجیعی تیکه تیکه کردند بعد که احساس می‌نمایند که ممکن است این عمل سبب هیجان برادران آسوری شده هرتیکه را زیرخاکی پنهان نمودند. سربازان در سه محوطه جمع شده بودند و ژاندارم‌ها درنقاط مختلف در شهر موضع گرفته بودند.

زنگنه خانوادهٔ خود را در کنسولگری ترکیه گذاشته بود و چون از جانب آنها راحت بود افسران را دعوت کرده بود که متعهد شوند تا آخرین لحظه پایداری نمایند و کاغذی به‌امضای افسران رسانید. اما کم‌کم زمزمه‌ای در میان افسران برخاست که زنگنه خانوادهٔ خود را در کنسولگری ترکیه گذاشته و وقتی‌هم خطری پیش‌آمد خود نیز به آنجا پناه خواهد برد و ما چرا باید خود و خانوادهٔ خود را در خطر بیاندازیم.

هنگامی که زنگنه احساس می‌کند که افسران حاضر به‌جنگ نیستند، حاضر می‌شود قراردادی با فداییان ببندد و تسلیم شود..."[1]

درست است که فداییان برای ورود به شهر رضاییه از کامیونهای‌نظامی شوروی نیز استفاده کرده‌اند ولی شهر به‌دست فداییان سقوط‌کرده نه سربازان شوروی.

در این مورد تلگراف والاس موری سفیر کبیر امریکا در ایران به‌وزارت امورخارجه آمریکا حاکی است: "روسو (ربرت روسو" سر" نایب قونسول آمریکا در تبریز) سقوط رضاییه و پایان مقاومت دولت را در آذربایجان تأیید کرد. او اظهار می‌کند که کردها

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۸۷، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۷، "یک مصاحبه دربارهٔ اوضاع ارومیه ــ با آقایان شاهنده و پور والی".

به‌قوای دموکراتها کمک کرده‌اند نه‌چنان‌که مطبوعات گزارش داده‌اند نظامیان محلی ایران " [۱]

سرهنگ زنگنه در خاطرات خود می‌نوسد : جهانگیر تفضلی مدیر روزنامهٔ ایران ما که لبـاس مهاجری قفقازی را مرکب از کلاه‌پوستی ، پالتو کوتاه ، چکمه قفقازی پوشیده بود ، خطاب به‌من اظهار داشت : " در جدول‌های خیابانهای رضاییه آثار دلمه‌های خون هنوز باقی است."

و من در جواب گفتم : " خیلی متأسفم که شما چند روز دیر به‌رضاییه رفتید ــ اگر موقع انقلاب و زدو خورد در آنجا بودید حتماً " از خون شما هم در جدول خیابانها اثری باقی می‌ماند . "

و به‌این یاوه‌گویی افتخار می‌کند . وچون جنایتکاران ابزار و مهره‌های خوبی در دست استعمارگران برای سرکوبی نهضت آزادی هستند ، لذا برخلاف سرتیپ درخشانی ، سرهنگ زنگنه ترفیع مقام یافت . بدین‌سان تا پایان آذرماه سال ۱۳۲۴ سراسر آذربایجان و زنجان تحت اختیار و فرمانروایی حکومت ملی آذربایجان قرار گرفت .

اکثریت مردم‌آذربایجان ، تشکیل حکومت ملی را با رضایت خاطر و مسرت استقبال کردند .

بلافاصله پس از استقرار حکومت ملی ، امنیت بی‌سابقه‌ای در سراسر آذربایجان برقرار شد و قیمت ارزاق عمومی تنزل یافت . (گوشت از کیلویی ۲۵ ریال به ۱۸ ریال و قند از ۸۰ ریال به ۵۰ ریال پایین آمد) و دوران وفور نعمت فرا رسید . دزدی ، باج‌گیری و مزاحمت از شهرها و دهات رخت بربست و دست دلالان و کارچاق‌کن‌ها از کارها کوتاه شد . چنان‌که بلیط راه‌آهن میانه ــ تهران که سابقاً " در بازار سیاه به‌دست دلالان به‌فروش می‌رسید ، به‌آسانی در دسترس همگان قرار گرفت و اصلاحات شهری نظیر تأسیس خطوط اتوبوسرانی و آسفالت خیابانها شروع گردید .

حکومت ملی آذربایجان و حکومت مرکزی از نظر مطبوعات و مردم ایران

با وجود این که اصرار و افراط فرقه دموکرات در موضوع خودمختاری ملی آذربایجان و جدا کردن سرنوشت و مصالح مردم این سرزمین از بقیهٔ خلق ایران ، موجب یأس و دلسردی آزدای‌خواهان‌و مبارزین راه آزادی در ایران بود . با این حال اکثریت قریب به‌اتفاق کسانی که خواستار برقراری آزادی و دموکراسی در کشور ما بودند ، در شرایط بسیار دشواری سینه سپر کرده از نهضت دموکراتیک آذربایجان دفاع می‌نمودند .

حتی کسانی‌که ازسرلشگر ارفع رئیس ستاد ارتش دستور داشتند که تا آخرین نفر بکشندو کشته شوند ، حاضر به‌دفاع از نهضت آذربایجان بودند . در این باره مخبر ایران ما

۱ : اسناد مهم سیاسی ــ تاریخی وزارت امور خارجه امریکا نقل از بیست ونهمین سالنامهٔ دنیا ، صفحهٔ ۳۲۹ .

می‌نویسد :

" امشب عده‌ای از افسران پادگان میاندوآب به‌دیدن کبیری آمدند. هنگامی‌که کبیری گفت : " آذربایجان جزء لاینفک ایران است. " اشک در دیدگان حاضرین موج می‌زد. یکی از افسران گفت : " اگر ما بدانیم که این نهضتی که برپا شده در راه استقلال ایران و در راه آزادی خلق است، حاضریم با کمال صمیمیت فداکاری کنیم. "[1]

اکثریت مردم ایران از این‌که برادران آذربایجانی‌شان، بی‌آن که منتظر برادران دیگر ایرانی خود باشند، مانند روش همیشگی خود، جهت تحقق دموکراسی و آزادی پامال شده سلاح به‌دست گرفته قیام کرده‌اند، قلوبی مالامال از محبت و احترام داشتند و آماده‌ٔ پیروی از آذربایجان بودند.

اینک مطبوعات کشور را از نظر می‌گذرانیم :

ایران ما می‌نوشت : " ... بسیاری از تقاضاهای حزب دموکرات آذربایجان حق مسلم و محقق مردم آن سامان است که شاید دیگر دنیای سرمایه‌داری نیمه دموکرات هم اجازه ندهد که در پاسخ آن تقاضاها دولتهای ایران گلوله و سرنیزه به‌رخ مردم آذربایجان بکشند.

بسیاری از تقاضاهای مردم آذربایجان، تقاضای اکثریت قریب به‌اتفاق مردم ایران است که اکنون از هرگوشه‌ٔ کشور و از زیر سرنیزه‌های باقی‌مانده‌ٔ دستگاه دیکتاتوری رضاشاهی به‌گوش می‌رسد. سیاستمداران کشور اکنون ناگزیرند که به تقاضاهای مردم آذربایجان حتما" ترتیب اثر بدهند و نه تنها حقوقی را که قانون اساسی برای مردم ایران مسلم دانسته است از مردم آذربایجان دریغ ندارند بلکه عین آن حقوق را به‌سایر هم میهنان هم بدهند ... "[2]

در آن ایام همان روزنامه، چهره حکومت مرکزی ایران را بدین‌سان به‌خوانندگان خود ارائه می‌نمود : " حتی روزنامه‌ها و رادیو لندن هم تصدیق کردند که در ایران با وجود آقای صدر و فرمانداری نظامیشان از دموکراسی اثری نیست: "

" که می‌تواند انکار کند که مردم ایران محتاج یک حمایت و پشتیبانی مؤثر برضد حکومت‌های فاسد و نالایق کنونی می‌باشند؟ که می‌تواند انکار کند که حکومت‌هایی که تا کنون به تناوب و پشت سرهم سرکار آمده‌اند، هیچ قانونی که امکانا " برعلیه منافع اغنیا تدوین شده باشد از مجلس نگذرانده‌اند؟ که می‌تواند ادعا کند که امروز در ایران حتی ضعیف‌ترین سایه یا شبحی از حکومت دموکراسی وجود دارد؟ و یا فی‌المثل جزیی‌ترین تغییری در ماهیت هیئت حاکمه این کشور داده شده باشد؟ "

از سرمقاله روزنامهٔ تایمز لندن، مورخهٔ ۱۳۲۴/۷/۲۴ (۱۶ اکتبر ۱۹۴۵).

۱: شهباز به جای ایران ما، شمارهٔ ۵۰، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۲۵، " تنور هنوز گرم است ".

۲: ایران ما، شمارهٔ ۴۵۹، مورخهٔ ۲۴/۹/۱۸، " فرقهٔ دموکرات و ایران ما ".

" ماهیت حکومت مرکزی ایران به‌تمام اشخاص مطلع و ناظرین بصیر خارجی و همچنین عناصر مترقی و پیشرو ایران که امروزه در راه تحصیل یک رفورم اساسی نبرد می‌کنند و مدتهاست هیچ‌گونه پشتیبانی و تقویتی از آنها در مبارزه برعلیه عمال و کارگزاران شاه سابق به عمل نیآمده است، مکشوف می‌باشد.

از مقالهٔ روزنامهٔ تریبون چاپ لندن ۱۳۲۴/۹/۹ (۳۰ نوامبر ۱۹۴۵).

" بالاخره از همه مهمتر تیپ حکومتی است که بعد از برکنار شدن عمال رژیم دیکتاتوری شاه سابق در کشور عقب مانده‌ای مثل ایران که درپنجهٔ یک بحران و تورم شدید اقتصادی گرفتار شده است سرکار خواهد آمد.

دستجاتی که برای اتخاذ یک سیاست ضدشوروی شدیدتر فشار می‌آورند عبارتند از محافل وابسته به‌دربار و حزبی که به‌نام "ارادهٔ ملی" نامیده می‌شود و نمایندهٔ ملاکین و سرمایه‌داران بزرگ می‌باشند و در بین افسران ارشد ارتش پشتیبانهای قوی دارد." [1]

از مقالهٔ مجلهٔ تریبون چاپ لندن ۱۳۲۴/۹/۱۶ (دسامبر ۱۹۴۵).

عباس شاهنده مدیر روزنامهٔ فرمان که با سران فرقه دموکرات و نهضت آذربایجان از نزدیک آشنایی پیدا کرده بود نوشت: "... قیام ستارخان و خیابانی را هم تجزیه‌طلبانه می‌گفتند.

" ما تشخیص داده‌ایم که حزب دموکرات یک حزب ملی و طرف توجه و مورد علاقهٔ آذربایجان است که فشارهای طبقهٔ حاکمه مسبب پیدایش آن می‌باشد. ما با بسیاری از سران حزب دموکرات سوابق دوستی و آشنایی داریم، آنها را به‌وطن‌پرستی و ایران‌دوستی می‌شناسیم. ما معتقدیم که پیشه‌وری مسلما" و بطور قطع از سیدضیاءها، دکتر طاهری‌ها و ثقةالاسلامی‌ها که امروز فریاد واوطنا به‌راه انداخته‌اند وطن‌پرست‌تر و ایران‌دوست‌تر است و امکان ندارد که شما در تمام صفحات زندگی بی‌آلایش پیشه‌وری بتوانید یک نقطهٔ سیاه پیدا کنید. ما معتقدیم که درخواستهای مردم آذربایجان حق آنان است و اگر امروز با خشونت این درخواست‌ها را مطالبه می‌کنند از آن‌جهت است که دولت‌های گذشته به فریادها و استغاثه‌های آنها ترتیب اثر نداده و یا نخواسته‌اند بدهند و حتما" می‌دانیم که آنها مثل ما، آذربایجان را جزیی از ایران دانسته و می‌خواهند با کمک و پشتیبانی و اتحاد سایر برادران ایرانی خود به این بساط غارتگری خاتمه داده و ایران‌را از چنگال این جانوران مادرخوار نجات دهند..." [2]

روزنامهٔ جبهه ارگان حزب ایران تحت عنوان " صدر در لباس حکمی " حسن اعلام نظر کرد: نوشتیم که " ... نارضایتی در سراسر این مملکت حکمفرما است. گفتیم که فقط

۱: شهباز به جای ایران ما، شمارهٔ ۱۰، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۷، "آخرین سخن ما با کابینهٔ حکیمی".
۲: فرمان، شمارهٔ ۸۲۷.

زور سرنیزه مانع قیام مسلح ایرانیان می‌باشد. آنجایی که نیرویی به‌کمک رسید مطمئن باشید انقلاب بروز خواهد کرد. امروز در آذربایجان نیروی مساعد پیدا شده، آذربایجان قیام کرده است. اگر نیروی مساعدی در کرمان پیدا شد، کرمان بیچاره، کرمان عریان و گرسنه، کرمانی که نود درصد مردم آن به‌نان شب محتاج هستند قیام خواهند کرد. اگر در چهار گوشهٔ مملکت علم طغیان افراشته شد، همه را متجاسر و متمرد خواهید خواند؟..."[1]

جبهه تنها راه آزادی و برقراری حکومت ملی را قیام می‌داند و می‌نویسد:

"... قیام برای ایجاد حکومت ملی ـ قیام برعلیه دشمنان حکومت ملی ـ قیام برعلیه کسانی‌که برعلیه ملت و برای اختناق واضمحلال ملت، حکومت را در دست دارند. قیام ملت برای رفاه و سعادت ملت. این است تنها راه چاره واصلاح ملک و ملت و هر راه دیگری برای این مقصود انتخاب یا تعیین شود، جز ضلال و گمراهی نتیجه‌ای ندارد و برای پیچاندن و سردرگم کردن ملت است..."[2]

و عبدالرحمن فرامرزی مدیر روزنامهٔ کیهان نوشت: "... آنچه محقق است این است که در هرجای دنیا نهضتی برضدهیئت حاکمه و وضع موجود بشود، به تهمت‌های زیادی متهم می‌گردد، من یقین دارم، آن‌روزهایی که آذربایجانیها نهضت مشروطه‌خواهی کرده بودند نیز در نزد هیئت حاکمه و طرفداران وضع موجود به‌همین گونه تهمت‌ها منسوب می‌گشته‌اند، قیام خیابانی و میرزا کوچک‌خان را به‌خاطر دارم که به‌همین نسبت‌ها متهم بود و در دولت ملی‌ترین اشخاص یعنی مرحوم مشیرالدوله، آنها را "اشرار" و متجاسرین لقب دادند. ولی امروز برای آنها گریه می‌کنند ولقب آزادی‌خواه و مجاهد به آنها می‌دهند..."[3]

"... شکی نیست که نهضت دموکراتها در شمال ایران، یکی از مهمترین حوادث ایران است و اگر این نهضت به‌تمام شهرستانهای ایران سرایت کرده و به‌نتیجه برسد، یکی از سرفصل‌های تاریخ مشرق زمین به‌شمار خواهد رفت..."[4]

اما روزنامه‌های ارتجاعی، وظیفهٔ ناسزاگویی به نهضت آذربایجان را عهده‌دار بودند.

در آنها جز کلمات متجاسرین، خائنین، یاغیان، اجنبی‌پرستان، اشرار، رجاله‌ها، یک مشت بی‌وطن، یک عده مجهول‌الهویه، آدم‌کش‌ها و زغال‌فروش‌ها چیز دیگری پیدا نمی‌شد.

حکومت مرکزی نیز دست به‌خس وخاشاک می‌زد، گاهی از تبعید سیدضیاءالدین

۱: جبهه شمارهٔ ۴۰، مورخهٔ ۲۴/۹/۲۹ سرمقاله.

۲: جبههٔ شمارهٔ ۴۱، مورخهٔ ۲۴/۹/۳۰، "راه وصول به مقصود" سرمقاله.

۳: آذربایجان، شمارهٔ ۷۲، مورخهٔ ۲۴/۹/۱۵ از مقاله "روزنامه ها و فرقه دموکرات آذربایجان". نقل از روزنامه کیهان.

۴: کیهان، سرمقالهٔ شمارهٔ ۸۳۲، مورخهٔ ۲۴/۹/۱۸.

صحبت به‌میان می‌آورد و گاه به آزادی‌خواهان خط و نشان می‌کشد و به اعزام قوای نظامی تلاش می‌نمود.

و چون اعزام نیروی نظامی به آذربایجان ممکن نگردید، حکیمی نخست‌وزیر آخرین تیر ترکش خود را رها ساخته، تصمیم گرفت که به‌مسکو برود و موضوع آذربایجان را در آنجا مورد مذاکره قراردهد. ولی دولت شوروی با درخواست وی موافقت نکرد.

از طرف دیگر تقی‌زاده در لندن و علاء در واشنگتن دست به‌دامان اربابان بودند تا بلکه حکومتی را که ماهیت فاسد و ننگینش شهرهٔ خاص و عام بود، از سقوط و اضمحلال نجات دهند.

ولی فشار روزافزون دولت حکیمی برآزادی‌خواهان و حتی تانکهای حکومت نظامی که در خیابانهای شهر تهران گشت می‌زدند، آسایش خاطر دشمنان خلق را سبب نمی‌گردید. غارتگران و تبهکارانی که طی سالیان دراز خون ملت ایران را مکیده بودند، از ترس انتقام ملت، حاصل غارتگری خود را برداشته به‌فکر فرار افتاده بودند و بنابه‌نوشتهٔ مطبوعات در تهران قیمت طلا و اتوموبیل خیلی بالا رفته بود.

دولت ایران و دشمنان آزادی و دموکراسی که رهبری آنها را محمدرضاپهلوی و سید ضیاءالدین به‌عهده داشتند، بیش از همه از دخالت نیروی بیگانه ندبه و زاری می‌نمودند و آن‌را در مجامع بین‌المللی پیراهن عثمان کرده و فریاد می‌زدند: *"ای ضامنین استقلال مظلومین دنیا، به‌داد ما برسید."*[1]

چه خوب می‌گفت عبدالرحمن فرامرزی که منظور آنها از نیروی خارجی تنها نیروی شوروی است وگرنه آنها "... از وجود نیروی انگلیس و اعمال نفوذ او که حرفی ندارند و آن‌را دخالت اجنبی در امور ایران نمی‌دانند و تأیید آن‌را مخالف با اصول وطن‌پرستی نمی‌شمارند."[2]

حال آن‌که انگلیسها به‌محض ورود به‌ایران جهت تقویت حکومت و مجلسی که مورد نفرت مردم بود از هیچ کوششی فروگذار نکردند و بالاخره مجلس سیزدهم را به‌دست فروغی تثبیت نمودند.

سپس عامل سرشناس خود سیدضیاءالدین طباطبایی را با بوق و کرنا به‌ایران آوردند و به‌نمایندگی مجلس چهاردهم منصوبش کردند. عشایر جنوب را با همدستی سیدضیاء و دارو دسته‌اش برای روز مبادا مسلح ساختند و از دستگاه ناسزاگویی و افترا پراکنی سیدضیاء حداکثر استفاده را علیه دولت شوروی به‌عمل آوردند. ولی نه دربار و نه دولت و مجلس، از دخالت انگلیس در امور داخلی ایران، کلمه‌ای برزبان نیاوردند.

۱: ندای عدالت وابسته به سید ضیاءالدین، مورخهٔ ۲۴/۹/۱۳.

۲: کیهان، شمارهٔ ۷۷۹، مورخهٔ ۲۴/۷/۱۴، "طرح تأخیر انتخابات یا تمدید مجلس".

اینک نمونه‌هایی از دخالت دولت انگلیس در امور داخلی ایران را، به‌عنوان مشتی از خروار، نقل می‌آوریم. دخالت‌هایی که هرگز مورد اعتراض دولت ایران واقع نشد:

" دونامهٔ محرمانهٔ مهم که فرماندار غرب را برای آن منتظر خدمت کردند.

وزارت کشور به‌عرض برسد.

در نتیجه دومرتبه بازدیدی که از کلیه منطقه تحت فرمانداری (از کرمانشاه الی خسروی) نموده و با اطلاعاتی که قبلاً" نسبت به وضعیت این حدود داشته مراتب زیر را به‌استحضار مبارک می‌رساند:

کلیهٔ ایلات باوندپور (کلهر) ـ سنجابی ـ گوران ولدبیگی ـ قبادی ـ باباخانی ـ قلیجائی و طوایف کوچک دیگر از کرمانشاه تا خسروی حتی اغلب از رعایای قراء و قصبات با سیستم‌های مختلف اسلحه به‌خصوص برنو مسلح و هرروز به تعداد اسلحهٔ آنان (در نتیجه خریداری از مرزهای خارجی و داخله) روبه‌فزونی می‌باشد و این‌که فعلاً" امنیت منطقه تأمین و آرامش برقرار است فقط در نتیجه حسن مراقبت و سیاست مأمورین سیاسی تونقین وتوقف ستون‌هایی است که در اطراف کرمانشاهان کراندلی خسروی بطور ساخلو و یا ایاب و ذهاب هستند، می‌باشد.

همین که انشاءاله در تحت توجهات خداوند متعال آتش جنگ خاموش و صلح عمومی برقرار و ارتش متفقین ایران را تخلیه نمایند، ابتدای کشمکش و انقلاب داخلی و بی‌نظمی بوده و این عشایر مسلح آرام ننموده و ممکن است اسباب زحمت فراهم نمایند.

بنده از لحاظ احساسات و علاقه به کشور مؤظف هستم که جریان را به‌استحضار مقام وزارت رسانیده تا در این موقع حساس که قوای متفقین امنیت ایـن حدود را از لحاظ موقعیت جاده (حمل ونقل احتیاجات خود) تحت کنترل دقیق قرار داده و ازهرگونه پیشآمدی به‌منظور رفع حوایج خود جلوگیری نموده‌اند، اولیای کشور ما نیز از این موقع به‌خصوص، از این امنیت کنونی فرصت را از دست نداده و حداکمل استفاده را نموده، با سیاست خارجی بدجمع‌آوری اسلحه چاره بیاندیشند که در آتیه بدون تحمل مخارج سنگین و اردوکشی و دادن تلفات، آرامش منطقه به‌صورت فعلی حفظ گردد. فرماندار شاه‌آباد ـ عباس طباطبایی

رونوشت جهت استحضار به‌استانداری استان پنجم تقدیم می‌شود.

شماره ۱۵۷۶ تاریخ ۲۳/۷/۲

نامهٔ دوم

وزارت کشور

محترماً" پیرو شمارهٔ ۸۴۸ ـ ۲۳/۴/۱۰ راجع به تقدیم گزارش قادر بهرامی (رشید السلطنه) بعرض می‌رساند: درمنطقهٔ این‌فرمانداری بدغیر ازبخشداران رسمی قصرشیرین،

کرند، متجاوز از ده نفر به‌نام بخشدار و سرپرست با داشتن احکامی از طرف استانداری هر کدام در منطقه حکمفرمایی نموده و با گرفتن تعدادی اسلحه به‌نام امنیت هر یک در منطقهٔ وسیعی فعال مایشاء و آنچه می‌خواهند می‌کنند. انتخاب این بخشداران و سرپرست‌ها به هیچ‌وجه با موافقت فرمانداری نبوده و گویا با نظر متفقین احکام آنها صادر گردیده. این اشخاص محلی اغلب مالک بوده و به‌اتکای این پست هر کدام چند قطعه‌آبادی را اجاره نموده و برای استفادهٔ شخصی خود و حفظ این پست‌ها با داشتن اسلحه سلب آسایش از اهالی منطقهٔ خود نموده و هرچه می‌خواهند می‌کنند و هر کدام در ماه مقداری شکر به‌نام طایفه گرفته، قسمت اعظم آن را خودشان استفاده نموده‌اند و به‌عذر آن‌که ما حقوقی نداریم تمام مخارج خود و بستگان را تحمیل به‌رعایا می‌کنند.

این اشخاص به‌هیچ‌وجه اوامر فرمانداری را اجرا ننموده و مستقیماً باکنسولخانهٔ انگلیس و مستشار سیاسی خارجی طرف مکاتبه و مراجعه واقع شده‌اند و هر کس که برخلاف مصالح آنها باشد او را نزد متفقین طوری جلوه می‌دهند که منجر به تبعید و خروج از محل شده، چنانچه عدهٔ زیادی از این اشخاص در کرمانشاهان، همدان و تهران سرگردان و ویلان می‌باشند.

این بخشداران محلی نفوذ و قدرت دولت را از بین برده، طرز رفتار آنها با مأمورین دولت هم موهن، تسلط و قدرت آنها روزبه‌روز زیاد و برای حفظ این پست‌ها و موقعیت خود از هیچگونه اقدامی فروگذاری نمی‌کنند. قدرت و نفوذ این اشخاص طوری شده که حتی در نزد خارجی‌ها، در تغییر و تبدیل کارمندان و حتی اگر بخواهند در مورد فرماندار یا روٴسا دیگر نیز اقدام و اجرا می‌نمایند. این روحیه وفکر وپشتگرمی به‌مأمورین خارجی دربخشداران رسمی هم تأثیر کرده. چنانچه سال گذشته که بلوچ خسروی بخشدار کرند از وزارت کشور منتظر خدمت و اقتدار به‌عوض او از مرکز اعزام شده بود، بخشدار مزبور با توسل به کنسولخانهٔ انگلیس و کلنل فیلجر مأمور سیاسی، حکم رسمی وزارتخانه را نقض و در پست خود باقی گردید و همین بخشدار مزبور در سال جاری باآن‌که چندین فقره اخاذی و عمل برخلاف اداری که طی نامه‌های شماره ۱۲۷۳– ۱۳۲۳/۵/۲۰ و ۱۳۵۱ – ۱۳۲۳/۶/۴ و ۱۳۶۲– ۲۳/۶/۱۲ به‌عرض رسیده و طبق پروندهٔ ارسالی ۱۵۱۶– ۲۳/۶/۳۰ برای حفظ موقعیت خود باز متوسل به کنسولخانهٔ انگلیس و کلنل پیت شده تا این‌که آقای وثوق‌بازرس اعزامی هم بنا به‌مقتضیاتی عمل بازرسی را انجام نداده مراجعت فرمودند. بخشداران مزبور از هیچ‌گونه آزار و اذیت و اخاذی نسبت به طوایف تحت‌نظر خود فروگذاری‌نمی‌کنند. مردم هم از ترس این‌که دچار بدبختی و بیچارگی نشوند قادر به نفس کشیدن نیستند و اغلب سرقت‌ها در منطقه به تحریک این آقایان و نوکرهای شخصی آنها محرمانه انجام می‌شود تا از این اقدام هم مأمورین دولت را متوحش وهم‌قدرت، نفوذ و اهمیت خود را زیاد کرده باشند. بنده از لحاظ مراتب خدمتگزاری و میهن‌پرستی جریان را به‌عرض می‌رسانم. چنان‌چه دولت بخواهدقدرت و نفوذ خود را حفظ و بعداً هم در خلع سلاح

مخالف اقدام نماید باید در مرحلهٔ اول دست این اشخاص را کوتاه و از طرف دولت کارمندان مستعد خدمت و یا از افرادی که قابل خدمت در صف هستند بعوض آنها گذارده تا هم از اسارت محلی و وحید، افراد طوایف مطلع شده و هم افکار مردم را متوجه این موضوع نمایند که کشور شاهنشاهی دارای استقلال و قدرت بوده و رفاه و آسایش آنها منظور نظر شاهنشاه و وزرا و اولیای دولت می‌باشد والا با ادامهٔ این وضعیت، حس ملیت و ایرانیت از درون تضعیف رفته و با تبلیغاتی که این بخشدارهای وابسته به‌اجانب می‌نمایند درآینده زیان ناروایی به ملت قدرت و عظمت دولت وارد خواهد آمد. خلاصه بطور آشکار واضح عرض می‌کنم که تبلیغات بخشداران محلی و رسمی این است که هر فردی کاری و شکایتی دارد باید به‌مقامات خارجی مراجعه نماید.

کنید: خدمتگزاران و استاندار و فرماندار و رؤسای قشون و ژاندارمری همه تابع آنها می‌باشند. با عطف توجه به‌نامهٔ قادر بهرامی ملاحظه می‌فرمایند که یکی از شکایت‌های مشارالیه از رفتار و تعدیات و اجحافات سالار منصور بخشدار فعلی گوران و مستشار سیاسی کنسل بیلحر می‌باشند و این رفتار بخشداران به‌تدریج یاغی‌هایی در منطقه ایجاب که در آتیه اسباب زحمت برای دولت خواهد بود و عملاً هم مشاهده شد قادر (رشیدالسلطنه) یاغی گردید.

گزارش معروضه بالا که با وضعیت فعلی ممکن است اسباب زحمت هم برای بنده ایجاب نماید در مقابل خدمت و میهن‌پرستی و وظیفهٔ اداری موجب افتخار بوده و به‌استحضار خاطر مبارک می‌رساند علت این‌که از دو ماه بعد از ورود به شاه‌آباد و مطالعهٔ وضعیت طی گزارشات متوالی درخواست انتقال یا مرخصی می‌نمود فقط به‌جهات معروضهٔ بالا بوده که با مشاهده این وضعیت سلب اقتدار از فرمانداری شده و فرمانداری با دخالت‌های مستقیم اشخاص، قادر به‌انجام وظیفه نبوده است و استاندار منطقه هم جز اراده به مأمور سیاسی متفقین کلنل بیت کوچکترین تصمیمی را از خود در امور ندارد. مثلاً اگر یک درعمدی دارای هزار گونه اخلاق و رفتار زشت باشد ولی مرتباً نزد مستشار سیاسی و کنسولخانهٔ انگلیس رفته راپرت‌هایی بدهد و خارجی‌ها از او تعریف کنند رؤسای قسمت‌ها و حتی استانداری هم بدون مطالعه برای حفظ مقام خود تأیید می‌نمایند و اگر کارمند حسن انجام وظیفه نخواهد تقاضای غیرقانونی مأمورین متفقین را که در آتیه اسباب مسئولیت می‌شود انجام دهد و مأمورین سیاسی آنها به استانداری یا رؤسای دیگر شکایت نمایند بدون هیچگونه سؤال و جواب یا دفاع از کارمند فوراً اوامر آنها اجرا شده و در تعویض کارمندان اقدام می‌گردد و تأسف در این است با این‌که استقلال این کشور از طرف متفقین تضمین و تأمین شد در استان پنج تمام امورات به‌دست مستشار سیاسی بوده و استاندار و سایر ادارات کوچکترین عملی را حتی امورات داخلی بدون نظر و تصویب مستشار سیاسی نمی‌توانند انجام دهند. بدهمین واسطه مقدرات کارمندان بیچاره مربوط

به‌نظر مستشار بوده و روی همین اصل در تمام منطقهٔ غرب از رعایا الی کارمندان تماماً انضباط اداری و روابط با وزارتخانه‌های خود را اجباراً فراموش و برای ابقا و حفظ موقعیت خود متوسل به کنسولخانهٔ انگلیس و مستشار سیاسی کلنل پیت شده و می‌شود.

در صورتی که نظر اولیای کشور ما همکاری و صمیمیت و کمک با متفقین می‌باشد باعرض مراتب بالا خواه منتظر خدمت شوم یا این‌که بی‌کار گردم نان خالی را بر این فرمانداری که نتیجهٔ آن از دست دادن ملت و شرافت ما بوده و باید موجبات بدبختی یک جامعه‌ومردمی شوم، ترجیح داده و استدعای انتقال را دارم. خاتمتاً عرض می‌کنم وضعیت منطقهٔ غرب طوری است که احتیاج به یک استانداری دارد که خدمت به کشور را بر هر منظوری ترجیح داده و حیثیات کشور خود را محترم شمرده و به‌درد دل مردم برسد.

ضمناً به‌استحضار مقام وزارت می‌رساند در مدت بیست سال فرمانداری از طرف مأمورین کنسولخانهٔ دولت اتحاد جماهیر شوروی هیچ‌گونه دخالتی درامورات داخلی یا جریانات منطقه مشاهده نشده و به‌همین جهت مأمورین مزبور یک وجههٔ عمومی خوبی را دارا گردیده لذا باتوجه به‌مراتب معروضهٔ بالا نهایت تأسف در این است که وزارت‌کشور به‌عوض رسیدگی و توجه به‌گزارش فرمانداری و تغییر بخشدار کرند، امر به‌انتظار خدمت بنده نموده است. این است نتیجهٔ خدمت به‌کشور. چنان‌چه دولت نظر رسیدگی داشته باشد مقرر فرمایند با نظر اینجانب اشخاص صالح و درستکاری که شخصیت آنها نزد جامعه معروف و تحت تأثیر واقع نمی‌شوند به‌آن منطقه اعزام گردند.

فرماندار شاه‌آباد ـ عباس طباطبائی[1]"

یک سند دیگر که در شمارهٔ ۱۳ مورخهٔ ۲۴/۱۰/۱۴ روزنامهٔ ارس به‌جای ایران ما منتشر شده است:

محرمانه مستشار سیاسی نیروی انگلیسی کرمانشاه

تأمین شخصی جهت قادر بهرامی (رشیدالسلطنه) و رشیدآقا.

۱ـ از لحاظ اطاعت، به‌خواهش اینجانب و مراجعت شما بطور صلحجویانه در ظرف هفت روز به‌کرمانشاه و با دریافت این کاغذ که آخرین نامه خواهد بود، این‌جانب از طرف مقامات نیروی انگلیسی مقیم ایران به‌هر دوی شما قول موثق می‌دهم که:

۲ـ به‌شما اجازه داده می‌شود به‌راحتی تحت مراقبت نیروی انگلیسی با درنظرگرفتن شرایط متذکره در مادهٔ ۳ زیر در کرمانشاه سکنی کنید و اینجانب شخصاً موظف خواهم‌بود که جیرهٔ شکر، آرد و پارچه در مدت اقامت به‌شما داده شود. بعلاوه شخصاً به جناب استاندار خواهش خواهم کرد جهت اعاشه و مخارجات شخصی شما هر ماهه مبلغی بپردازند و در این مدت مادامی که رفتار خود و طایفهٔ شما آرام و مطیع دولت ایران باشد متفقین یا

۱: رهبر، شمارهٔ ۵۶۸، مورخهٔ ۲۴/۳/۷، این دو نامه را ایرج اسکندری در جلسهٔ علنی مجلس شورای ملی قرائت نمود.

دولت ایران اذیت و آزار یا زندانی، شما را نخواهند نمود.

۳ـ شرایط به‌قرار ذیل است:

الف ـ که شما در محل معینی برای مدت شش ماه در کرمانشاه بمانید. روزانه خود را به دفتر مستشار سیاسی یا افسر ارتباط معرفی نمایید.

ب ـ در مدت اقامت رفتار و کردار خود و طایفه‌تان بایستی قابل تمجید باشد. هیچگاه در صدد اعمالی که به‌ضرر یا ضد امنیت داخلی مملکت باشد نبوده و با هیچکس آنتریکهایی نداشته باشید.

ج ـ در انقضای این مدت هرگاه رفتار و اعمال شما مطابق شرایط متذکرهٔ بالا باشد قول می‌دهم که به‌کار شما بررسی و پس از تطبیق با احوال سایر طوایف درصورت رضایت‌بخش بودن با قید ضامن شما را مرخص که آزادانه به سرزمین‌های خود بروید.

د ـ ولی هرگاه متأسفانه به قبول شرایط بالا تن در نداده یا مادامی که در کرمانشاه از شرایط فوق سرپیچی نمایید این تأمین شخصی اینجانب که به‌منزلهٔ راحتی و سلامتی شما می‌باشد به‌خودی خود ملغاء و خود را مورد تعقیب قانونی طبق دستور اتخاذی متصدیان مربوطهٔ انگلیسی و ایرانی قابل تنبیه و زندانی خواهید بود.

امضاء دستی ا. ر. پت

سرهنگ مستشار نیروی انگلیسی ـ کرمانشاه"[1]

به‌تاریخ ۲۳/۳/۱۶

این دخالت‌های آشکار و بی‌پردهٔ دولت انگلیس به‌منظور حمایت و پشتیبانی از همان حکومتی که، روزنامه‌های لندن آن‌را فاسد و نالایق و عمال رژیم دیکتاتوری شاه سابق که بوئی از دموکراسی نبرده‌اند می‌نامیدند، به‌عمل می‌آمد. لذا هیچ جای شگفتی نخواهد بود اگر سیاست یکی دیگر از همسایگان موجب تسهیل اقدامات مبارزین راه آزادی و دموکراسی گردد و با آن‌چنان که روزنامهٔ تایمز نوشت" حمایت و پشتیبانی مؤثری" از خواسته‌های آنان بنماید.

به‌قول دکتر مصدق"... یک روزی در این مملکت علمدار آزادی انگلیس بود و سفارت انگلیس در این شهر حکم مسجد شده بود. امروز دولت شوروی علمدار آزادی شده..."

پس چه ایرادی دارد که در چنین روزی سفارت شوروی حکم مسجدرا داشته‌باشد. و با به‌گفتهٔ پیشه‌وری: " مجاهدین صدر مشروطیت هم غیر ازاین سیاستی نداشتند. آنها نیز برای حفظ آزادی از سیاست خارجی استفاده کرده و با مساعدت دولتی که سیاست آن روزی با مقاصد و آرزوهای آنها جور می‌آمد به دشمن داخلی و خارجی خود فایق آمده و اصول

۱: ارس به جای ایران ما، شمارهٔ ۱۳ مورخهٔ ۲۴/۱۰/۴، از مقاله " به‌آقای تقی‌زاده".

مشروطیت را روی کار آوردند.[1]" و حسن صدر به‌درستی نوشت: "... تکیهٔ پیشه‌وری و رفقایش به سیاست شوروی عیب و عار نیست. زیرا مصلحت شوروی امروز با منفعت دهقانان و کارگران و دیگر طبقات متوسط یا ضعیف مملکت ما تطبیق می‌کند. اگر پیشه‌وری فقط به‌خودش تکیه داشت گرگهای خونخوار طبقهٔ حاکمه به‌نام قانون عدلیه ـ استقلال و وطن‌پرستی اورا به‌حکومت‌نظامی‌ونظمیه‌وعدلیه می‌کشیدند و یک‌روزه خفه‌اش می‌کردند. زیرا همه چیز از قانون و زور گرفته تا پول در اختیار آنهاست.[2]" ولی آنچه در این مقال برای مبارزین راه آزادی و دموکراسی امری است خطیر و حیاتی و انصراف ناپذیر، امری که با شرف و حیثیت و حیات آنها و سرنوشت ملتشان پیوندی ناگسستنی دارد این است که کمک و پشتیبانی همسایگان دوستان و هم‌مسلکان نباید آنها را از راه راست مبارزه منحرف نموده به بیراهه سوق دهد و مبارزین از جان گذشتهٔ راه آزادی مردم را به آلت اجرای مقاصد و آرزوهایی که وجه تشابهی با منافع حیاتی ملتها ندارد، مبدل سازند. ما انکار نمی‌کنیم که در آن زمان اکثریت قاطع احزاب دست‌چپ و معتقدین به مارکسیسم پیروی مطلق از سیاست شوروی و دفاع بی‌چون وچرا از آن‌را تنها راه نجات ملتها از اسارت امپریالیسم می‌دانستند و میزان سنجش صداقت و ایمان مبارزین راه آزادی را درمعیار ایمان و اعتقاد آنها به اتحاد جماهیر شوروی می‌جستند. ولی براساس تجربیات تاریخی و با قبول این‌که مارکسیسم علمی است عام و منحصر به‌هیچ دسته و مخصوص هیچ کشوری نیست باید گفت مارکسیستها و آزادی‌خواهان هرکشوری در مقیاس کلی، دردهای ملت خود و راه وصول به آزادی و دموکراسی را بهتر از سایرین درک می‌کنند. به هرحال رهبری مبارزات خلق را کسانی شایسته‌ترند که در جوار ایمان و اعتقاد به پیروزی زحمتکشان جهان، شخصیت و ارادهٔ مستقلی نیز داشته باشند. کمک و پشتیبانی بی‌دریغ دولت سوسیالیستی شوروی در تمام مواردی‌که منطبق با اصول‌ایدئولوژیک آن دولت بوده، برای تمام مردم جهان تا ابد فراموش نشدنی است. چنان‌که دکتر مصدق پس‌از قرائت فصولی از قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی در مجلس شورای ملی گفت: "... در هیچ قاموسی کلماتی بهتر از کلمات این فصول دیده نمی‌شود. اگر اثر از الفاظ رفته برای پیمانهای بعد از جنگ باید فکر الفاظ کرد والا برای آسایش نوع بشر از فصولی که خوانده شد چیزی بهتر دیده نمی‌شود...[3]" اما در مورد آذربایجان آشکارا باید گفت، چنان‌چه آن دولت سرنوشت و آزادی مردم ایران و آذربایجان را فدای معاملات سیاسی بین‌المللی خود نمی‌کرد ملت ایران صفحات طلایی تاریخش را با نام برادران شوروی، با نام کسانی که ملت ما را در نیل به آزادی و دموکراسی

۱: آژیر، شمارهٔ ۳۲۹، ۲۳/۱۰/۳، سرمقاله.
۲: قیام ایران، شمارهٔ ۴۶۸، ۲۷/۹/۲۹، سرمقاله.
۳: از نطق دکتر مصدق درمجلس شورای ملی، هفتم آبان ماه، سال ۱۳۲۳، نقل از کتاب سیاست موازنهٔ منفی، جلد اول، صفحهٔ ۱۸۰.

برادرانه و صادقانه یار و پشتیبان بوده‌اند مرتب می‌ساخت و کمکهای بی‌شائبه آن دولت را با قلم زرین ثبت می‌نمود.

دریغا که این آرزوی شریف و نجیب ملت ما جامهٔ عمل نپوشید!

فصول بعد شاهد زنده و گویای این مدعا خواهد بود.

آیا حفظ آزادی آذربایجان، بدون آزاد ساختن سراسر ایران مقدور بود؟

گفتیم جامعه‌شناسی علمی به‌ما می‌آموزد که پیروزی جنبش ملی ضدامپریالیستی با مبارزهٔ متحد تمام خلق مقدور می‌باشد، و تنها فئودال‌ها، دلالان امپریالیسم و نوکران استعمار را در این اتحاد راهی نیست. در جریان این مبارزه، باید تمام خواسته‌ها و مطالبات با منافع و مقتضیات جنبش تطبیق گردد. وگرنه اتحاد به نفاق مبدل شده چنگال‌های تیز و درندهٔ استعمار بیش از پیش در گوشت و خون مردم فرو خواهد رفت. به‌همین لحاظ ما معتقدیم که آزادی ایران تقسیم‌ناپذیر است و بدون طرد امپریالیسم و استعمار و واژگون ساختن پایگاههای داخلی آن، در هیچ گوشهٔ کشور آزادی پایدار و استواری به‌دست نخواهد آمد.

لذا مقتضیات مرحلهٔ خاص تکامل اجتماعی ایران، ضرورتاً" ایجاب می‌نمود که برای سراسر ایران حزبی واحد، کنگره ومجلس مؤسسان واحد و نهضت آزادی واحدی ایجاد شود تا بتواند آزادی و دموکراسی پابرجا و دیرپایی برای تمام کشور، اعم از آذربایجان، خوزستان، سیستان، گیلان و تهران به‌ارمغان آورد. لکن سران فرقهٔ دموکرات، منافع و مصالح آذربایجان را از سایر نقاط ایران جدا کرده اعلام داشتند: "... *آنها (مردم سایر نقاط ایران) در روزنامه‌های خود می‌نویسند بگذار سران‌دموکرات بیایند و ما را نیز از اسارت نجات دهند. اما ما می‌گوییم نه! شما خودتان، خودتان‌را نجات دهید، ما هم به شما کمک خواهیم کرد. اما ما احتیاجی به‌شما نداریم. شما باید این‌را بدانید که اگر آزادی ملی ما را به‌رسمیت نشناسید، ما بدون شما زندگی خواهیم کرد*..."[1]

افسوس که آنها با این عمل خود، نه مردم ایران را از اسارت آزاد ساختند و نه به‌حفظ آزادی آذربایجان توفیق یافتند. راهی خطا پیمودند و مردم ستمدیدهٔ آذربایجان را پیش پای استعمارگران قربانی کردند. پیشه‌وری می‌گفت "... *خلق ما در سیاست باید راهی را پیش گیرد که سردار ملی قبل از حرکت به‌تهران انتخاب کرده بود واز آن باید تقلید کند*..."[2]

حال ببینیم ستارخان سردار ملی قبل از حرکت به‌تهران چه راهی در پیش گرفت.

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۱۲۴، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۲۳، از نطق پیشه‌وری در سالن دانشسرای تبریز

۲: آذربایجان، شمارهٔ ۳۶، مورخهٔ ۲۴/۸/۲، سرمقاله (صدر سقوط کرد).

کسروی راه‌و روش وی‌راچنین‌شرح می‌دهد : پس از به‌توپ بستن مجلس در تهران ، دولتیان در تبریز به‌سر مجاهدین تاختند . به‌محض این‌که خبر به‌توپ بستن مجلس و به‌هم خوردن مشروطه در تهران پراکنده شد ، مایهٔ نومیدی بسیاری از مشروطه‌خواهان گردید . "انجمن ایالتی که می‌بایست در چنین هنگامی پشتیبان مجاهدین باشد و به آنان دلداری دهد ، به‌هم خورد و نمایندگان هریکی خود را به نهانگاهی کشید . اجلال‌الملک و بصیرالسلطنه در کنسولخانهٔ روس ومیرزا حسین واعظ در کنسولخانهٔ فرانسه بست نشستند . . . ولی مجاهدین ترس به‌خود راه نداده ، دست از ایستادگی برنداشتند وکسانی از علی مسیو و حاجی علی دوافروش و حاج مهدی آقا ، رشتهٔ پشتیبانی را از دست ندادند . . . "[1]

" . . . مشروطه از همهٔ شهرهای ایران برخاسته تنها در تبریز باز می‌ماند . از تبریز هم برخاسته تنها در کوی کوچک امیرخیز بازپسین ایستادگی را می‌نمود . در سایهٔ دلیری و ایستادگی ستارخان باردیگر به‌همهٔ کوی‌های تبریز بازگشته ، سپس نیز به‌همهٔ شهرهای ایران باز گردید . "[2]

در بحبوحهٔ جنگهای خونین تبریز که دولتیان ستارخان و یارانش را در امیرخیز تحت فشار گذاشته بودند ، پاخیتانوف کنسول روس در تبریز ، ستارخان‌را خبر کرد که به امیرخیز خواهد آمد . " ستارخان بسبح پذیرایی کرده ، کسانی را از سردستگان نیز برای بودن و گفتگو کردن خواند . کنسول چون‌درآمد پس از نشستن و حال پرسیدن چنین آغاز کرد : " امروز به خیابان رفتم و به دوچی رفتم و اکنون نیز به‌این جا آمدم که از شما پیمان گیرم که به‌جنگ پیشدستی نکنید تا پیشامد با گفتگو پایان پذیرد . " ستارخان پاسخی ساده داده گفت : " ما هیچ‌گاه به جنگ پیشدستی نمی‌کنیم و همیشه از آن سوی به‌ما می‌تازند و ما جلویشان را می‌گیریم . "

کنسول به ستارخان پیشنهاد کرد که بیرقی از کنسولخانه فرستاده شود و او به‌در خانهٔ خود زده در زینهار دولت روس باشد ، و نوید می‌داد که سرقره سورانی آذربایجان از دولت ایران برای او بگیرد . ستارخان چنین گفت : " جنرال کنسول ، من می‌خواهم هفت دولت به‌زیر بیرق ایران بیاید . من زیر بیرق بیگانه نروم " کنسول که انتظار این پاسخ را نداشت خیره ماند و چون برخاست برود ستارخان هفت تن سواران قره‌داغ را که در جنگها دستگیر کرده بودبه او سپرد که همراه نوکران خود به دوچی رساند . کنسول از این رفتار بسیار شادمان گردید . [3]

" . . . چنان‌چه گفتیم نمایندگان انجمن به‌جان خود ترسیده هریک به‌جایی پناهید . سپس نیز لوتیان دوچی انجمن را تاراج کردند و بیرقش را خواباندند . ستارخان از کارهای

۱ : تاریخ مشروطیت ایران ، کسروی صفحهٔ ۶۲۸ .
۲ : تاریخ مشروطیت ایران ، کسروی صفحهٔ ۶۹۳ .
۳ : تاریخ مشروطه ایران ، کسروی صفحهٔ ۶۹۴ .

ارجداری که در آن روزهای گرفتاری کرد، یکی این بود که بیرق دیگری بسیجیده با شکوه و نمایش به‌انجمن فرستاد که بالای درش افراشتند و حسین‌خان باغبان را با یک‌دسته از مجاهدین گزیده به‌نگهداری آن بیرق گماشت. این نشانی از ارجگزاری او به انجمن می‌بود. در این روزها هم آرزو می‌داشت که دوباره انجمن برپا گردد و به‌کارها دیده‌بانی کند و چون نمایندگان بدانسان پراکنده بودند و این کار آنان گذشته از بدیش، جز کناره‌جویی معنی نمی‌داشت، این بود که نمایندگان دیگری پا پیش نهاده انجمن را برپا گردانیده. چون در این هنگام برگزیدن (از روی دستور قانون) نشدی، آنگاه هرکسی برگزیده شدن را نپذیرفتی، ناچار کسانی خود خواستار گردیده نمایندگی راپذیرفتند، که ما از آنها جز نامهای میرزا محمدتقی طباطبایی و حاجی مهدی‌آقا و سید حسین‌خان عدالت و میرزا اسماعیل نوبری نمی‌دانیم. میرزا محمدتقی رئیس انجمن گردید.

"... چون تنها تبریز را کانون قانونی ایران می‌شناختند و همگی روبه‌سوی این‌جا می‌داشتند، انجمن ایالتی تبریز در نبودن مجلس شوری، خود را جانشین او گردانیده، و از همه جا آن‌را پذیرفته به‌راست داشتند. از این پس تبریز عنوان دیگری پیدا کرده، تنها در پی‌نگهداری خود نبوده، در پی آن نیز می‌بود که مشروطه را به‌ایران بازگرداند، و از چیرگی بیگانگان جلوگیرد و رشتهٔ کارهای کشور را در دست دارد..."[1]

این بود راه ستارخان! ولی راه فرقهٔ دموکرات نیز همین بود؟

چنان‌که دیدیم سران فرقهٔ دموکرات معتقد بودند که اگر مردم سایر نقاط ایران خود قیام کردند و مختاریت آذربایجان را نیز به‌رسمیت شناختند، به‌آنها کمک خواهند کرد. وگرنه از آنها دست شسته، راه خود را در پیش خواهند گرفت. در این مورد محمود هرمز مخبر ایران ما از تبریز می‌نویسد: "موقعی که من می‌خواستم از تهران حرکت کرده و به اینجا بیایم، برخی از آزادی‌خواهان و آذربایجانیهای مرکز به‌من می‌گفتند ما از شما می‌خواهیم در تبریز این نکته را تحقیق نمایید آیا آنها می‌خواهند آزادی را محدود نمایند و سدی بین آذربایجان و ایران بکشند یا نه و اگر ستمدیدگان و آزادی طلبان سایر نقاط ایران دست به‌سوی آنها دراز کنند به‌کمک ما خواهند آمد یا خیر. من این سئوال را مکرر در نزد سران فرقهٔ دموکرات آذربایجان طرح کردم.

یکی از اشخاص که طرف سئوال من بود دکتر سلام‌اله جاوید وزیر کشور آذربایجان بود." وی در جواب محدود کردن نهضت آزادی به آذربایجان گفت: "... فکر و تصمیم فعلی ما این است که کانون نهضت ایران یعنی آذربایجان را گرم و فروزان نگاه‌داریم و این سنگر اصلی را مستحکمتر سازیم ونیز می‌خواهیم به سایر برادران خود و جهانیان نشان بدهیم که اگر کار در دست ملت باشد قادر است آزادی را بدست بیاورد و رفاه جامعه را

۱: تاریخ مشروطه ایران، نوشتهٔ کسروی، جلد اول، صفحهٔ ۷۳۲.

تأمین نمایند.

اگر آزادی‌خواهان مرکز خیال کنند که ما قشون کشی کرده به‌تهران خواهیم رفت در اشتباهند و گمان نمی‌کنم این کار با وضع کنونی صورت بگیرد و یا فعلا" عملی شود. اما اگر آنها نیز خود را آماده ساخته و جنبش کنند ما بلافاصله به‌کمکشان خواهیم رفت."[1]

اما مردم ایران می‌خواستند که نهضت آذربایجان دست کمک و یاری به‌سوی آنان دراز کند تا آنها نیز بتوانند زنجیرهای اسارت را پاره کرده دست در دست آذربایجان به‌سوی آزادی و استقلال ملت ایران پیش روند. جهانگیر تفضلی مدیر ایران ما می‌نوشت: "... به‌نظر من تنها هنگامی نهضت آذربایجان به‌نفع ایران و استقلال و تمامیت ارضی میهن ما تمام خواهد شد که در کشور ما" همه جا آذربایجان" شود. باید قبول کرد که قدمهای تندی که هم میهنان آذربایجانی به‌واسطهٔ روح بلند آزادی‌خواهانهٔ خود و همچنین موقعیت جغرافیایی آذربایجان به‌سوی دموکراسی وترقی برداشته‌اند برگشتنی نیست..."[2] و اسماعیل پوروالی در مقاله‌ای تحت عنوان " یک شب با افسران آذربایجانی "می‌نوشت:

" ... این تنها آذربایجان نیست که باید آزاد شود و از قید رقیت و بندگی نجات یابد. باید به‌داد فارس هم رسید، دست کمک به‌جانب خراسان دراز کرد و خوزستان و کرمان را هم از بدبختی و بیچارگی نجات داد تا میهن محبوب ما ایران نجات یافته باشد. دیدگان هم‌میهنان خراسانی و فارسی وخوزستانی و کرمانی و اصفهانی و طهرانی اکنون به آذربایجان گرامی دوخته شده است.

شما دایرهٔ فعالیت خود را کوچک نکنید به‌فکر ایران باشید... به‌آزادی آذربایجان قانع نشوید... به‌همراهی دیگر برادران خود بشتابید..."[3] و روزنامهٔ کیهان در سرمقالهٔ خود پیامی به قلم نوشاد به پیشه‌وری فرستاد که قسمت‌هایی از آن‌را نقل می‌کنیم: " این پیامی را که من به‌شما می‌دهم، پیامی است که یک فرد ایرانی به‌یک فرد ایرانی... می‌دهد.

... آقای پیشه‌وری! باور کنید که قلب آزادی‌خواهان ایران با شماست. ولی به‌دو جهت نمی‌توانند از شما طرفداری کنند. یکی این که نهضت شما رنگ استقلال وجدایی از ایران دارد و از ترس این که متهم به‌خیانت به‌وطن گردند جرئت طرفداری از شما ندارند..."

" ... مانع دیگر آزادی‌خواهان از طرفداری شما این است که خودشان هم می‌ترسند این سنگی را که شماکار گذاشته‌اید پایه‌ای برای جدایی آذربایجان از ایران باشد.

... بیایید و از این دایرهٔ کوچکی که دور خود کشیده‌اید گام فراتر گذارید، این

۱: شهباز به جای ایران ما، شمارهٔ ۳۳، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۴، از مقالهٔ "تنور هنوز گرم است".
۲: شهباز به جای ایران ما، شمارهٔ ۱۱، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۹.
۳: نبرد به جای ایران ما، شمارهٔ ۱۲۶، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۲.

ممیزی که بین آذربایجان و سایر نقاط ایران کشیده‌اید از میان بردارید، شما بشوید ستارخان، بشوید خیابانی، بشوید کلنل محمدتقی خان، بشوید میرزاکوچک‌خان، بشوید حاجی سیدعبدالحسین لاری، بشوید آن چیزی که آتاتورک برای ترکیه و لنین برای روسیه بوده این نهضت را برای تمام ایران بخواهید.

اگر شما حرف تمام ایران‌را بزنید هرفرد ایرانی که در این دستگاه ظلم و ستم شرکتی و از این یغما نصیبی ندارد با شما همراه خواهد بود. آن رنجبر کرد، آن مظلوم لر، آن ستمدیدهٔ بلوچ، آن فقیر لخت و برهنهٔ فارس آن گرسنهٔ دردکشیدهٔ کرمانی و خراسانی و مازندرانی و خوزستانی با شما همصدا خواهد گشت. هیچ‌کس از این وضع راضی نیست. همه منتظرند که بیرقی بالا رود و دور آن جمع شوند. ولی مردم وطن و استقلال خود را بیش از آزادی وآسایش دوست می‌دارند و می‌ترسند که مخالفین شما راست بگویند و با تأیید شما مملکت خود را با دست خویش تجزیه کرده باشند...

... شما فراموش نکنید که در یک‌گوشه‌ای از مملکت ایران قرار گرفته‌اید، سایر شهرستانهای ایران با شما نیست، در آن شهرستانها توپ و تفنگ و تانک و زره‌پوش را برای مواجهه با شما مهیا داشته‌اند. دولت ایران، طبقهٔ متنفذ ایران به‌خون شما کمر بسته‌اند. در همان آذربایجان نیز دشمنان شما کم و کوچک نیستند...

شما اول باید حرفی بزنید و چیزی بخواهید که تمام ملت ایران با آن موافق و همراه باشد... دوم در همانجایی که فعلاً در دست شماست یک حکومتی درست کنید که نمونهٔ کاملی از دموکراسی و عدالت و مساوات و نظم و ترتیب باشد تا تمام ایرانیها چشم‌به‌راه شما گردند و منتظر باشند که بیایید وایشان را نجات دهید. شما نیز با اتکای به‌آن اصول و احساسات ملت ایران هرروز یک‌قدم جلوتر بگذارید تا به‌تمام ملت ایران برسید و خود را در آغوش‌ایشان‌که برای پذیرفتن شما باز کرده‌اند جای دهید..." [1]

پیشه‌وری در جواب این پیام نوشت: "... این‌را یکی از آزادی‌خواهان تهران می‌نویسد و این می‌رساند که آنها اشخاص بسیار عاجز و زبونی هستند و به‌اراده و قدرت خود اعتمادی ندارند و در انتظار نجات دهنده‌ای از خارج هستند و برای ملتی هیچ بدبختی بزرگتر از این نیست. [2]

"... کسانی که می‌خواهند رنگ و خاصیت ملی جنبش ما را تغییر دهند به خلع سلاح مردم ما می‌کوشند و ماسک آزادی‌خواهی آنها نمی‌تواند ما را اغفال کند... ما سوگند خورده‌ایم که مبارزهٔ ملی را تاپایان ادامه دهیم. مرگ هست بازگشت نیست." [3]

۱: کیهان، شمارهٔ ۸۶۳، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۲۶، از مقالهٔ "پیام به پیشه‌وری".

۲: به این ایراد پیشه‌وری، بزرگ علوی نمایندهٔ رهبر پاسخ درست و به جایی داده است: آقای پیشه‌وری ما در سرنیزه‌های حکومت نظامی مبارزه می‌کنیم ولی پشت شما به استالینگراد است. ارس به جای ایران ما، شمارهٔ ۹، مورخهٔ ۲۵/۱۰/۱۹، "ما در برابر فرقهٔ دموکرات...".

۳: آذربایجان، شمارهٔ ۱۰۹، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۴، "ئولمکوار دؤنمک یوخدور" (مرگ هست بازگشت نیست).

ولی اکثریت قاطع مردم آذربایجان خواهان آزادی تمام ایران بودند و جهت فداکاری و جنگ در این راه آمادگی داشتند. مخبر ایران ما می‌گوید، بزرگ علوی که با هیئت روزنامه‌نگاران در تبریز بود، در خیابان جلوی یک فدایی را که مسلسلی به‌دست و یک کلت آمریکایی به‌کمر داشت گرفته پرسید:

" ــ شما کجایی هستی و اسمتان چیست؟

ــ اسم من عبداله است و از اهالی سراب می‌باشم.

ــ چند سال داری و چه کاره هستی؟

ــ بیست سال دارم و مأمور کمیتهٔ فرقه دموکرات و فدایی هستم.

ــ برای چه تفنگ به‌دست گرفته‌ای؟

ــ بنا به‌دستور فرقهٔ دموکرات.

ــ آیا علت این‌را می‌دانید که چرا فرقه به‌شما دستور برداشتن سلاح را داده است؟

ــ بلی!

ــ ممکن است به‌ما هم بگویید؟

ــ در راه آزادی.

ــ حال که پادگان تسلیم شده است، مگر آزادی به‌دست نیاورده‌اید که هنوز هم تفنگ در دست دارید؟

ــ نه هنوز.

ــ چطور شما هنوز آزادی را به‌دست نیاورده‌اید؟

عبداله روبش را به‌من که گفته‌های طرفین را ترجمه می‌کردم نموده، گفت: به‌این آقا بگویید آزادی وقتی گرفته خواهد شد که ما با تفنگ‌های خود به قزوین ــ به تهران شما ــ حتی دورتر تا هندوستان برویم..." [1]

این هم مصاحبه با دکتر جهانشاهلو رئیس فرقه دموکرات زنجان:

" س ــ نظر اساسی شما از قیام چیست؟

" ج ــ با اتکاء به همیت و طرز تفکر مردم آذربایجان برای استخلاص ملت ایران و حفظ تمامیت و استقلال این کشور قیام شده است و تا آخرین فرد ملت ایران از زیرفشار یک مشت دزد و جانی خلاص نشود، اسلحه را به‌زمین نخواهیم گذاشت." [2]

و پوروالی مصاحبهٔ خودرا با کبیری چنین شرح می‌دهد: "... پس از آن که کبیری به‌وضع کشور اشاره کرد و گفت عقیدهٔ من این است که اول باید ایران را نجات داد و بعد به‌اصلاحات پرداخت... من معتقدم که رژیم فعلی محکوم به‌زوال است و ما نباید ساکت

۱: شهباز به جای ایران ما، شمارهٔ ۳۳، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۴.
۲: دنیای امروز، شمارهٔ مخصوص، تاریخ ۲۴/۱۰/۳.

بنشینیم و ساعات احتضار آن‌را تماشا کنیم. بلکه باید هرچه زودتر دست به‌کار شویم و کلک این رژیم مردنی را بکنیم... و یک رژیم نو و عملی در ایران برقرار سازیم..."[1]

نوروالی نوسه‌ء خود را با این حمله‌ء نرمغز به‌پایان می‌رساند: "چه خوب گفته است لنین... که رهبران آزادی اگر از دودلی وتردید هیئت حاکمه‌ء فاسد استفاده نکنند، بزرگترین خیانت را به طبقه‌ء کارگر و آزادی‌خواه کرده‌اند..."[2]

آیا آنچه در آذربایجان می‌گذشت آشوب معدودی ماجراجویان و اشرار بود یا یک نهضت واقعی؟

به‌این سئوال فرمانده‌ء لشگر آذربایجان سرتیپ درخشانی در مصاحبه با جهانگیر تفضلی چنین پاسخ گفته است: "این همه افراد فدایی و عضو فرقه‌ء دموکرات که همه آذربایجانی می‌باشند از چاله که درنیامده‌اند، لابد نهضتی هست."[3]

جواب سرگرد مستساری، فرمانده‌ء پادگان میاندوآب در مصاحبه با محمود هرمز چنین بوده است: "اینجا نهضتی است که می‌بینید و قوایی که مرتب به میاندوآب می‌رسد همه اهل آذربایجان هستندو غیر از آذربایجانیهای ترک زبان، عده‌ای زیاد ارمنی و آسوری گردهم می‌باشند.[4]

این رانیز بگویم که در خود پادگان و از سربازان من قریب ۱۵۰ نفر عضو فرقه‌ء دموکرات بودند." این هم نظر یک روحانی که از آذربایجان آمده: "سئوال از آقای حاجی سید مرتضی علم که اخیرا" از تبریز به تهران آمده: به‌نظر جنابعالی علت قضایای آذربایجان چیست؟ " جواب: خیال می‌کنم دیگر علت‌این‌امرامروزبرای همه روشن باشد. رویه‌ء سیاسی نامطلوب و سستی و اشتباهات متوالی دولت‌های گذشته که غالبا" آلت اغراض خصوصی شدند و عدم توجه به‌درخواستهای مشروع آذربایجان موجبات پیش‌آمدهای فعلی شده است."[5]

موری، سفیر کبیر آمریکا در ایران نیز در گزارش خود به‌وزارت امور خارجه آمریکا چنین می‌نویسد:

" مقامات رسمی ایران در تبریز اظهار می‌دارند که" فرقه‌ء دموکرات" تکیه‌گاه توده‌ای ندارد و به‌محض این‌که روسها حمایت خود را قطع کنند سقوط خواهد نمود.

کنسول ما و کنسول بریتانیا در تبریز تأکید می‌کنند که در صورت قطع حمایت روسیه

۱: شهباز به جای ایران ما، شماره‌ء ۴۲ مورخه‌ء ۲۴/۱۱/۱۶.
۲: شهباز به جای ایران ما، شماره‌ء ۴۲ مورخه‌ء ۲۴/۱۱/۱۶.
۳: نبرد به جای ایران ما، شماره‌ء ۱۲۵ مورخه‌ء ۲۴/۹/۳۰، اخبار مهم آذربایجان.
۴: نبرد به جای ایران ما، شماره‌ء ۱۲۵، مورخه‌ء ۲۴/۹/۳۰، اخبار مهم آذربایجان.
۵: شهباز، شماره‌ء ۳۲، مورخه‌ء ۲۴/۱۱/۳، نظر یک روحانی آذربایجانی.

احتمالا " جنبش سقوط خواهد کرد. اما در عین حال معتقدند که در آذربایجان نسبت به جنبش دموکراتها علاقه و همدردی عمومی عمیقی وجود دارد و مردم آذربایجان از حکومت تهران عمیقا " نفرت دارند. "[1]

روزنامهٔ جبهه ارگان حزب ایران نیز عقیده داشت که: " ... نهضت آذربایجان یک انقلاب ماجراجویی نیست که امروز اغلب جراید مرکز آن را زیرلفافهٔ تملق‌آمیز شعر و چکامه سرایی حق تشریح می‌کنند، نهضت آذربایجان مقدمهٔ یک نهضت ملی است که مورد تصدیق مردم تیزبینی است که بدبختی را می‌بینند و راه علاجی جز این نمی‌بینند... آذربایجانی‌در همه مورد پیشوا و پیشقدم است و دیگران مرید... "[2]

و روزنامهٔ ایران ما نوشت: " موضوع آذربایجان و نهضتی که امروز در آنجا بوجود آمده و پاگرفته موضوعی است که در تاریخ ایران یک فصل برجسته‌یی را تشکیل خواهد داد. مخالفین این نهضت و اعضای هیئت حاکمه و عناصر ارتجاعی هرچه می‌خواهند بگویند و هرکار که می‌خواهند بکنند ولی‌تاریخ این حقیقت را انکار نخواهد کرد که نهضت امروزی آذربایجان یک نهضت پرافتخاری است که هرقدر هم که نواقص و یا معایبی داشته باشد، باز برای آسایش و خوشبختی طبقات محروم و بدبخت‌ملت ایران، و برای نزدیک کردن اجتماع ایران به‌آزادی و استقلال واقعی و به تمدن و بشریت کنونی نقش عمده‌ای را دارا خواهد شد... "[3]

بدین ترتیب مدعیانی را که می‌گفتند: " قیام آذربایجان آشوب ۲۰۰ ــ ۳۰۰ نفر مهاجر قفقازی است "، جز رسوایی راهی نیست.

اکثریت مردم آذربایجان برای واژگون ساختن استبداد و ارتجاع و بسط آزادی و دموکراسی در آذربایجان و سراسر ایران مردانه بپا خاسته بودند و اگر نهضت آنان‌را به‌بیراهه کشاندند و خلق را دست بسته به‌دژخیمان ارتجاع تسلیم نمودند، این امر در اصالت نهضت کوچکترین خدشه و خللی وارد نمی‌سازد.

کنفرانس مسکو

پیش از شروع بحث دربارهٔ کنفرانس مسکو یک‌بار دیگر مسئلهٔ تخلیهٔ ایران را از نیروهای متفقین، بررسی می‌کنیم: برابر فصل پنجم پیمان اتحادی که بین دولت ایران و دولتهای انگلیس و شوروی در تاریخ نهم بهمن ماه سال ۱۳۲۰ (۲۹ ژانویه ۱۹۴۲) منعقد شد، مقرر گردید " پس از آن که کلیهٔ مخاصمه مابین دول متحده (روس و انگلیس) با دولت آلمان و شرکای آن به‌موجب یک یا چند قرارداد متارکهٔ جنگ متوقف شد، دول

۱: اسناد سیاسی وزارت خارجه امریکا، متن انگلیسی، صفحهٔ ۴۶۵، تهران ۲۸ نوامبر ۱۹۴۵.
۲: جبهه، شمارهٔ ۴۳، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۳ " آذربایجان کانون آتش زرتشت " به قلم ح. ـ انصاری خلخالی.
۳: ایران ما، شمارهٔ ۴۶۷، ۲۴/۹/۲۹ از مقالهٔ " ای آذربایجان ! ای دموکراسی آذربایجان ! " نوشتهٔ محمود تفضلی.

متحده در مدتی که زیاده از شش ماه نباشد قوای خود را از خاک ایران بیرون خواهند برد و اگر پیمان صلح مابین آنها بسته شود دولتین قبل از شش‌ماه بعد از متارکه باید بلافاصله قوای خود را بیرون خواهند برد. مقصود از شرکای دولت آلمان، هردولت دیگری است که اکنون یا درآینده با یکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد."

اعلامیهٔ کنفرانس تهران نیز که در نهم آذرماه سال ۱۳۲۲ از طرف سه دولت آمریکا، انگلستان و شوروی منتشر شد حاکی بود که "دولت‌های کشور متحدهٔ امریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحدهٔ انگلستان در حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران با دولت ایران اتفاق نظر دارند و به‌مشارکت ایران با سایر ملل صلح‌دوست" در برقراری صلح بین‌المللی و امنیت و سعادت بعد از جنگ برطبق اصول منشور آتلانتیک که مورد قبول هر چهار دولت است استظهار دارند" پس از شکست آلمان، در تیرماه سال ۱۳۲۴ خبرگزاری نیویورک خبر داد: "چرچیل به‌دولت شوروی پیشنهاد کرده است که متفقین قوای خود را از ایران خارج نمایند، ولی دولت شوروی هنوز پاسخی نداده است."

روزنامهٔ کیهان ضمن نقل این خبر نوشت "روسها ازاین می‌ترسند که اگر نیروی هردو طرف از ایران بیرون رفت، نفوذ و اراده حریف جنوبی ایشان با کلاه و قبای ایرانی بر سریر حکومت بنشیند و مثل دورهٔ گذشته مصالح ایشان‌را لگدکوب کند."[1]

سپس مسئله ایران در پوتسدام مطرح شد. ولی فقط به‌این نتیجه رسید که قوای متفقین شهر تهران را تخلیه نمایند و در موضوع تخلیهٔ سراسر کشور توافقی حاصل نشد.

کنفرانس وزیران پنج دولت در لندن که در اواخر شهریور ماه سال ۱۳۲۴ تشکیل گردید نیز نتوانست تصمیمی دراین باره بگیرد. خبرگزاری فرانسه خبر ذیل را از کنفرانس لندن مخابره کرد: "... انگلیس‌ها حاضرند که از ماه دسامبر قوای خود را از ایران خارج کنند.

لیکن روسها ترجیح می‌دهند که نیروی خود را تا آخرین فرصت که در مارس ۱۹۴۶ (اسفندماه ۱۳۲۴) منقضی می‌گردد در ایران نگاه‌دارند."[2]

پس از پایان کنفرانس وزرای خارجه در لندن، نامه‌هایی بین بوین وزیر خارجه انگلیس و مولوتف وزیر خارجه شوروی مبادله شد که مضمون آنها را بوین چنین شرح داد: "پس از انعقاد کنفرانس وزرای خارجه، راجع به تخلیهٔ ایران نامه‌ای به مسیو مولوتف نوشتم که دولتین موافقت کنند تا آخر سال جاری (۱۹۴۵) قوای خودشان‌را از ایران بیرون برند، جز خوزستان که منطقهٔ نفت‌خیز انگلستان است و آذربایجان، که در انقضای موعد این منظور را عملی سازند.

۱: کیهان شمارهٔ ۷۱۷، ۲۴/۴/۲۷ سرمقاله "آیا روسها برای تخلیه حاضر هستند؟"
۲: اطلاعات، شمارهٔ ۵۸۶۴، مورخهٔ ۲۴/۷/۱.

مسیو مولوتف در پاسخ اظهار داشت که موضوع از لحاظ تصمیم کنفرانس پوتسدام، یعنی تخلیهٔ تهران عملی شده ولی راجع به‌کلیهٔ موضوع، خوب است قضیه در موقع مقرر مطرح شود.

بعد بوین نامهٔ دیگری به مولوتف نوشته و تذکر داده که جریان احوال را به‌اطلاع همکارانم رسانیدم و موافقت حاصل شد که در ۲ مارس ۱۹۴۶ (۱۱ اسفند ماه ۱۳۲۴) تخلیه عملی شود. مسیو مولوتف در آخرین نامه اظهار داشته، از این‌که نامهٔ مورخهٔ ۲۰ سپتامبر مورد رضایت جناب‌عالی واقع شده مسرورم. از شما خواهش می‌کنم در نظر داشته باشید که دولت شوروی به‌انجام تعهدات خود اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌دهد." [۱]

دولت آمریکا که به‌علت نداشتن قرارداد اقامت نیروهایش در ایران، مورد انتقاد و اعتراض مردم و مطبوعات بود، در مهرماه سال ۱۳۲۴ اعلامیه‌ای از طرف سفارت خود در تهران به‌شرح ذیل صادر کرد: "نیروی آمریکا در اواخر ۱۹۴۲ با موافقت صریح نخست‌وزیر وقت جناب آقای قوام‌السلطنه وارد ایران شد... دولت آمریکا مکرراً تمایل خود را به‌ادامهٔ مذاکرات دربارهٔ انعقاد قرارداد راجع به‌موقعیت نیروهای آمریکا در ایران به‌دولت ایران اعلام کرده ولی دولت ایران مسامحه نموده است. لذا مسئولیت فقدان قرارداد، به‌عهدهٔ خود دولت ایران است." [۲]

ضمناً" اعلام داشت که نیروهای نظامیش بلافاصله ایران‌را تخلیه خواهند کرد و تا اول ژانویه ۱۹۴۶ نیروهای خود را ازایران بیرون برد.

کنفرانس مسکو روز ۲۵ آذرماه سال ۱۳۲۴ با شرکت بوین، برنس وزیر خارجه آمریکا و مولوتف تشکیل و در پنجم دی‌ماه همان سال کارخود را پایان داد. (۱۶ ــ ۲۶ دسامبر ۱۹۴۵)

به‌این کنفرانس سرریدر بولارد سفیر کبیر انگلیس در ایران و جان د. جرنگان دبیر دوم سفارت امریکا در ایران نیزدعوت شدند که نشان می‌داد مسئلهٔ ایران و موضوع آذربایجان در آن کنفرانس طرح خواهد شد.

مقارن تشکیل کنفرانس رادیوی بی. بی. سی (لندن) که همیشه از دموکراتها و حکومت ملی آذربایجان به‌عنوان "عناصر ماجراجو و بیگانه و شورشی..." یاد می‌کرد، لحن خود را تغییر داده، از فساد حکومت مرکزی و عدم توجه به‌شکایات و خواسته‌های مشروع مردم آذربایجان سخن به‌میان آورد. [۳]

بوین جهت حل مسئله ایران، در کنفرانس مسکو پیشنهاد کرد که یک کمیتهٔ سه‌نفری از نمایندگان آمریکا، شوروی و انگلستان تشکیل و به‌تهران فرستاده شود تا اوضاع ایران‌را

۱: ارس به جای ایران ما، شمارهٔ ۱۳۱، مورخهٔ ۲۴/۷/۲۰.
۲: اطلاعات، شمارهٔ ۵۸۷۰، مورخهٔ ۲۴/۷/۸، اعلامیه سفارت امریکا.
۳: کیهان، شمارهٔ ۸۴۱، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۱.

عموماً و آذربایجان را خصوصاً" رسیدگی نماید. وی ضمناً" به تأسیس حکومت‌های خود‌مختار محلی نیز اشاره کرد تا بدین‌وسیله "بتوان بین منافع دولت شوروی در آذربایجان و نیز حاکمیت ایران به‌مصالحه‌ای رسید.[1]

مستر بوین در این باره اظهار داشت: "در حقیقت قانون اساسی ایران هرگز به‌موقع اجرا گذاشته نشده است و به‌موجب این قانون امور هریک از استانهای ایران باید به‌دست اهالی آن استان داده شود. سپس کلیهٔ استانهای مزبور تحت ادارهٔ حکومت مرکزی باشد و بدین‌طریق ایران به‌شکل یک حکومت متحده درمی‌آید. لذا ما پیشنهاد کردیم کمیسیونی از سه دولت بزرگ تشکیل شود و برای رسیدگی به‌این موضوع و ایجاد راه‌حلی برای آن به ایران اعزام گردد و برنامهٔ کمیسیون مزبور را نیز من مطرح نموده و خیلی مایل بودم تصویب شود، ولی دولت ایران این پیشنهاد را رد کرد..."[2]

دولت شوروی ابتدا با این پیشنهاد موافق بود ولی آخرسر آن‌را رد کرد. پس از پایان کنفرانس بوین گفت: با وجود عدم توافق دربارهٔ این پیشنهاد انگلستان هنوز به‌رأی خود باقی است و مذاکرات از مجاری عادی دیپلوماتیک ادامه خواهد یافت.

در آن زمان دولت‌های انگلیس و آمریکا پیشنهاد بوین را بهترین پیشنهاد جهت حفظ منافع نفتی و جلوگیری از برخورد با شوروی می‌شمردند و بعلاوه حاضر نبودند که بر سر این امتیاز، جنگ دیگری را متحمل شوند. چنان‌که به‌نوشتهٔ سرلشگر حسن ارفع رئیس ستاد ارتش وقت "سرریدر بولارد صریحاً" اعلام داشت که دولت‌های انگلیس و آمریکا، بر سر مسئله ایران حاضر به‌جنگ با شوروی نمی‌باشند."[3]

ولی دولت شوروی بسادگی حاضر به تخلیهٔ ایران نبود. در این‌باره برنس وزیر خارجه آمریکا، در کتاب خود به‌نام "گفتار صریح" جواب استالین را به‌وی راجع به تخلیهٔ ایران چنین نقل می‌کند: ... معادن نفت باکو واقع در جنوب شوروی نزدیک مرز بوده و مسئله خصوصی را ایجاد کرده است. این معادن را باید در مقابل احتمال خرابکاری خصمانه‌ای که از طرف ایران ابراز شود حفظ نمود و هیچ اعتمادی هم به‌دولت ایران نمی‌توان داشت. ممکن است خرابکارانی به‌معادن باکو اعزام شوند که‌معادن مزبور را آتش بزنند و چون دولت شوروی به‌موجب پیمان منعقده حق دارد که ارتش خود را تا پانزدهم مارس در ایران نگاه‌دارد، لذا میل ندارد که قبل از آن تاریخ ایران را تخلیه کند و در آن تاریخ نیز باید وضع را بررسی نمود و ملاحظه کرد که ممکن است سربازان شوروی را از ایران خارج نمود یا نه. تصمیم راجع به‌این موضوع موکول به رویه و رفتار دولت ایران خواهد بود. وی نیز متذکر شد که پیمان ۱۹۲۱ بین شوروی و ایران به‌دولت شوروی حق می‌دهد که

۱. لوموند، دوم ژانویهٔ ۱۹۴۶.
۲. ایران ما، شمارهٔ ۴۷۱، مورخهٔ ۲۴/۱۲/۵، سرمقاله.
۳. خاطرات سرلشگر ارفع متن انگلیسی، صفحهٔ ۳۴۹.

هرگاه احتمال خطری از منبع خارجی متوجه روسیهٔ شوروی شود ، ارتش خود را به‌شمال ایران اعزام دارد . . .

" . . . من اظهار امیدواری کردم که هیچ اقدامی در ایران نشود که تولید اختلافی بین ما و شوروی بنماید . در جواب من استالین گفت : ما کاری نخواهیم کرد که صورت شما گلگون گردد . "[1]

پس از پایان کنفرانس مسکو ، سرریدر بولاردسفیر کبیر انگلیس در تهران ، به‌امید این که موافقت دولت ایران‌با پیشنهاد وی ، دولت شوروی را تشویق به قبول آن خواهد ساخت ، به معیت والاس موری سفیر کبیر امریکا در ایران پیشنهاد مزبور را تسلیم دولت حکیمی کرده قبول آن‌را خواستار شد .

مواد اساسی پیشنهاد مزبور به‌قرار ذیل بود :

۱ ــ کمیسیون نامبرده برای شروع به امر ، این موضوع را در مدنظر قرار دهد که در طی مدت اقامت قشون متفقین در ایران ، تشکیلات اقتصادی و تشکیلات اداری دولتی دچار اختلال گردیده و اشکالاتی فیمابین‌دولت مرکزی و اهالی بعضی از ایالات رخ داده است . سه دولت نامبرده تصدیق می‌نمایند که ممکن است مسئولیت این وضعیت تا حدودی متوجه آنان باشد و بنابراین باید سعی نمایند که با دولت ایران در تجدید استقرار اوضاع عادی بنحوی‌که مورد رضایت کلیهٔ عناصر مختلفهٔ اهالی مملکت باشد و نیز در حفظ روابط دوستانه با سایر ممالک مساعدت کنند .

۴ ــ از لحاظ حل و فصل اشکالات موجوده بین دولت مرکزی ایران و بعضی از ایالات کشور ، کمیسیون در تأسیس انجمن‌های ایالتی و ولایتی طبق مقررات قانون مشروطیت ایران به‌آن دولت مشورت داده و کمک خواهد نمود .

۵ ــ توصیه‌های کمیسیون (که قبل از پیشنهاد به‌دولت ایران باید مورد تصویب سه دولت واقع شود) باید شامل کلیهٔ کشور ایران به‌انضمام آذربایجان بوده باشد .

۶ ــ قوانین موجوده که مقررات مربوط به مشروطیت را (در باب انجمن‌های ایالتی و ولایتی) تشریح و تفصیل می‌نماید باید مأخذ و مبداء قرار گیرد . لکن کمیسیون اصلاحاتی را که مخصوصا" در قسمت انتخابات انجمن‌های محلی و اختیارات و وظایف انجمن‌های مزبور و طریقهٔ مربوط به‌تدارک وجوه جهت آن انجمن‌ها به‌نظر لازم می‌رسد توصیه خواهد نمود .

۷ ــ کمیسیون نیز توصیه‌هایی در باب استعمال زبانهای اقلیت از قبیل عربی ، ترکی و کردی بطور آزاد جهت تعلیم و منظورهای دیگر خواهد نمود .

۹ ــ سه دولت نامبرده مساعی کامل خود را به‌کار خواهند برد که دولت ایران را

۱: نقل ازکتاب پنجاه سال نفت ایران ، نگارش مصطفی‌فاتح ، صفحهٔ ۳۶۹ .

مقاعد سازد که توصیه‌هایی را که از طرف کمیسیون به‌عمل می‌آید به‌صورت قانونی درآورده و آنها را به‌موقع اجرا گذارند.

۱۱ ــ اولین انتخابات ایالتی و ولایتی باید تحت نظر کمیسیون انجام گیرد.»[1]

دولت حکیمی در خفا با سفیران آمریکا و انگلیس وارد مذاکره شده و حتی نظر موافق خود را با اساس پیشنهاد، به‌وسیلهٔ دادن پیشنهادهای اصلاحی اعلام نموده بود.

یکی از اصلاحات پیشنهادی دولت ایران این بود که دونفر هم به‌نمایندگی ایران در کمیسیون سه‌گانه شرکت نمایند. مقایسهٔ این کمیسیون با «کمیسیون مختلط پنج نفری» که در جنگ جهانی اول بنا به‌درخواست دولت‌های انگلیس و روس تشکیل گردید، نشان می‌دهد که صلاحیت کمیسیون مختلط فقط در نظارت به امور مالی کشور محدود می‌شد. حال آنکه اختیارات کمیسیون سه‌گانه نامحدود بود. بعلاوه در کمیسیون مختلط پنج نفری ایران سه نفر نماینده داشت و از این طریق دولتهای انگلیس و روس می‌خواستند به‌مردم بفهمانند که در کمیسیون اکثریت با ایرانیان است. در صورتی که با قبول پیشنهاد دولت حکیمی، در کمیسیون سه‌گانه نمایندگان ایران در اقلیت قرار می‌گرفتند. درهرحال مردم ایران خبر مربوط به کمیسیون سه‌گانه را اولین بار در تاریخ ۲۵ دی‌ماه سال ۱۳۲۴ (۱۵ ژانویه ۱۹۴۶) از رادیوی بی. بی. سی (لندن) شنیدند. زیرا دولت حکیمی اقدامات خود را در پردهٔ اسرار نگه می‌داشت و مردم کشور را در جریان نمی‌گذاشت.

اعلام این خبر از طرف رادیوی لندن سبب گردید که عده‌ای از نمایندگان مجلس به‌زعامت دکتر مصدق دولت را در فشار گذاشته خواهان توضیحات شدند و درنتیجهٔ پافشاری آنها حکیمی نخست‌وزیر با حضور نمایندگان جلسه‌ای در وزارت خارجه تشکیل داده متن فارسی پیشنهاد را که نمایندگان آمریکا و انگلیس امضاء نکرده بودند و در آن از طرف دولت ایران اصلاحاتی شده بود، به‌استحضار حضار رسانید و در جواب سئوال دکتر مصدق مبنی‌براین‌که اگر مخالفند چگونه پیشنهاد اصلاحی را داده‌اند و اگر دولتهای پیشنهاد دهنده با اصلاحات شما موافقت کنند چگونه می‌توانند مخالفت نمایند، پس خوب است شما استعفا بدهید و این مخالفت را دولتی که‌بعداز شما می‌آید بنماید، چنین جواب داد: «هروقت شما از نمایندگی مجلس استعفا نمودید من‌هم از نخست‌وزیری استعفا خواهم کرد.»[2]

روز نوزدهم دی‌ماه دکتر مصدق در جلسهٔ علنی مجلس در مخالفت با کمیسیون سه‌گانه و رفتار دولت حکیمی نطقی ایراد نموده اظهار داشت: «... از این که دولت اتحاد جماهیر شوروی با این پیشنهاد موافقت ننموده ملت سپاسگزار است و آن‌روزی که سه‌دولت با هم متفق شوند کار ما تمام است.» و از دولت حکیمی خواست که استعفا دهد تا دولت بی‌طرفی روی کار آید و چنانچه از مذاکرات توفیقی حاصل نشد، مسئله را در سازمان

۱. کتاب سیاست موازنهٔ منفی، جلد دوم، صفحات ۲۳۹ ــ ۲۴۰.
۲: کتاب سیاست موازنهٔ منفی، جلد دوم، صفحهٔ ۲۴۱.

ملل متفق مطرح نماید.[1]

فرقهٔ دموکرات آذربایجان دربارهٔ کمیسیون سه‌گانه سکوت کرد ولی حزب تودهٔ ایران با آن مخالفت ورزید و روزنامهٔ مردم ارگان آن حزب تحت عنوان " ما و کمیسیون سه‌جانبه" چنین نوشت: "... *ما بدون پرده آشکار می‌گوییم که در هر دو صورت تشکیل چنین کمیسیونی برخلاف منافع و مصالح ملت ایران بوده و حق حاکمیت ملت ایران را ضایع و زحماتی را که ملت زجردیدهٔ ایران در راه هدف مشترک پیروزی ملل متفق متحمل شده است هبا و هدر خواهد ساخت...*

ما با کمال صراحت اعلام می‌داریم که موافقت با چنین کمیسیونی ملت ایران را به‌درجهٔ یک ملت مستعمره یا تحت قیمومیت تنزل خواهد داد و برای ما سرشکستگی بار خواهد آورد..

ما با صدای رسا فریاد می‌کنیم که ملت ایران به‌هیچ دولت خارجی اجازه نخواهد داد برای او قیمومیت کند و تکلیف معین نماید.[2]

بالاخره دراثر مخالفت اکثریت مردم ایران و نمایندگان واقعی ملت ازیک طرف و عدم توافق دولت شوروی از طرف دیگر، پیشنهاد کمیسیون سه‌گانهٔ بوین به‌مرحلهٔ اجرا درنیامد، وگرنه چنانچه مخالفتی به‌عمل نمی‌آمد، دولت حکیمی بنا به‌توصیهٔ انگلستان، طرح قیمومیت ایران را می‌پذیرفت.

فرقهٔ دموکرات کردستان (کومله) و خودمختاری کردستان

فرقهٔ دموکرات کردستان که چندی پس از فرقهٔ دموکرات آذربایجان تشکیل یافت، اوایل آبان‌ماه سال ۱۳۲۴ نخستین کنگرهٔ خودرا در شهر مهاباد منعقد ساخت.

به‌لحاظ مشابهت فراوانی که بین خواسته‌ها و اقدامات فرقهٔ دموکرات آذربایجان و فرقهٔ دموکرات کردستان وجود دارد ما در توضیح خواسته‌های آن فرقه فقط به مصاحبهٔ محمود هرمز با قاضی محمد در مهاباد اکتفا می‌کنیم:

" س ــ مرام فرقهٔ دموکرات کردستان چیست و آیا شما هم مانند فرقهٔ دموکرات آذربایجان طالب خودمختاری داخلی می‌باشید یا نه؟

ج ــ چهار سال است که خودمختاری در اینجا اجرا می‌شود و این امر را ما مدتهاست که انجام داده‌ایم مرام ما همان است که در بیانیهٔ حزب دموکرات کردستان مندرج است و من یک نسخهٔ آن‌را به‌شما می‌دهم. بطوری‌که ملاحظه می‌کنید منظور ما عبارت از اینهاست:

۱ ــ ملت کرد در داخل ایران در ادارهٔ امور محل، خودمختار و آزاد باشد و در حدود دولت ایران خودمختاری ملت کرد را به‌دست گیرد.

۱: کتاب سیاست موازنهٔ منفی، جلد دوم، صفحات ۲۲۳ــ ۲۲۷.
۲: مردم شمارهٔ مخصوص، شمارهٔ ۱۳، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۱۸ " ما و کمیسیون سه جانبه".

۲ ـ با زبان کردی خود بتواند تحصیل بکند و امور دوایر با همان زبان کردی اداره شود .

۳ ـ انجمن ولایتی کردستان طبق قانون اساسی به‌فوریت انتخاب شده در تمام کارهای اجتماعی و دولتی نظارت و سرکشی بکنند .

۴ ـ مأمورین دولت باید قطعاً " از اهل محل باشند .

۵ ـ به‌وسیلهٔ یک قانون کلی ما بین رعیت و ارباب سازش به‌عمل آید و آتیهٔ هردو تأمین بشود .

۶ ـ مخصوصاً " حزب دموکرات کردستان سعی خواهد کرد که ما بین مردم آذربایجان و اقوامی که در آذربایجان زندگی می‌کنند (آسوری ، ارمنی و غیره) در مبارزهٔ وحدت و برادری کامل برقرار گردد .

۷ ـ حزب دموکرات کردستان به‌واسطهٔ استفاده از منابع طبیعی سرشار کردستان وترقی امور کشاورزی و بازرگانی و توسعهٔ امور فرهنگی و بهداشتی برای رفاه و سعادت میهن خود کوشش می‌نماید .

س ـ فرقهٔ دموکرات ادارهٔ امورخود را چگونه انجام می‌دهد و خودمختاری که می‌فرمایید چهار سال است عملی گردیده به‌چه نحو بوده است؟

ح ـ موقعی که خواستیم خودمختاری را در کردستان عملی کنیم انتخاباتی نمودیم ، از نواحی کردستان نمایندگان به‌مهاباد آمدند . نمایندگان مذکور هیئتی را برای ادارهٔ امور کردستان و ایجاد ارتباط با دولت مرکزی ایران انتخاب نمودند که این هیئت به‌نام " هیئت رئیسهٔ ملی " موسوم گردید . فعلاً " این هیئت که ریاست آن با خود اینجانب است امور کردستان را اداره می‌کند .

س ـ فرمودید شما خواهان خودمختاری کردستان می‌باشید با این وصف اعزام نماینده به مجلس شورای آذربایجان از چه نظر بوده است؟

ح ـ چون مرام و مقصود فرقهٔ دموکرات آذربایجان با فرقهٔ دموکرات کردستان نزدیک است و تقریباً " یکی است و در این مبارزه وحدت بین این دوفرقه موجود است ، اعزام نماینده به مجلس ملی آذربایجان هم فقط برای این است که همکاری بیشتری کرده باشیم والا منظور از این‌کار ضمیمه کردن این دو قسمت به‌همدیگر نیست .

س ـ اگر وحدت کاملی بین فرقهٔ دموکرات آذربایجان با فرقهٔ دموکرات کردستان وجود دارد پس چگونه فرقهٔ آذربایجان هیئت وزرایی تعیین کرده ولی شما چنین کاری ننموده‌اید ؟

ح ـ هیئت ملی کردستان در حقیقت همان هیئت وزراء آذربایجان است . " [1]

۱ : مردم ، شمارهٔ مخصوص ، شمارهٔ ۷ ، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۱۱ ، نقل از شهباز .

تقاضاهای فرقهٔ دموکرات کردستان بین کردهای عراق و ترکیه نیز مورد پشتیبانی قرار گرفت. چنان‌که در آبان‌ماه همان‌سال ملامصطفی بارزانی با نزدیک به سه‌هزار مرد جنگی از عراق وارد ایران گردیده و به فرقهٔ دموکرات کردستان پیوست.

روز ۲۴ آذرماه سال ۱۳۲۴ (۱۵ دسامبر ۱۹۴۵) قاضی محمد طی تظاهرات وسیعی، تشکیل حکومت کردستان را رسماً اعلام نمود و دوم بهمن ماه همان‌سال (۲۲ ژانویهٔ ۱۹۴۶) مجلس ملی کردستان منعقد و قاضی محمد را به‌سمت صدر حکومت ملی انتخاب نمود. ضمناً حسین سیف قاضی به‌سمت وزیر جنگ منصوب گردید و ملامصطفی بارزانی و عمرخان شکاک و عدهٔ دیگری از رؤسای قبایل کرد به‌مقام ژنرالی نایل آمده‌در رأس نیروهای مسلح کرد قرار گرفتند.

تشکیل حکومت ملی کردستان نیز مانند حکومت ملی آذربایجان متعاقب ملاقات قاضی محمد با میرجعفر باقراوف در باکو وبا مساعدت و پشتیبانی مادی و معنوی دولت شوروی انجام پذیرفت.

آذربایجان در نخستین ماههای استقرار حکومت ملی

فرقهٔ دموکرات آذربایجان پس از استقرار حکومت ملی به انجام دو وظیفهٔ اساسی همت گماشت:

۱ ـ تحکیم سازمانهای فرقه در شهرها و دهات و تربیت کادرهای حربی و دولتی که کمبود آن بشدت احساس می‌گردید و تشریح و توضیح خواسته‌های فرقه و حکومت ملی به‌اعضای فرقه و کلیهٔ مردم آذربایجان جهت پیشبرد صحیح و موفقیت آمیز اصلاحات.

۲ ـ تشکیل قشون خلق آذربایجان برای دفاع از حکومت ملی.

آگهی مربوط به استخدام داوطلبان خدمت در صفوف قشون خلق در تاریخ ۲۴/۹/۲۷ انتشار یافت و شرایط استخدام عبارت بود از: داشتن سن بالاتر از ۲۲ سال و کمتر از ۴۵ سال ـ عدم اعتیاد به الکل و افیون ـ داشتن شناسنامه و دادن تقاضای کتبی به داوطلبانی که با شرایط فوق پذیرفته می‌شدند، علاوه برخوراک، لباس و منزل مجانی، ماهیانه ۱۵۰ ریال نیز حقوق داده می‌شد.[1] در آن روزها، روزنامهٔ آذربایجان هنوز از نجات سراسر ایران صحبت می‌کرد و می‌نوشت: "... وطن در انتظار اقدام اولاد خلف آذربایجان است که هرچه زودتر به‌یاری برادران دیگرشان یعنی گیلانیها، مازندرانیها، خوزستانی‌ها، بالاخره تمام ایران بشتابند و با سرنیزه ارتجاع را از ایران بیرون بریزند..."[2]

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۸۰، مورخهٔ ۲۴/۹/۲۷.
۲: آذربایجان، شمارهٔ ۸۳، مورخهٔ ۲۴/۹/۳۰.

روز ششم بهمن ماه، مقارن انتخاب احمد قوام (قوام‌السلطنه) به نخست‌وزیری دولت مرکزی، پیشه‌وری در گزارش خود به جلسهٔ عمومی کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ دموکرات اظهار داشت:

"... وظیفهٔ دسته‌های فداییان پایان پذیرفته است، لذا تعدادی از آنها به سازمان شهربانی وارد خواهند شد... ما ژاندارمری را که تشکیلاتی غلط و علیه آزادی بود لغو کردیم ... زیرا در یک کشور قانونی حفظ امنیت داخلی به‌عهدهٔ وزارت کشور است و مأمورین شهربانی و ژاندارمری ضابطین دادگستری هستند. حال آن‌که در کشور ما، ژاندارمری تابع وزارت جنگ است و یا مستقیماً" تابع ارادهٔ دیکتاتور می‌باشد و نیات فاسد اورا به‌موقع اجرا می‌گذارد. لذا ما به‌جای آن، سازمان انتظامی دیگری که شعبه‌ای از وزارت کشور است تشکیل می‌دهیم تا برقراری امنیت را در دهات به‌عهده گیرد. به‌همین منظور عده‌ای از فداییان به‌وزارت کشور استخدام خواهند شد و مابقی یا وارد قشون خواهند گردید و یا به‌سرکار خود بازخواهند گشت.

... ما باید برای دفاع از کشورمان قشون منظم ملی تشکیل دهیم..."[1]

هجدهم بهمن‌ماه، حکومت ملی در اجرای تصمیم مجلس ملی، به تشکیل قشون خلق آذربایجان اقدام نمود. و روز نوزدهم بهمن ماه، فرمان شمارهٔ یک وزارت قشون خلق مشمولین را به‌خدمت نظام وظیفه احضار کرد. پیشه‌وری به‌مناسبت تشکیل قشون ملی تحت عنوان " به‌همهٔ مردم ـ به‌همهٔ مردم ـ به‌همهٔ مردم" چنین نوشت: "... هموطنان عزیز! ... آزادی و حق به‌دست آمده را باید نگه‌داشت. ... دشمنان آزادی بسادگی ما را به‌حال خودرها نخواهند کرد.

آنها پس از این‌که از تبلیغات خائنانه و زدوبندهای دیپلوماتیک خود در خارج مأیوس شدند، خواهند کوشید که با توپ و تفنگ و هواپیما مردم را به‌زانو درآورده آنان‌را به اسارت افکنند... هیچ‌وقت نباید این‌را فراموش کرد... زندگی می‌خواهی آمادهٔ مرگ باش!

... آزادی را فقط به‌نیروی قشون منظم و مسلح می‌توان حفظ کرد... لذا فرقه و دولت، تمام آذربایجانیانی را که قادر به برداشتن اسلحه می‌باشند به صفوف قشون خلق دعوت می‌کنند.

... زمان اجرای قانون تشکیل قشون ملی که مجلس ملی ما آن‌را تصویب کرده هم اکنون فرا رسیده است."[2]

و چند روز بعد در ادارهٔ نظام وظیفه گفت: "... ما باید توپ، تفنگ، هواپیما و

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۱۱۰، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۷.
۲: آذربایجان، شمارهٔ ۱۲۰، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۱۸.

هر نوع اسلحه داشته باشیم. ما فرش زیرپایمان را فروخته تانک، توپ و هواپیما خواهیم خرید..."[1]

بدین ترتیب قشون خلق آذربایجان ایجاد گردید، قشونی که استخوان‌بندی آن‌را افسران آزادی‌خواهی که به نهضت آذربایجان پیوسته بودند، تشکیل می‌دادند.

قشون خلق به‌جز سلاح هایی که پس از تسلیم لشگر ۳ تبریز ولشگر۴رضاییه و تیپهای اردبیل و خوی به‌دست حکومت ملی افتاد، اکثرا" با سلاحهای سبک مجهز بود. ــ و تا پایان کار نیز سلاحهای سنگینی نظیر توپهای دوربرد، زره‌پوش و تانک و هواپیما در اختیارش قرار نگرفت.

از طرف دیگر دولت حکیمی که نتوانسته بود با اعزام نیرو وبه‌زور سرنیزه فرقهٔ دموکرات و حکومت ملی را منکوب نماید، تصمیم گرفت که این منظور را با اعمال فشار اقتصادی عملی سازد. لذا موجودی شعب بانک ملی در آذربایجان را به‌تهران منتقل کرد و بیش از ۱۵۰ میلیون ریال مطالبات بازرگانان، شرکتها و اشخاص را در تمام آذربایجان معوق گذاشته چکهای صادره از طرف آنان‌را نکول نمود و حکومت ملی را در برابر مطالبات مردم قرار داد.

همچنین وجوه دولتی را که از محل فروش کالاهای انحصاری تأمین می‌شد، غیرقابل وصول اعلام داشت تا پرداخت حقوق به‌کارمندان دولت ممکن نگردد.

در اجرای این منظور ابتهاج طی بخشنامهٔ ۱۶۷ و نامهٔ شماره ۴۶۰۳۰۷ مورخهٔ ۲۴/۹/۱۰ ادارهٔ اعتبارات و دستور عمومی ۱۸۵ و نامهٔ ۸۰۳۹/۹ مورخهٔ ۲۴/۱۰/۱۲ ادارهٔ حسابداری کل دستور داد:

"هیچ‌گونه حواله‌های شعب نقاط شمالی ایران در تهران و سایر شعب بانک ملی در سایر نقاط کشور پرداخت نشود. کلیهٔ وجوه نقد و اسکناس در جریان شعب بانک در نقاط شمالی حتی‌الامکان به‌شعب بانک شاهنشاهی در نزدیک‌ترین محل تحویل گردد."[2]

با این اقدام آن قسمت از دارایی مردم شمال که از راه ارسال کالا به‌سایر نقاط ایران در جریان بود راکد و غیرقابل استفاده می‌ماند و بعلاوه بازرگانان شمال نمی‌توانستند با ارسال وجه، جنس از سایر نقاط ایران خریداری نمایند و با انتقال وجوه نقد به بانک شاهنشاهی (بانک انگلیس در ایران) مقدار پول در جریان نقصان می‌یافت و تجار از انجام تعهدات خود عاجز می‌ماندند.

علاوه براین دولت مرکزی دستور داد که از صدور سیگار، قند و چای به آذربایجان

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۱۲۳، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۲۲، "فقط توپلارین آغزیندان چیخان سوز حقیقتدرا" (تنها حرفی که از دهانه توپها بیرون می‌آید حقیقت است!).

۲: مردم، شمارهٔ مخصوص شمارهٔ ۱۱، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۱۶، "بانک ملی و تجزیهٔ آذربایجان".

خودداری شود. در همان ایام رادیوی لندن خبر داد که حکومت ملی آذربایجان می‌خواهد خود اسکناس چاپ و نشر نماید. روزنامهٔ آذربایجان در جواب این خبر نوشت: " *تا این ساعت دولت ما در چنین فکری نبوده است. ولی اگر لازم شود به‌این کار نیز می‌توان اقدام نمود.* [۱]

ضمناً " حکومت ملی در برابر فشار اقتصادی دولت مرکزی اعلام داشت‌که " *... اگر تهران پول تجار ما را بالا کشد و نپردازد، حکومت ملی مطالبات آنها را از محل سهمیهٔ مالیاتی که در برابر تهران تعهد کرده خواهد پرداخت.* " [۲]

حکومت ملی ضمن پایین آوردن هزینهٔ زندگی و انجام اصلاحات شهری و تأمین امنیت عمومی، مبارزهٔ بی‌امانی را با محتکران، رشوه‌گیران، دزدان و متجاوزین به امنیت و حیثیت عمومی نیز می‌برد که حاصل آن فراوانی مایحتاج عمومی و امنیت بی‌سابقه‌ای در سراسر آذربایجان بود. در اجرای این سیاست روز ۲۴/۱۰/۸ دادگاه صحرایی به‌ریاست عباسعلی پنبه‌ای چهارنفر اشخاص ذیل را محکوم به اعدام نمود:

۱ ـ رحیم دباغی به‌جرم ورود به عنف به‌منزل خانواده‌ای بی‌سرپرست و تجاوز به‌دختر چهارده سالهٔ آن خانواده.

۲ ـ اصلان فرید به‌جرم فرار دادن یک دختر ۱۶ ساله و تجاوز به وی.

۳ ـ کاظم خوش‌باور معروف به (قارنی بیرتیق کاظم).

۴ ـ عزیز یوسف اوغلو. هردو نفر به‌جرم دزدی و داشتن سوابق ممتد دزدی و شرارت در شهربانی تبریز.

حکم دادگاه بلافاصله به‌موقع اجرا درآمد و این اقدام حکومت ملی با حسن استقبال مردم روبرو گردید. چنانکه هنگام اعدام متجاوزین به ناموس مردم که لوحهٔ جرم خودرا به‌گردن داشتند، در میدان عالی قاپوی تبریز فریادهای " زنده باد عدالت" به‌آسمان می‌رفت.

ولی روزنامه‌های ارتجاعی تهران به‌حد شرم‌انگیزی حقایق را قلب می‌کردند چیزی که رسوایی بیشتر آنها را فراهم می‌ساخت. مثلاً " روزنامهٔ باختر در مورد اعدام شدگان چنین نوشت:

" *روز شنبه رحیم دباغ و اصلان و عزیز یوسف و کاظم را در مقابل شهربانی که در خیابان عالی‌قاپو واقع است اعدام نمودند. عموم مردم تبریز ازاین عملیات وحشیانه غمناک هستند.*

علت اصلی اعدام رحیم دباغ این است که مشارالیه هفتهٔ گذشته در خیابانهای تبریز فریاد کشیده بود " زنده بـاد ایران"، زنده‌باد شاهنشاه ایران"، این مرد به‌جرم

۱ و ۲: آذربایجان، شمارهٔ ۸۴، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۲۰، " دالیدان آتیلان داش تویوغا دیر".

وطن‌پرستی اعدام شد.

" ... در شهر تبریز عضویت فرقهٔ دموکرات اجباری است کسی که در فرقه عضویت نداشته باشد در هیچ کجا راهش نمی‌دهند. ورقهٔ عضویت را در سرحمام، جلوی مهمانخانه، جلوی دکان خبازی، زغال فروشی و قصابی مطالبه می‌کنند و حتی جنازهٔ مردی را که عضو حزب دموکرات نبود، از زمین برنداشتند." [1] و ذیل عکس کاظم خوشباور و عزیز یوسف اوغلو نوشت: " گناه این افراد این بود که در موقع ورود قشون ایران به تبریز سال گذشته در جلو سربازان گوسفند قربانی کرده و با فریادهای زنده باد ایران از سربازان پذیرایی نمودند." [2]

حال آن‌که مردم تبریز از کوچک و بزرگ اعدام‌شدگان را می‌شناختند و دلیل اعدام آنها را بخوبی می‌دانستند ونیازی به معرفی روزنامهٔ باختر نداشتند.

اما فرقهٔ دموکرات پس از به‌دست گرفتن حکومت، در برابر سیل درخواست‌های عضویت ناچار گردید که سختگیرهای بیشتری در پذیرش عضو به‌عمل آورده و حتی دست به تصفیه زند. [3]

بدیهی است حزبی که حکومت را به‌دست گرفته است به جلب و قبول اعضا از راه زور و اجبار احتیاجی ندارد. روز ۲۴/۱۰/۲۰ دستور شروع انتخابات انجمن‌های ولایتی از طرف مجلس ملی آذربایجان صادر گردید. زیرا با تشکیل حکومت ملی، انتخاب و تشکیل انجمن ایالتی منتفی شده بود چنان‌که روزنامهٔ آذربایجان در جواب تصمیم دولت حکیمی مبنی‌بر شروع انتخابات انجمن‌های ایالتی وولایتی نوشت: "... شنیده‌ایم دولت در نظر دارد انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی را شروع کند. ولی‌خیلی دیر شده است، دیگر انجمن ایالتی خواسته‌های ما را تأمین نمی‌کند و این درست مانند سنگی است که از پشت سرانداخته شود که به مچ پا می‌خورد و اثری نمی‌بخشد. (ضرب‌المثل آذربایجانی به‌مفهوم "نوشدارویی که بعد از مرگ سهراب آورند")" [4]

تصمیم حکومت ملی دایر به تأسیس دانشگاه آذربایجان (دارالفنون) در تبریز در روز ۲۴/۱۰/۱۹ انتشار یافت. در بدو امر دانشگاه از سه دانشکدهٔ پزشکی، کشاورزی و پداگوژی (تعلیم و تربیت) تشکیل می‌شد. حکومت برای تربیت کادر نظامی و انتظامی خود در اسفندماه نیز آموزشگاههای عالی پلیس و نظامی را درتبریز افتتاح نمود.

در عین حال پاره‌ای از اقدامات سیاسی فرقهٔ دموکرات برخلاف مراجعت نامه و

۱: روزنامه باختر، شمارهٔ ۷۳۰، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۲۳، "آخرین اخبار از آذربایجان"

۲: باختر شمارهٔ ۷۳۳، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۲۶.

۳: آذربایجان، شمارهٔ ۹۰، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۱۱. "فرقه نین تشکیلاتین محکملندیرک" (سازمان فرقه را استحکام بخشیم).

۴: آذربایجان، شمارهٔ ۸۴، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۲، " دالدان آتیلان داش توپوغا دیر " (نوشدارویی که بعد از مرگ سهراب آورند) به قلم پیشه‌وری.

مرامنامه، فرقه و تصمیمات کنگره عملا" آذربایجان را از حکومت مرکزی دورتر و به استقلال کامل‌نزدیک‌تر می‌ساخت. اینک برای اثبات این مدعا چند مورد ذکر می‌شود.

۱ – حکومت ملی، زبان آذربایجانی را تنها زبان رسمی دولتی درآذربایجان شناخت و در این مورد تصمیمات خود را به‌شرح ذیل اعلام نمود:

" ۱ – از امروز، زبان آذربایجانی زبان رسمی دولتی اعلام می‌گردد. تمام تصمیمات و آگهی‌های دولتی و فرمانهای ارتش و لوایح قانونی مطلقا" به‌زبان آذربایجانی خواهد بود.

۲ – تمام ادارات (دولتی و ملی و تجارتی و اجتماعی) مجبورند مطالب مربوط به امور خود را به‌زبان آذربایجانی بنویسند. کلیهٔ دفاتر و مدارکی که به‌این زبان نوشته نشده باشد، رسمی محسوب نخواهد شد.

۳ – امور دادگاهها به‌زبان آذربایجانی انجام خواهد پذیرفت و برای کسانی که به‌زبان آذربایجانی آشنایی ندارند مترجم تعیین خواهد شد.

۴ – تابلوها در تمام ادارات و تجارتخانه‌ها مطلقا" به‌زبان آذربایجانی خواهد بود.

۵ – سایر مللی که در آذربایجان زندگی می‌کنند، حق دارند که امور خود را به‌زبان مادریشان انجام دهند لیکن آنها باید نوشته‌ها و آگهی‌های رسمی خود را به‌دو زبان آذربایجانی، به‌عنوان زبان رسمی دولتی و زبان ملی خود انتشار دهند.

۶ – در مدارس خصوصی ملل کوچکی که در آذربایجان زندگی‌می‌کنند، تدریس زبان آذربایجانی در کنار زبان مادریشان اجباری است.

۷ – ضمن تصویب وتأیید تصمیمی که از طرف وزیر فرهنگ حکومت ملی آذربایجان مبنی‌برگذراندن درسها به‌زبان آذربایجانی در تمام مدارس اتخاذ گردیده، انجام این امر را به‌مانند یک‌وظیفهٔ ملی به‌دست کلیهٔ آموزگاران زن و مرد می‌سپارد.

نخست وزیر حکومت ملی – پیشه‌وری"[1]

۲ – حکومت ملی آذربایجان جهت تدوین قانون اساسی آذربایجان که منحصرا" برای این سرزمین نوشته می‌شد اقدام نمود و چون مخصوص آذربایجان بود از مردم و آزادی‌خواهان سایر نقاط ایران نظرخواهی نکرد. و بدین منظور مجلس ملی آذربایجان در تاریخ ۲۴/۱۰/۲۵ لایحهٔ ذیل را که به‌امضای ۱۵ نفر از نمایندگان رسیده بود به‌قید دوفوریت تصویب نمود:

" ۱ – مجلس ملی آذربایجان با توجه به‌لزوم ادارهٔ کشور براساس اصول دموکراتیک، هیئت ۱۵ نفری ذیل را به‌ریاست آقای میرجعفر پیشه‌وری نخست‌وزیر حکومت

۱: آذربایجان شمارهٔ ۹۶، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۱۹، " دیل حقینده آذربایجان ملی حکومتینین. قراری" (تصمیم حکومت ملی آذربایجان دربارهٔ زبان).

ملی آذربایجان جهت تدوین لایحهٔ قانون اساسی (کونستی توسیون) انتخاب می‌نماید :

آقایان — دیبائیان — محمد عظیما — صادق پادگان — فریدون ابراهیمی — زین‌العابدین قیامی — عبداله رحیمی — اسماعیل شمس — دکتر جاوید مهتاش — آتش بیات ماکو — سیمون مقرویچیان — عبدالعلی پژوهنده — شیخ موسی کیانی و خانم‌ها ، شمس حدی و عفیفه ترکی .

به‌این هیئت مأموریت داده می‌شود که در مدت یک‌ماه لایحه قانون‌اساسی آذربایجان را تنظیم و به‌مجلس ملی تقدیم نمایند .

۲ — به‌منظور نظرخواهی از مردم و استفاده از افکار میهن‌پرستان قبل از تشکیل مجلس مؤسسان لایحه باید در روزنامه‌ها انتشار یافته ، به‌نظر مردم رسانده شود و برای جمع‌آوری راهنماییهای مردم واستفاده از آن کمیسیونی از طرف این هیئت تشکیل گردد .

۳ — هنگام تهیه و تنظیم قانون اساسی ، با توجه به اوضاع ملی ، مدنی ، سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی آذربایجان وبرای تأمین ترقی همه جانبهٔ آن باید وسایل و طرق برقراری ارتباط آزادانه باسایر کشورها خصوصا " رابطهٔ تجارتی به‌شکل روشن و آشکار قید گردد . "[1]

رئیس مجلس ملی آذربایجان — حاجی میرزاعلی شبستری

۳ — حکومت ملی آذربایجان برخلاف تصمیم مجلس مؤسسان ملی مبنی براین‌که ". . . کنگرهٔ ملی انحلال تشکیلات پلیس و ژاندارمری و ارتش را در نظر ندارد . آنها لباس و درجهٔ خود را حفظ کرده و به‌انجام وظایف خود ادامه خواهند داد . . . "[2] ژاندارمری را منحل نمود ، اونیفورم ارتش را تغییر داد و درجات نظامی آنان‌را بادرجات نظامی همسایهٔ شمالی یکسان کرد .

اول بهمن ماه ، مجلس ملی آذربایجان دیوان کیفر کارمندان دولت را منحل و محاکمهٔ کارمندان مختلف را به‌دادگاه‌های‌عمومی واگذار نمود .[3]

روز ۲۷ بهمن ماه مجلس ملی قانون مربوط به تقسیم املاک خالصه را تصویب نمود و چون تصویب این قانون و اقداماتی که در اجرای آن به‌عمل آمد ، صفحهٔ بسیار درخشانی از فعالیت یک‌سالهٔ فرقهٔ دموکرات و حکومت ملی است ، لذا در پایان فصل مشروحا " از آن صحبت خواهد شد . در همان جلسه قانون مصادرهٔ اموال منقول و غیرمنقول کسانی که آذربایجان را ترک نموده و در تهران و سایرنقاط علیه آزادی آذربایجان و حکومت ملی آن مشغول فعالیت‌اند از تصویب مجلس ملی گذشت و کمیسیونی مرکب از وزرای دادگستری ، کشور ، دارایی ، تجارت ، اقتصاد و کشاورزی یا نمایندگان مستقیم آنها مأمور تشخیص

۱: آذربایجان ، شمارهٔ ۱۰۲ مورخهٔ ۲۴/۱۰/۲۶ .
۲: آذربایجان شمارهٔ ۶۳ مورخه ۲۴/۹/۴ ، مادهٔ ۱۴ تصمیمات مجلس مؤسسان ملی .
۳: آذربایجان ، شمارهٔ ۱۰۶ ، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۱ ، تصمیم شمارهٔ ۷ مجلس ملی .

مشمولین قانون مصادره گردید.[1]

دولت حکیمی در تزلزل و تردید:

دولت حکیمی که از هر سو تحت فشار قرار گرفته بود، در اواخر آذرماه به وزارت کشور دستور داد که بدون فوت وقت انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی را در سراسر کشور شروع کند.

مردم ایران از این اقدام به مانند یک پیروزی برای آزادی‌خواهان ایران استقبال کردند.

چنان‌که روزنامهٔ ایران ما نوشت: "*تعجب ما در این است که چگونه پیش از لغو مادهٔ اخیر تحریم انتخابات، این دستور داده شده است. مگر این انتخابات، با انتخابات مجلس چه‌قدر فرق دارد و چه‌گونه ممکن است که انتخابات مجلس به‌بهانهٔ بودن نیروهای خارجی به تعویق افتد و این انتخابات عملی شود. این‌است کوسه و ریش پهن خنده‌داری. در هر حال باز هم ملت ایران باید از دموکراتهای آذربایجان سپاسگذار باشد که فشار و زور آنها دولت را مجبور کرد که یک قدم برای اجرای یک قسمت از مواد فراموش شده و معطلهٔ قانون اساسی بردارد. نوبت اصلاحات دیگر هم فرا خواهد رسید. پاینده باد آذربایجان! زنده باد دموکراسی!*"[2]

به‌هرحال این فقط ظاهر امر بود، حال آن‌که در باطن ارتجاع دندان تیز می‌کرد تا آزادی را خفه‌کند. محمد رضا پهلوی بنا به پیشنهاد سرلشکر ارفع رئیس ستاد ارتش، فرمان عفو عمومی عشایر جنوب را صادر کرد و به آنها اجازه داد که با داشتن پروانه، اسلحه‌حمل نمایند تا بتوانند در مبارزه علیهٔ ماجراجویان شمال شرکت کنند و ستاد ارتش ضمن ابلاغ این فرمان به آنان گوشزد کرد که "خود را برای انهدام مسلحانهٔ وقایع شمال دوشادوش سربازان مجهز سازند".[3]

دولت حکیمی در موضوع اختلاف ایران و شوروی به سفیرکبیر خود در لندن، حسن تقی‌زاده دستور داده بود که این مسئله را براساس شکایت ایران از نیروهای خارجی و دخالت دولت شوروی در امور داخلی ایران، در سازمان ملل متحد مطرح نماید. ولی چون به‌نظر سرریدر بولارد سفیرکبیر بریتانیا در ایران، این اقدام کوشش‌هایی را که برای تشکیل کمیسیون سه‌جانبه و حل مسئله از این طریق مختل می‌ساخت و امکان الحاق شوروی به این کمیسیون را دچار شکست می‌نمود[4]، لذا دولت ایران را وادار نمود که به سفیرکبیر خود دستور

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۱۳۱، مورخهٔ ۲۴/۱۲/۱.
۲: نبرد به جای ایران ما، شمارهٔ ۱۲۵، مورخهٔ ۲۴/۹/۳۰.
۳: جبهه، شمارهٔ ۴۷ موخهٔ ۲۴/۱۰/۷ و نبرد به جای ایران ما، شمارهٔ ۱۲۶، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۲.
۴: اسناد وزارت خارجهٔ امریکا. بیست و نهمین سالنامهٔ دنیا صفحات ۳۳۰ و ۳۳۱ و کتاب سیاست موازنهٔ منفی، جلد دوم، صفحهٔ ۲۳۰.

دهد از طرح موضوع در سازمان ملل متحد خودداری نماید. حتی پیش‌نویس تلگرام در حضور خود وی تهیه شد و خود او نیز تلگرام را با رادیوی فشوی انگلیس به لندن مخابره کرد.[1]

ولی چون پیشنهاد کمیسیون سه‌گانه پذیرفته نشد و دولت شوروی نیز برای مذاکرهٔ مستقیم با دولت حکیمی حاضر نبود، لذا تقی‌زاده رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد روز ۲۴/۱۰/۲۹ نامه‌ای به دبیرخانهٔ شورای امنیت تقدیم داشته تقاضا کرد که به شکایت دولت ایران راجع به‌دخالت شوروی در امور داخلی کشورش رسیدگی نماید.

ویشنسکی رئیس هیئت نمایندگی شوروی در سازمان ملل در پاسخ شکایت ایران اعلام نمود که اولاً حوادث آذربایجان ارتباطی با حضور نیروی شوروی در آن اساس ندارد، ثانیاً دولت ایران اجازه داده است که سازمانهای خرابکار در ایران بر ضد اتحاد جماهیر شوروی توطئه‌چینی نموده و خطر عملیات متشکل خصمانه و خرابکارانه علیه جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی و شهر باکو به‌وجود آورند[2] و مخالفت خود را با طرح مسئلهٔ ایران در شورای امنیت ابراز داشته، خواستار مذاکرات مستقیم بین دو دولت گردید. ولی شکایت ایران در شورای امنیت مطرح شد و شورا به طرفین توصیه نمود که اختلافات خود را از طریق مذاکرات مستقیم حل نموده نتیجه را به شورا اطلاع دهند. شورای امنیت ضمناً حق کسب اطلاع از جریان مذاکرات را برای خود محفوظ داشت.

روز اول بهمن ماه سال ۱۳۲۴ نخست‌وزیر حکیمی که با مشکلات سیاسی فراوانی روبه‌رو بود و شانس مذاکرهٔ مستقیم با دولت شوروی را نداشت زیرا دولت شوروی با احضار سفیر کبیر خود ماکسیموف و قائم‌مقام سفیر یعقوب اوف از ایران روابط خود را با دولت حکیمی خصمانه‌تلقی می‌کرد، ناچار به استعفاگردید. و درششم‌بهمن ماه احمدقوام (قوام‌السلطنه) به نخست‌وزیری رسید. وی بلافاصله تلگرامهایی مبنی بر این‌که سیاست خارجی او براساس موازنه و مودت و احترام متقابل مبتنی است به رؤسای دول متفق مخابره کرد.

استالین در جواب این تلگراف پیام دوستانه‌ای به‌وی فرستاد و چون قوام تمایل خود را برای رفتن به مسکو و شروع مذاکرات مستقیم با دولت شوروی اعلام داشته بود، لذا از طرف دولت شوروی به او اطلاع داده شد که "قصد ایشان مبنی بر اعزام مسئولی از ایران به مسکو از طرف مقامات اتحاد جماهیر شوروی با نهایت مسرت تلقی شده است".[3]

حکومت ملی و حل مسئلهٔ ارضی در آذربایجان:

سال ۱۳۲۴ مرحلهٔ اوج مبارزات و شورش‌های دهقانی در آذربایجان بود. دهقانان

۱: اسناد وزارت خارجهٔ امریکا از گزارش والاس موری سفیر کبیر امریکا در ایران، بیست و نهمین سالنامهٔ دنیا صفحهٔ ۲۳۳.

۲: اسناد وزارت خارجهٔ امریکا، بیست و نهمین سالنامهٔ دنیا، صفحهٔ ۲۳۹.

۳: اطلاعات، شمارهٔ ۵۹۵۴، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۱۴.

علاوه بر امتناع از پرداخت مالیاتهای ظالمانهٔ جنسی و نقدی به اربابان، حتی حاضر به دادن بهرهٔ مالکانه از محصول نیز نبودند. به‌همین علت در اکثر دهات آذربایجان در شهریورماه همان سال خرمن‌ها هنوز بر روی زمین بود.

فرقهٔ دموکرات آذربایجان در بدو تشکیل خود، ضمن سرزنش حزب تودهٔ ایران به علت تشدید اختلاف بین زارع و مالک و دنباله‌روی حوادث، حل عادلانهٔ اختلافات موجود بین مالک و رعیت را ازراه صلح وسازش پیش کشید[1] و چون دفاع از زبان و ملیت آذربایجان را اولین و اساسی‌ترین هدف خود قرار داده بود، لذا با اشاره به روابط مالک و دهقان نوشت: "... *ما باید دست به‌دست هم داده، آزادی عموم مردم آذربایجان را تأمین بکنیم. از زارع و مالک هر دو گذشت و فداکاری می‌خواهیم. لجاجت وکینه‌ورزی به‌نفع دشمنان آذربایجان تمام خواهد شد. زارع باید سعی کند آنچه که قانون اجازه می‌دهد به مالک بپردازد. مالک نیز باید طمع و آز خود را تخفیف داده از تجملات و عوارض ومالیاتها و بدعت‌های تحمیلی و غیر عادلانه صرفنظر نماید*".[2]

فرقهٔ دموکرات در اوایل مهرماه سال ۱۳۲۴ برای رفع اختلافات دهقانان ومالکین، چند نفر از افراد مسئولیت‌دار خود را تعیین کرد تا به معیت مسئولین دولتی و عده‌ای از مالکین کمیسیونی تشکیل داده، راه حلی که مورد توافق طرفین باشد پیدا کنند. مذاکرات این کمیسیون منجر به صدور بخشنامه‌ای شد که اجرای آن به استانداری واگذار گردید. ولی اکثر مالکین در عمل حاضر به‌اجرای مفاد بخشنامه نشدند و به‌کمک امنیه به جان دهقانان افتادند.[3]

مادهٔ ۷ مرامنامهٔ فرقهٔ دموکرات، تعیین حدود مشخص بین اربابان و دهقانان و جلوگیری از مالیاتهای غیر قانونی و حل مسئلهٔ دهقانی را به شکلی که هم دهقانان راضی شوند و هم مالکین به آیندهٔ خود اطمینان پیدا کنند از وظایف فوری فرقه‌می‌شمرد و پیشنهاد می‌نمود که زمین‌های خالصه و زمین‌های متعلق به اربابانی که آذربایجان را ترک کرده و محصول دسترنج خلق آذربایجان را در تهران و سایر شهرها به مصرف می‌رسانند ــ چنانچه به‌زودی به‌آذربایجان مراجعت ننمایند ــ بدون قید و شرط دراختیار دهقانان گذارده شود.

حکومت ملی آذربایجان نیز حل مسئلهٔ دهقانی را در مواد ۱۱ و ۱۲ برنامهٔ خود به ترتیب ذیل پیش‌بینی می‌نمود:

" *مادهٔ ۱۱ ــ به‌منظور رفع اختلافات موجود بین دهقانان و اربابان لایحهٔ جدی قانونی با مراعات رضایت طرفین تنظیم و از این طریق مسئلهٔ دهقان و ارباب حل و*

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۲ مورخهٔ ۲۴/۶/۱۷ "همه بدانند".
۲: آذربایجان، شمارهٔ ۱، مورخهٔ ۲۴/۶/۱۴ "از زارع و ارباب چه می‌خواهیم؟"
۳: آذربایجان، شمارهٔ ۲۲، مورخهٔ ۲۴/۷/۱۵ "بنه ده مالک و رعیت مسئله سی" (باز هم مسئله مالک و رعیت).

تسویه شود".

" مادهٔ ۱۲ ــ برای جلوگیری از بی‌کاری روزافزون در دهات و شهرها، زمین‌های خالصه به‌فوریت بین زارعین تقسیم گردد. همچنین زمین‌های متعلق به‌کسانی که آذربایجان را ترک کرده و در خارج از آذربایجان علیه مختاریت ملی ما دست به تبلیغات زده‌اند ضبط و در اختیار دهقانان قرار داده شود تا بدین‌وسیله دهقانان بی‌زمین سر و سامان یابند".[۱]

مجلس ملی آذربایجان در اجرای برنامهٔ دولت، قانون مربوط به تقسیم اراضی خالصه را در تاریخ ۲۴/۱۱/۲۷ به‌شرح ذیل تصویب نمود:

" مادهٔ واحده ــ اراضی ومیاهٔ خالصه (رودخانه‌ها ــ چشمه‌ها ــ قنوات ــ و نهرها)ی موجود در آذربایجان از زمان سلطنت رضاخان پهلوی تا تاریخ ۲۱ آذرماه سال ۱۳۲۴ اعم از انتقالی (بازخرید شده ــ بازخرید نشده) و ضبطی، بلاعوض بین کلیهٔ دهقانانی که در دهات مزبور زندگی می‌کنند تقسیم و مراتع و چمن‌زارها و چراگاهها در دسترس استفادهٔ مشترک اهالی محل گذارده شود.

تبصرهٔ ۱ ــ این قانون از تاریخ تصویب مطابق آیین نامه‌ای که از طرف دولت ملی آذربایجان تنظیم خواهد شد قابل اجرا است.

تبصرهٔ ۲ ــ اراضی خالصهٔ بازخریدی یا ضبطی که یک یا چند بار خرید و فروش شده‌اند، در صورتی که به مالک آخر به‌اندازهٔ قیمت خرید، عایدی نرسانیده باشد، بنا به شکایت مشارالیه دولت به‌وسیلهٔ بانک کشاورزی از عهدهٔ ترمیم کسری قیمت برخواهد آمد.

تبصرهٔ ۳ ــ دولت ملی آذربایجان مسئول اجرای این قانون است.

رئیس مجلس ملی

ع. شبستری اجرا شود ــ پیشه‌وری"[۲]

ضمناً مادهٔ ۱۰ قانون مربوط به مصادرهٔ کلیهٔ اموال منقول و غیر منقول کسانی که آذربایجان را ترک نموده و در تهران یا سایر نقاط علیه آزادی و حکومت ملی آذربایجان به‌تشبثاتــی دست می‌زنند مقرر می‌داشت:

" مادهٔ ۱۰ ــ املاک، مراتع، قطعات و آبها (رودخانه‌ها ــ چشمه‌ها ــ قنوات و نهرها) و باغاتی که مشمول مصادره می‌شوند، به‌موجب آیین نامهٔ مصوبهٔ هیئت وزیران بین دهقانان تقسیم خواهد شد".[۳]

روزنامهٔ آذربایجان در تاریخ ۲۴/۱۲/۵ ضمن اعلام شروع تقسیم اراضی نوشت:

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۷۸، مورخهٔ ۲۴/۹/۲۲.

۲: آذربایجان، شمارهٔ ۱۳۱، مورخهٔ ۲۴/۱۲/۱.

۳: آذربایجان، شمارهٔ ۱۳۱، مورخهٔ ۲۴/۱۲/۱، قانون مربوط به مصادره.

تعداد املاک خالصه اعم از اسقاطی، فروخته شده، بازخریدی و سایر انواع بالغ بر سه هزار پارچه آبادی است و املاک دشمنان حکومت ملی که آذربایجان را ترک نموده‌اند ۲۳۷ پارچه می‌باشد که در آمار فوق منظور شده است. با تقسیم این املاک به‌نظر می‌رسد یک میلیون نفر از دهقانان صاحب زمین خواهند شد.[1] و متعاقب آن آگهی مربوط به‌شروع تقسیم خالصجات در شهرهای میاندوآب، خوی، اهر و اطراف تبریز در تاریخ ۲۴/۱۲/۷ از طرف وزارت کشاورزی آذربایجان انتشار یافت، بنابه تصمیم حکومت ملی قرار براین بود که تقسیم اراضی تا پایان اسفند ماه سال ۱۳۲۴ خاتمه یابد.

بدین ترتیب حکومت ملی آذربایجان برای اولین‌بار در شرق به‌یک اقدام بی‌سابقه و درخشانی مبادرت ورزید. اقدامی که دهقانان اسیر را به انسانهای آزاد مبدل می‌ساخت.

اینک آیین‌نامهٔ تقسیم املاک خالصه بین دهقانان که با مراعات شرایط محل و منظور داشتن حداکثر منافع دهقانان فقیر تنظیم گردیده ذیلا" نقل می‌شود:

"مادهٔ ۱ ــ کمیسیونی مرکب از پنج نفر شامل نمایندگان وزارتخانه‌های کشاورزی ــ دادگستری ــ دارایی و کشور، از هر وزارتخانه یک نفر و یک نفر نمایندهٔ انجمن ولایتی، محلی یا بلوک تشکیل شود. ریاست این کمیسیون را هریک از اعضاء به‌نوبت عهده‌دار خواهند بود.

تبصره ــ برای تحدید حدود، شعبهٔ نقشه‌کشی و مساحی ادارهٔ ثبت اسناد در اختیار این کمیسیون خواهد بود.

مادهٔ ۲ ــ جهت اجرای صحیح قانون وآیین نامهٔ مربوطه، در هریک از دهات مشمول این قانون، یک کمیسیون فرعی پنج‌نفری از اشخاص خبره و معتمد آن ده تشکیل شود.

مادهٔ ۳ ــ کمیسیون‌های فرعی موظفند، اطلاعات ذیل را قبلا" آماده نموده در اختیار کمیسیون اصلی قرار دهند:

الف ــ مساحت زمین‌های مزروعی و بایر.

ب ــ مشخصات و مساحت باغات.

پ ــ مساحت قلمستانها و بیشه‌ها.

ت ــ تعداد زارعین و خوش‌نشین‌ها و همچنین صورت اسامی کسانی از ساکنین ده که به‌علت فقر واستیصال ده را ترک نموده به‌شهرهای اطراف رفته‌اند و زمین‌های مورد استفادهٔ هریک از زارعین و تعداد جفت آنها.

ث ــ اطلاعات کاملی راجع به آنها.

ج ــ صورت ریز مشخصات تأسیسات عام‌المنفعه‌ای که در ده موجود بوده و قابل تقسیم نمی‌باشد. مانند حمام، دکان و کاروانسرای اربابی، عمارت و باغات اربابی، کارخانه‌های

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۱۳۳، مورخهٔ ۲۴/۱۲/۵.

روغن‌کشی و غیره.

۴ ـ قبل از شروع تقسیم اراضی باید برای ایجاد تأسیسات عام‌المنفعه در آن ده نظیر بیمارستان، مدرسه وغیره، مقدار معینی زمین اختصاص داده شود.

۵ ـ دهات خالصه‌ای که شش دانگ آنها متعلق به‌دولت است باید بین تمام خانوارهای ساکن آن ده بطور مساوی و به نسبت تعداد افراد خانوار تقسیم شود.

تبصره ۱ ـ اعیانی متعلق به‌هریک از دهقانان (منزل و باغ شخصی) قابل تقسیم نبوده و مخصوص بخود وی می‌باشد. ولی تمام منابع آب ده با درنظر گرفتن مقدار زمین‌های مزروعی، مورد استفادهٔ مشترک کلیهٔ دهقانان خواهد بود. و صاحبان باغات و بیشه‌های بزرگ چنان‌چه بیش از مقدار معین در تقسیم اراضی دارای باغ و یا بیشه باشند به‌سهم اضافی، بهرهٔ مالکانهٔ قانونی جهت انجام امور عام‌المنفعه خواهند پرداخت.

مادهٔ ۶ ـ در دهات خالصه‌ای که نصف و یا نصف بیشتر آن متعلق به‌دولت بوده و بقیه در اختیار مالک دیگری می‌باشد، سهم دولت از آن ده بین تمام دهقانان ساکن آن ده تقسیم خواهد شد.

تبصرهٔ ۲ ـ قسمت اربابی دهات فوق‌الذکر نیز، به‌شرط پرداخت بهرهٔ مالکانه بین تمام دهقانان آن ده تقسیم شده و مورد بهره‌برداری قرار خواهد گرفت.

مادهٔ ۷ ـ در دهاتی که فقط یک یا دو دانگ آن خالصه می‌باشد، زمین خالصه فقط بین زارعین آن قسمت از ده و دهقانان فقیر و خوش‌نشین تمام ده (هقانانی که زمین زراعی ندارند) تقسیم خواهد شد.

مادهٔ ۸ ـ خواه در دهات خالصه و خواه در دهات متعلق به‌دشمنان خلق آذربایجان، سهم زمین هریک از دهقانان، با درنظر گرفتن تعداد افراد خانوار، بیش‌از پنج هکتار و کمتر از دو هکتار نخواهد بود. ضمناً" به‌هر یک از رؤسای خانوار، بابت سهم افراد تحت تکلفشان که بیش از پنج‌سال داشته باشند، یک هکتار به‌هر نفر اضافه داده خواهد شد.

مادهٔ ۹ـ دهقانان حق فروش، هبه، انتقال و اجاره دادن زمینی را که از طریق تقسیم اراضی به‌دست می‌آورند، ندارند.

تبصرهٔ ۳ ـ دهقانان پرعائله و دهقانانی که قدرت کار آنها نقصان یافته و یا از کار افتاده می‌باشند می‌توانند زمین زراعتی خود را به‌وسیلهٔ کارگر مزدور مورد استفاده قرار دهند.

مادهٔ ۱۰ ـ دهقانان باید از زمین و آبی که به‌دست آورده‌اند حداکثر استفاده را نموده و زمینهای خود را آباد سازند. دهقانانی که بدون عذر موجه زمین خود را کشت نکرده و چنان‌که لازم است آن‌را آباد نسازند، به تشخیص و صلاحدید کمیسیون ده و تصویب وزارت کشاورزی زمین مزبور از آنها پس گرفته شده، در اختیار دهقانان فعال قرار

خواهد گرفت.

مادهٔ ۱۱ ــ به‌منظور این‌که دهقانان فقیر بتوانند برای خود منزل شخصی ساخته و زمینی که از تقسیم اراضی به‌دست آورده‌اند، آباد کنند، تدابیر لازم اتخاذ خواهد شد.

تبصره ۴ ــ کمیسیون‌های ده در پرداخت و وصول صحیح وجوه نظارت خواهند داشت.

مادهٔ ۱۲ ــ تقسیم اراضی در دهات هرسال یک‌بار با درنظر گرفتن افزایش یا کاهش جمعیت مورد تجدید نظر قرار خواهد گرفت.

مادهٔ ۱۳ ــ باید به‌تمام کسانی که دراثر فقر و ظلم و سایر علل از دهات خود ــ که اینک مشمول قانون‌تقسیم اراضی می‌شود ــ مهاجرت کرده و درشهرها به‌کارگری اشتغال دارند و یا به گروه بی‌کاران پیوسته‌اند، اطلاع داده شود که لازم است آنها نیز در تقسیم اراضی دهات خود شرکت نمایند.

مادهٔ ۱۴ ــ دهات متعلق به‌دشمنان خلق آذربایجان که از طریق مصادره بین دهقانان تقسیم خواهد شد، نیز مشمول این آیین‌نامه می‌باشد.

مادهٔ ۱۵ ــ بودجه هزینه‌های مربوط به‌مأمورینی که جهت تقسیم دهات خالصه و یا تقسیم دهات متعلق به‌دشمنان خلق، به‌محل‌های مذکور اعزام می‌شوند، بایدبه‌وسیلهٔ وزارت کشاورزی، جهت تقدیم به مجلس ملی و هیئت دولت تنظیم شده و از محل بودجه دولت آذربایجان پرداخت گردد.

این آیین‌نامه در پانزدهمین جلسهٔ هیئت وزیران در تاریخ ۲۴/۱۱/۲۲ به تصویب رسید.

نخست وزیر ــ پیشه‌وری"[1]

نظری کوتاه به آیین‌نامه تقسیم املاک خالصه که از طرف حکومت ملی آذربایجان تصویب و به‌موقع اجرا درآمده است، و مقایسهٔ آن با قوانین اصلاحات ارضی "انقلاب سفید" نشان می‌دهد که:

۱ ــ دولت زمین و آب را بلاعوض در اختیار دهقانان قرار داده است.

۲ ــ خوش‌نشینان نیز مانند زارعین، زمین زراعی دریافت داشته‌اند. حال آن‌که طبق گزارش مرکز آمار ایران، در اثر اجرای قانون اصلاحات ارضی "انقلاب سفید" از سه میلیون خانوار روستاییان کشور، یک میلیون خانوار (پنج میلیون‌نفر) خوش‌نشین، به‌علت نداشتن نسق زراعی از داشتن زمین محروم گردیده‌اند.

۳ ــ در تقسیم زمین وسعت خانوار و تعداد نان خور منظور گردیده است.

۴ ــ تلمستانها، بیشه‌ها، باغات و تأسیسات به‌نفع مالک ده مستثنی نشده و برای استفاده در امور عام‌المنفعه در اختیار انجمن ده قرار گرفته است.

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۱۴۵، مورخهٔ ۲۴/۱۲/۱۹.

۵ ـ به‌منظور این‌که خوش‌نشینان و دهقانان فقیر بتوانند از اراضی خود بهره‌برداری نمایند، انجمن ده مأمور مساعدت به‌آنها شده است. حال آن‌که برابر قانون اصلاحات ارضی "انقلاب سفید"، خوش‌نشینان را در شرکت‌های تعاونی راهی نیست و فقط زارعین صاحب نسق می‌توانند عضویت شرکت تعاونی را پذیرفته و از کمک‌های نقدی و جنسی آن بهره‌مند شوند.

۶ ـ مراتع و چمن‌زارها و چراگاهها در دسترس استفادهٔ مشترک ساکنین ده‌گذارده شده است. حال آن‌که اصلاحات ارضی "انقلاب سفید"، به‌نام ملی کردن مراتع و چراگاهها، منابع تغذیه دام را از دسترس دهقانان خارج نموده و دهقانان را از پرورش دام محروم ساخته است.

تشکیل اولین کنگرهٔ دهقانی:

روز ۲۵ فروردین ماه سال ۱۳۲۵ برای اولین بار در کشور، کنگرهٔ دهقانان آذربایجان با شرکت بش از ششصد نفر نماینده در تبرز افتتاح گردبد. کنگره مذاکره و اتخاذ تصمیمات لازم جهت برقراری روابط عادلانه‌بن مالک و رعبت، و بالا بردن سطح محصولات کشاورزی را در برنامهٔ کار خود قرار داد.

از طرف دیگر محلس ملی آذربایحان، در آستانهٔ تشکبل کنگرهٔ دهقانی، قانون مربوط به نحوهٔ پرداخت بهرهٔ مالکانه از محصولات کشاورزی را به‌شرح دبل تصوبب نمود:

" مادهٔ ۱ ـ منظور از وسایل کشاورزی، زمین ـ آب ـ کار ـ بذر و شخم می‌باشد.

مادهٔ ۲ ـ تقسیم محصول زمین بین مالک و زارع با توجه به‌مالکیت هریک از وسایل کشاورزی مذکور در مادهٔ ۱، برابر مواد ذیل به‌عمل خواهد آمد.

مادهٔ ۳ ـ به‌حز بهره‌های مالکانهٔ مذکور در این قانون، هیچ چیز و به‌هیچ عنوان از زارع و دهقان دریافت نخواهد شد و کلیهٔ بدعت‌ها مطابق این قانون ملغی می‌گردد.

مادهٔ ۴ ـ وسایل کشت وبرداشت و بذر در تمام دهات متعلق به زارع خواهد بود و در هریک از دهات که زارع قادر به تهیه وسایل فوق نباشد، مالک موظف است برای تهیهٔ وسایل مزبور وام بدون بهره در اختیار زارع قرار دهد. عین وام پرداختی هنگام‌برداشت محصول مسترد خواهد شد.

انحمن ده موظف است احتیاجات زارعین را از نظر تهیه وسایل کشت و برداشت و بذر تعیین نماید و چنان‌چه موقع برداشت محصول زارع قادر به پرداخت بدهی خود نباشد، مهلت پرداخت وام بانظر انجمن ده بطور عادلانه تمدید خواهد گردید.

تبصرهٔ ۱ ـ اعضای انجمن ده به تعداد سه یا پنج نفر به‌اکثریت آراء دهقانان ازمیان معتمدین محل انتخاب خواهند شد. انتخاب اعضای انحمن ده، هرسال یک‌بار تجدید خواهد گردید. بعلاوه چنان‌چه اعضای انحمن نتوانند در رفع اختلاف‌نظرهای خود

به‌توافق برسند ، انتخاب انجمن به پیشنهاد وزارت کشاورزی تحدید می‌شود .
تبصرهٔ ۲ ـ چنان‌چه مالک ده نتواند احتیاجات دهقانان را از نظر وسایل کشاورزی تأمین نماید ، پس از گواهی بلوک و بخشدار ، دولت احتیاجات مزبور را تأمین خواهد کرد .
مادهٔ ۵ ـ بیست درصد محصول قبل از تقسیم ، بابت مخارج درو و جمع‌آوری و آماده ساختن محصول کشاورزی ـ که تماماً " به‌عهدهٔ زارع می‌باشد ـ به وی تعلق خواهد گرفت . حمل سهم مالک از خرمنگاه به انبار به‌عهدهٔ خود مالک است .
مادهٔ ۶ ـ کاه حاصل از زراعت غله تماماً " متعلق به زارع است .
مادهٔ ۷ ـ محصول زمین‌های دیم به‌ترتیب ذیل بین مالک و زارع تقسیم خواهد شد :
محصول کشاورزی به هفت سهم مساوی به‌شرح ذیل تقسیم می‌شود :
کار سه سهم ، زمین دوسهم ، کشت یک سهم ، بذر یک سهم ، از این‌سهام ، شش سهم متعلق به زارع و یک سهم متعلق به مالک خواهد بود .
تبصرهٔ ۱ ـ در تمام دهاتی که تا تصویب این قانون بهرهٔ مالکانه از محصول زمینهای دیم یک هشتم و یک نهم و یک دهم بوده ، بهرهٔ مزبور پس از تصویب این قانون نیز به‌ترتیب سابق خواهد بود .
تبصرهٔ ۲ ـ بوته‌زارها از پرداخت بهره معاف می‌باشد.[1]
مادهٔ ۸ ـ از کلیهٔ مراتع که جنبهٔ زراعتی نداشته ، و به‌وسیلهٔ عشایر جهت چرای دام مورد استفاده قرار می‌گیرد ، اعم از دولتی و شخصی به‌ترتیب ذیل حق‌التعلیف دریافت خواهد شد :
از هر رأس گوسفند ۲۰ ریال ـ از سایر دامهای شاخدار هررأس ۴ ریال ، اسب و الاغ و شتر هررأس ۶ ریال .
تبصره ـ بابت چرای دام‌هایی که دهقانان به‌عنوان وسایل کار و یا به‌منظور تأمین احتیاجات غذایی خود نگهداری می‌نمایند بهره‌ای دریافت نخواهد شد .
مادهٔ ۹ ـ زمین‌های آبی به دو قسمت تقسیم می‌شوند :
۱ ـ زمین‌هایی که به‌وسیلهٔ رودخانه‌ها و چشمه‌های طبیعی مشروب می‌شوند .
۲ ـ زمین‌هایی که به‌وسیلهٔ قنوات و حفر چاههای آب مشروب می‌گردند .
مادهٔ ۱۰ ـ محصولاتی که از زمین‌های آبیاری شده به‌وسیلهٔ رودخانه‌ها و چشمه‌های طبیعی به‌دست می‌آید (پنبه ـ شلتوک و محصولاتی از این قبیل) به‌ترتیب ذیل بین مالک و زارع تقسیم خواهد شد :
محصول به‌دست آمده به‌ده سهم مساوی به‌شرح ذیل تقسیم می‌شود : کار پنج سهم ، شخم دو سهم ، زمین یک سهم ، آب یک سهم ، تخم یک سهم . با توجه به این‌که زمین و

۱ : ترجمهٔ این تبصره با احتیاط تلقی شود .

آب متعلق به‌مالک می‌باشد دو دهم محصول به‌مالک و هشت دهم آن به زارع تعلق خواهد گرفت .

مادهٔ ۱۱ ـ از باغات و درختکاریهایی که به‌وسیلهٔ رودخانه‌ها و چشمه‌های طبیعی آبیاری می‌شوند ، سالیانه مبلغ یک‌صد ریال از هرهکتار بهرهٔ مالکانه پرداخت خواهد شد .

تبصرهٔ ۱ ـ بهره مذکور در ماده ۱۱ پس از به‌دست آمدن محصول باغات پرداخت می‌گردد .

تبصرهٔ ۲ ـ چنان‌چه قبل از رسیدن محصول باغات ، در زمین باغ و در فاصلهٔ بین درختها ، کشت‌های مختلفی شده باشد ، بهرهٔ کشت‌های نامبرده مطابق قوانین مربوطه پرداخت می‌شود .

مادهٔ ۱۲ ـ درختان غیرمثمر که به‌وسیلهٔ رودخانه‌ها و چشمه‌های طبیعی مشروب می‌گردند موقع قطع آنها ، مشمول بهرهٔ مالکانه به‌میزان یک دهم خواهد بود .

مادهٔ ۱۳ ـ از زمین‌هایی که جهت کشت علوفه (یونجه ـ شبدر ـ شنبلیله‌وغیره) استفاده می‌شود و آب آنها از رودخانه‌ها و چشمه‌های طبیعی تأمین می‌گردد ، سهم مالک یک دهم و سهم زارع نه دهم خواهد بود .

مادهٔ ۱۴ ـ مخارج لایروبی و تعمیر چشمه‌هایی که از رودخانه‌های طبیعی جدا می‌شوند و همچنین هزینه‌های مربوط به سدبندی رودخانه‌ها یک پنجم از طرف مالک و بقیه به‌وسیلهٔ زارعین‌و باغدارانی که از آن بهره‌مند می‌شوند ، پرداخت خواهد شد .

مادهٔ ۱۵ ـ تقسیم محصول زمین‌هایی که‌به‌وسیلهٔ قنوات و یا آب‌به‌دست آمده از حفر چاه مشروب می‌شوند به‌ترتیب ذیل خواهد بود : کار پنج سهم ، شخم دو سهم ، بذر یک سهم ، آب سه‌سهم و زمین یک سهم . چنان‌چه آب و زمین هردو متعلق به‌مالک باشد ، سهم وی چهار دوازدهم و سهم زارع هشت دوازدهم خواهد بود .

مادهٔ ۱۶ ـ صاحبان قنوات باید با تشخیص و نظارت انجمن ده و مأمورین وزارت کشاورزی لایروبی‌و تعمیرات لازم را در قنوات مذکور به‌عمل آورند .

تبصره ـ چنان‌چه صاحب قنات و یاکاریز از لایروبی‌و تعمیر آنها امتناع ورزد ، انجمن ده ، با تصویب و نظارت وزارت‌کشاورزی از محل‌عایدات قنات و یا بهرهٔ مالکانه‌اقدام به لایروبی‌و تعمیر خواهد کرد .

مادهٔ ۱۷ ـ از محصول زمین‌هایی که به‌وسیلهٔ کاریز و یا آب به‌دست آمده از حفر چاهها مشروب می‌شوند بهرهٔ مالکانه مانند زمین‌هایی که به‌وسیلهٔ قنات آبیاری می‌شوند دریافت خواهد شد .

مادهٔ ۱۸ ـ بهرهٔ مالکانه از باغاتی که به‌وسیلهٔ کاریز و چاههای آب مشروب می‌شوند هکتاری ۱۵۰ ریال دریافت خواهد شد .

مادهٔ ۱۹ ـ چنان‌چه آب باغات فوق‌الذکر به‌وسیلهٔ خودزارع‌فراهم شود ، بهرهٔ مالکانه

از هرهکتار فقط ۵۰ ریال دریافت خواهد شد.

تبصره ــ چنان‌چه به‌جای بهره، حق‌آبه پرداخت شود، وجه پرداختی بابت حق‌آبه، معدل قیمت روز و قیمت پرداختی در ده سال قبل بابت آب خواهد بود. در صورتی که اختلافی در این مورد پیش آید، مأمور وزارت کشاورزی با نظر انجمن ده رفع اختلاف خواهد نمود.

مادهٔ ۲۰ ــ از درختان غیرمثمری که با آب قنوات مشروب می‌شوند ــ چنان‌چه آب و زمین هردو متعلق به‌مالک باشد ــ بهره مالکانه یک پنجم و اگر تنها زمین مال مالک باشد بهره مالکانه یک بیستم پرداخت خواهد شد.

مادهٔ ۲۱ــ چنان‌چه در تعیین بهرهٔ مالکانه، اختلافی بین زارع و مالک پیش‌آید، وزارت کشاورزی اختلاف مزبور را بطور عادلانه حل خواهد کرد. ولی اگر وزارت کشاورزی نیز موفق به حل اختلاف نشود، موضوع به کمیسیون متشکله از نمایندگان وزارتخانه‌های دادگستری، کشاورزی و کشور محول خواهد گردید. رأی صادره از طرف این کمیسیون قطعی است.

مادهٔ ۲۲ ــ حکومت ملی آذربایجان مسئول اجرای این قانون می‌باشد.

این قانون در جلسهٔ مورخهٔ ۲۲ فروردین ماه سال ۱۳۲۵ هیئت رئیسهٔ مجلس ملی آذربایجان به‌تصویب رسید. ــ رئیس مجلس ملی حاجی میرزا علی شبستری

اجرا شود. نخست‌وزیر پیشه‌وری[1]

در جریان کنگرهٔ دهقانی، دکتر مهتاش وزیر کشاورزی اظهار داشت که ما تنها به تقسیم زمین‌های خالصهٔ دورهٔ رضاخان پهلوی اکتفا نکردیم، بلکه کلیهٔ زمین‌هایی را که از زمان آقا محمدخان قاجار در دست دولت بوده و بعداً به‌عناوین مختلف به‌اشخاص واگذار گردیده بود، مشمول تقسیم قراردادیم. وزارت کشاورزی در ابتدا می‌خواست تقسیم اراضی طبق نقشهٔ منظمی انجام گیرد، یعنی این کار به‌وسیلهٔ مهندسینی که به‌دهات اعزام می‌شوند اجرا شود. اما ما متوجه شدیم که این امر وقت زیادی لازم دارد. لذا وزارت کشاورزی تصمیم گرفت که به‌هر دهی نماینده‌ای بفرستد و تحت رهبری آن نمایندگان انجمنی از ریش سفیدان آن ده تشکیل شده، شروع به تقسیم اراضی نماید.

این نحوهٔ تقسیم اراضی تا امروز نتایج رضایت‌بخشی داشته است.[2]

پیشه‌وری در کنگرهٔ دهقانی خطاب به نمایندگان گفت: "... ما شما را جهت آموختن نحوهٔ تقسیم اراضی‌به این‌جا دعوت کرده‌ایم. در تقسیم زمین بین زارع و خوش‌نشین‌نباید نارضایتی‌پیش آید. از این به‌بعد در روستاهای ما خوش‌نشین وجود نخواهد

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۱۷۳، مورخهٔ ۲۵/۱/۲۶.

۲: آذربایجان، شمارهٔ ۱۷۴، مورخهٔ ۲۵/۱/۲۷، از نطق دکتر مهتاش در کنگرهٔ دهقانی.

داشت همه باید دارای زمین زراعتی باشند ."

"... ما در تقسیم اراضی روش ساده‌ای را انتخاب کردیم . ما به‌دهقانان گفتیم ، طناب را برداشته زمین‌ها را تقسیم کنند ."[1] (طناب واحد سنجش زمین و معادل ۰/۸۰۹ جریب است)

وی خطاب به خرده مالکین دهات خالصه گفت : " زمین‌های متعلق به‌کسانی که زندگی آنها وابسته به دویا سه دانگ زمین خالصه بوده و این زمین‌ها دست‌به‌دست به‌آنها رسیده است بعلاوه تاکنون آنها نتوانسته‌اند قیمت پرداخت شده به‌زمین را از درآمد ملک جبران نمایند ، از طرف دولت خریداری خواهد شد ."[2]

مجلس ملی آذربایجان در اجرای همین منظور ، قانونی به‌تصویب رسانید که به‌موجب آن اشخاصی که از تقسیم خالصجات شاکی بودند ، می‌توانستند به‌دادگاه عالی ویژه‌ای مراجعه کرده احقاق حق نمایند .[3]

بدین ترتیب باتصویب واجرای قوانین فوق‌الذکر ، دهقانان آذربایجان برای اولین بار در کشور ما ، زنجیرهای اسارت و بندگی را گسسته و از یوغ اربابان آزاد گردیدند .

حال که این فصل را به‌پایان می‌رسانیم ، چند کلمه‌ای هم راجع به اصلاحات حکومت ملی فرقهٔ دموکرات در آذربایجان از زبان خارجی‌ها نقل می‌کنیم .

ویلیام داگلاس قاضی عالی‌مقام آمریکایی در کتاب " سرزمین عجیب با مردمی مهربان " ، اصلاحات انجام یافته درآذربایجان را چنین شرح می‌دهد :

" ۱ ـ تقسیم اراضی و املاک مالکین فراری و تصویب قانونی جهت تقسیم محصول زمین به‌نفع دهقانان .

۲ ـ از بین بردن رشوه . پیشه‌وری رشوه دادن به‌مأمورین دولت را خیانت به‌حقوق عمومی اعلام‌کردونسبت‌به‌مرتکبین‌مجازات‌سختی قائل شد . این قانون اثر برق‌آسایی داشت . بازرگانان به‌من می‌گفتند که اگر شبها مغازه‌هایشان باز می‌ماند ، اموالشان تأمین داشت و چیزی به‌سرقت نمی‌رفت . اهالی اظهار می‌داشتند که برای اولین‌بار با اطمینان می‌توانستند شب یا روز ماشین‌هایشان را درکنار خیابان یا پس‌کوچه بگذارند ، بدون این‌که کسی جرأت دزدیدن چرخ ، چراغ و آئینه یا سایر اثاث آن‌را داشته باشد ، حتی اگر در ماشین باز می‌ماند .

۳ ـ کلینیک‌های بهداشتی سیاری تأسیس شده بود که از تبریز به‌دهات اطراف می‌رفت .

۴ ـ قیمت اجناس مورد نیاز عمومی بطور جدی کنترل می‌شد و احتکارکنندگان سخت مجازات می‌شدند و قیمت کالاهای مورد مصرف عموم ۴۰٪ پایین آمده بود .

۱ و ۲ : آذربایجان ، شمارهٔ ۱۷۶ ، مورخهٔ ۲۵/۱/۲۹ .
۳ : آذربایجان ، شمارهٔ ۱۷۹ ، مورخهٔ ۲۵/۲/۲ .

۵ – قانون حداقل بی‌کاری و حداکثر ساعات کار تصویب و بین کارفرمایان و کارگران قراردادهای دسته جمعی بسته شد.[1]

۶ – برنامهٔ کار عمومی اجرا و قسمت اعظم خیابانها و کوچه‌ها اسفالت و سنگفرش شد.

۷ – برنامهٔ تعلیمات عمومی اجرا و در دهات مدارس باز شد و دانشگاه تبریز با دو دانشکدهٔ طب و ادبیات تأسیس گردید..."[2]

یک آمریکایی دیگر، موریس هیندروس خبرنگار روزنامهٔ نیویورک هرالدتریبون در ایران نیز چنین می‌نویسد: "...دموکراتها در مدت یکسال حکومت خود در این شهر (تبریز) اصلاحات مهمی انجام داده‌اند. درعرض این یکسال بیش از کلیهٔ کوچه‌هایی که در سالهای قبل احداث شده بود، جاده سازی شده است، چهار میل مسافت بین شهر و استاسیون راه‌آهن اسفالت و گدایان از کوچه‌ها رانده شده بودند و زنهای بدکاره را از شهر اخراج کرده بودند.

مؤسسه حمایت مادران و اطفال در این مدت کوتاه دایر شده و دانشگاهی در تبریز برای اولین مرتبه مفتوح نموده بودند و طب و علم معلمی و فلاحت تدریس می‌شد. دستگاه رادیو و فرستنده نصب و شهربانی منظمی ترتیب داده شده بود و زنها شبها بدون رعب و ترس آزاد در کوچه‌ها عبور می‌کردند..."[3]

۱: دوم خرداد ماه سال ۱۳۲۵، در حالی که کارگران خوزستان زیر چکمه‌های حکومت نظامی و تهدیدهای عشایر مسلح قرار داشتند، اولین کنگرهٔ کارگران آذربایجان در تبریز افتتاح گردید.

۲: صفحات ۴۳ و ۴۴ کتاب، فصل آذربایجان، متن انگلیسی چاپ نیویورک سال ۱۹۵۱.

۳: ایران ما، شمارهٔ ۸۶۱، مورخهٔ ۲۶/۸/۸، "یک امریکایی می‌گوید".

فصل هفتم

دولت «حسن نیت» قوام‌السلطنه و «حل مسالمت آمیز» مسئله آذربایجان

به گفته‌هایشان گوش کنید ولی به‌کردارشان ایمان بیاورید

کنفوسیوس

احمد قوام (قوام السلطنه) کی بود؟

احمد قوام نوهٔ میرزا محمد قوام الدوله، مؤسس لژ فراماسونری در خراسان[1] و فرزند میرزا ابراهیم معتمدالسلطنه پیشکار "موروثی" آذربایجان که در زمان مورگان شوستر مستشار آمریکایی مالیهٔ ایران، جهت ادامهٔ غارتگریهای خود با جان سختی از سروسامان یافتن امور مالی کشور جلوگیری می‌کرد[2] وبرادر میرزا حسن وثوق‌الدوله عامل سرسپردهٔ انگلیس و عاقد قرارداد اسارت‌آور ۱۹۱۹ ایران و انگلیس بود.

وی بنا به‌استدعای پدرش به‌دربار ناصرالدینشاه راه یافت و لقب دبیر حضور گرفت.

پس از قتل ناصرالدینشاه، امین‌الدوله که به پیشکاری ایالت آذربایجان منصوب شده بود قوام را به‌سمت منشی با خود به تبریز برد و در تبریز وی مورد "توجه و عنایت" محمدعلی میرزا ولیعهد قرار گرفت.

قوام در دورهٔ سلطنت مظفرالدینشاه بنا به‌تقاضای عین‌الدوله صدراعظم سمت دبیر حضوری این دشمن غدار آزادی و مشروطیت را به‌عهده گرفت.

در وصف عین‌الدوله همین بس که جنبش مشروطه‌طلبان در بدو امر به‌صورت اعتراض به‌خودسریها و بیدادگریهای او آغاز گردید و گویا وی از همان زمان به فراماسونها پیوست[3].

بعد از انقلاب مشروطیت قوام نیز مانند سایر عناصر ارتجاعی، لباس مشروطه‌خواهی برتن کرد و چندین بار به‌مقام وزارت و نخست‌وزیری دولت مشروطهٔ ایران رسید و در جریان همین نقل و انتقالات وی خط سیاسی خودرا تغییر داده به‌یکی از خدمتگزاران امپریالیسم آمریکا مبدل شد.

پس از کودتای ۱۲۹۹ و خروج سیدضیاءالدین از ایران قوام جانشین او گردید و رضاخان سردار سپه در کابینهٔ قوام سمت وزارت جنگ را داشت.

در آن هنگام قوام با اعطای امتیاز نفت شمال ایران به کمپانی استاندارد اویل کمپانی موافقت کرد و قانون مربوط به‌آن امتیاز را به‌مجلس برده از تصویب گذراند. ولی به‌علت اینکه کمپانی مزبور قسمتی از سهام خود را به کمپانی انگلیسی واگذار نمود، قرارداد مزبور لغو گردید. علاوه‌براین قوام‌السلطنه عده‌ای از مستشاران آمریکایی را نیز به‌ایران آورد.[4]

۱ و ۲: کتاب سیاه یا حکومت خانواده‌ها جزوهٔ سوم، نوشته ابوالفضل قاسمی صفحات ۱۴۱ و ۱۴۳ و ۱۴۵.
۳: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل رائین صفحات ۷۶ و ۴۵۱.
۴: ایران ما، شمارهٔ ۴۹۴، مورخهٔ ۲۵/۱/۱۱، از مصاحبهٔ جهانگیر تفضلی در پاریس.

اما رضاخان تنها به‌منظور این‌که قدرت را شخصا" به‌دست گیرد و حمایت دولت شوروی را نیز نسبت به‌خود جلب نماید، قوام را توقیف و تبعید نمود و بنا به‌نوشته حسین مکی" *وقتی سردار سپه با سفارت شوروی محرمانه موضوع دستگیری قوام‌السلطنه را مطرح نمود، آنها کاملا" سردار سپه را تشویق کرده قول موافقت و مساعدت دادند.*"[1]

قوام در دوره رضاخان مدت بیست سال از صحنه سیاست به‌دور بود ولی در سال ۱۳۲۱ مجددا" به نخست‌وزیری رسید و بنا به سابقه خدمتگزاری و دوستی با آمریکا، عده زیادی از مستشاران آمریکایی و از آن جمله دکتر میلسپو را به‌ایران آورده امور مالی کشور ما را به‌دست آنها سپرد.

به‌هر صورت هنگامی که قوام‌السلطنه در بهمن‌ماه ۱۳۲۴ پس از سقوط کابینه حکیمی کاندیدای نخست‌وزیری شد، مورد حمایت آزادی‌خواهان کشور و دولت شوروی واقع گردید ـ در حالی که محمدرضا پهلوی و حاج انگلیسی به‌سردستگی سیدضیاءالدین شدیدا" با وی مخالفت می‌کردند.

قوام‌السلطنه مرد گمنامی نبود و آزادی‌خواهان ایران به‌سوابق سیاسی وی آشنایی داشتند.

در سال ۱۳۰۱ که اولین بار قوام به نخست‌وزیری رسید، فرخی یزدی در روزنامه طوفان تحت عنوان " خانواده خیانت" وی را چنین معرفی کرد: "... *اگر به ادوار سیاه و ننگین خانواده قوام‌السلطنه مراجعه کرده و بخواهید از قاموس کلمات، برای این فامیل طماع و بی حقیقت اسمی استخراج نمایید، بدون هیچ اندیشه و تأمل بایستی درصدد دیباچه اعمال ایشان و در سرلوحه تاریخ وزارت و حکومت آنها، خانواده خیانت را به‌خط برجسته بنگارید...*"[2]

در حادثه ۱۷ آذر سال ۱۳۲۱ که قوام سمت نخست‌وزیری را داشت، با وجودی که حزب توده ایران از وی جانبداری نمود، ولی حاضر نشد پیشنهاد عباس اسکندری را پذیرفته در کابینه قوام شرکت نماید و حتی این اختلاف نظر منجر به اخراج عباس اسکندری از حزب گردید.

پیشه‌وری نیز نظر خود را راجع به قوام در روزنامه آژیر چنین نوشت: "... *یکی از بازیگران این صحنه عجیب، از قراری‌که شنیده‌ایم آقای قوام‌السلطنه است. این پیرمرد جاه‌طلب در خفه‌کردن آزادی تاریخ طولانی و شگفتی دارد و بطور تحقیق در دسته‌بندی، در خراب کردن عناصر آزادی‌خواه و اغفال مردمان پاک ساده لوح، اعجوبه غریبی است. هرگز از روی نمی‌رود، یأس و ناامیدی به‌خود راه نمی‌دهد. از هراسم و هرعنوان، از هر پیشامدی به‌هر قیمتی باشد می‌خواهد استفاده بکند. با وجود این که مکرر در عدم لیاقت*

۱: کتاب تاریخ بیست ساله ایران، جلد دوم، صفحه ۲۶۷.
۲: روزنامه طوفان، ۲۱ عقرب سال ۱۳۰۱، شماره ۲۸ سال دوم، "خانواده خیانت" سرمقاله.

خود امتحان داده و بارها حمیت و شجاعت خود را ظاهر ساخته و از بازیهای غلط مغرضانه و سیاست‌آمیز خود نتیجهٔ معکوس بدست آورده است، هرگز حاضر نیست راحت بنشیند و بگذارد مردم از فرصتی که حوادث و پیشامدها بدستشان داده است استفاده کرده پایه و اساس یک حکومت ملی و یک رژیم صحیحی را تهیه نمایند. آقا ول کن معامله نیست..."[1]

پس چگونه این عضو "خانوادهٔ خیانت" و شاخهٔ "شجرهٔ خبیثه" و قاتل کلنل محمدتقی‌خان و میرزا کوچک‌خان[2] پشتیبانی و اعتماد آزادی‌خواهان ایران‌را به‌خود جلب نموده بر سرکار آمد؟ برای درک این مطلب باید شرایط و اوضاعی‌را که منجر به نخست‌وزیری قوام گردید به‌دقت از نظر بگذرانیم: تیرگی روابط سیاسی بین ایران و شوروی بعد از موضوع نفت شمال، پافشاری دولت شوروی در موکول نمودن تخلیهٔ ایران به‌وجود دولتی که سیاست ضدشوروی نداشته باشد و دفاع فعالانهٔ حزب تودهٔ ایران از این نظر، وجود حکومت ملی آذربایجان که با هرقدمی از حکومت مرکزی دورتر و به‌استقلال نزدیک‌تر می‌شد، سیاست دولت انگلیس در پیشنهاد کمیسیون سه‌گانه قیمومیت به‌منظور حفظ و ادامهٔ تسلط خود برمناطق نفت‌خیز جنوب و احتمال تجزیهٔ ایران به مناطق نفوذ، آزادی‌خواهان کشور را در برابر خطر نابودی استقلال و تمامیت ایران قرار داد. لذا جهت نجات کشور از خطرات احتمالی، اصلاح روابط سیاسی با دولت شوروی و برقراری روابط دوستانه با آن دولت، درصدر برنامهٔ آنها قرار گرفت.

موقعی که قوام از طرف مجلس شورای ملی کاندیدای نخست‌وزیری شد، به‌علت مخالفت محمدرضا پهلوی و کلیهٔ عوامل و نوکران امپریالیسم انگلیس ـ مخالفتی که مبنی بر وابستگی آنها به جناحهای مختلف امپریالیسم و حسابهای خصوصی بود ـ قوام با اکثریت ضعیفی به نخست‌وزیری رسید. همین مقدمه و اقدامات اولیه قوام در رفع تضییقاتی که به کلوبهای حزبی و کارگری و مطبوعات اعمال شده بود و انفصال و توقیف بعضی از عوامل سرشناس ارتجاع[3] و اعلام جانبداری از سیاست موازنه با همسایگان وی را در موقعیتی قرارداد که مورد عنایت و پشتیبانی دولت شوروی قرار گرفت. دولت شوروی تصور می‌کرد که به‌دست قوام می‌تواند امتیازات موردنظررا کسب نماید، بی‌آن‌که گرفتار درگیریهای سیاسی بین‌المللی شود. آزادی‌خواهان ایران نیز در وجود قوام شخصیتی را می‌دیدند که می‌تواند روابط سیاسی ایران را با شوروی اصلاح نموده کشور را از خطر تجزیه نجات دهد و در عین حال از سرکوبی آزادیهای دموکراتیک به‌دست ارتجاع جلوگیری نماید.[4]

۱: آژیر شمارهٔ ۴۰، سال اول، مورخهٔ ۲۲/۴/۲۸، سرمقاله.
۲: آذربایجان شمارهٔ ۷۲، مورخهٔ ۲۴/۹/۱۵ تهران قورخوسی" (ترس تهران).
۳. قوام پس از انتخاب به نخست‌وزیری ارفع را از ریاست ستاد ارتش منفصل ساخت و در جریان انعقاد موافقتنامه با دولت شوروی عده‌ای از عوامل سرشناس انگلیس نظیر سید ضیاء، دشتی، دکتر طاهری و جمال امامی را توقیف نمود.
۴. نه فقط آزادی‌خواهان ناسیونالیست حتی حزب تودهٔ ایران نیز چنین نظری داشت. چنانکه روزنامهٔ رهبر پس از سقوط کابینهٔ انتزاعی نوشت: کمیتهٔ مرکزی با کمک عاجل و مؤثر در روی کار آمدن دولت آقای قوام‌السلطنه در حفظ تمامیت
←

اما آذربایجان نخست‌وزیری قوام‌السلطنه را با سکوت و بی‌اعتنایی کامل تلقی نمود و فقط هنگامی به "وطن‌پرستی و مقاصد خیرخواهانهٔ! " قوام پی‌برد که رهبران شوروی در مسکو به تصمیمات کنگرهٔ ملی خلق آذربایجان دایر به ایجاد مجلس و حکومت ملی خط بطلان کشیدند و با امضای موافقت‌نامهٔ شانزدهم فروردین ماه سال ۱۳۲۵ فرقه دموکرات و مردم ستمدیدهٔ آذربایجان را به امان خدا سپردند. یعنی موقعی که در برابر فرقه دموکرات آذربایجان راهی به‌جز سازش با دولت قوام باقی نمانده بود.[۱]

روز ۲۴/۱۱/۲۱ مظفر فیروز که به‌سمت معاونت سیاسی نخست‌وزیر و ریاست ادارهٔ کل تبلیغات دولت قوام منصوب شده بود اعلامیهٔ نخست‌وزیر راجع به اجرای "اصول آزادی و دموکراسی در حدود مقررات قانون" و موقوف الاجرا شدن مقررات حکومت نظامی دربارهٔ احزاب و اجتماعات از تاریخ ۲۵/۱۱/۲۲، ولی محفوظ ماندن آن در حق مطبوعات و حفظ امنیت را از رادیو قرائت کرد.[۲]

قوام‌السلطنه دولت خودرا روز ۲۴/۱۱/۱۸ به مجلس و شاه معرفی نمود و در جلسهٔ علنی مورخهٔ ۲۴/۱۱/۲۸ مجلس گفت: "... *این‌جانب حتی قبل از تشکیل کابینه، تمنیات فوری ملت ایران‌را از قبیل آزادی اجتماعات و عزل مأمورین متجاوز و تأدیب محتکرین و تنزل نرخ اجناس، موردنظر قرار داده، تصمیماتی گرفته و احکامی صادر کرده‌ام.*"

"... *سیاست خارجه این‌جانب روی اساس موازنه و مودت و احترام متقابله با سه دولت بزرگ و متفق ایران استوار می‌باشد و در این موقع که براثر تلگراف‌پرمهر و محبت ژنرالیسیم استالین و ابراز مودت کامل از طرف دولت اتحاد جماهیر شوروی با اعتماد به حسن‌نیت و توجه همسایهٔ شمالی عازم مسکو می‌باشم امیدوارم به‌یاری خداوند و پشتیبانی ملت ایران موفق شوم...*"[۳]

برای بردن قوام به مسکو، یک هواپیمای دوموتوره از طرف دولت شوروی به‌تهران آمد و در تاریخ ۲۴/۱۱/۲۹ وی به‌همراهی هیئتی به مسکو عزیمت نمود. اعضای هیئت اعزامی عبارت بودند از:

جواد عامری ــ حمید سیاح ــ دکتر رضازادهٔ شفق ــ پیرنظر (مدیر کل وزارت

کشور و ایجاد وحدت ملی سعی نموده "ایران را از خطر تجزیه و جنگ داخلی نجات داد. رهبر شمارهٔ ۸۴۵، به تاریخ ۲۵/۸/۱ از مقالهٔ "تحول اوضاع به نفع ملت صورت گرفت".

۱: دکتر جاوید روز نهم تیرماه سال ۱۳۲۵ طی نطقی از رادیو تهران چنین گفت: "... پس از آن که آقای قوام‌السلطنه برسرکار آمد، از خلق آذربایجان دعوت به عمل آورد. و چون خلق آذربایجان وطن‌پرستی آقای قوام را باور داشتند دعوت او را قبول کردند. زیرا همه‌می‌دانستند که آقای قوام‌السلطنه جز اصلاحات و آبادی کشور منظوری ندارند..."
آذربایجان شمارهٔ ۲۳۹، مورخهٔ ۲۵/۴/۱۱.

۲: شهباز به جای ایران ما، شمارهٔ ۴۷، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۲۲.

۳: ایران ما، شمارهٔ ۴۶۸، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۲۹.

خارجه) ـ دری ـ نیکپور ـ سلمان اسدی ـ عمیدی نوری ـ جهانگیر تفضلی ـ قاسم مسعودی ـ رضوی (نماینده‌ٔ مطبوعات) به‌ریاست قوام‌السلطنه.

مسافرت قوام به مسکو امیدهایی را برانگیخت. ولی مردم معتقد بودند که گرفتاری ملت ایران تنها سیاست خارجی نیست بلکه مشکلاتی در حیات اجتماعی کشور وجود دارد که باید به‌دست خود مردم حل شود. چنان‌که روزنامهٔ جبههٔ ارگان حزب ایران نوشت: "... آنهایی که انتظار دارند در مسکو سرنوشت تبریز معین شود، بزودی مأیوس خواهند شد... در زمانی که آقای قوام تهیه مسافرت خودرا می‌بیند فرقهٔ دموکرات به تشکیل ارتش آذربایجان می‌پردازد.

فرقه دموکرات می‌خواهد بگوید ممکن است شما اختلافات خود را با روس‌ها حل کنید، ولی اختلاف با ما هنوز باقی است! آری اختلاف با آذربایجانیها، اختلاف با تمام ایران هنوز باقی است..."[1] و روزنامهٔ ایران ما چنین اظهار نظر کرد: "... آنچه امروز ایران را بدین صورت درآورده یا به‌اصطلاح دیگر، مشکلاتی در حیات اجتماعی ما فراهم نموده، تنها سیاست خارجی ایران نیست. باید درنظر گرفت و متوجه بود که وضع داخلی ایران اهمیت کمتری از سیاست خارجی ندارد. ملت ایران می‌خواهد در تعیین مقدرات خود دخالت داشته باشد ـ خود را از زیر بار ظلم و ستم ارتجاع و استعمار نجات دهد ـ بآزادی نفس بکشد ـ شرافتمندانه کار کنند و محصول رنج و کارشان را خود صاحب شوند ـ رژیم فاسد را سرنگون سازند ـ می‌خواهند دیگر فقر و جهل وگرسنگی برای کشور حکمفرمایی نکند. همین درخواست‌ها و آرزوها است که به‌صورت یک احتیاج شدید درآمده و مشکلات زندگی مردم ایران را سبب شده است."[2]

مذاکرات قوام‌السلطنه با استالین و مولوتف در مسکو:

در مدت اقامت هیئت نمایندگی ایران در مسکو، چندین‌بار بین اعضای هیئت و مولوتف و شخص قوام‌السلطنه با استالین، ملاقاتهایی به‌عمل آمد. در اولین ملاقات رسمی نمایندگان ایران با مولوتف مسائل ذیل از طرف دولت شوروی مطرح شد:

"اول، نفت، که مولوتف عقیده داشت شرط ابراز دوستی صادقانهٔ ایران و شوروی این است که امتیاز نفت شمال به‌دست شوروی داده شود. چنان‌که نفت جنوب سالهاست به‌دولت انگلیس داده شده است.

دوم، در خصوص آذربایجان بود که مولوتف عقیده داشت این یک امری است داخلی که باید بین دولت ایران و آذربایجان تصفیه گردد.

سوم، موضوع تخلیه ارتش سرخ از ایران که در این خصوص اشاره به نگرانی از وضع

۱: جبهه، شمارهٔ ۸۷، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۲۶، سرمقاله.

۲: ایران ما، شمارهٔ ۴۷۲، مورخهٔ ۲۴/۱۲/۶، "تنها مذاکرات مسکو مشکلات ایران را حل نمی‌کند."

ایران و توجه به اوضاع بین‌المللی شده، وعده داد که قسمت‌هایی از کشور ایران از روز دوم مارس تخلیه می‌شود." [1]

در این ملاقات راجع به‌هیچ یک از مسایل فوق بین‌نمایندگان ایران و شوروی توافق نظر حاصل نشد. چنان‌چه از طرح مسایل آشکار می‌گردد، نخستین مسئله‌ای که شوروی حل آن‌را خواستار گردید، اعطای امتیاز نفت شمال به‌آن دولت بود. در تأیید این مطلب، جهانگیر تفضلی مدیر روزنامهٔ ایران ما، که خود یکی از اعضای هیئت نمایندگی ایران بود، طی مصاحبه‌ای با مخبر لوموند در پاریس به‌سئوال " ـ آیا تصور نمی‌کنید همهٔ این اختلافات سرنفت باشد؟"

چنین جواب داد: "ـ در این که موضوع نفت مبدأ سوء تفاهمات ایران و شوروی بود، تردیدی نیست." [2]

پیرو اولین ملاقات با مولوتف نخستین تذکاریهٔ [3] هیئت نمایندگی ایران به‌شرح ذیل تسلیم کمیسر امور خارجه شوروی گردید.

" ۱ ـ درخصوص امتیاز نفت، طبق قانون مصوبهٔ مجلس نه فقط واگذاری حتی مذاکره در آن مورد ممنوع است.

۲ ـ در موضوع آذربایجان، این استان جزء لاینفک ایران است. زبان ترکی، زبان محلی است. فرهنگ و ادبیات آنجا از قدیم زبان فارسی‌بوده، شعراوادبازبان‌فارسی‌را زبان مادری خود دانسته‌اند. لذا مقتضی است کسانی که دست به‌کارهایی درآنجا زده‌اند که منافی استقلال وتمامیت ایران باشد از این طرز فکر خودداری نمایند. بدیهی است اصلاحات لازم در آذربایجان به‌عمل خواهد آمد و قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی اجرا خواهد شد.

۳ ـ در موضوع تخلیهٔ ایران تا دوم مارس برابر قرارداد، باید ایران تخلیه شود. بنابراین علتی برای بقای ارتش سرخ در ایران وجود ندارد. ضمنا" اطمینان قلبی داده می‌شود مناسبات دوستانه ایران و شوروی بسط داده شود ونگرانیهای شوروی از طرف ایران رفع شود." [4]

(این تذکاریه عصر روز شنبه ۲۴/۱۲/۴ تسلیم گردید)

دولت شوروی در جواب تذکاریهٔ ایران، روز ششم اسفند ماه سال ۱۳۲۴ تذکاریهٔ

۱: روزنامهٔ داد، شمارهٔ ۷۱۳، مورخهٔ ۲۵/۱/۲۶، "یادداشت‌های سفر مسکو" به قلم عمیدی نوری.
۲: روزنامهٔ ایران ما، شماره‌های ۴۹۲، مورخهٔ ۲۴/۱۲/۲۹ و ۴۹۴ مورخهٔ ۲۵/۱/۱۱ از مصاحبه جهانگیر تفضلی در پاریس.
۳: تذکاریه یا مه موراندوم از نظر دیپلوماسی ارزشی ندارد. زیرا نه دارای تاریخ است و نه امضا و نه خطاب به مقامی است که بتوان آن را ملاک و مستند قرار داد. در حقیقت یادداشتی است برای به خاطر آوردن خواننده."
۴: داد، شمارهٔ ۷۱۴، مورخهٔ ۲۵/۱/۲۷ "یادداشت‌های سفر مسکو".

ذیل را به‌نمایندگان ایران تسلیم داشت:

" ۱ ـ درخصوص نفت شمال ایران، از لحاظ ابراز حسن نیت کامل حاضریم از مطالبهٔ امتیاز نفت صرف‌نظر نماییم. به‌همین جهت پیشنهاد می‌نماییم یک شرکت مختلط نفت ایران و شوروی برای عملیات اکتشافی و استخراجی تشکیل گردد که سهم شوروی در آن ۵۱ و سهم ایران ۴۹ باشد.

۲ ـ درخصوص آذربایجان ایران که امری است داخلی و مربوط به‌خود دولت ایران، توصیه می‌شود ترتیبی اتخاذ گردد که به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آنجا توجه کامل به‌عمل آید. مجلس ملی آنجا به‌نام همان انجمن ایالتی و ولایتی تبدیل گردد. نخست‌وزیر محلی آذربایجان استاندار دولت مرکزی ایران باشد. ۲۵ درصد از درآمد، به‌دولت داده و بقیه به‌مصرف اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آنجا به‌کار برده شود. وزارت جنگ و وزارت امور خارجه نداشته، در این دو وزارتخانه به‌سازمان دولت مرکزی اکتفا شود.

۳ ـ درخصوص تخلیه نیروی سرخ از ایران نیز بتدریج از دوم مارس شروع به‌عمل می‌شود.

ولی فقط در قسمت‌هایی از خاک ایران نیروی سرخ بازگشت می‌نماید. در ضمن اصلاح روابط دو دولت، از قسمت‌های دیگر هم تخلیه خواهد شد."[۱]

هیئت نمایندگی ایران طی دومین تذکاریه، نظرات خودرا به‌شرح ذیل اعلام داشت:

" ۱ ـ در خصوص تخلیهٔ ارتش سرخ از ایران پیمان سه‌گانه، اساس حق ایران را تأمین نموده، انتظار تخلیه می‌رود.

۲ ـ در خصوص آذربایجان، نسبت به‌اصلاحات آنجا در حدود قوانین فعلی و مخصوصاً " اختیارات انجمن‌های ایالتی می‌توان به‌اصلاح امور اهالی آنجا توجه نمود. آذربایجان جزو ایران است، حکومت مشروطهٔ ایران اصول مرکزیت را پذیرفته، فقط یک حکومت که آن‌هم مرکزش در تهران است شناخته شده، فرهنگ، ادبیات، زبان، عادات و سنن اهالی آذربایجان فارسی است. وحدت ایران و جزء لایتجزا بودن آذربایجان، دارای ریشه‌های تاریخی است. باید به نغمه‌های افراد خاصی که منظورهای شخصی دارند توجه نداشت.

۳ ـ درخصوص نفت نیز با توجه به‌نظریهٔ اخیر در صورتی که تخلیهٔ نیروی شوروی طبق پیمان سه‌گانه انجام شود، اصولاً " قابل توجه بوده، می‌توان با اصول مرضی‌الطرفین آن‌را حل نمود. به‌هرحال نباید از نظر دور داشت اساس اصلاح امر به‌بازگشت نیرو از تمام

۱: روزنامهٔ داد، شمارهٔ ۷۱۵، مورخهٔ ۲۵/۱/۲۸، "یادداشت سفر مسکو".

خاک ایران یعنی اجرای پیمان سه‌گانه ارتباط کامل دارد ." [1]

دولت شوروی پس از دریافت دومین تذکاریهء ایران، روز ۲۴/۱۲/۱۰ برابر اول مارس ۱۹۴۶ که فردای آن روز مهلت تخلیهء خاک ایران از نیروهای متفقین به‌موجب پیمان سه‌گانه به‌سر می‌رسید، تذکاریهء دوم خود را به‌نمایندگان ایران تحویل داد. در آن تذکاریه گفته می‌شد :

" ۱ ــ در خصوص نفت، با حسن‌نیت راه‌حل ایجاد شرکت مختلط ایران و شوروی را پیشنهاد نمودیم. ولی چون نظریهء مزبور مورد قبول قرار نگرفت، ما هم آن‌را رد شده تلقی می‌نماییم و بنابراین به‌همان تقاضای امتیاز معادن نفت شمال باقی هستیم .

۲ ــ در خصوص آذربایجان ما از ابتدا آن‌را یک امر داخلی می‌دانستیم ونظریه‌ای در این مورد ابراز نداشتیم. ولی از لحاظ کمک معنوی به‌دولت ایران، توصیه‌هایی نمودیم و خواستیم وساطت در امر کرده باشیم در خلال این مدت توصیه‌های مزبور را به‌خود آنها هم اطلاع دادیم ولی حاضر به‌قبول این نظریات نشدند و چون شما هم آن‌توصیه‌هارا قبول نکردید، بنابراین نسبت به‌این موضوع نظریات مورد تذکر را پس گرفته تلقی می‌نماییم .

۳ ــ در خصوص بازگشت نیروی شوروی از ایران . . . چون از انقلاب اکتبر به‌بعد مناسبات ایران و شوروی برپایهء دوستی استوار نیست، بنابراین نگرانی خاطر از ایران فعلا" مانع تخلیه کامل نیروی سرخ از ایران می‌باشد . . ." [2] تذکاریه‌شوروی‌دربیان‌علل‌نگرانی‌خاطر آن دولت از ایران، مسائل ذیل را ذکر می‌کرد : " دولت ایران نفت‌جنوب را به انگلیس داده ولی نفت شمال را به شوروی نداد ــ بیست و پنج سال پیش صمصام‌السلطنه رئیس‌الوزراء ایران ضمن یادداشت خود به‌جامعهء ملل تقاضای الحاق قفقاز و ترکستان را به ایران نموده بود .

امسال نیز یکی از اعضای برجستهء کابینهء آن روز صمصام‌السلطنه که در آن موقع نیز فعالیت مخصوصی به‌کار می‌برد، یعنی‌حکیم‌الملک زمام امور را بردست گرفته، رویهء ضد شوروی پیش کشید ــ بعلاوه وجود عناصرضددوستی ایران و شوروی و پیش کشیدن سیاست " دیسکریمیناسیون (تبعیض) از طرف ایران نسبت به‌شوروی اجراء مادهء ۶ قرارداد ۱۹۲۱ را ایجاب می‌نماید ." [3]

اینک جهت اطلاع مادهء ۶ قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی ذیلا" نقل می‌شود :

"مادهء ۶ ــ دولتین معظمتین متعاهدین قبول می‌نمایند که اگر دولت ثالثی بخواهد به‌واسطهء مداخلات نظامی پلتیک غاصبانه را در ایران مجری و یاخاک ایران‌را مرکز عملیات نظامی ضدشوروی قرار بدهد و به‌این طریق مخاطراتی متوجه حدود روسیه و دول

۱: داد، شمارهء ۷۱۷مورخهء ۲۵/۱/۳۰ "یادداشتهای سفر مسکو".

۲و۳:داد، شمارهء ۷۱۸، مورخهء ۲۵/۲/۱ " یادداشت‌های سفر مسکو" ــ اسناد وزارت خارجه امریکا ، بیست و نهمین سالنامه دنیا صفحات ۳۵۷ــ ۳۵۸.

متحده، آن بشود، در صورتی که دولت روسیه قبل از وقت به‌دولت ایران اخطار نماید و دولت ایران در رفع مخاطرهٔ مزبور مقتدر نباشد، آن‌وقت دولت روسیه حق خواهد داشت که قشون خود را به‌خاک ایران وارد نموده برای دفاع از خود اقدامات نظامی به‌عمل بیاورد.

دولت جمهوری فدراتیو سوسیالیست شوروی متعهد می‌شود، همین‌که مخاطره مزبوره برطرف شد، فوراً" قشون خود را از حدود ایران خارج نماید."[1]

روز دوم مارس ۱۹۴۶ برابر با دهم اسفندماه سال ۱۳۲۴، خبرگزاری شوروی اطلاعیه زیر را صادر نمود: "... از روز دوم مارس تخلیهٔ قسمتی از نیروی شوروی از نواحی ایران چون مشهد، شاهرود و سمنان واقع در خاور ایران که در آنجا آرامش نسبی برقرار است آغاز می‌شود. اما نیروی شوروی در سایر نواحی ایران تا روشن شدن اوضاع باقی خواهد ماند..."

به‌هرصورت دولت شوروی روز دوم مارس، که آخرین مهلت تخلیه بود، نیروهای خود را از ایران بیرون نبرد. ولی نیروهای انگلیس در موعد مقرر کشور ما را تخلیه کردند.

البته در آن‌روزها ارتجاع داخلی و نوکران استعمار، مجلس و دستگاههای دولتی ایران را در دست داشتند. از سوی دیگر آذربایجان به سنگر آزادی مبدل شده و چشم امید تمام مردم کشور را به‌سوی خود جلب نموده بود و آزادی‌خواهان سایر نقاط ایران نیز، با وجود ایراداتی که به‌روش فرقهٔ دموکرات و حکومت ملی داشتند، از دل و جان آماده بودند که دوش به‌دوش آذربایجان در راه آزادی سراسر ایران به‌پاخیزند و بساط ارتجاع را سرنگون سازند.

ولی مسلماً "هیچ نیروی نظامی خارجی یا داخلی، از طریق کشور ایران که خود تحت اشغال قوای نظامی شوروی بود ـ خاک شوروی را تهدید نمی‌نمود و عدم تخلیهٔ ایران به استناد مادهٔ ۶ قرارداد ۱۹۲۱ ابداً" مفهوم و موردی نداشت.

در مسکو، قوام السلطنه پس از اطلاع از عدم تخلیهٔ ایران به‌وسیلهٔ نیروهای نظامی شوروی، یادداشت اعتراضی تسلیم آن دولت نمود. ولی کوشش وی بی‌نتیجه ماند. تنها نتیجه‌ای که از مذاکرات مسکو حاصل شد تبادل نظر بین دو دولت و انتصاب سادچیکوف به‌سمت سفیر کبیر شوروی در ایران بود. در سایر موارد پیشرفتی حاصل نشد. لکن مذاکرات قطع نگردید و قرار براین شد که مذاکرات از طریق دیپلوماتیک در تهران تعقیب شود و اعلامیهٔ زیر در پایان مذاکرات انتشار یافت: " نخست‌وزیر ایران آقای قوام‌السلطنه در مدت توقف خود در مسکو، از تاریخ ۱۹ فوریه تا ۶ مارس سال جاری (۳۰ بهمن تا ۱۵ اسفند ماه سال ۱۳۲۴) چندین بار با ژنرالیسیم استالین رئیس شورای کمیسرهای ملی

۱: نقل از شهباز به‌جای ایران ما، شمارهٔ ۲۲، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۲۱.
۲: ایران ما، شمارهٔ ۴۷۸، مورخهٔ ۲۴/۱۲/۱۳ (این ابلاغیه روز ۲۵ فوریه به اطلاع قوام رسانیده شده بود.)

اتحاد جماهیر شوروی و مولوتف کمیسر ملی امور خارجه ملاقات و مذاکره نمودند. در طی این مذاکرات که در محیط دوستانه جریان داشت مسایلی که مورد علاقهٔ طرفین بود مورد بحث قرار گرفت. طرفین ساعی‌خواهند بود که با تعیین سفیر کبیر جدید شوروی در ایران موجبات تحکیم روابط دوستانه بیش از پیش بین دو کشور برقرار گردد." [1]

پس از بازگشت قوام به‌تهران وی در مصاحبه با خبرنگاران خارجی گفت: "دولت شوروی نمی‌خواست تقاضای مؤکد مرا برای تخلیهٔ ایران از قوای شوروی بپذیرد. من نیز نمی‌توانستم بعضی از تقاضاهای دولت شوروی را بپذیرم. و چون قشون شوروی ایران‌را تخلیه نکرد و آذربایجان خودمختاری می‌خواست لذا هیئت نمایندگی ایران نتوانست در مذاکرات خود در مسکو نتیجه بگیرد." [2]

انعکاس عدم تخلیهٔ ایران در میان مردم کشور، مجامع بین‌المللی و قدرتهای بزرگ جهانی:

گذشته از دارو دستهٔ سیدضیاء که عدم تخلیهٔ ایران از نیروی نظامی شوروی را دست آویز قرار داده جنجال عظیمی به‌پا کردند و به تبلیغات مغرضانه‌ای علیه آن دولت دست زدند، این‌اقدام دولت شوروی عموماً" در میان مردم کشور ما تأثیر نامساعدی بخشید زیرا اولاً" عبارت مبهم و کشدار ابلاغیه مبنی براین که "...نیروی شوروی در سایر نواحی تا روشن شدن اوضاع باقی خواهد ماند." معلوم نمی‌داشت که اشغال ایران کی و چه‌گونه به‌پایان خواهد رسید ثانیاً" این امر به عوامل ارتجاع و نوکران استعمار امکان می‌داد که مردم را علیه دوستی ایران و شوروی برانگیخته به محبوبیت و اعتبار آن دولت لطمه زنند، و به‌بهانهٔ "دفاع از میهن" خواسته‌های به‌حق آزادی‌خواهان ایران‌را در انظار عمومی خدشه‌دار و بی‌اعتبار سازند. مخصوصاً" باتوجه به‌این که سخنگویان رسمی دولت‌های انگلیس و آمریکا در اظهارات خود علاقهٔ نامی به تخلیهٔ ایران نشان می‌دادند. بوین وزیر خارجه انگلستان در مجلس عوام آن کشور چنین گفت: دولت ایران موافقت کرد که ما از خاک آن کشور به‌منظور شکست دادن دشمن استفاده کنیم. حال "برای من اسباب تعجب زیاد خواهد شد که با وجود صمیمیتی که درفراهم ساختن این تسهیلات ذی‌قیمت برای ما از طرف یک کشور دیگر نشان داده شده است، حالا که کار پایان یافته، همین تسهیلات مانعی برای بیرون بردن سربازان ما ایجاد نماید." [3]

وایدن وزیر خارجهٔ سابق انگلیس در همان مجلس اظهارداشت: دولتهای متفق برای آن به‌خاک ایران قدم نهادند که مسئلهٔ ارسال خواروبار و مهمات به‌خاک اتحاد جماهیر

۱: ایران ما، شمارهٔ ۴۸۴، مورخهٔ ۲۴/۱۲/۲۰، "نخست‌وزیر در تهران".
۲: ایران ما، شمارهٔ ۴۸۸، مورخهٔ ۲۴/۱۲/۲۴، نقل از بولتن دیلی نیوز نشریه سفارت انگلیس در تهران.
۳: کتاب سیاست موازنهٔ منفی، جلد دوم، صفحهٔ ۲۷۲.

شوروی تأمین گردد. حال که جنگ پایان پذیرفته " برای هیچیک از ما علتی برای ماندن در ایران وجود ندارد و مسلما " در انگلستان همه مایلند که ماهرچه زودتر از آنجا بیرون بیاییم. ما در ایران فقط یک علاقه‌داریم و آن این است که کشور مزبور را سعادتمند و متحد وقوی‌تر ببینیم و چیزی که اصلا " در این کشور نمی‌خواهیم بازگشت اصل ایجاد مناطق نفوذ و مسایلی از این قبیل است که تا مدت مدیدی پیش از این در ایران وجود داشته و برای یک‌نسل باعث عدم محبوبیت کامل ما در میان ایرانیان گردیده است امیدواریم که سیاست تخلیه از طرف متفقین اجرا و هرچه زودتر عملی گردد."[1]

لکن نوشته‌های مطبوعات شوروی بر تشویش و سردرگمی مردم می‌افزود. اینک به‌عنوان مثال قسمت‌هایی از مقالهٔ د. زاسلاوسکی را از روزنامهٔ پراودا نقل می‌کنیم، وی پس از اشاره به تخلیهٔ نیروی نظامی شوروی از ایران می‌نویسد: "... در قراردادی که روز ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ بین سه دولت انگلیس و شوروی و ایران منعقد شده، مدت اقامت نیروهای شوروی در ایران بطور آشکار و صریح ذکر گردیده. بعلاوه مطابق قرارداد ۲۶فوریه ۱۹۲۱ منعقده بین‌شوروی و ایران دولت شوروی مجاز است که نیروهای خود را وارد ایران نماید. بدین ترتیب جواب این سئوال که نیروهای نظامی شوروی چه موقع و چطور ایران‌را تخلیه خواهند کرد، بطور مختصر و صریح چنین خواهد بود: مطابق قراردادها رفتارخواهدشد."
سپس ادامه می‌دهد:

" مردم دنیا درانتظار جواب سئوالات دیگری نیز هستند: چرا دولت انگلستان، مصر، فلسطین، سوریه، لبنان و یونان را تخلیه نمی‌کند؟ چرا در امور داخلی آنها دخالت می‌ورزد؟"[2] اما حزب تودهٔ ایران بیهوده تلاش می‌کرد که ضمن مراعات افکار عمومی سیاست دولت شوروی را نیز توجیه کند و مسئولیت عدم‌تخلیهٔ ایران را به فراهم نبودن شرایط و نبودن دولتی مستقل و آزاد در ایران متوجه سازد. روزنامهٔ رهبر ضمن پذیرفتن لزوم تخلیهٔ ایران می‌نوشت: "... تردیدی نیست که همهٔ افراد ملت در مسئلهٔ تخلیه‌ایران از نیروهای متفقین خواه آنهایی که طبق پیمان در ایران توقف داشته و خواه آنان‌که بدون قرارداد مدتی خاک ایران را اشغال کرده بودند هم‌رای می‌باشد." "... ما با تخلیهٔ ایران مانند تمام مردم بی‌غرض و کلیهٔ علاقمندان حقیقی به‌استقلال ایران موافقت کامل داریم ولی با الم‌شنگه راه انداختن و آلت اغراض دیگر سیاستهای بیگانه واقع شدن جدا" مخالفیم..."[3] آن‌وقت در جواب این‌که " چرا ایران تخلیه نشد؟" توضیح می‌داد: چون در ایران حکومت ملی برسرکار نیست بلکه در تمام دستگاه حاکمهٔ ما مزدوران استعمار برسرکارند و " دولت شوروی نمی‌تواند موافقت کند که در نزدیکی او حکومت‌های دیکتاتوری

۱: کتاب سیاست موازنهٔ منفی، جلد دوم، صفحهٔ ۲۷۳.
۲: پراودا، شمارهٔ ۱۴ دسامبر سال ۱۹۴۵، نقل از آذربایجان، شمارهٔ ۸۴ مورخهٔ ۲۴/۱۰/۲۰.
۳: رهبر، شمارهٔ ۶۶۳، مورخهٔ ۲۴/۱۲/۱۳، " در پیرامون تخلیه".

و فاشیستی که تمایلات ضدشوروی دارند وجود داشته باشند" لذا آن دولت ایران‌را از نیروهای خود تخلیه نمی‌کند." پس اگر به تخلیه کامل ایران علاقه دارید شرایط تخلیه را فراهم کنید: بکوشید تا هرچه زودتر نفوذ امپریالیسم را از ایران ریشه‌کن کنید. یک دولت ایران واقعاً "آزاد و مستقل درست کنید." دراین‌صورت "نه ارتش سرخ و نه‌ارتش دیگری غیر از آن در ایران نخواهد ماند."[1]

بجاست سئوال کنیم چه نیرویی می‌بایست نفوذ امپریالیسم را از ایران ریشه‌کن سازد و ایرانی مستقل و آزاد ایجاد نماید؟ ـ مسلماً "نیروهای انقلابی ملی ایران".

به‌این سئوال حزب کمونیست ایران (عدالت) ۲۴ سال قبل از آن تاریخ یعنی در سال ۱۹۲۱ میلادی ضمن تزهای خود دربارهٔ وضع اجتماعی ایران جواب شایسته‌ای داده است:

... هرگونه دخالت مسلحانهٔ شوروی نه‌تنها به‌انقلاب کمک نخواهد کرد زیرا جنبش موجود در ایران را که علیه ستم خارجی متوجه است منقسم خواهد ساخت و بخشی از خشم انباشته شده علیه ستمگر اصلی ـ انگلستان ـ را به‌سمت روسیه شوروی متوجه خواهد ساخت امری که با تضعیف گرایش ضدانگلیسی درعین حال هواداری (سمپاتی) موجود در میان مردم از کمونیسم را تضعیف خواهد کرد، مانع از آن خواهد شد که کمونیسم در میان مردم ریشه بداوند و مشکلاتی در راه گسترش نفوذ حزب کمونیست‌که هماهنگ با روسیه شوروی عمل می‌کند ایجاد خواهد کرد."

"... قیام و گسترش جنبش آزادیبخش ملی به‌منظور اخراج امپریالیستهای انگلیسی از ایران و سرنگونی رژیم شاه‌که به‌طرز جداناپذیری با آن مرتبط است بدون آن‌که به‌کمک مرئی نیروهای مسلح روسیه شوروی روی آورده شود و باتکیهٔ منحصر به نیروهای انقلابی ملی ایرانی[2]" باید انجام پذیرد.

زیرا شبهه‌ای نیست که کمک و پشتیبانی خارجی فرع برمبارزهٔ ملت ایران در راه آزادی و دموکراسی است.

در آن زمان ملت ما به‌قدر کافی آمادگی مبارزه با ارتجاع و توانایی استقرار حکومت ملی را دارا بود. در چنین شرایطی دولت شوروی می‌بایست باتخلیهٔ به‌موقع ایران میدان را جهت مبارزهٔ به‌حق ملت آزاد می‌گذاشت. حال آن‌که ادامهٔ اشغال نظامی و عدم تخلیه ایران حقانیت مبارزین راه آزادی را خدشه‌دار می‌ساخت و موجب دریغ حمایت مردم ایران و افکار عمومی جهانیان از مبارزین راه آزادی و استقلال در کشور ما می‌گردید. بعلاوه به ارتجاع داخلی و خارجی احازه می‌داد که به‌بهانهٔ اجرای پیمانهای بین‌المللی، ضمن وارد

۱: رهبر، شمارهٔ ۶۶۶، مورخهٔ ۲۴/۱۲/۱۶، "چرا ایران تخلیه نشد؟ به قلم انور خامه".
۲: اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی وکمونیستی ایران، جلد اول، چاپ دوم، صفحات ۶۱ و ۶۲. ـ تزهای حزب کمونیست ایران، دربارهٔ وضع اجتماعی ایران.

آوردن فشارهای سیاسی به‌دولت شوروی ، مبارزه ملت ما رانیز منکوب سازند .

این امر دراکثر مطبوعات کشور به درستی انعکاس یافت از آن‌جمله روزنامهٔ کیهان طی مقاله‌ای به‌قلم ارسلان خلعتبری چنین نوشت :

" . . . به‌عقیدهٔ شخصی من شوروی دراین قسمت (در تخلیه نکردن ایران) اشتباه کرده . . . قشون نمی‌تواند بعد از این منافع شوروی را در ایران تأمین کند و اگر تأمین منافع با قشون باشد پس شوروی هیچوقت نباید قشون خود را از ایران خارج کند . "

" . . . در این‌که‌بین‌ملت‌ایران‌وغاصبین حقوق آن جنگ خواهد درگرفت شکی نیست . شوروی باید زودتر قشون خود را ببرد تا میدان برای این جنگ باز شود . "

تخلیه نکردن تمام خاک ایران نتایجی دارد که باید ذکر شود :

۱ ــ طرفداران اوضاع بیست وچندساله را تقویت خواهد نمود که اعصاب مردم خسته از توقف قشون خارجی را تحریک کنند .

۲ ــ بهانه به‌دست مرتجعین خواهد داد تا سنگ وطن‌خواهی به‌سینه زنند .

۳ ــ ملت ایران را ناراضی خواهد کرد . "[۱]

باید خاطرنشان ساخت که تمامیت ارضی کشورها تا روزی‌که حدود و ثغور تمام ملل و اقوام جهان در شکلی از اشکال حکومت جهانی و نوعی برادری و برابری مستحیل نشده است اهمیت اساسی خود را حفظ کرده و خواهد کرد .

لذا دولت شوروی ناچار بود دیر یا زود در برابر مردم جهان توضیح دهد چرا نیروهای خود را از ایران بیرون نمی‌برد وحرا پیمانی راکه‌خودامضاءکرده محترم نمی‌شمارد ؟

چنان‌که در فصول بعد خواهد آمد دولت شوروی تحت فشار سیاست بین‌المللی و تنها با امضاء موافقت‌نامهٔ تشکیل شرکت مختلط ایران و شوروی که پس از تصویب مجلس شورای ملی رسمیت می‌یافت ، با وجود برجا ماندن همان دستگاه حاکمهٔ فاسد و ارتجاعی ، نه فقط خاک ایران‌را ترک نمود حتی حمایت خود را از آزادی‌خواهان کشور نیز دریغ ورزید .

برای بررسی اهمیت وموقع مسئله ایران از نظر جهانی به‌روابط دولتهای آمریکا و انگلیس با دولت شوروی در اواخر جنگ و ماههای اول بعد از پایان آن نظری کوتاه می‌افکنیم :

شروع جنگ جهانی دوم و وجود دشمنی نیرومند و قهار که موجودیت دولتهای بزرگ را دچار مخاطره ساخته بود ، اتحاد جنگی متفقین راسبب گردید و تضادها و ناسازگاریهای سابق را در درجهٔ دوم اهمیت قرار داد . ولی هرقدر وایسین لحظات حیات آلمان هیتلری نزدیکتر می‌شد ، در اتحاد ویگانگی متفقین زمان جنگ آثار نفاق و بدگمانی هویدا

۱ : کیهان ، شمارهٔ ۷۹۳۳ ، مورخهٔ ۲۴/۱۲/۱۳ "تخلیهٔ ایران" ارسلان خلعتبری .

می‌گردید.

چرچیل نخست‌وزیر انگلستان حتی در بحبوبهٔ جنگ، پیشنهاد کرده بود که نیروهای انگلیسی و آمریکایی حملهٔ خود را از صفحات جنوبی اروپا آغاز نمایند تا مگر شبه جزیره بالکان به‌دست خود آنها آزاد شود نه ارتش سرخ. و این نظریه تنها بنا به مصلحت نظامی پذیرفته نشد.

در فوریهٔ سال ۱۹۴۵ که ارتش سرخ با عبوراز رود اودر راه خود را جهت فتح پیروزمندانهٔ برلن هموار می‌ساخت، اجتماع سه پیشوای متفقین، روزولت، استالین وچرچیل در یالتا برگزار شد. اساسی‌ترین بحث این کنفرانس موضوع لهستان، حکومت آتی و مرزهای آن بود. برسر این موضوع اولین اختلاف بین شوروی ومتفقین بوجود آمد.

در اواسط فوریه به‌جز هیتلر و متعصب‌ترین طرفدارانش، مسئولین امر در آلمان دریافتند که شکست قطعی است. لذا در این‌که به‌چه کسی باید تسلیم شد به‌تفکر پرداختند ونتیجه آن‌که آنها تسلیم در برابر نیروهای انگلیسی و آمریکایی را ترجیح دادند. چیزی که بدگمانی دولت شوروی را برانگیخت، نیروهای نظامی آلمان درعین حال که شدیدترین پایداری را در برابر ارتش سرخ نشان می‌دادند، به‌راحتی درجبههٔ غرب تسلیم می‌شدند. دراین باره استالین به روزولت چنین نوشت: *آلمانیها " در جبههٔ خاوری ۱۴۷ لشگر دارند و بی‌آن که مواضع خود را به‌خطر اندازند، می‌توانند ۱۵ تا ۲۰ لشگر از آنجا برگزیده صرف تقویت سربازان خود در جبهه باختر کنند. با این همه، آنها چنین کاری نکرده‌اند و نمی‌کنند و همچنان به پایداری دیوانه‌وار در مقابل روسها ادامه می‌دهند. مثلاً " حتی برای یک ایستگاه بی‌اهمیت راه‌آهن در زملیانیتسا واقع در چکسلواکی که برایشان همان‌قدر سودمند است که ضماد برپشت مرده، سخت می‌جنگند و در همان حال شهرهایی به‌اهمیت اسنابروک، مانهایم و کاسل را در قلب آلمان بدون کمترین مقاومت از دست می‌دهند. البته قبول می‌کنید که این رفتارآلمانیها عجیب‌تر ونامفهوم‌تر از آن است که می‌توان گفت." [1]*

بدین‌ترتیب با شکست قطعی آلمان نازی بین ارتش سرخ و نیروهای نظامی متفقینش، برسراشغال مناطق و سرزمین‌های بیشتر مسابقه‌ای برقرار گردید.

پس از شکست آلمان، در ژوئیه ۱۹۴۵ سران سه دولت در پوتسدام دور هم جمع شدند و تا این تاریخ به‌اختلاف نظر متفقین راجع به‌لهستان، اختلافات مربوط به سرنوشت اروپای شرقی و بالکان، غرامات جنگی و غیره نیز افزوده شده بود. در همین کنفرانس مسئله ایران نیز مطرح گردید و فقط به‌این نتیجه رسید که نیروهای متفقین فعلاً " شهر تهران را تخلیه کنند. ولی تعیین تاریخ تخلیهٔ سراسر خاک ایران به‌بعد موکول شد. و

۱: خاطرات جنگ جهانی دوم، نوشتهٔ چرچیل، جلد ششم، کتاب دوم، صفحات ۷۸ و ۷۹.

همان‌که دیدیم در نامه‌های مبادله بین بوین و مولوتف روز دوم مارس به‌عنوان آخرین مهلت تخلیه ایران مورد توافق طرفین قرار گرفت.

پس از پایان جنگ، طبق معمول هریک از دولت‌های فاتح درصدد بود که از پیروزی‌های نظامی خویش به‌نحو احسن بهره‌برداری نموده و امتیازات بیشتری جهت خود کسب کند. و همین امر علت پیش آمدن اختلافات بین متفقین در بالکان، خاور دور و منچوری، خاور میانه‌ایران ترکیه و سایر نقاط جهان می‌گردید.

در ایران، دولت انگلیس عمده‌ترین رقیب سیاسی دولت شوروی بود. چنان‌که روزنامه هرالد تریبون ضمن تشریح سیاست انگلستان در ایران نوشت: "انگلستان صمیمانه خواهان جلب و تأمین همکاری شوروی در دنیای پس از جنگ می‌باشد و حاضر است برای نیل به‌این مقصود عالی با گذشت‌هایی در مقابل شوروی موافقت بنمایند. ولی البته برای گذشت‌های خود حد و اندازه قائل خواهد شد. سرزمین ایران در حکم خط مرزی گذشت‌های انگلستان در مقابل شوروی است. انگلیس‌ها در شرق اروپا، در بالکان و حتی در شرق نزدیک باگذشت‌هایی موافقت خواهند کرد. مشروط به‌این که خطوط ارتباطیه امپراتوری به‌مخاطره نیفتد. ولی ایران از لحاظ خطوط ارتباطیه امپراتوری دارای اهمیت حیاتی است."[1]

و روزنامهٔ واشنگتن پست، ارزش وموقع ایران را از نظر دولت انگلیس چنین بیان داشت:

"... دولت انگلستان خیلی مایل است که در سالهای بعد از جنگ با دولت شوروی همکاری کند. با این وصف حاضر نیست که بدون حد و حصر هرنوع مزایایی را به‌دولت شوروی بدهد.

اگر در مشرق‌اروپا یا در بالکان بود، دولت انگلستان رضایت می‌داد که مزایایی به‌دولت شوروی بدهد و حتی در شرق نزدیک هم تا آنجا که به‌خطوط ارتباطی امپراتوری لطمه وارد نیاید از دادن مزایا مضایقه نمی‌کرد. ولی مسئلهٔ ایران چیز دیگری است. برای این‌که ایران با اهمیت‌ترین راه‌خشکی ارتباطات امپراتوری انگلیس می‌باشد... بعلاوه یکی از سرشارترین مناطق نفت‌خیز دنیا و معرکهٔ گیرودار بین‌المللی نفت است..."

"... وبه‌همین جهت است که موضوع ایران در روابط دولتین انگلستان و شوروی بزرگترین و حساسترین نقش را بازی می‌کند. در بین تمام کشورهای جهان، تنها دو کشور است که وزیر امور خارجه انگلستان (مسترایدن) اخبار و تلگراف‌های مربوط به‌آنها را شخصا" می‌خواند و این دو کشور یکی ایران و دیگری فرانسه می‌باشد..."[2]

دولت انگلیس حدود گذشت‌های خود را با ارائه پیشنهادکمیسیون سه‌جانبه در

1: ایران ما، شمارهٔ ۳۱۰، مورخهٔ ۲۳/۱۰/۱۷، نقل از روزنامهٔ هرالد تریبون.
2: ایران‌ما، شمارهٔ ۳۷۴، مورخهٔ ۲۴/۲/۲، سنگ محک در ایران "از واشنگتن پست.

کنفرانس مسکو روشن نمود و پس از کنفرانس مزبور آشکار ساخت که با واگذاری نفت شمال به شوروی مشروط براین که امتیاز نفت جنوب دچار مخاطره نشود مخالفتی ندارد. چنان‌چه هارولد لسکی رئیس کمیتهٔ اجرائیهٔ حزب کارگر انگلیس تحت عنوان "سیاست شوروی — ایران — بمب اتمی" نوشت:

"ما در انگلستان راجع به امتیاز نفت ایران در شمال به‌نفع دولت شوروی اعتراضی نداریم.

همچنان‌که انگلیسیها در جنوب ایران اراضی نفت‌خیز مهمی دارند، شوروی‌ها نیز حق دارند در شمال ایران نفت داشته باشند."[1] واکونومیست نوشت: "هیچ‌کس بین روسیه و امتیاز نفت شمال ایران مانعی ایجاد ننموده است. اراضی نفت‌خیزی که بین بحرخزر و جبال زاگرس واقع شده چه از لحاظ ساختمانی و چه از لحاظ معرفت الارضی متعلق به بحرخزر و منطقهٔ عملیات روسها بوده است و به‌هیچ وجه به اراضی خلیج فارس و خاور میانه ارتباطی ندارد."[2]

روزنامهٔ جبهه ارگان حزب ایران به‌درستی نوشت: "در این میانه معلوم نیست "منطقهٔ عملیات" ملت ایران کجاست و "حق" او چیست؟"

دولت آمریکا تا دوم مارس ۱۹۴۶ هنوز مسئلهٔ ایران را به‌صورت رقابت وبرخورد منافع انگلستان و شوروی تلقی می‌نمود لذا جهت ایفای نقش میانجیگری بین آنها می‌کوشید.

روزنامهٔ نیویورک هرالدتریبون در توضیح سیاست آمریکا نسبت به‌ایران چنین نوشت: "... از طرف دیگر دولت آمریکا نفع خاصی ندارد به‌این که اوضاع پوشالی ایران را حفظ کند، حمایت کردن از حکومت عقب مانده وفاسد ایران موافق اصول دموکراسی نیست. تصور این که آمریکا برسر بیابان لم یزرع ایران به روسیه اعلام جنگ دهد سفیهانه است. دولت آمریکا قبل از مخالفت با هرتغییری می‌تواند در راه مفیدی بکوشد و مسئلهٔ ایران را به‌طریق عادلانه‌ای حل نماید.

به‌طوری که منافع انگلیسیها و روسها هردو تأمین شود و روسیه و انگلستان هردو بتوانند منابع ایران را مورد استفاده قرار دهند."[3]

به هرحال دولت آمریکا تاآن تاریخ در برابر درخواست‌ها وتمایلات دولت شوروی هنوز نرمش خاصی نشان می‌داد لکن عدم تخلیهٔ ایران، برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم ارزش و اعتبار پیمانها و قراردادهای منعقده بین متفقین را مورد شک و تردید قرار داد و علاوه براین حوادثی که در ماههای فوریه و مارس ۱۹۴۶ پیش آمد، فضای

۱: روزنامهٔ جبهه، شمارهٔ ۱۸۲، مورخهٔ ۲۵/۳/۳۰ "تجهیز نیروی ملی".
۲: جبهه، شمارهٔ ۱۸۰، مورخهٔ ۲۵/۳/۲۸، "اهمیت و موقعیت جهانی نفت ایران".
۳: روزنامهٔ اطلاعات، شمارهٔ ۶۰۰۷، مورخهٔ ۲۴/۱۲/۲۳ و جبهه شمارهٔ ۱۱۱، مورخهٔ ۲۴/۱۲/۲۷.

سیاسی جهان را به‌زیان شوروی تغییر داد. اینک حوادث مزبور را فهرست‌وار ذکر می‌کنم:

در اواخر فوریه دولت کانادا وابستهٔ نظامی شوروی در اوتاوا را متهم به‌رهبری یک گروه جاسوسی برای به‌دست آوردن اسرار بمب اتمی و بمب‌های الکترونیکی ناوگان آمریکا نمود.

در اوایل مارس دولت شوروی ادعا کرد که ناحیهٔ قارص و اردهان در ترکیه، مرکز تمدن گرجستان است و باید به آن دولت بازگردانده شود و همزمان با این اتفاقات دولت شوروی پیاده کردن و انتقال صنایع و کارخانه‌های جنگی منچوری را به‌داخل شوروی آغاز نمود و نیروهای نظامی آن دولت به هواپیمای اکتشافی آمریکا برفراز پرت‌آرتور تیراندازی کردند و در جواب اعتراض آمریکا اعلام داشتند که هواپیمای مزبور حق پرواز برفراز پرت‌آرتور را نداشته و مجموعهٔ حوادث دولت آمریکا را از عدم تخلیهٔ منچوری به‌وسیلهٔ نیروهای شوروی بدگمان ساخت.

با توجه به پیشامدهای نامبرده، اوایل مارس برنس وزیر خارجهٔ آمریکا در باشگاه نمایندگان جراید خارجی نطقی ایراد نمود که قسمت‌هایی از آن‌را ذیلاً نقل می‌کنم:

"... ما به‌این نیت به‌سازمان ملل متفق پیوستیم که از بروز جنگ دیگری جلوگیری شود. ما مقرر داشتیم که زور و جبر در هیچ مورد بکار برده نشود مگر برای دفاع از قانون البته بنابرآنچه که منشورهای بین‌المللی حکم می‌کند وتصمیم داریم که با این نیت کار کنیم... اگر کشورهای بزرگ جهان حاضر نباشند که برای حفظ قانون مبارزه کنند، سازمان ملل متفق مسلماً نخواهد توانست از بروز جنگ جلوگیری کند.... ما باید به‌جهانیان ثابت کنیم که‌بادول‌بزرگ‌دیگربرای‌دفاع از منشورها و قراردادها خواهیم کوشید. ما باید قادر و مهیا باشیم که درهرموقع ضروری و با کوچکترین اشاره‌ای‌نیروی نظامی خودرا به‌کار ببریم. ما نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم کنار بایستیم اگر ملتی قدرت خود را برخلاف نص منشور ملل متفق خواست به کار برد. ما هیچ حق نداریم که سربازان خود را در اراضی کشورهای مستقل دیگر بدون اجازه آنها نگاه بداریم.

... هیچ دولتی نمی‌تواند برمتعلقات و اثاثیهٔ کشوری که از میان رفته است نظر تصرف داشته باشد تا وقتی که انجمنی برای این منظور از طرف عموم متفقین تشکیل شود. ما موافقت با هیچ دولتی نکرده ونخواهیم کرد که‌از ممالک از بین رفته جیزهایی را تصرف کرده به‌کشور خود ببرند..."[1]

در مجلس سنای آمریکا سر دو نظر بحث کشیده شد: کنار آمدن با شوروی ــ ایستادگی در برابر درخواستهای آن دولت.

لکن نطق‌هایی که از طرف سناتور واندنبرگ سخنگوی رسمی حزب جمهوری‌خواه و

۱: روزنامهٔ اطلاعات، شمارهٔ ۵۹۹۲، مورخهٔ ۲۴/۱۲/۱۲، نطق برنس در باشگاه نمایندگان جراید خارجی.

سناتور کانلی سخنگوی رسمی حزب دموکرات ایراد گردید، اتخاذ رویه محکم‌تر و شدیدتری را در برابر تمایلات دولت شوروی تأیید و تأکید نمود.

پانزدهم اسفندماه (۶ مارس) چرچیل که در آمریکا بود، طی سخنرانی خود در دانشگاه فولتون، پیشنهاد کرد که" یک اتحاد نظامی بین آمریکا و انگلستان برقرار گردد زیرا هیچ‌کس نمی‌داند که کشور اتحاد جماهیر شوروی و سازمانهای کمونیست بین‌المللی وی در آیندهٔ نزدیک چه می‌خواهند بکنند و حدود تمایلات آنها در راه تبلیغ مرام کمونیستی تا چه پایه است."

خبرنگار روزنامهٔ " دیلی تلگراف" در واشنگتن، ضمن بیان تغییر فضای سیاسی علیه شوروی نوشت: "... *پیش از این‌که مستر برنس و سناتور واندنبورگ درعرض هفتهٔ گذشته نطق‌های خود را ایراد کنند، عقیدهٔ عمومی محافل رسمی آمریکا این بود که ایران کاملا" یک سنگر از دست رفتهٔ جهان غرب باید محسوب شود. ولی از این به‌بعد مقاومت جدی و شدید در قبال توسعهٔ تمایلات اتحاد جماهیر شوروی در خاورمیانه به‌عمل خواهد آمد و بالاخص اگر روسها سعی کنند عین همین فعالیت‌هایی را که در ایران انجام دادند، در ترکیه تکرار نمایند. علی‌ایحال هم در کنفرانس وزرای امور خارجه سه‌دولت در مسکو و هم در عرض جلسات سازمان ملل متفق در لندن، اوضاع آشفتهٔ ایران به‌شکل اصطکاک منافع انگلیس و روسیه که در آن آمریکا نقش میانجیگری رامی‌توانست بازی نماید نگاه کرده می‌شد.*

دولت اتحاد جماهیر شوروی با نقض صریح تعهداتی که به‌موجب عهدنامهٔ ۱۹۴۲ به‌گردن گرفته بود، بدون این‌که رضایت قبلی امضاکنندگان دیگر پیمان را جلب نماید، علنا "نشان داده که، آمریکا نمی‌تواند بین منافع رقابت‌آمیز دوحریف بدون این‌که شخصا" اصول و مواد آن پیمان رانقض نماید واسطه شود..."[1]

بالاخره ترومن رئیس جمهوری آمریکا روز ۲۱ مارس ۱۹۴۶ (اول فروردین ماه سال ۱۳۲۵) دربارهٔ تخلیهٔ ایران اولتیماتومی‌به استالین فرستاد. در این اولتیماتوم گفته می‌شد چنان‌چه دولت شوروی ایران‌را تخلیه ننماید، دولت آمریکا نیز ناچار است مجددا" وارد ایران خواهد شد.

ولی این اولتیماتوم تا تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۵۲ مکتوم ماند و فقط در آن تاریخ بود که ترومن ضمن مصاحبهٔ مطبوعاتی با روزنامه‌نگاران آن‌را افشا کرده گفت: " *در ۱۹۴۶ من مجبور شدم اولتیماتومی به نخست‌وزیر اتحاد جماهیر شوروی فرستاده از او تقاضا کنم که مقررات پیمان سه‌گانه را رعایت نماید. ارتش روس در آن‌وقت ازایران رفت. زیرا دولت آمریکا در آن موقع در وضعیتی قرار گرفته بود که می‌توانست با چنین وضعی مقابله نماید.*

۱: ایران ما، شمارهٔ ۴۹۵، مورخهٔ ۲۵/۱/۱۲، "انعکاس اوضاع ایران در امریکا".

" خبرنگاران از او سئوال کردند آیا این اولتیماتوم هیچگاه منتشر شده است و او در جواب گفت نه . . . ولی متن آن در زمرهٔ اسناد دولتی موجود است .

روزنامهٔ نیویورک تایمز مورخهٔ ۲۵ آوریل ۱۹۵۲ سئوال‌های دیگری را که خبرنگاران از مستر ترومن در موضوع بالا کرده و جوابهایی را که او داده است به‌شرح زیر نقل کرده :

س ــ آیا شما پیامی به استالین فرستادید ؟

ج ــ پیامی من به استالین فرستادم و به او گفتم یا ارتش خود را بیرون ببر و یا این‌که ما هم ارتش خود را به آنجا خواهیم برد .

س ــ آیا می‌توانید متن پیام را منتشرکنید ؟

ج ــ خیر .

س ــ من قسمت آخر جوابی را که دادید خوب ملتفت نشدم . شما گفتید که به استالین پیامی فرستاده و گفتید برو بیرون و بعد گفتید که ما سربازان خود را می‌فرستیم .

ج ــ من در پیام خود گفتم که اگر آنها بیرون نرفتند ما اقدامات لازمه را خواهیم کرد . در آن‌وقت عده‌ای از ناوگان ما در خلیج فارس بودند وعده زیادی هم سرباز در آن حوالی داشتیم که البته حالا نداریم .

س ــ لفظ " اولیتماتوم " خیلی مشخص می‌باشد و آن کلمه به‌مصداق سیاسی آن وقتی که بکار برده شود توجه زیادی را جلب می‌کند . در اقدامی که‌نمودید آیا هیچ وقت معینی هم برای انجام تقاضای خود ذکر کردید ؟

ج ــ بلی . ما روزی را معین کرده‌بودیم که تا آن‌روز آنها بایستی از ایران خارج می‌شدند . " [1]

این موضوع همان موقع در مطبوعات انگلستان نیز انعکاس یافت و مجلهٔ اکونومیست در شمارهٔ ۲۲ مارس ۱۹۴۶ خود نوشت : " چنانچه‌شورای امنیت موفق به تغییر سیاست روسیه در ایران نشود ، لازم است جنوب آن کشور را آمریکا یا انگلیس و یا هردو آنها اشغال نموده قصد خود را به اقامت در آن کشور تا تخلیهٔ نیروهای شوروی از ایران اعلام دارند . " [2]

بدین ترتیب عدم تخلیهٔ ایران ، نقطهٔ عطفی در اختلاف‌نظرها و تصفیه حسابهای سیاسی دولتهای انگلوساکسون با دولت شوروی گردید . و دولت شوروی برای‌نجات از بن‌بستی که خود ایجاد نموده بود ناچار نیروهای نظامیش را از ایران بیرون برد .

از نظر اقدامات دولت ایران ، قوام بلافاصله پس از بازگشت از مسکو تصمیم گرفت که عرض‌حالی مبنی برعدم تخلیهٔ ایران از نیروهای نظامی شوروی به شورای امنیت سازمان ملل تسلیم نماید . دولت‌شوروی به‌محض اطلاع از این تصمیم ، کاردار سفارت خود را در

۱ : کتاب پنجاه سال نفت ایران ، صفحات ۳۷۵ و ۳۷۶ .

۲ : نقل از لوموند ، ۲۳ مارس ۱۹۴۶ ، کتاب مسئلهٔ آذربایجان ، صفحهٔ ۱۰۸ ، متن فرانسه پرویز همایون‌پور .

تهران، نزد قوام فرستاده اعلام نمود که "این عمل به‌عنوان عمل غیردوستانه و خصمانه تلقی خواهد شد و نتایج مشئومی برای ایران ببار خواهد آورد." و قوام را از این عمل منع کرد.[1]

سفیر کبیر آمریکا در تهران نیز به‌دولت ایران اطلاع داد که "اگر دولت ایران به‌شورای امنیت متوسل نشود، دولت آمریکا موضوع ایران را در شورا مطرح خواهد کرد ولی دولت ایران دیگر نباید امیدوار به کمک و همراهی آمریکا باشد."[2]

به‌هرحال در ۱۸ ماه مارس ۱۹۴۶ (۲۶ اسفند ماه) دو روز قبل از ورود سفیر کبیر جدید شوروی سادچیکوف، حسین علاء سفیر کبیر ایران در واشنگتن عرض‌حال دولت متبوعهٔ خود را مبنی‌براین که "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سپاهیان خود را برخلاف مقررات مصرحه در مادهٔ ۵ قرارداد سه‌جانبه مورخهٔ ۲۹ ژانویهٔ ۱۹۴۲ پس از انقضای دوم مارس ۱۹۴۶ در ایران نگاه‌داشته است و علاوه براین اتحاد جماهیر شوروی به‌دخالت خود در امور داخلی ایران توسط عاملین روسها و مقامات رسمی نیروهای مسلح شوروی ادامه می‌دهد..." تسلیم دبیر کل سازمان ملل متحد نمود.

نوزدهم مارس (۲۸ اسفند ماه ۱۳۲۴) گرومیکو نمایندهٔ شوروی در سازمان ملل، نظر دولت متبوع خود را دربارهٔ شکایت ایران به‌دبیر کل سازمان چنین اعلام داشت: "*از طرف دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تقاضا می‌نمایم اقدامی به‌عمل آورید که تاریخ جلسهٔ مورخ ۲۵ مارس شورای امنیت (جلسه‌ای که قرار بود شکایت ایران مطرح شود) به تاریخ ۱۰ آوریل تغییر یابد. موضوعی که وسیلهٔ دولت ایران در برابر شورای امنیت مطرح شده است، برای دولت اتحاد جماهیر شوروی غیرمنتظره است زیرا مذاکرات بین دولت ایران و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در حال حاضر در جریان می‌باشد. با توجه به‌وضع فوق دولت اتحاد جماهیر شوروی اکنون آماده نمی‌باشد که در بحث در موضوع مطروحه وسیلهٔ دولت ایران در شورای‌امنیت شرکت جوید. برای آن‌که آمادگی ضروری دولت اتحاد جماهیر شوروی فراهم گردد، طبعاً احتیاج به‌مدت دارد. بدین‌جهت دولت اتحاد جماهیر شوروی تأخیر جلسهٔ شورای امنیت را به‌روز ۱۰ آوریل پیشنهاد می‌نماید.*"[3]

ولی نمایندگان آمریکا و انگلیس تقاضای گرومیکو را نپذیرفتند و حسین علاء نیز بدون کسب نظر دولت ایران با تعویق جلسهٔ شورای امنیت مخالفت ورزید.[4]

۱:ـ اسناد وزارت خارجه امریکا، بیست و نهمین سالنامهٔ دنیا، مورخهٔ ۱۳۵۲ صفحهٔ ۲۶۰.
۲: ایران ما، شمارهٔ ۴۹۳، مورخهٔ ۲۵/۱/۲، "موضوع ایران در شورای امنیت".
۳: اسناد وزارت خارجهٔ امریکا، بیست و نهمین سالنامهٔ دنیا، صفحات ۲۶۴ و ۲۶۵.
۴: قوام در مصاحبه با خبرنگاران خارجی گفت: "نامهٔ علاء به سازمان ملل بدون دستور از طرف دولت صادر شده و تلگرافی به ایشان تأکید شد که نباید کوچکترین اقدام بدون کسب دستور و تعلیمات قبلی بنماید." ــ داد شمارهٔ ۶۹۸، ۲۵/۱/۷.

روز ۲۰ مارس (۲۹ اسفند ماه)، ساد چیکوف سفیر کبیر جدید شوروی به‌تهران رسید و بلافاصله مذاکرات خود را با نخست‌وزیر آغاز نمود.

دولت شوروی برای تخفیف وخامت اوضاع و جلوگیری از یک جنجال بین‌المللی که با طرح مسئلهٔ ایران در شورای امنیت پیش می‌آمد شب ۲۵ مارس ۱۹۴۶ (پنجم فروردین ماه ۱۳۲۵ — روز تشکیل جلسهٔ شورای امنیت) خبر ذیل را از رادیوی مسکو پخش نمود:

"تخلیهٔ نیروهای شوروی از نواحی مشهد، شاهرود و سمنان که از دوم مارس شروع شده بود تاکنون پایان یافته است. طبق موافقتی که با دولت ایران حاصل شده است، تخلیهٔ بقیهٔ نیروهای شوروی از ۲۴ مارس شروع گردید. فرماندهی شوروی در ایران عقیده دارد که در صورتی که وقایع غیرمنتظره‌ای رخ ندهد، تخلیهٔ کامل ایران از نیروهای شوروی تا پنج یا شش هفتهٔ دیگر تمام خواهد شد."[1]

با وجود این دولتهای آمریکا و انگلیس که اوضاع را برای بهره‌برداری علیه‌شوروی مناسب می‌دیدند، جهت طرح مسئلهٔ ایران درمذاکرات شورای امنیت پافشاری کردند. بالاخره گرومیکو به‌استناد این‌که مذاکرات با دولت ایران به‌نحو احسن پیش می‌رود و طرح مسئله در شورای امنیت لزومی ندارد، اعلام داشت چنانچه مسئلهٔ ایران در شورا مطرح شود، هیئت نمایندگی شوروی در جلسه حضور نخواهد یافت. و چون پیشنهادش پذیرفته نشد، جلسهٔ شورای امنیت را ترک نمود و شورا از نمایندهٔ ایران دعوت کرد تا مطالب خود را بیان دارد. پس از اظهارات نمایندهٔ ایران، قرار براین شد که گزارش‌های مفصلی دربارهٔ چگونگی مذاکرات بین دو دولت ایران و شوروی از دولتهای مزبور خواسته شود و بعد از وصول آن گزارشها، شورای امنیت بحث خود را در این باره ادامه دهد.

با توجه به‌این که دولت شوروی تخلیهٔ نیروهای خود را از ایران آغاز کرده بود، در جلسهٔ خصوصی شورای امنیت توافق به‌عمل آمد که "مذاکرات شورای امنیت دربارهٔ قضیهٔ ایران تا روز ششم ماه‌مه به‌تعویق افتد، که در این روز باید ایران و شوروی گزارشات خود را دربارهٔ موضوع ایران به شورا بدهند، سپس شورای امنیت تصمیم بگیرد که آیا باید اقدام دیگری نمود یا خیر؟"[2]

روز جمعه پانزدهم فروردین ماه سال ۱۳۲۵ اعلامیهٔ مشترکی از طرف دولتهای ایران و شوروی صادر گردید. متن اعلامیه از این قرار بود:

"مذاکراتی که از طرف نخست‌وزیر ایران در مسکو با اولیای دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آغاز و در تهران پس از ورود سفیر کبیر شوروی ادامه یافت درتاریخ پانزدهم فروردین ۱۳۲۵ مطابق با چهارم آوریل ۱۹۴۶ به نتیجهٔ ذیل رسید و در کلیهٔ مسائل موافقت کامل حاصل گردید.

۱: رهبر شمارهٔ ۶۷۹ به تاریخ ۲۵/۱/۸ از مقالهٔ "تحولات سیاسی در اول سال ۱۳۲۵".
۲: رهبر، شمارهٔ ۶۸۵، مورخهٔ ۲۵/۱/۱۶ اخبار خارجه.

۱ ـ قسمت‌های ارتش سرخ از تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶ یعنی یک‌شنبه چهارم فروردین ۱۳۲۵ درظرف یک‌ماه‌و نیم تمام خاک ایران را تخلیه می‌نمایند.

۲ ـ قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت‌ایران و شوروی و شرایط‌آن از تاریخ ۲۴ مارس تا انقضاء مدت هفت ماه برای تصویب به مجلس پانزدهم پیشنهاد خواهد شد.

۳ ـ راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است، ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اجرای اصلاحات برطبق قوانین موجوده و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت واهالی آذربایجان داده خواهد شد.

نخست‌وزیر دولت شاهنشاهی ایران ـ احمد قوام

سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ـ سادچیکوف

پس از انتشار موافقت نامه، رادیوی مسکو در تفسیر آن گفت: "این پیمان براساس حسن تفاهـم حاصله بین دوکشور منعقد گردید و این موفقیت نتیجهٔ طبیعی سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی است که مبتنی بردفاع از صلح و احترام به‌حقوق تمام ملل می‌باشد."[1]

چنان‌که دیده می‌شود، مادهٔ سوم موافقت‌نامه مبهم است و معلوم نمی‌دارد چه ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اجرای" اصلاحات برطبق قوانین موجوده" اتخاذ خواهد شدو چه اصلاحاتی به‌عمل خواهد آمد. لکن مراجعه به اسناد وزارتخانه آمریکا روشن می‌سازد که این مسئله بطور صریح و آشکار بین قوام و سادچیکوف مورد مذاکره و توافق قرار گرفته بود.

تلگراف سفیر کبیر آمریکا در ایران دربارهٔ مذاکراتی که روز ۲۹ مارس ۱۹۴۶ (۹ فروردین ۱۳۲۵) با نخست‌وزیر قوام به‌عمل‌آورده حاوی مطالب ذیل است:

" دیروز قوام سه یادداشت به‌منشی سفارت روسیه تحویل نمود (دربارهٔ تخلیهٔ ایران ـ نفت ـ آذربایجان) ... در یادداشت مربوط به‌آذربایجان تمایل مبنی براین که زبان ترکی مادامی که زبان فارسی، زبان رسمی باقی و برقرار بماند مورد استعمال قرار گیرد، ابراز شده است و همچنین اجازه داده بود که شورای ایالتی کلیهٔ مأمورین محلی را انتخاب نماید.

و حکمران کل از طرف دولت در تهران و مشروط برتصویب و تأیید شورای ایالتی انتخاب می‌گردد. وظایف سه‌گانه جنگ و دارایی و پلیس (و البته امور داخلی) بطور مطلق باید در دست حکومت مرکزی باشد.

... او (قوام) گفت به شورویها گفته است چنان‌چه پیشنهاد او راجع به آذربایجان به‌این صورت قبول نشود، او هم موافقت نامهٔ نفت را کان‌لم یکن خواهد دانست..."[2]

گزارش بعدی سفیر کبیر آمریکا نشان می‌دهد که دولت شوروی به‌شرط توافق در موضوع

۱: مسئلهٔ آذربایجان ـ متن فرانسه نوشته پرویز همایون‌پور صفحهٔ ۱۱۴.

۲: اسناد سیاسی وزارتخانه امریکا نقل از سی‌امین سالنامهٔ دنیا ۱۳۵۲، صفحهٔ ۲۱۲.

نفت، نظرات قوام را دربارهٔ آذربایجان پذیرفته و حتی برای قبولاندن آنها به حکومت ملی آذربایجان پیش‌قدم شده است. وی ضمن تلگراف مورخهٔ اول آوریل ۱۹۴۶ (۱۲ فروردین‌ماه ۱۳۲۵) به عنوان وزیر امور خارجهٔ آمریکا می‌نویسد: " نخست‌وزیر (قوام) کمک سفیر شوروی به یادداشت او راجع به آذربایجان ونفت شفاها " جواب داده است. راجع به نکات مربوط به آذربایجان ، دولت شوروی با شرایط پیشنهادی قوام موافقت کرده است واظهار کرد روسها نفوذ معنوی خود را به‌کار خواهند برد که براساس آن موضوع را حل نمایند. قوام به من خاطرنشان ساخت که دیگر در این مورد نگرانی ندارد. ولی راجع به نفت سادچیکوف پیشنهادهای متقابلی داده است..."[1]

به هرحال از روزنامهٔ آذربایجان ارگان فرقهٔ دموکرات ، ضمن دفاع از موافقت‌نامهٔ ایران و شوروی نوشت: "... ما تمام وسایل لازم برای دفاع از آزادی و موجودیت ملی خود را دارا می‌باشیم و در صورت لزوم از تمام آنها به‌نحو احسن استفاده خواهیم کرد."[2]

هم‌زمان با امضای موافقت‌نامهٔ مربوط به تخلیهٔ کامل ایران، قرار تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی نیز به‌شرح ذیل به‌امضاء رسید:

" ۱ ــ در مدت بیست و پنج سال اول عملیات شرکت چهل و نه درصد اسهام به‌طرف ایران و پنجاه و یک درصد اسهام به‌طرف شوروی متعلق خواهد بود و در مدت بیست و پنج‌سال دوم پنجاه درصد اسهام به‌طرف ایران و پنجاه درصد اسهام به‌طرف شوروی متعلق خواهد بود.

۲ ــ منافعی که به‌شرکت عاید گردد به تناسب مقدار اسهام هریک از طرفین تقسیم خواهد شد.

۳ ــ حدود اراضی اولی که برای تجسسات اختصاص داده می‌شود همان است که در نقشه‌ای که جناب‌عالی ضمن مذاکرات در روز ۲۴ مارس به‌این جانب واگذار فرموده‌اید به‌استثنای قسمت خاک آذربایجان غربی که در باختر خطی که از نقطهٔ تقاطع حدود اتحاد شوروی و ترکیه و ایران آغاز و بعد از سواحل شرقی، دریاچه رضاییه گذشته تا شهر میاندوآب می‌رسد واقع است همان‌طوری که در نقشهٔ مزبور روز ۴ آوریل سال ۱۹۴۶ تکمیلا " تعیین گردیده است. ضمنا " دولت ایران متعهد می‌گردد خاکی را که در طرف غرب خط فوق‌الذکر واقع است به‌امتیاز کمپانیهای خارجی یا شرکت‌های ایرانی با اشتراک خارجی‌ها یا با استفاده سرمایهٔ خارجی واگذار ننمایند.

۴ ــ سرمایهٔ طرف ایران عبارت خواهد بود از اراضی نفت‌خیز مذکور در مادهٔ ۳ که پس از عملیات فنی دارای چاههای نفت و محصول آن قابل استفادهٔ شرکت خواهد گردید و سرمایهٔ طرف شوروی عبارت خواهد بود از هرقبیل مخارج و آلات و ادوات و حقوق

۱: اسناد وزارتخارجه امریکا نقل از سی امین سالنامهٔ دنیا، صفحهٔ ۲۱۶.
۲. آذربایجان، شمارهٔ ۱۷۵، مورخهٔ ۱۳۲۵/۱/۲۲، " طهران اعلامیه سیمین اطرافیندا " (در پیرامون اعلامیهٔ تهران).

متخصصین و کارگران که برای استخراج نفت و تصفیه آن مورد احتیاج خواهد بود.

۵ ـ مدت عملیات شرکت پنجاه‌سال است.

۶ ـ پس از انقضای مدت عملیات شرکت دولت ایران حق خواهد داشت، اسهام شرکت متعلق به‌طرف شوروی را خریداری نماید و یا مدت عملیات شرکت را تمدید کند.

۷ ـ حفاظت اراضی مورد تجسسات و چاههای نفت و کلیهٔ تأسیسات شرکت منحصراً به‌وسیلهٔ قوای تأمینه ایران خواهد بود.

قرارداد ایجاد شرکت نفت مختلط شوروی و ایران مزبور که بعداً مطابق متن این نامه عقد می‌شود، به‌مجردی که مجلس شورای ملی ایران تازه انتخاب شده و به‌عملیات قانون‌گذاری خود شروع نماید درهرحال نه دیرتر از مدت هفت‌ماه از تاریخ ۲۴ مارس سال جاری برای تصویب پیشنهاد خواهد شد."[۱]

بنابه‌نوشتهٔ والاس موری سفیر کبیر آمریکا در ایران، قوام همزمان با قرار تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی، به‌دولت آمریکا نیز قول داده بود که استخراج نفت بلوچستان را به‌آن دولت بسپارد. در این مورد تلگراف مورخهٔ سوم فروردین ماه ۱۳۲۵ موری حاکی است:

" هنگامی که قوام دیروز افکار خود را راجع به‌امکان ایجاد ترتیباتی با اتحاد جماهیر شوروی (شرح می‌داد) ـ بطور معترضه اظهار داشت که اگر چنین ترتیبی اتخاذ شود او در این فکر است که به آمریکاییان نیز همان حقوق امتیازی برای استخراج نفت در بلوچستان داده شود.

وقتی من در مقابل گفتم که انگلیسیها نیز جویای امتیاز نفت می‌باشند، او اظهار تعجب کرد و گفت که انگلیسیها تاکنون کلیهٔ حقوق امتیازی که ممکن است در ایران به‌آنها تعلق گیرد به‌دست آورده‌اند و کلیهٔ قسمت‌های نفت‌خیز جنوب ایران که هنوز در آنها تعیین مشخصات ارضی نشده است به‌آمریکاییان می‌رسد..."[۲]

دربارهٔ شکایت ایران به شورای امنیت، دولتهای آمریکا و انگلیس مایل بودند که این شکایت از شورا پس گرفته نشود تا بتوانند آن‌را دستاویزی علیه شوروی قرار دهند. دولت شوروی نیز تلاش می‌کرد که شکایت مزبور را از شورا مسترد شده و موضوع آذربایجان هرچه زودتر حل گردد تا در دست کارگردانان شورای امنیت بهانه‌ای باقی‌نماند.

به‌هرحال با وجود پافشاری دولت‌های آمریکا و انگلیس، قوام‌السلطنه تحت فشار دولت شوروی و بنابه‌ملاحظاتی که ذیلاً ذکر خواهد شد روز پانزدهم آوریل ۱۹۴۶ (۲۶ فروردین ۱۳۲۵) شکایت خود را از شورا پس گرفت و علاء تلگراف دولت ایران را به‌شرح زیر در شورای امنیت قرائت کرد: " با توجه به‌این حقیقت که سفیر شوروی امروز چهاردهم

۱: رهبر، شمارهٔ ۶۸۸، مورخهٔ ۲۵/۱/۲۰.

۲: اسناد وزارت خارجهٔ امریکا، بیست و نهمین سالنامهٔ دنیا، صفحهٔ ۳۶۷.

آوریل مجدداً" و مرتباً" تکرار کردند که تخلیهٔ بدون قید وشرط سرحدات ایران وسیله قشون سرخ در تاریخ ششم مه ۱۹۴۶ تکمیل خواهد شد، لازم است که شما فوراً "به شورای امنیت اطلاع دهید که دولت ایران در قول و در تعهد دولت شوروی اعتماد کامل دارد وبدین جهت شکایت خود را از شورای امنیت پس‌می‌گیرد." [1]

بویژه راجع به ملاحظاتی که از شوروی دانسته به سفیر آمریکا چنین گفته است: چنان‌چه او در موضوع پس گرفتن شکایت ایران از شورای امنیت اهمال ورزد و موجب آزردگی شوروی شود، روسها ممکن است قشون خود را از ایران چنان‌که موافقت شده است خارج نمایند. ولی اسلحه و تجهیزات در دست آذربایجانیان خواهند گذاشت و آنها را به‌مقاومت تشویق خواهند نمود.

حکومت تهران ناگزیر است که سپاهیانی به آذربایجان فرستاده و در جنگ عجله به‌خرج دهد که در نتیجه روسها می‌توانند اعلام این حق را نمایند که برای حفظ امنیت سرحداتش دست به دخالت زنند." [2]

لکن شورای امنیت پس از مباحثات و مذاکرات مفصل در تاریخ سوم اردیبهشت ماه (۲۳ آوریل) بنا به‌اصرار دولت‌های آمریکا و انگلیس شکایت ایران را در دستور شورا ابقا نمود.

امضای موافقت‌نامه دربارهٔ تخلیهٔ ایران از نظر ملت ما مرحلهٔ نوینی در مناسبات ایران و شوروی گشود و موجی از خوش‌بینی و رضایت در میان مردم کشور برانگیخت و این مسرت و خوش‌بینی وقتی به‌اوج خود رسید که روز هیجدهم فروردین ماه قوام‌السلطنه در مصاحبهٔ مطبوعاتی خود گفت" دولت هیئتی از آذربایجان به‌تهران دعوت خواهد کرد تا برای رفع مسالمت‌آمیز مشکل آذربایجان وارد مذاکره شوند." [3]

و رادیوی تبریز آمادگی آذربایجان را برای مذاکره با حکومت مرکزی اعلام داشت.

آزادی‌خواهان ایران از آغاز سال جدید دو موضوع اساسی را پیش کشیده بودند که هریک از آنها ارزش و اهمیت فراوانی درسرنوشت ملت ایران داشت:

۱ ـ تشکیل مجلس مؤسسان و تجدید نظر در قانون اساسی ـ در این مورد روزنامهٔ ایران ما تحت عنوان "دورهای آینده" نوشت: "... میهن ما اکنون برسر یک دوراهی قرار گرفته است که یک راه آن مردم را به‌سوی رفاه و آسایش و آزادی می‌کشد و یک راه دیگر به‌سوی انقراض و اضمحلال سوق می‌دهد. من تصور می‌کنم برای پیشرفت در راه نخستین، اولین قدم صدور فرمان انتخابات عمومی در سراسر کشور و تشکیل مجلس موسسان برای تجدید نظر در قانون اساسی است..." [4] روزنامهٔ رهبر نوشت: "در حقیقت اکثریت ملت

۱: اسناد وزارت خارجهٔ امریکا، سی‌امین سالنامهٔ دنیا، صفحهٔ ۲۲۵.
۲: اسناد سیاسی وزارت خارجهٔ امریکا، سی امین سالنامهٔ دنیا صفحهٔ ۲۲۵.
۳: ایران ما، شمارهٔ ۵۰۰ مورخهٔ ۲۵/۱/۱۹.
۴: ایران ما، شمارهٔ ۴۹۳ مورخهٔ ۲۵/۱/۲.

ایران است که تقاضای تشکیل مجلس مؤسسان را به‌هیئت حاکمه و مقامات صلاحیتدار نموده است." [1]

۲ ــ تشکیل جبههٔ واحد ملی ــ بیانیهٔ مشترک احزاب ایران و میهن در این خصوص حاکی است که "... امروز وظیفهٔ قطعی و فوری کلیهٔ احزاب و اتحادیه‌ها و افراد میهن‌پرست و آزادی‌خواه ایران نزدیکی کامل به‌یکدیگر و ایجاد جبههٔ واحد نیرومند و مبارز و تجزیه‌ناپذیری است" که دو هدف اساسی را سرلوحهٔ کارخود قرار دهد ــ "استقلال و اصلاحات اساسی کشور و آزادی افراد." [2]

و حزب تودهٔ ایران اعلام داشت که" برای تحصیل پیروزی لزوم یک جبههٔ واحد و نیرومند ملی با مشارکت حتمی و مؤثر حزب تودهٔ ایران از همیشه بیشتر آشکار می‌باشد."

آنچه راجع به آذربایجان می‌توان گفت این که انجام اصلاحات اجتماعی در آنجا ادامه داشت و ایستگاه رادیوی تبریز که تازه شروع به‌کار کرده بود، مردم ایران‌را در جریان حوادث آذربایجان می‌گذاشت. در آن‌روزها، صدای آذربایجان را مردم در سراسر ایران با میل و علاقهٔ خاصی گوش می‌دادند. زیرا در آن سرزمین تغییرات اجتماعی واقعاً" بزرگی انجام می‌یافت. تقسیم اراضی خالصه و زمین‌های متعلق به‌مالکینی که در تهران و سایر نقاط ایران علیه حکومت ملی فعالیت می‌کردند، به‌پایان رسیده و شش از یک میلیون نفر دهقان صاحب زمین شده بودند.

قانون مربوط به روابط مالک و زارع که در ایران بی‌سابقه بود، از تصویب مجلس ملی آذربایجان گذشته و مورد تأیید اولین کنگرهٔ دهقانی آذربایجان قرار گرفته بود. برای نیرومند ساختن قشون ملی، آموزشگاههای عالی دایر شده، فرقهٔ دموکرات به‌شکل سازمان نظامی درآمده و اعضای فرقه ملزم به فراگرفتن تعلیمات جنگی و نظامی شده بودند و در سراسر آذربایجان آمادگی برای مبارزهٔ مسلحانه به‌چشم می‌خورد.

لذا بحق چشم امید مردم زحمتکش و آزادی‌خواهان ایران به‌آن سرزمین دوخته شده بود و لحن مطبوعات فرقهٔ دموکرات، مبنی براین که آزادی‌خواهان آذربایجان با آزادی‌خواهان سایر نقاط ایران هدف واحدی دارند و آزادی را برای تمام ایران می‌خواهند این امید را نیرو و قوام می‌بخشید. چنان‌که عده‌ای از آزاده‌ترین و شجاع‌ترین افسران ارتش، به نهضت آذربایجان پیوستند و حتی تعدادی از هواپیماهای ارتش شاهنشاهی را نیز با خود به تبریز آوردند. [4]

۱: رهبر، شمارهٔ ۶۸۰، مورخهٔ ۲۵/۱/۹.
۲: روزنامهٔ جبهه، شمارهٔ ۱۱۸، مورخهٔ ۲۵/۱/۱۶.
۳: رهبر، شمارهٔ ۶۹۰، مورخهٔ ۲۵/۱/۲۲ "برای پیروزی ملت ..."
۴: اولین هواپیمای ارتش شاهنشاهی توسط ستوان سوم هوایی سیف‌الدینی در زمستان سال ۱۳۲۴ به تبریز آورده شد. و روز ۲۵/۱/۲۴ ستوان یکم هوایی علی جووی و ستوان یکم هوایی مرتضی زربخت با هواپیماهای خود به تبریز رفتند.

افسرانی که به‌آذربایجان رفته بودند در بیان علت این اقدام خود نوشتند: "ما رفتیم تا به‌رفقای آزاد خود در آذربایجان آزاد بپیوندیم و مبارزهٔ آشتی‌ناپذیر خود را با مزدوران بیگانه و خیانتکاران به‌وطن ادامه دهیم.[1]" و یا "به‌آذربایجان پناهنده شدیم تا بتوانیم در صفوف آزادی‌خواهان هدف مقدس رفقای زندانی خود را در خدمت به‌ملت ایران دنبال کنیم. من بارها به‌دوستان خود گفته‌ام پلیس باید حافظ منافع ملت باشد. من موقعی افتخار پوشیدن لباس پلیسی را خواهم داشت که در راه ملت و رفاهیت او بتوانم انجام وظیفه نمایم."[2]

از سوی دیگر نوکران استعمار و جبههٔ ارتجاع نیز بی‌کار ننشسته و برای محو آزادیهای ناقص موجود و سرکوبی آزادی‌خواهان از هیچ تشبثی فروگذار نبودند.

محمدرضا پهلوی شخصا" نسبت به قوام بدگمان بود و از آن وحشت داشت که توافق قوام با شورویها و سازش وی با حکومت ملی آذربایجان، منجر به خلع او از سلطنت و احتمالا" برقراری رژیم جمهوری گردد. در این خصوص والاس موری سفیر کبیر آمریکا در ایران می‌نویسد: شاه از من سئوال کرد آیا خطر لاس زدن (Flirtation) با روس‌ها را چنان‌چه مقام بالاتری را به قوام پیشنهاد نمایند به‌او یادآور شدید؟[3]

حسین علاء سفیر کبیر ایران در واشنگتن، به‌ظاهر مأمور دولت ایران بود، ولی از دولت‌های آمریکا و انگلیس و دربار سلطنتی دستور حرف‌شنوی داشت تا از هیئت دولت ایران. به‌هرحال شخص قوام نیز از رفتار خودسرانهٔ علاء در اجرای نظرات خود و بازی دادن دولت شوروی و فریب مردم بخوبی بهره‌برداری می‌نمود.

در مازندران و گیلان فداره‌بندهای ارفع و سیدضیاء و مرتجعین محلی و اشرار مسلح به‌سلاح‌های دولتی با همدستی ژاندارمری و حکومت نظامی، امنیت مردم را سلب نموده و به‌قتل و غارت آزادی‌خواهان سرگرم بودند. در جنوب عشایر مسلح و تفنگداران قوام شیرازی و صارم‌الدوله، به‌هر اقدامی علیه آزادی‌خواهان دست می‌زدند.

نیروهای نظامی از تهران، همدان، کرمانشاه، کردستان و گیلان به‌سوی آذربایجان در حرکت بودند و هنگامی‌که قوام‌السلطنه از صلح و سازش صحبت می‌کرد، بین نیروهای نظامی دولت مرکزی و فداییان آذربایجان و کردستان زد و خوردهای خونینی بوقوع می‌پیوست. چنان‌که روز ۳۱ فروردین ماه سال ۱۳۲۵ حکومت ملی، مقالهٔ ذیل را به‌مناسبت حملات ژاندارمری از طالش و سیاه‌دهن به آذربایجان از رادیوی تبریز پخش نمود: "... حقیقت این است که بعد از انتخاب قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری، چون ما طرفدار سازش بودیم نگذاشتیم فداییان از مرزهای آذربایجان پیشتر بروند. حتی فداییانی را که در

۱: از نوشتهٔ بهرام دانش سروان پیاده، نقل از رهبر، شمارهٔ ۶۹۴، مورخهٔ ۲۵/۱/۲۷.
۲: از نوشتهٔ مرتضی احسانی، افسر شهربانی، نقل از ایران ما، شمارهٔ ۵۰۷، مورخه ۲۵/۱/۲۷.
۳: اسناد وزارتخارجهٔ امریکا، بیست و نهمین سالنامهٔ دنیا، صفحهٔ ۳۵۹.

چهار فرسخی بندر پهلوی بودند، بدون جنگ به آستارا عقب کشیدیم و نخواستیم آرزوهای ساکنین بندرپهلوی و قزوین و سایر شهرها را در الحاق به جریان آذربایجان عملی نماییم.

در حالی که به‌آسانی می‌توانستیم تکاب و پایین بُلاغ را اشغال کنیم، اقدام به‌این کار نکردیم و به‌اعمال خائنانهٔ افسران ارتش شاهنشاهی در اداره کردن دسته‌های مسلح ذوالفقاری و اسلحه دارباشی اهمیتی ندادیم. در برابر تمام اینها، نیروهای نظامی حکومت آقای قوام‌السلطنه به‌طور ناگهانی در اطراف هولاسو با خمپاره و توپ و مسلسل به‌دسته‌های فداییان ما حمله نموده به‌ریختن خون جوانان آذربایجان جسارت کردند... ما برای آزادی ملی خود هیچوقت این اتفاقات را از نظر دور نداشته‌ایم. آذربایجانی هنگامی‌که برای آزادی قیام کرد، هراحتمالی را به‌حساب آورد. اگر ارتجاع تهران به‌زور اسلحه بخواهد آذربایجانیان را خفه کند، بفرماید این گوی و این میدان! لکن دنیا بداند که حمله از طرف آنها شروع گردید.

... ما سلاح را با سلاح و مشت را با مشت جواب خواهیم داد. بگذار مرتجعین این را خوب بفهمند و حکومت قوام‌السلطنه هم درک کند، دولتی که از صلح دم می‌زند با خمپاره پیش نمی‌آید... حال که آنها می‌خواهند به‌زبان اسلحه صحبت کنند، اشکالی ندارد ما هم حاضریم. ببینیم پشیمانی اجباری دامن کدامیک را زودتر خواهد گرفت..."[1]

آشکارا معلوم بود که نبرد قطعی بین آزادی‌خواهان و غاصبین حقوق ملت هرآن نزدیکتر می‌گردد.

قوام‌السلطنه و حل مسئلهٔ آذربایجان

دولت قوام پس از امضای موافقت‌نامه با سادچیکوف و اطمینان از روش سیاسی دولت شوروی دربارهٔ تخلیهٔ ایران و موضوع آذربایجان، برای مذاکره با حکومت ملی آذربایجان قدم پیش نهاد. لذا هیئت دولت در دوم اردیبهشت ماه، به‌عنوان پایه و اساس مذاکرات، تصمیمات ذیل را دربارهٔ آذربایجان اتخاذ نمود:

"تصمیم هیئت وزیران و ابلاغیه دولت دربارهٔ آذربایجان

"اختیاراتی که در قانون مصوب ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ قمری به‌موجب اصل ۲۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ متمم قانون اساسی برای انجمن‌های ایالتی و ولایتی تصویب شده در آذربایجان بطور ذیل تصریح و تأیید می‌گردد:

۱ ــ رؤسای کشاورزی و بازرگانی و پیشه و هنر و حمل و نقل محلی و فرهنگ و بهداری

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۱۷۸، مورخهٔ ۲۵/۲/۱، سرمقاله (در آذربایجان تریاک وجود ندارد، چرا به آنجا می‌آیند؟)

و شهربانی و دوایر دادرسی و دادستانی وناظر دارایی به‌وسیلهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی انتخاب و مطابق مقررات احکام رسمی آنها از طرف دولت در تهران صادر خواهد شد.

۲ ــ تعیین استاندار با جلب نظر انجمن‌های ایالتی با دولت خواهد بود و نصب فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری از طرف دولت به‌عمل خواهد آمد.

۳ ــ زبان رسمی آذربایجان مانند سایر نواحی کشور ایران فارسی می‌باشد و کارهای دفاتر در اداره‌های محلی و کارهای دوایر دادگستری به‌زبان‌های فارسی و آذربایجانی (ترکی) صورت می‌گیرد. اما تدریس در پنج کلاس ابتدایی در مدارس به‌زبان آذربایجانی صورت می‌گیرد.

۴ــ هنگام تعیین عایدات مالیاتی و اعتبارات بودجهٔ کشور، دولت دربارهٔ آذربایجان صورت بهبود آبادی و عمران شهرها و اصلاح کارهای فرهنگی و بهداری وغیره را در نظر خواهد گرفت.

۵ ــ فعالیت سازمان‌های دموکراتیک در آذربایجان و اتحادیه‌ها و غیره مانند سایر نقاط کشور آزاد است.

۶ــ نسبت به اهالی و کارکنان دموکراسی آذربایجان برای شرکت آنها در نهضت دموکراتیک در گذشته تضییقات به‌عمل نخواهد آمد.

۷ــ با افزایش عدهٔ نمایندگان آذربایجان به تناسب جمعیت حقیقی آن ایالت موافقت حاصل است و در بدو تشکیل دورهٔ پانزدهم تقنینیه پیشنهاد لازم در این باب به مجلس تقدیم خواهد شد که پس از تصویب کسری عده برای همان دوره انتخاب شود.

نخست وزیر ــ قوام‌السلطنه"

برای ابلاغ تصمیمات دولت به حکومت ملی آذربایجان، فتحعلی ایپکچیان نمایندهٔ سابق مجلس چهاردهم و نمایندهٔ مجلس ملی آذربایجان که خود یکی از آزادی‌خواهان بوده و با پیشه‌وری دوستی نزدیکی داشت عازم تبریز گردید. حکومت ملی آذربایجان دعوت دولت قوام را پذیرفت و هیئت نمایندگی آذربایجان به سرپرستی پیشه‌وری روز هشتم اردیبهشت ماه به تهران رفت.

پیشه‌وری هنگام عزیمت به تهران در فرودگاه تبریز گفت: "... من ایمان دارم که آزادی کسب شده به نیروی فداییان مسلح را هیچ‌کس نخواهد توانست از ما بگیرد، ما همان وقت هم می‌توانستیم به تهران رفته حکومت ارتجاعی تهران را از میان برداریم تا تمام ایران آزاد شود. اما شرایط بین‌المللی ایجاب می‌کرد که آذربایجان گذشت کند.

ما می‌گوییم همچنان‌که در یک حوض نمی‌تواند دو نوع آب وجود داشته باشد، دریک

۱: روزنامهٔ داد، شمارهٔ ۷۲۰، مورخهٔ ۲۵/۲/۳.

کشور نیز وجود سیاستهای مختلف ممکن نیست. حکومت باید حکومت خلق باشد وخلق این حکومت را خود به‌وجود آورد. ما، یا تا آخرین نفر خواهیم مرد و یا تمام خلق‌های مظلوم ایران را آزاد خواهیم کرد..."[1]

ورود هیئت نمایندگی آذربایجان به تهران با استقبال پرشور مردم روبه‌رو گردید. بطوری که ژاندارمری به سرپرستی شوارتسکف مستشار آمریکایی، در مقام جلوگیری ازحرکت کارگران به فرودگاه برآمد و عده‌ای از کارگران را به‌خون کشید. روزنامهٔ ایران ما در این‌باره نوشت:

"*از صبح دیروز دسته‌های مختلفی از روزنامه‌نگاران خارجی‌وداخلی و آزادی‌خواهان و علاقمندان، با وسایل مختلف به فرودگاه مهرآباد می‌رفتند، عده‌ای از روزنامه‌فروشان با دوچرخه آمده بودند و بسیاری از کارگران پیاده حرکت کرده بودند. عده‌ای از کارگران دخانیات نیز که می‌خواستند به فرودگاه بروند، مورد هجوم عده‌ای ژاندارم و یک افسر تهی‌مغز ژاندارمری ستوان امین‌الحق واقع شدند. در اثر این حمله یک نفر از کارگران کشته و شش نفر مجروح شدند.*"[2]

و روزنامهٔ کیهان نوشت: "*... گروه انبوهی از کارگران می‌خواستند به استقبال ایشان (پیشه‌وری) بروند، ژاندارمها جلوگیری کردند، کار به زد و خورد کشید، ژاندارمها دست به اسلحه آتشین بردند، دو نفر از کارگران کشته و هشت نفر زخمی شدند. طبقات دیگر مردم نیز خوب از او استقبال کردند...*"[3]

استقبال کنندگان پلاکاردهایی در دست داشتند که مطالبی مبنی بر تهنیت به نمایندگان آذربایجان و دفاع از آزادی بر آنها نوشته شده بود. یکی از پرمعناترین شعارهایی که بر پلاکاردها دیده می‌شد چنین بود: "*هشیار باشید، اشتباه نکنید! آزادی ما به حرکت صحیح شما بستگی دارد.*"[4]

نمایندگان دولت بلافاصله مذاکرات خود را براساس "تصمیم هیئت وزیران دربارهٔ آذربایجان" با هیئت نمایندگی آذربایجان آغاز نمودند.[5]

در جریان مذاکرات، روزنامه‌ها و احزاب آزادی‌خواه، به هیئت نمایندگی آذربایجان هشدار می‌دادند که خود را در چهارچوب زبان و ملیت آذربایجان محدود نسازند و

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۱۸۵، مورخهٔ ۲۵/۲/۹، از نطق پیشه‌وری در فرودگاه تبریز.
۲: ایران‌ما، شمارهٔ ۵۱۸، مورخهٔ ۲۵/۲/۹.
۳: کیهان، شمارهٔ ۹۴۳، مورخهٔ ۲۵/۲/۹. "اگر من جای پیشه‌وری بودم"
۴: آذربایجان، شمارهٔ ۱۹۹، مورخهٔ ۲۵/۲/۲۵، از نطق پیشه‌وری.
۵: هیئت نمایندگی آذربایجان مرکب بود از: پیشه‌وری ـ پادگان ـ دکتر جهانشاهلو ـ فریدون ابراهیمی ـ صادق دیلمقانی ـ تقی شاهین و محمد حسین سیف قاضی و از طرف دولت مرکزی هیئت چهار نفری: مستشار الدوله (صادق ـ صادق) ـ لنکرانی ـ فرمانفرماییان وابیکچیان مأمور مذاکره با نمایندگان آذربایجان گردیده بودند. سپس مورخ‌الدوله سپهر و مظفر فیروز به آنها پیوستند.

آزادی را برای تمام ایران و همهٔ هم‌میهنان خواستار شوند و اگر چنین کنند، تمام آزادی‌خواهان و میهن‌پرستان و اکثریت مردم کشور پشتیبان آنها خواهد بود. از آن‌جمله روزنامهٔ جبهه ارگان حزب ایران نوشت: "... آقای پیشه‌وری باید بدانند که ایران فقط آذربایجان نیست و اگر چنانچه قضایای آذربایجان به‌نحوی وطن‌پرستانه و عاقلانه حل نگردد، فردا همان اوضاع سابق در جنوب به‌دست افراد خائنی مانند خزعل و دیگران تجدید خواهد شد. من برای اثبات ادعای خود فقط ذهن ایشان را به تغییر رئیس شرکت نفت جنوب و انتصاب رئیس ستاد ارتش بریتانیا به‌ریاست آن معطوف می‌سازم..."[1]

و بوساطت یکی از نویسندگان روزنامهٔ کیهان که قبلاً نامی به پیشه‌وری فرستاده بود و ما در صفحات قبل قسمت‌هایی از آن را نقل کردیم. تحت عنوان "اگر من جای پیشه‌وری بودم" چنین نوشت: "... به‌هرحال پیشه‌وری امروز رسیده است به اول آن راهی که من آن روز به‌او نشان داده بودم و او بدش آمده بود.... من می‌ترسم او باز هم صحبت از آذربایجان تنها بکند. باز هم از (استقلال آذربایجان) (ملت آذربایجان) (زبان ترکی) و بالاخره آن چیزهایی که ملت ایران نمی‌تواند هضم کند حرف بزند.... اگر من جای آقای پیشه‌وری بودم، در ملاقاتهای خود با مقامات عالیه یا اصلاً حرف آذربایجان‌را نمی‌زدم و یا آن را در درجهٔ دوم قرار می‌دادم.

می‌گفتم من هم مثل سایر مردم آذربایجان ایرانی هستم، برای من و برای هیچ‌یک از مردم آذربایجان هیچ فرقی بین تبریز و رضائیه و شیراز و مشهد و اردبیل و تون و خلخال و گواتر نیست.

همه جا ایران است وهر جای ایران که فرض کنید، خانهٔ من و شهر همشهریان من است.

ولی ایرانی که شما دارید، این است. و آن وقت یک دفتری از وضع حاضر وگذشته را جلو ایشان می‌گذاشتم. آنچه از جنایت، خیانت، دزدی، تقلب، دنائت، ظلم، غارت، پدرسوختگی و بی‌شرفی از طبقهٔ حاکمه نسبت به ملت ایران شده و می‌شود، درآن شرح می‌دادم. بدبختیهای ملت ایران، اسارت او در دست دزدان داخلی واستعمارچیان خارجی را یک‌یک می‌شمردم و بعد می‌پرسیدم که آیا شما حاضر هستید که این وضع را تغییر دهید یا خیر، آیا شما حاضرید این گردنکشان را که هر یک در یک گوشهٔ مملکت لوای سلطنت چنگیزی و تیموری افراشته‌اند و هیچ مرکزی را جز آن مرکزی که موجب‌اسارت این مملکت و صدها مملکت دیگر دنیا شده است، نمی‌شناسند، به‌زنجیر عدل و داد بکشید و حق ستمدیدگان و بیچارگانی که با بدبختی به‌دنیا می‌آیند و با حسرت از آن بدر می‌روند از ایشان بگیرید یا خیر؟

۱: جبهه، شمارهٔ ۱۴۴، مورخهٔ ۲۵/۲/۱۷ "آقای پیشه‌وری بدانند...."

آیا شما تصمیم دارید که بعد از این زارع بداند تخمی را که می‌افشاند محصولش را خودش و زن و بچه‌اش که دستهاشان در افشاندن آن تخم و برداشتن محصول آن به‌وی کمک می‌کنند، خواهند خورد و کارگر بداند که از ریختن عرق وکوشش شب و روز دارای لانه و پلاسی خواهد شد یا نه؟ آیا حاضر هستید که ملت ایران بعد از این بداند بشر است و با بشر سر و کار خواهد داشت یا خیر؟

... اگر اولیای امور و مقامات عالیه جواب مثبت می‌دادند و می‌گفتند آری ما حاضریم.

وقتی این جواب را می‌شنیدم، نقشهٔ خود را از جیب بیرون می‌آوردم و می‌گفتم اگر حاضرید بسم‌الله بفرمایید. این نقشهٔ کار، این همان نقشه‌ای است که من برای اصلاح ایران و منقلب ساختن اوضاع فعلی و بهبودی حال ملت وترقی مملکت کشیده و در آذربایجان آن را عمل کرده‌ام. این نقشه‌ای است که تمام آزادی‌خواهان ایران و دنیا آن را قبول دارند وبرای اجرای آن در تمام دنیا کمر بسته‌اند...

اگر آن را می‌پذیرید بفرمایید و اگر نمی‌پذیرید بنده هیچ حرفی با شما ندارم و از همین جا بر می‌گردم و آن را در آذربایجان عمل خواهم کرد تا روزی بتوانم در تمام ایران به‌موقع اجرا بگذارم.

من این مبارزه را که شروع کرده‌ام برای تمام ایران کرده‌ام و چون در آذربایجان وسایل کار فراهم‌تر بوده است، در آنجا نقشهٔ خود را به‌مورد عمل گذاشته‌ام و وقتی دست از این مبارزه خواهم کشید که این نقشه در تمام ایران اجرا شود.

اگر شما قبول دارید بفرمایید و اگر قبول ندارید خداحافظ ما رفتیم..." [1]

درلحن مطبوعات و رادیوی‌تبریز نیز تعبیراتی‌مشهود بود. مثلاً روزنامهٔ آذربایجان در سرمقالهٔ مورخهٔ ۲۵/۲/۱۸ تحت عنوان "زنده باد آزادی ملت ایران!" نوشت:

"آذربایجان آزادی تمام ملت ایران را خواستار است." [2]

ولی جریان امر نشان دادکه حکومت ملی آذربایجان و فرقهٔ دموکرات نخواستند وبا نتوانستند از چهارچوب " زبان و ملیت آذربایجان " خارج شوند وبرای دفاع از منافع واقعی مردم آذربایجان، پرچم آزادی ایران را بردوش گیرند.

مذاکرات بین هیئت نمایندگی آذربایجان و نمایندگان دولت مرکزی پس از ۱۵روز منجر به نتیجه نگردید و هیئت نمایندگان آذربایجان روز ۲۵/۲/۲۳ به تبریز بازگشت. لکن مذاکرات قطع نشد و قرار بر این شد که کمیسیونی از تهران به تبریز رفته ودر محل، مطالعه برای یافتن راه حل مسائل مورد اختلاف را دنبال کند.

آنچه در تهران مورد مذاکره قرار گرفت و نظرات طرفین به‌شرح ذیل بود:

۱: روزنامهٔ کیهان، شمارهٔ ۹۴۳، مورخهٔ ۲۵/۲/۹، "اگر من جای پیشه‌وری بودم" به قلم نوشاد، سرمقاله.
۲: آذربایجان، شمارهٔ ۱۹۳، مورخهٔ ۲۵/۲/۱۸، "یا شاسین ایران ملتینین آزاد لیغی!" (زنده باد آزادی ملت ایران).

۱ـ آذربایجان از "حکومت خودمختار ملی" صرف‌نظر می‌کرد و مجلس ملی آذربایجان به انجمن ایالتی تبدیل می‌گردید و وزرای حکومت ملی به رؤسای ادارات.

۲ـ در مورد زبان آذربایجانی ماده‌ی ۳ تصمیم هیئت وزیران پذیرفته می‌شد.

۳ـ دولت مرکزی جنبش آذربایجان را به‌عنوان نهضت دموکراتیک برای تقویت و تثبیت دموکراسی و اصول مشروطیت در ایران می‌شناخت.

۴ـ هیئت نمایندگی آذربایجان، واحد ارضی آذربایجان را شامل استان‌های ۳ و ۴ و خمسه می‌دانست. ولی دولت قوام معتقد بود که چون طبق تقسیمات کشوری خمسه جزو آذربایجان نیست لذا این امر باید به تصویب مجلس پانزدهم برسد.

۵ـ دولت مرکزی تعیین استاندار را با جلب‌نظر انجمن ایالتی از وظایف خود می‌شمرد.

حال آن‌که آذربایجان انتخاب استاندار را با پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت مرکزی خواستار بود.

۶ـ به‌نظر دولت مرکزی فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری می‌بایست از تهران تعیین شوند. ولی در این مورد نیز نظر آذربایجان براین بود که انتخاب فرماندهان نظامی و ژاندارمری باید با پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب تهران صورت‌گیرد.

۷ـ آذربایجان تأیید و قبول تقسیم اراضی خالصه و املاک متعلق به دشمنان‌خلق آذربایجان را که در سراسر آن سرزمین به‌مرحله‌ی اجرا درآمده بود از دولت مرکزی‌طلب می‌کرد و پیشنهاد می‌نمود که این اقدام در تمام کشور انجام پذیرد. ولی دولت براین نظر بود که تقسیم خالصجات دولتی و انتقالی میان زارعین باید از طرف مجلس‌پانزدهم تنفیذ شود و از اختیارات دولت خارج است.

اعلامیه‌ی قوام‌السلطنه درباره‌ی مذاکرات با نمایندگان آذربایجان پس از شرح موارد اختلاف و تأکید بر ادامه‌ی مذاکرات با نمایندگان آذربایجان، خطاب به نمایندگان آذربایجان اعلام می‌داشت:

"... چون موافق مقررات‌قانون و با درنظرگرفتن تعهد دولت طبق‌موافقت‌نامه‌های متبادله با دولت اتحاد جماهیر شوروی راجع به‌نفت شمال که مجلس پانزدهم را در مدت هفت ماه از تاریخ امضاء موافقت‌نامه‌های مزبور تشکیل دهد باید هرچه زودتر انتخابات عمومی را در تمام کشور اعلام نمود، انتظار دارم آقایان نمایندگان آذربایجان تسهیلات لازمه را فراهم نمایند تا دولت طبق مقررات قانون بتواند انتخابات عمومی را اعلام نموده واهالی آذربایجان نمایندگان خود را آزادانه انتخاب و به‌مرکز اعزام دارند". [1]

نکته‌ی اصلی عدم توافق، پافشاری قوام در انحلال قشون ملی آذربایجان و استقرار

۱: داد، شماره‌ی ۲۳۷، مورخه‌ی ۲۵/۲/۲۴، از اعلامیه قوام.

نیروی نظامی مرکز در آن ایالت بود. ولی پیشه‌وری حاضر نبود که پای ژاندارم و قوای نظامی به آذربایجان باز شود و می‌گفت: " مادامی که در ارتش و ژاندارمری اصلاحاتی به‌عمل نیاید، نمی‌توان به‌فکر " دموکراتیک" سلسله جنبانان آن اطمینان داشت. آذربایجانی زیربار این نمی‌رود که این‌ها به آنجا پاگذاشته و نهضت دموکراتیک آنجا را که به سرعت روبه‌تکمیل است به زور تفنگ از بین ببرند." [1]

قوام‌السلطنه، اصرار پیشه‌وری را در این مسئله در مذاکراتی که با حضور سادچیکوف به‌عمل آمده" روش عنودانه و غیر مؤدبانه‌ای که موجب شده وی کنترل خود را از دست داده و زبان غیر دیپلوماتیک به‌کاربرد" [2] می‌نامد. بنا به‌نوشتهٔ مطبوعات، سادچیکوف جهت فیصله دادن به مسئلهٔ آذربایجان در مذاکرات بین قوام و پیشه‌وری حضورمی‌یافت و آنها را تشویق به گذشت و توافق می‌نمود. دراین‌باره مخبر اتحادیهٔ مطبوعات انگلیس از تهران گزارش داد که " دیروز باز ملاقاتی بین آقای قوام و پیشه‌وری صورت گرفت و مدتی مذاکره نمودند. آقای سادچیکوف سفیر روسیه نیز حضور داشت و میانجیگری می‌کرد و در صدد بود که آقای قوام را ترغیب کند که امتیازاتی برای دموکراتها حاصل شود. ولی قوام بکلی از این کار ابا کرد." [3]

پیشه‌وری پس از بازگشت به آذربایجان در ذکر علت عدم توافق طی نطقی گفت: " آقای قوام‌السلطنه شخصاً حسن نیت دارند. ولی آنها به‌ما گفتند که فرماندهٔ کل قوا و مقامات غیر مسئول (محمدرضا پهلوی) به‌این کار رضایت‌ندارند." [4]

روز نهم ماه مه ۱۹۴۶ (۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۲۵) تخلیهٔ کامل ایران از نیروهای نظامی شوروی پایان پذیرفت. لکن از نظر دولت امریکا و انگلیس و ارتجاع داخلی موقعی مسئلهٔ ایران حل شده محسوب می‌گردید که نهضت آذربایجان توأم با آزادی‌های ناقص موجود در ایران سرکوب شود. لذا در شورای امنیت پس از تخلیهٔ ایران، موضوع آذربایجان را به‌میان کشیدند و حسن علاء به‌عنوان آتش‌بیار معرکه روز ۲۵/۲/۳۱ طی نامه‌ای به تریگولی منشی کل سازمان ملل اعلام نمود: " در نتیجهٔ مداخلاتی که قبلاً راجع به‌آنها شکایت شده دولت ایران هنوز قادر به‌اجرای اختیارات خود درآذربایجان نمی‌باشد و دخالت شوروی در امور داخلی ایران پایان نیافته است.

بنابراین ممکن نشده است درباب گزارش‌هایی مشعر بر این‌که سربازان شوروی با لباس غیر نظامی در آذربایجان مانده‌اند و تجهیزات نظامی به اختیار کسانی که حق حاکمیت و تمامیت کشور ما را مورد حمله قرار داده‌اند، گذاشته شده تحقیقات به‌عمل

۱: داد، شمارهٔ ۷۳۵، مورخهٔ ۲۵/۲/۲۲، اختلاف نظر دولت و هیئت نمایندگی آذربایجان.
۲: اسناد سیاسی، سی‌امین سالنامهٔ دنیا، صفحهٔ ۲۲۴.
۳: داد، شمارهٔ ۷۳۵ مورخهٔ ۲۵/۲/۲۲.
۴: آذربایجان، شمارهٔ ۱۹۹ مورخهٔ ۲۵/۲/۲۵ از نطق پیشه‌وری.

آید. مادام که دولت نتواند اختیارات کامل خود را در آذربایجان اجرا کند، میسر نیست تحقیقات مکفی به‌عمل آید و یا دولت ایران گزارش رضایت‌بخشی بدهد". [1]

فردای همان روز دولت قوام طی اعلامیه‌ای تخلیهٔ کامل ایران را از نیروی نظامی شوروی تأیید نمود و مراتب را رسماً به شورای امنیت اعلام داشت. ولی شورای امنیت با وجود تلگراف دولت ایران مبنی بر تخلیه کشور، تلگراف مزبور را قانع‌کننده ندانست و شکایت ایران را همچنان در دستور نگهداشته مذاکره را برای مدتی به تعویق انداخت. و چون گفته‌های نخست‌وزیر با نامه‌ها و گفته‌های سفیر کبیر در آمریکا نمی‌خواند و به‌قول مطبوعات هیئت حاکمهٔ ایران به‌صورت "شتر، گاو، پلنگ" درآمده بود، لذا از طرف دولت ایران به علاء دستور داده شد که در شورای امنیت حاضر نشود و اظهاراتی نکند ولی وی در مقام سفیر کبیری باقی ماند.

آنچه راجع به قوام می‌توان گفت این‌که وی نقش خود را آن‌چنان خوب بازی می‌کرد و ژست‌های "آزادی‌خواهانه" نشان می‌داد که مورد پشتیبانی اکثریت آزادی‌خواهان ایران قرار گرفته و اعتماد دولت شوروی و حزب تودهٔ ایران را به‌خود جلب کرده بود.

وی پس از قطع مذاکرات با نمایندگان آذربایجان ضمن اعلامیه‌ای به تشبثات خائنانهٔ بعضی اشخاص و مقاماتی که می‌خواستند دولت را متزلزل نمایند حمله کرده چنین بیان داشت:

" می‌گویند چرا به‌مسکو رفته و با دولت اتحاد جماهیر شوروی حسن‌تفاهم پیداکردم؟
می‌گویند چرا با نمایندگان آذربایجان حاضر به‌مذاکرات و مسالمت شدم؟
من به‌هیچ وجه اجازه نخواهم داد که عناصر ارتجاعی و خیانتکار با دسیسه وحیله سدی در راه اصلاحات مملکت ایجاد نمایند و مانع شوند که ملت ایران به آرزوهای حقهٔ خود برسد و از سایر ممالک راقیه عقب بماند." [2]

و این حملات بیش از همه متوجه دربار محمدرضا پهلوی بود.

حال آن‌که اختلاف وی با دربار سلطنتی، مبارزه بر سر قدرت بود که از رقابت امپریالیسم انگلیس و آمریکا مایه می‌گرفت.

وی مزدوران سرشناس امپریالیسم انگلیس را که راهنما و مشاور دربار بودند، توقیف و تبعید می‌نمود. از جمله در میان توقیف‌شدگان شخصی به‌نام میرزا کریم رشتی (خان‌اکبر) نیز وجود داشت که خبرگزاری رویتر خبر توقیف وی را چنین مخابره کرد: "کریم رشتی که یکی از مشاورین مخصوص اعلیحضرت پادشاه ایران و از دوستان بریتانیا است بنا به‌دستور رئیس دولت به‌اتهام تحریک علیه امنیت کشور توقیف شده است." [3]

۱: ایران ما، شمارهٔ ۵۲۷ مورخهٔ ۲۵/۳/۱، اظهارات علاء و اعلامیهٔ دولت.
۲: داد، شمارهٔ ۷۴۱، مورخهٔ ۲۵/۲/۲۹، از اعلامیه قوام.
۳: ایران ما، شمارهٔ ۵۲۱، مورخهٔ ۲۵/۲/۱۵.

و روزنامهٔ ایران ما در تفسیر این خبر نوشت: "در این‌که خان رشتی اخیراً در تهران به تحریکاتی دست زده است حرفی نیست و در این‌که چند نفر از وابستگان دربار شاهنشاهی حتی ملکه مادر شاه هم در این راه به‌او کمک می‌کردند تردیدی نیست." [1]

لکن با وجود این‌که قوام می‌گفت: "من برای حل قضایای آذربایجان جز مسالمت رویه‌ای اتخاذ نمی‌کنم – من از برادرکشی گریزانم." [2] در خفا علیه نهضت آذربایجان و آزادی‌خواهان ایران توطئه می‌چید و زمینهٔ حملهٔ به آذربایجان را فراهم می‌ساخت. در این خصوص اسناد وزارت خارجه آمریکا حاکی است که "نخست‌وزیر ایران در تاریخ هفتم آوریل (۱۸ فروردین ۱۳۲۵) به‌یکی از صاحب‌منصبان سفارت آمریکا اطلاع داد که او در اندیشهٔ دعوت از یک کمیسیون آذربایجانی می‌باشد که با یک کمیسیون ایرانی وارد مذاکره شوند. او همچنان اظهار داشت که تفسیر مخبرین مطبوعات و دیگران از این اعلامیه بر این اساس که نیروی تأمینیه پس از عقب‌کشی سپاهیان شوروی به آذربایجان گسیل نخواهد شد نادرست می‌باشد و نیروی ژاندارمری و ارتش به‌موقع خود به‌آن ولایت گسیل خواهند گردید." [3]

به هرحال وی در اجرای نقشه‌های خود چنان موفق یافته بود که دولت شوروی وی را "بزرگترین سیاستمدار شرق" می‌نامید و حزب تودهٔ ایران در اعلامیهٔ خود از او چنین دفاع می‌کرد:

"... به‌محض زمامداری آقای قوام‌السلطنه چون برما مسلم گردید که موضع اصلاح روابط با همسایگان در سرلوحهٔ برنامهٔ ایشان قرار گرفته است و مصمم هستند سیاست خارجی ایران را براساس محکم و متینی بنیان نهند و در امور داخلی دست به‌یک سلسله اصلاحات اساسی به‌منظور تأمین آزادی و رفاه حال مردم ایران بزنند و همچنین چون واضح شد که آقای نخست‌وزیر عزم دارند موضوع آذربایجان را به‌نحو منطقی و صحیحی که شایستهٔ یک دولت دموکرات و مترقی است حل نمایند، بدون هیچ‌گونه قید و شرطی باتمام نیروی تشکیلاتی خود از ایشان پشتیبانی نمودیم..." [4]

سازش قوام با حکومت ملی آذربایجان و امضای موافقت نامه:

روز بیست و یکم خرداد ماه سال ۱۳۲۵ یک هیئت ده‌نفری سیاسی – نظامی به‌ریاست مظفر فیروز معاون سیاسی نخست‌وزیر وارد تبریز شد و مذاکراتی را که در تهران بین نمایندگان آذربایجان و حکومت مرکزی آغاز شده بود دنبال نمود و این مذاکرات در تاریخ ۲۵/۳/۲۲ منجر به‌امضای موافقت ذیل گردید:

۱: ایران ما، شمارهٔ ۲۳، مورخهٔ ۲۵/۲/۱۶، "مشاور مخصوص شاه ؟!".
۲: کیهان، شمارهٔ ۹۶۰، مورخهٔ ۲۵/۲/۳۰، از مصاحبه قوام با دکتر مصباح‌زاده.
۳: اسناد سیاسی وزارت خارجهٔ امریکا، سی امین سالنامهٔ دنیا، صفحهٔ ۲۱۸ حاشیه.
۴: رهبر، شمارهٔ ۷۴۳، مورخهٔ ۲۵/۳/۲۳، از اعلامیه کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران.

" در نتیجهٔ مذاکرات بین دولت و نمایندگان آذربایجان و با توجه به‌مواد هفت‌گانه اعلامیه مورخ دوم اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ دولت که مورد قبول نمایندگان مزبور واقع گردیده و درنتیجه تبادل افکار توافق نظر حاصل شد که مواد زیر که به‌عنوان توضیح و مکمل آن تنظیم گردیده به‌موقع اجرا گذارده شود :

۱ ــ نسبت به مفاد مادهٔ اول اعلامیه صادرهٔ دولت موافقت حاصل شد که جملهٔ زیر به‌آن اضافه گردد :

رئیس دارایی نیز بنابر پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت تعیین خواهد شد .

۲ ــ چون در مادهٔ ۲ اعلامیه دولت مقرر گردید که تعیین استاندار با جلب‌نظر انجمن ایالتی با دولت خواهد بود به‌منظور اجرای اصل مزبور موافقت حاصل شد که وزارت کشور استاندار را از میان چند نفر که انجمن ایالتی معرفی خواهد نمود برای تصویب به‌دولت پیشنهاد نماید .

۳ ــ نظر به تحولات اخیر در آذربایجان دولت سازمان فعلی را که به‌عنوان مجلس ملی آذربایجان انتخاب و تشکیل شده است به‌منزلهٔ انجمن ایالتی آذربایجان خواهد شناخت و پس از تشکیل مجلس پانزدهم و تصویب قانون جدید ایالتی و ولایتی که از طرف دولت پیشنهاد خواهد شد انتخابات انجمن ایالتی آذربایجان طبق قانون مصوبه فوراً" شروع خواهد شد .

۴ ــ برای تعیین تکلیف قوای محلی و فرماندهان آن که در نتیجهٔ تحول و نهضت آذربایجان نفرات آن از افراد نظام وظیفه احضار گردیده‌اند و با امضاء این قرارداد جزء ارتش ایران محسوب می‌شوند موافقت حاصل شد کمیسیونی ازنمایندگان دولت جناب آقای قوام‌السلطنه وانجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و راه حل آن‌را هرچه زودتر جهت تصویب پیشنهاد نمایند .

۵ ــ نسبت به‌وضع مالی آذربایجان موافقت حاصل گردید هفتاد وپنج درصد از عواید آذربایجان جهت مخارج محلی اختصاص و بیست و پنج درصد جهت مخارج عمومی کلیهٔ کشور به‌مرکز فرستاده شود .

تبصرهٔ ۱ ــ مخارج و عواید ادارات پست و تلگراف و گمرک و راه‌آهن و کشتیرانی دریاچه ارومیه مستثنا بوده و مخارج و عواید آن کاملاً" برعهده و منحصر به‌دولت خواهد بود . توضیح این‌که تلگرافات انجمن‌های ایالتی و ولایتی و دوایر دولتی آذربایجان مجاناً" مخابره خواهد شد .

تبصرهٔ ۲ ــ ساختمان و تعمیر راههای شوسه اساسی برعهدهٔ دولت و احداث و تعمیر راههای فرعی و محلی برعهدهٔ انجمن ایالتی آذربایجان است .

تبصرهٔ ۳ ــ دولت برای قدردانی از خدمات برجستهٔ آذربایجان که به‌مشروطیت ایران و به‌منظور حق‌شناسی از فداکاریهایی که مردم غیور آذربایجان در راه استقرار

دموکراسی و آزادی نموده‌اند قبول نمود که بیست و پنج درصد از عواید گمرکی آذربایجان جهت تأمین مصارف دانشگاه آذربایجان اختصاص داده شود .

مادهٔ ۶ ــ دولت قبول می‌کند که امتداد راه‌آهن میانه تا تبریز راهرچه زودتر شروع و در اسرع اوقات انجام دهد بدیهی است که جهت انجام این امر کارگران و متخصصین آذربایجانی حق تقدم خواهند داشت .

مادهٔ ۷ ــ قوای داوطلبی‌که غیر از نظام وظیفه به‌نام فدایی در آذربایجان تشکیل شده به ژاندارمری تبدیل می‌گردد و برای تعیین تکلیف قوای انتظامی مزبور و همچنین تعیین فرماندهان موافقت حاصل شد که کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام‌السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و هرچه زودتر راه حل آن‌را جهت تصویب پیشنهاد نمایند .

تبصرهٔ ۱ ــ نظر به‌این که در سنوات اخیر در اثر بعضی اعمال نام امنیه و ژاندارمری در پیشگاه افکار عمومی ایران خصوصا " آذربایجان ایجاد احساسات مخالف و نامناسبی نموده است و نظر به‌این که رئیس دولت شخصا " فرماندهی این سازمان را اخیرا " عهده‌دار گردیده و انتظار آغاز اصلاحات وتصفیه این اداره از عناصر ناصالح می‌رود،موافقت شده که احساسات عمومی ومخصوصا " اهالی آذربایجان نسبت به ژاندارمری بـه استحضار رئیس دولت برسد تا برای تغییر اسم آن و انتخاب نام مناسب جهت سازمان مزبور تصمیمات مقتضی را اتخاذ فرمایند .

مادهٔ ۸ ــ نسبت به اراضی که در نتیجهٔ نهضت دموکراتیک آذربایجان میان دهقانان آذربایجان تقسیم گردید آن‌چه مربوط به خالصجات دولتی است چون دولت با تقسیم خالصجات میان دهقانان و زارعین در تمام کشور اصولا " موافق است اجرای آن‌را بلامانع دانسته و لایحهٔ مربوط به آن‌را در اولین فرصت برای تصویب مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد نمود و آنچه ازاراضی غیر درنتیجه تحولات اخیر آذربایجان بین رعایا تقسیم شده موافقت حاصل شد که جهت جبران خسارات مالکین و یا تعویض املاک کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام‌السلطنه و نمایندگان انجمن ایالتی تشکیل و راه حل را جهت تصویب پیشنهاد نماید .

مادهٔ ۹ ــ دولت موافقت می‌کند با افتتاح مجلس پانزدهم لایحه قانون انتخابات را که روی اصل آزادی و دموکراسی یعنی با تأمین رأی عمومی ، مخفی ، مستقیم متناسب و متساوی شامل نسوان هم باشد تنظیم و قبول آن‌را به‌قید فوریت خواستار شود . دولت همچنین قبول می‌نماید به‌منظور ازدیاد نمایندگان آذربایجان وسایر نقاط کشور به تناسب اهالی نقاط مختلف به‌مجرد افتتاح مجلس پانزدهم لایحهٔ قانونی را پیشنهاد و بقید دوفوریت تقاضای آن را بنماید تاپس از تصویب به‌وسیلهٔ انتخابات کسری نمایندگان نقاط مزبور تعیین و به‌مجلس اعزام گردند .

مادهٔ ۱۰ ـ ایالت آذربایجان عبارت از استانهای ۳ و ۴ خواهد بود.

مادهٔ ۱۱ ـ دولت موافقت دارد که جهت تأمین حسن جریان امور آذربایجان شورای اداری از استاندار و رؤسای ادارات و هیئت رئیسه انجمن ایالتی تشکیل و تحت‌نظارت انجمن ایالتی انجام وظیفه نمایند.

مادهٔ ۱۲ ـ سه‌مادهٔ ۳ ابلاغیه مورخ دوم اردیبهشت ۱۳۲۵ که از لحاظ تعیین تکلیف مدارس متوسطه و عالیه دارای ابهام می‌باشد جملهٔ زیر اضافه می‌گردد:

در مدارس متوسطه و عالیه تدریس به‌زبان فارسی و آذربایجانی طبق برنامهٔ وزارت فرهنگ که با در نظر گرفتن زمان و مکان اصلاح و موافق موازین دموکراتیک و اصول‌مترقی جدید تنظیم گردیده،تدریس خواهد شد.

مادهٔ ۱۳ ـ دولت موافقت دارد که اکراد مقیم آذربایجان از مزایای موافقت‌نامه برخوردار بوده و طبق مادهٔ ۳ ابلاغیه دولت تا کلاس پنجم ابتدایی به‌زبان خودشان تدریس نمایند.

تبصره ـ اقلیت‌های مقیم آذربایجان از قبیل آسوری و ارمنی نیز حق خواهند داشت تا کلاس‌پنجم به‌زبان خود تدریس نمایند.

مادهٔ ۱۴ ـ چون دولت درنظر دارد قانون انتخابات جدید شهرداری‌ها را جهت تمام ایران روی اصول دموکراسی یعنی رأی‌عمومی، مخفی، مستقیم و متساوی به مجلس پانزدهم پیشنهاد نماید به‌مجرد تصویب قانون مزبور، انتخابات انجمن شهرداری‌ها در آذربایجان و تمام نقاط ایران شروع خواهد شد و تا تصویب قانون مزبور و انتخابات جدید انجمن‌های شهرداری فعلی آذربایجان به‌وظایف خود ادامه خواهند داد.

مادهٔ ۱۵ ـ این موافقت‌نامه در دو نسخه تنظیم و مبادله گردیده و پس از تصویب هیئت دولت و انجمن ایالتی آذربایجان به‌موقع اجرا گذارده می‌شود.ـ تبریز به‌تاریخ ۲۵/۳/۲۳

مظفر فیروز ـ پیشه‌وری"[۱]

این موافقت‌نامه جهت تأمین آزادی آذربایجان و سراسر ایران چه نتایجی دربرداشت؟

در حقیقت موافقت‌نامه حاوی یک سلسله امتیازات محلی بود و برای تأمین آزادی مردم ایران هیچ‌مطلب قابل اتکاء و برازرسی نداشت. بعلاوه موافقت‌نامه اجرای تمام قول و قرارها را به تصویب دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی منوط و مشروط می‌نمود، بی‌آن که چگونگی تأمین آزادی و صحت انتخابات و نحوهٔ اجرای آن درآذربایجان معین و تصریح شود. حال آن که سرنوشت قشون جلو و فداییان مسلح که بقاء یا اضمحلال نهضت

۱: ایران ما، شمارهٔ ۵۵۷، مورخهٔ ۲۵/۳/۲۶.

آذربایجان و ضمانت اجرای قول و قرارها به‌وجود آنها بستگی داشت لاینحل می‌ماند و به‌دست کمیسیونها سپرده می‌شد.

اینک یک‌بار دیگر آن موافقت‌نامه را از نظر می‌گذرانیم:

آذربایجان در قبال انصراف از حکومت خود مختار محلی و تبدیل مجلس ملی به انجمن ایالتی و تحویل خمسه و مرکز آن زنجان به‌دولت مرکزی امتیازات ذیل را به‌دست می‌آورد:

۱ ـ *تعیین استاندار، رئیس دارایی و رؤسای ادارات به‌پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت.*

۲ ـ *نظارت انجمن ایالتی در گردش کار ادارات دولتی.*

۳ ـ *اختصاص ۷۵٪ عواید آذربایجان به‌مخارج خود آن استان.*

۴ ـ *بلامانع بودن تقسیم خالصجات بین دهقانان تا تصویب قانون مربوطه در مجلس.*

۵ ـ *به آذربایجان اجازه داده می‌شد که از زبان آذربایجانی در تمام مراحل تحصیلی توأم با زبان فارسی استفاده نماید. این حق برای کردها و سایر اقلیت‌های مقیم آذربایجان (ارمنی و آسوری) تا کلاس پنجم ابتدایی شناخته می‌شد. لکن سایر اقلیت‌های ایران و حتی اکراد خارج از آذربایجان که اکثریت کردها را تشکیل می‌دهند از این امتیاز محروم می‌گردیدند.*

۶ ـ *قول انجام اصلاحات عمرانی در آذربایجان نظیر امتداد راه آهن میانه ـ تبریز.*

۷ ـ *قول انضمام تکاب و سردشت به آذربایجان.*

راجع به آزادیهای دموکراتیک و اصلاحات در سراسر ایران موافقت نامه مشتمل برمطالب ذیل بود:

۱ ـ *قول بردن لایحهٔ انتخابات دموکراتیک با حق رأی زنان و با توجه به نسبت جمعیت استانها و شهرستانها به مجلس پانزدهم و با قید دوفوریت و جبران کسری نمایندگان مجلس پس از تصویب قانون مزبور.*

۲ ـ *قول پیشنهاد لایحهٔ جدید انتخابات انجمن‌های شهرداری به مجلس پانزدهم و شروع انتخابات انجمن‌های مزبور در سراسر ایران پس از تصویب قانون.*

۳ ـ *قول تقدیم لایحهٔ تقسیم خالصجات در سراسر ایران به مجلس پانزدهم و اجرای آن در کشور پس از تصویب قانون.*

۴ ـ *تغییر نام ژاندارمری به "نگهبانی" و تصفیهٔ آن از عناصر ناصالح. ولی عملاً هیچ‌گونه اصلاحات و تصفیه‌ای به‌عمل نیآمد و شوراتسکف آمریکایی نیز در رأس آن باقی ماند.*

و این‌هم مسایلی که حل نگردید:

۱ ـ قشون خلق جزو ارتش ایران و فداییان جزو ژاندارمری محسوب گردیدند لکن

تعیین تکلیف آنها چه از نظر فرماندهی و چه از لحاظ رابطه با ارتش ایران لاینحل ماند.

۲ ــ تقسیم املاک غیرخالصه چه در آذربایجان و چه در سایر نقاط ایران مورد تأیید قرار نگرفت و قرار براین شد که در آذربایجان از مالکینی که املاکشان تقسیم شده یا جبران خسارت شود و یا املاک آنها تعویق گردد.

پس از امضای موافقت‌نامه حکومت ملی به سازمان اداری دولت مرکزی در آذربایجان تبدیل شده دکتر سلام‌اله جاوید از طرف دولت به‌استانداری معین گردید. سایر وزرای محلی نیز به‌ریاست ادارات استان آذربایجان منصوب شدند. لکن پیشه‌وری شغل دولتی نپذیرفت و در رهبری فرقه باقی ماند. فرقه دموکرات آذربایجان هم سیاست محلی خود را تغییر داده بسط آزادی در سراسر ایران را خواستار شد. در توضیح این سیاست پیشه‌وری گفت:

"... اکنون نهضت ما شکل تازه‌ای به‌خود می‌گیرد. قوام‌السلطنه می‌خواهد تهران‌را از راه ارتجاعی براه ما بیندازد و از این پس آذربایجان با تمام ایران راه آزادی را در پیش می‌گیرد..."[1] و دکتر جاوید در مصاحبه‌های متعدد خود اعلام نمود که: "هدف ما برای تمام ایران بود منتها ما تقاضاهای محلی را جلو انداختیم. این یک تاکتیک درستی بود. ما با تقاضاهای محلی نتایج عمومی برای تمام ایران گرفتیم."[2] و در سخنرانی خود از رادیو تهران (شب ۲۵/۴/۱۰) گفت: "... البته تقاضاهای محلی جز تاکتیک موقتی چیز دیگری نبود. چنانچه بعدها معلوم شد این تاکتیک صحیح بود."[3] و کلیه هموطنان را به‌کوشش متحد در راه آزادی و استقلال ایران دعوت نمود.

اما خبر امضای موافقت‌نامه و تصمیم فرقهٔ دموکرات مبنی برواگذاری خمسه و مرکز آن زنجان به‌دولت مرکزی اعتراض و مخالفت شدید مردم و مسئولین حزبی و دولتی زنجان و خمسه را سبب شد. زیرا آنها در اولین ملاقاتهایی که بین نمایندگان آذربایجان و حکومت مرکزی در تهران انجام گرفت، خود در تهران حاضر شده و دلایل مخالفتشان را با تسلیم زنجان بدقوای دولتی به‌استحضار سران فرقه و حکومت ملی رسانیده بودند. آنها به‌حق می‌گفتند که "زنجان دروازهٔ آذربایجان است و خمسه با یک میلیون جمعیت به‌اندازهٔ کشور سویس وسعت دارد. مسخره است که زنجان با تکاب معاوضه شود. بعلاوه این اقدام موجب شکست روحی مردم آذربایجان و مبارزین راه آزادی ایران خواهد شد."

لذا آنها جهت رساندن اعتراضات خود به‌رهبران فرقه یک میتینگ ۵۰۰۰۰ نفری در شهر زنجان تشکیل داده قطعنامهٔ ذیل را به تبریز مخابره کردند:

"ما شرکت کنندگان در میتینگ عظیم روز یکشنبه ۲۵/۳/۲۶ شهر زنجان بطور

۱: ایران ما، شمارهٔ ۵۶۲، مورخهٔ ۲۵/۳/۳۱، از مصاحبه پیشه‌وری با مخبر رادیو تبریز.
۲: ایران ما، شمارهٔ ۵۶۵، مورخهٔ ۲۵/۴/۴، دکتر جاوید در انجمن روزنامه‌نگاران.
۳: داد، شمارهٔ ۷۷۷، مورخهٔ ۲۵/۴/۱۱.

مسلم و واضح تکرار می‌کنیم که ولایت خمسه از حیث کلیهٔ خصایص ملی یعنی زبان و آداب و رسوم، جزء لاینفک آذربایجان است. لذا به‌موافقت نامهٔ منعقده با نمایندگان تهران که از رادیوی تبریز پخش گردید و در آن نامی از زنجان برده نشده بود حدا" اعتراض می‌نماییم و به‌تمام مردم ایران و جهان اعلام می‌کنیم که ما در راه دفاع از خصایص ملی خود، آخرین قطره خونمان را نثار خواهیم کرد. و همگی از کوچک و بزرگ با صدای رسا اعلام می‌داریم: ما حاضر نخواهیم شد که پس از نثار خون صدها نفر از جوانان خود، یک‌بار دیگر پای ژاندارمهای شوراتسکف به‌خاک خمسه برسد."[1]

پیشه‌وری در جواب تلگراف مردم زنجان به‌آنها اطمینان داد که پای ژاندارمها به‌آنجا نخواهد رسید و اتفاق سوئی برای آنها نخواهد افتاد. در تلگراف پیشه‌وری گفته می‌شد:

"... اطمینان داشته باشید، تا موقعی که فرقه دموکرات آذربایجان وجود دارد، ذوالفقاری جنایتکار و دشمن خلق و دارو دستهٔ غارتگر وی و ژاندارمهای افیونی امکان ورود به‌خاک زنجان را نخواهند داشت. فرقهٔ ما بین زنجان و تبریز هیچ فرقی قایل نیست.

ما در راه زندگی آزاد برادران زنجانی خود به‌هر گونه فداکاری دست خواهیم زد. بگذار کسانی که با سوء استفاده از موافقت نامه، آرزوی بازگشت به‌زنجان را دارند بدانند که آنها این آرزو را با خود به‌گور خواهند برد.

شما نگران نباشید. ما علاوه‌بر قرارداد، مذاکرات‌خود را دربارهٔ ولایت زنجان با نمایندهٔ مخصوصی به‌اطلاع شما خواهیم رسانید.

با فکری آسوده به‌کار خود ادامه دهید و به تصمیمات فرقهٔ دموکرات آذربایجان اعتماد کنید.[2]" لکن جریان حوادث وگذشت تاریخ صحت نظرات مردم خمسه را به ثبوت رسانید.

اینک ارزیابی پیشه‌وری را از موافقت‌نامهٔ مزبور که طی دوبار سخنرانی از رادیوی تبریز پخش گردید بررسی می‌کنیم:

وی پس از ذکر این که" ما تمام تقاضاهایی را که در بیانیهٔ ۱۲ شهریور مطرح ساخته بودیم تقریبا" بدون جنگ و خونریزی به‌دست آورده‌ایم" و شمردن امتیازات به‌دست آمده در موضوع اراضی خالصه و اختیارات انجمن ایالتی و اختصاص ۷۵٪ درآمد آذربایجان به احتیاجات خود این سرزمین – راجع به زنجان و خمسه گفت: " زنجان و خمسه به‌حق جزو آذربایجان است و هنگام شروع نهضت آذربایجان مردم آن سامان بدون دخالت ما قیام کردند. برای ما معلوم نیست که چرا نمایندگان دولت در جدا شدن خمسه از

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۲۲۸، مورخهٔ ۲۵/۳/۲۸.
۲: آذربایجان، شمارهٔ ۲۲۹، مورخهٔ ۲۵/۳/۲۹.

آذربایجان اصرار می‌ورزند لکن ما به‌خاطر کارهای عمومی‌تر و بزرگتر – حتی موقتا" هم باشد – آن را پذیرفتیم".

ولی پیشه‌وری بزرگترین تحلیل را از قوام‌السلطنه در مسئله زبان آذربایجانی به‌عمل‌آورد.

در این خصوص وی گفت: "اگر آقای قوام‌السلطنه در سراسر عمر خود، هیچ‌کاری هم انجام نداده باشد، تنها این اقدام وی که تقاضای ما را دربارهٔ زبان آذربایجانی صمیمانه پذیرفت، احترام عمیق و قلبی مردم ما را نسبت به خود جلب خواهد کرد. تامدارس ملی ما برپا است، نام او نیز در کنار نام سران قهرمان فرقه و خلق ما به زبان نسل‌های آینده جاری خواهد بود. زیرا شما خوب می‌دانید که برای آذربایجانیها مسئله زبان، مسئله‌مرگ و زندگی است"*.

ما در این‌مورد نظر خود را قبلا" بیان داشته‌ایم. لکن یک‌بار دیگر تکرار می‌کنیم که آن‌چه برای مردمی نظیر کشور ما در این مرحله تاریخی واقعا" مسئلهٔ مرگ و زندگی‌است، طرد استعمار و استثمار و استقرار دموکراسی و آزادی است نه مسئله زبان.

راجع به وظایف آتی پیشه‌وری گفت: "وظیفهٔ آتی ما حفظ و نگهداری حقوق‌به‌دست آمده و استفاده از آنها در راه سعادت مردم است.

برای رسیدن به این مقصود مهمترین وظیفه‌ای که در پیش داریم انجام انتخابات مجلس پانزدهم به‌نفع آزادی‌خواهان است. من نمی‌گویم که اگر در این کار توفیق نیابیم نمی‌توانیم آن‌چه را به‌دست آورده‌ایم حفظ کنیم. لکن کار ما مشکل‌تر خواهد شد. آن‌وقت ناچاریم مجددا" سلاح به‌دست گیریم و از راه جنگ و ستیز به مقاصد خود نائل شویم".[1]

تشدید فعالیت‌های استعماری در جنوب کشور:

انعقاد موافقت‌نامه بین دولت مرکزی و حکومت ملی آذربایجان و کامیابی اعتصاب ده هزار نفری کارگران نفت در آغاجاری امپریالیسم انگلیس و مزدورانش را دچار وحشت ساخت و آنها را وادار نمود که سکوت موقت خود را شکسته جهت سرکوبی نهضت آزادی در ایران قد علم کنند.

هنوز بیش از دو روز از امضای موافقت‌نامهٔ آذربایجان نگذشته بود که انجمن موهوم ایالتی خوزستان – انجمنی که هرگز انتخاب نشده و حتی تظاهر به انتخاب آن نیز به‌عمل نیامده بود و فقط چند نفر از مزدوران انگلیس این‌عنوان را بر خود نهاده‌بودند – تلگراف ذیل را به نخست‌وزیر مخابره نمود: "جناب آقای نخست‌وزیر، رونوشت کیهان، در این موقع که مسئله آذربایجان براثر حسن تدبیر دولت جناب‌عالی با بهترین روش متین و

۱: تلخیص از بیانات پیشه‌وری در رادیو تبریز، آذربایجان شماره‌های ۲۲۵ به تاریخ ۲۵/۳/۲۴ و ۲۲۸–۲۵/۳/۲۸.

* مسئله فرقه دموکرات زبان ترکی نبود، بلکه سران فرقه اعلام حکومت مستقل آذربایجان را درنظر داشتند و راه آنان در نهایت به تجزیه ایران می‌انجامید.

معقولی که انتظار می‌رفت فیصله پذیرفته ونگرانیهای ملت ایران از این حیث مرتفع گردیده است، انجمن ایالتی خوزستان به‌نمایندگی از طرف عموم اهالی این استان تبریکات و تهنیت‌های خود را به شخص جناب‌عالی که قهرمان این سیاست ایران پرورانه و گره‌گشای این مشکل می‌باشید عرض و امیدواریم با نیات پاکی که در اصلاحات پیشرفت امور مملکت دارند عین اختیاراتی را که به انجمن ایالتی آذربایجان داده شده به‌سایر انجمن‌های ایالتی علی‌الخصوص خوزستان که تشنهٔ اصلاحات است اعطاء و برطبق مفاد قانون اساسی مملکت قاطبهٔ ملت را در بهبود اوضاع و تعیین سرنوشت خود سهیم و شریک فرمایند. — ۱۶۲ — ۲۵/۳/۲۵ انجمن ایالتی خوزستان".[1]

در همان ایام روزنامهٔ تایمز ضمن ابراز خوشحالی از حل مسئله آذربایجان چنین نوشت:

برای اصلاح اوضاع اجتماعی ایران چاره همان است که در مورد آذربایجان عملی‌شده و " یک چنین برنامه‌ای که آقای قوام‌السلطنه مصمم براجرای آن‌است مورد توجه خیرخواهانهٔ اهالی انگلستان که از به‌وجود آمدن یک ایران قوی و متحد خوشحال خواهند بود قرار خواهد گرفت."[2]

منظور و مقصود استعمارگران و عوامل آنها کاملا" آشکار بود، آنها می‌خواستند به‌نام ایالات جنوب تقاضاهایی به‌صورت درخواست‌های آذربایجان به‌عمل آورند تا بدین‌وسیله آزادی‌خواهان را دربن‌بست قرار داده و دستاویزی به‌دست دولت‌دهند تا بتواند به‌استناد آن، نهضت آذربایجان را سرکوب نماید.

علاوه براین، در خوزستان با دخالت مستقیم مأمورین سیاسی انگلیس نظیر چیکاک، تمپل و ترات ژنرال کنسول انگلیس در خوزستان و پشتیبانی علنی مصباح فاطمی استاندار خوزستان، به‌وسیلهٔ چند نفر از کنتراتچی‌های رسمی شرکت نفت انگلیس و ایران و چند نفر از شیوخ عرب اتحادیه‌ای به‌نام "اتحادیه عشایر خوزستان" تشکیل گردید.[3] این اتحادیه صدها نفر از اعراب را مسلح نمود تا اولا" از آنها جهت سرکوبی کارگران نفت و غارت و آتش زدن جمعیتها و احزاب آزادی‌خواه استفاده کند و ثانیا" در صورت پیروزی آزادی‌خواهان برای تجزیه احتمالی خوزستان از ایران زمینه چینی نماید. و دراجرای این منظور "اتحادیه عشایر خوزستان" از اتحادیهٔ اعراب کمک خواست تا آنها را از فشار دولت ایران برهاند و شیخ عبداله نامی را به‌سمت نمایندهٔ خود به‌بغداد فرستاد.

این اتحادیه و اعمال آن به‌قدری رسوا وننگین بود که شیخ جاسب خزعلی فرزند

۱: کیهان، شمارهٔ ۹۸۴، مورخهٔ ۲۵/۳/۲۸.
۲: کیهان، شمارهٔ ۹۸۵، مورخهٔ ۲۵/۳/۲۹.
۳: روزنامهٔ کیهان این اتحادیه را " حقه‌بازی چند نفر کنتراتچی ساکن خوزستان " نامید، شمارهٔ ۱۰۳۷، مورخهٔ ۲۵/۶/۴.

ارشد شیخ خزعل طی تلگرافی به نخست‌وزیر اعلام داشت که "اتحادیهٔ عشایر را چند نفر مزدور و فراری و خائن به میهن که به‌دست بیگانگان پرورانده می‌شوند تشکیل داده‌اند و مردم خوزستان و عشایر واقعی از یاوه‌گوییهای آنها تنفر و انزجار شدید دارند."[1]

لکن رادیوی لندن که معمولاً" قبل از تمام خبرگزاریهای داخلی وخارجی از اخبار خوزستان آگاه می‌گردند، اقدامات نمایندگان "اتحادیه عشایر خوزستان" را به‌شرح ذیل پخش نمود:

"نمایندگان عربستان!؟ (یعنی ولایات نفت‌خیز جنوب ایران) نایب‌السلطنهٔ عراق و ارشدالعمری نخست‌وزیر و دکتر فاضل جمالی وزیر خارجهٔ آن کشور را ملاقات نموده و رئیس این هیئت نمایندگی از طرف "یک میلیون اعراب!؟" که می‌خواهند جزو کشور عراق شوند با رجال مزبور مذاکراتی نمودند و این نمایندگان در مصاحبه با خبرنگار رویتر اظهار نمودندکه نایب‌السلطنه و نخست‌وزیر و وزیر خارجه عراق نهایت علاقمندی را نسبت به‌مقصود ما ابراز داشتند و وعدهٔ کمک و مساعدت در این باره دادند. همچنین دکتر فاضل جمالی وزیر خارجه عراق که سمت نمایندگی آن کشور را در انجمن صلح پاریس دارد قبل از عزیمت به‌پاریس به‌خبرنگار رویتر گفته که من رسماً "از عزام پاشا دبیرکل اتحادیه اعراب درخواست خواهم کرد که در برنامهٔ جلسهٔ اتحادیه اعراب موضوع "عربستان" را وارد نماید. شیخ عبداله رئیس طوایف عرب هم امروز وارد بغداد می‌شود و در جلسهٔ آتیه اتحادیهٔ اعراب شرکت خواهد نمود."[2] پس از انتشار تلگراف انجمن ایالتی خوزستان و خبر تحریکاتی که به‌نام عشایر در آن استان به‌عمل می‌آمد، آزادی‌خواهان کشور و مخصوصاً" نمایندهٔ رسمی آذربایجان دکتر جاوید که هنوز در تهران بود در برابر این سئوال قرار گرفتند: "با خوزستان چه باید کرد؟"

حتی شاه در ملاقاتش با دکتر جاوید این سئوال را مطرح نمود و دکتر جاوید در جواب اظهار داشت: "تردیدی نیست، ما نهضت دموکراتیک را برای تمام ایران خواهانیم ولی باید دید آیا تقاضایی که در خوزستان شده (از طرف) مردم خوزستان و سازمانهای دموکراتیک آنجاست یا (از طرف) چند نفر مالک مرتجع که ممکن است از این راه بخواهند برعلیه دموکراسی خود را مجهز سازند."[3] متأسفانه این بار ارتجاع و استعمار بود که از "تاکتیک تقاضاهای محلی" جهت پایمال کردن آزادی و سرکوبی آزادی‌خواهان بهره‌برداری می‌کرد، نه برای تعمیم آزادی در سراسر ایران. بعد از خوزستان، "کمیتهٔ ایالتی دموکرات فارس" اختیارات محلی خواست.

طرح این درخواست‌ها به‌نام ایالات جنوب، موجب پیش‌آمدن مباحثات و اظهار

۱: داد، شمارهٔ ۸۱۹، مورخهٔ ۲۵/۶/۴ "، دربارهٔ عربستان".
۲: داد، شمارهٔ ۸۳۵، مورخهٔ ۲۵/۶/۲۴. یادداشت روز.
۳: داد، شمارهٔ ۷۷۴، مورخهٔ ۲۵/۴/۶ جریانات روز.

نظرهایی در مطبوعات کشور گردید که ما به‌عنوان یکی از صحیح‌ترین نظرات قسمتی از مقاله‌ای را که تحت عنوان " این بچه‌ها را کی بزرگ می‌کند" که در روزنامهٔ کیهان انتشار یافته ذیلا" نقل می‌کنیم :

" . . . *ما از اول به آقای پیشه‌وری تذکر دادیم که شما این حرفی را که دارید برای تمام ایران بزنید. نگویید ملت آذربایجان، دولت آذربایجان، زبان آذربایجان، آزادی آذربایجان، حق آذربایجان. بگویید ملت ایران، دولت ایران، زبان ایران، آزادی ایران، حق ایران.*

بگویید حکومت‌های ایران تاکنون نمایندهٔ ملت نبوده و حکومت‌های زور و جور وغصب بوده‌اند. من در اینجا قیام کرده‌ام، مرکز ایران فعلا" همین‌جا است، دولت فعلی ایران همین دولت است که من در رأس آن قرار گرفته‌ام و به‌این نبرد ادامه خواهم داد تا روزی برسد که این رژیم برتمام ایران حکومت کند. یا تهران رژیم مرا قبول خواهدکرد و آن‌وقت من به‌تهران خواهم آمد، یا نمی‌کند و سایر شهرستانهای ایران با من هم‌صداخواهندشد و مثل انقلاب مشروطیت ما از هرطرف به‌تهران حمله خواهیم کرد و آنجا را خواهیم گرفت و حکومت انقلاب را تشکیل خواهیم داد. چون آقایان چنین چیزی نخواستند یا چنین چیزی از ایشان نخواسته بودند، اصرار ورزیدند که فقط حرف آذربایجان را بزنند وبه‌هر نحوی شده تهران را وادار کنند که تقاضای ایشان‌را قبول کند. این مملکت را در مقابل یک عمل انجام شده قرار دادند و اینک خوزستان هم زمزمه بلند کرده است . . . "[1]

بالاخره در اثر تحریکات استعماری، سیاست " تاکتیک تقاضاهای محلی" فرقه دموکرات آذربایجان در جنوب کشور نوزاد حرامزاده‌ای به‌دنیا آورد که " نهضت جنوب" نام گرفت و ما در فصول بعد از آن بحث خواهیم کرد.

سیاست نیرنگ و فریب قوام‌السلطنه ـ اغتنام فرصت جهت تحکیم سنگرهای ارتجاع و اغفال جبهه آزادی ایران :

اوایل تیرماه سال ۱۳۲۵ پس از مذاکراتی که بین کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران و حزب ایران به‌عمل آمد احزاب مزبور جبهه‌ای به‌نام " جبههٔ مؤتلف احزاب آزادی‌خواه" تشکیل داده و هدفهای خود را طی اعلامیه‌ای به‌اطلاع عموم رسانیدند. در آن اعلامیه گفته می‌شد :

به‌منظور سرکوبی نیروی ارتجاع و محو نفوذ استعمار وتقویت جبههٔ آزادی‌خواهان، حزب ایران و حزب تودهٔ ایران در نکات زیرین توافق نمودند :

۱ ـ در سیاست داخلی اتخاذ روش مشترک برپایهٔ شکست کامل عناصر ارتجاعی و

۱ : کیهان، شمارهٔ ۹۸۴، مورخهٔ ۲۵/۳/۲۸، سرمقاله به قلم نوشاد.

مزدوران استعمار.

۲ ـ در سیاست خارجی اتخاذ روشی براساس استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و قلع و قمع استعمار و تقویت روابط حسنه با کلیهٔ دولتهایی که موافق با هدفهای مترقی و آزادی‌خواهانه ملت ایران هستند.

۳ ـ کمک و معاضدت به‌یکدیگر و همکاری بین اعضا و اتخاذ تصمیمات مشترک در مسایل مهم سیاسی.

۴ ـ اتحاد کارگران برای تأمین رفاه و آزادی آنان. جبهه، شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان را تنها تشکیلات رسمی کارگری ایران می‌شناسد.

جبهه، همکاری احزاب، جمعیت‌ها، مطبوعات و عناصر آزادی‌خواه را پس از تصویب جلسهٔ مشترک می‌پذیرد. "اما اطمینان داریم که نیروی مشترک ما به اضمحلال دشمن که هم اکنون زخمهایی برداشته ولی از پای درنیامده کمک خواهد کرد. ما امیدواریم که جبههٔ مؤتلف ما موجد دوران جدید و پرافتخاری در تاریخ مبارزات آزادی‌خواهانه و اصلاح‌طلبانهٔ ملت ایران گردد.

پیروز باد جبههٔ مؤتلف احزاب آزادی‌خواه ـ جاوید باد ایران وطن تاریخی و پرافتخار ما ـ محو باد استعمار و ارتجاع."[1]

اکثریت آزادی‌خواهان ایران بدرستی معتقد بودند که بزرگترین خطر در هرمبارزه‌ای حقیر شمردن خصم شکست خورده است. در کشور ما سرجبهه‌مرتجعین و عناصر وابسته به‌استعمار هنوز بسیار نیرومند بوده و برای حمله و انتقام جویی آماده می‌شدند. آنها باور داشتند که وزنهٔ سنگین و پراهمیت ترازوی سیاست داخلی ایران، نهضت دموکراتیک آذربایجان است که تکیه‌گاه بزرگ آزادی‌خواهان و بنا به‌نوشتهٔ روزنامه جبهه "اسلحهٔ بزرگ آزادی‌خواهان"[2] ایران است. لذا آذربایجان باید آن‌چنان هشیار و آماده باشد که بتواند در هرلحظه کلیهٔ قوای خود را برای نجات آزادی ایران به‌میدان نبرد ببرد و دشمن را لگدکوب کند.

جبههٔ ارتجاع نیز بیکار نبود. بیست نهم خرداد ماه سال ۱۳۲۵ قوام آن‌چنان‌که خود ادعا می‌کرد "برای ایجاد اتحاد و یگانگی حقیقی میان عموم آزادی‌خواهان و اجرای سریع اصلاحات"[3] تشکیل حزب دموکرات ایران را از رادیوی تهران اعلام نمود. این حزب در تاریخ کشور ما اولین حزبی بود که برخلاف اصول و مبانی حزبی در تمام جهان از بالا تشکیل می‌شد و در ایجاد آن از قدرت دولتی استفاده می‌گردید. لکن تنها سودجویان و قدرت‌پرستان نبودند که به‌آن حزب روی‌آوردند بلکه کلیهٔ عناصر ارتجاع و دشمنان آزادی و

۱: رهبر شمارهٔ ۷۵۵، مورخهٔ ۲۵/۴/۹.
۲: جبهه، ارگان حزب ایران، شمارهٔ ۲۳۱، مورخهٔ ۲۵/۶/۵.
۳: ایران ما، شمارهٔ ۵۶۸، مورخهٔ ۲۵/۴/۹.

تمام کسانی که تا دیروز در دامان سیدضیاءالدین بودند در صفوف حزب دموکرات ایران جای گرفته و تحت لوای آن به مبارزه علیه آزادی پرداختند. از آن‌جمله "اتحادیهٔ عشایر خوزستان" که برای نجات از فشار دولت ایران اتحادیهٔ اعراب و دولت عراق را به‌یاری می‌طلبید به‌حزب دموکرات ایران پیوست.

امیر حسین ظفر و ابوالقاسم بختیار سران شهرکرد شرکت بختیاریها را در آن حزب به‌اطلاع رهبر کل رساندند و خسرو قشقایی طی تلگرافی پیوستگی ایل قشقایی را به‌حزب دموکرات ایران اعلام داشت.[1]

روزنامهٔ جبهه راجع به‌عضویت تلگرافی ایل قشقایی در حزب دموکرات ایران چنین نوشت:

" آن روزی که ایل قشقایی توسط خسرو قشقایی ضمن تلگرافی از تشکیل حزب دموکرات ایران اظهار خوشوقتی کرد و پیوستگی ایل خود را به‌آن حزب اعلام داشت یکی از رفقای حزبی گفت هیچ چوپانی گوسفندان خود را به‌این آسانی به‌مرتع نمی‌برد."[2]

بدین ترتیب حزب دموکرات ایران، امید و آرزوهای برباد رفتهٔ مزدوران بیگانه و مرتجعین را زنده کرده و به‌لانه و پناهگاه آنها مبدل گردید. حتی رادیوی لندن و شعبات آن نیز با خوش‌بینی از آن حزب یاد نمودند.

روز ۲۵/۴/۲۳ اعتصاب سراسری یکصد هزارنفر کارگران نفت جنوب با نظم و ترتیب بی‌سابقه‌ای آغاز گردید. کارگران قبل از شروع اعتصاب مراتب را به‌کارفرمایان اطلاع داده و برای رعایت آسایش عمومی، کارگران خدمات عمومی را از اعتصاب معاف داشتند.[3]

درخواستهای کارگران اعتصابی عبارت بود از:

۱ ـ احضار مصباح فاطمی و تعیین یک استاندار بی‌طرف.

۲ ـ خلع سلاح عشایر جنوب.

۳ ـ عدم دخالت شرکت نفت در امور سیاسی و داخلی ایران.

۴ ـ پرداخت حقوق جمعه‌ها به‌کارگران.

۵ ـ جلوگیری از تضییقات نظامی که در سوسنگرد، دارخوین و بندر معشور نمونه بارزی از آن‌ها دیده شده بود. لکن اعتصاب منظم و آرام کارگران نفت جنوب به‌خون کشیده شد.

اولین حملات و تیراندازی‌ها از طرف "اتحادیهٔ عشایر" شروع گردید و چون کارگران به‌دفاع از خود پرداختند، به‌دستور مصباح فاطمی، فرمانده لشگر خوزستان سرهنگ حجازی در سراسر مناطق نفت‌خیز حکومت نظامی اعلام نموده به کشتار کارگران

۱: داد، شمارهٔ ۷۸۱، مورخهٔ ۲۵/۴/۱۷.

۲- جبهه، شمارهٔ ۲۵۴، مورخهٔ ۲۵/۷/۳ "همه با هم در راه دفاع از استقلال و تمامیت ایران".

۳: کیهان، شمارهٔ ۱۰۰۶، مورخهٔ ۲۵/۴/۲۶.

پرداخت.

" این اعتصاب با انضباط ، استحکام و وحدت بی‌مانندی انجام گرفت. بطوری که به‌محض اعلان شروع اعتصاب کلیه کارگران نفت و حتی کلیهٔ مستخدمین رؤسای بزرگ انگلیسی ، بی‌درنگ مانند یک تن واحد از کارکناره گرفتند و با وجود فشار حکومت نظامی و پلیس دستورهای رهبران اعتصاب را با دقت کامل انجام دادند." [1]

به هرحال در اثر یورش افراد مسلح" اتحادیهٔ عشایر" و سربازان ۴۶ نفر کشته و ۱۷۵ نفر زخمی گردید و حکومت نظامی اجساد را حتی بدون یادداشت نام و نشان آنها دفن کرد.

بلافاصله مظفر فیروز و آرامش از طرف دولت مرکزی ودکتر رادمنش و دکتر جودت از طرف حزب تودهٔ ایران به آبادان رسیدند و با دادن قول رسیدگی به‌شکایات کارگران و مجازات مسئولین کشتار، اعتصاب را خواباندند. لکن دولت عملا" مسئولین جنایات را آزاد گذاشته و رهبران اعتصاب را توقیف و تبعید نمود. در مورد عظمت و اهمیت این اعتصاب مصطفی فاتح در کتاب " پنجاه سال نفت ایران" چنین می‌نویسد: "... از روی کمال انصاف‌وبی‌طرفی‌وحقیقت‌بینی‌باید گفت که بهبود وضع کارگران نفت در سال‌های آخر عملیات شرکت در ایران مرهون دونکتهٔ اصلی بود. اول آزادی بیان که پس از خروج ارتش بیگانگان برای کارگران حاصل شد و توانستند وضع اسفناک و مشقت‌بار خود را تا حدی شرح دهند و دوم اعتصاب بزرگ ۲۳ تیر ۱۳۲۵ که قدرت عظیم آنها را برای گرفتن حق خود واضح و آشکار ساخت و به‌شرکت فهماند که ادامه رویهٔ سابق محال است و باید سریعا" رفتار خود را تغییر دهند.

قانون کار و قانون بیمه‌های اجتماعی و تعیین حداقل دستمزد و اصلاحات دیگری که در چند سال اخیر کم و بیش در ایران انجام گرفته است همه و همه مرهون اقدامات دسته جمعی کارگران نفت است." [2] این اعتصاب دولت انگلیس را آن‌چنان دچار وحشت و هراس نمود که در اواخر تیرماه بدون کسب اجازه از دولت ایران سه‌ناو جنگی انگلیسی وارد آبهای شط العرب کرد و آن ناوها در برابر آبادان لنگر انداختند. اعلامیهٔ رسمی منتشره در دهلی‌نو در این مورد حاکی است: " عده‌ای سرباز از هندوستان به‌بصره وارد شدند تا اگر ضرورت ایجاب نماید و حفظ منافع هند وانگلیس در عراق و همچنین در نواحی نفت جنوبی ایران درخطر افتد آماده باشد. [3] و رادیوی لندن در تفسیر این اعلامیه‌گفت: " این نیروها در نظر ندارند وارد خاک‌ایران بشوند مگر این که ضرورت ایجاب کند که انگلیسیها و هندیها و اعراب مقیم جنوب ایران مورد حمایت قرار گیرند." [4] آن‌چه باید گفت این‌که

۱: ایران ما ، شمارهٔ ۵۸۲ ، مورخهٔ ۲۵/۴/۲۷.
۲: کتاب پنجاه سال نفت ایران ، صفحهٔ ۴۴۴.
۳: ایران ما ، شمارهٔ ۵۹۶ ، مورخهٔ ۲۵/۵/۱۲.
۴: کیهان ، شمارهٔ ۱۰۲۶ ، مورخهٔ ۲۵/۵/۲۰.

تحریکات داخلی و فشارهای سیاسی دولت انگلیس در جهت سیاست دولت ایران سیر می‌کرد. لذا قوام‌السلطنه را از آن باکی‌نبود. وی هرآن‌چه از نیرنگ و فریب و افسون در آستین داشت به‌کار می‌گرفت تا با استفاده از فرصت آزادی‌خواهان را اغفال نموده سنگرهای ارتجاع را استحکام بخشد و نیروهای ارتجاعی را جهت سرکوبی نهضت آزادی ایران آماده سازد.

یکی از این دام‌های فریب دعوت جبههٔ مؤتلف احزاب آزادی‌خواه به تشکیل دولت ائتلافی بود. متأسفانه آزادی‌خواهان در این دام افتادند و روز ۲۵/۵/۱۰ تشکیل کابینهٔ ائتلافی را رسماً اعلام نمودند. اعضای کابینهٔ ائتلافی عبارت بودند از:

۱ــ احمدقوام نخست‌وزیر با تحت نظر داشتن وزارت کشور و وزارت خارجه رهبر کل حزب دموکرات ایران.

۲ ــ دکتر یزدی وزیر بهداری از حزب تودهٔ ایران.

۳ ــ دکتر کشاورزی وزیر فرهنگ از حزب تودهٔ ایران.

۴ ــ ایرج اسکندری وزیر بازرگانی و پیشه و هنر از حزب تودهٔ ایران.

۵ ــ اللهیار صالح وزیر دادگستری از حزب ایران.

۶ ــ دکتر اقبال وزیر پست و تلگراف وتلفن.

۷ ــ هژیر وزیر دارایی.

۸ ــ سرلشگر فیروز وزیر راه.

۹ ــ سپهبد احمدی وزیر جنگ.

۱۰ ــ مظفر فیروز وزیر کار و تبلیغات از حزب دموکرات ایران.

۱۱ ــ امیر علایی وزیر کشاورزی.

۱۲ ــ انوشیروان سپهبدی وزیر مشاور.

حزب تودهٔ ایران که شرکت در کابینه‌های دولتی را جایز نمی‌دانست" مگر زمانی که واقعاً" یک دولت ملی و دموکراسی برقرار گردد."[۱] قوام‌السلطنه را بی‌تشکیل یک دولت واقعاً" ملی لایق شمرد و در آن کابینه شرکت ورزید. اعلامیه‌ای که کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران در این مورد انتشار داده چنین می‌گوید: " با این که حزب تودهٔ ایران از آغاز دورهٔ چهاردهم مجلس به‌این درجه قدرت رسیده بود که در سرنوشت ملت ایران مداخله نماید، ولی به‌واسطهٔ سیاست تحریک‌آمیز و خائنانهٔ اکثریت مجلس و تشکیل دادن کابینه‌های ارتجاعی کمیتهٔ مرکزی مقتضی نمی‌دید در چنین کابینه‌هایی شرکت کند بلکه خط مشی ما در آن موقعیت سرکوب کردن یک چنین دولت‌های ارتجاعی و رسوا ساختن آنها بود." ولی " چون این کابینه برخلاف دولت‌های پیشین برای افکار عمومی اهمیت و ارزش

۱: مادهٔ ۷ از قطعنامهٔ اولین کنگرهٔ حزب توده، دربارهٔ سیاست داخلی.

قایل بود و درباره تیرگی سیاست خارجی و حل مسالمت‌آمیز مسئله آذربایجان همان طریقی را برگزید که تمایلات عمومی ملت ایران بدان توجه داشت و به‌همین سبب توفیق یافت در این راه قدمهای بلندی بردارد."

لذا "اکنون که محیط متشنج سیاست داخلی و خارجی ایران تاحدی به آرامش گراییده و فرصت اصلاحات داخلی به‌منظور تأمین رفاه توده‌ها وتهیه کار برای بی‌کاران و دیگر هدفهای اصلاحی فرا رسیده است، کمیته مرکزی حزب توده ایران مقتضی دید که به‌منظور جلوگیری از دسایس عناصری که هنوز هم برضد نهضت‌های دموکراتیک حرکات مذبوحانه‌ای می‌کند و به‌قتل و غارت زحمتکشان می‌پردازند و همچنین به‌منظور طرح نقشه‌های عملی جهت بسط صنایع و کشاورزی و تعمیم فرهنگ و بهداشت و تأمین نان و کار و امنیت قضایی، در کابینه شرکت جوید و تا حدامکان در انجام دادن آمال و هدف‌های ملت عملاً مساعدت کند."

"...ما از این‌رو در کابینه شرکت جستیم تا از راه همکاری با سایر عناصر ملی‌و آزادی‌خواه، در دستگاه حاکمه تصفیه واقعی را عملی نماییم و دستگاه دولتی را به مردم نزدیک‌تر سازیم و آن را به‌نفع ملت و برای خدمت به‌جامعه به‌کار بریم و هرزمان که شرایط مساعد برای انجام دادن تقاضاهای اکثریت ملت دشوار گردد به‌وزرای خود دستور خواهیم داد بی‌درنگ از کابینه کناره‌گیری جویند.

رفقای حزبی

در یک چنین موقعیتی وظیفه همه شما این است که در راه حفظ انضباط و ایجاد محیط مناسب جهت اصلاحات و خنثی کردن دسایس اخلالگران مانند همیشه کوشش کنید، راه را برای رسیدن به قله عظمت و افتخار توده‌های ملت ایران فراهم سازید."[1]

شرکت "احزاب مؤتلف آزادی‌خواه" در کابینه قوام اولاً به آن کابینه محبوبیت و وجهه ملی داد. ثانیاً حزب توده ایران و حزب ایران را وادار نمود که آرامش و سکوت را حفظ نمایند تا دولت قوام در اجرای "برنامه‌های اصلاحی" دچار مشکلی نگردد و همین امر به دولت قوام و اربابان او بهترین فرصت را جهت تقویت نیروهای ارتجاعی و سرکوبی نهضت آزادی فراهم ساخت.

روزنامه رهبر در بیان منشاء قدرت کابینه قوام که به‌نوشته آن روزنامه "مقتدرترین کابینه بیست سال اخیر بود"، توضیحات ذیل را دارد: "... توده‌های ملت نسبت به‌هر دولتی که سکوت کنند به‌او فرصت می‌دهند که خود را تقویت نمایدو به‌هر که مساعدت نمایند او را در راه تقویت خود بسرعت پیش می‌برند. پس قدرت شخصی آقای قوام و محبوبیت نخست‌وزیر زمان ۱۷ آذر نبود که‌او را برسرکار نگه‌داشت و از او تقویت کرد بلکه

۱: رهبر، شماره ۷۸۲، مورخه ۲۵/۵/۱۳، اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران.

در حقیقت قدرت ما و سکوت ماست که به‌نام قدرت کابینه تجلی کرد و از آقای قوام نگهداری نمود.[1]

در مدت ۷۵ روز عمر کم دوام کابینهٔ ائتلافی، حزب دموکرات ایران به‌منظور ایجاد نفاق میان کارگران و متلاشی کردن سازمانهای کارگری آنچه می‌توانست انجام داد و حتی هنگامی که جشن مشروطیت در کلوبهای حزبی و کارگری تهران برپا بود، مأمورین انتظامی حزب مزبور به شورای متحده حمله کردند و فقط خونسردی رهبران حزب و شورای متحده بود که از ایجاد نزاع و خونریزی عظیمی جلوگیری کرد.

بعلاوه نیروهای نظامی در اصفهان و شیراز و اکثر نقاط کشور کلوبهای حزبی و کارگری را اشغال نمودند. در خوزستان جنبش کارگری به‌شدیدترین وجه سرکوب گردید و رهبران آن توقیف و تبعید شدند. در تهران مادهٔ ۵ حکومت نظامی امنیت مردم را سلب کرده، آزادیهای اجتماعی و فردی آنها را بشدت محدود نمود و کار به‌جایی رسید که دکتر کیانوری و فداکار در گزارشی از اصفهان نوشتند: "دونفر را به‌جرم این که روزنامهٔ رهبر و ایران ما می‌خواندند توقیف کردند."[2]

در تمام این مدت افراد حزبی و مردم بی‌طرف رهبران حزب توده را شماتت می‌کردند که در ابراز اعتماد به قوام‌السلطنه راه خطا می‌پیمایند و حتی عده‌ای معتقد بودند که حزب توده نقشهٔ مطروحهٔ امپریالیسم را اجرا می‌کند. ولی چون رهبران حزب وجود قوام را برای دموکراسی و استقلال ایران مغتنم می‌شمردند[3] با وجود فشار افکار عمومی آنها مردم و اعضای حزب را به سکوت و آرامش دعوت نموده فقط به تذکرات دوستانه‌ای کفایت می‌کردند. تذکراتی که هرگز نتیجه‌ای نمی‌بخشید و "رهبر کل" در همه حال "حسن نیت" خود را به‌رخ آنها می‌کشید.

قوام‌السلطنه که اینک از طرف شاه به دریافت لقب "جناب اشرف" مفتخر شده بود، لحظه‌ای از فکر آذربایجان غافل نبود. زیرا تنها آذربایجان بود که می‌توانست حرف خود را به کرسی نشانده مسلحانه از آزادی دفاع نماید. لذا جهت سرگرم کردن و اغفال سران نهضت آذربایجان، کابینهٔ ائتلافی قوام نمایندگان آذربایجان را برای تکمیل موافقت‌نامهٔ مورخهٔ ۲۵/۳/۲۳ به تهران دعوت نمود. آذربایجان این دعوت را پذیرفت و هیئت نمایندگی خود را روز ۲۵/۵/۲۹ به سرپرستی علی شبستری و عضویت دکتر جاوید، پادگان، ژنرال پناهی و چند نفر دیگر به‌تهران فرستاد. دولت قوام هیئت نمایندگی آذربایجان را در خارج از شهر تهران در باغ حوادث جا داد و یک گروهان ژاندارم

1: رهبر، شمارهٔ ۸۵۲، مورخهٔ ۲۵/۸/۱۰، "قدرتی بود ولی قدرت از کی بود" نوشته علی امیر خیزی.

2: ایران ما، شمارهٔ ۶۳۱، مورخهٔ ۲۵/۶/۲۷.

3: رهبر، شماره ۸۴۳، مورخه ۲۵/۷/۲۹. تلخیص از مقاله "تحلیل روشن و بی‌شائبه‌ای از تحول روابط حزب تودهٔ ایران و آقای نخست‌وزیر".

به‌محافظت آنها گمارد تا از ملاقات مردم با آنها جلوگیری شود و سپس مباحثات و مذاکرات طولانی وخسته‌کننده‌ای آغاز گردید.

روزنامهٔ آذربایجان در اشاره به‌مذاکرات هیئت نمایندگی آذربایجان در تهران و سیاست دفع‌الوقت قوام نوشت: "... *بیش از دوماه است که بین تهران و آذربایجان موافقت‌نامه به‌امضا رسیده، لکن می‌توان گفت که حکومت تهران تاکنون هیچ اقدام مثبت و عملی نشان نداده بلکه بعد از انعقاد قرارداد از طرف حکومت مرکزی پاره‌ای اشکال تراشی‌ها نیز مشاهده شده که موجب تأخیر کارها گردیده است.... آذربایجان طالب عمل است نه حرف. مردم آذربایجان با تجربیاتی که از گذشته دارند، چنان‌که اقدام عملی در اجرای درخواست‌هایشان انجام‌نگیرد به قراردادها و تعهدات و قول و قرارها نمی‌توانند اهمیتی قایل شوند...*"[1]

با وجود این فرقهٔ دموکرات آذربایجان هنوز موافقت‌نامه را جدی می‌گرفت و به پیروزی آسان باور داشت و به‌همین لحاظ برای پیشبرد نهضت آزادی در سراسر ایران و ایجاد یک مجلس ملی به ائتلاف با حزب دموکرات ایران می‌اندیشید. در این مورد پیشه‌وری چنین نوشت: "... *نمایندگان اعزامی ما به‌تهران بنابه‌دستور فرقهٔ دموکرات به ائتلاف احزاب آزادی‌خواه می‌پیوندند تا بدین‌وسیله یاران وفاداری در مجلس ملی آینده جهت خود پیدا کنیم. ائتلاف برای ما قدم مهمی است. ما فریب تعصبات ساده و بی‌معنی را نخورده کوشش خواهیم کرد که به‌سوی حقیقت ــ هرچقدر هم تلخ باشد ــ رهسپار شویم. بین فرقهٔ ما و احزاب تودهٔ ایران، ایران و دموکرات ایران دوستی و همکاری جدی ایجاد می‌شود. این همکاری تأثیر بزرگی در جنبش دموکراتیک مردم ایران خواهد داشت. ما در اطراف این مسئله بخوبی مطالعه کرده و به‌تفکر پرداخته‌ایم...*"[2]

همچنان‌که گفته شد سیاست دولت قوام عبارت بود از وقت‌گذرانی و تظاهر به‌دوستی و "حسن‌نیت" و استفاده از سیاست غافلگیری. به‌همین جهت هیئت نمایندگی آذربایجان جهت حل مسایل مبهم موافقت‌نامه، نظیر بنیون خلق، سازمان ژاندارمری و مسایل مالی مدت دوماه در تهران سرگردان بود و بعد از بازگشت آن هیئت، مدت ۱۵ روز نیز دکتر جاوید استاندار آذربایجان این مذاکرات بی‌پایان را ادامه می‌داد.

حال آن‌که در همان زمان که از طرف دولت و شخص قوام صافت‌های برشکوهی به افتخار نمایندگان آذربایجان داده می‌شد و سخنرانیهای شورانگیزی دربارهٔ "مبارزه با استعمار و ارتجاع داخلی" و "ائتلاف نیروهای آزادی" در آن مجالس ایراد می‌گردید، توطئه‌های عمیقی به‌دست مأمورین سیاسی انگلیس و افراد مورد اعتماد قوام و دربار چیده می‌شد، مستشاران آمریکایی به‌مقامات حساس نظامی گمارده می‌شدند، سلاحهای سنگینی از

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۲۸۱، مورخهٔ ۲۵/۶/۱ "بیرداها اشتباه ائتمیه‌جه ییک" (یکبار دیگر اشتباه نخواهیم کرد).
۲: آذربایجان، شمارهٔ ۲۸۹، مورخهٔ ۲۵/۶/۱۲ "شرفلی ایل دونوس" (سالگرد پرافتخار) نوشته پیشه‌وری.

آمریکا وارد می‌گردید، محاصرهٔ آذربایجان تکمیل می‌شد و دولت با صرف هزینه‌های گزافی نیروهای پراکنده را جمع‌آوری و تجهیز می‌نمود و به تعلیم و تقویت ذوالفقاریها، شاهسونها و سایر عناصر ارتجاعی می‌پرداخت.

یکی از افرادی که مدت یکسال به تعلیم ذوالفقاریها اشتغال داشت، سرگرد بختیار بود که بعدها تیمسار بختیار شد. وی یکبار سر به‌دست نیروهای آذربایجان اسیر گردید. ولی دراثر استغاثه و تضرع و با استفاده از سیاست نادرست مدارا با دشمنان در این مرحله مبارزه از مهلکه نجات یافت.

ضمناً" نیروهای مرکزی جهت ارزیابی قدرت تدافعی و تهاجمی قشون ملی آذربایجان، متناوباً" در مواضع مختلف به‌آنها حمله می‌کردند که مسلماً" اعتراض آذربایجان را سبب می‌گردید.

اما طبق معمول اعلامیه‌های سراپا دروغ ادارهٔ انتشارات و تبلیغات و "حسن نیت" قوام سروصداها را می‌خواباند. آنچه در این میان مورد درخواست طبقات مختلف مردم بود و کلیهٔ احزاب و جمعیت‌ها اجرای آن‌را مصرانه از دولت طلب می‌کردند، شروع انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی بود که به‌بهانه‌های مختلف از طرف دولت قوام دچار تعویق می‌گردید زیرا ارتجاع به‌هیچ وجه مایل نبود که قبل از سرکوبی جنبش آزادی ایران، انتخابات مجلس را شروع کند و به‌همین لحاظ مظفر فیروز در ضیافتی که از طرف شورای متحده مرکزی به افتخار هیئت نمایندگی آذربایجان برپا شده بود، با اشاره به موضوع انتخابات گفت: "*تا زنجان تخلیه نشود و قضیهٔ آذربایجان حل نگردد، انتخابات شروع نخواهد شد.*"[1]

در اواخر شهریور ماه که آمادگی ارتجاع برای سرکوبی آزادیخواهان در شرف اتمام بود و توطئه‌های ضدملی مرتجعین و عناصر بیگانه ثمرات خود را به‌بار می‌آورد، بتدریج همکاری صوری‌جبههٔ احزاب مؤتلف آزادیخواه و فرقهٔ دموکرات آذربایجان از یک طرف و جناب اشرف احمد قوام و حزب دموکرات ایران او از طرف دیگر به‌سردی می‌گرایید و نگرانیها و سوءظن‌های آشکار جای آن‌را می‌گرفت. اما هنوز امکان بهره‌برداری از سیاست "حسن نیت" قوام موجود بود. تا بالاخره معجزهٔ این "حسن نیت" به‌شکل شورش غارتگرانهٔ مزدوران بیگانه و عناصر ارتجاعی در جنوب و اقدام خودسرانهٔ قوام به شناسایی آن تحت عنوان "نهضت جنوب" آشکار شد.

"نهضت جنوب": هوس "دموکراسی و عدالت اجتماعی" خان را بی‌قرار کرد!

ایلات وعشایر جنوب ایران، با نهایت تأسف همواره به‌دست رؤسا و خانهای مزدور

۱: از نطق مظفر فیروز در باشگاه اول ماه مه روز ۲۵/۶/۲۴، ایران ما، شماره ۶۳۳، مورخه ۲۵/۶/۲۹.

خود ، در غارت هستی ملت ما و سرکوبی جنبش‌های آزادی در این کشور ، مورد سوءاستفاده استعمارگران قرار گرفته‌اند . مسلماً " همهٔ مردم ایران این آرزوی شریف و انسانی را در دل می‌پرورانند که روزی ایلات و عشایر زحمتکش میهن ما نیز به منافع واقعی خود پی‌ببرند و چادرهای سیاه وصله‌دار و کلبه‌های گلی خود را به سنگرهای آزادی مبدل سازند .

این بار نیز ایلات و عشایر جنوب از مدتها قبل نامزد ایفای نقشه‌های جنایتکارانهٔ استعمارگران شده بودند . به‌همین جهت سران قشقایی ، بختیاری ، خان داودی ، بویر احمدی و سایرین در شرایط قحط و غلای وحشتناک سالهای جنگ جهانی دوم ، به‌حساب افراد لخت و گرسنه و بیچارهٔ ایل‌های خود چندین صدهزار من قماش و هزارها تن قند و شکر از دولت می‌گرفتند و با فروش آنها در بازار آزاد میلیونها تومان سود می‌بردند . هنوز آذرماه سال ۱۳۲۴ بود که ارفع رئیس ستاد ارتش فرمان ملوکانه را به ایلات جنوب ابلاغ نموده اجازه حمل اسلحه به‌آنها داد و از آنها خواست که در راه سرکوبی وقایع شمال "به قوات دولت کمک نموده خود را برای اقدام مسلحانه دوشادوش سربازان مجهز سازند ." [۱]

اینک نوبت " ایفای وظیفه " فرا رسیده بود .

حوادث جنوب را با نامه‌ای از اصفهان آغاز می‌کنیم : " فعالیتی که امروز در اینجا مشاهده می‌شود هیچ‌گاه سابقه نداشته است . چند روز قبل ملاقاتی بین مستر تراب مأمور معروف سیاسی انگلیس و رشیدیان و صارم‌الدوله و جهانشاه‌خان فرماندار بختیاری در سنگ‌سندگان (دهنهٔ چهار محال) رخ داد و به‌قرار شایع تصمیمات مهمی برای عملیات آینده در این ملاقات اخذ شده است که یکی از آنها جلوگیری از کوچ نمودن ایل بختیاری به‌سوی نواحی گرمسیری است .

دوازدهم شهریور خسرو قشقایی از تهران با هواپیما رسید و بلافاصله با اتومبیل حرکت کرد و ایل قشقایی با وجود این‌که مقداری از محصول در زمین است با عجله به گرمسیری حرکت کرد . ۱۳ شهریور آقای سفیر کبیر انگلیس برای "مشاهدهٔ آثار تاریخی اصفهان " وارد شد .

بطوری که اطلاع می‌دهند وجوه هنگفتی این روزها بین اشخاص تقسیم شده و مقدار زیادی اسلحه از جنوب وارد گردیده است .

تصمیم براین است که در تمام نقاط جنوب احزاب دموکراتیک و آزادی‌خواه و اتحادیه‌ها را مورد حمله و غارت قرار دهند . به‌همین علت از رفتن ایل بختیاری مانع شده‌اند تا در نزدیکی اصفهان باقی بمانند و رفتن ایل قشقایی را تسریع نموده‌اند تا در موعد مقرر در اطراف شیراز باشند ... عجب این است که این عملیات به‌نام حزب

۱ : داد ، شمارهٔ ۸۴۶ ، مورخهٔ ۲۵/۷/۵ " دربارهٔ عشایر جنوب " نقل از استخر (شیراز) شماره ۹۴۳ ، مورخهٔ ۲۴/۹/۱۹ و پیغام (شیراز) شماره ۱۷۱ مورخه ۲۴/۹/۱۹ .

دموکرات ایران انجام می‌شود.»[1]

حوادث جنوب در تمام مطبوعات کشور انعکاس یافت و از آن‌جمله روزنامهٔ اطلاعات در این‌باره چنین نوشت: «آنچه می‌توان اظهار کرد این است که سران مرتضی قلی‌خان و عده‌ای دیگر از رؤسای ایلات جنوب به تحریک بیگانگان درنظر داشتند برعلیه دولت مرکزی قیام و از سه طرف به‌شهر اصفهان حمله نمایند و پس از ویران ساختن تشکیلات حزب توده و بـه دارآویختن رؤسای آن و خلع سلاح لشگر و پادگان اصفهان حکومت خودمختاری در آن شهر تشکیل دهند.»[2]

بلافاصله مظفر فیروز از طرف نخست‌وزیر به اصفهان رفت لکن دولت سیاست استتار و سکوت در برابر حوادث جنوب پیش گرفت و ادارهٔ تبلیغات ورادیو تهران مردم را از جریان وقایع جنوب بی‌اطلاع گذاشت.

مظفر فیروز دربازگشت از اصفهان طی مصاحبه‌ای با خبرنگاران چنین گفت:

« فعالیت‌هایی که در جنوب از طرف فرزندان ناخلف کشور به‌منظور تأمین‌منافع بیگانه و طمع پست خود مدتی قبل شروع شده بود، از تاریخ ۲۵/۶/۵ روبه‌شدت گذارد. یعنی در این موقع بود که فعالیت و مسافرتهای مأمورین بیگانه در میان ایلات و خصوصاً بختیاری شدت یافت. فعال مایشاء در این توطئه ننگین جهانشاه‌خان صمصام فرماندار بختیاری دلال این جریانات و واسطهٔ انجام آن با اجانب حبیب‌اله رشیدیان، اسداله رشیدیان، ابوطالب شیروانی بوده‌اند که متأسفانه از همکاران ما می‌باشند. این آقایان که نام بردم به استثنای اسداله رشیدیان توقیف هستند. مرتضی قلی‌خان، جهانشاه صمصام و امیر بهمن واحمد قلی نیز توقیف شده‌اند...»[3] *بنا به‌گفتهٔ فیروز این اشخاص به‌دستور بیگانگان می‌خواستند فرماندهان لشگر را در جنوب دستگیر کرده شهر اصفهان را اشغال و سران حزب توده را به‌دار زنند.*

بازجویی از اشخاص نامبرده وسیله شخص مظفر فیروز به‌عمل آمد و وزیر دادگستری از آن بی‌اطلاع ماند. خسرو قشقایی دستور مظفر فیروز را مبنی‌بر حضور در اصفهان به‌بهانهٔ زمین خوردن از اسب اطاعت نکرد و محمد حسین خان قشقایی طی تلگرافی «به‌قرآن مجید» قسم یاد کرد که قصد خیانت به «حضرت اشرف را ندارد» و قشقاییها با منتهای صداقت با دولت قوام کار خواهند کرد.

فرماندهٔ لشگر خوزستان سرهنگ حجازی نیز در این توطئه دخالت داشت، لذا او هم مورد بازجویی قرار گرفت. دربارهٔ جریان بازجویی وی روزنامهٔ داد چنین نوشت: *«از مشارالیه سه صفحهٔ تحقیقات به‌عمل آمد و به‌او برای امضا داده شد واو پس از امضای*

۱: رهبر، شماره ۸۰۸، مورخهٔ ۲۵/۶/۱۷، توطئه در جنوب.

۲: داد، شمارهٔ ۸۳۳، مورخهٔ ۲۵/۶/۲۱ نقل از اطلاعات مورخهٔ ۲۵/۶/۲۰.

۳: از مصاحبه، مورخهٔ ۲۵/۶/۲۲، مظفر فیروز نقل از ایران ما، شماره ۶۲۸، مورخهٔ ۲۵/۶/۲۴.

صفحات اول و دوم، غفلتا" هرسه ورقه را پاره کرد و از اتاق بیرون آمد و دوان دوان در حالی که افسران شهربانی او را تعقیب می‌کردند خود را به‌ستاد ارتش رساند که بلافاصله توقیف شد." [1]

ولی چون مرکز توطئه در دربار شاهنشاهی بود[2] پس از چند روز سروصداها خوابید و معلوم شد که با توطئه‌گران چه رفتاری به‌عمل آمد. جالب‌تر آن‌که به‌عنوان اعتراض به توقیف سرهنگ حجازی، سپهبد امیر احمدی وزیر جنگ و سرلشگر رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش و سرپاس‌صفاری ریاست کل شهربانی کشور استعفا کردند. ولی بنابه‌نوشتهٔ روزنامهٔ داد "در نتیجهٔ مداخلهٔ اعلیحضرت و استمالت شخص آقای نخست‌وزیر، استعفا قبول نشده به‌کار خود ادامه‌دادند... ونظر به‌جریانات اخیر و رفتار غیرمطلوبی که نسبت به سرهنگ عبدالحسین حجازی شده و باعث رنجش و تکدر افسران ارتش شده بود، جناب اشرف آقای نخست‌وزیر شخصا" به‌وزارت جنگ تشریف فرما شده با حضور وزیر جنگ، رئیس ستاد ارتش و معاون وزارت جنگ از این جریان اظهارتأسف نمودند." [3]

بعلاوه روز یازدهم مهرماه متهمین اصلی توطئهٔ اصفهان، مرتضی‌قلی‌خان، صمصام بختیاری و امیر بهمن و احمدقلی از طرف ادارهٔ کل شهربانی آزاد شده به‌منازل خود انتقال یافتند.

همین اشخاصی که مظفر فیروز آنها را "نمک پروردگان بیگانه" و "کسانی که به‌مادر خود خیانت کرده‌اند" نامیده بود، پس از آزادی در مصاحبه با مخبر کیهان گفتند: "چون اتهامات وارده بی‌مورد بود ناچار ما را آزاد کردند."

اما توطئه‌ای که از اصفهان شروع شده بود، با وجود تظاهر دولت به کشف و خنثی کردن آن همچنان ادامه یافت و تماس مأمورین رسمی انگلیسی با سران عشایر جنوب جهت تشویق و ترغیب آنها به طغیان، روز افزونتر گردید. در این باره روزنامهٔ ایران ما به‌نقل از مسافری مطلع نوشت:

" قریب به‌دو هفته پیش ازاولتیماتوم ناصر قشقایی و طغیان جنوب (۲۵/۶/۲۹) مستر جیکاک بهمراهی حشمت‌الدوله فربود مشاور قضایی شرکت نفت برای بازرسی تشکیلات محقر شرکت نفت شیراز که بیش از دو تلمبه در سراسر شهر ندارد، به شیراز آمد و پس از ملاقاتی که در باغ ارم با خسرو قشقایی نمود، غفلتا" سرزیر آب کرده ناپدید شد.

مستر جیکاک با طیاره از خوزستان به بوشهر آمد و از بوشهر تا شیراز که تماما"

۱: داد، شمارهٔ ۸۳۴، مورخهٔ ۲۵/۶/۲۲ "توقیف سرهنگ حجازی".

۲ روزنامهٔ استخر (شیراز) که خود از مدافعین "نهضت جنوب" بود، پس از شکست نهضت آذربایجان نوشت: "نهضت فارس به‌دستور اعلیحضرت شاه بوده است... اینها تمام حقایقی است و صورتی است که کلمه به کلمه و جزء به جزء و قدم به قدم از ملاحظهٔ ذات مقدس همایونی گذشته و به موقع اجرا و نمایش درآمده...." مردم، شمارهٔ ۲۵۲، مورخهٔ ۲۶/۱۰/۲۷، بررسی جراید به‌نقل از استخر (شیراز).

۳: داد، شمارهٔ ۸۳۶، مورخهٔ ۲۵/۶/۲۵، "عدم قبولی استعفای وزیر جنگ.

منطقهٔ عشایری است، در طرف چند روز با اتومبیل طی کرد. گفته می‌شد که نامبرده در سرراه ملاقاتی با خوانین حیات داودی و تنگستانی و بویر احمدی و ممسنی به‌عمل آورده است." [1]

اواخر شهریور ماه اخبار مبهمی از حملات مسلحانه به پادگانهای نظامی و پست‌های ژاندارمری در جنوب وخلع سلاح آنها ومحاصرهٔ بوشهر و شیراز در روزنامه‌ها منتشر گردید.

سپس گفته شد که دولت نیروهای موتوریزهٔ خود را جهت سرکوبی یاغیان جنوب اعزام داشته است و در عین حال شایعاتی نیز مبنی برارسال صدها هزارتومان پول و هزارها تفنگ از تهران برای عشایر جنوب ــ که مقامات رسمی دولتی آنها را یاغیان و مزدوران بیگانه می‌نامیدند ــ انتشار یافت.

دولت، سرلشگر زاهدی را برای رسیدگی به‌موضوع به شیراز فرستاد و چون عماد فاطمی استاندار فارس به‌تهران آمده بود، سرلشگر زاهدی در غیاب وی کفالت استانداری را عهده‌دار شد.

لکن تلگراف ناصر قشقایی به‌نخست‌وزیر قوام که روز ۲۵/۶/۲۹ مخابره گردید پرده‌های ابهام را دریده حقایق را آشکار ساخت. در آن تلگرام خان‌قشقایی پس از ذکر " وضعیت ناگواری که در نتیجه حکومت بیست ساله ایجاد شده" و بی‌توجهی دولت به اهالی فارس می‌گفت: " عموم اهالی اعم از ایلات و شهرستانها برای به‌دست آوردن حقوق حقهٔ پایمال شدهٔ خود قیام و مطلب طوری است که جلوگیری آن از عهدهٔ ما خارج و اگر تا غروب روز دوشنبه اول مهرماه ۱۳۲۵ تکلیف قطعی معین نشود، هراتفاقی رخ دهد در مقابل تاریخ و وجدان ما مورد ملامت نخواهیم‌بود." [2] ناصرخان پس‌از ذکر ارادت صمیمانه به شخص حضرت اشرف اجرای تقاضاهای ذیل را از دولت می‌خواست:

۱ ــ اخراج وزیران توده‌ای از کابینه و تغییر رؤسای ناصالح در ارتش.

۲ ــ واگذاری کارهای ادارات فارس از لشگری و کشوری به‌خود اهالی فارس که تحت نظر مردم اداره شود.

۳ ــ تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی در فارس.

۴ ــ ازدیاد نمایندگان مجلس به تناسب جمعیت.

۵ ــ اختصاص مبلغ کافی جهت عمران، فرهنگ و بهداشت محلی.

۶ ــ تجدید نظر در قوانین مضری که منافی قانون اساسی است.

۷ ــ اتصال راه‌آهن مرکزی به شیراز و بوشهر و اسفالت جاده‌ها.

امضاءکنندگان: محمد ناصر قشقایی ــ ملک منصور قشقایی ــ خسرو قشقایی ــ محمد حسین قشقایی.

۱: ایران ما، شمارهٔ ۶۵۲، مورخهٔ ۲۵/۷/۲۱ "یک مسافر مطلع..."

۲: داد، شمارهٔ ۸۴۳، مورخهٔ ۲۵/۷/۲، جریانات روز.

بدین ترتیب خانها و سران عشایر جنوب که هزاران نفر از افراد ستمدیدهٔ ایل خود را غارت کرده و به بردگی وامی‌داشتند ـ خانهایی که به‌دست افراد مسلح خود راههای شوسه را بسته و به‌جان و مال و ناموس مردم تجاوز می‌کردند و وجود آنها بزرگترین مانع بسط تمدن و دموکراسی بود ـ ناگهان هوس" اصلاحات و عدالت اجتماعی " کرده و در " آرزوی " ایجاد جاده‌های اسفالته و راه‌آهن ، سراز پا نمی‌شناختند .

قوام در جواب تلگراف ناصر قشقایی ، بعد از نصایح پدرانه و منع او از اعمال بی‌رویه ، نماینده‌اش را جهت مذاکره به‌تهران خواست . و ناصرخان طی تلگرافی چنین پاسخ داد :

" قلب مبارک گواه است چه عقیده و ایمانی نسبت به‌حضرت اشرف داشته و دارم و همیشه آرزومندم در زیر سایهٔ مبارک بسر برم . " ولی چون چهار ماه است مستدعیات اهالی مورد توجه قرارنگرفته بنده را مجبور کرده‌اند به نزدیک شهر آمده‌ام . استدعا دارم تا کار خراب نشده عرایض ملت را توجه فرمایند . مردم می‌گویند " در یک مملکت که نباید تبعیض باشدو بدو چشم به‌ملت آن نگاه کرد . " [1]

قوام ناصرخان را به تلگرافخانه حضوری خواست و پس از مقداری پند و نصیحت به‌وی گفت :

" اگر مقصود تأسی و تشبه به قضایای آذربایجان است ، اولاً من مسئول آن وقایع نبوده‌ام .

ثانیا " اگر مساعدتی برای تسکین آنها شده است نظربه‌مصالح ومقتضیات وقت وبه‌انتظار تصمیم واراده‌ٔ مجلس بوده و در حقیقت مجلس پانزدهم است که باید نسبت به‌امور آذربایجان و سایر نقاط کشور تصمیم بگیرد " و از او خواست که نمایندهٔ خود را به‌تهران بفرستد تا " آنچه مقدور وممکن باشد مساعدت شود . " [2] اما ناصرخان از فرستادن نماینده به‌تهران امتناع ورزید و اعزام هیئتی را از تهران به شیراز خواستار شد .

لذا روز ۲۵/۷/۳ هیئتی مرکب از افراد ذیل : اعزاز نیک‌پی معاون نخست‌وزیر ، سردار فاخر حکمت استاندار کرمان ، علی هیئت دادستان دیوان کشور ، سرپاس صفاری رئیس کل شهربانی و امیرهمایون بوشهری عازم شیراز گردید .

قبل از رسیدن این هیئت سرلشگر زاهدی با ناصر قشقایی ـ که در جریان فعالیتهای فاشیستی بعد از شهریور ۱۳۲۰ با وی دوستی و همکاری نزدیکی داشت ـ مشغول "مذاکره " بود .

معنا ومفهوم این توطئه‌ها برای کلیهٔ آزادی‌خواهان ومیهن‌پرستان کاملا" روشن و آشکار بود : استعمارگران و ارتجاع داخلی در پی‌فراهم ساختن بهانه و دستاویزی بودند که

۱: داد ، شمارهٔ ۸۴۴ ، مورخهٔ ۲۵/۷/۳.
۲: همان روزنامه و همان شماره.

به‌استناد آن بتوانند نهضت آذربایجان را سرکوب نمایند و از پیشرفت جنبش آزادی در ایران جلوگیری کنند. به‌همین لحاظ دولت قوام هیئتی مرکب از سردار فاخر حکمت و امیر همایون بوشهری ــ بنیانگذاران" اتحادیه عشایر جنوب" ــ و سرلشگر زاهدی همکار ناصرخان را به‌عنوان " رفع غائله" و در حقیقت برای طولانی‌تر ساختن این جنگ زرگری تا رسیدن به‌مقصود، به‌جنوب فرستاد.

هیئتی که حتی رمز مخابراتی آن با نخست‌وزیر در دست عشایر بود. با وجود این قوام نخست‌وزیر دولت ائتلافی هنوز ظاهر فریبندهٔ خود را حفظ می‌کرد. لذا مظفر فیروز به‌عنوان سخنگوی دولت، دربارهٔ وقایع جنوب چنین گفت: " *در فارس اتفاقاتی رخ داده است. اگر وقوع این حوادث قبلا* " *پیش‌بینی نشده و توطئه و روزش آشکار نگردیده بود، ممکن بود بعضی عناصر خوشباور این جریانات را مربوط به‌یک نهضت ملی معرفی نمایند. ولی با کشف جریانات و دستگیری و اعتراف صریح دستگیرشدگان کیفیت امر معلوم شد... ما مواجه با یک دسایس و نقشه‌های شوم ارتجاعی هستیم که به‌منظور ایجاد نفاق بین ملت و تهدید استقلال کشور و تمامیت ارضی ما تهیه شده و دنیا متوجه کیفیت خاص این جریانات می‌باشد...* "[1]

هیئت اعزامی به جنوب پس از مذاکره باناصرخان تقاضاهای او را بدین شرح به نخست‌وزیر اطلاع داد:

۱ ــ انجمن ایالتی و ولایتی در فارس تشکیل گردد.

۲ ــ فارس دو وزیر مشاور درکابینه داشته باشد.

۳ ــ فرمانده فعلی لشگر فارس به‌مرکز احضار و دیگری به‌جای او تعیین گردد.

۴ ــ امور ژاندارمری فارس به‌محمد حسین خان قشقایی واگذار شود.

۵ ــ انتخاب استاندار و رؤسای ادارات فارس باصلاحدید فارسیان صورت گیرد.[2]

قوام فقط با پاره‌ای از درخواست‌های او نظیر شروع انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی و تغییر استاندار موافقت نمود ولی سایر تقاضاهایش را رد کرد. از جمله نوشت: " *از نظر محبتی که به ناصرخان دارم صلاح نمی‌دانم ریاست نگهبانی (ژاندارمری) به محمد حسین‌خان واگذار شود.* "[3] با توجه به‌این که دخالت مأمورین رسمی دولت انگلیس در حوادث جنوب برکسی پوشیده نبودو دولت قوام نیز رسما " آن‌را تأیید کرده بود، بدیهی است که سکوت دولت در این باره صورت خوشی نداشت. لذا حسن تقی‌زاده سفیر کبیر ایران در لندن از وزارت خارجه انگلیس درخواست‌کرد که نسبت به فعالیت‌های ترات ژنرال کنسول انگلیس در اهواز و گلد سرکنسول آن دولت در اصفهان تحقیقات به‌عمل آورد و

۱: جبهه، شماره ۲۵۵، مورخهٔ ۲۵/۷/۴.

۲: داد، شمارهٔ ۸۴۷، مورخهٔ ۲۵/۷/۷.

۳: همان روزنامه همان شماره.

جانب خارجه اتهامات وارده به‌آنها " ثابت شد " هردو نفر را احضار کند. پاسخ وزارت خارجه انگلستان پیشاپیش روشن بود.

بوین وزیر خارجه انگلیس در جواب درخواست تعارف‌آمیز سفیر کبیر ایران، به‌دولت ایران " اطمینان داد " که مأمورین انگلیسی در طغیان جنوب دخالتی نداشته‌اند.[1]

سران عشایر جنوب ضمن مذاکره با دولت، از قتل و غارت روستاها و شهرهای بی‌دفاع جنوب کشور و قربانی ساختن مردم بی‌گناه و سربازان و افسرانی که بی‌خبر از توطئه‌های استعماری جان و مال خود را از دست می‌دادند، غافل نبودند. آنها پس از تصرف بوشهر و کازرون، خود را جهت تصرف شیراز آماده می‌کردند. در آن روزها هنگامی که مردم شیراز برای چاره‌جویی به سرلشکر زاهدی فرمانده قوای انتظامی مراجعه کردند، وی که در حال استراحت بود به‌نمایندگان مردم‌شیراز که دفاع از هستی و نوامیس خود را خواستار بودند چنین پاسخ داد: " این کار به‌من مربوط نیست. ما قصد برادرکشی نداریم و می‌خواهیم قضایا را با مسالمت حل کنیم. "[2]

حال ببینیم این خواستاران سینه‌چاک اجرای " عدالت اجتماعی " و " رفع مظالم " از مردم جنوب، چگونه خواسته‌های خود را به‌مرحلهٔ اجرا گذاشتند. خبرنگار روزنامهٔ اطلاعات از شیراز گزارش ذیل را دارد: " از روزی که هنگامهٔ فارس شروع شد، دهقانان دهستان بیضا (دهستان بیضا دارای ۱۰ پارچه آبادی است) واقع در ۵۰ کیلومتری شیراز، تمام دارایی خود را، اموال منقول و همچنین احشام خود، گاو و گوسفند و الاغ را به آبادی بانش، که در وسط دهستان واقع است انتقال دادند و ۸۰ نفر تفنگچی برای دفاع از آن قلعه آماده نمودند. از روز جمعه ۲۵/۷/۲۶ در حدود سه‌هزار نفر از اشرار خونخوار بویر احمدی که خورشید نامی سرکردگی آنها را داشته، حملات شدیدی به بانش نمودند. مدت ۳۶ ساعت مردم بیضا وتفنگچیانی که در بانش گرد آورده بودند در برابر هجوم اشرار مقاومت نمودند.

ولی بالاخره اشرار فائق آمده قلعه را سوراخ و به‌درون ده وارد می‌شوند و شروع به قتل و غارت و هتک نوامیس مردم و دهقانان نموده‌و کدخدا و ریش‌سفیدان را برای این که جای اموال خود را نشان دهند دچار انواع شکنجه‌ها می‌نمایند و از قراری‌که گفته‌می‌شود ۹ بچه را سر می‌برند و چند زن را شکم پاره می‌کنند وچند تن از مردان را با تبر گردن می‌زنند و بالاخره تمام اموال و هستی مردم را غارت نموده و قلعه را باخاک یکسان و سپس آتش می‌زنند. "[3]

و این‌هم نامهٔ یکی از افسران ستون اعزامی به فارس:

۱: ایران ما، شماره ۶۴۱، مورخهٔ ۲۵/۷/۸.

۲: ایران ما، شماره ۶۴۶، مورخهٔ ۲۵/۷/۱۴.

۳: ایران ما، شماره ۶۶۴، مورخهٔ ۲۵/۸/۶.

" عزیزم ... اکنون که این نامه را می‌نویسم، چند ساعت از جزئی زدو خوردی که روی داده است می‌گذرد. سه روز قبل هم به تنگهٔ باحگاه برای مواظبت یک ستون از کامیونهای تجارتی رفته بودیم. اتفاقا" گردان ما مصادف با عده‌ای از اشرار ایل دشمن زیاری شد و بلافاصله آنها را محاصره کرد و در نتیجهٔ عملیات تقریبا" سی‌نفر از آنها کشته و ده نفر دستگیر گردیدند. تمام آنها مسلح به تفنگ و فشنگ‌های کامل و اسب‌های خوبی بودند که به لشگر فارس تحویل داده شد. ولی بحمداله از عدهٔ ما حتی یک نفر هم زخمی نشد. الساعه که در یکی ازخرابه‌های آبادی کوشک بی‌بی‌چه نشسته‌ام، منظرهٔ بسیار دلخراشی رامشاهده می‌نمایم و در مقابل جز لعنت و نفرین برای این وضع کثیف، کاری از من ساخته نیست. اهالی ده پس از چهل روز که متواری و فراری در کوهها و غارها لخت و عریان بوده‌اند، عموم ماتم‌زده، گریان و نالان وارد کلبه‌های سوخته وخراب شده و غارت گردیدهٔ خود می‌شوند. در این جا برای نمونه یک مرغ یا خروس باقی نمانده و بعضی از گربه‌هایی که هنوز زنده‌اند مثل ببر می‌مانند. بطوری که غذای ما را باور بفرمایید در جلوی چشم خودمان خوردند. خلاصه بطوری این ده را چاپیده‌اند و چپاول نموده‌اند که ما مجبور شدیم برای جلوگیری از مردن و تلف شدن ملت بدبخت از غذای سربازان میان آنها تقسیم نماییم... تنها این آبادی نیست که به‌این وضع درآمده، بلکه بطوری که عابرین ومردم آواره و دربدر می‌گویند، صدها پارچه‌آبادی به‌همین سرنوشت دچار شده است..."[1]

بی‌مورد نیست که چند کلمه‌ای هم دربارهٔ ستون اعزامی جهت سرکوبی اشرار گفته شود:

ستاد ارتش ادعا می‌کرد که نیروهای اعزامی قادرند خائنین به‌وطن و اشرار جنوب را سرکوب نمایند، و سربازان و افسران حزٔ صمیمانه به‌قصد سرکوب غارتگران عازم میدان نبرد می‌شدند.

لکن اکثر فرماندهان نیروی اعزامی به‌جنوب از "گروه نهضت ملی" ارفع و یاران نزدیک او انتخاب شده بودند. از آن جمله سرتیپ هوشمند افشار فرماندهی ستون را به‌عهده داشت، سرهنگ اخوی رئیس ستاد ستون‌وسروان‌وثیق‌رئیس باربری‌آن بود.

سرنوشت دردناک این ستون اعزامی بدین‌سان بود که سربازان و افسران شریف و بیگناه ناجوانمردانه قربانی می‌شدند ولی به‌آنها امکان دفاع از خود و سرکوبی غارتگران داده نمی‌شد.

سرهنگ گیلانشاه هواپیماها را با مسلسل‌های بی‌فشنگ و بدون داشتن بمب به‌سوی دشمن می‌فرستاد و خشابها و بمب‌ها به‌کامیونها سپرده می‌شد تا مدتها در جادهٔ تهران—

۱: ایران ما، شمارهٔ ۶۷۰، مورخهٔ ۲۵/۸/۱۳.

شیراز سرگردان شوند. و با وجود این‌که خلبانان گزارش می‌کردند که بمباران تجمع یاغیان، شهرهای بی‌دفاع جنوب را از خطر ویرانی نجات خواهد داد، فرماندهان می‌گفتند: باید صبر کرد "تا اوضاع روشن شود!".

حتی " در شیراز دونفر از خلبانان توبیخ شدند. گناه آنها این بود که به چادر ناصرخان در آق‌چشمه حمله کرده بودند! خلبانها گریه می‌کردند که ناصر هزار سرباز و برادر ما را در کازرون و بوشهر از میان برد. حالا نمی‌گذارند لااقل عمل متقابله کنیم." ۱

حاصل کار این‌که" بیشتر دهات اطراف شیراز بخصوص دهاتی که در جوانب اردوگاه" ناصر سردار ملی!" قرار داشته از طرف " اردوهای ملی!" غارت شده، دهقانان بیچاره به‌شهر ریختند."۳ و مردم فارس دچار آن چنان قحطی بی‌سابقه‌ای گردیدند که حتی امیر همایون بوشهری که خود از طرفداران پروپا قرص طغیان عشایر جنوب بود، در این‌باره گفت:

" خسارت وارده به‌دهات اطراف شیراز و دهاتی که در مسیر ایلات بوده بسیار است. غارتگران در دهات چیزی باقی نگذارده‌اند، نه بذر موجود است و نه گاو. دولت باید چهارهزار تن گندم به‌فارس فرستاده وسایل کشت وکار را فراهم کند تا از قحطی آیندهٔ فارس جلوگیری شود."۲

رنگ و ماهیت حوادث جنوب برهمگان آشکار بود و قوام در تلگراف جوابیهٔ خود به ناصرخان آن‌را " تأسی و پیوسته به قضایای آذربایجان" نامید. این‌نحوهٔ برخورد با حوادث جنوب تصادفی نبود. قوام که با بهره‌جوئی از بلندترین برگ‌ها و با استفاده از سیاست دفع‌الوقت، آزادی‌خواهان را اغفال کرده و به‌دشمنان آزادی فرصت تجهیز و تشکل داده بود، اینک به‌همدستی دربار و کلیهٔ مزدوران استعمار و ارتجاع می‌خواست از راه تقلیدی مبتذل، طغیان فارس را با نهضت آذربایجان تطبیق کند، تا بهانه‌ای برای سرکوبی آزادی در ایران به‌دست آورد.

اما مردم ایران حقایق را بدرستی تشخیص می‌داند. آنها می‌دانستند که با وجود اختلاف نظرها، در آذربایجان زنجیرهای استعمار و بردگی است که از هم می‌گسلد. برعکس در جنوب پاسداران ظلم و جهلند که زنجیرهای اسارت مردم را استوارتر می‌سازند.

آیا نهضت آذربایجان که به‌دست دهقانان زجر دیده علیه زور و فشار ژاندارم و مالک و برای منکوب ساختن دزدان و غارتگران برپا شده بود، با شورش سبعانهٔ خانهای فارس ـ این جیره‌خواران استعمار و این جنایتکاران و متجاوزین به هستی و حیات مردم ـ قابل قیاس بود؟

۱: ایران ما، شمارهٔ ۶۴۹، مورخهٔ ۲۵/۷/۱۷.
۲: ایران ما شمارهٔ ۶۵۲، مورخهٔ ۲۵/۷/۲۱.
۳: داد، شمارهٔ ۸۷۳، مورخهٔ ۲۵/۸/۸.

در این مورد عبدالرحمان فرامرزی پس از شکست نهضت آذربایجان در روزنامهٔ کیهان چنین نوشت: " . . . ای‌کاش به قضایای فارس می‌رسیدند تا معلوم شود که در این " نهضت "فجایعی شد که صدیک آن در آذربایجان رخ نداد. در کجای آذربایجان سیصد ده و آبادی یک‌دفعه خاکستر شد، در کجای آذربایجان فجایعی مثل فجایع بانش رخ داد، در کجای آذربایجان شصت هزار تن‌شکر غارت کردند و بعد دولت به قیمت دولتی پای ایشان حساب کردو ایشان همان قیمت دولتی را هم نپرداختند. در کجای آذربایجان مردکهٔ گبر را گرفتند و آلتش را قطع کردند که می‌خواهیم ترا مسلمان کنیم؟ اینها فجایعی است که بدان نرسیدند و مرتکبین آن فجایع امروز برمملکت حکومت می‌کنند، وکیل و وزیر از خودشان تعیین می‌شود."[1]

و حسن صدر مدیر روزنامهٔ قیام ایران در این باره نظر خود را چنین بیان داشت:

" نهضت آذربایجان هرچه بود لااقل بریک مبنای انسانی استوار و به‌ظاهر به‌قصد نجات میلیونها بشر محروم و مظلوم برپا شده بود. ولی آیا در نهضت جنوب جز قتل و غارت اثری موجود بود؟ سران فرقهٔ دموکرات به‌مردم تیره‌روز آذربایجان گفتند ما به‌قصد نجات شما از این همه ظلم و فشار وتعدی و فساد قیام کرده‌ایم. طبیعی است که مردمی که در آتش بدبختی و حرمان می‌سوختند از این ندا استقبال کردند، بی‌آنکه از اسرار پشت پردهٔ آن آگاه باشند. امروز این مردم بینوا به‌عنوان متجاسر و ماجراجو! در بیابانهای جنوب آواره و سرگردان شده‌اند ولی حیات داودی که با کمال وقاحت به رئیس ستاد ارتش تلگراف کرد که من بوشهر را فتح کرده‌ام و رئیس ستاد ارتش به‌او تلگراف ابلاغ کرد که این تلگراف سند خیانت توست و بزودی به‌کیفر خیانت خود خواهی رسید، با عزت و احترام هرچه تمامتر به‌تهران آمد و به دربار رفت و مورد تفقد واقع شد."[2]

اما صادقانه‌ترین و صریح‌ترین قیاس را از این دوجریان، روزنامهٔ جبهه ارگان حزب ایران به‌عمل آورده که ذیلا" آن‌را می‌آوریم: " بین قضایای فارس و نهضت آذربایجان، از نقطه نظر" ماهیت" چه اختلافی وجود دارد؟... نهضت آذربایجان آزادی‌خواه، اصلاح طلب و مترقی است. در آذربایجان املاک را تقسیم می‌کنند، عوارض را حذف می‌نمایند، تمام عملیات در جهت ترقی دادن سطح زندگی دهقانان انجام می‌گیرد. در آذربایجان در عرض یک‌سال ۵۰۰ مدرسه می‌سازند، بیمارستانهای متعدد ساخته دانشگاه تشکیل می‌دهند. کودکستان، تیمارگاه آماده می‌کنند. یعنی در بالا بردن سطح دانش اهالی کوشش فراوان مرعی می‌دارند.

با تمام قوا راهها را تعمیر کرده خیابانها را اسفالت می‌کنند. از ناامنی جلوگیری کرده در مقابل فساد به سختی مبارزه می‌نمایند.

۱: کیهان، شمارهٔ ۱۱۰۹، مورخهٔ ۲۷/۵/۲۳ سرمقاله.
۲: قیام ایران، شمارهٔ ۲۸۳، مورخهٔ ۲۷/۵/۲۱ سرمقاله.

... رهبران نهضت آذربایجان از آزادی‌خواهان مبارز قدیمی هستندکه اغلب، اهل فضل و دانش می‌باشند. در درستکاری و پاکی اشخاصی مانند پیشه‌وری، دکتر جاوید یا شبستری حتی دشمنان نهضت نیز تردیدی ندارند... اینان مردمانی هستند که هیچ‌گاه به‌مال مردم دست‌درازی نکرده، هیچوقت حق کسی را پایمال نکرده‌اند و به‌همین جهت درایران پرازچپاول ربع قرن اخیر فقیر و بی‌نام ماندند." ولی علمداران فارس" بطور محقق مردمان آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب نیستند. تاریخ صدساله‌ٔ جنوب، سند" قبلی" کذب ادعای امروزی آنهاست. ممکن است امروزدم ازاصلاحات‌بزنند. ممکن است بگویند هم چنین و چنان خواهیم کرد. ولی آنهایی که با منطق قضاوت می‌کنند، به‌حرف فقط قانع نخواهند شد ومی‌دانند، آنان‌که تا دیروز مایهٔ ناامنی، قتل و غارت و فقر فارس بوده‌اند، چگونه ممکن است بطور ناگهان تغییر ماهیت داده طرفدار ترقی و سعادت فارسیان شوند. اینها که چندین سال در جنوب فعال مایشاء بودند، چرا چند نفر طبیب برای آن نواحی نخواستند؟ چرا یکباب مدرسه باز نکردند.

... آنهایی که علمدار وقایع فارس هستند، نمی‌توانند آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب باشند.

حادثهٔ فارس برای کشتن آزادی، برای ادامهٔ ملوک‌الطوایفی، برای ازدیاد فقر و بدبختی است. ماهیت آن این است و هرکه هرچه می‌خواهد بگوید غیراز این نخواهد بود.

... حال ببینیم نقاط مشترکی در میان هست یا نه؟ یگانه وجه مشترکی که ورد زبانهاست و در نتیجهٔ تبلیغات شوم، به‌اندازه‌ای اهمیت پیدا کرده که تمام اختلافات را از نظر دور نگاه می‌دارد موضوع کمک خارجی است.

بطور صریح می‌گویند هردو واقعه به‌کمک بیگانگان انجام گرفته و بنابراین از نقطهٔ نظر ایرانیت یکی هستند. همه کس می‌داند که وقایع جنوب متکی به انگلستان بوده، اسلحه، پول و اندرز انگلستان است که جنوب ایران‌را دچار این غوغا نموده‌است.

از طرف دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند منکر شود که همان وجود قوای شوروی در آذربایجان بزرگترین کمک به نهضت آذربایجان بوده است. برفرض هم که آذربایجان از شورویها اسلحه و پول نگرفته باشد، همین که از قوای دولتی در نقاط مختلفهٔ آذربایجان سلب حرکت شده در شریف‌آباد جلوی ستون اعزامی گرفته شد، کافی بود که نهضت آذربایجان بتواند انقلاب خود را انجام دهد... پس هیچ‌کس نمی‌تواند منکر کمک شوروی به نهضت آذربایجان باشد.

ولی آیا وجه اشتراک کمک خارجی برای این که هردو را به‌یک چشم نگاه کنیم، کافی است؟

... مگر تمام وقایعی که دست خارجی در آن مؤثر است، یکی باید فرض شود؟ روابط ما با خارجی‌ها اجباری است. منافعی که همسایگان ما در ایران دارند، باید حتما" در

حساب زندگی ما ملحوظ شود. چه بخواهیم چه نخواهیم، روس و انگلیس در حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ما مؤثر هستند، همان‌طوری که در زندگی تمام ممالک دنیا مؤثر می‌باشند.

پس در هرعملی که پای خارجی در میان است باید اول منافع ایران را درنظر گرفت و پس از آن قضاوت کرد.

...نهضت آذربایجان را باتوجه به عملیات و مخصوصاً" با درنظرگرفتن عاملین آن با واقعهٔ فارس مقابله می‌کنیم، می‌بینیم یکی مردم ایران را به‌طرف ترقی و نیرومندی سوق می‌دهد، دیگری در بدبختی و فقر وتریاک نگاه می‌دارد. از این جهت است که از روز پیدایش نهضت آذربایجان ما سیاست خود را پشتیبانی از آن قرار دادیم و گفتیم باید بکوشیم تا اصلاحات آذربایجان در سراسر ایران تعمیم یابد..."[1]

موضوع بقدری روشن است که احتیاج به توضیح بیشتری ندارد. حال ببینیم دولت قوام چه رفتاری در پیش گرفت. روز ۲۵/۷/۱۴ فرمان انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس شورای‌ملی از طرف شاه صادر شد و نخست‌وزیر به‌وزارت کشور دستور داد که انتخابات باید تا شانزدهم آذرماه به‌پایان برسد و مدت اخذ رأی بیش از پنج روز نباشد. پس از صدور فرمان انتخابات، ناصرخان پیشنهادهای خود را تعدیل نموده از دولت خواست که "کلیهٔ قوای نگهبانی خود را از فارس خارج کند و اوتضمین بانکی خواهد داد که آرامش فارس را از هرحیث تأمین و از هرگونه اغتشاش جلوگیری کند."[2]

روز ۲۵/۷/۱۶ سرلشگر زاهدی از شیراز به‌تهران آمد و بلافاصله با شاه و نخست‌وزیر ملاقات نموده تقاضاهای عشایر جنوب را تقدیم داشت.

از یازده نفر اعضای کابینهٔ قوام، هفت نفر معتقد بودند که باید به ستاد ارتش اجازه دادکه شورشیان و راهزنان فارس را گوشمالی دهد.[3] سرلشگر زاهدی که در جلسهٔ کابینه شرکت نموده بود، شروع به تعریف و تمجید از شورشیان جنوب نمود و چون با مخالفت اکثریت وزرا روبرو گردید، سکوت نمود.[4]

ولی قوام‌السلطنه، با وجودمخالفت اکثریت وزیران، روز ۲۵/۷/۲۱ بدون اطلاع هیئت دولت، سرلشگر زاهدی را با اختیار تام برای خاتمه دادن به غائلهٔ فارس مجدداً" به شیراز فرستاد و سرلشگر زاهدی پس از رسیدن به شیراز غارتگریها و کشتارهای سران ایلات جنوب را به‌عنوان " نهضت ملی فارس" برای "به‌دست آوردن حقوقی که لازمهٔ

۱: جبهه، شمارهٔ ۲۵۸، مورخهٔ ۲۷/۷/۸ سرمقاله.
۲: ایران ما، شمارهٔ ۶۴۹، مورخهٔ ۲۵/۷/۱۷.
۳: حزب تودهٔ ایران پیشنهاد می‌کرد که برای سرکوب سردگان استعماری در جنوب چریک ملی تشکیل گردد و از ارتش ملی آذربایجان استفاده شود.
۴: ایران‌ما، شمارهٔ ۶۵۸، مورخهٔ ۲۵/۷/۲۸.

حیات یک ملت مترقی است" شناخته اعلامیهٔ زیر را انتشار داد :

" هیئت محترم مدیرهٔ نهضت فارس از نخستین روزی که صدای نهضت در فارس بلند شد و اینجانب از طرف جناب اشرف آقای نخست‌وزیر مأموریت این استان را عهده‌دار شدم و به‌اتفاق جناب آقای امیر همایون که‌سمت‌نمایندگی‌ویژه‌ازمقام‌نخست‌وزیری دارند، از نزدیک ناظر و شاهد جریان نهضت گردیدیم و برخلاف آنچه شهرت داده بودند به‌منویات نهضت کنندگان پی بردیم، دریافتیم که آقایان با درنظر داشتن وحدت کامل و حفظ استقلال ایران فقط به‌منظور به‌دست آوردن حقوقی که لازمهٔ حیات یک ملت مترقی است مبادرت به‌این نهضت نموده‌اند.

مراتب را تلگرافا" به‌جناب آقای نخست‌وزیر گزارش داده و بعد برای تشریح و توضیح بیشتری دستور عزیمت اینجانب به‌تهران صادر که به‌مرکز عزیمت و مطالب مردم فارس و نهضت کنندگان شهری و ایلی را تفصیلا" به‌عرض جناب اشرف رسانیده و نسبت به‌این مواد موافقت معظم‌له جلب که بدین‌وسیله ابلاغ و به‌اطلاع عموم برادران عزیز فارس می‌رساند":

۱ ــ انجمن ایالتی تشکیل خواهد شد.

۲ ــ ازدیاد نمایندگان به‌محض افتتاح مجلس پانزدهم عملی خواهد شد.

۳ ــ راه آهن تهران به‌فارس اتصال خواهد یافت.

۴ ــ جاده‌ها اسفالت خواهد شد.

۵ ــ فرهنگ و بهداشت تعمیم خواهد یافت.

۶ ــ چون ممکن است بعضی افراد شهری وایلی از نام نهضت ملی برخلاف دستور و نیت رؤسای نهضت، عملیات خلاف رویه و مقررات کرده باشند، جناب اشرف تا این تاریخ به‌آنها عفو عمومی مرحمت فرمودند.

" نهضت ملی فارس روی اصل وطن‌پرستی و حفظ استقلال و تمامیت کشور ایران، به‌اتکای شخص جناب اشرف آقای نخست‌وزیر باقی و برقرار می‌ماند." و قرار براین شد که عصر چهارشنبه ۲۵/۷/۲۴ عشایر به‌منازل خود مراجعت نمایند.

سرلشگر زاهدی ــ امیر همایون بوشهری[1]

عمیدی نوری مدیر روزنامهٔ داد که از طرفداران قوام‌السلطنه و حزب دموکرات ایران بود دربارهٔ این " نهضت!" آشکارا نوشت: ". . . این نهضت نیست، قیام به‌حق نیست. برای مردم و آسایش آنها چیزی خواسته نمی‌شود. بلکه برای تشخص خود، برای جاه و مقام شخصی و بالاخره برای حفظ منافع سیاسی بیگانگان است."[2]

ولی کاملترین توضیح را دربارهٔ حوادث جنوب، شخص ناصر قشقایی " سردار نهضت

۱: داد، شمارهٔ ۸۶۴، مورخهٔ ۲۵/۷/۲۶.

۲: داد، شمارهٔ ۸۵۸، مورخهٔ ۲۵/۷/۱۹.

ملی فارس!" در مصاحبه با اسماعیل پوروالی خبرنگار روزنامه ایران ما بیان داشت.

هنگامی که خبرنگار از او پرسید: " غرض از حوادث اخیر فارس چه بود؟" وی چنین گفت:

" چون حکومت دموکرات آذربایجان به استقلال ایران آسیب بزرگی می‌رساند و کار به‌جایی رسید که مرکز نیز داشت به‌وسیله‌ٔ احزاب و فرق چپ و تندرو اداره می‌شد، با وجود احتمال هرگونه عیب‌جویی، دست به‌این نهضت زده شد و با این‌که همه می‌دانستند که نهضت جنوب پایهٔ علمی و فرهنگی ندارد و قابل بقا و دوام نیست، به‌عنوان یک مانور سیاسی و حساس برلهِ کشور از آن استفاده شد." وی اعتراف کرد که" عده‌ای ماجراجو و غارتگر از این هیجان عمومی سوءاستفاده کرده باعث ناامنی و غارتگریهایی در برخی از نقاط فارس شدند... و در نقاطی ماجراجویان توانستند به‌مردم بیگناه و بیخانمان آزارهایی برسانند." و از " نظر بین‌المللی حادثهٔ فارس به‌نفع عده‌ای از دول خارجی بود."[1]

توطئه استعمارگران به‌همین جا خاتمه نپذیرفت. در کرمانشاه نیز قبادیان، نوکر سرشناس انگلستان، " نهضتی" علم کرده خواستار اختیاراتی شبیه اختیارات آذربایجان شد و رادیوی لندن، حتی قبل از آن‌که خود قبادیان تقاضاهایش را به‌اطلاع دولت برساند، خبرتشکیل " اتحادیهٔ کرمانشاه و ایلات غرب" به پیشوایی قبادیان را انتشار داد.

پس از صدور اعلامیهٔ سرلشگر زاهدی وزراء حزب توده از حضور در جلسهٔ هیئت دولت خودداری کردند و روز ۲۵/۷/۲۵ عمر هفتاد وپنج روزهٔ کابینهٔ ائتلافی به‌سر رسید و آن کابینه سقوط کرد. بلافاصله قوام‌السلطنه کابینهٔ جدیدی تشکیل داد و مظفر فیروز را که نقاب آزادی‌خواهی برچهره زده و مزورانه با حزب توده سروسری داشت، ولی در خفا " به‌مأمورین دولت اندرز می‌داد که نخستین وظیفهٔ شما به‌هم زدن تشکیلات حزب تودهٔ ایران است"[2] به‌سمت سفیر کبیر دولت ایران در مسکو منصوب نمود.

کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران علل کناره‌گیری از کابینهٔ ائتلافی قوام را طی اعلامیه‌ای به شرح ذیل روشن ساخت: "... علت شرکت وزراء توده در کابینه، تقویت جبههٔ ضداستعمار و کوشش برای رفع اختلاف و تشتت و سعی در ایجاد وحدت و اتفاق به‌منظور تحکیم اصول دموکراسی است. زیرا با درنظر گرفتن شرایط دشوار و حساس تاریخ ایران و نیرنگ‌های گوناگون امپریالیسم و بازیهای حیله‌گرانهٔ ارتجاع داخلی لازم بود که حزب ما حتی به‌قیمت گذشت‌هایی حکومت آقای قوام‌السلطنه را تقویت نماید. شرکت

۱: ارس به جای ایران ما، شمارهٔ ۴۲، مورخهٔ ۲۵/۱۲/۱.
۲: رهبر، شمارهٔ ۸۷۱، مورخهٔ ۲۵/۹/۶ " چرا آقای قوام السلطنه ..." به قلم محمد حسین تمدن.

وزراء توده در کابینه، آقای قوام‌السلطنه به‌دولت ایشان پایه‌ محکمی در میان مردم داد که هرگز نظیر آن در تاریخ ایران برای کابینه‌های دیگر دست نداده بود . . .

حزب مؤتلف ما ، حزب ایران ، در کابینه با ما هماهنگی و همکاری کامل نمود و از اصولی که دو حزب براساس آن ائتلاف کرده بودند وفادارانه پشتیبانی نشان داد .

وقتی حوادث خوزستان رخ داد و دراثر تحریک امپریالیسم و تشویق مرتجعین ، تصمیمات نردی و خلاف مصالحی در این استان اجرا شد و مؤسسات آزادی‌خواهانه و کارگری آن سامان پامال حکومت نظامی و برخی از مأمورین خیانتکار و غدار گردید ، کمیته‌ مرکزی حزب توده‌ ایران عدم رضایت شدید خود را از این حوادث به آقای نخست‌وزیر تذکر داد . . . ولی البته این تذکرات و توضیحات بلانتیجه ماند .

. . . در عرض این مدت سازمانهای آزادی‌خواهانه‌ ما تحت فشار قرار گرفت . افراد مرتجع نشانداری که سابقاً " کمر خدمت سیدضیاءالدین را به‌میان بسته بودند ، با انتساب خود به‌حزب دموکرات ایران و رهبر کل آن آقای نخست‌وزیر ، تجاوز آشکاری را برعلیه مؤسسات کارگری و دهقانی آغاز کردند . . . در طغیان راهزنان فارس . . . مشاهده شد که پس از مسامحه‌های فراوان و سستی‌های بسیار قراردادی بدون اطلاع هیئت وزیران با دزدان به‌امضاء رسیدو در موقعی که سربازان رشید و افسران پاکدامن ما به‌دست تبهکاران و غارتگران در خاک و خون غلطیدند ، عصیان غارتگرانه‌ آنها نهضت ملی نامیده شد . این مسئله و همچنین موضوع تشکیل کمیسیون نظارت انتخابات از اعضاء حزب دموکرات ایران (که باید نشانه‌ای از بی‌اعتنایی به‌افکار عمومی‌دانست[1]) کمیته‌ مرکزی حزب توده‌ ایران را به عدم امکان همکاری متوجه ساخت . . . و روز چهارشنبه ۲۵/۷/۲۳ وزراء در هیئت دولت شرکت نکردند . . . "[2]

و روزنامه‌ء رهبر علت شرکت در کابینه‌ء ائتلافی قوام را چنین توجیه نمود :

از روز تظاهر به‌نفع قوام (در روزهای آخر سال ۱۳۲۴ اعضای حزب توده به‌نفع قوام در میدان بهارستان تظاهر کردند) تا سقوط کابینه‌ ائتلافی را " عده‌ای دوره‌ "سازشکاری" می‌نامند ، ولی در حقیقت دوره‌ نگهداری امنیت و حفظ تمامیت در کشور ، سعی در ایجاد وحدت ملی و حفظ تمامیت کشور ایران بود . " در این مدت ما توانستیم خود را بشناسیم و سازمانهایمان‌رااستحکام بخشیم . کمیته‌ مرکزی ، با کمک عاجل و مؤثر در روی کار آمدن دولت آقای قوام‌السلطنه ایران را از خطر تجزیه و جنگ داخلی نجات داد . "[3]

۱. انجمن نظارت انتخابات با عضویت اعضاء حزب دموکرات ایران ، بی آن که از سایر احزاب دعوت شود ، تشکیل شد و همزمان با آن عباس اسکندری استاندار تهران معزول و موسوی‌زاده عضو کمیته‌ مرکزی حزب دموکرات‌ایران به جای او منصوب گردید .

۲: اعلامیه‌ کمیته‌ مرکزی حزب توده‌ ایران ، نقل از ایران ما ، شماره‌ ۶۵۸ ، مورخه‌ ۲۵/۷/۲۸ .

۳: رهبر ، شماره‌ ۸۴۵ ، مورخه‌ ۲۵/۸/۱ از مقاله‌ " تحول اوضاع به نفع ملت صورت گرفت " به قلم ا . قریشی .

ولی قوام‌السلطنه که از آزادی‌خواهان به‌مانند نردبانی در رسیدن به‌قدرت استفاده کرده سپس آن نردبان را شکست، یکی از سالوس‌ترین و فریبکارترین نخست‌وزیرانی بود که در دوران اخیر برسرکار آمد. وی سیاستی را که صدرالاشراف و حکیمی نتوانسته بودند با خشونت و غبن و غصب عملی سازند، با خدعه و نیرنگ و تعارف و مجامله به‌مرحلهٔ اجرا درآورد. این روش که سیاست "حسن‌نیت" نام گرفت و به‌قول روزنامهٔ "بهرام" ارگان دفتر رهبر کل "افزار کار" بود، بذری از آزادی‌خواهان در آورد که صدرحمت برسوء نیت صدرالاشراف و حکیمی.

قوام از شعارهای آزادی‌خواهان، برای مبتذل ساختن آنها و فریب مردم استفاده کرد.

وی در حالی که ادعای مخالفت با ارتجاع و استعمار را داشت، تمام نوکران استعمار و مزدوران ارتجاع را زیرلوای حزب دموکرات ایران که وارث بالاستحقاق ارتجاع شکست خوردهٔ ایران بود گرد آورد و به‌شدیدترین مبارزات ضدآزادی و دموکراسی و شرمانه‌ترین جنایات علیه مردم ایران دست زد.

اقدام دولت قوام در شناسایی عصیان غارتگران جنوب به‌عنوان "نهضت ملی فارس"، مذاکرات نمایندگان تهران و هیئت نمایندگی آذربایجان را دچار بن‌بست نمود و آن هیئت بی‌آنکه نتایج قطعی به‌دست آورد، ناچار به‌ترک تهران شد (۲۵/۷/۲۸).
مذاکرات با نمایندگان آذربایجان که روشن ساختن چگونگی اجرای موافقتنامه و مواد مهم آن‌را به‌عهده داشت عمداً" به‌درازا کشانده شد و پس‌ازحوادث‌جنوب‌روبه‌دولت‌نسبت به هیئت مزبور تغییر یافت و به آنها علناً" گفته شد، چنانچه آذربایجان از نهضت خود صرف‌نظر نکند خوزستان از ایــران جدا خواهد شد.[۱]

ولی وجود کابینهٔ ائتلافی و اعتماد به قول و قرارهای قوام‌السلطنه و امید به پیروزی آزادی‌خواهان در انتخابات مجلس شورای‌ملی و یا به‌قول پیشه‌وری "قانونی ساختن آزادیهای به‌دست آمده و تعمیم آن برسراسر ایران"[۲]، آذربایجان را به دادن هرگونه گذشت و اجتناب از اختلاف و برخورد وادار نمود. روزنامهٔ رهبر در این‌باره نوشت:

نمایندگان آذربایجان "... در اثر شرکت نمایندگان جبههٔ مؤتلف در کابینه، حاضر به گذشت‌های زیادی شدند. آنها قبول کردند که زنجان شهرستان جداگانه‌ای شود. آنها ادارات آذربایجان را از هرجهت تابع وزارتخانه‌های تهران تشخیص دادند. آنها نظارت دولت را برتمام امور قبول نمودند." ولی "آنها بدون امضای قرارداد و بدون خداحافظی تهران را ترک کردند."[۳] نمایندگان آذربایجان قبل از عزیمت، طی دوماه مذاکره موافقت

۱ و ۲: آذربایجان، شمارهٔ ۳۰۶، مورخهٔ ۲۵/۷/۲، از نطق پیشه‌وری در جلسهٔ فعالین فرقه.
۳: رهبر، شمارهٔ ۶۵۸، مورخهٔ ۲۵/۷/۲۸ "حوادث در ۷۵ روز کابینهٔ ائتلافی."

شفاهی در مسائل ذیل به‌عمل آورده بودند:

۱ ـ "فرمانده ارتش آذربایجان و رئیس ستاد آن به ترتیب ذیل معین می‌شود: دولت سه‌نفر، برای هریک از پست‌های مزبور به انجمن ایالتی آذربایجان پیشنهاد می‌کند و انجمن دونفر از شش نفر مذکور را برای فرماندهی ارتش و ریاست ستاد انتخاب می‌نماید."[1]

۲ ـ در سراسر آذربایجان به‌تعداد چهارهزار نفر نگهبان (ژاندارم) تعیین می‌شود و دولت سه‌نفر برای فرماندهی نگهبانی در آذربایجان به انجمن ایالتی پیشنهاد می‌کند تا انجمن یکی از آنها را انتخاب کند و ژنرال غلام یحیی دانشیان به‌معاونت فرماندهی نگهبانی منصوب می‌گردد.[2]

۳ ـ مسایل مالی و در رأس آن بدهی بانک ملی ایران به بازرگانان آذربایجان در تهران حل شد و قرار براین گردید که مجدداً هیئتی به آذربایجان اعزام شود.[3]

۴ ـ آذربایجان با قبول استدلال دولت مبنی‌براین که ولایت خمسه از نظر تقسیمات کشوری جزو آذربایجان نیست، موافقت نمود که زنجان را تخلیه و به‌دولت مرکزی تحویل دهد مشروط براین که ده روزپس از تحویل زنجان، بخش‌های تکاب و سردشت به آذربایجان داده شود.

ضمناً قوام متعهد شد که پس از افتتاح دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی لایحه‌ای به مجلس برده و ضمن آن انضمام ولایت خمسه را به آذربایجان درخواست نماید و مقرر گردید که با افتتاح مجلس شورای‌ملی انتظامات خمسه و مرکز آن زنجان به‌عهدهٔ نیروی ۶۰۰ نفری نگهبانی (ژاندارمری) که سیصدنفر آن از تهران اعزام و سیصد نفر دیگر از فداییان محلـی خواهند بود، سپرده شود.[4] و به‌همین منظور در نیمهٔ دوم شهریور ماه هیئتی مرکب از افسران ارتش به زنجان رفته در مهمانخانهٔ ایران استقرار یافت تا کار تحویل زنجان و ترتیب نیروی نگهبانی را در آنجا سرانجام دهد.

طبق موافقتی که به‌عمل آمده بود، می‌بایست همزمان با تخلیهٔ زنجان ازنیروی فداییان و قزلباش، افراد مسلح ذوالفقاری و شمسی و اسلحه‌دار باشی نیز خلع سلاح شده به آبادیهای خود برگردند ولی رؤسای آنها به‌تهران اعزام شوند.

پس از عزیمت هیئت نمایندگی آذربایجان، دکتر جاوید در تهران ماند تا مذاکرات را تعقیب کند که وی نیز پس از پانزده روز به تبریز بازگشت.

به هرحال، اهمیت سیاسی شورش خانهای جنوب ـ طغیانی که از طرف دولت قوام

۱: از مصاحبه مخبر ایران ما با یکی از اعضاء هیئت نمایندگی آذربایجان، ایران ما شمارهٔ ۶۲۴ صفحه ۲۵/۶/۱۹.

۲و ۳. آذربایجان شمارهٔ ۳۵۵، مورخهٔ ۲۵/۹/۱ از گزارش صادق پادگان در جلسهٔ مورخهٔ ۲۵/۷/۲۹ فعالین فرقه در تبریز.

۴: ایران ما، شمارهٔ ۶۲۴، مورخهٔ ۲۵/۶/۱۹.

به‌عنوان " نهضت ملی فارس" شناخته شد ــ و اثرات آن در سرنوشت نهضت آزادی ایران به‌طور شایسته مورد توجه و دقت فرقه دموکرات آذربایجان قرار نگرفت.

درست در آستانهٔ یورش به آذربایجان و محو آثار دموکراسی و آزادی در ایران، فرقهٔ دموکرات آذربایجان هنوز پیروزی آسان را باور داشت و لذا به انجام صحیح و قانونی انتخابات مجلس" آنچنان‌که بهانه‌ای به‌دست دشمنان آزادی داده نشود" می‌اندیشید.[1] و فرقهٔ دموکرات " فعالیت جدی و قانونی در انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس شورای‌ملی " و جمع‌آوری غله" و برگزاری شایستهٔ جشن ۲۱ آذر" را مهمترین وظایف روز اعضای فرقه دموکرات می‌دانست.[2]

اما آزادی‌خواهان سایرنقاط ایران اوضاع کشور را درست‌تر تشخیص می‌دادند. لذا برای ایجاد جبهه‌ای از کلیهٔ آزادی‌خواهان و طرفداران استقلال واقعی ایران، پیشقدم بودند.

این مقصود در اوایل آبان‌ماه عملی گردید و احزاب دموکرات آذربایجان و کردستان حزب سوسیالیست و حزب جنگل (اجتماعیون) به جبههٔ مؤتلف احزاب آزادی‌خواه پیوستند و چنین بود شعار آنها:

" ملت ایران! آزادی‌خواهان! برای پایان بخشیدن به حیات ارتجاع به پیش!"

قوام‌السلطنه نیز از اجرای سیاست" حسن‌نیت" خود غافل نبود. وی همان‌قدر که آزادی‌خواهان را تحت فشار قرار داده در بند می‌کشید، مزدوران استعمار و سرشناس‌ترین عوامل ارتجاع را آزاد می‌گذاشت و آنها را در فعالیت‌های تبهکارانهٔ خویش یاری می‌کرد. چنان‌که طی یک‌ماههٔ آبان و اوایل آذرماه، سرلشگر ارفع، سیدضیاءالدین، دکتر طاهری، جمال امامی، حبیب‌اله وقدرت‌اله رشیدیان، شیروانی و غیره را آزاد نمود.

به هرحال، انجمن ایالتی آذربایجان در تاریخ ۲۵/۸/۲۰ تخلیهٔ خمسه را از قشون ملی و تحویل آن‌را به‌دولت مرکزی تصویب نمود و تخلیهٔ زنجان تا پایان آبان‌ماه انجام پذیرفت.

ولی چون اکثریت مردم خمسه که هنوز ظلم و بیداد ژاندارم‌ها و اجحافات بیشرمانهٔ ذوالفقاریها و یمین لشگرها وسایر خانهای جنایتکار را فراموش نکرده بودند، به‌هیچ وجه آمادهٔ خلع سلاح و تحویل زنجان به‌دولت مرکزی نبودند. به‌همین جهت در اواخر آبان ماه عدهٔ کثیری از اهالی زنجان، نخست‌وزیر قوام را به تلگراف‌حضوری دعوت نموده اعلام داشتند که خمسه جزو آذربایجان است و چنان‌چه نیروهای نظامی تهران وارد شهر زنجان شوند، آنها مسلحانه مبارزه خواهند کرد. و قوام در پاسخ آنها، خطاب به‌یکی از رهبران

۱: آذربایجان شمارهٔ ۳۲۶، مورخهٔ ۲۵/۷/۲۵، از نطق پیشه‌وری در کنفرانس مسئولین و فعالین در تاریخ ۲۵/۷/۲۲.

۲: آذربایجان شمارهٔ ۳۳۱، مورخهٔ ۲۵/۸/۱ سرمقاله و آذربایجان شمارهٔ ۳۵۵، مورخهٔ ۲۵/۹/۱ از نطق پیشه‌وری در جلسهٔ گزارش نمایندگان اعزامی آذربایجان به تهران.

فرقه در زنجان چنین گفت:

" فرزندم... مرا یک فرد دموکرات بشناس من به‌هیچ وجه زنجان را از آذربایجان جدا نخواهم کرد. ولی چون از نظر قانون تقسیمات کشوری، خمسه جزو آذربایجان نیست، لذا اجرای درخواست شما مستلزم آن است که قانون مربوطه به تصویب مجلس برسد. من به‌شما قول می‌دهم که به‌محض افتتاح مجلس، مادهٔ واحده‌ای در این مورد به تصویب رسانده، خمسه را به آذربایجان ملحق سازم."

آذربایجان که اجرای ضمنی موافقت‌نامه را خواستار بود، مرتبا " قراء و قصبات خمسه را تخلیه می‌کرد. ولی هر ده و هر پاسگاهی که تخلیه می‌شد، بلافاصله مورد هجوم و قتل و غارت افراد مسلح ذوالفقاریها، نیز لشگر و اسلحه‌دارباشی قرار گرفته از طرف نیروهای نظامی تهران اشغال می‌شد و با وجود این‌که حکومت مرکزی تبهکاریهای خود را به‌نام " مجامع و جنایات فرقهٔ دموکرات آذربایجان" در مطبوعات وابسته به‌خود انتشار داده جرائد دست راستی را تشویق می‌نمود که " فتوای جهاد" علیه آذربایجان بدهند. آنها می‌نوشتند: " دولت باید به آذربایجان حمله کند و به شورای امنیت نیز شکایت نماید"، به هرحال تخلیهٔ خمسه و خلع سلاح فداییان همچنان ادامه داشت.

روز سی‌ام آبان‌ماه که قرار بود آخرین دستهٔ فداییان حاضر در زنجان اسلحه خود را تحویل دهند، سران سیاسی ونظامی تشکیلات محلی، آنها را در محل ستاد گردآورده مراتب را به‌آنها یادآور شدند. ابتدا از طرف فداییان مخالفتی به‌عمل نیامد. اما بعداز ظهر همان‌روز، فداییان در حالی که فریاد می‌زدند " ما را فروختند!" محل سکونت هیئت نظامی تهران را به‌آتش کشیدند و اعلام نمودند که ما زنجان را تحویل نخواهیم داد وتا آخرین نفس خواهیم جنگید و در پاسخ پند و اندرز مسئولین نظامی وسیاسی فرقه گفتند:

" برادران! سلاحهای مارا نگیرید، اینان (فرستادگان حکومت مرکزی) شرف و ناموس ندارند، جنایتکارند، به‌قول خود وفادار نیستند. مبادا به آنها اعتماد کنید! ما را دست بسته تسلیم این آدمکشان نکنید.

بگذارید از شهر زیبایمان دفاع کنیم. ما را مانند گوسفندان به کشتارگاه نفرستید. ما حاضریم مردانه از آزادی‌مان دفاع کنیم و دراین راه یا بمیریم و یا یکباره آزاد شویم."[1]

و هنگامی که به‌عنوان دستور حزبی و به‌نام فرقهٔ دموکرات آذربایجان از آنها خواسته شد که از جنگ و ستیز دست بردارند، فداییان به‌مانند فرزندان پدرمرده، سوگواران سلاح‌های خود را تحویل داده به‌دنبال سرنوشت غم‌انگیزشان رفتند. اما افراد مسلح ایل‌های افشارلو و جهانشاهلو حاضر به خلع سلاح نشدند و مسلحانه از زنجان خارج گردیدند.

۱: آذربایجان، شماره ۲۶۱، مورخه ۲۵/۹/۸، "من از زنجان خونین می‌آیم".

بدین‌ترتیب روز اول آذرماه شهر زنجان از قشون آذربایجان، تخلیه شد و صورت مجلس رسمی تحویل شهر و حومه نیز به‌امضای سرهنگ بواسحقی رئیس هیئت نمایندگی تهران و سرهنگ مرتضوی نماینده‌ٔ آذربایجان رسید.

لکن حکومت مرکزی در پی تحویل مسالمت‌آمیز زنجان و اجرای موافقت‌نامه نبود، بلکه می‌خواست آن‌را به‌صورت یک پیروزی نظامی جلوه‌گر ساخته، زمینه‌ٔ روحی حمله به آذربایجان را فراهم نماید. لذا به‌شهر بی‌دفاعی که برابرصورت‌مجلس‌رسمی تحویل گرفته بود، با توسل به‌یک حیله‌ٔ نظامی حمله کرد.

آنها می‌دانستند که‌مسئولین زنجان، در اجرای تصمیم انجمن ایالتی آذربایجان[1] مشغول جمع‌آوری و خرید غله هستند و روزانه چندین قطار حامل گندم از تاکستان وارد زنجان می‌شود. لذا شب دوم آذرماه با استفاده از قطارهای حامل گندم و به‌نام غله، نیروهای نظامی، تانک وتوپ وارد شهر زنجان کردند و به‌همراه آنها نوکران مسلح ذوالفقاریها و عده‌ای از فواحش ومعنادین که از زنجان فرار کرده بودند "پیروزمندانه" وارد شهر شدند. مسئول مربوطه دراین باره چنین گزارش می‌دهد: "*بعد از نیمه شب اول آذرماه (اولین ساعات دوم آذر)، ایستگاه راه‌آهن خُرمدره تلفنی اطلاع داد که یک قطار حامل گندم عازم زنجان است و اجازه‌ٔ عبور خواست. وقتی به قطار مزبور اجازه‌ٔ عبور داده شد، ارتباط تلفنی خُرمدره با زنجان قطع گردید و این حادثه در هریک از ایستگاههای سرراه نیز تکرار شد و به‌محض این که قطار به‌زنجان رسید، به‌جای گندم، سرباز و توپ و تانک از آن پیاده شد.*"

چنان‌که ملاحظه می‌شود، شهر زنجان آن‌چنان بی‌دفاع بوده که از "قطار حامل گندم" کنترل ساده‌ای نیز به‌عمل نیامده.

به‌محض اشغال شهر زنجان، ارادل و اوباشی که همراه نیروهای نظامی وارد شهرشده بودند، به پشتگرمی و تحریک آنها ــ با استفاده از "اجازه‌ٔ مخصوصی" که برای انجام هر کاری علیه اعضا و طرفداران فرقه از طرف سرهنگ هاشمی و سرهنگ بواسحقی به‌آنها داده شده بود ــ دست به قتل و غارت و تجاوز زدند. و دسته‌های معنادین با در دست داشتن وافورها، فواحش با دایره و دنبک و سر و وضعی زننده و حرکاتی شرم‌آور، و ژاندارم‌هایی که با لباس مبدل وارد شهر شده بودند به همراهی چاقوکشان به‌وسیله‌ٔ غارت و تجاوز، به "تظاهرات میهن‌پرستانه!" پرداختند.

اولین قربانی این "تظاهرات میهن‌پرستانه" شیخ محمد آل اسحق پیرمرد روحانی شهر بود که نمایندگی آیت‌اله آقا سیدابوالحسن اصفهانی را داشت. هنگامی که اراذل و اوباش به خانه‌ٔ او هجوم آورده در خانه‌اش را شکستند، شیخ پنجره‌ٔ اطاقش را باز کرده

1: *انجمن ایالتی آذربایجان در تاریخ ۲۵/۷/۴ تصمیم گرفت که برای تأمین آذوقه مردم غله جمع‌آوری نماید.*

پس از تلاوت آیه‌ای از قرآن، خطاب به مردم گفت: " جماعت! من تقصیری ندارم، اینها بی جهت قصد کشتن مرا دارند. من برای شما مرثیه می‌خوانم، نماز جماعت می‌گزارم، به یتیمان شما کمک می‌کنم و منظور و مقصودی جز آسایش شما و ترویج اسلام ندارم. من هیچ خصومت شخصی با ذوالفقاریها ندارم.

اما این وظیفهٔ اسلامی من است که به جنایات و مظالم آنها اعتراض کنم." [1]

مردم پس از شنیدن سخنان شیخ به گریه افتادند. ولی ژاندارم‌ها مردم را از محل حادثه دور کردند و چاقوکشان در حالی که هنوز سخنان شیخ تمام نشده بود او را چاقو زدند و از پنجره به بیرون انداختند. سپس شکمش را پاره کرده عمامه‌اش را به گردنش پیچیدند و بر روی زمین کشیدند. پس از مرگ شیخ مقامات نظامی اجازهٔ دفن به او ندادند و جسد شیخ محمد علی آل اسحق سرمرد روحانی شهر یک شب در وسط خیابان باقی ماند! شیخ محمد علی آل اسحق عضو فرقه نبوده، او فقط چند بار علیهٔ جنایات ذوالفقاریها صحبت کرده بود.

اینک نحوهٔ ورود ارتش شاهنشاهی را به شهر زنجان از زبان سرهنگ مرتضوی که سمت نمایندگی آذربایجان را در تحویل زنجان به دولت مرکزی عهده‌دار بود بشنوید:

" ما روز اول آذرماه زنجان را تحویل داده بودیم و آخرین ستون نظامی ما ساعت پنج بعد ازظهر همان روز زنجان را ترک کرده بود. صورت‌جلسهٔ مربوطه نیز نوشته شده و مراتب توسط آقای سرهنگ بواسحقی به مرکز گزارش گردیده بود. من ناچار بودم برای امضای پاکنویس صورت‌جلسه‌شب را در زنجان بمانم. ساعت هفت صبح (دوم آذر) ستون سربازان با تانک و توپ به فرماندهی سرهنگ هاشمی و دو گردان ژاندارم موتوریزه به فرماندهی سرهنگ شقاقی وارد شهر زنجان شده خیابانها، فرمانداری، تلگرافخانه، ایستگاه راه‌آهن، تلفنخانه و دروازه‌ها را اشغال نمودند. نیروهای نظامی و ژاندارمری تظاهرات زیادی کردند و سرهنگ هاشمی هم در بیرون سخنرانی کرد. در نتیجهٔ همین سخنرانی اشخاص‌ناشناسی که با ستون‌های اعزامی وارد شهر شده بودند، شروع به زدن و کشتن اعضای فرقه کردند."

" ... من به سمت نمایندهٔ استاندار آذربایجان دوبار کتباً به هیئت اعزامی تهران اعتراض کردم. اولاً برای این که طبق موافقت‌نامه قرار براین بود که فقط ۳۰۰ نفر ژاندارم به زنجان اعزام شوند، حال آن‌که روز دوم آذر پس از تخلیهٔ زنجان، ستون‌های موتوریزه و تانک و توپ وارد شهر شدند. ثانیاً به‌علت فجایع خونینی که در اثر تحریکات وپشتیبانی آن‌ها به وجود آمده بود... اما آن‌ها اعتنایی نکردند. این اغتشاش از اول صبح شروع شد و تا یک ساعت از شب گذشته ادامه یافت و شب حکومت نظامی اعلان شد..." [2]

اما اعلامیهٔ نخست‌وزیر قوام با وقاحت تمام، حوادث زنجان را چنین وانمود می‌کند:

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۳۶۱، مورخهٔ ۲۵/۹/۸، از مصاحبهٔ مخبر روزنامه با مسافری از زنجان.
۲: آذربایجان، شمارهٔ ۳۵۷، مورخهٔ ۲۵/۹/۴.

"... با این که قرار بود از شش ماه قبل این منطقه به‌کلی تخلیه شود، هر موقع به عذرهای جدیدی عمل تخلیه معمول نگردید و اشکالات جدیدی به‌وجود آمد. تا بالاخره طبق مذاکراتی که با هیئت اعزامی آذربایجان در تهران به‌عمل آمد، قرار شد در تاریخ ۲۵/۸/۲۳ منطقهٔ زنجان تخلیه و به این عمل خاتمه داده شود و طبق همان قراردادهیئتی از افسران مطلع و طرف اعتماد به‌زنجان اعزام شد..." متأسفانه با تمام قول و قرارها روز ۲۵/۸/۲۷ به سرهنگ بواسحقی (رئیس هیئت اعزامی) سوءقصد شد و عده‌ای از افراد فدایی به شهربانی ریخته به افسران اهانت کردند. و چون گزارش رسید که فداییان به ناموس و مال مردم دست‌درازی می‌کنند و تحمل این اعمال ناپسند مقدور نبود، شب گذشته به ستون نظامی تحت فرماندهی سرهنگ هاشمی دستور داده شد که به زنجان حرکت نماید. ستون در زنجان مستقر شده و حکومت نظامی اعلام داشته است."

"... در صدور امریه راجع به اعادهٔ امنیت و حفظ انتظامات زنجان هیچ‌گونه خدعه و فریبی در کار نبوده زیرا حضوراً اینجانب به جناب آقای دکتر جاوید در کمال صراحت تأکید کرده بودم که چنانچه از روز مراجعت ایشان در ظرف ده روز تخلیه و تحویل زنجان عملی نشود، ناچار به‌وسیلهٔ قوای اعزامی از مرکز حکم اشغال زنجان را صادر خواهم نمود و چون روز ۲۵/۸/۲۳ آخرین روز وعدهٔ مقرر بود و با تکرار تذکرات نه فقط تخلیهٔ زنجان صورت نگرفت بلکه وقایع خلاف انتظاری که کاشف از عدم صمیمیت و حسن نیت‌بود به‌ظهور رسید. ناچار قوای کافی به زنجان فرستاده شد." [1]

حال ببینیم "امنیت" ادعایی‌قوام‌السلطنه چگونه درزنجان برقرارگردید ومتجاوزین به جان و مال و ناموس مردم چه کسانی بودند. مسافری از زنجان که وابستگی حزبی نداشته می‌گوید: "غارتگران حداقل دویست خانه را در زنجان غارت کردند. آن‌ها حتی به کودکان شیرخوار نیز رحم نمی‌کردند و پس از کشتن آن‌ها جسدشان را مثل توپ فوتبال از این طرف به آن طرف پرتاب می‌نمودند... ژاندارم‌ها یک دختر ۱۸ ساله را لخت وعریان در خیابان می‌راندند و هنگامی که دختر بیچاره برای حفظ ناموس و از فرط وحشت و خستگی به زمین می‌نشست، چاقوکشان او را از موهایش گرفته بلند می‌کردند و آنقدر می‌زدند تا دوباره به راه افتد و در معرض تماشای عموم قرار گیرد..." [2]

و مجلهٔ خواندنیها نقل از روزنامهٔ امید می‌نویسد: "... یکی از دوستان ما، که خود از جمله مالکین زنجان است می‌گفت که مأمورین لشگری در بسیاری از دهات به‌خانه‌های مردم می‌روند و هر چیز گرانبها و قابلی را که در آنجا بیابند، به‌عنوان این‌که از اموال مسروقهٔ آقایان ذوالفقاریهاست! (البته بدون اطلاع و صوابدید این آقایان) تصاحب

۱: داد، شمارهٔ ۸۹۰، مورخهٔ ۲۵/۹/۳، اعلامیهٔ قوام‌السلطنه؛
۲: آذربایجان، شمارهٔ ۳۶۱، ۲۵/۹/۸، مصاحبهٔ مخبر روزنامه با مسافری از زنجان.

می‌کنند . . . "[1]

و روزنامه‌ء راه‌پیروزی راجع به غارت اموال مردم این‌خبر عبرت‌انگیز رادارد : " . . . در میان قالی‌های غارتی که یکی از کاندیداهای حزب دموکرات ایران از زنجان آورده است طفل شیرخوار خفه شده‌ای پیدا کرده‌اند . . . "[2]

این هم پاسخ سرهنگ بواسحقی به سئوال خبرنگار روزنامه‌ء آهن : " . . . از آقای بواسحقی راجع به‌چپاول دهات آستارود و دیگر دهات پرسیدم . گفتند : گویا این اتفاق افتاده . البته آقایان ذوالفقاریها برای مخارج خود این کارها را می‌کنند . . . "[3]

اما مخبرین جراید دست‌راستی که وسیله‌ء ستاد ارتش به‌زنجان آورده شده بودند درباره‌ء " فجایع دموکراتها " با آب وتاب تمام قلمفرسایی می‌کردند . روزنامه‌ء ایران ما می‌نویسد : " . . . در قزوین مخبر " آتش " خبر مهمی را به تهران مخابره کرد . خبرمهم این بود که در زنجان دموکراتها عکس شاه را از همه جا برداشته‌اند ، ما هرچه فکر کردیم که او چطور از قزوین اوضاع زنجان را مشاهده و مطالعه کرده است سر در نیآوردیم ، تا زنجان که رسیدیم از همین خبرهای مهم ۱۵۰۰ کلمه این جناب مخبر به تهران مخابره کرده بود . . . "[4]

و " یکی از مخبرین دست‌راست در یکی از واگنها چهار نفر از اهالی خمسه را که از مشهد برگشته بودند ، دم حرف گرفته بود . با وجودی که می‌گفتند ما چند ماه است که در زنجان نبوده‌ایم و حالا از مشهد می‌آییم ، او اصرار داشت که از فجایع دموکراتها برای او مطالبی بگویند .

این آقای مخبر پس از یادداشت اسم و فامیل و ده آنها پرسید : خوب دموکراتها چه بی‌ناموسی‌ها کرده‌اند ؟ آنها جواب دادند : " بیز گورمه‌میشیک ــ ما ندیده‌ایم " . ولی او به خرجش نمی‌رفت و چون ترکی نمی‌دانست و ملتفت نمی‌شد ، پرسید : خوب اسمش چه بود ؟

آنها گفتند : " کیم ــ کی " . می‌گفت : همانها که بی‌ناموسی کرده‌اند . یکی از آنها که از سماجت این جناب آقا ذله شده بود بلند شد و قسم حضرت عباس خورد که خدا شاهد است ما ندیده‌ایم . . . "[5]

کار به‌جایی کشید که نوشتند : " صدی نود و پنج دختران زنجان باکره نیستند . " و یا " در کارخانه‌ء کبریت‌سازی زنجان یک دختر سالم نیست و همه حامله‌اند[6] . " و یا " . . .

۱ : خواندنیها،شماره‌ء ۵۲ سال هفتم،به تاریخ ۲۵/۱۱/۲۹ " مأمورین دولت در آذربایجان چه می‌کنند؟ "

۲ : خواندنیها،شماره‌ء ۳۸ سال هفتم،به تاریخ ۲۵/۱۰/۱۰ " از لابلای روزنامه‌ها " نقل از " راه پیروزی " .

۳ : خواندنیها،شماره‌ء ۱۸ سال هفتم،به تاریخ ۲۵/۷/۳۰ " من از زنجان خونین می‌آیم . "

۴ : خواندنیها،شماره‌ء ۲۹ سال هفتم،۲۵/۹/۹ " ما از زنجان می‌آییم " ، نقل از ایران ما .

۵ : خواندنیها ، شماره‌ء ۲۹ سال هفتم،مورخه‌ء ۲۵/۹/۹ " ما از زنجان می‌آییم " .

۶ : خواندنیها ، شماره‌ء ۳۳ سال هفتم،مورخه‌ء ۲۵/۹/۲۳ " ما از زنجان می‌آییم " .

جنایاتی که این‌ها (دموکراتها) مرتکب شده‌اند عبارت است از کشتن آزادی‌خواهان و مخالفین عقیدهٔ خود و وطن‌پرستان، تجاوز به ناموس زنان و دختران و حتی پسران، حبس‌کردن مردم بی‌گناه برای اخذ پول، کشتن عده‌ای به‌نام مالک و تاجر، غارت کردن اموال مالکین و زارعین و اهالی شهر...»[1]

حال آن‌که حکومت ملی آذربایجان برای دفاع از جان و مال و ناموس مردم، امنیت بی‌سابقه‌ای در سراسر آن سرزمین برقرار نمود با ترباک، دزدی، ارتشاء و فحشاء مبارزهٔ بی امانی به عمل آورد و از میان فواحش به آنهایی که حاضر به‌کار شرافتمندانه بودند کار و زندگی داد و فقط آنهایی که به‌این عمل ننگین خود خوگرفته بودند عازم تهران شدند.

طی یک سال حکومت ملی متجاوزین به حقوق مردم، به‌لانه‌های خود خزیدند و یا راهی تهران شدند زیرا در آذربایجان میدان عمل نداشتند. حکومت ملی مردم را از دست غارتگران نجات داده برای آن‌ها آسایش زندگی فراهم ساخت. حکومت ملی و فرقهٔ دموکرات آذربایجان از اتهاماتی نظیر قتل وغارت و جنایت مبری هستند. اما آنها اشتباهات جبران‌ناپذیری مرتکب شدند: آنها کورکورانه به دنبال سیاست خارجی‌افتادند و به‌اتکای نیروهای خود برای آزاد ساختن سرتاسر ایران با دشمنان واقعی مردم به مبارزه نپرداختند. و بدین طریق به دشمنان آزادی مجال دادند تا علیه آزادی به‌پا خیزند و اهریمن ارتجاع را بر کشور ما مسلط سازند.

در همان هنگام که مطبوعات ارتجاعی تهران علیه "جنایات و فجایع" فرقهٔ دموکرات و حکومت ملی داد سخن می‌دادند فرستادگان تهران تنها به‌قتل و غارت وتجاوز بس نمی‌کردند، آن‌ها برای به‌دست آوردن غنایم بیشتر علاوه بر گشتن جیب‌های کشته شدگان، حتی دندان‌های طلای قربانیان خود را نیز با سبعیت و وقاحت تمام ازدهانشان در می‌آوردند.

لکن باوجود توفانی از تهمت وافترا و دروغ، حقیقت حتی از میان سطور جرایدی که هرگز با دموکراتها موافقتی نداشتند آشکار می‌گردید. از جمله مخبر روزنامهٔ ایران دربارهٔ شایعات مربوط به "بی‌عفتی" دموکراتها که در بالا به آن اشاره شد، می‌نویسد:

"... این‌ها بیانات و اظهاراتی بود که از طرف مردمان برجسته و محترمین زنجان تأیید نمی‌شد و قراین هم نشان می‌داد که بیانات نباید درست باشد و فقط بر روی اغراض و از جهت تحریک اعصاب گفته می‌شود..."[2]

و خبرنگار روزنامهٔ مرد امروز می‌نویسد: *"... درب زندان زنجان باز شد... ما با کمال تعجب فقط ۸ نفر زندانی در آن یافتیم.* پایور شهربانی می‌گفت: *اصولاً سرقت، چاقوکشی و بی‌عصمتی کم اتفاق می‌افتاد.* پرسیدم روزی که زنجان به‌دست دموکراتهاافتاد

۱: کیهان، شمارهٔ ۱۱۲۸، مورخهٔ ۲۵/۹/۲۷ "دنیا بداند" نوشتهٔ ارسلان خلعتبری.
۲: خواندنیها، شمارهٔ ۳۳ سال هفتم، ۲۵/۹/۲۳ "ما از زنجان می‌آییم" نقل از مخبر روزنامهٔ ایران.

چند نفر زندانی در زندان بودند؟ جواب داد ۱۵۰ نفر، ولی آنها غالباً آزاد شدند[1]..."

و مخبر روزنامهٔ آهن دربارهٔ امنیت شهر زنجان چنین حکایت می‌کند: "... در بازار با یک نفر پیشه‌ور قماش‌نخی‌فروش صحبت کردم. البته در ابتدا کمی باز صحبت نمی‌کرد وقتی که مطمئن کردمش که من بی‌طرف هستم و فقط جویای حقیقت می‌باشم، صحبت‌هایی کرد که خلاصه‌اش چنین است: اما امنیت ونظم شهر بینی و بین‌اله خوب‌است. ما سابقاً یعنی پیش از ایجاد فرقهٔ دموکرات از دست دزدها ناراحت بودیم، بازاریها مجبور شده بودند، هر چهل باب دکان، خودشان یک نفر را استخدام کنند که شب‌ها دکانها را بپاید. اما اکنون کاملاً امنیت برقرار است. ما هنوز به آن یک نفر که سابقاً دکانها را می‌پایید آن حقوق را می‌دهیم ولی دیگر حالا دادن آن پول برای آن است که او را از نان خوردن نینداخته باشیم والا او حالا کاری ندارد.

مثلاً الان ملاحظه می‌کنید دکان من تاریک است و این برای آن است که من جرأت نداشتم که یک پنجره از پشت به دکان خود باز کنم. گفتم حالا که دیگر اطمینان هست. گفت البته خیال هم دارم این کار را عملی سازم..."[2]

اما ژاندارم‌ها، جاسوسان و اوباش اعزامی از تهران با استفاده از "اجازهٔ مخصوص" فرماندهان نظامی برای قتل و غارت و تجاوز، نه فقط امنیت و آسایش را از دست مردم گرفتند، حتی به آبادی و زیبایی شهر نیز لطماتی وارد آوردند. از آن جمله سینمای آذر را که در زمان حکومت فرقه ساخته شده بود خراب کردند و قسمتی از آسفالت خیابان‌ها را که به دست حکومت ملی انجام یافته بود، کندند!

این بود "امنیت و آسایشی" که شاه و قوام با پشتیبانی استعمارگران امریکایی و انگلیسی به‌مردم زنجان هدیه کردند!

حکومت مرکزی از حمله به زنجان و تبلیغات اغراق‌آمیزی که بر سر این حادثه‌آفرینی آشکار به‌راه انداخت، هدف‌های مشخصی را تعقیب می‌نمود و آن هدف‌ها عبارت بودند از: آماده کردن زمینهٔ روحی و فکری برای حمله به آذربایجان و بهره‌برداری از شکست روحی نیروهای آذربایجان ــ سرکوبی احزاب، جمعیت‌ها، مطبوعات و افراد آزادی‌خواه درسراسر کشور و به‌دست آوردن آزادی عمل در انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی. لذا حادثهٔ زنجان فقط پیش درآمدی برای حمله به آذربایجان بود و قوام‌السلطنه با صدور اعلامیهٔ اول آذر "دربارهٔ تسریع انتخابات" هدف‌های خود را روشن ساخته بود. اعلامیهٔ اول آذر نخست‌وزیر می‌گوید: " چیزی که از لحاظ مسئولیت مورد کمال توجه می‌باشد برقراری انتظامات در تمام حوزه‌های انتخابیه است تا انتخاب کنندگان بتوانند با کمال آزادی تعرفه گرفته رأی بدهند و احدی نتواند آزادی آن‌ها را مختل

۱: خواندنیها، شمارهٔ ۳۰، سال هفتم،مورخهٔ ۲۵/۹/۱۲ "ما از زنجان می‌آییم" نقل از مخبر مرد امروز.
۲: خواندنیها، شمارهٔ ۱۸، سال هفتم،مورخهٔ ۲۵/۷/۳۰ "ما از زنجان می‌آییم" نقل از مخبر روزنامهٔ آهن.

نموده یا اغتشاش نماید. اجرای این منظور وقتی ممکن است که به‌قدر کافی قوای انتظامی بی‌طرف ومورد اطمینان برای هر استان از تهران اعزام شود. تا به تناسب فراخور وسعت محل در مرکز هر حوزهٔ انتخابیه و انجمن‌های فرعی و شعب تقسیم شده مراقب حفظ انتظامات باشند. چون وزارت کشور مکلف است در موقع جریان انتخابات با وجود قوای تأمینه امنیت را در سراسر کشور مهیا نماید که هیچ‌کس نتواند در امر انتخابات کوچکترین عملی که مخالف مقررات قانون و موجب اختلال نظم باشد فراهم سازد و نظر به‌این‌که‌دولت در مقابل مجلس شورای ملی مسئولیت‌تامه دارد باید برای حسن جریان انتخاب کمال اهتمام را در حفظ نظم و امنیت به‌عمل آورده و به‌اندازهٔ لزوم در تمام شعب انتخابیه به قدر کفایت از قوای نگهبانی و در صورت لزوم از قوای ارتش اعزام نموده وسایل امنیت و انتظام حوزه‌های انتخابیه را از هر جهت به‌وسیلهٔ قوای اعزامی از تهران فراهم نماید و این احتیاط در تمام نقاط ایران بلااستثنا مجرا خواهد گردید و دستور شروع به کار توأم با رسیدن قوای تأمینه برای تنظیم شعب انتخابیه خواهد بود. توأم با قوای انتظامی مأمورین مخصوصی نیز برای نظارت درامرانتخابات ازطرف‌وزارت‌کشوراعزام خواهدشد.

احمد قوام[1]"

پس از صدور این اعلامیه دکتر جاوید استاندار آذربایجان از نخست‌وزیر استعلام نمودکه‌آیا دولت درنظر دارد به آذربایجان نیز نیروی نظامی اعزام دارد؟ قوام ضمن تأیید اعزام قوا به آذربایجان اعلام نمود که: "هیچ‌گونه نظر و مقصودی جز رعایت قانون انتخابات و آزادی کامل برای انتخاب‌کنندگان درتمام کشور نبوده ونیست."[2]

پس از وصول پاسخ نخست‌وزیر انجمن ایالتی آذربایجان تلگرافی به‌قوام‌السلطنه مخابره نمود. در آن تلگرام ضمن اشاره به‌حوادث خونین زنجان گفته می‌شد:" طبق موافقت‌نامهٔ خرداد ماه لشگر آذربایجان جزو ارتش ایران است و ... نیروی نگهبانی آذربایجان نیز طبق موافقت‌نامهٔ مزبور تشکیل شده است. لذا لزومی به اعزام نیروی نظامی وجود ندارد. بعلاوه " در کدام مملکت مشروطه در انتخابات به شهرستانها نیرو می‌فرستند." اعزام نیرو به آذربایجان در حکم اعلان جنگ به نهضت آذربایجان است. مردم آذربایجان از حق مشروع خود که به‌بهای خون هزاران تن جوان ایرانی و بخصوص آذربایجانی به‌دست آورده است صرف‌نظر نخواهد کرد. و چون ورود قوای دولتی امنیت آذربایجان را به‌هم می‌زند. ما اعزام آن‌را صلاح نمی‌دانیم.

اگر جناب اشرف واقعا" حسن نیت دارند، می‌توانند بازرسانی اعزام نمایند، تا طبق مادهٔ ۳۷ نظامنامهٔ انتخابات انجام وظیفه کنند. به‌تاریخ ۲۵/۹/۹ تبریز.[3]

۱: داد، شمارهٔ ۸۸۹، مورخهٔ ۲۵/۹/۱.
۲: داد، شمارهٔ ۸۹۱، مورخهٔ ۲۵/۹/۴ "پاسخ نخست‌وزیر به تلگراف استاندار آذربایجان".
۳: داد، شمارهٔ ۸۹۷ـ ۲۵/۹/۱۱، "تلگراف انجمن ایالتی آذربایجان به نخست‌وزیر".

لکن قوام انجمن ایالتی آذربایجان را به‌دخالت در این موضوع، مجاز و صالح نمی‌دانست لذا در جواب تلگراف مذکور پاسخی به شرح ذیل به‌دکتر جاوید استاندار آذربایجان مخابره کرد: " موضوع اعزام قوا مربوط به رد و قبول انجمن ایالتی نبوده و رویه جنابعالی در ارجاع امر به انجمن و مداخلهٔ انجمن در امری که فقط مربوط به‌مسئولیت دولت است، از وظیفهٔ اداری و حدود قانون خارج بوده است. اعزام قوا با موضوع موافقت نامه منافات ندارد. و چون دولت قوای فعلی آذربایجان را تاوقتی که طبق تمام مقررات جلب اعتماد و اطمینان ننموده و تشکیلات آن استحکام نیافته است، برای انجام امر کافی نمی‌داند (لذا) برای حسن جریان انتخاب، قوای لازم را به آذربایجان خواهد فرستاد...

چنان‌چه با حسن‌نیت تصمیم دولت را استقبال نمایند، هیچ‌گونه‌بدبینی و نگرانی پیش نخواهد آمد... و چنان‌چه فرستادن قوا به‌نافرمانی و طرفیت پذیرفته شود، عواقب وخیم و مسئولیت آن‌را متصدیان امور آن ایالت دریافت خواهند داشت...

قوام – تهران ۲۵/۹/۱۰"[1]

علاوه بر این قوام‌السلطنه طی نامهٔ ذیل از دکتر جاوید خواست که تسهیلات لازم را برای ورود قوای اعزامی به آذربایجان فراهم سازد: " آقای دکتر جاوید استاندار آذربایجان... از قراری که از زنجان اطلاع می‌دهند در حدود قافلانکوه برای جلوگیری از قوای اعزامی سنگربندی شده و مانع رسیدن قوا به تبریز و سایر نقاط آذربایجان هستند. چون این اخبار در صورت صدق خلاف مصلحت و منافی مسئولیت دولت و موجب وقفه امر انتخابات است، لازم است تذکر دهم که اولاً" اعزام قوا برای جنگ و مصادمه با اهالی آذربایجان نبوده و سلامت وسعادت برادران آذربایجانی را همیشه دولت منظور داشته است... انتظار من این است با اطمینان کامل قوای اعزامی یعنی برادران ایرانی خود را پذیرفته توصیهٔ اکید نمایید از هرنوع تولید اشکال جلوگیری شود تا هرچه زودتر امر انتخابات شروع و خاتمه یابد..."[2]

قوام السلطنه تلگراف مشابهی هم به قاضی محمد فرستاد و قاضی محمد در پاسخ آن اعلام داشت که انتخابات تحت نظارت انجمن ایالتی و بدون اعزام قوا انجام خواهد گرفت.[3]

آنچه قابل توجه است این‌که، در جنوب با وجود تسلط افراد مسلح قشقایی، بختیاری، بویر احمدی، جبات داودی و غیره به شهرها و دهات، و عدم نفوذ دولت در آن نواحی ، دولت قوام اعزام نیروی نظامی به آن قسمت از کشور را ضروری نمی‌شمرد،

۱: داد، شمارهٔ ۸۹۷ – ۲۵/۹/۱۱.
داد، شمارهٔ ۸۹۶، به تاریخ ۲۵/۹/۱۰.
داد، شماره ۸۹۵، به تاریخ ۲۵/۹/۸.

حال آن‌که بنابه‌گفتهٔ مقامات رسمی لشکری ـ این عشایر جنوب بودند که در آنجا حکومت می‌کردند نه دولت مرکزی. در این باره سرتیپ همت فرمانده لشکر فارس طی مصاحبه‌ای چنین گفت: " . . . فعلا " در کازرون به‌هیچ وجه مأمور با نفوذی از طرف دولت و ارتش نیست. شهر کازرون به‌دست عشایر مهاجم اداره می‌شود و از خودشان رؤسای دوایر را انتخاب کرده‌اند و به‌قراری که اطلاع حاصل شده شبها در کازرون با صدای دهل و به‌وسیلهٔ گزمه شهر محافظت می‌شود. . . اما راجع به بوشهر، پس از هجوم عشایر به‌بوشهر و زد و خورد و سقوط پادگان‌های نظامی و نگهبانی فعلا " عشایر شهر را در دست دارند و افراد ارتش و نگهبانی در آنجا وجود ندارند. . . " ۱

قوام‌السلطنه موذیانه موضوع اعزام نیرو به آذربایجان را با شروع انتخابات و فعالیتهای انتخابی در هم آمیخته و بجز رجاله‌های حزب دموکرات ایران که از هر نوع آزادی بهره‌مند بودند، از سایر احزاب و جمعیت‌ها و کاندیداهای مستقل سلب آزادی نموده بود. به‌همین‌لحاظ جبهه مؤتلف احزاب آزادی‌خواه طی نامهٔ سرگشاده‌ای که قسمت‌هایی ازآن‌را ذیلاً می‌آوریم، به‌نخست‌وزیر اعتراض نمود: آقای‌نخست‌وزیر" . . .تشکیل‌حزب دموکرات ایران در موقعی که مجلس در حال تعطیل بود و از طرف جناب‌عالی که زمامدار موقت بوده‌اید و با استفاده از وسایل و نیروهای دولتی به توسعهٔ آن پرداخته‌اید، موضوعی است‌که خود به‌خود سبب سلب اعتماد عمومی از بی‌نظری و بی‌طرفی آن‌جناب می‌گردد. بخصوص که آن‌جناب در بیانیه‌های رسمی ونطق‌های رادیویی خود صریحا " نوشته‌اند و گفته‌اند که‌هرکس با برنامهٔ این حزب که جناب اشرف آن‌را " مترقی ترین برنامه‌ها " تلقی می‌فرمایند موافقت نداشته‌باشد در نظر آن‌جناب مرتجع است و تأکید می‌فرمایید که باید اکثریت قاطع مجلس پانزدهم را حزب دموکرات که آن جناب رهبر آن هستند، به‌دست آورد.

برکسی پوشیده نیست که در هیچ جای دنیا امکان ندارد یک حزب جدیدالتأسیس پس از صدو چند روز بتواند با نیروی طبیعی خود اکثریت قاطع پارلمان را به‌دست آورد. بنابراین وقتی که آن‌جناب به‌عنوان رهبر کل حزب دموکرات ایران وبا داشتن مقام نخست‌وزیری و وزارت کشور و فرماندهی عالی نیروهای ژاندارمری و پلیس رسما " اعلام می‌فرمایند که حزب ایشان باید اکثریت قاطع مجلس پانزدهم را به‌دست آورد، همه کس در همه جای دنیا می‌فهمد و متوجه می‌شود که این اعلام فقط به اتکای نیروهای دولتی است و نه نیروی حزبی. و حصول این موفقیت برای حزب صدوچند روزه جز با اعمال قدرت و نفوذ دولت غیرمقدور است.

. . . آیا ممکن است کسی تصور کند که با به‌کار بردن تمام قوای عاملهٔ کشور که‌متعلق

۱: داد، شمارهٔ ۸۹۲، مورخهٔ ۲۵/۹/۵.

به‌تمام ملت می‌باشد به‌نفع یک حزب دولتی، بازهم امکان انتخابات آزاد و این‌که هرفردی بتواند آزادانه درانتخاب نماینده مجلس و تعیین سرنوشت خود مداخله کند، وجود دارد؟..." [1]

حوادث زنجان و تصمیم دولت به اعزام نیروی نظامی به آذربایجان موجب غلیان احساسات و هیجان عمومی و تحریک حس انتقام در سراسر آن استان گردید و با وجود این که از امضای موافقت‌نامه خردادماه به بعد آذربایجان در حقیقت به‌خواب رفته و تعلیمات جنگی و دفاعی به‌دست فراموشی سپرده شده بود، به‌هرحال آذربایجان سرعت حالت جنگی به‌خود می‌گرفت و نیروهای قزلباش و فدائیان آماده نبرد می‌شدند. آذربایجان با این شعار بزرگ که " در صورت حمله تهران، اسلحه را برای آزادی سراسر ایران به‌دست خواهیم گرفت." به‌کلیه آزادی‌خواهان فرمان آماده‌باش داده بود.

پیشه‌وری پس از اطلاع از تصمیم قوام مبنی‌براعزام نیروی نظامی به آذربایجان چنین نوشت: " مرتجعین کهنه‌کاری که شش‌ماه تمام با حیله و نیرنگ و تردستی ماجراجویانه‌ای در اغتنام فرصت می‌کوشیدند، بالاخره چهره واقعی خود را آشکار ساختند و رئیس دولت که تا حد افراط عبارات " حسن‌نیت" و " حل مسالمت‌آمیز" را به‌خورد مردم داده و در خفا سرگرم تدارک ماجراهای جدیدی بود، حرف آخر خود را زد. " اما"... آقای قوام اشتباه می‌کند. او، قدرت حقیقی نهضت ما را درک نکرده است... مردم ما سوگند یاد کرده‌اند که به‌هرقیمتی است، آزادیهای به‌دست آمده را حفظ کنند... ما به‌سوگند خود وفادار مانده، کسانی‌راکه بخواهند به‌زور سرنیزه آزادی‌ماراپایمال نمایند ـ هرکس که باشد ـ به نیروی بازوان مردم منکوب ساخته به‌عقب خواهیم راند و چنین است حرف آخر ما: " مرگ هست ـ بازگشت نیست." بگذار دنیا بداند... نیروهای مسلحی که به آذربایجان تجاوز نمایند فقط می‌توانند از روی اجساد مردان و زنانی که در راه دفاع از میهن سلاح به‌دست گرفته‌اند پیشروی کنند."

حال که آقای قوام در اثر تلقین عناصر ارتجاعی چنین خواسته است، "... خوش باشد!

شاید دعای مظلومان مستجاب شده و روز انتقام که قلب ملت ایران سالها در آرزوی آن بود، فرا رسیده است. بگذار این صفحه پرافتخار تاریخ، بنام فرقه دموکرات آذربایجان ثبت شود.

پیشه‌وری" [2]

روز دهم آذر پیشه‌وری به‌مناسبت موفقیتی که فدائیان در خلخال و هروآباد در برابر هجوم نیروهای دولتی به‌دست آورده بودند، ضمن تقدیر از ژنرال آذر فرمانده نیروهای

۱: رهبر، شماره ۸۷۴، مورخه ۲۵/۹/۱۰. "نامه سرگشاده جبهه مؤتلف احزاب آزادیخواه به نخست‌وزیر".

۲: آذربایجان، شماره ۳۵۷، مورخه ۲۵/۹/۵، (چرا و برای چه می‌آیند؟).

مدافع، نوشت: "... قلب مردم آذربایجان با شماست. اگر خدای نکرده اتفاق سویی روی دهد همهٔ مردم از زن و مرد بـه‌یاری شما خواهند شتافت و چنان‌چه لازم شود خود من شخصاً "آماده‌ام برای دفاع از آزادی سلاح به‌دست گرفته دوشادوش‌شما در جبهه بجنگم..."[1]

روز یازدهم آذر شعار" مرگ با شرافت بهتر از زندگی با اسارت و ذلت است!" سرلوحهٔ روزنامهٔ آذربایجان را مزین می‌ساخت و در سرمقالهٔ همان شماره، کلیهٔ مردم آذربایجان برای دفاع مسلحانه از سرزمین خود دعوت می‌شدند.[2]

روز دوازدهم آذر روزنامهٔ آذربایجان" حرف آخر" مردم آذربایجان‌را چنین بیان می‌داشت:

"... مردم آذربایجان آن‌چنان‌که آزادی را به‌دست آورده‌اند، به‌همان ترتیب نیز آن‌را حفظ خواهند کرد. اینک همهٔ مردم برای دفاع از میهن به‌پا خواسته تا آخرین قطره خون در راه دفاع از وطن خویش آماده‌اند... این بار ما حساب خود را با غاصبین آزادی ملت ایران به‌یکباره تصفیه خواهیم کرد... چنان‌چه دشمن به‌ما حمله کند، خلق ما جواب آنها را با سرنیزه، توپ، تفنگ، بیل، کلنگ، بیلچه، چکش، شانه‌آهنی، پارو، سنگ و مشت خواهد داد. این است حرف آخر ما: "مرگ هست ـ بازگشت نیست."[3]

همان‌روز میتینگ عظیمی از طرف فرقهٔ دموکرات و اتحادیهٔ کارگران آذربایجان در میدان عالی قاپوی تبریز تشکیل شد. شرکت‌کنندگان پس از استماع سخنان ناطقین، برای کسب اجازه از فرقهٔ دموکرات جهت به‌دست گرفتن‌اسلحه، به‌سوی محل کمیتهٔ مرکزی فرقه براه افتادندو همگی اعلام داشتند که" برای دفاع از میهن آماده‌ایم". و پیشه‌وری از بالکن محل کمیتهٔ مرکزی فرقه خطاب به شرکت‌کنندگان در میتینگ چنین گفت: " هموطنان عزیز! تاریخ وظیفهٔ سنگینی به‌گردن ما نهاده است و آن وظیفه تأمین آزادی سراسر ایران است... حکومت تهران حکومتی است جنایتکار و فرسوده، ما آن‌را از میان برداشته حکومتی ملی برسرجای آن خواهیم نهاد.

... دشمن در برابر خلق ما به‌زانو درخواهد آمد. فراموش نکنید که ستارخان با عدهٔ کمی قیام کرد. ولی ما برای حفظ آزادی نیرویی شکست‌ناپذیر و تشکیلاتی وسیع در اختیار داریم. تشکیلاتی که فرقهٔ مورد اعتماد و استوار دموکرات آذربایجان، رهبری آن‌را به‌عهده دارد. به‌همین لحاظ هیچ خطری وجود ندارد. فداییان و سربازان ما وحتی در صورت لزوم اعضای کمیتهٔ مرکزی فرقه از شما دفاع خواهند کرد..."[4]

اینک شهر تبریز روزانه ده‌ها تلگراف مبنی برآمادگی مردم برای جنگ از سراسر

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۳۶۲، مورخهٔ ۲۵/۹/۱۰.
۲: آذربایجان، شمارهٔ ۳۶۳، مورخهٔ ۲۵/۹/۱۱.
۳: آذربایجان، شمارهٔ ۳۶۴، مورخهٔ ۲۵/۹/۱۲.
۴: آذربایجان، شمارهٔ ۳۶۶، مورخهٔ ۲۵/۹/۱۶.

آذربایجان دریافت می‌داشت و شور و هیجان آذربایجان، آزادی‌خواهان سراسر کشور را دلگرمی می‌بخشید.

در آذربایجان علاوه برنیروی منظم فداییان و قزلباش، نیروی داوطلب "بابک" نیز تشکیل یافت، نیرویی که انجام وظایف پارتیزانی‌را به‌عهده داشت.

از طرف دیگر حکومت قوام ضمن آماده شدن برای حمله به آذربایجان، ازسرکوبی احزاب، جمعیت‌ها، مطبوعات و اشخاص آزادی‌خواه در هرگوشه‌ای از کشور نیز غافل نبود. ولی محیط وحشت و ترووری که قوام ایجاد کرده بود، قادر نبود آزادی‌خواهان کشور را از آماده‌شدن‌به جنگ سرنوشت مانع شود. چنان‌که در زیرآب و شاهی بین کارگران و قوای دولتی زد و خوردد‌رگرفت و منجر به حبس و تبعید و اعدام عده‌ای از کارگران گردید، کلوبهای حزبی در سراسر کشور به‌آتش کشیده شد و در اکثر شهرهای شمال حکومت نظامی اعلام گردید.

در آذربایجان نیروهای دولتی که هنگام ورود به‌زنجان تا حدود نازه‌کند (قصبه‌ای بین زنجان و میانه) پیش رفته بودند، روز ۲۵/۹/۱۶ پیشروی خود را به‌سوی میانه آغاز کردند.

بدین مناسبت کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ دموکرات آذربایجان قطعنامهٔ ذیل را خطاب به کلیهٔ آزادی‌خواهان ایران صادر نمود:

" هموطنان ـ آزادی‌خواهان!

دولت ارتجاعی قوام‌السلطنه بی‌توجه به گذشت‌ها و تلاشهای ما جهت حل مسالمت‌آمیز اختلافات داخلی و جلوگیری‌از برادرکشی بالاخره بعد از هشت‌ماه مذاکره چهرهٔ حقیقی خود را نشان داده برای پایمال کردن نهضت آذربایجان و خفه کردن صدای آزادی‌خواهان و منکوب ساختن دموکراسی، به‌حملهٔ مسلحانه علیه آذربایجان مبادرت ورزید و چندساعت بعد از ظهر امروز نیروهای نظامی و ژاندارمهای دولتی از حدود آذربایجان تجاوز کرده جنگ را آغاز نمودند.

... ما آشکارا گفته‌ایم که در آذربایجان کسی درفکر جنگ نیست. ولی اگر آقای قوام‌السلطنه به‌زبان توپ با ما سخن گوید، ما از آزادی خود دفاع خواهیم کرد... ما تصور نمی‌کنیم که آزادی‌خواهان و میهن‌پرستان ایران مخصوصاً" سربازان و افسران آزادی‌خواه ارتش ایران کور کورانه آلت دست دیگران شوند... مردم آذربایجان در چنین موقعی از برادران ایرانی خود انتظار دارند که برای حمایت و پشتیبانی از آزادی به‌پا خاسته با دشمنان مبارزه کنند.

...هموطنان آذربایجانی ما نیز به‌اهمیت موقع کاملاً" پی‌برده همگی از پیرو جوان و زن و مرد آمادهٔ جنگند.

هموطنان آذربایجانی! بیدار باشید! ساعتی که بی‌صبرانه در انتظار آن بودید فرا

رسیده است. امروز روز مردانگی ، جانبازی و فداکاری است. از این ساعت به‌بعد تمام مردم آذربایجان مانند یک تن واحد جهت دفاع از آزادی به‌میدان جنگ رهسپار خواهند شد و شهرها و دهات آذربایجان به دژهای پولادین تسخیرناپذیری مبدل خواهد گردید.

... ما در درجهٔ اول کوشش خواهیم کرد که پای ژاندارم‌ها و دشمنان آزادی خاک مقدس ما را لکه‌دار نکند... برفرض‌محال اگر آنها بتوانند به‌بعضی نقاط آذربایجان وارد شوند، در آنجا اثری از انسان پیدا نخواهند کرد. زیرا تمام مردم آذربایجان تا آخرین نفس خواهند جنگید... ما حملهٔ ارتجاع را درهم شکسته و بساط آن‌را خواهیم برچید. ملت ایران با ضرب شست فداییان غیور ما زنجیرهای اسارت خود را پاره خواهد کرد... ما انتقام خواهیم گرفت و این انتقام شدید، خونین و بی‌رحمانه خواهد بود. انتقامی خواهد بود که در داستانها گفته شود وموجب مسرت و افتخار انسانهای شرافتمند گردد. ... همهٔ ما برای حفظ آزادی، آبرو و حیثیت آذربایجان وبه‌منظور دفاع از میهن روانهٔ جبهه خواهیم شد. این است حرف آخر ما!

زنده‌باد آزادی و استقلال ایران!

زنده باد جبههٔ آزادی‌خواهان!

ابدی باد نام پرافتخار آذربایجان، پیشرو نهضت آزادی ایران!

زنده باد فداییان، سربازان و افسران آزادی‌خواهی که در سنگرهای خونین از آزادی ما وتمام ایران دفاع می‌کنند!

صدر کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ دموکرات آذربایجان ـ پیشه‌وری"[1]

همان‌روز انجمن نظارت انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس شورای‌ملی در تبریز شروع به‌کار کرد. لکن قوام طی تلگرافی به‌دکتر جاوید اعلام نمود که "اقدام شما از درجهٔ اعتبار ساقط است."[2] روز ۲۵/۹/۱۷ افسرانی که سابقا" در دانشکدهٔ افسری تهران سمت استادی داشته‌و اینک در قشون آذربایجان مشغول به‌کار بودند، پیامی به‌کلیهٔ سربازان، درجه‌داران و افسران آزادی‌خواه ارتش شاهنشاهی از رادیوی تبریز فرستادند. در آن پیام گفته می‌شد:

" برادران عزیز! جنگ داخلی در ایران به اشارهٔ بیگانگان و به‌دست دولت مرکزی آغاز گردیده است... خواه ناخواه از شما نیز خواهند خواست که آتش بیار معرکه باشید و به آذربایجان حمله کنید... شما در این مأموریت شوم شرکت نکنید و چون ما می‌دانیم که شما مجبور به اطاعت کورکورانه هستید، لذا از شما نمی‌خواهیم که با مخالفت علنی، خود را دچار دردسر سازید. بلکه از شما می‌خواهیم که روح، احساسات و قلب شما به آذربایجان حمله نکند. بگذارید اعمال ننگین به‌دست ژاندارم‌های شوارتسکف، چاقوکشان ذوالفقاری

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۳۶۶، مورخهٔ ۲۵/۹/۱۶.

۲: داد، شمارهٔ ۹۰۱، مورخهٔ ۲۵/۹/۱۸.

ومزدوران و اوباش خائن و ناپاک انجام پذیرد. شما حاضر به برادرکشی نباشید. شما به آزادی خیانت نکنید.

برادران عزیز! این را هم بدانید که موفقیت نیروهای مهاجم به آذربایجان خواب و خیالی بیش نیست. شما خوب می‌دانید که اسلحه هرچه می‌خواهد باشد، این دست بشری است که باید آن‌را به‌کار اندازد و درآذربایجان این دست‌ها فوق‌العاده پرقدرتند.

... زنده‌باد افسران جوان، امید آزادی‌خواهان ایران!

زنده‌باد پرچم سه‌رنگ ایران!

درود به آذربایجان، سرزمین قهرمانان و گهوارهٔ آزادی ایران!

ژنرال آذر، استاد نقشه‌برداری دانشکده افسری تهران ــ کلنل شفایی استاد و مربی توپخانهٔ دانشکدهٔ افسری ــ کلنل حاتمی، استاد و مربی پیاده نظام دانشکده افسری ــ کلنل اسدی استاد و مربی توپخانهٔ دانشکدهٔ افسری ــ کلنل مرتضوی، مربی پیاده نظام دانشکدهٔ افسری ــ کلنل آگهی فرمانده و مربی هواپیمایی دانشکدهٔ افسری ــ ماژور دانش، مربی پیاده نظام دانشکدهٔ افسری ــ ماژور نظری، مربی صنف هواپیمایی دانشکده افسری ــ ماژور رحمانی، استاد هواپیمایی دانشکدهٔ افسری ــ ماژور طغرایی استاد مخابرات دانشکدهٔ افسری ــ ماژور آگاهی، مربی صنف مخابرات دانشکدهٔ افسری ــ سلطان قهرمان، فرمانده مخابرات دانشکدهٔ افسری.

سلطان وطنپور مربی توپخانهٔ دانشکدهٔ افسری.[1]"

اما باید دانست که دولت قوام در حمله به آذربایجان وسرکوبی نهضت آزادی ایران، یکه‌تاز به آب نزده بود. او در اقدامات خود به پشتیبانی فعالانهٔ دولتهای آمریکا و انگلیس و حمایت شورای امنیت[2] و سکوت و بی‌طرفی دولت شوروی متکی بود[3] و به‌همین لحاظ در تهران ملاقاتهای مکرر بین ژرژ آلن سفیر کبیر آمریکا، هلند لوروژل سفیر کبیر انگلیس و سادچیکوف سفیر کبیر شوروی در ایران از یک‌طرف و شاه و قوام از طرف دیگر انجام می‌پذیرفت. دولت آمریکا نه فقط ارتش و ژاندارمری ایران را سرپرستی می‌کرد، بلکه با پیشنهاد یک وام ۲۵۰ میلیون دلاری به نیروهای ارتجاعی دلگرمی می‌بخشید. اینک سیاست آمریکا که به دستاویز "ضرورت زمان جنگ" و به‌کمک زباله‌ها، سیگار، آدامس، لباس کهنه و ویسکی آمریکایی به‌ایران نفوذ کرده بود، سرنوشت سیاسی کشور ما را در دست

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۳۶۸، مورخهٔ ۲۵/۹/۱۸.

۲: روز ۲۵/۹/۱۶ رادیو لندن خبر داد که "نمایندهٔ دولت ایران در شورای امنیت یادداشتی تقدیم دبیرخانهٔ شورا نموده و تقاضا کرده است که شورا کاملا "اوضاع آذربایجان را مراقبت نماید." کیهان شمارهٔ ۱۱۱۸، ۲۵/۹/۱۶.

۳: قوام در مصاحبه با خبرنگاران آسوشیتد پرس گفت: "آیا راست است که شورویها به شما توصیه کردند که نیرو به آذربایجان وارد نکنید؟"، قوام تبسمی نموده گفت: توصیهٔ دوستانه‌ای کردند." داد، شمارهٔ ۹۰۵ به تاریخ ۲۵/۹/۲۲.

داشت و سفیر کبیرش با بیان این که " تصمیم دولت ایران مبنی بر فرستادن نیروهای تأمینیه به تمام نقاط ایران برای تأمین آرامش مربوط به انتخابات بنظر من یک تصمیم کاملاً " عادی و بجاست [1] فرمان حمله به آذربایجان را صادر می‌کرد.

در آذربایجان کمیتهٔ نظامی شهر تبریز لحظه به لحظه دستور آمادگی جنگی به نیروهای مسلح خود صادر می‌کرد و فرودگاه نظامی میانه مرتباً " سلاح و بنزین هواپیما دریافت می‌داشت، قشون آذربایجان به‌سوی قافلانکوه در حرکت بود و حتی گروه‌های پارتیزانی نیز وارد عمل شده بودند.

روزهای ۱۷ و ۱۸ آذرماه هواپیماهای ارتش شاهنشاهی برفراز شهر تبریز اعلامیه‌هایی پخش کردند و به‌همین مناسبت پیشه‌وری در مصاحبه با مخبر رادیوی آذربایجان چنین گفت:

"... آذربایجانی حکومت قوام و نیروهای سیاهی را که به‌آنها اتکاء دارد، غاصب می‌داند و لانهٔ کلاغی را که وی می‌خواهد به زور سرنیزه تشکیل دهد، به‌عنوان مجلس قانونی شورای‌ملی نمی‌شناسد.

اینک شعلهٔ انقلابی که از آذربایجان مشتعل گردیده به‌حکومت مرتجعین، خائنین دیکتاتور و جلادان خون آشام پایان خواهد داد و حاکمیت حقیقی مردم را جایگزین آن خواهد ساخت...

و این مسئله به‌دست نیروی مسلح آزادی‌خواهان و دهقانان آذربایجان که در راه آزادی مردم وحاکمیت ملی سلاح به‌دست گرفته سیل آسا به‌سوی جبهه روانند حل خواهد شد نه به‌دست گروه سیاه قوام که ارتجاع خارجی آن‌را مسلح ساخته است. ما امیدی به مجلس منحوس قوام نداریم... شعار و هدف امروزی ما چنین است: ما خود مجلس ملی داریم و هنوز آن مجلس پابرجاست. فقط برای اجرای موافقت نامه اسم آن‌را تغییر داده‌ایم... چنان‌چه مردم ستمدیدهٔ ایران که در تمام نقاط کشور از حقوق و آزادی محرومند، نمایندگان حقیقی خود را انتخاب کرده به آذربایجان اعزام دارند، ما آنها را با آغوشی باز و چهره‌ای بشاش استقبال خواهیم کرد.

تاریخ تکرار می‌شود. یک‌بار دیگر احیای مشروطیت ایران به‌دست توانای فرزندان آذربایجان سپرده می‌شود. بگذار پشت کسانی که می‌خواهند آزادی ما را به زور اسلحه خفه کنند، بلرزد.

بگذار تهدید قوام مبنی‌برهجوم به آذربایجان جامهٔ عمل بپوشد تا جوانان آذربایجان که برای دفاع از آزادی کفن پوشیده‌اند اجازهٔ حرکت به‌تهران را کسب نموده پرچم آزادی را برفراز مجلس شورای‌ملی به اهتزاز درآورند..." [2] اما قوام طی اعلامیه‌ای

۱: رهبر، شمارهٔ ۸۲۳ – ۲۵/۹/۷ از مصاحبهٔ مخبر روزنامهٔ انگلیسی با ژرژ الن.
۲: آذربایجان، شمارهٔ ۳۶۸، مورخهٔ ۲۵/۹/۱۸.

اعلام کرد که اعزام قوای تأمینیه به آذربایجان"... به هیچ وجه جنبهٔ تعرض و لشگرکشی ندارد، بلکه جز حسن اجرای انتخابات و حفظ آزادی عموم، جز رأفت و شفقت به اهالی و تأمین رفاه و آسایش مردم... نظر دیگری " در میان نیست.[1]
نوزدهم آذرماه هنوز فرقهٔ دموکرات اعلام می‌کرد: " قصرهای کسانی را که در کاخهای خود نشسته فرمان برادرکشی صادر می‌کنند برسرشان ویران خواهیم ساخت."[2]
در همان روز (۲۵/۹/۱۹) قوام فرمان حرکت نیروهای تأمینیه را به آذربایجان صادر نمود و از دکتر جاوید خواست که " اگر از طرف اشخاص مسلح مقاومتی شود جلوگیری نماید."[3]
با حرکت نیروهای نظامی مرکز به آذربایجان جنگ در میانه شروع شد و جبههٔ میانه بدو قسمت جنوبی که نیروی تازه‌کار قزلباش (سربازان داوطلب) از آن دفاع می‌کرد، و شمالی که در دست فداییان و افراد ایل‌افشارلو و جهانشاهلو بود، تقسیم گردید.
جبههٔ جنوبی به‌علت تازه کار بودن افراد و غفلت فرماندهٔ آن، اکبر رامتین که در سنگر به‌خواب رفته بود، شکست خورده‌و در حال عقب‌نشینی بود. ولی جبههٔ شمالی مهاجمین را به‌عقب رانده به‌سوی زنجان پیشروی می‌کرد. دسته‌های پارتیزان نیز به ایستگاه قردبولاغ، بین زنجان و ناکسان رسیده و پل راه‌آهن قره‌بولاغ را منفجر کرده بودند.
خشم امید آزادی‌خواهان ایران به آذربایجان دوخته شده بود، و چنین بود زبان حال آنان:
" ساعت موعودشان فرا رسیده است. آنها که از کشتار آبادان آغاز کردند. فارس را ناجوانمردانه به‌دزدان واگذار کردند تاآتشها برخیزد و خونها بریزد، دهقانان ملایر را به‌گلوله بستند و از دار آویختند، معدنچی زیرآب را تیرباران کردند و جمجمهٔ بافندهٔ شاهی را با ته تفنگ خورد ساختند، برخانهٔ کارگران بهشهر و چالوس آتش افکندند، دیروز با یک حرکت دیوانه‌وار آتش جنگ داخلی را از آذربایجان افروختند... افق سرخ و نشاط بخش، در این شب تاریخی از یک بامداد زیبا نوید می‌دهد. آتشی افروخته و سایهٔ مرگی گسترده شده است. آینده نشان خواهد داد که چه کسی خاکستر خواهد شد و در تاریکی عدم فرو خواهد رفت.
حمله به آذربایجان، حمله به مردم ایران، حمله به آزادی ایران، حمله به استقلال و حاکمیت ایران و حمله به همه چیز ملت ایران است.... دشمنان آزادی‌تصور می‌کنند حمله به آذربایجان به دژ دموکراسی و آزادی ایران کار ساده‌ای است و به‌زودی فتح نمایان در انتظار آنهاست. ولی اشتباه کرده‌اند. آنها بزودی سزای این گستاخی و ناجوانمردی

۱: داد، شمارهٔ ۹۵۱، مورخهٔ ۲۵/۹/۱۸.
۲. آذربایجان، شمارهٔ ۳۶۹، مورخهٔ ۲۵/۹/۱۹ سرمقاله.
۳: داد، شمارهٔ ۹۵۳، مورخهٔ ۲۵/۹/۲۰، از نامهٔ قوام به دکتر جاوید.

خود را خواهند دید ، آنها بزودی خواهند فهمید که با حمله به آذربایجان قصر جدیدی نساختهاند بلکه گور خود را کندهاند . . . زندهباد آذربایجان آزاد ! "[1]

جنگ شروع شده بود . اما این جنگ با سایر جنگ‌ها تفاوت عمده‌ای داشت . روزنامهٔ ایران ما در این باره بدرستی نوشت : " . . . ممکن است جنگ زود به پایان رسد و یا مدتها به‌طول انجامد و بالاخره هزاران امکان دیگر را می‌توان تصور کرد . ولی چیزی که مسلم است این است که اگر این جنگ به واسطهٔ یک تغییر سیاست آنا " قطع نشود و ادامه یابد ، ایرانی که از زیر آتش آن بیرون خواهد آمد با ایران امروز تفاوت بسیار خواهد داشت .

. . . ما یقین داریم که وقتی داس مرگ فرزندان ایران ما را درو کرد و خونهای آنها برخاک مقدس وطن ریخت ، محصول پربرکت "آزادی" در کمال سرسبزی به ثمر خواهد رسید .

ایران هم کشوری آزاد و آباد خواهد شد و خوشبختی واقعی هم در این وطن راه خواهد یافت . . . "[2] دریغا که تغییر سیاست جهانی در نیمهٔ دوم آذرماه ، سیر حوادث کشور ما را به سود ارتجاع و به‌زیان آزادی جریان داد . از روزهای شانزدهم و هفدهم آذرماه مأمورین نظامی و سیاسی شوروی که در خدمت فرقهٔ دموکرات آذربایجان بودند ، آمادهٔ ترک ایران می‌شدند و همزمان با آن ، سلاحهای سنگین نظیر توپ و خمپاره‌انداز نیز که از طرف دولت شوروی در اختیار قشون آذربایجان گذاشته شده بود ، پس گرفته می‌شد . چنان‌چه در آخرین روزهای عمر حکومت ملی جز تفنگ و مسلسل و اسلحهٔ کمری ، اسلحهٔ دیگری در آذربایجان باقی نماند.[3]

درست در همان روزی که قوام دستور حمله به آذربایجان را صادر کرد ، مسئولین سیاسی شوروی رسما " به پیشه‌وری دستور دادند که نیروهای مسلح آذربایجان نباید در برابر نیروهای دولت مرکزی مقاومت کنند و پیشنهاد کردند که فقط عدهٔ انگشت شماری از سران فرقه به خاک شوروی پناهنده شوند .[4]

پیشه‌وری با ترک مقاومت و تسلیم در برابر نیروهای دولتی بشدت مخالف بود . ولی با کمال تأسف راهی را پیموده بود که در آن شرایط جز اطاعت دستور چاره‌ای نداشت.*

دکتر سلام‌اله جاوید و حاج علی شبستری با ترک مقاومت و تسلیم موافق بودند . و چون پیشه‌وری ناچار به ترک ایران بود ، لذا در همان جلسه محمد بی‌ریا به سمت دبیرکل

۱: بیداری ما ، شمارهٔ ۱ ، مورخهٔ ۲۵/۹/۲۰ به جای رهبر .
۲: ایران ما ، شمارهٔ ۶۹۶ ، مورخهٔ ۲۵/۹/۲۰ سرمقاله .
۳: سرلشگر رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش درمصاحبه با خبرنگاران گفت : " بطورکلی ارتش از دموکراتهای آذربایجان تاکنون ۴۵ هزار قبضه تفنگ و سه هزار مسلسل سبک و سنگین و هشت میلیون فشنگ به دست آورده است . " ارس به جای ایران ما ، شمارهٔ ۷۷ ، مورخهٔ ۲۶/۱/۲۰ .
۴: این دستور در حضور عده‌ای از اعضای کمیتهٔ مرکزی فرقه به پیشه‌وری ابلاغ شده و عده‌ای از حاضرین در آن جلسه به‌عنوان شهود عینی هنوز زنده‌اند .
* قوام السلطنه ضمن توافق با استالین ، نه‌تنها فرقه دموکرات ، بلکه کلیه عوامل روس‌ها را قربانی کرد و این بدست حزب مادر (حزب کمونیست شوروی) انجام پذیرفت و سفر وی به‌مسکو و ملاقاتش با استالین و آمدن سادچیکوف به ایران در ارتباط با همین توافق بوده است .

کمیتهٔ مرکزی فرقه انتخاب گردید.

از آن ساعت به‌بعد دیگر دستورهای آمادگی جنگی و پیشروی به‌سوی تهران از فرقهٔ دموکرات آذربایجان و کمیتهٔ نظامی شهر تبریز شنیده نمی‌شد، برعکس با وجود آمادگی نیروهای مسلح آذربایجان به‌جنگ و حتی پیشروی فداییان به‌سوی زنجان و پشتیبانی صمیمانهٔ تمام آزادی‌خواهان ایران از آنها، تبریز به‌وسیلهٔ رادیو وتلگراف لحظه به لحظه فرمان عقب‌نشینی صادر می‌کرد.

دستوری که موجب سردرگمی فرماندهان فنون آذربایجان و گسختگی شیرازهٔ کار می‌گردید.

روز سیزدهم آذرماه نشستی در برابر کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ دموکرات تشکیل گردید که در آن بی‌ریا و دکتر جاوید موافقت فرقه را با ورود نیروهای تأمینیه دولتی به آذربایجان اعلام و قطعنامهٔ زیر را به‌تصویب رساندند: "با اتکاء به حسن‌نیت آقای قوام‌السلطنه و قرار انجمن ایالتی آذربایجان تصمیم گرفته شد:

۱ــ به‌منظور جلوگیری از برادرکشی هنگام ورود قوای تأمینهٔ دولتی به شهر تبریز از هرنوع تظاهرات مخالفت آمیز خودداری شده با کمال متانت از آنها استقبال به‌عمل آید.

۲ــ فرقهٔ دموکرات آذربایجان مانند گذشته پشتیبان و مدافع تمامیت و استقلال ایران و سعادت مردم می‌باشد.

۳ــ تمام سازمانهای فرقه و اتحادیه‌ها کمافی‌السابق به‌کارهای روزانهٔ خود مشغول خواهند بود.

زنده باد استقلال ایران! هیئت رئیسهٔ میتینگ"[1]

بیست و یکم آذرماه محمد بی‌ریا اعلامیهٔ زیر را از طرف کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ دموکرات آذربایجان صادر نمود: "هموطنان عزیز! مردم ما به‌دفعات طرفداری خود را از صلح و مسالمت بثبوت رسانده و تا امروز از هرنوع برادرکشی و خونریزی جلوگیری کرده است. این بار نیز برای پیشگیری از هرگونه برادرکشی و خونریزی باید از منافع خود چشم بپوشیم تا امنیت حفظ شود.

ما بارها طرفداری خود را از آزادی واستقلال ایران به‌دنیا نشان داده‌ایم. ما از همان اول اعلام داشته‌ایم که آذربایجان جزء لاینفک ایران است. اما دشمنان آزادی ایران می‌خواستند به نهضت آذربایجان رنگ دیگری بدهند. آنها به‌منظور برقرار کردن مرزها در داخل ایران و به‌راه انداختن برادرکشی از دست زدن به دسایس و تحریکات شوم خودداری نمی‌کردند و چون ما طرفدار صلح و مسالمتیم لذا از ورود نیروهای دولتی به آذربایجان بهیچ وجه جلوگیری نکردیم تا آنها بتوانند مانند سایرنقاط ایران، در حسن جریان

۱: آذربایجان شمارهٔ ۳۷۱، مورخهٔ ۲۵/۹/۲۱.

انتخابات آذربایجان نظارت نمایند. بگذار تمام مردم دنیا بدانند که خلق آذربایجان طرفدار صلح و مسالمت است. اینک نیروهای دولتی به‌دستور رئیس دولت آقای قوام‌السلطنه به آذربایجان می‌آیند. آذربایجان جزئی از ایران است، لذا با توجه به نقش مهمی که حسن جریان انتخابات در سرنوشت سیاسی مردم ایران دارد نظارت قوای دولتی در اینجانیز باید عملی شود و به‌منظور خاتمه دادن به بلاتکلیفی در کشور و افتتاح مجلس شورای ملی، انتخابات هرچه زودتر انجام پذیرد.

با اعتماد به حسن‌نیت رئیس دولت آقای قوام‌السلطنه از تمام مردم آذربایجان می‌خواهیم که خونسردی خود را حفظ کرده ازبروز هرگونه ناامنی جدا" جلوگیری نمایند. کسانی که با سوءاستفاده ازموقع،امنیت مردم را برهم زنند بی‌رحمانه مجازات خواهند شد. مردم ما باید متانت خود را نشان دهند. زنده بـاد استقلال ایران! زنده باد مردم قهرمان ما که حافظ امنیت و انتظام است.! زنده باد فرقه دموکرات آذربایجان مشعلدار آزادی!

از طرف کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ دموکرات آذربایجان ــ محمد بی‌ریا"[1]

همان‌روز دکتر جاوید و شبستری نیزتلگرافهای مشابهی مبنی‌براطاعت از دستور مرکز به شاه و قوام مخابره کردند. در آن تلگرام‌ها چنین گفته می‌شد:

" خیلی فوری جناب اشرف آقای نخست‌وزیر

تلگراف شمارهٔ ۳۰۴۸ با کمال تأسف امروز ۲۵/۹/۲۰ ساعت ۹ در واقع ۲۴ ساعت بعداز عملیات جنگی زیارت شد. چنان‌چه حضرت اشرف اطلاع دارند، اینجانب همیشه ساعی بودم که با حسن‌نیت حضرت اشرف کار آذربایجان با راه مسالمت حل گردد. امروز نیز از موقع استفاده کرده با کمک آقای شبستری موفق شدیم آقایان مربوطه را حاضر به‌ترک مخاصمت نماییم.

این موضوع خدمت آقای سیف قاضی نیز اطلاع داده شد. برای این‌که از خونریزی و برادرکشی جلوگیری شود دستور فرمایند ستون مربوطه ترک مخاصمت نماید واجازه بفرمایند اینجانب به‌میانه رفته قرار آمدن قوای تأمینه را بگذارم.

دکتر جاوید"[2]

" پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

در این موقع که قوای تأمینه به‌منظور اجرای مراسم انتخابات به آذربایجان حرکت نموده و از نظر علاقمندی خاص اینجانب و جناب آقای دکتر جاوید استاندار آذربایجان فورا" جلسه فوق‌العاده در انجمن تشکیل، براثر جدیت و وطنخواهی شخص اینجانب و آقای دکتر و بعضی خیرخواهان دیگر تصمیم گرفته شد که به‌استانداری دستور داده شود تا

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۳۷۱، مورخهٔ ۲۵/۹/۲۱.

۲: داد، شمارهٔ ۹۰۵، مورخهٔ ۲۵/۹/۲۲.

ازهرگونه سوءتفاهم یا عدم تمایلی که در مورد قوای تأمینه رخ دهد جدا" جلوگیری تا وحدت و استقلال تمامی ایران از هرگونه خللی محفوظ و مصون بماند. بدیهی است این خدمت برجسته انجمن ایالتی آذربایجان وسایر وطن‌خواهان منظور نظر شخص اعلیحضرت همایونی واقع و در تحکیم آن‌هرگونه اوامر ملوکانه صادر خواهند فرمود.

رئیس انجمن ایالتی آذربایجان ــ شبستری[1]"

شاه به تلگرامهای فوق مستقیما" جواب نداد و فقط فرمانی به‌شرح ذیل خطاب به‌فرماندهان نیروی‌اعزامی به‌آذربایجان صادر نمود:

" فرمان شاه به‌فرماندهان نیروی اعزامی به‌آذربایجان

چون طبق تلگرافات واصله، انجمن ایالتی آذربایجان متوجه مضار برادرکشی و مقاومت در مقابل قوای نظامی شده، لذا ماجراجویان را از مبارزه و ایستادگی در مقابل قوای‌نظامی بازداشته وحاضر به تسلیم گردیدند." کوشش نمایید"با هم میهنان آذربایجانی با کمال مهربانی و رأفت رفتار نمایید."[2]

در روزهای بیستم و بیست و یکم آذرماه، عده‌ای از آزادی‌خواهان و سران فرقه که حاضر نبودند دست بسته تسلیم دشمن شوند، جهت کسب تکلیف به قلی‌اوف‌کنسول شوروی در تبریز مراجعه کردند. کنسول به‌آنها صراحتا" گفت: " نیروهای دولتی برای نظارت در امر انتخابات به آذربایجان می‌آیند و با شما کاری ندارند. شما کمافی‌السابق به‌کار خود مشغول باشید.

آنها به ما قول داده‌اند که با مردم آذربایجان رفتار مسالمت‌آمیزی خواهند داشت."

و چون مسئولین سیاسی شوروی در تبریز اطلاع یافتند که ممکن است عده‌ای دست به‌عملیات پارتیزانی بزنند، از این اقدام جدا" جلوگیری کرده و به‌آنها اظهار داشتند: " در آذربایجان نباید هیچ‌گونه برخورد نظامی پیش بیآید. چنان‌چه خود را در معرض خطر می‌بینید می‌توانید به‌خاک شوروی پناهنده شوید."

به‌همین لحاظ برخلاف تصمیم اولیه، به‌جای عده‌ای انگشت شمار، ستونهای منظمی از سربازان و فداییان به‌خاک شوروی عقب‌نشینی کردند. چنان‌که در سال ۱۳۲۶ روزنامه‌های باکو تعداد پناهندگان آذربایجان را نزدیک به هفتاد هزار نفر نوشتند.

از همان صبح روز ۲۱ آذر کشتار و غارت بیرحمانه‌ای در سراسر آذربایجان شروع شد.

چه کسانی دست به‌کشتار می‌زدند. آیا واقعا" مردم آذربایجان علیه فرقهٔ دموکرات قیام کرده بودند؟

آنچه مسلم است اکثریت مردم آذربایجان یعنی زحمتکشان شهر و روستا هرگز علیه فرقهٔ دموکرات قیام نکردند و کشتارکنندگان از گروه‌های ذیل تشکیل می‌گردیدند:

۱: داد، شمارهٔ ۹۰۵، مورخهٔ ۲۵/۹/۲۲.

۲: داد، شمارهٔ ۹۰۶، مورخهٔ ۲۵/۹/۲۴.

۱ ـ ستاد ارتش شاهنشاهی از ماهها قبل دسته‌های متعددی مرکب از گروهبانان و استواران قدیمی که به‌زبان آذربایجانی آشنایی داشتند، به‌آذربایجان فرستاده بود. وظیفهٔ این دسته‌ها ترور سران فرقهٔ دموکرات،اشاعهٔ اخبار دروغ و خرابکاری در پشت جبهه بود.

اینک همین افراد اولین کسانی بودند که سلاح به‌دست گرفته هرکسی رامی‌خواستند می‌کشتند.

۲ ـ نوکران و خدمهٔ مالکینی که از آذربایجان رانده شده و دهات خود را از دست داده بودند. از آن‌جمله جمشید اسفندیاری، نوکر و مباشر غدار املاک پناهی‌ها که با توصیهٔ دکتر جاوید مسئولیت "حفظ امنیت!" شهر تبریز را به‌عهده گرفته بود.

۳ ـ فواحش ومعتادین که مورد بی‌مهری فرقه دموکرات و حکومت ملی قرار گرفته بودند.

۴ ـ روباه صفتانی که برای‌کسب مقام و منزلت به‌فرقه روی آورده بودند و اینک با تغییر اوضاع سیاسی مدالهای ۲۱ آذر خودرا پنهان کرده دست به‌خون بیگناهان می‌آلودند.

۵ ـ عدهٔ معدودی از مردم کوچه و بازار که از رفتار تند و ناپسند بعضی از اعضای چپ نمای فرقه (مانند بعضی از مهاجرین) دل پرخونی داشتند. ضمنا" عدهٔ نسبتا" زیادی از روشنفکران شهری که روش سیاسی فرقه دموکرات آنان‌را آزرده خاطر کرده بود، ورود نیروهای دولتی را با خوش‌بینی تلقی می‌کردند.

مأمورین ستاد ارتش و وابستگان دولت مرکزی که با لباس مبدل وارد آذربایجان شده بودند، دستور داشتند که تا رسیدن نیروهای انتظامی‌هر آنچه بتوانند از اعضا و طرفداران فرقه نابود کنند. به‌همین جهت جلادان تنها به‌کشتن مردم به‌ضرب گلوله اکتفا نمی‌نمودند بلکه براحتی سرپرشور آزادی‌خواهان‌را در کنار خیابان از تن جدا می‌کردند و تل کشتگان‌را با ارابه‌ها به گورستان می‌فرستادند. اما دکتر جاوید به‌همراهی محافظینش سروان جاویدان و آقایان مسبوزاده‌ها در میان این بلوای خونین، آزادانه و بی‌آن‌که کسی معترضش شود در شهر می‌گشت.

حتی وی در اجرای دستور "رفقا" روز ۲۱ آذر از میان اجساد آزادی‌خواهان به استقبال نیروهای نظامی که مانند ارتش اشغالگری با مردم رفتار می‌کردند شتافت.

بدین ترتیب روز بیست و دوم آذرماه ۱۳۲۵ نیروهای دولتی بدون برخورد با مقاومتی وارد شهر تبریز گردیدند. بلافاصله در شهر حکومت نظامی اعلام گردید و سرتیپ هاشمی فرمانده‌ٔ نیروی اعزامی در مقابل شهرداری تبریز الغای قراردادهای منعقده بین تهران و تبریز را اعلام نمود.[1] ویلیام داگلاس قاضی آمریکایی که خود به‌آذربایجان رفته،

۱: داد، شمارهٔ ۹۰۹، مورخهٔ ۲۵/۹/۲۷.

رفتار ارتش شاهنشاهی را با مردم آذربایجان بدین‌سان بیان می‌کند :

" . . . وقتی ارتش ایران به آذربایجان بازگشت ، وحشت برپا نمود . سربازان قتل و غارت و تاراج به‌راه انداختند . آنها هرآنچه به‌دستشان می‌رسید و هرچه می‌خواستند تصاحب می‌کردند .

رفتار سربازان اشغالگر روس بسیار برازنده‌تر از اعمال وحشیانهٔ سربازان نجات‌بخش ارتش شاهنشاهی بود . بطوری که خاطرهٔ فوق‌العاده زشت و شومی در آذربایجان به‌جا گذاشت .

در آذربایجان اموال و احشام دهقانان به‌غارت رفت و زنان و دختران مورد تجاوز قرار گرفتند . گرچه رسالت ارتش ایران ، آزادی آذربایجان بود ، ولی آنها مردم را غارت کرده پشت سرخود مرگ و نابودی به‌جا گذاشتند .

به‌دنبال ارتش ، مالکین فراری بازگشتند . آنها به‌دریافت بهرهٔ مالکانهٔ همان‌سال اکتفا نکردند ،بلکه بهرهٔ مالکانهٔ سال قبل را نیز از دهقانان پس گرفتند و آنچنان روستاییان را غارت کردند که آنها ذخیرهٔ غذایی خود را هم از دست داده گرفتار گرسنگی شدند . . . "[1]

شهود عینی مانند اعتماد شهادت می‌دهند که سواران ذوالفقاری به‌سرکردگی سلطان محمودخان ذوالفقاری دوشادوش ارتش وارد شهر میانه گردیدند و در اجرای دستور سران ارتش و رؤسای ایل دسته دسته به‌خانه‌های مردم وارد شده به‌چپاول پرداختند واحشام دهقانان را گله‌گله بدک کشیده بردند . در همان شهر عزیزه نام بانوی محترمی را که عضو سازمان زنان فرقه بود از خانه‌اش بیرون کشیده به شهربانی بردند . در برابر ادارهٔ شهربانی عالم‌نمای از خدا بی‌خبری فتوا داد که جان و مال و ناموس دموکراتها حلال است . لذا اراذل و اوباش در پناه سرنیزه‌های ارتش ، جلو شهربانی برای تجاوز به زنی اسیر صف کشیدند تا به‌نوبت داخل و خارج شوند !

قربانی این تبهکاری هولناک هنوز در قید حیات است .

در حقیقت از آغاز هجوم آذرماه ۱۳۲۵ ، آذربایجان به‌یک صحنهٔ طوفانی تبدیل یافت .

میدانی که شقاوت ، پستی ، تنگ‌نظری و غلامی از یک‌طرف و دلبری ، شهامت ، علو نفس و آزادی از دگر سو به‌مقابله پرداخته بودند !

هنوز طلایهٔ " نیروی آزادی انتخابات ! " در زنجان خودنمایی نکرده شهر به‌خون کشیده شد و همه کس به‌مفهوم آن آزادی که فئودال‌خونخوار خمسه علمدارش بود ، پی‌برد .

۱ : ویلیام داگلاس ـ کتاب " سرزمین عجیب با مردمی مهربان " متن انگلیسی چاپ نیویورک ۱۹۵۱ صفحهٔ ۴۵ فصل چهارم ، آذربایجان .

آفتاب روزدوم آذرماه با ورود قوای دولتی از پس‌کوههای زنجان سرکشید و جسد شیخ محمد خویینی، روحانی بیدار دل که به‌ضربت تبر در محضر خویش از پای درآمده بود از بالای بام خانه سرنگون گردید، در همان‌حال دسته دسته زحمتکشان شهر را به‌سوی مسلخ می‌بردند!

سراب، کانون آزادی آذربایجان سراپا درآتش کشیده شد. " محبوب " کارگر مبارز عضو کمیسیون تفتیش تشکیلات محلی را در معبر عام با سنگ قطعه قطعه کردند و جسد او را هلهله‌کنان به‌معرض نمایش گذاردند.

دهکده‌ها به‌غارت رفت، فداییان را مانند اسراء قرون وسطی به‌گاری بستند، دهقانان‌را قطعه قطعه کردند و عاری از شرف انسانی، به‌هتک ناموس زنان پرداختند!

اردبیل تلخ‌تر از روز ۲۶ آذر خاطره‌ای ندارد، از فزونی شهیدان راه آمد و شد بسته شده بود، اجساد " ساری اسماعیل "، " دیبابیان " و دیگران‌را روی دست دور شهر می‌گردانیدند.

آخرین گفتار ساری اسماعیل حاکی از ایمان به پیروزی بازپسین بود!

خلیل دایی را سه‌بار بردار کردند و هربار نیمه‌جان به‌هوش آوردند و دوباره بالا کشیدند. چنین جنایت موحشی را تاریخ به‌یاد ندارد.

آذر پادگان فرماندار اردبیل در پای دار فریاد کرد: " **من در راه حق کشته می‌شوم. پیروزی نهایی از حق و آزادی است. زنده باد ایران آزاد!** "

دشمنان آزادی در کشتار اردبیل، چنگیز را روسفید کردند. آنها حتی کودکان خردسال را بالای دار فرستادند! سریه بانوی شجاع شاهسون را که یکه و تنها پنج روز در محاصره به مقاومت ادامه داده بود با وعده و پیمان از سنگر خویش بیرون کشیدند و ناجوانمردانه به سوی قتلگاه فرستادند!

هنگام تیرباران، او خاطر نشان ساخت: این برای شما فتحی نیست، تاریخ نام پیمان‌شکنان را با نفرت یاد خواهد کرد. آدمکشان در این معامله سودی نخواهند برد. فرزندان آذربایجان کین مرا خواهند جست، خون شهیدان درخت آزادی را بارور خواهد ساخت!

در باسمنج سربریدهٔ علی قهرمانی را بالای سرنیزه زدند و همچون اعصار قدیم گرد سرنیزه به‌چرخ زدن و رقصیدن پرداختند.

موج جنایت بالا آمده شهر تاریخی تبریز را فرا گرفت و هجوم ژاندارمهای دزد، پاسبانهای افیونی، اوباش و رجاله‌های شهر که زیر فرمان ناکسانی همچون سلطانعلی شقاقی، سیف‌اله (خان) باغمیشه، میرشریف و حاجی‌علی‌اکبر بقال به‌نام "میهن پرستان!" گرد آمده بودند آغاز گردید!

... ژنرال عظیمی فرزند دلیر خلق آذربایجان هنگام تیرباران گفت: " مطمئن

باشید هرفرد ناراضی فردا یک ژنرال عظیمی خواهد بود، در انتظار انتقام ملی باشید!"

در مهاباد... فرزندان گرانمایه همچون قاضی‌ها که در بوسه‌گاه چوبه‌دار جان تسلیم کردند و سرتسلیم به بیعت امپریالیسم ننهادند.

در تبریز... فریدون ابراهیمی که دانش شگرف خویش را به‌خدمت توده‌های مظلوم ملت گماشت، مرگ را با جان گشاده‌روئی استقبال کرد که دژخیم را به کرنش واداشت!

... وقتی صبحی کارگر کارخانهٔ میاندوآب که در ارتش خلق آذربایجان، پادگان مراغه درجهٔ سرهنگی یافت قهرمانانه با مرگ روبرو شد، او در پای دار یادآور شد که "این بنای سست‌بنیان دیری نخواهد پایید، این نظم سیاه دیگر قابل دوام نیست."

طناب پوسیدهٔ دارهم گسست، صبحی بزمین نقش بست و او در همان حال خشمگین فریاد کرد: "اوباش! ادعای مرا باور کردید؟ حتی طناب دار شما هم پوسیده و بی‌دوام است!"[1]

چرا نهضت آذربایجان شکست خورد؟

نهضت دموکراتیک آذربایجان که به اتکاء آمادگی انقلابی مردم آن سرزمین و نارضایی عمومی خلق ایران و ضرورت ایجاد تحولات اساسی در کشور، با استفاده از شرایط مساعد بین‌المللی، بوجود آمده رشد یافت، چنان‌چه راه درستی می‌پیمود و باواقع بینی انقلابی سیاست خود را در درجهٔ اول براساس نیازهای کشور و خواسته‌های اکثریت مردم ایران پایه‌گذاری می‌کرد وآگاهانه و مصممانه و با استقلال رأی از علمی‌ترین اصول انقلابی پیروی می‌نمود، چراغی بود که می‌توانست به شعلهٔ پرنوری مبدل گردیده سراسر میهن ما را فروغ و روشنی بخشد.

کدامند آن اصول علمی انقلابی که بی‌مراعات آنها هیچ قیامی پیروز نمی‌شود؟:

"اولا" هرگز با قیام بازی نکنید، مگر این که کاملا "آماده باشید با نتایجی که عمل شما به‌بار خواهد آورد روبرو شوید. قیام مانند معادلات جبری مقادیر نامعینی اتخاذ می‌کند که ارزش آن هرروز در معرض تغییر قرار دارد، نیروهایی که در مقابل شما قرار گرفته‌اند از برتری تشکیلات، نظم و اوتوریتهٔ سنتی برخوردارند چنان‌چه با تفوق عظیمی با آنها مقابله نکنید، شما شکست خورده نابود خواهید شد. ثانیا" همین که به‌امر قیام دست زدید باقاطع‌ترین تصمیم وارد عمل شده و در موضع حمله قرار بگیرید. موضع دفاعی

۱: روزنامهٔ مردم، شمارهٔ مخصوص شهیدان، مورخهٔ ۲۷/۱۱/۱۴، "آذربایجان نخستین سنگر مبارزهٔ خلق" و رزم مهرگان ۱۳۲۷" در راه آزادی ..." نوشتهٔ عباس جعفری. (پرونده‌های ستاد ارتش تعداد کسانی را که پس از شکست نهضت آذربایجان با حکم دادگاه اعدام شده‌اند ۲۵۰۰ نفر، محکومیت‌های شدید ۸۰۰۰ و تبعیدی‌ها را ۳۶۰۰۰ نفر ذکر می‌کنند).

برای‌هرقیام مسلحانه به‌معنای مرگ است ، چنین قیامی قبل از آن‌که بتواند با دشمن وارد مقابله شود ، نابود خواهد شد . آنگاه که نیروهای دشمن پراکنده است غافلگیرانه به‌او حمله کنید و خود را برای پیروزیهای جدید ، هرچند هم ناچیز اما روزانه ، آماده نمایید ، روحیهٔ پیروزمندانه‌ای را که اولین شورش نصیب شما کرده است در سطح بالا نگهدارید و تمام آن عناصر متزلزلی را که همیشه بدنبال قویترین محرک کشیده می‌شوند و مدام جویای آن طرفی هستند که از تأمین بیشتری برخوردار است به‌گرد خود جمع آورید ، دشمنان را قبل از آن‌که بتوانند نیروهایشان را علیه‌تان جمع‌آوری کنند مجبور به‌عقب‌نشینی نمایید . . . "

(مارکس وانگلس از کتاب " انقلاب و ضدانقلاب در آلمان " فصل قیام)

لکن سران نهضت آذربایجان با تبعیت کورکورانه از سیاست روز دولت شوروی و بی‌توجه به‌این حقیقت مسلم که آزادی ایران نفسیم‌ناپذیر است و آزادی پابدار هیچ نقطه‌ای ازکشور بی‌آن که شاهین آزادی برسراسر وطن ما پروبال گسترد مقدور نمی‌باشد به نهضت آذربایجان جنبهٔ محلی دادند و به‌سرکوبی دشمن که دچار سراسیمگی و پراکندگی بود نپرداخته آزادی را تنها برای آذربایجان خواستند . و با این‌فرصت بی‌مانند و پرارزشی که در اختیار دشمن قرار دادند تضعیف و تفرقهٔ صفوف آزادی‌خواهان و تشکل نیروهای دشمن را سبب شده بالمال شکست و اضمحلال خود را مسجل ساختند .

چنان‌که در صفحات پیش به‌تفصیل بیان‌گردید ، صحیح‌ترین و علمی‌ترین شکل رهایی ملی در کشور ما ، چه در گذشته و چه امروز ، جنبش تمام خلق علیه امپریالیسم و پایگاههای داخلی آن اعم از رژیم دیکتاتوری ، فئودالیسم و بورژوازی کومپرادور و مزدوران استعمار می‌باشد . لذا چنین جنبشی در آن زمان موفق نمی‌گردید مگر با اتحاد اکثریت طبقات زیرستم و ضداستعمار کشور زیرپرچم عمومی‌ترین شعارهای ملی ضداستعماری . بدیهی است ما در این راه کمک و مساعدت برادرانه و بی‌نظرانهٔ کلیهٔ مبارزین راه‌آزادی و مدافعین ستمدیدگان جهان‌را با آغوش باز می‌پذیرفتیم و دست دوستی آنها را به‌گرمی می‌فشردیم . لکن اگر نهضت ما را به‌بازی می‌گرفتند عطایشان‌را به لقایشان می‌بخشیدیم و به پشتگرمی زحمتکشان ،آزادی‌خواهان و همهٔ نیروهای ترقی‌خواه کشورمان می‌جنگدیم . یا پیروز می‌شدیم و شاه‌راه سعادت و بهروزی را به‌روی ملت خود می‌گشودیم و یا قهرمانانه شکست می‌خوردیم و سنن شریف انقلابی را به‌فرزندانمان یادگار می‌گذاشتیم .

رهبران نهضت دموکراتیک آذربایجان پس از توافق دولت شوروی با دولت قوام و انعقاد موافقتنامه‌بین تهران و تبریز گفتند : "... نهضت ما از اول برای تمام ایران بود . . . منتها تاکتیک و مقتضیات روز این‌طور ایجاب می‌کرد که ما به‌آن صورت محلی بدهیم . نتیجه را هم که نگاه بکنیم نمی‌توانیم تاکتیک را غلط بدانیم[1] .اما حقیقت امر را

۱: ایران ما ، شمارهٔ ۵۶۱ ، ۲۵/۳/۳۰ از نطق دکتر جاوید در منزل حسن سروش.

جرج‌کنان سفیر کبیر آمریکا در مسکو صحیح‌تر و واقعی‌تر استنباط کرده. او ضمن تشریح رقابت دولتهای انگلیس و شوروی در ایران نوشت: "... براینجانب روشن است که در مورد تهیات و آمادگیهای شوروی هراقدامی در آن منطقه به‌عمل آید روسها ناگزیرند آن‌را به‌وضعی درآورند که به‌آن رنگ خصیصهٔ ملی بدهند. یعنی به‌وضعی که چه دولت روس و چه دولت انگلیس را در کیفیتی قرار ندهد که ازآن، پرستیژ ملی اجازهٔ عقب‌نشینی را ندهد."[1]

لذا کاملا" قابل درک و فهم است که چرا باوجود درخواستها و استغاثه‌های درست و به‌حق آزادی‌خواهان ایران نهضت آذربایجان در کادر محلی باقی‌ماند و به‌شکل جنبش آزادی سراسر ایران درنیامد و چگونه این تاکتیکهای نادرست آزادی‌خواهان کشور را مجبور ساخت که از قوام، این انگلیس ارتجاع که در چهرهٔ فرشتهٔ آزادی ظاهر گردیده بود دفاع نمایند. قوام‌السلطنه نیز زیرکانه نسبتهای آزادی‌خواهان‌را موقتا" پذیرفت، به‌مسکو رفت، مطبوعات و اجتماعات را تا حدودی آزاد ساخت، مخالفین را توقیف نمود، با شوروی قرارداد بست و با آذربایجان به‌گفتگو نشست. احزاب آزادی‌خواه را در کابینه شرکت داد و از این طریق اردوی آزادی کشور را آن‌چنان در خواب غفلت فرو برد تا توانست آنچه را صدر و حکمی با غیض و غضب نتوانسته بودند عملی سازند، زیرلوای "حسن نیت!" انجام دهد.

همین که آذربایجان تمام گرد نیروهای پراکندهٔ ارتجاع دچار وحشت و سرگردانی شدند رشتهٔ کارها از دستشان به‌در رفت و تهران در آستانهٔ سقوط قرار گرفت. و فرقهٔ دموکرات آذربایجان حق داشت بگوید که "... اگر آذربایجان فکر حمله به‌تهران را می‌داشت حکومت تهران نه فقط مجبور بود که در برابر خلق آذربایجان زانو زند بلکه زیرپای آزادی‌خواهان تهران پایمال می‌شد."[2] این امر را موری سفیر کبیر آمریکا در ایران نیز تصدیق دارد. وی در این‌باره به‌وزارت خارجهٔ آمریکا می‌نویسد: "شوارتسکف گزارش می‌دهد که زنجان بطور قطع وسیله قیام‌کنندگان سقوط کرده است واکنون عده‌ای از آنها از تاکستان گذشته در جادهٔ قزوین می‌باشند ... وزارت جنگ ایران انتظار دارد دوهزار نفر ازافراد مسلح آنها به‌تهران حمله کنند.

در این‌صورت حدس زده می‌شود که‌نزدیک به ده هزار نفر از طرفداران آنها اسلحه به‌دست گرفته قیام کنند.

از جانب نزدیک فیروزکوه نیز گزارش رسیده که عده‌ای از اهالی آن ناحیه ومازندران جمع شده آمادهٔ حرکت به تهران می‌باشند.

۱: اسناد سیاسی وزارت خارجهٔ امریکا سالهای ۱۹۲۵ - ۱۹۴۶ از گزارش جرج کنان به وزارتخارجهٔ امریکا، بیست ونهمین سالنامهٔ دنیا صفحهٔ ۳۶۲.

۲: آذربایجان، شمارهٔ ۱۷۹، ۲۲/۲/۲۵ سرمقاله.

ژنرال ارفع رئیس ستاد ارتش به تمام نیروهای مسلح پلیس، ژاندارم و ارتش آماده باش داده تا مجتمعاً از پایتخت حمایت کنند. همچنین دستور داده شده که جاده تهران ـ قم به هر قیمتی است باز نگاه‌داشته شود تا در صورت لزوم بتوان از نیروی جنوب برای کمک به پایتخت استفاده کرد. نقشه این است که در موقع ضرورت پایتخت به اصفهان منتقل گردد... قیام‌کنندگان (برای رسیدن به تهران) در حال حاضر دو راه دارند: یکی راه آستارا ـ پهلوی و دیگری راه زنجان ـ قزوین... ارتش ایران در نظر دارد چنانچه قیام کنندگان از راه آهن استفاده کنند، آن را منفجر نماید. موقعیت بسیار وخیم و جدی است. تردید و شک در میان فرماندهان و محافل نظامی ایران هر نوع اعتمادی را از میان برده است..."[1]

پیشه‌وری نیز در این مورد ضمن می‌گوید: "... *حقیقت این است که بعد از انتخاب قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری، چون ما طرفدار سازش بودیم نگذاشتیم فداییان از مرزهای آذربایجان فراتر روند. حتی فداییانی را که تا چهارفرسخی بندرپهلوی پیش رفته بودند بدون جنگ به آستارا عقب کشیدیم و نخواستیم آرزوهای ساکنین بندرپهلوی و قزوین و سایر شهرها را در الحاق به جریان آذربایجان عملی نماییم*..."[2]

چرا نهضت آذربایجان با وجود آرزوی مردم سایر نقاط کشور در الحاق به آن، از مرزهای آذربایجان فراتر نرفت؟ زیرا در آن زمان سیاست شوروی به‌منظور اجتناب از درگیریهای سیاسی بین‌المللی و جهت کسب امتیازات محدود جنین می‌خواست که نهضت آذربایجان به سایر نقاط ایران توسعه نیابد.

لذا سران نهضت بنا به ملاحظات سیاسی بین‌المللی و بر خلاف منافع ملت ایران و ازآن‌جمله مردم آذربایجان، وظیفه اصلی فرقه دموکرات را "آزادی‌ملی مردم آذربایجان"[3] و سنگر اصلی مبارزه خود را "دفاع از زبان آذربایجانی" قرار دادند[4]. و گفتند که اگر تهران راه ارتجاع و محو آزادی را در پیش گیرد، آذربایجان برای سرکوب ارتجاع وسط آزادی در سراسر ایران اقدامی نخواهد کرد و "چنانچه حقه‌بازان تهران در اثر الهاماتی که از لندن کسب می‌کنند به محو آزادی ادامه دهند، ما مجبوریم یک گام فراتر نهاده از آنجا قطع رابطه کنیم..."[5]

زیرا "آذربایجان ترجیح می‌دهد به‌جای این‌که با بقیه ایران به شکل هندوستان

۱: اسناد سیاسی وزارت خارجه امریکا سال ۱۹۴۵ صفحه ۴۶۴ متن انگلیسی.
۲: آذربایجان، شماره ۱۷۸، ۲۵/۲/۱ سرمقاله.
۳: آذربایجان، شماره ۱۲۳، مورخه ۲۴/۱۱/۲۲ از نطق پیشه‌وری در اداره نظام وظیفه.
۴: آذربایجان، شماره ۲۹۰، مورخه ۲۵/۶/۱۴ از نطق پیشه‌وری: "... پیشه‌وری در مبارزه سیاسی می‌توان یک قدم به جلو یا به عقب گذاشت اما از دست دادن سنگر اصلی به معنای شکست است و برای ما مسئله زبان سنگر اصلی‌است."
۵: آذربایجان، شماره ۱، مورخه ۲۴/۶/۱۴. (آخرین حرف ما برسر دوراهی).

اسبز درآید، برای خود ایرلند آزادی شود . . . "[1]

در حالی که آزادی‌خواهان ایران با حسرت و افسوس می‌نوشتند: " . . . ما انتظار داشتیم که آغوش هم‌میهنان و برادران آذربایجانی آخرین پناهگاه آزادی‌خواهان مبارز ایران، که برای دموکراسی از سر و جان گذشته پیکار می‌کنند، گردد. نه این‌که حزب دموکرات آذربایجان . . . سایر ایرانیان دموکرات را که در تهران یا نقاط دیگر در زیر سرنیزه‌های باقیماندهٔ دستگاه دیکتاتوری برای هم‌میهنان آذربایجانی و هم‌میهنان دیگر مبارزه می‌کنند از آذربایجان پرافتخار دور بدارد . . . "[2]

آنها خطاب به‌رهبران نهضت آذربایجان می‌گفتند: " . . . شما دایرهٔ فعالیت خود را کوچک نکنید به‌فکر ایران باشید . . . به آزادی آذربایجان قانع نشوید . . . به‌همراهی دیگر برادران خود بشتابید . . ."[3] " . . . بیایید از این دایرهٔ کوچک که دورخودکشیده‌اید گام فراتر گذارید، این ممیزی که بین آذربایجان و سایر نقاط ایران کشیده‌اید از میان بردارید، شما بشوید ستارخان، بشوید خیابانی، بشوید کلنل محمدتقی خان، بشوید میرزا کوچک خان، بشوید حاج سید عبداله لاری، بشوید آن چیزی که آتاتورک برای ترکیه و لنین برای روسیه بوده.

این نهضت را برای تمام ایران بخواهید. اگر شما حرف تمام ایران را بزنید، هر فرد ایرانی که در این دستگاه ظلم و ستم شرکتی و از این خوان یغما نصیبی ندارد، با شما همراه خواهد بود . . . شما اول باید حرفی بزنید و چیزی بخواهید که تمام ملت ایران با آن موافق و همراه باشد . . . "[4]

آزادی‌خواهان ایران کاملاً حق داشتند و درست می‌اندیشیدند. زیرا اگر نهضت آذربایجان به‌جای دنباله‌روی از سیاست شوروی،آزادی تمام مردم ایران را خواستار می‌شد و عمومی‌ترین شعارهای دموکراتیک را مطرح می‌ساخت، نه فقط اکثریت مردم کشور را به‌دنبال خود می‌کشاند بلکه امکان اتحاد و تجهیز به‌نیروهای ارتجاع نمی‌داد وحتی جلب کمک دولت امریکا نیز برای آنها به‌این سادگی مقدور نمی‌گردید.

اما پیشه‌وری که متفکرترین و داناترین رهبر فرقه بود وقتی به اشتباه خود پی برد که کار از کار گذشته و شرایط سیاسی داخلی و خارجی به‌سود ارتجاع و به‌زیان آزادی‌تغییر یافته بود. اینک نیروهای متفرق ارتجاع سازمان یافته و به پشتیبانی دولت‌های امریکا و انگلیس آمادهٔ حمله به آذربایجان می‌شدند. در حالی که قسمتی از نیروهای آزادی دراثر

1: آذربایجان، شمارهٔ ۸ مورخهٔ ۲۴/۶/۲۹، "مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان" به قلم پیشه‌وری.

2: ارس به جای ایران ما، شمارهٔ ۱۲۹، مورخهٔ ۲۴/۷/۱۸ "ما قبل از این که دموکرات و آزادی‌خواه باشیم، ایرانی هستیم."

3: نبرد به جای ایران ما، شمارهٔ ۱۲۶، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۲.

4: کیهان، شمارهٔ ۸۶۳، مورخهٔ ۲۴/۱۰/۲۶، از مقالهٔ "پیام به پیشه‌وری" نوشتهٔ نوشاد.

یورش ارتجاع سرکوب شده و پراکندگی و تردید در صفوف آزادی‌خواهان راه یافته بود.

وی هنگامی نمایندگان مردم ایران را جهت شرکت در مجلس ملی آذربایجان دعوت نمود و احیای مشروطیت را به‌دست توانای فرزندان آذربایجان خواستار شد که آفتاب عمر نهضت آذربایجان در شرف افول بود.

در این باره پرویز همایون‌پور با استناد به شهادت رهبران مسئولیت‌دار حزبی، در کتاب "مسئلهٔ آذربایجان" توضیحی دارد که عیناً نقل می‌کنیم: "... میر جعفر باقر اوف رئیس جمهور آذربایجان شوروی، در جلسه‌ای که به افتخار رهبران فرقهٔ دموکرات و افسران قشون آذربایجان تشکیل شده بود کم‌بها دادن به‌خصوصیات ملی آذربایجان و ناچیز شمردن اهمیت وحدت آذربایجان جنوبی و شمالی را اصلی‌ترین علت شکست نهضت آذربایجان شمرد. اما پیشه‌وری در پاسخ باقراوف گفت: برخلاف نظر رفیق باقراوف، بزرگترین اشتباه ما عدم توجه به وحدت مبارزهٔ مردم آذربایجان با مردم سایر نقاط ایران بود.

نظری که به‌شدت مورد اعتراض باقراوف قرار گرفت و شاید هم به قیمت جان اوتمام شد."[1]

دولت شوروی پس از توافق با دولت قوام و انعقاد موافقت‌نامهٔ نفت شمال، دیگر روی آذربایجان حساب نمی‌کرد، بلکه به اصلاح روابط خود با دولت مرکزی واستفاده از دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی می‌اندیشید و به‌همین لحاظ طرفدار سازش و حل مسالمت‌آمیز مسئلهٔ آذربایجان بود.

چنانکه گذشت سادچیکوف سفیرکبیر شوروی در ایران مشوق قوام و پیشه‌وری در سازش و عقدقرارداد بود و حتی در مذاکرات خصوصی آنها حاضر می‌شد. پس ازانعقاد قرارداد بین تهران و تبریز، آذربایجان حل مسالمت‌آمیز اختلافات و پیروزی آسان را باور داشته آرایش نظامی و آمادگی جنگی خود را به‌عنوان اصلی‌ترین حربه در اجرای موافقت‌نامه ونیل به‌پیروزی از دست داد.

ولایت خمسه را که دروازهٔ آذربایجان بود تسلیم دشمن نمود و حتی فداییان رشید و صدیق خود را که با آن همه شور و شوق در راه آزادی پیکار می‌کردند خلع سلاح کرد.

هنگامی که حکومت ملی آذربایجان قشون خلق را سازمان می‌داد، پیشه‌وری طی نطقی خطاب به‌مردم آذربایجان چنین گفت: "... زندگی می‌خواهی آمادهٔ مرگ‌باش! ... آزادی را فقط به نیروی قشون‌منظم ومسلح می‌توان حفظ‌کرد... لذا فرقه و دولت، تمام آذربایجانیان را که قادر به برداشتن اسلحه می‌باشند به صفوف قشون خلق دعوت می‌نمایند..."[2]

۱: کتاب "مسئلهٔ آذربایجان" نوشتهٔ پرویز همایون‌پور متن فرانسه چاپ لوزان صفحهٔ ۱۸۱.
۲: آذربایجان، شمارهٔ ۱۲۰، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۱۸.

ما برای دفاع از آزادی" . . . فرش زیر پایمان را فروخته، تانک و توپ و هواپیما خواهیم خرید . . . "[1]

سپس تمام اعضای فرقه به فراگرفتن تعلیمات جنگی دعوت شدند. حتی در بعضی نقاط آذربایجان، سازمان فرقه حالت جنگی به‌خود گرفت.

اینک دستور هیئت اجرائیه فرقهٔ دموکرات آذربایجان ـ کمیتهٔ ولایتی خمسه را ذیلاً نقل می‌کنم: " فرمان جنگی ـ برابر تصمیم متخذه در جلسهٔ فوق‌العادهٔ مورخهٔ ۱۲ فروردین ماه سال ۱۳۲۵ از طرف کمیتهٔ ولایتی خمسه به کلیهٔ اعضای فرقه دستور داده می‌شود:

۱ـ از این تاریخ تمام اعضای فرقه در حال آماده‌باش جنگی خواهند بود.

۲ـ در تمام سازمان‌های حزبی انضباط و مسئولیت جنگی حکمفرما خواهد بود.

۳ـ کلیهٔ مکاتبات و دستورهای تشکیلاتی به‌شکل فرمان‌ها و گزارش‌های جنگی نوشته خواهد شد. "[2]

در همان ایام مفسر رادیو نیویورک به نقل از گزارش‌های خبرنگاران خارجی چنین گفت:

" اهالی آذربایجان چنان شور و هیجانی برای مسلح شدن نشان می‌دهند که تصور نمی‌رود به‌این آسانی حاضر به‌زمین گذاشتن اسلحه گردند . . . در اغلب شهرها و قصبات حتی کودکان و کهنسالان و زنان لباس نظامی در بر نموده و خود را برای جنگ آماده ساخته‌اند . . . روستاییان و کارگران دسته‌دسته دهات و قصبات را ترک گفته به محل اجتماع سربازان می‌شتابند . . . "[3]

جالب است بدانیم که پس از امضای موافقت‌نامه بین تهران و تبریز نیز حسین لنکرانی، یکی از نمایندگان دولت مرکزی در مذاکره با نمایندگان آذربایجان با اشاره به مذاکرات مزبور و اینکه نهضت آذربایجان باید کانون تحولات اساسی در ایران باشد، خطاب به‌نمایندگان آذربایجان گفت: " . . . تمام مواد را قلم بزنید ولی تفنگ را نگهدارید . . . من صریحاً به آذربایجان می‌گویم یک ملتی با چشم امید بدان‌سومی‌نگرد. دریغ است ملتی را نا امید کرد. "[4]

متأسفانه سران نهضت آذربایجان به‌زودی فراموش کردند که " سیاست از لولهٔ تفنگ می‌گذرد. "

آنها پس از امضای موافقت‌نامه با تهران، به گمان اینکه دورهٔ مبارزهٔ مسلحانهٔ

۱: آذربایجان، شمارهٔ ۱۲۳، مورخهٔ ۲۴/۱۱/۲۲.

۲: روزنامه آذرارگان کمیتهٔ ولایتی خمسه، شمارهٔ ۲۶، مورخهٔ ۲۵/۲/۱۱.

۳: ایران ما، شمارهٔ ۵۳۶، مورخهٔ ۲۵/۲/۳۱ " خبرنگاران و مفسرین خارجی دربارهٔ وقایع آذربایجان بحث می‌کنند. "

۴: ایران‌ما، شمارهٔ ۵۶۱، مورخهٔ ۲۵/۳/۳۰ از سخنرانی لنکرانی در منزل حسن سروش در حضور دکتر جاوید.

نهضت پایان پذیرفته اعلام داشتند که: " تا امروز ما برای به‌دست‌آوردن خواسته‌هایمان با اسلحه مبارزه می‌کردیم اما بعد از این به‌وسیلهٔ قلم وسازمانمان مبارزه را ادامه خواهیم داد . . . "[۱]

لذا پیش‌بینی نکردند که اگر مذاکرات شکست حورد ، با موافقت‌نامه به‌مرحلهٔ احرا در نیآمد و یا بدتر از همه دوستان پای از معرکه بیرون کشدند ، چه باید کرد و چگونه به‌اتکای نیروی خلق و در احرای خواسته‌های آن‌ها بپا خاسته لوله‌های تفنگ رابه‌سوی دشمنان چرخاند .

تاریخ نشان داد که در پیکار مرگ و زندگی بین آزادی و ارتجاع در کشور ما ، نه فقط عمال استعمار قیافهٔ کریه خود را از زیر پردهٔ ریا و تزویر آشکار ساختند ، متأسفانه دوست و همسایهٔ بزرگ ما دولت اتحاد جماهیر شوروی نیز از پشتیبانی مادی و معنوی آزادی‌خواهان دریغ ورزید و دستور عقب‌نشینی به‌نیروهای خلق آذربایجان صادر نمود و حتی مبارزینی را که حاضر نبودند سنگرهای خود را ترک نموده‌دست‌بسته تسلیم دشمن شوند وادار به ترک مقاومت کرد .

در آن دقایق دشوار و تاریک یک‌بار دیگر حقیقت نقاب از چهره برداشت تا همگان بدانند ، آن آزادی که عطیهٔ صاحبان قدرت و ثمرهٔ سیاست بازی‌های بیگانگان بوده و به ارادهٔ مستقل مبارزین راه آزادی و نیروی لایزال مردم ــ کسانی که همه‌چیزشان به این‌آب و خاک بسته است و وطن واقعاً متعلق به آنهاست ــ متکی نباشد ، یک پول سیاه نمی‌ارزد . آزادی واقعی به‌نیروی مجاهده وتلاش پیگیر فداییان راستین ملت ، کسانی‌که تنهانیازهای واقعی مردم الهام‌بخش آنهاست به‌دست می‌آید و لاغیر .

هستند کسانی که می‌گویند آزادی‌خواهان در آن جنگ شکست می‌خوردند . مسلماً این احتمال وجود داشت ، اما مهم آن نبود که در آن جنگ کدام طرف غلبه می‌کرد . آنچه ارزش و اهمیت داشت این بود که میهن ما ایران از زیر آتش آن جنگ با قیافهٔ جدیدی بیرون می‌آمد ، فرقهٔ دموکرات آذربایجان پس از آن همه ادعاها با خواری و ذلت تسلیم نمی‌شد و تا آخرین نفس قهرمانانه می‌جنگید و سنن انقلابی خود را به‌مانند درس‌های گرانبهایی به تاریخ کشور ما می‌سپرد .

دریغا که چنین نشد ! پیشه‌وری دستور تسلیم را نپذیرفت و چون امکان عمل‌نداشت ناچار ایران را ترک کرد . اما دکتر جاوید و شبستری و بی‌ریا دستور را پذیرفتند و مأمور اجرای آن گردیدند . بلافاصله دکتر جاوید و شبستری" به‌نام مردم آذربایجان "تلگرافهای شرم‌آور و ننگینی به شاه و قوام مخابره کردند و اجازه خواستند که به پیشواز ژاندارم‌های خون‌آشام و غارتگر بشتابند . این تلگرافها برخلاف پاره‌ای ادعاهای پوچ و دغل‌کوچکترین

۱: آذربایجان ، شمارهٔ ۲۴۲ ، مورخهٔ ۲۵/۴/۱۴ ، از مقالهٔ " در دومین دور مبارزه چه وظیفه‌ای به عهده داریم . "

تأسری در سرنوشت دردناک مردم آن دیار و حزنی تخفیفی در کشتار بی‌رحمانهٔ خلق آذربایجان به‌عمل نیاورد. نزدیک به بیست هزار نفر از بهترین فرزندان آذربایجان شهید شدند و نیروهای تأمینیهٔ شاه و قوام که "با کمال مهربانی و رأفت! جهت "تأمین آسایش و امنیت!" اهالی آذربایجان به آن استان فرستاده شده بودند به واقع روی ارتش اشغالگر فاشیست را سفید کردند.

البته عقب‌نشینی و شکست نهضت آذربایجان و تسلیم ناجوانمردانهٔ مردم غیورآن سامان به‌دژخیمان خونخوار ارتجاع، علاوه بر خواست سیاست شوروی، به لحاظ مناسبات بعضی رهبران نهضت آذربایجان با دولت مرکزی نیز جای بسی تعمق و تأمل است:

از نظر دولت شوروی انحلال نهضت آذربایجان، این فرصت را پیش می‌آورد که جنجال جهانی حاصل از این مسئله خاموش شود و در مجامع بین‌المللی "مدلل" گردد که دولت شوروی در مسئلهٔ آذربایجان دخالتی نداشته و انجمن ایالتی آذربایجان به‌میل و ارادهٔ خود نیروهای اعزامی مرکز را پذیرفته است و احتمالاً در برابر از دست دادن آذربایجان، امتیاز دیگری در یک نقطهٔ دیگر جهان کسب شود. ضمناً راه انجام انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی ــ که نامزد تصویب موافقت‌نامهٔ نفت ایران و شوروی بود ــ نیز هموار می‌گردید.*

اما آنچه دربارهٔ دکتر جاوید و شبستری باید گفت این‌که آن‌ها با توصیهٔ دولت شوروی ماندند تا آذربایجان را به‌حکومت مرکزی تحویل دهند و به‌قول خودشان موفق شدند که "آقایان مربوطه را حاضر به‌ترک مخاصمت نمایند." آنها در اجرای وظایف خود از ارتش استقبال نموده با فرماندهان ارتش همکاری کردند.

دولت مرکزی پس از خاتمهٔ کار آذربایجان، دکتر جاوید و شبستری را به تهران برد و تحت نظر قرار داد و بعد از گذشت یک ونیم سال آنان را به‌دادگاه زمان‌جنگ کشانید.

رأی دادگاه زمان جنگ می‌گوید: "*نظر به‌این‌که به‌دادگاه مسلم است طبق اعترافات متهمین و سایر مدارک پرونده، دکتر سلام‌اله جاوید وزیر کشور متجاسرین آذربایجان‌بوده و شبستری نیز سمت رئیس مجلس شورای آن را داشته است، علیهذا از این حیث جرم آنان مسلم و منطبق با مادهٔ ۴۰۹ قانون دادرسی ارتش بوده. ولی چون در جریان کار به‌طرز مسالمت‌آمیز در وقایع آذربایجان قضیه را خاتمه داده و به‌مأمورین و نمایندگان دولت و بخصوص به افسران ارتش کمک و مساعدت‌های لازم مرعی داشته و با داشتن وسایل از مرز خارج نشده و فرار نکرده‌اند و این عمل حسن نیت متهمین را ثابت‌می‌نماید علیهذا هر یک از نامبردگان را با رعایت مادهٔ ۴۴ قانون دادرسی ارتش به دو سال زندانی مجرد از بدو بازداشت محکوم می‌کند...*"[1]

۱: *ایران ما*، شمارهٔ ۱۰۵۳، مورخهٔ ۲۷/۴/۱۰ "جاوید و شبستری به دو سال حبس محکوم شدند".

* شوروی به‌طمع کسب امتیاز نفت شمال، در زمینه سرکوب فرقه دموکرات، با ایران به‌توافق رسید، به‌خاموش کردن جنجال‌های جهانی.

لکن این محکومیت در مورد آنان احرا نشد زیرا آن‌ها به دلایلی که در متن فرمان همایونی مذکور است، شامل عفو ملوکانه گردیدند. اینک آن فرمان:

" آقایان دکتر جاوید و شبستری به‌مناسبت اتهاماتی که در حوادث آذربایجان دارا بودند، تسلیم دادگاه نظامی گردیدند. دادگاه پس از رسیدگی به وضعیت آن‌ها و بررسی کامل به سوابق امر هر یک را به دو سال زندان مجرد محکوم نمود. لکن نظر به علل پایین:

۱ـ نامبردگان در تمام مدت تسلط متجاسرین ارتباط خود را با مقامات مرکزی طبق مدارک مقتضی که موجود است حفظ و جریانات را گزارش می‌نموده‌اند.

۲ـ از طرف حکومت مرکزی به دکتر جاوید سمت رسمی استانداری داده شده بود و می‌رساند که مورد اعتماد حکومت مرکزی بوده است.

۳ـ عملیات آن‌ها پس از حرکت قوای مرکزی به آذربایجان برله مرکز و با تمام قوا از عملیات خائنانه جلوگیری و تلگرافاتی مخابره کرده و راهنماییهایی نموده‌اند که خدمتگزاری آن‌ها را به دولت می‌رساند و به‌علاوه در موقع ورود قوای مرکزی به‌آذربایجان خود را در اختیار فرماندهان مربوطه گذارده و در کشف اسرار کوشش کرده‌اند. بنابراین مشمول یک درجه عفو ملوکانه قرار گرفتند." [1]

باید توجه داشت که دکتر جاوید و شبستری مشمول مادهٔ واحدهٔ عفو متهمین سیاسی وقایع آذربایجان که در تاریخ ۲۷/۴/۱۵ به‌تصویب مجلس شورای ملی رسید، نشدند. زیرا قانون مزبور چنین مقرر می‌داشت: "... مشمول این قانون نسبت به‌کسانی که در قیام مزبور عامل مؤثر و یا از رؤسا بوده و به‌واسطهٔ ارتکاب جرایم مذکور (جنحه و جنایت سیاسی و یا جنحه و جنایت عادی ناشی از قیام به‌استثنای مرتکبین قتل وغارت) محکوم شده و یا فعلاً تحت تعقیب هستند ... در هر مورد بخصوص موکول به تصویب هیئت وزیران و صدور فرمان همایونی خواهد بود..." [2]

لذا آن‌ها برابر تصویب‌نامهٔ هیئت وزیران و فرمان همایونی از مجازات معاف‌شدند.

بدین ترتیب قابل فهم است که چگونه این دو رهبر نهضت آذربایجان جان سالم از معرکه به‌در بردند و مشمول مراحم و عواطف ملوکانه گردیدند.

پس از شکست نهضت آذربایجان، جهت توجیه آن شکست دلایل بی‌منطق و پوچی ارائه شد که ما اجمالاً آن‌ها را از نظر می‌گذرانیم:

۱ـ " چنانچه آذربایجان مقاومت می‌کرد و جنگ داخلی در می‌گرفت، امپریالیست‌ها در کشور ما دخالت می‌کردند." لزومی به توضیح ندارد که نیروهای اعزامی به‌آذربایجان

۱: کیهان، شمارهٔ ۱۵۸۱، مورخهٔ ۲۷/۴/۱۶ و ایران ما، شمارهٔ ۱۰۵۹، مورخهٔ ۲۷/۴/۱۷ "عفو دکتر جاوید و شبستری".

۲: کیهان، شمارهٔ ۱۵۸۱، مورخهٔ ۲۷/۴/۱۶.

تحت سرپرستی و راهنمایی امپریالیست‌ها عمل می‌کردند. چنان‌که نیروهای آمریکایی و انگلیسی مستقیماً نیز دخالت می‌نمودند، آزادی‌خواهان می‌توانستند به‌اتکای زمینه‌ی بسیار مساعدی که در ایران وجود داشت، جنگ منظم را به جنگ پارتیزانی مبدل نمایند و مسلماً نتیجه و حاصل آن نیز از آنچه اتفاق افتاد نمی‌بود.

۲– " گسترده شدن جنگ به مرزهای شوروی، امنیت پایگاه سوسیالیسم را به خطر می‌انداخت.

لذا برای دفاع از انترناسیونالیسم پرولتری، آذربایجان ناچار بود اسلحه را به زمین گذاشته تسلیم شود."

درست است که منظور دولت‌های آمریکا و انگلیس از ابقای مسئله‌ی ایران در شورای امنیت، مسکوت ساختن نهضت آذربایجان، ایجاد شانتاژ و تحریکات علیه شوروی و قطع نفوذ آن دولت از ایران بود. ولی اگر ملت‌هایی که افتخار همسایگی اولین کشور سوسیالیستی جهان را دارند، از حق اساسی و طبیعی آزاد زیستن و مبارزه در راه آن – به جهت همسایگی – محروم نمی‌باشند، ما نیز حق داشتیم که برای دفاع از آزادی خود بجنگیم حتی اگر دولت شوروی قادر نبود از ما پشتیبانی کرده به یاری ما بشتابد.

به‌علاوه این ناسیونالیسم بورژوازی است که از تلاش ملت‌های مظلوم برای کسب آزادی در هراس است. والا انترناسیونالیسم پرولتری در کجا ملت‌ها را از پیکار مقدس آزادی منع کرده است؟ انترناسیونالیسم پرولتری به‌مفهوم تباه‌ساختن جنبش ملی به‌خاطر منافع ملت دیگر نیست، بلکه به معنای کمک متقابل و همدردی بی‌دریغ و خلل‌ناپذیر زحمتکشان و ستمدیدگان جهان، در راه نیل به آزادی و ترقی است. وگرنه فدایی کردن مردمی که از زیر شکنجه‌ها و رنج‌های قرون و اعصار به‌پا خاسته و به پیکار مقدس آزادی دست زده‌اند – آن هم به‌نام انترناسیونالیسم پرولتری – بدترین تجاوز به حریم حیثیت انسانی است.

فراموش نکنیم که ولادیمیر ایلیچ لنین، این فرزند انقلاب و رهبر عالی‌قدر انقلاب کبیر اکتبر، وظیفه‌ی سوسیالیست‌ها را در برابر جنبش‌های رهایی ملی چنین بیان داشته است:

"... *سوسیالیست‌ها باید مصممانه و با عزمی راسخ از انقلابی‌ترین عناصر جنبش بورژوا – دموکراتیک رهایی ملی در کشورهای (مستعمره و نیمه‌مستعمره) حمایت نموده و به قیام آن‌ها، یا بنا به موقعیت، به‌جنگ انقلابی آن‌ها علیه قدرت‌های امپریالیستی ستمگر مساعدت کنند.*" [1]

اما انحراف از این سیاست درست و فدایی ساختن ایدئولوژی پیش‌پای سیاست

۱: لنین، کلیات آثار جلد ۲۲ چاپ مسکو، پاریس، صفحات ۱۶۴ – ۲۶۵.

دولتی نه فقط امید ملت ایران را در نیل به آزادی و ترقی بر باد داد، بلکه نفوذ امپریالیست‌ها را زیر ماسک " مدافعین استقلال و تمامیت ایران"، در کشور ما تثبیت نمود و لطمهٔ بزرگی به حیثیت و محبوبیت دولت شوروی وارد ساخت.

اینک این فصل را با کلمات انسانی ناشناخته که قلبش برای آزادی مردم و کشور ما می‌تپیده به‌پایان می‌بریم:.

" روزی که اعلامیهٔ ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ انتشار یافت در سراسر کشور از کرانه‌های بحر خزر تا سواحل خلیج‌فارس و عمان همه چشم به‌راه نهضت و قیامی بودند و نهضت مردم آذربایجان شایستگی آن را داشت که به‌این انتظار پایان بدهد." اما "... حزب دموکرات آذربایجان عقیده داشت که ما اول باید خانهٔ خود را درست کنیم و بعد فکر نجات همهٔ ایران باشیم.

ولی تنها آذربایجانی نبود که می‌خواست خانهٔ خود را از چنگ دشمنان ملت نجات دهد. زارع زحمتکش فارسی، کارگر ستمکشیدهٔ اصفهانی، دهقان رنجدیدهٔ خراسانی، برهنه‌های خوزستانی، مردم لر و کرد و ترکمن و بختیاری و کرمانی همه این آرزو را داشتند. منتهی اوضاع واحوال آذربایجان برای روییدن نهال انقلاب مساعدتر بود. اگر آذربایجانی بند از پای خوزستانی می‌گشود و اگر هر دو با هم دست فارسی را می‌گرفتند. اگر بازوان زحمتکشان ایران در هم حلقه می‌شد، کدام بند و بست‌بین‌المللی، کدام سیاست و چه نیرویی قدرت مقابله داشت؟"

" حزب دموکرات آذربایجان صحبت از " من " به‌میان آورد خدا می‌داند اگر " ما " گفته بود و به‌هزارها مردمی که در اقصی نقاط کشور گرم و صمیمانه دست همت دراز کرده بودند به همان شیوهٔ " ستارخان " پاسخ داده بود حال ۱۲ شهریور چگونه برگزارمی‌شد!

به‌هرحال نهضت دموکراتیک آذربایجان در یک سال عمر خود کارهایی کرد که شایستهٔ آن بود که دنبال شود و اشتباهاتی مرتکب گردید که می‌تواند برای آیندگان عبرت باشد. و ما امروز که فقط خاطره‌ای از آن قیام باقی‌مانده است به‌امید این‌که از شکست‌ها پند گرفته شود و اشتباهات گذشته تکرار و تجدید نشود، به‌امید این‌که همه با هم برای رهایی ایران همت کنیم و به‌امید این که نسل آینده به ما سرزنش روا ندارد در این شرایط دشوار و سخت از آن یاد می‌کنیم."[1]

۱: آنقدر شکست می‌خوریم تا راه پیروزی را بیاموزیم " به قلم سردبیر بازنشسته به مناسبت پنجمین سالگرد انتشار اولین اعلامیهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان ــ داریا شمارهٔ ۲۶۷، ۲۹/۶/۱۲.

فصل هشتم

اوضاع ایران پس از شکست نهضت آذربایجان

حزب تودهٔ ایران و احزاب آزادیخواه
پس از شکست نهضت آذربایجان

عقب‌نشینی و شکست ناگهانی و پیش‌بینی نشدهٔ نهضت آذربایجان و کردستان و روشی که دولت شوروی در این مورد اتخاذ نمود ضربهٔ بزرگی به جبههٔ آزادی ایران وارد ساخت.

فشار ارتجاع بیش از پیش تشدید گردید روزنامه‌های مترقی در محاق تعطیل افتادند آزادی‌خواهان توقیف و تبعید شدند ائتلاف احزاب آزادی‌خواه از هم پاشید[1] و تشنجات و اختلافات فکری شدیدی در داخل احزاب آزادی‌خواه بروز کرد.

محصوصاً در میان اعضای حزب تودهٔ ایران مسائل گوناگونی نظیر سیاست گذشتهٔ حزب در برابر نهضت آذربایجان، دنباله‌روی کورکورانهٔ حزب از سیاست دولت شوروی، چپ‌روی‌هایی که از طرف رهبران و مسئولین حزب مشاهده شده بود و صلاحیت رهبران و مسئولین حزب مورد بحث و گفتگو قرار گرفته تشکیلات وسیع حزب تودهٔ ایران در تاریکی عمیقی فرو رفت.

اولین اظهار نظر رسمی که از طرف حزب تودهٔ ایران راجع به وقایع آذربایجان در مطبوعات انتشار یافت از طرف دکتر کشاورز بود. وی چنین گفت: "... خاتمهٔ مسئلهٔ آذربایجان چنان‌چه در اعلامیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران اشعارشده است به‌نحوی که انجام شده بهتر از عکس آن بوده. زیرا هیچ ایرانی وطن‌پرستی میل نداشته و ندارد که ایران صحنهٔ یک جنگ داخلی و برادر کشی و یا احیاناً وسیله و بهانهٔ ایجاد اختلاف بین دول بزرگ جهان گردد."[2]

و مجلهٔ مردم ارگان تئوریک حزب تودهٔ ایران نظر حزب را نسبت به شکست نهضت آذربایجان بدین‌سان بیان داشت: " در ماه گذشته نیروهای دولتی به تبریز مرکز ایالت آذربایجان وارد شدند و این عمل طبق دستور و قبول تلگرافی استاندار

۱: بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب ایران که در شمارهٔ ۱۴ (۵۲۸)، مورخ ۲۵/۱۰/۱۱ روزنامهٔ اخبار ایران انتشار یافته حاکی از این است که: "..... ما برای پیشرفت عقاید خود با حزب تودهٔ ایران ائتلاف کردیم. ولی پیشامدهای اخیر باعث شد که کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران ترک فعالیت علنی را اعلام داشت و مدتی است که تماس خود را با ما قطع نموده و حتی بیانیه‌هایی که در این مدت صادر کرده (مثلاً "بیانیه راجع به عدم شرکت در انتخابات) بدون اطلاع ما بوده است. از این جهت حزب ایران اعلام می‌دارد که از این به بعد آزادانه و بالاستقلال در راه آزادی و استقلال ایران مبارزه خواهد کرد."

۲: ارس به جای ایران ما، مورخ ۲۵/۱۰/۱۱.

آذربایجان و انجمن ایالتی آن سامان انجام گرفت. پیش از آن‌که استاندار آذربایجان و رئیس انجمن ایالتی موافقت خود را با دستور دولت اعلام دارند برخی از رهبران فرقهٔ دموکرات آذربایجان که پس از حادثهٔ زنجان نسبت به ورود قوای دولتی خوش‌بین نبودند قصد مقاومت داشتند. ولی از قرار، سرانجام کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ دموکرات مسالمت را در هر حال بر مناقشه ترجیح داد و به‌خاطر حفظ صلح در داخل ایران که برای حفظ صلح جهان مفید است و به‌منظور جلوگیری از جنگ و برادرکشی از قصد مقاومت صرفنظر نمود و ترک مخاصمت اعلام شد. باتوجه به فواید کلی‌تری که از این اقدام ناشی می‌شود باید به‌هر جهت از آن هواداری کرد. زیرا یک عقب‌نشینی سودمند از یک‌حملهٔ زیانبخش بیشتر در خور قبول است... البته ما نباید طرفدار آن باشیم ولو به‌قیمت خونریزی در جهان به پیروزی موقتی نایل آییم. بهتر آن است که ما در پناه صلح جهانی و پیشرفت آزادی در سراسر عالم پیش رویم..."[1]

حزب تودهٔ ایران که به‌هنگام اوج نهضت درهای خود را به‌روی عناصری از طبقات مختلف با هدف‌ها و مقاصد گوناگون باز گذاشته و به‌شکل بی‌قواره و حساب‌نشده‌ای بزرگ شده بود[2] و از طرف دیگر به‌جای رهبری حوادث به‌دنبال آن راه می‌رفت، به‌وقت افول نهضت با توفانی از اعتراضات و انتقادات به‌جا و بی‌جا روبه‌رو گردید. فرصت‌طلبانی که به آرزوی کسب مقام و منزلتی وارد حزب شده بودند بلافاصله پس از شکست نهضت آذربایجان صفوف حزب را ترک کردند. اما طغیان افکار و احساسات اعضای پایدارحزب، ارزیابی مجدد کردارها و گفتارهای پیشین را طلب می‌کرد.

در چنین شرایطی کمیتهٔ مرکزی نتوانست در برابر اعتراضات و انتقادات اعضای حزب ایستادگی کرده و جواب‌گوی آن‌ها شود. لذا شورایی مرکب از اعضای کمیتهٔ‌مرکزی، کمیسیون تفتیش مرکزی، سه نفر از کمیتهٔ ایالتی تهران و دو نفر از کمیسون تفتیش ایالتی تهران دعوت شدند تا از میان خود هیئت اجراییه موقت حزب تودهٔ ایران را انتخاب نمایند.

این هیئت که از اشخاص ذیل تشکیل می‌گردید: دکتر رضا رادمنش ــ دکترفریدون کشاورز ــ دکتر مرتضی یزدی ــ دکتر محمد بهرامی ــ عبدالحسین نوشین ــ احسان‌طبری ــ احمد قاسمی ــ دکتر نورالدین کیانوری ــ دکتر غلامحسین فروتن ــ محمود بقراطی ــ خلیل ملکی به‌جای کمیتهٔ مرکزی، ادارهٔ امور حزب و تدارک دومین کنگرهٔ حزبی را به‌عهده گرفت.

اولین اقدام هیئت اجراییه موقت، انتشار دو اعلامیه یکی خطاب به اعضای حزب و

۱: مجلهٔ مردم، شمارهٔ ۴، سال اول دورهٔ پنجم به نقل از مقاله "اندرز تاریخ".

۲: در حزب تودهٔ ایران قبل از شکست نهضت آذربایجان پذیرش گروهی اعضا نیز متداول بود. به عنوان مثال اعضای باشگاه‌نیرووراستی‌به سرپرستی منوچهر مهران به شکل گروهی به حزب پذیرفته شدند.

دیگری خطاب به هم‌میهنان بود که در تاریخ ۲۵/۱۰/۱۵ در " نامهٔ مردم " که به‌جای روزنامهٔ رهبر و به‌عنوان ارگان هیئت اجرائیه موقت منتشر می‌شد چاپ گردید.

اینک قسمت‌هایی از دو اعلامیهٔ مذکور را که ثمرهٔ سردرگمی ناشی از شکست و عکس‌العمل چپ‌رویها و اشتباهات گذشته بود در زیر می‌آوریم:

اعلامیهٔ هیئت اجرائیه موقت خطاب به رفقای حزبی، برنامهٔ عمل خود را به شرح ذیل بیان می‌دارد:

۱ـ مطالعهٔ انتقادی از روش گذشته حزب، آشکار ساختن خبط و خطای گذشته برای روشن کردن راه درست آینده.

۲ـ " این هیئت در سیاست داخلی نظر خود را به سه اصل استقلال ـ آزادی و ترقی متکی می‌کند. " و منظور از آزادی را " اجرای کامل قانون اساسی در مورد کلیهٔ آزادی‌های فردی و اجتماعی " می‌داند.

۳ـ " به همهٔ رفقای حزبی توصیهٔ اکید می‌شود که در مبارزهٔ اجتماعی خود در راه قانون کوچکترین انحرافی حاصل نکنند. "

۴ـ " در صحنهٔ سیاست بین‌المللی ما هوادار سیاستی هستیم که به صلح و همکاری بین‌المللی کمک کند و فتنه‌جویانه وجهانگیرانه ومنافی با آرمان ملل شیفتهٔ آزادی واصول منشور ملل متفق نباشد. "

۵ ـ " برای اصلاح سازمان حزب هیئت اجراییهٔ موقت بوروکراسی غلط سابق را از بین برده دستگاه ساده و متمرکز و کوچکی از میان عناصر جدی و درست برقرار خواهد کرد و به‌منظور اصلاح بنیهٔ مالی حزب روش کار داوطلبانه را به‌جای کادرهای موظف برقرار خواهد نمود وکلیهٔ مخارج زائد را حذف خواهد کرد. "

۶ـ " هیئت اجراییه معتقد است که برخلاف گذشته باید فقط به‌کیفیت اعضای حزب توجه‌شود نه به کمیت آن. لذا این هیئت با اختیاراتی که به یک‌کمیسیون تصفیه پنج‌نفری داده است حزب را از کلیهٔ عناصر فرصت‌طلب، ماجراجو، فاسد، مغرض، خطاکار و بدنام پاک خواهد کرد... "

۷ـ هیئت اجراییه از اعضای حزب می‌خواهد که افراد خطاکار را با ذکر مدرک معرفی نمایند.

۸ـ هیئت اجراییه از این پس فعالیت منظمی برای تعلیم افراد تحت نظر شعبهٔ تعلیمات خواهد داشت.

۹ـ هیئت اجراییه از سازمان‌های خود در شهرستان‌ها می‌خواهد که تا " دستور ثانوی از هرگونه تظاهر، صدور بیانیه، نشر روزنامه، دادن نمایش‌ها وکنفرانس‌ها خودداری اکید شود. فقط کوشش به‌عمل آید تا حتی‌المقدور حوزه‌های حزبی محفوظ بماند.

۱۰ـ " هیئت اجراییه موقت برای تهیهٔ مقدمات تشکیل کنگرهٔ دوم حزب در عرض

سه ماه اقدام خواهد نمود تا در آن، کنگرهٔ کمیتهٔ مرکزی جدیدی انتخاب شود. این هیئت به کنگرهٔ آینده طرح تازه‌ای برای مرامنامه و نظامنامه تقدیم خواهد داشت.

اعلامیه سپس می‌گوید: "هیئت اجراییه موقت در وقایعی (دقایقی) مسئولیت را پذیرفته که اوضاع از هر لحاظ پیچیده ومبهم است. ما نمی‌دانیم تا چه حد از لحاظ سیاست کشور و اوضاع داخلی کار ما موفقیت‌آمیز خواهد بود. ولی مطمئناً مساعی خود را بدون دریغ مبذول خواهیم‌داشت..." [1]

بیانیه‌ای که خطاب به هموطنان نوشته شده نظرات و هدف‌های هیئت اجرائیهٔ موقت را مشروح‌تر و روشن‌تر ذکر می‌کند:

"۱ـ جنبه‌های مثبت: هیچ کس نمی‌تواند منکر آن شود که حزب تودهٔ ایران برای‌بیداری مردم این کشور کوشش خارق‌العاده کرده و نخستین جریان حزبی بزرگی است که در شهر و ده رخنه نموده و جامعهٔ ایرانی را تکانی داده‌است... حزب تودهٔ ایران در گذشته به متشکل کردن تودهٔ عظیم موفق گردیده وتشکیلاتی بودن و از راه جمعیت و تشکیلات کار کردن را به مردم ایران آموخته است... حزب تودهٔ ایران در گذشته با سرسختی از آزادی دفاع کرده و با این که در این راه اشتباهاتی دارد ولی احدی نمی‌تواند منکر شود که‌درجریان‌پنج سال‌گذشته‌این‌حزب‌یکی‌ازمدافعین‌لجوج وسرسخت‌دموکراسی بوده است...

"۲ـ جنبه‌های منفی: حزب تودهٔ ایران‌درگذشته به‌کمیت اعضاء بیش از کیفیت‌اهمیت داده و در اثر بروز حوادث مساعد، ناگهان سیل داوطلبان عضویت به‌جانب این حزب روان شد و در عرض مدتی کوتاه حزب توسعهٔ عجیب و بی‌سابقه‌ای یافت. در نتیجهٔ این بحران رشد، عناصر فرصت‌طلب، فاسد، ماجراجو در داخل حزب رخنه کردند وچون حزب به‌اندازهٔ کافی رهبران فهمیده نداشت تا این جمعیت عظیم را اداره کنند عناصر فاسد آزادانه به اعمال خود ادامه دادند و بدون بازخواست و نظارت حزب و متناسب با تمایلات محدود و کوچک خود عمل کردند. این افراد هموطنان دیگر را رنجاندند و از معنای آزادی‌خواهی گریزان ساختند و نام حزب را آلوده کرده حیثیت اعضاء پاکدامن آن را نیز متزلزل نمودند و حتی بدون کوچکترین اطلاع کمیتهٔ مرکزی و دستگاه رهبری به عملیات بی‌معنی و مضر و غلط دست زدند... در حقیقت حزب ما با آن‌که علناً حامی و طرفدار دموکراسی بود در عمل روشی نشان داد که‌اعتماد مردم را به‌آزادی‌خواهی خود متزلزل ساخت و به‌جای آن‌که حمایت از آزادی را در سرلوحهٔ فعالیت خود قرار دهد، به یک مبارزهٔ طبقاتی وسیع و غیرلازمی متوجه شد و در نتیجه طبقات آسوده و مرفه اجتماع

۱: مردم، شمارهٔ اول، دورهٔ پنجم به تاریخ ۲۵/۱۰/۱۵.

را متوحش ساخته و آن‌ها را به‌جانب مرتجعین متوجه گرداند.

حزب توده ایران در گذشته چه در سیاست داخلی و چه درسیاست خارجی باوجود حسن نیت وعلاقه به‌حقیقت، طریقه‌ای در پیش گرفت که به‌طرفداری از سیاست یک‌طرفه و افراط در عقاید خود متهم شد.

حزب توده ایران دارای این نقص بزرگ بود که نتوانست ایرانیان را چنان که باید و شاید به هدف‌های خود متوجه ساخته و به حسن نیت و صداقت خود قانع گرداند. علاقه او به آزادی و اصلاح، او را به یک‌جانبداری متعصبانه از جنبش آذربایجان واداشت و حال آن‌که فقط در صورت فاش ساختن جنبه‌های مثبت و منفی این جنبش حزب توده ایران می‌توانست صداقت خود را نشان دهد.

... در حزب توده ایران خواه در میان افراد عادی خواه در دستگاه رهبری پیوسته کسانی بودند که حقایق را متذکر شده و انحرافات و افراط‌ها را منع می‌کرده‌اند. ولی وضع اجتماعی و حزبی طوری بود که روش این افراد پیشرفت نداشت و حتی کمیته مرکزی سابق که با سعی از این غلط‌روی‌ها و افراط‌ها مخالف بود، انضباط حزبی را اجراء نمی‌کرد و به تصفیه کامل حزب دست نمی‌زد.

... اینک هیئت اجراییه موقت در نظر دارد با توجه کامل به گذشته راه آینده را از روی شعور و تعقل طی کند."

"هدف ما در سیاست داخلی: در سیاست داخلی ما سه هدف برای خود معین ساختیم: استقلال. آزادی. ترقی. مقصود ما از آزادی همان آزادی‌است که در قانون اساسی ما تصریح شده... در اینجا باید بگوییم که اتهامات دشمنان به ما در این‌که ما مخالف رژیم مشروطه سلطنتی هستیم جداًمورد تکذیب ما است.

... اعلیحضرت شاه جوان ایران همه‌گونه امکانی را دارند که با حمایت ازآزادی و قانون اساسی مورد احترام کامل همه شیفتگان دموکراسی قرار گیرند و ما دلیلی نمی‌بینیم که ایشان از این امکان استفاده نکنند...

هدف ما در سیاست داخلی چه از لحاظ رژیم اقتصادی چه از لحاظ رژیم سیاسی چیزی‌است به‌مراتب کمتر از آنچه مثلاً امروز در سوئد و سویس وانگلستان و امریکا وفرانسه وجود دارد. ما نمی‌خواهیم در اینجا رژیم کارگری و دموکراسی رنجبری برقرار گردد. چنین مطالبه‌ای برای ایران ابلهانه و بی معنی خواهد بود..."

"هدف ما در سیاست خارجی: هدف ما در سیاست خارجی ناشی از هدف‌های ما در سیاست داخلی است. هر دولت خارجی که به استقلال و تمامیت کشور ما احترام بگذارد، برخلاف آزادی و قانون اساسی ما توطئه‌ای نچیند، سد راه ترقی و اصلاحات در ایران

نباشد، دوست ما ومورد محبت وعلاقهٔ کامل ما خواهد بود. هر دولتی که استقلال ما را به‌خطر افکند، بر علیه آزادی ما دسیسه کند وبکوشد تا ایران همیشه عقب مانده و منلوک بماند مسلما " مورد علاقه و محبت ما نخواهد بود . . .

. . . مابرای دولت‌های بزرگ در ایران منافع مشروعی قائلیم و هرگز درصدد آن نیستیم که این منافع را انکار کرده آن‌ها را به‌خطر اندازیم. ولی حداً عقیده داریم که باید از هرگونه دخالت‌های مضر و منافی با منافع ملت ایران در کشور ما خودداری شود . . . "

" هدف ما در تشکلات حزبی: در تشکیلات حزب ما، هدف کیفیت خوب هست نه کمیت زیاد. حزب را بی‌رحمانه تصفیه خواهیم کرد و سازمان رهبری متمرکزی به‌وجود خواهیم آورد.

به تعلیماتی علمی واجتماعی افراد حزب اهمیت فوق‌العاده‌ای خواهیم‌داد . . . "

" هدف ما دراصلاحات اجتماعی: لازم است در این اعلامیه بار دیگر تأکید کنیم که‌حزب تودهٔ‌ایران به‌هیچ‌وجه با مالکیت خصوصی (سرمایه‌داری، تجارت، مالکیت‌زمین‌ومستغلات) مخالف نیست ولی معتقد است که باید برای بالا رفتن سطح زندگی همهٔ مردم ایران و بخصوص بهبود زندگی طبقات کارگر و دهقان قوانین عادلانه ومتناسبی وضع شود واحرا گردد.

ما معتقدیم که رژیم اقتصادی مترقی هم‌آهنگی در ایران برقرار گردد و آثار و بقایای فئودالیسم و رژیم شبانی از میان برود. ما در عین آن‌که برای ترقی کشاورزی ایران‌اهمیت فوق‌العاده قائلیم صنعتی شدن ایران را مطابق اسلوب عاقلانه و صحیحی لازم می‌دانیم‌تا میزان درآمد ملی ما بالا برود. ما درآینده برای بهبود وضع زندگی مردم مبارزه‌خواهیم کرد و آن را یکی از وظایف اولیهٔ خود خواهیم دانست. و نیز این نکته را باید تذکر بدهیم که حزب تودهٔ ایران نه فقط مخالف مذهب نیست بلکه به‌مذهب بطور کلی و مذهب اسلام خصوصاً احترام می‌گذارد و روش حزبی خود را با تعلیمات عالیهٔ مذهب محمدی منافی نمی‌داند بلکه معتقد است که در راه هدف‌های مذهب اسلام می‌کوشد.

حزب ما فوق‌العاده خرسند و مسرور و مفتخر خواهد بود اگر از طرف روحانیون روشنفکر و دانشمند مورد حمایت قرار گیرد و آرزو دارد که تمام متدینین به دیانت اسلام بدون توجه به بهتان‌های دشمنان مطمئن باشند که حزب تودهٔ ایران حامی جدی تعالیم مقدس اسلام خواهد بود و با آن ذره‌ای معانده و مخالفت نخواهد داشت و هرگونه مخالفتی را ابلهانه خواهد پنداشت و هر کسی را که به نام حزب تودهٔ ایران دم از مخالفت به دین بزند آناً و شدیداً از صفوف خود طرد خواهد کرد.

باید تصریح کنیم که به‌منظر ما طریق وصول به هدف‌های سیاسی و اجتماعی فوق قیام مسلح و شورش و اعمال شدت نیست. اگر افرادی چنین می‌پندارند که این حزب قصد انقلابی دارد و می‌خواهد از طریق اعمال‌شدت به قدرت برسد برطریق خطا هستند. با وضع عمومی کشور، یک عمل انقلابی نه ممکن است و نه مجاز. ما بخوبی می‌دانیم که نمی‌توان از طریق تحمیل و فشار عقایدی را در ذهن مردم رسوخ داد. فقط از طریق تحولات مسالمت‌آمیز و تبلیغات صحیح‌می‌توان در ایران نهضت دامنه‌دار و با نفوذ وعمیق و مؤثری ایجاد کرد. ما میل داریم که از راه مبارزات پارلمانی مانند کلیهٔ ملل دموکرات جهان افکار صحیح خود را پیش ببریم. در اینجا لازم است یادآوری کنیم حزب تودهٔ ایران در انتخابات دورهٔ پانزدهم نمی‌تواند شرکت ورزد. زیرا آزادی عمل از آن سلب گردیده و ناچار از این حق قانونی خود محروم شده است. حزب تودهٔ ایران هرگز درپی آن نیست که شعارهای سوسیالیستی را در ایران عملی سازد. زیرا مطالبات محیط اجتماعی ما چنین نیست. الان وظیفهٔ هر ایرانی از هر طبقه که باشد ایجاد یک ایران مستقل و آزاد، ثروتمند و مترقی است.

حزب ما مایل است که در زیر شعار استقلال، آزادی، ترقی بهترین افراد این کشور جمع شوند و با تاکتیک مبارزهٔ مسالمت‌آمیز و پارلمانی بتدریج رژیم مترقی و عادلانه و صحیحی را در ایران برقرار سازند. ما نشان خواهیم داد که به آنچه می‌گوییم عقیده داریم و قصد اغفال و استتاری در میان نیست تا چه کسی در این پیکار منطقی و انسانی و وطن‌پرستانه ما را همراهی کند..."[1]

چند روز پس از انتشار اعلامیه‌های مذکور "نامهٔ مردم" ارگان هیئت اجرائیهٔ موقت نظرات مردم کشور را دربارهٔ تحولات داخلی حزب تودهٔ ایران چنین ارزیابی نمود:

"تحولات داخلی حزب تودهٔ ایران و تغییرات عمیقی که در روش کار آن روی داده گذشته از انعکاس مؤثر آن در داخل حزب و آرامش وجدانی کامل که در اعضای پاک و درست حزب ایجاد نموده باعث انعکاس وسیع‌تر و نمایان‌تری در خارج حزب شده است.

... دوستان دانای حزب... خط مشی منطقی هیئت اجراییهٔ موقت حزب ما را نه تنها در مقدرات حزب بلکه در آیندهٔ ایران و آزادی و ترقی آن بشدت مؤثرمی‌دانند...

آن دسته که "وظیفهٔ خود را حملات ناروا و بهتان‌های بی‌مأخذ و دور از حقیقت به‌حزب ما می‌دانستند... ادعا می‌کنند که عمل جدید حزب تودهٔ ایران خدعه‌ای بیش نیست و منظورش اغفال و فریب افکار عمومی می‌باشد تا بدین‌وسیله موجودیت خود را حفظ کند..."

"دستهٔ دیگری... می‌کوشند وانمود کنند که حزب تودهٔ ایران در میدان مبارزهٔ

۱. نامهٔ مردم، شمارهٔ یک، دورهٔ پنجم به تاریخ ۲۵/۱۰/۱۵، تمام جملاتی که زیر آنها خط کشیده شده در اصل با حروف درشت به چاپ رسیده و هر دو اعلامیه به اتفاق آراء از طرف هیئت اجرائیهٔ موقت تصویب شده است.

اجتماعی عقب‌نشسته و از هدف‌های آزادی کم و بیش صرفنظر نموده است."

اما حزب توده‌ٔ ایران مدعی بود که تصمیمات اخیر نه خدعه و فریب است، نه عقب‌نشینی. و خطاب به انتقادکنندگان می‌گفت: "اگر غرضی ندارید صبر کنید، ساکت باشید عمل آینده‌ٔ ما را ببینید و آن وقت ما را مورد حمله قرار دهید..."[1]

و خلیل ملکی نظر خود را راجع به انتخاب هیئت اجرائیه‌ٔ موقت و اقدامات آن تحت عنوان "هدف ما اصلاح جدی حزب و حفظ وحدت تشکیلات است." بدین‌سان بیان می‌داشت:

"... نکته‌ٔ دوم که در انتخاب هیئت اجراییه و انتخاب سایر ارگان‌ها و مسئولین تشکیلات مورد نظر بوده و خواهد بود حفظ وحدت تشکیلات است. البته منظور از حفظ وحدت تشکیلات حفظ ماده‌ٔ فساد نمی‌باشد. کمیسیون تصفیه ماده‌ٔ فساد را قطع خواهد نمود... منظور از حفظ وحدت تشکیلاتی این است که بتوانیم در این موقع بحرانی از انشعاب حزب جلوگیری نموده وکلیه‌ٔ عناصری را که از لحاظ اجتماعی دارای ارزش می‌باشند در سازمان آینده حفظ نماییم..."[2]

چنان‌که ملاحظه می‌شود هیئت اجراییه‌ٔ موقت با انصراف از قسمت اعظم خواسته‌های قبلی حزب و با تنزل به‌مقام یک حزب بورژوا ــ لیبرال به‌عقب‌نشینی بزرگی دست زد. از نظر مبارزات داخلی حزبی نیز گرچه انتخاب هیئت اجراییه‌ٔ موقت و کنار رفتن کمیته‌ٔ مرکزی و استغفار رهبری حزب از گذشته‌ها کم و بیش موجب فرو نشستن تشنجات و آرامش نسبی در صفوف حزب گردید اما اختلافات و دسته‌بندی‌های داخل حزبی از میان نرفت و برخوردهای فکری با انتشار کتابچه‌ها و جزوه‌ها و تشکیل جلسات بحث، گفتگو ادامه یافت ــ برخوردهایی که در عین دفاع از وحدت و تشکیلات و جلوگیری از انشعاب، حزب را به‌سوی انشعاب و پراکندگی می‌برد ــ تا بالاخره منجر به انشعاب گردید.

گروهی از اعضای حزب به سرپرستی دکتر اپریم با انتشار کتابی به‌نام "چه باید کرد؟" نواقص و معایب حزب و پیشنهادهای خود را برای رفع آن‌ها چنین شرح می‌دادند:

"... ۱ ــ فقدان یک تئوری سیاسی جاندارکه براساس آن بتوان نقشه‌های عملی و مثبت کشید.

۲ ــ فقدان یک سازمان قوی و به‌هم فشرده در خود حزب که در یک حزب مبارز و مترقی واجب است." زیرا حزب توده‌ٔ ایران با صورت کنونی و سازمان حالیه‌اش در حقیقت جبهه‌ای از آزادی‌خواهان کشور است نه حزبی پیشرو و مترقی و لذا برای حل مسایل و رفع احتیاجات اوضاع فعلی کافی نیست. و پیشنهادشان برای رفع معایب فوق این بود که" باید پیشقراولی از بهترین عناصر مترقی و مبارز تشکیل شود که ستون و نیروی حملهٔ قوای مترقی باشد، پیشقراولی مبارز و منظم که رهبر و پیشوای تمام عناصر

۱: مردم، شماره‌ٔ ۴، مورخه‌ٔ ۲۵/۱۰/۱۸، سرمقالهٔ "خدعه و عقب نشینی در کار نیست." نوشته‌ٔ محمد حسنین تمدن

۲: مردم، شماره‌ٔ ۵، مورخه‌ٔ ۲۵/۱۰/۱۹.

آزادی‌خواه و مترقی کشور گردد."

البته در درستی انتقادات تردیدی نیست. اما راه‌حل‌هایی که برای تشکیل این پیشقراول پیشنهاد می‌شد حزب را به نقطهٔ انشعاب و تفرقه حتی به انحلال تهدید می‌کرد. دکتر اپریم درباره روش‌های قابل قبول تشکیل این پیشقراول می‌نویسد:

" ۱ـ (تشکیل) جبهه مردم به‌اسم جبههٔ مترقی یا دموکرات که شامل اعضای فعلی حزب توده و سایر عناصر مترقی قابل به‌شرکت در جبهه باشد. در این صورت پیشقراول می‌تواند مانند یک حزب در داخل این جبهه به فعالیت بپردازد و می‌توان آن را حزب سوسیالیست جبههٔ دموکرات نامید."

" در عمل ایجاد این سازمان اشکالی نخواهد داشت. چه همانطور که در بالا گفته شد توده، بیشتر یک جبههٔ مترقی است تا یک حزب سیاسی. بنابراین تنها چیزی که لازم است، انحلال رسمی حزب توده و تشکیل آن از نو با سایر عناصر دست چپ به‌صورت یک جبهه می‌باشد..."

"۲ـ گروه معینی به‌نام "پیشقراول حزبی" می‌توان در داخل حزب به‌وجود آورد که با تبعیت کامل از حزب‌دارای سازمان مستقلی برای خود باشد."

اما چنانچه پیشنهاد اول عملی می‌شد و حزب انحلال رسمی خود را اعلام می‌داشت تا هم پیشقراول را به‌نام "حزب سوسیالیست" و هم "جبههٔ مترقی یادموکرات" را تشکیل دهد در آن شرایط طغیان افکار و احساسات و تفرقه و تشتت که صلاحیت همگان در رهبری حزب مورد شک و تردید بود چه کسی و یا چه کسانی صلاحیت انتخاب این گروه پیشقراول را دارا بودند تا مورد قبول سایر عناصر پیشرو قرار گیرد؟ و آیا در چنین شرایطی این خطر وجود نداشت که با انحلال حزب گروه‌های متعدد پیشقراول تشکیل شود و هر یک راه جداگانهٔ خود را در پیش گیرد؟

و چنانچه پیشنهاد دوم به‌مرحلهٔ اجرا در می‌آمد معلوم نیست گروه پیشقراولی که خود تبعیت کامل از حزب، بالنتیجه از رهبری می‌کرد چگونه می‌توانست به نیروی اصلی رهبری حزب و عناصر مترقی کشور مبدل شود؟

به‌هرحال برای رفع ایرادات و نواقصی که دکتر اپریم به‌درستی مطرح می‌ساخت جز تصفیه و اصلاح خود حزب و بالا بردن سطح ایدئولوژیک و سازمانی توده‌ها ورهبران حزبی با استفاده از اصول حزبی احزاب طرازنوین کارگری راه دیگری وجود نداشت. وگرنه‌حزب متلاشی می‌شد ــ چیزی که استعمار و ارتجاع بیش از همه از آن سود می‌برد.

گروه خلیل ملکی نیز در حالی که به‌ظاهر منادی "حفظ وحدت تشکیلات وجلوگیری از انشعاب در حزب بودند" در خفا به فراکسیونیسم داخل حزبی دامن می‌زد تا بلکه از این طریق اکثریت مقامات ومسئولیت‌های حزبی را به‌دست آورده سازمان حزب تودهٔ ایران را تماماً تحت نفوذ خود قرار دهد. این مقصود با تشکیل نخستین کنفرانس ایالتی

حزب توده‌ٔ ایران در تهران آشکار گردید:

بازدهم تیرماه سال ۱۳۲۶ سومین کنفرانس ایالتی حزب توده در تهران تشکیل و روز بیستم تیرماه پایان پذیرفت. " کنفرانس به ملت ایران پیام فرستاد که مواظب و بیدار باشد... به اغوای جهانخواران از راه به در نرود و در دام امپریالیسم نیفتد. به‌نیروی خود اطمینان کند و چیزی جز قدرت ملی را درخور اعتماد نشمرد... مطمئن باشد که حزب توده‌ٔ ایران پیوسته پاسدار منافع همهٔ ملت ایران و از آن حمله رحمکشان خواهد بود... " ۱

در پایان کار کنفرانس اشخاص ذیل: محمد علی جواهری ـ مهندس حسین ملک (برادر خلیل ملکی) ـ مهندس ابوالفضل ناصحی ـ جلال آل احمد ـ محمد امین‌محمدی ـ محمد سالک ـ امان‌اله قریشی ـ محبوب عظیمی ـ مهندس صادق انصاری ـ مهندس حسن اماموردی ـ جهانگیر افکاری ـ به عضویت کمیتهٔ ایالتی تهران انتخاب شدند و بدین طریق طرفداران خلیل ملکی در کمیتهٔ مزبور اکثریت را به‌دست گرفتند.

اکثریت یافتن مخالفین هیئت اجراییه در کمیتهٔ ایالتی تهران و آشکار شدن فعالیت فراکسیونی آن‌ها در داخل حزب هیئت اجراییه را وادار ساخت که بلافاصله جلسات بحث و انتقاد تشکیل داده جریانات داخل حزبی را به‌تمام اعضای حزب تشریح نماید. و چون فعالیت مخالفین برای دعوت فوری کنگره به‌امید در دست گرفتن اکثریت کمیتهٔ مرکزی منجر به‌شکست گردید لذا آن‌ها روز ۲۶/۱۰/۱۳ با انتشار اعلامیه‌ای‌انشعاب خود را از حزب توده‌ٔ ایران و تشکیل جمعیتی به‌نام " جمعیت سوسیالیست توده‌ٔ ایران " اعلام داشتند. راجع به علل انشعاب در آن اعلامیه گفته می‌شد:

" ۱ـ تجربهٔ یک‌سال اخیر نشان داد که با وجود رهبری کنونی عملی شدن اصلاحات اساسی که اصلاح‌طلبان با تکیه به‌افکار عمومی حزب طالب آنند غیر ممکن است.

۲ـ تصمیم هیئت اجراییه دربارهٔ تأخیر کنگره به‌خوبی نشان می‌دهد که هیئت اجراییه از روبه‌رو شدن با افکار عمومی حزب ملاحظه داشته است و می‌خواسته در طول زمان و در شرایط مساعدی در ترکیب اعضای کنگره اعمال نفوذهایی به‌عمل آورد. "

مشخصات " جمعیت سوسیالیست توده‌ٔ ایران " نیز در این اعلامیه به‌شرح زیر تشریح گردیده است:

" ۱ ـ جمعیت سوسیالیست توده‌ٔ ایران " خود را ادامه دهندهٔ جریان حزب توده‌ٔ ایران می‌داند. بدین معنی که همان ایدئولوژی،همان اصول و همان هدف‌ها را دارد و در راه تحقق یافتن آن‌ها فعالیت می‌کند.

۲ـ جمعیت سوسیالیست توده‌ٔ ایران خود را ادامه دهندهٔ جنبه‌های مترقی حزب

۱: مردم، شمارهٔ ۱۳۱، به تاریخ ۲۶/۴/۲۲.

تودهٔ ایران می‌داند. بدین معنی که از نقایص و اشتباهات تاکتیکی و تشکیلاتی قابل احساب دستگاه رهبری حزب تودهٔ ایران در عمل دوری خواهد جست.

۳ـ جمعیت سوسیالیست تودهٔ ایران خود را مدافع حقیقی منافع کلیهٔ طبقات ستمکش در برابر ارتجاع و استبداد و پیش‌آهنگ مبارزهٔ ملی در برابر نفوذ استعماری امپریالیستها می‌داند. در عین حال به پیشروی طبقهٔ کارگر در مبارزات ضد ارتجاع وضد استعمار ایمان دارد و طرز تفکر او را بهترین راهنمای خود در این مبارزات می‌داند.

۴ـ جمعیت سوسیالیست‌تودهٔ ایران برای احتراز از هر نوع تزلزل یا ایجاداشتباهات تاکتیکی منطق فلسفی و اجتماعی سوسیالیسم علمی را به‌عنوان راهنمای خویش می‌پذیرد.

در ضمن به‌این نکته باید توجه شود که مطابق همین منطق سوسیالیسم علمی در مرحلهٔ کنونی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ایران برنامهٔ ما نمی‌تواند شبیه به‌برنامه‌های سوسیالیستی در کشورهای مترقی باشد که از لحاظ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در مراحل مترقی‌تری به‌سر می‌برند. ما خود را حامی منافع طبقهٔ کارگر و دیگر طبقات زحمتکش مخصوصاً دهقانان می‌دانیم و در عین حال در مقابل سرمایه‌داران انحصارطلب و بزرگ خارجی از صنایع ملی و داخلی و رشد و توسعهٔ آن پشتیبانی می‌کنیم و جداً درمبارزه با بردگی اقتصادی ملت ایران با تمام احزاب و عناصر ضد استعماری هم‌داستان خواهیم بود. ما در مبارزهٔ خود برای تأمین حقوق زحمتکشان و تأمین آزادی ملت ایران درحدود قانون اساسی عمل نموده و مبارزهٔ خود را برای اجرای روح قانون اساسی و عملی شدن مواد مترقی اجرا نشدهٔ آن ادامه خواهیم داد.

ما سعی و کوشش خواهیم کرد که صاحبان صنایع مترقی ایران را به این حقیقت آشنا کنیم که توسعهٔ صنایع ایران که به‌نفع خود آنان نیز هست فقط در اثر بهبودی وضع کارگران و مبارزه با استعمار امکان‌پذیر خواهد بود.

... امضاکنندگان این اعلامیه همواره امیدوارند که در آینده، رهبری حزب تودهٔ ایران با اصلاح روش‌ها و جبران نواقص موجب شود که وحدت تشکیلاتی دو جریان را همچنان‌که اکنون وحدت هدف و اصول میان ما برقرار است دوباره امکان‌پذیر سازد." [۱]

اینک اعلامیهٔ هیئت اجراییه موقت در مورد انشعاب:

" رفقای حزبی، دیشب در اخطاریه‌ای از طرف دوازده تن اعضای حزب تودهٔ ایران اعلام شده است که انشعابی در حزب تودهٔ ایران شده و جمعیتی بنام " جمعیت سوسیالیست تودهٔ ایران " تشکیل گردیده است. هیئت اجراییه نمی‌تواند از ابراز تعجب و تأسف در مقابل این عمل که مستقیماً شادمان‌کنندهٔ دشمنان ملت ایران است خودداری ورزد.

۱ ایران ما، شمارهٔ ۹۱۴، مورخهٔ ۲۶/۱۰/۱۵. (اعلامیه را اشخاص ذیل امضاء کرده بودند: خلیل ملکی ـ انور خامه ـ مهندس اسماعیل زنجانی ـ مهندس زاوش ـ دکتر رحیم عابدی ـ فریدون توللی ـ محمد علی جواهری ـ مهندس ناده‌ی ـ محمد سالک ـ محمد امین محمدی ـ مهندس حسین ملک ـ جلال آل احمد).

حزب ما در مدت شش سال مبارزهٔ خود بر ضد جبههٔ نیروهای متحد استعمار و ارتجاع سنت گرانبها و مقدسی به‌دست آورده و پرچم پرافتخارش همیشه زحمتکشان ایران را برای پیکار به‌منظور نجات ملت و میهن عزیز ما الهام داده است.

حزب ما در عرض شش سال گذشته فداکاری‌ها کرده و در مکتب خود قهرمانانی پرورش داده و پیوسته بی تزلزل در پیشاپیش صحنهٔ نبرد اجتماعی پیکار نموده و مصائب گرانی را متحمل شده است. حزب ما از بین بحران‌های سخت با سربلندی در خورتحسینی بیرون آمده و استحکام و اتحاد آن مایهٔ غبطه و رشک دشمنان آزادی بوده است.

اینک در شرایطی که تمام ملت ایران به‌این حزب چشم دوخته و خواستار آن است که از مبارزان حزب وحدت و صمیمیت ببیند و آن‌ها را در راه پیکار گرم‌روتر مشاهده‌کند، می‌بیند که چند تن از پرورش یافتگان دامن حزب، کسانی که تمام شخصیت خود را مدیون حزبند، کسانی که اگر برای آن‌ها مقامی بود برای آن بود که خود را خدمتگزار حزب نشان می‌دادند، در ساعتی که دشمن با نگاه خشم و کینه به سازمان ما می‌نگرد دست به‌عملی زدند که نه‌تنها تمام اعضای حزب آن را تقبیح می‌کنند بلکه تودهٔ ملت ایران نیز بدان از نظر ملامت می‌نگرند.

باید دانست که بیرون رفتن این عده از حزب در تاریخ مبارزهٔ تشکیلاتی که به تودهٔ مردم تکیه دارد حادثهٔ کوچکی است و اگر اهمیتی داشته باشد برای خود این اشخاص است که خود را از مبارزه در یک جنبش توده‌ای به کنار کشیده‌اند.

رفقای حزبی هیئت اجراییه حزب تودهٔ ایران پیوسته کوشیده بود تا در مقابل افرادی که حتی از حدود انضباط و مقررات سازمانی تجاوز می‌کردند روش نزاکت واغماض در پیش گیرد و به‌کلیهٔ کسانی که در اشتباه هستند فرصت دهد تا آنان به اشتباهات خود پی ببرند.

هیئت اجراییه برخلاف مشتی انتشارات بی‌اساس هرگز نمی‌خواست روش خشن و شدیدی حتی در مقابل اشتباهکارانی که با وجود تذکرات مکرر اشتباه خود را تکرار می‌کردند، اتخاذ کند. هیئت اجراییه عملاً نشان داده بود که در راه حفظ وحدت و رعایت اصول از این‌که در معرض خرده‌گیری‌های گوناگون قرار گیرد باکی نداشت. هیئت اجراییه قصد نداشت وندارد این روش را که به‌نظر او منطقی و متناسب با احوال کنونی اجتماع ما است ترک کند. باتوجه به‌این روش عادلانه و عاقلانهٔ ناپسندی عمل کسانی که از حزب بیرون رفته‌اند آشکار می‌گردد.

رفقای حزبی ما همگی در زیر پرچم مقدسی که مدت شش سال به‌علامت مبارزهٔ زحمتکشان و روشنفکران ایران برافراشته شده فشرده‌تر از همیشه باقی و به سنن مقدس حزبی وفادار خواهیم ماند.

به امضای تمام اعضای هیئت اجراییه موقت به استثنای خلیل ملکی "[1]

انشعاب در حزب توده ایران و اتحاد عده‌ای از عناصر آزادی‌خواه و مترقی هنگامی که این حزب استوارترین سنگر مبارزه ملت ایران علیه ارتجاع و استعمار بوده و تعداد کثیری از مبارزین راستین راه آزادی ملت را در برگرفته بود، در لحظاتی که صفوف حزب بیش از هر موقعی احتیاج به وحدت و تصمیم داشت ــ خواه با نیت خواه با حسن نیت ــ عمل نادرست و ناشایستی بود. این عمل فقط دشمنان ملت را که در آرزوی متلاشی ساختن حزب توده ایران بودند، شادمان می‌کرد و بهانه به‌دست آن‌ها می‌داد تا این سنگر آزادی را ویران سازند. به‌قول رحیم نامور مدیر روزنامه شهباز، تا آن زمان

"... مسلماً صدها عمل در حزب توده ایران انجام گرفت که امروز معلوم می‌شود نمی‌بایست انجام گرفته باشد بسیاری کارها می‌بایست صورت‌پذیر گردد که از نظرها دور ماند، در میان رهبران گذشته کسانی که صلاحیت احراز آن مقام را نداشتند، بودند[2]..."

اما در لحظات خطیری که مبارزین راه آزادی دچار امواج سهمگین خشم و کینه‌توزی ارتجاع و استعمار شده بودند، در برابر نیشخند تحقیرآمیز دشمنان با فقدان دوستان مبارز دیرین و در میان توفانی از تشنجات، تأثرات و تألمات، این عمل چگونه می‌توانست موجب تهذیب حزب گردد. در ایامی که احزاب گوناگون با اختلاف‌نظرهای اصولی می‌توانند در یک مبارزه عمومی برای حفظ آزادی متحد شوند، جدایی از دوستان و همفکران دیرین که در پرتو اصول مشترکی زندگی می‌کنند چه مفهومی دارد؟

گزارش هیئت اجراییه موقت حزب توده ایران در برابر فعالین تهران به‌درستی می‌گوید:

"... چه‌موقع در یک حزب انشعاب باید رخ دهد. آن موقع که حزب از طریق اصولی خود منحرف شده در جاده‌های اپورتونیسم افتاده، آن موقع که اختلاف‌نظرهای اصولی در حزب پدید آمده است و هیچ‌گونه امیدی به اصلاح آن حزب نیست...[3]"

حال آن‌که انشعابیون می‌گفتند با حزب توده ایران اختلاف اصولی ندارند و وحدت هدف و اصول در میان آن‌ها برقرار است. استناد به تأخیر کنگره حزب نیز با توجه به این‌که خود آن‌ها "... در جلسه مشورتی که در آن تصمیم به تعویق کنگره تا اول سال ۱۳۲۷ گرفته شد شرکت داشتند و آن را به اتفاق آرا تصویب کردند[4]..." دلیل موجهی نبود.

هیئت اجراییه موقت برابر قرار مصوب جلسه ۲۶/۱۰/۱۶ به "انشعابیون پنج روز

۱: ایران ما، شماره ۹۱۴، مورخه ۲۶/۱۰/۱۵.
۲: مردم، شماره ۲۴۶، مورخه ۲۶/۱۰/۱۸ "آنچه جریان چند روز اخیر نشان داد".
۳: مردم، شماره ۲۴۴، مورخه ۲۶/۱۰/۱۶.
۴: مردم، شماره ۲۴۴، مورخه ۲۶/۱۰/۱۶.

مهلت داد تا به حزب باز گردند و در اقدام زیانبخش خود تجدیدنظر نمایند.[1]" و متعاقب آن عده‌ای از انشعابیون به‌حزب بازگشتند و فقط " هفت نفر از حزب اخراج شدند." [2]

رادیوی مسکو در برنامهٔ عصر روز ۲۶/۱۰/۲۷ خود عمل انشعاب‌کنندگان را تقبیح کرد. و چون انشعابیون از طرفی نتوانستند عدهٔ قابل توجهی از اعضای حزب را با خود هم‌آواز سازند و از طرف دیگر مورد طعن و لعن اردوگاه سوسیالیسم قرار گرفتند، لذا با انتشار اعلامیه‌ای که مفهومی جز اقرار به‌اشتباه و شکست نداشت انحلال" جمعیت سوسیالیست تودهٔ ایران" را اعلام داشتند. در آن اعلامیه گفته می‌شد: "... عدهٔ معدودی از رهبران حزب توده که زمینهٔ بی‌اندازه مساعدی برای پیشرفت جمعیت سوسیالیست توده پیش‌بینی می‌نمودند از روی لجاجت و عناد ناشی از خودخواهی و ایراد تهمت و افترا می‌خواستند ما را وادار به‌مبارزه با حزب و یا رهبران حزب نمایند. به دلایلی که در اعلامیه ذکر شده و برای اجتناب از مبارزه که موجب تضعیف نهضت می‌شود، مطابق پیشنهاد آقای خلیل ملکی و تصویب آن از طرف فعالین از تشکیل " جمعیت سوسیالیست تودهٔ ایران " انصراف حاصل شد. ما تمام آزادی‌خواهان و کسانی را که به‌ما پیوستند و یا در شرف پیوستن بودند دعوت می‌نماییم که دور حزب تودهٔ ایران حلقه زنند واز هرنوع تشتت و اختلاف صرفنظر و جلوگیری نموده و مبارزهٔ پرافتخار حزب را کامل‌تر از گذشته ادامه دهند..." [3]

بدین‌ترتیب انشعاب نه فقط قادر به متلاشی کردن حزب تودهٔ ایران نگردید بلکه آن حزب راکه در عرض یک سال پس‌از شکست نهضت آذربایجان به هیجانات و تزلزل‌ها پیروز شده و موضع خود را اصلاح کرده بود، استوارتر، فشرده‌تر و فعال‌تر نمود.

کردستان و شکست نهضت آذربایجان

با شکست نهضت آذربایجان کردستان نیز به‌همان سرنوشت گرفتار گردید. اما سران فرقهٔ کوملهٔ کردستان فرار نکردند و اعدام شدند.[4] تنها ایلی از کردها که حاضر به تسلیم نشد ایل بارزانی بود. بارزانی‌ها که در شمال کرکوک (عراق) اقامت داشتند در سال ۱۳۲۴ به‌دعوت محمد قاضی و به‌سرپرستی ملامصطفی بارزانی وارد خاک ایران شدند.

آن‌ها که در حدود دو هزار خانوار (ده‌هزارنفر) بوده و سه‌هزار مرد جنگی داشتند و به‌علت شورش علیه دولت عراق، عده‌ای از سرانشان توسط‌آن دولت محکوم به اعدام

۱: مردم، شمارهٔ ۲۴۶، مورخهٔ ۲۶/۱۰/۱۸.
۲: مردم، شمارهٔ ۲۵۰، مورخهٔ ۲۶/۱۰/۲۴ "از قرار هیئت اجرائیه موقت".
۳: فوق‌العادهٔ "قیام شرق" به تاریخ ۲۶/۱۱/۲.
۴: روز ۲۵/۱۲/۱۰ محمد سیف قاضی و صدر قاضی در مهاباد اعدام شدند.

شده بودند، دعوت قاضی محمد را پذیرفته به ایران آمدند.

سرلشگر رزم‌آرا رئیس وقت ستاد ارتش جریان حوادث را پس از ورود قشون به آذربایجان چنین شرح می‌دهد: "... قاضی محمد خانواده‌های بارزانی را در اطراف مهاباد ودرنقاب جا داده بود. ارتش‌که این را می‌دانست یک ستون نظامی را مأمور کرد که از نقاب و شاهین‌دژ بگذرد و خود را به میاندوآب برساند. این عمل باعث شد که جنگجویان بارزانی متوجه شدند که خانواده‌هایشان در پشت سر ارتش قرار دارند و آن‌ها از خانواده‌هایشان دور افتاده‌اند.

ناچار از در مسالمت درآمدند و با ما وارد مذاکره گردیدند.

ملا مصطفی (به‌عنوان مهمان ارتش) به‌تهران آمد و با مقامات مختلف وارد مذاکره شد. دولت به‌آنها سه‌راه حل پیشنهاد کرد:

۱ـ تابعیت ایران را پذیرفته سلاح‌های خود را به‌زمین گذارید. در این‌صورت دولت شما را در دهات خالصه جا داده مخارج شش ماههٔ شما را تأمین خواهدکرد.

۲ـ اگر نمی‌خواهید در ایران بمانید ما از نظر اخلاقی ۱۱۱ نفر از سران بارزانی را که در عراق محکوم‌به‌اعدام شده‌اند نگه‌می‌داریم و شما را روانهٔ عراق می‌کنیم.

۳ـ اگر پیشنهادهای بالا قبول نشود باید خاک ایران را ترک کنید.

ضمناً "دولت به‌آنها اخطار کرد که از روز اول اسفندماه (۱۳۲۵) ستون‌های نظامی به سوی مناطق تحت اشغال کردها حرکت خواهند کرد.

ملامصطفی پس از اطلاع از نظرات دولت‌مرکزی جهت مذاکره با سران بارزانی به کردستان حرکت کرد. پس از چند روز آن‌ها خبردادند که ما به عراق برمی‌گردیم.

روز اول اسفند حرکت ارتش شروع شد و مناطقی‌از طرف ارتش اشغال گردید. ولی ناگهان ما متوجه شدیم که آن‌ها به‌سوی نقاط غربی‌آذربایجان پیش می‌روند و قصد دارند با ایل شکاک تماس حاصل کنند. لذا در۲۱ اسفندماه از طرف رضاییه با جلوداران بارزانی تماس حاصل شد و زد وخورد در تمام جبهه‌ها درگرفت.

بارزانی‌ها از هرجهت مردمبارزه می‌باشند. صفات خاص جنگجویی آن‌ها از این قرار است:

۱ـ در استفاده از زمین برای دفاع چنان استاد می‌باشند که بی‌نظیر است.

۲ـ در مهمات خود خیلی صرفه‌جویی می‌کنند و تاکنون‌دیده نشده‌است که‌بارزانی از پانصدمتری تیراندازی کند و عموم آن‌ها از خیلی جلوتر تیراندازی می‌نمایند.

۳ـ آن‌ها خیلی زود به نقاط ضعف دشمن پی می‌برند و این موضوع به‌راستی تعجب‌آور است.

۴ـ مردمی ورزیده می‌باشند و کوه و هامون را به‌سرعت بدون این‌که اظهار خستگی نمایند طی می‌کنند."

رزم‌آرا تجهیزات نظامی آن‌ها را شرح داده گفت:

" آن‌ها دارای هفت توپ و یکصد مسلسل سبک و سنگین و اسلحه‌های جوراجور زیاد بودند و به‌علاوه دستگاه بی‌سیم نیز داشتند که به‌این وسیله مخابرات ما را می‌گرفتند. همچنین دارای چراغ مخابره بودند. به‌طور خلاصه آن‌ها یک سازمان نظامی کامل داشتند." [1]

ارتش بارزانی‌ها را که در غرب آذربایجان به‌سوی شمال در حرکت بودند محاصره کرد. لکن " بارزانی‌ها با حملهٔ متقابل شدیدی خط غربی محاصرهٔ ارتش را شکسته و جنگ‌کنان خود را به بازرگان در دامنهٔ آرارات رسانیدند." [2]

بدین ترتیب بارزانیها طول مرز ترکیه و ایران در آذربایجان را پیموده از راه بازرگان و آرارات وارد خاک شوروی گردیدند. بارزانیها در تمام مدت اقامت خود بطور دسته‌جمعی در خاک شوروی زیستند و پس از چند سال به‌عراق بازگشتند.

اما پناهندگان آذربایجان تا سال ۱۳۲۷ شمسی بطور دسته‌جمعی در نقاط ذیل نگهداری می‌شدند: تفلیس ــ خداد ــ خاچماز ــ گنجه و اطراف باکو. مرکز سیاسی آنها نیز در شهرک ییلاقی مردکان واقع در حومهٔ باکو قرارداشت.

در آن سال پیشه‌وری پس از مشاجرهٔ بسیار تندی با میرجعفر باقراوف از اوخواست که فقط تفنگ‌های پناهندگان آذربایجانی را تحویل دهند تا آن‌ها به وطنشان بازگردند.

متأسفانه بعد از این حادثه پیشه‌وری به‌طرز مشکوکی فوت نمود و تمام پناهندگان گرفتار انتقام ناجوانمردانه‌ای شدند. آنان رامتفرق ساختند و عده‌ای را از فرقه اخراج کرده مورد تحقیر و توهین‌شان قرار دادند. اینک اکثریت آنها در آرزوی بازگشت به‌وطن آخرین روزها و ساعات عمر حسرت‌بار خود را می‌گذرانند.

انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی

قوام‌السلطنه که با صحنه‌سازی‌های سالوسانه و حملات وحشیانه به سازمان‌ها، مطبوعات و افراد آزادی‌خواه وارد میدان انتخابات گردیده بود سعی می‌کرد که‌اکثریت کرسی‌های مجلس شورای ملی را به کاندیداهای حزب دموکرات ایران اختصاص دهد تا بتواند به‌اتکای‌اکثریت نمایندگان‌مجلس وحمایت علنی‌دولت‌امریکا مخالفت‌آزادی‌خواهان، محافل انگلیسی و دربار را خنثی نموده در مقام نخست‌وزیری ابقا شود. لکن باوجود اختناق شدیدی که بر سراسر کشور حکم‌فرما بود مخالفین نیز بی‌کار نبودند. قبل ازشروع انتخابات دکتر محمد مصدق در نامهٔ سرگشاده‌ای خطاب به نخست‌وزیر اوضاع را چنین

۱: از مصاحبهٔ سرلشکر رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش با روزنامه‌نگاران، روزنامهٔ ارس به جای ایران ما، شمارهٔ ۷۷، مورخه ۲۶/۱/۲۰.

۲: از خبرنگار مخصوص خبرگزاری آشوشیتدپرس ـ ایران ما، شمارهٔ ۷۵۴، مورخهٔ ۲۶/۳/۲۸.

تشریح نمود:

آقای نخست‌وزیر "... مردم می‌گویند هنگامی که دولت مرکزی در بعضی حوزه‌ها عملاً بازرسی ندارد، در سایر حوزه‌ها خود دولت به‌عنوان حزب دخالت کند، انتخابات آزاد نخواهد بود و مجلسی که با این طرز تشکیل شود مظهر افکار عمومی ایران نیست.

... وقتی که در موقع انتخابات دولت اقدام به تشکیل حزبی کند، مردم چنین تصور می‌کنند که ممکن است دولت به‌نفع طرفداران خود از قدرت دولتی استفاده کند واگر این تصور صورت عمل پیدا کند، بدعتی برای آینده خواهد شد که دیگران هم مبادرت به تشکیل حزب کنند وملت ایران در ادوار آینده از حق آزادی انتخابات محروم شود."

"... درست است که در ممالک راقیه نظیر انگلستان دولت را احزاب تشکیل می‌دهند. ولی " درانگلستان هر حزبی درانتخابات فاتح شد خالق دولت است ودرآنجا سابقه ندارد که حزب مخلوق دولت باشد."[1]

سپس دکتر مصدق در صحن مسجد شاه در برابر یک جمعیت چند هزار نفری نطقی ایراد نموده ملت ایران را به‌خطرات انتخاباتی که دولت قوام در نظر داشت انجام دهد آگاه ساخت. و چون عدم آزادی انتخابات مورد اعتراض اکثریت مردم ایران بود لذا روز ۲۵/۱۰/۲۲ عدهٔ زیادی از نمایندگان طبقات مختلف از آن‌جمله دکتر مصدق به دربار رفته به‌عنوان اعتراض به‌عدم آزادی انتخابات درآنجا متحصن شدند.

در میان متحصنین دو دستهٔ مشخص به‌چشم می‌خوردند: ملیون و عناصر طرفدار دولت انگلیس. شاه حاضر به‌ملاقات با متحصنین نشد. فقط وسیلهٔ رئیس دفتر خود پیغام داد " اگر مطالبی دارند بگویند تا به‌عرض برسد. چنانچه اقتضا دارد دستوری خواهند فرمود."

دولت در حالی‌که مخالفین خود را حتی از داشتن بلندگو محروم کرده بود، کلیهٔ وسایل تبلیغ و مبارزات انتخاباتی، اعم از مشروع و غیر مشروع را در اختیار داشت:

"... راه‌آهن دولتی (برای آوردن رعایا و کارگران جهت پرکردن صندوق‌ها)، استیلا بر اصناف و کسبه در اثر تهدیدات شهرداریها، انجمن‌های نظارت، اتوموبیل‌ها وجیپ‌های دولتی، خزانهٔ دولت و فراهم آوردن تمام وسایل لازم به‌وسیلهٔ آن، رادیوی ملی، بازرس‌های وزارت کشور، استاندارها و فرماندارهـا و بخشدارها، روزنامه‌های آزاد که هر نوع فحاشی بتوانند بکنند و مسئولیتی نداشته باشند و هرگز توقیف نشوند، ژاندارمری با تمام وسایلش، حکومت نظامی و برق سرنیزه، پول فراوان جوازها و محل‌هایی که به زور برای حزب اشغال شده بود بستن دهان مخالفین به‌وسیلهٔ توقیف جراید مخالف و تبعید یا حبس اشخاص و غیره..."[2]

۱: ایران ما، شمارهٔ ۶۸۸، مورخهٔ ۲۵/۹/۸.

۲: قیام ایران، شمارهٔ ۲۲۴، مورخهٔ ۲۶/۹/۲۲ " دیدید حق با دکتر مصدق بود! "، ارسلان خلعتبری.

از میان احزاب، حزب تودهٔ ایران اعلام داشت که چون آن حزب " عملاً از حق قانونی خود در استفاده از انتخابات دورهٔ پانزدهم محروم است" لذا انتخابات را تحریم می‌کند.[1]

حزب ایران با حفظ اعتراض خود به آزاد نبودن انتخابات در آن شرکت نمود. بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی آن حزب می‌گوید: "... هم‌وطنان عزیز عده‌ای می‌خواهند *انتخابات دورهٔ پانزدهم را به‌نفع خود تمام کنند و با تمام قوا از آزادی انتخابات جلوگیری می‌نمایند. ما و شما که انتخابات را به‌نفع ملت ایران می‌خواهیم باید بکوشیم که این مقصود شوم جامهٔ عمل نپوشد. ما و شما باید تا سر حد امکان تلاش کنیم تا ارادهٔ ملت ایران را بر هر ارادهٔ دیگری تحمیل نماییم... حزب ایران وظیفهٔ خود می‌داند که در انتخابات شرکت کند...*"[2]

"... عدم آزادی انتخابات باید فعالیت‌های جدیدی ایجاب کند نه این‌که از فعالیت‌ها بکاهد. باید به‌عکس حرارت بیشتری به‌خرج داد. برای آزادی انتخابات تا آنجا که قدرت و توانایی هست مبارزه نمود نه این‌که با خود "قهر" کرده و از میدان به‌در رفت... انتخابات حق افراد ملت است و افراد ملت باید حق خود را بخواهند. رأی دادن وظیفهٔ افراد ملت است و افراد ملت باید صرفنظر از موفقیت یا عدم موفقیت به‌وظیفهٔ خود عمل نمایند."[3]

اما تیپ انگلیسی هیئت حاکمه که مدتها سکوت را حفظ کرده وهمهٔ ابتکارات را به‌دستهٔ آمریکایی سپرده بود چون دیگر قدرت ملت را در میدان نمی‌دید، برای کسب مجدد سنگرهای از دست‌رفته به تکاپو افتاده بود. لیکن حریف آمریکایی حاضر نبود که به مواضع سابق خود برگردد.

انتخابات آذربایجان که " تأمین آزادی" آن دستاویزی برای سرکوب نهضت آذربایجان بود مفتضح‌تر و رسواتر از تمام نقاط ایران برگزار شد. روزنامه‌های فریاد و شاهین که در تبریز منتشر می‌شدند. انتخابات آذربایجان را چنین توصیف کرده‌اند:

"... در بورس وکالت نرخ رأی تا ۵۰ ریال بالا رفته و با عرضهٔ کم و تقاضای زیاد که اینک حکمفرماست ترقی بیشتری پیش‌بینی می‌شود. کسانی که سرکیسه را شل‌نموده و به تفاوت از ۱۰ الی ۱۰۰ هزار تومان‌برای ابتیاع کرسی‌های بهارستان وقف‌نموده‌اند، چگونه می‌توانند صالح باشند و اتوموبیل‌های باری که مانند درشگه‌های جنازه‌کش برای حمل موکل به دهات و قصبات می‌فرستند چطور ممکن است با رضا تلقی نمود؟"[4]

۱: مردم، شمارهٔ ۶، مورخهٔ ۲۵/۱۰/۲۰ از اعلامیهٔ هیئت اجرائیهٔ موقت.
۲: اخبار ایران ارگان موقتی حزب ایران، شمارهٔ ۱۴، مورخهٔ ۲۵/۱۰/۱۱.
۳: اخبار ایران، شمارهٔ ۸، مورخهٔ ۲۵/۱۰/۵.
۴: مردم، شمارهٔ ۶۹، به تاریخ ۲۶/۱/۲۱، بررسی جراید نقل از فریاد و شاهین.

"...تصور می‌رود با اندک تفاوت نتیجهٔ انتخابات تبریز تقریباً بهمان حدود رسیده باشد که در دورهٔ چهاردهم رسیده بود. زیرا برخلاف انتظاری که می‌رفت متأسفانه سکنهٔ شهر بخصوص کسبه و اصناف چندان علاقه‌ای بگرفتن تعرفه و دادن رأی از خود نشان ندادند و اگر جوش و خروشی دیده شد غالباً از ناحیهٔ کسانی بود که یا پولی گرفته و ناموس خود را فروخته و یا محکوم به‌حکم کارفرمایان بودند..."[1]

و روزنامهٔ نجات ایران به‌قلم یکی از معاریف آذربایجان نوشت: "آقای مدیر... تحمیل باتمانقلیچ و متین‌دفتری و احمد دهقان با آن ترتیبات فضیح به آذربایجان توهین و ناسزای بزرگی به آذربایجان بود...! نمکی بود که بر زخم آذربایجان پاشیده شد."

گرچه قوام خود تکلیف انتخابات دورهٔ پانزدهم را روشن کرده و در بحبوحهٔ انتخابات به شیخ حسن لنکرانی که تقاضای آزادی انتخابات را داشت گستاخانه گفته بود: "آقا چه وقت انتخابات آزاد بود که من آزادی انتخابات بدهم."[3] لکن شنیدن نظرات مردم کوچه و بازار دربارهٔ انتخابات آن دوره بسیار جالب است.

خبرنگار روزنامهٔ ایران ما (ارس) می‌پرسد: "خواهشمند است نظرخود را دربارهٔ انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس اظهار دارید." "— دل و قلوه‌فروش دوره‌گرد خیابان نادری: "من آزاد و غیرآزاد را نمی‌دانم. این‌قدر می‌دانم که روز اول تا شناسنامه‌مان را نگرفتند، به‌ما دل و قلوه ندادند. ولی من خودم رأی ندادم."

"— یک رنگرز خیابان بهارستان: "من عقیده مقیده نمی‌دانم مرا روز چهارشنبه سوار کامیون کردند و با دیگران بردند. و رأی‌ها را توی صندوق انداختیم... ولی اگر دست خودم بود دلم می‌خواست به دکتر مصدق رأی می‌دادم."

"— بقال خیابان اسلامبول: "خواهش می‌کنم جواز کسب ما را به‌خطر نیاندازید. بنده چیزی نمی‌دانم."

"— قصاب خیابان نادری: "آقا من داخل هیچ حزبی نیستم و از کوچکی که پدرم مرده صبح می‌آیم دکان غروب می‌روم. ولی همین‌قدر می‌دانم تا شناسنامهٔ ما را نگرفتند در قصابخانه گوشت ما را داغ نزدند."

"— یک نفر دانشجو: "در این‌که این انتخابات برخلاف قانون و فرمایشی است شکی نیست."[4]

اما قوام که تصور می‌کرد نوکرصفتان و چاپلوسانی که وسیلهٔ وی به نمایندگی منصوب

۱: مردم، شمارهٔ ۶۹، به تاریخ ۲۶/۱/۲۱، بررسی جراید نقل از فریاد و شاهین.
۲: نجات ایران، ۸۸۷، مورخهٔ ۲۶/۶/۴.
۳: قیام ایران، شمارهٔ ۲۳۱، مورخهٔ ۲۶/۹/۱۸، از نامه لنکرانی.
۴: ارس به جای ایران ما، شمارهٔ ۱۶، مورخهٔ ۲۵/۱۰/۲۹، "نظریات مردم دربارهٔ انتخابات دورهٔ پانزدهم".

شده‌اند به وی وفادار خواهند ماند و او اکثریت مجلس را در دست خواهد داشت، سخت در اشتباه بود. زیرا حتی قبل از افتتاح مجلس توطئه‌چینی و مخالفت علیه او آغاز گردید و قوام بیهوده تلاش کرد که آن‌ها را به‌صد "قسم" به‌خود وفادار نگهدارد و کار به‌جایی رسید که با استقرار مجدد حکومت نظامی به‌جنگ آن‌ها رفت.

در هر حال مجلس پانزدهم روز ۲۶/۴/۲۵ پس از یک سال و چهارماه فترت افتتاح شد و چون مجلس وظیفهٔ خطیر تعیین تکلیف موافقت‌نامهٔ نفت ایران و شوروی را به‌عهده داشت و این کار می‌بایست به‌دست خود قوام فیصله یابد لذا توافق زودگذری بین عوامل آمریکا و انگلستان به‌عمل آمد تا قوام آخرین مأموریت خود را انجام دهد.

رد موافقت‌نامهٔ نفت ایران و شوروی

دولت آمریکا که به‌تدریج دامنهٔ نفوذ خود را در خاورمیانه بسط داده و مواقع مهمی درآن ناحیه به‌دست آورده‌بود[۱] به‌قول فرستال وزیردفاع وقت‌آمریکا که گفت: *"برای آسایش و امنیت آمریکا ناچاریم به نفت خاورمیانه دست یابیم"*[۲] درصدد تصرف منابع نفتی بزرگ و پرنعمت خاورمیانه بود. لذا به‌هیچ‌وجه نمی‌خواست که دولت شوروی در استخراج نفت ایران شرکت ورزد. زیرا آن را خطر بزرگی به‌منافع اقتصادی و نظامی خود تلقی می‌کرد. بدیهی است در این مورد سیاست انگلستان نیز با سیاست آمریکا هم‌آهنگی کامل داشت.

حتی قبل از افتتاح مجلس پانزدهم معاون وزارت خارجهٔ آمریکا صراحتاً گفته بود: *"آمریکا امیدوار است که لایحهٔ نفت شمال از تصویب مجلس نگذرد."*[۳]

اما سادچیکوف سفیرکبیر شوروی پس از افتتاح مجلس در نخستین ملاقات خود با قوام صورت طرح قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را برای امضا و تقدیم به مجلس به قوام تسلیم نمود. لکن قوام طی نامهٔ رسمی اظهار داشت که طرح پیشنهادی اتحاد جماهیر شوروی را امضا نخواهد کرد و آن را بدون امضا و بدون اظهار نظر به‌مجلس خواهد داد تا مجلس رأساً درآن‌باره تصمیم بگیرد.

دولت‌شوروی در پاسخ نامهٔ قوام اعلام داشت که این امتناع ازامضای طرح‌پیشنهادی

۱: روزنامهٔ تریبون دوناسیون استفادهٔ نفتی امریکا را از خاور میانه تا آن تاریخ بدین ترتیب شرح می‌دهد: "
۱: منابع نفت عربستان سعودی سیزده میلیون تن. ۲: چاههای نفت بحرین شش میلیون تن.
۳: از مجموع نفت کویت ۵۰٪. ۴: از مجموع نفت عراق ۲۳/۷۵٪.
۵: از مجموع نفت جنوب ایران ۲۰٪ (برطبق قرارداد منعقده در سال ۱۹۴۶ بین انگلستان و امریکا)" نقل از ایران ما شمارهٔ ۱۰۶۴، مورخهٔ ۲۷/۴/۲۳.
۲: قیام ایران، شمارهٔ ۲۲۳، مورخهٔ ۲۶/۹/۸.
۳: قیام ایران، ۲۲۳، مورخهٔ ۲۶/۹/۸، "مبارزه با نفوذ امپریالیسم امریکا ..."

را به‌عنوان نقض موافقت‌نامهٔ ایران و شوروی و بازگشت به سیاست خصمانهٔ سابق تلقی می‌نماید. در حالی‌که جرج آلن سفیرکبیر آمریکا مجلس و دولت ایران را تشویق می‌کرد که موافقت‌نامهٔ مزبور را اجرا نکنند و وعده می‌داد که اگر چنین کنند دولت آمریکا پشتیبان آن‌ها خواهد بود (نطق آلن در تهران تحت عنوان "حکومت پارلمانی").

حال ببینیم احزاب سیاسی ایران دراین‌باره چه‌نظری داشتند:

حزب تودهٔ ایران می‌گفت با وجود این‌که "ایده‌آل هر ایرانی وطن‌پرست این است که بهره‌برداری منابع زیرزمینی ایران که نفت مهمترین آنهاست با سرمایهٔ ایرانی و به دست ایرانی انجام داده شود..." لکن به‌علت فقدان حکومت ملی و نبودن امکانات مالی و فنی استخراج نفت به‌دست خود ایرانیها مقدور نیست و به‌همین جهت از تشکیل شرکت مختلط ایران و شوروی دفاع می‌کرد.

اما حزب‌ایران بر این نظر بود که "در موقع فعلی دنیا و ایران سازمان‌های بین‌المللی و هیئت حاکمهٔ ایران با قرارداد شرکت نفت ایران و شوروی موافقت نخواهند کرد." و هیئت حاکمهٔ ایران" مخالفت خود را با تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی مخالفت ملت ایران قلمداد خواهد کرد و خود را برخلاف نظریات ایرانیان خواهد خواند. درصورتی‌که حقیقت غیر از این است..."

حزب ایران خواسته‌های خود را به‌شرح ذیل مطرح می‌ساخت:

"۱ـ تشکیل دولتی لایق و وطن‌پرست.

۲ـ برکناری مستشاران خارجی.

۳ـ محدود ساختن امتیاز نفت جنوب به‌مقررات و مواد امتیازنامه.

۴ـ استخراج معادن نفت به‌دست ایرانیها و ایجاد حداکثر تسهیلات ممکن برای فروش به روسها" (از بیانیهٔ حزب ایران).

پس از افتتاح مجلس پانزدهم قوام طبق معمول استعفا کرد و خود وی مجدداً مأمور تشکیل دولت گردید. هنگامی که قوام برنامهٔ خود را در مجلس طرح نمود از طرف نمایندگان مسائلی پیش کشیده شد که اشاره به آنها حائز اهمیت است:

عباس اسکندری نمایندهٔ مجلس به‌عنوان مخالف دولت صحبت‌کرده گفت: "...دولت نسبت به اوضاع خلیج فارس که مدت ۲۵ قرن مهمترین پایگاه سیادت و آقایی ایران بوده بی‌اعتنا می‌باشد. امروز بهترین فرصتی است که ما می‌توانیم به شیخ بحرین تلگراف کنیم که به تهران بیاید و اگر نیاید فوراً قشون ایران را در بحرین و تمام جزایر جنوب مستقر سازیم." ۱

همان نماینده پس از شرح تاریخچهٔ امتیاز نفت جنوب اظهار داشت که "آقای‌قوام

۱: اطلاعات، شمارهٔ ۶۴۵۹ – ۲۶/۷/۹، مذاکرات مجلس شورای ملی.

باید در برنامهٔ خود قید نمایند که تمدید قرارداد نفت جنوب برخلاف میل ملت ایران است. چون ملت ایران در این قرارداد دو ضرر دارد یکی ۱۶۱۵ میلیون لیرهٔ انگلیسی است که از جیب ملت ایران رفته است دیگر امتیازات خارج‌المملکتی این قرارداد است."

سئوال شد "امتیازات خارج‌المملکتی حسست؟"

اسکندری جواب داد: "در این قرارداد حق داشتن فرودگاه داده شده. آیالولهٔ نفت سرش در هــواپیماست؟ آقایان ملت ایران را باید از این‌گونه قراردادها راحت نمود..."[۱]

اما اسکندری کوچکترین اشاره‌ای به نفود سیاسی و نظامی و اقتصادی آمریکا در ایران ننمود و حملات خود را منحصراً به‌دولت انگلستان متوجه ساخت.

طرح مسئلهٔ بحرین در مجلس مصادف بود با تظاهرات مخالفت‌آمیز مردم بحرین علیه بلگریو مستشار انگلیسی بحرین و حاکمیت دولت انگلیس برآن جزیره. آنها خواستار بودند که مستشاران انگلیسی اخراج شوند، روابط تجاری با ایران و آزادی مسافرت به‌کلیهٔ نقاط‌ایران برقرار گردد و پلیس ملی تأسیس شود.

لذا وزارت امور خارجهٔ انگلستان از تقارن حوادث و پشتیبانی آمریکا از جریان امر مضطرب گردیده اعلامیه‌ای به‌شرح زیر صادر نمود: "هرگونه ادعا و اظهاری دایر براین‌که بحرین جزو خاک ایران است به‌کلی بی‌اساس و عاری از حقیقت است. بحرین دولت مستقلی است که در تحت ریاست شیخ بحرین اداره می‌شود و دولت انگلیس بنا به‌مفاد قراردادی که در سال ۱۹۲۴ بین شیخ بحرین و انگلستان منعقد شده است موظف است از استقلال این سرزمین در برابر هرگونه تعرضی از هر ناحیه‌ای که باشد دفاع کند."

طرح مسئلهٔ بحرین و تجدید نظر در قرارداد نفت جنوب گرچه تغییری در برنامهٔ قوام ایجاد ننمود لیکن باب مذاکره در مسائل فوق را به روی مطبوعات و نمایندگان گشود.

اینک نوبت طرح موافقت‌نامهٔ نفت ایران و شوروی در مجلس فرا رسیده بود. قوام پس از اخذ رأی اعتماد از مجلس در مصاحبه با مخبر یونایتدپرس موضع خود را نسبت به موافقت‌نامه روشن ساخته گفت: "رأی اعتمادی که از طرف مجلس شورای ملی به من‌داده شده ناشی از موافقت با برنامهٔ اصلاحاتی من می‌باشد و نباید آن را به‌منزلهٔ تصویب اقدام من در انعقاد پیمان نفت با شوروی تلقی کرد... من گزارش خود را دربارهٔ مــذاکرات نفت با دولت شوروی تقدیم مجلس خواهم کرد و اتخاذ تصمیم در این‌خصوص با مجلس است. دولت ایران انتظار ندارد در صورتی که مجلس موفق به تصویب لایحهٔ نفت نگردد دولت شوروی رویهٔ دوستانه‌ای را که همواره نسبت به ما داشته است تغییر دهد."[۲]

۱: اطلاعات، شمارهٔ ۶۴۵۹ — ۲۶/۷/۹، مذاکرات مجلس شورای ملی.

۲: ایران‌ما، شمارهٔ ۸۴۵، مورخهٔ ۲۶/۷/۱۷.

دولت شوروی اصرار داشت که موافقت‌نامه به‌وسیلهٔ قوام امضا و به‌مجلس برده‌شود. ولی قوام حاضر به‌امضای آن نشد و می‌گفت که این اقدام برخلاف قانون است و باید مجلس در این‌باره نظر بدهد. آخرین نامهٔ سادچیکوف حاکی است که "دولت شوروی نمی‌تواند اظهارات شما را دربارهٔ امضای قرارداد قبول کند و ما این را نقض موافقت‌نامه ۴ آوریل سال ۱۹۴۶ می‌دانیم... دولت شوروی مصراً تقاضا دارد که موافقت‌نامه بطور کامل اجرا شود..."

بالاخره قوام روز ۲۶/۷/۲۹ گزارش خود را دربارهٔ نفت شمال به‌مجلس آورد. وی در گزارش خود ضمن اشاره به گزارشی که پس از مراجعت از مسکو در جلسهٔ سری مجلس چهاردهم تقدیم داشته، گفت که پس از برخورد سردی با استالین و مباحثهٔ بی‌حاصلی دربارهٔ تخلیهٔ ایران و موضوع آذربایجان، ملاقاتی با مولوتف به‌عمل آورده. سپس مذاکرات خود را با مولوتف چنین شرح داد: "... *مولوتف نقشهٔ ایران را در جلوی من گذاشت و موضوع نفت را پیش‌کشید و گفت دربارهٔ ما تبعیض شده است... ما فقط امتیاز می‌خواهیم*..." قوام ازگزارش خود چنین نتیجه گرفت که وی برای حل مسئلهٔ آذربایجان و تخلیهٔ ایران با قرارداد نفت ایران و شوروی موافقت‌کرده است.

قبل از گزارش قوام عده‌ای از نمایندگان به سرپرستی دکتر رضازادهٔ شفق مادهٔ واحده‌ای جهت کان‌لم‌یکن ساختن موافقت‌نامه، تنظیم نموده بودند تا پس از استماع گزارش نخست‌وزیر آن را از تصویب مجلس بگذرانند.

بند اول و دوم مادهٔ واحدهٔ مزبور موافقت‌نامهٔ نفت ایران و شوروی را کان‌لم‌یکن می‌ساخت. اما بندهای سوم و چهارم مربوط به نفت جنوب و بحرین بود که عیناً نقل می‌کنیم:

"۳- *چون ایران دربارهٔ نفت جنوب ادعای غبن دارد و با تمدید آن به‌این‌صورت موافق نیست بدین جهت دولت ایران وظیفه دارد که با انگلیسها در این‌خصوص وارد مذاکره شود.*

۴- *بحرین ملک مطلق ایران است و دولت ایران وظیفه دارد که استقرار حاکمیت خود را در آنجا اعلام کند.*"

دربارهٔ بندهای فوق‌الذکر حسن ارسنجانی پیشنهادهای ذیل را ارائه نمود:

" *در بند سوم برای تجدید نظر در امتیاز نفت جنوب قید گردد که رضاخان دیکتاتور بود و چرچیل نیز این امر را تصدیق کرده است و بدین‌جهت تجدید قرارداد نفت جنوب که در دورهٔ حکومت دیکتاتور به‌قول چرچیل به‌عمل آمده است ملغی می‌گردد. و در بند چهارم دربارهٔ بحرین قید شود که وقتی استقرار حاکمیت ایران در بحرین‌اعلام شد، امتیاز نفت آمریکایی در آن منطقه لغو گردد. زیرا اخذ این امتیاز صورت قانونی*

ندارد." هردو پیشنهاد از طرف مجلس رد گردید.[1]

اما با وجود این‌که قرار بود عصر روز ۲۶/۷/۲۸ " جلسهٔ علنی مجلس تشکیل شود و حتی رئیس مجلس دستور داده بود که هیچ یک از نمایندگان حق ندارند جلسه را ترک گویند... و با وجود این‌که متجاوز از صد نفر در مجلس حاضر بودند نمایندگان اکثریت مانع تشکیل جلسه شده مجلس را به‌هم زدند."[2]

علت واقعی این‌که آن روز جلسهٔ علنی مجلس تشکیل نگردید و قوام حاضر به‌دادن گزارش نشد این بود که همان‌روز جرج آلن که به ترکیه رفته بود در ساعت ۴/۵ بعدازظهر وارد تهران گردید و بلافاصله از قوام تقاضای ملاقات فوری کرد. قوام که عملاً خود را فرمانبردار سیاست امریکا نشان می‌داد با آن‌که مقرر بود که وی جهت دادن گزارش در مجلس حاضر شود براثر اصرار آلن از حضور در مجلس منصرف شده سفیرکبیر آمریکا را ملاقات نمود. این ملاقات از ساعت ۵/۵ بعدازظهر تا پاسی از شب گذشته ادامه یافت. اثرات این ملاقات بصورت تغییر بند سوم و چهارم مادهٔ واحدهٔ پیشنهادی نمایندگان اکثریت ظاهر گردید.[3]

بدین ترتیب در اثر دخالت مستقیم دولت آمریکا بند چهارم مادهٔ واحده که مربوط به استرداد بحرین بود کلاً حذف گردید. زیرا اولاً نفت بحرین به‌وسیلهٔ شرکتی به‌نام " بحرین پترول" مرکب از دو شرکت آمریکایی" استاندارد اویل کالیفرنیا" و " تکزاس اویل" استخراج می‌شد. ثانیاً وقتی که " دولت آمریکا از دولت انگلیس خواسته بود که ۴۵٪ تولید نفت جنوب ایران را به آن دولت بدهد دولت انگلیس حاضر به‌قبول این پیشنهاد نشده ولی قبول کرده بود که مالکیت بحرین را به‌دولت آمریکا واگذارکند.[4] "

موضوع نفت جنوب نیز جدی تلقی نگردید و بند سوم مادهٔ واحده که تجدیدنظر در امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس را خواستار بود بدین صورت درآمد: " دولت‌موظف است دربارهٔ امتیازهای موجود بخصوص شرکت نفت جنوب برای احقاق حق ایران اقدامات لازمه را به‌عمل آورد و مجلس را از نتیجهٔ مذاکرات مطلع کند." این بند صرفاً به‌منظور تهدید انگلستان و سربه‌راه کردن آن دولت در برابر آمریکا گنجانیده شد تا در صورت لزوم به‌عنوان دستاویزی علیه سیاست انگلستان به‌کار رود.

به‌هرحال قوام پس از جلب رضایت سفیرکبیر آمریکا روز ۲۶/۷/۲۹ گزارش خود را تقدیم مجلس نمود و بلافاصله دکتر شفق مادهٔ واحدهٔ اصلاح شدهٔ ذیل را تسلیم داشت:

" *مادهٔ واحده: الف ــ نظر به‌این‌که آقای نخست‌وزیر با حسن نیت از قانون آذرماه*

۱: ایران‌ما، شمارهٔ ۸۵۴، مورخهٔ ۲۶/۷/۲۸، (اعتبار نامهٔ ارسنجانی نیز روز ۲۶/۸/۱۲. در مجلس شورا رد شد).
۲: داد، شمارهٔ ۱۰۷۷، مورخهٔ ۲۶/۷/۲۹.
۳: قیام ایران، شمارهٔ ۲۰۵، مورخهٔ ۲۶/۷/۲۹ و داد، شمارهٔ ۱۰۷۷، مورخهٔ ۲۶/۷/۲۹.
۴: ایران ما، شمارهٔ ۱۰۶۴، مورخهٔ ۲۷/۴/۲۳، نقل از تریبون دوناسیون.

۱۳۲۳ (قانون دکتر مصدق) استنباط درستی نکرده‌اند و مجلس ایران استنباط فوق‌الذکر را مطابق مفهوم واقعی قانون فوق‌الذکر تشخیص نمی‌دهد، موافقت‌نامهٔ نفت ایران و شوروی کان‌لم‌یکن فرض می‌شود.

ب ـ باید دولت ایران در ظرف پنج سال در نواحی شمالی کشور تفحص کامل کند و مناطق نفت‌خیز را معلوم نماید تا مجلس طریقهٔ استفاده از این ثروت ملی را به‌وسیلهٔ قانون معین کند.

ج ـ امتیاز نفت به بیگانگان و ایجاد هر شرکتی که خارجی‌ها در آن سهیم باشند ممنوع است.

د ـ در صورتی که وجود نفت به مقدار قابل استفاده مسلم گردد، دولت می‌تواند درباب فروش محصول آن با اتحاد جماهیر شوروی وارد مذاکره شود و نتیجه را به‌اطلاع مجلس برساند.

هـ ـ دولت موظف است دربارهٔ امتیازهای موجود بخصوص شرکت نفت جنوب برای احقاق حق ایران اقدامات لازمه را به‌عمل آورد و مجلس را از نتیجهٔ مذاکرات مطلع کند."

مادهٔ واحدهٔ فوق با ۱۰۲ رأی از ۱۰۴ نفر نمایندگان حاضر به تصویب رسید و موافقت‌نامهٔ نفت ایران و شوروی که در چهارم آوریل ۱۹۴۶ به‌امضا رسیده بود کان‌لم‌یکن اعلام گردید.

پس از ابلاغ تصمیم مجلس به‌دولت شوروی، سادچیکوف در نامهٔ جوابیه خود نوشت: "... دولت ایران بطرز عهدشکنانه‌ای تعهداتی را که به‌عهده گرفته بود نقض کرده است. دولت شوروی این موضوع را که تصمیم مجلس دربارهٔ کان‌لم‌یکن شمردن مقاوله‌نامه تأسیس شرکت مختلط نفت ایران و شوروی در شمال ایران باوجود حفظ امتیاز نفت انگلیسها در جنوب ایران تبعیض خشنی نسبت‌به‌اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی می‌باشد، نمی‌تواند نادیده انگارد.

بنابرمراتب فوق دولت شوروی بر ضد اعمال خصمانهٔ یاد شدهٔ دولت ایران‌نسبت به‌اتحاد شوروی که با مناسبات عادی بین دو دولت قابل گنجایش نیست شدیداً پروتست می‌کند و مسئولیت عواقب آن را به‌عهدهٔ دولت ایران می‌گذارد.

ای. سادچیکوف[1]."

صراحتاً باید گفت که شکست سیاست شوروی در ایران نتیجهٔ مستقیم روش نادرستی بود که آن دولت در کشور ما پیش گرفت. قوام با کان‌لم‌یکن ساختن موافقت‌نامهٔ نفت شمال آخرین صحنهٔ نقشی را که به‌عهده گرفته بود بازی کرد. جالب است بدانیم که درفروردین ماه سال ۱۳۲۵ پس از امضای موافقت‌نامه تحلیهٔ ایران و تشکیل شرکت مختلط

۱: ایران ما، شمارهٔ ۸۷۹، مورخهٔ ۲۶/۹/۱.

نفت ایران و شوروی قوام در ضیافتی که به افتخار سادچیکوف داده‌بود گفت: " من معتقدم که از دولت شوروی باید همه‌چیز خواست و هیچ نداد. " و سادچیکوف در پاسخ وی جام خود را به‌سلامتی شخص قوام‌السلطنه که به‌گفته‌ٔ او " بزرگترین و مؤثرترین سیاستمدار عصر می‌باشد" بلند کرد.[1]

تشدید رقابت انگلستان و آمریکا در ایران

پس از فراغت از موضوع موافقت‌نامه‌ٔ نفت ایران و شوروی، سیاست انگلستان که به خاطر حل مسائل خطیری نظیر مسئله‌ٔ آذربایجان، تخلیه‌ٔ ایران و موافقت‌نامه‌ٔ نفت شمال ـ بنا به‌اقتضای زمان ـ موقتاً تمکین کرده و میدان را برای فعالیت دولت آمریکا آزاد گذاشته‌بود، مخالفت علنی خود را با سیاست آمریکا در ایران آشکار ساخته جهت کسب مواضع از دست‌رفته و تحکیم موقعیت متزلزل خود به حمله‌ٔ متقابل پرداخت. این مخالفت قبل از همه به‌صورت مبارزه علیه دولت قوام تظاهر نمود و همزمان با آن به‌حزب دموکرات‌ایران نیز موریانه افتاد. رهبران حزب به‌جان هم افتادند و دسته‌بندیها آغاز گردید.

بدیهی است دولت آمریکا که با استفاده از شرایط مساعد، نفوذ سیاسی و نظامی و اقتصادی خود را در ایران بسط داده و در میان طبقه‌ٔ حاکمه‌ٔ کشور دوستانی پیدا کرده بود بسادگی حاضر به انصراف از امتیازات به‌دست آمده نبود. لذا مبارزه‌ٔ دو نیروی امپریالیستی به‌صورت حمله به نقاط ضعف و امتیازات طرف متقابل درآمد.

دولت انگلستان حمله‌ٔ خود را از مخالفت با دولت قوام شروع کرد. لذا نمایندگان متمایل به سیاست انگلیس جهت ساقط کردن دولت قوام صف‌بندی نمودند و حتی کاندیداهای جدید نخست‌وزیری نیز تعیین شدند. قوام از دو جبهه مورد حمله قرار گرفت: سیاست انگلستان و دربار محمد رضا پهلوی.

قوام برای حفظ مقام نخست‌وزیری با سماجت خاصی ایستادگی نمود. لکن تلاش وی بی‌نتیجه ماند و دولت او پس از بیست و دو ماه در تاریخ ۲۶/۹/۱۸ سقوط کرد.

حزب دموکرات ایران حتی قبل از سقوط " رهبر کل" متلاشی شد و همان دسته‌های اوباشی که قوام برای اشغال محل شورای متحده‌ٔ کارگران و کلوبهای حزب توده‌ٔ ایران گسیل می‌داشت این‌بار به‌سرپرستی عباس شاهنده و دست‌نشاندگان خسرو هدایت کلوب مرکزی، چاپخانه و اداره‌ٔ روزنامه‌ٔ حزب دموکرات ایران و اتحادیه‌ٔ مرکزی کارگران و کشاورزان وابسته به‌آن حزب را اشغال کردند.

دولت انگلستان به ابتکار دیگری نیز دست‌زد. به‌این شرح که رادیوهای لندن و

[1]: ایران ما، شماره‌ٔ ۵۱۰، مورخه‌ٔ ۲۵/۱/۳۰.

جراید بزرگ در ۲۶/۹/۲۹ خبر دادند که: " یک پیمان نظامی بین ایران و آمریکا منعقد شده که بموجب آن کارشناسان آمریکایی برای تعلیم و تربیت ارتش ایران فرستاده خواهند شد. از جمله وظایف این هیئت ارشاد و دادن اندرز به ارتش و تنظیم امور اداره نیروی ایران می‌باشد. این پیمان به‌اطلاع سازمان ملل رسانده شده ولی مجلس ایران از آن اطلاعی ندارد[1].

به دنبال این که خبر مزبور در مطبوعات ایران انتشار یافت وزارت جنگ طی نامه‌ای که در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان انتشار یافت (۲۶/۱۰/۵) وجود پیمان نامبرده را تکذیب کرده نوشت:

... هیچ نوع پیمان و یا قرارداد نظامی بین دولت آمریکا و ایران منعقد نشده و این انتشارات جداً تکذیب می‌شود. " اما چند روز بعد " بولتن اخبار روز" که از طرف اداره مطبوعات سفارت کبرای شوروی در تهران منتشر می‌شد، متن موافقت‌نامه نظامی ایران و آمریکا را که در دفتر سازمان‌ملل متفق به‌ثبت رسیده بود انتشار داد. اینک موادی از آن قرارداد را ذیلاً می‌آوریم:

" ماده اول ــ هدف این میسیون عبارت از همکاری باوزارت جنگ ایران و با افراد ارتش ایران به‌منظور بالا بردن استعداد جنگی ارتش ایران است.

ماده هشتم ــ کارهای اساسی ستاد ارتش و کلیه شعبات وزارت جنگ در تهران و شعبات صحرایی آن به‌استثنای نقشه‌های تاکتیکی و استراتژیکی و یا عملیات بر ضد دشمن خارجی ــ که مربوط به وظایف میسیون نیست ــ جزو وظایف مذکور می‌باشد.

ماده ۱۰ ــ هر یک از اعضای میسیون با همان درجه‌ای در میسیون خدمت خواهد کرد که در ارتش ممالک متحده دارا می‌باشد. لیکن نسبت‌به‌تمام افسران ارتش ایران که دارای همان درجه باشند حق ارشدیت خواهد داشت.

ماده ۱۳ ــ رئیس میسیون و بنا به‌فرمان وی سایر اعضای میسیون برای اجرای صحیح وظایف خود مکلف و مختارند هر یک از ادارات نظامی ارتش ایران را بازدید نموده بازرسی به‌عمل آورند و افسرانی که در رأس این ادارات قرار دارند باید به‌چنین بازرسی مساعدت نمایند و نقشه‌ها، اسناد، گزارشات و مکاتباتی که هنگام بازرسی مورد نیاز باشد در اختیار آنان بگذارند.

ماده ۲۴ ــ در مدت اعتبار این موافقت‌نامه و یا در صورت تمدید آن دولت ایران هیچ شخصی را که در خدمت دولت خارجی دیگر باشد برای انجام وظایفی که ارتباط با ارتش ایران دارد به‌خدمت قبول نخواهد کرد مگر با موافقت دو کشور آمریکا و ایران. "

1. ایران ما، شماره ۹۰۵، مورخه ۲۶/۱۰/۳، (این پیمان روز سیزدهم مهرماه ۱۳۲۶ برابر ششم اکتبر ۱۹۴۷ در دولت بوم منعقد شده و به امضای محمود جم وزیر جنگ و جرج آلن سفیر کبیر و نماینده فوق‌العاده دولت امریکا رسیده بود).

بطوری‌که ملاحظه می‌شود چنین قرارداد اسارت‌آوری بدون اجازهٔ مجلس توسط دولت قوام با دولت آمریکا منعقد شده‌بود. قراردادی که برابر آن دولت ایران تمام اسرار و اطلاعاتی را که برای اجرای مأموریت میسیون آمریکایی لازم بود در اختیار آنان قرار می‌داد، مستشاران آمریکایی حق انحصاری دخالت در امور ارتش ایران را پیدا می‌کردند و دولت ایران جز با اجازهٔ دولت آمریکا حق استخدام مستشار از سایر دول را نداشت و افسران شریف ایرانی برابر مادهٔ ۱۰ مورد توهین و تحقیر قرار می‌گرفتند و به کوتاه سخن ارتش ایران به شعبهٔ وزارت جنگ آمریکا مبدل شده حق حاکمیت آزادی و استقلال و حیات سیاسی و اجتماعی ملت ایران پایمال می‌گردید.

از سوی دیگر دولت قوام برای اجرای برنامهٔ هفت ساله اول که به ظاهر " عمران و آبادی" در کشور را منظور نظر داشت دریافت ۲۵۰ میلیون دلار قرضه از بانک بین‌المللی را پیش‌بینی کرده‌بود و حتی به‌دعوت دولت ایران متخصصین شرکت آمریکایی "موریسن نودسن" جهت اظهار نظر دربارهٔ نقشه‌های عمرانی هیئت عالی برنامه به‌ایران آمده بودند.

به‌علاوه دولت قوام مایل بود که موافقت مجلس را جهت خرید ۲۵ میلیون دلار مهمات جنگی از آمریکا جلب نماید.

اما دولت انگلستان از آن بیم داشت که با پشتیبانی دولت آمریکا دوستان‌سیاست آن دولت بر سر کار آیند و تجدید نظر در قرارداد نفت جنوب و یا الغای آن را وهمچنین الغای امتیاز بانک شاهی را ــ که پس از شصت سال مدت امتیاز آن روز ۲۷/۱۱/۱۱ به پایان می‌رسید ــ مطرح نمایند مسایلی که بی‌شبهه مورد تأیید اکثریت مردم ایران قرار می‌گرفت.

همین که قوام‌السلطنه سقوط کرد ابراهیم حکیمی، دوست دیرین انگلستان به نخست‌وزیری رسید. وی در برنامهٔ دولت خود اسمی از برنامهٔ هفت‌ساله نبرد ولی در نطقی که هنگام اخذ رأی ایراد نمود گفت: *دولت حاضر برنامهٔ هفت‌سالهٔ دولت سابق را تکمیل وتعقیب خواهد کرد و در موقع خود از لزوم یا عدم لزوم استقراض از بانک بین‌المللی به مجلس گزارش خواهد داد.*

به‌هرحال با رسیدن حکیمی به‌نخست‌وزیری و آمدن ایدن وزیر خارجهٔ انگلیس به ایران ــ که پس از سقوط قوام انجام گرفت ــ محیط سیاسی ایران به‌نفع انگلستان تغییر یافت.

حکیمی و تقی‌زاده از رفاه طبقات پایین و رعایت اصول و کم‌کردن بودجه صحبت به‌میان آوردند. دولت حکیمی حکومت نظامی را ملغی ساخت تا خود را " بی آزار" نشان دهد.

قرضهٔ ۲۵ میلیون دلاری خرید اسلحه را به ۱۰ میلیون دلار پایین آورد و در

نقشهٔ هفت‌ساله به‌جای قرضه از آمریکا استفاده از عواید شرکت نفت جنوب یا استقراض از بانک شاهی را پیش‌بینی کرد.

روزنامهٔ تریبون دوناسیون اوضاع سیاسی ایران را در آن زمان چنین شرح داده است:

" اکنون وضعیت مبهمی در ایران حکمفرماست. مسافرت ایدن را به ایران بر خلاف آنچه به‌نظر می‌رسید، نمی‌توان عادی تلقی کرد. آخرین قسمت این حوادث اسرارآمیز در آمریکا جریان دارد. اخیراً در واشنگتن نمایندگان انگلیسی و آمریکایی برای مذاکره در باب منافع نفتی دو کشور در خاورمیانه وخاور نزدیک ملاقات کرده‌اند.

ضمن این مذاکرات سفیرکبیر بریتانیا در واشنگتن اصرار کرده است که روش‌مشترکی در مقابل حکومت تهران اتخاذ کنند و از هرگونه اقدامات فردی که محرک مذاکرات در مورد امتیازات کمپانی نفت انگلیس و ایران باشد خودداری شود.

سفیرکبیر انگلیس اظهار کرده است که امتیازات نفت ایران سالیانه ۱۹ میلیون تن نفت مورد احتیاج انگلستان را تأمین می‌کند بطوری که حکومت بریتانیا هیچ‌گونه‌تجدید نظری را نمی‌تواند در این‌عهدنامه قبول کند.

معذالک چنین استنباط می‌شود که سفیرکبیر آمریکا در تهران، به‌حکومت تهران توصیه کرده است که اقدامات خاصی برای تجدید نظر در امتیاز اتخاذ نماید. همچنین اظهار کرده است که دولت آمریکا حاضر است سهام انگلستان را در شرکت نفت‌خریداری کند.

... منظور حقیقی مسافرت ایدن شاید برای این بوده است که از این عملیات که نتیجهٔ آن حذف منافع انگلستان در امتیازات نفتی ایران است جلوگیری کند." [1]

رقابت آمریکا و انگلیس در ایران به سازمان‌های ارتشی نیز کشانده شد و سرلشگر رزم‌آرا که نبض ارتش را به‌دست داشت جانب انگلستان را گرفت. به‌همین لحاظ مستشاران نظامی آمریکا در ژاندارمری و ارتش مورد بی‌مهری قرار گرفتند. چنان‌که جرج آلن ــ که در اواخر سال ۱۳۲۶ به‌سمت معاونت وزارت خارجهٔ آمریکا منصوب شد ــ هنگامی که ایران را ترک می‌نمود، حین تودیع از حکیمی نخست‌وزیر ضمن یادداشتی از رفتارافسران ارشد ایرانی با ژنرال شوارتسکف گله کرده نوشت: "... ژنرال شوراتسکف که اکنون به عنوان مستشار نظامی در ژاندارمری ایران مشغول خدمت می‌باشد، دارای سوابق‌درخشانی در آمریکاست و دولت آمریکا می‌تواند از وجود وی استفادهٔ شایان نماید. بنابراین اکنون که بر اثر تحریکات افسران ارشد ایرانی در محافل تهران موضوع مخالفت بااینان باب گردیده لازم می‌داند که در صورت موافقت، اجازه فرمایید ایشان به میهن خود

۱: نبرد امروز ارگان موقتی حزب ایران، شمارهٔ ۲۹، دورهٔ سوم به تاریخ ۲۶/۱۱/۱۸ به نقل از تریبون دوناسیون.

معاودت نماید و به‌جای ژنرال شوارتسکف یکی از افسران جزء ارتش آمریکا که فراخورحال سازمان ارتش ایران باشد اعزام شود ." [1]

اما ارتش به رهبری سرلشگر رزم‌آرا میسیون آمریکایی ژاندارمری را زیر باران انتقاد گرفت و دست به‌اقداماتی زد که فرماندهی ژاندارمری را از وزارت کشور گرفته در اختیار ارتش قرار دهد.[2] در این مورد روزنامهٔ نیویورک تایمز نوشت : " . . . اگر ژاندارمری زیر فرمان ارتش درآید میسیون آمریکایی ژاندارمری به‌کارخوداادامه نخواهد داد . . . کسی که در پشت پرده برای انتقال ژاندارمری به‌وزارت جنگ مشغول کار است ژنرال علی رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش ایران است . . ." [3]

بالاخره سرلشگر رزم‌آرا در الحاق ژاندارمری به ارتش توفیق یافت و این امر موجب رنجش دولت آمریکا گردید . در این‌باره روزنامهٔ پارس نوشت : " آمریکاییها عمل دولت را دربارهٔ ژاندارمری اقدامی به‌نفع تثبیت نفوذ انگلستان و بر علیه منافع خود در ایران تلقی کرده‌اند و چنین اظهار داشته‌اند که دولت ایران قصد دارد از نفوذ مادی و معنوی آمریکا در ایران بکاهد . در نتیجهٔ این استنباط مستشاران ژاندارمری بطوری که در محافل نظامی خارجی شایع است عموماً استعفا کرده‌اند . دولت ایران هنوز استعفای دسته‌جمعی مستشاران آمریکایی را که به‌صورت قهر و اعتراض روی‌داده است نپذیرفته در صورتی که سوءتفاهم مزبور بین مقامات ایرانی و آمریکایی همچنان ادامه یابد ، بایدانتظار داشت که بزودی تغییرات مهمی در پست عده‌ای از مسئولین عالی‌رتبهٔ نظامی درستاد ارتش و.وزارت جنگ و ژاندارمری ظاهر شود ." [4]

برنامهٔ هفت ساله نیز جنبهٔ فنی و عملی خود را از دست داده به‌وسیله‌ای برای اعمال نظرات سیاسی مبدل گردید . جان مکلوی مدیر عامل بانک بین‌المللی درنیویورک ضمن اعلام رد تقاضای وام دولت ایران از طرف بانک به‌خبرنگاران مطبوعات اظهارداشت که" تقاضای سابق دولت ایران برای دریافت وام از این بانک به‌علت فنی رد شد . زیرا کارشناسان بانک‌عقیده داشتند که دولت ایران قادر نخواهد بود به‌تنهایی این مبلغ را صرف امور عمرانی و تولیدی کرده بتواند وام را مسترد دارد و خرج این وام در زیرنظر کارشناسان آمریکایی در ایران نیز به‌علت عدم مساعدت‌دولت و مسئولین امر و محظورات سیاسی غیر مقدور بود .[5]

۱: قیام ایران ، شمارهٔ ۲۷۸ ، مورخهٔ ۲۶/۱۲/۱۵ و مردم ، شمارهٔ ۲۸۵ ، مورخهٔ ۲۶/۱۲/۷ (ژنرال شوارتسکف در تاریخ ۲۷/۳/۳۰ به محل جدید ماموریت در آلمان عزیمت کرد و سرهنگ ر. پیرس Pierce جانشین وی گردید) .

۲: رزم‌آرا ضمن مصاحبه‌ای که روز ۲۷/۱/۲۴ با مخبر یونایتدپرس به عمل آورد اظهار داشت : " برای این که دستورات نظامی دربارهٔ امنیت کشور بهتر عملی شود نقشه‌ای برای الحاق ژاندارمری به ارتش تنظیم گردیده است تا آن سازمان نیز تحت نظر ارتش درآید .

۳: ایران ما ، شمارهٔ ۱۰۱۱ ، مورخهٔ ۲۷/۲/۲۹ به نقل از نیویورک تایمز ۲۴ آوریل ۱۹۴۸ .

۴: خواندنیها ، شمارهٔ ۴۷۹ ، مورخهٔ ۲۸/۲/۱۷ ، به نقل از روزنامهٔ پارس .

۵: داد ، شمارهٔ ۱۳۵۲ ، مورخهٔ ۲۷/۷/۱۸ .

مدیرعامل بانک بین‌المللی ضمن اعلام نظرات فوق شرط لازم برای دادن وام به ایران را روی کار آمدن " حکومت ملی " دانست تا از سوءاستفاده جلوگیری شود.[1]

دولت انگلیس می‌خواست به‌شرطی ایران از بانک بین‌المللی وام دریافت دارد که " . . . اولاً مقداری از آن در انگلستان مصرف شده از آنجا جنس به ایران وارد شود و ثانیاً به مصرفی برسد که بیشتر مورد نظر آنهاست و ثالثاً اشخاصی اجرای برنامه را به‌عهده گیرند که با سیاست آنها نزدیکی دارند . . . "[2]

و چون در این مورد موافقت‌هایی بین آمریکا و انگلستان به‌عمل آمد دولت ساعد تقاضای تصویب نقشهٔ هفت ساله را از مجلس نمود و هیئتی از مشاورین فنی شرکت " مشاورهٔ ماوراء بحار " برای " رفع معایب و نواقص برنامهٔ هفت ساله " به‌ایران آمد و مستر اسپرانک رئیس شرکت مزبور طی یک مصاحبهٔ مطبوعاتی گفت که " در اجرای برنامهٔ هفت ساله در ایران . . . از بعضی شرکت‌های انگلیسی نیز دعوت خواهد شد که دراجرای برنامه شرکت‌مساعی نمایند . . " و علاءسفیرکبیر ایران در واشنگتن به‌خبرنگاران جراید اظهار داشت که " قسمتی از وسایل لازم برای اجرای برنامهٔ هفت‌ساله از انگلستان وارد خواهد شد. " بدین ترتیب هیئت حاکمهٔ ایران صلاح خود را در آن دیده بود که منافع هر دو امپریالیسم انگلستان و آمریکا را در ایران تأمین نماید و به‌هردوی آنها امتیازاتی بدهد. لذا در حالی که از آمریکا ده میلیون دلار اسلحه می‌خرید، دو میلیون لیره‌فشنگ نیز از انگلستان وارد می‌کرد. با بالا بردن قیمت لیره و آزاد گذاشتن انگلستان در چپاول منابع نفتی کشور آن دولت را راضی نگه‌می‌داشت و با تبدیل کشور به پایگاه نظامی ضد شوروی و درآوردن ارتش ما به‌صورت ارتش مستعمراتی از امپریالیسم آمریکا دلجویی می‌کرد و برای اجرای برنامهٔ هفت‌ساله از آمریکا وام می‌گرفت تا قسمتی از دلارهای آمریکایی را به‌جیب سرمایه‌داران انگلیسی بریزد.

اما در جریان مبارزه بین انگلستان و آمریکا بر سر غارت ثروت ملت ایران و به‌اسارت درآوردن مردم، محمد رضاپهلوی و دربار سلطنتی او نیز موقع خاصی را اشغال می‌نمود که توضیح آن بسیار ضروری است.

محمد رضاپهلوی در صحنهٔ سیاست

محمد رضاپهلوی روز بیست‌وپنجم شهریورماه سال ۱۳۲۰ در محیطی آکنده از نفرت و انزجار عمومی نسبت به حکومت غدار و تبهکار رضاخان و درمیان ناله‌ونفرین‌کنندگان و سوگوارانی که عزیزان خود را در سیه‌چالها از دست داده بودند، بر تخت سلطنت نشست.

۱ و ۲: داد، شمارهٔ ۱۴۰۱، مورخهٔ ۲۷/۹/۲۱، جریانات روز.

از همان اوان وی یک آرزو بیش نداشت و آن حفظ و استحکام پایه‌های لرزان سلطنت و حکومتش بود. آرزویی که در تمام دوران سلطنتش هدف و مقصود غایی او بوده وهست.

وی برای رسیدن به این آرزو از هیچ کاری رو گردان نبوده و نیست: به‌راحتی حلقهٔ بردگی هر قدرت خارجی را که دوام سلطنت و حکومت مطلقه‌اش را تضمین نماید، گردن می‌نهد و برای جلب حمایت استعمارگران آنان را در غارت ثروت ملی کشور ما آزاد می‌گذارد. از هر حزب و دسته و فردی که دارای اراده و شخصیت مستقلی باشد ــ اعم از این که این اراده و شخصیت در جهت دفاع از منابع مردم ایران و یا تأمین‌خواسته‌های استعمارگران به‌کار رود ــ به‌عنوان دشمن بالقوهٔ تاج و تخت خود بیمناک است. جز چاپلوسان و نوکرصفتان، هیچ انسان ارجمند و شریف کشور ما را دربارگاه کبریایی او راهی نیست. به‌گمان او افکار و نظراتش وحی شبهه ناپذیر خدایی است. تاب تحمل شهرت، محبوبیت، ابراز لیاقت و دوام و استحکام احدی از افراد ملت را در هیچ مقامی ندارد و همیشه آماده است که چنین افراد و گروههایی را به‌هر طریقی که ممکن شود ــ به حیله و نیرنگ یا یورش آشکار ــ سربه‌نیست کند تا "نظام شاهنشاهی" را که به‌زعم او "مایه قدرت وعظمت!" ملت ایران است محفوظ نگه‌دارد و سرنوشت ملت ایران نه به‌دست‌خود ملت بلکه "به‌ارادهٔ توانای شاهنشاه" سپرده شود.

اما طی این طریق و وصول به‌این آرزو آسان نبود: اشغال کشور به‌وسیلهٔ نیروهای نظامی متفقین سقوط و فرار "قائد عظیم‌الشان!" و برقراری آزادی‌های نسبی در کشور ما قدرت دفاع از دوران رضاخان واستقرار مجدد دیکتاتوری را از چاپلوس‌ترین عمال رضا خان و نوکران استعمار سلب کرده بود. لذا محمد رضا پهلوی در همان‌روزی که به‌سلطنت رسید قول داد که "وظایف خود را مطابق قانون و وجدان انجام دهد و متعدیان به‌حقوق افراد را به‌کیفر رساند." او املاک غصبی رضاخان را به‌دولت واگذار کرد تا به‌صاحبانش مسترد دارد و اندکی از ثمرهٔ غارتگری‌های رضاخان را به‌عنوان "عطیهٔ ملوکانه!" در اختیار مردم قرار داد و در چهارم آبان سال ۱۳۲۰ راجع بطرز حکومت مورد علاقه‌اش چنین گفت: *"مناسب‌ترین طرز حکومتی که پرورندهٔ منظورهای فوق (وحدت‌ملی و ترقی) است دموکراسی است. در این سبک حکومت چون نیروهای کشور در دست خود ملت‌است افراد خواهند توانست در دایرهٔ همت و ذوق و استعداد و نیل طبیعی خود آزادانه سیر کنند و در پی آنچه می‌خواهند بروند... آزادی گفتار و کردار که تنها شرط مسابقه درراه ترقی است فقط در چنین محیطی میسر می‌تواند شد..."*[1]

طی چهار سال از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ او تلاش کرد که قبافهٔ معصومانه‌ای جهت خود دست‌وپا کند. اما این "مدافع" دموکراسی در سال ۱۳۲۴ هنگامی که اقلیت مجلس از

۱: مجموعهٔ نطق‌ها و پیامهای محمد رضا پهلوی جلد دوم، صفحهٔ ۹۶۴.

قبول نخست‌وزیر تحمیلی دربار صدرالاشرف سرباز زد برای جلب حمایت سفیرکبیر آمریکا در انحلال مجلس و برقراری حکومت فردی خود به‌نماینده دولت آمریکا گفت: "به‌تجربه دریافته‌ام که چهل سال طول می‌کشد تا مردم مملکت من یاد بگیرند چگونه به خودشان حکومت کنند." [1]

اما با وجود موافقت دولت انگلیس به‌علت قدرت نهضت آزادی و همچنین مخالفت سیاست آمریکا در این امر توفیق نیافت.

وی حکومت قوام‌السلطنه را به‌خاطر رفع مشکلاتی که ادامه فرمانروایی‌اش را دچار مخاطرات شدیدی ساخته بود تحمل کرد. اما به‌محض این که موافقت‌نامه نفت ایران و شوروی کان‌لم‌یکن اعلام گردید و علت وجودی دولت قوام منتفی شد، مبارزات پنهانی محمدرضا پهلوی و قوام از پرده بیرون افتاد — مبارزاتی که نه به‌خاطر مردم و نه به جهت استقرار برتری سیاسی این یا آن قدرت امپریالیستی در کشور ما، بلکه فقط برای حفظ سلطنت محمد رضاپهلوی و برقراری حکومت فردی او انجام می‌پذیرفت.

متأسفانه اشتباهات آزادی‌خواهان ایران و شکست اسفناک نهضت آذربایجان او را در این مبارزه یاری کرد و به‌او امکان داد که برای خود وجهه دروغین "ملی" کسب کند.

پس از سقوط قوام، محمد رضاپهلوی به‌سوی قدرت برتر آمریکا گرایید و از پشتیبانی آن دولت بهره‌مند شد. اما این امر موجبات عدم رضایت دولت انگلیس را فراهم ساخت. لذا ایدن وزیر خارجه انگلیس برای تحکیم موقع متزلزل سیاست انگلستان به تهران آمد و مصاحبه‌ای طولانی با محمد رضاپهلوی به‌عمل آورده وی را از طرف پادشاه انگلستان به لندن دعوت نمود. ولی به‌علت تردید شاه در پذیرفتن این دعوت اعلامیه مسافرت فقط سه‌روز قبل از حرکت (روز ۲۷/۴/۲۳) انتشار یافت.

ایدن طی اقامت خود در تهران با عده‌ای از عمال سرشناس انگلیس از آن‌جمله با سید ضیاءالدین طباطبایی نیز ملاقات کرد. ثمرات این ملاقات‌ها به‌صورت حملات‌شدیدی از طرف مطبوعات وابسته به دوستان سیاست انگلیس در ایران به دربار و شخص محمدرضا پهلوی ظاهر گردید.

در اوایل سال ۱۳۲۷ بنا به‌دعوت سید محمد باقر حجازی همکار نزدیک سید‌ضیاءالدین عده‌ای از مدیران جراید در هتل ریتس گرد آمده شالوده جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری را ریختند. جراید وابسته به سیاست انگلیس از این جبهه به‌عنوان اهرمی جهت فشار به محمد رضا پهلوی استفاده کردند و حزب توده ایران نیز که ازهرجهت مورد حمله و تهدید قرار گرفته‌بود به‌منظور مخالفت اصولی با ظهور دیکتاتوری و حفظ مقررات قانون اساسی در آن جبهه شرکت نمود.

۱: اسناد سیاسی وزارت خارجه آمریکا جلد هشتم صفحات ۲۸۴ — ۲۸۵ بیست و ششم ژوئن ۱۹۴۵ — تهران متن انگلیسی.

در میان عشایر جنوب و شیوخ خوزستان نیز تظاهرات ضد درباری مشاهده شد تا بالاخره محمد رضا پهلوی از ترس" تزلزل ارکان سلطنت" تصمیم گرفت که با قبول دعوت پادشاه انگلستان به‌لندن رفته رنجیدگی‌ها و کدورت‌ها را مرتفع سازد.

شاه که روز ۲۷/۴/۲۷ به‌سوی لندن حرکت نمود مسافرت خود را مسافرتی "خصوصی و غیر رسمی" نامید. اما خبرگزاری آسوشیتدپرس گزارش داد که: " محافل نزدیک به شاه تکذیب نمی‌کنند که پادشاه ایران هنگام اقامت در لندن شخصاً راجع به‌مناسبات دیپلماسی ایران با انگلیس و آمریکا مذاکره خواهند کرد." [1]

خبرنگار روزنامهٔ فرانسوی تریبون دوناسیون مسافرت شاه ایران را به لندن چنین توصیف کرد:

" هنگام ورود شاه به‌فرودگاه از جراید خارجی برای شرکت در مراسم استقبال دعوتی به‌عمل نیامد. موقعی که میکروفن رادیو لندن را به‌حضور شاه بردند تا نطقی ایراد نماید شاه به‌حدی متأثر بود که نتوانست کلمه‌ای بر زبان براند... پس از آن شاه برای مدت دو روز در اعماق قصر بکینگهام از انظار ناپدید شد..." " از منابع موثقی اطلاع حاصل کردم که در این بازی نقش مهم را شرکت نفت انگلیس و ایران بر عهده داشته است. قرارداد دارسی که باید در ۱۹۶۰ منقضی می‌گردید از طرف شاه سابق تقریباً در پانزده سال قبل تا سال ۱۹۹۳ تمدید گردید. ایرانیان نسبت به‌این اقدام شدیداً اعتراض و اظهار داشتند که مجلس در نتیجهٔ فشار و تهدید خارجی‌ها با تمدید قرارداد موافقت نموده بنابراین انگلیس‌ها مایلند که تجدید قرارداد بطور غیر مستقیم از طرف نمایندگان مجلس فعلی تسجیل و تأیید گردد.

برای تأمین این منظور بهترین وسیله آن است که در بعضی از مواد قرارداد تجدید نظر به‌عمل آید. مثلاً مواد ۱۰ و ۲۶ که در عین حال خالی از مزایایی چند برای انگلستان نخواهد بود. [2]

... ضمن شرکت در مراسم جشن‌های پذیرایی نمایندگان شرکت نفت نمایشات بسیار جالب توجهی که حاکی از قدرت و عظمت فوق‌العادهٔ شرکت بود ترتیب دادند و تنها دو میلیون ونیم برای خوراک به‌مصرف رساندند..." [3]

نتیجه‌ای که دولت انگلستان از این مسافرت منظور داشت عبارت بود از تحکیم پایه‌های متزلزل امپریالیسم انگلستان در ایران از راه:

۱ــ تثبیت موقعیت شرکت نفت انگلیس و ایران با تغییرات جزیی در شرایط امتیاز.

۲ــ ادامهٔ کار بانک شاهی پس از انقضای مدت امتیاز آن.

۱: داد، شمارهٔ ۱۲۹۲، مورخهٔ ۲۷/۵/۱، "در پشت پردهٔ سیاست..."
۲: مادهٔ ۱۰ دربارهٔ حق‌الامتیاز و مادهٔ ۲۶ راجع به مدت امتیاز بحث می‌کند.
۳: داد، شمارهٔ ۱۳۰۱، به نقل از تریبون دوناسیون، ۲۷/۵/۲۰.

۳ ـ محدود ساختن نفوذ و امتیازات دولت آمریکا در ایران.

۴ ـ انجام اصلاحات صوری درکشور جهت بستن دهان مردم وبه‌قول‌شاه "تحول از بالا".

۵ ـ تحکیم سیاست مبارزه با رشد دموکراسی و آزادی و نفوذ شوروی.

اما ثمراتی که محمدرضاپهلوی از این مسافرت می‌خواست عبارت بودند از:

۱ ـ جلب موافقت دولت انگلیس با استقرار حکومت فردی او از راه سرکوب آزادی و آزادی‌خواهان و تغییر قانون اساسی به‌نفع سلطنت. در این باره مطبوعات داخلی و خارجی توضیحات ذیل را دارند:

" اعلیحضرت همایونی میل دارند اختیاراتی وسیع داشته باشند و دراطراف تحصیل این قبیل اختیارات مذاکراتی با اشخاصی مختلف به‌عمل آمده چون با این وکلا به‌دست آوردن اختیارات دشوار می‌باشد در پیرامون ایجاد مجلس مؤسسان هم گفتگو شده ولی تأسیس چنین مجلسی خالی از اشکال بلکه خطر نمی‌باشد."[۱]

"... تشکیلات پارلمانی دست و پای شاه ایران را به‌کلی بسته است و خود او هم اخیرا" گوشه‌ای به‌این موضوع زده گفت: " من در کشور خودم شاهم و شخص اول مملکت و با این همه از تمام مردان دیگری که در روی کرهٔ زمین زندگی می‌کنند کمتر اقتدار دارم دلم می‌خواهد که اقلا" نصف قدرتی را که پادشاه سوئد دارد داشته باشم."[۲]

"علاوه بر به‌نوشتهٔ تریبون دوناسیون" در لندن راجع به‌دارایی پدرشاه که در بانک انگلستان توقیف شده است سر گفتگو بود. انگلیس‌ها موافقت کردند که مخفیانه قسمتی از این دارایی از توقیف خارج شود و در عوض امتیاز بانک شاهنشاهی در ایران تجدید گردد. زیرا برای شرکت نفت انگلیس و ایران مشکل است بدون وجود یک بانک انگلیسی که از وی حمایت کند به‌کار خود ادامه دهد. از طرف دیگر انگلیس‌ها موافقند به‌شاه کمک کنند تا به‌وسیلهٔ ثروتش بتواند دوباره رژیم گذشته را برقرار کند و برای این کار رد کردن دارایی پدرش به‌او بهترین وسیله است. به‌همین منظور است که شاه باید به‌سوئیس مسافرت کند (زیرا مقداری از آن ثروت " پدری" در سوئیس می‌باشد) انیهاست علت مسافرت اعلیحضرت به اروپا..."[۳]

همان روزنامهٔ فرانسوی در توضیح نتایج مسافرت شاه به انگلستان نوشت: "... مسلم است که آنچه را شاه راجع به‌خودش و برادرش علیرضا[۴] آرزو می‌کرد از لندن به‌دست آورده است. اما در عوض چه داده است؟ نفت! بدون شک نفت وسیلهٔ این مبادله بوده

۱: خواندنیها، شمارهٔ ۲۷۴، ۲۷/۱/۲۴ به نقل از روزنامهٔ اقدام.

۲: ایران ما، شمارهٔ ۱۰۸۲، مورخهٔ ۲۷/۵/۱۸، نقل از مجله نیوز ریویو.

۳: قیام ایران، بهنقل از تریبون دوناسیون، مردم، شمارهٔ ۴۱۲، مورخهٔ ۲۷/۵/۲۶، بررسی جراید.

۴: درآنزمان شاهپور علیرضا نامزد مقام ولایتعهدی بود.

است.

ایران به‌کلی استقلال خود را در برابر انگلستان از دست داده است و دچار وضعی خواهد شد که در سال ۱۹۱۹ گرفتار آن بوده است. آنچه به‌وسیلهٔ قرارداد ننگین ۱۹۱۹ عمل نشد عمل می‌شود بدون این‌که احتیاجی به‌هیچ گونه قراردادی باشد!"[۱]

۲ ــ شاه از مدتها قبل خواستار تشکیل مجلس سنا بود تا در برابر مجلس شورای‌ملی وسیله‌ای برای اعمال قدرت و نفوذ خود داشته باشد. چنان‌که قوام به‌منظور جلب رضایت شاه ضمن دفاع از برنامهٔ دولت خود در مهرماه سال ۱۳۲۶ گویا برای "استحکام مبانی مشروطیت!" از تشکیل مجلس سنا که یکی از بقایای شوم استبداد و دژی بود که نمایندگان طبقات ستمگر و عوامل ارتجاع و استعمار پس از فرار از برابر توفان انقلاب به‌آن پناه برده و پرچم قانون برافراشته بودند، سخن به‌میان آورده گفت: "... نه تنها دولت به‌نقض قانون اساسی مبادرت نکرده بلکه برای اجرای کلیهٔ مواد آن درنظر است لایحهٔ تشکیل مجلس سنا به مجلس شورای‌ملی تقدیم شود. به‌این ترتیب ارکان مشروطیت ایران تقویم گردد و این نقص که از لحاظ پارلمانی متوجه دموکراسی ایران بوده برطرف شود..."![۲]

حال آن که قانون اساسی مجلس شورای‌ملی را بدون مجلس سنا صاحب‌قدرت قانونی دانسته و تشکیل مجلس سنا را ضروری نشناخته است. بدیهی است مجلسی که در انتخاب نصف نمایندگان آن ابدا" خواست و ارادهٔ ملت منظور نشود و نصف دیگر نیز تحت شرایطی انتخاب شوند که جز افراد طبقات ممتاز و خدمتگزاران وفادار دستگاه حاکمه کسی را به‌آن راهی نباشد چگونه به‌استقرار دموکراسی و حکومت ملی می‌تواند کمک کند.

با وجود این دولت حکیمی که پس از قوام برسرکار آمد در تاریخ ۲۷/۲/۱۹ لایحهٔ مجلس سنا را تقدیم مجلس شورای‌ملی نمود. هنگام تقدیم این لایحه حسن مکی نمایندهٔ مجلس فریاد زد: "چرا لایحهٔ تشکیل مجلس شورای‌ملی را نمی‌آورید!؟" و به قول عمیدی نوری "ملتی که نمایندگان مجلسش را دیگران انتخاب می‌کنند واساسا" روح مردم از انتخاب آنها بی‌اطلاع است چه اسمش سنا باشد چه مجلس شورا ــ چه باری از دوش ملت برخواهد داشت؟"[۳]

از طرف دیگر عناصر طرفدار سیاست انگلیس نیز ــ قبل از مسافرت شاه به لندن نسبت به‌این لایحه روی خوش نشان نمی‌دادند. از آن‌جمله سیدمحمد باقر حجازی با اشاره به لایحهٔ مزبور نوشت: "... به‌موجب نص صریح مادهٔ دوم متمم قانون اساسی و مادهٔ چهل و هفتم قانون اساسی مجلس سنا شرط تحقق مشروطیت و شرط صحت قانون‌گذاری مجلس شورای‌ملی نبوده و نیست... اگر هواخواه قانون اساسی هستید و در گفتار خود

۱: قیام ایران، به نقل از تریبون دوناسیون، مردم، شمارهٔ ۴۱۱، مورخهٔ ۲۷/۵/۲۵، بررسی جراید.
۲: رزم، شمارهٔ مخصوص ۶ مورخهٔ ۲۷/۷/۱۵، سرمقاله.
۳: داد، شمارهٔ ۱۲۳۱، مورخهٔ ۲۷/۲/۲۰، یادداشت روز.

صادق می‌باشید چرا اصول مربوط به انجمن‌های ایالتی و ولایتی را که بلااثر گذارده شده تعقیب نمی‌کنید؟"[1]

اما روزنامه‌های وابسته به قوام که در جبههٔ مطبوعات ضددیکتاتوری شرکت داشته با لایحهٔ مجلس سنا شدیداً" مخالفت می‌ورزیدند پس از مراجعت قوام به‌ایران (قوام روز ۲۷/۲/۱۳ از پاریس وارد تهران شد) و ملاقات وی با شاه به‌امید جلب پشتیبانی محمدرضا پهلوی به‌سوی سیاست آمریکا از مخالفت با آن لایحه دست برداشتند و قوام طی مصاحبه با سردبیر روزنامهٔ تهرانیان گفت که‌مقالات روزنامهٔ زندگی ارگان حزب دموکرات ایران در مخالفت با مجلس سنا "حاکی از تصمیم قبلی حزب و فراکسیون نبوده است..."[2]

اینک پس از "مذاکرات رضایت‌بخش لندن" این مشکل نیز حل گردید و راه افتتاح مجلس سنا گشوده شد. ضمناً" برای تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی نیز بین شاه ایران و دولت انگلستان توافق به‌عمل آمد.

بدین ترتیب شاه پس از کسب حمایت دولت انگلیس و اطمینان از برطرف‌شدن "تزلزلی که در ارکان تاج و تخت سلطنت راه یافته بود" به‌ایران بازگشت و در ذکر نتایج مسافرت خود خطاب به‌نمایندگان مجلس چنین گفت: "... در این‌کشور باید به‌یک تحولی که از بالا شروع شود دست بزنیم و اگر نکنیم ممکن است به‌یک تحویل از پایین دچار شویم..."[3]

روزنامهٔ "الندا" ارگان حزب وفد آنچه را که محمدرضا پهلوی می‌خواست پس از مراجعت از لندن در ایران عملی سازد بدین‌سان بیان داشت: "...انتظار می‌رود که شاه برای بسط نفوذ و ازدیاد قدرت خود در همهٔ کشور انجام نقشه‌هایش را آغاز کند زیرا به‌گمان خود دیگر اکنون از انگلیس‌ها وعده گرفته است که از او پشتیبانی کرده وعملیاتش را تأیید نمایند."[4]

ولی با وجود توافق در لندن مطبوعات وابسته به طرفداران سیاست انگلیس در ایران پس از بازگشت شاه فشار خود را به‌صورت "یادآوری مداومی" به‌دربار ادامه دادند.

دولت هژیر که قبل از مسافرت شاه به‌لندن به‌جای دولت حکیمی نشست و تنها در اثر اصرار و پافشاری دربار توانست به‌کار خود ادامه دهد[5] پس از مراجعت شاه انجام وظایف ذیل را به‌عهده گرفت:

۱ــ اجرای تعهدات شاه در لندن راجع به نفت جنوب و بانک شاهی.

۱: وظیفه، شمارهٔ ۱۹۷، مورخهٔ ۲۷/۳/۴، سرمقاله.

۲: مصاحبهٔ قوام با هاشمی حائری، روزنامهٔ ستاره، شماره ۳۹۰۰، مورخهٔ ۲۷/۲/۲۶.

۳: مجموعهٔ نطقها و پیامهای محمدرضا پهلوی جلد ۲ صفحهٔ ۱۱۲۰.

۴: قیام ایران، شمارهٔ ۴۲۲، مورخهٔ ۲۷/۷/۲۲، انعکاس وقایع ایران در مطبوعات غربی.

۵: هژیربنا به وظایفی که در دورهٔ رضاخان بعهده داشت می‌دانست که شاه سابق درچه بانکهایی پول دارد، چه سهامی در اختیار دارد، رموز بانکی و حسابهای او چیست و چگونه باید عمل شود. لذا همیشه مورد علاقهٔ دربار بود.

۲ـ فراهم نمودن مقدمات تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی به‌نفع سلطنت.
۳ـ غیرقانونی کردن حزب‌توده‌ٔ ایران و سلب آزادیهای دموکراتیک در سراسر کشور.

برای فیصله دادن به مشکلات شرکت نفت انگلیس و ایران و اجرای تعهدات شاه در اوایل شهریور ماه سال ۱۳۲۷ هیئتی به‌ریاست " گس" عضو هیئت مدیرهٔ شرکت نفت جنوب در لندن به‌همراهی " رایس" و " ادبسن" وارد تهران شدند و روز ۲۷/۶/۱۰ با حضور "نورتکرف"رئیس شرکت نفت جنوب در کاخ ییلاقی وزارت امور خارجه مذاکرات خود را با نخست‌وزیر شروع کردند.

اما دربارهٔ تشکیل مجلس مؤسسان شب ۲۷/۸/۱۳ رادیوی لندن خبر داد که" دیروز آقای نوری اسفندیاری وزیر امور خارجهٔ ایران بطور غیررسمی وارد لندن شد و قرار بود امروز بعد از ظهر با مستر بوین وزیر امورخارجه انگلیس ملاقات کند. مخبر سیاسی ما می‌گوید انتظار می‌رود که وزیر امور خارجهٔ ایران چند موضوع را با مستر بوین مورد بحث قرار دهد که از جملهٔ آنها تجدید نظر در قانون اساسی و مسائل مربوط به طرح هفت ساله اقتصادی ایران است." [۱]

فردای انتشار این خبر سفیر کبیر آمریکا به‌حضور شاه رفته مذاکراتی به‌عمل آورد. دولت آمریکا که از مسافرت شاه به‌لندن و تعهداتی که وی در برابر دولت انگلستان به‌عهده گرفته بود دل خوشی نداشت در آن شرایط‌باتغییرقانون اساسی و افزایش قدرت محمدرضا پهلوی موافق نبود. متعاقب این ملاقات و در اثر فشاری که دولت آمریکا به‌دربار وارد آورد خبر رادیوی لندن تکذیب و دولت هژیر مجبور به‌استعفا شد و روز ۲۷/۸/۱۷ ساعد به نخست‌وزیری رسید.

دولت آمریکا که پس از بازگشت شاه از لندن موضع سیاسی خود را در ایران متزلزل می‌دید ضمن مخالفت با نقشه‌های دربار از پرداخت وام به‌وسیلهٔ بانک بین‌المللی جهت اجرای برنامهٔ هفت ساله نیز جلوگیری می‌نمود. لذا شاه برادر خود شاهپور علیرضا را که ریاست عالیهٔ سازمان برنامه‌را به‌عهده داشت با یک پیام خصوصی به واشنگتن فرستاد و یکروز پس از ورود وی به‌واشنگتن (۲۷/۹/۲۴) قرارداد استخدام ۵۶ نفر مستشار برای اجرای برنامهٔ هفت‌ساله به‌تصویب دولت آمریکا رسید. مقارن همین ایام جرج آلن معاون وزارت خارجه آمریکا وارد تهران شد (روز ۲۷/۹/۲۲) و بدون مراعات تشریفات معمول یکی دوساعت بعد به‌ملاقات شاه رفت و پیام محرمانه ترومن را به‌وی ابلاغ نمود.

از نظر سیاست خارجی شاه سعی می‌کرد که با دادن امتیازات به‌دولتهای انگلیس و آمریکا رضایت و حمایت هردو طرف را جلب نماید و از نظر سیاست داخلی دولت ساعد انجام همان مأموریت‌هایی را به‌عهده داشت که دولت هژیر به‌گردن گرفته بود: مذاکرات با

۱: داد، شمارهٔ ۱۳۷۳، مورخهٔ ۲۷/۸/۱۴، یادداشت روز

... شرکت نفت انگلیس و ایران ادامه داشت – توطئه‌چینی برای غیرقانونی کردن حزب تودهٔ ایران و ایجاد خفقان در سراسر کشور بطور مداوم تعقیب می‌شد و مقدمات تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر قانون اساسی و دادن اختیار انحلال مجلس به شاه فراهم ... و ... چهرهٔ کریه دیکتاتوری از پشت پردهٔ زرنگار "تحول از بالا" به‌تدریج آشکار می‌گردید. لکن این اقدامات به‌نام "احیای حقوق دموکراتیک ملت" و "تطبیق قانون اساسی با مقررات منشور ملل متحد" انجام می‌پذیرفت و چنانکه روزنامهٔ قیام ایران ... گردانندگان این تعمد ظاهرفریب (تشکیل مجلس مؤسسان) می‌گویند قانون اساسی کنونی از چهل سال پیش نوشته شده است و با وجود دربارهٔ در متمم و تهیهٔ آن اصول مربوط به حقوق دموکراتیک ملت خالی از ابهام نیست و بر اثر همین ابهام و تیرگی بوده است که تاکنون حاکمیت ملی کشور ما استقرار نیافته است. برای رفع این ابهام و تطبیق آن با مقررات منشور ملل متحد باید بعضی مواد در قانون اساسی تجدید نظر گردد تا از شکل خارج و با مقتضیات دنیای نوین تشخیص داده شود...[۱]

لکن امکانات محدودی که برای فعالیت آزاد جمعیت‌ها، افراد و مطبوعات در پایتخت و بعضی نقاط کشور وجود داشت مخصوصاً وجود حزب تودهٔ ایران بر سر راه اجرای نیات پلید استعمارگران و دست‌نشاندگان آنها سد بزرگی بود. لذا سلب آزادیهای دموکراتیک از مردم کشور و برقرار ساختن دیکتاتوری فردی برای محمدرضا پهلوی وحامیان او ضرورت حیاتی پیدا کرده بود.

افزایش فشار و اختناق و خطر برقراری دیکتاتوری – اوج مبارزات ملی ضداستعماری:

هنوز سال ۱۳۲۶ به‌پایان نرسیده بود که رادیوهای خارجی به‌نقل از نامهٔ هفتگی نیوزویک [illegible] خبر دادند که دولت حکیمی بنا به‌توصیهٔ وزارت خارجه آمریکا طرحی برای توقیف عناصر آزادی‌خواه ایران تدوین و به تصویب کمیسیون امنیت ستاد ارتش رسانده است. جهت اجرای این طرح در بعضی شهرستانها کمیسیونی به‌نام "شورای امنیت" تشکیل یافته در تهران نیز کمیسیون عالی‌مقامی برای این منظور بوجود آمده است. قرار براین است که شش هزار نفر در ایالات گیلان، مازندران، خراسان وآذربایجان و سه‌هزار نفر در تهران توقیف و به نواحی جنوب کشور از جمله به بندرعباس و جزیرهٔ قشم تبعید گردند. در میان این عده نهصد نفر استاد دانشگاه و کارمند دولت نیز جهت توقیف نام‌نویسی شده‌اند.[۲]

در فروردین ماه سال ۱۳۲۷ ستاد ارتش – با وجود تکذیب خبر فوق – به‌بهانهٔ

۱. قیام ایران، شمارهٔ ۴۹۴، مورخهٔ ۲۷/۱۱/۷، سرمقاله.

۲. [illegible]، شمارهٔ ۱۱۶۱، مورخهٔ ۲۶/۱۱/۱۹ و مردم شمارهٔ ۲۷۵، مورخهٔ ۲۶/۱۱/۱۹ و ایران ما، شمارهٔ ۹۹۵، مورخهٔ ۲۷/۱/۲۵.

وجود " توطئه از طرف ماجراجویان برای اختلال امنیت و آسایش در مناطق کرانهٔ بحر خزر" در آن نواحی حکومت نظامی اعلام کرد. در این مورد رادیوی لندن به نقل از خبرگزاری آسوشیتدپرس در تهران اطلاع داد که: " در سه شهر مازندران واقع در کرانهٔ بحرخزر حکومت نظامی برقرار گردیده است و قریب به سیصد تن توقیف شده‌اند. محافل دولتی تأیید می‌کنند که کلیهٔ کسانی که توقیف شده‌اند با حزب توده ارتباط داشته‌اند. برطبق خبری که از منابع دولتی به‌دست آمده توقیف شدگان به‌بنادر خلیج فارس تبعید شده‌اند. یکی از سخنگویان ارتش خاطرنشان ساخته است که علاوه برتوقیف‌شدگان هرکس از این پس امنیت کشور را متزلزل کند توقیف خواهد شد و حکومت نظامی هرکجا که لازم باشد برقرار خواهد گردید... "[1]

شهربانی کل کشور نیز در تاریخ ۲۷/۱/۱۶ اعلانی به‌مضمون ذیل در روزنامه اطلاعات منتشر کرد:

" تذکر قانونی به ارباب مطبوعات - چون اخیراً ضمن‌مندرجات‌بعضی‌جراید‌مرتبا مقالاتی دیده شده که مخالف با مادهٔ ۴۹ قانون مطبوعات می‌باشد بنابراین از آقایان مدیران و نویسندگان جراید خواهشمند است مادهٔ ۴۹ قانون مذکور را که ذیلاً درج می‌شود رعایت نموده و مفاد آن‌را نصب‌العین قرار دهند... بدیهی است مدلول مادهٔ ۴۹ نسبت به متخلفین به‌موقع اجرا گذارده خواهد شد.

مادهٔ ۴۹ - مأمورین وزارت معارف که برای روزنامه معین می‌شوند و پلیس حق دارند روزنامه و دیگر جراید را در موارد ذیل توقیف کنند:

۱ - آنجا که روزنامه یا جریده یا لایحه مضر به‌اساس مذهب اسلام باشد.
۲ - آنجا که در روزنامه یا جریده یا لایحه هتک احترامات سلطنت شده باشد.
۳ - آنجا که نقشه و طرح حرکت قشونی یا دیگر اسرار نظامی مکشوف شده باشد.
۴ - آنجا که مندرجات روزنامه موجب هیجان کلی و اختلال آسایش عمومی باشد.
۵ - آنجا که دعوت بر مضادت قوای رسمیه مملکت شده باشد.
۶ - آنجا که اشاعه صور قبیحه برضد عصمت و عفت شده باشد."[2]

به این ترتیب قانونی که در زمان استبداد محمدعلی‌شاه بوجود آمده بود (محرم سال ۱۳۲۶ قمری) جهت اختناق مطبوعات و از بین بردن آزادی مورد استفاده واسناد " حکومت مشروطهٔ ایران " قرار گرفت.

برای توضیح ماهیت وقایعی که در ایران می‌گذشت روزنامهٔ «ایران ما» مقالهٔ خواندنی " در این باره درج نموده که برای افشای حقایق حائزاهمیت است:

" آقای مدیر... همهٔ ما به‌خصوص در ماههای اخیر شاهد وقایعی هستیم که سیرت

۱: مردم، شمارهٔ ۳۱۸، مورخهٔ ۲۷/۱/۲۴.
۲: ایران ما، شمارهٔ ۹۸۳، مورخهٔ ۲۷/۱/۱۷.

در برابر آن همان‌طور که بارها خودتان نوشته‌اید خیانت به پانزده میلیون ایرانی گرسنه است.

... تا آنجا که اطلاع دارم درست در همان‌روزهایی که محافل رسمی خبر بعضی جراید و منابع را درباره تبعید دسته جمعی هزاران ایرانی از شمال به‌جنوب کشور تکذیب می‌کردند نقشه مبارزه "قطعی" با هرگونه افکار مخالف دیکتاتوری به‌عناوین مختلف و از ممالک و احزاب گوناگون طرح می‌شد و تکمیل می‌گردید. اطمینان قطعی دارم که مبتکر این طرح بعضی مقامات داخلی با اشاره و راهنمایی سفارت آمریکا و جلب نظر سفارت انگلیس بوده و هم اکنون این دو سفارتخانه به‌خصوص در ایران اقلا" درباره "قطع ریشه ستون پنجم!" نزدیک‌تر شده‌اند.

اجرای این نقشه نزدیک شده است. هدف آن است که بزودی اقداماتی برای انحراف نظرمردم و "مجرم" جلوه دادن بعضی محافل و احزاب با شدت وحدت هرچه تمام‌تر شروع شود.

اخباری که راجع به "تأسیس حزب کمونیست!" و "حزب جمهوری‌خواه!" جعل شده بود به‌صورت دیگری در جراید موافق دنبال شود بیانیه‌های ضددربار و بعضی محافل مذهبی به‌نام احزاب دست چپ در شهر منتشر گردد.

در یکی دوجا بلوایی مصنوعی ایجاد شود و عده‌ای قربانی این نقشه شوم گردند. راجع به‌عدم امنیت در سرحدات شمالی خبرهایی ساخته شود و در بعضی جراید با آب و تاب مورد تفسیر قرار گیرد و به‌این ترتیب ایالات شمالی ایران به‌عنوان "مناطق خطر" جلوه داده شوند و آنقدر مردم را متوجه لنکرانیها به‌عنوان قاتلین "مسعود"[1] و فتنه‌های دیگر آشوب‌طلبان! بکنند که اجرای نقشه وسیعی که در ایران سابقه ندارد از لحاظ اخلاقی و روحی میسر گردد!

کار به‌جایی رسیده است که حتی روزنامهٔ "پارس" که در شیراز منتشر می‌شود بعد از آن‌که از یک نوع "فعالیت‌های مرموز" در شمال ایران خبر می‌دهد و "سقوط چکسلواکی" را مقدمه "انقلابی" در ایران می‌شمارد، می‌نویسد: "کمیسیون امنیت! کمیسیونی که از نمایندگان ستاد ارتش، شهربانی، وزارت کشور و ژاندارمری تشکیل می‌گردد هفته گذشته تصمیم "حدی" اتخاذ نموده، این‌تصمیم مبارزه با بازماندگان فرقه دموکرات آذربایجان؟ و افراد قدیمی فرقه؟ و رابطین آن در تهران و تبریز و سایر شهرستانها؟ بود!"

مسلم است که وقتی به‌نام قتل یک روزنامه‌نگار اشخاصی را توقیف می‌کنند که حتی آیت‌الله کاشانی و آقای سرتیپ صفاری (ریاست شهربانی کل کشور) هم ایشان را عناصر سالمی تشخیص می‌دهند، می‌توان هزاران نفر از مردم آذربایجان و تهران و "سایر

۱: برادران لنکرانی از طرف شهربانی به‌اتهام قتل محمد مسعود مدیر روزنامهٔ مرد امروز توقیف شده بودند.

شهرستانها" را هم به‌نام "بازماندگان فرقهٔ دموکرات آذربایجان و افراد قدیمی این فرقه" گرفت و بطوری که اطلاع حاصل کرده‌ام به‌نام "اسکان افراد آشوب‌طلب" به بعضی از نقاط بد آب وهوای جنوب برای کار اجباری تبعید کرد. می‌گویند آقای حکیمی چند روز پیش به کمیسیون "امنیت" دستور عجله و شتاب در تهیه مقدمات کار داده‌اند! و شهربانی "کارآگاهان" جدیدی با حقوق "مکفی" فقط به‌منظور تهیه اسناد و مدارک!" برای مجرم شناختن بعضی عناصر و محافل و احزاب مأمور کرده است."

دربارهٔ یک لیست پانصدنفری یک‌جا و لیست‌هایی که جمعا" در حدود هشت‌هزار نفر است صحبت می‌شود. این ایرانیان در ایالات شمالی و تهران و از مسلک و احزاب مختلف به‌نام "آشوب‌طلب" و "ستون پنجم" به‌جرم امنیت استعمار به‌جنوب برای کار اجباری تبعید می‌شوند تا "خطر" از آستانهٔ طبقهٔ حاکمه رخت بربندد![1]

... محافل مختلف هیئت حاکمه که روی مسائل خصوصی شدیدا" نسبت به‌یکدیگر کینه می‌ورزند دربارهٔ این نقشه اتفاق‌نظر دارند و مقامات رسمی ضمنا" منتظر ورود جناب آقای سفیر کبیر جدید آمریکا (جان‌وایلی) به‌تهران می‌باشند! ایشان گویا بعد از نوروز وارد تهران می‌شوند. در حالی که رئیس ادارهٔ امور ایران و ترکیه و یونان در وزارت امور خارجه آمریکا قبل از ایشان نظر مثبت وزارت خارجه متبوعهٔ خود را به‌اطلاع مقامات مسئول ایرانی رسانده‌اند و مخصوصا" متذکر شده‌اند که قطع ریشهٔ افکار کمونیستی در یونان و ترکیه، نتیجهٔ "خوبی" بخشیده و شبیه این نقشه در آن دو کشور قویا" اجرا شده و می‌شود!..."[2]

حزب تودهٔ ایران به‌موقع دسایس ارتجاع و استعمار را برای خفه کردن آزادی و استقرار حکومت مطلق العنانی افشا کرده اعلام داشت: "... ملت ایران باید بداند که توطئه برضد حزب تودهٔ ایران و آزادی‌خواهان پیشرو این سرزمین، مقدمه‌ای برای تکمیل اختناق عمومی است. این توطئه‌فقط برضدمجاهدین حزب ما چیده نشده بلکه هدف آن وسیع و عمومی است. هدف آن برقراری حکومت مطلق العنانی و سلب هرگونه استقلال و شخصیت از افراد ملت است.

... کسانی که ندای ما را خاموش می‌کنند می‌خواهند به‌این وسیله به‌تمام شرافتمندان این سرزمین که خواهان آزادی هستند به‌تمام ایرانیانی که نمی‌خواهند تن به‌بندگی بسپارند اخطار نمایند اطاعت کنید والا با شما نیز همین معامله را می‌کنیم.

... ما بدین وسیله به آن عده از هم‌وطنانی که مایلند حق آزادی بیان برای آنها محفوظ بماند و زنجیر غلامی برگردن آنها گذاشته نشود اعلام می‌کنیم که در این "هدف

۱: به استناد قانون "تشدید مجازات اشخاص بدسابقه و شرور" مصوب ۱۳ مرداد ماه سال ۱۳۲۲ بی‌آنکه جرم متهمین در محاکم دادگستری مورد رسیدگی قانونی قرار گیرد.

۲: قیام ایران، شمارهٔ ۲۹۱، مورخهٔ ۲۶/۱۲/۲۵ "یک نامهٔ خواندنی".

مشترک تمام عناصر شرافتمند با افراد حزب توده‌ٔ ایران هم‌آواز باشند. این هدف مشترک و مقدس عبارت است از حفظ آزادی و امنیت افراد ملت..."[1]

عصر روز بیست و سوم فروردین ماه سال ۱۳۲۷ به‌دعوت سیدمحمد باقر حجازی مدیر روزنامهٔ وظیفه عده‌ای از روزنامه‌نگاران و وکلای مجلس وابسته به جناح‌ها و مرام‌های مختلف در منزل ایشان گرد هم جمع شدند. جلسه با بیانات حجازی دربارهٔ هدف مشترک مطبوعات و مرام‌ها و مبارزه برضد اصول قلدری و فعال مایشائی افتتاح شد. همهٔ شرکت‌کنندگان با حفظ عقاید و مسلک‌های خاص خود، در این نکته که "آزادی باید محفوظ بماند" و "نباید گذاشت یک‌بار دیگر در کشور ما رژیم دیکتاتوری برپا گردد." اتفاق نظر داشتند.

در این جلسه مطبوعات مخالف حزب تودهٔ ایران، دست همکاری به‌سوی آن حزب دراز کردند. از آن‌جمله خلیلی مدیر روزنامهٔ اقدام اظهار داشت: "... من از این که افراد حزب تودهٔ ایران را در این اجتماع می‌بینم خوشحالم. از حق نباید گذشت آنها مجاهد آزادی ایران بودند، فداکاریها کردند، ما با آنها اختلافی نداشتیم. ولی هیئت حاکمه که تصمیم می‌خواهد حکومت کند و برای حکومت کردن اختلاف می‌اندازد، میان حزب توده ایران و دسته‌های دیگر اختلاف انداخته بود. این اسباب خوشوقتی است کسانی که سابقا با ما اختلاف داشتند حالا برای حفظ آزادی در کنار ما هستند..."[2]

شرکت‌کنندگان در پایان جلسه قطعنامهٔ ذیل را تصویب نمودند:

"۱ ـ مقامات نظامی نباید از حدودی که حکومت دموکراسی برای آنها تعیین کرده تجاوز کنند و حق هیچ‌گونه اقدام و تظاهری از وظایف محدود و مخصوصهٔ خود ندارند.

۲ ـ کلیهٔ افراد و مقامات مسئول و غیرمسئول در حدود حقوقی که قانون‌اساسی و قوانین دیگر برای آنها معین ساخته نباید قدمی فراتر گذارند.

۳ ـ شهربانی و کلیه مقامات نظامی و انتظامی به‌حکم قانون اساسی و منشور ملل متفق و حقوق بشر هیچ‌گونه صلاحیت مداخله در توقیف و تحدید مطبوعات و تعطیل اجتماعات را ندارند.

۴ ـ نمایندگان مجلس شورای‌ملی باید بیش از پیش به شأن نمایندگی و اهمیت مسئولیت خود توجه و مخصوصا "آگاه باشند که موقعیتی از زمان را طی می‌کنند که سرنوشت ایشان از زشت و زیبا در سرنوشت آزادی آنان و حکومت ملی تأثیر قابل توجهی دارد و در مقام انجام وظیفهٔ مقدس نمایندگی باید خود را از تحت تأثیر قدرت‌های مخفی و نفوذ مقامات غیرمسئول مصون بدارند تا مصونیت خودشان در آتیه مصون بماند. و به‌هر جهت از دسایسی که برای محدودیت قوهٔ مقننه و تزلزل حکومت ملی در لباس اجرای قانون اساسی به‌کار می‌برند دقیقا" برحذر باشند.

۱: مردم، شمارهٔ ۳۱۹، مورخهٔ ۲۷/۱/۲۵، از اعلامیهٔ هیئت اجرائیه حزب تودهٔ ایران.

۲. ایران ما، شمارهٔ ۹۹۴، مورخهٔ ۲۷/۱/۳۰، جلسهٔ روزنامه نگاران.

این است اصول مشترکی که جامعهٔ مطبوعات اتفاق نظر خود را دربارهٔ آنها به‌صورت قطعنامه به‌ملت ایران و جهانیان اعلام می‌دارد. "[1]

بعد از تصویب قطعنامه شرکت‌کنندگان قرار گذاشتند که هرچندگاه جلساتی از این قبیل برای اشتراک مساعی تشکیل‌دهندو "نگذارند که فرشتهٔ آزادی به‌آسانی پایمال و لگدکوب چکمهٔ دیکتاتوری شود."[2]

روزنامهٔ ایران ما با اشاره به جبهه مطبوعات ضددیکتاتوری بدرستی نوشت:

"... پس از سالهای تلخ تجربه و آزمایش این نتیجهٔ گرانبها به‌دست آمده است که در طول مبارزات گذشته حتی به‌حصول بسیاری از آرمانها و ایدآلهای مشترک و سهل‌الوصول هم آسیب رسیده است و نتیجهٔ طرز ناشایست مبارزات گذشته این بوده است که بسیاری از دشمنان آزادی موقعیت متزلزل خود را مستحکم کرده‌اند." [2]

اما حزب ایران در این جبهه شرکت نکرد و روزنامهٔ جبهه ارگان آن حزب نوشت:

"... مبارزه برعلیه دیکتاتوری و حکومت نظامی باید کلمهٔ مشترک عموم ایرانیان شرافتمند باشد... ما تشکیل جبهه‌ای از مطبوعات آزادی‌خواه را برای مبارزه برعلیه عوامل دیکتاتوری و برای حفظ و صیانت قانون اساسی با امیدواری و خرسندی خواهانیم.

روزنامهٔ جبهه که روزنامهٔ ناشر افکار حزب ایران‌است‌برحسب‌مرام‌برای‌جهاد در راه آزادی با تمام آزادی‌خواهان و میهن‌پرستان حقیقی ایران همراه و همقدم و همصدا می‌باشد.

مع‌الوصف این روزنامه برطبق خط مشی حزب ایران نمی‌تواند در ائتلاف جمعیتی که منشاء و هدف‌نهایی آن معلوم نیست شرکت نماید..."[3]

تشکیل جبههٔ مطبوعات ضددیکتاتوری ارتجاع را موقتا" وادار به عقب‌نشینی کرد. روزنامهٔ آتش اثرات تشکیل جبهه مزبور را چنین شرح داد:

" تأثیر اتحاد مطبوعات ایران به‌پایه‌ای بود که در عرض هفته اخیر از یک تحول بزرگی که منظور اصلی آن توقیف جراید و تبعید بعضی افراد و شخصیت‌های سیاسی و دگرگون ساختن اوضاع بود جلوگیری کرد و فعلا" این نقشه را تا مدتی به تعویق انداخت..."[4]

لکن جبهه مطبوعات ضددیکتاتوری که به‌هنگام تشکیل آن خطر دیکتاتوری نه فقط توده‌های مردم حتی دسته‌هایی از طبقات حاکمه را نیز تهدید می‌کرد دراثر زدوبندهای محافل ارتجاعی و سازش‌های موضعی بین دوقدرت امپریالیستی عملا" متلاشی گردید و

۱: ایران ما، شمارهٔ ۹۹۴، مورخهٔ ۲۷/۱/۳۰.
۲: ایران ما، شمارهٔ مخصوص ۵، مورخهٔ ۲۷/۲/۴ "در هفته پیش..."
۳: جبهه، شمارهٔ ۳۴۷، مورخهٔ ۲۷/۲/۲۱.
۴: مردم، شمارهٔ ۳۳۰، مورخهٔ ۲۷/۲/۷، به نقل از روزنامهٔ آتش.

اولین دستهٔ مطبوعاتی که از جبههٔ مزبور بریدند و از اجرای تصمیماتی که خود برآن صحه گذاشته بودند سرباززدند، مطبوعات وابسته به‌دار و دستهٔ قوام بودند.

از سوی دیگر طی سالهای ۲۷ – ۱۳۲۶ حزب تودهٔ ایران صفوف خود را فشرده‌تر ساخته به سازماندهی و تعلیمات افراد خود پرداخت و در میان مردم ایران کسب اعتبار نموده به یگانه سازمان پیشروی که شریف‌ترین فرزندان ایران را دربرگرفته مبارزات ضداستعماری و آزادی‌خواهی ملت ما را رهبری می‌کرد مبدل گردید.

روز سوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۷ دومین کنگره حزبی با حضور ۱۲۸ نماینده "در شرایط دشوار و تهدیدات دائمی هیئت حاکمه با استفاده از فرصتی که در نتیجهٔ بعضی اقدامات دستگاه رهبری به‌دست آمده بود تشکیل یافت. دومین کنگرهٔ حزب اساسنامهٔ جدیدی را که از طرف هیئت اجرائیه موقت طرح شده بود پس از بحث فراوان و اصلاحات لازم تصویب نمود." [1]

پایان موفقیت‌آمیز کنگرهٔ دوم در شرایط شدت یورش ارتجاع و امپریالیسم به آزادی‌خواهان ایران و در آستانهٔ کوشش قدرت‌طلبان و دیکتاتور تراشان برای محو آثار دموکراسی وآزادی پیروزی بزرگی برای حزب تودهٔ ایران به‌شمار می‌رفت. کنگرهٔ دوم نه فقط امید کسانی را که در انتظار متلاشی شدن حزب توده بودند، برباد داد بلکه وحدت و استحکام بیشتر سازمانی‌وایدئولوژیک‌حزب را سبب گردید. اعلامیه کمیتهٔ مرکزی منتخب دومین کنگره دربارهٔ اهم وظایفی که در برابر حزب قرار دارد چنین می‌گوید:

" ۱ – دفاع از آزادیهای مبتنی برقانون اساسی و منشور ملل متفق و مبارزه برضد دیکتاتوری.

۲ – برملا کردن نیرنگ‌های امپریالیستی مبارزه برضد آنها و دفاع از حاکمیت ملی و استقلال واقعی وطن عزیز ما ایران.

۳ – مبارزه برضد ناشرین فقر عمومی و بی‌کاری مبارزه در راه تأمین حقوق تودهٔ زحمتکش.

۴ – محکم کردن سازمان حزبی، بالا بردن سطح معلومات اجتماعی اعضاء حزب." [2]

حزب تودهٔ ایران در تشریح نظرات و خواسته‌های خود روز سیزدهم مرداد ماه همان‌سال شرحی حاوی دوازده ماده دربارهٔ سیاست داخلی و خارجی به دولت هژیر تسلیم داشت. درآن مواد دوازده‌گانه سه موضوع اساسی ذیل گنجانیده شده بود:

۱ – تأمین اصول آزادی و اجرای مفاد قانون اساسی (الغای حکومت‌های نظامی و شبه نظامی در کلیهٔ نقاط کشور – آزادی زندانیان و تبعیدشدگان به‌اتهامات واهی – تأمین آزادی اجتماعات و مطبوعات – استرداد لایحهٔ مجلس سنا)

۱: بزم مهرگان، ۱۳۲۷، تاریخچهٔ مختصری از حزب توده ایران، دکتر رضا رادمنش.

۲: مردم، شمارهٔ ۲۲۶، مورخهٔ ۲۷/۲/۱۵، اعلامیه کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران.

۲ ـ اقدامات اساسی برای بهبود وضع اقتصادی کشور و رفاه مردم ایران مخصوصا" طبقات کارگر و دهقان.

۳ ـ رعایت استقلال و حیثیت کشور در سیاست خارجی و تعقیب یک سیاست صلح‌جویانه (خودداری از گرفتن وام‌های اسارت‌آور ـ الغای معاهده‌های ننگین جم ـ آلن و ساعد ـ دریفوس ـ خاتمه دادن به‌خدمت مستشاران آمریکایی ـ خودداری از شرکت در دسته‌بندیهای استعماری و جنگ‌طلبی).[1]

مواد دوازده گانه‌ای که حزب تودهٔ ایران تسلیم دولت هژیر نمود معیار قاطعی بود برای سنجش ماهیت ملی یا ضدملی هیئت حاکمهٔ ایران. اما هیئت حاکمهٔ دست‌نشاندهٔ ایران وظایف دیگری به‌عهده داشت. نقشه این بود که راه دیکتاتوری را با از میان بردن هزاران نفر از آزادیخواهان و میهن‌پرستان هموار سازند، زندانها و تبعیدگاهها را از شریف‌ترین فرزندان ایران پرکنند و بازپسین آثار دموکراسی و آزادی را نابود نمایند. تا بتوانند ملت را به‌زنجیر کشیده امنیت و آسایش استعمار و ارتجاع را فراهم سازند.

این نقشه را ابتدا در شهرستانها واستانها به‌مرحلهٔ اجرا درآوردند تا با آسودگی خاطر به‌سراغ مرکز بیایند.

با آذربایجان بلاکشیده و ستمدیده درست مثل یک کشور مغلوب و ملت شکست خورده رفتار کردند. طی سه سال پس از شکست نهضت آذربایجان هرکه را خواستند تیرباران نمودند، به‌دار کشیدند، به‌زندان انداختند و یا از خانه‌وزندگی خود آواره نموده در ویرانه‌های جنوب سرگردان و دربدر ساختند و به‌نام متجاسر وهمکار پیشه‌وری پوست از سرتودهٔ مظلوم آذربایجان کندند.

مخبر روزنامهٔ وظیفه«رحیم زهتاب‌فرد در یادداشت‌های مسافرت به آذربایجان می‌نویسد:

"... آذربایجان در یک قحطی بی‌سابقه و دریک بحران اقتصادی و در یک بی‌کاری مدهش به‌سر می‌برد. گو این‌که این استان بزرگ قبرستان عظیمی است که همه با حال تأثر برای ادای فاتحه آمده باشند.

رنگها زرد، پایها سست، افکار منقلب همه در بهت عظیمی گرفتارند.

... نه ورود استاندار، نه آمدن ارتش، نه تشریف‌فرمایی اعلیحضرت شاه نه اعزام بازرس از مرکز و نه نمایندگان آذربایجان و حتی نه تجار آذربایجان هیچ‌کدام به‌داد آذربایجانی مفلوک نرسید. شهر تبریز که روزی با رونق‌ترین بازار تجارتی ایران بود و صادرات آن ارقام بزرگی را تشکیل می‌داد امروز در وضع بحرانی به‌سر می‌برد و مظهر فقر و بدبختی و کانون بیماری شده. آذربایجان آباد، آذربایجان زرخیز... به‌یک استان ویران

۱: مردم، شمارهٔ ۴۰۶، مورخهٔ ۲۷/۵/۱۸، سرمقاله.

تبدیل شده.

... وضع فعلی تبریز به یک شهر در محاصرهٔ دشمن شبیه است که مردم آن از حیث خواربار و پول و امنیت درمضیقه بوده و هر آن منتظر جریانات غیرمترقبه باشند. زیرا شهر به‌واسطهٔ وجود حکومت نظامی و کثرت مأمورین آگاهی منظرهٔ غریبی به‌خود گرفته.

... اگر می‌خواهید وضعیت امروزهٔ آذربایجان را پیش خود مجسم نمایید بهتر است مطالبی که در سه‌چهار سال پیش در جراید و نشریات تبلیغاتی متفقین و یا در سینماهای سیار از خشونت و تندی مأمورین گشتاپو با مردمان نجیب و اصیل فرانسه و لهستان شکست خورده، خوانده و دیده‌اید دوباره در ذهن خودتان خطور و یقین بدانید که آذربایجان فعلی به‌مراتب وضعش بدتر از فرانسهٔ اسیر آن روز می‌باشد."[1]

وابراهیم خواجه نوری به‌نقل از مسافری که تازه از آذربایجان رسیده می‌نویسد: "... مکرر دیدم پیرمردهایی را که از گرسنگی به‌زمین می‌افتادند و دیگر قادر به بلند شدن نبودند و معذالک گدایی نمی‌کردند...

... یک دهاتی بدبختی که آخرین ظرف خود را فروخته و پنج و شش فرسخ راه آمده تا از شهرنان سیاه شن‌داری پس از شش ساعت معطلی از دکان نانوایی بخردو برای زن و بچهٔ گرسنه و مریض خود ببرد دم دروازه متوقف و گاهی توقیفش می‌کنند که تو این نان را از کجا دزدیده‌ای..."[2]

آذربایجان زیرچکمه‌های "حضرت اشرف منصور" استاندار و "تیمسار سپهبد شاه‌بختی" فرمانده قوا جان می‌کند، در حالی که این حضرات برای پرکردن جیب خود و غارت مردم آذربایجان در مسابقه بودند. هنوز چندماهی از شکست نهضت آذربایجان نگذشته بود که هزاران نفر از مردم آذربایجان را به‌عنوان "مهاجرینی که قادر به تأمین معیشت خود نمی‌باشند[3]." و یا به‌گفتهٔ شاه‌بختی "کسانی که در آذربایجان امنیت عمومی را دچار اختلال نموده و روابط ایران را با همسایهٔ شمالی ما اتحاد جماهیر شوروی تیره ساخته‌اند."[4] مانند کاروان اسیران به کامپ بدرآباد در لرستان تبعید کردند.

راجع به آذربایجان بهتر است چند کلمه‌ای هم از زبان ویلیام داگلاس قاضی عالی‌مقام آمریکایی بشنویم: "... مالکین آذربایجان... در حالی که دهقانان از گرسنگی تلف می‌شدند گندمهای آنان را به‌گرانترین قیمت در بازارها فروختند." و "یک هزار تن گندمی که حکومت مرکزی جهت تخفیف گرسنگی بیچارگان به تبریز فرستاده بود، به‌دست مردم نرسید. مأمورین محلی دولت گندم‌ها را در بازار سیاه فروخته پولش را

۱: روزنامهٔ وظیفه، شماره‌های ۲۸۶، ۲۷/۸/۲۴ و ۲۸۷، ۲۷/۸/۲۵ و ۲۸۸، ۲۷/۸/۲۶ و ۲۹۸، ۲۷/۹/۱۰ "از یادداشت‌های مسافرت رحیم زهتاب فرد مخبر روزنامه وظیفه به آذربایجان.

۲: خواندنیها، شمارهٔ ۵۱۲، مورخهٔ ۲۸/۷/۹.

۳: اطلاعات، شمارهٔ ۶۴۵۴، مورخهٔ ۲۶/۷/۴.

۴: مردم، شمارهٔ ۱۹۶، مورخهٔ ۲۶/۷/۶ "از مصاحبهٔ سپهبد شاهبختی با مخبر روزنامهٔ جوانمردان.

به‌جیب زدند . . . بطوری که در زمستان سال ۱۳۲۷ دهقانان عملا " از گرسنگی و بی‌غذایی به‌خوردن علف و ریشهٔ گیاهان مجبور شدند .

. . . در یکی از قصبات اطراف خوی که من توقف نمودم از سیصد نفر اهالی قصبه پنجاه نفر از گرسنگی مرده بودند و در دهات ، خانه‌هایی که همهٔ افراد آنها دسته‌جمعی تلف شده بودند کم نبود . در حالی که انبارهای مالکین پراز گندم بود و به‌منظور این‌که به‌قیمت گرانتری فروخته‌شود نگهداری می‌شد . . . " بدبختی و فلاکت در آذربایجان به‌حدی رسیده بود که" در خیابانهای تبریز آدم‌ها و سگ‌های گرسنه برای حفظ حیات خود سرتکه نانی با هم درگیری پیدا می‌کردند . . . "[1]

کشور ما روزهای تاریکی را می‌گذراند. در همه‌جا اعمال فشار علیه آزادی‌خواهان پرونده‌سازی و توقیف و تبعید میهن‌پرستان آن‌هم به‌استناد قانون مربوط به اوباش و چاقوکشان ، اخراج کارگران و کارمندان از کارخانه‌ها و ادارات، انتشار اخبار بی‌اساس، ایجاد دسته‌های تروریست و اقدام به ضرب و جرح و ترور آزادی‌خواهان و سران حزب تودهٔ ایران و تشکیل شبکه‌های جاسوسی و خبرچینی به‌منظور خفقان ملت ایران و نابود ساختن آخرین آثار آزادی و دموکراسی در کشور ادامه داشت. بنابه‌نوشتهٔ مطبوعات دولت هژیر درصدد گذراندن دولایحهٔ قانونی با قید دوفوریت از مجلس شورای‌ملی بود. یکی "محدود ساختن مطبوعات به پنج روزنامه یومیه در تهران و یک روزنامه درهرشهرستان" و دیگری لایحهٔ غیرقانونی شمردن حزب تودهٔ ایران و اجازه گرفتن از مجلس برای بستن درب این حزب و تعقیب عناصر مؤثر آن" .[2]

کار فضاحت دستگاه حاکمه به‌جایی رسیده بود که بنابه‌دستور مستقیم دربار شاهنشاهی در دانشگاه ــ جایگاهی که باید دانشجویان با حقایق زندگی اجتماعی آشنا شوند و حل و فصل صحیح معضلات کشور را فرا گیرند ــ از دانشجویان تعهد گرفته می‌شد که در امور سیاسی مداخله نکنند .

و رئیس وقت دانشگاه دکتر سیاسی در توجیه عمل خود می‌گفت : " گرفتن تعهدنامهٔ عدم دخالت در سیاست آبرومندانه‌ترین صورتی بود که من برای اجرای " اوامر " یافته‌ام . اگر این امر به‌این صورت اجرا نمی‌شد به‌وضع خیلی بدتر و شدیدتر اجرا می‌کردند ! "

روزنامهٔ قیام ایران بااشاره به تعهدنامهٔ مزبور ،نامهٔ‌سرگشادهٔ‌ژنرال‌آیزنهاوررئیس وقت دانشگاه کلمبیا به محصلین را انتشار داده به اولیای دانشگاه توصیه نمود که آن را بخوانند .

رئیس دانشگاه کلمبیا که یکی از بزرگترین دانشگاههای دنیاست خطاب به محصلین

۱: کتاب " سرزمین عجیب با مردمی مهربان " نوشته ویلیام داگلاس ، متن انگلیسی چاپ نیویورک ۱۹۵۱ فصل چهارم صفحات ۴۵ـ ۴۶ـ ۴۹.

۲: داد، شمارهٔ ۱۳۷۴، مورخهٔ ۲۷/۸/۱۶ "پشت پرده سیاست . . . ."

می‌نویسد :

" . . . از هم اکنون که محصل هستید در امور آمریکا شرکت کنید . . . تصور نکنید که شما فعلا " برای این کارها جوان هستید . . . وفاداری نسبت به‌اصول و مهیا بودن برای صرف استعداد و قوای خود در منافع عمومی و قبول مسئولیت ، مقیاس سنجش یک فرد شایستهٔ آمریکایی است نه سن او . . . . برای تملک دایمی آزادی باید قیمت آن‌را پرداخت و قیمت آن مراقبت مستمر و بیداری و هشیاری خستگی‌ناپذیر مردم است .

. . . هیچوقت قبول نکنید که یک مرد بزرگ یا یک پیشوا برای نجات آمریکا لازم است . وقتی که آمریکا مرکب باشد از یک پیشوا و صدو چهل و یک میلیون نفر پیروان او ، دیگر آن را نباید آمریکا شمرد . پیشوایی واقعی آمریکاکار هیچ فرد منفردی نیست ، کار جماعات متعدده از مردان و زنان است . . . "[1]

لکن برای دوام فرمانروایی استعمار در کشور ما و استحکام زنجیرهای اسارت ملت ، تحمیل " پیشوایی " به‌مردم ضروری بود و درست به‌خاطر ترتیب نشاندن همین " پیشوا " بود که روز ۲۷/۹/۲۸ ارتجاع به وارد آوردن آخرین ضربه دست زد . اما این اقدام ناشیانه نگرفت و موجبات رسوایی توطئه‌گران را فراهم ساخت . حادثه به‌این صورت پیش آمد که روز ۲۷/۹/۲۸ساعت سه‌و‌نیم بعد از ظهر ، افراد جنایتکاری با یک جیپ بی‌شماره در خیابانهای مختلف شهر عبور نموده و همه‌جا تیراندازی کرده از نظر ناپدید شدند . این افراد در جلوی دانشگاه به‌طرف یکی از اتوبوس‌های خط شهری تیراندازی کردند که در نتیجه راننده و کمک راننده‌وچندنفراز مسافرین و عابرین مجروح شدند .

اعلامیه‌ای که روز ۲۷/۹/۲۹ از طرف‌شهربانی کل کشور منتشر شد حاکی بود از این که : " . . . آنچه فعلا " قابل تأیید است وقوع انفجار مقارن ساعت پانزده‌ونیم در سه نقطه شمال غربی شهر می‌باشد که مرتکبین به‌وسیلهٔ نارنجک دستی انجام داده‌اند و در نتیجه نه نفراز عابرین در خیابان فروردین ، خیابان تیر ، داخل محوطهٔ دانشگاه و میدان ۲۴ اسفند مجروح و بـه‌استثنای یک‌نفر که موقتا " تحت درمان قرار گرفته بقیه که جراحاتشان غیرقابل اهمیت بوده به‌منازلشان رفته‌اند . "

" بلافاصله بعد از وقوع قضیه ، با نهایت شدت موضوع مورد تعقیب مأمورین واقع و چون به‌واسطهٔ نقص تحقیقات انتشارنتایج حاصله اقتضا ندارد بعدا " چگونگی قضایا محض مزید اطلاع اعلام خواهد شد .

رئیس شهربانی کل‌کشور سرتیپ صفاری "[2]

شهربانی عقیده داشت که " این عملیات از طرف دسته یا دسته‌های تروریستی

۱ : قیام ایران ، شمارهٔ ۴۴۳ ، مورخهٔ ۲۷/۸/۲۴ ، " از نامهٔ سرگشادهٔ رئیس دانشگاه کلمبیا به محصلین " ، ترجمهٔ دکتر شایگان .

۲ : کیهان ، شمارهٔ ۱۷۱۶ ، مورخهٔ ۲۷/۹/۲۹ " اعلامیهٔ شهربانی کل کشور دربارهٔ جریان حوادث دیروز " .

به‌منظور ایجاد وحشت و تولید ناامنی ایجاد شده و تروریست‌ها مبادرت به پرتاب نارنجک کرده‌اند."[1] و وعده می‌داد که مرتکبین را بشدت تعقیب نموده،چگونگی قضایا را روشن خواهد ساخت.

اما در اعلامیه‌ای که وزارت جنگ سه روز بعد از حادثه انتشار داد مسئولیت جریان را به‌گردن گرفته اعلام نمود: " ... *پس از رسیدگی و تحقیق معلوم شد در ساعت پانزده و نیم روز ۲۷/۹/۲۸ یک گروهان مسلسل ضدهوایی (کالیبر کوچک) با سلاح خود، تیر آزمایش سلاح اجرا می‌نموده با این که بایستی گلوله‌های این سلاح در ارتفاع دوهزار متری منفجر گردند تعدادی از گلوله‌های منظور، برخلاف اصول کلی منفجر نشده و به‌زمین افتاده که در موقع اصابت منفجر و جریانات فوق را ایجاد کرده است. برای جلوگیری از نظایر این پیشآمد دستورات لازم صادر شده که در آتیه این قبیل تیراندازیها نیز در بیابانهای اطراف صورت گیرد. در خاتمه متذکر می‌شود اسلحه و مهمات منظور تمام ساخت اروپا و این پیشآمد و عدم انفجار گلوله کاملا " غیرمنتظره بوده است.*"[2]

و چند روز بعد روزنامه‌ها حقیقت واقعه را افشا کردند و این است آنچه روزنامهٔ وظیفه در این باره به‌اطلاع عامه رسانید: " *از دوهفته قبل ما و دیگر احزاب و مقامات ملی کم و بیش از چنین نقشه‌ای اطلاع داشتیم و می‌دانستیم که ارتشیان درصدد هستند با ایجاد بلوا و اغتشاش و قتل‌های سیاسی امنیت را مختل سازند. در این کار خسرو هدایت دبیر قلابی اسکی*[3] *و بعضی از نمایندگان مجلس و چند مدیر روزنامهٔ نزدیک به‌مقامات ارتشی سابقه داشتند.*

تصمیم این بود که اغتشاش و تیراندازی و اختلال امنیت را به‌حزب توده منتسب ساخته و افکار را برعلیه آن برانگیزانند و در ضمن چند نفر مدیر روزنامه که گویا خلیلی مدیر روزنامهٔ اقدام و مدیر روزنامهٔ وظیفه و دو نفر از نمایندگان آزادی‌خواه مجلس را ترور نموده و حکومت نظامی اعلام و لایحهٔ غیرقانونی بودن حزب توده را به‌قید دوفوریت به مجلس تقدیم نمایند و در فشار اضطراب افکار به‌تصویب آن موفق شده و ده روزنامه را توقیف ، بعد به توقیف دسته‌جمعی از افراد منتسب به حزب توده و دیگر دسته‌های سیاسی مبادرت نموده و زمینهٔ اجرای نقشه‌های شومی را که کابینهٔ هژیر مأمور آن بود و توفیق نیافت فراهم آورند ..."[4]

به‌این ترتیب توطئهٔ ارتجاع نافرجام ماند و توطئه‌گرانی که در آرزوی خفه کردن آزادی و برقرار ساختن دیکتاتوری بودند رسوا شدند. اما ارتجاع فقط عقب‌نشینی کرد تا

۱: قیام ایران، شمارهٔ ۴۶۹، مورخهٔ ۲۷/۹/۳۰.
۲: قیام ایران، شمارهٔ ۴۷۰، مورخهٔ ۲۷/۱۰/۱ "اعلامیه وزارت جنگ دربارهٔ تیراندازی جلوی دانشگاه".
۳: اسکی (اتحادیه سندیکاهای کارگران ایران) که از طرف دولت ایجاد شده بود.
۴: وظیفه، شماره ۳۱۳، مورخهٔ ۲۷/۱۰/۵ "حقیقت واقعه روز یکشنبه".

برای حملهٔ مجددی آماده شود.

دولت ساعد که اجرای نقشه‌های ناتمام هژیر و مخصوصاً "حل و فصل رضایت‌بخش!" موضوع نفت جنوب را به‌عهده گرفته بود در مصاحبه با مخبر خبرگزاری رویتر در تهران چنین گفت: "... در چند ماه قبل بین دولت ایران وکمپانی مذاکراتی آغاز گردیده است و دولت من نیز صمیمانه می‌کوشد که در این مورد از حقوق ملت ایران حمایت نموده و نسبت به‌اجرای پاره‌ای از مواد امتیازنامه شرکت نفت ایران و انگلیس پافشاری کند...

... امتیازنامهٔ بانک شاهنشاهی دیگر تجدید نخواهد شد. لکن اگر بانک مایل باشد که در پایان امتیاز مانند یکی از مشاغل‌آزاد و طبق قوانین ایران به‌فعالیت خود در این کشور ادامه دهد در این‌صورت دولت ایران اعتراض نخواهد داشت..."[1]

اما ملت ایران خواستار لغو قرارداد تحمیلی نفت جنوب بود نه تأکید و تعهد آن به‌بهانهٔ "اجرای پاره‌ای از مواد امتیازنامه"! لذا اظهارات ساعد به مخبر رویتر موجب اعتراض در مطبوعات و مجلس را سبب شد. از جمله عباس اسکندری نمایندهٔ مجلس استیضاحی به‌شرح ذیل تقدیم ریاست مجلس شورای‌ملی نموده:

"مقام محترم ریاست مجلس شورای‌ملی

طبق مادهٔ ۴۴ نظامنامهٔ داخلی مجلس جناب آقای ساعد نخست‌وزیر و دولت ایشان را از نظر مسئولیت مشترکی که دارند استیضاح می‌کنم و مواد برجستهٔ آن به‌قرار ذیل است:

۱ ــ سوء سیاست اقتصادی مخصوصاً "آن قسمتی که مربوط به‌شرکت نفت انگلیس و ایران است و از مصاحبه‌ای که با مخبر رویتر نموده‌اند اتخاذ سند می‌نمایم و متن آن در روزنامهٔ اطلاعات به‌شمارهٔ ۶۸۳۴ مندرج است و می‌گویند که (دولت من نیز صمیمانه می‌کوشد که در این مورد از حقوق ملت ایران حمایت نموده‌و نسبت به‌اجرای پاره‌ای از مواد امتیازنامهٔ شرکت نفت انگلیس و ایران پافشاری کند. الخ) و این مصاحبه صریحاً "استقرار و تأیید قراردادمنفور و مردود ۱۹۳۳ نفت جنوب است که هیچگاه این تمدید از طرف ملت ایران شناخته نشده است.

۲ ــ سکوت و عدم اعتراض دولت نسبت به ساختمانهای تصفیه‌خانه‌ها که در خارج‌از ایران از طرف شرکت بنا می‌شود. (شرکت نفت انگلیس و ایران طبق قراردادی با شرکت نفت بلژیک می‌خواست پالایشگاهی در آنتورپ بلژیک تأسیس کند).

۳ ــ نسبت به سیاست عمومی و اعتراض به‌افراددولت از نظر عدم صلاحیت."[2]

هنگام طرح استیضاح، اسکندری از حسن‌تقی‌زاده عاقد قرارداد نفت جنوب خواست که راجع به‌قرارداد ۱۹۳۳ توضیحات کافی به مجلس بدهد و تقی‌زاده طی نطق

۱: اطلاعات، شمارهٔ ۶۸۳۴، مورخهٔ ۲۷/۱۰/۲۲ "اظهارات نخست‌وزیری به خبرنگار خبرگزاری رویتر"
۲: کیهان، شمارهٔ ۱۷۳۵، مورخهٔ ۲۷/۱۰/۲۳، "استیضاح اسکندری از دولت ساعد".

مشهور خود اقرار کرد که قرارداد مزبور زمانی تمدید شد که" برای کسی در این مملکت اختیاری نبود و هیچ مقاومتی در برابر ارادهٔ حاکم مطلق آن عهد نه مقدور بود و نه مفید. " لذا " شد آنچه شد، یعنی کاری که ما چندنفر مسلوب الاختیار به‌آن راضی نبودیم و بی‌اندازه و فوق هرتصوری ملول شدیم... من شخصا" هیچ‌وقت راضی به‌تمدید مدت نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بوده تقصیر آلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بود که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد." [1]

اما عده‌ای از نمایندگان مجلس و مطبوعات می‌گفتند:" حال که دولت باب مذاکره را با شرکت نفت افتتاح نموده باید جاروجنجال وغوغا به‌راه نیانداخت و سکوت کرد تا موضوع لوث نشود."

در این مورد حسین مکی نمایندهٔ مجلس از دکتر مصدق کسب نظر نمود و وی نظر خودرا به‌شرح ذیل اعلام داشت که در جلسهٔ خصوصی مجلس روز ۲۷/۱۱/۱۰ خوانده شد:

" ... یکی از مزایای دموکراسی آن است که مردم بتوانند بطور آرام اظهار عقیده کنند. متأسفانه هریک از طبقات و صفوف مختلفهٔ کشور را به‌جهاتی دعوت به‌سکوت می‌نمایند، از قبیل این‌که دانشجویان فقط درس بخوانند و کشاورزان مشغول زراعت باشند، وکیل در مجلس حرف نزند و جار و جنجال ننماید و احزاب سیاسی هم فقط افراد خود را وارد ادارات کنند و گاهی هم برای این که مردم اغفال شوند و نگویند احزابی در مملکت نیست در یکی از موضوعاتی که در دانشکده‌ها درس می‌دهند و در روزنامه‌ها می‌نویسند سخنرانی نمایند و صحنهٔ سیاست ایران را برای آن دسته از مردمی که خادم اجنبی هستند قرق نموده تا آنها بتوانند از عهدهٔ وظایف خود برآیند.

من از خود شما می‌پرسم اگر در مجلس مذاکراتی که (به‌جار و جنجال و غوغا) تعبیر می‌شود، نشده بود جناب آقای تقی‌زاده حاضر می‌شدند خیانت عظیمی که در دورهٔ دیکتاتوری به‌میهن عزیز ما شده فاش نمایند؟

... آقایانی که در مجلس شورای‌ملی اقلیت متشتت دارید، سکوت نکنید که برخلاف مصالح ایران است و هیچ فرقی بین این سکوت و رأیی که مجلس برای تمدید داد نمی‌باشد.

... به‌دولت رأی منفی بدهید و ثابت کنید که شما نمایندهٔ افکار ملت ایرانید..." [2]

جریان حوادث بسرعت به‌زیان شرکت نفت جنوب، دژ مستحکم امپریالیسم انگلستان سیرمی‌کرد و توأم با آن مقام و موقعیت دست پروردگان و خدمتگزاران ایرانی امپریالیسم نیز متزلزل می‌گشت. حتی در اوایل بهمن ماه طرح الغای امتیازنامهٔ نفت

۱: کیهان، شمارهٔ ۱۷۴۲، مورخهٔ ۲۷/۱۱/۹، مذاکرات مجلس.

۲: کیهان، شمارهٔ ۱۷۴۸، مورخهٔ ۲۷/۱۱/۱۰.

جنوب در مجلس شورای‌ملی تنظیم و به‌امضای ده نفر از نمایندگان رسیده بود و فقط پنج امضای دیگر می‌خواست تا در دستور مذاکرات مجلس قرار گیرد.[1]

لذا جهت حفظ منافع امپریالیست‌ها در ایران و در درجهٔ اول نجات شرکت نفت انگلیس و ایران یک اقدام فوری و قطعی ضرورت داشت، اقدامی‌که روز پانزدهم بهمن ماه طبق نقشه‌ای که با موافقت سفارت انگلیس در تهران و تحت نظر مستقیم سپهبد رزم‌آرا دوست وفادار انگلستان تنظیم شده بود، به‌مرحلهٔ اجرا درآمد.

حادثهٔ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷

در ساعت سه بعدازظهر روز جمعه پانزدهم بهمن ماه، هنگامی که شاه در مقابل دانشکدهٔ حقوق از اتومبیل پیاده می‌شد به‌وسیلهٔ شخصی به‌نام ناصر فخرآرایی که به‌سمت خبرنگار روزنامهٔ پرچم اسلام در مراسم شرکت کرده بود مورد سوءقصد قرار گرفت. ضارب با گلوله‌ای که از طرف سرتیپ صفاری به‌پای او شلیک شد زخمی گردید و هفت تیر خود را به‌زمین انداخت.[2] اما با وجود این‌که شاه گفت " ضارب را نکشید" و دکتر متین دفتری فریاد زد " ضارب را نابود نسازید"[3] نظامیان مهلت ندادند و سوءقصد کننده را جابه‌جا کشتند. روزنامهٔ کیهان روز بعد نوشت: "... *ضارب که پس از اصابت سه‌گلوله نقش زمین گردید و مردم غضبناک به‌طرف وی حمله‌ور شدند با وجود تمام مراقبت‌های دژبانان و مأمورین پلیس جان به‌سلامت نبرد و قبل از رسیدن به بیمارستان سینا درگذشت.*"[4]

شاه که زخمهای سطحی برداشته بود به بیمارستان برده شد و معلوم گردید که زخمها کاری نبوده‌اند و از مهلکه جان بدر برد.

همان‌روز دولت در تهران حکومت نظامی اعلام نموده اجتماعات را ممنوع ساخت تمام روزنامه‌های مخالف را توقیف و به‌دستگیری رهبران و اعضای حزب تودهٔ ایران، مدیران و نویسندگان جراید آزادی‌خواه و مخالف دولت و کلیهٔ کسانی که می‌توانستند منشاء مخالفت و مقاومتی علیه نقشه‌های استعماری باشند، مبادرت ورزید.

یک‌روز بعد دکتر اقبال وزیر بهداری در مجلس شورای‌ملی حاضر شده ضمن تشریح حادثهٔ سوء قصد با اشاره به‌دفترچهٔ یادداشتی که گویا در منزل سوءقصد کننده به‌دست آمده و ناصر فخرآرایی در آن نوشته بود: "... *پس از مدتی (مطالعه و سنجش دربارهٔ احزاب) در حزب تودهٔ ایران اسم‌نویسی کرده و به‌یکی از حوزه‌های آزمایشی معرفی*

۱: داد، شمارهٔ ۱۴۳۹، مورخهٔ ۲۷/۱۱/۸ "جریانات روز".

۲: داد، شمارهٔ ۱۴۴۶، مورخهٔ ۲۷/۱۱/۱۷.

۳: خواندنیها، شمارهٔ ۴۴ سال سیزدهم ۳۱/۱۲/۲ "اسرار هول‌انگیزی از حادثه سوء قصد به شاه به قلم احمد هاشمی به نقل از روزنامهٔ اتحاد ملی.

۴: کیهان، شمارهٔ ۱۷۵۳، مورخهٔ ۲۷/۱۱/۱۶.

گردیدم. "و در آن دفترچه صورت کتابهایی یادداشت شده بود که" منحصر به روشنفکران و جوانان حزب توده است." نتیجه گرفت: " با این مدارکی که به‌نظر آقایان نمایندگان رساندم... برای دولت مسلم است که این عنصر... عضو فعال حزب توده‌ٔ ایران بوده است وبعدا" این تصمیم راگرفته است. " لذا دولت تصمیم گرفت که حزب توده‌ٔ ایران را منحله اعلام و اعضای آن‌را تحت تعقیب قانونی قرار دهد.[1]

به‌نوشته‌ٔ روزنامه‌ٔ کیهان ناصر دارای دوکارت خبرنگاری بوده یکی از روزنامه‌ٔ " فریاد ملت" و دیگری از روزنامه‌ٔ " پرچم اسلام". ضمنا" در میان اوراقی که از جیب ناصر به‌دست آمد" برگه‌ای که انتساب او را به " جمعیت مقاومت ملی" می‌رساند " ، "مقداری فرمول‌های شیمیایی راجع به‌مواد محترقه"، نامه‌ای خطاب به رفیقه‌اش مهین اسلامی و متن قوانین اساسی ایران و یوگسلاوی نیز پیدا شد که به‌قول آن روزنامه "کشف این دوقانون می‌رساند که وی قصد داشته در موقع دادرسی از خود دفاع نماید".[2] اما گذشت زمان حقیقت واقعه را روشن ساخت:

شاه در جلب حمایت انحصاری و اتکاء به امپریالیسم انگلستان و یا آمریکا جهت حفظ تاج و تخت خود تردید داشت و مایل بود که رضایت هردوطرف را به‌خود معطوف دارد بالنتیجه در شرایطی که مجلس شورای‌ملی تحت فشار افکار عمومی و آزادی‌خواهان به‌سوی لغو قرارداد نفت جنوب می‌رفت، وی قادر نبود برای تحکیم موضع شرکت نفت جنوب و آسوده‌خاطر ساختن انگلستان اقدام قاطعی به‌عمل آورد. لذا نقشه‌ٔ سوء قصد به‌شاه با توافق سفارت انگلستان در تهران و به‌دست سپهبد رزم‌آرا که شخص‌جاه‌طلب و قدرت‌پرستی بوده‌و در عین حال طرف اعتماد و اطمینان دولت انگلستان نیز بود، به‌مرحله‌ٔ اجـرا درآمد.

جهات مختلف حادثه قبلا" پیش‌بینی شده بود: یا شاه کشته می‌شد که در این‌صورت رزم‌آرا با یک کودتا به‌قدرت می‌رسید و نقشه‌های استعماری را با شدت و قدرت اجرا می‌کرد و یاشاه‌از مهلکه نجات پیدا می‌کرد که در این حالت نیز با توقیف و حبس و تبعید آزادی‌خواهان و مخالفین و ایجاد محیط اختناق شرایط لازم برای اجرای نقشه‌های مزبور فراهم می‌گردید.

در ضمن شاه هم مرعوب گشته حرف‌شنوتر می‌شد. جریان امر نتیجه‌ٔ دوم را پیش آورد.

"... در آن روز به‌عنوان این که مصادف با ۱۵ بهمن و میتینگ توده‌ای‌ها در آرامگاه دکتر ارانی است به‌دستور رزم‌آرا به‌همه‌ٔ پادگانهای پایتخت فرمان آماده باش داده بودند و همه‌ٔ قوای متمرکز در تهران در سربازخانه‌های خود با تمام تجهیزات آماده‌ٔ عمل

۱: داد، شماره‌ٔ ۱۴۴۶، مورخه‌ٔ ۲۷/۱۱/۱۷ "جریانات روز".
۲: کیهان، شماره‌ٔ ۱۷۵۳، مورخه‌ٔ ۲۷/۱۱/۱۶.

بودند." [1]

"ضمناً" رزم‌آرا نیز برخلاف معمول در جشن دانشگاه شرکت نکرده بود و می‌گفتند وی "همان‌روز در منزلش با عده‌ای از افسران جلسهٔ محرمانه داشته است." [2]

نقشه این بود که "بعد از انجام سوء قصد و انجام کار گارد احترامی که در محل حاضر بود، تمام حاضرین را که زعمای قوم ایران محسوب می‌شدند در همان سالن دانشگاه تحت بازداشت درآورند، در آن روز شاهپورها، هیئت دولت، وکلاء، امرای ارتش و نزدیک به‌شاه رجال و خلاصه هرکس سرش به کلاهش می‌ارزید در آن محیط حاضر بودو اگر آن عده توقیف می‌شدند دیگر مزاحمی در بین نبود... تمام پادگانها مجهز و آماده، سر رها شود و شاه نابود گردد و سران قوم و نزدیکان شاه همه فی‌المجلس توقیف گردند ــ حزب توده را متهم سازند، پادگانهای مجهز فوراً" همهٔ سازمانهای حساس را اشغال نمایند و کودتا به‌خودی خود صورت پذیرد و انجام بقیه نقشه‌ها دنبال گردد..."

"... کما اینکه اولین اقدامی‌که در محیط دانشگاه به‌عمل آمد بستن درهای سالن دانشکدهٔ حقوق و توقیف همهٔ زعمای قوم بود ــ سربازها همه را تحت نظر گرفتند وحتی چند گروهبان پارابلوم به‌دست و با اسلحهٔ لخت به‌داخل سالن رفته و حصار را تحت کنترل شدید قرار دادند... عده‌ای از مدعوین به‌وکلای حاضر در سالن پیشنهاد کردند که هرچه زودتر خود را به‌مجلس رسانده و جلسه را تشکیل دهند همه این فکر را پسندیدند. ولی همهٔ درها بسته بود و چند سرباز به‌آنان فرمان ایست دادند!

ولی چون نقشه انجام نشده بود خواه و ناخواه درهای سالن باز شدو مدعوین خارج گردیدند." [3]

اینک به‌نکات دیگری که دخالت ستاد ارتش را در حادثه نشان می‌دهد اشاره می‌کنیم:

"گزارشی روی پروندهٔ سوءقصد وجود دارد که در آن می‌گویند رضا زاهدی ــ سرباز وظیفه ماشین‌نویس رکن دو ستاد ارتش ــ در سال ۱۳۲۷ کارت خبرنگاری ناصر فخرآرایی را شخصاً" ماشین کرده و به‌او داده و به‌آن وسیله او به‌محوطهٔ دانشگاه راه یافته و به‌عمل سوءقصد دست زده است!..." [4]

"... مهین اسلامی رفیقهٔ ناصر فخرآرایی دختر غلام سفارت انگلیس بود..." [5]

۱: خواندنیها، شمارهٔ ۴۲، سال سیزدهم ۳۱/۱۱/۲۵، "اسرار هول انگیزی از حادثهٔ سوء قصد به شاه به قلم احمد هاشمی به نقل از روزنامهٔ اتحاد ملی.

۲: خواندنیها، شمارهٔ ۳۹، سال سیزدهم، ۳۱/۱۱/۱۴، به قلم حسین مکی به نقل از اظهارات حائری‌زاده نمایندهٔ مجلس.

۳: خواندنیها، شمارهٔ ۴۲، سال سیزدهم، ۳۱/۱۱/۲۵" اسرار هول انگیزی از حادثه سوء قصد به شاه به قلم احمد هاشمی به نقل از روزنامهٔ اتحاد ملی.

۴ و ۵: خواندنیها، شمارهٔ ۴۴، سال سیزدهم ۳۱/۱۲/۲ "اسرار هول‌انگیزی از حادثه سوء قصد به شاه".

" ... یکی از نمایندگان مجلس که در موقع کشتن ضارب (ناصر فخرآرایی) حضور داشته اظهار می‌کرد :

همین که اولین گلوله به‌طرف ضارب شاه رها شد ، ناصر فخرآرایی دستها را به‌علامت تسلیم بالا نگهداشته اظهار داشت : "" *این‌که دیگر قرار نبود !* " *البته معنی این کلام این بود که شما تضمین کرده بودید آزار واذیتم نکنید پس چرا تیراندازی می‌کنید* . نماینده‌ٔ مزبور اظهار می‌کرد : برای آن‌که ضارب جمله‌ٔ دیگری از دهانش خارج نشود سیل گلوله از طرف نظامیها به‌طرف او سرازیر شد . روز بعد در جرابد نوشته شد ناصر فخرآرایی با چهار گلوله از پای درآمده در حالی که از کالبد شکافی دانشگاه به‌مس خبردادند که در بدن فخرآرایی حای یازده گلوله دیده شده است ... "[1] با وجود اصرار وکلای مدافع به انجام بازجویی از قاتلین سوء قصدکننده این اجازه به‌آنها داده نشد . در این باره یکی از وکلای مدافع در دادگاه نظامی گفت :

" *... این خیلی مسخره است مردی را که به‌یکی از متهمین خانه اجاره داده از زابل احضار می‌کنند و بازجویی و توقیف می‌نمایند ، ولی نمی‌گذارند از قاتلین ضارب و سوءقصد کننده‌ٔ اصلی هیچ‌گونه تحقیقی به‌عمل آید* . " و دادستان دادگاه نظامی می‌گوید : " *عده‌ای که ناصر فخرآرایی را کشته‌اند روی احساسات شخصی بود !* "[2]

سرگرد شاهقلی یکی دیگر از وکلای مدافع در دادگاه گفت : " ... *می‌گویید از جیب ناصر فخرآرایی یادداشت‌هایی به‌دست آمده و دلیل برآن‌است که می‌خواسته سوءقصد بکند عضو حزب توده بوده و در جوراب او اسنادی به‌دست آمده که تغییر قانون اساسی را می‌خواسته — من می‌گویم کسی که بخواهد سوءقصد کند ، سند در جیب خود نمی‌گذارد . او مرد بی‌سواد و ولگردی بوده سرش از قانون اساسی درنمی‌آمده و می‌گویم همانها که او را کشتند و حالا هم مانع از تحقیق هستند همه‌ٔ این‌اسنادرا هم که جعل است در جیبش گذاشته‌اند که راه تحقیق رامنحرف سازند !* "

" ... *بروید تحقیق کنید اگر این سوءقصد به نتیجه رسیده‌بود چه کسی از آن منتفع می‌شد ؟*

آیا مهین خانم (رفیقه‌ٔ ناصر) ملکه می‌گردید و یاناصر فخرآرایی شاه می‌شد ؟ یا سایرین استفاده می‌کردند ؟ "[3]

بدین‌سان هیئت حاکمه‌ٔ ایران و اربابان استعمارگر آنها توانستند با ایجاد محیط اختناق و وحشت وترور — که مدتها در آرزویش بودند — در سراسر کشور بگیر و ببند راه انداخته‌نفس‌ها را در سینه‌ها خفه کنند ،تا در اجرای نقشه‌های شوم استعماری خود براحتی توفیق یابند .

۱ : خواندنیها ، شماره‌ٔ ۳۹ ، سال سیزدهم ۳۱/۱۱/۱۴ " خاطره‌ٔ سوءقصد به شاه " ، حسین مکی .
۲ و ۳ : خواندنیها ، شماره‌ٔ ۴۴ ، سال سیزدهم ۳۱/۱۲/۲ " اسرار هول‌انگیزی از حادثه سوءقصد به شاه " .

بهره برداریهای سیاسی از حادثه ۱۵ بهمن

اولین ثمرهٔ حادثهٔ ۱۵ بهمن غیرقانونی ساختن حزب تودهٔ ایران و توقیف اشخاص آزادی‌خواه و مخالفین دولت و دربار و تعطیل کلیهٔ روزنامه‌ها و مطبوعاتی بود که دربار و دولت نسبت به‌آنها نظر خوشی نداشتند. حزب تودهٔ ایران که غافلگیر شده بود و در جریان سوءقصد دخالتی نداشت، فرصت اقدامات احتیاطی را پیدا نکرد. لذا قسمت اعظم فعالین و نه نفر از نوزده نفر اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب به‌همراهی تعداد کثیری از مدیران جراید آزادی‌خواه و مخالفین دربار بازداشت و به‌دادگاههای نظامی کشانده شدند و اموال حزب تودهٔ ایران نیز به تصرف دولت درآمد.

اما دادگاههای نظامی تبدیل به تریبونی جهت دفاع از آرمانهای به‌حق حزب تودهٔ ایران گردید و متهمین شجاعانه از خواسته‌های خود دفاع کرده دستگاه حاکمهٔ ایران را به صندلی اتهام نشاندند.

در سایهٔ چنین شرایطی بود که دولت ساعد به تحکیم موقعیت خود پرداخت. روز "۲۷/۱۱/۱۶" وقتی جلسهٔ علنی مجلس تشکیل شد، دولت گزارش مشروح واقعه را به‌عرض مجلس رسانید و نیز عملیاتی که در مورد بعد و توقیف اشخاص و جراید شده بود گزارش داد و تقاضای رأی اعتماد کرد. مجلس بقدری مرعوب و مبهوت بود" که از نود و سه نفر حاضر بجز چهارنفر (مکی ـ حائری‌زاده ـ عبدالقدیر آزاد ـ رحیمیان) همگی به‌دولت رأی اعتماد دادند.[1]

ضمناً "به پیشنهاد جواد عامری و دکتر طبا به استیضاح عباس‌اسکندری نیز رأی سکوت داده شد."[2]

نوزدهم بهمن ماه وزیر فرهنگ دکتر زنگنه لایحهٔ تجدید مطبوعات و مجازات مرتکبین جرایم مطبوعاتی را به‌مجلس تقدیم داشته پس از چندی آن‌را به تصویب رسانید "تا هرکس که بگوید فلان مأمور رشوه می‌گیرد و یا جزئی‌ترین انتقادی از سیاست دولت بکند به‌موجب آن "قانون" مفتری و بدخواه دولت تشخیص داده شده" روزنامهٔ او توقیف و خود وی زندانی و تبعید شود.

در همان روزها هیئت نمایندگی شرکت نفت انگلیس و ایران به‌ریاست مستر گس وارد تهران شد و در اوضاع و احوالی که افکار عمومی کمتر متوجه مذاکرات نفت بود با خاطری آسوده مذاکره با نمایندگان دولت ایران را آغاز نمود. از طرف دیگر دولت ساعد با اعلام این که "امتیاز بانک شاهی تمدید نخواهد شد ولی آن بانک می‌تواند به‌فعالیت آزاد خود در ایران ادامه دهد." با ابقای بانک انگلیس موافقت کرد.

بیست و ششم بهمن ماه مادهٔ واحده اجرای برنامهٔ هفت ساله در مجلس به تصویب

۱: خواندنیها، شمارهٔ ۳۹، سال ۱۳، "خاطره سوء قصد به شاه"، حسین مکی.
۲: کیهان، ۱۷۵۴، مورخهٔ ۲۷/۱۱/۱۷، مذاکرات مجلس.

رسید.

روزنامهٔ داد در این‌باره نوشت: "تصویب لایحهٔ" "اجرای موقت" برنامه هفت ساله از طرف مجلس در خارج انعکاس مخصوصی داشته. خبرگزاری فرانسه اطلاع می‌دهد که "در وزارت امور خارجه انگلیس اقدامات اخیر دولت ایران در طرح برنامهٔ هفت‌ساله و تصویب آن از طرف مجلس ایران که اجازه می‌دهد در سراسر کشور ایران سطح زندگی عمومی ترقی مطلوبی بکند با حسن‌نیت تلقی گردیده است. ترومن نیز ضمن نطق خود به برنامهٔ هفت ساله اشاره کرده و آن را بهترین نمونهٔ تعاون و همکاری شمرده است.

اینک در محافل متنفذ دوندگی‌های خاصی به‌عمل می‌آید تا در هیئت اجرایی برنامهٔ هفت ساله نفوذ یافته خود را وارد آن نمایند." [1]

اما فعالیت محافل انگلیسی در این مورد نتایج بهتری داشت. چنان‌که خبرنگار رویتر از تهران خبر داد: "اخیرا" نمایندهٔ بانک بین‌المللی که به‌ایران مسافرت کرده بود اظهار داشت که بانک بین‌المللی خیلی مایل است که برای احرای برنامهٔ هفت سالهٔ ایران ابراز همکاری نماید. ولـــی ایران برای اجرای برنامهٔ فوق دریـــافت وام را از بـــانک بین‌المللی لازم نمی‌داند زیرا منابع طبیعی آن کشور کافی برای انجام یک چنین برنامه‌ای است. بنابه اظهار مدیر کل بانک ملی ایران به‌جریان گذاشتن میزان بیشتری اسکناس بعلاوه حق‌الامتیاز حاصله از شرکت نفت انگلیس و ایران برای احرای یک چنبن برنامه‌ای کافی است." [2]

اما بزرگترین آرزوی محمدرضاپهلوی تغییر قانون اساسی و سلب استقلال مجلس شورای‌ملی با به‌دست آوردن اختیار انحلال آن مجلس بود و این آرزوی شوم بدبن‌سان اجرا گردید:

روز ۲۷/۱۲/۵ شاه در ملاقات با نمایندگان مجلس گفت: "... در کشور ما متأسفانه مشروطیت حقیقی به‌مفهوم واقعی آن، آن‌طور که در تمام ممالک متمدن راقیه موجود است وجود ندارد و عموم افراد کشور به تساوی از مفاهیم واقعی آزادی و مشروطیت بهره‌مند نمی‌باشند.

با حق تجدید انتخابات درصورت تشخیص رئیس مملکت، ملت بهتر می‌تواند در سرنوشت خود نظارت نموده و هم این‌که انتخابات خیلی صحیح‌تر و آزادتر انجام خواهد گرفت. با توجه به‌مراتب فوق با رجال صدر مشروطیت [3] مشورت لازم نموده و مصمم شده‌ام که مجلس مؤسسان را تشکیل دهم و از این، دو مقصود دارم، اول آن‌که چون هر قانونی با توجه به پیشرفت زمان و به‌وجود آمدن وضعیت‌های تازه احتیاج به پاره‌ای اصلاحات

۱: داد، شمارهٔ ۱۴۵۹، ۲۷/۱۲/۲.
۲: کیهان، شمارهٔ ۱۷۹۴، ۲۸/۱/۹ "خبرهای راجع به ایران".
۳: "رجالی" نظیر صدرالاشراف، حکیمی، تقی‌زاده.

پیدا می‌کند تا با مقتضیات آن تطبیق نماید و راه این اصلاح متأسفانه در قانون اساسی ما پیش بینی نشده است بنابراین مقصود اول یافتن راهی است که بتوان به‌وسیلهٔ آن اصلاحات لازمه را به‌نفع کشور و اجتماع در موقع خود در قانون اساسی به عمل آورد ودوم موضوع اصلاح اصل چهل‌وهشتم قانون اساسی است . . . بنابراین به دولت دستور داده شده است که وسایل دعوت مجلس مؤسسان را فراهم نماید . . . "[1]

و حکیمی این " رجل صدر مشروطیت ! " در مصاحبه با مخبر کیهان اظهار داشت : نقص بزرگ قانون اساسی و مشروطیت ما این است که اختیارات لازم را به شاه جهت‌انحلال مجلس نداده است و " به‌نظر من هرگاه این ماده بر قانون اساسی اضافه شود ، قانون اساسی ما نقصی نخواهد داشت . "[2]

درست است که قانون اساسی کشور ما که هفتاد سال از عمر آن می‌گذرد مخصوصاً از نظر اصول مربوط به حقوق دموکراتیک مردم نقایص زیادی دارد و بر اثر اعمال نفوذی که درباریان در تنظیم آن داشته‌اند حقوق و اختیارات ملت آن‌چنان در پردهٔ ابهام و تیرگی پوشانده شده که استقرار حاکمیت ملی ما را تاکنون دچار مشکلات فراوانی ساخته است . لکن به‌قول حسین صدر " . . . اگر قانون اساسی ایران ، از لحاظ حقوق دموکراتیک ملت نقایص و ابهامی دارد ، در عوض از نظر تعیین تکلیف و اختیارات قوای حاکمه و مقام سلطنت کاملاً صریح و روشن است و مقررات آن ، چنان تنظیم شده است که جایی برای مداخلات غیرقانونی مقامات غیر مسئول باقی نمی‌ماند . . . "[3] و یا همچنان‌که قوام‌السلطنه در نامهٔ سرگشادهٔ خود به شاه نوشت :

" . . . در قانون اساسی ایران طبق اصل ۴۴ شخص پادشاه را از مسئولیت مبری دانسته‌اند و در نتیجهٔ همین عدم مسئولیت است که تمام موادی که مربوط به فرماندهی کل قوا و عزل و نصب وزراء و سفراء و اعلان صلح و جنگ و صحه و امضای فرامین و آن‌چه از این قبیل هست عموماً دارای جنبهٔ تشریفاتی می‌گردد و این حقوق فقط و فقط ناشی از ملت ایران است که بودجهٔ عمومی مملکت را از نظام و غیر نظام از دسترنج‌ومحرومیت‌های خود پرداخته و تمام این حقوق را در حیطهٔ اختیار و اقتدار نمایندگان خود گذارده است . . . "[4]

شکی نیست که انقلاب مشروطیت ایران و قانون اساسی که خونبهای شهیدان راه آزادی است جز این منظور و مقصودی نداشته که قدرت و اختیار دربار را محدود ساخته مردم را حاکم بر سرنوشت خود کند . به‌همین لحاظ اصل سی‌وپنجم متمم قانون اساسی در

۱ : و ۲ : کیهان ، شمارهٔ ۱۷۷۱ ، مورخهٔ ۲۷/۱۲/۷ .
۳ قیام ایران ، شمارهٔ ۴۹۴ ، مورخهٔ ۲۷/۱۱/۷ " تشکیل مجلس مؤسسان در شرایط کنونی مقدمه تجدید دوران دیکتاتوری است . "
۴ : ایران ما ، شمارهٔ ۶ ، مورخهٔ ۲۹/۱/۲۰ ، از نامه سرگشادهٔ قوام به شاه .

حقوق سلطنت می‌گوید: " سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده." مسلماً هرگاه این ودیعه مورد سوءاستفاده قرار گیرد قابل پس گرفتن خواهد بود.

با وجود این " فرمان ملوکانه دایر به‌تشکیل مجلس مؤسسان " صادر گردید و به نوشته‌ٔ مطبوعات "... انتخابات مجلس مؤسسان در شرایط فورس‌ماژور و غلبه‌ٔ حکومت نظامی در سراسر مملکت به‌عمل آمد و کار افتضاح به‌جایی رسید که از مجموع شصت‌هزار رأی دهنده‌ٔ شهر تهران و حومه در خود تهران یکصد و هشتاد هزار رأی در صندوق‌ها ریختند و خودشان خجالت کشیدند و برخلاف رسم انجمن انتخابات وقتی منتخبین را اعلام کرد تعداد آرای آن‌ها را تذکر نداد..." [1]

و مجلس مؤسسان این‌چنانی اصل چهل‌وهشتم قانون اساسی را بدین شرح تغییر داد: " *اعلیحضرت همایون شاهنشاهی! می‌تواند هر یک از مجلس شورای ملی و مجلس سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد منحل نماید*[2]. " *و اصل الحاقی ذیل را تصویب نمود:*

" *اصل الحاقی به متمم قانون اساسی — در هر موقعی که مجلس شورای ملی و مجلس سنا هر یک جداگانه خواه مستقلاً خواه به پیشنهاد دولت لزوم تجدید نظر در یک یا چند اصل معین از قانون اساسی یا متمم آن را به اکثریت دو ثلث کلیه‌ٔ اعضای خود تصویب نمایند و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نیز نظر مجلسین را تأیید فرمایند فرمان همایونی برای تشکیل مجلس مؤسسان و انتخاب اعضای آن صادر می‌شود.... اختیارات مجلس مزبور محدود به تجدید نظر در همان اصل یا اصول بخصوصی که مورد رأی مجلسین و تأیید اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بوده است. تصمیمات مجلس مؤسسان به اکثریت دو ثلث آرای کلیه‌ٔ اعضا اتخاذ و پس از موافقت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی معتبر و مجری خواهد بود.*

این اصل شامل هیچ یک از اصول قانون اساسی و متمم آن که مربوط به دین مقدس اسلام و مذهب رسمی کشور که طریقه‌ٔ حقه‌ٔ جعفریه اثنی‌عشریه می‌باشد و احکام آن و یا مربوط به سلطنت مشروطه‌ٔ ایران است، نمی‌گردد و اصول مزبور الی الابد غیرقابل تغییر است." [3]

ضمناً مجلس مؤسسان انجام اصلاحات لازم در مواد ۴، ۵، ۶، ۷ و ۸ قانون اساسی و اصل ۴۹ متمم قانون اساسی را به جلسه‌ٔ مشترک مجلسین شورای ملی و سنا واگذار کرد.

پس از پایان کار مجلس مؤسسان شاه در ملاقات با نمایندگان آن مجلس " اهمیت

۱: داریا، شماره‌ٔ ۲۵۰، مورخه‌ٔ ۲۹/۳/۲۴، " بزرگترین اشتباه دکتر مصدق".
۲: اطلاعات، شماره‌ٔ ۶۹۲۸، مورخه‌ٔ ۲۸/۲/۱۹.
۳: اطلاعات، شماره‌ٔ ۶۹۲۷، مورخه‌ٔ ۲۸/۲/۱۸.

کار!" آن‌ها را چنین ارزیابی نمود: "... کاری که آقایان در این چند روزه انجام داده‌اند برای ثبات مشروطیت بود و مشروطیت ما را که به‌وضع فلاکت‌باری دچار شده بود نجات دادند.

چون اگر این وضع ادامه می‌یافت دو صورت پیدا می‌شد: یا اصول اعمال زور و قدرت در این مملکت مستقر می‌گردید که خود این اصول موجب ابتلائات عدیده‌ای می‌شد که عکس‌العمل آن‌ها هرج و مرج و بی‌نظمی بود یا خدای نخواسته دچار انقلابات و نهضت‌هایی می‌شدیم که در این دنیا و در این زمان به‌نفع مملکت تمام نمی‌شد..."[1]

یکی دیگر از آرزوهای محمد رضا پهلوی تصرف مجدد املاک غصبی رضاخان بود. لذا وی شخصاً از دولت و مجلس خواست که املاک مزبور را تحت عنوان "موقوفه" در اختیار دربار قرار دهند و تولیت آن را نیز به شخص او محول نمایند[2] و وزارت دارایی در اجرای این دستور "لایحهٔ املاک واگذاری" را تقدیم مجلس شورای ملی نمود. اینک قسمت‌هایی از مذاکرات مجلس را در این مورد ذیلاً می‌آوریم: هنگامی که لایحهٔ املاک واگذاری مطرح گردید "صاحب‌دیوانی" به‌عنوان مخالف مشروط صحبت کرده گفت: "همه می‌دانیم که اعلیحضرت فقید این املاک را برای آبادی کشور می‌خریدند و تا آخرین نفس برای عمران آن‌ها صرف مجاهدت نمودند. متأسفانه بعد از شهریور این املاک رو به‌خرابی گذاشت تا به‌صورت امروز درآمد.... امروز یک‌شاهی دیگر از اعلیحضرت فقید باقی نیست و اعلیحضرت همایونی همه را در راه کمک به زلزله‌زدگان ــ حریق‌زدگان ــ سیل زدگان و غیره عطا فرمودند.

حال چرا می‌خواهید شاه بخشندهٔ ما را که همه چیز خود را در راه دستگیری بینوایان صرف کرد دچار فقر مادی کنید. باید این املاک را بدون قید و شرط به اعلیحضرت همایونی واگذار نمود زیرا مخارج زیاد دربار چنین ایجاب می‌کند...". نورالدین امامی هم به‌عنوان موافق صحبت کرد.

سپس گلشاییان وزیر دارایی گفت: "... نظر اعلیحضرت همایونی این است که از حیف و میل این املاک جلوگیری شود و به‌صورت موقوفه درآیند. تولیت آن‌ها هم با شخص اعلیحضرت باشد و درآمدشان صرف امور خیریه گردد."

اما حسین مکی گفت: "من متأثرم که در مرکز قانونگزاری کشور اجازه داده شود که دو نفر مخالف و موافق صحبت کنند ولی مخالف هم موافق باشد. از شما می‌پرسم آقای

۱: کیهان، شمارهٔ ۱۸۳۱، مورخهٔ ۲۸/۲/۲۴ "بیانات تاریخی شاهنشاه...".

۲: شاه در مصاحبه با مخبر اخبارالیوم چنین گفت: ... منافع املاک پدرم قبل از واگذاری آنها به دولت در سال هفتاد میلیون تومان بود ولی در اثر سوء اداره و عدم توجه منافعش به شش میلیون تومان در سال تنزل پیدا کرد. از این‌رو به مجلس پیشنهاد کردم که با انتقال املاک موافقت کند و برای اداره‌اش از نزدیک خودم مواظبت می‌کردم..." باختر امروز، شمارهٔ ۴۸۵، مورخهٔ ۳۰/۱/۸، مصاحبه مخبر اخبارالیوم با شاه ایران.

صاحبدیوانی چه دلیلی برای مخالفت خود آوردند. ایشان حق ما را که اقلیت مجلس هستیم پایمال کردند . . . در مجلس شورای ملی ایران آزادی نبود تا اقلیت فجایع املاک واگذاری را به‌سمع ملت ایران برساند. آقایان املاک غصب شده را نمی‌شود وقف کرد و من استدعا می‌کنم اجازه بدهید ما هم دلایل خود را یک‌یک تشریح کنیم. عده‌ای از این املاک اصلاً خالصه و متعلق به دولت هستند و باید این موارد توضیح داده شود . . . "

به‌هرحال به‌پیشنهاد کفایت مذاکرات رأی گرفته شد و تصویب گردید.

اسلامی نماینده‌ء دیگر مجلس گفت: " . . . یک عده اشخاص بی بضاعت خرده‌مالک هستند که جاهل به قانون بوده و تصور نموده‌اند که‌چون ملک به تصرف آن‌ها داده شده دیگر ادعایی ننموده‌اند و حال آن‌که چون حکمی صادر نشده از تصرف آن‌ها خارج خواهد شد. "

قبادیان گفت: " این املاک به‌زور و رایگان از طرف عمال شاه سابق گرفته شده . . . منجمله خود بنده را در زندان انداختند و املاک آباء و اجدادی پانصد ساله‌ء مرا تصرف کردند. حال اگر این‌گونه املاک را بخواهید وقف کنید تعدی به مال مردم کرده‌اید. پس آن‌ها را به شاه مملکت برگردانید چون همه شاه خود را دوست می‌دارند و راضی هستند املاک به مالکیت ایشان انتقال یابد. "

اما یمین اسفندیاری اظهار داشت: " خود اعلیحضرت همایونی میل دارند که وقف کنند ما نمی‌توانیم مدعی ایشان شویم. "

قبادیان مجدداً پیشنهاد داد که " دادگاه تجدید نظر املاک واگذاری برای مدت سه ماه تمدید شود " و ضمن توضیح اظهار داشت " من چقدر برای دعوی خود پول به‌وکیل بدهم و گرسنه بمانم. خواهش می‌کنم این پیشنهاد را تصویب کنید. " اما این پیشنهاد رد شد.

حسین مکی پیشنهاد کرد: " املاکی که به‌وسیله‌ء شهرداری‌ها خریداری یا آباد شده و همچنین املاک خالصه مشمول این قانون نخواهد بود. رئیس اظهار داشت این پیشنهاد هم وارد نیست. "

سپس لایحه به رأی گذاشته شد و " ماده‌ء واحده‌ء واگذاری املاک اعلیحضرت فقید به‌اعلیحضرت همایون شاهنشاهی " به‌اکثریت آراء تصویب گردید.[1]

به‌این طریق دوهزار وچهارصد آبادی[2] از املاک غصبی رضاخان مجدداً به‌ملکیت محمد رضاپهلوی درآمد و عنوان عوام‌فریبانه‌ء "موقوفه‌ءخاندان پهلوی" به‌آن داده شد تا به وسیله‌ء سازمان‌شاهنشاهی خدمات‌اجتماعی مورد بهره‌برداری قرارگیرد و عواید آن به‌ظاهر

۱: اطلاعات ، شماره‌ء ۶۹۷۸، مورخه‌ء ۲۸/۴/۲۰، مذاکرات مجلس.

۲: " . . . از قراری که اطلاع می‌رسد مجموع قراء و قصباتی که تاکنون به ملکیت اعلیحضرت درآمده و مشمول فرمان اخیر برای تقسیم می‌باشد دوهزار و چهارصد آبادی است . . . . " داد ، شماره‌ء ۲۰۵۲، مورخه‌ء ۲۹/۱۲/۲۱، جریانات‌روز.

صرف امور خیریه شود.

چنان‌که گفتیم یکی از علل اصلی ایجاد اختناق و برقراری دیکتاتوری نظامی در کشور تحکیم موقعیت متزلزل شرکت نفت جنوب بود. در حقیقت مجلس شورای ملی با تصویب قانون ۲۹ مهرماه سال ۱۳۲۶ تأیید و تصدیق نموده بود که قرارداد ۱۹۳۳ حقوق ملت ایران را ضایع نموده است. لذا دولت را موظف ساخته بود که جهت تجدیدنظر در قرارداد و استیفای حقوق ملت ایران اقدام کند و به همین لحاظ ادامهٔ قرارداد ۱۹۳۳ برای شرکت نفت جنوب این مخاطره را داشت که هر وقت ملت ایران مجال نفس کشیدن پیدا کند به استناد این‌که دولت انگلستان با تهدید و تطمیع و با امتیازنامه‌هایی که ملت ایران در اعطای آن‌ها کوچکترین دخالتی نداشته منابع زرخیز و گرانبهای کشور را تصاحب کرده قراردادهای مذکور را بی‌اعتبار سازد. بنابراین می‌بایست ترتیبی پیش‌گرفته شود که ضمن حفظ اصول اساسی قرارداد ۱۹۳۳، راه اعتراض در آینده به‌روی مردم ما بسته‌شود.

قبل از حادثهٔ ۱۵ بهمن با وجود این‌که مذاکرات بین دولت ایران و نمایندگان شرکت نفت جنوب دور از انظار عمومی ادامه داشت لکن به‌علت وجود احزاب‌وروزنامه‌های آزادی‌خواه و امکان اعتراض از طرف ملت انجام سازش آشکار مقدور نبود اما توطئهٔ ۱۵ بهمن این امکان را فراهم ساخت و دولت ساعد در سایهٔ همین شرایط مساعد قرارداد الحاقی گس (Gass) ــ گلشائیان را که با پرداخت چند هزار لیرهٔ اضافی درسال‌قرارداد ۱۹۳۳ را منعقد می‌کرد به‌شکل عوام‌فریبانه‌ای تنظیم و جهت تصویب،تسلیم مجلس نمود.

این قرارداد با شتابزدگی تمام در حالی‌که بیش ازچند روز از عمر مجلس پانزدهم باقی‌نبود (۲۸/۴/۲۸) به‌امید این‌که دربرابر آن هیچ‌نیروی مخالفی وجود نخواهدداشت به‌قید دوفوریت تقدیم مجلس گردید. اما باوجود پافشاری ساعد و دربار در تصویب آن قرارداد الحاقی در اثر مخالفت شجاعانه و سرسختانهٔ اقلیت مجلس (حسین مکی ــ عبدالقدیر آزاد ــ حایری‌زاده ــ دکتر بقایی) و کمک مؤثر بعضی از نمایندگان نظیر (دکتر معظمی و امیر تیمورکلالی) به پشتگرمی افکار عمومی و عناصر ملی از یک‌طرف و هماهنگی این مبارزه با سیاست آمریکا که عده‌ای از نمایندگان را تحت تأثیر داشت از طرف دیگر، بلاتکلیف ماند و در دستور مجلس شانزدهم قرارگرفت.

بدیهی است در چنین شرایطی دخالت و اعمال نفوذ در انتخابات دورهٔ شانزدهم برای فرستادن جیره‌خواران استعمار و نوکران ارتجاع به‌نام نماینده به مجلس شورای ملی از اهم وظایف دولت ضدملی ساعد گردید.

حتی اعتراض انجمن‌های نظارت بر انتخابات و استعفای دسته‌جمعی آن‌ها نیز مانع اعمال غیرقانونی و تحمیلات دولت نشد. از آن‌جمله رئیس انجمن نظارت انتخابات‌شهر تبریز آیت‌اله سید محمد علی انگجی در مصاحبه با خبرنگار روزنامهٔ باختر امروز گفت: *" انتخابات دورهٔ شانزدهم تبریز از روی تحمیل و تطمیع انجام گرفت و اکثریت انجمن*

نظار رأی بر ابطال انتخابات دادند.[1]" لکن دولت ساعد وکلای بی‌اعتبارنامهٔ شهرتبریز را به‌عنوان "نمایندگان!" آن شهر در مجلس پذیرفت.

باوجود این‌دولت نتوانست نقشهٔ خود را در تهران و پاره‌ای از شهرستان‌ها عملی سازد. روز ۲۸/۷/۱۸ عده‌ای از مدیران و نمایندگان مطبوعات در منزل دکتر مصدق‌حاضر شدند و پس از اظهاراتی که دکتر مصدق دربارهٔ دخالت آشکار و تحملات مأمورین دولت در امر انتخابات نمود، حاضرین جهت تنظیم اقداماتی که دراین‌باره باید انجام پذیرد یک کمیسیون هفت نفری انتخاب کردند.

کمیسیون مزبور تصمیم گرفت که جهت اعتراض به انتخابات فرمایشی به تحصن در کاخ سلطنتی اقدام نماید. لذا دکتر مصدق در نامه‌ای خطاب به ملت ایران اعلام‌داشت:

"... ما تصمیم‌گرفته‌ایم که روز جمعه ۲۲ مهرماه دو ساعت قبل‌ازظهر در جلو سردرسنگی اعلیحضرت حاضر شویم. ای مردم درآنجا ما را تنها و بی‌کس نگذارید..."[2]

مردم استقبال شایسته‌ای از این دعوت به‌عمل آوردند و چون تحصن تمام‌حاضرین مقدور نبود نوزده نفر[3] ازمیان حاضرین انتخاب و دردربار متحصن شدند و تقاضاهای‌خود را به‌شرح ذیل تقدیم داشتند:

" ۱ـ الغای انتخابات کشور.

۲ـ تعیین دولت بی‌نظری که درکمال آزادی انتخابات را برگزار کند."

اما تقاضاهای متحصنین این‌بار نیز موردتوجه قرار نگرفت. لذا آن‌ها نامهٔ اعتراض آمیزی به‌وزیر دربار، هژیر تسلیم داشته از تحصن خارج شدند.

در این فاصله حزب تودهٔ ایران که شش نفر از یازده نفر اعضای هیئت‌اجراییه‌اش (احمد قاسمی ـ دکتر کیانوری ـ دکتر جودت ـ دکتر یزدی ـ مهندس علوی ـ محمود بقراطی) دستگیر و سه‌نفر دیگر (دکتر رادمنش ـ احسان‌طبری ـ دکتر کشاورز) به خارج فرار کرده بودند و تعدادی از سازمان‌های حزبی‌اش متلاشی شده بود، ضربهٔ پانزده‌بهمن را به‌خوبی تحمل کرده مبارزهٔ مخفی را سازمان داد. رهبری حقیقی حزب دردست شش نفر اعضای دستگیر شدهٔ هیئت اجراییه بود که رابطهٔ خود را باخارج از زندان منظماً حفظ می‌کردند و ادارهٔ سازمان حزبی نیز به‌وسیلهٔ دو نفر باقی‌ماندهٔ هیئت اجراییه (دکتر فروتن و دکتر بهرامی) به‌کمک چند نفر از اعضا و مشاورین کمیتهٔ مرکزی منتخب دومین کنگرهٔ حزبی انجام می‌گرفت.

۱: باختر امروز، شمارهٔ ۹۹، مورخهٔ ۲۸/۹/۶، مصاحبه خبرنگار ما با رئیس‌انجمن نظارت انتخابات تبریز.

۲: ستاره، شمارهٔ ۳۲۹۳، مورخهٔ ۲۸/۷/۲۱

۳: نوزده نفر عبارت بودند از: ۱ـ دکتر محمد مصدق ۲ـ شمس‌الدین امیرعلائی ۳ـ یوسف مشار ۴ـ دکتر شایگان ۵ـ محمود نریمان ۶ـ دکتر سنجابی ۷ـ دکتر کاویانی ۸ـ دکتر مظفر بقایی ۹ـ حسین مکی ۱۰ـ عبدالقدیر آزاد ۱۱ـ عباس خلیلی ۱۲ـ حائری‌زاده ۱۳ـ عمیدی نوری ۱۴ـ دکتر حسین فاطمی ۱۵ـ جلالی نائینی ۱۶ـ احمد ملکی ۱۷ـ ارسلان خلعتبری ۱۸ـ مهندس زیرک‌زاده ۱۹ـ آیت‌الله غروری.

اولین شماره‌ٔ روزنامه‌ٔ مردم ارگان حزب توده که در شرایط مخفی روز دهم مهرماه سال ۱۳۲۸ انتشار یافت اوضاع کشور را چنین تحلیل نمود: کارگردانان اصلی طبقه‌ٔ حاکمه‌ٔ ایران " با همه‌ٔ صحنه‌سازی‌ها ــ دروغ‌پردازی‌ها ــ جعل‌ها و تهمت‌های رنگارنگ نتوانستند مردم ایران را در مورد حادثه‌ٔ ۱۵ بهمن‌ماه ۱۳۲۷ گول بزنند. کیست که امروز به‌مقاصد ننگین و ایران فناکن این چاکران لیره و دلار پی نبرده باشد. کیست که نداند برای حل مسائل مربوط به نفت، بانک شاهی، نقشه‌ٔ هفت‌ساله، تغییر قانون اساسی و تشکیل مجلس سنا و نظامنامه‌ٔ انتخابات مجلس شورای ملی و نظامنامه‌ٔ داخلی مجلس و پامال کردن آزادی‌های محدود مطبوعاتی و تصرف مجدد املاک واگذاری و یک‌رشته اقدامات بی‌شرمانه‌ٔ دیگر که یکی پس از دیگری و با عجله‌ٔ ناشیانه‌ای پس از حادثه‌ٔ ۱۵ بهمن ماه ۲۷ انجام گرفته از میان بردن حزب توده‌ٔ ایران را لازم می‌دانسته‌اند. "[1]

روز اول آبان ماه سال ۱۳۲۸ همان بیست‌نفری که در تحصن دربار شرکت داشتند در منزل دکتر مصدق جلسه‌ای تشکیل داده تصمیمات ذیل را اتخاذ نمودند:

" ۱ــ هیئت مزبور از این پس " جبهه‌ٔ ملی " نامیده خواهد شد.

۲ــ کمیسیونی مرکب از آقایان مشاراعظم، دکتر شایگان، نریمان، امیرعلایی ودکتر سنجابی برای تهیه‌ٔ اساسنامه و آئین‌نامه‌های مربوط به جبهه انتخاب گردیدند. "[2]

در همان جلسه کمیسیون تبلیغات جبهه تعیین و بلافاصله شروع به‌کار کردوتصمیمات

۱: مردم، شماره اول، ۲۸/۷/۱۰، سرمقاله

۲: ستاره، شماره ۳۳۰۲، مورخه‌ٔ ۲۸/۸/۲.

اینک مواد اصلی اساسنامه و آئین نامه " جبهه ملی " را ذیلا " می‌آوریم:

اساسنامه: ماده ۱: جبهه ملی از هیئت موسسین ودستجات مختلف ملی که طرفدار تأمین عدالت اجتماعی و حفظ قانون اساسی هستند تشکیل می‌شود.

ماده‌ٔ ۲: موسسین اولیه هیئت مدیره‌ٔ جبهه ملی را تشکیل می‌دهند و دستجات مختلف ملی هریک نماینده تعیین می‌نمایند که از اجتماع آنها با هیئت مدیره شورای جبهه‌ٔ ملی تشکیل می‌شود ولدی‌الاقتضا نمایندگان مختلف شهرستانها نیز که اعتبارنامه‌ٔ آنان را هیئت مدیره تصویب کرده باشد در شورا شرکت می‌کنند.

ماده‌ٔ ۳: هدف جبهه ایجاد حکومت ملی به وسیله‌ٔ تامین آزادی انتخابات و آزادی افکار است.

ماده: ۶: هیچ فردی نمی‌تواند مستقیما " عضو جبهه‌ٔ ملی بشود و عضویت افراد در جبهه مشروط به این است که عضو جمعیتی باشند که آن جمعیت سمت وابستگی به جبهه ملی را تحصیل کرده باشد.

آئین نامه: ماده ۱: دبیرخانه: دبیرخانه‌ٔ جبهه ملی از سه نفر دبیر جبهه‌ٔ خزانه‌دار و یکنفر عضو که با اکثریت آرا از بین هیئت مدیره‌ٔ جبهه ملی برای مدت یک سال تعیین می‌گردد تشکیل می‌شود.

ماده‌ٔ ۲: شورا: شورای جبهه‌ٔ ملی به ترتیب ذیل تشکیل می‌شود:

الف ــ اعضای هیئت مدیره‌ٔ جبهه. ب ــ نمایندگان دستجات وابسته برای هر جمعیتی که تا یک صد نفر عضو دارد یک نفر و از یک صد نفر تا هزار نفر دو نماینده و از هزار به بالا پنج نفر تعیین می‌گردند و این انتخاب برای یک سال است.

ج ــ رئیس ونایب رئیس شورا با رای مخفی به اکثریت آراء حضار برای مدت یک سال انتخاب می‌شوند.

ماده‌ٔ ۳: جبهه‌ٔ ملی دارای یک هیئت بازرسی خواهد بود.

باختر امروز، شماره‌ٔ ۲۷۳، مورخه‌ٔ ۲۹/۴/۱۰.

دیگری نیز برای حفظ صندوق‌های انتخابات تهران و توجه به‌شکایات انتخابات شهرستان‌ها و تنظیم اعتراض به اعمال مخالف قانون شعبه‌های فرعی اتخاذ گردید.

در نیمهٔ دوم آبان‌ماه انجمن مرکزی نظارت برانتخابات تهران به‌استناد گزارش‌هایی که دربارهٔ سوءجریان انتخابات دریافت داشته بود، ابطال انتخابات تهران و حومه را اعلام داشت و به‌این ترتیب مبارزه‌ای که برای تأمین آزادی انتخابات با پشتیبانی افکار عمومی شروع شده بود، در تهران به‌نفع جبههٔ ملی پایان پذیرفت.

در همان روزها شاه به‌دنبال دعوتی که ترومن رئیس جمهور آمریکا چند ماه قبل از وی به‌عمل آورده بود به‌آمریکا رفت و دربازگشت دورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی را بر خلاف قانون اساسی بدون حضور نمایندگان تهران افتتاح نموده از مجلس خواست که در مورد " چند اصل دیگر که محتاج تجدیدنظر می‌باشد و رفع نواقص آن‌ها را مجلس‌مؤسسان به‌عهدهٔ مجلس مقرر داشته" به " بهترین وجه" اقدام نماید.[1]

منظور وی از ذکر این مطلب تغییر اصل ۴۹ متمم قانون اساسی بود که می‌گوید: *"صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون آن‌که هرگز آن قوانین را تعویض یا توقیف‌نماید."* او این مسئله را یک‌باردیگر درملاقات با هیئت‌رئیسهٔ مجلسین شورا و سنا عنوان کرده گفت: *"... در اصل ۴۹ شایسته است برای رئیس‌مملکت حقی قائل شد که چنان‌که قانونی را به‌صلاح مملکت ندانست مجدداً آن قانون را به‌مجلس برگرداند..."*[2]

شاه آشکارا خواستار پایمال کردن بزرگترین ثمرهٔ انقلاب مشروطیت بود تا مجلس شورای ملی را به " شورای سلطنتی" دورهٔ استبداد مبدل سازد شورایی که تنها جنبهٔ مشورتی داشته و " فرمان‌های" او را به‌شکل قانون درآورد.

همین‌که انتخابات تهران تجدید گردید کاندیداهای جبههٔ ملی حایز اکثریت‌شدند و دکتر مصدق که وکیل اول تهران شده بود در توضیح برنامهٔ نمایندگان جبههٔ ملی طی یک مصاحبهٔ مطبوعاتی گفت: " *برنامهٔ کار نمایندگان جبههٔ ملی در مجلس، گذشته از مخالفت با قرارداد (ساعد ـ گس) حفظ و حراست آزادی‌های فردی و اجتماعی خواهد بود و تا سر حد امکان این مبارزهٔ شرافتمندانه را که از حمایت قوی و مؤثر جامعه‌برخوردار است ادامه خواهند داد."*[3]

آنچه راجع‌به نتایج مسافرت شاه به آمریکا می‌توان گفت این‌که وی در این سفر نتوانست رضایت دولت آمریکا را جلب کند و از آنجا دست‌خالی برگشت زیرا دولت‌آمریکا دریافته بود که تلاش آن دولت برای حفظ وضع موجود، به دوام و قوام سیاست انگلیس‌در

۱: اطلاعات، شمارهٔ ۷۱۵۰، مورخهٔ ۲۸/۱۱/۲۰ "نطق افتتاحیه اعلیحضرت همایونی".
۲: مجموعهٔ نطقها و پیامها... صفحهٔ ۱۲۸۷، مورخهٔ ۲۸/۱۲/۴.
۳: داد، شمارهٔ ۱۲۷۰، مورخهٔ ۲۸/۱۲/۲۶، جریانات روز.

ایران منجر شده است.

رادیوی " صدای آمریکا " در تشریح نظرات آن دولت نسبت به ایران پس از افتتاح مجلس مقالهٔ زیر را که آلسوپ راس مخبر روزنامهٔ نیویورک تایمز تنظیم کرده بود پخش نمود :

در کشور ایران "... وجود یک جبههٔ نیرومند " هزار فامیلی " که از ملاکین و بازرگانان و خوانین مرتجع و نفع‌پرست تشکیل گردیده هر نوع پیشرفتی را متوقف و راکد گذارده است.

... انتخابات هم درمیان ارتشاء و فشار مالکین بزرگ و تجار خوشبخت شروع شد. انتخابات تهران به‌علت فساد ملغی شد و اینک بازهم شروع شده است. انجمن‌های نظارت در دیگر نقاط کشور به‌همین علت تقاضای لغو انتخابات را نمودند. ولی موفق نشدند که دولت تهران را متقاعد سازند.

... این نمایندگان که اکثر آن‌ها از میان همان " هزار فامیل " برخاسته و به کمک مشتی رعایا و نوکران خود داخل مجلس گردیده‌اند باعث و بانی فساد و خرابی مملکت بوده و حتی برنامهٔ هفت ساله را که اقدام بزرگی برای بهبود و پیشرفت کشور است به علت رسوخ و نفوذ در دستگاه دولتی و به‌کمک پارتی‌بازی و گماردن افراد بی‌اطلاع خنثی و بلااثر گذارده‌اند. این جمله که سخنگوی آمریکا هنگام امتناع از ادامهٔ کمک به کومین تانگ گفته بود : " ریختن پول به سوراخ‌موش‌ها " اینک با وضع تهران جور درمی‌آید.

... تهران اینک از سرنوشت چین‌کومین‌تانگ بیمناک است. این تشویش بیشتر به‌مسافرت شاه به آمریکا و این‌که نتوانسته است کمکی از آمریکا بگیرد ارتباط دارد. یگانه علتی را که دراین رویهٔ منفی ازطرف دولت آمریکا مخصوصاً وزارت خارجهٔ آن کشور می‌توان یافت این است که ایران چین‌دیگری است که همان روش فاسد و ارتشاء که رژیم کومین تانگ را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد اداره می‌شود.

... علت فساد ایران فقر عمومی، عدم امنیت و عدالت اجتماعی و نفوذ همین افراد ناصالح " هزارفامیلی " در دستگاه دولتی و ملی است. "[1]

اما چون دولت آمریکا در ارتش ایران مواضع مستحکمی داشت و به‌امکان تعوق سیاسی در کشور ما از طریق ارتش امیدوار بود لذا مقالهٔ فوق ارتش را مستثنی کرده و راجع به‌آن چنین اظهار نظر نموده :

"... در قبال این امر یک نیروی ثالث مستقلی نیز در این صحنه ممکن است نقش سیاسی بازی کند که آن افسران ارتش است... "[2]

۱: باختر امروز، شمارهٔ ۱۷۹، مورخهٔ ۲۸/۱۲/۱۳ و داد، شمارهٔ ۱۷۵۹، مورخهٔ ۲۸/۱۲/۱۴، و نیسان، شمارهٔ ۱۰، مورخهٔ ۲۸/۱۲/۴.

۲: نیسان، شمارهٔ ۱۰، مورخهٔ ۲۸/۱۲/۴.

فصل نهم

نهضت مردم ایران برای ملی کردن نفت در سراسر کشور

رد قرارداد الحاقی «گس ـ گلشائیان» و تصویب قانون ملی‌شدن صنعت نفت در سراسر کشور

گفتیم که یکی از هدف‌های اصلی توطئهٔ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ تحکیم موقعیت متزلزل امپریالیسم انگلستان در ایران و تمدید قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ بود. این قرارداد که ماهیت آن هنگام طرح اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی اولین‌بار از طرف دکترمصدق افشاشد، پس ازماجراهایی که راجع به تجدیدنظر درقرارداد مزبور از طرف بعضی‌نمایندگان مجلس پانزدهم به‌میان کشیده شد و اعترافات صریحی که حسن تقی‌زاده امضاکنندهٔ قرارداد در پیشگاه ملت ایران به‌عمل آورد در نظر مردم ایران کاملاً بی‌اعتبار گشت. و چنان‌که دیدیم قانون ۲۹مهرماه ۱۳۲۶ نیز ضمن کان‌لم‌یکن ساختن موافقت‌نامهٔ ایران و شوروی، " احقاق حق ایران دربارهٔ امتیازهای موجود بخصوص شرکت نفت جنوب" را خواستار شد.

هیئت حاکمهٔ ایران که اکثریت آن را دست‌پروردگان و جیره‌خواران شرکت نفت جنوب و دوستان دولت انگلستان تشکیل می‌دادند در برابر افکار عمومی و خواستهای به‌حق مردم به توطئه‌چینی پرداخت و با ایجاد محیط رعب و وحشت در زیر سایهٔ سرنیزه‌های حکومت نظامی قرارداد الحاقی " گس ـ گلشائیان " را تنظیم و در آخرین روزهای دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی آن را جهت تصویب به مجلس تقدیم داشت. لایحهٔ مذکور حاوی موادی بود که با زبردستی و مودی‌گری ضمن تأیید قرارداد ۱۹۳۳ دعاوی گذشتهٔ ایران را نیز تصفیه شده و انجام یافته تلقی می‌کرد و دولت انگلستان را در غارت منابع زرخیز کشور ما تا سال ۱۹۹۳ آسوده‌خاطر می‌ساخت.[1]

هنگام طرح لایحهٔ مذکور در مجلس پانزدهم هیئت حاکمهٔ ایران چنان اطمینان قطعی و بی‌تردیدی به تصویب آن داشت که برسر تقسیم و مصرف لیره‌هایی که از آن قرارداد عاید دولت می‌گردید به‌مذاکره نشست و حتی در نحوهٔ مصرف آن بین شاه ودکتر نصر مدیرعامل سازمان برنامه اختلاف‌نظر پیش‌آمد: شاه می‌خواست که قسمت‌اعظم عواید، صرف تقویت ارتش شود و دکتر نصر عقیده‌داشت که بهتر است آن عواید جهت بالابردن سطح زندگی مردم مورد استفاده قرار گیرد.[2]

۱: مادهٔ نهم و دهم قرارداد الحاقی.

۲: ایران ما، شمارهٔ ۴۰، مورخهٔ ۲۹/۱۲/۲۵، " نقشه‌هایی که انگلیسها برای نفت جنوب ایران طرح کرده‌اند.

از نظر دولت انگلیس نیز موافقت با تشکیل مجلس مؤسسان جهت تغییر بعضی از مواد قانون اساسی و افزایش اختیارات شاه و تشکیل مجلس سنا که خدمتگزاران کهنه‌کار سیاست انگلستان در آن جای‌گرفتند و برگرداندن وجوهی که به‌نام رضاخان در بانک‌های انگلستان متوقف بود به‌محمدرضا پهلوی، همگی جزئی از نقشه‌های سیاسی آن دولت بود که برای قانونی ساختن قرارداد الحاقی و تنفیذ قرارداد ۱۹۳۳ فراهم شده بود.

دولت ساعد که پس از این همه تمهیدات تمام نیروی خود را برای عملی ساختن منظور و مقصود " ارباب " به‌خدمت گرفته بود انتظار مخالفت مؤثری در مجلس شورای‌ملی را نداشت.

مردم نیز که دست به‌گریبان حکومت نظامی و هیولای دیکتاتوری بودند، هنوزباور نمی‌کردند که مخالفین معدود این لایحه در مجلس توفیقی به‌دست آورند.

روز ۲۸/۴/۲۸ هنگامی که گلشاییان وزیر دارایی قرارداد الحاقی نفت را با قید یک فوریت[1] تقدیم مجلس نمود حسین مکی اولین نماینده‌ای بود که با فوریت لایحه مخالفت کرد. وی در بیان علت مخالفت خود گفت: " *وضع مملکت غیرعادی است، جراید را تعطیل کرده‌اند تا جلوی افکار عمومی را بگیرند و نگذارند افکار عمومی در این‌مورد اظهار نظر کند. آقایان! امروز آزادی نیست... و کسی حق اظهار عقیده ندارد تا نسبت به مسئلهٔ نفت بحث و انتقاد بشود.*

هر نوع قراردادی که بسته شود به‌عقیدهٔ من افکار عمومی در آن دخالت ندارد و اعلام می‌کنم به‌واسطهٔ فورس‌ماژور صحیح نیست و حق ملت ایران استیفا نشده‌است. "[2]

به‌هرحال اکثریت، فوریت لایحه را تصویب کرده آن را به کمیسیون‌های مربوطه فرستاد. و چون دورهٔ پانزدهم مجلس شورای ملی در شرف اتمام بود با وجود این که لایحهٔ انتخابات در دستور قرار داشت و می‌بایست مقدم بر لایحهٔ نفت تکلیف آن‌معین شود بنا به‌اصرار دولت ساعد آن لایحه مسکوت ماند و قرارداد الحاقی به مجلس‌آورده شد. اکثریت مجلس نیز تقاضای دولت را مبنی بر طرح لایحهٔ نفت پذیرفت.

روزی که قرارداد الحاقی در مجلس مطرح شد حسین مکی که از نیمه شب برای‌گرفتن نوبت صحبت به مجلس آمده بود، ابتدا نامهٔ دکتر مصدق را خطاب به نمایندگان، مبنی به لزوم رد قرارداد مزبور قرائت کرد و سپس شروع به تشریح امتیازنامهٔ دارسی و قرارداد ۱۹۳۳ نمود. اما سردار فاخرحکمت رئیس مجلس به‌منظور این‌که کار هرچه‌زودتر قبل از پایان عمر مجلس یکسره شود به‌بهانه‌های مختلف مانع صحبت مخالفین می‌شد، کاری که منجر به تشنج گردید. به‌همین لحاظ ساعد نخست‌وزیر به‌خاطر این‌که هم‌ظاهر مسئله‌حفظ شود و هم قرارداد از تصویب بگذرد درخواست کرد که جلسات مجلس علاوه بر اوقات

۱: وی در جریان مذاکرات دو فوریت برای لایحه درخواست نمود که پذیرفته نشد.

۲: اطلاعات، شمارهٔ ۱۹۸۳، مورخهٔ ۲۸/۴/۲۸، مذاکرات مجلس.

روز، شب‌ها نیز تشکیل شود. به‌هرحال تلاش دولت ساعد رئیس مجلس واکثریت نمایندگان برای خفه‌کردن صدای مخالفین قرارداد در اثر مقاومت شجاعانه و سرسختانهٔ اقلیت مجلس (مکی ــ آزاد ــ حائری‌زاده ــ دکتر بقائی و دکتر معظمی) بیهوده ماند و آخرین جلسهٔ دورهٔ پانزدهم مجلس ساعت یک‌بعدازظهر سه‌شنبه ۲۸/۵/۶ بدون اخذ نتیجه پایان یافت.

بزرگترین ثمره‌ای که از تصویب نشدن قرارداد الحاقی در مجلس پانزدهم عاید ملت ایران گردید این بود که مردم کشور در مدتی نزدیک به‌یکسال که مجدداً لایحهٔ نفت در مجلس مطرح شد، توانستند به‌ماهیت قرارداد الحاقی، قراردادهای ملی نفت وغارتگری‌های شرکت نفت خوب پی برده امکان اعتراض و مبارزه با شرکت نفت را به‌دست آورند.

از میان احزاب و جمعیت‌ها نیز حزب ایران برای اولین بار شعار " ملی کردن صنعت نفت" را به‌میان کشید و مسئولین آن حزب اطلاعات لازم را در اختیار مکی قرار دادند تا نطق مستدل خود را تنظیم کند. در این مورد مخصوصاً باید از کوشش‌های پر ارج و بی‌دریغ مهندس کاظم حسیبی یکی از زعمای حزب ایران درجمع‌آوری اطلاعات و آمارهای مربوط به شرکت نفت و آگاه‌ساختن مردم با انتشار آن‌ها حق‌شناسانه یادکرد.

در آغاز سال ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی اقلیت مشکلی داشت که با آرای حقیقی مردم تهران وارد مجلس شده و برنامهٔ کار خود را " مخالفت با قرارداد گس ــ گلشائیان و حفظ و حراست آزادی‌های فردی و اجتماعی " قرارداده بود. این اقلیت به "جبههٔ ملی" وابستگی داشت جبهه‌ای که دست‌اندرکار متشکل ساختن عناصری از طبقات و گروه‌های ملی و مخالف استعمار بود.

از طرف دیگر حزب تودهٔ ایران نیز سازمان‌های خود را احیا نموده و آمادگی لازم برای مبارزات مخفی را کم‌وبیش کسب کرده بود.

در آن هنگام ریاست دولت را علی منصور به‌عهده داشت که به‌نوشتهٔ آلبوین‌راس، خبرنگار نیویورک تایمز در تهران" برای طرح و تصویب قرارداد الحاقی نفت به‌مدت کوتاهی به‌سمت نخست‌وزیری انتخاب شده بود که بلافاصله بعد از انجام این‌کار برای مدتی از صحنهٔ سیاست دور شود."

منصور در اجرای این وظیفه لایحهٔ نفت را به‌مجلس آورد و به‌منظور این‌که قدم به‌قدم به تصویب لایحه نزدیکتر شود چنان‌که موجباتی برای تهییج احساسات عمومی فراهم نیاید، پیشنهاد کرد که چون طرح کلیهٔ مسایل در جلسهٔ عمومی مجلس امکان‌پذیر نیست لذا کمیسیونی مرکب از نمایندگان شعب به‌نام " کمیسیون نفت" تشکیل و پروندهٔ مربوطه را تحت مطالعه قرار دهد آنگاه نتیجهٔ مطالعات و نظرخود را به‌مجلس شورای ملی اعلام نماید. اکثریت مجلس پیشنهاد نخست‌وزیر را تصویب کرده قرارداد الحاقی را به کمیسیون نفت فرستاد.

از سوی دیگر با آغاز جنگ کره در بهار سال ۱۳۲۹ دولت‌های انگلستان و آمریکا که پس از پایان جنگ دوم جهانی گرفتار رقابت‌ها و کشمکش‌هایی بر سر تقسیم منابع و بازارهای جهانی بودند به‌یکدیگر نزدیکتر شده کنفرانس لندن را با حضور وزرای خارجهٔ آمریکا، انگلستان و فرانسه تشکیل دادند. در این کنفرانس بوین (وزیرخارجهٔ انگلیس) و آچسن (وزیرخارجهٔ آمریکا) در مسایل خاورمیانه به توافق‌هایی رسیدند از آن جمله تصمیم گرفتند که برای وصول به‌مقاصدخود "مرد مقتدری" را در ایران برسرکار آورند و سپهبدحاجیعلی رزم‌آراء رئیس ستاد ارتش همان "مردمقتدری" بود که باتوافق آن دودولت، به‌نخست‌وزیری رسید.

روز پنجم تیرماه سال ۱۳۲۹ دولت منصور به‌شکل غیر منتظره و بی‌سابقه‌ای استعفاکرد و چندساعت بعد رزم‌آرا کابینهٔ خود را معرفی‌نموده طی بیاناتی تلویحاً اشاره کرد که نظارت مستقیم خود را برارتش‌هم‌چنـان‌ادامه خواهد داد. روز ششم تیرماه برابر ۲۷ ژوئن همان‌سال روزنامهٔ نیویورک تایمز در تشریح اوضاع ایران چنین نوشت:

"... از هم‌گسیختگی اوضاع ایران تحت اداره و هدایت گروهی از سیاستمداران حرفه‌ای غیرقابل اطمینان کار ایران را به‌آن درجه از فساد و بدبختی رسانیده است که اکنون دانسته شده‌است که جز رئیس ستاد ارتش، کس دیگری نخواهد توانست ایران را از این وضع اسف‌آور نجات بخشد.

... اگر در نتیجهٔ حوادث کره جنگ واقعی درگیر شود ... ژنرال رزم‌آرا و ارتش‌او به اتفاق ایلات مسلح مناطق کوهستانی می‌توانند اقلاً برای مدتی جلوی پیشرفت به طرف مناطق جنوبی ایران را سد کنند. اگر جلوی روسیه در کره گرفته شود و شوروی بخواهد از حزب توده بدون روشن شدن آتش جنگ بین‌المللی برای ایجاد قیام مسلح استفاده کند مأموریت رزم‌آرا مهم‌تر و حیاتی‌تر خواهد بود.

... در این نکته شکی نیست که اگر اوضاع ایجاب کند رزم‌آرا لایق آن است که برای جلوگیری از متلاشی شدن و تجزیهٔ حکومت ایران حکومت دیکتاتوری برقرارکند...[1]"

و رادیوی صدای آمریکا مقاله‌ای به‌شرح ذیل انتشار داد: *"... تشکیل کابینهٔ جدید ایران نشان‌می‌دهد که این‌کشور جداً کوشش می‌کند تا دراین موقع بحران‌بین‌المللی خود را تقویت نماید. تغییرات جدید دولت ایران ثابت می‌دارد که دیگر اجازه داده نخواهد شد موضوع اصلاحات عمومی ایران که از مدت‌ها پیش درنظر گرفته شده بیش‌از این به‌تأخیر بیفتد."[2]*

خبرگزاری رویتر نیز خبرداد که: *"... انتخاب سپهبد رزم‌آرا آغاز تاریخ جدید در دولت‌های ایران می‌باشد. رزم‌آرا مرد مقتدر و تحصیل کرده‌ای است و به‌زبان انگلیسی*

۱: باختر امروز، شمارهٔ ۲۷۹، مورخهٔ ۲۹/۴/۱۸، به نقل از نیویورک تایمز به قلم آلبیون راس.
۲: کیهان، شمارهٔ ۲۱۶۳، مورخهٔ ۲۹/۴/۸ به نقل از رادیوی صدای امریکا ـ مقالهٔ نیویورک تایمز.

و روسی تکلم می‌نماید و متخصص در امور جغرافیایی نظامی است. تصور می‌رود وی بتواند مشکلات برنامهٔ هفت‌ساله و موضوع کمک آمریکا را حل نماید."[1]

جبههٔ ملی دولت رزم‌آرا را "سه‌کودتا" نامید و خطر استقرار یک دیکتاتوری نظامی را به ملت ایران هشدار داد. این جبهه معتقد بود که رزم‌آرا فرمان انحلال مجلس را در جیب دارد تا هرگاه لازم آید مجلس را منحل نماید. لذا جبههٔ ملی از همان ابتدا در صف مخالف دولت رزم‌آرا جای‌گرفت.

آن‌چه دولت آمریکا در اجرای سیاست جدید خود انجام داد این‌که دکتر هنری گریدی سفیرکبیر آن دولت در یونان را به‌جای جان‌وایلی به‌سمت سفیرکبیر آمریکا در ایران منصوب کرد.

گریدی بلافاصله بعد از این انتصاب ضمن مصاحبه با خبرنگار جراید در آتن اظهار داشت که: "... فقط ما در صورتی به ایران کمک‌نظامی خواهیم‌کرد که دولتی که مورد اطمینان باشد در آنجا روی کار بیاید. این دولت بعد از ورود من به‌ایران زمامدار خواهد شد و از پشتیبانی آمریکا برخوردار خواهد گردید. از ایران مانند پایگاهی بر ضد مراکز حساس شوروی استفاده خواهد شد... پس از حصول اطمینان از دولت ایران، آمریکا اسلحه و پول برای ایران خواهد فرستاد."[2]

هنوز گریدی به تهران نرسیده بود که روزنامه‌های ایران نوشتند: "در تهران همه منتظر ورود سفیرکبیر آمریکا گریدی هستند. زیرا محافل سیاسی معتقدند که سازش دو سیاست انگلیس و آمریکا در مورد ایران پس از ورود گریدی دیکتاتور واقعی یونان[3] جنبهٔ روشن و قطعی به‌خود خواهد گرفت."[4]

روز هشتم سرماه گریدی به‌همراهی یک هیئت اقتصادی وارد تهران گردید و قبل از این‌که استوارنامهٔ خود را تقدیم دارد، اظهارات تندی نمود که عدم اعتماد دولت‌آمریکا را به محمدرضاپهلوی نشان می‌داد. وی گفت: "شاه باید تماشاچی باشد، او ابداً نباید در سیاست داخلی دخالت کند. اگر ایران بخواهد از بحران نجات و رهایی یابد باید نقش راهنمایی و ارشاد آمریکایی‌ها را بخوبی دریابد."[5]

وظیفهٔ گریدی در ایران روشن بود. وی برای "ارشاد و راهنمایی" هیئت حاکمهٔ ایران در جهت سیاست آمریکا به‌کشور ما آمده بود. این امر را مخبر نیویورک تایمز صراحتاً اعلام داشته نوشت: "... در تهران بر کسی پوشیده نیست که دکتر گریدی

۱: داد، شمارهٔ ۱۸۴۶ — ۲۹/۴/۷.

۲: مستحکم به جای به سوی آینده، شمارهٔ ۲ — ۲۹/۵/۹ (گریدی در تاریخ ۲۹/۳/۱۵ به سمت جدید تعیین شد)

۳: گریدی در یونان صاحب همان اختیارات و قدرتی بود که ماک ـ آرتور در ژاپن داشت. وی اختیاردار مطلق عزل و نصب نخست‌وزیر و وزراء و خرج کمک‌های نظامی و تعیین سیاست دولت یونان بود.

۴: داریا، شمارهٔ ۳۵۲ — ۲۹/۳/۲۸، "در پشت پرده چه خبر است."

۵: باختر امروز، شمارهٔ ۳۲۰ — ۲۹/۶/۶ به نقل از مقالهٔ "ادوارد سابلیه" دربارهٔ ایران.

همان‌طور که در یونان وظیفه داشت مراقب اوضاع باشد، این نقش را در تهران نیز باید ادامه دهد."[1]

سفیرکبیر انگلستان در ایران، سرفرانسیس‌شپرد نیز مردی‌بود که در انقلابات اندونزی ورزیده و کارکشته گردیده بود.

حال ببینیم "نقشه تحولی" که دولت‌های انگلیس و آمریکا در کنفرانس لندن برای کشورما پیش‌بینی کرده بودند چه‌گونه بود. روزنامهٔ داریا این نقشه را چنین شرح‌می‌دهد:

"*آمریکا و انگلیس حساب کرده‌اند که اگر در ایران تعدیل ثروت نشود و فاصلهٔ طبقات از آن‌چه امروز هست کمتر نگردد، خطر انقلاب اجتماعی در ایران همیشه منافع آن‌ها را تهدید خواهد کرد. بنابراین نقشهٔ تحول بر دو پایهٔ اساسی قرار گرفته است: یکی اصلاحات ظاهری برای راضی نگه‌داشتن مردم، دوم تجهیز ایران به‌منظور پیوستن عملی به جبههٔ انگلوساکسون و آمادگی برای جنگ با شوروی. وآخرین راهی که‌جهت پیش بردن مقاصد خود پیدا کرده‌اند روی‌کار آوردن یک شخص مقتدر با اختیارات ظاهراًقانونی است که در درجهٔ اول آن شخص، مورد اعتماد خودشان باشد و بتوانند به‌او اطمینان کنند و ثانیاً قدرت اجرای برنامه‌های ظاهراً اصلاحی را داشته باشد...*" "مقصود از توافق آن‌ها و رفع اختلافات نظر، به‌وجود آوردن یک چنین حکومتی در ایران می‌باشد که مردم به نان و شکم خود سرگرم باشند، انگلیسی‌ها آسوده نفت خود را ببرند وآمریکایی‌ها بازارهای ایران را با بادکنک و نایلون پر کنند و توپ و تانک به‌کشور ما بریزند تا روز اعلام جنگ ما حاضر برای قربانی شدن باشیم."[2]

حقیقت امر این‌که دولت انگلیس می‌خواست با تصویب قرارداد الحاقی با خیالی راحت به غارت منابع نفتی ما همچنان ادامه دهد و چون در میان هیئت حاکمهٔ ایران به قدر کافی دوست و دست‌پرورده داشت لزومی به تصفیهٔ آن نمی‌دید. حال آن‌که درمبارزه با نفوذ شوروی و جنبش‌های ضد استعماری کوچکترین اختلافی با دولت آمریکا نداشت.

اما دولت آمریکا که با آغاز جنگ کره خود را به جنگ جهانی سوم آماده‌می‌ساخت، ترکیه و ایران و یونان را جبههٔ مقدم جنگ و کشور ایران را ضعیف‌ترین و آسیب‌پذیرترین نقطهٔ این جبهه به‌شمار می‌آورد و چون هیئت حاکمهٔ ایران را فاسد و دزد می‌شناخت و به ارتش ایران اطمینان نداشت از دادن تجهیزات نظامی و پول به ایران امساک‌می‌نمود و سرنوشتی نظیر چین برای کشور ما پیش‌بینی می‌کرد.[3]

۱: باختر امروز، شمارهٔ ۳۳۸ – ۲۹/۶/۲۷ به نقل از نیویورک تایمز.

۲: داریا، شمارهٔ ۲۵۳، مورخهٔ ۲۹/۳/۲۹ – "نقشهٔ تحول" نوشته دکتر حسن ارسنجانی.

۳: روزنامهٔ "فیلادلفیا" با اشاره به فساد دستگاه حاکمهٔ ایران نوشت: "... چطور ممکن است دلارهای بی‌زبان امریکا را در دست این چنین افراد داد و چگونه می‌توان اطمینان یافت که مثل دلارهایی که به چین داده شد، به دست برادران سونگ و کونگ ایرانی به بانکهای امریکا به حساب شخصی برنگردد." باختر امروز، شمارهٔ ۳۳۶، مورخهٔ ۲۹/۶/۲۵.

لذا آن دولت با حمایت علنی از دولت رزم‌آرا امیدوار بود که به‌دست آن دولت، هیئت حاکمه از افراد فاسد و نابسامان تصفیه شود. با دادن زمین زراعی به دهقانان خطر شورش‌های دهقانی از ایران دور گردد و ارتش ایران برای جنگ احتمالی با شوروی تجهیز و آماده شود.

رزم‌آرا برای تصفیهٔ دستگاه دولت از عناصر فاسد به‌استناد "قانون تصفیهٔ کارمندان دولت" مصوب اول تیرماه سال ۱۳۲۸ اقدام نموده هیئتی را مأمور این کار کرد. هیئت مزبور موظف بود که کارمندان را از لحاظ شایستگی خدمت دولتی رده‌بندی نماید. برابر این طبقه‌بندی افراد نابسامان و فاسد که می‌بایست از خدمات دولتی اخراج شوند در بند "ج" قرار می‌گرفتند.

اما به‌مصداق "گر حکم شود که مست گیرند ــ در شهر هر آن‌که هست گیرند" تعداد کثیری از مصادر امور و مأمورین عالی‌رتبهٔ دولتی در بند جیم جای گرفته بی‌کفایت و نادرستکار تشخیص داده شدند. از آن‌جمله احمد قوام نخست‌وزیر سابق، رضا سردار فاخر حکمت رئیس وقت مجلس شورای ملی، دکتر منوچهر اقبال استاندار آذربایجان، سپهبد محمد شاه‌بختی بازرس عالی ارتش و نمایندهٔ شخص اعلیحضرت در آذربایجان، فضل‌اله بهرامی استاندار خراسان، مصباح فاطمی استاندار سابق خوزستان، فطن‌السلطنه مجد استاندار گیلان، ابوالقاسم امینی نمایندهٔ مجلس، بهمن اسفندیاری سناتور، جلال شادمان رئیس ادارهٔ کل موقوفهٔ پهلوی و عدهٔ دیگری از زعما در بند جیم افتادند و اسداله‌علم وزیر کشاورزی سابق[1] و محمد علی بوذری وزیر دادگستری وقت، انوشیروان سپهبدی رئیس تشریفات دربار سلطنتی و سناتور انتصابی، دکتر محمد نخعی وزیر کار وقت، غلامحسین ابتهاج شهردار سابق و نمایندهٔ مجلس و عده‌ای دیگر از مقامات لشگری و کشوری نصیب بند "ب" شدند یعنی وجود آن‌ها در خدمات دولتی لازم نیست.[2] اما به‌نحو سحرانگیزی ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) نخست‌وزیر سابق و یکی از بنیانگزاران فراماسونری در ایران جزو "عناصر ملی" به‌حساب آمد!

به‌قول دکتر حسن ارسنجانی "برای مفتضح کردن هیئت حاکمهٔ ایران بهتر از بند بند کردن آن‌ها چیزی نبود. اکنون به‌جای آن‌که تودهٔ مردم سعی در رسوا کردن این عناصر بکنند، خودشان دامن آلودهٔ یکدیگر را بالا می‌زنند.

دکتر اقبال استاندار آذربایجان و دکتر سجادی رئیس هیئت تصفیه در دو نشریه به هم نسبت‌هایی می‌دهند که رد و قبولش با خود آن‌ها است."

دکتر اقبال در شمارهٔ پنجم شهریور روزنامهٔ ستاره دربارهٔ دکتر سجادی حسن

۱: بعدها وزیر دربار شد.

۲: لیست مشمولین بند "ج" و بند "ب" در شماره‌های ۳۱۲ــ ۲۹/۵/۲۸ و ۳۱۳، مورخهٔ ۲۹/۵/۲۹، روزنامهٔ باختر امروز، انتشار یافته است.

می‌نویسد: " چند نفر که در صلاحیت آن‌ها حرف است، می‌نشینند و از روی بخار معده یا غرض شخصی بدون آن‌که متهم را احضار و به‌دفاع او گوش دهند از حقوق اجتماعی محرومش می‌کنند."

"... یکی از این آقایان هیئت تصفیه وکالت کرمان را از من می‌خواست. دیگری صلاحیت اخلاقی ندارد با زن برادر خود روابط نامشروع داشت و او را مجبور به طلاق کرد و به‌عقد خود درآورد (مقصود آقای دکتر سجادی است).

آن یکی را با یک نهار چرب و دوگیلاس عرق و میوهٔ خوب خراسان خریدند و دزدان را تبرئه کردند." و دکتر سجادی در پاسخ دکتر اقبال مصاحبه‌ای با مخبر مجلهٔ کاویان کرده که روز نهم شهریور درآن مجله چاپ شده است. دکتر سجادی دربارهٔ تصفیه‌شدگان گفته است:

" ما بیشتر دربارهٔ عدم لیاقت و صلاحیت مأمورین عالی‌رتبه بحث کردیم."

و با اشاره به ادعای دکتر اقبال که می‌گوید در مدت خدمت دولتی خود دزدی نکرده دکتر سجادی می‌گوید: " ممکن است استانداری در تمام مدت عمر خود یک‌شاهی دزدی نکرده باشد ولی دارای اخلاق فاسد باشد و مثلاً اگر فرصتی پیدا کند از پاندازی هم مضایقه ننماید.

در این‌صورت آن استاندار لایق برای ادارهٔ امور یک استان نخواهد بود و باید از خدمت دولت برکنار شود."[1]

همین‌که لیست‌بند جیمی‌ها انتشار یافت آن‌ها دست به‌یکی کرده از تزلزل" بنیان حق و عدالت" فریادها سر دادند و چون با اجرای قانون تصفیهٔ دستگاه دولتی از هم می‌پاشید لذا بر سر اجرای آن قانون میان اعضای کابینه اختلافات شدیدی پیش‌آمد.

شاه پس از استماع گزارش هیئت دولت دراین‌باره خود را از معرکه کنار کشیده از ابراز هرگونه نظری خودداری نمود.[2] رزم‌آرا نیز که موقعیتش تهدید می‌شد " تاکتیک" سلب مسئولیت از خود را اتخاذ کرد. بدین ترتیب که مسئولیت تهیهٔ لیست بند جیمی‌ها را به‌عهدهٔ مقامات دربار گذاشت و بندجیمی‌ها را علیه دربار تحریک نمود[3].

و در پاسخ جبههٔ ملی که دولت را در اجرای قانون تصفیه تحت فشار گذاشته بود در مجلس گفت: " این کار آن اندازه که تصور می‌فرمایند آسان نبوده است که دولت فوراً بتواند انجام دهد."[4]

کوتاه‌سخن با وجود این‌که دولت رزم‌آرا در انجام تصفیه از طرف سفارت آمریکا نیز تحت فشار بود و جراید آمریکایی می‌نوشتند: " اگر کابینهٔ رزم‌آرا نتواند تصمیم هیئت

۱: داریا، شمارهٔ ۲۷۰، مورخهٔ ۲۹/۶/۱۵ " حکومت پا اندازها ــ دو وزیر سابق همدیگر را معرفی می‌کنند."
۲: باختر امروز، شمارهٔ ۳۱۶ــ ۲۹/۶/۱ " اعلیحضرت در کار بند جیمی‌ها مداخله نخواهد کرد.
۳ و ۴: نیسان، شمارهٔ ۳۵ــ ۲۹/۶/۲۲، سرمقاله.

تصفیه را عملی سازد و از آمریکا وام بگیرد محکوم به‌رفتن است و در مقابل مردم نمی‌تواند مقاومت کند."[1]

لیکن رزم‌آرا در برابر تهدید به‌عدم اعتماد از طرف تندجمعی‌های مجلس و طرفداران آن‌ها که اکثریت را تشکیل می‌دادند تسلیم شد و قلم بطلان بر تصفیه کشید. مجلس شورای ملی هم قانون تصفیه را کان‌لم‌یکن اعلام داشت.

یکی دیگر از برنامه‌هایی که سیاست آمریکا اجرای آن را خواستار بود تقسیم اراضی بین دهقانان بود. اما در کشوری که بزرگترین مالک آن شاه مملکت بوده و به تازگی با گذراندن "قانون واگذاری املاک اعلیحضرت فقید به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی" دو هزار و چهارصد پارچه آبادی را متصرف شده بود تا چنان‌که خود می‌گفت برای اداره‌ء صحیح و بالا بردن منافع املاک شخصاً از نزدیک مواظبت کند[2] چیزی نبود که بتوان در این‌باره کوچکترین اقدام و حتی صحبتی به‌میان‌آورد. زیرا درست درهمان روزهایی که موضوع "اصلاحات عمومی در کشور" مطرح بود نیروهای نظامی ایران قراء و قصبات ایل جوانرودی را که از دادن بهره‌ء مالکانه‌ء املاک اختصاصی شاه خودداری کرده بودند به بهانه‌ء درهم شکستن "قیام مسلحانه" با توپ و هواپیما منهدم می‌ساخت. در این مورد روزنامه‌ء باختر امروز به نقل از روزنامه‌ء نیویورک تایمز می‌نویسد: *"امیر دکتر کامران اعلایی بدرخان رئیس مرکز تحقیقات مربوط به کردستان و استاد دانشکده‌ء ملی السنه شرقی فرانسه که غیر کمونیست است حادثه را چنین شرح می‌دهد:*

"علت این که جوانرودی‌ها ناچار به‌عدم اطاعت از دولت شدند این بود که‌حکومت تهران می‌خواست به‌صورت مالیات جنسی نیمی از محصولات ناچیز کشاورزی و غله‌ء آن‌ها را ضبط کند.

دولت ایران مجدداً یکی از قوانین زمان شاه سابق را نسبت به ایلات در پیش‌کشیده است. به‌موجب این قانون که متن آن هنوز در کتب قوانین ایران موجود است املاک مزروعی کردها در جوانرود و شاه‌آباد جزو املاک خصوصی شاه ایران به‌شمار می‌رود وگذشته از مالیات معمول جنسی باید مقداری هم به‌عنوان بهره‌ء مالکانه املاک اختصاصی شاه تحویل دهند. در اثر امتناع جوانرودی‌ها از پرداخت یا تحویل این مالیات خصوصی‌ارتش ایران وارد عمل شده و گروهی از سران اکراد را دستگیر و گروه دیگری را تا سرحد مرگ مورد شتم و ضرب قرارداد. در نتیجه‌ء این جریان بود که جوانرودی‌ها برای دفاع‌ازحیات و ممات خود اسلحه به‌دست گرفتند.

از روز چهار سپتامبر (سیزده شهریور) ارتش ایران توپخانه و هواپیما وارد عمل‌کرد. سه‌روز بعد چهار قصبه‌ء کردی به‌آتش سوخته و منهدم شدند و به سیزده قصبه‌ء دیگرخسارت

۱: باختر امروز، شماره‌ء ۳۳۶، مورخه‌ء ۲۹/۶/۲۵، به نقل از نیویورک تایمز.
۲: باختر امروز، شماره‌ء ۴۸۵ — ۳۰/۱/۸ "مصاحبه مخبر اخبار الیوم با شاه ایران".

شدیدی وارد شد."[1]

ویلیام داگلاس قاضی دادگاه عالی آمریکا که در شهریور ماه ۱۳۲۹ به ظاهر جهت " کوه‌نوردی و مطالعهٔ گیاهان کوهستانی " و در حقیقت برای بررسی قدرت و موقعیت ایلات و عشایر ایران از نظر انجام جنگ‌های پارتیزانی در برابر حملهٔ احتمالی شوروی به ایران آمده بود بنا به‌نوشتهٔ روزنامهٔ باختر امروز " در ملاقات با اعلیحضرت موضوع اصلاحات ارضی و طریق علاقمند کردن کشاورزان را به آبادی و عمران زمین مزروعی در میان گذاشت. در سفر آمریکا نیز مقامات آمریکایی توجه اعلیحضرت را به این موضوع جلب کردند... ممکن است اصولاً یکی از شرایط کمک مؤثر آمریکا اقدام دولت در اجرای رفورم‌های کشاورزی باشد."[2]

ویلیام داگلاس این مطلب را طی سخنرانی خود در دانشگاه تهران زیر عنوان کرده گفت: "... *اصلاحات ارضی فعلاً مهم‌ترین مسایل و مشکلات ایران است و وضع زندگی کارگران و کشاورزان املاک بزرگ مزروعی یکی از مهم‌ترین عوامل نضج و قدرت نهضت کمونیستی انقلابی توده(حزب‌تودهٔ ایران) به‌شمار می‌رود... باید به‌دهقانان زمین‌داد تا کمونیسم فرصت نشو و نما نیابد...*"[3]

همین دستورها و توصیه‌ها بود که دوازده سال بعد در کشور ما به‌مرحلهٔ اجرا در آمد و عنوان پرطمطراق " انقلاب سفید شاهنشاه‌آریامهر!" به‌خود گرفت.[4]

در این میان رزم‌آرا جهت تحکیم موقعیت خود به‌اصلاح روابط سیاسی و اقتصادی دولت ایران با دولت شوروی پرداخت. پس از رد مقاوله‌نامهٔ نفت شمال روابط سیاسی شوروی با ایران بشدت تیره بود و به‌علت فعالیت‌های جاسوسی و نظامی که وسیلهٔ هیئت‌های آمریکایی در مرزهای شوروی انجام می‌گرفت دائماً بین دو کشور یادداشت‌های اعتراض‌آمیزی رد و بدل می‌شد و حتی برخوردهای مرزی پیش می‌آمد. رزم‌آرا پس از

۱: باختر امروز، شمارهٔ ۳۴۰ — ۲۹/۶/۲۹ (جوانرودیها جزو معدود ایلات‌کرد بودند که به قیام قاضی محمد نپیوستند لذا وارد آوردن اتهام کمونیستی آنها ممکن نیست — سلاحهای خود را نیز هنگامی که رزم‌آرا ریاست ستاد ارتش را داشت از خود ارتش گرفته بودند — شاهد، شمارهٔ ۱۹۲ — ۲۹/۶/۱۹)

۲: باختر امروز، شمارهٔ ۳۳۵ — ۲۹/۶/۲۳ جریان روز.

۳: باختر امروز، شمارهٔ ۳۴۱ — ۲۹/۶/۳۰ وکیهان، ۲۲۲۵ — مورخهٔ ۲۹/۶/۲۲.

۴: دولت امریکا با توجه به اثرات تقسیم اراضی بین دهقانان در چین و کمک موثر و موفقیت‌آمیز آن به پیشرفت و استقرار حکومت توده‌ای در آن کشور تمام کشورهایی که تحت سلطهٔ سیاسی آن دولت قرار داشتند وادار به انجام اصلاحات ارضی نمود. و در اجرای این منظور اولین بار در نهم دسامبر ۱۹۴۵ ژنرال ماک‌آرتور فرمانده کل نیروهای امریکا در ژاپن فرمان سه ماده‌ای مشهور خود را به دولت ژاپن ابلاغ نموده اجرای آن را خواستار شد. در این فرمان از دولت امپراطوری ژاپن خواسته می‌شود که زمین‌های زراعی را از مالکین غیرکشاورز خریداری نموده بین زارعین به اقساط سالیانهٔ مناسب با درآمد آنها تقسیم کند. در روستاها شرکت‌های تعاونی تاسیس نماید. و اعتبارات کشاورزی کوتاه مدت و دراز مدت با بهرهٔ عادلانه در اختیار دهقانان قرار دهد. ترجمهٔ متن فرمان در مجله " تحقیقات اقتصادی " خرداد ماه ۱۳۴۲ نشریهٔ دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی تهران انتشار یافته است.

انتخاب به‌نخست‌وزیری ملاقات‌های محرمانه‌ای با سادچیکوف سفیرکبیر شوروی در ایران به‌عمل آورد و چون نخست‌وزیر به‌زبان روسی آشنایی داشت این ملاقات‌ها کاملاً خصوصی انجام می‌گرفت. از همان تماس‌های اول رزم‌آرا تمایل خود را به انعقاد قرارداد بازرگانی ابراز داشت. در این مورد خبرنگار دائمی رویتر در تهران چنین گزارش می‌دهد: "... *مأمورین انگلیسی و آمریکایی در تهران مخالف با قرارداد بازرگانی بین روسیه و ایران نیستند البته به‌شرطی که چنین قراردادی مستلزم تعهدات سیاسی نباشد... بعضی مقامات سیاسی به مخبر رویتر گفته‌اند که قطع روابط بازرگانی بین ایران و شوروی منجر به ضررهای قابل ملاحظه‌ای برای ایران گردیده است. این ضرر به‌این امید تحمل شده که شاید کمک آمریکا شامل ایران گردد. اما تا به‌حال ایران جز مقداری مهمات نظامی کهنه چیز دیگری دریافت نداشته است...*"[1]

این مذاکرات چند ماه ادامه داشت و در اثر آن سربازان ایرانی‌که در حوادث مرزی به‌وسیلهٔ نیروی مرزبانی شوروی دستگیر شده بودند آزاد گردیدند و موافقت شد که کمیسیون مشترک مرزی برای رفع اختلافات طرفین در نقاطی که تعیین حدود شده است تشکیل شود و بالاخره در آبان ماه سال ۱۳۲۹ قرارداد بازرگانی بین ایران و شوروی منعقد گردید.

امضای قرارداد بازرگانی ایران و شوروی که در احیای اقتصاد کشور ما اثرات بزرگ و انکارناپذیری داشت مورد استقبال عموم طبقات ملت ایران قرار گرفت. چنان‌که حتی یک روزنامه نبود که بر ضد این اقدام مخالفتی ابراز دارد.

حال ببینیم سرنوشت لایحهٔ نفت به‌کجا انجامید. چنان‌که دیدیم روز سی‌ام خردادماه سال ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی تصویب کرد که لایحهٔ مزبور به کمیسیون مخصوصی از نمایندگان شعب مختلف ارجاع شود و دولت منصور در تمام مدت زمامداری خود نه فقط از امضای آن لایحه خودداری ورزید حتی از اعلام موافقت با آن نیز ابا نمود.

سیاست دفع‌الوقت به‌وسیلهٔ دولت رزم‌آرا نیز تعقیب شد. لذا جبههٔ ملی که از ابتدا مبارزهٔ مردم را علیه شرکت نفت جنوب رهبری می‌کرد و به‌آگاه ساختن مردم می‌کوشید تصمیم گرفت که دولت را به‌علت مسامحه و وقت‌گذرانی استیضاح نماید. دکتر مصدق که ریاست کمیسیون مخصوص نفت را به‌عهده داشت ضمن مصاحبهٔ مطبوعاتی اعلام نمود که " قرارداد دارسی و قرارداد ۱۹۳۳ و همچنین قرارداد الحاقی را به‌رسمیت نمی‌تواند بشناسد و این نوع اوراق بی‌ارزش نخواهد توانست وسیلهٔ غصب حقوق مردم باشد.[2]"
نهم مهرماه استیضاح نمایندگان جبههٔ ملی از دولت در مجلس شورا طرح گردید و

۱: باختر، شمارهٔ ۳۱۱، مورخهٔ ۲۹/۵/۲۶، جریان روز.
۲: باختر امروز، شمارهٔ ۳۵۱، مورخهٔ ۲۹/۷/۱۳.

دولت در پاسخ استیضاح صراحتاً اعلام داشت که با قرارداد الحاقی موافق است و از آن دفاع خواهد کرد و روز ۲۹/۷/۲۷ اکثریت مجلس شورای ملی به استیضاح اقلیت ازدولت رأی سکوت داد.

در عین حال کمیسیون مخصوص نفت سر به‌کار خود ادامه می‌داد. روز چهارم آذرماه پس از آن‌که پاسخ دکتر مصدق به‌نامهٔ وزیر دارایی غلامحسین فروهر که برای دفاع ازلایحه الحاقی به‌آن کمیسیون تسلیم داشته بود قرائت شد نمایندگان جبههٔ ملی پیشنهاد ذیل را جهت تصویب تقدیم کمیسیون نمودند: " *به‌نام سعادت ملت ایران و به‌منظور کمک به تأمین صلح جهانی امضا کنندگان ذیل پیشنهاد می‌نماییم که صنعت نفت ایران در تمام نقاط کشور بدون استثناء ملی اعلام شود. یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره برداری در دست دولت قرار گیرد.*

حایری‌زاده ـ الهیارصالح ـ دکتر شایگان ـ دکتر محمد مصدق ـ حسین‌مکی"[1]

کمیسیون نفت این پیشنهاد را نپذیرفت. اما نمایندگان جبههٔ ملی توانستند با اتکاء به نیروی افکار عمومی کمیسیون نفت را تحت تأثیر قدرت معنوی خود درآورده و رد لایحهٔ الحاقی را به‌تصویب برسانند و کمیسیون پس از یک‌ساعت و نیم مذاکره و مشاوره در جلسهٔ سری به‌اتفاق آرا تصمیم ذیل را اتخاذ نمود: " *کمیسیون‌نفت که طبق تصمیم ۲۹/۳/۳۰ مجلس شورای ملی تشکیل شده است پس از مذاکرات و مطالعات به‌این نتیجه رسید که قرارداد الحاقی ساعد ـ گس کافی برای استیفای حقوق ایران نیست. لذامخالفت خود را با آن اظهار می‌دارد.*"[2]

نوزدهم آذرماه کمیسیون مخصوص نفت گزارش خود را مبنی بر رد لایحهٔ‌الحاقی تقدیم مجلس نمود. به‌محض این‌که نظر کمیسیون نفت به‌اطلاع عموم رسید تظاهرات عمومی علیهٔ شرکت نفت جنوب و در دفاع از اقلیت مجلس و جبههٔ ملی در سراسر ایران گسترش یافت و تلگرافاتی مبنی بر تبریک و تحسین از فعالیت ثمربخش جبههٔ ملی و روزنامه‌های مؤثر در رد لایحهٔ الحاقی به‌سوی مجلس و مطبوعات سرازیر شد.

آیت‌اله کاشانی طی بیانیه‌ای ضمن دفاع از " ملی شدن صنعت نفت در سراسرکشور" از مردم خواست آنقدر دربارهٔ ملی کردن صنعت نفت پافشاری کنند که طرفداران شرکت نفت در مجلس ناچار به اطاعت از افکار عمومی گردند و عده‌ای از روحانیون و مراجع تقلید نیز مردم را به‌مبارزه در راه ملی کردن صنعت‌نفت دعوت نمودند.

لذا مجلس شورای ملی تحت تأثیر نهضتی که علیه شرکت غارتگر نفت جنوب بپا ـ خاسته بود و اقلیت مبارزی که باتکیه به‌نیروی افکار عمومی و استفادهٔ درست از آن در مجلس مبارزه می‌کرد و دلگرمی‌هایی که از جانب سیاست آمریکا داده می‌شد روز۲۹/۹/۲۶

۱ و ۲: کتاب " سیاه" نوشتهٔ حسین مکی، صفحات ۲۵۱ و ۲۵۰.

گزارش کمیسیون نفت را مبنی بر رد قرارداد الحاقی تصویب کرد. در همان جلسه پیشنهادی به‌امضای یازده نفر از نمایندگان، درباره‌ی ملی شدن صنعت نفت تقدیم مجلس گردید. لکن چون امضای کافی نداشت مطرح نشد.

اما رزم‌آرا که کمر به دفاع از شرکت نفت جنوب بسته بود به‌مقابله پرداخت و در جلسه‌ی خصوصی مجلس بدون کمترین پرده‌پوشی از شرکت نفت دفاع کرده ملت ایران را نالایق برای اداره‌ی یک کارخانه‌ی سیمان شمرد. وی چنین گفت: "آقایان شما که یک کارخانه‌ی سیمان را هنوز نمی‌توانید با پرسنل خود اداره نمایید، شما که کارخانجات‌کشور را در نتیجه‌ی عدم قدرت فنی به‌صورت فعلی انداخته‌اید که ضرر می‌دهند با کدام‌پرسنل و با کدام وسایل می‌خواهید نفت را شخصاً استخراج و ملی نمایید."

و وزیر دارایی کابینه‌اش غلامحسین فروهر به‌منظور جلوگیری از تصویب "ملی‌شدن صنعت نفت" و پیدا کردن "راه‌حل" بهتری برای ابقای شرکت نفت جنوب پس از دفاعی بی‌شرمانه از شرکت نفت در مجلس شورای ملی لایحه‌ی الحاقی را برخلاف قانون وموذیانه از مجلس مسترد داشته گفت: "نظر به‌این‌که کمیسیون مخصوص نفت لایحه "قرارداد الحاقی را جهت استیفای حقوق ایران کافی ندانسته دولت این لایحه را مستردمی‌دارد تا طبق قانون ۲۹/۶/۲۶ برای استیفای بیشتر حقوق کشور اقدام و نتیجه را به‌عرض مجلس برساند."

در این هنگام مبارزه‌ی مردم کشور علیه شرکت نفت جنوب به‌اوج خود رسیده بود و یاران شرکت نفت در مجلس راه پس نداشتند فشار افکار عمومی و ترس از رسوایی و انتقام، آن‌ها را به پس می‌راند. لذا در حالی که دولت برای "استیفای بیشتر حقوق کشور!" از راه انعقاد قرارداد دیگری با شرکت نفت می‌کوشید مجلس در بیست و یکم دی‌ماه طرحی را تصویب کرد که به‌موجب آن می‌بایست کمیسیون نفت ظرف دو ماه رویه‌ی دولت را در حل مسئله‌ی نفت تعیین کند.

شرکت نفت که موقعیت خود را سخت در خطر می‌دید از هیچ اقدامی فروگذار نبود. مخصوصاً با نفاق افکنی و تهمت و افترا می‌خواست جبهه‌ی ملی را که در صف مقدم مبارزه با شرکت نفت قرار داشت بی‌اعتبار سازد و حمایت افکار عمومی را از آنان سلب کند.

در خلال این احوال رزم‌آرا سر محرمانه با شرکت نفت داخل مذاکره شده بود تا پیشنهاد بهتری برای حل مسئله دریافت دارد وچون کسی جز رزم‌آرا از این امر اطلاعی نداشت لذا این مطلب مدت‌ها مکتوم ماند و "اولین دفعه‌ای که اطلاعی راجع به‌این مذاکرات منتشر گشت در گزارش سالیانه‌ای بود که رئیس شرکت‌نفت ایران و انگلیس به صاحبان سهام شرکت مزبور در تاریخ ۱۶ نوامبر ۱۹۵۱ (۲۴ آبان ماه ۱۳۳۰) داده و چنین گفته بود: "پس از اطلاع از قرارداد منعقده بین دولت عربستان سعودی و شرکت

نفت آرامکو در باب تنصیف عواید[1] و با وجود این‌که ضمن مذاکرات راجع به قرارداد الحاقی نتایجی حاصل شده بود شرکت بدون فوت وقت به سپهبد رزم‌آرا که در آن‌موقع نخست‌وزیر بود اطلاع داد که حاضر است برای عقد قرارداد مشابهی با دولت ایران وارد مذاکره گردد و در همان وقت که این پیشنهاد را کرد پنج میلیون لیره مساعده به دولت ایران پرداخت که از درآمدهای بعدی کسر گردد و موافقت کرد که برای بقیهٔ سال ۱۹۵۱ هم ماهی دو میلیون لیره مساعده بپردازد.

شرکت جدیت بسیار نمود که نخست‌وزیرپیشنهاد شرکت را دایر به‌تجدید مذاکرات برای عقد قرارداد روی اصل تنصیف عواید وهمچنین پرداخت مساعده را به دولت علنی کرده و برای اطلاع منتشر نماید. ولی سپهبدرزم‌آرا امتناع نمود و نهایت خفا را راجع به هردو موضوع رعایت کرد." [2]

سرفرانسیس شپرد سفیرکبیر انگلیس درایران نیز از این‌که پیشنهاد و دادن قرضه به ایران به اطلاع عامه نرسیده برآشفته و طی یادداشتی که در تاریخ چهارم اسفند ماه ۱۳۲۹ به دولت رزم‌آرا تسلیم کرده چنین نوشته: "... هیچ یک از اقدامات چه راجع به نفت و چه راجع به قرضه به‌اطلاع عامه نرسیده و اجازه داده شده وضعی در افکار عمومی ایجاد شود که نسبت به شرکت خصمانه بوده و بالنتیجه متوجه بریتانیا هم بشود و دولت ایران هیچ اقدامی برای جلوگیری از این وضع نکرده است. در نتیجهٔ این احوال وضعی پیش آمده است که دولت مواجه با تقاضای سیاسی برای ملی شدن‌نفت شده و تقاضای‌مزبور با تظاهرات ضد شرکت نفت و تبلیغاتی‌که ناشی از جهالت و قلب حقایق می‌باشد توأم گشته است. بیم آن می‌رود که تمایل ایرانیان به انتقاد بی‌پایه از شرکت نفت و بریتانیا مبنی بر تعصبات گذشته باشد و هیچ توجهی به خدمات عمده‌ای که‌مردم‌انگلستان در ازمنهٔ اخیر بطور کلی به‌عالم انسانیت کرده‌اند، نشده است. به‌نظر من فوق‌العاده تأسف‌آور است که افکار عمومی در ایران بطوری‌که مشهود است هنوز پای‌بند این عقیدهٔ کهنه‌باشد که انگلستان دولتی است که می‌خواهد امپریالیسم و استعمارطلبی را در هر نقطه‌ای که بتواند تحمیل نماید..." [3]

از سوی دیگر دکتر گریدی سفیر کبیر آمریکا به‌دولت ایران اطلاع داد که حاضر است بین شرکت نفت و دولت ایران حکمیت و میانجیگری کند و نظر دولت آمریکا را در مورد نفت جنوب ایران روزنامهٔ اطلاعات از قول والتر لئوی چنین نوشت: "والترلئوی‌رئیس

۱: این قرارداد در تاریخ ۲۹/۱۰/۹ بین امریکا و عربستان سعودی به امضا رسید.

۲: کتاب "پنجاه سال نفت ایران" نوشتهٔ مصطفی فاتح صفحهٔ ۴۰۵ (لرد هندرسن سخنگوی پارلمانی دولت انگلیس پس از مرگ رزم‌آرا در مجلس عوام انگلستان اعلام داشت: "شرکت حاضر است برای انعقاد قرارداد الحاقی جدید با دولت ایران برپایهٔ تساوی منافع شرکت و دولت ایران وارد مذاکره شود." نوید آینده، شمارهٔ ۲۲۵، مورخهٔ ۲۹/۱۲/۲۵ سرمقاله).

۳: کتاب "پنجاه سال نفت ایران" نوشتهٔ مصطفی فاتح صفحات ۴۰۶ و ۴۰۷.

سابق دایرهٔ نفت در ادارهٔ همکاری اقتصادی آمریکا امروز اعلام نمود که بدون شک دولت ایران درآینده مذاکرات خویش را با اولیای شرکت سهامی نفت ایران وانگلیس بر اساس قراردادی که اخیراً بین نفت "آرامکو" عربستان سعودی و مقامات آمریکایی امضا شده است آغاز خواهد کرد." [1]

مسلماً هدف این میانجیگری تأمین منافع ملت ایران در نفت جنوب نبود بلکه وسیله‌ای بود برای شرکت دادن دولت آمریکا در غارت منابع نفتی ما. اتفاقاً همان‌سال " دولت آمریکا تصمیم گرفت که در اختلاف مصر و انگلستان راجع به کانال سوئز واستقرار غیر قانونی قوای انگلیس درآنجا "میانجیگری" نماید و برای این کار راه حل "ساده‌ای" پیشنهاد کرد و آن این‌که " یک ساحلوی آمریکایی در کانال سوئز مستقر شود."" [2]

لکن انگلستان قبل از انجام این" میانجیگری" دست به‌کار شد و خود پیشنهاد تنصیف عواید را به‌رزم‌آرا داد و شاید رزم‌آرا می‌خواست این پیشنهاد را در فرصت مناسبی مورد استفاده قرار دهد. اما اجل مهلتش نداد و روز ۲۹/۱۲/۱۶ به‌دست خلیل طهماسبی در مسجد شاه به‌قتل رسید.

شکی نیست که قتل رزم‌آرا ــ کسی که نقش وکیل مدافع شرکت نفت جنوب را به عهده داشت و ملی کردن صنعت نفت را به ضرر ملت ایران می‌دانست و کار را به‌جایی رسانده بود که آشکارا به‌ملت ما توهین کرده در جلسهٔ نمایندگان مطبوعات گفت: "ملت ایران شایستگی ساختن لولهنگ را هم ندارد." ــ مردم را تشجیع و جیره‌خواران شرکت نفت جنوب و یاران انگلستان را مرعوب ساخت و در تصویب اصل ملی شدن صنعت نفت به اتفاق آرا از طرف مجلسین شورا و سنا تأثیر به‌سزایی نمود.

فردای آن روز کمیسیون مخصوص نفت به اتفاق آرا اصل " ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور" را پذیرفته تصمیم خود را به‌شرح ذیل تقدیم مجلس شورای ملی نمود:

" مجلس شورای ملی.

نظر به‌این‌که ضمن پیشنهادات واصله به کمیسیون نفت پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور موردتوجه و قبول کمیسیون قرارگرفته واز آنجایی که وقت کافی برای مطالعه در اطراف اجرای این اصل باقی نیست کمیسیون مخصوص نفت از مجلس شورای‌ملی تقاضای دو ماه تمدید می‌نماید. بنابراین مادهٔ واحدهٔ ذیل را با قید دو فوریت برای تصویب تقدیم مجلس شورای ملی می‌نماید:

مادهٔ واحده ــ مجلس شورای ملی تصمیم‌مورخهٔ ۲۹/۱۲/۱۷ کمیسیون‌مخصوص نفت را تأیید و با تمدید مدت موافقت می‌نماید.

تبصرهٔ یک ــ کمیسیون نفت مجاز است ازکارشناسان داخلی و خارجی درصورت‌لزوم

۱: اطلاعات، مورخهٔ ۲۹/۱۱/۱۸.

۲: نیسان، شمارهٔ ۴۴، مورخهٔ ۲۹/۸/۲۵.

دعوت نماید و مورد استفاده قرار دهد.

تبصره‌ٔ دو ــ آقایان نمایندگان حق دارند تا پانزده روز بعد از تشکیل کمیسیون‌حق حضور داشته باشند."

مجلس شورای ملی در جلسه‌ٔ ۲۴ اسفند ماه ۱۳۲۹ به‌اتفاق آرا تصویب کرد و عین مادهٔ فوق نیز در تاریخ ۲۹ اسفند ماه به‌تصویب مجلس سنا رسید.

بدین ترتیب نهضت ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور که نهضتی بود اصیل و ملی، باوجود مجلس ودولتی که اکثریت آن را یاران و مزدوران انگلستان تشکیل می‌دادند نه فقط توانست قرارداد الحاقی گس ــ گلشاییان را رد نماید بلکه به گذراندن قانون "ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور" نیز توفیق یافت و تصویب این قانون موج عظیمی از مسرت و اشتیاق در میان مردم ایران برانگیخت.

ترور رزم‌آرا و انعکاس خبر ملی شدن صنعت نفت در جهان:

در حقیقت کشف اسرار واقعی ترور رزم‌آرا به‌علت فقدان اسناد و دلایل کافی بطور دقیق ممکن نیست. اما با بررسی مدارک و قرائنی که در دست است و توجه به‌این که چه کسانی از این حادثه بهره‌مند شدند و یا زیان دیدند می‌توان به حقایقی پی‌برد:

آن‌چه مسلم‌است دفاع علنی رزم‌آرا از منافع شرکت نفت جنوب و تحقیر ملت‌ایران، مساعدترین زمینه را برای ترور او فراهم ساخت. لکن وجود خصومت‌ها و رقابت‌های شخصی بین رزم‌آرا و پاره‌ای از مقامات و شخصیت‌های کشور از طرفی و رنجیدگی و قطع امید سیاست آمریکا از زمامداری وی از طرف دیگر کاملاً درپیش‌آمدن حادثه مؤثر بودند.

توجه به سوابق سوءقصدکننده خلیل طهماسبی مسئله را روشن‌تر می‌سازد. وی عضو جمعیت" فداییان اسلام" بود. این جمعیت کمی پیش‌از حادثهٔ ۱۵ بهمن به‌وسیلهٔنواب صفوی که خود را یکی از مریدان آیت‌اله کاشانی نشان می‌داد تشکیل شد. اما اعضای جمعیت مزبور همگی از نواب صفوی پیروی نمی‌کردند بلکه دسته‌ای از آن‌ها مستقیماً تحت رهبری آیت‌اله کاشانی بودند[1] و خلیل طهماسبی یکی از افراد این دسته بود.

آن‌چه دربارهٔ خصومت شخصی بین آیت‌اله کاشانی و سپهبد رزم‌آرا می‌توان گفت این‌که چند ساعت بعد از حادثهٔ ۱۵ بهمن به‌دستور رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش، مأمورین فرمانداری نظامی بطرز وحشیانه‌ای آیت‌اله کاشانی را از منزل خود بیرون کشیده پس‌از کتک‌کاری مفصلی که به شکستن دندان وی منجر شد او را به فلک‌الافلاک تبعید نمودند و چندی بعد نیز از کشور اخراجش کردند.

اما محمدرضاپهلوی که خود نیز از رزم‌آرا سخت بیمناک بود، آیت‌اله کاشانی را

۱: این مسئله در جریان اختلافاتی که پس‌از قتل رزم‌آرا بین آیت‌الله کاشانی و نواب صفوی پیش‌آمد آشکار شد.

مورد تعقیب قرار داد و " دولت منصور نامه‌ای از جانب اعلیحضرت به آیت‌اله کاشانی نوشت و اطلاع داد که ایشان مورد محبت قرار گرفته‌اند و شایسته است به تهران مراجعت نمایند.[1] " و آیت‌اله کاشانی روز ۲۹/۳/۲۰ از تبعید لبنان به‌تهران بازگشت.

پس از ترور رزم‌آرا، آیت‌اله کاشانی نظر خود را در این‌باره چنین اظهارداشت:

" ... نخست‌وزیر مقتول در زمان حیات خود از منافع شرکت نفت جنوب و سیاست استعماری انگلستان بشدت حمایت می‌کرد. چون عموم طبقات مردم ایران با تصمیم قطعی و خلل‌ناپذیری برای کوتاه کردن دست طمع سیاست استعماری شرکت نفت جنوب قیام کرده بودند، پافشاری رزم‌آرا برای مقاومت در مقابل افکار عمومی ملت ایران و حمایت از شرکت نفت باعث خشم شدید عمومی مردم ایران گردید و جوانی غیور و وطن‌پرست ومتدین از میان مردم ایران برخاست و نخست‌وزیر بیگانه‌پرست را به‌جزای اعمال خود رسانید ... "[2]

از نظر دربار در شرایطی سلطنتی توافق دولت‌های انگلیس و آمریکا بر سر این‌که " مرد مقتدری " در ایران باید روی کار آید و انتخاب سپهبد رزم‌آرا به‌عنوان " مرد مقتدر " و اعلام این‌که " اگر انتخاب کند رزم‌آرا لایق آن است که برای جلوگیری از متلاشی شدن و تجزیهٔ حکومت ایران حکومت دیکتاتوری برقرار کند " و حملهٔ مستقیم دیگر گردیدی سفیر آمریکا به شاه به محض رسیدن به تهران و پشتیبانی وی از رزم‌آرا، قدرت و موقعیت محمدرضا پهلوی را بشدت متزلزل ساخته بود. لذا وی باطناً نمی‌توانست از چنین نخست‌وزیری که نظارت مستقیم بر ارتش را نیز در اختیار خود داشت بیمناک نباشد.

به‌علاوه رزم‌آرا در تمام مدت زمامداری خود از برانگیختن گروه‌های مختلف علیه دربار و تحقیر و تضعیف محمدرضاپهلوی در خارج و داخل کشور غافل نبود. از آن‌جمله وضع افتضاح‌آمیز جشن عروسی شاه با ثریا[3] را می‌توان نام برد که منجر به تشکیل کمیسیون رسیدگی و استعفای حکیمی وزیر دربار گردید.

ضمناً ارتباط بسیار نزدیک رزم آرا بامحافل سیاسی انگلیس و تماس مستقیم‌ودوستانهٔ وی با سادچیکوف سفیرکبیر شوروی نیزبیش ازهمه بر سوءظن شاه می‌افزود.

در چنین شرایطی بود که محمدرضا پهلوی " گربهٔ عابد " شده بود و در مصاحبه با آلسوپ رئیس تحریر روزنامهٔ نیویورک تایمز از دموکراسی و آزادی دفاع می‌کرد و می‌گفت:

" ... من در ممالک دموکراتیک تربیت شده‌ام ... دیگر آن قدرت فردی در مملکت‌نیست

۱: اطلاعات ماهانه، شمارهٔ ۴۷، بهمن ماه ۱۳۳۱ از خاطرات سرلشگر باز نشسته "آرام".

۲: ایران ما، شمارهٔ ۴۱، مورخهٔ ۳۰/۱/۲۲، متن مصاحبهٔ آیت‌الله کاشانی.

۳: روزنامهٔ باختر امروز، در این‌باره چنین نوشت: " ... راهروها سرد و تاریک و میهمانان سخت در بلاتکلیفی بودند بطوری که هرکس از تماشای این وضع متأسف می‌گشت. تاکنون هیچ یک از مهمانیها و پذیرایی‌ها را به این بی‌ترتیبی کسی ندیده بود." شمارهٔ ۴۵۳ - ۲۹/۱۱/۲۴ "جریان مراسم عروسی".

و آن قدرت فردی تجدید نخواهد شد (منظور قدرت فردی رضاخان است) . اکنون در تمام دنیا تمایل بر این است که آزادی بیشتر رشد کند و بیشتر گردد . من نیزمی‌کوشم خدماتی انجام دهم . . . اما از طریقی دیگر نه از راه تجدید قدرت فردی . صحیح‌است که این روش به‌کندی پیشرفت می‌کند ولی اثرات آن از نظر زمان پایدارتر خواهدبود و پس از من بجای خواهد ماند . یکی از نقاط ضعف قدرت فردی این است که به مجرد رفتن پیشوا خطر از میان رفتن ترقیاتی است که به‌دست او پی‌گذارده شده است . "[1]

و به مخبر رویتر تأکید می‌کرد که " ما محتاج دیکتاتوری نیستیم . "[2]

به‌هرحال گذشته از خود شاه چون به‌قول روزنامهٔ فرانسوی "سامدی سوار" اشرف پهلوی در بسیاری از وقایع سیاسی ده‌سالهٔ اخیر دخالت داشته[3] مسلماً در کار ترور رزم‌آرا نیز وی در جریان بوده است . در این‌باره روزنامهٔ " استار " در شمارهٔ ۱۷ اسفندماه ۱۳۲۹ خود مقالهٔ جالبی دارد . آن روزنامه می‌نویسد : " . . . یکی از جدی‌ترین‌مخالفین سیاسی رزم‌آرا در پشت پرده شاهزاده اشرف سیاه‌موی ، خواهر شاه بود . این شاهزادهٔ قدرت دوست از سابق در انتخاب دولت‌های برادرش دست داشت . منتخبین او همواره وزارت دارایی را در دست داشتند . او رزم‌آرا را مانعی در راه خود می‌یافت . . . وقتی رزم‌آرا در میان مردم وجهه‌ای یافت شاه بر ضد او برخاست . اگر با مرگ او اشرف قدرت خود را به‌دست آورد علی سهیلی ممکن است نخست‌وزیر شود . "[4]

ذکر این مطلب نیز بی‌مورد نیست که اسداله علم پادوی محمدرضاپهلوی که در کابینهٔ رزم‌آرا سمت وزارت کار را داشت ، کسی بود که رزم‌آرا را به‌مقتل (مسجدشاه) برد و اولین شخصی بود که خبر قتل وی را به شاه رسانید[5] و به‌گفتهٔ سیدضیاءالدین طباطبایی که در آن ساعت در حضور شاه بود ، علم ، به‌محض رسیدن با هیجان و اضطراب به شاه گفت : "کشتند و راحت شدیم . "[6]

از رهبران جبههٔ ملی ، به‌احتمال بسیار قوی دکتر مظفر بقایی که از یاران سیاست آمریکا بود در جریان ترور بوده ولی مسلماً اکثریت رهبران آن جبهه و شخص دکترمصدق دخالتی در این امر نداشته‌اند . زیرا خلیل طهماسبی محافظ شخصی دکتر بقایی در روزنامهٔ شاهد بوده و مدت یک ماه شب‌ها در چاپخانه‌ای که روزنامهٔ مزبور چاپ می‌شد می‌خوابیده و نام وی نیز در دفتر مخصوص نام‌نویسی افراد ، جهت " ملی کردن صنعت

۱: داد ، شمارهٔ ۱۹۲۰ ، مورخهٔ ۲۹/۷/۶ " مصاحبهٔ اعلیحضرت با آلیبون راس خبرنگار مخصوص نیویورک تایمز در تهران "
۲: داد ، شمارهٔ ۱۹۷۱ — ۲۹/۹/۱۲ " مصاحبهٔ اعلیحضرت با مخبر رویتر " .
۳: نقل از مقاله " اسرار مهمی از وقایع سی‌تیر۱۳۳۱ " نوشته علی اصغر امیرانی — خواندنیها ، شمارهٔ ۸۷ ، سال ۱۳ ،.
۴: به سوی آینده ، شمارهٔ ۲۲۴ — ۲۹/۱۲/۲۴ " تفسیر اخبار " .
۵: داد ، شمارهٔ ۲۰۵۱ ، — ۲۹/۱۲/۱۷ " جریان‌ترور رزم‌آرا " .
۶: این مطلب را سیدضیاء به کرات در مجالس و محافل مختلف اظهار داشته‌است .

نفت" ثبت گردیده بود که بلافاصله پس از حادثهٔ ترور نام وی به‌وسیلهٔ فراش چاپخانه از دفتر مزبور پاک می‌شود."[1]

ضمناً حزب تودهٔ ایران هیچ‌گونه دخالتی در ترور رزم‌آرا نداشت. زیرا علاوه بر این که آن حزب از نظر ایدئولوژیک اصولاً مخالف ترور فردی بود رزم‌آرا تماس‌های محرمانه‌ای نیز با آن حزب داشته و قول آزادی فعالیت به آن حزب داده بود. در حقیقت رزم‌آرا می‌خواست بدان وسیله از قدرت حزب توده برای سرکوب نهضت جبههٔ ملی و از مبارزهٔ ضد آمریکایی آن حزب جهت عقب‌راندن سیاست آمریکا از میدان مبارزهٔ نفتی استفاده کند و مسلماً وی در ایجاد نفاق و تفرقه بین احزاب و گروه‌هایی که علیه شرکت نفت مبارزه می‌کردند دست داشته و از آن بهره‌مند می‌شده است.

اینک به انعکاس خبر قتل رزم‌آرا و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در محافل سیاسی جهان می‌پردازیم: نخستین تفسیر دربارهٔ این ترور را همان شب قتل، رادیوی لندن داده گفت: "خبر از تهران دایر بر این‌که سپهبد علی رزم‌آرا نخست‌وزیر ایران امروز صبح به‌قتل رسید در لندن با حیرت فراوانی تلقی گردید. مستر موین وزیر امور خارجهٔ انگلستان به‌محض این‌که این خبر را شنید پیامی به‌وزیر خارجه ایران فرستاد دایر بر این‌که خود و همکارانش در انگلستان از این واقعه سخت متأسف و متحیرند و از جانب انگلستان بیان تسلیت می‌کنند. مخبر سیاسی ما راجع به‌اولین عکس‌العملی که در لندن براثر فاجعه قتل مرحوم سپهبد رزم‌آرا حاصل شده‌است می‌نگارد که در انگلستان مطلعین به‌امور ایران این فاجعهٔ تأسف‌انگیز را با انزجار ونگرانی تلقی کرده‌اند... سپهبد رزم‌آرا ملی نمودن شرکت نفت را عملی نمی‌دانست ومعتقد بود که این امر به‌صرفهٔ ایران نیست و عقیدهٔ خود را بدون خوف وهراس اظهار می‌داشت..."[2]

و روزنامهٔ "دیلی میل" در شمارهٔ ۱۷ اسفند خود نوشت: رزم‌آرا بر سر نفت "می‌خواست با انگلستان قرارداد جدیدی ببندد اما شکست خورد... مرگ او از این نظر وحشت‌انگیز است که ایران را باز و بی‌دفاع رها کرد و رفت..."[3]

روزنامهٔ فرانسوی تریبون دوناسیون نیز ترور رزم‌آرا را چنین ارزیابی کرد: "در نتیجهٔ قتل رزم‌آرا بهای سهام شرکت نفت تنزل کرده است. دریاداری انگلستان و انتلیجنت سرویس در اثر این حادثه میلیون‌ها متضرر شده‌اند. زیرا سهام شرکت نفت یک چهارم از قیمت عادی پایین‌تر آمده و دولت بریتانیا قسمت اعظم سهام را دارا می‌باشد..."[4]

۱: به سوی آینده، شمارهٔ ۲۲۴ — ۲۹/۱۲/۲۴ "تفسیر اخبار".
۲: نوید آینده، شمارهٔ ۲۷ — ۲۹/۱۲/۱۸، تفسیر اخبار.
۳: به سوی آینده، شمارهٔ ۲۲۴ — ۲۹/۱۲/۲۴، تفسیر اخبار.
۴: باختر امروز، شمارهٔ ۴۷۶ — ۲۹/۱۲/۲۱.

و این هم تفسیر رادیو لندن از قانون ملی شدن صنعت نفت که پس از تصویب آن قانون از رادیوی مزبور پخش گردید: "امروز پارلمان ایران پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت را در کشور تصویب کرد. این پیشنهاد توسط عدهٔ معدودی از مرتجعین و ثروتمندان و همچنین یک‌عده ملاهای متعصب که در رأس آنها سیدابوالقاسم کاشانی قرار گرفته پشتیبانی می‌شود.

... اصلاً معلوم نشد فکر ملی کردن نفت چطور به خاطرها آمد. فقط چند نفر منفی‌باف که عده‌ای از جوانان ساده‌لوح از آنها پیروی می‌کردند فریاد می‌کردند نفت ایران برای ایرانی.

ولی هیچ‌کس نگفت چطور ممکن است که ایرانی نفت خود را اداره کند. فقط کسانی از قبیل رزم‌آرا که می‌دانستند اداره‌کردن نفت به دست ایرانی عملی نیست با پیشنهاد ملی کردن نفت مخالفت می‌کردند...

... از زمانی که رزم‌آرا هشت‌ماه قبل توسط شاه که تمایل اصلاح طلبی داشت روی کار آمد مخالفت کاشانی شدیدتر شد و با کمک عدهٔ معدودی از مرتجعین پولدار، صدای ملی شدن نفت‌را بلند کردند. در صورتی که شاه و رزم‌آرا می‌خواستند با پولی که از شرکت نفت بگیرند خرج برنامهٔ هفت‌ساله کنند و سطح زندگی مردم ایران را بالا ببرند. رزم‌آرا مورد تنفر شورویها هم بود ولی با مانورهایی که انجام داد تا اندازه‌ای اعتماد آنها را جلب کرد..."[1]

ترور رزم‌آرا برای دولت آمریکا تأسفی نداشت. زیرا با وجود این که رزم‌آرا با حمایت مشترک انگلیس و آمریکا برسرکار آمد، لکن در تمام دورهٔ زمامداریش نسبت به‌سیاست آمریکا بی‌مهری نشان داد: وی در جریان جنگ کره درخواست آمریکا را برای اعزام سربازان ایرانی به‌کره نپذیرفت و مراتب را طی تلگرافی به تریگولی دبیرکل سازمان ملل متحد اطلاع داد.[2]

و همزمان با امضای قرارداد بازرگانی با شوروی به محدود ساختن نفوذ و مواضع آمریکا در ایران پرداخت. از آن‌جمله پخش برنامه‌های " صدای آمریکا " را از رادیو تهران قطع کردو قرارداد کمپانی آمریکایی " اورسز کانسالتنز اینکورپوریتد " را که به‌امر تنظیم برنامهٔ هفت‌ساله اشتغال داشت لغو کرد و به " ماکس‌تورنبرگ " رئیس هیئت مشاورین ماوراءبحار و عده‌ای از مستشاران آمریکایی پیشنهاد کرد که ایران را ترک گویند.[3] بعلاوه تصمیم گرفت افسران ایرانی را که جهت آشنایی با سیستم سازمانی نیروهای مسلح آمریکا به‌آن کشور اعزام شده بودند قبل از موعد مقرر به‌ایران احضار کند و مهمتر از همه در رقابت نفتی بین انگلیس و آمریکا جانب انگلستان را گرفت.

۱: شاهد، شمارهٔ ۳۴۶، مورخهٔ ۲۹/۱۲/۲۶.
۱: کیهان، شمارهٔ ۲۱۸۲، مورخهٔ ۲۹/۵/۳ "ایران به کره سرباز نمی‌فرستد."
۳: اطلاعات ماهانه، شماره‌های ۵۱ و ۵۲، سال ۱۳۳۱ "خاطرات سرلشکر بازنشسته آرام".

به‌همین لحاظ کمک و حمایت دولت آمریکا از دولت رزم‌آرا سر از مرحله‌ٔ حرف وارد مرحله عمل نشد. در این باره خبرگزاری آسوشیتدپرس اواخر دی‌ماه سال ۱۳۲۹ چنین گزارش داد: "اگر چه آمریکاییها با انتصاب رزم‌آرا به‌سمت نخست‌وزیری روی موافق نشان دادند ولی تاکنون کمک و حمایت آمریکا نسبت به‌کابینه‌ٔ این مرد از مرحله‌ٔ حرف وارد مرحله‌ٔ عمل نشده است و به‌همین جهت می‌توان گفت یکی از علل اصلی تزلزل اعتبار سیاسی دولت رزم‌آرا بی‌اعتنایی دولت آمریکا به‌دولت وی بوده است..."[1]

بالاخره رزم‌آرا در بهمن ماه همان‌سال ضمن مصاحبه با خبرگزاری فرانسه اعلام نمود که "ایران دیگر برای دریافت کمک آمریکا اصرار ندارد."[2]

اما تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت شور و شعف شرکت‌های نفتی آمریکا را برانگیخته امید آنها را برای تحرف منابع نفتی ایران قوت بخشید. همان‌روزها خبرگزاری یونایتدپرس جریان این امر را از نیویورک چنین گزارش داد: "به‌مجردی که خبر تصویب لایحه‌ٔ ملی شدن نفت ایران به آمریکا رسید سروصدای بزرگی در شرکت‌های آمریکایی پدید آورد." سخنگوی شرکت نفت تکزاس آمریکا گفت: "اگر دولت ایران بهره‌برداری از منابع نفت خود را به‌مزایده بگذارد کلیه شرکت‌های نفت آمریکا در مزایده شرکت خواهند کرد. وی اعلام داشت که شرکت نفت تکزاس درمزایده احتمالی شصت درصد سود به‌نفع دولت ایران پیشنهاد خواهد کرد."

نماینده‌ٔ شرکت نفت استاندارد گفت که ما حاضریم شصت و یک درصد از مجموع سهام را به‌دولت ایران بدهیم. معاون شرکت نفت "سوکونی واکوم" به‌مخبر یونایتدپرس گفت: در سالهای اخیر این شرکت پیوسته مراقب اوضاع ایران بوده و انتظار داشته است که دولت ایران قرارداد شرکت نفت انگلیس و ایران را لغو کند و اکنون که این فرصت به‌دست آمده شرکت نفت سوکونی واکوم با دادن ۶۵ درصد سود خالص به‌دولت ایران موافق است.

یکی از کارشناسان شرکت "اوسو اویل کمپانی" اظهار داشت که در صورت گرفتن امتیاز نفت ایران حاضر است ۶۷ تا ۷۰ درصد سود خالص را به‌ایران بدهد.

نماینده آرامکو نیز گفته است: "اگر قرار باشد بهره‌برداری از نفت ایران به‌مزایده گذاشته شود و دولت ایران موافقت کند لوله‌ٔ نفتی از منابع زرخیز آن کشور به‌دریای مدیترانه کشیده شود، این شرکت ۷۲/۵ درصد سود خالص را به‌ایران خواهد داد."

"... تصمیم مجلس ایران از طرفی سهام شرکت نفت انگلیس را یک شلینگ و سه پنس تنزل داده است ولی از طرف دیگر بازار سهام کمپانی‌های آمریکایی را گرم ساخته است."

۱: اطلاعات ماهانه، شماره‌ٔ ۵۷، آذرماه ۱۳۳۱ از خاطرات سرلشگر بازنشسته "آرام".
۲: اطلاعات، شماره‌ٔ ۷۴۵۴، مورخه‌ٔ ۲۹/۱۲/۱.

بوبابندبرس می‌نویسد: " روز پنجشنبه خرید و فروش سهام کلیه شرکت‌های نفت آمریکایی بخصوص آرامکو در بورس گرم بود . . . سهام شرکت آرامکو در بورس حتی ۸۰ سنت ترقی یافته و بعدازظهر نیز ۸۳ سنت خریدو فروش می‌شد ." [۱]

رادیوی مسکو نظر دولت شوروی را دربارهٔ رزم‌آرا با نقل مقاله‌ای از "کراسنایا آرمییا" ارگان ارتش سرخ بدین‌سان بیان داشت: " رزم‌آرا افسر با کفایتی بود که‌به‌هر نقطهٔ ایران سفر کرده و به موقعیت جغرافیایی آن کشور کاملا " آشنا بود و این یکی از خصوصیات افسران هرکشور مترقی می‌باشد .

این مجله ضمنا " خاطرنشان می‌کند که رزم‌آرا درنظر نداشت حکومت دیکتاتوری را در ایران برقرار سازد و وی حتی مایل نبود افسران ایرانی برای تعلیمات نظامی به‌انگلستان و آمریکا بروند بلکه علاقه داشت که این افسران به‌شوروی اعزام شوند و تعلیمات جدید ارتش سرخ را فراگیرند و حتی سعی می‌کرد به‌جای این که سلاح کهنه و از پس ماندهٔ زمان جنگ آمریکا را به‌ایران بدهند از دولت شوروی سلاح جدید خریداری کند . لکن امپریالیست‌های آمریکایی مانع از این نقشه‌ها می‌شدند و او را تهدید می‌کردند که اگر بیش از این به‌روس‌ها نزدیک شود دولت آمریکا نه تنها هیچ‌گونه کمکی به‌وی نخواهد داد بلکه موجبات از بین رفتن او را نیز فراهم خواهد ساخت .

رزم‌آرا به‌بهبود روابط دوستانه و تجاری دوکشور شوروی و ایران‌علاقهٔ زیـــادداشت و مایل بود برای اثبات این تمایل و علاقهٔ خود امتیاز بهره‌برداری از نفت شمال را به‌شوروی بدهد و وضع کارگران‌ایران رابا این‌عمل بهبودی‌داده و موجبات‌سعادت‌آنها رافراهم‌سازد .

دولت شوروی به‌خاطر این دوستی وصمیمیت‌حاضر شد خسارات زمان جنگ را که ارتش شوروی به‌آن کشور وارد کرده بود تماما " بپردازد و طلاهای ایران را که در بانک مسکو به‌ودیعه گذارده شده است به‌آن دولت مسترد دارد و حتی افسران و سرباران ایرانی را که از مرزهای شوروی تجاوز کرده بودند ، سالم به‌مقامات ایرانی تحویل داد و در تعهدات خود نسبت به‌قرارداد بازرگانی با درستی کامل رفتار می‌کرد وبدیهی است اگر دشمنان دوستی شوروی و ایران که همان اربابان " وال استریت" می‌باشند رزم‌آرا را از بین نمی‌بردند هیچ‌گاه در تاریخ ایران دوستی شوروی وایران به‌پای فعلی و تا آینده نمی‌رسید ." [۲]

اما آنچه مسلم است مطبوعات شوروی برخلاف جراید وابسته به‌حزب تودهٔ ایران صریحا " و بطور مداوم از شعار جبههٔ ملی مبنی‌بر" ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور" جانبداری کرده و هیچ‌گونه مخالفتی با آن به‌عمل نیاوردند .[۳]

۱: نوید آینده ، شمارهٔ ۲۲۸ ، مورخهٔ ۲۹/۱۲/۲۸ " بعد از ملی شدن نفت " .
۲: کیهان ، شمارهٔ ۲۳۷۷ ، مورخهٔ ۲۹/۱۲/۲۹ " دنیا همچنان از ملی شدن صنعت نفت ایران بحث می‌کند . "
۳: درفصول بعد دراین باره بحث خواهد شد .

حسین علاء عامل سرشناس انگلستان در مقام نخست‌وزیری

پس از کشته شدن رزم‌آرا با به‌اصرار و پافشاری محمدرضا پهلوی حسین علاء که خود یکی از عاقدین قرارداد ۱۹۳۳ و همکار صمیمی تقی‌زاده بود به نخست‌وزیری رسید. و برخلاف معمول در انتخاب وی رأی تمایل مجلس خواسته نشد. بلکه در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی رأی موافق یا مخالف نسبت به‌نظر شاه استفسار گردید. به‌همین علت محمود نریمان نماینده‌ٔ مجلس شورا و عضو جبهه‌ٔ ملی در مخالفت با دولت علاء گفت:

"بزرگترین و مهمترین دلیل مخالفت من با دولت جناب آقای علاء با آن‌که اشخاص خوشنام در این کابینه زیاد شرکت دارند این است که ایشان برخلاف روح و مفاد و اصول قانون اساسی و مشروطیت بدون رعایت سابقه دیرینه و سنت تاریخی رأی تمایل مجلس شورای‌ملی سرکار آمده‌اند و در واقع ایشان نخست‌وزیری هستند که از طرف اعلیحضرت شاه برگزیده شده‌اند نه مجلس شورای‌ملی و این برخلاف اصول مشروطیت و حکومت مردم برمردم است ومن از این جهت ایشان را نخست‌وزیر مملکت مشروطه نمی‌توانم بشناسم."[1]

اما این نخست‌وزیر منتخب محمدرضا پهلوی حتی قبل از این که از مجلس رأی اعتماد گرفته رسمیت یابد با سوءاستفاده از تعطیلات عید مجلس دست به اختناق زد و از روز ۲۹/۱۲/۲۹ در تهران و حومه و از تاریخ ۳۰/۱/۴ در خوزستان حکومت نظامی برقرار نمود.

دولت علاء در نخستین روزهای زمامداری خود با اعتصاب کارگران جنوب مواجه گردید. اعتصاب بطور طبیعی در اثر کسر سی‌درصد از دستمزد ناچیز کارگران نفت بندر معشور آغاجاری و لنالی و نفت سفید که شب عید سال ۱۳۳۰ عمداً" از طرف شرکت نفت جنوب انجام گرفت ، پیش آمد.

درباره‌ٔ علت اعتصاب و قانونی بودن آن و حقانیت کارگران نفت جنوب محمد مهران رئیس هیئت اعزامی دولت به جنوب چنین می‌گوید: "... از روز بیست و پنجم اسفندماه که موقع پرداخت حقوق بود در مناطق کارگری جنب‌وجوش و نگرانی به‌وجود آمد. زیرا به‌کارگران اطلاع رسیده بود که کارفرمای آنها یعنی شرکت نفت از پرداخت سی درصد فوق‌العاده‌ٔ آنها جلوگیری خواهد کرد. تصادفاً" هماهنگ ملی شدن نفت و تصویب پیشنهاد مربوط به‌آن این تصمیم شرکت نفت به‌موقع اجرا گذاشته شد. بطوری که به‌کارگری که در بندر معشور ۴۰ ریال داده می‌شد ناگهان ۲۸ ریال پرداخت گردید و دیگری که در آن هوای سوزان و شرایط دشوار بیست ریال می‌گرفت ۱۴ ریال دریافت کرد. این بود علت رنجش بزرگ و قانونی کارگران.

این اقدام شرکت نفت که در بندر معشور و سه نقطه‌ٔ نفت سفید و آغاجاری و لنالی

۱: باختر امروز، شماره‌ٔ ۴۹۹ – ۳۰/۱/۲۶ "نطق نریمان در جلسه‌ٔ ۳۰/۱/۲۵ مجلس شورا".

صورت گرفت اعتصاب مهمی را به‌وجود آورد. شرکت نفت این اعتصاب را غیرقانونی اعلام کرد و به‌این جهت و به‌عنوان همدردی با اعتصابیون، کارگران مسجد سلیمان و هفتگل نیز دست از کار کشیدند. هیئت اعزامی دولت تأیید نمود که حق با کارگران می‌باشد و شرکت ناچار اعتصاب را قانونی شناخت و قرار شد که حقوق کارگران به‌همان ترتیب سابق پرداخت شود."[1]

این اعتصاب تمام کارگران و کارمندان و کارآموزان شرکت نفت را در برگرفت و از همدردی و پشتیبانی مردم خوزستان نیز بهره‌مند شد. اما با وجود این که اعتصاب توأم با نظم و ترتیب کاملی بود و حتی روزنامهٔ اطلاعات هم آن‌را تأیید نموده نوشت: "*رفتار عموم اعتصابیون در این چند روز بسیار منظم و مرتب بوده — شمارهٔ دهم فروردین ۱۳۳۰" لکن دولت علاء به‌جای آن‌که شرکت نفت را به عدول از تصمیم غیرقانونی خود وادار سازد با سرنیزه و گلولهٔ حکومت نظامی به‌جنگ کارگران رفت و چون خواست رهبران اعتصاب را توقیف و تبعید کند حوادث خونینی را پیش آورد که منجر به کشته شدن سه‌نفر انگلیسی و عده‌ای از ایرانیان گردید. دولت انگلیس نیز که در انتظار چنین فرصت مناسبی بود کشتیهای جنگی خود را به آبهای ایران فرستاد و به‌بهانهٔ حفظ جان و مال اتباع انگلیسی کشور ما را تهدید به‌مداخله نظامی نمود. اما همچنان که آشتیانی‌زاده نمایندهٔ مجلس گفت با وجود دولت علاء و حکومت نظامیش به‌دخالت نظامی دولت انگلیس احتیاجی نبود. وی چنین اظهار داشت: " من شنیده‌ام که وحشت دارند مبادا قشون انگلستان‌وارد مملکت شود. این اشخاص نمی‌بینند که وقتی دولت سرنیزه به‌ضرر مردم به‌کار می‌برد انگلستان چه لزومی دارد که‌نیرو پیاده کند؟ آیا غیر از این می‌کرد که امروز دولت آقای علاء می‌کند؟ شرکت نفت سی‌درصد از حقوق کارگران را کسر کرد دولت به‌جای این‌که به‌کمپانی فشار بیاورد و حق کارگران را بگیرد به‌کارگران فشار آورد و خونریزی بپا کرده و خون آنها هم پایمال شده است..."*[2]

این اعتصاب با همت مردانه و پایداری دلیرانهٔ کارگران، کارمندان و کارآموزان شرکت نفت و پشتیبانی صمیمانهٔ مردم سراسر کشور از اقدام به‌حق آنان با پیروزی کارگران پایان پذیرفت.

اما جبههٔ ملی در برابر دولت علاء رویه‌ای متزلزل و دوگانه نشان داد. زیرا از طرفی دکتر مصدق رهبر جبهه از دولت علاء تعریف و تمجید نموده گفت: "*قبلاً لازم است که از جناب آقای علاء نخست‌وزیر، دوست سی‌سالهٔ خود برای این‌که بعد از الغای حکومت نظامی به‌مجلس آمده تشکر کنم. چون با سوابقی که دربارهٔ اخلاق ایشان دارم راضی*

۱: اطلاعات، شمارهٔ ۷۴۹۸، مورخهٔ ۳۰/۱/۳۱.

۲: پرچم صلح، شمارهٔ ۲۴۹، مورخهٔ ۳۰/۱/۲۶، تفسیر اخبار.

نمی‌شدم به‌مجلس بیایند و در همان وهلهٔ اول مورد اعتراض نمایندگان جبههٔ ملی واقع شوند . . . . امیدوارم دولت با شیوه مرضیه‌ای که پیش گرفته بتواند آمال آزادی‌خواهان و وطن‌پرستان را عملی نماید ." [1]

و از طرف دیگر نریمان عضو همان جبهه با دولت علاء مخالفت ورزیده گفت : " علاء را نخست‌وزیر مملکت مشروطه نمی‌شناسد ." با وجود این جبههٔ ملی بلافاصله رویهٔ خود را تغییر داده طی بیانیه‌ای مخالفت جبهه را باحکومت نظامی اعلام داشت و هنگام اخذ رأی در مجلس شورای ملی ، از حضور در مجلس امتناع نمود تا هم با آن دولت آشکارا مخالفت نکند و هم مسئولیت اعمال آن را به‌گردن نگیرد .

از سوی دیگر با پیشرفت مبارزه در راه ملی کردن صنعت نفت و پس از آن که پیشنهاد جرج مک‌گی معاون وزارت خارجه آمریکا مبنی به تنصیف عواید ــ که در پایان سال ۱۳۲۹ در تهران ارائه گردید ــ بدون نتیجه شد ، دولت آمریکا که در آغاز مبارزه به‌لحاظ رقابت با کمپانی نفت انگلیس و ایران در بازارهای بین‌المللی و به‌منظور تسلط برمنابع نفتی کشور ما نسبت به‌ملی شدن صنعت نفت روی موافق نشان می‌داد به‌عللی که ذیلا" ذکر خواهد گردید روش سیاسی خود را تغییر داده و به‌اتحاد سیاست مشترکی با انگلستان مبادرت ورزید . و این سیاست مشترک در کنفرانس واشنگتن اتخاذ شد که روز ۳۰/۱/۱۹ با حضور جرج مک‌گی نمایندهٔ آمریکا و سرالیور فرانکس سفیر کبیر انگلستان در آمریکا و عده‌ای از کارشناسان نفتی تشکیل گردید .

دربارهٔ علل تشکیل و وظایف این کنفرانس روزنامهٔ نیوزویک چنین نوشت : " مهمترین مسایلی که فعلا " آمریکا و انگلستان در خاورمیانه با آن مواجه شده‌اند عبارتند از :

۱ ــ نقشه‌های انگلیس و آمریکا جهت مقابله با بحران ملی شدن نفت ایران .

۲ ــ تثبیت وضع کشورهای همسایهٔ ایران که به‌نوبهٔ خود دارای منابع نفت‌هستند.[2] "

در این کنفرانس جرج مک‌گی از طرف دولت آمریکا پیشنهادهای ذیل را دربارهٔ نفت ایران ارائه داد :

" ۱ ــ انگلستان با ملی شدن صنعت نفت موافقت کند .

۲ ــ قراردادی با دولت ایران امضاء نماید که به‌موجب آن شرکت نفت ایران و انگلیس به‌نمایندگی از طرف دولت ایران مشغول عمل شود .

۳ ــ تقسیم منافع بالمناصفه انجام پذیرد .

۴ ــ دولت انگلیس به‌علت نقض امتیازنامه نفت غرامت از ایران بگیرد .

۵ ــ چون دولت ایران قادر به تأدیه این غرامت نیست بنابراین دولت آمریکا حاضر

۱ : اطلاعات ، ۷۴۸۷ ، مورخهٔ ۳۰/۱/۱۸ ، مذاکرات مجلس .

۲ : داد ، شمارهٔ ۲۰۶۶ ، مورخهٔ ۳۰/۱/۱۹ " پشت پردهٔ سیاست " .

می‌شود مبلغ مزبور را برای پرداخت در اختیار دولت ایران بگذارد." [1]

بدیهی است با اجرای این پیشنهادها در عین‌حال که رضایت انگلستان جلب می‌شد نفوذ سیاست آمریکا نیز در صحنهٔ سیاسی و منابع نفتی کشور ما افزایش یافته تحکیم می‌گردید.

کنفرانس براساس پیشنهادهای آمریکا و طرق اجرای آن به‌توافق رسید و خبرگزاری آسوشیتدپرس جریان امر را چنین گزارش داد: "توافق نظر قطعی بین طرفین حاصل شده و مقامات انگلیسی به‌کمک و همکاری آمریکا امیدوار گردیده‌اند. حمایت آمریکا از دعوی انگلیس برسر نفت به‌سه طریق انجام خواهد گرفت:

۱ــ از طریق مذاکرات سعی خواهد شد که پیشنهاد تقسیم متساوی سود را بقبولانند.

۲ــ در صورت شکست، آمریکا از شکایت انگلیس در سازمان ملل متحد پشتیبانی خواهد کرد.

۳ــ در دیوان داوری لاهه نیز آمریکا از شکایت انگلیس دفاع خواهد کرد." [2]

در این میان روز ۳۰/۱/۲۶ کمیسیون مخصوص نفت به‌ریاست دکتر مصدق یک کمیسیون فرعی هفت‌نفری انتخاب نمود که طرح اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت را تنظیم و به‌مجلس شورای‌ملی پیشنهاد کند.

به‌هرحال دولتهای انگلیس و آمریکا امیدوار بودند پس از آن‌که‌کار به‌مرحلهٔ اجرای قانون ملی شدن برسد، راه‌حل "مناسبی" برای مسئلهٔ نفت پیدا کنند و به‌همین لحاظ روزنامهٔ آمریکایی تایم نوشت: "تصمیم مجلس ایران یک روزنهٔ امید باقی می‌گذارد: ملی شدن به‌موقع اجراگذاشته نمی‌شود مگر بعد از دوماه (منظور دوماه‌مهلتی است که مجلس شورای‌ملی در ۲۴ اسفند ماه ۱۳۲۹ به‌کمیسیون نفت داده بود).

شاه و نخست‌وزیر جدیدش حسین علاء هردوبا ملی شدن مخالفند و دورهٔ دوماه مطالعه ممکن است شانسی به‌آنها بدهد تا احساسات ضدخارجی را سرد کنند." [3]

اما برخلاف انتظار آنها روز پنجم اردیبهشت ماه کمیسیون نفت طرح نه ماده‌ای مربوط به اجرای‌قانون ملی‌کردن صنعت نفت را مبنی برخلع‌ید از شرکت نفت جنوب به‌اکثریت آرا تصویب کرد.

عصر همان‌روز شپرد سفیر کبیر انگلیس به‌ملاقات علاء شتافت و علاء نیز دست‌به‌دامان دکتر مصدق شد. لکن دکتر مصدق در تصمیم کمیسیون نفت پافشاری نمود و حاضر به‌عدول از آن نشد. علاء جریان را به‌اطلاع شاه رسانید و این ملاقات‌ها طی بیست و چهارساعت بعد از تصمیم کمیسیون ادامه داشت و چون نتیجه‌ای حاصل نگردید دولت علاء در اثر فشار

۱: اطلاعات، شمارهٔ ۷۴۹۳، مورخهٔ ۳۰/۱/۲۵.

۲: داد، شمارهٔ ۲۰۶۷، مورخهٔ ۳۰/۱/۲۰.

۳: نوید آینده، شمارهٔ ۲۳۱، مورخهٔ ۳۰/۱/۷.

سیاسی انگلستان روز ۳۰/۲/۶ مستعفی گردید. شاه اصرار داشت که علاء از استعفا منصرف شود (بنا به‌اظهارات صریح سردار فاخر حکمت رئیس مجلس و جمال امامی نماینده‌ی مجلس - اطلاعات شماره‌ی ۷۵۰۴ مورخه ۳۰/۲/۷). اما علاء به‌بهانه‌ی این که کمیسیون نفت بدون مشورت با دولت، تصمیم به‌خلع ید گرفته است و در حقیقت به‌علت شکست در انجام خدمت به ولی‌نعمت‌خود در واگذاری مجدد منابع نفتی کشور به انگلستان استعفای خود را پس نگرفت.

روزی که دولت علاء سقوط کرد، شپرد سفیر کبیر انگلیس در یک جلسه‌ی مطبوعاتی اظهاراتی نمود که‌قسمت‌هایی از آن‌را ذیلا" نقل می‌کنیم. وی گفت: "... حال که اعتصاب در آبادان و نواحی نفت‌خیز بخوبی روبه‌خاتمه است این‌جانب امیدوار بودم که روابط انگلیس و ایران بطور کلی به‌وضع بهتر و طبیعی‌تر درآید... این تصور کهنه که هنوز هم ظاهرا" در ایران زیاد شیوع داشته و مبنی براین است که بریتانیای کبیر یک کشور امپریالیستی و دارای نقشه‌های خودخواهانه در ایران می‌باشد، مورد ندارد. دولت بریتانیا بود که نهضت مشروطه را در ابتدای این قرن تشویق نمود. قرارداد عقیم ۱۹۱۹ به‌منزله‌ی یک برنامه‌ی هفت‌ساله ولی براساس محدودتری استوار بود گواین که آن موقع سی سال زود بود."

وی پس از ذکر تاریخچه‌ای از قرارداد۱۹۳۳ و جریان رد لایحه‌ی الحاقی به اظهارات مستر موریسون وزیر خارجه انگلیس مبنی‌براین که دولت انگلیس تصمیم دارد" به پیشرفت خیرو سعادت ملل خاورمیانه و استقرار عدالت اجتماعی در آن خطه!" کمک نماید، اشاره نموده ادامه داد:

"... اگر چه اخیرا" سوء تعبیرات و تهمت‌های ناروای زیادی به‌شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت بریتانیا بطور کلی به‌عمل آمده ولی امیدوارم که ملت ایران به‌این نکات توجه داشته‌و مجلس اقدام یک طرفانه و عجولانه‌ای راجع به نفت به‌عمل نخواهد آورد که باب مذاکرات را مسدود ونتایج وخیم و دامنه‌داری به‌بار آورد." [1]

برای آشنایی با چگونگی "تهمت‌های ناروایی!" که ملت ایران به شرکت نفت جنوب و دولت بریتانیای کبیر نسبت می‌داد به‌آمار مراجعه می‌کنیم:

" مجموع نفتی که شرکت در تمام مدت امتیاز از ایران استخراج کرد ۳۲۶۶۰۰۰۰۰ تن

مجموع سودی که به‌صاحبان سهام شرکت درآن مدت پرداخته شد ۱۱۵ ۰۰۰ ۰۰۰ لیره

مجموع مالیاتی که به دولت انگلستان درآن مدت پرداخت ۱۷۵ ۰۰۰ ۰۰۰ لیره

مجموع وجوهی که شرکت‌به‌صرف توسعه‌ی کار خود رساند و از درآمد برداشت نمود ۵۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ لیره

۱: اطلاعات، شماره‌ی ۷۵۰۴ - ۳۰/۲/۷.

مجموع حق‌الامتیازی که درتمام مدت امتیاز به‌دولت ایران پرداخته شد ۱۰۵۰۰۰۰۰۰ لیره

به‌عبارت دیگر شرکت برای هریک تن نفتی که از ایران استخراج کرد و فروخت (پس از کسر کلیهٔ هزینه‌ها) تقریباً" دولیره و کسری‌عایدی خالص داشته و فقط قریب به شش شلینگ به‌ایران پرداخته است یعنی درآمد شرکت که مستأجر بوده تقریباً" هفت برابر درآمد صاحب مال و موجر (که ایران می‌باشد) بوده است. بدون تردید چنین اجحاف و تعدی پیش هرمغرضی هم موجه نخواهد بود." [۱]

اما "کمکی!" که دولت بریتانیای کبیر" به پیشرفت خیر و سعادت!" ملت ما می‌نمود، علاوه برغارت ثروت ملی کشور به‌قول دکتر مصدق عبارت بود از "عزل و نصب دولت‌ها، انتخاب مأمورین، جلوگیری از اقداماتی که‌به‌رفاه ملت بود. و همهٔ اینها برای این بود که در پناه این سکوت مرگبار ثروت ما غارت شود و هیچ‌کس را یارای سخن گفتن نباشد." [۲]

پس از سقوط دولت علاء روز هفتم اردیبهشت ماه مجلس شورای‌ملی به نخست‌وزیری دکتر مصدق اظهار تمایل نمود. اما دکتر مصدق قبول مقام نخست‌وزیری را به تصویب لایحهٔ نه‌ماده‌ای کمیسیون مخصوص نفت مشروط ساخت. لذا لایحهٔ مزبور همان‌روز در مجلس شورای‌ملی و روز نهم اردیبهشت ماه در مجلس سنا به تصویب رسید.

آن قانون مقرر می‌داشت که برای اجرای ملی کردن صنعت نفت هیئتی از نمایندگان مجلسین شورا و سنا و وزیر دارایی تشکیل گردد. هیئت مزبور با نظارت دولت بلافاصله از شرکت نفت انگلیس و ایران خلع ید نماید واگر شرکت برای تحویل فوری مؤسسات متعذر به بهانه‌هایی شود، دولت تا میزان ۲۵% از عایدات نفت را پس از کسر مخارج برای تأدیه مدعا به احتمالی شرکت در بانک ملی ایران یا بانک مرضی‌الطرفین به‌ودیعه بگذارد. و به‌حساب شرکت نفت جنوب از تاریخ تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت رسیدگی نماید. هیئت مزبور وظیفه دار بود که اساسنامه شرکت ملی نفت را تنظیم و جهت تصویب به مجلس پیشنهاد کند. قانون مذکور ضمناً" تأکید می‌نمود که کلیهٔ خریداران سابق شرکت نفت جنوب در خرید نفت از ایران به‌نرخ عادله دارای حق‌تقدم می‌باشند.

بدین ترتیب دکتر محمد مصدق با در دست داشتن قانون مربوط به خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران به‌مقام نخست‌وزیری رسید و دردوماده‌برنامهٔ دولت خود را اعلام داشت:

" ۱ــ اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور برطبق قانون اجرای اصل ملی شدن، مصوب نهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ و تخصیص عواید حاصله از آن به

۱: کتاب "پنجاه سال نفت ایران" صفحهٔ ۴۱۴.

۲: اطلاعات، شمارهٔ ۷۶۰۷ــ ۳۰/۶/۱۰ از پیام نخست‌وزیر به ملت ایران.

تقویت بنیهٔ اقتصادی کشور و ایجاد موجبات رفاه و آسایش عمومی.
۲ـ اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها."

حزب تودهٔ ایران و مبارزه برای "ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور"

در آغاز سال ۱۳۲۹ در شرایط آمادگی انقلابی مردم ایران و مساعد بودن شرایط بین‌المللی جهت پیشبرد مبارزهٔ ملی ضداستعماری حزب تودهٔ ایران ـ با وجود نوسانات چپ و راست و ضعف کیفی رهبری چه از نظر تئوریک و چه از لحاظ صفات انقلابی ـ تنها سازمان متشکلی بود که اکثریت مبارزین راه آزادی در کشور ما دور آن حلقه زده بودند. لذا نه فقط انحلال رسمی حزب تودهٔ ایران موجب از میان رفتن آن نگردید، بلکه نفوذ معنوی آن‌را درمیان طبقات زحمتکش و آزادیخواهان ایران بیشتر ساخت.

این امر را مطبوعات و منابع خارجی نیز تصدیق داشتند. چنان‌که روزنامهٔ کیهان به‌نقل از روزنامهٔ "کریستین ساینس مونیتور" نوشت: "در این اواخر تشدید فعالیت حزب منحلهٔ توده در ایران بیش از پیش مسلم و مشهود است. در واقع عده‌ای از مقامات دولتی ایران منکر این حقیقت نیستند که حزب منحله توده با وجودی که دولت پس از سوء قصدی که نسبت به‌شاه ایران به‌عمل آمد آن‌را غیرقانونی اعلام نمود به‌هرحال تنها سازمانی است که می‌توان آن‌را یک حزب سیاسی خواند."[1]

و روزنامهٔ باختر امروز به‌نقل از روزنامهٔ فرانسوی "فران تیرور" نوشت: "ایران جز یک حزب سیاسی ندارد و آن حزب کمونیست توده است که پنهانی کار می‌کند."[2]

حزب تودهٔ ایران ضمن انتشار روزنامه‌های مخفی "مردم" و "رزم" از اوایل اردیبهشت ماه، روزنامهٔ "به‌سوی آینده" را نیز به‌شکل ارگان علنی خود منتشر ساخت. و در تیرماه همان‌سال به تشکیل "جمعیت طرفداران صلح" مجدانه کمک کرد. این تلاش مخصوصاً در تهران توفیق بزرگی به‌دست آورد و اعضای جمعیت طرفداران صلح که اکثریت آن‌را اعضا و طرفداران حزب تودهٔ ایران تشکیل می‌دادند توانستند پانصد هزار امضاء ذیل بیانیه استکهلم مبنی بر منع استعمال سلاح اتمی در سراسر ایران جمع‌آوری نمایند.[3]

لکن درگیری حزب تودهٔ ایران در این‌کار به‌اضافهٔ عدم شناخت صحیح جامعهٔ ما و ارزیابی نادرست مبارزه ملت ایران با شرکت نفت جنوب از طرف رهبری حزب، آن حزب را از جنگ مقدس ملت ایران با بزرگترین دژ استعمار در کشور ما غافل ساخت. زیرا

۱: کیهان، شمارهٔ ۲۱۳۵، مورخهٔ ۲۹/۳/۷.
۲: باختر امروز، شمارهٔ ۳۳۴، مورخهٔ ۲۹/۶/۲۲.
۳: رهبران جبههٔ ملی بیانیهٔ استکهلم را با اضافه کردن جمله زیر امضاء کردند: "با هر جنگ تهاجمی خواه آن که در آن سلاح اتمی استعمال شود یا غیر آن مخالفیم و جنگ تهاجمی را بزرگترین خیانت برضد بشریت می‌دانیم باختر امروز، شمارهٔ ۳۲۵، مورخهٔ ۲۹/۶/۱۲.

بی‌تردید مبارزه در راه صلح برای هرکشوری بنابه‌شرایط و مقتضیات، نزدیک‌ترین راه‌وصول به‌آزادی و حاکمیت ملی آن‌کشور است. همچنان‌که در عصر ما مبارزه در راه صلح برای ملت شوروی همزیستی مسالمت‌آمیز و اتخاذ سیاست تشنج‌زدایی در برابر آمریکا و مدارا با سایر دولتهای سرمایه‌داری است، حال آن‌که برای ملت قهرمان ویتنام مبارزه در راه‌صلح، پیکار مسلحانه با امپریالیسم آمریکا جهت کسب آزادی و حاکمیت ملی می‌باشد.

حزب توده‌ٔ ایران در اولین سالهای مبارزه‌ٔ مخفی توانست تعداد کثیری از با ایمان‌ترین و صدیق‌ترین مبارزین راه آزادی مردم ایران رابه‌دور خود جمع کرده و سازمان متشکلی که تا آن تاریخ در کشور ما سابقه نداشت به‌وجود آورد.

حزب توده ایران می‌کوشید عده‌ای از رهبران خود را که در ۱۵ بهمن دستگیر و به سیاهچالهای جنوب تبعید شده بودند، به‌تهران بازگرداند و با لغو حکم دادگاههای نظامی و تجدید دادرسی در دادگاههای عادی آنها را از زندان آزاد نماید و در صورت امکان فعالیت آزادحزب را از سرگیرد.

از میان مطبوعات روزنامه‌ٔ داریا به‌مدیریت حسن ارسنجانی بیش از همه با حزب توده همراهی می‌نمود و مرتبا" مقالاتی در دفاع از زندانیان سیاسی انتشار می‌داد.[1]

ارسنجانی کوشش‌های خود را برای آزادی زندانیان سیاسی چه از راه روزنامه و چه با مراجعه به نخست‌وزیر رزم‌آرا ادامه می‌داد. در مجلس شورای‌ملی نیز نمایندگان جبهه‌ٔ ملی به‌دفاع از زندانیان سیاسی پرداختند و بالاخره در اثر کوشش‌های مداوم از جهات مختلف سران تبعیدی حزب توده‌ٔ ایران به‌زندان قصر تهران منتقل شدند. دیوان عالی کشور نیز حکم دادگاه نظامی را دایر به‌محکومیت آنان فسخ نمود. اما سازمان نظامی حزب توده‌ٔ ایران برای‌آزاد کردن رهبران حزب زیاد در انتظار نماند و با نقشه‌ٔ ماهرانه‌ای آنان را از زندان قصر فراری داد ــ اقدامی که اعتبار و پرستیژ حزب را در میان مردم به‌میزان زیادی بالا برد.

حال ببینیم رهبری حزب توده‌ٔ ایران با امکاناتی که در اختیار داشت چه روشی در برابر جبهه‌ٔ ملی و مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور پیش گرفت.

جبهه‌ٔ ملی از نظر حزب توده‌ٔ ایران.

حزب توده معتقد بود که " جبهه‌ٔ ملی" جریانی است مربوط به "بورژوازی‌و ملاکین لیبرال[2]" که با اتکاء به سیاست آمریکا برسرتقسیم قدرت با هیئت حاکمه مبارزه می‌کند و این

۱: انتشار نامه‌های زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنها در تابستان سال ۱۳۲۹ و سری مقالات " شیرهایی که در قفس دیدم" در مهرماه همان سال.

۲: رزم ارگان سازمان جوانان حزب توده‌ٔ ایران ــ نقل از ایران ما، شماره‌ٔ ۱۷، مورخه‌ٔ ۲۹/۴/۹ " تازه‌ها و خواندنیها ایران ما".

مبارزه جز سازش باهمین هیئت حاکمه و شرکت دادن دولت آمریکا در غارت منابع ثروت کشور ما و استفاده از دستگاه دولتی علیه توده‌های مردم سرانجامی ندارد.

بتدریج با پیشرفت مبارزه علیه شرکت نفت جنوب و مباحثاتی که از طرف اقلیت مجلس (نمایندگان جبههٔ ملی) سس کنسده سد، حزب توده نظر خود را روشن‌تر ساخت و روزنامهٔ "به‌سوی آینده" که به‌شکل ارگان علنی آن حزب منتشر می‌شد، جبههٔ ملی و اقلیت مجلس را چنین معرفی‌کرد:

"... مجلس ایران از سه‌گروه تشکیل شده است. گروه اول با سمت متولی کارگردان امورند. اینها افرادی هستند که‌پایبند به‌هیچ گونه مسلک و رویهٔ سیاسی نیستند عقاید و نظریاتشان را مانند پیراهن عوض می‌کنند، با همه کس و همه چیز می‌سازند، اینها واسطه‌العقد جناحهای مختلف طبقهٔ حاکمهٔ ایرانند. گروهی دیگر اقمار خورشیدهای نکبت و بدبختی‌اند، وجودشان منبعث از وجود متولی‌هاست. هرچه متولی‌ها بگویند می‌گویند ــ و هرچه را نهی کنند از آن سر می‌پیچند. غیر از این دوگروه، گروه سومی هم هستند که‌آنها را "عوام‌فریبان" باید نامید.

عوام‌فریبان‌واجد کلیه‌خصایص آن‌دوگروه‌دیگرند و ضمناً "یک" خصیصهٔ دیگر هم دارند و آن "غم‌خواری" برای ملت ایران است. ملتی که هرگز او را نشناخته‌اند، ملتی که حتی یک شب در گرسنگی، بدبختی و دربدری دمسازش نبوده‌اند، ملتی که هرگز ایده‌آلها و آمالش را ندانسته‌اند.

عوام‌فریبان همیشه سینهٔ خود را سپر تیر بلایا و مخافات می‌کنند همیشه پرچمدار حفظ استقلال و آزادی کشورند... ولی حتی یک‌بار دیده نشده است که به‌نفع استقلال و آزادی واقعی کشور و به‌نفع حقوق مردم و قانون اساسی کوچکترین اقدام مفید و مؤثری کرده‌باشند.

... عوام‌فریبان آخرین تیرترکش استعمارند و دکتر مصدق نمایندهٔ آن گروه است.

... هرسه گروه باید بدانند که ملت آنها را می‌شناسد و به‌وظیفهٔ خود در قبال اعمال آنها آشناست. بی‌شک روزی خواهد رسید که مارش عزای دشمنان ملت خاموش خواهد شد..."[1]

و این‌هم سیمای "ملیون" از دیدگاه رهبری حزب تودهٔ ایران: ""ملی" نقاب سیاهی است که چهره‌های داغدار و ننگین را می‌پوشاند. ملی سرپوشی است که قبایح و رذایل را مخفی می‌کند.

ملی لنگری‌است که در پس آن دشمنان عوام‌فریب خلق، دزدان، غارتگران، مزدوران فرومایهٔ استعمار، طفیلی‌ها و حشرات پلید به‌توطئه‌چینی، تخریب، تحریک،

1: به‌سوی آینده، شمارهٔ ۱۲۱، مورخهٔ ۲۹/۷/۳ "صحنه سازیهای اخیر مجلس".

آشفتن اذهان، تیره کردن روانها، زدوبند، ایجاد مفسده و آشوب، توهین به‌مبارزان راه آزادی ادامه می‌دهند.

... ملی با استعمار مخالف است، ولی درفش استعمار را بردوش می‌کشد. با بیگانه دشمن است ولی از بیگانه دستور می‌گیرد. برای ملت دل می‌سوزاند ولی در کام ملت زهر می‌چکاند. برای آزادی ملت سینه می‌زند ولی برای حلقوم ملت طناب‌دار ابریشمین می‌بافد.

... عقل ملی ناقص، فکرش کوتاه، منطقش ضعیف، زبانش الکن، اشکش گشوده، مطبخش پر دود، بسترش راحت، قصرش رفیع، پولش بی‌حساب، نیرنگش بی‌پایان است. اینهاست خصایص ملی!

در برابر ملی دروغین، ملت واقعی جای دارد. در همان حال که ملی در دام فریب و نیرنگ خود می‌تند، جبههٔ ملت نضج و قوام می‌گیرد، گسترش می‌یابد نیرومند می‌شود، منطق مبارزه را می‌آموزد و راه فیروزی را درک می‌کند.

... سرنوشت ملی چیست؟ تاریخ آموخته است که سرنوشت ملی عقب‌نشینی است، شکست است، سقوط است و پس از آن مرگ سیاه، پس از آن لعن و نفرین و دشنام خلق.

در تنگنای گردآلود تاریخ هرکس که به‌معارضه با خلق برخیزد، بی‌شک به‌زمین خواهد خورد. بی‌شک لگدکوب خواهد شد، بی‌شک نابود خواهد گشت... خواهیم بود و اضمحلال ملی‌ها را خواهیم دید..."[1]

و بالاخره رهبری حزب توده به‌این نتیجه رسد که جبههٔ ملی عامل رسوای استعمار است:

" ... بلوک استعماری انگلوآمریکی طی سالیان اخیر، بخصوص احساس کرده است که با شیوه‌های قرون وسطایی به‌هیچ وجه نمی‌تواند از سیل مبارزه و کوشش پیگیر مردم برای درهم‌گسستن زنجیرهای استعمار جلوگیری کند. بدین مناسبت استعمارطلبان انگلیسی و آمریکایی برای جلوگیری از پیشرفت ثمربخش مبارزهٔ ملت‌ها بطرق و وسایل تازه‌ای توسل می‌جویند. ایجاد جریانات کاذب اصلاح طلبانه، تشکیل جبهه‌ها، دسته‌ها از عوامل و ایادی خود، نشر شعارهای بظاهر مترقی ولی در باطن ارتجاعی و استعماری و از این قبیل شیوه‌هاست. در کشورهای عقب‌مانده نظیر ایران تشکیل دسته‌بندیهای ارتجاعی و کثیفی نظیر "جبههٔ ملی" از این‌گونه اقدامات است.

جبههٔ ملی یک جریان دروغین رفورمیستی است که با شعارهای متقلبانهٔ خود، درصدد انحراف توده‌های ملت ازمبارزهٔ صحیح و عمیق اجتماعی است. سرجنبانان این دسته‌های پلید در همان‌حال که در یک‌دست شعارهای متقلبانه عرضه می‌دارند، در دست

۱: بسوی آینده، شمارهٔ ۱۳۷ – ۲۹/۷/۲۱ "سیمای "ملیون" – "ملی" چیست و کیست؟"

دیگر زنجیرهای سنگینی برای به‌زنجیر کشیدن ملت رنجدیدهٔ ما آماده کرده‌اند... امپریالیزم تنها در ایران نیست که به تشکیل جبههٔ مزدوری دست زده است". اما " در ایران این کوشش استعماری شکل مفتضح‌تر و بلندتری به‌وجود گرفته است. " امپریالیسم در ایران " به‌ایجاد یک بندوبست مبتذل و کثیف مرکب از عوامل خود پرداخت و آن‌را " جبههٔ ملی " نام گذارد. جبههٔ ملی در بحرانی‌ترین دوران تاریخ ایران در هنگامی که دشمنان سرسخت و ثابت‌قدم و سلحشور امپریالیزم، اسیر زنجیرها بودند و دستگاه تفتیش عقاید به‌شیوه‌های قرون وسطایی مشغول تعقیب و مجازات مبارزان راه آزادی بود، به‌وجود آمد."

" ... حاجتی به‌توضیح نیست که میان افراد این جبههٔ "ملی" سنخیت" کامل حکمفرما نیست و نمی‌توان همه را به‌یک چوب راند ولی تردید نباید داشت که این به‌اصطلاح " جبههٔ ملی " کلا" مجری نظریات استعماری است.... مبارزهٔ ملت ما برای ریشه‌کن‌کردن اساس استعمار، برای اضمحلال قطعی کلیهٔ عوامل و ایادی آن، در هرلباس و هرمقام که باشند با کمال شدت ادامه خواهد یافت."[1]

کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران به نثار فحش و ناسزا علیه جبههٔ ملی تنها در روزنامه‌های علنی خود قناعت نکرد، بلکه با انتشار نشریه‌ای به‌نام " ماهیت جبههٔ ملی " آن جبهه را " جبههٔ امپریالیستی "، " ضدملی " و " عامل استعمار " معرفی نمود.

بدین ترتیب در حالی که به‌علت غفلت و اشتباه‌کاری کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران که خود را هماهنگ مبارزات مردم ایران می‌دانست جبههٔ ملی زیرضربات مزدوران انگلیس، سیاست مبارزهٔ ضداستعماری مردم ایران برای ملی کردن صنعت نفت حرکت می‌کرد و رهبری واقعی این مبارزه را در دست‌گرفته بود، حزب تودهٔ ایران در صف مخالف آن قرار گرفت تا آن‌چنان که خود می‌گفت وظیفهٔ " افشای ماهیت استعماری و ضدانقلابی " آن را ایفا کند!

درست است که رهبران جبههٔ ملی ماهیت یکسان و وابستگی‌های واحدی نداشته و جنبه‌های کاملا" متفاوت و گاهی‌متضادی را دارا بودند و در ترکیب جبهه عناصر گوناگون از وابستگان به سیاست‌های استعماری و مقامات ارتجاعی تا شخصیت‌های واقعا" ملی و دموکرات شرکت داشتند که هرکدام از آنها در مراحل حاد مبارزه جهت خود را مشخص ساختند. در این امر تردیدی نیست که جبههٔ ملی به پشتگرمی ترغیب و تشویق‌هایی که از طرف مأمورین سیاسی دولت آمریکا (نظیر دکتر گریدی، تورنبرگ ومک‌گی) در ملی کردن صنعت نفت از آن جبهه به‌عمل می‌آمد، سیاست نفتی خود را بیش از حد لزوم روی رقابت آمریکا و انگلستان و جلب‌نظر موافق دولت آمریکا بنا نهاده بود و از طرف دیگر به‌علت

۱: بسوی آینده، شمارهٔ ۱۲۴ – ۲۹/۹/۸ "جبههٔ ملی یا عامل رسوای استعمار".

پیوندها و وابستگی‌هایی که با هیئت حاکمه داشت ملاحظه کاری و سازش نسبت به‌مقامات و عناصر ارتجاعی کشور نشان داده و در برابر اقدامات ضدملی و خائنانه آنها قاطعیت به‌خرج نمی‌داد ــ رویهٔ زیان‌بخشی که‌نتایج شوم خودرا در مبارزات ملت ایران برجای گذاشت ــ .

لکن همچنان که گفته شددر آن هنگام به‌علت غفلت و مسامحهٔ رهبران حزب تودهٔ ایران، رهبری مبارزهٔ ملت ما علیه شرکت نفت در دست جبههٔ ملی قرار گرفته بود و چون شخص دکتر مصدق با وجود ملاحظه کاریها و سازگاریهای بی‌جای ناشی از وابستگی‌های طبقاتی خود، از پاکترین و گرانبهاترین حس میهن‌پرستی و خصائل عالی ملی و ضداستعماری برخوردار بود، جبهه ملی را به‌اتکاء ملی‌ترین و دموکرات‌ترین افراد آن جبهه و به پشتگرمی افکار عمومی در مبارزه علیه شرکت نفت خوب صادقانه و صمیمانه پیش می‌برد.

در چنین شرایطی حزب تودهٔ ایران به‌عنوان حزبی که در راه نجات ملت ایران از چنگال استعمار وارتجاع بیکار می‌کرد، می‌بایست جبههٔ ملی را تقویت می‌نمود و به تجمع و تشکل تمام نیروهای ملی و ضداستعماری در پیرامون خط مشی صحیح و ثمربخش می‌پرداخت و از اتحاد کلیه گروه‌ها و دسته‌هایی که علیه شرکت نفت مبارزه می‌کردند، جبههٔ مؤتلفی تحت شعارهای واحد به‌وجود می‌آورد. زیرا در هرمبارزه‌ای باید به‌اتکاء واقع‌بینی انقلابی، قوای دشمن و نیروهای خودی را بدرستی شناخت و با توجه به تنوع حیات واشکال گوناگون مبارزه، ارزش و نقش همراهان دائم و موقت خویش را هرچند نیروی آنها ضعیف و حقیر باشد، از نظر دور نداشت.

البته در ائتلافی درست و سنجیده عناصر مؤتلف از اختلاف‌نظرهای اصولی خویش دست‌برنمی‌دارد، بلکه‌پس از ائتلاف نیز انتقاد منطقی و مراقبت اصولی آنها نسبت به‌هم به‌شکل‌بهترو مفیدتری ادامه می‌یابد و درست به‌همین جهت است که باید قبلاً" با توجه به‌این که ائتلاف به‌مفهوم همکاری و وحدت سازمانی و مرامی نیست،هدف و حدود ائتلاف و وظایف هریک از مؤتلفین را مشخص و معین ساخت.

آنچه دربارهٔ رهبری چنین ائتلافی باید گفت این که احزاب، گروه‌ها و افرادی رهبری را شایسته‌اند که مظهر پیگیری و از خود گذشتگی و دانایی انقلابی در میدان نبرد آزادی ملت خویش باشند و با انتخاب شعارهای سیاسی و عملی درست و ابراز شور و فداکاری واقعی در راه نیل به‌هدف، آگاهی و دوراندیشی بیشتری از خود نشان دهند. وگرنه رهبری ارثیه‌ای نیست که به حزبی و یا فردی دودستی تقدیم شود.

روش حزب تودهٔ ایران در مبارزه برای " ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور"

رهبری حزب تودهٔ ایران در ابتدا به‌علت نداشتن درک صحیح و واقع‌بینانه‌ای از

جامعه و فقدان قدرت تشخیص و اعتقاد به این که آن حزب وارث انحصاری آزادی‌خواهی در کشور ماست، مبارزهٔ جبههٔ ملی را با شرکت نفت جنوب سرسری گرفت و با بی‌اعتقادی تمام به ثمربخش بودن جنبش مبارزه‌ای، استیفای کامل حقوق ملت ایران را از آن شرکت موکول به تسخیر حکومت از طرف حزب تودهٔ ایران ساخته نوشت: "از هم اکنون می‌توانیم مطمئن باشیم که تجدید نظر در قرارداد نفت‌جنوب به‌هرحال به‌سود ملت نخواهد انجامید و جز تثبیت موقع انگلیس‌ها در کشور ما کاری انجام نخواهد داد. استیفای کامل حقوق ملت ایران در مورد منابع نفتی جنوب تنها در یک صورت قابل تصور است و آن وقتی است که ملت ما حاکم برسرنوشت خویش باشد. پس حل مسئلهٔ نفت هم منوط به پیروزی حزب ما یعنی ملت ایران است." [1]

و روزنامهٔ "به‌سوی آینده" ارگان علنی حزب، تحت عنوان "توفان نزدیک می‌شود" نوشت:

"... به‌نظر ما و کلیه کسانی که از دریچهٔ حقیقت‌بینی به‌مسایل و قضایای سیاسی می‌نگرند و ماهیت سیاستهای گوناگون را می‌شناسند، استیفاء واقعی حقوق ایران از شرکت نفت در شرایط فعلی و به‌وسیلهٔ دولتهای کنونی امری‌است که قابل تحقق نیست... تجدیدنظر در قرارداد نفت جنوب تنها وقتی می‌تواند به‌نحو عادلانه و طبق مصالح ملت ایران انجام شود که در مجلس ایران نمایندگان ملت جلوس کرده باشند و از زبان ملت سخن بگویند. مجلسی که به‌قول یکی ازنمایندگانش نمایندهٔ ملت نیست و دولتی که مبعوث این مجلس است طبعا" نمی‌تواند مسئله نفت را به‌ملت ایران فیصله بدهد. حل ماجرای نفت هم مانند بسیار چیزهای دیگر موکول است به‌یک امر اساسی و این امر عبارت‌است از حاکم شدن ملت برسرنوشت خویش..." [2]

حزب تودهٔ ایران براین عقیده بود که اولین قدم در راه استیفای حقوق ملت ایران از شرکت نفت، داشتن حکومتی است که در کام استعمار نباشد و از اردوگاه سوسیالیسم دفاع نماید و سپس "با تاب و توانی‌کافی" حق خود را از شرکت نفت بازستاند. و این است آنچه روزنامهٔ به‌سوی آینده در این‌باره نوشت: "... به‌نظر ما راه استیفاء حقوق ملت ایران از شرکت نفت تا وقتی که دولت ایران سیاست خارجی کنونی را دنبال می‌کند و وزیر امور خارجهٔ آن خود را هواخواه سیاست یک‌جانبه می‌داند، محال است.

... اگر بخواهیم حقوق ایران از نفت جنوب استیفا شود باید نخست در سیاست خارجی خود تجدید نظر کنیم، خود را از کام استعمار بیرون بکشیم، آزادی عمل سیاسی برای خود فراهم سازیم آن‌وقت با تاب و توان کافی به‌سراغ نفت برویم و حق خود را

۱: روزنامه مردم، شمارهٔ ۲۷، مورخهٔ ۲۹/۳/۲۲.

۲: بسوی آینده، شمارهٔ ۲۸، مورخهٔ ۲۹/۳/۱۵.

بستانیم وگرنه با این بازیهای موش و گربه قطعاً " حقوق ملت تأمین نخواهد شد. این است نظر ما دربارهٔ ماجرای نفت. " ۱

لذا روزنامهٔ " جبههٔ آزادی " ارگان حزب ایران کاملاً " حق داشت که بنویسد " ... تعلیق مبارزه با شرکت به استقرار " حاکمیت ملی " ... که اولیای شرکت نفت را تا فرا رسیدن انقلاب ایران یا ظهور حجت عصر (ع) کاملاً " آسوده‌خاطر می‌کند، ریشخندی بیش نیست ... " ۲

همان موقع، بودند مطبوعات و اشخاصی که راه اشتباه آمیز حزب توده را متذکر می‌شدند. اما غرور بی‌جا و کوری سیاسی مانع از درک و اصلاح اشتباهات بود. اینک خلاصه‌ای از مقالهٔ پرمغز روزنامه " جهان ما " را که تحت عنوان " هیئت حاکمه و مبارزه با شرکت نفت " نوشته شده ذیلاً " می‌آوریم: " عناصر هیئت حاکمه یک‌دست و یک‌شکل نیستند، اختلافات طبقاتی یا اختلافات گروهی و یا رقابتهای شخصی بین آنها وجود دارد که باید مورد استفادهٔ طبقات و سازمانهای مبارز قرار گیرد. عدم استفاده از این اختلافات مانند این است که یکی از حربه‌های مبارزه را در نتیجهٔ عدم آگاهی یا توجه، بدون استفاده گذاشته و عملاً " مبارزه را ضعیف و بطور غیرمستقیم کمکی به‌دشمن کرده باشیم. استفاده نکردن از این رقابتها که در تعیین نقشهٔ مبارزه باید به‌حساب آورده شوند و راندن همهٔ عناصر هیئت حاکمه به‌یک چوب صف دشمنان را فشرده‌تر و متشکل‌تر می‌سازد. حال آن‌که ما باید هرقدر ممکن است در صفوف دشمن شکاف ایجاد کنیم. "

... مبارزه با امپریالیسم را موکول به ریشه‌کن ساختن قطعی هیئت حاکمه کردن، موجب تقویت امپریالیسم و تضعیف صف امپریالیسم و دشوار ساختن فراوان مبارزه با هیئت حاکمه خواهد بود.

اتخاذ یک چنین نظری مثل این است که خود را از هرگونه مبارزهٔ پارلمانی یا مبارزات قانونی دیگر بی‌نیاز پنداریم به‌این عنوان که این مبارزات در هیئت حاکمه یا سرنوشت مبارزه تأثیری نخواهد داشت. در صورتی که تأثیر چنین مبارزاتی هم از نظر تسهیل شرایط مبارزه در کادر موجود، هم از جهت تفرقه‌انداختن در صف دشمنان و هم از لحاظ تبلیغاتی و نشان دادن قیافهٔ حقیقی دستجات مختلف هیئت حاکمه و بیدار ساختن مردم انکارناپذیر است. "

" ... اشتباه دیگر این است که تحول مراحل مبارزه را درنظر نگیریم و تصور کنیم که در یک وهله می‌توان با ریشه‌کن ساختن هیئت حاکمه آزادی قطعی را به‌دست آورد. در صورتی که نه تنها در ایران بلکه در هیچ‌کشوری مبارزه در یک وهله پایان نیافته است و آزادی قطعی یکجا به‌دست نیآمده بلکه محصول کوششها و پیکارهای متوالی و مداوم و

۱: به‌سوی آینده، شمارهٔ ۴۳ – ۲۹/۴/۱ " نخست‌وزیر از امضاء لایحهٔ نفت بیم دارد ".
۲: جبههٔ آزادی، شمارهٔ ۱۶ – ۲۹/۹/۱۵ " از ملی کردن نفت نترسید – نفت ایران را ملی کنید! ".

نتیجهٔ یک سلسله موفقیتهای فرعی و مقدماتی بوده است.

این پیکارها و موفقیتهای مقدماتی صف دشمن را ضعیف می‌کند، راه مبارزهٔ قطعی را باز می‌نماید، اردوی مبارز را آزموده و مجهز می‌سازد و توده‌های غفلت‌زده را بیدار می‌کند و به‌مبارزه می‌کشد. خلاصه زمینه را برای پیروزی نهایی آماده می‌نماید." [1]

از طرف دیگر حزب تودهٔ ایران آشکارا ادعا می‌کرد که تمام اقداماتی که به‌نام استیفای حقوق ملت ایران از شرکت نفت به‌عمل می‌آید خیمه‌شب‌بازی است و به‌دست خود شرکت انجام می‌پذیرد. در این باره روزنامهٔ به‌سوی آینده نوشت: "... مسلماً قسمت اعظم وقایعی که این روزها در پیرامون نفت می‌گذرد به‌وسیلهٔ شرکت نفت و ایادی آن تنظیم و اداره می‌شود.

... باید مردم ایران بدانند که طبقهٔ حاکمهٔ کنونی ایران اعم از دولت و مجلسین و منضمات آنها به‌هیچ وجه به‌استیفای واقعی حقوق ملت ایران از شرکت نفت نخواهند پرداخت و از مجموعه اقدامات آنها چیزی جز زیان عاید نخواهد گردید..." [2]

به همین جهت روزنامهٔ داریا با اشاره به‌مقاله فوق‌الذکر نوشت: "شمشیر شرکت نفت از میان سطور به‌سوی آینده برق می‌زند" — "مقصود از سرمقالهٔ به‌سوی آینده این است که هیچ کس در مقابل کمپانی نفت نباید دست از پا خطا کند و هراقدامی هم برضد کمپانی از طرف هرکس بشود جز زیان نتیجه‌ای نخواهد داشت."

به‌سوی آینده مردم را تا رسیدن روز موعود — که معلوم نیست چه زمانی خواهد بود — به‌سکوت دعوت می‌نماید. تصادفاً رؤسای کمپانی هم چیزی جز همین نمی‌خواهند. زیرا کمپانی خوب می‌داند که اگر روزی اوضاع بین‌المللی ایجاب کرد که رژیم حکومت ایران عوض شود و مردم زمامدار شوند، حتی یک ساعت هم در ایران نخواهد ماند." [3]

بدیهی است تبلیغ این که "تمام این مبارزات، از طرف شرکت نفت اداره می‌شود." جز مأیوس ساختن مردم از مبارزه و تلاش و گمراه کردن مبارزین، تا منسه شوند و در مبارزه علیه کمپانی نفت جنوب شرکت نجویند و بالمآل خنثی کردن اثر مبارزات حاصل دیگری نداشت.

همین که مجلس شورای‌ملی قرارداد الحاقی نفت را رد کرد، رهبری حزب تودهٔ ایران تازه دریافت که "وقایع پیرامون نفت" نه خیمه‌شب‌بازی بوده و نه بازی موش و گربه بلکه یک مبارزهٔ واقعی است که رهبری آن در دست جبههٔ ملی قرار گرفته است و آن‌وقت به‌دست‌آوردن رهبری این مبارزه‌را هدف قرار داد. اما از چه راهی؟ متأسفانه از راه حمله‌های ناروا و تهمت و افترا به‌کسانی که در این راه صمیمانه می‌کوشیدند و یا لااقل ادعای مبارزه

۱: جهان ما، شمارهٔ ۲۲ — ۲۹/۹/۱۲.

۲: به‌سوی آینده، شمارهٔ ۱۶۴ — ۲۹/۸/۲۶. "قرارداد نفت جنوب باید لغو شود."

۳: داریا، شمارهٔ ۲۱۱ — ۲۹/۸/۲۷.

بدر کرده را داشتند تا مگر جبهه ملی را از میدان به در کرده خود رهبری را به دست گیرد.
در تعقیب این روش ناپسندیده روزنامهٔ به سوی آینده پس از رد قرارداد الحاقی در کمیسیون مخصوص نفت نوشت: " ... *قرارداد الحاقی را ملت ایران رد کرد نه جبههٔ مفتضح ملی و جراید معلوم‌الحال*. اکنون که قرارداد الحاقی " گلشائیان ــ گس " براثر فشار افکار عمومی و مبارزهٔ شدید ملت ایران رد گردیده است روزنامه‌های وابسته به جبههٔ ملی مخصوصا " نامهٔ معلوم‌الحال شاهد ارگان دکتر بقایی و روزنامهٔ داریا شروع به یک سلسله تبلیغات دربارهٔ نقش خود در این مبارزه نموده‌اند ... ملت ایران بخوبی می‌داند که آنها چه نقش پستی برای ارضاء مطامع استعمار خارجی به‌عهده دارند. مردم بخوبی می‌دانند که " جبههٔ ملی " چه معجونی است و چگونه دست استعمار برای فریب توده‌های ملت آن‌را به‌وجود آورده است. مردم هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنند که پیشوای این جبهه پیرمرد مکاری که نیم قرن است به‌اغفال و فریب خلق مشغول است در عمر دراز خود چه شعبده‌های رنگارنگی به‌قالب زده است. مگر همین پیشوا نبود که در مجلس چهاردهم طرح الغاء قرارداد نفت را امضاء نکرد پس چطور امروز جبههٔ معلوم‌الحال او کمر به‌الغای قرارداد بسته است. آیا معجزه روی داده است!" [1]

و سپس شعار "الغای بی‌قید و شرط امتیاز نفت جنوب" را در برابر شعار" ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور" که به‌وسیلهٔ جبهه ملی داده شده بود، قرارداد. زیرا معتقد بود که" ... اصولا " چگونه می‌توان صنعتی را که در دست امپریالیسم باشد ملی کرد؟" [2]

در این موقع کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران بی‌توجه به‌این‌که ائتلاف در مرحلهٔ معینی از مبارزه به‌معنای همکاری مرامی و سازمانی نیست اعلام داشت که مبارزین واقعی علیه شرکت نفت جنوب باید زیرپرچم آن حزب گرد آیند و آن‌را تقویت کنند و ائتلاف با جبههٔ ملی را ذنب لایغفر دانسته ادعا کرد که هرنوع همکاری با جبههٔ ملی" افتادن در لجن‌زار اپورتونیسم " است.

روزنامهٔ به‌سوی آینده در این‌باره نوشت: "... *آنها که امروز شعار الغاء و رد قراردادهای نفت را می‌دهند، اگر راستی هوادار طرد نفوذ استعمار از خاک ایران هستند، باید نهضت آزادی ایران را که مهمترین سنگر مبارزه با استعمار است با کلیهٔ قوا تقویت کنند. تنها یک نهضت مشتکل و نیرومند ضداستعماری می‌تواند استعمار را ریشه‌کن کند و تنها زیر درفش یک نهضت متشکل مبتنی برقدرت کارگران، دهقانان و زحمتکشان می‌توان قوای بهره‌کش استعمار را درهم شکست. افرادی که امروز برای الغاء قرارداد نفت شعار می‌دهند بایدبدانند که تنها با نشر چند شعار مترقی نمی‌توانند حسن‌نیت خود را در مبارزه با استعمار به‌اثبات رسانند. فقط در صورتی می‌توان آنها را در این مبارزه واجد*

۱: به‌سوی آینده، شمارهٔ ۱۷۴ ــ ۲۹/۹/۷.
۲: مردم، شمارهٔ ۶۷ ــ ۲۹/۱۰/۲۳.

حسن‌نیت داست که از نهضت متشکل و نیرومند ضداستعماری ایران و از جبههٔ بین‌المللی صلح و دموکراسی واقعاً هواداری کنند. در دنیای امروز مبارزهٔ ضد استعماری با این مسایل انفکاک‌ناپذیر است.

... مبارزه بر ضد کمپانی نفت یکی از بهترین وسایل آشکار ساختن اختلاف مسلک‌ها و عقیده‌هاست. جز با داشتن مسلکی که متکی بر منافع توده‌های زحمتکش ایران و مخالف اصولی امپریالیسم باشد، مبارزه بر ضد کمپانی نفت غیر ممکن خواهد بود. هر کس این سازش را توصیه کند، منظورش این است که عناصر ضدامپریالیستی را در لجن‌زار اپورتونیسم بکشد و قدرت مبارزه را از ملت ایران به‌این طریق سلب کند..."[1]

پس از آن‌که مجلس شورای ملی گزارش کمیسیون نفت را مبنی بر رد قرارداد الحاقی تصویب کرد، حزب تودهٔ ایران جمعیتی به‌نام "جمعیت ملی مبارزه با شرکت نفت" تشکیل داد و شعار اصلی آن را "اعلام بطلان امتیاز نفت ایران و انگلیس و ملی کردن آن" قرار داده" همهٔ احزاب و جمعیت‌ها و گروه‌های مترقی کشور را قطع نظر از هرگونه اختلافی که در مسلک‌های گوناگون آزادی‌خواهانه دارند". زیر پرچم این جمعیت به همکاری دعوت نمود.[2]

اما کذشته از آن‌که درهر ائتلافی قبلاً باید روی شعارها و حدود همکاری به‌توافق رسید – کاری‌که رهبری حزب‌تودهٔ ایران انجام آن را دون‌شأن خود می‌دانست – هنوزروزنامه‌های علنی و مخفی حزب، سران جبههٔ ملی را "مزدوران استعمار" و "عمال امپریالیسم" می‌نامیدند. پس چه‌گونه این ائتلاف و همکاری سر می‌گرفت؟

حال ببینیم هر یک از طرفین چه‌گونه از شعارهای اساسی خود دفاع می‌کردند:

نظر حزب تودهٔ ایران چنین بود: "اعلام شعار" ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور" با وجود این‌که جز در خوزستان صنعت نفت در محل دیگر وجود خارجی ندارد، توجه ملت را از حمله به‌یک نقطه استراتژیک باز می‌دارد و دفع و حمله را به‌تمام مملکت، به نقاطی که خالی از دشمن است گسترش می‌دهد و از فشار عمدهٔ قوی به نقطهٔ صف‌آرایی دشمن می‌کاهد و شاید بسا اشکال دیگر پدید می‌آورد.

بهتر است توجه همهٔ ملت را به ملی‌کردن صنعت‌نفت جنوب یعنی تنها صنعت موجود کشاند و سیل نفرت مردم را به‌جانب شرکت غاصب نفت جنوب روانه کرد و به‌اتکای قوی پای مستعمره‌جویان را درهم درید..."[3]

و اینک هم آن‌چه جبههٔ ملی می‌گفت: "... دلیل ما برای عدم قبول شعار الغاء، بسیار منطقی و ساده بود. ما می‌گفتیم یا آن‌چه را شرکت نفت قرارداد می‌نامد، قانونی است یا غیر قانونی. اگر قانونی است، الغای یک طرفهٔ آن قابل بحث است و اگر غیر

۱. علاج به جای بسوی آینده، شمارهٔ ۶ – ۲۹/۹/۲۲، سرمقاله.

۲: نوید آینده، شمارهٔ ۳ – ۲۹/۱۱/۲۲ "جمعیت ملی مبارزه با شرکت نفت..."

۳: نوید آینده، شمارهٔ ۳۰ – ۲۹/۱۲/۲۱ "بحث قانونی دربارهٔ طرح جمعیت ملی مبارزه با کمپانی نفت جنوب"

قانونی است محتاج به‌الغاء نیست بلکه قبول شعار الغاء خود متضمن این معنی است که قبل از الغاء، ملاک عملی معمول به بوده است..."[1]

" ملی کردن بالاترین مظهر اعمال حق حاکمیت یک ملت است و هیچ نیرو و قانون نمی‌تواند مانع اجرای آن باشد. ملی کردن فوق هر نوع الغاء قرارداد یا امتیاز است. یعنی وقتی صنعتی ملی شد، خودبه‌خود کلیهٔ امتیازات مربوط به آن صنعت، رسمی و غیررسمی و قراردادهای قانونی و غیر قانونی ملغی خواهد شد.

(ازبیانیهٔ سازمان دانشجویان حزب‌ایران ـ نفت‌ایران‌راملی‌کنید)"[2]

اما پس از شکست فلاکت‌بار نهضت ملی ایران و استقرار دیکتاتوری نظامی درکشور ما، باقی‌ماندهٔ کمیتهٔ مرکزی فراری حزب تودهٔ ایران، که بار سنگین این شکست را بردوش داشت، با تصویب قطعنامه‌ای روش خود را در برابر شعار " ملی شدن صنعت نفت درسراسر کشور " که از طرف جبههٔ ملی طرح شده بود، چنین توصیف کرد: " سمت‌گیری غلط دربارهٔ مسئلهٔ ملی شدن صنایع نفت(درابتدای‌جنبش) و خط مشی چپ‌روانه و نادرست در قبال جبههٔ ملی و حکومت دکتر مصدق مهم‌ترین اشتباه سیاسی حزب ما در جریان سال‌های قبل از کودتای ۲۸ مرداد به‌شمار می‌آید. رهبری حزب به‌جای آن‌که از شعار ملی شدن صنایع نفت در سرتاسر ایران که مورد پشتیبانی توده‌های وسیع مردم، حالت اساسی اتحاد کلیهٔ نیروهای ضد امپریالیستی بود، طرفداری نماید شعار لغو قرارداد نفت جنوب و ملی کردن آن را در مقابل شعار جبههٔ ملی مطرح ساخت.

این شعار حزب ما دربارهٔ نفت، هم از لحاظ منطقی و هم از نظر تاکتیکی نادرست بوده است. زیرا اولاً ملی شدن صنایع نفت خودبه‌خود الغای قرارداد ۱۹۳۳ را دربرداشت و چون برمبنای حق حاکمیت ایران استوار بود، خدشه‌ناپذیر بود. درصورتی که الغای یک جانبهٔ قرارداد ۱۹۳۳ دولت ایران را به‌مشکلات قضایی می‌کشانید و قبولاندن آن درمراجع بین‌المللی خالی از اشکال نبود. ثانیاً محدود ساختن قانون ملی کردن صنایع نفت به‌یکی از نواحی ایران نمی‌توانست اصولاً صحیح باشد. ثالثاً نتیجهٔ این روش آن شد که حزب ما تا مدتی از بخش متنابهی از قشرهای ضد امپریالیستی منفرد گردید و نقش رهبری سیاسی را در مسئلهٔ ملی کردن نفت از دست داد..."[3]

حزب تودهٔ ایران که حل مسئلهٔ نفت راموکول به استقرار " حاکمیت ملی و انهدام عوامل استعمار " می‌ساخت و هرنوع مبارزه‌ای با شرکت نفت جنوب را قبل از استقرارحاکمیت ملی بی‌ثمر می‌دانست در آستانهٔ تصویب قانون " ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور"

۱: جبهه آزادی، شمارهٔ ۲۰ ــ ۲۹/۱۰/۱۳ " ملی کردن صنایع نفت را با گزافگویی تضعیف نکنید".
۲: جبهه آزادی، شمارهٔ ۱۷ ــ ۲۹/۹/۲۹.
۳: از قطعنامه پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران دربارهٔ روش حزب در مورد مسئلهٔ ملی شدن صنایع نفت ۵ ــ ۲۶ تیرماه ۱۳۳۶.

از کمیسیون مخصوص نفت و مجلس شورای ملی می‌خواست که در آن قانون اسمی از پرداخت غرامت برده نشود.[1]

لکن جبههٔ ملی می‌گفت: «*قبول پرداخت غرامات تعهدی برای ملت ایران ایجاب نمی‌کند که فلان مبلغ را مثلاً بپردازد. چه پرداخت غرامات در مرتبهٔ دوم است که محتاج رسیدگی و محاسبه و دعاوی طرفین است. و در این مورد ملت ایران با شرکت نفت حساب‌ها دارد که در محاکم آزاد بین‌المللی طرح خواهد کرد.*»[2]

جریان حوادث، صحت نظر جبههٔ ملی را ثابت کرد. زیرا منظور داشتن پرداخت غرامت در قانون ملی شدن صنعت نفت در تمام مجامع بین‌المللی به نفع ایران تمام شد.

ضمناً در شرایطی که ملت ایران سرگرم مبارزه برای طرد شرکت نفت جنوب بود و عوامل داخلی شرکت نفت هر روز توطئهٔ جدیدی در راه این مبارزه می‌چیدند و لذا کاملاً ضروری بود که کلیهٔ نیروها در راه اصلی مبارزه مصروف گردد، رهبری حزب تودهٔ ایران به‌عنوان نخستین قدم در مبارزه با شرکت نفت شعارهای تند و تیز و خیالبافانه‌ای مطرح می‌ساخت. مثلاً از شرکت نفت می‌خواست که مزد کارگران را «براساس متغیر حداقل هزینهٔ زندگی» بالا ببرد، به کارگران «درهر هفته یک روز و در هرسال پنج روز مرخصی باحقوق» بدهد، برای کارگران خانه بسازد و بلیس اختصاصی شرکت را منحل کند و غیره. و از دولت می‌خواست که به احزاب و اجتماعات و سندیکاها در سراسر ایران «مخصوصاً در قلمرو شرکت نفت» آزادی بدهد، حکومت نظامی را موقوف کند، کلیهٔ زندانیان سیاسی را آزاد سازد و تصمیمات مجلس مؤسسان را ملغی نماید.[3] بدیهی است که ملی کردن صنعت نفت به عنوان مرحله‌ای از مبارزه، متضمن ایجاب این همه درخواست بود. زیرا ملت ایران شرکت نفت جنوب را از کشور طرد می‌کرد، پس چه لزومی داشت که از آن شرکت تقاضای خانه‌سازی برای کارگران بنماییم. نابساً مبارزه با امپریالیسم که خطرناک‌ترین دشمن خلق و مهم‌ترین پشتیبان هیئت حاکمه است و طرد استعمار از کشور اولین قدم حقیقی در راه رسیدن به هدف‌های فوق است نه بالعکس. و این نظر رهبری حزب توده جز تعبیری نو از این‌که «قبلاً حاکمیت ملی را برقرار کنیم و سپس با تاب و توانایی کافی به سراغ نفت برویم» چیز دیگری نبود.

با کمال تأسف به فقط از فرصت بسیار مناسبی که برای تشکل و تجمع تمام نیروهای ملی و ضد استعماری در پیرامون یک خط مشی صحیح، قاطع و ثمربخش پیش آمده بود، استفاده نشد، بلکه اقداماتی که به‌ظاهر تحت عنوان اختلاف شعار و روش و در باطن برای

1: نوید آینده، شمارهٔ ۱۴ — ۲۹/۱۲/۴ «دربارهٔ پیشنهاد رئیس کمیسیون نفت».

2: جبهه، آزادی شمارهٔ ۲۵ — ۲۹/۱۱/۱۸ «ولی این حزب تودهٔ ایران نیست که...»

3: مردم، شمارهٔ ۶۴، مورخهٔ ۲۹/۱۰/۲ «ملت ایران می‌خواهد بطلان امتیاز نفت جنوب و ملی ساختن آن هرچه زودتر از طرف مجلس اعلام گردد.»

به‌دست آوردن رهبری مبارزه و ارضای خودخواهی‌ها و کوته‌نظری‌ها به‌عمل آمد، آن‌چنان تفرقه و پراکندگی در میان مبارزین ایجاد نمود که حتی برای حل اختلاف عقیده چوب و چماق مورد استفاده قرار گرفت و کار به برخوردهای اسف‌انگیز و رد و خوردهای خونین بین گروه‌های مختلف مبارزین در تمام کشور از آن‌جمله در صحنهٔ دانشگاه کشید ـ تفرقه و تشتتی که هنوز آثار شوم و زیان‌بخش آن زایل نشده و مانع و رادع مهمی در اتحاد و یک‌پارچگی صفوف مبارزین راه آزادی مردم ماست.

بدین‌ترتیب نیروهایی که می‌بایست صرف مبارزه با امپریالیسم می‌شد، بدون هیچ دلیل معقول و بسند بده‌ای مصروف مبارزه با یکدیگر و تهمت‌زدن به‌هم و مأیوس ساختن مردم و دور کردن آن‌ها از میدان مبارزه شد. به‌نظر ما باتوجه به سوابق امر شعار" ملی کردن صنعت نفت در جنوب" و مستثنا کردن سایر نقاط ایران از این قانون بحق شبهه‌ها و سوءظن‌هایی بر می‌انگیخت. لذا کاملاً منطقی و ضروری می‌نمود که تحت همان شعار" ملی کردن صنعت‌نفت درسراسر کشور"، جبههٔ مؤتلف نیرومندی تشکیل می‌گردید تااستعمارگران و جیره‌خواران آن‌ها نتوانند به‌آسانی دست‌آوردهای گرانبهای مردم ما را پایمال سازند.

نکتهٔ جالب توجهی که در این‌جا باید ذکر شود اختلاف روش میان حزب تودهٔ‌ایران و سیاست دولت شوروی در مسئلهٔ ملی کردن صنعت نفت بود. گرچه بعد از " جبههٔ آزادی" بعضی از روزنامه‌های جبههٔ ملی و در رأس آن‌ها "شاهد" چنین وانمود کردند که دولت شوروی مخالف ملی کردن صنعت نفت در سراسر ایران بود. حال آن‌که تمام مطبوعات و رادیوهای شوروی طی مدتی که مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت در کشور ما جریان داشت، از این شعار دفاع کردند. اینک در این‌مورد خلاصه‌ای از مقالهٔ روزنامهٔ حجار را ذیلاً می‌آوریم:[1]

" ... روش دولت شوروی از ابتدا یکنواخت صریح و موافق " ملی‌کردن صنعت‌نفت " بوده در صورتی‌که روش‌دستگاه‌رهبری حزب توده گوناگون، متغیر، ناپایدار، مبهم و بطور کلی مخالف " ملی کردن صنعت نفت " بوده است.

سیاست شوروی در تمام مدت‌مبارزه، از هر عملی که موجب تضعیف آن شود‌خودداری کرده در صورتی که دستگاه رهبری حزب توده تا یک هفته پیش گاه آشکار و گاه در پرده ولی مرتباً با " ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور" مخالفت کرده و غالب روش‌های آن‌موجب تضعیف اجرای این شعار بوده است.

... اولین‌بار که مطبوعات شوروی دربارهٔ مبارزهٔ وسیع ضداستعماری مردم ایران با شرکت نفت و شعار آن اظهار نظر کردند، در شمارهٔ ۲ سال جاری مجلهٔ "عصرجدید" به تاریخ ۷ ژانویهٔ (۱۵دی‌ماه۱۳۲۹) بود. این مجله در مقاله‌ای تحت‌عنوان " ایرانیان‌علیهٔ

۱: حجار، شمارهٔ ۲ (۳۹) - ۳۰/۴/۱۶.

استثمار مستعمراتی قیام می‌کند" نوشت:

" ایرانیان خواستار الغای امتیازات اعطا شده به‌شرکت نفت انگلیس و ایران که اداره آن از طرف لندن صورت می‌گیرد و ملی‌شدن صنعت‌نفت می‌باشند. . . اکنون چند تن از نمایندگان مجلس تقاضا دارند امتیاز ۱۹۳۳ ملغی و صنعت نفت ملی شود و سپس قسمتی از اظهارات آقای نریمان را به‌عنوان "عضوجبههٔ ملی" نقل و آن‌را تأیید کرد.

ولی در همان موقع روزنامهٔ "مردم" شعار "ملی‌کردن" را "خیانت" به‌ملت ایران شمرد و روزنامهٔ "به‌سوی‌آینده" نوشت: " پیشنهاد ملی کردن صنایع نفت هم مانند عنوان جبههٔ ملی بسیار خوش‌ظاهر است. جبههٔ ملی که تا چندی پیش از کارآمدن با انگلیسی‌ها سخن می‌گفت، صحبت از ملی کردن صنایع نفت را پیش کشیده است." (شماره ۲۵ آبان)[1]

. . . همچنین مجلهٔ عصر جدید درشمارهٔ ۷ مارس خود (۱۵ اسفند ۱۳۲۹) مجدداً نوشت: " در سراسر کشور تظاهرات وسیع مردم صورت گرفته که خواهان انحلال شرکت و ملی شدن نفت تمام کشور بودند". ولی درست در همین تاریخ "جمعیت مبارزه با شرکت نفت" به جبههٔ مبارزهٔ خود بر سر شعار " اعلام بطلان امتیاز و قرارداد نفت جنوب و ملی ساختن آن" رسیده بود و ارگان و روزنامه‌های وابسته به‌آن، شعار" سراسر کشور" را " خائنانه" اعلام می‌دانستند و هر کسی که از کلمات "آن" و"بطلان" پافراتر گذارد" خائن" و دارای "سوءنیت" معرفی می‌کردند. مثلاً "ستارهٔ آسیا" ارگان جمعیت در شمارهٔ ۲۸ اسفند نوشت: " کسانی که مسئله را به‌صورت "امکان الغای قرارداد" مطرح می‌نمایند، به‌ملت ایران قصد خیانت دارند. ولی کسانی را نیز که دانسته فرق شعار ما را با این قبیل عناوین ندیده می‌گیرند، نمی‌توانیم خالی از سوءنیت بدانیم."

. . . نکتهٔ قابل دقت این است که این اختلاف نظر میان مطبوعات شوروی و مطبوعات حزب توده، تنها به‌موضوع "ملی‌کردن صنعت نفت" محدود نمانده، به تفاوت در ماهیت جبههٔ ملی نیز کشیده شد. شاید کمتر کسی باشد که نداند در روزنامه "مردم" و جزوهٔ "ماهیت جبههٔ ملی" و روزنامه‌های "همگام" با حزب توده، ده‌ها بار "جبههٔ ملی" را یک "جبههٔ امپریالیستی" و "ضدملی" و "عامل استعمار" و نظایر آن معرفی کرده‌اند.

. . . اما روزنامهٔ " در راه صلح پایدار و دموکراسی توده‌ای" ارگان" دفتر اطلاعاتی احزاب کمونیست (کمینفرم) "درشمارهٔ ۲۰ آوریل ۱۹۵۱ (۳۰ فروردین ۱۳۳۰) در مقاله‌ای تحت عنوان" در ایران چه‌روی می‌دهد؟ "نوشت:

" کوشش حکومت‌های دست‌نشاندهٔ انگلیس برای این‌که مجلس را وادار به تصویب " قرارداد الحاقی نفت" بسازند، هم با مخالفت گروه نمایندگان طرفدار آمریکا در مجلس و هم با مخالفت نمایندگان ناسیونالیست متعلق به " جبههٔ ملی" مواجه گردیده. رزم‌آرا

۱: به‌سوی آینده، شمارهٔ ۱۶۳ — ۲۹/۸/۲۵، تفسیر اخبار.

که در ۱۹۵۰ به‌حکومت رسید، عقیده داشت که بحران را می‌توان به‌وسیلهٔ گرفتن وام از آمریکا و افزایش درآمد از محل شرکت نفت انگلیس و ایران که ناشی از "قرارداد الحاقی" است حل‌کرد. نمایندگان "جبههٔ ملی" از جانب خود اعلام می‌کردند که تنها به‌وسیلهٔ محو استیلایی که از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران اعمال می‌شود، ممکن است بربحران اقتصادی و مالی فائق آمد."

ولی درست در همان موقع به‌سوی‌آینده می‌نوشت: "دستهٔ سازشکار جبههٔ ملی چاره‌ای جز محکومیت و شکست ندارد." (شمارهٔ اول اردیبهشت[1]) و "جبههٔ ملی به‌درجهٔ پست‌ترین دشمنان ملت تنزل کرده است." (چهارم‌اردیبهشت[2]) و "جبههٔ ملی که در هفته‌های اخیر نقاب از چهره برگرفته است در کار توطئهٔ خائنانه علیه مصالح ملت ایران همدست بوده. مسئلهٔ نفت با آن‌که علی‌الظاهر تمام شده و مجلس ایران تصمیم نهایی‌خود را اتخاذ کرده است هنوز وسیله‌ای است برای توطئه‌های سیاست‌های امپریالیستی خارجی و عوامل‌داخلی آن‌ها. عمال آشکارامپریالیزم و دار ودستهٔ سازشکار" جبههٔ ملی "می‌خواهند در پناه اختناق ملت ایران به‌نحو "مطلوب" حل کنند" (فوق‌العاده به‌سوی آینده ۶ اردیبهشت). اما پس ار شکیل دولت دکتر مصدق بارهم اس احتلاف میان مطبوعات شوروی و مطبوعات حزب توده در نظریهٔ آن‌ها نسبت به‌این دولت وجود داشت.

روزنامهٔ اطلاعات در شمارهٔ دوم خرداد ضمن اخبار خود می‌نویسد: "مطبوعات مسکو دیروز سرمقالات خود را به‌بحث دربارهٔ ایران اختصاص داده بودند و تحت‌عنوان "مداخلهٔ انگلیس و آمریکا در امور داخلی ایران" نوشته بودند: "نامه‌ای که اخیراً وزیر دارایی ایران به‌شرکت سابق داد و درآن پیشنهادهای شرکت نفت انگلیس دایر برارجاع مسئلهٔ نفت به حکمیت را رد کرده از طرف دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر ایران تهیه‌شده بود و این نامه نه‌تنها پاسخی به‌شرکت نفت بود، بلکه بطور کنایه و غیر مستقیم پاسخ دندان شکنی می‌باشد به دولت‌های انگلیس و آمریکا که بدون جهت خود را در قضیهٔ نفت آلوده کرده‌اند."

اما "به‌سوی آینده" در همان‌روز دوم خرداد تحت عنوان" دولت دکتر مصدق تنها در لفظ با امپریالیسم آمریکا و انگلیس مخالفت می‌کند" راجع به‌همین نامه چنین می‌نویسد: "اخیراً دولت دکتر مصدق باکوشش زیادی این‌گونه وانمود می‌کند که با تشبثات تهدیدآمیز امپریالیستهای انگلیسی و آمریکایی مخالف است. وزارتخانه‌های دارایی و خارجهٔ ایران با ارسال یادداشت‌ها و تذکاریه‌هایی به‌شرکت نفت و سفارت آمریکا روش مداخله‌جویانهٔ نفت خوران انگلیسی و پشتیبانان آمریکایی آن‌ها را مورد انتقاد قرار داده‌اند.

اما با نوشتن جملات و یادداشت‌ها هرچند هم پر از کلمات بزرگ و برق راجع به

۱: به‌سوی آینده، شمارهٔ ۲۵۴ – ۳۰/۲/۱، سرمقاله.
۲: به‌سوی آینده، شمارهٔ ۲۵۶ – ۳۰/۲/۴ سرمقاله.

"استقلال" و "حاکمیت ملی" باشد نمی‌توان امپریالیسم را از ایران بیرون کرد."[1]

همچنین روز ۱۴ خرداد روزنامه‌ٔ "ستاره‌ٔ سرخ" تحت عنوان "مبارزه با امپریالیسم در ایران" نوشت: "دولت وملت ایران جداً تصمیم گرفته‌اند مملکت ایران را از چنگال‌های خونین عمال "وال استریت" نجات دهند.

نفت ایران دیگر ملی شده و به تمام معنی به‌دولت ومردم ایران تعلق دارد و مساعی انگلستان و آمریکا برای جلوگیری از اجرای این قانون یک نوع تجاوز به‌حق حاکمیت و تمامیت ارضی ایران به‌شمار خواهد رفت." ولی "به‌سوی آینده" در همان روز ۱۴ خرداد می‌نویسد: "دکتر مصدق با سیاست مردد و ناتوان خود به اجرای توطئه‌های خیانت‌آمیز امپریالیستهای انگلیسی و آمریکایی کمک می‌کند."[2]

اما این اختلاف نظر و روش از طرف رهبری حزب توده‌ٔ ایران نادیده انگاشته می‌شد و در مطبوعات مخفی و علنی آن حزب انعکاس نمی‌یافت تا اعضای حزب از آن آگاه شوند.

بالاخره در حالی که مبارزه با شرکت نفت جنوب و امپریالیسم انگلستان با شدت و قاطعیت تمام ادامه داشت حزب توده‌ٔ ایران در ترویج این عقیده می‌کوشید که جبهه‌ٔ ملی و دکتر مصدق جز جانشین کردن امپریالیسم آمریکا بر سر جای استعمار انگلستان منظور و مقصودی ندارد و روزنامه‌ٔ مردم ارگان آن حزب می‌نویسد: "... کاملاً آشکار است که‌وقتی انگلیس‌ها رزم‌آرا این عامل صدیق خود را به‌عنوان سنگ‌بزرگ در ترازوگذاشتند، آمریکایی‌ها نیز با سوءاستفاده از افکار و احساسات ملت ایران بزرگترین سنگ خود یعنی ملی کردن صنعت نفت را به‌دست اقلیت در کفهٔ دیگر ترازو جای دادند."[3]

۱: به‌سوی آینده، شمارهٔ ۲۷۶ — ۳۰/۳/۲ سرمقاله.

۲: به‌سوی آینده، شمارهٔ ۲۸۶، مورخهٔ ۳/۳/۱۴، سرمقاله.

۳: روزنامه مردم، شمارهٔ ۹۲، مورخهٔ ۳۰/۴/۱۵.

فصل دهم

دکتر مصدق بر سریر قدرت

دکتر محمد مصدق بر سریر قدرت

گفتیم که روز هفتم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ مجلس شورای ملی برای اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت، دکتر محمد مصدق را به‌مقام نخست‌وزیری برگزید تا با نابسامانی‌های کشور دست و پنجه‌نرم کند و آرزوی دیرین ملت ما را در طرد استعمار حیله‌گر و کهنه‌کار انگلیس جامهٔ عمل بپوشاند.

حال ببینیم این فرد میهن‌پرست و فرزند وفادار ملت ایران که مزاجی نحیف و رنجور اما اراده‌ای قوی و پولادین داشت چه کسی بود.

دکتر مصدق کی بود؟

دکتر محمد مصدق (مصدق‌السلطنه) فرزند میرزا هدایت‌اله وزیر دفتر از خانوادهٔ آشتیانی[1] و نجم‌السلطنهٔ قاجار از بستگان نزدیک مظفرالدین‌شاه بود (پدر و مادر).

وی اولین فعالیت آزادی‌خواهانهٔ خود را در دوران مشروطیت و سلطنت محمد علی‌شاه انجام داد و چون محمدعلی‌شاه بر آزادی‌خواهان چیره‌گردید مصدق نیز به‌اروپا تبعید شد و در آنجا با استفاده از فرصت به تکمیل تحصیلات خود پرداخت.[2]

دکتر مصدق در دولت مشیرالدوله که با حمایت افکار عمومی برای مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و رد آن بر سر کار آمد، سمت وزیر عدلیه را داشت و هنگام کودتای ۱۲۹۹ درمقام استانداری فارس بود. همین‌که سیدضیاءالدین در اجرای نقشهٔ وزارت‌خارجهٔ انگلستان دست به کودتا زد، دکتر مصدق جزو اولین کسانی بود که به مخالفت با کودتاچیان‌بر‌خاست و اعلامیهٔ دولت کودتا را در فارس انتشار نداد. به‌قول حسین مکی "مخالفت‌دکتر مصدق نخستین ضربتی بود که بر شالودهٔ حکومت‌کودتا وارد شد و به دیگران جرأت و جسارت بخشید."[3]

پس از سقوط حکومت سیدضیاء و رد قرارداد ۱۹۱۹ و برکناری مستشار مالی انگلیسی که طبق همین قرارداد نظارت بر مالیهٔ ایران را عهده‌دار بود، مجلس چهارم جهت

۱: خانوادهٔ آشتیانی یکی از ارکان هیئت حاکمهٔ یک صد و پنجاه سالهٔ اخیر ایران می‌باشد و خانواده‌های دفتری، قوام، وثوق، مستوفی، فرهاد . . . . از آن منشعب می‌باشند.

۲: Mossadegh Encyclopedia Britanica صفحهٔ ۸۴۹.

۳: کتاب تاریخ بیست سالهٔ ایران صفحهٔ ۱۳۴.

موازنه بودجه و اصلاح و تصفیه تشکیلات وزارت مالیه اختیاراتی به‌مدت سه ماه به دکتر مصدق داد.

در این‌باره ملک‌الشعرای بهار می‌نویسد: "از کارهای عمده‌ٔ مجلس چهارم بودجه‌بندی کشور بود... که به‌اهتمام وزیر مالیهٔ قوام‌السلطنه دکتر مصدق صورت گرفت.[1]"
اما به‌گفتهٔ دکتر مصدق" در اثر تحریکات سیاست خارجی... اصلاحاتی که با خون‌جگر صورت گرفته بود بکلی از میان رفت."[2]

دکتر مصدق در دورهٔ پنجم مجلس شورای ملی به نمایندگی از تهران انتخاب شد و در جلسهٔ تاریخی نوردهم آبان‌ماه سال ۱۳۰۴ که با توطئه‌حسنی و سهمداب ملی جهت خلع سلطنت از قاجاریه و تعویض پادشاهی به‌رضاخان پهلوی تشکیل گردیده بود شدیداً با انتخاب رضاخان به سلطنت مخالفت ورزیده گفت: "... نسبت به سلاطین قاجاریه من کاملاً مأیوسم زیرا خدماتی به‌این مملکت نکرده‌اند که من امروز بتوانم دفاع کنم... آمدیم گفتیم قاجاریه بد. خیلی خوب کسی منکر نیست باید تغییر کند. خوب کی بیاید؟
البته امروز کاندید مسلم آقای رئیس‌الوزراء است. خیلی‌خوب. رئیس‌الوزراء رفت مسند سلطنت را اشغال کرد. آیا امروز در قرن بیستم می‌شود گفت یک مملکتی‌مشروطه است و پادشاهش مشغول کار است. پادشاه، رئیس‌الوزراء، وزیر جنگ یا رئیس کل قوا یک نفر است؟ آیا این استبداد صرف نیست؟ در زنگبار هم‌چنین حکومتی نیست. اگر این‌طور باشد که ارتجاع صرف است. پس چرا خون شهدای راه‌آزادی را بی‌خود ریختید؟ چرا مردم را به‌کشتن دادید؟ می‌خواستید از روز اول بیایید و بگویید که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم. یک ملتی است جاهل و باید با چماق آدم شود...
من که اگر سرم را ببرند، قطعه قطعه‌ام کنند، ریز ریزم کنند و آقا سید یعقوب (انوار) هزار فحش به‌من بدهد به‌این شکل حکومت رأی نخواهم داد..."[3]

در پاسخ همین مخالفت بود که رضاخان، دکتر مصدق را توقیف و به بیرجند تبعید نمود. اما دوستی و آشنایی فرزند دکتر مصدق با ارنست پرون سوئیسی که یکی از رفقای محمدرضاپهلوی ولیعهد ایران بود، سبب گردید که محمد رضا بنا به‌درخواست ارنست‌پرون شفاعت دکتر مصدق را پیش پدر برد و براثر این شفاعت دکتر مصدق از زندان بیرجند آزاد و به‌ملک شخصی خود احمدآباد منتقل شد و در همان‌جا تحت‌نظر قرار گرفت. پس از حوادث شهریورماه ۱۳۲۰ دکتر مصدق نیز مانند سایر زندانیان سیاسی آزاد گردید و با شرکت در انتخابات دورهٔ چهاردهم فعالیت سیاسی خود را از نو آغاز نمود.[4]

۱: تاریخ مختصر احزاب سیاسی صفحهٔ ۲۵۹.
۲: کیهان، شمارهٔ ۲۹۰۹، مورخهٔ ۳۱/۱۱/۴، از پیام نخست‌وزیر به ملت ایران.
۳: مذاکرات مجلس جلسهٔ ۲۱۰، مورخهٔ ۱۳۰۴/۸/۱۹.
۴: فعالیت سیاسی دکتر مصدق بعد از دورهٔ چهاردهم در فصول مختلف این کتاب شرح داده‌شده است.

دکتر مصدق انسانی بود متواضع و آزادمنش و به قول خود " هیچ لیدری را نمی‌توانست با خط آزادی عقیده و بیان برابر کند"[1] و به همین لحاظ پس از انتخاب به مقام نخست‌وزیری به شهربانی کل کشور دستور ذیل را صادر نمود: " شهربانی کل کشور ــ در جراید ایران آن‌چه راجع به‌شخص اینجانب نگاشته می‌شود هرچه نوشته باشند و هر که نوشته باشد به هیچ‌وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد ..."[2]

دکتر مصدق مدافع حکومت مشروطه سلطنتی و قانون اساسی ایران بود. خود وی در این‌باره می‌گوید: "... برای حفظ قانون اساسی من آنقدر که تاب و توانایی تحمل رنج و مشقت و تبعید و زندان را داشته‌ام تا سرحد مرگ به‌ملت حق‌شناس ایران آزمایش‌وفاداری داده‌ام ... من از سنین جوانی تا امروز که سنین کهولت و نقاهت ورنج پیری را طی‌می‌کنم خدمتگزار مردم بوده و به‌سهم‌ناچیز خویش برای حفظ اصول قانون اساسی رنج سخت‌ترین حوادث را بر خود خریده‌ام."[3]

وی خواستار آن بود که " شاه سلطنت کند نه حکومت." و در این خواسته حکومت مشروطهٔ انگلستان را معیار و ملاک خود قرار داده می‌گفت: " پادشاهان مشروطهٔ جهان باید از پادشاه مملکت مشروطهٔ اصلی تبعیت کنند و آن پادشاه انگلستان است ..." و به استناد همین امر به محمدرضا پهلوی اظهار می‌داشت: " ... اعلیحضرت باید حساب خودتان را با حساب شاه فقید یکی نکنید، زیرا ورشکست می‌شوید ... در امور دولت دخالت نکنید."[4]

اما هنگامی که محمدرضا پهلوی به‌نصایح او گوش نکرده جهت تأمین منافع استعماری انگلستان و آمریکا در امور دولت دخالت نمود، دکتر مصدق در برابر او وعوامل ارتجاع داخلی ملاحظه‌کاری نشان داد و با به‌حصلت طبقاتی و پیوندهای خانوادگی مدارا و مماشات را بر مبارزهٔ قطعی باآنان ترجیح داد.

به‌عنوان مثال با وجود این‌که دکتر مصدق مجلس‌مؤسسان سال ۱۳۲۸ و مصوبات آن را غیر قانونی و خلاف اصول مشروطیت و حقوق مردم می‌دانست، از بنیانگذار جشن مجلسی تعریف و تمجید کرده می‌گفت: "... خدا شاهد است آقایان این شاه‌وطن خودش را دوست دارد، باحسن نیت است والا شاید کسی از ما بقدر او حسن‌نیت‌ندارد."[5]

تاریخ به‌خوبی نشان داد که این عقیده چه‌قدر خوشباورانه، ریاضتی و دور از حقیقت بود. دکتر مصدق در حالی که سرسختانه و مجدانه با امپریالیسم انگلستان مبارزه می‌کرد، با خوش‌بینی بی‌حسابی از دولت آمریکا که به حیله و نیرنگ خود را مدافع آزادی

۱: کیهان، شمارهٔ ۲۹۰۹ ــ ۳۱/۱۱/۴، از پیام دکتر مصدق به ملت ایران.
۲: اطلاعات، شمارهٔ ۷۵۰۸ــ ۳۰/۲/۱۱، خبرهای کشور.
۳: کیهان، شمارهٔ ۲۹۰۹ــ ۳۱/۱۱/۴، از پیام دکتر مصدق به ملت ایران.
۴ و ۵: اطلاعات، شمارهٔ ۷۲۳۳ ــ ۲۹/۳/۴، مذاکرات مجلس.

ملت‌ها نشان می‌داد، امید پشتیبانی و مساعدت داشت. اما هرگز زیر بار تحملات دولت آمریکا نرفت و یوغ بردگی امپریالیسم آمریکا را به‌گردن نگرفت. دکتر مصدق در تمام دوران زمامداری خود از سازش با شرکت‌های نفتی انگلیسی و آمریکایی امتناع نمود و کلیهٔ کوشش‌های آن‌ها را جهت ادامهٔ غارت منابع زرخیز کشور ما با ناکامی مواجه ساخت.

دکتر مصدق به‌امید جلب مساعدت دولت آمریکا در به‌راه انداختن صنعت نفت کشور ما به‌دست مردم ایران و پرهیز از متهم شدن به‌همکاری با اردوگاه سوسیالیسم از نزدیکی و همکاری با کشورهای سوسیالیستی اجتناب می‌نمود. اما هنگامی که وی از کمک آمریکا ناامید شد و برای فروش نفت به‌سوی شرق روی‌آورد و استرداد طلاها و مطالبات ایران را از دولت شوروی خواستار گردید، دست رد به سینهٔ او گذاشته شد.

دکتر مصدق در عین حال که طرفدار استقرار حاکمیت ملی و طرد استعمار بود، بنابه خصلت طبقاتی از گسترش نهضت انقلابی و عمیق‌تر شدن آن در میان مردم زحمتکش بیم داشت. بطور قطع و نقش روش شرم‌آور رهبری حزب تودهٔ ایران در جریان مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت و مبارزهٔ کینه‌توزانهٔ آن حزب با شخص دکتر مصدق به عنوان "عامل سرسپردهٔ امپریالیسم آمریکا" و دنباله‌روی کورکورانهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران از سیاست دولت شوروی، این بیم و هراس را تشدید می‌نمود و برای ملت ما جز برخوردهای خونین، اتلاف بیهودهٔ نیروهای مبارز، تفرقه وتشتت و کینه وخصومت در بین مبارزین — که به‌خوبی مورد بهره‌برداری ارتجاع و استعمار قرار می‌گرفت — و گمراهی و بدبینی مردم نسبت به اصیل‌ترین مبارزهٔ ضد استعماری کشور ثمرهٔ دیگری به‌بار نمی‌آورد.

دکترمصدق فرزندخلف و شایستهٔ ملت ایران، انسانی بود میهن‌پرست، ناسیونالیست و ضد استعمار که مشتاقانه استقلال سیاسی و اقتصادی کشور عزیز ما ایران را آرزو می‌کرد و بزرگترین خدمت او به‌ملت ما مبارزهٔ سرسختانه و پیگیرانه‌اش در راه ملی‌کردن صنعت نفت و رد توطئه‌های غارتگرانه امپریالیسم انگلیس و آمریکا جهت تسلط بر منابع نفتی کشور ما بود و درست به‌همین لحاظ نام دکتر محمد مصدق به‌عنوان یکی از ارجمندترین مدافعین منافع ملی مردم ما و خدمتگزار وفادار ملت ایران در صفحات تاریخ کشور ما جاویدان خواهد ماند.

کوشش دکتر مصدق برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت

پس از آن‌که دکتر مصدق زمام امور را در دست گرفت، انتظار می‌رفت که وی وزرای خود را از میان عناصر خوشنام، صالح و فعال در داخل یا خارج جبههٔ ملی انتخاب‌نماید. اما دکتر مصدق بنا به رویهٔ سیاسی خاص خود و به‌احتمال قوی جهت راضی نگه‌داشتن و ساکت کردن جناح‌های مختلف هیئت‌حاکمه، وزرا و همکاران دولتی خود را از عناصری که در دولت‌های سابق نیز شرکت داشتند، برگزید. از جمله جواد بوشهری عامل نشاندار

انگلستان را به‌وزارت راه منصوب کرد.

تشکیل این کابینه اولین شکاف را در میان اعضای مؤسس جبههٔ ملی ایجاد نمود. از جمله عبدالقدیر آزاد به‌علت مخالفت با ترکیب دولت از جبههٔ ملی و فراکسیون وطن کناره‌گیری کرد.[1] و آیت‌الله کاشانی با یک اعلامیهٔ چند سطری خود را از مداخله در طرز تشکیل این دولت برکنار داشت."[2]

دولت انگلستان زمامداری دکتر مصدق را با این خبر استقبال کرد: "انگلیس‌ها پس از نخست‌وزیر شدن دکتر مصدق گفته‌اند که ما رابطه‌مان را فقط با اعلیحضرت برقرار می‌سازیم."[3]

و در اجرای این منظور سفیر کبیر انگلیس در تهران به‌حضور شاه رسیده از وی‌خواست که قانون خلع ید را توشیح نکند. اما مطابق اصل ۴۹ متمم قانون اساسی شاه هرگز نمی‌تواند اجرای قوانین مصوب مجلس شورای ملی را تعویق یا توقیف نماید. لذا انجام این تقاضا مقدور نگردید.

سپس شرکت نفت جنوب و دولت انگلستان قانون ملی شدن صنعت نفت را نقض یک طرفی قرارداد ۱۹۳۳ دانسته به دولت ایران شدیداً اعتراض‌کردند و نمایندهٔ شرکت نفت در تهران تقاضا کرد که اختلاف به داوری مراجعه شود. اما دکتر مصدق در جواب پیام موریسون وزیر خارجهٔ انگلیس اعلام داشت که ملت ایران می‌خواهد با استفاده از حق حاکمیت‌ملی ادارهٔ منابع نفت خود را به‌عهده داشته باشد و به‌مشتری‌های سابق شرکت‌نفت نیز به‌نرخ عادلانه بین‌المللی نفت بفروشد. ضمناً حاضر است به‌دعاوی شرکت سابق هم رسیدگی شود.

روز بیست‌وهشتم اردیبهشت ماه دولت آمریکا دربارهٔ نفت ایران ومذاکراتی که در واشنگتن و لندن بین مقامات انگلیسی وآمریکایی به‌عمل آمده بیانیهٔ زیر را منتشر نمود:

" کشورهای متحدآمریکا دربارهٔ اختلاف دولتین ایران و بریتانیای کبیر راجع به‌نفت ایران نگرانی عمیق دارد... کشورهای متحد آمریکا می‌خواهد این اختلاف بطور دوستانه حل شود. زیرا این اختلاف نه‌تنها برای دوطرفی که مستقیماً ذینفع هستند، بلکه برای تمام دنیای آزاد نیز خطیر است.

... از آنجا که دربارهٔ روش کشورهای متحدهٔ آمریکا گفتگوهایی شده است، مصلحت چنین است سیاستی را که در مذاکرات خود با نمایندگان ایران و بریتانیای کبیر اتخاذ کرده‌ایم تشریح نماییم. لزوم حل اختلاف رابه‌طریق دوستانه و از راه مذاکرات وهمچنین لزوم احتراز از تخویف و تهدید به اقدام یک‌جانبه را بهر دو دولت تأکید کرده‌ایم.

۱: داد، شمارهٔ ۲۹۰۳ – ۳۰/۲/۲۲، مهمترین اخبار.

۲: داد، شمارهٔ ۲۰۹۴ – ۳۰/۲/۲۲.

۳: داد، شمارهٔ ۲۰۸۷ – ۳۰/۲/۱۲ یادداشت روز.

هنگام مذاکرهٔ خود با دولت بریتانیای کبیر این عقیده را اظهار کرده‌ایم که با ایرانیان ترتیباتی بدهند که کنتـرل بیشتری در ادارهٔ امور نفت و منافع بیشتری از استخراج منابع نفت خوزستان داشته باشند و تمایلی را که ایرانیان در این باب اظهار نموده‌اند، شناخته شود.

در مذاکرات خود با دولت ایران اثرات خطیری را که در نتیجهٔ الغای یک طرفی روابط دوستی که برقرارداد مترتب است و کشورهای متحد آمریکا قویاً مخالف آن خواهد بود تذکر داده‌ایم.

... شرکت‌های آمریکایی... به دولت آمریکا اظهار داشته‌اند که نظر به اقدام یک جانبهٔ دولت ایران بر ضد شرکت انگلیسی، مایل نیستند که بهره‌برداری از معادن نفت ایران را به‌عهده بگیرند. علاوه بر این متخصصین نفت چه از لحاظ کفایت و چه از نظر تعدادی که لازم است به‌جای متخصصینی که اکنون در ایران مشغول هستند کارده شوند، به‌علت کمیابی متخصص در رشتهٔ مخصوص نه در آمریکا و نه در کشورهای دیگر عقیدهٔ ممالک متحدهٔ آمریکا بر این است که ایران و انگلستان دارای اشتراک منافعی چنان قوی هستند که باید از طریق مذاکرات دوستانه راه‌حلی بیابند (و خواهند یافت) تا دوباره روابطی را برقرار سازند که براساس آن هر یک از طرفین نقش کامل خود را در نیل بدان هدف مشترک به‌خوبی ایفا نمایند. چنین به‌نظر می‌رسد که از طریق این نوع مذاکره آمال و منافع ایران تأمین گردد و منافع انگلستان محفوظ بماند و تهیه مهم و لازم نفت ایران به بازارهای جهان آزاد کماکان ادامه یابد..."[1]

همان روز از طرف دولت انگلیس سر نذکاره‌ای به دولت ایران تسلیم گردید حاکی از این‌که قرارداد ۱۹۳۳ معتبر است و در صورت لغو یک‌جانبهٔ آن انگلستان علیهٔ دولت ایران به دیوان داوری لاهه شکایت خواهد کرد. ضمناً انگلستان حاضر است فوراً هیئتی را به تهران اعزام دارد تا نسبت به شرایط یک قرارداد جدید مذاکره نمایند.

اما چون دولت ایران دخالت انگلیس را در اختلاف بین یک شرکت خصوصی ودولت ایران را بی‌مورد می‌دانست لذا وزارت دارایی به شرکت نفت انگلیس و ایران اعلام کرد که ملی کردن صنعت‌نفت ناشی از حق حاکمیت ملی است و وجود قراردادهای خصوصی برفرض صحت آن‌ها مانع اجرای این حق که مبتنی بر اصول بین‌المللی است نمی‌باشد. ضمناً از شرکت خواست که برای ترتیب کار و اجرای قانون مزبور نمایندگان خود را معرفی نماید.

دولت ایران در پاسخ بیانیهٔ دولت آمریکا نیز یادداشتی فرستاد مبنی بر این‌که صلاح‌اندیشی دوستانهٔ یک دولت خارجی جز مداخله در امور داخلی کشور ما چیز دیگری نیست و ازآن دولت تقاضا نمود که مانند سابق روش بی‌طرفانه و دوستانهٔ خود را ازدست

۱: اطلاعات، شمارهٔ ۷۵۲۱، مورخهٔ ۳۰/۲/۲۸، بیانیهٔ امریکا.

بدهد.

روز ششم خرداد دولت انگلیس به دولت ایران اطلاع داد که آن دولت علیه دولت ایران به دیوان داوری لاهه شکایت کرده است و دیوان داوری لاهه شرح شکایت آن دولت را به استحضار ایران رسانده. اما دکتر مصدق به دیوان مزبور اطلاع داد که اصولاً آن دادگاه صلاحیت رسیدگی به اختلاف بین یک دولت و یک شرکت خصوصی را ندارد و طبق حقوق بین‌المللی دولت انگلستان نمی‌تواند شکایت شرکت نفت را به‌عنوان حمایت دیپلوماتیک از تبعهٔ خود در دیوان بین‌المللی مطرح نماید.

دهم خرداد ترومن رئیس جمهور آمریکا طی پیامی به‌دکتر مصدق پس از تشویق‌دولت ایران به آغاز مذاکره با انگلستان برای انعقاد قراردادی جدید اظهار داشت: "... *من می‌دانم که‌جناب‌عالی بر نتایج خطیر این وضع قابل انفجار وقوف کامل دارید و مطمئنم شما می‌دانید تا چه‌اندازه نگرانم که درخصوص این اختلاف هیچ‌گونه اقدامی به‌عمل نیاید که منجر به عدم توافق بین ایران و دنیای آزاد گردد. یقین دارم که راه‌حلی می‌توان‌یافت که هم مورد قبول ایران وهم مورد قبول بریتانیای کبیر باشد* ..."[1]

روز دوازدهم خرداد شرکت نفت به دولت ایران اطلاع داد که نمایندگان خود را برای مذاکره خواهد فرستاد و روز بیستم خرداد مقارن با ورود هیئت انگلیسی به ریاست جاکسون هیئت مدیرهٔ موقت شرکت ملی نفت مأمور اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت نیز در عمارت مرکزی شرکت در خرمشهر استقرار یافته طی اعلامیه‌ای به کارشناسان وکارمندان خارجی شرکت خبر داد که شرکت ملی نفت ایران آنان را به‌عنوان مستخدمین آن شرکت می‌شناسد وادامهٔ کار آن‌ها را می‌پذیرد.

جاکسون رئیس هیئت انگلیسی پس از ورود به ایران ضمن مصاحبه‌ای با خبرنگاران اظهار داشت که شرکت نفت انگلیس و ایران حاضر است با "یک نوع ملی شدن نفت" موافقت کند که در آن محلی هم برای شرکت نفت جنوب وجود داشته باشد و اساس تقسیم عواید بالمناصفه تعیین گردد.[2] و چون منظور از اعزام این هیئت ابقاء و ادامهٔ کار شرکت نفت انگلیس وایران بود لذا مذاکرات بی‌نتیجه ماند و روز بیست و نهم خرداد پس از شکست مذاکرات دولت دستور اجرای قانون ملی شدن نفت را صادر کرد.

عصر همان روز دکتر مصدق در پیامی که خطاب به ملت ایران از رادیو تهران ایراد نمود گفت: "... *از روز اول زمامداری تمام سعی و مجاهدت اینجانب به‌حل مسالمت‌آمیز قضیه نفت معطوف گردید و در تمام مکاتبات و مذاکرات با نمایندگان و وابستگان کمپانی سابق مکرر تذکر دادم که اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت برای این است که ملت ایران از یک‌طرف بندهای سیاسی را از گردن خود بردارد واز طرف دیگر به فقر و بدبختی غلبه*

۱: اطلاعات، شمارهٔ ۷۵۳۲، مورخهٔ ۳۰/۳/۱۱ پیام ترومن به نخست‌وزیر ایران.

۲: تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، نوشته فواد روحانی صفحهٔ ۱۴۵.

کند. آن‌چه توانستیم تسهیلات فراهم‌آوردیم و طرق حل مشکلات را پیش‌بینی کردیم و دست‌خریداران سابق نفت را برای خرید آن باز گذاشتیم و موافقت کردیم آنان همچنان گردش چرخ صنایع مملکت‌خویش را با نفت خوزستان تأمین‌کنند ولی ناچار بودیم قانون را اجرا کنیم.

شرکت سابق در جواب اخطار خلع‌ید که از طرف دولت ایران به‌او ابلاغ شد اظهار داشت که پیشنهادهایی در زمینهٔ قانون ملی شدن صنعت نفت دارد و نمایندگان خود را برای بیان مطلب به‌تهران اعزام می‌دارد. دولت شاهنشاهی با حسن‌نیت کامل ورود آن هیئت و حتی تمدیدی راکه خواسته بودند پذیرفت. ولی دیشب پس از آن‌که پرده از روی پیشنهادهای آن‌ها برداشته شد معلوم گردید که زبان ما را نخواسته‌اند بفهمند. من مکرر چه در مجلس و چه در یادداشت‌ها و بیانیه‌ها ومصاحبه‌ها اعلام کرده بودم که به‌هیچ‌وجه در اجرای قانون که مظهر آرزو و ارادهٔ ملت ایران است نمی‌توانم قصور و مسامحه به‌کار برم. گویا نمایندگان شرکت این حقیقت را ندیده گرفته‌اند و راه ادامهٔ مذاکرات را بر ما بستند. بنابراین برای این که اجرای قانون ادامه پیدا کند و تأخیر و وقفه‌ای در کار روی ندهد صبح امروز با تصویب کمیسیون مختلط و هیئت دولت تصمیمات لازمه اتخاذ شد و دستور دادم عملیات اجرایی ادامه داده شود.

اکنون به‌شما هم‌وطنان عزیز که در تهران وولایات پراکنده‌اید این پیام مخلصانه و صمیمانه را می‌فرستم و از تقویت و حمایتی که در همه حال از دولت برای اجرای قانون‌ملی شدن صنعت نفت نموده و می‌نمایید قبلاً تشکر می‌کنم و تمنی دارم با آرامش و دوراندیشی بیشتری که شأن و شایستهٔ ملت تاریخی ایران است مراقب اوضاع باشید و صف آهنین وحدت و یگانگی خود را حفظ کنید و نگذارید عوامل و ایادی حریف کهنه‌کار بر قدرت روحی و نیروی ایمان شما هجوم آورد.

شرکت سابق می‌خواست بدون توجه به‌حق مسلم حاکمیت ملی و قانون مصوب مجلسین، ما را با دادن چند میلیون لیره علی‌الحساب گرم مذاکرات دور و درازنگاه‌دارد. غافل از این‌که من اطمینان دارم فرد فرد شما بادیه و کاسه‌ای را که در خانه دارید حاضرید همه را در راه نجات وطن در اختیار حکومت خدمتگزار خود بگذارید و گلیم زیر پای‌خویش را در گذرها به‌فروش برسانید..."[1]

روز چهارم تیرماه وزیر خارجهٔ انگلیس ضمن نطقی در مجلس عوام آن کشور گفت:

چون هیئت مدیرهٔ موقت شرکت ملی نفت ایران از کشتی‌های حامل نفت رسید مطالبه می‌کند[2] لذا " دولت انگلیس به‌تمام کشتی‌های نفتکش دستور داده است که از آبادان خارج

۱: *اطلاعات، ۷۵۴۹ – ۳۰/۳/۳۰ پیام دکتر مصدق خطاب به ملت ایران.*

۲: *دکتر مصدق مایل بود به منظور این که جریان صدور نفت متوقف نشود نفت جنوب با دریافت رسید به‌کشتی‌های انگلیسی تحویل گردد. (از نطق وی در جلسه ۳۰/۴/۲۰ مجلس شورای‌ملی)*

شود و حتی اگر لازم باشد نفتی را هم که بارگیری کرده‌اند تخلیه نمایند." وی در مورد حفظ جان و مال اتباع انگلیسی سرگفت: "... نخست‌وزیر ایران و دولت وی باید بدانند که بر طبق قوانین بین‌المللی مسئول حفظ جان و مال اتباع انگلیس در ایران می‌باشند واگر نتوانند این وظیفه را انجام دهند دولت انگلستان خود آن را به‌عهده خواهد گرفت وبرای انجام این منظور وسایل لازم را به‌کار خواهد برد." ضمناً وی آشکار ساخت که رزمناو "موریشوس" را به حومهٔ آبادان اعزام داشته است.[1]

بدین ترتیب انگلستان از صدور نفت ایران جلوگیری کرد و با فرستادن رزمناو و چتربازان انگلیسی به پایگاه‌های نظامی خود در خاورمیانه به تهدید نظامی متوسل گردید. ولی همچنان‌که روز اول تیرماه روزنامهٔ تایمز لندن نوشت: "... اعزام سربازان انگلیسی را ایرانیان عمل خصمانه‌ای تلقی خواهند کرد و نتیجه‌اش این خواهد شد که یا حکومت فعلی سقوط کرده و یک دولت توده‌ای (کمونیستی) روی کار خواهد آمد و یا ایرانیان دست پیش را گرفته و مندرجات پیمان ایران و شوروی منعقده در سال ۱۹۲۱ را به‌کمک خود بر می‌انگیزند" (درخواست ورود قوای شوروی به ایران)، اوضاع و شرایط بین‌المللی مساعد با اقدام نظامی انگلیس در جنوب ایران نبود.

سیزدهم تیرماه دادگاه لاهه تصمیمی مبنی بر لزوم انجام اقدامات تأمینی جهت جلوگیری از "هرگونه عمل زیان‌آور به‌حقوق طرفین که ادامهٔ بهره‌برداری صنعتی وبازرگانی شرکت نفت انگلیس و ایران را دچار مشکل سازد" اتخاذ و به دولت ایران اعلام نمود. اما دولت ایران در پاسخ اطلاع داد که دیوان داوری لاهه را در رسیدگی به این امر صالح نمی‌شناسد و به‌رأی صادره در این مورد نیز ارزشی قائل نیست. ضمناً تلگرافی به دبیرکل سازمان ملل متحد مخابره کرده توضیح داد که " چون دیوان داوری لاهه از جادهٔ عدالت خارج شده واعتماد عمومی را نسبت به خود متزلزل ساخته است لذا دولت ایران از این تاریخ اعلامیهٔ مورخ دوم‌اکتبر ۱۹۳۰ خود را دربارهٔ قبول قضاوت اجباری دیوان مزبور مسترد می‌دارد."[2]

روز هفدهم تیرماه ترومن نامه‌ای به‌دکتر مصدق ارسال داشته ضمن تأیید تصمیم دیوان لاهه اطلاع داد که برای حل اختلاف مایل است اورل هریمن نمایندهٔ شخصی خود را به تهران اعزام دارد. چنانچه نخست‌وزیر ایران موافقت کند با کمال خوشوقتی به این کار اقدام خواهد کرد. و دکتر مصدق در پاسخ نامهٔ مزبور موافقت خود را با اعزام هریمن به استحضار ترومن رسانید.

در این فاصله صدور نفت ایران به‌علت کارشکنی و توطئه‌چینی شرکت نفت جنوب و حمایت کارتل بین‌المللی نفت از آن شرکت، کاملاً متوقف گردید. منظور از این اقدامات

۱: کتاب پنجاه سال نفت ایران ــ صفحات ۵۳۵ و ۵۳۶.
۲: کتاب پنجاه سال نفت ایران صفحهٔ ۵۴۷.

گرفتار ساختن ایران به افلاس و ورشکستگی اقتصادی بود تا در برابر استعمارگران سرتسلیم فرود آورد. در حالی که دولت آمریکا چه از نظر ارزی و چه از لحاظ مواد نفتی احتیاجات انگلستان را مرتفع می‌نمود. دراین‌باره دکتر مصدق در نخستین جلسهٔ نمایندگان دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی چنین گفت: "... *ما تصور می‌کردیم اگر ما به عوائد نفت احتیاج داریم دولت انگلستان هم به نفت ما نیازمند است. چه نفت ما علاوه برسوخت برای او در حکم کالایی بود که از انگلستان به ممالک دیگر صادر می‌کرد و بدین‌وسیله از فروش نفت ایران تحصیل ارز می‌نمود و احتیاجات دیگر خود را از سایر کشورها مرتفع می‌کرد. ولی متأسفانه دولت انگلیس احتیاجات خود را به‌وسیلهٔ کمک آمریکا برطرف نمود. یعنی از آمریکا دلار گرفت و نفت مورد احتیاج خود را خریداری کرد و نتیجه این‌شدکه بتواند ما را تحت‌فشار قراردهد.*" [1]

بیست وسوم تیرماه اورل هریمن با دو نفر همکاران خود وارد تهران گردیدند. در آن روز شوم حادثهٔ دردناک وتأسف‌انگیزی روی داد که موجب تألم وتأثر هر ایرانی شرافتمندی گردید. در آن روز مأمورین شهربانی و ارتش آن‌چنان کشتار بی‌رحمانه‌ای به‌راه انداختند که هیچ انسانی نمی‌توانست در برابر وحشیگری‌ها و سبعیت نیروهای انتظامی که به‌روی مردم بی‌سلاح آتش گشودند و سینه‌های جوانان ما را با گلوله‌های گرم مشبک ساختند و بدن زنان و مردان بی‌گناه را زیر چرخ‌های تانک‌ها و زرهپوش‌های "اهدایی‌دولت آمریکا" خرد کردند، ساکت بنشیند و فریاد خشم و نفرت خود را بلند نکند.

دربرابر چنین هیولای جنایت و وحشیگری مردم‌شهامت وشجاعت و پایداری بی‌مثالی از خود نشان دادند. درآن روز مردم تهران قهرمانانه مبارزه کردند و در حدود ۷۰۰ نفر کشته و زخمی از خود به‌جا گذاشتند[2]. درود به روان شهدای ۲۳ تیر!

این حادثهٔ خونین چگونه بوجود آمد؟

چند روز قبل از حادثه، "جمعیت ملی مبارزه با شرکت‌های استعماری نفت درایران" وابسته به‌حزب توده روز ۲۳ تیرماه را "روز شهدای خوزستان" (به‌مناسبت یادبودشهدای ۲۳ تیرماه سال ۱۳۲۵ خوزستان) اعلام و مردم را به شرکت در دمونستراسیونی که ازطرف آن جمعیت ترتیب داده شده بود دعوت نمود. و چون دمونستراسیون "دوچرخه‌سواران صلح‌دوست" که روز چهاردهم تیرماه از طرف جمعیت هواداران صلح برگزار شده بود به وسیلهٔ چاقوکشان دکتر بقایی و شمس‌قنات‌آبادی مورد هجوم قرار گرفته و سبب زخمی‌شدن عده‌ای از شرکت کنندگان شده بود، لذا جمعیت مزبور ضمن دعوت به دمونستراسیون اعلام

1: *اطلاعات*، شمارهٔ ۷۷۸۳ – ۳۱/۱/۲۳.
2: *اطلاعیهٔ رسمی تعداد کشته‌شدگان را بیست نفر و زخمی‌ها را دویست نفر ذکر می‌کند. اما روزنامه طلوع کشته‌شدگان را یک صد نفر و زخمی‌ها را ششصد نفر می‌نویسد.*

دانست که اگر بار دیگر چنین حملهٔ نامردانه‌ای تکرار شود" مشت محکم کارگران وجوانان و نفرت کلیهٔ مردم شرافتمند تهران دهان یاوه‌گویان را درهم خواهد شکست و این روسیاهان را بر سر جای خود خواهد نشانید."[1]

لذا دمونستراسیون ۲۳ تیرماه با تحریک احساسات ملی و اطلاع از تمهیدات مفصلی که برای برهم زدن دمونستراسیون آماده شده بود[2] و با تدارکاتی که خود شرکت کنندگان در دمونستراسیون دیده بودند، آغاز شد. از طرف دیگر چون در آن روز هریمن نمایندهٔ ترومن رئیس جمهور آمریکا وارد تهران می‌گردید، این دمونستراسیون نمایشی بود علیه ورود هریمن. شبهه‌ای نیست که از طرف پلیس و ارتش و پاره‌ای از وابستگان جبههٔ ملی که در رأس آن‌ها دکتر مظفر بقایی و "حزب زحمتکشان" او قرار داشت توطئهٔ وحشیانه‌ای جهت درهم شکستن دمونستراسیون و سوءاستفاده از آن فراهم شده بود.

حال ببینیم طرفین مبارزه چگونه این حادثه را ارزیابی می‌نمودند، چه کسانی از آن منتفع شدند و حقیقت قضایا از چه قرار بود؟

رهبری حزب تودهٔ ایران که معتقد بود " جبههٔ ملی عوام‌فریبانه کبادهٔ مبارزه با شرکت نفت را می‌کشد."[3] و دکتر مصدق مقصد ومنظوری جز تسلیم منابع نفتی کشور به امپریالیستهای آمریکا ندارد، این حادثه را به‌حساب حسین‌فرمودند و نوشت: دکتر مصدق که " باورود نمایندهٔ ترومن به ایران می‌خواهد کار را یک‌سره کند و سازش‌خیانتکارانهٔ خویش را علنی گرداند ناچار است که از احساسات ضد استعماری ملت ایران جلوگیری نماید . . ." و " مردم شرافتمند و دلاور را به‌عنوان خیرمقدم برای نمایندهٔ جنگ افروز نفت خواران جهان قربانی کند . . ."[4]

رهبری حزب تودهٔ ایران که تا آن تاریخ از هر فرصتی برای حمله به جبههٔ ملی و سران آن استفاده کرده‌بود، مبارزهٔ خود را علیه‌ٔدکتر مصدق تشدید نموده نوشت: "دولت ضد ملی دکتر مصدق در راه ملت کشی، فاشیسم، دروغگویی و اطاعت از سیاست استعماری آمریکا گام نهاده است. — روزبه‌روز عمق توطئهٔ بزرگی که دولت دکتر مصدق با الهام از منابع امپریالیستی برضد منافع ملت ایران چیده است آشکارتر می‌شود . . . دکتر مصدق برای این‌که محیط را آماده برای مذاکرهٔ تسلیم‌آمیز و چاکرانه با نمایندهٔ استعمارآمریکا سازد، لازم دانسته است ملت را به‌گلوله ببندد و ریختن خون شایسته‌ترین فرزندان استقلال دوست ملت را ضامن سیاست نوکری خود نزد نمایندهٔ امپریالیسم آمریکا قرار دهد . . . راه دولت دکتر مصدق راه ملت‌کشی، راه توسل به عملیات فاشیستی، راه دروغ‌پراکنی،

۱: بسوی آینده، شمارهٔ ۳۱۵، مورخهٔ ۳۰/۳/۱۹ "ای مردم شرافتمند جنوب تهران!"
۲: بسوی آینده، شمارهٔ ۳۱۸، مورخهٔ ۳۰/۴/۲۳ "تحریکات دستهٔ (عرب ـ بقایی)."
۳: بسوی آینده، شمارهٔ ۲۷۵، ۳۰/۲/۳۱.
۴: صلح پایدار (به جای بسوی آینده)، شمارهٔ ۳، مورخهٔ ۳۰/۴/۲۲، سرمقاله.

گوبلس منشی، راه‌بند و بست با امپریالیسم آمریکا و انگلیس و راه فداکردن منافع ملت ایران در مورد نفت است . . . "[1]

همچنین نوشت: " دولت ضد مشروطه، ضد آزادی، ضد دموکراسی و ضد ملت[2] " دکتر مصدق با کشتار ۲۳ تیر " می‌خواست نوکری و اطاعت خود را نسبت به‌امپریالیسم آمریکا اثبات نماید ونشان دهد که او داوطلبانه حاضر است ملت را کشتار کند تا مورد پشتیبانی ترومن قرار گیرد . "[3]

و چون دکتر مصدق سرلشگر بقایی را از مقام ریاست شهربانی کل کشور به‌علت حوادث ۲۳ تیر عزل نموده به‌دادگاه نظامی فرستاد، "به‌سوی آینده" نوشت: " دکترمصدق سعی می‌کند تا مسئولیت جنایات ۲۳ تیر تهران را با عوام‌فریبی‌های کهنه از گردن خود بردارد ولی امروز فجایع دولت دکتر مصدق مانند هیولای شومی همهٔ نقاط ایران را فرا گرفته‌است . "[4]

لکن دکتر مصدق اقدامات مأمورین انتظامی را در روز ۲۳ تیر مورد تقبیح قرارداده مسئولیت حادثه را به‌گردن محمدرضا پهلوی و دربار سلطنتی انداخت وگفت: " . . . اعلیحضرت خودشان رئیس شهربانی را تعیین فرمودند و بعد قضیهٔ ۲۳ تیر در تهران‌پیش آمد و این حادثه بهانه‌ای شد که درمجلس علیه دولت مخالفت‌هایی شدید آغازکنند . اینجانب از پیشگاه شاهانه مجازات رئیس شهربانی را خواستم مشارالیه به‌دادگاه نظامی فرستاده شد ولی دادگاه او را تبرئه کرد . "[5]

وی همچنین گفت در روز ۲۳ تیر " . . . من به‌تمام مأمورین گفتم که شما می‌بایست به قدر کافی قوه داشته باشید . شما نمی‌بایست شلیک کنید مگر وقتی که لازم باشد آن هم با اجازه . ـ . . . چون این مطلب بر من آشکار بود که مأمورین ارتش ما ممکن است اغفال‌شوند . دستور دادم شلیک نباید بشود مگر با اجازهٔ رئیس شهربانی و خود من . البته من در شهر بودم و با وسایل بلندگو و تلفن آقای رئیس شهربانی با من مربوط بود و می‌توانست در صورت لزوم کسب دستور کند و شلیک کند واگر لازم بود اشخاص را به‌جای خود بنشاند .

در روز ۲۳ تیرماه که آقای سرلشگر بقایی رئیس شهربانی بود از نظر این‌که ذهن اعلیحضرت را مشوب نکنند، من در کار شهربانی به‌هیچ‌وجه دخالتی نکردم و دیدیم که وقایع ۲۳ تیر در این شهر به‌میان آمد و اکنون که گزارش هیئت تفتیشیه رسید، گفته شده که مأمورین شهربانی عدهٔ زیادی را مقتول‌کرده‌اند و عده‌ای از مأمورین شهربانی در پست‌خود نبوده‌اند . سرلشگر بقایی در خانهٔ خود نشسته بوده . من صراحتاً می‌گویم تا این دولت سر

۱: شجاعت (به‌سوی آینده)، شمارهٔ ۱، مورخهٔ ۳۰/۴/۲۶، سرمقاله .
۲: رستاخیز خلق (به جای به‌سوی آینده)، شمارهٔ ۱ــ ۳۰/۴/۲۸ .
۳: رستاخیز خلق، مورخهٔ ۳۰/۴/۳۰ .
۴: رستاخیز خلق (به‌جای به‌سوی آینده)، شمارهٔ ۲۲۳ــ ۳۰/۴/۳۱ .
۵ :کیهان، شمارهٔ ۲۹۶۲، مورخهٔ ۳۲/۱/۱۷، از پیام نخست‌وزیر به ملت ایران .

کار هست اشخاصی را که برخلاف مقررات در روز ۲۳ تیرماه به اشخاص بی‌گناه شلیک کرده‌اند، مجازات خواهد کرد و اگر دولت موفق نشود که این اشخاص بی‌پرنسیپ را که به قول خودشان دستورات عمل هم بطور سابقه داشته‌اند، مجازات کند دیگر در این مملکت هیچ کس قادر نیست نظامات را برقرار کند. دولت همیشه باید جنبهٔ عدل را رعایت کند. دولت نباید نگاه کند که فلان دسته موافق دولت است و فلان دسته مخالف دولت. فقط عدالت را باید نگاه کرد تا عدالت را مستقر نکند دیگر دولت مفهومی‌ندارد و هرج‌ومرج در مملکت ایجاد می‌شود...»[1]

قبل از توضیح این‌که چه کسانی از این حادثهٔ حسن استفاده کردند، باید روشن ساخت که پس از انتخاب دکتر مصدق به نخست‌وزیری به‌علت استقلال رأی او و عدم اطاعت از اوامردربار دوقدرت در کشور ما حکومت می‌کردند.

۱ ـ دولت قانونی دکتر مصدق.

۲ ـ قدرت نظامی محمدرضا پهلوی با تکیه به‌ارتش و شهربانی و حمایت کلیه عناصر ارتجاعی و یاران سیاست انگلیس در مجلسین و در دستگاههای دولتی.[2]

چنان‌که پس از علنی شدن اختلافات موجود بین دکتر مصدق و محمدرضا پهلوی در مطبوعات کشور نوشته شد، تا هنگامی که دکتر مصدق پست وزارت دفاع (وزارت جنگ) را شخصاً در اختیار نگرفته بود ستاد ارتش فرماندهان نظامی به‌دستورها و فرامین دولت وقعی نمی‌نهادندو در تمام موارد دستور عمل‌های خودرا مستقیماً از شخص محمدرضا پهلوی می‌گرفتند.[3]

با توجه به‌این حقیقت مسلم می‌توانیم دریابیم که کدام مقامات داخلی و خارجی و چه کسانی از حادثه ۲۳ تیرماه بهره‌مند شدند. محمدرضا پهلوی که مخالف اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و آخرین امید استعمار انگلستان بود و در عین حال از استحکام پایه‌های حکومت دکتر مصدق به‌عنوان خطری برای تاج وتخت خود بیم داشت و به‌قول وزیر دربارش حسین علاء از آن می‌ترسید که «مملکت یک وقت جمهوری شود»[4] برای ساقط کردن دولت دکتر مصدق و ایجاد اختناق در کشور به‌نفع سیاست استعماری انگلستان و حفظ تاج

۱: اطلاعات، شمارهٔ ۷۹۱۳ ـ ۳۰/۶/۱۷ نطق دکتر مصدق در مجلس شورایملی.

۲: تا هنگامی که وزارت جنگ تحت مستقیم دکتر مصدق قرار نگرفته بود «وزراء دولتی جداگانه بود و ستاد ارتش هم دولتی جداگانه» ـ باختر امروز، ۸۶۴ ـ ۳۰/۴/۲۶ «حسین مکی اسرار استعفای دکتر مصدق را فاش می‌سازد» نوشتهٔ حسین مکی.

۳: در این باره بموقع بحث خواهد شد.

۴: «... روزی که من در مجلس متوقف بودم جناب آقای وزیر دربار تشریف آوردند... و گفتند مملکت یک وقت جمهوری نشود؟ گفتم جمهوری؟ کی می‌خواهد جمهوری کند؟ گفتند یک اشخاص افراطی در اطراف شما هستند و ممکن است آنهامملکت را جمهوری کنند...» از نطق دکتر مصدق در مجلس شورایملی ـ اطلاعات، شمارهٔ ۷۶۱۳، مورخهٔ ۳۰/۶/۱۷.

ونخت خود از هیچ تلاشی فروگذار ننمود. دولت انگلیس نیز با قطع امید از کار آمدن با دکتر مصدق بی‌صبرانه انتظار چنین روزی را می‌کشید. لذا هرحادثه‌ای نظیر فاجعه‌ٔ ۲۳ تیر دکتر مصدق را در موقعیت حساسی تضعیف کرده راه را برای اجرای توطئهٔ شوم استعمارگران هموار می‌ساخت و امکان مقاومت استوار در برابر فشار مقامات انگلیسی و آمریکائی را از دولت دکتر مصدق سلب می‌نمود. در نتیجه حوادثی از این قبیل، به‌زیان مبارزهٔ ملت ایران در راه آزادی و طرد استعمار، اما به‌سود دولت انگلیس و ارتجاع داخلی تمام می‌شد.

ببینیم استعمار و ارتجاع از آن حادثه چگونه استفاده کردند؟

صبح همان‌روز ۲۳ تیرماه رادیوی لندن خبر داد که "*امروز بعد از ظهر در تهران حوادث خونینی روی خواهد داد*"[۱]. و دو روز بعد همان رادیو گفت: "*فاجعهٔ روز یک‌شنبه نشان داد که دکتر مصدق حاکم و مسلط برامور کشور نمی‌باشد و کمونیست‌ها در کمین هستند که ایران را ببلعند و اگر انگلستان پای خود را از ایران کنار بکشد کار ایران تمام شده است.*"[۲]

در داخل کشور نیز روزنامه‌های وابسته به سیدضیاء و محافل درباری نظیر "طلوع" و "صدای مردم" با مطبوعات مخفی و علنی حزب توده هم‌صدا شده به "خونخواهی" قربانیان ۲۳ تیر برخاستند و افرادی نظیر جمال امامی، شوشتری و عماد تربتی که در وابستگی آنها به سیاست انگلیس کوچکترین شبهه‌ای نبود، حکومت "ملت‌کش" دکتر مصدق را به‌باد انتقاد و اعتراض گرفتند.

جریان مبارزه نشان داد که دکتر مصدق نمی‌خواست "محیط آماده‌ای برای مذاکره تسلیم‌آمیز و چاکرانه با نمایندهٔ استعمار آمریکا" فراهم سازد و "نوکری و اطاعت خود را نسبت به امپریالیسم آمریکا" به ثبوت رساند. لذا وی از این حادثه جز تهمت و افترا و حملات ناروای مخالفین و کارشکنی مقامات و عناصری که مخالف اجرای ملی شدن صنعت نفت بودند، ثمره‌ای نبرد.

اما بار مسئولیت رهبران حزب تودهٔ ایران در این حادثه بسیار سنگین است. شکی نیست که اعتراض علیه‌دخالت آمریکا در امور داخلی ایران وظیفهٔ هرایرانی وطن‌پرستی است.

ولی با توجه به‌این که دستگاه رهبری حزب تودهٔ ایران ازتوطئه‌های ارتجاع علیه دمونستراسیون ۲۳ تیر اطلاع قبلی داشت و می‌دانست که هرگونه زدو خورد و کشمکش شدیدی می‌تواند دستاویزی برای ایجاد اختناق در اختیار مقامات ارتجاعی قرار دهد. اختناقی که مسئله ملی شدن نفت را از بیخ و بن منتفی سازد ــ می‌توانست به‌منظور احتناب از هرگونه پیشآمدی دمونستراسیون را به میتینگی ثابت علیه مداخله هریمن مبدل نماید.

۱: باختر امروز، شماره ۵۷۲ ــ ۳۰/۴/۲۴.
۲: باختر امروز، شماره ۵۷۴ ــ ۳۰/۴/۲۶.

بدیهی است که برخورد و خونریزی در جریان مبارزات اجتناب‌ناپذیر است. اما یک سازمان مبارز با رهبرانی شناسنده و واقع‌بین هیچ‌وقت نسنجیده عده‌ای از بهترین افراد خود را به‌کشتن نمی‌دهد و نیروی مبارز خویش را بیهوده و بی‌جهت تضعیف نمی‌کند.

لکن همچنان‌که گفته شد رهبری حزب تودهٔ ایران دکتر مصدق را عامل سیاست آمریکا می‌دانست و اقدامات او را برای طرد استعمار انگلستان عوام‌فریبی و ظاهرسازی معرفی می‌کرد لذا با ایجاد چنین حوادثی دولت دکتر مصدق را می‌کوبید. در حالی که در زیرلوای مبارزه با استعمار عملا" به‌سود سیاست استعماری انگلستان و علیه مبارزهٔ ضداستعماری واقعی مردم ایران قدم برمی‌داشت.

چنان‌که گفتیم اورل هریمن نمایندهٔ مخصوص رئیس‌جمهور آمریکا جهت وساطت بین دولت ایران و شرکت نفت جنوب که از طرف دولت انگلستان حمایت می‌شد وارد تهران گردید و دولت ایران هیئتی را مأمور مذاکره با هریمن و همراهانش نمود. به‌دنبال این مذاکرات که نتایج آن توسط شخص هریمن به‌اطلاع دولت انگلستان رسانده شد یک هیئت انگلیسی به‌ریاست استوکس مهردار سلطنتی نیز به‌تهران رسیده در مذاکرات شرکت نمود. در جریان مذاکرات یاران و جیره‌خواران انگلیس با استوکس در تماس بودند و او را تشجیع می‌کردند که برای قبولاندن پیشنهادهای خود مبنی‌بر ابقاء شرکت نفت جنوب تحت عنوان و نامی دیگر پافشاری کند.

دکتر مصدق در اشاره به‌همین موضوع طی نطقی که در مجلس شورای‌ملی ایراد نمود گفت:

"... وقتی انگلستان منافعی را بخواهد از مملکتی ببرد برای این‌کار فکر می‌کند که چه باید بکند. این دولت در همه جا باید از خود عمالی بگمارد که این منافع را تأمین کنند. این عمال در همه جا هستند. نمی‌توانند نباشند. اگر شما بفرمایید که در جاهای مؤثر عمال دولت انگلیس نیستند، هیچ‌کس از شما این مطلب را قبول نمی‌کند. عمال انگلیس در مجلس، عمال انگلیس در دولت، عمال انگلیس در جامعه و ملت، عمال انگلیس در دربار و بالاخره همه جا وجود دارند... " وقتی که استوکس آمد "... بعضی اشخاص رفتند وگفتند ای پدر عزیز اگر شما از این مملکت بروید ما بی‌پدر می‌شویم. شما در این مملکت بمانید و از ما صاحبی کنید..." "... به‌هرحال چون این اشخاص رفته بودند و به‌آقای استوکس گفته بودند پیشنهاد خود را مسترد ندارید، در جامعه نفوذ کلام نداشتند ایشان آمد و پیشنهاد هشت‌گانه خود را پس گرفتند."[1]

جریان مذاکرات با هیئت انگلیسی را نیز دکتر مصدق چنین شرح داد: استوکس می‌گفت "... شرکت نفت انگلیس و ایران در ایران وجود ندارد. ولی آن شرکت خارجی

۱: اطلاعات، شمارهٔ ۷۶۱۳، مورخهٔ ۳۰/۶/۱۷، مذاکرات مجلس شورای ملی.

می‌خواهد مقدار مهمی نفت از این مملکت خریداری کند. بسیار خوب این یک معامله تجارتی است. مگر آقایان مخالفند که آن شرکت از ما نفت بخرد؟ بعد گفتند مدت معامله بیست و پنج سال است. گفتم بسیار خوب این هم برای من اهمیت ندارد زیرا نرخ بین‌المللی هرسال یک جور است و دولت انگلیس که دوست ما است و همیشه لاف دوستی با ما می‌زند چه اشکالی دارد که بیست و پنج سال نفت را به قیمت بین‌المللی از ما بخرد. بعد گفتند: آن شرکت خارجی باید اطمینان داشته باشد که این مقدار نفت به‌او داده شود. آن شرکت خارجی باید یک آژانس در این‌جا داشته باشد و یک مدیر انگلیسی داشته باشد که عملیات شرکت را اداره کند و بعد صورت‌حساب را به‌شرکت ملی نفت ایران بدهد و پنجاه‌درصد از منافع این شرکت را برای عملیات خودش بردارد.

... من از آقای استوکس پرسیدم پس کار شرکت ملی نفت چیست؟ وقتی شما نفت زیادی می‌خرید و وقتی برای بیست و پنج سال نفع می‌برید، وقتی شما آژانسی برقرار می‌کنید که تمام کارهای نفت را بکند پس کار شرکت ملی نفت چیست؟

ایشان در جواب گفتند: در این صورت شرکت ملی نفت مثل چیزی است که سایه روی این تشکیلات می‌اندازد[1]." و چون دولت دکتر مصدق زیربار تحملات مشترک آمریکا و انگلیس نرفت مذاکرات قطع گردید و استوکس و هریمن به‌همراهی هیئت‌های خود از ایران رفتند.

اما پس از عزیمت استوکس و هریمن، مجلس شورای‌ملی قیافهٔ دیگری به‌خود گرفت. عده‌ای از نمایندگان که تا آن تاریخ جرأت مخالفت با دکتر مصدق را نداشتند، نقاب از چهره برداشتند.

مثلا" در جلسهٔ ۳۰/۶/۱۰ مجلس شورای‌ملی تیمورتاش نمایندهٔ مجلس گفت: " در موقع تصویب اجرای خلع‌ید محیطی به‌وجود آوردند که من نتوانستم مخالفت کنم... اگر آمریکا هم نمی‌تواند کاری بکند و از ما کناره‌گیری کند و ما یکه و تنها بمانیم چه خواهد شد. آیا ما می‌خواهیم زیریوغ کمونیسم برویم؟" و در پایان همان جلسه کار مجلس به تشنج و دشنام‌گویی و دعوا کشید.

دکتر مصدق نه فقط مورد مخالفت و تهدید مرتجع‌ترین عناصر هیئت حاکمه بود، بلکه حزب تودهٔ ایران نیز به‌زعم خود به‌علت " تسلیم شرم‌آور به‌منافع استعماری کمپانی‌های انگلیسی و آمریکایی[2] " و " سازش ننگین و خائنانه" با امپریالیسم آمریکا او را می‌کوبید.

روزنامه‌های مخفی و علنی حزب تودهٔ ایران چنین می‌نوشتند: " دولت دکتر مصدق با پیروی محض از امپریالیسم آمریکا راه خیانت و سازش با شرکت نفت جنوب را در پیش گرفته است."[3]

۱: اطلاعات، شمارهٔ ۷۶۱۳ – ۳۰/۶/۱۷، مذاکرات مجلس.
۲ و ۳: به‌سوی آینده، شمارهٔ ۳۲۷ – ۳۰/۵/۴، سرمقاله.

" دولت دکتر مصدق کجا می‌رود؟ به‌جانب اطاعت کورکورانه از آمریکا و گرنه چرا مملکت را به آمریکا می‌فروشد.[1]" " سازش ننگین دکتر مصدق و " جبههٔ ملی" در مسئله نفت مورد نفرت شدید ملت ایران است" – (به‌سوی آینده شمارهٔ ۳۳۹ – ۳۰/۵/۱۹)

و سرمقالهٔ روزنامهٔ مردم ارگان مرکزی حزب تودهٔ ایران در شمارهٔ ۹۷ مورخ ۳۰/۵/۱۹ تحت عنوان " مصدق نقش دلال نفت را بازی می‌کند." چنین می‌گفت: "اکنون برای مردم مراقب و با هوش ایران کاملا" واضح و آشکار است که دولت مصدق مسئله نفت را می‌خواهد به‌سود امپریالیسم پایان دهد و با نام ظاهرفریب " ملی شدن" نفوذ استعماری را در منابع نفتی ایران پابرجا نگاه دارد. مصدق نقش دلال نفت را بازی می‌کند... دکتر مصدق علنا" به‌منافع ملت ما خیانت می‌ورزد و برای پابرجا نگاهداشتن نفوذهای ارتجاعی و امپریالیستی به‌ملت ما از پشت خنجر می‌زند".

اما این چگونه " دلال" و " عامل سرسپرده"ای بود که به دسایس انگلستان وقعی نمی‌نهاد و به‌فشار هریمن تسلیم نمی‌شد؟ نقاط ضعف واقعی سیاست دکتر مصدق ملاحظه‌کاری و مماشات با هیئت حاکمه مزدور ایران و عدم قاطعیت در مبارزهٔ ضداستعماری بود. اما مسلما" وی نه" عامل سرسپردهٔ استعمارگران " بود و نه " دلال نفت" آنها. رهبری حزب تودهٔ ایران دکتر مصدق را هنگامی با تهمت و افترا می‌کوبید که تمام عمال واقعی استعمار و جیره‌خواران شرکت نفت جنوب در راه سقوط و نابودی او می‌کوشیدند.

بدیهی است حزبی که ادعای روشن‌بینی و پیشروی را داشت، وظیفه‌دار بود که در چنین شرایطی ضمن انتقاد اصولی و منطقی، از حکومت دکتر مصدق پشتیبانی می‌کرد و دکتر مصدق را به‌جهت ایستادگی در برابر استعمارگران تشویق می‌نمود نه آن‌که با حملات شدید به آن دولت و تشدید فشار سیاسی دکتر مصدق و جبههٔ ملی را به‌جانب راست می‌راند. اما حزب تودهٔ ایران راه تهمت و افترا و طریق لجن‌مال کردن را در پیش گرفت و پس از آن‌که دکتر مصدق پیشنهادهای استوکس را رد نمود و زیربار تحملات هریمن نرفت، به‌سوی آینده نوشت: " دکتر مصدق، که تحت فشار افکار عمومی و تضاد دو سیاست امپریالیستی خود را به‌مانور قطع مذاکرات مجبور دید در انتظار فرصت است که دوباره وسایلی برای تجدید مذاکرات برانگیزد ... و نقشه‌های شوم شرکت‌های نفت انگلیسی و آمریکایی را جامهٔ عمل بپوشاند."[2]

قضاوت تاریخ نشان داد که حزب تودهٔ ایران راه‌خطا می‌پیمود و مردم را به‌گمراهی می‌کشاند.

سیزدهم شهریورماه نخست‌وزیر در مجلس سنا اعلام داشت که چون انگلستان می‌خواهد در اثر عدم تولید و فروش نفت، ایران را گرفتار مضیقهٔ مالی نماید لذا دولت

۱: بسوی آینده، شمارهٔ ۳۳۱ – ۳۰/۵/۹.
۲: بسوی آینده، شمارهٔ ۲۵۷، مورخهٔ ۳۰/۶/۱۰، سرمقاله.

ایران درنظر دارد به‌آن دولت اطلاع دهد چنان‌چه تا دوهفته برای ادامه‌ٔ مذاکره حاضر نشود در انقضای مدت جواز اقامت کارشناسان انگلیسی را لغو خواهد کرد.

از سوی دیگر در مجلس شورای‌ملی اقلیتی مرکب از مرتجع‌ترین عناصر هیئت حاکمه برای ساقط کردن دولت دکتر مصدق کوشش می‌کردند و به‌همین منظور در جلسات مجلس حاضر نمی‌شدند. دکتر مصدق با نطقی که روز ۳۰/۶/۱۷ در مجلس شورا ایراد نمود — و ما به قسمتهایی از آن در بالا اشاره کردیم — نشان داد که تصمیم به مقاومت دارد. وی طی این نطق اولتیماتومی را که به‌وسیله‌ٔ هریمن به‌دولت انگلستان فرستاده بود به‌شرح زیر به‌اطلاع مجلس رسانید: ... " *بدیهی است دولت انگلیس به‌حقایق امور مملکت بیشتر از ما مطلع است. او می‌داند که اگر سه‌ماه دیگر گذشت مردم این مملکت از فرط نداری می‌آیند و به‌مجلس و دولت هجوم می‌آورند و بعد او می‌آید و می‌گوید آقایان من بیست میلیون لیره به‌شما می‌دهم بیایید بگیرید و بعد قرارداد خود را هم به‌ما تحمیل می‌کند. از این جهت برای این که ملت و دولت ایران به‌زانو درنیاید، من قائل شدم به‌این که به‌دولت انگلیس بطور غیرمستقیم به‌وسیله‌ٔ جناب آقای هریمن اعلام کنم که اگر تا پانزده روز دیگر شما نیآیید و مطابق عدالت عمل نکنید، دولت ایران به‌اقامت متخصصین انگلیسی خاتمه می‌دهد یعنی جواز اقامت این اشخاص را باطل می‌کند....* "

چنان‌که گفته شد یگانه امید وزارت امور خارجه انگلستان بسته به‌این بود که نمایندگان مجلس شورای‌ملی از دولت دکتر مصدق پشتیبانی نکنند. حتی به‌گفته‌ٔ نخست‌وزیر (" سفیر کبیر انگلیس به‌دیدن تقی‌زاده رفته و گفته بود چه شده است که در مجلس شورای‌ملی اقلیت تشکیل شده که با دولت مخالفت کند ولی در مجلس سنا چنین اقلیتی تشکیل نشده است؟ ")[1] اما تظاهرات مردم و پشتیبانی آنها از دکتر مصدق مخالفین را موقتا " وادار به عقب‌نشینی ساخت.

نوزدهم شهریورماه دکتر هنری گریدی که جبهه‌ٔ ملی و دکتر مصدق را در ملی کردن صنعت نفت تشویق و ترغیب نموده بود، در اثر فشار سیاسی دولت انگلیس تغییر مأموریت یافت و روز ۳۰/۶/۳۰ لوی هندرسن سفیر کبیر جدید آمریکا در ایران وارد تهران شد.[2]

در همین ایام شرکت نفت انگلیس و ایران اخطاری در جراید دنیا انتشار داد حاکی از این‌که اگر کسی از ایران نفت خریداری کند در محاکم مورد تعقیب قرار خواهد گرفت و خزانه‌داری انگلستان اعلام نمود که " نظر به قطع مذاکرات راجع به‌حل قضیه نفت مزایای استثنایی را که تاکنون درباره‌ٔ ایران رعایت می‌کرده و عبارت بوده است از تبدیل لیره به دلار از تاریخ ۱۸ شهریور ماه به‌بعد موقوف خواهد داشت و دادو ستدهای لیره با ایران در

۱: باختر امروز، شماره‌ٔ ۶۳۱ — ۳۰/۷/۴ از نطق دکتر مصدق در میدان بهارستان.

۲: " محافل سیاسی واشنگتن رسما " اعلام کردند ظاهرا " دکتر گریدی بنا به میل خود کناره‌گیری نکرده و بلکه انگلیسها مقدمات این کار را برای او فراهم کرده و او را مجبور باین عمل نموده‌اند. " اطلاعات ۷۶۸۲ — ۳۰/۹/۱۲.

آینده موکول به‌اجازه، خزانه‌داری انگلیس خواهد بود... و خرید بعضی کالاهای کمیاب از انگلستان که بطور عادی مشمول پروانه، صدور بوده و در مورد ایران بدون پروانه صادر می‌شده است، در آینده موقوف خواهد شد[1]..." روز دوم مهرماه دولت ایران دستور داد که کارشناسان انگلیسی تا یکهفته باید خاک ایران‌را تخلیه نمایند و روز چهارم مهرماه دولت انگلستان طی یادداشتی به‌این اقدام دولت اعتراض نموده مسئولیت عواقب امر را به‌عهده، دولت ایران گذاشت.

" همان روز هیئت وزیران انگلستان جلسه‌ای تشکیل داده و تصمیم گرفتند که نخست‌وزیر انگلیس تلگرافی به‌رئیس جمهور آمریکا نموده و از او درخواست مساعدت نماید. در این تلگراف نخست‌وزیر گفته بود که اگر کارشناسان انگلیسی از ایران اخراج گردند لطمه‌ای به حیثیت و آبروی انگلستان در خاور میانه وارد خواهد شد و راه دیگر این است که انگلستان متوسل به نیروهای نظامی شود تا از اخراج آنها جلوگیری نماید. رئیس جمهور فوری جواب داده و به‌دولت انگلستان توصیه نمود که از به‌کار بردن قوای نظامی خودداری نماید و علاوه نمود که اگر انگلستان مبادرت به‌چنین کاری نماید دولت آمریکا از آن پشتیبانی نخواهد کرد. همان‌روز رئیس جمهور آمریکا به‌دولت ایران توصیه نمود که تصمیم خود عدول نماید زیرا اجرای آن موجب خواهد شد که حل قضیه نفت را مشکل‌تر سازد[2]." اما دولت ایران از تصمیم خود عدول نکرد، روز چهارم مهرماه سربازان ایرانی پالایشگاه آبادان را اشغال کردند و روز دهم مهرماه کلیه کارشناسان انگلیسی آبادان را ترک نمودند و کار خلع ید بطور کامل انجام یافت.

در همین اوان دولت انگلیس بیانیه‌ای انتشار داده ضمن توضیح این که اخراج کارشناسان انگلیسی از ایران مخالف اصول بین‌المللی است، اعلام نمود: با وجود این که اقدام دولت ایران اعزام نیروهای نظامی را جهت حفظ منافع انگلستان ایجاب می‌نمود، لکن آن دولت به‌احترام سازمان ملل متحد به‌شورای امنیت شکایت می‌کند.

دکتر مصدق دستاویز دولت انگلیس را در شکایت به شورای امنیت چنین شرح‌داده: "*بهانه، انگلستان در عرض‌حال خود این بود که دولت ایران تصمیم دیوان بین‌المللی دادگستری در باب اقدامات تأمینه راجع به‌دعوای شرکت سابق نفت انگلیس و ایران را به‌موقع اجرا نگذاشته‌و امتناع دولت ایران از اجرای تصمیم مزبور ممکن است صلح دنیا را به‌خطر اندازد و بنابراین شورای امنیت باید به‌این کار رسیدگی کند و دولت ایران را به‌اجرای تصمیم بین‌المللی وادار نماید.*"[3]

همین که شکایت انگلستان در شورای امنیت مطرح گردید نمایندگان شوروی و

۱: کتاب پنجاه سال نفت ایران صفحه، ۵۶۷.
۲: کتاب پنجاه سال نفت ایران، صفحه ۵۶۷.
۳: از نطق دکتر مصدق در مجلس شورای ملی ۳۰/۹/۳.

یوگسلاوی ملی کردن صنعت نفت و اقامت اتباع خارجه در ایران را مربوط به‌امور داخلی کشور و در صلاحیت دولت ایران دانسته اعلام داشتند که شورای امنیت حق دخالت در امور داخلی ایران را ندارد.

اما شکایت انگلستان با رأی موافق اکثریت در دستور شورا قرار گرفت.

چهاردهم مهرماه هیئت نمایندگی ایران به‌ریاست دکتر مصدق جهت شرکت در شورای امنیت به نیویورک رفت و دکتر مصدق طی نطقی ضمن رد صلاحیت شورای امنیت برای رسیدگی به‌این مسئله مظالم شرکت نفت جنوب و تجاوزات عمال آن شرکت در امور داخلی ایران و محروم ساختن ملت ایران از حداقل زندگی و هم‌چنین آمال و آرزوی مردم کشور ما را در نیل به استقلال کامل سیاسی و اقتصادی به‌سمع شورای امنیت رسانید. شورای امنیت پس از استماع مدافعات طرفین مقرر داشت که تا دیوان بین‌المللی لاهه راجع به‌صلاحیت خود اظهار نظر ننموده موضوع مسکوت بماند. در نتیجه، مراجعهٔ دولت انگلستان به‌شورای امنیت به‌ضرر آن دولت تمام شد.

پس از اتمام کار شورای امنیت، دکتر مصدق با مقامات آمریکایی به‌مذاکره پرداخت تا مگر به میانجیگری آنها انگلستان را حاضر به‌قبول نظرات خود نماید. ضمناً" در این مذاکرات کوشش کرد که مقداری نفت به‌آمریکا بفروشد و با توضیح وخامت اوضاع اقتصادی ایران از آمریکا درخواست وام فوری کرده عایدات نفت را وثیقهٔ استرداد آن قرار داد. اما برخلاف خوش‌بینی دکتر مصدق نسبت به‌دولت آمریکا تقاضاهای او مورد توجه قرار نگرفت. زیرا آمریکاییها از آن وحشت داشتند که توفیق دکتر مصدق در برابر دولت انگلیس و شرکت نفت جنوب موج جنبش‌های ضداستعماری را در خاور میانه برانگیزد.

هم‌زمان با مذاکراتی که بین مقامات آمریکایی و دکتر مصدق جریان داشت، بانک بین‌المللی نیز به‌عنوان این که می‌خواهد کار نفت راکد نماند و در بازار بین‌المللی جریان پیدا کند به‌دکتر مصدق مراجعه کرد و مداخلهٔ بانک بین‌المللی مورد قبول نخست‌وزیر ایران قرار گرفت. در اثر همین توافق نمایندگان بانک در دی‌ماه همان‌سال به‌ایران آمدند.

اوایل آبان‌ماه همان‌سال، حزب محافظه‌کار انگلستان در انتخابات پیروز شد و چرچیل مأمور تشکیل کابینه گردید. پس از تشکیل دولت محافظه‌کار انگلیس، هریمن با زمامداران جدید تماس گرفت و نتیجهٔ مذاکرات واشنگتن را به‌اطلاع آنها رساند. نمایندگان بانک بین‌المللی نیز طرح خود را به‌دولت محافظه‌کار ارائه دادند. ولی چون چرچیل آمادهٔ ملاقات با رئیس جمهور آمریکا می‌گردید، مذاکره با نمایندگان بانک بین‌المللی معوق ماند.

اول آذرماه دکتر مصدق پس از یک سفر طولانی به‌ایران بازگشت و تصمیم خود را دایر به‌شروع انتخابات دورهٔ هفدهم مجلس شورای‌ملی به‌اطلاع عامه رسانید. اکثریت

نمایندگان مجلس نیز در هم بخوبی می‌دانستند چنانچه انتخابات به‌دست دکتر مصدق انجام گیرد آنها به‌مجلس راه نخواهند یافت. لذا آنها کوشیدند که انتخابات را به‌تعویق اندازند تا بلکه بتوانند در این فاصله دولت دکتر مصدق را ساقط کرده‌دولت دیگری را که نسبت به‌آنان نظر موافق داشته باشد روی کار آورند. ولی در این امر توفیقی نیافتند.

روز سه‌شنبه چهاردهم آذرماه یکبار دیگر تهران شاهد حوادث اسفناک و جانخراش و مناظر شرم‌آور و وحشیانه‌ای بود که در اثر سیاست حادثه‌آفرینی رهبران حزب توده‌ ایران و مقابله و انتقام‌جوئی نیروهای انتظامی و اراذل و اوباش و چاقوکشان تحت حمایت پلیس و ارتش با نظارت و اطلاع دولت پیش‌آمده بود.

حادثه بدین قرار بود که از چند روز پیش سازمانهای دانشجویان و دانش‌آموزان وابسته به‌حزب توده‌ٔ ایران " اعتراض علیه تضییقات خلاف قانون که نسبت به‌جوانان دانشجو و دانش‌آموز کشور اعمال می‌شود" برنامهٔ تظاهراتی ترتیب داده بودند که می‌بایست از جلو دانشگاه تهران شروع و در میدان بهارستان پس از انجام میتینگ خاتمه یابد.

شهربانی از تاریخ دوازدهم آذرماه چند بار اعلام کرده بود که از دموستراسیون و میتینگ‌جلوگیری خواهد کرد و در صورت تخلف با استفاده از نیروهای انتظامی از آن جلوگیری خواهد نمود. ولی ترتیب دهندگان تظاهرات به اخطار پلیس توجه ننموده و به انجام دموستراسیون و میتینگ دست زدند. نیروهای انتظامی ابتدا به تظاهرکنندگان حمله کرده پس از کشتن و زخمی کردن و توقیف عده‌ای، آنها را متفرق ساختند. اما کار بدین‌جا خاتمه نیافت. بلافاصله عده‌ای از چاقوکشان و رجاله‌های وابسته به احزاب "زحمتکشان" دکتر بقائی، سومکا و پان‌ایرانیست با در دست داشتن چوب دستی و میله آهنی و با دادن شعارهای " زنده باد دکتر مصدق "، " زنده باد جبههٔ ملی "، " مرگ برحزب تودهٔ ایران" در خیابان به‌راه افتادندو به تخریب و آتش زدن مؤسسات، خانه‌ها و روزنامه‌های مخالف دولت و حتی دکانها ودکه‌ها پرداختند و از حمله و توهین به‌مردم خودداری نکردند.

روزنامهٔ کیهان جریان حوادث را چنین شرح می‌دهد: *تظاهرکنندگان به خانهٔ صلح هجوم بردند و " بعد از آن که کلیهٔ وسایل و لوازم داخل خانه صلح حتی لامپ‌های چراغ برق، ناودانها، گنجه‌ها، نیمکت‌ها، میزها، روزنامه‌ها و اوراق را خرد و بلااستفاده نمودند. ابتدا در وسط حیاط و سپس در داخل اطاقها مقداری از روزنامه‌ها و اوراق را آتش زدند و هرچه میز و صندلی و لوازم چوبی دیگر هم به‌دست می‌آوردند به‌روی آنها می‌ریختند و حتی به‌این هم قناعت نکرده درهای اتاقها را نیز طعمهٔ آتش نمودند"* بطوری که مأمورین آتش‌نشانی برای جلوگیری از توسعهٔ حریق آن‌را خاموش کردند. چاپخانهٔ روزنامهٔ بسوی آینده (باستان)، محل جمعیت جوانان دموکرات و تئاتر سعدی

نیز به‌همان ترتیب غارت و آتش زده شد. جمعیت آزادی ایران و جمعیت مستأجرین نیز به‌چپاول رفت. " تظاهرکنندگان به‌گردش خود در خیابانها ادامه داده هرجا کیوسکی را که کتابهای چپی و انتقادی می‌فروخت خراب کرده و شکستند. بعداً " ادارات روزنامهٔ آتش و طلوع را خراب و غارت کردند. هم‌چنین روزنامهٔ راهنمای ملت که مدتی به‌جای به‌سوی آینده منتشر می‌شد غارت گردید."

محل جمعیت مبارزه با استعمار، روزنامه‌ها و محلات ستاره صلح، رسان‌سو، آزادی ایران، چلنگر و غیره نیز دچار همان سرنوشت گردید.

" تظاهرات تا آخرین ساعات روز ادامه داشت و در تمام مدت تظاهرات، جریان به‌وسیلهٔ بی‌سیم به آقای امیر تیمور کلالی وزیر کشور و سرپرست شهربانی کل کشور اطلاع داده می‌شد.

آقای امیر تیمور نیز جریان را به‌اطلاع آقای نخست‌وزیر می‌رسانیدند."[1]

اعلامیهٔ شهربانی کل کشور که همان‌روز منتشر گردید پس از ذکر " وظیفهٔ قانونی شهربانی در جلوگیری از اقدامات افراد ماجراجو که سعی دارند انتظامات و امنیت شهر را مختل سازند " می‌گوید: " و اهالی شرافتمند و میهن‌پرست تهران هم که به‌ماهیت این عناصر کاملاً " پی‌برده‌اند، با نیروی انتظامی در تمام موارد کمال همکاری و معاضدت را کرده و عناصر اخلالگر را به‌سزای اعمال خود رساندند.

شهربانی کل‌وظیفه خود می‌داند که از معاضدت و همکاری بی‌مانند مردم شرافتمند تهران تشکر کند..."[2]

این رجاله بازیهای شرم‌آور و ننگین را پاره‌ای از جراید وابسته به‌جبههٔ ملی ستایش کردند و رادیو تهران نیز آن‌را تمجید نمود. دو روز بعد از این حادثه، روزنامهٔ کیهان طی سرمقاله‌ای تحت عنوان " یک اعلامیهٔ عجیب " روش دولت و شهربانی را در قبال این واقعه دردناک چنین توصیف کرد: " عجیب‌ترین چیزی که من در عمر خود دیده‌ام اعلامیهٔ روز پنجشنبه شهربانی کل بود. این اعلامیه در همان شماره روزنامهٔ ما چاپ شده بود که خبر آتش زدن چند خانه و غارت کردن چند ادارهٔ روزنامه و چاپخانه و کتابخانه را داشت و آن کارها را همان اهالی محترم کرده بودند که شهربانی کل کشور از ایشان تشکر می‌کرد. بنابراین باید گفت که شهربانی کل کشور می‌خواسته چندین خانه و ادارهٔ روزنامه و کتابخانه‌یغما و سوزانده شود و " اهالی شرافتمند و میهن‌پرست تهران" در این راه با وی همکاری کرده‌اند."

" ... چقدر شایسته بود که شهربانی به‌جای این اعلامیهٔ عجیبی که داد اعلامیه‌ای مبنی براظهار تأسف از آن وقایع می‌داد و می‌گفت که آنها برخلاف میل ما و بطور ناگهانی

۱: روزنامهٔ کیهان، شمارهٔ ۲۵۸۲، به تاریخ ۳۰/۹/۱۴.
۲: روزنامهٔ کیهان، شمارهٔ ۲۵۸۲، بتاریخ ۳۰/۹/۱۴.

صورت گرفته و ما به‌مجرد این که خبر شدیم جلوگیری کردیم."

" ... جمعی ریخته‌اند چند خانه سوزانده‌اند، چند مطبعه و روزنامه غارت کرده‌اند و شهربانی از ایشان تشکر می‌کند؟! پس شهربانی حافظ امن و نظم نیست، مشوق فتنه و آشوب است. من شرط می‌بندم که از اول تا آخر دنیا یک شهربانی چنین اعلامیه‌ای نداده و نخواهد داد."[1]

در این مورد روزنامهٔ کیهان کاملا" حق داشت. این حادثه و نظایر آن به‌مانند لکه‌های سیاهی بردامن جبههٔ ملی و رهبران آن نشست.

درست است که حزب تودهٔ ایران اررابی و سیاست نادرستی داشت وحادثه‌آفرینی می‌کرد، در اشتباه بود و راه خطا می‌پیمود. لکن خطاهای آن حزب اعمال این چنین مصحت‌بار دولت جبههٔ ملی را به‌هیچ وجه توجیه و تبرئه نمی‌نمود. جنایات و فجایعی از این قبیل نمی‌تواند مورد تنفر و انزجار عمومی نباشد و هیچ دولتی هرقدر هم که خدمتگزار ملت باشد، نمی‌تواند خودرا از مسئولیت چنین اعمال رسوائی مبرا دارد.

نظری کوتاه به‌دوران حکومت دکتر مصدق نشان می‌دهد که وی در سیاست داخلی‌اش لبهٔ تیز حملات خود را به حزب تودهٔ ایران و نیروهای ضداستعماری وابسته به‌آن متوجه ساخته بود. در آن دوران همواره زندانها از دهقانان، کارگران، روشنفکران و هواداران صلح که بی‌گیرترین مبارزین ضداستعمار بودند مملو بود و توقیف روزنامه‌هایشان به‌کار روزمره‌ای تبدیل شده بود، حتی به فعالیت آزاد کلاسهای مبارزه با بی‌سوادی که به‌ابتکار حزب تودهٔ ایران و به‌همت دانشمند عالیقدر دهخدا تشکیل یافته بود، میدان عمل داده نمی‌شد.

حال آن که به‌جرم امنیت جیره‌خواران شناخته‌شدهٔ استعمار و خدمتگزاران به‌نام ارتجاع که دائما" و منظما" در توطئه‌هایی شرکت می‌کردند که جز عقیم ساختن مبارزهٔ ضداستعماری مردم و ساقط کردن حکومت دکتر مصدق هدفی نداشت، کوچکترین تجاوزی نمی‌شد و روزنامه‌ها و بلندگوهایشان که بی‌شرمانه پیروزیهای ملت ما را تخطئه می‌کردند و از نفاق و پراکندگی در صفوف مبارزین حداکثر سوءاستفاده را می‌بردند، طعم توقیف و تعطیل نمی‌چشیدند و آزادانه به‌اعمال ننگین خود ادامه می‌دادند. و چنان‌چه به‌علت کشف مدارک انکارناپذیر خیانتهایشان، پاره‌ای از آنان دستگیر می‌شدند، در اثر اهمال و مسامحهٔ دولت بلافاصله آزاد می‌گردیدند تا دسیسه‌های ناتمام و توطئه‌های نافرجامشان را با اطمینان و شهامت بیشتری دنبال کنند.

ملت ما و شخص دکتر مصدق در مقام نخست‌وزیر مورد اعتماد مردم، مبارزه علیه امپریالیسم حیله‌گر و کهنه‌کار انگلستان و بعدها پیکار در برابر اتحاد امپریالیستهای

1: کیهان، شمارهٔ ۲۵۸۳ - ۳۰/۹/۱۶ سرمقاله.

انگلیسی و آمریکایی را آغاز کرده بودند، در حالی که بنا به گفته دکتر مصدق استعمار در سرتاسر دستگاه دولتی، در دربار، ارتش، پلیس، مجلس، ادارات و در جامعهٔ ما ریشه‌های عمیقی داشت و مقامات حساسی در دست آنها بود.

و چنین مبارزهٔ عظیمی، بدون دادن آزادیهای دموکراتیک به‌مردم، بدون فراهم ساختن حداکثر تجمع و تشکل نیروهای ضداستعماری، و بی‌اتکای به نیروی لایزال زحمتکشان کشور، طبقات محروم و متوسط، نمی‌توانست پایان موفقیت‌آمیزی داشته باشد.

برقرار ساختن حکومت نظامی که به‌معنای لغو آزادیهای فردی و اجتماعی مردم است، در حالی که نه‌تنها ستاد ارتش و فرماندهان نظامی گوش به‌فرمان دولت دکتر مصدق نبودند و مستقیما" از دربار که مرکز اصلی توطئه‌های ضدملی است دستور می‌گرفتند، چگونه می‌توانست از مبارزهٔ ضداستعماری مردم دفاع و پشتیبانی نماید.

شخص دکتر مصدق و رهبران جبههٔ ملی همیشه اعتراف داشتند براین که اگر تظاهرات عظیم و مبارزات دامنه‌دار مردم کشور نبود، مجلس شانزدهم هرگز قانون ملی شدن صنعت نفت را تصویب نمی‌کرد و براساس همین نظر هرموقع که نخست‌وزیر دچار مشکلی می‌گردید، به‌مردم عادی کوچه و بازار مراجعه می‌کرد و می‌گفت: "**مجلس حقیقی همین جاست**".

لذا شبهه‌ای نیست چنان‌چه آزادیهای فردی و اجتماعی جامعه دچار اختناق می‌شد، اصول دموکراسی پایمال قلدری و رجاله‌بازی می‌گردید، آزادی مطبوعات از میان می‌رفت و مردم نمی‌توانستند آزادانه از حقوق و خواسته‌های خود دفاع کنند، مبارزهٔ ضداستعماری پیروز نمی‌گردید و شکست قطعی براستعمار و ارتجاع وارد نمی‌آمد.

به‌اعتراف همگان در آن‌زمان حزب تودهٔ ایران متشکل‌ترین و نیرومندترین حزب موجود در ایران بود. اگر رهبران حزب در اشتباه و خطا غوطه‌ور بودند، تودهٔ عظیم متشکل در سازمانهای مخفی و علنی آن حزب صادقانه خواستار آزادی کشور و طرد استعمار بوده و درآن راه مصممانه و شجاعانه مبارزه می‌کردند. مسلما" جبههٔ ملی نیز وظیفه داشت که به‌جای انتقامجویی و به‌راه انداختن کشتارهای خونین که از غرور در دست داشتن قدرت دولتی ناشی می‌شد ـ قدرتی که آن‌چنان لرزان و ناپایدار بود ـ به‌جای سهل‌انگاشتن مبارزه با هیولای استعمار و تصور این‌که با چند نشست وبرخاست و چند تجمع و تظاهر سازمان نیافته وکم عمق و نااستوار می‌توان نفوذ ریشه‌دار استعمار را از کشور ما بیرون راند، به‌خاطر پیروزی مبارزهٔ ضداستعماری مردم و به‌نام آزادی ملت رنج‌کشیدهٔ ما در رفع تفرقه و پراکندگی، ایجاد اتفاق و اتحاد در صفوف مبارزین، آشکار ساختن اشتباهات رهبران حزب تودهٔ ایران در میدان عمل و نشان دادن ماهیت ضداستعماری و آزادی‌خواهانهٔ خود به‌تودهٔ مردمی که در اعمال و رفتار آنها دچار شک و تردید بودند، پیگیرانه و مصممانه می‌کوشید.

متأسفانه ملاحظه‌کاری در برابر سیاست آمریکا و جلب رضایت آن دولت به‌امید این که مشکل نفت به‌دست او حل گردد و وحشت از این که اقدامات دولت دکتر مصدق به‌عنوان تبلیغات حزب توده و اردوگاه سوسیالیسم تعبیر و تفسیر شود، جبههٔ ملی را از این راه صواب بازداشت.

روز بیستم آذر دولت طی نامه‌ای به‌تمام سفارتخانه‌ها اعلام نمود که اگر مشتریان سابق نفت تا ده روز برای معامله و خرید نفت مراجعه نکنند دولت در فروش نفت به‌هر مشتری که مراجعه کند آزادی عمل خواهد داشت و حق‌تقدمی که در قانون ملی شدن صنعت نفت منظور گردیده مراعات نخواهد شد. در پاسخ این تصمیم دولت انگلستان اطلاع داد که تا صدور رأی دیوان لاهه حاضر به‌خرید نفت ایران نمی‌باشند و "حق قانونی برای دولت ایران دربارهٔ فروش نفت به‌رسمیت نمی‌شناسد." دولت آمریکا نیز توسط سفیر کبیر خود در تهران فوراً" خواستار شد که دولت ایران از فروش نفت به اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی خودداری کند.

این موضع‌گیری دولتهای انگلیس و آمریکا موجب شد که سایر کشورهای سرمایه‌داری نیز از خرید نفت ایران امتناع ورزند. از کشورهای سوسیالیستی دولت‌های چکسلواکی، لهستان و مجارستان برای خرید نفت به‌دولت ایران مراجعه کردند.[1]

اما با وجود این که دولت چکسلواکی اعلام نمود که "کلیهٔ تعهدات حمل و نقل را عهده‌دار خواهد شد و از بابت تهدیدات شرکت سابق نفت برای جلوگیری از حمل نفت ایران ابداً" نگرانی به‌خود راه نخواهد داد."[2]

و به‌نوشتهٔ روزنامهٔ اطلاعات "... وزیر مختار دولت لهستان از دولت ایران گله کرده که مدتی است پیشنهاد خرید نفت داده ولی هنوز تصمیمی دربارهٔ آن گرفته نشده است."[3]

دولت دکتر مصدق به‌ملاحظهٔ دولت آمریکا که از آن امید کمک و مساعدت داشت و خود نیز باطناً" نمی‌خواست جریان نفت ایران به‌جهان غرب قطع شود، در اجرای پیشنهادهای دولتهای سوسیالیستی مسامحه کرد و نتوانست قدم عملی برای فروش نفت ایران به‌آن‌کشورها بردارد.

بدین ترتیب استخراج نفت ایران تقریباً" قطع گردید و در حالی که میزان استخراج نفت قبل از خلع ید سی و دومیلیون تن در سال بود به ۱/۳ – ۱/۲ میلیون تن تنزل کرد و فقر اقتصادی ایران شدید گردید. در پایان آذرماه دکتر مصدق پیامی از رادیو تهران به‌ملت ایران فرستاده انتشار اوراق "قرضهٔ ملی" را از طرف دولت به‌اطلاع عموم رساند و از

۱: اطلاعات، ۷۶۹۴ – ۳۰/۹/۲۸: "چکسلواکی و لهستان هرکدام تقاضای خرید پانصد هزار تن نفت کردند."
۲: باختر امروز، شمارهٔ ۷۰۲، چهارم دیماه ۱۳۳۰، مصاحبه با خبرنگار روزنامه.
۳: اطلاعات، شمارهٔ ۷۷۰۵ – ۳۰/۱۰/۱۱.

مردم دعوت نمود که با خرید اوراق مزبور سهم خویش را در کمک مالی به‌دولت و مبارزه علیه استعمار انگلستان ایفا نمایند. وی ضمن پیام خود گفت: "... هم‌وطنان عزیز اکنون شما مراحل نهایی این جهاد تاریخی را به‌پایان می‌رسانید و با شرکت در قرضهٔ ملی آخرین فداکاری را برای حصول به‌مقصود مقدس خود ظاهر می‌سازید. با خرید قرضهٔ ملی گذشته از این‌که در بهبودوضع مالی دولت کمک مؤثری می‌کنید، برای آتیهٔ فرزندان خود نیز سرمایه و اندوخته‌ای فراهم می‌سازید. پرداخت برگهای قرضهٔ ملی و جایزهٔ آن طبق قانون ۲۶ مرداد ماه ۱۳۳۰ از طرف دولت تعهد شده است و کوپن‌های جایزه اوراق قرضه از ابتدای سال دوم در باجه‌های کلیه بانکها به‌حساب دولت قابل پرداخت می‌باشد و اصل قرضه را هم بعد از دوسال می‌توانید بابت هرنوع بدهی که به‌دولت داشته باشید از قبیل مالیات و حقوق گمرکی و سایر عوارض حساب کنید..."[1]

اما طبقات مرفه و ثروتمند جامعه از خرید اوراق قرضهٔ ملی خودداری کردند و قسمت اعظم فروش اوراق مزبور مربوط به طبقات محروم و متوسط جامعه بود و همان‌طوری که دکتر مصدق گفت: "... ما می‌دانستیم آنهایی که به‌واسطهٔ حمایت بیگانگان و فساد دستگاه ما که آن‌هم معلول دخالت اجنبی در امور داخلی است موفق شده‌اند ثروت هنگفتی به‌دست آورند کوچکترین کمکی در این موقع تنگدستی به‌دستگاه این دولت نخواهند کرد. غلبهٔ ملت را براجنبی موجب اضمحلال خود می‌دانند و بنابراین در مبارزهٔ ملت ایران با اجانب محال است که به‌کمک ملت خود برخیزند. کمااین که اوراق قرضه‌ملی را بجز معدودی از متمکنین، اشخاصی خریدند که به‌هیچ وجه استطاعت مالی نداشتند."[2]

حزب تودهٔ ایران نیز خرید اوراق قرضهٔ ملی را تحریم نمود و روزنامهٔ به‌سوی آینده تحت عنوان "دربارهٔ" "قرضهٔ ملی" "نوشت: "...نقشهٔ استقراض دویست میلیون تومان (از راه فروش اوراق قرضهٔ ملی) به‌هیچ وجه بخاطر رفع بحران مالی خزانه طرح نگشته بلکه اقدامی عوام‌فریبانه و صرفا" به‌منظور فقیر نشان دادن موجودی خزانه بوده است تا بدین‌وسیله دریافت وام از آمریکا و قبول پیشنهادات اسارت‌آور آن‌را لازم و ضروری بشناساند واز این راه برتلاشهای خود در جهت نفع امپریالیسم آمریکا پرده بکشد."[3]

گذشته از سخافت این استدلال در شرایطی که امپریالیستهای انگلیسی و آمریکایی جهت فلج ساختن ارادهٔ ملت ایران در ملی کردن صنعت نفت از اعمال هرنوع فشار سیاسی و اقتصادی ابا نمی‌کردند، اقدام به فروش اوراق قرضه ملی عمل کاملا" درست و بجایی جهت ایستادگی و پایداری در برابر استعمارگران بود که می‌بایست مورد پشتیبانی و حمایت تمام مبارزین راه آزادی و خواستاران طرد استعمار از کشور ما قرار می‌گرفت. متأسفانه

۱: اطلاعات، ۷۶۹۶ - ۳۰/۱۰/۱.
۲: اطلاعات، ۷۷۸۳ - ۳۱/۱/۲۲، از اظهارات نخست‌وزیر در نخستین جلسه نمایندگان دورهٔ هفدهم.
۳: به‌سوی آینده، شمارهٔ ۴۵۱ - ۳۰/۱۰/۸.

رهبران حزب توده‌ی ایران از درک آن عاجز ماندند و درخلاف جهت آن حرکت نمودند.

نهم دی‌ماه متعاقب مذاکرات واسکس هیئتی از طرف بانک بین‌المللی به‌ریاست پرودوم وارد ایران گردید و نامه‌ای از طرف گارنر معاون بانک بین‌المللی تسلیم دولت ایران نمود. ولی دخالت بانک بین‌المللی در امور بهره‌برداری و طرز تقسیم سود، آن چنان‌که از طرف آن بانک پیشنهاد می‌شد، مورد توافق قرار نگرفت.

در این بین مذاکراتی میان چرچیل و ترومن در واشنگتن جریان داشت که منجر به‌صدور اعلامیه‌ مشترکی گردید. ضمن اعلامیه‌ مزبور گفته می‌شد: " دولت آمریکا و انگلیس موافقت کردند که برای حل اختلافاتی که بین دولت ایران و شرکت (سابق) نفت ایران و انگلیس به‌وجود آمده است به‌نحو اتم و اکمل از طرف پیشنهادی بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم برای حل این مسئله پشتیبانی نمایند."[1] اما دولتهای آمریکا وانگلیس در جوار توافق‌هایی که کرده بودند، اختلافهایی بر سر حکومت دکتر مصدق داشتند. بدین ترتیب که " آمریکائیها معتقد بودند با سقوط دولت دکتر مصدق زمینه روی کار آمدن یک دولت‌افراطی‌تر و شاید دولت کمونیست در ایران فراهم خواهد شد، در صورتی که وزارت‌خارجه‌انگلیس زیر بار این طرز فکر نرفته و آن‌را غیرمعقول می‌دانست."[2] راجع به‌سیاست دولت انگلیس در ایران که مرکز توطئه‌های ضدملی آن در دربار شاهنشاهی قرار گرفته بود و حتی در این مورددکترمصدق‌صراحتاً "به‌وزیردربارگفته‌بود: " . . . علیاحضرت ملکه مادر (و والاحضرت اشرف) با اغلب نمایندگان مخالف دولت در مجلس ارتباط نزدیک سیاسی دارند و مخالفین دولت را تحریک و تشویق می‌کنند و هم‌چنین آقای میدلتن کاردار سفارت انگلیس اغلب نقشه‌های مخالفت‌آمیز خود را نسبت به‌دولت و مصالح مردم ایران در دربار طرح می‌کند و اگر ارتباط دربار با وکلای مخالف دولت و رفت و آمد و تحریکات آقای میدلتون‌در دربار قطع نشود من با بیان علت استعفای خود برای مردم، از کار کناره‌گیری خواهم کرد. . . "[3]. روزنامه‌ٔ فرانسوی تریبون‌دوناسیون مقاله جالبی دارد که عیناً "نقل می‌شود: " همان‌طور که تریبون دوناسیون برای نخستین بار در مطبوعات بین‌المللی متذکر شده است، وضع ایران از آغاز بحران نفت به‌وسیله‌ٔ معارضه‌ٔ دکتر مصدق و شاه مشخص می‌شود و برخورد منافع ملت ایران را با بریتانیای کبیر مجسم می‌سازد.

۱: اطلاعات، شماره‌ٔ ۷۷۱۲ – ۳۰/۱۰/۱۹.

۲. اطلاعات، شماره‌ٔ ۷۶۹۶ – ۳۰/۱۰/۱. " چرچیل هنگامی که درباره‌ٔ لزوم وحدت‌دیپلوماسی انگلستان و امریکا با ترومن گفتگو می‌کرد، ناگهان موضوع فراهم آوردن زمینه سقوط دولت دکتر مصدق را پیش کشید و گفت یکی از طرق حل مسئله نفت ایران فراهم آوردن زمینه‌ٔ سقوط دولت آقای دکتر مصدق می‌باشد. " (اطلاعات، شماره‌ٔ ۷۷۱۹ – ۳۰/۱۰/۲۸).

۳: ایران ما، شماره‌ٔ ۶۸، مورخه‌ٔ ۳۰/۹/۲۹.

طبق گزارشهایی که خبرنگاران ما از لندن و تهران مخابره کرده‌اند این بحران طی روزهای اخیر به‌یک مرحله قطعی رسیده است. برای درک وضعی که برتهران حکومت می‌کند باید روشهای اتخاذ شده توسط حکومت کارگری انگلیس را قبل از تخلیه آبادان به‌خاطر آورد.

در آن موقع لندن به‌اتکای گزارشها و تلگرامهای سر فرانسس شبرد سفیر خود در تهران تصور می‌کرد که حکومت مصدق ممکن است به‌وسیلهٔ قدرت سقوط کند و شاه حاضر است به‌انجام این نقشه مساعدت نماید. تعویق‌ها و مسامحه‌ها از طرفی و عقب‌نشینی شاه در مقابل عکس‌العمل افکار عمومی ایرانیان از طرف دیگر موجب ورشکستگی کامل سیاست انگلستان گردید.

در آن‌زمان محافظه‌کاران که در صف مخالف دولت انگلیس قرار داشتند، حکومت کارگر را از این که به‌انتظار سقوط مصدق نشسته است به‌شدت سرزنش و انتقاد می‌کردند. ولی امروز به‌نظر می‌رسد که محافظه‌کاران نیز همان رویه را تعقیب کرده و برای ابقاء و استقرار امتیازات شرکت سابق در ایران وسیله‌ای جز ساقط کردن دولت مصدق نیافته‌اند. در لندن گفته می‌شود که حکومت بریتانیا به‌نماینده‌ٔ خود در تهران دستور داده است که به‌شاه پیشنهاد کند آقای .... یا آقای..... را به‌جای دکتر مصدق بنشاند زیرا این دو شخصیت به‌داشتن تمایلات دوستانه با انگلیسها شهرت دارند و حاضر خواهند شد قوانین مربوط به نفت را با منافع انگلستان تلفیق دهند. دراین‌جا شایع است که شاه موافقت خود را با پیشنهادهای بریتانیا اعلام داشته است ولی عقیده دارد ساقط کردن دکتر مصدق زمانی میسر است که اعتبار و ارزش خود را در افکار عمومی از دست بدهد.

نفوذ و رخنهٔ عوامل وابسته به لندن در حکومت فعلی ایران یکی از وسایل وصول به‌این مقصود است. زیرا اخیرا" دونفر وارد کابینه شده‌اند که ژنرال یزدان‌پناه به‌عنوان وزیر جنگ یکی از آنها بود شخص اخیرالذکر با وجود مشاغل دولتی خود به‌وسیلهٔ آقای دشتی که دوست مشترک او و آقای امامی (جمال) است با مخالفین دولت تماس دایم دارد.

ظاهرا" در وزارت خارجه انگلیس نسبت به نقشهٔ مداخله در امور ایران اختلاف‌نظر موجود است. زیرا از یک‌طرف عده‌ای از دیپلماتها که در رأس آنها‌سر ویلیام استرانک معاون دایمی وزارت خارجه قرار دارد فکر می‌کنند که شاه نمی‌تواند بطور مؤثر به‌نفع انگلستان کار کند و شایسته است راه‌حل دیگری را با شخصیت‌هایی غیراز شاه مورد عمل قرار داد. از طرف دیگر مستر بوکر که متصدی مسایل مربوط به‌خاورمیانه و متخصص امور راجع به‌ایران در وزارت خارجه انگلیس است عقیده دارد که علاقه شدید شاه به‌حفظ تاج و تخت خود برای گذاردن شاه در رأس حوادث کافی خواهد بود.

از طرفی مستربوکر گمان نمی‌کند که پس از برکناری مصدق دربار و ارتش قادر به‌حفظ

نظم باشد و در آن‌موقع تهدید جنگ بوده و حالت انقلابی واقع، آمریکاییها را نسبت به لزوم مداخله نظامی برپایه‌ی "در جنوب ایران" برای محافظت تأسیسات نفت" متقاعد خواهد ساخت.

در تعقیب نظریات مستربوکر خبر می‌رسد که دکتر مصدق ملاقات تازه‌ای با شاه به‌عمل آورده و صریحاً "اظهار کرده است که قصد دارد هرگاه تحریکات دربار او را مجبور به استعفا کند کلیه‌ٔ مطالب را به‌وسیله‌ٔ رادیو به‌اطلاع ملت ایران برساند. نخست‌وزیر همچنین نسبت به‌فعالیت ضددولتی ملکه‌ٔ مادر که از مخصصین مجلس آشکارا پشتیبانی کرده و به آقای قوام‌السلطنه فشار می‌آورد که مسافرت خود را به اروپا به‌تأخیر اندازد و نیز توطئه‌ها و تحریکات را تقویت می‌نماید، اعتراض کرده است. آقای علاء وزیر دربار به‌دکتر مصدق قول داده است که ملکه مادر مراجع، به‌زودی‌برای استراحت به اروپا فرستاده خواهد شد. ولی معلوم نیست تا چه اندازه این قول به‌صورت عمل درآید.[2]

مخالفین دکتر مصدق که اغلب به‌قدرتهای ثروتمند خارجی متکی هستند، دیگر نقشه‌های خود را مکتوم نمی‌دارند و اکنون لیست اشخاصی که به‌محض وقوع کودتا باید بازداشت و یا تبعید شوند، موجود است و البته در مقدمه‌ٔ این لیست نام سیدابوالقاسم کاشانی و یکی دو نفر از دوستان نزدیک او دکتر مصدق و مکی قرار گرفته است.

اعمالی که در آن واحد در تهران و لندن جریان دارد مورد موافقت دولت آمریکا واقع شده است. در واشنگتن نگرانی نسبت به‌ایران روزبه‌روز افزایش می‌یابد و عقیده‌ٔ محافل نزدیک به‌دولت این است که بسیاری از عوامل مهم را که پس از گذشت فرصت ظهور خواهند کرد در نظر بگیرد[3]..." روز هجدهم دی‌ماه در اثر توطئه‌چینی‌هایی که مأمورین رسمی دولت انگلیس به‌کمک عوامل و جیره‌خواران خود جهت قتل و کشتار و کودتا فراهم می‌ساختند، دولت ایران یادداشت شدیداللحنی درباره‌ٔ مداخلات مأمورین انگلیسی در امور داخلی ایران تسلیم سفارت انگلستان در تهران نمود.

در آن یادداشت گفته می‌شد: " ... *طبق گزارش‌های واصله به‌دولت فعالیت و مداخلات صریح مأمورین دولت انگلستان در ایران در این اواخر شدت یافته و دولت متبوع دوستدار حاضرنیست بیش از این تحمل این رویه‌ٔ نامطلوب راکه برخلاف اصول دوستی و مقررات جاریه‌ٔ بین‌المللی است بکند و شدیداً " به‌آن اعتراض می‌نماید و لزوماً " یادآور می‌شود که چنان‌چه مأمورین آن دولت در ایران رفتار خود را تغییر ندهند، دولت متبوع دوستدار ناگزیر خواهد شد تصمیمات حدی برای خاتمه دادن به‌این وضعیت نامطلوب*

۱: جمال امامی، محمد علی شوشتری، منوچهر تیموش، عبدالقدیر آزاد و چند نفر دیگر.

۲: در اثر فشار و اصرار دکتر مصدق ملکه مادر (تاج الملوک) و اشرف پهلوی در سال ۱۳۳۱ از ایران اخراج گردیدند.

۳: ایران ما، شماره‌ٔ ۷۰، مورخه‌ٔ ۳۰/۱۰/۱۳. به نقل از تریبون دناسیون.

اتخاذ نماید . . . "[۱]

اما سفارت انگلیس به‌بهانهٔ این‌که" لحن این یادداشت برخلاف نزاکت و اصول دیپلماسی است و متن آن نیز قبل از دادن به‌سفارت در جراید انتشار یافته "آن‌را بدون جواب مسترد داشت. دولت ایران در پاسخ این اقدام دولت انگلیس روز بیست و یکم دی‌ماه طی یادداشتی از دولت انگلستان خواست که به‌علت مداخلات مأمورین انگلیسی در امور داخلی ایران کلیهٔ کنسولگریهای خود را در ایران تا تاریخ ۳۰/۱۰/۳۰ محل نماید. تقاضای ملت ایران انجام یافت و دولت انگلستان سفیر کبیر خود را از ایران احضار نمود.

در همان ایام انتخابات دورهٔ هفدهم مجلس شورای‌ملی در نقاط مختلف کشور آغاز گردید انتخابات تهران نیز روز ۳۰/۱۰/۲۲ شروع شد ، در این دوره با وجود این که نسبت به‌دوره‌های قبل عدهٔ بیشتری از مردم در انتخابات شرکت کردند ، اما رسواییها و افتضاحات زیادی در جریان انتخابات مشاهده شد و به‌قول روزنامهٔ ایران ما " پول ، زور ، هو و جنجال ، اعمال نفوذ ، چاقوکشی ، سوءاستفاده از نام اشخاص و ناپسندیهای بسیاری از این قبیل در اغلب بلکه عموم صندوقهای تهران همه‌روز کم و بیش فرمانروایی می‌کرد . هزارها رأی مردم را نگذاشتند به‌صندوقها برسد و چندین هزار رأی مردم از نزدیک صندوقها به‌وسیلهٔ چاقوکشانی که از طرف بعضی سرمایه‌داران و مالکین وابسته به جبههٔ ملی استخدام شده بودند ، خراب شدو آنها را در هنگام اخذ رأی عوض کردند . "[۲]

و چون حزب تودهٔ ایران نیز در انتخابات شرکت کرده بود " . . . در بعضی حوزه‌ها عناصر مغرض رأی اشخاص را به‌زور گرفته نگاه می‌کردند و اگر غیراز کاندیدهای جبههٔ ملی بوده آنها را کتک زده و حتی توهین‌های شرم‌آوری نسبت به‌ایشان معمول می‌داشتند . داشتن کلاه‌کپی و سرو وضع کارگری موجب این می‌شده که انجمن ، اشخاص را از دادن رأی به‌عناوین مختلف مثلا " عکس نداشتن شناسنامه و غیره محروم سازد . خرید و فروش رأی و تقلبات دیگر نیز از طرف عناصر وابسته به‌بعضی از سازمانهای منسوب به جبههٔ ملی نیز استعمال می‌شده است . . . "[۳]

دولت برای انتخاب شدن طرفداران خود از شهرستانها تلاش می‌کرد و در بعضی نقاط از ابزار و آلات سابق نیز استفاده می‌برد[۴]. ستاد ارتش نیز در اجرای اوامر دربار

۱: اطلاعات ، شمارهٔ ۷۷۱۱ ، مورخهٔ ۳۰/۱۰/۱۸ .

۲: ایران ما ، شمارهٔ ۷۳ – ۳۰/۱۱/۴ " دکتر مصدق و انتخابات آزاد " .

۳: حجار ، شمارهٔ ۶۵ – ۳۰/۱۱/۶ " دخالت‌های جبههٔ ملی در انتخابات " .

۴: " محرمانه /مستقیم ۳۰/۱۰/۹ . جناب آقای رئیس ادارهٔ دارایی شهرستان رشت بنا به‌امر جناب آقای نخست‌وزیر و توصیهٔ حضرت آیت‌الله کاشانی به مجرد دریافت این نامه مقرر دارید که کارمندان کلیهٔ دوایر و بنگاههای تابعه از تبلیغات و فعالیت انتخاباتی که برخلاف مصالح کاندیدهای ملی تشخیص داده شود جلوگیری و با استفاده از بودجهٔ ترفیعات و اضافات کارمندان دولت توصیه فرمایید که کارمندان ، آراء خود را به نفع کاندیداهای ملی به صندوق بریزند . از طرف وزیر دارایی فروزان " بسوی آینده ، شمارهٔ ۴۶۶ – ۳۰/۱۰/۲۵ "اسناد غیرقابل انکار"

به‌وسیلهٔ تلگرافهای رمز که مضمون آنها به‌بهانهٔ " حفظ اسرار نظامی " از نخست‌وزیر هم پنهان نگاهداشته می‌شد، کاندیداهای دربار و وابستگان به‌سیاست انگلستان را از صندوق انتخاباتی شهرستانها درمی‌آورد[1]. بالاخره ادامه و تشدید این مبارزه موجب شد که دولت دکتر مصدق دستور قطع انتخابات در پاره‌ای از شهرستانها را صادر نمود.

به‌محض افتتاح مجلس شورای‌ملی، دکتر مصدق نامه‌ای به‌مجلس نوشته با اشاره به سوء جریان بعضی از حوزه‌ها و اعمال خلاف قانون پاره‌ای از انجمن‌های نظار از نمایندگان حقیقی خواست که " روی انتخابات مخدوش خط بطلان بکشند و اعتبارنامه اشخاصی را که نمایندهٔ حقیقی مردم نیستند و برخلاف حق در بین نمایندگان وارد کرده‌اند رد کنند. "

برای رسیدگی به پرونده‌های انتخاباتی، کمیسیون تحقیق تشکیل گردید. جریان کار نشان داد که نمایندگان تحمیلی بیشتر از نمایندگان حقیقی بودند. لذا اکثریت اعضاء کمیسیون تحقیق کلیهٔ پرونده‌های انتخاباتی را تطهیر نمودند و همهٔ‌کسانی را که به‌نحوی از انحای وارد مجلس شده بودند در صندلیهای نمایندگی جای دادند.

بیست و یکم بهمن ماه دومین هیئت اعزامی بانک بین‌المللی تحت ریاست گارنر به‌تهران رسید ومذاکرات مجدد بین نمایندگان دولت ایران و بانک بین‌المللی آغاز گردید. در این مذاکرات میدلتون کاردار سفارت انگلیس نیز شرکت می‌نمود. اما به‌علت اصرار نمایندگان بانک بین‌المللی در بازگشت کارشناسان انگلیسی و خرید نفت به‌قیمت نازل، مذاکرات به بن‌بست رسید و هنگامی که دولت تصمیم داشت اعلامیه‌ای دایر برعدم توافق صادر کند، نمایندگان مجلس بنا مستقیما " با هیئت اعزامی بانک بین‌المللی تماس گرفته تقاضا کردند که عزیمت خودرا به تعویق انداخته و به‌مذاکرات ادامه دهند. لکن از مذاکرات مجدد نیز نتیجه‌ای حاصل نشد.

علت شکست مذاکرات را دکتر شایگان و دکتر حسیبی اعضای هیئت نمایندگی ایران چنین بیان داشتند: *بانک بین‌المللی در موارد ذیل اصرار داشت:*

۱ – چون بهره‌برداری‌طبق اصول اقتصادی به‌حداکثر بدون کمک کارشناسان خارجی میسر نیست و پیدا کردن کارشناسان نفت به‌حد کفایت از کشورهای دیگرنیز مقدور نمی‌باشد لذا باید کارشناسان انگلیسی باز گردند.

۲ – چون دولت ایران وسیلهٔ حمل ونقل و توزیع نفت را فعلا " در اختیار ندارد اجبارا " باید $\frac{۹}{۱۰}$ (نه دهم) نفت حاصله را با یک ثلث تخفیف آن‌هم براساس قیمت نفت خام در خلیج فارس در اختیار بانک بین‌المللی بگذارد. هیچ‌یک از پیشنهادهای فوق نمی‌توانست مورد قبول دولت ایران قرار گیرد لذا مذاکرات شکست خورد.

۱: " محرمانه/ مستقیم ۳۰/۱۰/۷، فرماندهی تیپ گرگان بلا فاصله پس از وصول این نامه مقرر دارید که کلیهٔ شناسنامه‌های افراد و طیفه و احتیاط شهرستان گرگان و حومه جمع‌آوری گردد تا در روز اخذ آراء مورد استفاده قرار گیرد. جای مهر وزیر" بسوی آینده، شمارهٔ ۴۶۶ – ۳۰/۱۰/۲۵ " اسناد غیرقابل انکار ".

پس از شکست مذاکرات ایدن وزیر خارجهٔ انگلیس گفت: " با این شکست و اصرار مصدق در پیش‌بردن مقصود خود آمریکا در روش خود تغییری به‌نفع انگلستان داده و به‌نظر دولت انگلستان نزدیک خواهد شد. یعنی قبول خواهد کرد که تنها تغییر دولت اجازه می‌دهد که مسئله نفت ایران حل شود." [1]

وزارت خارجهٔ آمریکا نیز در پاسخ درخواست وام دولت ایران اعلام نمود: " مادام که برای ایران مقدور است درآمد شایسته‌ای از صنعت نفت خود بدون زیان وارد ساختن به‌تمایلات ملی خویش به‌دست آورند پرداخت وام از طرف دولت آمریکا به ایران موجه نیست." ... ما معتقدیم که پیشنهاد بانک بین‌المللی برای کمک به‌حل قضیهٔ نفت ایران فرصت مناسبی فراهم آورده است گواین‌که حل این قضیه بطور موقت صورت می‌گیرد." [2]

سال ۱۳۳۱ با حادثهٔ خونین دیگری آغاز گردید. روز هشتم فروردین با به‌دعوت کانون جوانان دموکرات وابسته به حزب تودهٔ ایران به‌مناسبت" پایان هفتهٔ جهانی جوانان " میتینگی در میدان فوزیه ترتیب داده شد. پس از میتینگ شرکت‌کنندگان بطور دسته جمعی به‌طرف کانون جوانان دموکرات به‌راه افتادند. پلیس مخالف حرکت دسته‌جمعی آنها بود،لذا در خیابانهای فردوسی و نادری به متفرق کردن آنها پرداخت. در نتیجه زد وخوردی بین قوای پلیس و جوانان روی داد که منتهی به کشته شدن دونفر و زخمی شدن بیش از پنجاه نفر گردید. و دولت به‌استناد همین حادثه از روز ۳۱/۱/۱۰ به‌مدت یک‌ماه در تهران و حومه حکومت نظامی اعلام کرد.

در سال ۱۳۳۱ نیز مشکلات مالی و گرفتاریهای اقتصادی دولت روزبه‌روز افزایش می‌یافت‌لذا دکتر مصدق با قطع امید از کمک آمریکا برنامهٔ " اقتصاد بدون نفت" را برای ایران طرح‌ریزی کرد. اما در حالی که دولت آمریکا از دادن وام و کمک واقعی به اقتصادیات ایران امتناع می‌نمود اصل چهارم ترومن به فعالیتهایی نظیر نصب تنور مستراح در دهات و سمپاشی با گرد د. د. ت. و اصلاح نژاد الاغ در ایران می‌پرداخت. از جمله در اواخر سال ۱۳۳۰ آن اداره تعداد پانزده رأس الاغ "اصیل" قبرس جهت اصلاح نژاد به‌همراهی یک‌نفر مستشار به‌نام " جیمزداسن" با هواپیما وارد تهران کرد. [3]

از طرف دیگر با وجود این که مستشاران و میسیون‌های نظامی آمریکا در ارتش و ژاندارمری قوای نظامی‌ایران را در جهت سیاست آمریکا هدایت می‌کردند، در آغاز سال ۱۹۵۲ (دی‌ماه سال ۱۳۳۰) دکتر مصدق از امضای پیمان امنیت متقابل خودداری کرد — پیمانی که می‌گوید اگر دولت آمریکا جنگ با کشور دیگری را شروع کرد. دولتها امضاکنندهٔ این پیمان نیز متعهد به شرکت درآن جنگ می‌باشند — یعنی " از ملحق شدن به بلوک

۱: اطلاعات، شمارهٔ ۷۷۷۱ — ۳۰/۱۲/۲۸.
۲: کتاب پنجاه سال نفت ایران صفحهٔ ۵۹۱ تلخیص از اعلامیهٔ وزارت خارجه امریکا.
۳: جبههٔ آزادی، شمارهٔ ۱۰۶ — ۳۰/۱۲/۸.

ضد شوروی که توسط آمریکا در خاورمیانه سرهم‌بندی شده بود امتناع ورزید[1]. " لذا " دولت آمریکا اعلام کرد که از ارسال کمک نظامی به‌ایران خودداری خواهد کرد و دولت ایران نیز اعلام نمود که قرارداد مزبور را نمی‌تواند امضاء کند زیرا ناقض اصول سیاست خارجی ایران که مبتنی بر بی‌طرفی است می‌باشد[2]. " بالاخره براثر مذاکراتی که بین نخست‌وزیر دکتر مصدق و هندرسن سفیر کبیر آمریکا صورت گرفت با موافقت اورل هریمن که امور مربوط به‌اعطای کمک‌های نظامی خارجی را به‌عهده داشت فرمولی تهیه شد و براساس آن فرمول دکتر مصدق نامه‌ٔ ذیل را به سفیر کبیر آمریکا ارسال داشت : " *در تعقیب مذاکرات شفاهی لازم است به‌استحضار آن جناب برسانیم که دولت اینجانب نظر به‌وضعیات مالی و اقتصادی کمکی را که دولت متبوعهٔ آن جناب حاضر است به‌این کشور بنماید استقبال می‌کند و تا آنجا که منابع ثروت و اوضاع ایران اجازه می‌دهد از اصول منشور ملل متحد پشتیبانی و دفاع می‌نماید و همچنین برای تقویت استعداد دفاعی خود آن‌چه می‌تواند می‌کند و از هرطرفی که مورد حمله قرار گیرد با تمام قوا از آزادی و استقلال خود دفاع خواهد کرد* . "[3]

بدین ترتیب دولت دکتر مصدق در برابر دریافت کمک نظامی آمریکا پشتیبانی از اصول منشور ملل متحد را تعهد نمود واعلام داشت که فقط با قوایی وارد جنگ خواهد شد که آزادی و استقلال ایران را مورد تجاوز قرار دهند . همان‌موقع سخنگوی دولت نیز گفت که" دولت ایران برای دریافت کمک نظامی حاضر به‌قبول هیچ‌گونه شرایطی نیست[4]. " اما قبول این کمک مستلزم ادامهٔ کار مستشاران آمریکایی در ایران بود که الزاماً" پذیرفته شد .

چنان‌که گفته شد شورای امنیت شکایت انگلستان را تا اعلام رأی دیوان داوری لاهه مسکوت گذاشت . اینک انگلستان شکایت خود را از طریق دیوان لاهه تعقیب می‌نمود .

روز هفتم خرداد دکتر مصدق به‌همراهی هیئتی برای دفاع از حقوق ملت ایران عازم لاهه گردید و در آنجا ضمن رد صلاحیت دیوان لاهه در رسیدگی به‌شکایت انگلستان ، پرده از روی مظالم و توطئه‌های استعماری دولت انگلیس و شرکت سابق نفت برداشت . هنگامی که دکتر مصدق در لاهه بود ، دولت انگلستان با توطئه‌چینی کشتی رزماری را که حامل نفت ایران به ایتالیا بود در عدن توقیف نمود تا فشار اقتصادی به‌ایران را تشدید کند و با همچنان‌که خود می‌گفت : "ما این‌قدر انتظار می‌کشیم تا وضع اقتصادی ایران دکتر مصدق را مجبور به کناره‌گیری نماید و آنگاه دولت جدید و واقع‌بینی روی‌کار آمده و قبلاً"

۱ : " تاریخ معاصر ایران " نوشتهٔ م . س . ایوانف چاپ مسکو ۱۹۶۵ ، متن روسی صفحهٔ ۱۶۸ .
۲ : کیهان ، شمارهٔ ۲۱۷۶ – ۳۲/۱۰/۱۵ " سخنگوی وزارت امور خارجه . . . "
۳ و ۴ : اطلاعات ، شمارهٔ ۷۷۹۴ – ۳۱/۲/۶ .

برای حل قضیه نفت با ما وارد مذاکره و معامله شود." [1]

پس از بازگشت دکتر مصدق از لاهه روز چهاردهم تیرماه مجلس شورای ملی آمادگی خود را اعلام داشت و نخست‌وزیر به‌سنت پارلمانی استعفا کرده مجدداً به‌نخست‌وزیری تعیین شد. هنگام اخذ رأی مجلس سنا در دادن رأی تمایل تعلل کرد ولی بالاخره با اکثریت ضعیفی دکتر مصدق را به‌نخست‌وزیری پذیرفت.

بیست‌ودوم تیرماه نخست‌وزیر در جلسهٔ خصوصی مجلس شورای ملی برای اصلاح امور مالی،اقتصادی،قضایی،بانکی،استخدامی و ایجاد سازمان‌های ملی از مجلس شورای ملی اختیارات شش ماهه خواست و آن را برای اجرای سریع اصلاحات ضروری دانست. از نمایندگان شورا عده‌ای با این تقاضا موافق و عده‌ای مخالف بودند. روز ۲۵ تیر ماه دکتر مصدق پس از سه‌ساعت مذاکره با شاه از مقام نخست‌وزیری استعفا کرد و استعفانامهٔ خود را به‌شرح ذیل تقدیم داشت:

" ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

چون در نتیجهٔ تجربیاتی که در دولت سابق به‌دست آمده پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می‌کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً عهده‌دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشد البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند. با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه‌ای را که ملت ایران شروع کرده است پیروزمندانه خاتمه دهد.

فدوی دکتر محمد مصدق [2] "

قیام ملی سی‌ام تیر و نخست‌وزیری مجدد دکتر مصدق

دکتر مصدق می‌گفت که من نخست‌وزیرم و طبق قانون اساسی وزراء مسئولیت مشترکی در برابر مجلس دارند پس باید وزیر جنگ را نیز خود تعیین کنم و در اعمال او مستقیماً نظارت داشته باشم. اما تا آن تاریخ وزیر جنگ را محمدرضاپهلوی شخصاً معین می‌کرد و وزارت جنگ فقط مجری فرمان‌های او بود. بطوری‌که نه‌فقط دولت از مفاد تعالیم ودستورهای ارتش مسبوق نمی‌شد، بلکه در اعمال فرماندهان لشگرها و رئیس ستاد ارتش و دوایر ارتشی کوچکترین نظارتی نداشت. و چون دکتر مصدق نمی‌خواست در چنان موقع حساس وبحرانی ظاهراً مسئولیت وزارت جنگ را عهده‌دار شود ولی معنا حق نظارت و دخالتی در کارهای آن وزارتخانه و اعمال فرماندهان لشگرها نداشته باشد لذا مجبور به استعفا گردید.

بیست و ششم تیرماه بنا به‌اصرار محمد رضا پهلوی مجلس شورای ملی بدون حضور نمایندگان طرفدار دکتر مصدق به زمامداری احمد قوام (قوام‌السلطنه) رأی تمایل داد و

۱: کیهان، شمارهٔ ۲۶۸۱ – ۳۱/۱/۲۱، تفسیر سیاسی.
۲: باختر امروز، شمارهٔ ۸۶۴ – ۳۱/۴/۲۶.

روز بعد شاه فرمان نخست‌وزیری به‌نام او صادر کرد و لقب "جناب اشرف" را که پس از حوادث آذربایجان از او پس گرفته بود، بی سر و صدا به وی مسترد داشت. قوام این سر غلام استعمار که با رسوایی و فضاحت از ایران رفته بود، با اشارهٔ دربار به ایران بازگشت. و زمینهٔ نخست‌وزیری‌اش با توافق مشترک آمریکا و انگلیس در خارج از کشور ترتیب داده شد.

در این باره روزنامهٔ فرانسوی پاری‌پرس سه‌روز قبل از وقایع سی‌تیر ضمن بحث از کاندیداهای نخست‌وزیری در ایران نوشت: "انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها بیشتر از همه به قوام‌السلطنه معتقدند. زیرا به‌عقیدهٔ دیپلمات‌های انگلیسی پس از سقوط مصدق فقط یک مرد قوی مانند قوام‌السلطنه می‌تواند آتش احساسات مردم را فرو نشاند و با دول غرب سازش کند..."[1]

بازیگر پشت پردهٔ این حادثه نیز اشرف‌پهلوی بود. راجع به‌این موضوع علی اصغر امیرانی مدیر خواندنیها می‌نویسد: "... والاحضرت اشرف چند روز قبل از حوادث خونین سی‌ام تیر وارد تهران شد و با قوام‌السلطنه تماس گرفت و بانمایندگان مجلس برای زمینه‌سازی و تحمیل حکومت انگلیسی منشی عین‌الدوله وارد گفتگو گردید، به‌تکاپو پرداخت و بدون تردید او یکی از مسئولین روی کارآوردن قوام در حوادث سی‌ام تیر می‌باشد."[2]

درست در همان روزی که مجلس شورای ملی مشغول انتخاب نخست‌وزیر جدید بود (سه‌شنبه ۳۱/۴/۲۶) فرمانداری نظامی که مستقیماً به‌دستور محمدرضا پهلوی عمل می‌کرد اعلامیهٔ شدیداللحنی "برای حفظ انتظامات" صادر و سپس مأمورین انتظامی با تانک و زرهپوش به‌خیابان‌ها ریختند و مجلس را محاصره کردند. قوام‌السلطنه نیز بعد از دریافت فرمان نخست‌وزیری اعلامیهٔ غلاظ و شدادی منتشر ساخته به مردم کشور ما کشتارهای دسته‌جمعی و سرنیزه‌روی وعده کرد. وی چنین نوشت: "... ایران دچار دردی عمیق شده و با داروهای مخدر درمان‌پذیر نیست... من به‌همان اندازه که از عوام‌فریبی در امور سیاسی بیزارم در مسایل مذهبی نیز از ریا و سالوس منزجرم. کسانی که به‌بهانهٔ مبارزه با افراطیون سرخ ارتجاع سیاه را تقویت نموده‌اند لطمهٔ شدیدی به آزادی وارد ساخته زحمات بانیان مشروطیت را از نیم قرن به‌این طرف به‌هدر داده‌اند. من در عین احترام به تعالیم مقدسهٔ اسلام دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از نشر خرافات و عقاید قهقرایی جلوگیری خواهم‌کرد.

... وای به‌حال کسانی که در اقدامات مصلحانهٔ من اخلال نمایند و در راهی که درپیش دارم مانع بتراشند یا نظم عمومی را برهم‌بزنند. این‌گونه آشوب‌گران باشدیدترین عکس‌العمل از طرف من روبرو خواهند شد و چنان‌که در گذشته نشان داده‌ام بدون‌ملاحظه

۱ و ۲: خواندنیها، شماره‌های ۸۱ و ۸۹ سال ۱۳، به نقل از مقالهٔ "اسرار مهمی از وقایع سی‌تیر۱۳۳۱" نوشتهٔ علی اصغر امیرانی مدیر خواندنیها.

از احدی و بدون توجه به‌مقام و موقعیت مخالفین کیفر اعمالشان را در کنارشان می‌گذارم. حتی ممکن است تا جایی بروم که با تصویب اکثریت پارلمان دست به تشکیل محاکم انقلابی زده روزی صدها تبهکار را از هر طبقه به‌موجب حکم خشک و بی شفقت قانون قرین تیره‌روزی سازم.

به‌عموم اخطارمی‌کنم‌که دورهٔ عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی‌حکومت فرا رسیده است. کشتیبان را سیاستی دگر آمد.

تهران ۲۷ تیر ۱۳۳۱ رئیس‌الوزراء قوام‌السلطنه"[1]

به‌محض انتخاب قوام به نخست‌وزیری سی‌نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی که خود را " نمایندگان طرفدار ادامهٔ نهضت ملی ایران " می‌نامیدند، اعلامیه‌ای انتشار داده مردم را دعوت به مقاومت کردند. در آن اعلامیه گفته می‌شد: " ملت رشید ایران! . . . برای اعلام این نکتهٔ اساسی به‌جهانیان که نهضت ملی ایران هرگز مقهور دخالت‌های استقلال‌شکنانهٔ بیگانگان نخواهد شد و تا حصول نتیجهٔ قطعی در احقاق حق و رهایی‌کشور از چنگال سیاست‌های استعماری استقامت خواهد کرد روز دوشنبه سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱ در سراسر کشور تعطیل عمومی اعلام می‌شود . . . "

و آیت‌اله کاشانی در پاسخ اعلامیهٔ قوام طی یک مصاحبهٔ مطبوعاتی چنین گفت:
" برادران عزیزم . . . کوشش من و شما برادران مسلمان در قطع ریشهٔ استعمار و برانداختن مظاهر و آثار استثمار به عنایات پروردگار می‌رفت که نتیجهٔ قطعی خود را بخشیده و ایران را برای همیشه از شر اجانب رهایی بخشد. ولی سیاستی که قرون متمادی دولت‌های مزدور را بر سر کار می‌آورد بالاخره حکومت دکتر مصدق را که بزرگترین سد راه خیانت خود می‌دانست برکنار و در صدد برآمد عنصری را که در دامان دیکتاتوری و استبداد پرورش یافته و تاریخ حیات سیاسی او پر از خیانت و ظلم و جور است و بارها امتحان خود را داده و دادگاه ملی حکم مرگ و قطع حیات سیاسی او را صادر کرده است برای چندمین بار بر مسند خدمتگزاران واقعی گمارد.

. . . احمد قوام باید بداند در سرزمینی که مردم رنجدیدهٔ آن پس از سال‌ها رنج و تعب، شانه از زیر دیکتاتوری بیرون کشیده‌اند نباید رسماً اختناق افکار و عقاید را اعلام و مردم را به اعدام‌دسته‌جمعی تهدید نماید. من صریحاً می‌گویم که بر عموم برادران‌مسلمان لازم است که در راه این جهاد اکبر کمر همت محکم بر بسته و برای آخرین مرتبه‌به‌صاحبان سیاست استعمار ثابت کنند که تلاش آن‌ها در به‌دست آوردن قدرت و سیطرهٔ گذشته‌محال است وملت مسلمان ایران به هیچ یک از بیگانگان اجازه نخواهد داد که به‌دست مزدوران آزمایش شده، استقلال آن‌ها پایمال و نام با عظمت و پرافتخاری را که ملت ایران در اثر

۱: کیهان، شمارهٔ ۲۷۵۹ — ۳۱/۴/۲۸، از اعلامیهٔ قوام السلطنه.

مبارزهٔ مقدس خود به‌دست آورده است مبدل به‌ذلت و سرشکستگی شود ... "[1]

مردم به‌محض اطلاع از استعفای دکتر مصدق، از همان اولین روزها در حال اعتراض و اعتصاب بودند. بیشتر مغازه‌ها و قسمت اعظم بازار تعطیل بود و بین مردم و قوای انتظامی برخوردهای پراکنده‌ای روی می‌داد. مأمورین انتظامی پیاده و سواره با باتون و سرنیزه و با جس اسب در میان جمعیت تظاهرکنندگان را متفرق می‌ساختند. از طریق هوا نیز نیروی نظامی فعالیت داشت و هواپیماهای متعددی بر روی شهر تهران پرواز می‌نمودند. در خیابان شاه‌آباد و جلو مجلس نیز تانکها مستقر بودند.

تظاهرات و اعتراض مردم منحصر به شهر تهران نبود. موج اعتراض در سراسر کشور برخاسته بود و بنا به‌گزارش آسوشیتدپرس قبل از سی تیر از بزرگترین تظاهرات از طرف مردم در آبادان رخ داد[2]. " از طرف دیگر سیل تلگرافات و نامه‌ها مبنی بر اعتراض به‌دولت قوام‌السلطنه و پشتیبانی از دکتر مصدق از سراسر کشور به‌سوی تهران جریان داشت" تا جایی که برخلاف قانون اساسی ومقررات بین‌المللی وزارت پست و تلگراف از مخابره و توزیع تلگرافها خودداری کرد."[3]

روز ۳۱/۴/۲۸ قوام " برای اعادهٔ امنیت در سراسر کشور" درخواست اختیارات فوق‌العاده از محمد رضا پهلوی نمود و روز بیست‌ونهم تیر از او خواست تا فرمان انحلال مجلس را صادر کند و یا استعفایش را بپذیرد. شاه قول داد که در صورت وخامت‌اوضاع فرمان انحلال مجلس را صادر خواهد کرد و به وی دستور داد که جهت " برقراری نظم" از نیروی انتظامی استفاده کند."[4]

حال ببینیم در قبال این تحول سیاسی حزب تودهٔ ایران چه‌روشی داشت؟

گفتیم که کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران دکتر مصدق را نه زمامداری ملی و ضد استعمار می‌شناخت و نه نمایندهٔ بورژوازی ملی ایران. بر عکس معتقد بود که" هدف‌نهایی مصدق چیزی جز تحکیم نفوذ امپریالیسم در کشور ما نیست." " ... دکتر مصدق درخطوط کلی از روش اسلاف خود، افرادی از قبیل ساعد و رزم‌آرا پیروی کرده و اگر احیاناً هم تغییری دربارهٔ وجوه داده شده برای تشدید سیاست ضد ملی سابق بوده است.[5]" و "دکتر مصدق" مرد سال" چیزی جز کاریکاتور چیانکایچک نیست."[6]

روز ۲۵ تیرماه که دکتر مصدق از نخست‌وزیری استعفا کرد روزنامهٔ " نوید آینده" که به‌جای " به‌سوی آینده" انتشار می‌یافت در سرمقالهٔ خود از حکومت وی چنین یادکرد:

۱: کیهان، شمارهٔ ۲۷۵۹ – ۳۱/۴/۲۸، از اعلامیهٔ آیت الله کاشانی.

۲: کیهان، شمارهٔ ۲۷۶۰ – ۳۱/۴/۲۹.

۳: خواندنیها، شمارهٔ ۸۱، سال ۱۲ "اسرار مهمی از وقایع سی‌تیر ۱۳۳۱".

۴: باختر امروز، شمارهٔ ۸۶۷ – ۳۱/۴/۳۱.

۵: به‌سوی آینده، شمارهٔ ۴۴۸ – ۳۰/۱۰/۴، سرمقاله.

۶: به‌سوی آینده، شمارهٔ ۴۵۸، مورخهٔ ۳۰/۱۰/۱۶، سرمقاله.

"... مصدق از نظر داخلی متکی به طبقاتی است که نفع آن‌ها با نفع اکثریت عظیم مردم ایران تعارض دارد ... همین‌ها هستند که سال‌ها یک‌روز به‌دنبال قوام یک‌روز به‌دنبال رزم آرا و یک‌روز هم به‌دنبال مصدق انواع جرایم وجنایات را مرتکب می‌شوند. اردوی غارتگران در ایران یکی است فقط نقاب‌ها فرق می‌کند.

از نظر خارجی نیز دکتر مصدق متکی به‌یک امپریالیسم جهانخوار بین‌المللی‌است ... تکیه‌گاه خارجی او یعنی امپریالیسم آمریکا نیز نظری جز به‌اسارت کشاندن ملت و تبدیل کشور به پایگاه تجاوز امپریالیستی نداشته است و ندارد ... بدین ترتیب دولتی که ازنظر خارجی و داخلی چنین تکیه‌گاههایی داشته باشد، چگونه می‌تواند مصدر اقدامات اصلاح طلبانه شود ... "[1]

لذا پس از استعفای دکتر مصدق و تعیین قوام به‌نخست‌وزیری با بی‌تفاوتی و بی اعتنایی نسبت به‌این تغییر نوشت: "... نتیجهٔ زد وخورد جناحین هیئت حاکمهٔ ایران هرچه باشد پس از چهارده ماه یک‌بار دیگر این‌حقیقت با کمال وضوح به‌ثبوت رسیده‌است که هیچ یک از جناحین و شخصیت‌های هیئت‌حاکمهٔ ایران دوست ملت و هوادار منافع او نیستند. این‌ها همه دشمن ملت ومدافع ماشین بهره‌کشی هیئت حاکمهٔ ایرانند ... نخست‌وزیر آینده هرکه باشد در عزم راسخ ملت ایران دایر به ادامهٔ مبارزه کوچکترین تغییری نخواهد داد. هدف نابود کردن ماشین دولتی زنگ‌زده و فاسد کنونی، طرد طبقات و عناصر استثمارگر، ریشه‌کن کردن امپریالیسم خارجی و استقرار حکومت مردم بر مردم است. "[2]

حال آن‌که در آن مرحلهٔ تاریخی هدف اولیه و اساسی جنبش مبارزهٔ تمام خلق یعنی دهقانان، کارگران، روشنفکران، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی علیه امپریالیسم و پایگاههای داخلی آن بود نه مبارزهٔ طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی. و رهبری حزب تودهٔ ایران با ایجاد شکاف و تفرقه بین طبقات و نیروهای انقلابی عملاً نهضت ملی ایران را به‌سوی شکست می‌کشانید.

بیست و نهم تیرماه" جمعیت ملی مبارزه با استعمار" وابسته به‌حزب تودهٔ ایران کلیهٔ احزاب و سازمان‌ها و جمعیت‌ها از جمله جبههٔ ملی و شخصیت‌هایی نطیر آیت‌اله کاشانی و دکتر مصدق را صرف‌نظر از اختلافات کلی زیر شعارهای حداقل زیر:

۱ ــ سقوط دولت قوام.

۲ ــ تأمین حداقل آزادی‌های دموکراتیک در سراسر کشور.

۳ ــ اخراج کارشناسان آمریکایی، به تشکیل جبههٔ واحد ضداستعمار دعوت نمود.

به‌هرحال در همان‌دعوت‌نامه نیز دکتر مصدق رابه اطاعت و تسلیم در برابر سیاست

۱: نوید آینده، شمارهٔ بیست و پنجم تیرماه ۱۳۳۱، سرمقاله.

۲: دژ بجای به‌سوی آینده، شمارهٔ ۳۱/۴/۲۷، سرمقاله.

آمریکا متهم کرده نوشت: "... دکتر مصدق علاقمند بود که عمال سیاست آمریکا را در درجه اول برکرسی وکالت بنشاند و هدفش تشکیل مجلسی بااکثریت آمریکایی بود. ولی در عمل برای جلوگیری از هرگونه پیروزی نمایندگان واقعاً ملی با دربار و عمال امپریالیسم انگلیس سازش کرد." و نتیجهٔ چهارده ماه زمامداری دکتر مصدق این است که امپریالیسم "امروز خیلی بیش از زمانی که دکتر مصدق زمامدار شد بر کشور ما مستولی است... دکتر مصدق و طرفداران او نمی‌توانند حتی یک قدم جدی سیاسی را نشان دهند که دولت ایران برخلاف نظر مشترک امپریالیست‌های انگلیسی و آمریکایی یا نظیر یکی از آن‌ها داده باشد[1]." اما در آن شماره به دعوت نمایندگان اقلیت مجلس مبنی بر تعطیل عمومی روز دوشنبه سی‌ام تیر هیچ‌گونه اشاره‌ای نشده بود. همان روزنامه دعوت مزبور را بدون اظهار نظر در ستون اخبار انتشار داد و در مطبوعات مخفی و علنی حزب هیچ‌گونه دعوتی مبنی بر شرکت در تعطیل عمومی مشاهده نشد.

در آن روز دکتر مصدق مظهر مبارزهٔ ضد استعماری و ملی مردم ایران و قوام مظهر ارتجاع و استعمار بود. لکن حزب تودهٔ ایران که از بدو زمامداری دکتر مصدق او را به عنوان عامل امپریالیسم آمریکا کوبیده و برای سقوط دولتش آن‌چه در قدرت داشت کوشیده بود، طبعاً نمی‌توانست از زمامداری دکتر مصدق دفاع نماید. گرچه سقوط دولت قوام الزاماً به زمامداری مجدد دکتر مصدق منجر می‌گشت.

روز بیست وپنجم تیرماه کارگران انبار جای سازمان برنامه، چیت‌سازی تهران، سیلو، کارخانهٔ سیمان، راه‌آهن و چند مؤسسهٔ دیگر با تشکیل جلساتی ضمن تأیید اعلامیهٔ "جمعیت مبارزه با استعمار" به‌ابتکار خود و به‌عنوان پشتیبانی از شعارهای جمعیت‌مزبور از ساعت یک بعدازظهر روز ۳۱/۴/۲۹ به‌مدت ۲۴ تا ۴۸ ساعت اعلام اعتصاب‌کردند.

بالاخره در آخرین ساعات روز ۲۹ و صبح روز ۳۰ مرداد رهبران حزب تودهٔ ایران پس از ملاحظه موج فزایندهٔ اعتصاب و اعتراضات مردم به‌دنبال جنبش خلق افتادند و دستور بی‌موقعی جهت شرکت در اعتصاب عمومی صادر کردند. بدیهی است به‌علت عقب افتادگی از جنبش تودهٔ مردم نتوانستند رهبری واقعی آن را به‌دست گیرند. فقط افراد ورزیده و فداکار حزب تودهٔ ایران که در تظاهرات خیابانی تجربه وآزمودگی داشتند توانستند رهبری دسته‌های متفرق را در میدان عمل به‌عهده گیرند.[2]

تظاهرات پرشکوه روز سی‌ام تیر تمام واقعی و پرعظمت یک ملت زنده بود. در آن‌روز ملت قهرمان ما بپا خاست و جنگ بی‌امانی بین حق و باطل، ظلم و عدل، آزادی و

1: دژ به جای بسوی آینده، ۳۱/۴/۲۹، سرمقاله.

2 قطعنامهٔ پلنوم چهارم کمیتهٔ مرکزی در این باره می‌گوید: "... در حادثهٔ ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ما دیرتر از بورژوازی ملی و بازهم پس از آن که بخشی از تودهٔ حزبی به ابتکار خود جنبید، وارد صحنه شدیم..." به نقل از قطعنامهٔ پلنوم دربارهٔ خطای رهبری حزب در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

ارتجاع آغاز گردید. دژخیمان، بی‌دریغ بر روی مردم بی‌سلاح گلوله باراندند و برای سرکوب آن‌ها از تانک و زرهپوش مدد گرفتند. لکن ملت کشته‌ها برجای گذاشت و از پیشروی باز نایستاد. تا سرانجام قوام‌السلطنه، آن پیر غلام ارتجاع و استعمار را از اریکهٔ زمامداری به‌زیر کشیده پوزهٔ اربابان او را به‌خاک مالید و پیروز شد.

از اولین ساعات روز سی‌ام تیر تهران وضع یک شهر اشغال شده را داشت. اکثر خیابان‌ها مخصوصاً "آن‌هایی که به مجلس شورا ختم می‌شد در محاصرهٔ نیروهای پلیس و نظامی و تانکها و زرهپوش‌ها بود. به‌نوشتهٔ روزنامهٔ کیهان" اولین محلی که تظاهرات را شروع کرد، دانشگاه بود. چند دقیقه پس از شروع تظاهرات عده‌ای سرباز و پاسبان به محل رسیدند تا تظاهرکنندگان را متوقف سازند. ولی کاری از پیش نبردند. تظاهرکنندگان موج به‌موج به جلو می‌رفتند." [1]

در تظاهرات، تمام مردم از هر حزب و دسته و جمعیت و از هر طبقه و صنفی با هماهنگی قابل ستایشی شرکت داشتند. و شعار اصلی اکثریت آن‌ها " مرگ بر حکومت‌ننگین قوام" " زنده‌باد دکترمصدق" بود.

" در خیابان اکباتان از طرف مردم بیشتر مقاومت می‌شد. در این خیابان که حزب " زحمتکشان ملت ایران" در آن واقع است و روزی فروش روزنامه‌های دست‌چپی در آن کار مشکلی بود امروز مرکز فعالیت عناصر افراطی دست‌چپ نیز بود. روزنامه‌های شاهد ارگان حزب زحمتکشان پرچمدار ارگان پان‌ایرانیستها جوانان دموکرات و به‌سوی آینده ارگان چپی‌های افراطی با هم به‌فروش می‌رفت و این سه چهار دسته ابتکار عملیات را در دست داشتند. امروز این چند دسته که تا چند روز قبل غالباً با یکدیگر در زد و خورد بودند دوستانه با یکدیگر حرکت و تظاهر می‌کردند. [2]

عناصر افراطی چپ از لحاظ " فرار" و " قرار" از سایر دسته‌ها با تجربه‌تر بودند و به‌همین جهت در بسیاری از خیابان‌ها ابتکار عملیات در مقابل حملات مأمورین انتظامی در دست آن‌ها بود. وقتی مأمورین برای تفرقه تظاهرکنندگان دست به اقداماتی می‌زدند این عده مردم را دعوت به مقاومت و رفتن به‌کوچه‌ها می‌کردند." [3]

در سراسر شهر مغازه‌ها، اتوبوس‌های شهری، کارگاه‌ها و کارخانه‌ها تعطیل بود و با آن‌که دولت کوشیده بود ادارات خود را باز نگه‌دارد به‌علت غیبت اکثر کارمندان ازساعت ۹ صبح به‌بعد اداره‌های دولتی هم تعطیل‌گردید و به‌علت اعتصاب کارگران راه‌آهن‌قطارهای مسافری و باری نیز از کار باز ماند. بتدریج آثار عدم اطاعت از دستورهای فرمانداری نظامی مبنی بر قتل‌عام مردم در میان نظامیان ظاهر گردید و چنان‌که آسوشیتدپرس

۱: و ۳: کیهان، شمارهٔ ۲۷۶۱ – ۳۱/۴/۳۰، سرمقاله.

۲: این قسمت از خیابان اکباتان از همان روز به نام " خیابان ملت" مشهور است.

گزارش داد: " نزدیک میدان توپخانه سه‌هزار نفر از مردم به‌طرف یک‌تانک حمله‌ور شدند ولی سربازان و مردم به‌جای آن‌که یکدیگر را مضروب و مجروح سازند همدیگر را در آغوش گرفتند و بوسیدند.

در تهران یک اعتصاب کامل‌العیار به‌خوبی نمایان بود.[1]" اما دشمنان نقابدار ملت سر کار بودند و با استفاده از اختلاف‌نظرها و اشتباهات، تخم تفرقه می‌پراکندند. ازجمله روزنامهٔ شاهد ارگان دکتر بقایی در شمارهٔ سی‌تیر خود آگهی ذیل را داشت: " قوام به جراید خود دستور داد بنویسند که توده‌ای‌ها امروز جریان را در دست دارند و توده‌ای‌ها هم مأمورند که در میان شما مقاصد سوء خود را اجرا کنند تا قوام بتواند نقشهٔ پلید خود را انجام دهد و فقط از رهبران ملی، فقط از شعارهای ملی پیروی کنید. هوشیار باشید!"

و از همه جالب‌تر آن‌که سخنگوی رادیوی تهران حوادث ۲۳ تیر، ۱۴ آذر و ۸ فروردین را به دانشجویان و دانش‌آموزان یادآوری می‌کرد تا آن‌ها را وادار به‌ترک تظاهرات کند.[2]

اما هیچ ترس و تدبیری کارگر نیفتاد و با وجود این‌که به‌فرمان مستقیم محمد رضا پهلوی و به‌دست سرلشکر علوی مقدم فرماندار نظامی تهران که لحظه به‌لحظه با دربار در تماس بود، هشتصد نفر از مردم تهران زخمی و یا کشته شدند. قوام‌السلطنه ساعت هفت بعدازظهر روز سی‌ام تیر مجبور به استعفا گردیده از تهران فرار کرد و دکتر مصدق مجدداً مقام نخست‌وزیری را عهده‌دار شد.

تجربهٔ سی‌ام تیر نشان داد که اگر نیروی عظیم خلق متشکل شود و به‌درستی رهبری گردد، بدون کوچکترین تردیدی پیروزی از آن ملت خواهد بود. خاطرهٔ گرانقدر روز سی‌ام تیر سال ۱۳۳۱ همیشه برای ملت ما عزیز وگرامی خواهد بود!

با درخشش قیام سی‌ام تیر، جیره‌خواران استعمار به لانه‌های خود خزیدند و محمد رضا پهلوی که سرکردگی آن‌ها را به‌عهده داشت مفتضحانه عقب‌نشینی کرد. همان شب خبر اعلام رأی دیوان داوری لاهه مبنی بر عدم صلاحیت آن دادگاه در رسیدگی به قضیهٔ نفت ایران نیز به‌تهران رسید و این رأی که حقانیت ملت ایران را در مبارزه با استعمار انگلیس به ثبوت می‌رسانید، پیروزی سی‌ام تیر را تکمیل نمود.[3]

روز سی و یکم تیرماه به‌دعوت "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" میتینگ و دمونستراسیون عظیمی در تهران تشکیل شد که اکثریت مردم تهران با نظرات و عقاید مختلف در آن‌شرکت کردند و چون نیروهای پلیس و نظامی جرأت نداشتند که پیش چشم مردم آفتابی شوند در آن روز مردم تهران خود حفظ انتظامات را به‌عهده گرفتند. حتی تنظیم عبور و مرور وسایل نقلیه نیز به‌شکل بسیار منظمی توسط خود مردم انجام می‌گرفت.[4] شعار اصلی میتینگ روز ۳۱

۱: کیهان ـ شمارهٔ ۲۷۶۲ ـ ۳۰/۴/۳۱ "انعکاس وقایع ایران ..."

۲: دژ به جای به‌سوی آینده، ۳۱/۴/۳۱.

۳: قابل تذکر است که قاضی انگلیسی "مستر مکنر" در دیوان داوری لاهه به نفع ایران رای داد.

۴: کیهان، شمارهٔ ۲۷۶۳ ـ ۳۱/۵/۱ "مردم در جایگاه پلیس در چهار راه‌ها عبور و مرور وسایل نقلیه را کنترل می‌کردند. توأم با عکس.

تیر، اتحاد تمام نیروهای ضد استعمار و مبارزه علیه دربار به‌عنوان مرکز اصلی توطئه‌های ضد ملی بود. در جریان تظاهرات کلیهٔ عکس‌های شاه و خانوادهٔ سلطنتی جلو عکاس‌ها لگدمال شد ورادیوی لندن همان روز خبر داد که" در تهران تظاهرات جمهوری‌خواهانه انجام گرفته است.[1]" قیام سی‌ام تیر که تظاهر درخشان و پرشکوه ارادهٔ مردم بود دکتر مصدق را مجدداً به‌نخست‌وزیری رسانید و عقب‌نشینی و سکوت موقت دربار و کلیهٔ عوامل استعمار و ارتجاع را سبب‌شد.

تحت تأثیر این قیام ملی ملکه مادر و اشرف پهلوی به‌علت تحریکات و کارشکنی‌هایی که در راه پیشرفت نهضت ملی می‌نمودند و به‌عنوان توطئهٔ گرانی که در حوادث سی تیر دخالت مستقیم داشتند از ایران تبعید شدند، دفاتر مخصوص شاهپورها و شاهدخت‌ها بسته شد و حق مکاتبهٔ مستقیم با ادارات از آن‌ها سلب گردید و یا همان‌طور که مطبوعات می‌نوشتند دربارهای کوچک زنانه و مردانه برچیده شد.

از سوی دیگر مجلس شورای ملی روز دوم مرداد ماه در جلسهٔ فوق‌العادهٔ خود قیام سی‌ام تیرماه را قیام مقدس ملی شناخت و شهدای آن روز را شهدای ملی نامید. مجلس با تصویب مادهٔ واحده‌ای احمد قوام را به‌علت " کشتار دسته‌جمعی روز ۳۱/۴/۳۰ و قیام مسلحانه علیه ملت ایران مفسد فی‌الارض" شناخته کلیهٔ اموال و دارایی او را مشمول مصادره ساخت.

همچنین لایحهٔ تفویض اختیارات شش ماهه به‌دکتر مصدق در مجلس شورا تصویب شد و قوام با این لایحه اختیارات نظامی نیز به‌او واگذار گردید ومجلس شورا آیت‌اله کاشانی را به‌جای امام‌جمعهٔ تهران که از خدمتگزاران استعمار بوده و به‌کمک دربار وارد مجلس شده بود به‌ریاست مجلس برگزید.

به‌علاوه قیام سی‌ام تیر پرده از چهرهٔ کریه مزدوران سیاست آمریکا و انگلستان و فرصت‌طلبانی که در جبههٔ ملی جای گرفته بودند برداشت و رهبری حزب تودهٔ ایران را نیز مجبور ساخت که در روش سیاسی‌خود تغییراتی به‌عمل آورد.

اما با تمام این احوال اژدهای استعمار وارتجاع فقط زخم برداشت و سرکوب نشد. از فردای روز سی‌ام تیر عده‌ای از وابستگان به جبههٔ ملی در دولت و مجلس به تبرئهٔ دربار که مرکز اصلی توطئهٔ ضد ملی بود پرداختند و نطق‌های تملق‌آمیزی سر دادند و پاره‌ای از جراید هوادار جبههٔ ملی به‌دفاع از شاه کمر بستند. در نتیجه دست محمدرضا پهلوی از دخالت در امور کشور کوتاه نگردید. مسئولین جنایات سی‌ام تیر نه فقط به سرعت و قاطعیت به مجازات اعمال خود نرسیدند بلکه سرلشگر علوی مقدم فرماندارنظامی تهران و سرلشگر گرزن رئیس ستاد ارتش ابتدا به‌صورت " دوستانه" در باشگاه افسران

۱: دژ به جای بسوی آینده، ۳۱/۴/۳۱.

بوقیف شدند و سپس به‌خاطر این‌که فرمان " بزرگ ارتشتاران " در کشتار مردم تهران اجرا نشود آزاد شدند.

مستشاران آمریکایی که بهترین دست‌افزار سیاست استعماری آمریکا بوده و علاوه بر جاسوسی جهت تعلیم متد " آمریکایی " فرونشاندن اغتشاشات مردم به ایران آمده‌بودند و به افسران ما می‌آموختند که برای جلوگیری از اغتشاشات شیوهٔ فرانسوی یعنی تیراندازی به‌طرف پا و رحمی کردن مردم، کهنه شده باید شیوهٔ آمریکایی به‌کار برد، باید مستقیماً مغز و قلب را هدف قرار داد تا مردم بدانند که شما شوخی نمی‌کنید[1]. این چنین کارشناسانی در ارتش و ژاندارمری باقی ماندند تا زمینهٔ کودتای ۲۸ مرداد را با آمادگی کافی فراهم سازند.

بعد از قیام سی‌ام تیر جبههٔ ملی نیز یکپارچگی خود را از دست داد و عده‌ای از سازگاران آن جبهه علیه نهضت ملی مردم ایران بپا خاستند. اما جبههٔ ملی صفوف خود را از عناصر ارتجاع و استعمار تصفیه‌نکرد و برای مقابله در برابر حملات انتقام‌جویانه ارتجاع، به سازماندهی استوار و کارآمدی در میان مردم کوچه و بازار که پیروان صدیق جبههٔ ملی بودند توجهی ننمود و نه فقط به بسط آزادی‌های دموکراتیک جهت دخالت بیشتر و مؤثرتر مردم در سرنوشت خود اقدامی نکردند بلکه حکومت نظامی به‌عنوان ابزار سرکوب نهضت مردم پا برجا ماند. فقط به‌جای سرلشگر علوی مقدم معاون او سرتیپ افشارپور که خود در جنایات سی‌ام تیر سهمی بسزا داشت، به فرمانداری نظامی منصوب شد.

بدین ترتیب فرصت بسیار مناسب و پرارزشی که قیام ملت و خونبهای شهیدان در اختیار دکتر مصدق و یاران او قرار داده بود در اثر مسامحه و مماشات با اعمال ارتجاع بیهوده از دست رفت.

از نظر خارجی قیام سی‌ام تیر دولت انگلستان را در عقیدهٔ خود مبنی بر لزوم ساقط کردن دولت دکتر مصدق پابرجا ساخت. اما دولت آمریکا را که به‌مبارزه باکمونیسم و جلوگیری از نفوذ شوروی بیش از مسئلهٔ نفت جنوب اهمیت می‌داد و معتقد بود که با سقوط دکتر مصدق، حزب تودهٔ ایران قدرت را در دست خواهد گرفت، دچار وحشت و تردید نمود. دراین‌باره خبرگزاری آسوشیتدپرس از لندن چنین گزارش داد:

" محافل سیاسی در لندن اظهار داشتند که دولت آمریکا به انگلیس پیشنهاد کرده که برای نجات ایران از کمونیسم لازم است که از دکتر مصدق نخست‌وزیر آن کشورپشتیبانی به‌عمل آید. به‌عقیدهٔ آمریکا وخامت اوضاع ایران موجب شده که چرچیل نخست‌وزیر انگلیس کلیهٔ اختلافات ایران و انگلیس را در جلسهٔ کابینه مورد بحث قرار دهد. کنار

1: دژ به‌جای به‌سوی آینده، " نقش مستشاران امریکایی ارتش در کشتار فجیع سی‌ام تیر ".

آمدن انگلیس با ایران موجب خواهد شد که بن‌بست مذاکرات بین دولت‌ها که مدت ۱۸ ماه است ادامه دارد و ایران را بیش از هر موقع دیگر به‌دامان شوروی نزدیک ساخته از بین برود . بطور کلی نظر آمریکا این است که آمریکا و انگلیس با هماهنگی یکدیگر باید مصدق را در ایران تقویت کنند و به‌نظر مطلعین اگر آمریکا و انگلیس برنامه‌ای برای این موضوع تهیه کنند این برنامه موجب خواهد شد که انگلیس از قسمتی از ادعاهای خود نسبت به ملی‌شدن صنعت ۰۰۰ ۰۰۰ ۵۰۰ ۱ دلاری نفت ایران برای حل قضیه دست بردارد تا صنعت مزبور دوباره به‌کار بیفتد وآمریکا نیز برای کمک به ایران جهت رفع بحران مالی اقدام عاجل به عمل آورد و البته قبل از این که آمریکا و انگلیس متفقاً از دکتر مصدق طرفداری و پشتیبانی کنند دو شرط باید محقق شود :

۱ــ مصدق قول بدهد که از پرداخت غرامات به انگلیس و به‌کار افتادن مجدد صنعت نفت جلوگیری نخواهد کرد .

۲ــ مصدق اجازه بدهد که افراد غیر ایرانی که محتملاً آمریکایی خواهند بود از این‌که کمک آمریکا صرفاً به‌مصرف بهبود وضع اقتصادی ایران خواهد رسید مطمئن گردند تا عقاید و نظریات آمریکا در جلسهٔ کابینهٔ انگلیس مورد علاقه قرار گرفته و چرچیل و همکارانش با توجه به این نظریات کلیهٔ روابط انگلیس را با ایران مطالعه" نمایند .[1]

هشتم مرداد ماه بانک شاهنشاهی که از سال ۱۳۲۸ زیر عنوان" بانک انگلیس و ایران در خاورمیانه" کار می‌کرد به‌علت ممنوع شدن از معاملات ارزی توسط دولت ایران پس از ۶۳ سال عملیات بانکی خود را در ایران تعطیل کرد و با تعطیل این بانک یکی از لانه‌های جاسوسی و یکی از اهرم‌های فشار اقتصادی بر ملت ما از کار افتاد .

شانزدهم مرداد ماه دولت ایران نامه‌ای به‌سفارت انگلیس فرستاده ضمن تشریح اقدامات خلاف قاعده و ظالمانه شرکت سابق نفت جنوب و دولت انگلستان و خساراتی که از این طریق به دولت ایران وارد شده خواستار گردید " لااقل وجوهی که تعلق آن به دولت ایران مورد تصدیق خود شرکت سابق است و تاکنون پرداخته نشده فوراً تأدیه‌گردد و همچنین وجوه دیگری که متعلق به دولت شاهنشاهی است و در بانک‌های انگلستان توزیع گردیده تحت اختیار دولت شاهنشاهی قرار گیرد و مخصوصاً برای حفظ مناسبات و روابط حسنه و رفع هرگونه سوءتفاهم بین دو ملت شرکت سابق نفت از این به‌بعد از اقدامات ناروا در جلوگیری از فروش نفت ایران خودداری کند .

دولت شاهنشاهی با حسن نیتی که در موارد عدیده به‌ثبوت رسانیده اینک نیز اعلام می‌دارد که به‌منظور پیدا کردن راه حل برای رسیدگی به مطالبات و دعاوی حقهٔ شرکت در حدود قانون ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰ و همچنین مطالبات و دعاوی متقابل دولت ایران حاضر

۱: کیهان، شمارهٔ ۲۷۷۵، مورخهٔ ۳۱/۵/۱۸.

است با نمایندگان شرکت وارد مذاکره شود. و در صورتی که از طریق مذاکرات مستقیم بین نمایندگان شرکت سابق و دولت شاهنشاهی توافقی در این‌باره حاصل نگردد شرکت می‌تواند دعاوی خود را در محاکم صالحهٔ ایران اقامه نماید. دولت ایران انتظار دارد این حسن نیت دولت شاهنشاهی از طرف دولت انگلستان چنان‌که باید استقبال شده و به شرکت‌سابق توصیه کنند که نمایندگان خود را برای مذاکره دراین امر با دولت ایران تعیین نماید. لزوماً متذکر می‌شود چنان‌چه در پرداخت وجوه متعلق به دولت ایران از طرف بانک‌های انگلیس و شرکت سابق تأخیر و مسامحه شود و یا شرکت سابق و دولت انگلستان اقدامات نامشروع خود را به‌هر صورت که باشد علیه ایران ادامه دهند مسئولیت کلیهٔ اقدامات‌مزبور و خسارات ناشیه از آن من‌جمیع‌الجهات متوجه دولت انگلیس و شرکت سابق نفت خواهد بود."

پنجم شهریور هندرسن سفیرکبیر آمریکا و میدلتون کاردار سفارت انگلیس پیام مشترک ترومن و چرچیل را به پیوست قرارداد مخصوصی تسلیم دکتر مصدق نمودند. آن‌ها در پیام خود می‌گویند: "... *محرک ما احساسات دوستی و صمیمانه و تاریخی است که‌نسبت به ملت ومردم ایران داریم و قلباً آرزومندیم هرچه زودتر موجبات حل سریع و منصفانهٔ اختلاف کنونی را فراهم سازیم.*"

اما پیشنهاد آن‌ها بعدری "صمیمانه و دوستانه!" بود که دکتر مصدق پس از قرائت آن گفت: "*من شرم دارم این پیشنهاد را بخوانم تا چه‌رسد به‌قبول آن*".

چرچیل و ترومن بطور خلاصه چنین پیشنهاد می‌کردند:

۱ــ موضوع پرداخت غرامت به‌شرکت سابق نفت" با درنظر گرفتن وضع حقوقی طرفین که بلافاصله قبل از ملی شدن صنعت نفت موجود بوده" باتوجه به‌کلیهٔ دعاوی و دعاوی متقابل طرفین به دیوان داوری لاهه ارجاع شود. و در صورت موافقت با مادهٔ اول دولت انگلیس حاضر است.

۲ــ ترتیب جریان نفت ایران را به‌بازارهای بین‌المللی بدهد و برای حمل نفتی که هم‌اکنون در آبادان ذخیره شده پس از موافقت دربارهٔ قیمت، اقدام به تهیه وسایل حمل بنماید و بابت هر مقدار نفتی که حمل می‌کند پرداخت مقتضی به‌عمل آورد.

۳ــ دولت آمریکا نیز حاضر شده است که فوراً مبلغ ده میلیون دلار بلاعوض به ایران کمک نماید.

مفهوم واقعی این پیشنهاد چنین بود:

۱ــ با ارجاع موضوع غرامت براساس" وضع حقوقی طرفین بلافاصله قبل از ملی‌شدن صنعت نفت" به دیوان دادگستری لاهه قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ احیا شده به‌صورت قرارداد بین دو دولت انگلیس و ایران درآید. حال آن‌که پس از اعلام قرار عدم صلاحیت دیوان داوری لاهه تنها محاکم ایران صلاحیت رسیدگی به اختلاف شرکت سابق نفت و دولت

ایران را دارا بودند.

۲ــ به‌بهانهٔ جریان یافتن نفت به‌بازارهای بین‌المللی دولت‌های آمریکا و انگلیس متفقاً از راه خدعه و تزویر قرارداد اسارت‌آور دیگری به‌ایران تحمیل نمایند.

دکتر مصدق پس از دریافت پیام مزبور باتوجه به‌این‌که مجلسین تعطیلات تابستانی خود را می‌گذراندند ضمن انتشار متن پیام از رادیو تهران نمایندگان را جهت استماع گزارش دولت و اعلام نظر به‌تهران دعوت‌کرد. در پاسخ دولت ایران به پیام مشترک ترومن ــ چرچیل گفته می‌شد: چنان‌چه شرکت نفت جنوب نخواهد به‌مراجع صلاحیتدار (محاکم‌ایران) مراجعه کند دولت ایران طبق شرایط ذیل‌حاضر است قضاوت دیوان‌داوری لاهه را قبول نماید:

۱ــ میزان غرامت بابت اموالی که شرکت سابق هنگام ملی شدن در ایران داشته‌تعیین شود. باتوجه به‌این که دولت ایران جز بهای اموال مذکور غرامت دیگری به‌شرکت سابق پرداخت نخواهد کرد.

۲ــ در رسیدگی به دعاوی طرفین از تاریخ تصویب قانون ملی‌شدن صنعت نفت هیچ قراردادی به‌هیچ عنوان نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد.

۳ــ میزان خسارتی که به‌وسیلهٔ ایجاد موانع ومشکلات در فروش نفت ایران و از راه محاصرهٔ اقتصادی به‌ایران وارد آمده نیز باید مورد رسیدگی قرار گیرد.

۴ــ قبل از مراجعه به دیوان داوری لاهه مبلغ ۴۹میلیون لیره که در بیلان سال ۱۹۵۱ بابت افزایش حق‌الامتیاز و مالیات وحق‌السهم ایران از ذخایر به‌حساب‌آمده علی‌الحساب تأدیه شود.

دولت ایران امیدوار است که با این پیشنهادهای صریح موضوع نفت فیصله یابد. اماچنان‌چه دولت انگلستان سیاست خود را مبنی بر وقت‌گذرانی، فشار اقتصادی وممانعت از فروش نفت ادامه دهد، بی‌تردید ادامهٔ مناسبات سیاسی برای طرفین حاصلی‌نخواهد داشت و لذا دولت ایران به‌خود حق می‌دهد که جهت حفظ منافع خویش از هرگونه‌اقدامی هرچند منجر به‌قطع روابط سیاسی بشود فروگذار نکند.

گزارش دولت و پاسخ او به پیام مشترک انگلیس وآمریکا به‌اکثریت آرا در مجلسین شورا و سنا مورد تأیید قرار گرفت.

اما، دولت‌های آمریکا و انگلیس از قبول پیشنهادهای ایران سرباز زدند. لذا دکتر مصدق در تاریخ پانزده مهرماه طی نامه‌ای خطاب به‌وزیر خارجهٔ انگلیس مجدداً آمادگی خود را جهت مذاکره براساس پیشنهادهای دولت ایران اعلام داشته از دولت انگلستان خواست که تا یک هفته نمایندگان خود را اعزام دارد و قبل از اعزام نمایندگان از ۴۹ میلیون لیرهٔ مذکور در بیلان ۱۹۵۱ بیست میلیون لیرهٔ قابل تبدیل به دلار در اختیار وزارت دارایی ایران قرار دهد و بقیه را پس از پایان مذاکرات که مدت آن سه هفته

پیش‌بینی می‌شود به دولت ایران پرداخت نماید. اما دولت انگلیس با حمایت دولت آمریکا در اجرای نظرات خود اصرار ورزیده و از اعزام نمایندگان جهت آغاز مذاکرات خودداری نمود. هم‌زمان با مکاتبات فوق‌الذکر مطبوعات آمریکا و انگلیس به‌منظور مشوب ساختن افکار عمومی جهانیان، به‌بهانهٔ این‌که دولت ایران حاضر نیست بابت اموال شرکت نفت غرامت بپردازد به تبلیغات شدیدی علیه ایران دست زدند. حال آن‌که به‌قول دکتر مصدق:

" بریتانیا بابت منافعی که اگر شرکت سابق به‌کار خود در ایران ادامه می‌داد و غارت گذشته همچنان دوام داشت از این مملکت ممکن بود استفاده نماید، از ما " غرامت " مطالبه" می‌کرد.[1]

از طرف دیگر در حالی که مکاتبات وتماس‌های رسمی بین دولت‌های انگلیس وآمریکا با دولت ایران جریان داشت استعمارگران به کمک جیره‌خواران ایرانیشان از انجام نقشه‌های پلید خود جهت مرعوب ساختن مردم و سرکوبی نهضت ملی و ساقط کردن حکومت دکتر مصدق نیز غافل نبودند.

هنوز یک‌ماه و اندی از قیام سی‌ام تیر نگذشته بود که تحریکات دربار و استعمارگران انگلیس و آمریکا به‌صورت تجهیز دسته‌های ساطور به‌دست " سومکا "، " پان ایرانیست " " حزب زحمتکشان" و چاقوکشان به‌نام ظاهر گردید. این گروه‌های جنایتکار علناً در خیابان‌ها به شرارت و ایذاء مردم، حمله به سازمان‌های وابسته به‌حزب تودهٔ ایران و به آتش کشیدن آن‌ها، برهم‌زدن بساط روزنامه‌فروشی‌هایی که نشریات دست‌چپی می‌فروختند، آلوده کردن دیوارها با شعارهای " شاه‌پرستانه" و حتی حمله به محل ادارهٔ روابط فرهنگی ایران و شوروی و ادارهٔ بازرگانی مجارستان می‌پرداختند و مقامات انتظامی نه‌فقط در برابر این اعمال شرم‌آور سکوت اختیار می‌کردند بلکه گروهبان‌های ارتش و کوماندوهای شهربانی را نیز در لباس مبدل به کمک آن‌ها می‌فرستادند و کامیون‌های ارتشی را در اختیار آن‌ها قرار می‌دادند.

اگرچه دولت، منشی‌زاده سردستهٔ اوباش سومکا و عضو کتابخانهٔ سلطنتی را توقیف کرد اما بنا به سیاست عمومی دکتر مصدق مبنی بر سازش و مماشات چندی بعد او را آزاد نمود و با سکوت و چشم‌پوشی در برابر جنایات و اعمال غیر انسانی این دسته‌ها، چاقوکشان و رجاله‌های مزدور دربار را جری ساخته به‌آن‌ها فرصت داد تا در نهم اسفند همان سال برای کشتن نخست‌وزیر به‌خانهٔ دکتر مصدق هجوم ببرند.

اوایل شهریورماه دولت عده‌ای از افسران ارشد ارتش را که در میان آن‌ها یک سپهبد (شاه‌بختی) و چهار سرلشگر (ازجمله علوی مقدم و گرزن) و ده سرتیپ بودند بازنشسته کرده آن‌ها را از دخالت در امور ارتشی محروم ساخت. افسران بازنشسته که از نوکران حلقه

۱: *از پیام دکتر مصدق به ملت انگلیس بعد از قطع رابطه سیاسی با انگلستان.*

به‌گوش دربار بودند به سرپرستی سرلشگر فضل‌الهزاهدی که سناتور بود کانون افسران بازنشسته را به‌مرکز اصلی توطئه‌های ضد ملی و عملیات ارتجاعی مبدل کردند.

اما مطلب مهم‌تری که بعدها کشف گردید این که پس از قیام سی‌ام تیر علیرضا پهلوی که هوای سلطنت برسرداشت و برخلاف روش حیله‌گرانه ومودیانهٔ محمدرضا پهلوی مدافع شدت عمل بود با شرکت عده‌ای از افسران بازنشسته و عمال انگلیس و آمریکا که در مجلس و دولت مسئولیت‌هایی را به‌عهده داشتند به تشکیل ستاد مخصوصی مبادرت ورزید که وظیفهٔ اصلی مبارزه با نهضت ملی ایران و سرنگون ساختن حکومت دکتر مصدق را عهده‌دار بود چنان‌که در صفحات بعد خواهیم دید این ستاد در تمام توطئه‌های بعدی با اطلاع و موافقت محمدرضاپهلوی نقش اساسی را بازی کرده است.

در نیمهٔ دوم شهریور ماه حزب تودهٔ ایران با اطلاعات دقیقی که به‌وسیلهٔ سازمان نظامی خود کسب می‌نمود، آماده شدن دربار و عوامل استعمار را برای انجام کودتایی افشا کرد و روزنامهٔ به‌سوی آینده (که به‌نام رزم‌آوران منتشر می‌شد) در شمارهٔ شانزدهم شهریورماه خود تحت عنوان "مقدمات کودتا فراهم می‌شود" نوشت: "*طبق اطلاع موثق در روز ۱۲ شهریور به‌گردان تندربولت و هاریکن و هاروارد و تیپ شکاری دستور داده‌اند که هواپیماها را به‌فوریت برای یک مأموریت آماده نمایند و ماتریل لازم را بسته‌بندی کنند. پرسنل این هواپیماها نیز روز بعد تعیین و شش تندربولت وچهار هاریکن حاضر به‌عمل گردیده و از جهت تیراندازی و بمب آماده شده و از تهران به‌سوی یکی از شهرستان‌ها پرواز کرده‌اند تا در روز کودتا از دسترس مردم تهران خارج باشند و بتوانند بر فرازتهران پرواز نموده مردم قهرمان تهران را بمباران کنند.*"

همان روزنامه یک‌روز بعد از مردم خواست که "توطئهٔ کودتا را باید به جنگ ضد کودتا مبدل ساخت" وخطاب به‌نیروهای نظامی نوشت: "*سربازان، گروهبانان، درجه داران وافسران شرافتمند ارتش! اسلحه‌ای را که در اختیار دارید برای سرما و گرما وامنیت و آرامش نیست برای این نیست که به‌فرمان دشمنان ملت برای سرکوبی فرزندان قهرمان و میهن‌پرست به‌کار رود بلکه‌برای حفظ استقلال وحاکمیت ملی و قلع‌وقمع و تارومارکردن دشمنان ملت ایران است.*

شما می‌توانید و باید توطئهٔ کودتا را به‌جنگ بر ضد عمال کودتا مبدل کنید."[1]

دولت ابتدا این هشدار را با بی‌اعتنایی تلقی کرد. اما جریان حوادث صحت اطلاعات حزب توده را ثابت کرد و سخنگوی دولت روز بیست‌ویکم مهرماه با اشاره به‌کشف توطئهٔ کودتا چنین گفت: "*چون گزارش‌هایی از عملیات سرلشگر بازنشسته عبدالحسین حجازی و برادران رشیدیان رسیده بود که به معیت آقای سرلشگر زاهدی و بعضی افراد*

۱: "سرانجام" به‌جای به‌سوی آینده، شمارهٔ ۳۱/۶/۱۷.

دیگری که دارای مصونیت پارلمانی هستند به‌نفع یک سفارت اجنبی مشغول توطئه وتحریک می‌باشند، نامبردگان که مصونیت پارلمانی نداشتند امروز صبح از طرف فرمانداری نظامی بازداشت و به‌زندان شهربانی تحویل گردیدند. لازم است تذکر داده شود که از این پس عناصر و افرادی که به‌هر صورت موجب تحریک و تشنج و یا آلت دست سیاست‌های خارجی قرار گیرند طبق مقررات تعقیب و برای تعیین مجازات قانونی تسلیم دادگاه خواهند شد." و "نسبت به سایرین که مصونیت پارلمانی دارند دولت مطالعه خواهد کرد تا اقدام لازم معمول گردد."[1]

به‌موجب مطبوعات جلسات کودتاچیان در منزل سرلشگر زاهدی در راه حصارک با حضور هفت‌نفر سناتور، چهارنفر نمایندهٔ مجلس شورا، سه افسر ارشد ارتش (سرلشگرحجازی فرماندهٔ سابق دانشکدهٔ افسری ــ سرتیپ آریانا فرماندهٔ سابق لشگر گارد شاهنشاهی ــ سرتیپ حاجی انصاری معاون سابق لشگر گارد ــ یک‌نفر سرهنگ و یک نفر سرگرد) وبرادران رشیدیان تشکیل می‌شده و افراد مذکور با مقامات سفارت انگلیس ملاقات می‌کرده‌اند. جلسات دیگری نیز با حضور سید ضیاءالدین طباطبایی، علم رئیس املاک سلطنتی، سرلشگرزاهدی و میدلتون کاردار سفارت انگلیس در منزل سناتور خواجه‌نوری تشکیل می‌گردیده و هر دو دسته برای انجام کودتا همکاری می‌نموده‌اند.

گرچه برادران رشیدیان در بازجویی اعتراف کردند که "پول‌هایی از جانب رکن دو ستاد ارتش و دربار در اختیار آن‌ها گذاشته شده تا در جریان کودتا مصرف نمایند."[2] اما دولت دکتر مصدق با نهایت تأسف در برابر کودتاچیان روش قاطع وکوبنده‌ای اتخاذکرده دستگیر شدگان را چندی بعد با وساطت دربار آزاد نمود. سرتیپ آریانا یکی از عوامل مسلم کودتا را به‌جای توقیف و محاکمه به‌سمت وابستهٔ نظامی ایران به پاریس فرستاد، به‌سرلشگر زاهدی عامل اصلی کودتا اجازه داد که با استفاده از سنگر مصونیت پارلمانی نامه‌واعلامیه انتشار داده دکتر مصدق را به "ایجاد فقر و برقراری دیکتاتوری" متهم سازد[3] و با تحریف حقایق خیانت خود را بپوشاند.

حال آن‌که باید در برابر دشمنان خلق سخت‌گیر قاطع و بی‌رحم بود تا نتوانند محصول مبارزات مردم و ثمرهٔ خونبهای شهیدان را بر باد دهند.

بیست و چهارم مهرماه دکتر مصدق گزارشی را که برای قرائت در مجلس شورای ملی تهیه کرده بود به علت حاصل نشدن حدنصاب کافی جهت تشکیل مجلس از طریق رادیو مستقیماً با مردم ایران در میان گذاشت. در آن گزارش گفته می‌شد: جنبش ملی ایران از روز اول با کارشکنی وتحریکات عوامل شرکت سابق و دولت انگلیس در داخل و خارج کشور

۱: کیهان، شمارهٔ ۲۸۲۵ ــ ۳۱/۷/۲۱.
۲: جهان بین (بسوی آینده) شمارهٔ ۶۸۳، مورخهٔ ۳۱/۷/۲۹.
۳: کیهان، ۲۸۲۷ ــ ۳۱/۷/۲۳، بیانیهٔ سرلشگر زاهدی.

روبه‌رو گردید.

پس از آن‌که قانون ملی شدن صنعت نفت به‌تصویب مجلسین رسید دولت انگلیس برای جلوگیری از اجرای آن نخست دست به حربهٔ ارعاب و اخافه زد و برخلاف شرایط دوستی که پیوسته از آن دم می‌زنند، ملت صلح‌دوست ما را به‌سزای آن‌که از یکی از حقوق اولیهٔ خود استفاده کرده بود به کشتی‌های موریشس و فلامنکو و قوای ی و دریایی و هوایی متمرکز در دور و نزدیک مرزهای ایران تهدید نمود. ولی چون حربهٔ ارعاب حریف بر اثر ثبات و مقاومت ملت ایران از کار افتاد دولت انگلیس تدبیری اندیشید و هنگامی که از قدرت‌نمایی طرفی نبست، قیافهٔ مظلومانه به‌خود گرفت و آن‌چه توانست کوشید تا ملت ایران را در انظار جهانیان مردمی غاصب و متجاوز به‌حقوق دیگران معرفی کند و کار اختلاف بین دولت ایران و یک شرکت طمعکار را به‌صورت اختلاف دو دولت به شورای امنیت کشاند. نتیجهٔ مذاکرات شورای امنیت این شد که تا صدور رأی نهایی دیوان بین‌المللی دربارهٔ صلاحیت خود مذاکرات در آن شورا متوقف و مسکوت ماند و دولت انگلیس نه‌تنها از اقدام خود طرفی نبست، بلکه بدین‌وسیله مظالم شرکت سابق و دخالت‌های ناروای دولت انگلیس بر جهانیان روشن شد و حقانیت ایران مسلم گردید.

دولت انگلیس سپس از حربهٔ دیگری استفاده کرده ضمن پیام رسمی ۳۰/۶/۸ به‌فشار اقتصادی دست زد. منظور از فشار اقتصادی و تضییقات مالی از قبیل توقیف وجوه و اموال دولت ایران که با هیچ قانونی وفق نمی‌دهد این است که دولت انگلیس بدین‌وسیله مردم این مملکت را مستأصل و پریشان کند و زمینه را برای قبول تحریکات ایادی خود در ایران فراهم نماید.

اینک دولت ایران به‌استناد این‌که روابط سیاسی بین دولت‌ها فقط وسیله‌ای است برای حفظ دوستی و همکاری متقابل و چنان‌چه این نتیجه حاصل نشود و روابط سیاسی مزبور فقط وسیلهٔ حفظ منافع و مطامع یک طرف قرار گیرد مصلحت ایجاب می‌کند که با قطع روابط به تحریکات و تشبثات روزافزون خاتمه داده‌شود." [1]

همین‌که تصمیم دولت دکتر مصدق مبنی بر قطع روابط سیاسی با دولت انگلستان اعلام گردید. محمد رضا پهلوی که در اتخاذ این تصمیم سهیم نبوده و با آن موافقتی نداشت و به‌زعم خود "می‌ترسید که این کار "امنیت کشور" را به خطر اندازد" و یا در حقیقت، امنیت تاج و تخت او را دچار مخاطره سازد به‌کمک هندرسن سفیرکبیر آمریکا حداکثر کوشش خود را برای جلوگیری از قطع رابطهٔ سیاسی با انگلستان به‌کار برد. در این مورد یونایتدپرس از لندن گزارش می‌دهد: ***"اخبار واصله بلند حاکی است که پادشاه ایران در آخرین دقایق برای جلوگیری از قطع روابط دیپلماتیک ایران و انگلیس کوشش‌هایی***

۱: کیهان، ۲۸۲۸ـ ۳۱/۷/۲۴، تلخیص از گزارش نخست‌وزیر.

به‌عمل آورده و از دکتر مصدق نخست‌وزیر ایران درخواست کرده که در تصمیم خود دایر به قطع روابط با انگلیس تجدیدنظر کند. مقامات آمریکایی نیز می‌کوشند تا به دکتر مصدق ثابت کنند که از اقدام علیه انگلیس نتیجه‌ای نخواهد گرفت."[1]

اما کوشش آنها به‌جایی نرسید و ساعت ۲/۵ بعد از ظهر روز ۳۱/۷/۳۰ قطع روابط سیاسی ایران با انگلیس طی یادداشتی از طرف دولت ایران به‌سفارت کبرای انگلستان رسما" ابلاغ شد. هم‌زمان با قطع روابط سیاسی ایران وانگلستان دکتر مصدق به‌وسیلهٔ میدلتون‌کاردار سفارت انگلیس پیامی به‌ملت انگلستان فرستاده پس از ذکر مختصری از تاریخ مبارزات ملت ایران در راه ملی کردن صنعت نفت خود چنین نوشت:

" ... اکنون که آخرین مأمورین سیاسی امپراتوری انگلیس پایتخت ایران را ترک می‌گویند، دولت ایران صریحا" اعلام می‌کند که بین ملت ایران و ملت انگلیس نهایت صمیمیت باقی و برقرار و روابط دوستانه بین دوملت همچنان استوار است و برای افراد انگلیسی اعم از بازرگانان یا مسافر کمترین مشکلی ایجاد نشده است."

" ... این‌جانب یقین دارم که اگر روزی دفاتر شرکت سابق نفت در برابر چشم ملت حق‌پرست انگلیس گذارده شود ومداخلات و حق‌کشی‌ها و سیاست‌بازیها و تحریکات و یغمای او را یکایک نظاره کنندبدون شک به‌صبر و بردباری و طاقت ملت ما آفرین خواهند گفت. ولی پردهٔ سیاه تبلیغات ناروای شرکت در خارج و در داخل انگلستان جلو نشر حقایق را گرفته و یک‌بار دیگر این جریان ثابت کرد که هنوز " قدرت پول" حق و عدالت قرن بیستم را مسخره می‌کند. ولی ملت ما آن‌قدر مبارزهٔ شرافتمندانهٔ خود را ادامه خواهد داد که اکثریت افراد و ملت انگلیس به‌قضاوت بی‌طرفانه " آقای مکنر" برسند و سطوری چند از آن‌چه را ایشان خوانده و شنیده‌اند بخوانند و بشنوند."[2]

امامیدلتون کاردار سفارت انگلیس در تهران بنابه‌دستور شخص ایدن برخلاف تراکت از قبول پیام دکتر مصدق به‌ملت انگلیس خودداری نمود.

فردای همان‌روز که دولت ایران رسما" روابط سیاسی خود را با دولت انگلیس قطع نمود، مجلس شورای ملی نیز به‌اکثریت آرا انحلال مجلس سنا، این لانهٔ جاسوسی و خیانت و این سنگر دشمنان فرومایه ملت ایران راتصویب کرد. مجلس شورا در این اقدام خود از قانون اساسی مدد گرفت و به موضوع مدت دورهٔ تقنینیه مجلس سنا استناد جست. در این‌باره دکتر شایگان در مجلس چنین گفت:

قضیهٔ تفسیر قانون اساسی راجع به‌این که مدت تقنینیه مجلس سنا نیز به‌همان مدت تقنینیه مجلس شورای‌ملی محدود شود دو جنبه دارد یکی سیاسی و دیگری قضایی. از نظر سیاسی ' آزادی‌خواهان صدر مشروطیت یعنی آزادی‌خواهان واقعی منظور نظرشان این بود

1: کیهان، شمارهٔ ۲۸۳۰ــ ۳۱/۷/۲۷.
2 باختر امروز، شمارهٔ ۹۴۶ ــ ۳۱/۸/۱۰ ــ آقای مکنر قاضی انگلیسی دیوان داوری لاهه که به نفع ایران رای داد.

که مجلس سنا تشکیل نشود و اگر مشکلاتی نداشتند حتی ذکر نام آن‌را هم نمی‌کردند." در دوران اخیر که مردم در تعیین سرنوشت خود شرکت کردند، وزیر خارجه ایران به‌لندن رفته ترتیب تشکیل سنا را داد و " رادیوی لندن به ایادی فهماند حه باید بکنند." لذا " قهرمان سنا در ایران دولت انگلستان بود... حالا جریان طبیعی طوری است که وقتی ریشه خشک شد باید شاخه هم خشک شود." از لحاظ قانونی نمایندگان سنا خودشان نظامنامه نوشتند و مدت تقنینیه تعیین کردند" ولی این حساب را نکردند که لااقل از حیث مزایا در ردیف محلس شورا باشند.. برای این که این امتیاز از بین برود بـایدامتیازات‌او در حدود امتیازات محلس شورای‌ملی باشد نه بیشتر. به‌عبارت دیگر ارتجاع هم‌وزن آزادی‌خواهی باشد و رجحان نداشته باشد."[1]

چهاردهم آبان‌ماه ژنرال آیزنهاور به‌ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد و چند روز پس از انتخابات، هندرسن سفیر کبیر آن دولت در ایران به آمریکا رفت. در همان ایام چون بعضی از شرکتهای نفتی مستقل آمریکا مایل بودند که از ایران نفت خریداری نمایند، لذا وزارت خارجهٔ آمریکا بیانیه‌ای صادر کرده آنها را در خرید نفت ایران آزاد گذاشت و درعین حال اعلام داشت که قبول مسئولیت‌های ناشی از این اقدام به‌عهدهٔ خود آنها خواهد بود.[2]

پس از صدور اعلامیهٔ وزارت خارجه آمریکا که در حقیقت امر، شرکت‌های آمریکایی را از خرید نفت ایران منع می‌نمود شرکت‌های بزرگ نفتی آن کشور اعلام داشتند که مایل به‌خرید نفت از ایران نمی‌باشند."[3]

اینک در این مرحله از مبارزه وضع و موقعیت نیروهای مخالف و موافق نهضت ملی را از نظر می‌گذرانیم:

محلس شورای‌ملی که چهل نفر ازنمایندگانش به نخست‌وزیری احمد قوام رأی داده بودند و فقط در اثر فشار افکار عمومی و قیام ملی سی‌تیر مجبور به عقب‌نشینی شده و با انتخاب مجدد دکتر مصدق به نخست‌وزیری موافقت کردند. اینک با پیشرفت وحدت مبارزهٔ ضداستعماری مردم ایران قیافهٔ واقعی خود را ظاهر می‌ساختند.

در عین حال وابستگان به سیاستهای استعماری انگلیس و آمریکا و عناصری از ارتجاعی‌ترین جناح هیئت حاکمه و فرصت‌طلبانی که برای کسب وجهه و ایفای نقش خرابکارانه‌در داخل نهضت ملی ایران وارد جبههٔ ملی شده بودند، در این موقعیت حساس که دژهای استعماری‌پشت سرهم ویران می‌گردید و راههای خرابکاری بسته می‌شد با

۱: تلخیص از نطق دکتر شایگان در مجلس شورای ملی بتاریخ ۳۱/۸/۱.
۲: کیهان، شمارهٔ ۲۸۶۸ – ۳۱/۹/۱۶.
۳: کیهان، شمارهٔ ۲۸۷۱ – ۳۱/۹/۱۹.

استفاده از آخرین فرصت به‌میدان آمده و ماهیت ضدملی خود را بروز می‌دادند. بلافاصله بعد از قیام سی‌ام تیر حایری‌زاده و دکتر بقایی مخالفت خودرا با دکتر مصدق آشکار ساختند. آیت‌اله کاشانی نیز به‌آنها پیوست و حسین مکی به‌هوای نخست‌وزیری افتاد. بالاخره با استعفای متجاوز از فراکسیون نهضت ملی و گفتن این‌که مجلس "مرعوب و محدود" شده است ـ یعنی آزادی اظهارنظر در مجلس وجود ندارد و مجلس تحت فشار دیکتاتوری است ـ مسلم گردید که اختلافات داخل جبههٔ ملی را دیگر نمی‌توان پنهان داشت و اینک وقت آن فرا رسیده است که پوستهٔ ظاهری جبههٔ ملی از هم شکافته شود و عناصر ناهمجانس آن هریک راه خود در پیش گیرد.

حزب ایران نیز دچار تشتت و تفرقه بود. این حزب که جهت توسعه و افزایش کمی خود پس از ائتلاف با حزب میهن، اعضای گروه نهضت را نیز در حزب پذیرفته و دونفر از رهبران آنها را به‌نامهای نخشب و رازی در کمیتهٔ مرکزی حزب ایران شرکت داده بود، با تشدید اختلاف بین دکتر مصدق و آیت‌اله کاشانی دچار اختلافات داخلی گردید. بدین ترتیب که گروه نهضت به‌علت داشتن وابستگی به‌آیت‌اله کاشانی پس از ورود به‌حزب ایران نیز ارتباط فراکسیونی خود را در داخل حزب محفوظ داشتند و پس از دگرگونیهایی که در صحنهٔ سیاست کشور پیش آمد تصمیم گرفتند که رهبری سابق حزب را برکنار ساخته خود رهبری را به‌عهده گیرند. امانقشهٔ آنها قبل از اجرا فاش شده با شکست مواجه گردید.

در این هنگام تنها افکار عمومی مردم بود که از اقدامات ضداستعماری دکتر مصدق صمیمانه پشتیبانی می‌کرد، بی‌آن که متکی به سازمان متشکل و نیرومندی باشد.

البته در جبههٔ ملی و مجلس شورای‌ملی نیز کسانی بودند که صادقانه به‌مبارزهٔ ضداستعماری ملت ایران ایمان داشته و از دکتر مصدق به‌عنوان مظهر این مبارزه دفاع می‌کردند. لکن بزرگترین و پایدارترین نیروی مدافع اقدامات ضداستعماری دکتر مصدق افکار عمومی و قدرت ملت بود.

متأسفانه ارزش واقعی این نیرو از طرف دکتر مصدق و یارانش شناخته نشد و به‌صورت سازمان متشکل و نیرومندی که بتواند حملات متقابل ارتجاع و استعمار را درهم شکند درنیامد.

علاوه براین قانون "امنیت اجتماعی" که در اوایل آبان‌ماه به‌تصویب دکتر مصدق رسید، آزادیهای دموکراتیک را بیش از پیش محدود ساخت و برای سرکوب ساختن مبارزین واقعی راه آزادی ایران به‌ابزاری در دست ارتجاع مبدل گردید. مطابق این قانون اعتصاب جرم شمرده می‌شد و اندک نافرمانی نسبت به‌رؤساء اخلال در نظم و آرامش شناخته شده و متهم به دادگاه تحویل می‌گردید. هرکارفرما و یا رئیس اداره حق داشت که کارگر یا کارمند را به اتهام تحریک و عصیان به سه ماه تا یکسال حبس و سپس بدون استفاده از حقوق تبعید کند و غیره. این قانون به‌هر منظور و علیه هردسته و جمعیتی که تصویب شده بود،

کاری بود برخلاف ابتدایی‌ترین آزادیهای فردی و اجتماعی و کاملاً " نادرست .

از اوایل آذرماه اختلاف بین دولت و مجلس به‌جایی رسید که دولت تصمیم گرفت نافراهم شدن محیطی مناسب ازحضور درمجلس خودداری نماید . اما با پادرمیانی عده‌ای ازنمایندگان به‌اختلافات سرپوش گذاشته شد . در نیمهٔ دوم دی‌ماه دکتر مصدق که دورهٔ اختیارات شش ماهه‌اش پایان می‌پذیرفت تقاضای تمدید اختیارات به مدت یک سال از مجلس شورای ملی نمود .

به‌محض این که تقاضای نخست‌وزیر به‌اطلاع نمایندگان رسید ، آیت‌الله‌کاشانی که از یک‌سو با دربار مشغول زد و بند بود و از سوی دیگر با هندرسن سروسری داشت ودرمخالفت با دکتر مصدق سر ازپا نمی‌شناخت*، برخلاف وظایف و اختیارات قانونی خود به مجلس نوشت : " **تا موقعی که ریاست مجلس شورای ملی را به‌عهده دارم اجازهٔ طرح لایحهٔ اختیارات و نظیر این قبیل لوایح را که مخالف قانون اساسی است در مجلس نمی‌دهم و صریحاً " قدغن می‌کنم که از طرح آن خودداری شود** ".[1]

حسین مکی "سربازفداکار وطن !" و یا به‌قول روزنامهٔ جبههٔ آزادی "سربازخطاکاروطن" به مانوور استعفا از نمایندگی مجلس شورای‌ملی دست‌زد و با صحنه‌سازی به‌مجلس بازگشت.

دکتر بقایی به‌شدت با تمدید اختیارات مخالفت‌کرده نطق بسیار مفصلی دراین‌باره ایراد نمود و حایری‌زاده عدم اعتماد خود را به دولت دکتر مصدق اعلام داشت .

به‌هر حال این بار نیز تظاهرات مردم و فشار افکار عمومی به کمک دکترمصدق‌شتافت و لایحهٔ اختیارات به‌اکثریت آرا در مجلس تصویب شد . پس از تصویب لایحهٔ مزبور دکتر مصدق طی پیامی به ملت ایران با اشاره به مخالفتهایی که درمجلس شده بود گفت :" . . . **آنها که به عظمت مبارزه نمی‌اندیشند ، چقدر شایسته و بجاست که مجالی باقی بگذارند تا از این ورطهٔ هولناک بگذریم و کار حریف حیله‌گر و کهنه‌کار را به‌پایان رسانیم . آن‌وقت ممکن است برای جدالها و مبارزه‌های کوچک فرصت پیدا شود . امروز مجادله با حکومتی که در تمام جبهه‌ها با اجنبی سرگرم زد و خورد است ، اگر دور از انصاف نباشد شایستهٔ وطن پرستان و علاقمندان به استقلال و حاکمیت مملکت نیست . . .** "[2]

ازطرف دیگر هندرسن سفیرکبیرآمریکا که پس‌ازانتخاب آیزنهاور به‌ریاست جمهوری‌عازم آمریکا شده بود دراوایل دی‌ماه به‌ایران بازگشت وبلافاصله بانخست‌وزیر وارد مذاکره‌شد. روزنامهٔ نیوزویک دربارهٔ این مذاکرات خبر داد که : " مذاکرات مصدق ـ هندرسن برمحور تشکیل یک کنسرسیوم بین‌المللی برای فروش نفت ایران و ارجاع موضوع غرامت به‌داوری دورمی‌زند".[3]

۱ :کیهان ،شمارهٔ ۲۹۰۴–۳۱/۱۰/۲۸. ۲ :کیهان‌شمارهٔ ۲۹۰۹–۳۱/۱۱/۱۴. ۳ :کیهان ،شمارهٔ ۲۹۰۷–۳۱/۱۱/۱.

* آنچه طی این بخش در رابطه با آیت‌الله کاشانی و اتهامات و همکاری ایشان با کودتاگران و عوامل انگلیسی آمده کاملا " مغرضانه است . شهید دکتر حسن آیت در کتاب " نگرشی کوتاه بر نهضت ملی ایران " ضمن پاسخ به‌مجموعهٔ این اتهامات استدلال کرده است که : " اطرافیان مصدق حملات سختی را بر علیه کاشانی در مجلس و خارج از آن آغاز کردند . دکتر شایگان در مجلس به کاشانی اهانت کرد و در خارج از مجلس کاشانی را به نوکری انگلیس متهم کردند ! که واقعا " اتهام کثیف و غیرقابل قبولی بود " ص ۵۲.

سهم بهمن دکتر مصدق به سادچیکوف اطلاع داد که مدت قرارداد شیلات دریای خزر پایان یافته و دولت حاضر به‌تمدید امتیاز نیست و از دولت شوروی خواست که نمایندگان خود را برای تصفیهٔ امور شیلات تعیین و معرفی کند. دولت شوروی با نهایت حرمت و نزاکت اقدام دولت ایران‌را قانونی شناخت و سریعاً" کمیسیونی جهت تصفیه امور شیلات به‌ایران اعزام داشت. و بدین ترتیب با پایان مدت امتیازنامهٔ مزبور شیلات در دست دولت ایران قرار گرفت.

آنچه دربارهٔ حزب توده به‌عنوان بزرگترین نیروی متشکل و محور ضدامپریالیستی در ایران می‌توان گفت این است که از نظر تشکیلاتی تمام پیکر حزب دچار دسته‌بندی (فراکسیونیسم) و فساد سازمانی گردیده و رهبران آن از لحاظ تئوریک در منجلاب جمود فکری (دگماتیسم) و دنباله روی کورکورانه غوطه‌ور بودند.

حزب تودهٔ ایران در اصول تشکیلاتی به‌ظاهر متکی به دموکراسی و سانترالیسم بود. اما در حقیقت امر کوچکترین آثار دموکراسی برای اعضای حزب وجود نداشت و عملاً" تمام کوشش رهبران مصروف جلوگیری از رشد و پرورش مستقل فکر و تعقل و منطق اعضای حزب می‌شد. رهبران حزب از فرط خودخواهی و جاه‌طلبی تاب تحمل کوچکترین انتقاد و اعتراض را نداشتند و برای کسانی که کورکورانه اطاعت نمی‌کردند و شخصیت واستقلال فکری‌شان می‌دادند جز تهمت و افترا و بدنام کردن و طرد آنها از دستگاههای رهبری حزب پاسخی نداشتند.

" تاریخ حزب توده نشان می‌دهد که در موارد مختلف عدهٔ افرادی که خطاهای سیاست و تاکتیک حزب را درک نموده و از آن انتقاد می‌نموده‌اند کم نبوده است. اما رهبران حزب با توسل به ناجوانمردانه‌ترین وسایل و وارد آوردن اتهامات دروغ آنان‌را سرکوب می‌ساختند."[1]

این امر به‌حدی محرز و مسلم بود که باقی‌ماندهٔ هیئت اجرائیهٔ کمیتهٔ مرکزی در سال ۱۳۳۴ با انتشار جزوه‌ای تحت عنوان " حزب ما و جنبش انقلابی سالهای اخیر" به‌قسمتی از گناهان گذشته اعتراف کرده نوشت: *در داخل حزب نه فقط به‌انتقادات و نظریات افراد حزبی توجه نمی‌گردید، بلکه " نسبت به‌انتقادکنندگان انتقام‌جویی می‌شد . . . دربارهٔ مسایل مهم سیاست حزب در دایرهٔ بسیار کوچکی اتخاذ می‌شود . . . هیئت اجراییه خود را موظف به‌دادن گزارش به‌حزب نمی‌دانست، بوروکراتیسم برپیکر حزب تسلط داشت . . . در کارهای حزبی از افراد بیشتر اجرای خشک دستورات طلب می‌شد . . . رفیق‌بازی و فردپرستی برحزب حاکم بود و در انتخاب کادرها صلاحیت واقعی*

۱: مجله عبرت (ناشر افکار اعضای سابق حزب توده)، شمارهٔ ۹ مهرماه ۱۳۳۵ "چند موضوع اساسی دربارهٔ سازمان داخلی حزب توده " نوشتهٔ محمد حسین تمدن عضو مشاور کمیتهٔ مرکزی حزب ــ این مجله پس‌از دستگیری اکثریت کادرهای حزب توده و متلاشی شدن حزب به وسیلهٔ همین کادرهای زندانی منتشر می‌شد.

آنها درنظر گرفته نمی‌شد.»[1]

اما مهمتر از همه این‌که حزب‌توده دیگر سازمان یک‌پارچه‌ای نبود. زیرافراکسیونیسم در داخل حزب عمیقاً" ریشه دوانده بود. مجملاً" می‌توان گفت از همان‌زمانی که حزب توده غیرقانونی اعلام شد مهندس نادر شرمینی دبیر اول سازمان جوانان حزب توده سازمان مزبور را برای ارضاء خودخواهی‌ها و جاه‌طلبی‌های خود در برابر حزب علم کرد. اما چون دستهٔ دکتر کیانوری ـ احمد قاسمی برهیئت اجرائیه کمیتهٔ مرکزی تسلط داشت، هنوز " نبوغ داهیانه‌ٔ!" این " رهبر عالی‌قدر!" مجال تجلی نمی‌یافت. پس از دمونستراسیون هشتم فروردین ماه سال ۱۳۳۱ که به‌نوشتهٔ ارسلان پوریا عضو مؤثر کمیتهٔ مرکزی سازمان جوانان " بدون نظر و علیرغم دستور کمیتهٔ مرکزی حزب" تشکیل شد[2] هیئت اجراییه کمیتهٔ مرکزی حزب، شرمینی را از سمت دبیرکلی سازمان جوانان‌معزول ساخت. اما با این اقدام نه فقط دسته‌بندی از بین نرفت بلکه بیش از پیش شدت یافت.

کادرهای سازمان جوانان مسئول جدید خود منفی را به‌بازی نگرفتند و تصمیمات اصلی سازمان را در جلسات خصوصی با حضور شرمینی اتخاذ کرده به‌موقع اجرا گذاشتند و به کشمکش‌های خصوصی و جاه‌طلبی‌های خود شکل به‌اصطلاح تئوریک دادند. مخصوصاً" پس از رفتن سه‌نفر از اعضای مؤثر هیئت اجراییه به‌مسکو (قاسمی ـ فروتن ـ بقراطی) جهت شرکت در کنگرهٔ حزب کمونیست شوروی به نمایندگی از طرف حزب توده و تقسیم هیئت اجراییه به اقلیت و اکثریت جدید (دکتر کیانوری از یک طرف و دکتر بهرامی، دکتر جودت، دکتر یزدی از طرف دیگر) این دسته‌بندی قیافهٔ کریه خود را با تمام وضوح آشکار ساخت و اکثریت جدید به‌منظور این که تسلط برهیئت اجراییه از دست نرود، حتی از بازگشت نمایندگان اعزامی کمیتهٔ مرکزی به‌مسکو ممانعت کردند و به‌دوستان مسکوی گفتند که ما امکان تأمین امنیت آنها را نداریم. در نتیجه شرمینی این " بلشویک کبیر!" با وجود این که نه عضو هیئت اجراییه بود و نه مسئول سازمان جوانان با پشتیبانی اکثریت هیئت اجراییه، سازمان جوانان را به‌حزبی در داخل حزب مبدل ساخت و برای تسلط هرچه بیشتر برتشکیلات حزبی به سپردن مقامات حزبی به‌کادرهای سازمان جوانان پرداخت. تا کار بدانجا کشید که سازمان جوانان، یعنی سازمانی که افراد آن هنوز عضو حزب نبودندبلکه تحت نظر حزب برای کسب لیاقت عضویت در آن، دورهٔ آمادگی می‌گذراندند به کمیته‌های حزبی " کمیسرهای سیاسی!" می‌فرستاد و چنین " کمیسرهایی" به‌منظور فرار دادن و بیرون ریختن کادرهای حزبی از سازمان جوانان آنها را به‌باد مسخره و استهزا می‌گرفتند. دراین باره ارسلان پوریا" دومین شخصیت!" سازمان جوانان چنین می‌نویسد: "«در مدتی که من مسئول کمیتهٔ شهرستان سازمان بودم دستور داده بودم در

۱: نشریهٔ حزب ما و جنبش انقلابی سالهای اخیر"، " صفحات ۲۷ و ۲۸ و ۷۲ـ شهریور ماه ۱۳۳۴.
۲: عبرت، شمارهٔ ۵، خرداد ماه ۱۳۳۵، " دسته بندیهای حزب توده و سازمان جوانان و شرکت من در آنها».

تمام کمیته‌ها نمایندگان و رابطین حزبی را دست بیاندازند و مسخره کنند.»[1]

در عین حال رهبری سازمان جوانان اعضای خود را با جشن و فستیوال و بازی و سرگرمی‌های مبتذل مشغول می‌داشت و آنها را برده‌وار به‌هرسو می‌کشاند تا مجال تفکر و تعقل نداشته باشند.

از نظر سیاست خارجی، رهبران حزب توده به‌شکل شرم‌آوری از اتحاد جماهیر شوروی تملق و مداهنه می‌کنند و اطاعت کورکورانه و دنباله‌روی محض از سیاست آن دولت را تبلیغ می‌کردند. برای آنها تصور اشتباه و خطا از ناحیهٔ شوروی محال و ممنوع بود.

رهبران حزب به‌نحو حیرت‌انگیزی دچار جمود فکری قرون وسطائی بودند. حال آن‌که یک دستگاه رهبری واقع‌بین و لایق که آزادی و نجات مردم کشور خویش را هدف‌غائی و مقصود نهائی خود قرارداده باشد، هرگز به تقلید نمی‌پردازد و دنبال "قالبهای از پیش پرداخته" نمی‌گردد[2] بلکه درس‌های انقلابی کشورهای دیگر و تجربیات کلیهٔ ملل جهان را در کسب آزادی، درک و هضم کرده و آنها را به‌اتکای شعور سیاسی و استقلال فکری با شرایط کشور خود تطبیق می‌نماید و سپس با رهگشائی این چراغ راهنما به‌مبارزه و عمل می‌پردازد.

لکن سران حزب توده از تئوری مورد ادعا نه درک صحیحی داشتند و نه می‌توانستند آن‌را با شرایط کشور خود تطبیق نمایند. آنها تئوری را نه به‌عنوان راهنمای عمل بلکه به‌خاطر فضل فروشی و تفاخر، برای کوبیدن رقبای داخل حزبی و برای اشغال مقامات بالاتر در حزب طوطی‌وار حفظ می‌کردند و به‌همین شکل رواج می‌دادند.

باورنکردنی است که دوفراکسیون داخل حزبی به‌خاطر این ادعای لفظی همدیگر را می‌کوبیدند که باند رسمی می‌گفت: "حزب تودهٔ ایران حزب طبقهٔ کارگر است." و دستهٔ دیگر مدعی بود که "حزب تودهٔ ایران حزب طبقات زحمتکش به‌رهبری طبقهٔ کارگر است." و برسر این جدال اتهامات "اپورتونیست" "تروتسکیست" "خرده بورژوا" "خائن به طبقهٔ کارگر" وغیره بدریغ نثار یکدیگر می‌کردند و حزب را به‌لجن کشیده و خلقی را به‌جان هم می‌انداختند.

از نظر سیاست داخلی گرچه حزب تودهٔ ایران پس از قیام سی‌تیر در برابر فشار تودهٔ حزبی ادعا کرد که نظر خود را نسبت به‌دولت دکتر مصدق تغییر داده حتی سازمان جوانان این ادعا را "انحراف سازشکاری و اپورتونیسم" نیز نامید. امّا در واقع رهبران

۱: عبرت، شمارهٔ ۵، خرداد ماه ۱۳۳۵، "دسته‌بندیهای حزب توده..."

۲: بازماندگان حزب تودهٔ ایران در توجیه علت عدم تشخیص ماهیت حکومت دکتر مصدق چنین می‌گویند: ".... اگر برخورد پراگماتیک و سیاست روزانه خوری برحسب شم سیاسی را کنار بگذاریم و بخواهیم ماهیت دولت مصدق را از نظر تئوریک تحلیل کنیم کدام قالب از پیش پرداخته‌ای را در دست داریم؟" کتاب "مائوئیسم و بازتاب آن در ایران" صفحهٔ ۹۳، از انتشارات حزب تودهٔ ایران ۱۳۵۲.

حزب لااقل تا نهم اسفند ۱۳۳۱ هیچگونه تغییر اصولی درنظرات سابق خود ندادند. در نظر آنها هنوز" دولت ارتجاعی دکتر مصدق تسهیلات تازه‌ای در راه امپریالیست‌های آمریکایی فراهم می‌آورد. ـ به‌سوی آینده شماره‌ٔ ۷۳۹ ـ ۳۱/۱۰/۹ ـ " و منظور دکتر مصدق از 'تمدید اختیارات " تشدید فشار برتوده‌های ضداستعمار ملت بود. ـ به‌سوی آینده شمارهٔ ۷۵۱ ـ ۳۱/۱۰/۲۳".

هنوز حزب توده‌معتقد بود که دکتر مصدق نوکر سیاست آمریکا است و به‌سوی آینده تحت عنوان " مقدمات یک توطئه عمیق به‌دست مصدق و هندرسن فراهم می‌شود، "می‌نوشت: " *دولت مصدق با مانوورهای مزورانه خود روزبه‌روزبردامنهٔ نفوذ امپریالیستهای آمریکایی در کشور ما می‌افزاید... مصدق امپریالیستهای آمریکایی را خارجی نمی‌داند زیرا آنها تکیه‌گاه او و نظایر او هستند و در سراسر جهان سیاست آنهاست که طبقات حاکمهٔ روبه‌زوال را سرپا نگاهداشته است. مصدق از بدو زمامداری خودگاهی در پرده و زمانی آشکار سیاست تبعیت از امپریالیسم آمریکا را دنبال کرده است.*" [1]

لذا حادثه‌آفرینی‌ها زدوخوردهای خونین و برخوردها برسر اختلاف عقیده در دانشگاه‌ها،مدارس، ادارات و کارخانه‌ها و غیره همچنان ادامه داشت.

ضمنا" بعد از سی‌تیر هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده تصمیم گرفت که برای خرید و جمع‌آوری اسلحه و ساختن مواد منفجره و تعلیم افراد دست به‌کار شود و در این مورد اقداماتی نیز به‌عمل آورد. لکن با توجه به‌این که حزب چه از نظر سیاسی و چه از لحاظ سازمانی و عملی دچار تناقض و سردرگمی بود، با وجود سازمان وسیع نظامی و افراد از جان گذشته آماده تعلیم و امکانات مساعد داخلی برای فراهم کردن‌اسلحه و تجهیزات کاری از پیش نبرد.

حزب تودهٔ ایران در پاییز سال ۱۳۳۱ تشکیل کنگره‌ای را برای تصویب برنامه و اساسنامهٔ جدیدی پیش‌بینی کرد ونظرات خود را در جزوه‌ای تحت عنوان " برنامهٔ حزب تودهٔ ایران برای مرحله کنونی از تکامل اجتماعی کشور ما" منتشر ساخت. در آن جزوه حزب توده‌خود را " حزب طبقهٔ کارگر و دارای جهان‌بینی مارکسیسی ـ لنینیسی" می‌نامید و وظیفهٔ خود را برانداختن رژیم سلطنتی و فئودالها و مالکین بزرگ و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم ـ تغییر قانون اساسی و تأمین آزادیهای دموکراتیک ـ تشویق سرمایه‌های داخلی برای توسعهٔ صنایع و کشاورزی و تأمین منافع عادلانه و قانونی برای آنها ـ تأمین آزادی کسب و تجارت ـ مصادره و تقسیم بلاعوض املاک زراعتی ـ کمک به‌دهقانان مرفه و خرده مالک برای توسعهٔ اقتصادیات خود و بالاخره استقرار دولت دموکراسی توده‌ای قرار می‌داد. اما آن کنگره تشکیل نشد و برنامه و اساسنامه جدید نیز

۱: به‌سوی آینده، شمارهٔ ۷۵۴ ـ ۳۱/۱۰/۲۶، سرمقاله.

به‌تصویب نرسید.

تشدید فعالیت مشترک انگلیس و آمریکا و ارتجاع داخلی برای سرکوبی نهضت ملی ایران

اواخر بهمن ماه مطبوعات خبر دادند که ایل بختیاری به سرپرستی ابوالقاسم بختیار با نیروی نظامی کشور وارد جنگ و ستیز شده است. گزارشهای رسیده به‌دولت حاکی بود که در میان افراد ایل بختیاری عده‌ای ازافسران بازنشسته وجود دارند. دخالت نمایندگان مخالف دولت و سرلشگر زاهدی سرپرست کانون افسران بازنشسته هم در این شورش محرز بود. لذا روز ششم اسفندماه دولت، سرلشگر زاهدی را توقیف نمود. ضمناً" دکتر مصدق طی مصاحبهٔ مطبوعاتی با خبرنگاران کیهان، دخالت دربار را در این حادثه به‌روش خاص خود بی‌آن‌که نامی از محمدرضا پهلوی ببرد چنین بیان داشت: " ... *دولت می‌خواهد تکلیف این خرابکاریها را روشن کند واگر " مراکزی" برای این تحریکات وجود داشته باشد آن " مراکز" را متوجه مسئولیت خطیر خود بنماید.*[1] " و پس از توطئهٔ نهم اسفند، ضمن بیاناتی در جلسهٔ خصوصی مجلس شورا گفت: " عده‌ای به‌من گفتند که ابوالقاسم خان پسرصمصام‌السلطنه ممکن است یاغی شود، اسلحه تهیه کند، عده جمع کند. ولی من گفتم که من وزیر دفاع ملی هستم اگر همچو چیزی باشد لشگر اصفهان به‌من خبر می‌دهد. فرمانده لشگر خوزستان خبر می‌دهد. ولی اینها مرا بی‌خبر گذاشتند و هیچ‌کس به‌من اطلاع نداد تا یک‌مرتبه گفتند جنگ شروع شده است. "[2]

بازرسی‌هایی که از ذخایر و تجهیزات ارتش به‌عمل آمد نشان داد که به‌دستور و راهنمایی شاهپور علیرضا وبا اطلاع محمدرضا پهلوی تجهیزات فراوانی در اختیار ایل بختیاری گذاشته شده است. از آن‌جمله دویست تا سیصدهزار فشنگ از ذخایر دانشکدهٔ افسری توسط سرگرد تاجبخش رئیس رکن ۳ دانشکدهٔ افسری به جنوب فرستاده شده و در مجموع از کلیهٔ ذخایر ارتش میلیونها فشنگ به جنوب ارسال گردیده است.

اما طبق معمول سیاست سازش و مماشات دکتر مصدق مانع ازآن شد که مسئولین این حادثه مجازات شوند. سرلشگر زاهدی روز ۳۱/۱۲/۲۶ باوساطت دربار آزاد گردید[3] و ابوالقاسم بختیار که در اواخر فروردین ماه سال ۱۳۳۲ دستگیر و به‌تهران اعزام گردید به‌مجازات نرسید.

چند روزی از شورش ایل بختیاری نگذشته بود که محمدرضاپهلوی شخصاً" وارد میدان شده با یک صحنه‌سازی رسوا توطئه قتل دکتر مصدق را فراهم ساخت.

بطور خلاصه حادثه از این‌قرار بود: پس از آن‌که عده‌ای از نمایندگان مجلس

۱: کیهان، شمارهٔ ۲۹۳۳ — ۳۱/۱۲/۳.
۲: کیهان، شمارهٔ ۲۹۳۹ — ۳۱/۱۲/۱۰.
۳: باختر امروز، شمارهٔ ۱۰۵۹ — ۳۱/۱۲/۲۶.

شورای‌ملی ماهیت ضدملی خود را آشکار ساختند و شورش اهل سخساری آغاز گردید، دکتر مصدق که به خوبی می‌دانست منشاء تمام این تحریکات،دربار شاهنشاهی است پیامی به‌شرح ذیل به‌شاه فرستاد: "... تصمیم دارم رفراندوم را عملی کنم و مردم را از جریانات کشور مستحضر نمایم.

به‌مردم بگویم که والاحضرت اشرف وقتی این‌جابود چه کارهایی درحق من کرده‌اند و علیاحضرت ملکه مادر چه موانعی سرکارهای من تراشیده‌اند. هم‌چنین قضایای بختیاری را هم می‌گویم!"

سپس شاه تمایل خود را جهت مسافرت به‌خارج از کشور به‌اطلاع دکتر مصدق رساند تا نقشه‌ای را که با همکاری وابستگان به سیاستهای استعماری و ارتجاع داخلی از آن جمله آیت‌اله‌بهبهانی و آیت‌اله‌کاشانی و کانون افسران بازنشسته طرح شده بود به‌مرحلهٔ اجرا درآورد. به‌گفته دکتر مصدق شاه در ملاقات با وی چنین گفت: "... توقف من در ایران موجب خواهد شد که عده‌ای به‌دربار رفت‌وآمد کنند واین رفت و آمد سبب شود که در جامعه سوءتفاهماتی حاصل گردد. بنابراین صلاح شخص‌من و مملکت در این است مسافرتی که از دوماه تجاوز نکند برای استراحت و معاینهٔ طبی به‌خارج بکنم." و قرار براین شد که تمام مذاکرات به‌حدی محرمانه بماند که احدی مطلع نشود و به‌منظور این‌که کاملا" در استتار بماند شاه با هواپیما مسافرت نکند بلکه به‌نام مسافرت به‌رشت با اتومبیل‌از تهران خارج شده به‌بغدادبرود. صبح روز نهم اسفندماه به‌دستور علاء وزیر دربار یک‌دستگاه ضبط صوت از طرف ادارهٔ تبلیغات به‌کاخ اختصاصی آورده شد و پیام محمدرضا پهلوی به‌ملت ایران به‌شرح ذیل ضبط‌گردید:

" هموطنان عزیز! در این هنگام که به تجویز پزشکان برای معالجه از راه بغداد به‌صوب اروپا حرکت می‌کنم، نخست به‌زیارت عتبات مقدسه که مایه آرزوی من‌است می‌روم تا سعادت و رفاه حال ملت عزیزم را به‌شفاعت اولیای حق از خدای بزرگ مسئلت نمایم. اکنون که عازم مسافرت هستم ملت عزیز خود را مخاطب قرار داده و همگی را به‌اتحاد و اتفاق دعوت می‌کنم و به‌فرد فرد هم‌میهنان گرامی توصیه و تأکید می‌نمایم که از همراهی و مساعدت با جناب دکتر مصدق نخست‌وزیر و از پشتیبانی کامل دولت فروگذار نکرده برای موفقیت دولت در حل مشکلات و نیل‌به هدف مقدس، قلما" و قدما" ساعی باشید. اگر چه ایام نوروز باستانی نزدیک است و هنگام حلول سال نو ظاهرا" از وطن محبوب دورم، با این حال مطئمن باشید که قلب من همیشه به‌شما نزدیک است و از خداوند متعال همواره پیروزی و نیکبختی‌همهٔ شما را مسئلت می‌کنم و امیدوارم پس از بازگشت از این مسافرت بتوانم علاقهٔ قلبی و معنوی خود را نسبت به‌شما اظهار نمایم. اکنون هم‌میهنان عزیز را

۱: کیهان، شمارهٔ ۲۹۳۹ — ۳۱/۱۲/۱۰، از بیانات دکتر مصدق در جلسهٔ خصوصی مجلس شورا.

به‌خدای بزرگ سپرده انتظار دارم آنها نیز مرا از دعای خیر فراموش نکنند."[1]

دولت نیز مقدمات مسافرت به‌اضافهٔ ده‌هزار دلار به‌عنوان مخارج اولیه فراهم نمود و طبق قرار، دکتر مصدق ظهر روز نهم اسفند جهت خداحافظی و بدرقه "شرفیاب شد."

در این فاصله طبق نقشه قبلی عده‌ای از اراذل و اوباش که چهل پنجاه نفر از آنها کفن پوشیده بودند به‌دستور آیت‌اله بهبهانی از میدان بارفروشان، سبزه‌میدان و شوش به‌راه افتادند ابتدا با همکاری قسمتی از نیروهای انتظامی به‌بازار ریختند تا مردم را مجبور به بستن مغازه‌ها کنند و سپس به‌طرف کاخ سلطنتی سرازیر شدند. در این مورد گزارش فرمانداری نظامی می‌گوید: "در حدود ساعت ۱۰/۵ از کلانتریهای ۸ و ۱۶ تلفنا" گزارش رسید که عده‌ای از اشخاص ماجراجو و آشوب‌طلب اهالی و کسبهٔ بازار را به تعطیل مجبور نموده ومردم را تشویق به‌رفتن به‌دربار می‌نمایند." و با وجود این که دکتر مصدق به رؤسای ستاد ارتش، شهربانی و فرمانداری نظامی حتی رئیس کلانتری ناحیهٔ کاخ شخصا" دستور داده بود که انتظامات اطراف کاخ و خانهٔ نخست‌وزیر را بخوبی حفظ نموده و از تجمع اشخاص جلوگیری نمایند به‌هرحال چاقوکشان و رجاله‌ها به‌همراهی عده‌ای از افسران بازنشسته از جمله سپهبد شاه‌بختی، سپهبد احمدی، سرلشگر گرزن و غیره و جمعی از افسران اکنون که از میان آنها سرهنگ عزیزی رحیمی نقش اصلی را به‌عهده داشت در برابر درب معمولی کاخ که در سمت جنوب است جمع شده به‌دادن شعارهای "شاه‌پرستانه": و "اظهار نگرانی از مسافرت شاه!" کردند تا به‌محض این که دکتر مصدق از کاخ خارج شود او را به قتل رسانند.

اما دکتر مصدق با راهنمایی یکی از کارکنان دربار از در شمالی کاخ خارج شد و با اتومبیل خود به‌منزل رفت. همین که توطئه‌گران متوجه شدند دکتر مصدق از دام مرگ فرار کرده و با به‌قول درباریان "مرغ از قفس پریده" شاهپور حمیدرضا از در شمالی خارج شده به مأمورین انتظامی که مراقب منزل نخست‌وزیر بودند دستور داد که مانع حرکت مردم نشوند و گفت: "مردم آزادند به‌هر کجا که می‌خواهند بروند." بدین ترتیب "شاه‌پرستان!" توانستند خود را به‌منزل نخست‌وزیر رسانیده به‌کمک یک جیپ ارتشی در آهنی منزل را بشکنند تا شعبان بی‌مخ با قتل دکتر مصدق" وظیفهٔ میهن‌پرستانه‌ٔ!" خود را انجام دهد. اما چون دکتر مصدق از پشت بام فرار کرده بود، توطئه با ناکامی مواجه شد.

در تمام این مدت سرلشگر بهارمست رئیس ستاد ارتش در کاخ سلطنتی متوقف بود و برطبق گزارش رسمی فرمانداری نظامی وسایلی را که برای حفظ نظم و جلوگیری از اشرار

۱: تهران مصور، شمارهٔ ۴۹۹ ــ ۳۱/۱۲/۱۵، از مقاله "دکتر مصدق گفت: اگر خانه مرا هم آتش بزنند..."

از او خواسته شده بود دراختیار مأمورین انتظامی قرار نداده بود.[۱]

همان‌روز دربار شاهنشاهی بی‌شرمانه اعلامیه‌ای‌به‌شرح ذیل منتشر ساخت:

"اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به‌واسطهٔ کسالت تصمیم داشتند مسافرت کوتاهی از راه عراق پس از زیارت عتبات مقدسه به‌خارج بفرمایند. این تصمیم شاهانه موجب نگرانی و بروز احساسات میهن‌پرستانه از طرف قاطبهٔ مردم محترم گردید وبا احتماع و تظاهرات شایستهٔ تقدیری خواهان انصراف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مسافرت شدند. چون خاطر خطیر شاهانه پیوسته معطوف به‌رعایت افکار عامه می‌باشد با سپاسگزاری و قدردانی از احساسات پاک مردم فعلا" از مسافرت انصراف حاصل فرمودند."[۲]

تظاهرات عظیمی که طی روزهای بعد از طرف مردم در دفاع از دکتر مصدق و مخالفت با دربار، مرکز توطئه‌های ضدملی به‌عمل آمد مشت محکمی به‌دهان درباریان و جیره‌خواران استعمار نواخت. اما دکتر مصدق تکلیف خود را با دربار روشن ساخت و عمال انگلیس و آمریکا را برسرجای خود ننشانید. مطابق معمول عده‌ای دستگیر و پس ازچندی آزاد شدند تا با دقت بیشتری توطئه‌های خود را انجام دهند. شاه روبه‌صفت، خود را معصوم جلوه داد دشمنان خلق جری‌تر و جسورتر شدند و به یأس و دلسردی مردم افزوده شد.

از یاران سابق، آیت‌الله‌کاشانی به‌حدی سقوط کرده به پستی گرایید و درجاه‌طلبی و اغراض شخصی خود غوطه‌ور شد که سرنوشت مبارزهٔ ضداستعماری ملت ایران را زیرپای گذاشت در توطئهٔ قتل دکتر مصدق شرکت‌ورزید و به پابوسی استعمار شتافت.

حسین مکی نیز دلالی دربار را به عهده گرفت، رابط سرلشگر زاهدی و شاه شد و ملاقاتهای مشکوکی در داخل و خارج از تهران با شاه به‌عمل آورد، تا سقوط دولت دکتر مصدق را تسریع کند.[۳]

دکتر مصدق و یاران او به‌جای این که با شهامت و قاطعیت پرده از تحریکات و توطئه‌چینی‌های دربار بردارند و مردم کشور را در جریان وقایع قرار دهند تا دیگر بار جیره‌خواران استعمار نتوانند برای سرکوبی نهضت ملی ایران اقدام کنند به انتخاب "هیئت مامور رفع اختلاف بین دربار و دولت" تن در دادند. هیئت رفع اختلاف که از میان نمایندگان مجلس شورا انتخاب گردید گزارشی تهیه کرد مبنی‌براین که مطابق قانون اساسی ادارهٔ امور کشوری‌ولشگری از حقوق و وظایف دولت است نه دربار. این گزارش که تکرار موادی از قانون اساسی بود جهت تصویب به مجلس شورای‌ملی تقدیم شد. اما

۱: تلخیص از "بیانات دکتر مصدق در جلسهٔ خصوصی مجلس" کیهان، شمارهٔ ۲۹۳۹ – ۳۱/۱۲/۱۰ و "سخنگوی دولت امروز گفت" کیهان، شمارهٔ ۲۹۳۹ – ۳۱/۱۲/۱۰ و "پیام نخست‌وزیر به ملت ایران" کیهان، شمارهٔ ۲۹۶۲ – ۳۲/۱/۱۷.

۲: کیهان، شمارهٔ ۲۹۳۸ – ۳۱/۱۲/۹ "اعلامیه دربار شاهنشاهی".

۳: کیهان، شماره‌های ۲۹۴۲ – ۳۱/۱۲/۱۳ و ۲۵۵۹ – ۳۲/۱/۱۲.

نمایندگان مخالف دولت حتی از تصویب آن سر ابا نموده آن‌را موکول به سلب اختیارات از دکتر مصدق نمودند.

هم‌زمان با حوادث داخلی در خارج نیز دولتهای انگلیس و آمریکا کوششهای خود را جهت ساقط کردن دولت مصدق و عقیم ساختن نهضت ملی ایران ادامه می‌دادند.

بنا به‌گزارش دکتر مصدق، آخرین پیشنهادی که دولت انگلستان به‌وسیلهٔ هندرسن سفیر کبیر آمریکا در تاریخ اول اسفند ۱۳۳۱ به‌دولت ایران تسلیم داشته بود فقط در الفاظ با پیشنهادهای سابق تفاوت داشت نه در معنا. زیرا در آن پیشنهاد گفته می‌شد که به‌جای "حمله" وضع حقوق طرفین بلافاصله قبل از ملی شدن نفت" جملهٔ " غرامت منصفانه برای از دست رفتن کسب و کار شرکت" گذاشته شود. یعنی آن دولت برای تمام مدتی که طبق قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ می‌توانست به‌غارت ثروت ملی کشور ما ادامه دهد (تا پایان سال ۱۹۹۳) از ملت ما غرامت مطالبه می‌کرد. حال آن‌که به‌قول دکتر مصدق: "... *اولاً* در صنایع ملی شده در تمام دنیا آن‌هم به‌فرض وجود قراردادی که طبق موازین حقوقی و مدنی بدون تحمیل و ارعاب منعقد شده باشد جز غرامت اموال و تأسیسات چیزی پرداخت نمی‌شود و قبول غرامت از دست رفتن کسب و کار برخلاف اصل ملی شدن صنایع و نقض غرض است. *ثانیاً* " شرکت سابق در حقیقت در ایران کسب و کار نداشت بلکه باید گفت که بزرگترین ثروت ملی ایران را به‌رایگان می‌برده و چیزی که در مقابل این گنج بادآور به‌دولت ایران می‌داده در حقیقت فقط حق‌السکوتی بوده که به‌اولیاء امور پرداخته است و بنابراین چنین عملی که من‌باب‌مثال یک ریال بدهند و بیست ریال بهره ببرند کسب و کار نیست و یک نوع غارتی است که در هیچ جای دنیا سابقه ندارد."[1]

هنگام اتخاذ این تصمیم که با نظر مشترک دولتهای آمریکا و انگلیس به‌عمل آمده بود هنوز دولت آمریکا دکتر مصدق را " آخرین امید غرب" در ایران می‌دانست و مایل به‌حفظ و نگهداری او بود. زیرا می‌ترسید با سقوط دکتر مصدق حزب تودهٔ ایران قدرت را در دست گیرد. در این مورد ایدن پس از ملاقات با آیزنهاور در گزارش تلگرافی خود به نخست‌وزیر چرچیل چنین می‌گوید: "... آیزنهاور از اوضاع ایران فوق‌العاده نگران بود. او گفت در نتیجه مداخلات حدی که هندرسن به‌نفع شاه کرده است موقعیت او پیش مصدق متزلزل شده و آخرین امکان برای او فقط دریافت پاسپورت می‌باشد. به‌نظر می‌رسد که پرزیدنت از احتمال قطع روابط ایران و آمریکا فوق‌العاده ناراحت است و او معتقد است به‌هر قیمتی باید این روابط برقرار بماند و چاره‌ای نداریم که هندرسن را از ایران فرا خوانده دیپلمات دیگری که کمتر از هندرسن متعهد باشد به‌ایران بفرستیم. در عین حال او معتقد بود که نباید با ایران روشی پیش‌گیریم که توافق با سایر کشورهای تولیدکننده

۱: اطلاعات، شمارهٔ ۸۰۵۶ – ۳۲/۱/۸ " نخست‌وزیر روز ۳۱/۱۲/۲۹ به ملت گزارش داد".

نفت را مشکل سازد. با این حال به‌نظر می‌رسد که او حاضر است به کمپانیهای نفت فشار وارد کند تا به‌هر قیمتی است مصدق را حفظ نماید چون به‌نظر او مصدق آخرین امید غرب در ایران می‌باشد.

آقای دالس گفت او مطمئن است که مصدق پیشنهاد اخیر آمریکا و انگلیس را هم رد خواهد کرد. پرزیدنت جواب داد در این صورت کسی دیگر به ایران خواهد فرستاد که بیشتر مورد اطمینان ایرانیان باشد و بتواند اوضاع را مهار کند. او درنظر داشت آلتون جونز دوست شخصی خود را به این کار منصوب نماید. او گفت ملت آمریکا ضرورت فداکاری در خاورمیانه را درک کرد و نمی‌توان به‌ملت حالی کرد که نتیجهٔ گسترش احتمالی نفوذ روسیه در ایران منجر به‌قطع نفت خاورمیانه و یا جنگ جهانی خواهد شد. من به‌او توضیح دادم که کنترل روسها در ایران اگر هم عملی شود نمی‌تواند منجر به‌قطع جریان نفت سایر کشورهای خاورمیانه به‌غرب بشود. وآنگهی روسها نخواهند توانست از منابع نفتی ایران استفاده کنند و مجبورند در جاهایی که آن‌را لازم ندارند به‌غرب واگذار نمایند.

پرزیدنت گفت کارشناسان به‌او گفته‌اند که نصب لوله‌های نفتی از آبادان تا قفقاز بیش از دوسال وقت نمی‌گیرد. من مجدداً اثر سویی را که انعقاد قراردادی نامناسب با ایران در سایر کشورهای خاورمیانه خواهد گذاشت تأکید کردم. در حالی که پرزیدنت این مطلب را قبول می‌کرد به‌نظر می‌رسید هنوز تردید دارد و از وحشت کمونیستهای ایران نمی‌تواند تصمیم بگیرد. واضح است که مصدق مجدداً آمریکاییها را ترسانده است.

ایدن ادامه می‌دهد که با دالس راه‌حل‌های متعددی را بررسی کرده‌اند و می‌نویسد ... دالس می‌گفت اگر آخرین پیشنهاد ما رد شود ما (آمریکاییها) ناگزیریم تکنیسین و وسایل تصفیه و سایر ماشین آلات مورد لزوم ایرانیان را به آبادان بفرستیم. ولی من یادآور شدم که این‌کار از نظر روابط آمریکا و انگلیس درست نیست و از نظر سایر شرکتهای نفتی نیز مطرود است.

بالاخره من مطرح کردم به‌جای این که با مصدق معامله کنیم در دنبال جانشین او باشیم و در این مورد توافق کردیم.»[1]

چنان‌که از گزارش ایدن برمی‌آید دولتهای آمریکا و انگلیس توافق کرده‌بودند که در صورت رد آخرین پیشنهاد آنها «به‌دنبال جانشین دکتر مصدق» باشند. و چون پیشنهاد اخیر آنها پذیرفته نشد در اسفندماه سال ۱۳۳۱ کنفرانسی با شرکت وزراء خارجه آمریکا و انگلیس و مشاورین‌شان در واشنگتن تشکیل گردید که به‌مسایل «فوری و غیرعادی» خاورمیانه رسیدگی کند. در آن کنفرانس نمایندگان انگلیس و آمریکا به‌این نتیجه رسیدند که چون دولت مصدق اصرار دارد که نظریاتش را به‌کرسی بنشاند و قبول این نظریات برای

۱: خاطرات ایدن، صفحات ۲۱۳-۲۱۱ متن انگلیسی.

آنها مقدور نیست لذا دادن پیشنهادهای دیگر و ادامه مذاکرات با دولت ایران بی‌فایده است.[1]

در حقیقت آنها تصمیم گرفتند که مشترکاً از راه اعمال زور دولت دکتر مصدق را ساقط نمایند. لذا سفارت آمریکا وظیفهٔ سفارت انگلستان را بطور کامل عهده‌دار شد و ملاقاتهای خصوصی با علاء وزیر دربار، با مخالفین دولت در مجلس با آیت‌الله‌کاشانی و سایر جیره‌خواران استعمار جهت ترتیب نقشهٔ کودتا شدت یافت.[2]

شب اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۲ سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی کل کشور با وجود اینکه سابقهٔ خوشی نداشت اما از حکومت دکتر مصدق صادقانه دفاع نموده از دستورهای دربار تبعیت نمی‌کرد و در توطئه‌های ضددولتی شرکت نمی‌ورزید، در تهران مفقود شد. شش روز بعد اعلامیهٔ فرمانداری نظامی تهران جریان امر را به‌شرح ذیل به‌اطلاع عموم رسانید: "متأسفانه براثر تحقیقاتی که مأمورین ارتش و شهربانی به‌عمل آورده‌اند معلوم شد عده‌ای که اسامی آنها بعداً افشا خواهد شد، تیمسار سرتیپ افشار طوس را در منزل حسین خطیبی در خیابان خانقاه غافلگیر نموده و به‌خارج تهران برده و به‌قتل رسانیده‌اند. کمیسیون صلاحیتداری مشغول رسیدگی به پرونده و اقاریر متهمین بوده نتیجه بعداً به‌عرض هم‌وطنان گرامی خواهد رسید."[3]

این قتل یک عمل جنایی معمولی نبود بلکه توطئه‌ای بود علیه دولت دکتر مصدق. توطئه‌گران می‌خواستند با دستگیر کردن پنج نفر از افراد مؤثر حکومت، عدم ثبات دولت مصدق را نشان دهند و احتمالاً آن‌را ساقط نمایند. اما این توطئه که به رهبری سپاد شاهپور علیرضا با شرکت دکتر مظفر بقایی و سرلشگر زاهدی و عده‌ای از افسران ارشد بازنشسته به‌مرحلهٔ اجرا درآمد به نتایج موردنظر نرسیده با شکست روبه‌رو گردید.

بنابه‌اعتراف صریح بازداشت‌شدگان قرار براین بود که "بعد از افشار طوس، دکتر فاطمی، تیمسار ریاحی (رئیس ستاد)، دکتر معظمی، دکتر شایگان، مهندس زیرک‌زاده و تیمسار مهنا (معاون وزارت دفاع ملی) را دستگیر نموده دولت را ساقط نمایند." و کابینهٔ جدیدی مرکب از اشخاص‌ذیل تشکیل دهند: دکتر بقایی نخست‌وزیر، سرتیپ مزینی رئیس ستاد ارتش، سرتیپ‌دکتر منزه وزیر بهداری، سرتیپ بایندر وزیر دفاع ملی، سرتیپ زاهدی و سرگرد بلوچ و تعدادی از افسران ارشد بازنشسته نیز جزو کابینه بودند. شرکت‌کنندگان در قتل از مدتها قبل در منزل خطیبی که از دوستان نزدیک دکتر بقایی

۱: کیهان، شمارهٔ ۲۹۵۶ — ۳۲/۱/۸.
۲: کیهان، شمارهٔ ۲۹۶۶ — ۳۲/۱/۲۲ "هندرسن با وزیر دربار ملاقات کرد" — و کیهان، شمارهٔ ۲۹۷۱ — ۳۲/۱/۲۹ "روزگذشته آقای لوی هندرسن برای تسلیت به کاشانی به مناسبت فوت متعلقهٔ وی و دادن نامهٔ رئیس مجلس نمایندگان امریکا، با آیت‌الله ملاقات کرد و این ملاقات ۱/۵ ساعت طول کشید."
۳: کیهان، شمارهٔ ۲۹۷۸ — ۳۲/۲/۶.

بود وخانه او را دکتر بقایی خانهٔ دوم خویش می‌نامید، مشغول تمرین بوده‌اند. سرتیپ افشار طوس بنا به‌دعوت سرتیپ نصراله زاهدی به‌منزل خطیبی می‌رود تا راجع به‌اختلاف‌نظرهای خود دربارهٔ دولت دکتر مصدق صحبت کند و در همان‌جا به‌وسیلهٔ عده‌ای که تمرینات قبلی دیده بودند غافلگیر و طناب‌پیچ می‌شود و سپس سرتیپ دکتر منزه به‌وسیلهٔ کلروفرم و اتر او را بی‌هوش می‌کند تا بتوانند وی را به خارج شهر منتقل نمایند. سپس سرتیپ افشار طوس را در حال بی‌هوشی به دیم‌زارتلو نزدیک لشگرک، ملک عبدالله‌امیر علائی برده و در غاری زندانی می‌نمانند و بعد از دو روز شکنجه و آزار بطرز وحشیانه‌ای می‌کشند.

بلافاصله بعد از دستگیری افشار طوس حسین خطیبی گزارش امر را به‌اطلاع دکتر بقایی می‌رساند و شب در منزل دکتر بقایی مـی‌خوابد. روز دوم اردیبهشت شرکت‌کنندگان در قتل ناهار را در منزل دکتر بقایی صرف می‌کنند همان‌جا دکتر بقایی دستور قتل افشار طوس را می‌دهد و سرگرد بلوچ آن‌را به‌موقع اجرا می‌گذارد.[1]

چون مخالفین دولت مدعی بودند که اعلامیهٔ فرمانداری نظامی ساختگی است لذا فرمانداری نظامی اعترافات و اقاریر متهمین را که به‌خط خودشان نوشته بودند در اختیار مطبوعات قرار داد. اما فرمانداری نظامی با وجود اطلاع از مراکز اصلی توطئه که دربار بود و شناسایی رابط دربار و دکتر بقایی که در مطبوعات نیز انعکاس یافت در اعلامیهٔ خود از معرفی توطئه‌گر اصلی خودداری نمود.

بعلاوه فرمانداری نظامی با اخطار رادیویی‌به سرلشگر زاهدی، که از متهمین اصلی حادثه بود، مبنی‌بر معرفی خود به‌فرمانداری نظامی به‌وی مهلت داد که ازتوقیف و مجازات فرار کند. زیرا پس ازاین اخطار رادیویی سرلشگر زاهدی با موافقت آیت‌الله‌کاشانی رئیس مجلس و به‌وسیلهٔ میراشرافی به‌مجلس آورده شد و به‌بهانهٔ نداشتن " امنیت" در آنجا متحصن گردید و کاشانی به‌گرمی از او استقبال نموده " از مزاحمت‌هایی که تاکنون برای وی فراهم شده" اظهار تأسف کرد و خدمات او را به نهضت ملی ایران ستود.[2]

از طرف دیگر وزیر دادگستری طی نامه‌ای به‌مجلس سلب مصونیت از دکتر بقایی را خواستار شد و رادیوی تهران دلایل اتهام دکتر بقایی دایر به‌شرکت در قتل افشار طوس را در ۲۸ صفحه قرائت کرد. اما تا انحلال مجلس هفدهم سلب مصونیت از دکتر بقایی عملی نگردید.

پس از شکست توطئه این بار نیز دربار موقتاً" عقب‌نشینی کرد. علاء از سمت وزارت دربارمعزول گردید و ابوالقاسم امینی به‌جای وی تعیین شد و شاه به‌موجب فرمانی املاک

۱: تلخیص از اعلامیهٔ فرمانداری نظامی تهران دربارهٔ قتل سرتیپ افشار طوس ـ کیهان. ۲۹۸۲ ـ ۳۲/۲/۱۲.

۲: کیهان، شمارهٔ ۲۹۸۴ ـ ۳۲/۲/۱۴ توضیح (۱) : سرگرد بلوچ رفیق شکار شاهپور علیرضا بود وشاهپور همواره وی را با خود به شکار پلنگ می‌برد.

سلطنتی را که طبق قانون ۲۸ تیر ۱۳۲۸ به‌ملکیت او درآمده بود به‌دولت واگذار نمود و قرار براین شد که از درآمد املاک مخارج سازمان شاهنشاهی تأمین و تحت نظارت دولت به‌مصرف برسد.[1]

با تمام این احوال در اثر مماشات و اهمال دکتر مصدق، مار زخم خورده زنده ماند و کمین کرد تا با جسارت و دقت بیشتری برای انجام توطئه‌های خطرناک‌تر آماده شود.

بیست‌ویکم خرداد ماه بین دولت ایران و دولت شوروی موافقت‌نامهٔ بازرگانی جدیدی به‌امضاء رسید. در این موافقت‌نامه مبادلات به‌دوبرابر افزایش یافت و کالاهای موردنیاز کشور در آن گنجانیده شد. ضمناً طی مذاکراتی با نمایندگان سیاسی شوروی، دولت دکتر مصدق استرداد یازده تن طلای موجود در بانکهای شوروی و پرداخت مطالبات دلاری ایران را از آن دولت خواستار شد.

این مطالبات اعم از طلا و دلار به‌ترتیب ذیل حاصل شده بود: در جریان جنگ دوم جهانی پس از ورود ارتش متفقین به‌ایران برابر قرارداد دوستی و همکاری منعقده بین ایران و متفقین دولت ایران تعهد کرد که برای تأمین پرداخت‌های ریالی متفقین در ایران مقداری اسکناس در اختیار آنها قرار دهد. به‌همین منظور در اسفندماه سال ۱۳۲۱ موافقت نامه‌ای بین بانک ملی ایران و نمایندگان شوروی در تهران امضاء شد و مطابق‌این موافقت‌نامه دولت شوروی تعهد کرد که درمقابل ریالهای دریافتی چهل درصد ارز تضمین شده به‌طلا (دلار آمریکایی) و شصت درصد شمش طلا به‌نسبت دوپنجم ($\frac{۲}{۵}$) و سه پنجم ($\frac{۳}{۵}$) به‌بانک ملی ایران بپردازند.

پس از پایان جنگ و خروج نیروهای شوروی از ایران بانک ملی بابت اسکناسهایی که در اختیار ارتش سرخ قرار داده بود مبلغ بیست میلیون دلار که دوازده میلیون دلار آن بابت ۶۰٪ (شمش طلا) و هشت میلیون دلار آن بابت ۴۰٪ (دلار آمریکایی) محسوب می‌شد از بانک دولتی اتحاد جماهیر شوروی بستانکار شد.

یازده تن طلا و یا به‌حساب دقیق یازده میلیون و یکصد و نودو ششهزار و هفتاد گرم و سی‌سانتی گرم طلا بابت دوازده میلیون دلار یا شصت درصد طلب بانک ملی بود که در آخر هرسال یک نسخه از بیلان بانک ملی ایران از مجرای وزارت امور خارجه برای بانک مسکو ارسال می‌گردید و چون بانک مسکو ایران را طلبکار می‌دانست نه فقط اعتراضی نمی‌کرد بلکه آن‌را تأیید می‌نمود (تلگراف مورخ ۲۶ مارس ۱۹۴۶ بانک دولتی اتحاد جماهیر شوروی). ولی عملاً طلب ایران را نمی‌پرداخت.

علاوه براین دولت ایران از دولت شوروی مطالبات دیگری نیز داشت که ذیلاً فهرست‌وار ذکر می‌شود: صورت‌حساب گمرکات بابت حقوق گمرکی کالاهایی که دولت شوروی

۱: اصل فرمان در شمارهٔ ۱۰۹۶ – ۳۲/۲/۲۱، روزنامه باختر امروز، مندرج است.

به‌ایران وارد یا از کشور خارج کرده بود به‌مبلغ پنجاه میلیون تومان.

صورت‌حساب وزارت جنگ بابت فروش اسلحه و مهمات کارخانجات تسلیحات ارتش بیش از پنجاه میلیون تومان. صورت‌حساب راه‌آهن دولتی ایران بابت حمل شش میلیون تن اسلحه از بندر شاهپور به بندرشاه هشت میلیون دلار.[1]

استرداد یازده تن طلا و مطالبات فوق‌الذکر مسلما" می‌توانست دولت دکتر مصدق را از مضیقهٔ مالی شدیدی که گرفتارش بود نجات دهد حتی اگر مطالبات مزبور به‌صورت تحویل کالاهای مورد نیاز ایران مستهلک می‌گردید. اما با وجود درخواستهای مکرر دکتر مصدق این مطالبات به‌موقع پرداخت نشد. و مطالبات مزبور پس از سقوط دولت دکتر مصدق برابر موافقت‌نامه‌ای که " راجع به‌حل مسایل مرزی و مالی بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی[2]"با دولت زاهدی به‌امضاء رسید و در تاریخ ۳۴/۱/۳۱ از تصویب شورای‌عالی اتحاد جماهیر شوروی گذشت به ترتیب ذیل پرداخت گردید:

۱ ــ مقدار ۱۱،۱۱۹،۶۰۷/۳۰ گرم طلا در دوپارتی که اولین پارتی آن در تاریخ یازدهم خرداد ماه ۱۳۳۴ و دومین پارتی چند روز پس از آن به‌دولت علاء تحویل داده شد.

۲ ــ مبلغ ۸،۶۴۸،۶۱۹/۰۷ دلار آمریکایی که به‌صورت تحویل کالای مورد نیاز ایران از طرف وزارت بازرگانی خارجی اتحاد جماهیر شوروی مستهلک گردید.

آن‌چه دربارهٔ فروش نفت ایران به کشورهای سوسیالیستی باید گفت این‌که پس از شکست آخرین تلاش‌های دولت دکتر مصدق جهت فروش نفت به کشورهای غربی و هنگامی که به‌علت تشدید فشار و محاصرهٔ اقتصادی امپریالیسم انگلیس و تعطیل پالایشگاه آبادان و قطع درآمد نفت ــ چیزی که به‌منظور حقیقی امپریالیست‌هاکمک می‌نمود ــ اقتصاد کشور به‌ورشکستگی کشانده شد، دکتر مصدق تصمیم گرفت که از فروش نفت به شوروی و کشورهای سوسیالیستی استفاده کند. و به‌همین منظور مادهٔ ۷ قانون خلع‌ید را لغو نموده به‌تمام کشورهای جهان منجمله به دولت شوروی وکشورهای اروپای شرقی اعلام داشت که حاضر است نفت ایران را با تخفیف کلی به‌آنها بفروشد. به‌کشورهای لهستان، چکسلواکی و مجارستان نیز ــ که قبلا" پیشنهاد خرید نفت داده بودند ولی پیشنهاد آنها به‌ملاحظهٔ دولت آمریکا مورد توجه و رسیدگی قرار نگرفته بود ــ اطلاع داد که نمایندگان خود را برای تعیین شرایط فروش به‌ایران بفرستند.[3]

۱: تلخیص از ایران ما، شمارهٔ ۷۲۸ ــ ۲۶/۲/۲۷ و باختر امروز، شمارهٔ ۱۱۶۸ ــ ۳۲/۵/۲۰ " مطالبات ایران از دولت شوروی".

۲: کیهان، شمارهٔ ۳۴۵۰ ــ ۳۳/۹/۱۷، این موافقتنامه در یازدهم آذرماه سال ۱۳۳۳ به امضای طرفین رسید و در تاریخ ۳۳/۱۲/۱۹، از تصویب نهایی مجلسین گذشت.

۳: کیهان، شمارهٔ ۲۸۱۰ ــ ۳۱/۶/۳۱: " یک مقام وابسته به شرکت ملی نفت گفت: ما برای بستن قرارداد فروش نفت با هرکشوری حتی شوروی آماده‌ایم.

متأسفانه این بار کشورهای سوسیالیستی از خرید نفت ایران خودداری نمودند و سفیر مجارستان ضمن مصاحبه‌ای که به‌مناسبت عقدقرارداد بازرگانی ایران و مجارستان با وی به‌عمل آمد اظهار داشت: " گنجاندن فروش نفت در قرارداد به‌اصرار نمایندگان دولت ایران بوده والا دولت مجارستان هیچ علاقه‌ای به‌این امر نداشت و علت این امر این است که ما کشتی نفتکش در اختیار نداریم و بدون آن حمل نفت ممکن نیست."[1] و سفیر رومانی در مصاحبه با آیت‌الله‌کاشانی در جواب گلهٔ وی مبنی‌براین که چرا دولت شوروی و کشورهای خاوری اروپا نفت ایران را نمی‌خرند گفت: " دولت شوروی و کشورهای خاوری اروپا به‌اندازهٔ کافی نفت دارند و احتیاجی به‌نفت ندارند تا از ایران بخرند."[2]

لذا برخلاف آنچه ایوانف مورخ شوروی در کتاب " تاریخ معاصر ایران " می‌نویسد:

" *مصدق از منابع ملی یعنی ذخایر نفت که در اختیار داشت به‌نفع کشور بهره‌برداری نکرد. او نتوانست تصمیم بگیرد که نفت را به‌کشورهای سوسیالیستی بفروشد. با این که این عمل می‌توانست تا حدزیادی از مشکلات مالی دولت بکاهد و درنتیجه موضوع تحریم نفت ایران را بی‌اثر سازد.*"[3]

دکتر مصدق در ابتدا آنچه در قدرت داشت برای فروش نفت به‌کشورهای عربی کوشید و پیشنهادهای خرید نفت دولت‌های چکسلواکی، لهستان و مجارستان را جدی نگرفت اما پس از آن که از دولتهای عربی مأیوس و ناامید گردید جهت فروش نفت ایران به کشورهای سوسیالیستی روی آورد. چنانکه سفیر مجارستان اعلام نمود" گنجاندن فروش نفت در قرارداد بازرگانی ایران و مجارستان به‌اصرار نمایندگان دولت ایران بوده" به‌هر حال کشورهای سوسیالیستی به‌استناد نداشتن وسیلهٔ حمل و عدم احتیاج از خرید آن خودداری نمودند.

از اوایل سال ۱۳۳۲ مخالفتها و رجزخوانیهایی که از طرف اقلیت مجلس به‌سردستگی حائری‌زاده علیه دولت دکترمصدق آغاز شده‌بود شدت یافت و مخالفین با پشتیبانی رئیس مجلس آیت‌الله کاشانی و در اجرای دستورهای دربار مانع تشکیل جلسات علنی مجلس شدند.

در ابتدا منظور آنها ممانعت از تصویب گزارش‌هیئت هشت‌نفری حل اختلاف بود گزارشی که به‌استناد قانون اساسی شاه را از دخالت در امور لشگری و کشوری منع می‌کرد.

پس از قتل افشار طوس و وصول‌درخواست وزیر دادگستری مبنی‌برسلب صلاحیت از دکتر بقایی، اقلیت مجلس علاوه‌بر منظور فوق به‌قصد جلوگیری از سلب صلاحیت دکتر بقایی و در صورت امکان استیضاح و ساقط‌کردن دولت، مجلس شورای‌ملی را فلج کرد و در

۱: حجار، شمارهٔ ۱۱۷ ــ ۳۱/۹/۱۹، " تحلیلی از اعلامیهٔ جمعیت " مبارزه با استعمار".
۲: باختر امروز، به تاریخ ۳۱/۵/۲۹.
۳: کتاب " تاریخ معاصر ایران نوشتهٔ ایوانف چاپ مسکو سال ۱۹۶۵ـ متن روسی فصل " سیاست دکتر مصدق".

جلسات معدودی که طی چهارماه اول سال تشکیل شد، با جار و جنجال و رجاله‌باری و دشنامگویی و کتک‌کاری ادامهٔ کار مجلس را غیرممکن ساخت. لذا روز بیست و نهم خرداد فراکسیون نهضت ملی جهت تشکیل میتینگ و اسماع حقایق اوضاع و وقوف برکارشکنی‌های دشمنان مردم در مجلس از مردم تهران دعوت عام به‌عمل آورد.

میتینگ، با شکوه تمام در میدان بهارستان برگزار گردید. حزب تودهٔ ایران نیز به‌دعوت عام فراکسیون نهضت ملی پاسخ مثبت داد. اما این بار سران فراکسیون نهضت ملی خود را کنار کشیدند و صفوف منظم جمعیت ملی مبارزه با استعمار را به‌میدان بهارستان راه ندادند.

لذا آنها ناچار شدند میتینگ خود را در شاه‌آباد تشکیل دهند تا از پیش آمدن حوادثی نظیر ۲۳ تیر جلوگیری کنند.

این اقدام فراکسیون نهضت ملی بجز تضعیف مبارزهٔ ضداستعماری ملت ایران و تشدید نفاق وپراکندگی در صفوف مبارزین حاصل دیگری نداشت. زیرا غلبه برنیروی متحد ارتجاع و استعمار بدون همکاری و شرکت فعال حزب تودهٔ ایران، به‌عنوان بزرگترین و متشکل‌ترین نیروی طبقات ضداستعمار، غیرمقدور بود. مخصوصا" با توجه به‌این که حزب توده ایران پس از حادثهٔ نهم اسفند، ضمن حفظ موضع انتقادی خود، سیاست و ارزیابی نادرست خویش را نسبت به دکتر مصدق و مبارزات ضداستعماری او اصلاح کرده روش مثبتی در دفاع‌ازدولت او و فراکسیون نهضت ملی پیش گرفته بود.

اما نه فقط دکتر مصدق، فراکسیون نهضت ملی، حزب ایران و طرفدارانشان به لزوم و اهمیت همکاری و اشتراک مساعی با حزب تودهٔ ایران برای درهم شکستن استعمار و ارتجاع پی‌نبردند، بلکه در ادامهٔ سیاست مصالحه و مماشات با دربار و جلب کمک آمریکا هرچه توانستند از حزب تودهٔ ایران دوری جستند تا خود را از " تهمت کمونیسم" مبرا دارند و به نفاق‌افکنان میدان دادند تا هرچه بیشتر صفوف مبارزین را متفرق سازند.

برعکس، دشمنان ملت و مخالفین نهضت‌ملی با تمام قوا به اتحاد و اتفاق کوشیدند و روزبه‌روز جسورتر و جری‌تر شدند. آنها مجلس شورای‌ملی، این خانهٔ ملت را به‌لانهٔ جاسوسان انگلیس و آمریکا و امن‌ترین پناهگاه جنایتکاران، توطئه‌گران و مزدوران دربار پهلوی مبدل ساختند.

اینک آیت‌اله کاشانی، سرلشگر زاهدی، دکتر بقایی، حایری‌زاده، میراشرافی، جمال امامی و سایر نوکران استعمار برای طرح و اجرای فتنه‌های جدید در مجلس شورای‌ملی جمع می‌شدند.

و باوجود این که فراکسیون نهضت ملی توانست آیت‌اله‌کاشانی را از ریاست مجلس برداشته دکتر معظمی را به‌جای او بنشاند، اما مجلس هم‌چنان به‌صورت پایگاه اخلال و کارشکنی باقی ماند.

به‌همین جهت دکتر مصدق به‌درستی تصمیم گرفت که با انجام رفراندوم و اعلام انحلال دورهٔ هفدهم مجلس شورای‌ملی، مجلس جدیدی با نمایندگان واقعی مردم تشکیل دهد.

فراکسیون نهضت ملی در اتخاذ تصمیم مردد بود و رئیس مجلس دکتر معظمی اطمینان می‌داد که " از انحلال و عملیات خلاف آئین‌نامه اقلیت جلوگیری خواهد کرد و با رأی قاطعی که دولت پس از طرح استیضاح به‌دست خواهد آورد احتیاجی به رفراندوم نیست."[1]

اما دکتر مصدق درنظر خود اصرار ورزید و گفت: " این درمان موقتی است و دولت بایستی با آرامش خیال بتواند منویات ملت را تأمین نماید و مجال کافی برای اصلاحات داخلی داشته باشد."[2] لذا شب ۳۲/۴/۲۳ اعضاء فراکسیون نهضت ملی به‌استناد این که " وضع کنونی مجلس مساعد برای ادامهٔ وظیفهٔ نمایندگی نیست بطور دسته‌جمعی استعفا کردند و با این عمل اولین قدم در راه انحلال مجلس هفدهم برداشته شد. به‌دنبال آنها عدهٔ دیگری از نمایندگان استعفا کردند و مجلس عملا" تعطیل گردید.

بیست و نهم تیرماه پس از آن که نظر دولت و فراکسیون نهضت ملی مبنی بر انحلال مجلس هفدهم مسلم شد سرلشکر زاهدی از پناهگاه خود خارج شده عمارت بهارستان را ترک نمود و با اتومبیل رئیس مجلس (که عضو فراکسیون نهضت ملی بود) تحت مراقبت و همراهی سروان بزمان معاون گارد مجلس به‌منزل خود رفت[3] و فرمانداری نظامی که او را احضار کرده بود جهت توقیف و دستگیریش اقدامی به‌عمل نیاورد.

سی‌ام تیر به‌مناسبت یادبود سی‌تیر سال ۱۳۳۱ میتینگ‌های عظیمی با شکوه و آرامش بی‌سابقه در میدان بهارستان برگزار شد. اما این میتینگ‌ها ضمن نمایش قدرت نیروهای ضداستعماری ملت ایران نفاق و تفرقهٔ موجود بین صفوف مبارزین را نیز بخوبی نشان می‌داد.

زیرا میتینگ طرفداران دکتر مصدق و فراکسیون نهضت ملی صبح روز سی‌ام تیر و میتینگ حزب تودهٔ ایران عصر همان‌روز در میدان بهارستان تشکیل گردید. اما شرکت‌کنندگان در میتینگ‌های صبح و عصر هردودسته خواستار انحلال فوری مجلس هفدهم بودند.

پنجم مرداد ماه دکتر مصدق با فرستادن پیامی به‌ملت ایران از رادیو تهران تصمیم خود را دربارهٔ مراجعه به‌آراء عمومی جهت ابقاء یا انحلال مجلس هفدهم اعلام نمود. وی در پیام خود با اشاره به‌این که در ماههای اخیر مجلس شورا به‌صورت " هسته مرکزی"

۱: جبههٔ آزادی، شمارهٔ ۲۲۲ — ۳۲/۴/۲۴، اخبار.
۲: جبههٔ آزادی، شمارهٔ ۲۲۲ — ۳۲/۴/۲۴ اخبار.
۳: باختر امروز، شمارهٔ ۱۱۵۲ — ۳۲/۴/۲۹.

و "پایگاه اصلی" اخلالگربها و توطئه‌های ضدملی درآمده اظهار داشت: "...وقتی دولت احساس کـــرد بـــااین همه اخلالگربها و کارشکنی‌ها نمی‌تواند وظایف خود را انجام دهد و مسئولیت بزرگی را که برعهده دارد همچنان بردوش بگیرد تصمیم گرفت دراین باره از ملت رشید ایران استمداد کند... و از شما مردم وطن‌پرست تقاضا کند عقیدهٔ خود را در ابقاء یا انحلال مجلس صریحا" اظهار کنید.

در مواردی که بین مجلس و افکار عمومی ملت اختلاف حاصل شود و مجلس بصورت یک دستگاه کارشکنی برعلیه دولت درآید مجلس منحل می‌شود و قضاوت امر را به‌عهدهٔ مردم محول می‌نمایند. چنانکه افکار عمومی با نظر دولت تطبیق کند نمایندگان دیگری انتخاب و روانه مجلس شوند و به‌این ترتیب بین دولت و مجلس همکاری ایجاد شود و چرخ ادارهٔ مملکت از کار نیفتد.

بنابراین تنها ارادهٔ قاطبهٔ افراد ملت که دولت و مجلس به‌وجود آنان قائم است می‌تواند قضاوت قطعی در این‌باب بنماید و آن کسانی که ادعا می‌کنند ملت حق ندارد و نمی‌تواند در این‌باره اظهار عقیده کند سخت در اشتباهند. زیرا تنها ملت است که می‌تواند راجع به سرنوشت خود و سرنوشت مملکت اظهار عقیده کند.

... این تنها ملت ایران یعنی به‌وجود آورندهٔ قانون اساسی و مشروطیت و مجلس و دولت است که می‌تواند دراین باره اظهارنظر کند لاغیر. قانون‌ها، مجلس‌ها، دولتها همه برای خاطر مردم به‌وجود آمده‌اند نه مردم بخاطر آنها. وقتی مردم یکی از آنها را نخواستند می‌توانند نظر خود را دربارهٔ آن ابراز کنند.

در کشورهای دموکراسی و مشروطه هیچ قانونی بالاتر از ارادهٔ ملت نیست. به‌همین جهت دولت در این لحظهٔ تاریخی، مشکلی را که با آن مواجه شده با ملت در میان می‌گذارد."[1]

بلافاصله هیئت‌وزیران تصویب‌نامهٔ مربوط به انجام رفراندوم را تصویب و اعلان نمود و روز دوشنبه ۳۲/۵/۱۲ در تهران و حومه روز رفراندوم تعیین شد. چند روز بعد نیز در شهرستان‌ها به آرای عمومی مراجعه گردید.

روز دوشنبه دوازدهم مرداد ماه تمام‌احزاب و گروه‌ها و اشخاصی که طرد استعمار و سرکوبی ارتجاع داخلی را آرزو می‌کردند با شور شعف و نظم و آرامش بی‌نظیری دررفراندوم شرکت کردند و روز رفراندوم مبدل به‌روز سان و نمایش پرشکوه و با عظمت نیروهای ضد استعماری و آزادی‌خواه ایران گردید. مردم با شرکت وسیع در رفراندوم فرمان انحلال مجلس هفدهم را که به‌صورت کانون توطئه‌های درباری و پناهگاه مزدوران ارتجاع واستعمار درآمده بود صادر کردند و با این فرمان دربار پهلوی این تکیه‌گاه سیاست‌های استعماری

۱: شجاعت (به‌جای به‌سوی آینده)، شمارهٔ یک، ۳۲/۵/۶ "پیام دکتر مصدق به ملت ایران".

انگلیس و آمریکا را به لرزه درآوردند.

لکن استعمارگران سر بی‌کار ننشستند. دولت آمریکا که پس از رد آخرین پیشنهاد مربوط به حل مسئلهٔ نفت از دکتر مصدق قطع امید کرده بود برای ساقط کردن دولت او سخت در تلاش بود. در اجرای این مقصود دالس در مسافرتی که اواخر اردیبهشت ماه به خاورمیانه و پاکستان کرد به ایران نیامد و هندرسن سفیرکبیر آمریکا جهت ملاقات وی به کراچی رفت.

دوازدهم تیرماه آیزنهاور به‌نامهٔ دکتر مصدق مبنی بر این‌که "... ملت ایران امیدوار است که با مساعدت و همراهی دولت آمریکا موانعی که در راه فروش نفت ایران ایجاد شده برطرف شود و چنان‌چه رفع موانع مزبور برای آن دولت مقدور نیست کمک‌های اقتصادی مؤثری بفرمایند تا ایران بتواند از سایر منابع خود استفاده نماید." چنین پاسخ داد: "... حکومت و مردم آمریکا صمیمانه امیدوارند که ایران بتواند استقلال خود را حفظ کند و مردم ایران نیز به‌حصول آمال ملی خود کامیاب ونیز موفق شوند ملتی خشنود و آزاد به‌وجود آورند که به ترقی و پیشرفت صلح دنیا کمک کند." ولی "چون ایران و کشور متحدهٔ انگلستان نتوانسته‌اند نسبت به غرامت توافقی حاصل نمایند این مسئلهٔ حکومت دولت‌های متحدهٔ آمریکا را از مجاهداتی که برای کمک به‌ایران به‌عمل آورده باز داشته است. در ممالک متحدهٔ آمریکا و حتی در میان آمریکاییانی که نسبت به‌ایران و مردم ایران منتهای همدردی و دوستی دارند این فکر قوت دارد که تا زمانی که ایران بتواند از فروش نفت و محصولات‌نفتی خود وجوهی به‌دست آورد و با انعقاد قرارداد معقول و عادلانه‌ای دربارهٔ غرامت، بار دیگر نفت ایران به‌مقادیر زیادی فروخته شود، هرگاه حکومت دول متحد بخواهد به‌میزان معتنابهی از طرق اقتصادی به‌ایران کمک کند در حق مؤدیان مالیاتی آمریکا شرط انصاف را رعایت نکرده است. همین‌طور بسیاری ازمردم آمریکا تا وقتی که اختلاف نفت قطع و فصل نگردیده است با خرید نفت ایران از طرف حکومت دول متحدهٔ آمریکا عمقاً مخالفت خواهند کرد... امیدوارم تا فرصت باقی و دیر نشده است از طرف حکومت ایران اقداماتی در حدود قدرت خود برای‌جلوگیری از بدتر شدن وضع کنونی به‌عمل آید..."[1]

اما با وجود حسن اخطارهای صریحی دکتر مصدق از خطر فعالیت‌های جنایتکارانهٔ جاسوسان آمریکایی که در لباس مأمورین سیاسی، مستشاران نظامی و کارکنان اصل چهار درآمده بودند غافل بود. در حالی که همان روزها بین آلن دالس رئیس سازمان "سیا"، هندرسن سفیرکبیر آمریکا در ایران، ژنرال شوارتسکف افسر عالی‌رتبهٔ سیا و اشرف‌پهلوی در سوئیس ملاقات‌هایی برای طرح نقشهٔ قطعی کودتا انجام می‌گرفت.

۱: کیهان، شمارهٔ ۳۰۳۸ – ۳۲/۴/۲۰، از پاسخ آیزنهاور به پیام دکتر مصدق.

به‌علاوه اشرف با عمال کمپانی سابق نفت و " میس لمپتون" عضو اداره‌ٔ اطلاعات سفارت کبرای انگلیس در تهران نیز ملاقات‌هایی در پاریس به‌عمل می‌آورد.[1]

پس از طرح نقشه‌ٔ کودتا و اتخاذ تصمیمات لازم برای ساقط‌کردن حکومت دکتر مصدق روز سوم مرداد ماه اشرف پهلوی بی آن‌که اجازه‌ٔ ورود به ایران بگیرد (اشرف و ملکه‌ٔ مادر بعد از سی‌ام تیر از ایران تبعید شده بودند و بدون کسب اجازه از دولت حق ورود به‌ایران را نداشتند.) بطور ناشناس به‌اسم " بانو شفیق" وارد تهران شد و یک‌سر به‌کاخ سعدآباد رفت تا پیغام‌ها و نقشه‌های طرح شده را به محمد رضا پهلوی ابلاغ کند.

ورود اشرف به تهران با سابقه‌ٔ ذهنی که از حوادث سی تیر وجود داشت موجب اعتراضات شدید مطبوعات و محافل اجتماعی ایران گردید. لذا دکتر مصدق به شاه پیغام داد که اشرف باید ظرف ۴۸ ساعت تهران را ترک کند.[2] به‌گفته‌ٔ وزیر دربار اشرف علت‌ورود خود را به تهران چنین توجیه کرد: "من قصد خاصی از آمدن به‌ایران ندارم. فقط‌آمده‌ام از محل فروش اموالم مبلغ بیست‌هزار دلار تهیه کنم و برای معالجه‌ٔ فرزندم که مدتهاست مبتلا به سل استخوانی بوده و در سویس بستری است، " برسانم.[3] اما محمدرضاپهلوی که از غلیان افکار عمومی و اقدامات قانونی دکتر مصدق واهمه داشت باصدور اعلامیه‌ٔ ذیل خود را کنار کشید و به اشرف دستور داد که فوراً ایران را ترک کند:

" اعلامیه‌ٔ دربار شاهنشاهی

نظر به‌این‌که والاحضرت اشرف پهلوی بدون اجازه از پیشگاه همایونی و بی‌اطلاع قبلی به‌دربار شاهنشاهی دیروز بعد از ظهر به تهران وارد شده‌اند با کسب اجازه ازپیشگاه اعلیحضرت همایونی به‌معظم‌الیها ابلاغ شد که فوراً از ایران خارج شوند و از این پس نسبت به‌هریک از افراد خاندان جلیل سلطنت که رعایت تشریفات و مقررات مربوط به وزارت‌دربار که بستگی با حیثیت مقام شامخ سلطنت را دارد ننمایند باسخت‌ترین ترتیب عمل خواهد شد.

کفیل دربار شاهنشاهی.[4] "

در نتیجه اشرف عصر روز ۳۲/۵/۸ به‌اجبار تهران را ترک نمود. اما برخلاف ادعای اشرف، روزنامه‌ٔ فرانسوی " پاری‌مارچ" در شماره‌ٔ ۸ اوت ۱۹۵۳ خود (۱۷ مرداد ۱۳۳۲) علت مسافرت اشرف را چنین شرح داد: *" اشرف به تهران رفته بود تا قسمتی از ارتش را علیه دکتر مصدق بشوراند و با کمک افسران وفادار خود در ارتش ایران مصدق را ازمیان بردارد. ولی دکتر مصدق به‌او مجال فعالیت را نداد و اشرف با افتضاح از ایران اخراج‌شد. اما اشرف در همان چند روز اقامت خود در تهران کارهایی کرد که نتایج آن را در آینده*

۱: باختر امروز، شماره‌ٔ ۱۱۵۷ ــ ۳۲/۵/۵.
۲: " ماجرای ورود ناگهانی والاحضرت اشرف " ــ خواندنیها، شماره‌ٔ ۹۰، سال ۱۳ به تاریخ ۳۲/۵/۱۰.
۳ و ۴: خواندنیها، شماره‌ٔ ۸۹، سال سیزدهم ۳۲/۵/۶.

خواهیم دید."[1]

روز چهارم مرداد یکی دیگر از شرکت‌کنندگان اصلی توطئه، ژنرال شوارتسکف با در دست داشتن وجوه اعطایی سیا[2] وارد تهران شد و اظهار داشت که برای "دیدار از دوستان قدیم" یک هفته در تهران خواهد ماند. وی طی اقامت خود در تهران با محمدرضا پهلوی و سرلشگر زاهدی ملاقات‌های طولانی به‌عمل آورد و چند روز بعد عازم کراچی شد.

همین‌که نتیجهٔ رفراندم در تهران اعلام گردید آیزنهاور طی یک مصاحبهٔ مطبوعاتی گفت:

"... تهدید کمونیستها نسبت به‌آسیا برای آمریکا بسیار شوم و نحس است. گمان می‌کنم امروز صبح در روزنامه‌ها خوانده‌اید که مصدق توانست بر پارلمان فایق آید و خود را از آن خلاص سازد. البته مصدق در این اقدام از حزب کمونیست ایران استفاده می‌برد. تمام این اوضاع آن صفحات برای آمریکا شوم و نحس می‌باشد. زیرا اگر دنیا این نقاط را از دست بدهد چگونه می‌تواند امپراتوری ثروتمند اندونزی را نگاه دارد. در این صورت ملاحظه می‌کنید که این راه را در جایی باید مسدود کرد و دیر یا زود بایستی مسدود گردد و ما مصمم به‌این کار هستیم."[3]

راجع به سیاست شوروی در ایران باید گفت که آن دولت در تمام دوران حکومت دکتر مصدق و مبارزهٔ ملت ایران برای ملی کردن صنعت نفت سیاست صبر و انتظار در پیش گرفت و چون کاملاً روشن شد که مبارزه با شرکت نفت جنوب یک مبارزه واقعاً ضد استعماری است و دکتر مصدق به‌عنوان یک شخصیت ملی به سیاست‌های خارجی وابستگی ندارد و با وجود این‌که او به‌کمک و همراهی دولت آمریکا چشم امید دوخته حاضر نیست در دسته بندی‌های ضد شوروی شرکت نماید دولت شوروی فقط در حد توسعهٔ روابط بازرگانی و رفع اختلافات مرزی و مالی قدم پیش گذاشت.

با آغاز حمله صلح از طرف شوروی اواسط مرداد ماه مالنکف طی نطقی در جلسهٔ مشترک شورای اتحاد شورای ملیتها دربارهٔ ایران گفت: "... دولت شوروی برای حل اختلاف مرزی خود با ایران و اتخاذ سیاستی که متضمن حل و فصل روابط مالی بین‌شوروی و ایران باشد پیشقدم شده است[4]." متعاقب این نطق لاورنتیف سفیرکبیر جدید شوروی در ایران سیاست جدید زمامداران آن دولت "مبنی بر ایجاد روابط دوستانه با همسایگان مبتنی بر اصل رعایت عدم مداخله" را به دولت و ملت ایران اعلام داشت. لذا بلافاصله مذاکرات بین نمایندگان ایران و شوروی برای رفع اختلافات مرزی و مالی آغاز گردید.

۱: خواندنیها، شمارهٔ ۹۵، سال ۱۳ به تاریخ ۳۲/۵/۲۷ "نقشه کودتا ..."

۲: بنا به نوشته مطبوعات خارجی این مبلغ بالغ بر ده میلیون دلار بود.

۳: باختر امروز، شمارهٔ ۱۱۶۴ – ۳۲/۵/۱۵.

۴: باختر امروز، شمارهٔ ۱۱۶۶ – ۳۲/۵/۱۸.

البته دکتر مصدق نیز هیچ‌گونه تمایل واقعی به نزدیکی و همکاری با شوروی و بلوک شرق نداشت و از این امر غالباً برای تهدید آمریکا و وادار ساختن آن دولت به انصراف از حمایت انگلستان در موضوع نفت جنوب و قبول نظرات دولت ایران استفاده می‌کرد.

روز هیجدهم مرداد ماه حزب توده‌ٔ ایران که در جریان رفراندوم و بعدازآن خواستار تشکیل مجلس مؤسسان در محیطی کاملاً آزاد و دموکراتیک بود تا "دربار را به‌عنوان کانون تحریک و توطئه علیه نهضت مترقی کشور ما برای همیشه بی‌اثر سازد[1]" در مطبوعات خود هشدار داد که "جبههٔ متحدی با شرکت شریرترین دشمنان ملت به‌وسیلهٔ سیاست‌های امپریالیستی برای عقیم‌ساختن مبارزهٔ ضد استعماری ملت ما به‌وجود آمده است. باز هم دربار مرکز اصلی توطئه است.[2]" حزب توده‌ٔ ایران با اتکای به سازمان نظامی خوداطلاعات صحیح و دقیقی از فعالیت‌های پشت‌پرده و اقدامات کودتاچیان به‌دست می‌آورد. لذا هشدار آن حزب برای دستگیری و مجازات فوری عمال کودتا و تشکیل مجلس مؤسسان‌جهت بی‌اثر ساختن دربار کاملاً به‌جا و به‌موقع بود. اما یاران و همکاران دکتر مصدق می‌گفتند:
"حالا که دیگر دربار کاری ندارد چرا دست از سرش بر نمی‌دارید."

روز بیست‌ودوم مرداد ماه مطبوعات حزب توده‌ٔ ایران خطاب به‌مردم کشورنوشتند:
"مردم شرافتمند ایران! توطئهٔ خائنانهٔ کودتا در شرف اجراست. برای درهم شکستن این توطئه آماده شوید!" و اشخاص ذیل را به‌عنوان گردانندگان اصلی کودتا معرفی نمودند: سرلشگر زاهدی ــ سرلشگر باتمانقلیچ ــ سرلشگر گرزن ــ سپهبد شاه‌بختی ــ سرتیپ دادستان ــ سرتیپ محوی ــ سرتیپ کمال وعده‌ای دیگر از افسران.

بیست وسوم مردادماه روزنامهٔ به‌سوی آینده دستور آماده‌باش حزب توده‌ٔ ایران را به‌شرح ذیل منتشر کرد:

"کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، روشنفکران، بازرگانان وطن‌خواه، مردم رشید ایران! دشمنان‌ملت‌نوکران‌دربار یک‌بار دیگر برای‌پامال کردن‌محصول‌مبارزات شرافتمندانهٔ شما به‌توطئهٔ دامنه‌داری پرداخته‌اند. این بار هم دربار در رأس توطئه جای دارد. قصد آن‌ها این است که یا یک کودتای نظامی زمام امور را به‌دست گیرند و نهضت ضداستعماری ملت ما را به‌نفع اربابان خود مختنق نمایند. یک‌بار دیگر محصول کوشش‌های طولانی شما در سایهٔ یک خطر جدی قرار گرفته است.

وظیفه دارید که بیش از هر وقت دیگر هشیار و بیدار باشید باید به‌محض بروز خطر با تمام قوای خود و با استفاده از جمیع امکانات برای منهدم کردن توطئهٔ دشمنان وارد میدان شوید! نیروی شما بی‌کران است. شما تاکنون بارها دربار و عمال آن را شکست داده‌اید، این بار هم می‌توانید و باید توطئهٔ آن‌ها را درهم شکنید و تار و مارشان سازید.

۱: شجاعت (به جای به‌سوی آینده)، شماره ۴ ــ ۳۲/۵/۹ "بیانیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار".
۲: شجاعت، شمارهٔ ۱۰ ــ ۳۲/۵/۱۸ سرمقاله.

رفقا! دوستان عزیز!

دشمن با تمام قوا تلاش می‌کند. شکست‌های متوالی روحیهٔ او را به‌سختی متزلزل‌کرده است. در حالی که نیروی ملت عظیم است و از یک روحیهٔ عالی برخوردار است دشمن با ضعف شدید روحیهٔ تفرقه و تشتت دست به‌گریبان است شما می‌توانید و باید با استفاده از برتری کمی و کیفی قوا و با استعانت از توده‌های ملل سراسر جهان که مبارزهٔ حق‌طلبانهٔ شما را تأیید می‌کنند دشمن را درهم شکنید. برای درهم شکستن دشمن آماده باشید!"[1]

اما دولت دکتر مصدق ادعا می‌کرد که براوضاع کاملاً مسلط است و نخست‌وزیر از شاه تأیید انحلال مجلس هفدهم و صدور انتخابات دورهٔ هیجدهم را "تقاضامی‌کرد".

طرفداران دکتر مصدق نه فقط دچار تفرقه و تشتت بودند بلکه هیچ‌گونه آمادگی و تشکلی برای درهم شکستن کودتای نظامی احتمالی نداشتند. برعکس حزب تودهٔ ایران با داشتن شبکهٔ وسیع نظامی و اطلاعاتی وافراد کارآمد و ورزیده قدرت لازم برای درهم شکستن کودتا را دارا بود اما با وجود هشدارها و آماده‌باش‌های مکرری که در مطبوعات مخفی وعلنی حزب منتشر می‌شد بطور روشن ومشخص کسی نمی‌دانست که هیئت اجرائیهٔ کمیتهٔ مرکزی به چه طریق و چگونه می‌خواهد کودتای نظامی را درهم شکند. دراین باره نه فقط سازمان‌های حزبی شهرستان‌ها سردرگم و به انتظار پیک‌حزبی بودند حتی در شهر تهران اعضای سازمان نظامی که مقامات حساسی را در ارتش شهربانی و ژاندارمری به‌دست داشتند نمی‌دانستند. که دیرکتیو عملی آن‌ها در برابر یک کودتای نظامی چیست؟

شاید رهبران حزب توده تصور می‌کردند که با انجام تظاهرات خیابانی نظیر آن‌چه در سی‌ام تیر انجام یافت می‌توان کودتاچیان‌را وادار به‌عقب‌نشینی نمود. حال آن‌که اوضاع و شرایط نسبت به یک سال قبل کلاً فرق کرده بود: تمام نیروهای ارتجاع داخلی متحد شده به کمک و پشتیبانی آشکار دولت آمریکا متکی بودند، جبههٔ ملی متلاشی شده و عده‌ای از بنیانگذاران آن به صفوف دشمن پیوسته بودند و دشمنان ملت با احساس خطر اضمحلال قطعی هارتر و درنده‌تر شده از سیاست مماشات و تردید دکتر مصدق حداکثر بهره‌برداری را می‌کردند.

اما بر صفوف طرفداران دکتر مصدق که فاقد نیروهای سازمان یافته‌ای بودند یأس و تفرقه حکمفرما بود و تنها نیروی متشکلی که می‌توانست بطور مؤثر علیه کودتاچیان وارد میدان عمل شود حزب تودهٔ ایران بود.

بیست‌سوم مرداد ماه مقدمات کودتا توسط شوراتسکف، شاه و سرلشگر زاهدی فراهم شده وآمادهٔ اجرا بود. طبق قرار می‌بایست ساعت یک بعد از نیمه شب با حملهٔ واحدهای گارد سلطنتی به‌شهربه‌فرماندهی سرهنگ نصیری و چند واحد دیگر از شهر تهران کودتا

۱: شجاعت (بسوی آینده)، شمارهٔ ۱۵ – ۳۲/۵/۲۳.

عملی گردد. اما به‌علت این‌که جزئیات نقشهٔ کودتا ساعت ۵ بعد از ظهر همان‌روز به وسیلهٔ حزب تودهٔ ایران در اختیار نخست‌وزیر قرار داده شد، کودتا عقیم ماند و کودتاچیان نیم‌ساعت بعد از نیمه شب با پرتاب موشک سفیدی انصراف از کودتا را به واحدهای کودتاچی ابلاغ کردند.

لکن همان‌طور که حزب تودهٔ ایران به درستی و با کمال صراحت می‌گفت، اصل توطئه کودتا به‌هیچ‌وجه منتفی نشده‌بود کودتاچیان به‌شدت در تکاپو بوده وفقط تاریخ کودتا را تغییر داده بودند. لذا حزب تودهٔ ایران کاملاً حق داشت که در توقیف ومجازات فوری دشمنان ملت اصرار ورزد و دکتر مصدق را از ادامهٔ سیاست مماشات و سهل‌انگاری بر حذر دارد.

اما متأسفانه دولت دکتر مصدق تذکرات به‌جا و تقاضاهای درست حزب توده را مبنی بر سرکوبی عمال کودتا و نجات دادن نهضت ملی ایران از شر کودتاچیان با بی‌اعتنایی و لاقیدی تلقی می‌کرد و هیچ‌گونه اقدام قاطع و عاجلی به‌عمل نمی‌آورد.

کودتاچیان که به‌علت افشاء اسرارشان تاریخ کودتا را تغییر داده بودند انجام‌کودتا را به‌نیمه شب شنبه ۳۲/۵/۲۴ موکول ساختند. لکن ساعت ۱۰/۵ همان شب جزئیات نقشهٔ کودتا و اسم فرماندهان و مأموریت‌های آن‌ها به‌وسیلهٔ حزب تودهٔ ایران به اطلاع شخص دکتر مصدق رسانیده شد. در آن ساعت سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش در منزل خود استراحت می‌کرد و فقط اعلام خطر حزب توده او را از منزل خارج کرده از چنگ کودتاچیان رهانید. دکتر مصدق به‌محض اطلاع از جریان امر دستور آماده باش ورسیدگی به ستاد ارتش و سایر مراجع انتظامی صادر کرد.[1]

کودتاچیان به‌قصد غافلگیر کردن دولت ساعت یازده شب شروع به‌اقدام کرده دکتر فاطمی وزیر خارجه، مهندس حق‌شناس وزیر راه و مهندس زیرک زاده را توقیف نموده به سعدآباد بردند.

اما به دستگیری رئیس ستاد ارتش موفق نشدند. عده‌ای دیگر از عوامل کودتا نیز سیم‌های تلفن ستاد ارتش را قطع کردند و تلفنخانهٔ بازار را اشغال نمودند.

ساعت نیم بعد از نیمه شب چهار کامیون سرباز و دو جیپ و یک زرهپوش به‌فرماندهی سرهنگ نصیری به‌خانهٔ نخست‌وزیر مراجعه کردند و به‌بهانهٔ تقدیم یک نامهٔ محرمانه از طرف شاه اجازهٔ ورود خواستند. همین‌که جریان را به‌اطلاع نخست‌وزیر رساندند دستور داد که سرهنگ نصیری و همراهان او را توقیف نمایند و با وجود این‌که عمال کودتا مقداری از وظایف خود را انجام داده‌بودند پس‌از توقیف سرهنگ نصیری آن‌ها نیز به‌تدریج دستگیر و زندانی شدند و تا صبح روز ۲۵ مرداد اکثر افسران شرکت‌کننده در توطئهٔ کودتا دستگیر و سربازان گارد شاهنشاهی نیز خلع سلاح شدند و بدین ترتیب در اثر هشیاری و بیداری

۱: مدافعات دکتر مصدق، صفحات ۴۹ و ۵۰.

سازمان نظامی حزب توده‌ٔ ایران این بار نیز نقشهٔ کودتا نقش بر آب شد. صبح روز ۲۵ مرداد کاخ سعدآباد وسیلهٔ مأمورین نظامی با حضور افسری فرماندار تهران و ارنست پرون رفیق شفیق و محرم راز محمدرضا پهلوی مورد بازرسی قرار گرفت. هم‌زمان با ورود بازرسان به کاخ سعدآباد سرهنگ هادی کرایی که از افسران گارد بود جریان شکست کودتا و بازرسی قصر شاهی را تلفنی به اطلاع شاه که در کلاردشت بود رسانید و بلافاصله توقیف گردید.

از قصر شاهی و دفتر خصوصی محمد رضا پهلوی سه دسته مدارک به دست بازرسان افتاد:

۱ـ نامه‌های متبادله با افراد در داخل و خارج کشور که حاکی از توطئه‌گری‌های دربار بود.

۲ـ نامه‌های خانوادگی از جمله نامه‌ای از اشرف خطاب به ارنست پرون با عنوان "[illegible]" که در آن نامه اشرف از این‌که برادر تاجدارش دربار را به جنده خانه مبدل ساخته گله می‌کرد.

۳ـ عکس‌های فراوانی از محمد رضا پهلوی که اعلیحضرت را در حال انجام عمل منافی عفت با افراد مختلف به‌انواع و اشکال گوناگون نشان می‌داد.

تمام مدارک توقیف و به ستاد ارتش انتقال داده شد.

محمد رضا پهلوی که با شکست کودتا کاملاً مفتضح و رسوا شده بود پس از اطلاع از جریان امر با هواپیمای خود به بغداد فرار کرد. و پس از فرار او، ابوالقاسم امینی کفیل دربار شاهنشاهی که به‌علت شرکت در توطئهٔ کودتا به‌زندان افتاده بود به عجز و لابه افتاده طی نامه‌ای خطاب به نخست‌وزیر چنین نوشت:

"بعد از مقدمه... قادر لایزال شاهد و گواه است روحم از این جریان مطلع نبود و متأسفانه از حضرت‌عالی کسب تکلیف کردم که از این کار گند کناره‌جویی کنم موافقت نفرمودید.

بالاخره این جوان آن‌چه‌را نباید بکند کرد و با حیله ومکر همه‌را ازمن پنهان‌داشت. به‌خدا قسم عملیات دفتر مخصوص و گارد شاهنشاهی هرگز به‌وزارت دربار گفته نمی‌شود. خودتان سئوال بفرمایید که من بیچاره چه اطلاعی از این کار ممکن است داشته باشم. من چه مسئولیتی در قبال عمل خلاف کسی که خود مسئول بوده و فرار اختیار کرده است می‌توانم داشته باشم.

... این گندکاری و این عمل ناجوانمردانه دستوری است که خود مؤمن! لابد از آنجا به‌رئیس گارد داده است... آخرین ضربهٔ بی‌آبرویی را این جوان به من زد خداوند انشاءاله جزای او را بدهد. به‌هرحال خواهشمندم به‌داد من برسید که هم ناخوشم و هم آبرویی برای من باقی نمانده و متهم به خیانت هستم.

کفیل دربار شاهنشاهی ابوالقاسم امینی[1]."

۱: باختر امروز، شمارهٔ ۱۱۷۳ ـ ۳۲/۵/۲۶.

دربارهٔ فرار شاه خبرگزاریها و رادیوهای خارجی نیز گزارش‌هایی پخش کردند. از جمله رادیوی بغداد گفت: "شاه ایران با همسرش ملکه ثریا به بغداد وارد شد. آجودان شاه که همراه وی بود اظهار داشت که پس از بی‌نتیجه ماندن کودتای نظامی اخیر ایران شاه فرار کرده ولی معزالیه هنوز از سلطنت استعفا نداده است. در فرودگاه بغداد سفیرکبیر ایران از محمدرضاپهلوی استقبال به‌عمل نیاورد و هنوز هم با وی ملاقاتی به‌عمل نیاورده است."

و مخبر رویتر از بغداد گزارش داد: "محافظ شاه اعلام نمود که بعد از کودتای بدون موفقیت، شاه از تهران فرار کرده ولی هنوز از مقام سلطنت استعفا نداده‌است."

مازندی خبرنگار یونایتدپرس نیز از تهران گزارش داد که "امروز گفتهٔ معروف" در نیمهٔ دوم قرن بیستم فقط پنج سلطان در دنیا باقی خواهد ماند یکی پادشاه انگلیس و چهارتای دیگر روی ورق بازی" در تهران به مرحلهٔ عمل درآمد. ملت ایران یکی دیگر از سلاطین (شاهنشاه‌محمدرضاپهلوی) را از تاج و تخت سلطنت سرنگون کرد. امری که فوق‌العاده مسلم است این است که خاندان پهلوی دیگر در ایران امید بازگشت یا ادامه حیات ندارند.

گرچه خود دکتر مصدق در وضع حاضر کاملا" مخالف است که مملکت به‌جمهوری درآید ولی اکثریت قریب به‌اتفاق ملت خواهان ختم سلطنت می‌باشد."[1]

اما محمد رضاپهلوی پس از کودتا ۲۸ مرداد و بازگشت او به‌ایران فرار خود را در مصاحبه با خبرنگار مجله "المصور" چنین توجیه کرد: "... وقتی تصمیم به‌برکناری مصدق از حکومت گرفتم ... به سرهنگ نصیری رئیس گارد نگهبانی سلطنتی گفتم با عده‌ای از سربازان خود این فرمان را نزد مصدق ببرد ... و رسید دریافت دارد ... وقتی مصدق فرمان برکناری خود را رد کرد و به‌این مسئله صورت انقلاب داد و خواست از قدرتی که در دست داشت برای سیطره برکشور استفاده نماید هواپیمای مخصوص من کاملا" برای ترک ایران آماده بودومن بیشتر برای جلوگیری از خونریزی می‌خواستم ایران را ترک کنم."[2]

پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه سرلشگر زاهدی نخست‌وزیر کودتا برای ادامهٔ کار در تهران ماند و مخفیانه به سفارت آمریکا پناه برد تا به‌کمک و راهنمایی دوستان آمریکایی نقشهٔ کودتا را به ثمر رساند. اینک فرمانداری نظامی که بیست و شش روز قبل سرلشگر زاهدی را هنگام خروج از تحصن مجلس به‌اتهام شرکت در قتل افشار طوس‌دستگیر نکرده و اجازه داده بود که وی با ماشین‌رئیس مجلس و تحت حمایت و حفاظت معاون گارد

۱: باختر امروز، شمارهٔ ۱۱۷۳ - ۳۲/۵/۲۶، "اخبار رادیوهای خارجی دربارهٔ شاه فراری ایران".
۲: کیهان، شمارهٔ ۳۰۸۹ - ۳۲/۶/۳۰ (دکتر مصدق ضمن مدافعات خود در این باره گفت: "..... دستخط‌ گه تانک و زرهپوش نمی‌خواهد.... برفرض می‌خواستند مرا عزل کنند روز دستخط را به کفیل دربار می‌دادند و می‌آورد. اگر قبول می‌کردم که هیچ اگر نمی‌کردم هرکاری می‌خواستند می‌کردند. صفحهٔ ۲۰، مدافعات دکتر مصدق).

انتظامی مجلس به‌منزل خود برود برای دستگیری او جایزه تعیین نمود. اعلامیه‌ء شماره ۴۰ فرمانداری نظامی در این‌باره می‌گوید: "... هرکس از محل سکونت سرلشگر زاهدی که منجر به دستگیری وی گردد به‌فرمانداری نظامی اطلاع بدهد به‌اخذ یک‌صد هزار ریال پاداش نقدی موفق خواهد شد."[1]

اما تنها خبرنگار آسوشیتدپرس از محل اقامت او خبر داشت که پس از ملاقات با وی چنین گزارش داد: "در ملاقاتی که با آقای سرلشگر زاهدی به‌عمل آوردم نامبرده فرمانی را که به‌امضاء شاه و مورخ روز ۲۲ مرداد ماه می‌باشد به‌من نشان داد و ضمناً" خاطرنشان ساخت که سرهنگ نصیری مأمور ابلاغ فرمان عزل نخست‌وزیری آقای دکتر مصدق بوده‌است.[2]"

روز ۲۵ مرداد همین که خبر شکست کودتا و فرار شاه به‌اطلاع عامه رسید مردم با شور و شعف بی‌سابقه‌ای به خیابانها ریختند و در تظاهرات عمومی شرکت نمودند.

در تهران عظیم‌ترین و پرشورترین تظاهرات ضددرباری برگزار شد. اما همچنان دوگانگی در میان طرفداران دکتر مصدق و پیروان حزب توده‌ء ایران وجود داشت. هردو دسته مخالف شاه بودند. مثلاً" دکتر فاطمی طی سخنرانی خود در میتینگ روز ۲۵مرداد گفت: "... جنایات دربار پهلوی جنایات ملک فاروق را روسفید کرد... خائن همیشه خائف است کودتای اجنبی وقتی نقش برآب شد، شاه به‌اولین سفارت انگلیس پناه برد. شکر خدا را که آخرین پایگاه سی‌ساله انگلستان یعنی دربار ننگین پهلوی منهدم شد که جز اراده‌ء شما نمی‌توانست این کانون را منهدم کند."[3]

و روزنامه‌ء باختر امروز در سرمقاله خود به‌قلم دکتر حسین فاطمی نوشت: "... من همیشه گفته‌ام که حق این بود پیش از بستن کنسولگریها در شهرستانها و سفارت فخیمه در تهران آن مرکز ننگ و رسوایی که انگلستان را خالق خود می‌داند و ساخته و پرداخته‌ء "آیرون ساید ـ کلنل انگلیسی" و "هاوارد" معروف است کوبیده شود و درب این خانه‌ء مجری اراده‌ء اجنبی‌ها را گل بگیرند..."[4]

و شرکت‌کنندگان در میتینگ فریاد می‌زدند: "ما شاه نمی‌خواهیم" "شاه فراری و اجنبی‌پرست باید محاکمه و مجازات شود" "نابود باد بساط ننگین دربار پهلوی" "مصدق پیروز است."[5]

شعار پیروان حزب توده‌ء ایران نیز چنین بود: "پیروز باد ملت ـ برشاه ننگ و لعنت" "ما ملت بیداریم ـ ما شاه نمی‌خواهیم"[6]

۱: باختر امروز، ۱۱۷۴ ـ ۳۲/۵/۲۷.
۲: شجاعت، (به‌سوی آینده)، شماره‌ء ۱۷، به تاریخ ۳۲/۵/۲۶.
۳: نیروی سوم، شماره‌ء ۲۴۵ ـ ۳۲/۵/۲۶.
۴: باختر امروز، شماره‌ء ۱۱۷۳ ـ ۳۲/۵/۲۶.
۵: باختر امروز، شماره‌ء ۱۱۷۳ ـ ۳۲/۵/۲۶.
۶: شجاعت، شماره‌ء ۱۷ ـ ۳۲/۵/۲۶.

اما حزب توده‌ٔ ایران به‌حق می‌خواست که بیدرنگ الغای سلطنت و اعلام جمهوری به رفراندوم گذاشته شود و به‌موجب یک قانون دموکراتیک برای تغییر قانون اساسی مجلس مؤسسان تشکیل گردد. حال آن که دکتر مصدق و یارانش با اساس سلطنت مخالفتی نداشتند و به‌همین لحاظ فراکسیون نهضت ملی در جلسه‌ٔ مورخ ۲۷ مرداد تصمیم گرفت که " فعلا " یک شورای سلطنتی تشکیل گردد تا بعد تکلیف شاه روشن شود.[۱] " در این باره دکتر مصدق ضمن مدافعات خود در دادگاه نظامی چنین‌گفته :" . . .تصمیم‌گرفتم‌به‌هیئت‌وزیران پیشنهاد کنم آنها تلگراف کنند و نظر اعلیحضرت را از این مسافرت بخواهند و به‌عرض برسانند که در تهران شایع شده است قصد استعفا دارند. چنان‌چه مورد تکذیب باشد درخواست شود هرچه زودتر تشریف‌فرما شوند و از مقام سلطنت سرپرستی فرمایند."[۲]

بیست و پنجم مرداد ماه پس از فرار شاه دکتر مصدق با صدور اعلامیه‌ٔ ذیل انحلال مجلس را اعلام داشت: " بنا به‌اراده‌ٔ ملت ایران که به‌وسیله‌ٔ مراجعه به‌آرای عمومی اظهار شده بدین‌وسیله انحلال دوره‌ٔ هفدهم مجلس شورای‌ملی اعلام می‌گردد. انتخابات و قانون تقسیمات کشوری به‌زودی انجام خواهد گرفت و برطبق قانون اعلان خواهد شد. ـ

دکتر محمد مصدق"

در حالی که دکتر مصدق و همکارانش سرگرم ایجاد " آرامش" و خاموش کردن غلیان احساسات عمومی بوده و مقدمات تشکیل شورای سلطنت را فراهم می‌کردند و فرمانداری نظامی ختم تظاهرات را اعلام می‌داشت نقشه‌ٔ انجام کودتا به‌رهبری دولت آمریکا و به‌وسیله‌ٔ عمال ارتجاع و استعمار به‌شدت تعقیب می‌شد.

هندرسن سفیر کبیر آمریکا که کودتا را از نظر خارجی اداره می‌کرد و می‌خواست پس از سقوط دولت دکتر مصدق وارد تهران شود، روز ۲۶ مرداد با عجله وارد تهران شد و بلافاصله به‌ملاقات دکتر مصدق شتافت. بنا به‌گفته‌ٔ رادیو پاریس وی در این ملاقات به‌دکتر مصدق اطلاع داد که: " دولت آمریکا دیگر نمی‌تواند حکومت او را به‌رسمیت بشناسد و به‌عنوان یک نخست‌وزیر قانونی با وی معامله کند. هندرسن رسما" به‌دکتر مصدق اعلام داشت که آمریکا با تمام قوا از ادامه‌ٔ حکومت او جلوگیری خواهد کرد و به‌مصدق تکلیف کناره‌گیری ازکار را نمود. ولی دکتر مصدق بالحن تندی‌هندرسن‌را ازخانه‌خودبیرون کرده گفت فردا با آمریکا قطع رابطه خواهد کرد. هندرسن پس از این مشاجره از منزل دکتر مصدق خارج شد و بلافاصله با رابطین دولت جدید در مرکز تماس گرفته به‌آنها ابلاغ کرد که دولت آمریکا دولت زاهدی را تنها دولت رسمی و قانونی ایران می‌داند."[۳]

کمیته‌ٔ مرکزی حزب توده‌ٔ ایران نیز نظرات و خواسته‌های خود و وظایف‌فوری مبارزین

۱: شجاعت،(به‌سوی آینده)، شماره‌ٔ ۱۹-۲۸/۵/۳۲.
۲: کتابچه مدافعات دکتر مصدق، صفحه‌ٔ ۳۸.
۳: خواندنیها، شماره‌ٔ ۹۶، سال ۱۳ به تاریخ ۳۱/۵/۳۲.

ضداستعمار را طی بیانیه‌ای به‌شرح ذیل اعلام داشت:

" هم میهنان عزیز مردان و زنان ضداستعمار

حوادث چند روز اخیر یک‌بار دیگر درستی پیشگوییهای حزب تودهٔ ایران را بطور بارز و روشنی تأیید نمود. امپریالیستهای آمریکایی و انگلیسی با استفاده از روش پرمماشات و غیرقاطع دکتر مصدق نسبت به خائنین و مزدوران استعمار یک‌بار دیگر به‌دست عامل شمارهٔ یک خود، پسررضاخان، توطئه خائنانه‌ای - که در صورت موفقیت ضربهٔ بزرگی به جنبش نجات‌بخش ملی ما و پیروزی‌های آن‌وارد می‌ساخت و پایه‌های سلطه و حاکمیت غارتگران آمریکایی و انگلیسی را بطور قابل ملاحظه‌ای در کشور ما محکم می‌کرد - ترتیب دادند.

این توطئه خائنانه پسررضاخان، مزدور پست استعمار آمریکا و انگلیس براثر هشیاری نیروهای ضداستعمار با شکست مفتضحانه‌ای روبرو شده شاه خائن شماره یک از کشور فرار کرد و عده‌ای از دستیاران او دستگیر گردیدند. ولی شکست این توطئه نباید به‌هیچ‌وجه این خوش‌باوری را بوجود آورد که گویا بطور کلی امکان تجدید توطئه‌های امپریالیستی از بین رفته و توطئه‌گران قلع‌وقمع شده‌اند. تحلیل ریشه‌های این کودتای خائنانه و توطئه‌های نظیر آن، تحلیل وضع دولت و دستگاه دولتی نسبت به‌آن نشان می‌دهد که با وجود این شکست مفتضح خطر توطئه به‌هیچ‌وجه مرتفع نشده و با تمام قوت خود باقی است و تنها توسعه و تشدید روزافزون مبارزات ضداستعماری و برطرف کردن کلیهٔ موانع و استفادهٔ حداکثر از امکانات مساعد می‌تواند جنبش نجاتبخش ملی ما را از خطر این گونه توطئه‌ها مصون نگه‌دارد و بیشرفت به‌سوی تأمین آزادی و استقلال کامل ملی را تأمین نماید."

۱ - گردانندگان اصلی توطئه ضدملی و هدف آنها:

در رأس دشمنان خارجی، آمریکا و انگلیس و در رأس دشمنان داخلی شاه، دربار و ملاکین بزرگ و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم قرار دارند.

هدف آنها: سرکوب جنبش ملی، غارت منابع نفتی و تبدیل کشور به پایگاه سوق‌الجیشی است.

" ظرف یک‌سال اخیر پنج توطئه کودتایی به‌وسیلهٔ امپریالیستهای آمریکایی و انگلیسی و شاه و سران ارتش ترتیب داده شده ولی شاه به‌جای خود باقی ماند مستشاران آمریکایی محکم در جای خود ماندند" در برابر آنها مماشات و گذشت نشان داده شد ولی مبارزین ضداستعمار تحت فشار و تعقیب قرار گرفتند.

" اشرف خواهر حادثه‌جوی شاه و شوارتسکف جاسوس شناخته شدهٔ امپریالیسم آمریکا بلامقدمه به‌ایران آمدند تا مستقیما" به‌شاه دستور کودتا را ابلاغ کنند و در تهیه مقدمات آن راهنمایی و کمک لازم را بنمایند."

" دکتر مصدق و مقامات دولتی در برابر اعلام خطر حزب تودهٔ ایران و نزدیک شدن

توطئه گوش شنوایی نداشتند و در نتیجه کودتاچیان در عمل خود تشجیع می‌شدند.

روز جمعه ساعت پنج بعد از ظهر خبر قطعی آماده شدن واحدهای لشگرگارد برای حمله به‌شهربانی با نام کلیهٔ شرکت‌کنندگان در توطئه و نقشهٔ آنان به‌مراجع دولتی اطلاع داده شد و در روزنامه‌های شنبه عصر منتشر گردید و یادآوری شد که کودتا به‌علت افشا شدن انجام نگرفت و خطر به‌هیچ وجه از بین نرفته. معذالک ستاد ارتش و دولت در روز شنبه که کودتاچیان واحدهای گارد شاهنشاهی و بعضی از هنگ‌های پادگان تهران را به‌حال آماده باش برای عملیات نگهداشته بودند اطلاعی نداشتند و رئیس ستاد مانند هرشب برای استراحت به‌منزل ییلاقی خود رفته بود. و چنان‌چه نیروهای ضداستعماری بیدار نبودند کودتا موفق می‌شد."

" عمال امپریالیسم به‌منظور اغفال مردم وحفظ امکانات تحدید توطئه و سازشکاران برای منصرف ساختن مردم از اقدامات جدی و قاطع می‌کوشند این‌طور وانمود کنند که با شکست کودتا و رفتن شاه دیگر هیچ خطری متوجه نهضت ملی نیست و باید فوراً "آرامش" برقرار شود و سعی دارند با یک سلسله اقدامات سطحی و ظاهری از قبیل انتخابات مجلس هیجدهم هیجان مردم را بخوابانند و زمینه را برای تحکیم پایه‌های تزلزل یافتهٔ ارتجاع مهیا سازند."

" هموطنان عزیز مبارزین ضداستعمار!

هشیار باشید و گول این شیادان را نخورید. با شکست کودتای شاه و فرار او به‌هیچ وجه نهضت ملی ما از خطر توطئه‌های امپریالیستی مصون نگردیده است... نیروهای اصلی ایجادکنندهٔ توطئه همه در جای خود باقی هستند و تا ضربات خردکنندهٔ جنبش نجات‌بخش ملی این نیروهای اصلی یعنی پایه‌های نفوذ استعمار و مزدوران آن‌را در کشور ما درهم نشکند خطر توطئه منتفی نیست. دشمن زخم خورده و از هر وقت خطرناک‌تر است. هرگونه غفلت و خوش‌خیالی و سرگیجه از پیروزی و کوچک گرفتن دشمن ضربت خورده می‌تواند عواقب بسیار وخیمی برای نهضت به‌بار آورد.

دشمن یعنی امپریالیسم آمریکا و انگلیس و ارتجاع داخلی با تمام نیروی خود در مقابل ماست. تنها یکی از مهره‌های آن از میدان به‌در رفته است و به‌جای آن مهره‌های تازه‌ای که تاکنون قیافهٔ دوست‌ملت را داشته‌اند به‌میدان خواهند آمد. باید دشمن را درهرلباس بشناسیم و برای عقیم گذاشتن توطئه‌های آن با قاطعیت دست به‌کار شویم."

" وظایف فوری مبارزین ضداستعمار"

" کودتا شکست خورد پسررضاخان فرارکرد ولی سلطنت برچیده نشد و به‌همین علت مرکز توطئه و خطر توطئه به‌قوت خود باقی است... سازشکاران و عوامل استعمار می‌کوشند که با منحرف کردن افکار عمومی مردم این‌طور وانمود کنند که این شاه خائن بود ولی " اساس سلطنت خوب است باید آن‌را نگهداشت سلطنت مظهر ملیت است. " هموطنان

عزیز! تا بساط سلطنت از بیخ و بن برچیده نشود این مرکز خیانت باقی خواهد ماند و خائن به‌وجود خواهد آورد. وظیفهٔ نهضت ضداستعماری کشور این است که پایگاه اصلی استعمار را در کشور درهم شکند و سلطنت را براندازد."

" برچیده باد سلطنت،پیروز باد جمهوری‌دموکراتیک!

این است شعار روز مبارزان ضداستعمار. باید بلادرنگ مسئله‌برافکندن‌سلطنت‌و برقراری جمهوری‌به رفراندوم گذاشته‌شود و محلس مؤسسان برای تغییر و تکمیل قانون اساسی طی یک انتخابات آزاد و دموکراتیک تشکیل شود... هرکس بخواهد بساط سلطنت را با تشکیل شورای نیابت سلطنت ویا جانشین کردن شاه فراری به‌وسیلهٔ مزدور دیگر محفوظ نگهدارد به‌جنبش استقلال ملی خیانت می‌کند و آب در آسیاب استعمارگران می‌ریزد."

۲ ـ باید بکوشیم تا نفوذ استعمار را از کشور خود ریشه‌کن سازیم. برای این منظور باید:

۱ ـ کلیه مستشاران نظامی آمریکایی از کشور اخراج شوند.

۲ ـ بساط اصل چهار و کنسولگریهای آمریکا و سایر ادارات جاسوسی آمریکا در سراسر کشور برچیده شود.

۳ ـ قراردادهای اسارت‌آور نظامی و سیاسی لغو و باطل گردد.

۴ ـ سیاستمداران مداخله‌جوی آمریکا از ایران اخراج شوند و به‌آنان اجازهٔ مراجعت به‌ایران داده نشود.

۵ ـ مزدوران شاخته شدهٔ انگلیس و آمریکا از کلیهٔ مقامات حساس دولتی برکنار و به‌جرم‌اعمال خائنانه خود محاکمه و مجازات شوند.

۳ ـ برای تأمین آزادیهای دموکراتیک در سراسر کشور مبارزه کنیم. برای این منظور باید:

۱ ـ آزادی احزاب و سازمانهای دموکراتیک و سندیکاها و در رأس همه شورای متحدهٔ مرکزی اعلام و تأمین گردد.

۲ ـ حکومت نظامی که وجودش در حکم تعطیل کلیه آزادیهای دموکراتیک است در همه جا برچیده شود.

۳ ـ کلیهٔ قوانین ضدآزادی لغو گردد.

۴ ـ زندانیان سیاسی در همه کشور آزاد شوند.

۵ ـ و احکام محکومیت صادره پس از آذر ۲۵ ,احکامی که به‌دستور استعمار و برای تأمین منافع آنان صادر شده لغو و بلااثر گردد.

۶ ـ آزادی فعالیت حزب تودهٔ ایران که یگانه حزب توده‌ای و بزرگترین تکیه‌گاه مبارزه علیه استعمار در خاورمیانه است و تنها به‌منظور تامین نقشه‌های خائنانه استعمار پیرو کودتای ۱۵ بهمن به‌دست مزدورانی چون ساعد و اقبال غیرقانونی شده است اعلام و

تأمین گردد.

۳ـ دادن مهلت به‌دشمن برای تجدید قوا خدمت به‌او خیانت به‌منافع ملی است.

۴ـ لزوم تشکیل جبههٔ واحد ضداستعمار:

برای رسیدن به‌هدفهای بالا اولین قدم تشکیل جبهه واحدی از همهٔ نیروهای ملی و ضدامپریالیستی است. " برای تشکیل جبهه ملی علیه استعمار ضروری نیست که افراد و دسته‌ها عقاید خود را ترک کنند، تشکیل جبهه تنها براساس حفظ عقاید سیاسی و همکاری روی نقاط مشترک است." [1]

طی سه‌روز از ۲۵ تا ۲۸ مرداد تظاهرات خیابانی گروهها واحزاب مختلف کم و بیش ادامه داشت. مردم مجسمه‌های رضاخان و محمدرضاپهلوی را سرنگون می‌کردند تصاویر و عکسهای شاه و افراد خاندان سلطنتی را ازادارات و مغازه‌ها پائین می‌کشیدند و حتی سرگرم تعویض نام خیابانها بودند. حزب تودهٔ ایران نیز کوشش خود را مصروف تأمین فعالیت علنی حزب ساخته بود چنان‌که روزنامه " مردم" ــ ارگان حزب آزادانه در خیابانها به‌فروش می‌رسید. در عین حال برسر اختلاف شعار " مصدق پیروز است" که از جانب طرفداران دکتر مصدق داده می‌شد و " ملت پیروز است " که از طرف پیروان حزب تودهٔ ایران عنوان می‌گردید به زد و خورد و منازعه نیز می‌پرداختند. و دولت همان‌قدر که در برابر کودتاچیان غیرفعال بود فعالانه از توسعهٔ تظاهرات مردم جلوگیری می‌کردو فرمانداری نظامی مردم را به "آرامش" دعوت می‌نمود.

در صورتی که سرلشگر زاهدی و وابستگان به‌دربار و کلیهٔ جیره‌خواران امپریالیسم آمریکا و انگلیس با هدایت و رهبری هندرسن سفیر کبیر آمریکا و کرمیت روزولت[2] رئیس سازمان سیا در منطقه و به‌کمک مستشاران نظامی آمریکایی در ایران فعالانه برای انجام کودتا می‌کوشیدند.

اما این بار ستاد آنها در سفارت آمریکا قرار داشت و نقشهٔ کودتا از دیدگاه سازمان نظامی حزب تودهٔ ایران به‌دور بود.[3] به‌همین جهت حزب تودهٔ ایران تصور می‌کرد که کودتاچیان صحنه اصلی عملیات خود را به شهرستانها منتقل ساخته‌اند. در این‌باره روزنامه به‌سوی آینده صبح روز ۲۸ مرداد چنین نوشت:

" ... بعد از این که توطئه کودتا در مرکز مواجه با شکست شد صحنه فعالیت عمال آنها که هنوز دستگیر نشده‌اند به‌شهرستانها منتقل گردید. به‌قرار اطلاعی که به‌دست آوردیم یکی از صحنه‌های مهم این فعالیت خوزستان است. فرمانده لشگر خوزستان سرتیپ

۱: شجاعت (به‌سوی آینده)، شمارهٔ ۱۸ ــ ۳۲/۵/۲۷. تلخیص از بیانیهٔ کمیته مرکزی حزب تودهٔ ایران.

۲: Kermite Rosvelt.

۳: " ... تدارک فنی کودتا را این بار آمریکاییان در خفا می‌دیدند و ما تا خود روز ۲۸ مرداد از آن اطلاعی نداشتیم."
" دربارهٔ ۲۸ مرداد" صفحهٔ ۴۹، نشریهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران.

مغروری که با کودتاچیان در تهران ارتباط دارد به‌دستور آنها درصدد است که آشوبی در این استان حساس و مهم کشور ایجاد کند و با اعلام استقلال خوزستان برای ساقط‌کردن دولت وارد عمل شود. اخبار دیگری نیز حکایت می‌کند که سرلشگر زاهدی به‌اصطلاح نخست‌وزیر شاه خائن هم بعد از این که در تهران دچار ورشکستگی گردید عازم خوزستان گردیده است. در آنجا به‌اتفاق سرتیپ مغروری و با کمک‌هایی که می‌تواند از مناطق تسلط انگلیسیها یعنی بصره و کویت و بحرین به‌دست آورند به‌توطئه خائنانه خود ادامه دهند... قرار است شاه فراری هم از خارج به اهواز وارد شود تا حکومتی را که استعمارگران با سرکوبی استقلال و حاکمیت ملی ما برای او تهیه می‌بینند تحویل بگیرد.

هم‌وطنان عزیز! در این هنگام که خطر در مقابل ملت ایران خودنمایی می‌کند به‌دولت دکتر مصدق هشدار می‌گوییم و آغاز فوری عملیات را به‌منظور عقیم‌گذاشتن کودتا و سرکوبی کودتاچیان طلب می‌کنیم. هم‌وطنان عزیز استعمارگران خون‌آشام آمریکایی و انگلیسی می‌خواهند به‌هرقیمتی هست با لگدمال کردن استقلال آزادی حاکمیت و تمامیت ارضی ما حکومت مزدوران بی‌شرم خود را به‌ملت تسلیم‌ناپذیر ما تحمیل کنند.

مردم ضداستعمار ایران! هوشیارانه بپاخیزید و هرگونه سوءقصد استعمارگران و خدمهٔ پلید ایشان را ریشه‌کن سازید... در این لحظات تاریخی که وطن وارد مرحلهٔ تازه‌ای از تاریخ خود می‌شود باید بیدار و هشیار بود و دشمن را به‌هر شکل و در هرلباس و از هرنقطه که خواست وارد شود سرکوب‌کرد[1]." اما صحنهٔ اصلی کودتا هنوز در شهر تهران بود و در همان ساعاتی که آخرین شماره روزنامهٔ به‌سوی آینده آمادهٔ پخش می‌گردید کودتا آغاز شده بود.

۱: شجاعت (به‌جای به‌سوی آینده)، شمارهٔ ۱۹ — ۳۲/۵/۲۸، سرمقاله.

فصل یازدهم

کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ملی- استقرار دیکتاتوری نظامی در ایران

شکست نهضت ملی ایران

فرمان نخست وزیری سرلشکر فضل‌اله زاهدی طبق اطلاعات موثق بدین ترتیب صادر گردید که مأمورین سیاسی امریکا در ایران از محمدرضا پهلوی سفید مهر گرفتند تا از میان کاندیداهای نخست وزیری فرمان را به نام کسی صادر کنند که مورد اعتمادتر بوده و قادر به انجام کودتا باشد. و چون سرلشکر زاهدی بیش از همه حائز شرایط بود به دستور سفارت امریکا هیراد منشی شاه نامه سفید مهر را به نام او پر کرد.

این مطلب را دکتر مصدق نیز در دادگاه نظامی تأیید کرده گفت: "... من آن شب دست خط را نگاه کردم. دیدم اول صحه شده و بعد نوشته شده است. معلوم بود از آخرش که کلمات نمی‌رسید و گشاد گشاد نوشته شده بود تا به امضا برسد."

پس از فرار شاه ستاد عملیات کودتاچیان به سفارت امریکا منتقل گردید و مستشاران نظامی امریکا به همراهی کلیه مأمورین سیاسی و نظامی آن دولت و به کمک کرمیت روزولت رئیس سازمان سیا در خاورمیانه رهبری کودتا را به دست گرفتند و به جمع قوا پرداختند.

بعد از ظهر روز ۲۷ مرداد هنگامی که فرمانداری نظامی منع تظاهرات مردم را اعلام می‌داشت به دستور آیت‌اله بهبهانی که مراد گردانندگان شهر نو (شهر بد نام) تهران بود محمود مسگرکی از کارگردانان شهر نو و طیب و رمضان یخی که مشهور خاص و عام بودند با عده‌ای از یاران خود به خیابانهای لاله‌زار و نادری ریخته به کمک و همراهی جمعی از گروهبانان ارتش که لباس شخصی به تن داشتند به تظاهرات "شاه‌پرستانه" پرداختند. این تظاهرات صبح روز ۲۸ مرداد نیز بطور پراکنده به سرکردگی شعبان بی‌مخ،طیب و غیره و به توسط دسته‌های مزدور و اوباش مجهز به چوب و چماق و افراد بیکاره‌ای که با دریافت پول سوار کامیونها و اتوبوسها می‌شدند در خیابانهای تهران ادامه یافت و پس از فواحش و "خانم رئیس‌ها" که به نفع شاه شعار می‌دادند و عکس اعلیحضرت را در دست داشتند به میدان آمدند. توأم با این تظاهرات جمعی از گروهبانها و رنجرهای ارتش که بعضی از آنها لباس مبدل و برخی لباس فورم به تن داشتند به منظور ارعاب مردم شلیک‌های هوایی می‌کردند.

همین که تظاهرکنندگان به میدان بهارستان رسیدند به غارت ادارات روزنامه‌های ضد درباری و کلوپها و سازمانهای طرفدار دکتر مصدق و یا وابسته به حزب توده، ایران

۱: کتابچه مدافعات دکتر مصدق صفحه ۲۲.

پرداختند. در عین حال مغازه داران و بازاریان را وادار به تعطیل کردند و رانندگان تاکسی‌ها و اتوبوسهای شهری را مجبور ساختند که چراغهای اتومبیلهای خود را به رسم شادمانی روشن کنند و عکس شاه را پشت شیشهٔ اتومبیل نصب نمایند.

اما با وجود غارت و تخریب و ایذاء مردم فرمانداری نظامی که جهت ممانعت از تظاهرات ضد درباری روز ۲۷ مرداد ختم تظاهرات را اعلام داشته بود برای جلوگیری از اعمال ننگین چاقوکشان و اوباش اقدامات جدی به عمل نیاورد.

کودتاچیان قبل از آغاز کودتا برای جلب نظر مساعد فرماندهان واحدهای ارتشی مقیم تهران و حداقل بی‌طرف ساختن آنها با فرماندهان مزبور (نودری ـ اشرفی ـ شاهرخ ـ پارسا ـ ممتاز) در تماس و مذاکره بودند. اما دکتر مصدق با وجود این که از فعالیت پشت پرده اطلاع کافی داشت با اعتماد به فرماندهان واحدهای ارتشی مقیم تهران ـ که از میان آنها نودری و اشرفی با شرکت در کودتا و شاهرخ و پارسا با سکوت تأیید آمیز خود راه کودتاچیان را هموار ساختند ـ و با پیروی از سیاست همیشگی خود که مبتنی بر عدم قاطعیت و مماشات بود حتی پس از شروع کودتا عمق حادثه را درک نمی‌کرد. به همین لحاظ دکتر مصدق علیرغم درخواست و اصرار یاران صدیقش مبنی بر اعلام رادیویی آغاز کودتا و استمداد از مردم کشور از این کار خودداری نمود. اقدامی که می‌توانست تظاهرات وسیع و دامنه‌دار مردم سراسر کشور را برانگیزد و به احتمال قوی موجبات شکست کودتا را فراهم سازد.

بدین ترتیب در حالی که رهبران نهضت ملی ایران دچار تزلزل و تردید بودند واحدهای نظامی کودتا به دنبال اراذل و اوباش وارد عمل شدند و نقاط حساس شهر از جمله ادارهٔ تبلیغات و رادیو را به تصرف درآوردند و خانهٔ نخست وزیر دکتر مصدق را محاصره کردند.

بالاخره ساعت ۳/۵ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد سرلشکر زاهدی سقوط دولت دکتر مصدق و انتصاب خود را به مقام نخست وزیری از رادیوی تهران اعلام نمود.

در آن روز تنها مقاومت جدی که در برابر کودتاچیان نشان داده شد از طرف گارد محافظ خانهٔ دکتر مصدق بود. افراد گارد مزبور به فرماندهی سرهنگ ممتاز تا ساعت ۷/۵ بعد از ظهر سرسختانه و تاآخرین فشنگ جنگیدند.

تمام این جریانات در برابر چشمان حیرت‌زدهٔ طرفداران دکتر مصدق که در هیچ سازمان استواری متشکل نبودند و پیروان حزب تودهٔ ایران که سازمان محکمی داشتند ـ جماعتی که در مجموع اکثریت مردم تهران را تشکیل می‌دادند ـ انجام می‌پذیرفت در حالی که همهٔ مدافعان نهضت ملی ایران بی‌آن که دستور عمل و دیرکتیوی از طرف رهبران خود دریافت دارند سرگشته و حیران بودند و نمی‌دانستند چه باید کرد.

اما کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران خطای رهبری حزب را دربارهٔ کودتای ۲۸ مرداد

طی قطع‌نامه پلنوم وسیع خود (۵ تا ۲۶ تیر ماه ۱۳۳۶) چنین شرح می‌دهد: "... پس از شروع کودتا و بروز ابهام در درک ماهیت حوادث روز ۲۸ مرداد برای آن که مبادا اقدامی در جهت مخالف سیاست مصدق بکنند به مصدق تلفن کردند ــ بدان اکتفا نمودند و به اطمینان دادن او که دولت بر اوضاع مسلط است اطمینان یافتند و پس از آن که حادثه بسط یافت و جنبهٔ خطرناک آن آشکارتر شد مجدداً" به مصدق تلفن کردند و وقتی مصدق گفت کاری از من ساخته نیست هر کاری از دستتان برمی‌آید بکنید اول کار را از کار گذشته شمردند و سپس در ساعت سه بعد از ظهر خواستند کاری کنند ولی ارتباطات حزبی در اثر دستور ۲ بعد از ظهر پس از تلفن دوم به مصدق روز ۲۸ مرداد که آن نیز به اتفاق آراء گرفته شده و حاکی از توصیه به رفقای حزبی برای رفتن به خانه‌ها و تمیز کردن آنها از اسناد و مدارک حزبی بود عملاً فلج شده بود. در این موقع رهبری می‌توانست از امکانات مختلف قوا برای عمل استفاده کند ولی در اثر عدم توجه بدین امکانات عملاً هیچگونه کاری انجام نگرفت."[1]

و نا به نوشته جزوه "دربارهٔ ۲۸ مرداد" به منظور پرهیز از هر عملی که به تحریک و پرووکاسیون تعبیر شود[2]." دست روی دست گذاشته و "در انتظار اقدامات دولت نشستند[3]."

بدینسان این "رهبران عالی‌قدر! پیشقراول و پیشاهنگ طبقه کارگر ایران!" با همهٔ لاف و گزافهایشان دربارهٔ سرکوبی کودتا و کودتاچیان هیچ نقشه‌ای برای مقابله با کودتا نداشتند. لذا به تماشای تسلط کودتاچیان نشستند تا بعد از شکست نهضت ملی ایران با تحریف حقایق و استناد به جعلیاتی که به نام "تئوری انقلابی!" جا می‌زدند خود را از هر گونه مسئولیتی مبرا دارند و ادعا کنند که چون "در این مرحله از انقلاب رهبری به عهدهٔ بورژوازی است و ما عهده‌دار مرحله دوم انقلاب می‌باشیم لذا مسئولیت شکست نهضت ملی به گردن بورژوازی است".

دکتر یزدی عضو هیئت اجرائیه کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ ۲۸ مرداد اعترافات جالبی دارد. وی می‌گوید که از پنج نفر اعضای هیئت اجرائیه (دکتر بهرامی ــ دکتر یزدی ــ دکتر جودت ــ دکتر کیانوری ــ مهندس علوی) دکتر کیانوری طرفدار بیرون ریختن قوای حزبی و مقاومت در برابر کودتاچیان و بقیه مخالف آن بودند. لذا روز ۲۸ مرداد هیچ گونه اقدامی به عمل نیامد و به استناد همین امر دکتر یزدی خود را مستحق "عفو ملوکانه" دانسته به محمدرضا پهلوی می‌نویسد: "... ضمناً از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با توجه به خدمات گذشتهٔ اینجانب که مانع از اعمال ماجراجویانهٔ عده‌ای از رهبران خائن حزب توده شدم... استدعای هرگونه بذل و توجه و عواطف بی‌پایان شاهنشاه را دارم."[5]

۱: به نقل از نشریهٔ هیئت اجرائیه کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران ــ قطعنامه‌های پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی.

۲ و ۳: "دربارهٔ ۲۸ مرداد" از انتشارات کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران ــ بهمن ۱۳۳۲، صفحات ۵۳ و ۵۴ و ۶۶.

۴: "دربارهٔ ۲۸ مرداد" صفحهٔ ۴۷.

۵: کتاب "سیر کمونیسم در ایران" صفحهٔ ۲۲۵، اعترافات دکتر یزدی. (اما حقیقت این که از میان اعضاء کمیتهٔ مرکزی فقط مهندس علوی مدافع بیرون ریختن قوای حزبی علیه کودتاچیان بود).

اینک مجدداً به قطعنامهٔ پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران مراجعه می‌کنیم. این قطعنامه در توضیح علل ذهنی شکست نهضت ملی ایران و کامیابی کودتای ۲۸ مرداد می‌گوید:

"۱ــ سیاست غلط حزب ما در مورد بورژوازی ملی و دولت دکتر مصدق که ناشی از چپ‌روی و سکتاریسم طولانی در تاکتیک حزب ما بوده به‌ویژه یکرشته اقدامات چپ‌روانهٔ ما در فاصلهٔ بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد موجب رسیدگی بیشتر بورژوازی ملی شده بود.

۲ــ عدم تدارک و آمادگی حزب ما برای مقابله با کودتا ــ رهبری حزب با آن که از یک سال پیش یعنی از زمان سرکار آمدن قوام خطر کودتا را از محافل امپریالیستی و ارتجاعی حس می‌کرد دست به تدارک برای مقابله با کودتا نزد و نقشهٔ آمادهٔ عمل نداشت. این تدارک به‌ویژه می‌بایست به صورت تدارک وسیع سیاسی برای تجمع حداکثر قشرهای مردم تحت شعارهای صحیح و عاری از چپ‌روی و سکتاریسم باشد. این تدارک همچنین بایستی به صورت تدارک برای مقابله عملی با کودتاچیان درآید.

۳ــ غفلت و سرگیجه از موفقیت که به‌ویژه پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه نصیب رهبری حزب شده بود و با آن که خطر کودتا را احساس می‌کرد ولی وقوع آن را در آینده‌ای بدین نزدیکی پیش بینی نمی‌کرد.

۴ــ عدم تشخیص ماهیت کودتایی حوادث ۲۸ مرداد در آغاز آن و پر بها دادن به امکانات و قاطعیت مصدق، کم بها دادن به امکانات دشمن و فقدان هر گونه تحرک از جانب رهبری در قبال کودتای ۲۸ مرداد عدم اقدام به بسیج مردم که برای مبارزه آمادگی داشتند.

دنباله روی ما در روز ۲۸ مرداد از بورژوازی ملی که به صورت استفسار از مصدق و احتراز از اقدام سریع بر اساس تحلیل صحیح جریان درآمد."[1]

بدین ترتیب در اثر سازشکاری، عدم قاطعیت و سهل انگاری شخص دکتر مصدق و رهبران فراکسیون نهضت ملی از یک طرف و فقدان شعور سیاسی و قدرت تصمیم، ناشایستگی و بی‌لیاقتی در رهبری مبارزه و ناتوانی به‌کار گرفتن نیروهای انقلابی که سرشار از شوق و عزم انقلابی بودند از طرف رهبران حزب تودهٔ ایران نهضت ملی ما که به‌آن حد از اعتلا رسیده بود، پایمال گردید و پیروزی سهل و آسانی در اختیار استعمارگران و ارتجاع داخلی قرار گرفت.

آن‌چه دربارهٔ ماهیت کودتای ۲۸ مرداد باید گفت این که به‌قول اندریوتوالی (Andrew Tully) مفسر آمریکائی "احمقانه است که بعضی‌ها نوشته‌اند مصدق را ایرانیها برانداختند، این عملیات از اول تا آخر یک یورش آمریکایی بود."[2]

۱: به نقل از نشریهٔ هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب تودهٔ ایران ــ قطعنامه‌های پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی ۱۳۳۶.
۲: کتاب Arabia Without Sultans تألیف Fred Halliday متن انگلیسی چاپ بریتانیا سال ۱۹۷۴ ــ صفحهٔ ۴۲۳.

دراین باره رئیس کمکهای نظامی آمریکا به کنگرهٔ آن کشور چنین گزارش داده:
" وقتی که بحران شروع شد و اوضاع داشت روبه‌وخامت می‌رفت ما ضمن اقدامات دیگر فعالیت خود را تشدید نموده به‌سرعت ارتش ایران‌را برای اقدام فوری و جدی آماده نمودیم ویا تحویل پتو، چکمه، لباس، ژنراتورهای الکتریکی و کمکهای پزشکی شرایط مساعدی برای حمایت از شاه فراهم ساختیم... در روز ۲۸ مرداد تفنگهایی که قیام‌کنندگان در دست داشتند، ارابه‌های جنگی که سوار بودند، زرهپوشهایی که در خیابانها به‌راه انداختند، وسایل مخابراتی و ارتباطات رادیویی، همه و همه از طریق کمکهای نظامی آمریکا تهیه شده بود و کلیهٔ این اقدامات بدان جهت انجام گرفت که حکومت ضدآمریکائی ایران ساقط شد[1]." علاوه‌بر تجهیزات جنگی، سفارت آمریکا در تهران وجوه لازم جهت انجام کودتا را نیز در اختیار کودتاچیان قرار داد و با وجود این‌که روز ۲۷ مرداد در مقابل چک شماره ۷۵۳۳۵۲ به‌نام ادوارگ. دونالد از بانک ملی ریال گرفته شده بود، چون پول ایرانی برای جایزه‌بخشی‌های کودتاچیان کفاف نداد دلار جای آن‌را گرفت و در روز کودتا به‌پول رسمی تهران مبدل شد. چنانکه عده‌ای از کودتاچیان حتی پول تاکسی را هم به‌دلار می‌پرداختند.

مطبوعات جهان طی سالهای بعد از کودتا حقایقی را افشا کردند که ما چند مورد از آنها را نقل می‌کنیم: روزنامه ساتردی ایوینینگ پست که در آمریکا منتشر می‌شود در شماره ۶ نوامبر ۱۹۵۴ خود نوشت: " *یکی دیگر از موفقیتهای سیا کودتای نظامی سال ۱۹۵۳ ایران‌است. با این کودتا* نخست‌وزیر دیکتاتور پیر *ایران* دکتر مصدق *ساقط* شد و محمدرضا پهلوی دوست *آمریکا مجدداً*" به‌قدرت رسید." و روزنامهٔ نیویورک تایمز در شماره ۲۱ ماه مه ۱۹۶۱ خود نوشت: " *در ساقط‌کردن حکومت دکتر مصدق سیا نقش اصلی را بازی کرد*." و روزنامهٔ آلمانی دی‌چایت در شماره ۶ ماه مه ۱۹۶۶ خود چنین نوشت‌که " *سیا نه تنها* نخست‌وزیر متمایل به‌چپ *گواتمالا* آردنز گوزمان *را* سرنگون کرد بلکه نخست‌وزیر *ایران* مصدق *را* هم *ساقط* نمود."

و این هم آن‌چه آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلستان که اصلی‌ترین ضربهٔ سیاست ضداستعماری دکتر مصدق را تحمل کرده و مدتها برای تهیه مقدمات کودتا کوشیده بود پس از سقوط دولت دکتر مصدق در دفتر خاطرات خودنوشت: "...خبر سقوط دکتر مصدق هنگامی به‌دست من رسید که به‌همراهی همسر و فرزندم جهت گذراندن ایام تعطیل در میان جزایر یونان در مدیترانه مشغول استراحت بودم و من آن‌شب به‌خوشحالی وصول این خبر خواب راحتی کردم.[2]"

۱: ازکتاب Arabia Without Sultans تالیف Ferd Halliday متن انگلیسی چاپ بریتانیا، صفحهٔ ۴۷۳.
۲: خاطرات ایدن متن انگلیسی جلد اول صفحهٔ ۲۱۴، چاپ لندن سال ۱۹۷۰.

مسئولیت جبههٔ ملی در شکست نهضت ملی ایران

جبههٔ ملی که مظهر و نمایندهٔ طبقات مرفه ضداستعمار کشور ما بود با تمام معایب و نواقصی که داشت در مرحلهٔ معینی از مبارزهٔ ضداستعماری مردم ایران، رهبری آن‌را به‌عهده گرفت و آن مبارزه را تا مرحلهٔ تصویب قانون ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور و اجرای خلع‌ید از شرکت نفت جنوب به پیش راند. و چنان‌که دیدیم حزب تودهٔ ایران در این مبارزه به‌عنوان نماینده و مدافع طبقات زحمتکش نه فقط قادر به کسب رهبری این مبارزه نشد بلکه برسر راه آن مشکلاتی نیز ایجاد نمود.

اما جبههٔ ملی با به‌ماهیت و ترکیب خود که از افراد دموکرات و ملی گرفته تا وابستگان به‌طبقات مختلف هیئت حاکمه و عمال امپریالیسم انگلیس و آمریکا در آن شرکت داشتند در حفظ نتایج به‌دست آمده از مبارزهٔ ضداستعماری مردم ایران توفیق حاصل نکرد. زیرا رهبری آن جبهه به‌علت پیوستگی‌ها و وابستگی‌هایی که با طبقات حاکمه داشت در مبارزهٔ ضداستعماری قاطع وبی‌گذشت نبود و قدرت اصلاحات اساسی و بنیادی در کشور را نداشت.

جبههٔ ملی به‌علت ترکیب و ماهیت خود نه فقط نمی‌توانست عامل یک تحول‌اساسی در کشور ما باشد بلکه عدم تجانس در میان عناصر تشکیل دهندهٔ آن آشکارا نشان می‌داد که این جبهه قابل دوام نیست و چنان‌که دیدیم در لحظات حساس مبارزه (قطع رابطه با انگلستان و رد آخرین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا) عمال امپریالیسم که ریاکارانه در جبههٔ ملی جای‌گرفته بودند نقش خرابکارانه‌خود را ظاهر ساخته و آن جبهه را از داخل متلاشی کردند.

از آغاز مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت شخص دکتر مصدق و جبههٔ ملی همواره وصول‌به‌این مقصود را فقط در مبارزهٔ خارجی و مذاکرات پیاپی و بی‌سرانجام با مقامات انگلیسی و آمریکایی جستجو کرده و چنین تصور می‌نمودند که مبارزه در صحنهٔ بین‌المللی به تنهایی قادر خواهد بود که اجرای ملی کردن صنعت نفت را تضمین نماید. البته نظرات و حسابهای دولت دکتر مصدق دربارهٔ ارتش قانونی عمل ملی کردن از نظر حقوق بین‌المللی و این که شرایط جهانی در آن زمان به‌دولت انگلیس اجازهٔ دخالت نظامی در ایران را نمی‌داد، کاملا" صحیح و به‌جا بود و نتایج مثبت خود را نیز در جریان مبارزه به‌بار آورد.

استفاده از رقابت دولتهای انگلیس و آمریکا برسر تقسیم بازارها و منابع جهانی هم تا هنگامی که مبارزهٔ ملت ایران به‌صورت خطر مشترکی برای هردو دولت آمریکا و انگلیس در نیامده بود، اقدامی بود تماما" درست و منطقی.

اما فراموش کردن ماهیت این رقابت‌ها و تصور این‌که دولت آمریکا بخاطر منافع ملت ایران معادلات بین‌المللی خود را دچار مخاطره ساخته و از متحد اصلی خود، دولت

انگلستان روی برخواهد تافت تصوری بود باطل و خطا.

مهمتر از همه این که دکتر مصدق و یاران او به‌شرط اصلی و پایه‌ٔ اساسی پیروزی در مبارزه‌ٔ نفت یعنی براین که این مبارزه قبل از هرچیز می‌بایست در داخل کشور و براساس غلبه‌ٔ نیروهای ضد استعمار بر عوامل داخلی و تکیه‌گاههای استعمار در کشور ما استوار باشد کوچکترین توجهی نکردند.

جریان مبارزه نفت بخوبی نشان داد هنگامی که دولت دکتر مصدق از نظر داخلی وضع استوارتر و پایدارتری داشته و دشمنان داخلی را به‌عقب رانده، در صحنه‌ٔ بین‌المللی نیز غلبه با او بوده است وبرعکس هرموقع که در سیاست داخلی متزلزل و تردید به‌خود راه داده و در پیکار با دشمنان داخلی سهل‌انگاری و مماشات پیش گرفته در کادر جهانی نیز مجبور به‌عقب‌نشینی شده است.

لذا یکی از بزرگترین اشتباهات دکتر مصدق و جبهه‌ٔ ملی در این بود که قدرت اصلی دشمن را در خارج از ایران تصور می‌کرد حال آن‌که دشمن خود بزرگترین حربه‌اش را همواره در داخل کشور به‌صورت عوامل مزدوران و پایگاههای داخلی به‌حساب می‌آورد و در مواقع لزوم با استفاده از وجود آنها درمیان هیئت حاکمه و مقامات لشگری و کشوری دست به خرابکاری ترور و کودتا می‌زد.

لذا بحکم تجربه‌ٔ پیروزی نفت فقط به‌وسیله‌ٔ درهم شکستن پایگاههای داخلی استعمار و سرکوب کردن عمال و مزدوران آن در سراسر کشور با تکیه به اراده و نیروی مردم امکان‌پذیر بود و لاغیر.

اما دکتر مصدق و رهبران نهضت ملی تشخیص ندادند و یا بنا به‌وابستگی‌های طبقاتی خود نخواستند قبول کنند که یگانه عامل قطعی در مبارزه‌ٔ ضداستعماری نیروی متشکل توده‌های مردم است و به‌همین لحاظ برای متشکل کردن و رهبری سازمان یافته‌ٔ آنها هیچ اقدام اساسی به‌عمل نیاوردند.

دکتر مصدق و همکارانش لازمه‌ٔ مبارزه‌ٔ ضداستعماری را سازش و مماشات با هیئت حاکمه دانسته و برای حفظ و ادامه‌ٔ این سازش حاضر به تسلیم و گذشت می‌شدند. آنها تصور می‌کردند که با نشست و برخاستهای نمایندگان مجلس وتظاهرات خلق‌الساعه پراکنده و بی‌نقشه‌ٔ مردم کار مبارزه‌ٔ ضداستعماری پایان پذیرفته و نفوذ استعمارگران برای همیشه ازکشور ما رخت برخواهد بست. آنها دشواری و طولانی بودن راه را پیش‌بینی نمی‌کردند و لذا با استفاده از فرصت‌های مناسب خود را برای مقابله با حمله کینه‌توزانه و سبعانه‌ٔ ارتجاع و استعمار آماده نمی‌ساختند.

اگر جبهه‌ٔ ملی از ملاحظه‌کاری و مدارا نسبت به‌دربار و هیئت حاکمه دست برمی‌داشت و تنها به نیروی متشکل مردم تکیه می‌زد، تکلیف خود را با دربار و مزدوران آمریکا و انگلیس روشن می‌نمود و مردم را در جریان توطئه‌چینیها و خیانتهای آنها

می‌گذاشت، خیانتکاران را بشدت مجازات می‌نمود و به‌آنها امکان نمی‌داد که با جسارت و وقاحت بیشتری اعمال ننگین خود را دنبال کنند، بخوبی می‌توانست جلوآشوب‌ها، توطئه‌ها و کودتاها را سدکرده آخرین حربهٔ دشمن را از دست او بگیرد، تا استعمارگران نتوانند به‌اتکای عوامل و پایگاههای خود نهضت ملی ایران را گرفتار ناکامی و شکست سازند.

لکن رهبران جبههٔ ملی نتوانستند روابط خود را با هیئت حاکمه قطع کنند و از تمایلات شوم آن پیروی ننمایند. در نتیجه با گذشت زمان نه فقط ارتباط حکومت دکتر مصدق با مردم عمیق‌تر و استوارتر نگردید، بلکه سست‌تر و ضعیف‌تر شد. و چون مفاسد دستگاه حاکمه‌کم‌و بیش به‌صورت سابق باقی ماند و زورگویی‌ها و اعمال خلاف قانون همچنان ادامه یافت، مردم دچار یأس و ناامیدی گردیده روح مبارزه‌جویانهٔ خود را از دست دادند و به‌تدریج از میدان مبارزه کناره‌گیری کردند.

دکتر مصدق در دوران حکومت خود چندبار با توطئه‌ها و کارشکنی‌های عمال استعمار و ارتجاع روبرو شد و هربار با پشتیبانی افکار عمومی از خطر نجات یافت. اما به‌محض رفع خطر فوری، او و همکارانش به‌جای این که آتش مبارزه را تندتر و شعله‌ورتر سازند و از راه سازماندهی و رهبری صحیح، مردم را به‌مبارزه پیگیر و جدی جلب نمایند از یک‌طرف با دادن اطمینان خاطر آنها را به‌سکوت و آرامش دعوت نمودند ـ گویی که با انجام تظاهرات و رفع خطر از دکتر مصدق وظیفهٔ آنها پایان یافته است. زیرا دخالت مردم را در سیاست کشور بیش از این حدصلاح نمی‌دانستند ـ و از طرف دیگر با اغماض و پرده‌پوشی نسبت به توطئه‌گران اصلی موجب گمراهی مردم شدند. بدین ترتیب‌سستی، بی‌نقشگی و روش تسلیم آمیز دکتر مصدق و همکارانش منشاء اصلی یأس و ناامیدی مردم و پراکندگی نیروهای اصلی نهضت ملی گردیده مقدمات شکست نهضت را فراهم ساخت.

از نظر سیاست اقتصادی نیز دکتر مصدق به‌علت پیوندهای نزدیکی که با طبقات حاکمهٔ ایران داشت نتوانست از روشهای مؤثر برای رفع بحران اقتصادی استفاده کند.

آمار نشان می‌دهد که عایدات بودجه کشور در سال ۱۳۲۹ برابر ۷۸۰ میلیون تومان بود که یک سوم (۲۵۰ میلیون تومان) آن‌را مالیات غیرمستقیم به قند و چای و سیگار و مایحتاج اکثریت مردم تشکیل می‌داد و مالیات مستقیم فقط ۹۰ میلیون تومان یعنی ۱۱/۵ درصد عایدات دولت بود که قسمت اعظم آن نیز از پیشه‌وران و بازرگانان کوچک وصول می‌گردید. یعنی سرمایه‌داران و مالکین بزرگ مالیات ناچیزی می‌پرداختند.

لذا دولت دکتر مصدق می‌بایست با افزایش مستقیم برسرمایه‌های بزرگ و املاک وسیع و تحصیل مالیاتهای معوق، قسمتی از کسر بودجهٔ خود را جبران نماید. اما نه فقط این اقدام به‌عمل نیامد بلکه با افزودن سی‌درصد به‌مالیات دخانیات، بار مالیاتی مردم کم درآمد را سنگین‌تر کردند. بعلاوه دکتر مصدق قبل از انتخاب به نخست‌وزیری می‌گفت:

"این دستگاه‌وسیع ارتش در حال حاضر برای ما خیلی زیاد است و در صورت بروز جنگ نقشی بازی نخواهدکرد." برای جبران کسر بودجهٔ خود از اعتبار مالی ارتش که یک سوم ($\frac{1}{3}$) بودجهٔ کل کشور ما را تشکیل می‌داد چیزی نکاست.

از نظر سیاست خارجی امید و اطمینان بی‌حد و حصر دکتر مصدق و همکارانش به یاری و حمایت آمریکا و تلاش بی‌حاصل برای به‌اصطلاح " جدا کردن سیاست آمریکا از سیاست انگلیس" در موضوع نفت ایران واصرار آنها در فروش محصولات نفتی ایران به‌جهان غرب با وجود تحمل ورشکستگی و فشار شدید اقتصادی، ابقای مستشاران نظامی آمریکایی حتی پس از تصمیم مشترک آمریکا و انگلیس برای سرنگون کردن دولت دکتر مصدق، ادامه سیاست دلجویی از آمریکا و ملاحظه‌کاری در برابر آن دولت و پرهیز از هراقدامی که موجبات رنجیدگی دولت آمریکا را فراهم سازد سبب گردید که دولت دکتر مصدق در اوایل اجرای قانون ملی کردن که بلوک شرق آمادهٔ خرید نفت ایران بود از فروش نفت به‌آنها خودداری کرد و حاضر نشد در رفع بحران اقتصادی کشور از امکانات بلوک شرق استفاده کند. یعنی هنگامی که دولتهای چکسلواکی و لهستان پیشنهاد خرید نفت به‌ایران می‌دادند و حتی‌وزیر مختار لهستان به‌علت عدم توجه به پیشنهاد خرید نفت از طرف دولت متبوعه‌اش از دولت دکتر مصدق گله می‌کرد ـ اعم از این که این پیشنهادها پشتوانه داشته باشد و یا نه ـ دکتر مصدق تمام سعی خود را برای فروش نفت به‌دنیای غرب به‌کار می‌برد و پیشنهادهای کشورهای کمونیستی را نادیده می‌گرفت تا به‌اصطلاح بهانه به‌دست دولت آمریکا ندهد.

اما پس از آن که دکتر مصدق از فروش نفت به کشورهای غربی مأیوس شد و محاصره اقتصادی استعمارگران انگلیس رو به‌شدت نهاد، وی تصمیم گرفت از فروش نفت به شوروی و کشورهای کمونیستی استفاده کند. متأسفانه در آن موقع نیز به‌علت تغییر سیاست جهانی دولت شوروی یا به‌علل دیگری که برای ما معلوم نیست بلوک شرق از خرید نفت ایران امتناع ورزید و سفیر رومانی در مصاحبه با آیت‌اله کاشانی گفت که" دولت شوروی و کشورهای خاوری اروپا به‌اندازهٔ کافی نفت دارند و احتیاجی به نفت ندارند تا از ایران بخرند."

محملا" می‌توان گفت که از نظر داخلی سازش و مماشات و عدم قاطعیت در برابر دربار پهلوی که مرکز اصلی توطئه‌های ضدملی بود و گذشت و سهل‌انگاری نسبت به‌مزدوران آمریکا و انگلیس و از نظر خارجی‌امید بیهوده به مساعدت و حمایت آمریکا برای‌نیل به پیروزی در مبارزهٔ نفت و سیاست ملاحظه‌کاری و دلجویی در برابر آن دولت بزرگترین فرصت را در اختیار ارتجاع داخلی و امپریالیسم آمریکا و انگلیس قرار داد تا نهضت ملی ایران را دچار شکست سازند.

مسئولیت حزب توده‌ٔ ایران درشکست نهضت ملی ایران

حزب توده‌ٔ ایران که به‌اتکای سازمان نظامی خود بیشاپیش نقشه‌های کودتاچیان را علیه دولت دکتر مصدق کشف و افشاء می‌نمود، همواره از اعضای خود و مردم کشور می‌خواست که برای درهم شکستن کودتا آماده باشند و "خصم کین توز را از هرجا که سربر آورد سرکوب کنند". ۱

در شهریور ماه سال ۱۳۳۱ هنگامی که نقشهٔ کودتای سرلشگر حجازی ـ سرلشگر زاهدی افشا گردید روزنامهٔ به‌سوی آینده نوشت: "*کودتا را باید به‌جنگ ضدکودتا مبدل ساخت.*" (شمارهٔ ۳۱/۶/۱۷ سرمقاله) دهم اسفندماه سال ۱۳۳۱ جمعیت ملی مبارزه با استعمار طی اعلامیه‌ای که به‌مناسبت توطئه نهم اسفند انتشار داد از هم‌وطنان عزیز خواستار شد" برای نگهداری پیروزیهای ملی از دستبرد امپریالیستی به‌پا خیزید. با مشت محکم خود توطئه مزدوران استعمار را درهم شکنید. هیچ نیرویی در مقابل قدرت ملت تاب مقاومت نخواهد داشت." (به‌سوی آینده شمارهٔ ۷۹۰، ۳۱/۱۲/۱۰ سرمقاله)

هیجدهم مرداد ماه سال ۱۳۳۲ حزب توده‌ٔ ایران ضمن اعلام تشکیل "جبههٔ واحدی با شرکت شریرترین دشمنان ملت" برای عقیم ساختن مبارزهٔ ضداستعماری مردم ایران خطاب به‌دکتر مصدق نوشت: "*باید با یک حمله مردانه قلعهٔ فرتوت دربار را گشود و پرچم فرمانروایی ملت را برفراز آن استوار کرد.*" (*شجاعت به‌جای به‌سوی آینده شمارهٔ ۱۰، ۳۲/۵/۱۸ در حاشیه حوادث*) بیست و دوم مرداد ماه حزب توده‌ٔ ایران به‌مناسبت نزدیک شدن توطئه کودتا اعلام خطر کرده نوشت: "*مردم شرافتمند ایران! توطئهٔ خائنانه کودتا در شرف اجراست. برای درهم شکستن این توطئه آماده شوید!*" (*شجاعت به‌جای به‌سوی آینده شمارهٔ ۱۴، ۳۲/۵/۲۲ سرمقاله*) و در روزهای آخر مرداد ماه سال ۱۳۳۲ هرقدر کودتای ضدملی نزدیک‌تر می‌شد حزب توده‌ٔ ایران شور و هیجان انقلابی مردم را تندتر و شعله‌ورتر می‌ساخت و روزنامهٔ به‌سوی آینده ارگان علنی آن حزب از ۲۳ مرداد ماه تا روز کودتا همه روزه خطاب به‌کلیهٔ هم‌میهنان فرمان آماده باش صادر می‌نمود. در آن فرمان گفته می‌شد: "*هشیار و آماده باشیم ـ کارگران، دهقانان، پیشه‌وران روشنفکران، بازرگانان وطن‌خواه، مردم رشید ایران! دشمنان ملت... به‌توطئهٔ دامنه‌داری پرداخته‌اند قصد آنها این است که با یک کودتای نظامی زمام امور را به‌دست گیرند ونهضت ضداستعماری ملت ما را به‌نفع اربابان خود مختنق نمایند... شما وظیفه دارید که بیش از هروقت دیگر هشیار و بیدار باشید باید به‌محض بروز خطر با تمام قوای خود و با استفاده از جمیع امکانات برای منهدم کردن توطئهٔ دشمنان وارد میدان مبارزه شوید!... برای درهم شکستن دشمن آماده باشید!*" (شجاعت به‌جای به‌سوی آینده شمارهٔ ۱۵

۱: جرس به جای به‌سوی آینده، شمارهٔ ۸ ـ ۳۲/۴/۲۶.

مورخهٔ ۳۲/۵/۲۳)

لذا روز ۲۸ مرداد اعضای حزب و کلیهٔ مردم کشور که گمان می‌کردند رهبری حزب توده ایران لااقل به‌همان اندازه که از مردم هشیاری و آمادگی طلب می‌کند خود نیز هشیار و آماده است و نقشهٔ خنثی کردن کودتا را جز از راه برپا کردن تظاهرات خیابانی و حتی به‌وسیلهٔ مقاومت مسلحانه از مدتها قبل فراهم ساخته است به‌حق انتظار داشتند که هیئت اجرائیه کمیتهٔ مرکزی بی‌درنگ دستور عمل و دیرکتیوهای لازم را صادر نماید.

در آن روز توده‌های حزبی و غیرحزبی و قشرهای وسیعی از مردم ضداستعمار دارای آن‌چنان آمادگی انقلابی و روح مبارزه جویانه بودند که اگر رهبری حزب توده به‌موقع و به‌درستی عمل می‌کرد لااقل تسلط کودتاچیان به‌آن سهولت در شهر تهران امکان‌پذیر نبود. زیرا تمام مردم تهران از جمله طرفداران دکتر مصدق نه فقط موضع مخالف نمی‌گرفتند بلکه به‌کمک حزب می‌شتافتند و علیه کودتاچیان به‌پا می‌خاستند.

در حقیقت با یک اقدام درست و سنجیده جبههٔ واحد ضداستعماری نظیر روز سی‌ام تیر در میدان عمل تشکیل می‌شد. و اصولاً پس از آن‌همه اشتباهات و خطاهایی که رهبری حزب توده در جریان مبارزهٔ ضداستعماری مردم ایران مرتکب شده بود تنها شانس تشکیل جبههٔ واحد ضداستعمار در میدان عمل و در مقابلهٔ عملی با کودتاچیان بود.

بدیهی است احتمالات گوناگونی نظیر تسلط عمال کودتا در بعضی از شهرستانها و استانها و ایجاد تحریکات و آشوبهایی میان پاره‌ای از عشایر پیش‌بینی می‌شد. اما هر دسته‌ای که مرکز کشور را در اختیار می‌گرفت امکان موفقیت بیشتری داشت مخصوصاً با توجه به‌این که از یک حکومت قانونی که طرفدارانی در دستگاه دولتی داشت دفاع می‌شد.

لکن رهبری حزب توده ایران گرانبهاترین موقعیت و مساعدترین فرصتی را که برای رهایی مردم ایران از چنگ استعمار و ارتجاع بعد از انقلاب مشروطیت به‌دست آمده بود بیهوده از دست داد و بدین‌طریق لطمات جبران‌ناپذیری به آزادی و رهایی مردم ستم‌کشیدهٔ کشور عزیز ما وارد ساخت.

سراسر روز ۲۸ مرداد اعضاء و طرفداران حزب توده که از شدت غلیان خشم و نفرت سر از پا نمی‌شناختند و خون جگر می‌خوردند هرچند ساعت یک‌بار با رابطین حزبی در تماس بوده واز آنها دستور عمل حزبی می‌خواستند. گذشته از اعضا و طرفداران حزب حتی مردم غیرحزبی که قلباً مدافع نهضت ملی بودند با مراجعه به‌دوستان و آشنایان حزبی خود از آنها می‌پرسیدند که حزب توده چرا اقدام نمی‌کند؟ اما جواب همگی یکسان بود:
" هنوز دستوری از بالا نرسیده است!"

و بالاخره هیئت اجراییه حزب آن‌قدر در اتخاذ تصمیم دست به‌دست کرد که در عرض‌چند ساعت تظاهراتی که با سرکردگی چاقوکشان فواحش و رجاله‌ها و پشتیبانی واحدهای کودتایی آغاز گردیده بود بدون برخورد با کوچکترین مقاومتی از طرف حزب

توده‌ٔ ایران و طرفداران دکتر مصدق با سقوط حکومت ملی و استقرار دیکتاتوری نظامی پایان پذیرفت.

از فردای همان‌روز انتقادات و مباحثات پرهیجانی از طرف اعضا و طرفداران حزب درباره‌ٔ روش رهبری حزب توده‌ٔ ایران نسبت به‌کودتاچیان شروع شد و این بحث‌ها تنها در میان افراد حزبی محدود نماند بلکه بین افراد غیرحزبی و طرفداران دکتر مصدق نیز توسعه یافت.

هیئت اجراییه کمیته‌ٔ مرکزی ابتدا انتقادکنندگان را به‌باد تهمت و افترا گرفت و آنها را به‌نام " قهرمانان خرده بورژوازی که قهرمانی آنها آنی و زودگذر است" کسانی که " پیروزی را بسیار نزدیک و سهل الوصول می‌بینند" و " خواستهای خود و نهضت را به‌جای قوانین تکامل اجتماعی قرار داده‌اند" و اشخاصی که دارای " روحیه غیرپرولتاریایی، روحیه‌ٔ مخصوص خرده بورژوازی هستند ومدام از یک قطب به قطب مقابل می‌افتند" کوبید و کوشش کرد که از راه ارعاب و تهدید اعضاء حزب را ساکت کند. بدیهی است که هیئت اجراییه نه فقط از این روبه طرفی‌نبست بلکه‌باتشتت افکار در داخل حزب موجب از هم گسیختگی وحدت سازمانی گردید. دیگر اعضاء حزب‌بطور منظم در حوزه‌ها حاضر نمی‌شدند، حق عضویت نمی‌پرداختند و تردید و عدم اعتماد نسبت به‌دستگاه رهبری روزبه‌روز رشد می‌یافت.

مسلما" هرشکستی در جریان مبارزه می‌تواندچنین نتایجی به‌بار آورد. اما هسته‌ٔ وفادار و با شعور توده‌ٔ حزبی که شکست و عقب‌نشینی نهضت آزادی را به‌دفعات تحمل کرده و از پای ننشسته بود. این بار معتقد شده بود که شکست نهضت در ۲۸ مرداد تنها ناشی از قدرت ارتجاع و استعمار نیست بلکه عدم لیاقت در رهبری، نبودن برنامه و نقشه‌ٔ عمل و فقدان قدرت تصمیم در دستگاه رهبری حزب یکی از موجبات اصلی شکست نهضت می‌باشد.

اینک کمیته‌ٔ مرکزی حزب توده‌ٔ ایران برای غلبه برتشتت آرا و افکار دو راه در پیش داشت:

۱ ـ به اشتباهات و خطاهای خود صادقانه اعتراف کرده از رهبری حزب کناره‌گیری کند.

۲ ـ با تحریف حقایق و استناد به جعلیاتی به‌نام " تئوری انقلابی" اشتباهات جبران‌ناپذیر خود را توجیه کرده دستگاه رهبری حزب را "تبرئه" نماید.

کمیته‌ٔ مرکزی راه دوم را انتخاب کرد و در اجرای این منظور نشریه‌ٔ " درباره‌ٔ ۲۸ مرداد" را منتشر ساخته به‌سازمانهای حزبی دستور داد که نشریه‌ٔ مزبور را در تمام حوزه‌ها به بحث گذارند و آن‌را به‌اعضاء حزب بقولانند.

حال ببینیم این‌نشریه چه می‌گوید و چگونه حکم " برائت" این " رهبران عالی‌قدر!" را صادر می‌کند. نشریه تحت عنوان" چرا باید شکست بخوریم؟" علل شکست نهضت را

چنین توجیه می‌نماید : اساس مراحل تکامل انقلابات در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره را به‌سه مرحله تقسیم کرد :

۱ ــ انقلاب ضدامپریالیستی
۲ ــ انقلاب بورژوا ــ دموکراتیک
۳ ــ انقلاب سوسیالیستی .

" . . . مرحلهٔ اول انقلاب ، انقلاب ملی است که بورژوازی در مجموع خود به‌استثناء قشر کومپرادور طرفدار انقلاب و مخالف امپریالیسم است . از طرف دیگر نهضت وسیع دهقانی ، شورشهای دهقانی علیه فئودالها و ملاکین بزرگ گسترش نیافته است . در این مرحله به‌مناسبت ضعف نسبی پرولتاریا و عدم شرکت فعالانهٔ دهقانان در نهضت انقلابی ضدامپریالیستی رهبری نهضت در دست بورژوازی است که تمایلات سازشکارانه دارد و در مبارزه علیه امپریالیسم مردد و متزلزل است.[۱] " " . . . نهضت انقلابی ایران با وجودی که دهها سال از آغاز آن می‌گذرد و در گذشته پیروزیهایی داشته است معذالک هنوز در مرحلهٔ اول خود می‌باشد . "[۲]

بدین ترتیب کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران مدعی است که چون انقلاب ایران در مرحلهٔ اول یعنی مرحلهٔ ضدامپریالیستی بوده لذا مطابق تئوری انقلابات در کشورهای مستعمره‌و نیمه مستعمره رهبری انقلاب را می‌بایست بورژوازی عهده‌دار شود و چنین نیز بوده است .

علت شکست نهضت را نیز چنین توجیه می‌کند : " رهبری نهضت به‌وسیلهٔ بورژوازی ، گروهی که آن‌را ترمز می‌کرد ، این است یکی از اساسی‌ترین موجبات عقب‌نشینی موقت نهضت ملی ضداستعماری خلق‌های ایران.[۳] " بنابراین به‌گفتهٔ رهبران حزب توده چون در این مرحله رهبری سهم بورژوازی بوده مسئولیت شکست نهضت نیز به‌پای اوست نه حزب تودهٔ ایران و یا به‌نوشتهٔ نشریهٔ " دربارهٔ ۲۸ مرداد " : " . . . اگر در مرحلهٔ دوم انقلاب رهبری و لذا مسئولیت سرنوشت نهضت با ماست در مرحلهٔ اول رهبری دست بورژوازی و لذا مسئولیت بیشتر نیز با اوست . [۴]

اما پیشروان مارکسیسم ــ لنینیسم می‌آموزند که پس از انقلاب کبیر اکتبر و غلبه بر فاشیسم نقش اساسی در جنبش‌های آزادی ملی مستعمرات و نیمه‌مستعمرات حتی در مرحله انقلاب ملی ضدامپریالیستی ــ با وجود ضعف نسبی و کمی تعداد ــ به‌عهدهٔ طبقهٔ کارگر است و در سنگر مقدم جنبش آزادی ملی طبقهٔ کارگر و حزب رهبری کنندهٔ آن قرار دارند .

۱ : " دربارهٔ ۲۸ مرداد " نشریهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران بهمن ۱۳۳۲ ــ صفحهٔ ۱۱ و ۱۲ .
۲ : صفحهٔ ۱۳ ، همان کتاب .
۳ : " دربارهٔ ۲۸ مرداد " صفحهٔ ۳۶ .
۴ : همان کتاب صفحهٔ ۴۷ (تکیه برروی کلمات از ماست) .

روشن است که کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران فقط برای پرده‌پوشی خطاهای جبران ـ ناپذیر خود به جعل "تئوری انقلابی !" دست زده است.

از سوی دیگر کمیتهٔ مرکزی حزب توده با انتشار جزوهٔ " برنامهٔ حزب تودهٔ ایران برای مرحلهٔ کنونی از تکامل اجتماعی کشور ما" که "استقرار دولت دموکراسی توده‌ای" را فوری‌ترین وظیفهٔ حزب می‌شمارد مرحلهٔ تکامل اجتماعی کشور را مرحلهٔ انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک تشخیص داده است. زیرا رژیم دموکراسی توده‌ای رژیمی است ماهیتا" بورژوا دموکراتیک و ضدامپریالیستی که رهبری آن در دست زحمتکشان قرار دارد نه بورژوازی.

لذا چنین مستفاد می‌گردد که به‌زعم رهبران حزب تودهٔ ایران کشور ما از نظر تکامل اجتماعی قبل از شکست ۲۸ مرداد در مرحلهٔ دوم و بعد ازشکست در مرحلهٔ اول قرار داشته است!

بعلاوه پایه و اساس کلیهٔ برخوردها و کشمکشهای حزب تودهٔ ایران با جبههٔ ملی در تمام دوران مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت، برسر رهبری آن مبارزه و یا به‌قول زعمای حزب برای کسب " هژمونی پرولتاریا" بود. حال که نهضت ملی دچار ناکامی و شکست گردیده بود کمیتهٔ مرکزی حزب که همواره رهبری مبارزه را ارث پدری خود می‌پنداشت صرفا" به‌منظور سلب مسئولیت از خود و رد بلا، رهبری را دو دستی تقدیم بورژوازی می‌نمود.

علت دیگری که هیئت اجراییه برای شکست نهضت بیان می‌کند" عدم آمادگی شرایط عینی " است. نشریهٔ کمیتهٔ مرکزی در این‌باره می‌نویسد: "... *نهضت ملی ضداستعماری ایران فاقد حداقل یکپارچگی، فاقد هدفهای صریح بود قسمت اعظمی از قشرهای متوسط شهری که به‌دنبال جبههٔ ملی می‌رفتند تحت تأثیر رهبران آن‌روز خود همهٔ دشمنان خود را نمی‌شناختند ... و بدتر از همه این که به‌جای اعتماد به پیشقراول مبارزهٔ ضداستعماری ـ حزب تودهٔ ایران ـ به‌رهبران امتحان ندادهٔ جبههٔ ملی ابراز اعتماد می‌کردند.*" [1]

شبهه‌ای نیست که دراثر سازش و مماشات رهبران جبههٔ ملی با دربار و عمال استعمار و ارتجاع که در دستگاههای دولتی نفوذ عمیقی داشتند اکثریت قشرهای ضداستعماری کشور پایگاههای امپریالیسم را به‌درستی نمی‌شناختند. لکن علت اصلی تفرقه وپراکندگی در نهضت سیاست نادرست و نفاق‌افکنانهٔ رهبری حزب توده در جریان مبارزهٔ نفت به‌عنوان حلقهٔ اساسی مبارزهٔ ضداستعماری مردم ایران بود و درست به‌همین علت حزب تودهٔ ایران نتوانست اعتماد و اطمینان اکثریت قشرهای ضداستعماری را به‌خود جلب نموده‌و آنان‌را به‌دنبال خود بکشاند.

۱: " دربارهٔ ۲۸ مرداد " صفحهٔ ۱۶.

یکی دیگر از دلایل اصلی شکست نهضت به‌نظر هیئت اجراییه این است که چون حکومت دکتر مصدق از اعلام رسمیت حزب توده‌ء ایران و قانونی بودن فعالیت آن مصرانه خودداری نموده و از فعالیت آزاد سندیکاهای کارگری جلوگیری کرد و از تبلیغات ملی ـ دموکراتیک و ضد درباری در ارتش ممانعت به‌عمل آورد لذا نهضت ضداستعماری مردم کشور ما با شکست مواجه گردید.[1]

اما حقیقت جز این است زیرا لااقل از نهم اسفندماه سال ۱۳۳۱ به‌بعد حزب توده‌ء ایران یک حزب نیمه علنی بود فقط کلوپ رسمی نداشت. سازمانهای مختلف تحت رهبری آن حزب در میان مردم فعالیت می‌کردند و شورای متحده‌ء مرکزی نیز در مبارزات صنفی خود مشکلات زیادی نداشت. وگرنه‌چنانچه آزادیهای دموکراتیک به‌تمام معنای کلمه وجود داشت ارتش ما یک ارتش ملی بود و توده‌های مردم دشمنان خود را بخوبی می‌شناختند. مسلماً" قشرهای ضداستعماری مردم ایران برای درهم شکستن توطئه‌های استعماری احتیاجی به‌رهبری هیئت اجراییه حزب توده نداشتند. زیرا نقش قاطع و اساسی احزاب و رهبران هنگامی آشکار می‌گردد و اثرات انکارناپذیر خود را در تاریخ ملتها برجای می‌گذارد که مردم در شناخت دوستان و دشمنان خود گرفتار مشکلاتی بوده و در انتخاب طریق صحیح مبارزه دچار تردید باشند.

به‌هرحال کمیته‌ء مرکزی حزب اعتراف دارد براین که می‌بایست " پیش‌بینی‌های لازم از قبل درباره‌ء شکل مبارزه در صورت کودتا" به‌عمل می‌آورد تا افراد حزبی در آن روز دچار بلاتکلیفی نشوند.

و به‌همین جهت کمیته‌ء مرکزی از خود انتقاد نموده می‌نویسد: "... ما معتقد نیستیم که روز ۲۸ مرداد با وجود سرعت جریان حوادث نمی‌بایستی کاری انجام دهیم. اگر حزب ما در آن‌روز کاری انجام نداد گناه از ماست و کمیته‌ء مرکزی از این که از پیش شقوق مختلف عملیات ارگانها و رفقای حزبی را پیش‌بینی نکرده است و در این مورد خط مشی خود را به‌صراحت تعیین ننموده و در روز ۲۸ مرداد هم در اتخاذ تصمیم سرعت کافی به‌خرج نداده است از خود انتقاد می‌کند."[2]

حال ببینیم نظر کمیته‌ء مرکزی درباره‌ء اقداماتی که " در صورت تعیین قبلی خط مشی حزبی " به‌عمل می‌آورد چیست؟ رهبری حزب نظر خود را چنین بیان می‌کند:

"... اقدامات ما در آن‌روز شکل مبارزه‌ء ما در ۲۸ مرداد چه می‌بایستی باشد؟ می‌گوییم ما غافلگیر شدیم اطلاع قبلی نداشتیم تصمیم سریع نگرفتیم و منتظر اقدامات دولت شدیم. خوب تصمیمی که می‌بایست می‌گرفتیم چه بود؟ آیا می‌بایستی مسلحانه در برابر کودتاچیان مقاومت می‌کردیم؟ پاسخ این پرسش بطور قطع منفی است این عمل بدون

۱: " درباره‌ء ۲۸ مرداد " از صفحه‌ء ۲۷ تا ۳۶.

۲: " درباره‌ء ۲۸ مرداد " صفحه‌ء ۶۶ (تکیه برروی کلمات از خود کتاب است).

آمادگی مردم و ما — می‌گوییم مردم و ما زیرا آمادگی ما به‌تنهایی به‌هیچ وجه کافی‌نیست — در حکم انتحار بود.

شکل عملیات ما می‌توانست و می‌بایست همان شکل عملیات ما در حوادث ۳۰ تیر و پس از ۹ اسفند را داشته باشد. ما می‌بایستی به انواع وسایل دست به‌کارهای تهییجی می‌زدیم و مردم را به‌تظاهرات علیه کودتاچیان دعوت و تشویق می‌نمودیم.»[۱]

ولی «اگر اقدام عمومی مسلحانه‌ای انجام می‌دادیم شکست و سرکوبی شدیدتر می‌شد و ما پیشقراول پیشقراولان را در نبردی نامساوی بدون آمادگی عمومی از دست می‌دادیم.

در صورت تظاهرات معمولی نیز ممکن بود سرکوبی شدیدتر از تصیفات پس از ۲۸ مرداد روی دهد. البته این سرکوبی به‌نوبهٔ خود موجب سروصداهای زیادی از طرف عناصر بورژوازی می‌شد، بورژوازی به‌دنبال تبلیغات روزهای قبل خود ما را متهم به پرووکاسون و اخلال می‌نمود.

روزنامهٔ «نیروی سوم»[۲] ما را به تحریک قوای نظامی علیه دولت و دادن بهانه به‌دست آنها متهم می‌ساخت میلیتاریستها از ما انتقام می‌گرفتند، این هاهو مانند دوران پس از عقب‌نشینی آذربایجان به‌داخل صفوف حزب رخنه می‌کرد، سروصدایی به‌ظاهر در جهت عکس «چرا نسنجیده وارد میدان نبرد شدیم؟!» بلند می‌شد. ولی به‌هرحال اگر شکل مبارزه ماجراجویانه (اقدام مسلحانه عمومی) درنظر گرفته نمی‌شد، عناصر مبارز و استوار از آن درس می‌گرفتند و برای نبردهای آینده آبدیده‌تر می‌شدند.»[۳]

هنگام انتشار نشریهٔ «دربارهٔ ۲۸ مرداد» هنوز سازمان نظامی حزب توده ایران کشف نشده بود و جز رهبران حزب کسی نمی‌دانست که هفتصدنفرازفعال‌ترین، شجاع‌ترین، بهترین وفداکارترین افسران و درجه‌داران ارتش شهربانی و ژاندارمری که پستهای مهمی را در اختیار داشتند، گوش به‌فرمان حزبند و با دستور حزب می‌توانند انبارهای اسلحه و مهمات را در اختیار افراد حزب قرار دهند و خود علیه کودتاچیان وارد عمل شوند.

ادعای «عدم آمادگی مردم» نیز تهمت ناروا و بیشرمانه‌ای بود که کمیتهٔ مرکزی حزب‌ـ‌تودهٔ ایران جهت تبرئه خود به‌مردم ما، به‌مبارزین از جان گذشته حزب‌وبه شریف‌ترین فرزندان خلق وارد می‌ساخت و بازماندگان کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران خود به‌این امر اعتراف دارند. در این باره قطعنامه پلنوم وسیع آن کمیته چنین می‌گوید:

«... با توجه به شعارهای رهبری حزب قبل از کودتا از قبیل این‌که "ما کودتا را به‌جنگ

۱: «دربارهٔ ۲۸ مرداد» صفحهٔ ۶۶ (تکیه برروی کلمات از خود کتاب است).

۲: ارگان دستهٔ خلیل ملکی رهبر انشعابیون از حزب تودهٔ ایران.

۳: «دربارهٔ ۲۸ مرداد» صفحهٔ ۶۹ (چندی پس از انتشار این کتابچه شعبه تبلیغات کمیتهٔ مرکزی که تحت نظر دکتر کیانوری اداره می‌شد با انتشار نشریه تعلیماتی، شمارهٔ ۴۴، نظراتی مخالف عقاید اکثریت هیئت اجراییه پیش کشید. اما این نشریه در اثر مخالفت اکثریت رهبران بطور بسیار محدودی پخش شد).

علیه کودتاچیان مبدل می‌کنیم" با توجه به پیروزی‌های برجسته خلق ما در مبارزه برای ملی کردن نفت و علیه امپریالیسم ــ با توجه به فرار شاه و ضعف جدی دربار و میلیتاریسم از طرفی و شور و شوق و عزم انقلابی وسیع‌ترین قشرهای دموکراتیک کشور از طرف دیگر که به‌ویژه در رفراندوم به‌شکل درخشانی بروز کرد ــ با توجه به‌امکانات واقعی اجتماعی که در اختیار ما بود ــ با توجه به‌این که اتحاد امپریالیستی و ارتجاعی به‌هنگام اجراء نقشهٔ خود با تزلزل و تردید وارد صحنه شد، خطای رهبری، خطایی است بزرگ و ناگزیر موجب تزلزل شدید اعتبار رهبری در جامعه و اعتماد تودهٔ حزبی و مردم شده است."[1]

"... نمی‌توان با اطمینان گفت که این اقدامات حتماً" و مسلماً" به پیروزی می‌رسید و یا شکست می‌خورد، ولی می‌توان گفت که اولاً" این اقدامات با توجه به‌شور انقلابی مردم امکان برای پیروز شدن داشت و ثانیاً" اگر هم پیروز نمی‌شد حاکی از لیاقت حزب ما برای اجرای وظایف تاریخی و انقلابی خود می‌بود و ناچار به‌بالا رفتن اعتبار و حیثیت حزب منجر می‌گردید.

دربارهٔ کیفیت اقدام باید گفت این امر بستگی به بسط حوادث داشت. ولی در آغاز می‌توانست تحت شعار دفاع از حکومت قانونی دکتر مصدق و به‌صورت متشکل کردن تظاهرات نیرومند مردم درآید و به‌تدریج در صورت ضرورت به‌اقدامات قطعی برای سرکوب کودتا و حفظ حکومت دکتر مصدق منجر گردد.

لازم است تصریح شود که در بروز خطای رهبری یعنی عدم آمادگی ــ غفلت و عدم تحرک وی مسئولیت اساسی متوجه خود رهبری است و البته نمی‌توان و نباید آن‌را به‌اتکای علل عینی توجیه و تبرئه کرد. زیرا هیچ علت عینی نمی‌تواند موجه این امر باشد که رهبری یک حزب انقلابی در موقع لزوم به‌وظیفهٔ خود عمل نکند."[2]

بجاست از بازماندگان کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، این مدعیان رهبری مبارزات خلق ایران سئوال کنیم اگر شما واقعاً" ایمان دارید" در لحظه‌ای که دست بردن به اسلحه و سرکوب ضدانقلاب ضرورت تاریخی است، روی برتافتن از آن خیانت به انقلاب است"[3] روش و عمل کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران را در برابر کودتای ۲۸ مرداد چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پس از کودتای ۲۸ مرداد و شکست نهضت ضداستعماری مردم ایران، کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران دچار آشفتگی و سردرگمی شدیدی گردید. رهبری حزب از طرفی برای آغاز جنگهای چریکی شروع به تعلیم افراد حزبی نمود، به ساختن و جمع‌آوری اسلحه پرداخت و ستادی مرکب از اعضای هیئت اجراییه و چند نفر از هیئت دبیران سازمان

۱: به نقل از قطعنامه پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب توده ایران دربارهٔ خطای رهبری حزب در کودتای ۲۸ مرداد.

۲: به نقل از قطعنامه پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران درباره خطای رهبری در کودتای ۲۸ مرداد.

۳: "مائوئیسم و بازتاب آن در ایران" صفحهٔ ۹۹ ــ از انتشارات حزب تودهٔ ایران ۱۳۵۳.

نظامی جهت اداره‌ٔ این کار تشکیل داد. ضمناً" برای تنظیم اقدام مشترک نظامی به‌منظور ساقط‌کردن حکومت کودتا با سران ایل قشقایی تماس گرفت. اما کمی بعد از این تصمیم نیز منصرف شد. از طرف دیگر به‌علت عدم‌شناخت ماهیت فاشیستی حکومت سرلشکر زاهدی نه فقط در حفظ کادرها و سازمانهای حزبی و مصون داشتن آنها از تعقیب و فشار پلیس کوشش جدی به‌عمل نیاورد، بلکه با همان روش نیمه علنی سابق مبارزه را ادامه داد و به برپا ساختن اعتصابات و تشکیل متینگ‌های موضعی، پخش تراکت، نوشتن شعار بردیوارها، فروش روزنامه‌و تمبر و امثال آن پرداخت و کودتا را نظیر یک تغییر کابینه‌ٔ معمولی تلقی کرد.

و نشریه‌ٔ " درباره‌ٔ ۲۸ مرداد" وظایف آتی حزب را تحت عنوان " چه باید کرد؟" به‌ترتیب ذیل معین ساخت: " وظایف روز ما، فعالیت، کار توضیحی در جهت بیدار کردن مردم، تشویق آنها به‌مبارزه علیه حکومت قلدری، تبلیغ ایده‌ٔ جبهه‌ٔ واحدضداستعماری، اقدام به تشکیل آن از پایین در هرکارخانه، درهرکارگاه، در هرمدرسه و هرمؤسسه است. توضیح نقش رهبری قاطع نهضت به‌وسیله‌ٔ طبقه‌ٔ کارگر برای قشرهای انقلابی و مضرات روشهای مذبذب بورژوازی و فهماندن این مسئله است که امپریالیسم را با روشهای مسالمت‌آمیز نمی‌توان از کشور بیرون کرد. هرکس این وظیفه را کوچک و ناچیز و غیرمهم و یا " حرف" بداند باید گفت که وظایف وتئوری حزبی را درست درک نکرده است و این ادعای او هم به‌هیچ وجه حاکی از این نیست که کارهای " جدی‌تر" را در واقع و در عمل استقبال نماید."[1]

برعکس حکومت کودتا و فرمانداری نظامی‌اش با حداکثر استفاده از سهل‌انگاری و غفلت رهبران حزب توده و با توسل به شکنجه‌ها وتضییقات ددمنشانه و غیرانسانی در حق توقیف‌شدگان به کامیابیهای بزرگی دست یافتند. یکی از این روشها که به‌ظاهر مضحک و تمسخرانگیز به‌نظر می‌رسید، تصمیم فرمانداری نظامی تهران به‌دریافت " تعهد اخلاقی" از دستگیرشدگان بود.[2]

ابتدا این تعهد اخلاقی عبارت بود از شرحی مبنی بر این که " اینجانب... به حزب منحله توده هیچ گونه وابستگی نداشته و از آن حزب متنفرم و بدین وسیله وفاداری خود را به حکومت مشروطیت و مقام سلطنت اعلام می‌دارم." در برابر این تصمیم فرمانداری نظامی، هیئت اجراییه حزب دستور داد که هیچ یک از اعضای حزب حق ندارد آن را امضاء کند و مطبوعات حزبی خطاب به کسانی که به علت ضعف و ترس و یا جهت فرار از چنگال فرمانداری نظامی بی‌آن که اسرار حزبی را فاش کنند این "تعهد اخلاقی" را امضا می‌کردند می‌نوشتند: "روسپی صفتان! تنفرنامه‌هایتان را به پیشانی‌تان بچسبانید."

لذا این "تعهد اخلاقی" در دست فرمانداری نظامی به معیار و محک قاطع و دقیقی

۱: درباره ۲۸ مرداد " صفحه ۸۴.
۲: مصاحبه سرتیپ بختیار با خبرنگاران ـ کیهان، شماره‌ٔ ۳۱۶۹ ـ ۳۲/۱۰/۷.

جهت شناسایی وفادارترین و استوارترین اعضای حزب مبدل گردند. اینک فرمانداری نظامی بدین وسیله اطمینان می‌یافت که از میان دستگیرشدگان چه کسانی به حزب توده وفادارند و از آن دفاع می‌کنند. و پس از شناسایی به کمک شکنجه‌های وحشیانهٔ حمام‌های زندان قزل قلعه آنان را وادار می‌ساخت که اطلاعات خود را افشاء کنند و بدین ترتیب نه فقط تنفرنامهٔ فوق را از اکثریت آنها می‌گرفت بلکه به کشف سازمانهای حزبی و متلاشی ساختن تشکیلات حزب نیز توفیق می‌یافت.

این تنفرنامه که لطمات بزرگی به سازمانهای حزبی وارد ساخت آن چنان وضع مسخره‌آوری به خود گرفته بود که مثلاً" آشود کوچاریانس می‌نوشت: *چون مرام حزب توده با قوانین دین اسلام منافات دارد او از آن حزب متنفر است. اینک عین تنفرنامهٔ مزبور:*

"اینجانب آشود کوچاریانس فرزند آقباب شهرت کوچاریانس شناسنامه ۱۹۵ صادره از تهران شغل مکانیک بدین وسیله به عرض می‌رسانم نظر به این که در عرض این چند سال کاملاً به من ثابت شد عملیات و اقدامات حزب منفور توده جز جاسوسی و خیانت به میهن چیز دیگری نبوده و سران خائن آن همیشه در پناه بیگانگان سعی دارند به هر نحوی شده تیشه به ریشهٔ استقلال کشور ما بزنند و مرام این حزب خائن با قوانین دین اسلام منافات داشته و بی‌ناموسی و بی‌عفتی را ترویج و تبلیغ می‌نمایند لذا تنفر شدید خود را نسبت به این حزب منحله و منفور و سران جاسوس و اجنبی پرست آن ابراز و وفاداری خود را نسبت به سلطنت مشروطه و شاهنشاه محبوب ابراز و اعلام می‌دارم".[1]

اما کشف سازمان نظامی حزب توده ایران که در نوع خود بی‌نظیر بود و با متلاشی شدن آن ملت ایران عده‌ای از بهترین و لایق‌ترین فرزندان مبارز خود را بی‌هیچ گونه دلیل و علت معقولی از دست داد، مثال بارزی از لاقیدی و سهل انگاری رهبران نالایق حزب توده و بی‌اعتنایی آنها نسبت به سرنوشت ملت ما بود.

روز ۲۱ مرداد ماه سال ۱۳۳۳ با دستگیری سروان اخراجی عباسی که مدتها تحت تعقیب فرمانداری نظامی تهران بود و رهبری حزب نیز از این مسئله اطلاع داشت حادثهٔ دردناکی شروع گردید که به دستگیری ۶۰۰ نفر افسر وابسته به حزب توده و اعدام ۲۷ نفر از آنان منجر شد. اینک جهت اطلاع از علل و جهات و چگونگی کشف سازمان نظامی به "یادداشت‌های زندان" یکی از اعضای سازمان مراجعه می‌کنیم:

"وقتی به خانه آمدم مادرم گفت دیشب آقای بهمن به منزل آمد و سراغ ترا گرفت و چون نگهبان بودی قرار گذاشت یک ساعت بعد از ظهر امروز مجدداً" به این جا بیاید و اصرار داشت که حتماً" در خانه باشی چون کار فوری و مهمی دارد. غالب اوقات که به خانه می‌آمدم مادرم از اینگونه مطالب می‌گفت ولی نمی‌دانم چرا این دفعه لحن ادای مطلب طور

۱: کیهان، شمارهٔ ۳۳۲۴ – ۳۳/۴/۱۶ صفحهٔ ۶.

دیگری به نظرم آمد. غم مبهم و گنگی دلم را می‌فشرد و با بی‌صبری منتظر رسیدن ساعت یک بودم.

وقتی بهمن آمد برخلاف همیشه دست پاچه و رنگ و رو باخته بود. لباس غیر نظامی بر تن داشت بدون مقدمه و هول هولکی گفت تمام کتابها ... را طرف همین امروز بعد از ظهر از بین ببر که وضعمان ممکن است به خطر بیفتد، سرهنگ مبشری را بازداشت کرده‌اند و گویا حسینی (سروان اخراجی عباسی) که چندی قبل دستگیر شده آنها را لو داده است و به این ترتیب بعید نیست تمام آنهایی را که او می‌شناسد بازداشت نمایند! با وجودی که وضع روحیش آشفته بود ظاهراً خودش را از تک و تا نمی‌انداخت و به اصطلاح به من دلداری و قوت قلب می‌داد: "ما که می‌دانستیم این جا حلوا تقسیم نمی‌کنند و پیه این چیزها را به تنمان مالیده بودیم". دیگر معطل نشد و رفت.

ناراحتی شدیدی به من دست داد و برای مدتی هاج و واج بودم نمی‌دانستم چه اتفاقی افتاده و حالا باید چه بکنم؟ پرده پوشی‌های نابجا از حوادثی که بیشتر در اثر ولنگاری مسئولین پیش می‌آمد و کوچک نشان دادن اتفاقات بزرگ که گاهی منجر به از هم پاشیدگی و حتی اضمحلال ما می‌شد، امری عادی و پیش پا افتاده و به اصطلاح تاکتیک همیشگی مسئولین ما بود و این بیماری طبعاً در بین همه رایج شده و کار عمدهٔ ما بی‌خبر نگهداشتن یکدیگر از پیشامدها و خطرات حتمی الوقوع بود. حس ابتکار که به سبب وابستگی زیاد و چشم انتظار داشتهای بی‌مورد که به مسئولین داشتیم ضعف شده بود، تقریبا" ما را در تنگنای حوادث گیج و سردرگم کرده و قدرت هرگونه عمل جسارت آمیز را سلب می‌نمود. ناچار در حدود دستورات رفتار نمودم و با نگرانی در انتظار سوانح و پیشامدهای احتمالی نشستم.

... روز سه شنبه ۱۶ شهریور که به آمفی‌تئاتر دانشکدهٔ افسری رفته بودم سرلشکر باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش طی سخنرانی خود گفت: *"ما هفت چمدان مدرک و یک کامیون کتاب به دست آورده‌ایم"... این همه سهل انگاری‌ها! در کجای دنیا یک سازمان مخفی، سازمان پر اهمیت نظامی یک حزب این قدر مدرک و اسم در اختیار دشمن قهرآلود و عصبانی آن هم در موقعیت باریک و خطیری که دو مسئلهٔ مهم و حیاتی نفت و پیمان نظامی بغداد مطرح است می‌گذارد؟ آیا این هم صفحهٔ سیاه دیگری بر دفتر قطور افتخارات! حزب می‌باشد، یا لکه ننگ و نکبتی است که تا ابد از دامن سردمداران و رهبران عالی‌قدر پاک نخواهد شد؟ جنبش اصیل ملتی پس از سالها فداکاری و جان‌بازی نیست و نابود شد و مملکتی به رایگان از دست رفت!*

... به طریقی موفق شدم از هیئت اجراییه کمیتهٔ مرکزی کسب تکلیف نمایم. ولی با این منطق که اولاً هر چه تعداد دستگیرشدگان بیشتر باشد مجازات آنها خفیف‌تر خواهد بود و ثانیاً از دیگران هم مدارک زیادی دارند گیر افتادن مدرک از من چندان مهم نیست

اصرار داشتند که مخفی نشوم. مرحوم سروشیان (ارسطو سروشیان سرگرد سوار) را که عضو کمیتهٔ یازده نفری و دارای وضع وخیمی بود آن قدر در مخفی کردنش سستی کردند که سرانجام گرفتار و اعدام شد. عدم درک درست وقایع، نداشتن تجربه کافی، داشتن نقطه نظرهای خصوصی، فکر حفظ منافع شخصی و اختلافات بچه‌گانه و کثیف بین آقایان‌رهبران، سبب شد که سازمان نظامی دربست لو برود و تمام افراد آن بجز تعداد کمی که آنها هم با ابتکار شخصی بدون توجه به دستورات حزب مخفی شدند، گرفتار گردند: لو رفتن سازمان نظامی به دنبال خود آن چنان شکستی به بار آورد که به جرأت می‌توان گفت نهضت آزادی‌خواهانه مردم ایران دچار اضمحلال شد. بهترین افسران میهن پرست و گلهای سرسبد جنبش ضد استعماری وطن دسته دسته تیرباران شدند و افتخارات حزب توده ایران به علت وجود رهبران بی‌شخصیت و ترسو به گورستان منتقل گردید و اگر در حال حاضر بخواهیم نتیجهٔ پانزده سال مبارزه و فداکاری‌های قهرمانانهٔ افراد حزب را که رهبری خائنانهٔ عده‌ای ضعیف‌النفس را گردن نهادند ببینیم باید راه قبرستان را در پیش گیریم و قبرها را شماره کنیم.

باری قبل از ظهر ۲۹ شهریور هنگامی‌که با عده‌ای از افسران در دفتر گردان سرگرم صحبت بودیم، امربر فرمانده هنگ نفس نفس زنان به سراغم آمد. من که از مدتی قبل هر لحظه در انتظار چنین پیشآمدی بودم دریافتم که این احضار، احضار ساده و معمولی نیست و عجلهٔ امر بر برای این بود که احیاناً" فرار نکنم..."

" علل لو رفتن: "... ظاهرا" عباسی که عضو هیئت دبیران و یکی از عوامل مؤثر سازمان نظامی است هنگام حمل یک چمدان کتاب و مدارک دیگر در خیابان دستگیر می‌گردد و او اطلاعاتش را تمام و کمال در اختیار فرمانداری نظامی می‌گذارد و آنها هم به مخفی‌گاهها و اعضاء و هیئت دبیران و دفترچه‌های رمز دسترسی پیدا می‌کنند و کار به اینجا کشیده می‌شود که سازمان نظامی دربست لو می‌رود و همراه با آن بقیهٔ سازمانها، چاپخانه‌ها، مخفی‌گاههای حزب یکی پس از دیگری وسیلهٔ نیروی انتظامی فتح می‌شود. این ظاهر مسئله...

تا این که محقق و مختاری[1] را از زندان پادگان عشرت آباد به زندان ما منتقل کردند. آن وقت بحث‌ها وسعت گرفت، ایرادها مطرح شد و خواستن توضیح از این دو نفر شروع شد. اظهارات آنها هم هر دفعه شکل دیگری داشت. یک بار محقق می‌گفت: "پس از دستگیری عباسی دکتر جودت مدارک را از ما گرفت ولی پس از یک‌هفته‌دوباره آنها را پس آورد و بار دیگر منکر می‌شد".

۱: سروان فراری توپخانه اسماعیل محقق دوانی و ستوان یکم فراری هوایی منوچهر مختاری گلپایگانی هر دو عضو هیئت اجراییه هفت نفری سازمان نظامی بودند.

سرانجام محقق و مختاری با مشورت یکدیگر خلاصه‌ای از علل لو رفتن و شکل لو رفتن و اقدامات احتیاطی حزب تهیه کردند و وسیله مختاری به صورت سخنرانی برای دسته از ما ایراد شد. آنها چهار علت اساسی برای لو رفتن سازمان نظامی قایل بودند:

۱ـ کودتای ۲۸ مرداد و حوادث ناشی از آن که فاشیسم را در ایران مستقر ساخت و با استفاده از نتایج آن بی‌پروا دست به شکنجه دادن و کشتن و مرعوب کردن مردم زدند و یارای مقاومت را از آنان سلب نمودند. آنها می‌گفتند ما خودمان فاشیسم را درک نکرده بودیم مفهوم شکنجه برایمان روشن نبود و وقتی می‌شنیدیم که برای اقرار گرفتن شلاق می‌زنند، حداکثر شلاق زدن در سربازخانه‌ها را به خاطر می‌آوردیم و با این حساب فکر می‌کردیم که تحمل درد آن مشکل نیست. ولی وقتی که با شلاق سیمی به قصد کشت ما را زدند فهمیدیم که قضیه طور دیگری است.

۲ـ اشتباهات حزب توده در عدم درک وقایع و نشناختن ماهیت فاشیستی حکومت زاهدی و به شوخی گرفتن آن.

۳ـ اشتباهات سازمان نظامی که به تبعیت از اشتباهات حزب صورت گرفت.

۴ـ ضعف عباسی.

شکل لو رفتن: شب ۲۱ مرداد عباسی برای جابه جا کردن یک چمدان کتاب به منزل برادر روزبه می‌رود. چون کوچه تنگ بوده و امکان حرکت جیپ در آن نبود اجبارا" چمدان را برای رساندن به خیابان به حمالی می‌سپارد. قبل از رسیدن به جیپ پاسبانی به آنها مظنون شده و دستگیرشان می‌سازد. و عباسی موفق به تطمیع پاسبان نشده به کلانتری جلب می‌گردد. رانندهٔ جیپ که هیچ گونه اقدامی برای رهایی عباسی نمی‌توانست بکند فورا" جریان را به حزب اطلاع می‌دهد و از این به بعد اقدامات احتیاطی شروع می‌شود.

اقدامات احتیاطی: هیئت دبیران پس از اطلاع از جریان امر همان شب با سروان مدنی رئیس کلانتری .... تماس می‌گیرد و برای رهایی عباسی از او استمداد می‌نماید. سروان مدنی فوراً به عنوان بازدید از کلانتری و ظاهرا" برحسب تصادف وخیلی عادی به کلانتری می‌رود. در غیاب او افسر نگهبان صورت جلسه‌ای از صورت کتابها و مدارک دیگری که در چمدان بوده[1] منجمله دو شناسنامه جعلی که یکی از آنها ملصق به عکس عباسی بوده تنظیم می‌کند و عباسی هم خود را به نام اصلی معرفی نمی‌نماید. سروان مدنی پس از مشاهدهٔ این وضع و این که اقدامی برای آزادی او نمی‌تواند به عمل بیاورد جریان را به سازمان نظامی گزارش می‌دهد. ضمناً مطلب به اطلاع فرمانداری نظامی می‌رسد و از طرف فرمانداری سروان عمید مأمور تحویل گرفتن عباسی از کلانتری می‌گردد و این تحویل و

۱: یکی از مدارک موجود در چمدان کروکی کاخ سعدآباد با کلیهٔ راههای خروجی و ورودی و تعداد گشتیها و ارابه‌های جنگی اطراف آن بود.

تحویل سر انجام می‌شود. هیئت دبیران برای بررسی وضع تشکیل جلسه می‌دهد و تصمیم می‌گیرند که برای نجات عباسی از تمام امکانات حزب استفاده نمایند و قرار می‌شود مجموع اطلاعات راجع به عباسی نزد روزبه که رابط سازمان با حزب و معاون شعبه اطلاعات بوده متمرکز گردد و در همان جلسه دکتر جودت دفترچه‌های رمز را که نزد محقق بوده و او یعنی محقق در همان مخفی‌گاه عباسی زندگی می‌کرده با خود می‌برد. ولی بعدها برای این که کار متوقف! نماند آنها را برمی‌گرداند.

در جلسهٔ هیئت دبیران این مطلب بررسی شده بود که عباسی فولاد نیست و امکان این که از خودش ضعف نشان ندهد هست. ولی به قول مختاری اصلاً تصور این که عباسی دربست هیئت دبیران و مخفی‌گاهها و محل دفاتر رمز را نشان بدهد، نمی‌شد و حداکثر فکر می‌کردند که در صورت ضعف اسامی چند نفر از افسران بدون مسئولیت را خواهد گفت. تلاش برای ارتباط با عباسی به نتیجه نمی‌رسد و فقط افسر نگهبان پادگان لشگر زرهی سروان علوی که بعد از چند روز موفق به دیدار عباسی در زندان می‌شود گزارشی از وضع او که حالش خوب است و فقط خراش کوچکی در ناحیه شقیقه داشته تهیه و به مسئول خودش رد می‌کند. این گزارش هشت روز پس از دستگیری عباسی تهیه شده بود و چند روز هم در راه بوده و قبل از این که به هیئت دبیران برسد با مدرک دیگری به دست مأمورین فرمانداری نظامی می‌افتد.

ضمناً از طریق سید ضیاء برای نجات عباسی به اسم این که شخص بی‌اهمیت و بی‌گناهی است اقدام می‌گردد و او جواب مساعد می‌دهد و شایع شده بود که می‌خواهد عباسی را با گرفتن تعهرنامه آزاد نماید و هیئت دبیران در یک جلسه این موضوع را بررسی می‌کند که آیا دادن تعهرنامه صحیح است یا نه؟ و تصویب می‌شود که در صورت اصرار فرمانداری نظامی عباسی تعهرنامه را امضاء نماید. در خلال همین جریانات برادر روزبه که کارمند راه آهن بوده دستگیر ولی بعد از دو روز آزاد می‌گردد. هیئت دبیران هم که خطر را مرتفع شده تلقی می‌کنند طبق معمول به کار خود ادامه می‌دهد.

عباسی از مدتها قبل مورد سوءظن مقامات انتظامی، کارآگاهی و رکن دوم بوده و به صورت نیمه مخفی زندگی می‌کرده. یعنی بعضی از شبها برای انجام کارها از خانه بیرون می‌آمده و حتی مأمورین رکن دو و فرمانداری نظامی مطلع بودند که او اغلب به آرایشگاه ژاله می‌رود و در تعقیب او بوده‌اند. مجموع این جریانات را هم حزب اطلاع داشته است.

کارها به شکل عادی جریان داشته نگرانی از وضع عباسی برطرف شده بود و همگی غافل و بی‌خبر از همه جا سرهاشان را مانند کبک در زیر برف نموده بودند تا صیاد به سراغشان بیاید.

دستگیری: صبح روز دوم شهریور به تمام افسران و درجه داران و سربازان فرمانداری نظامی

دستور می‌دهند که از محل کارشان خارج نشوند و خود را برای انجام مأموریت مهمی آماده نمایند. بلافاصله آنها را به چند دسته تقسیم می‌نمایند. سروان پولاددژ که به اتفاق سرگرد زیبایی عازم مأموریت شده بود، در راه اطلاع پیدا می‌کند که برای دستگیری مختاری به مخفی‌گاه او می‌روند. به محل که می‌رسند پولاددژ زیبایی را فریب داده و منزل را عوضی به او نشان می‌دهد (پولاددژ از قبل آدرس منزل را می‌دانسته) و برای این که مختاری را که در منزل پهلویی سکونت داشته متوجه ماجرا نماید، شروع به داد و بیداد می‌کند سرباز پشت بام می‌فرستد و خودش با اسلحه لخت وارد منزل می‌شود. در نتیجه صاحبخانه با مشاهدهٔ این وضع بنای داد و بیداد و اعتراض می‌گذارد، سر و صداها به گوش مختاری می‌رسد و او با یک کیف حامل مدارک و به اتفاق ستوان نصیری که با هم در یک منزل بودند از مخفی‌گاه فرار می‌کنند. سرگرد زیبایی پس از آن که متوجه اشتباه خود می‌شود منزل اصلی یعنی مخفی‌گاه مختاری را محاصره می‌نماید. اما دیگر دیر شده بود و مختاری‌ونصیری موفق به فرار شده بودند. در این جا تیر آقایان به سنگ می‌خورد و با کمال یأس و نا امیدی دست خالی به فرمانداری برمی‌گردند. دستهٔ دیگری از مأمورین به سرپرستی سروان عمید رهسپار مخفی‌گاه محقق می‌شود و پس از محاصرهٔ منزل، گروهبان از دیوار بالا رفته و در را به روی سایرین باز می‌کند. آنها داخل منزل شده در را می‌بندند. سروان عمید به اتفاق دو گروهبان بدون سر و صدا وارد اطاق محقق که مشغول بررسی و کار در دفترچه‌های رمز بوده می‌شوند و با تهدید او وسیلهٔ اسلحه کمری بدون کمترین مقاومتی او و دفترچه‌ها را به چنگ می‌آورند.

در این اثنا مختاری و نصیری که از مخفی‌گاه خود فرار کرده بودند غافل از ماجرا به منزل محقق آمده و در می‌زنند. سربازها در را باز و مختاری را که حامل کیف بود به داخل منزل می‌کشند. نصیری مجدداً پا به فرار می‌گذارد ولی سربازها او را تعقیب کرده و در خیابان دستگیر می‌نمایند و بدین شکل هیئت دبیران، دفترچه‌های رمز و مخترع رمز (سرهنگ مبشری) دربست لو می‌روند.

این بود خلاصه‌ای از سخنرانی مختاری دربارهٔ لو رفتن سازمان نظامی.

در فرمانداری نظامی دفترچه‌های رمز و مقداری از اسناد به سروان پولاد دژ و سروان افخمی اردکانی سپرده می‌شود. پولاد دژ به افخمی پیشنهاد می‌کند که مدارک را بردارند و با هم فرار کنند. افخمی ضعف نشان می‌دهد ترس و وحشت بر او چیره می‌گردد و علاوه بر این که این پیشنهاد را نمی‌پذیرد فوراً گزارشی با خط قرمز تهیه و به عنوان اعلام خطر به فرماندار نظامی می‌دهد. سرتیپ بختیار پولاددژ را جهت ادای توضیح احضار می‌کند. او هم با تردستی بختیار را گول می‌زند و می‌گوید من منظورم آزمایش افخمی بود و می‌خواستم مطمئن شوم که آیا او افسر مورد اعتمادی هست یا نه؟ بختیار قانع می‌شود ولی دفترچه‌ها را از آنها می‌گیرد.

پولاددژ پس از این که در اجرای نقشه‌اش مواجه با شکست می‌گردد به تنهایی مدارکی را که تحویل او بوده برداشته و فرار می‌کند.

این بود خلاصه‌ای از علل لو رفتن و اقدامات احتیاطی که وسیله هیئت دبیران و کمیتهٔ مرکزی حزب توده به عمل آمده و مختاری برای ما تشریح نمود.

در حال حاضر به نظر ما کار آنها خیلی ایراد داشته و معلوم نیست که چون مسئله حل شده است این ایرادات به نظر صحیح و بیش یا افتاده و به جا می‌رسد یا این که اگر مثلاً ما به جای آنها بودیم واقعاً دچار این همه اشتباهکاری و سهل انگاری نمی‌شدیم. با آنجا که به عقل من می‌رسد بسیاری از این ایرادها بجاست و کارها و اقدامات آنها بسیار بچگانه و سخیف بوده است. تصمیماتشان نشانهٔ بی‌تحرکی و عدم واقع‌بینی و هوشیاری بوده است و اما ایرادها:

۱ـ عباسی که به تصدیق مختاری شخص شناخته شده و مظنونی بود نمی‌بایست این‌قدر علنی دست به اقداماتی از قبیل جابه‌جا کردن کتاب و ... بزند. این کار از یک پیک ساده حزبی بر برمی‌آمده و برای یک فرد مسئول خرده کارهای بی‌اهمیت و پرداختن به امور بیش پا افتاده ضرورتی ندارد. چون احتمال گیر افتادن به همان نسبت زیاد می‌شود. چنان که بارها اتفاق افتاده بود و یک نمونهٔ آن گیر افتادن عباسی بوده است.

۲ـ با وجود این که عباسی و سایر اعضاء هیئت دبیران می‌دانستند که رکنی دو از آمد و رفت عباسی در آرایشگاه ژاله اطلاع دارد و همیشه در تعقیب او است معذلک آمد و رفتش را به آنجا قطع نمی‌کرده.

۳ـ عباسی که فرد نیمه مخفی بوده چرا با محقق که مسئول دفتر رمز و کاملاً مخفی بوده است در یک منزل سکونت داشته؟ آیا این کار امکان لو رفتن یک فرد مخفی یا یک مخفی‌گاه را زیاد نمی‌کند؟

۴ـ عباسی دارای اسم مستعار "حسینی" بود و این مطلب را ساده‌ترین فرد سازمان نظامی می‌دانست و هر وقت صحبت می‌شد، می‌گفتیم رفیق حسینی که همان عباسی باشد. وقتی اسم شخص این گونه مشخص و علنی باشد خیلی احتمال دارد که رکنی دو هم موضوع را بداند.

در این صورت اسم مستعار چه معنی دارد؟ اصولاً عباسی علاقهٔ زیادی داشت همه را بشناسد از همه کاری سر در بیاورد، با فرد فرد ما آشنایی داشته باشد و خیلی علاقه داشت که همهٔ اعضاء او را به نام یک فرد مسئول و مؤثر بشناسند. تا بدین وسیله نفوذی در بین ما پیدا کند و به این طریق معروفیت و اهمیت خود را بالا ببرد و یکی از علل این که ما می‌دانستیم حسینی همان عباسی است همین حس خودخواهی و خودنمایی او بوده است. وقتی عضوی دانست که حسینی عضو هیئت دبیران است و رفیق حسینی همان عباسی است. اگر این عضو آدم بارلابان و ریاکاری باشد با خوش‌آمد گویی از آن مسئول،

زمینهٔ ارتقاء خودش را به مقام عالیتری مهیا خواهد ساخت.

۵ـ پس از دستگیری عباسی اولین کار می‌بایست تخلیهٔ مخفی‌گاه او باشد. در مخفی‌گاه او محقق عضو هیئت دبیران مسکن داشته و دفترچه‌های رمز در آنجا بودند. آیا این عمل به نظر هر آدم معمولی نمی‌رسد؟ چه احتمالی از این بیشتر که اولین چیزی که مأمورین از عباسی بخواهند آدرس منزل او باشد؟ و چه تضمینی موجود است که در زیر فشار شکنجه عباسی نشانی منزل را در اختیار آنها نگذارد؟ اگر قبل از اینکه هیئت دبیران از دستگیـری او مطلع می‌شدند، عباسی نشانی منزل را می‌گفت و آنها غافلگیر می‌شدند ایراد خیلی کم بود. ولی این کار بیش از ده روز طول کشیده. به این بی‌خردی و سهل انگاری چه نامی می‌توان نهاد که عضو هیئت دبیران با دفترچه‌های رمز در منزل عباسی باشد و پس از گیر افتادن او، محقق بدون هیچ گونه اقدام احتیاطی در همان‌جا بماند و به کار خود ادامه دهد تا سروان عمید به اطاق او بیاید و او را در حین کار در روی دفتر رمز دستگیر سازد؟

کمال تأسف است! بدبختی عظیمی است که در این شرایط حتی دیده‌بانی، مراقبی در کوچهٔ پشت در خانه یا در حیاط منزل گمارده نشده باشد. بطوری که ورود مأمورین به منزل و حتی اطاق توجه صاحبخانه را جلب نکند. کمتر نظیر این بی‌خردی، این بی‌خبری دیده شده است.

۶ـ مختار می‌گفت ما فکر می‌کردیم عباسی فولاد نیست و تصور می‌کردیم اگر مجبور به اقرار شود چند افسر غیر مسئول را اسم خواهد برد. فرض کنیم این تصور به‌جا و درست بوده. بسیار خوب! آیا این افسران غیر مسئولی که شما فکر می‌کردید ممکن است وسیلهٔ عباسی لو داده بشوند چه کسانی بودند؟ آیا باید تمام افسران عضو ساده را در نظر بگیریم و خطر را متوجه آنها بدانیم؟ که در این صورت خطر لو رفتن خیلی وسعت می‌گیرد و یا عده معینی را.

آیا این عده معین مشخص بودند؟ و آیا به آنها در مورد این که اقداماتی را از قبیل پاک کردن منزل و تعطیل کردن کار سازمانی و قطع تماس برای مدتی مثلاً تا رهایی عباسی به عمل بیاورند توجهی داده شده بود؟ من یک عضو ساده حتی از گرفتاری عباسی هم اطلاع نداشتم. اصلاً ممکن نیست حد چنین کاری را تعیین نمود که چه کسانی لو داده خواهند شد با علم به این که عباسی متجاوز از ۲۵۰ نفر از ماها را به اسم و رسم می‌شناخت.

۷ـ مختاری می‌گفت بعد از دستگیری عباسی، دکتر جودت که رابط کمیتهٔ نظامی با کمیتهٔ مرکزی بوده دفترچه‌های رمز را از مخفی‌گاه او برد ولی پس از هفت روز پس آورد. چرا؟ مگر خطر منتفی شده بود. اصلاً وقتی که موفق نشده بودید با عباسی تماس بگیرید چه دلیلی برای از بین رفتن خطر در دست داشتید که کار را در مخفی‌گاه او بدون

کوچکترین اقدام احتیاطی از سر گرفتند؟ فقط به صرف این که شایع بود که می‌خواهند با گرفتن تنفرنامه عباسی را آزاد سازند؟ و اگر هیئت دبیران تشکیل جلسه می‌داده برای بررسی این مسئله بوده است که آیا دادن تنفرنامه صلاح هست یا نیست؟

زهی تصور باطل، زهی خیال پوچ! به قول مرحوم ایرج میرزا: "دو دست او درون بیجامش بود ــ دو دستم بند در ماهیچه‌اش بود". رکن دو و فرمانداری نظامی با مهارت و دقت مشغول تهیه مقدمات یک حمله بزرگ، و ما در کشاکش این که دادن تنفرنامه مجاز است یا نه! آیا این غفلت زندگی نتیجه‌ی چیزی جز عدم درک واقعیت‌ها آن هم واقعیت‌های به این آشکاری نمی‌باشد؟

"از سازمان نظامی ۲۷ نفر اعدام شدند. آنها در حالی که شعار می‌دادند، اشعار انقلابی می‌خواندند و ایمان خلل ناپذیرشان را به آرمانهای اساسی خود در آخرین لحظات حیات تأیید و تأکید می‌کردند، به استقبال مرگ شتافتند. آنها در واپسین دقایق زندگی آرزو کردند که مبارزه‌ی ملت ایران در راه آزادی توفیق یابد و "بر روی استخوانهای آنها ملتی خوشبخت پایکوبی کند"[1]. و آخرین کلام سرگرد ارسطو سروشیان که هنوز در گوش ملت ما زنگ می‌زند و به ما هشدار می‌دهد چنین بود: "*رفقا! راه ما حق است. اگر اشتباهاتی شده به حساب نادرستی راه نگذارید، با کوشش و اتحاد خود آن را جبران کنید و انتقام ما را بگیرید!*""

"درود به آنان که جان گرامی خود را به خاطر سربلندی وطن به پای ملت ایران ریختند و به عنوان طلایه داران نهضت مقدس و ملی ما در نبرد با دشمن قهرمانانه مردند تا ما به نیروی عشق و شجاعت آنها جهان را از نو بسازیم جهانی استوار بر پایه‌ی عدالت و برابری تا انسان ناگزیر نباشد به خاطر شرف به پیشواز مرگ بشتابد!"[2]

چنان که دیدیم سنگینی بار شکست نهضت ملی بیش از همه بر دوش رهبران حزب توده‌ی ایران است زیرا آنها تنها نیروی متشکلی را که می‌توانست کودتای نظامی استعمارگران و مزدوران ایرانی آنها را در هم شکند و نهضت ملی ضد استعماری ایران را از خطر شکست نجات دهد دست بسته به دشمنان ملت تسلیم نمودند و ثمره مبارزات و فداکاریهای مردم ما را به هدر دادند.

بازماندگان رهبری حزب توده‌ی ایران این "سرداران بی‌سپاه" در برابر کلیه‌ی خطاهای جبران ناپذیر خود به سادگی می‌گویند که "اشتباه کرده‌اند!". اما به قول یکی از نویسندگان جوان "شاید هیچ واژه‌ای را در زبان فارسی نتوان یافت که به اندازه واژه "اشتباه" این چنین دو پهلو نارسا و ناخوانا با معنی عینی و واقعی آن به کار برده شود. این کلمه‌ی کشدار می‌تواند از کوچکترین خطای حواس فرد تا بزرگترین خیانت ملی را در بر

۱: گفتار ستوان یکم هوایی منوچهر مختاری گلپایگانی قبل از اعدام.

۲: از یادداشت‌های زندان یک افسر عضو سازمان نظامی.

گیرد و می‌تواند آن را در هر جا برای راحت کردن خود و ساده کردن قضیه به کار برد، بی‌آن که مسئله‌ای را روشن کند. . . "[1]

با کشف سازمان نظامی ستون فقرات حزب توده‌ٔ ایران شکسته شد و در مدت زمان محدودی چاپخانه‌های حزبی، مخفی‌گاهها، سلاح‌ها و اکثریت قاطع کادرهای حزب از بالا تا پایین به چنگ فرمانداری نظامی افتادند و از هیئت اجراییه پنج نفری حزب سه نفر (دکتر یزدی ـ دکتر بهرامی ـ مهندس علوی) دستگیر شدند و دو نفر (دکتر کیانوری ـ دکتر جودت) به خارج از ایران فرار کردند.

اما دکتر محمد بهرامی که در مقام دبیر کل حزب توده‌ٔ ایران می‌بایست مرگ شرافتمندانه را بر زندگی ننگین و شرم‌آور ترجیح بدهد با نوشتن تنفرنامه‌ٔ مشهوری مبنی بر این که "در آلمان از روی سادگی اغفال شده و به دام کمونیسم بین‌المللی افتاده" و بعد از شهریور ۱۳۲۰ "یکی از بانیان بیگانه پرست توده شده" و "در تمام جریانات حزب خائن توده دخیل و ناظر بوده" اما وی "کم تقصیرترین فرد عضو کمیتهٔ مرکزی بوده" به نام دبیر کل حزب "خطاب به بقایای افراد معدود دستگیر نشده‌ٔ حزب" اعلام داشت:

"۱ـ آن چند نفر معدود از مخفی‌ها که هنوز دستگیر نشده‌اند صلاح کارشان در این است که فوراً" خودشان را به مقامات انتظامی معرفی کرده هرچه در اختیار دارند تحویل داده و اطلاعات خودشان را تسلیم کنند. مخصوصاً" خسرو روزبه، علی متقی. شما باید بدانید که دیر یا زود دستگیر خواهید شد. نمونه‌ٔ کار من باید سرمشق همه باشد. بلافاصله بعد از دستگیرشدن فقط یک جا را بلد بودم و آن جا مخفی‌گاه مهندس علوی بود که محل تشکیل جلسات هیئت اجراییه هم بود. فوراً" در جیپ نشسته آنجا را شخصاً" به مقامات انتظامی نشان داده و بالنتیجه مهندس علوی هم گرفتار و حزب کاملاً" بدون رهبری شد.

۲ـ تمام کوپل‌های[2] باقیمانده و کسانی که از بقیه مخفی‌گاهها اطلاع دارند فوراً" جریان را به اطلاع فرمانداری نظامی برسانند. با عرض تنفرنامه.

۳ـ کادرهای درجه ۳ و افراد ساده لااقل تماس خودشان را قطع کرده دنبال کار و زندگی خود بروند.

۴ـ در باب سازمان جوانان توصیهٔ احمد سمیعی دبیر اول سازمان را تأیید کرده و به نام رابط سابق کمیتهٔ مرکزی سازمان جوانان توصیهٔ انحلال کامل بقایای آن سازمان متلاشی را می‌نمایم. در خاتمه با کمال شرمساری از خاکپای همایونی طلب عفو می‌نمایم و قول می‌دهم که اگر مورد عفو قرار گیرم از راه طبابت که شغل جان نثار است ارتزاق خواهم کرد و دیگر لقمهٔ جاسوسی و خیانت به دهان خود و فرزندانم نخواهم گذاشت. از مقامات دولتی و انتظامی هم طلب عفو می‌کنم و قول می‌دهم غیر از مطالبی که تا به حال دربارهٔ

۱: کتاب "سپیدار" چاپ تبریز ۱۳۵۴ "رابطهٔ دیالک تیکی اشتباه و تعهد" ـ پرویز بابایی.

۲: خانواده‌هایی که منزل خود را در اختیار کادرهای مخفی قرار داده بودند.

خیانت‌ها و جاسوسی‌ها و آدمکشی‌ها و بیگانه پرستی‌های حزب منفور توده عرض کرده‌ام بقیهٔ مطالب را نیز فاش کرده در آتیه تا جان در بدن دارم از منویات شاهنشاه معظم پیروی و با دستگاه انتظامی همکاری نمایم". [1]

با دستگیری خسرو روزبه این فرزند قهرمان ملت ایران، که در اثر خیانت به دام فرمانداری نظامی تهران افتاد و با واپسین دم شجاعانه و قهرمانانه از آرمانهای خود دفاع نمود، سازمان حزب تودهٔ ایران به معنای واقعی کلمه متلاشی شد.

خسرو روزبه به عنوان آخرین سخن در دادگاه نظامی چنین گفت:

"... اگر من در محضر دادگاه با صراحت هر چه تمامتر از عقاید و نظرات سیاسی و اجتماعی خودم دفاع کردم نه به خاطر آن بود که بطـور مطلق مرگ را شربتی شیرین و گوارا می‌دانم، مردن به هر حال ناگوار است به ویژه برای کسانی که صاحب عقیده هستند و قلبشان آکنده از امید به آینده، امید به آینده‌ای روشن و تابناک است. ولی زنده ماندن به هر قیمت و به هر شرط نیز شایستهٔ انسانها نیست. زیرا هرگز راه نباید هدف را منتفی سازد.

... هر کس وظیفهٔ تاریخی مشخصی دارد. عباسی وظیفه داشت بمیرد و حرف‌نزند ولی من وظیفه دارم بمیرم و حرف بزنم ... من زمانی دستگیر شدم که دیگر هیچ راز مکتومی وجود نداشت. بهرامی‌ها، قریشی‌ها و مخصوصا" عباسی از سیر تا پیاز گفتـه بودند. حتی مطالبی که فقط دو نفر از آن واقف بودند مثلا" وفقط من و عباسی از آن اطلاع داشتیم افشا شده بود. حجم اطلاعات دستگاه به راستی ده برابر مجموعه اطلاعات من بود... من به این جهت در ایران ماندم تا علیرغم همهٔ خطرات جانی کاری را که امثال یزدی‌ها و بهرامی‌ها و قریشی‌ها و شرمینی‌ها انجام نداده بودند انجام دهم. ــ در حلقهٔ کارزار جان دادن بهتر که گریختن به نامردی ــ"

خسرو به پیمان خود وفادار ماند و با سربلندی، شهامت و افتخار مرگ را استقبال نمود و نام خود را در تاریخ ملت ما جاودانه ساخت.

چنان که گذشت حزب تودهٔ ایران که طی دوران فعالیت خود به بزرگترین سازمان سیاسی پیشرو کشور ما مبدل گردید و مردم ایران را با طرز تفکر علمی آشنا نموده اصول تشکیلاتی و فعالیت جمعی و اسلوب مبارزهٔ علنی و مخفی را در کشور ما رایج ساخت، به علت نداشتن رهبرانی که صلاحیت و شایستگی رهبری چنین حزبی را نداشتند با وجود تودهٔ حزبی متشکل از زبده‌ترین، فداکارترین و فهیم‌ترین فرزندان خلق ــ افرادی که در کلیهٔ مبارزات مظهر و نمونهٔ فداکاریها وشایستگی‌هـا بودند ــ در حساس ترین لحظات تاریخ ایران چه ازنظر سازمانی و چه از لحاظ فکری به شکست و اضمحلال کشانده شد.

1 تنفرنامهٔ دکتر بهرامی دبیرکل حزب تودهٔ ایران به نقل از کتاب سیرکمونیسم در ایران صفحات ۲۴۹ و ۲۵۰.

رهبران حزب توده‌ٔ ایران تاوان خطاها و کجرویها، سستی‌ها و خودخواهیها، کوته بینی‌ها و بی‌لیاقتی‌های خود را با اضمحلال حزب پرداختند. اما مردم ایران که حاصل قربانیها و جانبازیهای نسلی از پر ارج‌ترین فرزندان خود را به دست رهبرانی ناصالح و نالایق بیهوده از دست داده بود، هرگز آنها را نبخشید. اینک مردم ایران باید با طی راهی پر شکنجه و عذاب و با نثار جان عزیزترین و ارجمندترین فرزندان خود گذشته‌ها را جبران کنند تا به کسب ابتدایی‌ترین حقوق انسانی و نعمت آزادی نائل شوند.

اما با کمال تأسف بازماندگان چنین "دستگاه رهبری عالی‌قدری!" پس از کودتای ۲۸ مرداد به خارج پناه برده با غصب نام حزب توده‌ٔ ایران مدعی رهبری مبارزات مردم ایران گردیدند. و حاصل این "رهبری" آن که آنها حتی نتوانستند تعداد قلیلی از اعضاء سابق حزب را که هنوز اعتقاد و ایمانی به آنها داشتند به راه صحیح هدایت نمایند و در مدت بیست و اند سالی که از کودتای ۲۸ مرداد می‌گذرد این "رهبران" ــ که معلوم نیست کدام توده‌ٔ حزبی آنها را به رهبری برگزیده است ــ با ارزیابیهای غلط و نادرست، دنباله‌روی‌های کورکورانه، کجرویها و کوته بینی‌های خود کسانی را که با نیتی پاک و با ایمان و صداقت به دنبال آنها روان بودند یا گمراه ساختند و یا تسلیم دژخیمان پلیس نمودند.

حال آن که اگر آنان در برابر خلق ایران و سرنوشت مردم این سرزمین کوچکترین مسئولیتی احساس می‌نمودند، اگر هنوز آخرین شعله‌های آزادیخواهی در دلشان خاموش نشده بود و اگر ابرهای سیاه خودخواهی و کوردلی وجدانشان را تیره و تار نساخته بود، می‌بایست به کفاره‌ٔ قسمت کوچکی از گناهان گذشته دست از سر مردم ما برمی‌داشتند و از سر راه جنبش نوین آزادی مردم ایران کنار می‌رفتند. بدیهی است چنان که این "سرداران بی‌سپاه" خود به میل و رغبت از سر راه مبارزات خلق کنار نروند، تاریخ به وضعی رسواتر و ننگین‌تر آنها را به دور خواهد ریخت.

فصل دوازدهم

کشور ما پس از کودتای ۲۸ مرداد

کشور ما پس از کودتای ۲۸ مرداد

کودتای ۲۸ مرداد که با سرپرستی و دخالت مستقیم آمریکا انجام پذیرفت محمد رضا پهلوی را که با فضاحت و رسوائی از کشور ما فرار کرده بود به ایران بازگردانیده مجدداً به تخت سلطنت نشانید تا به دست او ملت ما را به زنجیر کشیده به غارت ثروت‌های ملی ما ادامه دهد و استقلال سیاسی و اقتصادی کشور ما را لگدکوب سازد.

به همین منظور هنوز چند روزی از کودتا نگذشته بود که ژنرال آیزنهاور رئیس جمهور امریکا کسی که در پاسخ درخواست کمک دکتر مصدق نوشت: "... . هرگاه دول متحده بخواهد به میزان معتنابهی از طریق اقتصادی به ایران کمک کند در حق مؤدیان مالیاتی آمریکا شرط انصاف را رعایت نکرده است". با صدور اعلامیه‌ای مبلغ ۴۵ میلیون دلار به دولت کودتا کمک فوری داد.

اینک دولت زاهدی وظیفه داشت که با سرکوبی نهضت ملی ایران، محیط آماده‌ای برای انجام مقاصد آزمندانه و غارتگرانهٔ امپریالیست‌های انگلیس و امریکا فراهم سازد و چنین محیطی با حبس و تبعید و اعدام آزادیخواهان فراهم شد. سپس زیر سایهٔ سرنیزه‌های حکومت کودتا "انتخاباتی" انجام یافت که اکثریت کرسی‌های مجلس شورا و مجلس سنا را نصیب جیره خواران استعمار و عمال ارتجاع ساخت تا دولت زاهدی بتواند "مسئله نفت" را به سود امپریالیست‌ها و به زیان ملت ایران "حل کند".

حکومت کودتا به عنوان اولین قدم در این راه ابتدا روابط سیاسی بین ایران و انگلستان را برقرار ساخت و روز ۱۴ آذرماه سال ۱۳۳۲ سخنگوی دولت اظهار داشت که از این ساعت روابط سیاسی بین دولتهای ایران و انگلستان دوباره برقرار است. در این باره اعلامیهٔ مشترک دولتهای ایران و آمریکا چنین می‌گفت: "*دولتین انگلستان و ایران تصمیم گرفته‌اند روابط سیاسی را برقرار سازند و هر یک بزودی سفیر کبیر به کشور دیگر اعزام دارند. سپس در نزدیکترین موقعی که مورد موافقت طرفین باشد. در باب حل اختلافات مربوط به نفت که اخیراً" موجب تیرگی روابط بین آنها شده بود، شروع به مذاکرات نمایند و به این طریق دوستی دیرینهٔ خود را برقرار و تحکیم نمایند. دولتین اطمینان دارند که با حسن نیت به راه حلی می‌توان رسید که آمال و آرزوهای مردم ایران در خصوص منابع طبیعی کشورشان ملحوظ و شرافت و مصالح و منافع طرفین براساس عدل و انصاف تأمین شود*".

۱- کتاب "تاریخ ملی شدن صنعت نفت" نوشته فواد روحانی صفحهٔ ۴۱۴ (تکیه برروی کلمات از ماست).

برای تصاحب و بهره برداری از منابع نفتی ایران دولتهای انگلیس و آمریکا کنسرسیومی مرکب از شرکتهای بزرگ نفتی آمریکا ،فرانسه و هلند و شرکت نفت انگلیس و ایران (شرکت سابق نفت جنوب) تشکیل دادند . اما توافق بر سر غارت ثروت ملی ما و یا به اصطلاح "تقسیم عادلانهٔ شکار" یک سال به طول انجامید .

قبل از سقوط حکومت دکتر مصدق شرکت نفت جنوب و دولت انگلستان از نظر حقوق بین المللی در شرایط ذیل قرار داشتند :

مجامع صلاحیتدار بین المللی نظیر شورای امنیت سازمان ملل متحد و دیوان داوری لاهه صحت اقدام دولت ایران را در ملی کردن صنعت نفت خود که ناشی از حق حاکمیت هر کشوری است تأیید نموده بودند و اقدامات دولت انگلیس برای توقیف کشتی‌های حامل نفت ایران در دادگاههای توکیو و ونیز شکست خورده و دولت ایران در آن دادگاه‌ها حاکم شده بود .

لذا برای دولت انگلستان از نظر حقوقی و قضایی جز مراجعه به دادگاه‌های کشور ما جهت تعیین و دریافت غرامت تأسیسات نفتی خود راه دیگری باقی نبود و هیچ مرجع صالح بین المللی ادعای شرکت نفت جنوب و دولت انگلستان را مبنی بر غرامت" از دست رفتن کسب و کار" یا "عدم النفع " قانونی نمی‌شمرد ، چنان که در سال ۱۹۳۸ هنگام ملی شدن نفت در مکزیک به آمریکایی‌ها تعلق نگرفت .

اما توفیق ملت ایران در اعمال حق حاکمیت ملی خود و به دست گرفتن ادارهٔ صنعت نفت کشور ، لطمات بزرگی به منافع ظالمانه و غارتگرانهٔ دولتهای انگلیس و آمریکا در خاور میانه و در سراسر جهان وارد می‌ساخت . لذا آنها با ساقط‌کردن حکومت ملی دکتر مصدق و بازگرداندن محمد رضا پهلوی ـ که برای حفظ تاج و تخت خود حاضر به هر گونه گذشت و حاتم بخشی از کیسهٔ ملت فقیر ما بود ـ نهضت ملی مردم ایران را در هم شکسته تسلط استعمارگرانه خود را دوباره در کشور ما استوار ساختند .

گفتیم که دولت‌های آمریکا و انگلیس برای بهره‌برداری از نفت ایران به تشکیل یک کنسرسیوم بین‌المللی نفت پرداختند که هشت کمپانی بزرگ نفتی جهان در آن شرکت داشتند و سهام کنسرسیوم نیز به‌ترتیب ذیل تقسیم می‌گردید : استاندارد اویل نیوجرسی ۸% سوکونی واکیوم ۸% استانداردااویل‌کالیفرنیا ۸% گالف‌اویل ۸% شرکت تکزاس ۸% بدین ترتیب ۴۰% نصیب شرکت‌های نفتی آمریکا گردید . شرکت نفت انگلیس و ایران ۴۰% شرکت هلندی رویال داچ شل ۱۴% و شرکت نفت فرانسه ۶%.

و چون شرکت نفت انگلیس و ایران (شرکت سابق نفت جنوب) دو پنجم از سهام شرکت رویال داچ شل را دارا بود لذا آن شرکت روی‌هم‌رفته مالک ۴۵/۶ سهام‌کنسرسیوم شد . ضمناً باتوجه به‌این‌که " انگلیس‌ها در شرکت نفت آمریکایی گالف اویل نیز سهیم بودند و با شرکت نفت فرانسه هم که ۲۳/۵ درصد شرکت " عراق پترولیوم " را داشت مشارکت و

هم‌آهنگی داشتند.[1]" بنابراین شرکت نفت انگلیس و ایران بزرگترین سهامدار کنسرسیوم گردید.

از طرف دیگر "به‌دنبال تشکیل کنسرسیوم عده‌ای از شرکت‌های نفت مستقل و نسبتاً کوچک آمریکایی در مقام اعتراض برآمدند که چرا ترتیب مربوط به سهیم شدن آمریکا در بهره‌برداری از نفت ایران منحصر به شرکت‌های بزرگ شده است و چون در آن تاریخ هر پنج شرکت بزرگ به اتهام نقض قوانین ضدتراست آمریکا تحت تعقیب بودند، دولت آمریکا نمی‌خواست مورد این اتهام قرار گیرد که از شرکت‌های مزبور پشتیبانی می‌کند و بنابراین در نتیجهٔ اصرار وزارت خارجهٔ آمریکا شرکت‌های پنج‌گانه حاضر شدند که هر یک، یک سهم از هشت سهم خود را به تعدادی از شرکت‌های مستقل واگذار کنند.[2]" ولی موافقت‌نامه‌هایی که بین شرکت‌های تشکیل دهندهٔ کنسرسیوم منعقد گردید منتشر نشد و دالس وزیر خارجهٔ آمریکا " از افشای مفاد این اسناد به کمیتهٔ پارلمانی آمریکا خودداری نمود و اظهار کرد که به‌عقیدهٔ او این کار در روابط خارجی آمریکا تأثیر نامساعد خواهد داشت.[3]"

کنسرسیوم دو شرکت عامل یکی برای امور اکتشاف و تولید و دیگری برای انجام تصفیه طبق قوانین هلند تشکیل داده و در ایران به ثبت رساند. این دو شرکت کلیهٔ عملیات اکتشاف و استخراج و تصفیه و حمل و نقل را به‌عهده گرفتند. این شرکت‌ها در حقیقت عامل کنسرسیوم بودند نه عامل شرکت ملی نفت ایران. زیرا سرمایهٔ آنها از طرف کنسرسیوم تأمین می‌شد و دستور عمل نیز از کنسرسیوم می‌گرفتند.[4]

هم‌زمان با تشکیل کنسرسیوم و رد و بندهایی که در خارج و داخل کشور برای اعطای امتیاز جدید به کنسرسیوم بین‌المللی نفت جریان داشت فرستادگان آمریکا و انگلیس از جمله هربرت هوور مشاور امور نفتی وزارت خارجهٔ آمریکا ادعا می‌کردند که " شرکت‌های آمریکایی نفع بازرگانی در بهره‌برداری از نفت ایران ندارند ولی دولت آمریکا حاضر است نظر به مقتضیات سیاسی به آنها فشار آورد که داخل در عملیات نفت ایران بشوند.[5]" و تورکیلد ریبر (Torkild Rieber) کارشناس نفت که دولت ایران وی را به‌عنوان مشاور به ایران دعوت کرده بود و به‌نوشتهٔ فواد روحانی " در واقع مشاور بی‌طرف نبود بلکه توجیه کننده و مدافع نظریات کنسرسیوم بود"[6] " کراراً می‌گفت دولت ایران در وضعی نیست که بتواند چانه بزند چون دنیا دیگر احتیاجی به نفت ایران ندارد و اگر به‌خاطر فشار دولت

۱: از نطق سناتور رضاعلی دیوان بیگی در مجلس سنا هنگام طرح قرارداد با کنسرسیوم در آن مجلس صفحه ۷۲ (این نطق از روزنامهٔ رسمی کشور استخراج و به صورت کتابچه‌ای منتشر شده است).

۲: "تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران" فواد روحانی صفحه ۴۶۳.

۳ همان کتاب صفحه ۴۶۲.

۴: همان کتاب صفحه ۴۶۶.

۵: "تاریخ ملی شدن صنعت نفت" صفحه ۴۲۲.

۶: همان کتاب صفحه ۴۲۶.

آمریکا به‌علل سیاسی نبود، شرکت‌های نفتی آمریکا به‌هیچ‌وجه به‌نفت ایران علاقمند نمی‌شدند."[1]

دولت زاهدی نیز به‌عنوان بلندگو و مدافع منافع امپریالیست‌های آمریکایی وانگلیسی مطالب فوق را عیناً تکرار می‌کرد و با استفاده از رادیوی دولتی و مطبوعات وابسته‌به‌دولت، آنها را به‌خورد مردم می‌داد. مثلاً دکتر علی امینی وزیر دارایی کابینهٔ کودتا در موقع انتشار اعلامیهٔ مشترک ایران و کنسرسیوم گفت: " بازار دنیا از نفت اشباع شده و نفت کویت و عراق جای نفت ایران را گرفته و دیگر از نظر اقتصادی به نفت ایران احتیاجی نیست."[2]

و رادیوی تهران ادعای سالوسانه و عوام‌فریبانهٔ شرکت‌های بزرگ نفتی را شب و روز تکرار کرده می‌گفت: علت این‌که " دولت‌های آمریکا و انگلیس برای بهره‌برداری مجدد از منابع نفت ایران پیشقدم شده‌اند فقط از جهت کمک و مساعدت به ایران است تا در حال حاضر کمونیسم به‌واسطهٔ فقر و استیصال ایرانیها در این کشور ریشه ندواند."[3]

اما وزیر سوخت انگلستان در اشاره به انعقاد قرارداد جدید نفت با ایران اظهار می‌داشت: "... *باید به‌ملت انگلیس مژده دهم در این روزها که نفت ایران مجدداً به دست ما به‌جریان افتاد خواهد توانست خیلی‌خیلی از آن استفاده نماید و کمبود سوخت خود را که بیش از سه سال بود در نتیجهٔ ملی شدن نفت در ایران پدید آمده بودجبران کند.*"[4]

و نیوز ویک می‌نوشت: " *اکنون دیگر ترس آن نیست که حل مسئلهٔ نفت ایران وضع همسایگان تولید کنندهٔ نفت را دچار مخاطره سازد و برخلاف انتظار کاهش میزان تولید در هیچ یک از کشورهای خاورمیانه عملی نخواهد شد. افزایش سالیانهٔ ۱۵ میلیون تن در مصرف نیمکرهٔ شمالی محصول نفت ایران را جذب خواهد کرد.*"[5]

سپهبد زاهدی نخست‌وزیر کودتا هنگام تقدیم لایحهٔ نفت به‌مجلس مدعی شد که " امتیازی به کسی داده نشده و عهدنامه‌ای تنظیم نگردیده است" و " ایران مالک بلامنازع تأسیسات عظیم و پرقیمت نفت" می‌باشد. لایحهٔ اعطای امتیاز به کنسرسیوم نیز به‌منظور اغفال و گمراه ساختن مردم تحت عنوان " قرارداد فروش نفت وگاز" تقدیم مجلس شد.

اما کنسرسیوم با عنوان مذکور که آن مؤسسه را مانند خریدار عادی و رابطهٔ ایران و کنسرسیوم را رابطهٔ بایع و مشتری قلمداد می‌کرد موافقت ننمود واظهار داشت که " دولت

۱: همان کتاب صفحه ۴۳۰.
۲: از نطق سناتور لسانی در مجلس سنا صفحه ۵۲.
۳: نطق سناتور دیوان بیگی در مجلس سنا صفحه ۱۱۶.
۴: نطق سناتور لسانی صفحه ۵۶.
۵: نطق سناتور دیوان بیگی صفحات ۹۱و ۹۲.
۶: از نطق محمد درخشش در مجلس شورایملی صفحه ۹۴.

ایران می‌تواند خود هر نامی که مصلحت بداند روی لایحهٔ قرارداد بگذارد" ولی در متن انگلیسی عنوان موافقت‌نامهٔ ایران و کنسرسیوم "Oil Agreement" یعنی قرارداد نفت" ذکر شد و حق‌الامتیاز پرداختی به ایران نیز" : پرداخت مشخص" نام گرفت.[1] با توجه به این‌که مادهٔ ۴۸ قرارداد می‌گوید: "... *هرگاه بین دو متن فارسی و انگلیسی اختلافی در مورد حقوق و وظایف طرفین پیدا شود متن انگلیسی معتبر خواهد بود*[2]" کوچکترین شبهه‌ای نیست که دولت کودتا، چنان‌که شرح آن خواهد آمد، با واگذاری انحصار اکتشاف، استخراج و تصفیه یا کلاً بهره‌برداری نفت جنوب به کنسرسیوم، امتیازنامهٔ ننگینی به ملت ما تحمیل نمود که به‌مراتب بدتر از امتیازنامهٔ ۱۹۳۳ و حتی امتیازهای دول هم‌جوار نظیر عراق و عربستان سعودی بود.

دکتر امینی وزیر دارایی دولت کودتا که نقش دلال استعمارگران انگلیس و آمریکا را در واگذاری این امتیاز بازی می‌کرد، در مقدمهٔ نطق خود در مجلس گفت: " *ما موفق‌شدیم قرارداد را به‌نفع ملت ایران در چارچوب قانون ملی شدن نفت که مظهر مبارزات قهرمانانهٔ ملت است تنظیم کنیم*[3]." اما این قرارداد ثمرهٔ مبارزات قهرمانانهٔ ملت ایران را پایمال می‌کرد و خط بطلان برقانون ملی شدن صنعت نفت در کشور ما می‌کشید.

قانون ملی‌شدن صنعت نفت می‌گوید: " *به‌نام سعادت ملت ایران کلیهٔ عملیات اکتشاف، استخراج و تصفیه و بهره‌برداری نفت در سراسر کشور باید کاملاً در دست ایرانیها و دولت ایران قرار گیرد*." و بند ج از قانون سی‌ام مهرماه سال ۱۳۲۶ واگذاری هرگونه امتیاز استخراج نفت و مشتقات آن را به شرکت‌های خارجی مطلقاً منع می‌کند و قانون نهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ چنین مقرر می‌دارد: " *شرکتی به‌نام شرکت ملی‌نفت ایران برای اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری از قبیل تصفیه و صدور و پخش نفت و مشتقات آن تأسیس می‌گردد که دارای شخصیت حقوقی است و مدت عملیات آن نامحدود*."

حال ببینیم چگونه این قرارداد در چارچوب قانون ملی شدن نفت قرار دارد: مادهٔ ۴ قرارداد " فروش نفت و گاز" حاکی از این است که شرکت‌های عامل درمدت این قرارداد کلیهٔ حقوق و اختیارات برای انجام اکتشاف و تولید و تصفیه و صدور نفت را دارا می‌باشند.

... و حقوق مربوط به شرکت ملی نفت ایران در ناحیهٔ عملیات کنسرسیوم باید طوری تعدیل شود که با مقررات این قرارداد تطبیق نماید.[4]

" کنسرسیوم علاوه بر اکتشاف و حفاری و استخراج و تصفیهٔ نفت و تهیهٔ محصولات

۱: "تاریخ ملی شدن صنعت نفت" ـ فواد روحانی صفحات ۴۴۴ و ۴۵۶.

۲: کتاب سفید (تاریخچه و متن قراردادهای مربوط به نفت ایران) نشریه شرکت ملی نفت ایران ـ اسفند ماه ۱۳۴۴ صفحهٔ ۴۰.

۳: نطق سناتور دیوان بیگی صفحهٔ ۷۴.

۴: کتاب سفید نفت ۱۳۴۴، صفحات ۱۹ و ۲۰ و ۲۱.

دیگر و ضبط و ربط تأسیسات نفتی موجود کلیهٔ حقوق و اختیارات لازمه را دارا خواهد بود که چه در داخل حوزهٔ عملیات و چه در خارج ناحیهٔ عملیات خود از تمام اراضی و مواد معدنی دیگر متعلق به‌شرکت ملی نفت و اراضی متعلق به دولت ایران که احتیاج‌داشته‌باشد، استفادهٔ بلاشرط مجانی و مانع‌للغیر کند. همین‌طور از هر آبی‌که روی زمین یا زیرزمینی یا در حال عبور از زمین‌ها بوده باشد استفاده نماید و در همه جا شرکت ملی نفت ایران مکلف است اگر آب و زمین متعلق به مالکین خصوصی حتی مورد احتیاج مالک بوده باشد بدون تأخیر آن اراضی و میاه را برای شرکت‌های عامل کنسرسیوم خریداری یا اجاره کند و بهای آن هم نبایستی از قیمت بازار یا اجاره بهای معمولی‌تجاوز کند و آن اراضی و میاه باید بدون هیچ‌گونه قید و شرطی به‌عنوان داشتن حقوق و بدون هیچ‌گونه پرداخت‌دیگری تا آخر مدت قرارداد در تصرف شرکت‌های عامل باشد." [1]

بعلاوه به‌موجب مادهٔ ۴ قرارداد اختیارات وسیعی برای " ایجاد خطوط‌آهن وبنادر و سرویس‌های تلفن وتلگراف و تلگراف بی‌سیم و تسهیلات مربوط به هواپیمایی در ایران" به کنسرسیوم واگذار شده است. استفاده از این اختیارات منوط به موافقت قبلی و کتبی ایران است ولی دولت ایران نباید " بدون دلیل موجه از موافقت مربور خودداری و یا در اعلام این موافقت تأخیر نماید." [2]

قرارداد مزبور وظایف شرکت ملی نفت را در مادهٔ ۱۷ به‌شرح ذیل تعیین می‌کند:

شرکت ملی نفت ایران عملیات غیر صنعتی از قبیل خانه‌سازی، راه‌سازی‌وراه‌داری، بهداشت و رفاه اجتماعی، اداره نمودن تالارهای غذاخوری و رستوران‌ها و فروشگاه‌های البسه، حفظ اموال تنظیم وسایل نقلیهٔ عمومی و فراهم ساختن آب و برق مورد مصرف اهالی و هرگونه کارهای دیگری را که ارتباط مستقیم با بهره‌برداری و استخراج و تصفیه و صدور نفت نداشته باشد عهده‌دار خواهد بود[3]. و درست به‌همین جهت لزوم تغییراساسنامه شرکت ملی نفت احساس گردید و سهام‌السلطان بیات مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران به خبرنگاران مطبوعات گفت: " *چون بایستی اساسنامه شرکت ملی نفت طوری باشد که با قرارداد کنسرسیوم و اختیاراتی که به دو شرکت عامل داده می‌شود مطابقت داشته باشد لذا هیئت‌مدیرهٔ شرکت ملی نفت با تشریک مساعی آقای وزیر دارایی مشغول تغییر دراساسنامهٔ شرکت شده است.*" [4]

چنان‌که می‌بینیم قراردادی که به‌نام " فروش نفت و گاز" با کنسرسیوم منعقد گردید قانون ملی شدن صنعت نفت را پایمال کرده آن را به یک قالب بی‌محتوی مبدل ساخت و از

۱: از نطق سناتور دیوان بیگی در مجلس سنا صفحهٔ ۸۰.
۲: کتاب سفید نفت ۱۳۴۴، صفحات ۲۰ و ۲۱.
۳: همان کتاب صفحات ۲۷ و ۲۸.
۴: از نطق سناتور دیوان بیگی صفحات ۷۵ و ۷۶.

شرکت ملی نفت ایران خلع ید نموده آن را به خدمتگزاری کنسرسیوم درآورد. وگرنه منابع زیرزمینی هر کشوری اصولاً ملی است یعنی مالکیت آن در دست دولت می‌باشد و این بهره‌برداری از آن منابع است که ملی می‌گردد. لذا واگذاری انحصار بهره‌برداری از آن منابع جز اعطای امتیاز چیز دیگری نبود.

اسنارنامه‌ای که به‌نام "قرارداد فروش نفت و گاز" زیر سایه‌ٔ سرنیزه‌های حکومت کودتا بر ملت ما تحمیل شد حق حاکمیت ملی ما را لگدکوب ساخت و موادی از تصویب مجلس شورای ملی گذرانید تا از نسل‌های آینده‌ٔ ملت ما سلب اختیار نماید.

در این‌باره ماده‌ٔ ۴۱ قرارداد چنین می‌گوید: "*هیچ‌گونه اقدام قانون‌گزاری یا اداری اعم از مستقیم یا غیر مستقیم و یا عمل دیگری از هر قبیل از طرف ایران یا مقامات دولتی در ایران (اعم از مرکزی و محلی) این قرارداد را الغاء نخواهد نمود و در مقررات آن اصلاح یا تغییری به‌عمل نخواهد آورد و مخل حسن اجرای مقررات آن نخواهد شد.*"[1]

اما وضع قانون از بارزترین نمونه‌های حق حاکمیت هر ملتی است. لذا هیچ مجلس قانون‌گزاری نمی‌تواند حق‌حاکمیت ملی را ولو برای مدتی محدود سلب نماید. جالب توجه است که هربرت هوور که خود از بانی‌گذاران قرارداد کنسرسیوم بین‌المللی نفت بود در سال ۱۹۴۸ با اشاره به ماده‌ٔ ۲۱ قرارداد نفت ۱۹۳۳ که می‌گوید: "*... این امتیاز را دولت لغونخواهد کرد و مفاد مقررات آن در آتیه به‌وسیله‌ٔ هیچ قانون عمومی وخصوصی و یا هیچ یک از دستورات و نظامات اداری و یا عملیات مقامات اجراییه قابل تغییرنخواهد بود*[2]." ضمن گزارش خود صراحتاً به دولت ایران چنین نوشته: "*هیچ دولت و ملتی ازحق حکومت خود استعفا نمی‌دهد، لذا ماده‌ٔ ۲۱ قرارداد ۱۹۳۳ به‌واسطهٔ این‌که مغایر است با حق حاکمیت ایران باطل و کان‌لم‌یکن می‌باشد.*"[3]

بدیهی است اگرماده‌ٔ ۲۱ قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ مانع از الغای این قرارداد گردید مسلماً ماده‌ٔ ۴۱ قرارداد کنسرسیوم نیزمی‌تواند از لغو این قرارداد ننگین، که به گفتهٔ سناتور دیوان‌بیگی در مجلس سنا "... ولو در به‌این پایه بحرحد ملت ایران‌برای‌قرارداد "بیخ ـ امینی" ارزشی قایل نیست و به‌هیچ‌وجه خود را مسئول تعهدات ناشیه از آن نمی‌داند[4]!" جلوگیری کند.

قرارداد "فروش نفت و گاز" برای شرکت‌های نفتی آمریکا و انگلیس در کشور ما حقوق خارج مملکتی یعنی نوعی کاپیتولاسیون را به‌رسمیت شناخت و به‌آنها اجازه داد که در صورت بروز اختلاف به دادگاه‌های کشورهای دیگر مراجعه نمایند[5]. حال آن‌که حق حاکمیت

۱: کتاب سفید نفت صفحهٔ ۳۷.

۲: کتاب سفید نفت، صفحهٔ ۱۱.

۳: از نطق سناتور دیوان بیگی، صفحهٔ ۱۲۶.

۴: از نطق سناتور دیوان بیگی، صفحهٔ ۱۲۷.

۵: مواد ۴۴، ۵۴، ۵۲ قرارداد.

ملی ایجاب می‌کند که در صورت پیش‌آمدن اختلاف بین دولت ایران و شرکت‌های عامل نفت که مباشر و کارگزار آن دولت می‌باشد به دادگاه‌های کشور مراجعه شود. ذکر این نکته ضروری است که " در اغلب ممالک مشرق زمین مثل ترکیه و اسرائیل و پاکستان وهندوستان که بهره‌برداری از نفت طبق قوانین مخصوص توسط شرکت‌های خارجی انجام می‌گیرد. در صورت بروز اختلاف، آن شرکت‌ها حق رجوع به حکمیت یا دادگاه‌های خارجی را ندارند و باید به مراجع قضایی محلی رجوع کنند."[1]

اما دولت کودتا برخلاف حق حاکمیت ملی ما پذیرفت که اولاً شرکت‌های عامل نفت طبق قوانین هلند تأسیس و دفتر مرکزی آنها در آن کشور قرار گیرد تا خواه‌ناخواه هنگام بروز اختلاف رسیدگی در محاکم هلند انجام پذیرد و ثانیاً تغییرمقررات قرارداد " متکی بر اصول مورد تصدیق ملل متمدن باشد" و چون " اصول‌مشترک بین کشورهای متمدن به هیچ‌وجه معین و روشن نیست مبنایی که برای تشخیص معنی قرارداد معین شده به‌اندازه‌ای کشدار و قابل انعطاف است که داور تقریباً هرچه را بخواهد می‌تواند در قالب مأخذ مذکور در قرارداد ریخته و به‌عنوان اصول حقوقی مورد قبول کشورهای متمدن توجیه کند."[2]

حدود حوزهٔ امتیاز و شعاع عملیات کنسرسوم خیلی بیشتر از حوزهٔ فعالیت شرکت سابق نفت تعیین گردید. زیرا علاوه بر قسمتی از خاک بلوچستان قسمت جنوبی استان کرمان تمام استان فارس قسمت جنوبی استان دهم اصفهان و تمام استان‌های خوزستان و لرستان و بروجرد و ملایر و صفحات جنوبی کرمانشاهان " جزایر خارک و خارگو و شعبب و هندورابی و کیش و قشم و هنگام و هرمز و ناحیه‌ای که در داخل خطی سه میل فاصله در دریا از پست‌ترین، جزر هر یک از این جزایر واقع است (فلات قاره) " در اختیارکنسرسیوم قرار گرفت.[3]

و یا همان‌طور که سناتور دیوان‌بیگی در مجلس سنا گفت: " *می‌بینیم از حلب تاکاشمر میدان سلطان سنجر است.*" مادهٔ ۴۹ امتیازنامه مدت قرارداد را ۲۵ سال از تاریخ اجرا تعیین می‌کند. اما در حقیقت امر مدت قرارداد چهل سال است یعنی دو سال هم بیشتر از مدت باقی‌ماندهٔ قرارداد ۱۹۳۳! زیرا کنسرسیوم می‌تواند با یک اخطار قبلی مدت قرارداد را سه دورهٔ پنج ساله تمدید نماید و این اختیار یک‌طرفه و منحصر به کنسرسیوم است. یعنی دولت ایران نمی‌تواند با تمدید سه دورهٔ پنج‌سالهٔ مزبور موافقت نکند و مجبور از قبول آن است. لکن سپهبد زاهدی نخست‌وزیر کودتا در جلسهٔ‌مشترک هیئت رئیسهٔ مجلسین راجع به محاسن تمدید قرارداد اظهار نظر " داهیانه‌ای! " کرده و چنین گفته: " *با تمدید قرارداد در واقع کلاه سر انگلیس‌ها و آمریکایی‌ها رفته برای این‌که تا هفت‌هشت*

۱: از نطق سناتور دیوان بیگی صفحهٔ ۱۱۹.

۲: " تاریخ ملی شدن صنعت نفت " ـ فواد روحانی صفحهٔ ۴۵۹.

۳: کتاب سفید نفت ـ ضمیمهٔ یک ناحیهٔ عملیات صفحهٔ ۴۳.

سال دیگر نیروی اتم جای سوخت نفت را در دنیا می‌گیرد و ذخایر نفت ایران بی مصرف می‌ماند در این‌صورت پس از ده سال هرچه از کنسرسیوم بگیریم وجهی است بازیافتی؟!"[1]

راجع به‌نحوهٔ نظارت دولت ایران در عملیات شرکت‌های عامل تبصرهٔ جزء مادهٔ سوم قرارداد چنین مقرر می‌دارد: از هفت نفر اعضای هیئت مدیره هر یک از شرکت‌های عامل دو نفر ایرانی خواهند بود. این دو نفر مسئولیت اجرایی نداشته فقط در جلسات هیئت مدیره شرکت خواهند کرد اما خواهند توانست هرگونه اطلاعاتی که برای انجام وظیفهٔ مدیریت لازم داشته باشند از شرکت‌ها دریافت دارند.[2] به‌قول سناتور دیوان‌بیگی "بسیار خوب دو نفر نمایندهٔ ما فرضاً که دست‌نشاندهٔ خودشان نباشند در مقابل پنج نفر آنها چطور می‌توانند هنگام اخذ تصمیمات منافع ایران را حفظ کنند؟" دکتر امینی وزیر دارایی دولت کودتا جواب این سئوال را چنین داده: "گرچه از نظر کمیت ما در اکثریت نیستیم ولی از لحاظ کیفیت و معنوی در اکثریت هستیم!"[3] کدام معنویت؟! دربارهٔ چگونگی اعمال نظارت دولت ایران در عملیات شرکت‌های عامل بند ۱ جزء ج مادهٔ چهار قرارداد می‌گوید: "اعمال نظارت به‌صورتی نخواهد بود که مانع پیشرفت یا موجب بطوء جریان عملیات شرکت‌های عامل بشود و یا اثر سوء در این عملیات ببخشد."[4] اما معلوم نیست چگونه رسیدگی به محاسبات و آگاهی بر میزان واقعی استخراج نفت خام و مقدار نفت تصفیه شده و تطبیق آنها با دفاتر شرکت وجلوگیری از حساب‌سازی و تقلب می‌تواند مانع پیشرفت عملیات صنعتی شرکت‌های عامل گردیده و یا سوء اثر در آن عملیات داشته باشد. و چون تشخیص این‌که مدیران اجرایی ضمن انجام نظارت مانع پیشرفت کار یا کندی عملیات شرکت‌های عامل شده‌اند با کنسرسیوم است کاملاً روشن است که ذکر "نظارت ایران بر عملیات" در قرارداد تعارفی بیش نیست و عملاً هیچ‌گونه نظارتی وجود نخواهد داشت.

هنگام طرح لایحهٔ قرارداد با کنسرسیوم در مجلس سنا مهندس شریف امامی سناتور انتخابی تهران برای اثبات این‌که قرارداد حاضر بدتر و ننگین‌تر از قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ می‌باشد این دو قرارداد را با هم مقایسه نموده نتیجه گرفت که "هر جا در قرارداد ۱۹۳۳ قیدی برای عملیات شرکت بوده در قرارداد فعلی اسقاط شده و هر جا آزادی عملی برای دولت ایران بود آن آزادی سلب شده و در قراردادی که در سرنوشت یک ملت لااقل چهل سال تأثیر دارد هر جا محدودیتی برای دولت ایران و شرکت ملی نفت بوده با الفاظ صریح بیان شده و در هر مورد که پای منافع کنسرسیوم در کار بوده الفاظ مبهم و کشدار به‌کار رفته است و یا قید شده که حقوق و اختیارات کنسرسیوم منحصر به آنها که ذکر شد

۱. از نطق سناتور دیوان بیگی.
۲: کتاب سفید نفت صفحهٔ ۲۰.
۳: از نطق سناتور دیوان بیگی صفحهٔ ۷۹.
۴: کتاب سفید نفت صفحهٔ ۲۱.

نخواهد بود. یاآن‌که اگر کنسرسیوم فلان چیز را خواست باید باموافقت ایران باشد ولی ایران مخالفت نخواهد کرد و امثال این‌ها." [1]

حال ببینیم در برابر واگذاری چنین امتیازی ننگین، چه چیزی عاید ملت ایران گردید؟ آن‌چه می‌توان گفت این‌که ملت ایران در سایهٔ حکومت کودتا هم منابع نفتی خود راتسلیم غارتگران آمریکایی و انگلیسی کرد و هم غرامت پرداخت یا به‌قول مشهور هم چوب خورد و هم پیاز.

هنگام تشکیل کنسرسیوم، شرکت‌های نفتی آمریکا قرارداد ۱۹۳۳ و "حق کسب و کار" شرکت نفت انگلیس و ایران را تا سال ۱۹۹۳ در کشور ما به‌رسمیت شاختند و برای ۱۰۰٪ سهام امتیازی که در اختیار آن شرکت بود، مبلغ یک میلیارد دلار سرقفلی معین کردند. از این سرقفلی ۴۰٪ سهام را به‌صورت سهم در اختیار شرکت مزبور قرار دادند و برای ۶۰٪ بقیهٔ پرداخت ۶۰۰ میلیون دلار به آن شرکت راتعهد نمودند. روزنامهٔ تایمز لندن با اشاره به‌این مطلب چنین نوشت: "*مبلغی که قرار است شرکت‌های عضوکنسرسیوم بابت تأسیسات نفت ایران به‌شرکت نفت انگلیس و ایران بپردازند هنوز بطور قطع معلوم نیست‌ولی این مبلغ ممکن است بالغ بر ۲۱۴ میلیون لیره یعنی در حدود ۶۰۰ میلیون دلار گردد و در واقع توافق در مورد پرداخت این مبلغ به‌شرکت انگلو ایرانیان و هم‌چنین تأدیه ۲۵ میلیون لیره بابت غرامت از جانب ایران موجب شده است که شرکت سابق برای تجدید فعالیت در ایران رضایت بدهد.*" [2]

و خبرگزاری فرانسه از نیویورک نحوهٔ پرداخت این سرقفلی را بدین‌سان شرح‌داد:

" شرکت سابق نفت مبلغ ششصد میلیون دلار از هفت کمپانی که در کنسرسیوم شرکت دارند خواهد گرفت. به‌این ترتیب که به‌محض تصویب قرارداد از طرف مجلسین ایران شرکت‌های مزبور مبلغ نودمیلیون دلار در سه نوبت به شرکت سابق خواهند پرداخت و پانصد میلیون دلار بقیه را در عرض ۳۵ یا ۴۰ سال خواهند پرداخت و شرکت سابق از هر چلیک نفت که از ایران صادر خواهد شد یک دهم دلار می‌گیرد تا مبلغ ششصد میلیون‌دلار مستهلک شود. حساب کرده‌اند در عرض چهل سال آینده ده میلیارد باریل[3] یعنی ده هزار میلیون چلیک نفت ببرند تا این ششصد میلیون دلار استهلاک شود. شرکت نفت فرانسه‌که دارای ۶ درصد کلیهٔ سهام کنسرسیوم می‌باشد مبلغ شصت میلیون دلار به شرکت سابق خواهد پرداخت که ۹ میلیون دلار آن در اولین سال پرداخت می‌شود." [4]

اما دکتر امینی وزیر دارایی در مجلس گفت که "*اساساً یک میلیارد دلاری در بین*

۱: نطق سناتور شریف امامی در مجلس سنا مستخرجه از روزنامه رسمی کشور، صفحهٔ ۱۳۸.

۲: از نطق سناتور دیوانبیگی، صفحه ۸۹.

۳: هفت و نیم باریل تقریبا "یک تن می‌شود.

۴: از نطق سناتور دیوان بیگی صفحهٔ ۹۰ و ۸۹.

نیست و در قرارداد هم چنین مطلبی نیست واگر خودشان با هم قراری گذاشته باشند به ما مربوط نیست." ![1]

در صورتی که مبلغ مزبور به علت بهره‌برداری از نفت ایران پرداخت می‌شد و اگر بهره‌برداری و استفاده از نفت ایران در سود شرکت‌های آمریکایی، فرانسوی و هلندی چه جریمه‌ای به شرکت نفت انگلیس و ایران می‌پرداختند؟ چنان‌که روزنامهٔ پترولیوم تایمز مورخ ۲۰ اوت ۱۹۵۴ حقیقت امر را آشکار ساخته نوشت: "ایران به خیال خود یک غرامت ناچیزی می‌پردازد غافل از این‌که مبلغ بسیار بزرگتری را نیز که کنسرسیوم به شرکت "انگلو ایرانیان" می‌دهد باید به‌تدریج ایران بپردازد."[2]

با توجه به‌این که قبل از سقوط حکومت دکتر مصدق مراجع بین‌المللی برای شرکت نفت انگلیس و ایران جز دریافت غرامت تأسیسات نفتی حق دیگری قایل نبودند اگر دولت‌ایران می‌خواست امتیاز نفت جنوب را به شرکت‌های خارجی واگذار کند، سرقفلی یا بدرهٔ پرداختی بابت آن امتیاز منحصراً به دولت ایران تعلق می‌گرفت نه شرکت نفت‌انگلیس و ایران.

اما ملت ایران نه فقط از این حق مسلم محروم شد و نتوانست مطالبات خود را از شرکت نفت انگلیس و ایران وصول کند بلکه مبلغ ۱۴۳ میلیون لیره تقریباً ۴۰۰ میلیون دلار نیز غرامت پرداخت. اینک به‌اختصاراقلام مهم مطالبات دولت ایران را که شرکت نفت جنوب ملزم به پرداخت آنها بود نام می‌بریم:

۱ـ سهم منافع ایران بابت تفاوت قیمت نفتی که به دریاداری انگلستان فروخته‌شده و بطور محرمانه تخفیف قابل ملاحظه‌ای داده شده بود که حسین مکی ضمن سخنرانی خود در مجلس شورای ملی میزان آن را با استناد به اسناد و ارقام یکصد وبیست میلیون لیره (۰۰۰ر۰۰۰ر۳۳۶ دلار) تعیین کرده است.

۲ـ سهم ایران در شرکت‌های تابعه و مؤسسات خارج از ایران و حساب استهلاک‌ها و ذخیره‌ها که قیمت ۳۷ مؤسسهٔ بزرگ آن در بدترین زمان یک میلیارد لیره تقویم شده و بیست درصد آن حقاً سهم ایران است (۰۰۰ر۰۰۰ر۲۰۰ لیره تقریباً معادل ۰۰۰ر۰۰۰ر۵۶۰ دلار).

۳ـ بهای هشت میلیون و پانصد هزار تن مواد نفتی که از تاریخ ملی شدن صنعت‌نفت (۲۹ اسفند ۱۳۲۹) تا خلع ید (۲۹ خرداد ۱۳۳۰) شرکت نفت جنوب از ایران صادر کرده به اضافهٔ نفتی که کشتی‌های انگلیس بدون دادن رسید قاچاق کرده‌اند.

۴ـ ۵۱ میلیون لیره که بابت طلب ایران در ترازنامهٔ سال ۱۹۵۰ شرکت نفت سابق قید شده بود.

۱: از نطق سناتور لسانی صفحهٔ ۶۱.

۲: از نطق دکتر محمود حسابی رئیس دانشکدهٔ علوم ـ سناتور انتصابی ـ در مجلس سنا.

۵ـ مطالبات بابت حقوق گمرکی و مالیات به میزان ۶۰ میلیون لیره (۰۰۰ر۰۰۰ر۱۶۸ دلار).

۶ـ طلب ایران بابت تفاوت قیمت واقعی طلا در بازار لندن ونرخ رسمی. توضیح این‌که شرکت سابق برخلاف نص صریح بند ۵ از مادهٔ ۱۰ قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ به‌جای آن‌که حقوق متعلق به دولت ایران را در صورت تنزل بهای لیره براساس قیمت طلا در بازار لندن بپردازد نرخ مصنوعی و رسمی را اساس محاسبه قرار داده و از این لحاظ هم حق ایران را ضایع نموده است.

۷ـ خسارت سه سال محاصرهٔ اقتصادی و ممانعت از فروش نفت ایران و لغو یک‌جانبهٔ قرارداد بانکی و ضبط اموال خریداری شده از طرف دولت ایران که در حدود ۳۵۰ میلیون لیره (۰۰۰ر۰۰۰ر۹۸۰ دلار) برآورده شده است.

۸ـ قیمت ۰۰۰ر۵۰۰ر۱ تن نفت تصفیه شدهٔ موجود در مخازن آبادان که توسط ایرانیها و به‌خرج شرکت ملی نفت تصفیه گردیده بود. کنسرسیوم بدون پرداخت قیمت‌نفت مذکور آن را تصرف نموده در عوض تعهد کرد که " در تاریخ انقضای مدت قرارداد همان مقدار نفت خام در مخازن باقی بگذارد."![1]

از این مطالبات فقط مبلغ ۵۵ میلیون لیره‌طلب ایران که در ترازنامهٔ سال ۱۹۵۰ شرکت نفت جنوب قید شده بود به حساب ایران منظور وبابت ادعای عدم‌المنفع و خسارت سه‌سالهٔ شرکت نفت سابق تهاتر گردید.

اینک آن‌چه دولت ایران بابت غرامت به شرکت نفت سابق پرداخت‌نمود:

جزء الف از مادهٔ اول قسمت دوم قرارداد ایران را محکوم به پرداخت ۲۵ میلیون لیره غرامت به شرکت سابق نفت می‌نماید. اما مبلغ حقیقی غرامت پرداختی دولت ایران ۱۴۳ میلیون لیره به‌شرح ذیل می‌باشد:

۱ـ مبلغ ۶۶ میلیون لیره بابت عدم‌النفع و خساراتی که طی سه سال از ملی شدن صنعت‌نفت در ایران به شرکت سابق نفت جنوب وارد شده. یعنی دولت ایران قبول کرده است که چون شرکت سابق طی سه سال از ملی شدن صنعت نفت مجبور شده از خارج نفت خریداری نموده در لندن تصفیه کند و در بازارهای جهانی به‌فروش برساند لذا از این راه خسارت زیادی دیده که باید آن خسارات از کیسهٔ ملت ایران جبران شود.

۲ـ مبلغ ۱۰ میلیون لیره بابت تأسیسات نفت کرمانشاه و دستگاههای پخش داخلی پرداخت شده تا آن تأسیسات در اختیار شرکت ملی نفت ایران قرار گیرد. لکن لزومی به پرداخت این مبلغ وجود نداشت. زیرا اولاً این تأسیسات در پیشنهاد استوکس بلاعوض به ایران واگذار می‌گردید" آن هم نه برای این‌که می‌خواستند ارفاقی دربارهٔ ما کرده

۱: "تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران" فواد روحانی، صفحهٔ ۴۷۳.

باشند بلکه به‌این مناسبت که قبلاً شرکت سابق قیمت آن را ضمن هزینهٔ جاری خودوفروش مواد نفتی در ایران استهلاک کرده بود."

ثانیاً "نگاه‌داری تأسیسات نفت کرمانشاه برای انگلیس‌ها فایده‌ای نداشت. زیرا محصول آن که در حدود سالی صد هزار تن است قابل توجه نیست و اگر استخراج بیش‌از این هم ممکن باشد از آن محل دور دست صدورش سودی ندارد."[1]

از ۷۶ میلیون لیره مجموع دو قلم فوق‌الذکر ۵۱ میلیون لیره که فقط یک مورد از مطالبات ایران را تشکیل می‌داد کسر شد و ۲۵ میلیون لیرهٔ باقی‌مانده به‌نام غرامت پرداختی ایران در جزء الف مادهٔ ۱ قسمت دوم قرارداد گنجانیده شد.

۳ـ ۶۷ میلیون لیره بابت استهلاک تأسیسات نفت جنوب که برابر بند ۱ جزء د مادهٔ ۶ قرارداد جزو هزینه‌های جاری کنسرسیوم منظور خواهد شد و "شرکت‌های عامل مبالغ وصولی بابت هزینهٔ استهلاک تأسیسات ثابت را به‌هر نحوی که مقتضی بدانند مصرف خواهندکرد." یعنی مبلغ ۶۷ میلیون بابت تأسیسات نفت جنوب به شرکت سابق پرداخت خواهد شد.

بعلاوه برابر بند ۱ جزء هـ مادهٔ مزبور کلیهٔ تأسیسات جدیدی که نصب شود یا تعویض‌هایی که به‌عمل آید به‌حساب شرکت ملی نفت ایران گذاشته خواهد شد.

اما دولت ایران با وجود پرداخت غرامت تأسیسات نفت جنوب نه فقط مالک و اختیاردار آن نشد بلکه آن‌تأسیسات را مجاناً و مادام‌العمر یعنی تا مدتی‌که قابل‌استفاده‌اند در اختیار کنسرسیوم قرارداد. این مطلب را پیج رئیس هیئت نمایندگی کنسرسیوم به خبرنگاران خارجی چنین توضیح داده: "نحوهٔ عمل شرکت ملی نفت ایران باکنسرسیوم مانند آن است که کسی مالک اتومبیلی باشد ولی استفاده از آن را مادام که قابل استفاده است به‌دیگری واگذارنماید."[2]

به‌همین جهت کنسرسیوم حتی اجازه نداد ایران نفت خامی را که به‌عنوان‌حق‌الامتیاز (پرداخت مشخص) دریافت می‌کرد در تأسیسات متعلق به‌خود تصفیه نموده به مشتریان محدودش بفروشد." و به‌این ترتیب اندک رابطه‌ای هم که شرکت ملی نفت ایران با بازارهای خارجی ایجاد کرده بود از میان رفت."[3]

نکتهٔ بسیار عبرت‌انگیزی که باید تمام افراد ملت ما و نسل‌های آیندهٔ این کشور از آن مطلع باشند این است که طی چهل و پنج سال یعنی از سال ۱۲۸۸ شمسی که‌بهره‌برداری از منابع نفت جنوب توسط شرکت نفت انگلیس و ایران آغاز گردید تا سال ۱۳۳۳ عایدات دولت انگلیس از منابع نفتی ما به‌شرح ذیل بوده است:

۱: از نطق سناتور دیوان بیگی در مجلس سنا، صفحات ۸۷ و ۸۸.
۲: از نطق سناتور لسانی در مجلس سنا، صفحهٔ ۴۲.
۳ "تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران" فواد روحانی صفحات ۴۴۸ و ۴۴۹.

"۱ـ به‌دولت انگلیس عاید شده از طریق تفاوت قیمت نفت برای مصرف نیروی دریایی انگلستان ۵۰۰ میلیون دلار.

۲ـ ایضاً به دولت انگلیس پرداخته‌اند بابت مالیات بردرآمد ۱۰۰ میلیون دلار.

۳ـ یک‌باردیگر به دولت انگلیس داده شده بابت سود سهام شرکت نفت متعلق به خزانه‌داری انگلستان ۱۸۰ میلیون دلار.

۴ـ به‌سایر دارندگان سهام شرکت سود داده شده ۱۷۰ میلیون دلار.

۵ـ نزد شرکت نفت انگلیس و ایران بابت تأسیسات متفرقه در تمام اقطار جهان و نفتکش‌ها در تمام اقیانوسها و سرمایه‌های گذاشته شده در ۱۵۰ شرکت تابعه جهت‌اکتشافات نفتی و توسعهٔ عملیات مانده ۲۷۰۰ میلیون دلار. جمع چهار میلیارد و پانصد و پنجاه میلیون دلار." [۱]

اما جمع کل وجوهی که به دولت ایران، مالک اصلی منابع نفتی، پرداخت شده ۴۵۰ میلیون دلار است. و چنان‌که دیدیم انعقاد قرارداد با کنسرسیوم نه فقط ۴۰۰میلیون‌دلار آن را به‌نام غرامت از ما پس گرفت بلکه مبلغ یک میلیارد دلار بابت سرقفلی نیز به‌حساب ملت ایران برداشت نمود! آن‌چه از این قرارداد عاید ایران می‌شد نصف عواید حاصله از نفت بود که ۱۲/۵ درصد آن به‌صورت حق‌الامتیاز (پرداخت مشخص) و بقیه به‌نام مالیات پرداخت می‌شد. اماکشورهای همسایهٔ ما نظیر عراق و عربستان سعودی نیز بی‌آن‌که غرامتی پرداخته و یا تأسیسات نفتی را خریده باشند همان نصف عواید از نفت استخراج شده را دریافت می‌داشتند.

مطلب مهم دیگر این‌که هم تعیین قیمت‌نفت در خلیج فارس و هم احتساب‌هزینه‌های تولید، هر دو را کنسرسیوم عهده‌دار بود و کوچکترین تضمینی وجود نداشت که قیمت تعیین شده قیمت واقعی بوده و در احتساب هزینهٔ تولید حساب‌سازی نشده باشد.

بدین ترتیب مسئلهٔ نفت ایران به‌سود استعمارگران آمریکا و انگلستان و به‌زیان ملت ما "حل شد" و به‌همین مناسبت آیزنهاور و چرچیل به محمد رضا پهلوی تبریک‌گفتند. مخصوصاً چرچیل تأکید نمود که "پشتیبانی اعلیحضرت در حل مسئلهٔ نفت اهمیتی شگرف داشته و خواهد داشت." [۲]

محمد رضا پهلوی نیز که تاج و تختش مدیون کوشش‌ها و زحمات امپریالیسم آمریکا و انگلستان بود، در پاسخ پیام آیزنهاور به‌مناسبت "حل مسئلهٔ نفت" نقش خود را درآن مسئله و مراتب سپاسگزاریش را از دولت آمریکا بدین‌سان بیان داشت: "... این امرالبته موجب خرسندی من است که دولت من توانسته در اصول به توافقی در اختلاف نفت نایل گردد که با توجه به‌اوضاع فعلی جهان به‌نظر می‌رسد تا حد امکان راه‌حل منصفانه‌ای برای

۱. از نطق سناتور دیوان بیگی در مجلس سنا، صفحات ۸۴ و ۸۵.

۲. کیهان، شماره ۳۳۵۱ـ ۳۳/۵/۱۷، از پیام چرچیل به شاهنشاه به مناسبت حل مسئله نفت.

مسئله‌ای چنین دشوار باشد.

... از وصف این نکته به‌حد کفاف بر نمی‌آید که مساعدت آمریکا نسبت به‌موقع ومفید بوده است. آن حضرت می‌توانند اطمینان داشته باشند که کمک که حضرت رئیس جمهور شخصاً و دولت آمریکا و سفیرکبیر شایستهٔ آن حد هندرسن به‌این منظور کرده‌اند، موجب کمال سپاسگزاری است."[1]

دولت کودتا پس از فراغت از "حل مسئلهٔ نفت" با تبعیت از سیاست دولت آمریکا و برای تکمیل خط جبههٔ ضد شوروی در خاورمیانه به پیمان پیوست[2] و سپس در سال ۱۳۳۷ یک قرارداد نظامی دوجانبه بین ایران وآمریکا امضا رسید. مطابق این قرارداد بنا به‌تقاضای دولت ایران در صورت بروز "تجاوز غیر مستقیم" یعنی در صورت وقوع قیام‌های ملی و اوج جنبش‌های توده‌ای اجازه دارد سپاهیان خود را وارد ایران کند. طی سال‌های بعد از کودتا به‌ کشور ما به پایگاه نظامی آمریکا و جلوگیری از نضج و رشد نهضت ملی مردم ایر آمریکا با اعزام مستشاران نظامی و دادن وام‌های سنگین ارتش ایران را تقویت قول هوبرت همفری" ارتش ایران از برکت کمک‌های نظامی آمریکا آمادهٔ مقابله و جنبش‌های داخلی باشد."[3]

دولت کودتا با نظارت و راهنمایی آمریکا "سازمان اطلاعات و امنیت کشور" را به‌وجود آورد تا وظیفهٔ پایمال نمودن آزادی‌های فردی و اجتماعی مردم، تفتیش و از میان بردن بهترین فرزندان ملت ما را که خواستار آزادی و استقلال کشور می‌با به‌عهده گیرد و در سراسر کشور یک سکوت گورستانی برقرار سازد.

اما نه سیاهچالها و شکنجه‌گاههای ساواک و نه آدم دزدیها و کشتارهای آشکار و پنهانی و نه اقدامات عوام‌فریبانهٔ رژیم نتوانست از اوج نهضت ملی ایران جلوگیری‌کند.

اینک مردم کشور ما در راه سرنگون کردن رژیم ضد ملی ایران مصمم‌تر و قاطع‌تر از همیشه پیش می‌روند.[4]

۱: کیهان، واطلاعات مورخهٔ ۳۳/۵/۱۸ (در تنظیم این فصل از نطق محمد درخشش در مجلس شورایملی و سخنرانیهای سناتور لسانی سناتور دیوان بیگی، سناتور مهندس شریف امامی وسناتور دکترمحمودحسابی استفاده شده است. قرارداد با کنسرسیوم در تاریخ ۳۳/۸/۷ به امضا شاه رسیده رسمیت یافت.).

۲: این پیمان پس از خروج دولت عراق از آن، نام "سنتو" به خود گرفت.

۳: "از یالتا تا ویتنام" نوشتهٔ داوید هورویتز متن انگلیسی چاپ لندن ۱۹۶۶، صفحهٔ ۱۹۰.

۴. اوج نوین نهضت آزادی مردم ایران و "انقلاب سفید" محمد رضا پهلوی در کتابچهٔ دیگری مورد بحث قرار خواهد گرفت.

فهرست راهنما

فهرست نام

کسان و نسبتها

فهرست نام

جایها، گروهها و موضوعات

فهرست نام

کتب و نشریات

تصاویر



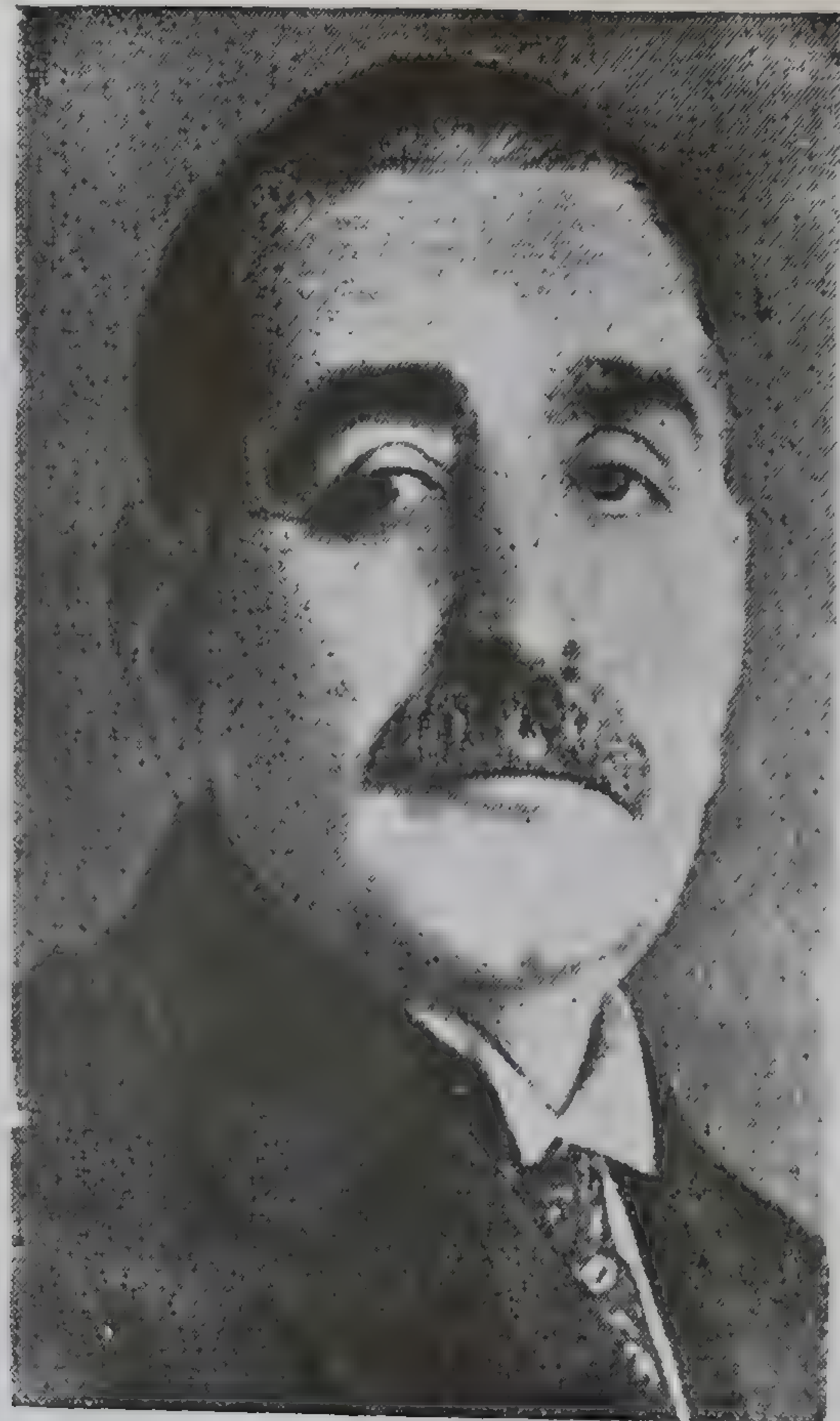
دارسی سلطان بی‌تاج و نجیب نفت ایران



سیدحسن تقی‌زاده



فتح‌الله اکبر سپهدار اعظم



سلیمان میرزا



سید ضیاءالدین طباطبائی



میرزا محمدعلی خان فروغی ـ ذکاءالملک



شسح حرعل



قائد قیام آذربایجان شیخ‌محمد خیابانی



میرزا حسن‌خان مشیرالدوله



سران سه کشور اشغالگر ایران در شهریور
۱۳۲۰ از چپ: چرچیل، روزولت، استالین



عکسی از کابینهء ائتلافی قوام‌السلطنه در سال ۱۳۲۵



پیشه‌وری



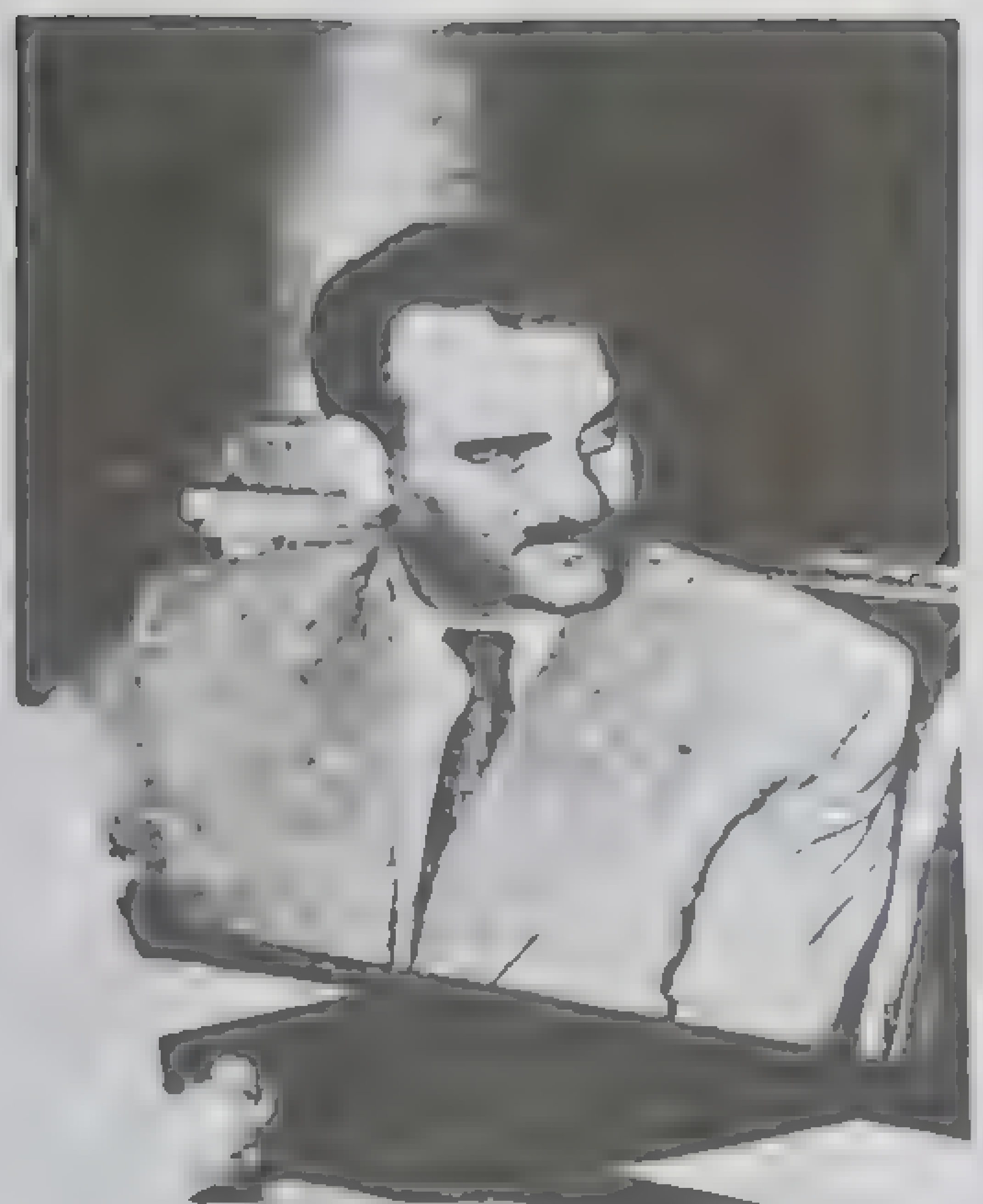
قوام‌السلطنه و سادچیکف (سفیر شوروی در ایران)



حسنعلی منصور



آیت‌الله سیدحسن مدرس



مهندس زیرکزاده



خلیل ملکی



دکتر مظفر بقائی



حسین مکی



از راست به چپ : شمس‌الدین امیرعلائی و دکتر حسین فاطمی



مصدق در سازمان ملل



مصدق در ملاقات با آیت الله کاشانی



از راست به چپ: محمد مصدق، حسین
مکی، رضوی، سنجابی، شایگان



از چپ به راست : سپهبد زاهدی نادعلی
کریمی ، قنات‌آبادی ، دکتر بقائی ، مکی و
حائری‌زاده (چندروز بعد از ۲۸ مرداد)